

ارجنامه‌ی علی اشرف مجتهد شبستری

جلد دوم

# سفیر فرهنگ و دوستی

مجموعه مقاله‌های تقدیمی به ارجنامه‌ی دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

بادیباچه‌ی استاد دکتر مهدی محقق

به کوشش و خواستاری مجید اسدی و جواد رسولی



ارجمانه علی اشرف مجتهد شبستری

جلد دوم

# سفیر فرهنگ و دوستی



- سرشناسه : اسدی، مجید، ۱۳۴۲ -  
عنوان و نام پدیدآور : سفیر فرهنگ و دوستی : مقاله‌هایی از دستداران و همکاران دکتر علی اشرف مجتهد شبستری / به کوشش و خواستاری مجید اسدی، جواد رسولی ؛ با دیباچه مهدی محقق.
- مشخصات نشر : تهران: خردگان، ۱۴۰۱.  
مشخصات ظاهری : ۸۰۸ ص.: مصور (بخشی رنگی).؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م..  
شابک دوره : ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۱۹۲-۸-۹  
شابک : ج ۲: ۷-۱۳-۵۷۷۲-۶۲۲-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
یادداشت : کتابنامه.  
عنوان دیگر : مقاله‌هایی از دستداران و همکاران دکتر علی اشرف مجتهد شبستری.  
موضوع : مجتهد شبستری، علی اشرف، ۱۳۲۶-- مقاله‌ها و خطابه‌ها  
موضوع : سفیران ایرانی -- تاجیکستان  
موضوع : Ambassadors, Iranian -- Tajikistan  
موضوع : ایران -- روابط خارجی -- تاجیکستان  
موضوع : Iran -- Foreign relations -- Tajikistan  
موضوع : تاجیکستان -- روابط خارجی -- ایران -- ماخذ  
موضوع : Tajikistan -- Foreign relations -- Iran -- Sources
- شناسه افزوده : رسولی، جواد، ۱۳۴۳ -  
شناسه افزوده : محقق، مهدی، ۱۳۰۸ -، مقدمه نویسنده  
رده بندی کنگره : DSR1۶۷۰  
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۸۸۱۹۲۲۱  
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

ارجنامهٔ علی اشرف مجتهد شبستری

جلد دوم

# سفیر فرهنگ و دوستی

مقاله‌هایی از دوستان اران و همکاران دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

«با دیباچهٔ استاد دکتر مهدی محقق»

به‌کوشش و خواستاری  
مجید اسدی و جواد رسولی







سفیر فرهنگ و دوستی

مقاله‌هایی از دوستاناران و همکاران دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری

به کوشش : مجید اسدی و جواد رسولی

ویراستار : احسان یوسفی

چاپ دوم : تهران، خردگان ۱۴۰۲

تعداد : ۵۰۰ نسخه

نمایه‌سازی : سهیلا یوسفی (با تشکر از آقایان: فتح‌الله حداد،

هژیر تهرانی، علیرضا علی‌مدد سلطانی، جواد رسولی)

© حق نشر

بنا بر توافق ناشر و پدیدآورنده، پی‌دی‌اف این کتاب

رایگان در اختیار عموم قرار گرفته است. بازنشر آن

بدون انتفاع مالی، برای همگان آزاد است.

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۵۷۷۲-۱۳-۷

شابک دوره ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۱۹۲-۸-۹

قیمت ۸۵۰۰۰۰ تومان

## فهرست

- دیباچه / استاد ارجمند دکتر مهدی محقق ..... ۱۱
- درآمد / مجید اسدی و جواد رسولی ..... ۱۳
- زندگینامه آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری / احمد اشرفی زاده ..... ۱۶

## یادها و خاطرات

- مبلغ دوستی ایران و تاجیکستان / نظام‌الدین زاهدی ..... ۳۱
- اولین خیرمقدم‌گو / ارکین رحمت‌الله زاده ..... ۳۶
- عارف خورشیدمقام / فرزانه خجندی ..... ۳۷
- ارج‌گذاری وزیر فرهنگ و اطلاعات تاجیکستان / باباخان محمدآف ..... ۴۰
- سپاس نامه بنیاد فرهنگ تاجیکستان / حمزه کمال ..... ۴۲
- قدردانی بانوان سرشناس تاجیکستان از... / جمعی از بانوان تاجیک ..... ۴۴
- تقدیر ایرانیان مقیم تاجیکستان از سفیر ایران ..... ۴۶
- نامه نماینده ویژه دبیرکل برای تاجیکستان در... / گرد مردم ..... ۴۸
- قدردانی از دکتر علی اشرف مجتهد شبستری / کوفی عنان ..... ۵۰
- مواجهه با سفیری بی‌همتا در اعماق پامیر / نیکولاس بورسینگر ..... ۵۲
- آمیزه تجربه و فروتنی / اوگوچی فلورانس دانیلز ..... ۶۲
- چند خط کوتاه برای قدردانی از استاد نازنینم / نگار گرامی ..... ۶۶
- سازمان ملل از درایت و تجربه ایشان... / کریستین حجبدو ..... ۶۷

- دیدار با سفیر ایران / پیتر شول لاتور ..... ۶۸
- یادی از کی‌نوش، همکار دکتر شبستری / زهرا اردوش ..... ۷۱
- استاد دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری دیپلمات ... / ایرج افشار (سیستانی) ..... ۷۵
- سخنی چند درباره‌ی دکتر مجتهد شبستری / بهرام امیراحمدیان ..... ۷۹
- نگاهی به ارتباط و همبستگی فرهنگی ایران و ... / حسن امین‌لو ..... ۸۴
- ادای احترام به دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری / حمزه ایلخانی‌زاده ..... ۹۱
- راه، نماد، نشانه / حجت‌الله ایوبی ..... ۹۴
- گوهر تابنده / محمدحسین باتمان غلیچ ..... ۹۷
- یاران باصفا و ادای احترامی به ... / حمید باستانی پاریزی ..... ۱۰۲
- اندیشه تابناک، سخنان نغز، راه سپید / ناصر تکمیل همایون ..... ۱۰۴
- شیخ السفرا / هژیر تهرانی ..... ۱۰۸
- روایت دوران خدمت سربازی / احمد جوهری ..... ۱۱۲
- بوی سبزه، بوی خاک، بوی نان می‌دهی / فتح‌الله حداد ..... ۱۱۶
- دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری به‌عنوان ... / ماهرخ حسن‌زادگان رودسری ..... ۱۴۳
- یادی از دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری / عبدالرحمان حسنی ..... ۱۴۹
- دوست یگانه جناب آقای علی‌اشرف مجتهد / عبدالحسین رحیمی ..... ۱۵۱
- تپش قلبت برای وطن مستدام / علی محمد رمضان‌زاده ..... ۱۵۲
- درس‌های دیپلماسی / مصطفی زهرانی ..... ۱۵۴
- رایزنی حقوقی و بایستگی به‌کارگیری آن در ... / محمدحسین ساکت ..... ۱۶۵
- امتزاج تئوری و عمل / فیروز سالاریان ..... ۱۶۸
- تسخیر قلوب / سید محمدکاظم سجادپور ..... ۱۷۰
- فرستاده باید که دانا بود / قهرمان سلیمانی ..... ۱۷۱
- افزون بر شصت سال آشنایی / رضا شمشیری ..... ۱۷۴
- خاطراتی از یار دبستانی ام ... / زکریا طرزمی ..... ۱۷۵
- به شرافت آقای شبستری چند خاطره از ... / علی عرب‌زاده طوسی ..... ۱۹۵

- به یاد ستارخان افتادم/ شهاب‌الدین فرخ‌یار ..... ۱۹۹
- نگاهی به برخی از خدمات فرهنگی دکتر ... / مسعود قاسمی ..... ۲۰۷
- از چشم برادر/ حسین مجتهد ..... ۲۱۱
- نماد مهر، صبر و تلاش/ سیمین مجتهد ..... ۲۱۵
- ادای احترام به پدر/ عارفه مجتهد ..... ۲۱۹
- خاطره از تاجیکستان/ علیرضا مجتهد ..... ۲۲۲
- احترام به انسانیت/ عادلہ مجتهد ..... ۲۲۴
- وصف پدر با زبان قاصر/ محیا مجتهد ..... ۲۲۷
- حامی ایرانیان و محبوب تاجیکان/ عبدالرضا محمدی ..... ۲۲۹
- میهن دوستی، کلیدواژه مشترک سیاستمداران بزرگ/ سید علی محمودی ..... ۲۳۲
- جهد جهادگونه مجتهد/ محسن مدیرشانه‌چی ..... ۲۳۳
- نرم‌خویی و مردم‌داری/ منوچهر مرادی و حسن کرابی ..... ۲۳۶
- دکتر مجتهد شبستری، ترویج همکاری و حمایت از ... / نسرین مصفا ..... ۲۳۷
- آن روزها در دبیرستان فردوسی تبریز/ معروف معروفی ..... ۲۴۵
- تنها یک روز با سفیر شبستری/ سیدعلی موجانی ..... ۲۵۱
- گلگشتی در احوال یکی از ... / پروین ناهیدی ..... ۲۵۷
- بیش از نیم قرن دوستی/ محمد همایی نژاد ..... ۲۷۱
- مدار سیاسی و مدارای فرهنگی/ محمدجعفر یاحقی ..... ۲۷۴

### مقاله‌ای از دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری

- نقش جمهوری اسلامی ایران و نخستین سفیر در برقراری صلح ... ..... ۲۸۱

### مقالات

- دیدگاه مسعودی به ادیان دیگر/ محمد کریم اشراق ..... ۳۳۷
- بررسی جغرافیای تاریخی راه ابریشم و ... / ایرج افشار (سیستانی) ..... ۳۴۶

- ۳۶۰..... دیپلماسی فرهنگی میراث مکتوب/ اکبر ایرانی
- ۳۷۳..... دستیار خواجهگی/ محمدابراهیم باستانی پاریزی
- ۳۹۸..... قلعه هلبوک، شهر خورشید/ الیکا بقایی
- ۴۰۶..... گنجشک‌های گرسنه/ فائزه جنیدی
- ۴۱۰..... چهارشنبه‌ای در «دوشنبه»/ غلامعلی حدادعادل
- ۴۲۵..... ایران تاریخی چیست و ایرانی کیست؟/ عبدالرحمان حسنی
- ۴۳۷..... درآمدی بر شاه‌نامه‌پژوهی و فردوسی‌شناسی در.../ بهمن حمیدی
- ۴۶۰..... دیپلماسی ترجمه، پیشران قدرت نرم.../ امیرداود حیدرپور
- ۴۶۵..... آب و آیین/ ابراهیم خدایار
- ۴۷۳..... مسئولیت حرفه‌ای و امر سیاسی/ فرهنگ رجایی
- ۴۹۹..... نگاهی به مفهوم واژه فرهنگ و توسعه فرهنگی/ جواد رسولی
- ۴۹۷..... نگاهی به مجسمه‌های تاجیکستان/ زهرا رسولی
- ۵۱۲..... ثبت جهانی چوگان به نام ایران/ مرتضی رضوانفر
- ..... نیم‌نگاهی به گزینش و گمارش نماینده سیاسی در فرهنگ
- ۵۲۲..... سیاست‌مداری اسلام/ صلاح‌الدین منجد - محمدحسین ساکت
- ۵۵۷..... درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد/ شیرین سیدی
- ۵۷۶..... لغت حلیمی/ علی اشرف صادقی
- ۵۸۲..... مناسبات و پیوندهای ادبی میان ایران و تاجیکستان/ باقر صدری‌نیا
- ۵۹۴..... چلبی تبریزی و نسخه‌های دستنویس.../ محمد طاهری خسروشاهی
- ۶۱۲..... سندی از دست درازی به.../ رجبعلی لباف خانیکی
- ۶۲۱..... قطره‌ای کز بهر وحدت شد سفیر/ محمدعلی متقی
- ۶۳۳..... بیدل دهلوی و نقش بی‌بدیل او در.../ محسن مدیرشانه‌چی
- ۶۴۲..... ناسیونالیسم و کین‌توزی در.../ محمدرضا مرادی طادی
- ۶۶۰..... دفتر هماهنگی امور انسان‌دوستانه سازمان ملل متحد/ نسرین مصفا
- ۶۷۳..... «دوشنبه» پایتخت گل/ علی موسوی گرمارودی

## فهرست ۹

- تاریخ و فرهنگ در برابر تمدن! / سیدکمال میرخلف ..... ۶۷۵
- تغییر و تحول در ساخت، اجرا و ... / محمدرضا میری ..... ۶۸۹
- گزارشی از روابط مرکز خراسان‌شناسی با تاجیکستان ... / رضا نقدی ..... ۷۰۱
- نگاهی به زبان فارسی و نشان‌های دولتی تاجیکستان / رامین هادی‌زاده ..... ۷۲۲
- مروگی خوانی، میراث مرو در بخارا / فرنگیس هادی‌زاده ..... ۷۳۲
- ای خوش آن روزی که آهنگ و سرودم داده‌اند... / سهیلا یوسفی ..... ۷۳۶

## نمایه

- نمایه اشخاص ..... ۷۵۹
- مکان‌ها ..... ۷۸۷
- کتاب‌ها و نشریات ..... ۷۹۷

بِسْمِ تَعَالَى

شستر از سترها که هم آذر بایجان است که دستزدن بسیاری در  
جلد شیخ محمود شستر صاحب گلشن راز از آنجا بر حاله اند.

خاندان مجتهد شستر از میراث کهن روحانیت در آذربایجان  
بوده اند که از بیان ایشان دولت گرامی هرگز کما شرف مجتهد شستر در گفتار  
یعنی جامع علم ریاست هستند. ایشان در مدت سفارت خود در تاجیکستان فدا  
ارزنده در دربار پادشاهان بآذربایجان گزرا انجام داد و نه تنها سفیر بلک  
ایران بلکه سفیر فرهنگی ایران در آنجا ناصیه بوده اند.

مجموعه حاضر در دسترس دولت در محلات ایران فراهم آمده که مورد دسترس

اعمال مهم قرار گیرد.

از فزادته مسئول توفیق این دولت گرامی را خداوند

لله المستعان

۱۳۰۲/۱۰/۲۳

## دیباچه

استاد ارجمند دکتر مهدی محقق

بسمه تعالی

شبستر از شهرهای مهم آذربایجان است که دانشمندان بسیاری از جمله شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز از آنجا برخاسته‌اند.

خانان مجتهد شبستری از بیوتات کهن روحانیت در آذربایجان بوده‌اند که از میان ایشان دوست گرامی آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری ذوالکفایتین، یعنی جامع علم و سیاست، هستند.

ایشان در مدت سفارت خود در تاجیکستان خدمات ارزنده‌ای در ارتباط کشورمان با آن کشور انجام داده و نه تنها سفیر سیاسی ایران بلکه سفیر فرهنگی ایران در آن ناحیه بوده‌اند.

مجموعه حاضر به وسیله دوستان و همکاران ایشان فراهم آمده که مورد استفاده اهل علم قرار گیرد.

از خداوند متعال توفیق این دوست گرامی را خواهانم.

مهدی محقق

۱۴۰۰/۱۰/۱۷





## درآمد

مجید اسدی\*

جواد رسولی\*\*

در اواخر سال ۱۳۹۹ به منظور پاسداشت خدمات و ارج نهادن به شخصیت و آثار وجودی استاد گرامی آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، فراخوان درخواست و دعوت از همکاران و دوستان ایشان تنظیم و منتشر شد تا با گردآوری مطالب و مقالات، دلنوشته‌ها و یادداشت‌های فرهیختگان و لیبیک‌گویان فراخوان، ارجنامه‌ای تنظیم و تدوین و منتشر شود.

گرچه این موضوع به جهات مختلف از سوی دکتر علی اشرف مجتهد شبستری با مخالفت مواجه شد اما اصرار و خواهش‌های مکرر و تأکید بر لزوم این اقدام به جهات مختلف، از جمله پاسداشت موارث و سرمایه‌های اجتماعی، ملی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی، به خصوص در حوزه تمدن ایران فرهنگی، موجب رضایت نسبی ایشان گردید. با اطلاع نسبی از انتشار کتاب سفیر کبیر که به خط سیریلیک در سال‌ها پیش در تاجیکستان با همین موضوع منتشر شده بود، تصمیم بر آن شد که اثر یادشده نیز به خط فارسی برگردان و به‌عنوان جلد نخست ارجنامه دکتر علی اشرف مجتهد شبستری به زیور طبع آراسته شود؛ چرا که مقدم بر ارجنامه‌ای بود که در نظر داشتیم منتشر کنیم.

---

\* دانش‌آموخته فلسفه و فرهنگ، عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و دبیر پیشین هیئت مدیره، فعال فرهنگی، نویسنده.

\*\* دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی (فولکلور)، عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و دبیر و نایب‌رئیس پیشین هیئت مدیره، عضو هیئت مدیره انجمن صنفی ویراستاران، مدرس دانشگاه، نویسنده.

از این رو هم‌زمان با آغاز نویسه‌گردانی کتاب سفیرکبیر، اصل کتاب که به خط سیریلیک بود اسکن شد و فایل دیجیتالی/پی‌دی‌اف آن با عنایت جناب آقای دکتر ایرانی در پایگاه اینترنتی مؤسسه میراث مکتوب بارگذاری شد تا همهٔ آشنایان به آن خط از آن استفاده کنند. (نشانی پیوند الکترونیکی: <http://mirasmaktoob.ir/fa/news/11461>)

کتاب سفیرکبیر که مجموعه‌ای از خاطرات، یادداشت‌ها، دلنوشته‌ها و اشعار فرهیختگان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران، نویسندگان و مقامات تاجیکستان است و در ارج‌گذاری و پاسداشت خدمات دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری به همت دو تن از نویسندگان فرهیخته و خوشنام تاجیکستان به نام‌های آقایان فاتح عبدالله و میرزا شکورزاده گردآوری و تدوین و در سال ۲۰۰۲ میلادی، با خط سیریلیک در ۲۴۴ صفحه در تاجیکستان منتشر شده، با مساعدت آقای رضا نقدی و به کوشش جواد رسولی فارسی‌گردانی و به دیباچهٔ استاد دکتر محمدعلی موحد مزین گردید و به همت انتشارات خردگان در سال ۱۴۰۰ به‌عنوان جلد نخست این ارجنامه منتشر شد. این اثر هم‌زمان با مراسم سی‌امین سالگرد آغاز روابط دیپلماتیک ایران و تاجیکستان، در بیستم دی‌ماه ۱۴۰۰ با حضور سفیر تاجیکستان در تهران و چند تن از مسئولان و فرهیختگان دو کشور در سالن همایش‌های سازمان فرهنگی اکو در تهران رونمایی و معرفی گردید. (پیوند خبر یادشده: <https://b2n.ir/safirkabir>)



کتاب پیش رو، که عنوان سفیر فرهنگ و دوستی را بر تارک خود دارد، جلد دوم ارجنامه استاد شبستری و دربردارنده یادداشت‌ها و مطالبی از دوستان و همکاران ایرانی و غیر ایرانی دکتر شبستری (از جمله همکاران سازمان ملل) است و در دو بخش «یادها و خاطرات» و «مقالات» تنظیم و در میان این دو بخش، مقاله‌ای مبسوط به قلم ایشان گنجانده و به دیباچه استاد دکتر مهدی محقق مزین شده است.



خواستاران و کوشندگان این مجموعه به خود می‌بالند که مفتخر به دریافت مهرنامه‌ها و مطالب فرهیختگان و فرزنانگان والا مقامی شده و توانسته‌اند با مدد ایشان تا حدّ مقدور به ارج‌گذاری و تجلیل شخصیت دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری نایل آیند؛ از این رو به پیشگاه یکایک نویسندگان گرانقدر این مجموعه سر تکریم فرود می‌آورند. همچنین بر خود فرض می‌دانند از عنایت عزیزانی که با مساعدت مالی خود انتشار این اثر را ممکن ساختند و مایل به اعلام نامشان نبودند، صمیمانه قدردانی کنند.

گفتنی است که بنابر توصیه برخی از صاحب‌قلمان، مطالب ایشان در مجموعه حاضر بدون اعمال نظر ویراستار درج گردیده و در بقیه موارد هم تلاش بر کمترین میزان ویرایش بوده است؛ و دیگر اینکه ترتیب مقالات در بخش نخست با نظر داشت میزبانی از صاحب‌قلمان غیر ایرانی و در بخش بعدی براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسندگان لحاظ گردیده است.

شایسته می‌دانیم این یادداشت را با سخن فاتح عبدالله به پایان رسانیم؛ او با قلم رسا و صمیمانه خود بیان کرده: به‌راستی باید شبستری را پدیده‌ای در تاریخ و جهان سیاسی ایران و منطقه (و شاید جهان) دانست... .

## زندگینامه آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

احمد اشرفی زاده\*

آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری در دهم مهر ماه سال ۱۳۲۶ در راسته کوچه شهر تبریز و در خانواده‌ای روحانی قدم به عرصه وجود گذاشت. لازم است قبل از بیان شرح حال و زندگی خود آقای دکتر شبستری مختصری درباره والدین مکرم ایشان که در تربیت و تعلیم این بزرگوار نقش اساسی و بنیادی داشتند توضیح داده شود.

### والدین

پدر بزرگوار آقای دکتر شبستری، مرحوم مغفور حضرت آیت‌الله حاج میرزا کاظم آقا مجتهد شبستری و ایشان فرزند آخوند ملا علی اشرف شبستری، از فقها و علمای اعلام روزگار خود، بودند.

در حقیقت می‌توان گفت خاندان مجتهد شبستری یکی از خانواده‌های معروف علم و فرهنگ شبستر است. یکی از بزرگ‌ترین عالمان مشهور این خاندان، حضرت آیت‌الله حاج میرزا کاظم آقا مجتهد شبستری است؛ شخصیتی که در سال ۱۲۶۵ هجری شمسی در شبستر دیده به جهان گشود.

اجداد حاج میرزا کاظم آقا، همگی از سلسله جلیله روحانیت بودند و همین شد که وی از همان دوران طفولیت به تحصیل علوم حوزوی تمایل نشان داد. دروس مقدماتی و بخشی از سطوح عالی علوم دینی را نزد پدر و روحانیان محل،

---

\* مدرس پیشین و مؤلف کتب درسی تربیت معلم (فیزیک)، فعال فرهنگی اجتماعی.

به‌ویژه آقای میرزا محمد شبستری، فراگرفت و سپس به حوزه علمیه تبریز عزیمت کرد. اقامت میرزا کاظم آقا در تبریز زیاد طول نکشید و وی برای سفری ۱۸ ساله راهی عتبات عالیات شد و در حوزه علمیه شهرهای نجف اشرف، کربلای معلی و سامرا، از محضر بزرگان و استادان بنام آن دیار بهره برد.

او در این مدت محضر استادانی مانند حضرات آیات سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، ملا فتح‌الله شیخ الشریعه اصفهانی، سید محمد فیروزآبادی، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، میرزا محمد حسین نائینی و شیخ زین العابدین مرندی تبریزی را درک کرد و از دانش کم‌نظیر آنان سودها جست. آیت‌الله میرزا کاظم آقا پس از آن، اجازات متعدد اجتهاد را از برخی از این استادان دریافت کرد که از آن جمله می‌توان به اجازه آیت‌الله نائینی اشاره کرد که در بخشی از آن، اینچنین از آیت‌الله حاج میرزا کاظم آقا تمجید شده است: «هو صاحب القریحة القویمة و الطریقة المؤید و الفاضل الکامل المسدد، رکن الاسلام و المسلمین...».

ایشان پس از نیل به مقامات عالی علمی و معنوی به زادگاه خویش، شبستر، بازگشت و به امر تبلیغ و ترویج معارف دینی و رسیدگی به امور مذهبی مردم همت گمارد و در شبستر حوزه علمیه‌ای تأسیس کرد و خود در آن به تدریس پرداخت. همه این فعالیت‌ها در تبلیغ دین مبین برای عموم مردم و همچنین تربیت عالمانی مانند حضرات آیات سید جلیل موسوی ملکی و میرزا مسلم ملکوتی سرابی، موجب شد تا لقب «فخرالشیعه» به ایشان اعطا شود.

در پی اقدامات ضد دینی و فرهنگی حکومت وقت، حوزه مذکور به اجبار تعطیل شد و طلبه‌های آن متفرق گردیدند و حضرت آیت‌الله با درخواست اهالی مؤمن و دین‌پرور تبریز به آن شهر منتقل شد و باز به فعالیت‌های دینی و مذهبی خود ادامه داد. ایشان جزو اولین شخصیت‌های دینی و فرهنگی است که به تأسیس سلسله مدارس جدید برای نونهالان با محتوای اسلامی روی آورد؛ مدرسه‌ای که هر سال ۳۵۰ دانش‌آموز را جذب می‌کرد و با برنامه‌ای مشخص و مدون، مقدمات علوم اسلامی را به دانش‌آموزان می‌آموخت. به این ترتیب شیوه نوین تعلیم و تربیت را به استخدام تعلیمات دینی گرفت.

حضرتش علاوه بر تفسیر، حدیث، فقه، اصول، کلام و حکمت، در علوم ریاضی و

ادبی نیز تبخّر داشت. عالمی ربّانی، متخلّق به اخلاق الهی، صاحب مناعت طبع و سعه صدر و سخاوت، دارای بلاغتِ بیان و فصاحتِ کلام بوده است. با اینکه مدت زیادی از روزگار زندگانی ایشان می‌گذرد، هنوز معتمَرین اهالی محترم تبریز به‌طور مستقیم و بعضی به نقل از پدران خود از صحبت‌ها و منابرِ داغ و پر محتوای حاج میرزا کاظم آقا یاد و ذکر خیر می‌کنند.

نویسنده کتاب تاریخ علما و شعرای گیلان در کتاب خود می‌نویسد: «عالم محقق و فاضل مدقق حاج میرزا کاظم شبستری، که مردی زاهد و عابد و از هر نظر ممتاز و مورد توجه خواص و عوام آن سامان بود، در همان اوان که من در تبریز بودم، آن جناب مبتلا به سرطان معده شد.»

در پی این بیماری، ایشان برای درمان به تهران عزیمت کرد، ولی بعد از چند ماه، معالجات پزشکی اثر نداد و ایشان در آبان ماه سال ۱۳۲۶ هجری شمسی، تنها ۱۷ روز پس از به دنیا آمدن آخرین فرزندشان (علی اشرف) به آسمان‌ها پر کشید و در جوار رحمت حق آرام گرفت. پیکر مطهرش را به قم منتقل کردند و در مقبره تاجر خوشنام، مرحوم حاج محمدباقر خوبی کلکته‌چی، در قبرستان نو و در جوار حرم مطهر حضرت کریمه اهل بیت (س) به خاک سپرده شد.

شرح زندگی و خدمات حضرت آیت‌الله حاج میرزا کاظم آقا، به‌خصوص با توجه به موقعیت خاص سیاسی و اجتماعی آن زمان، نیاز به بیان مفصل دارد اما برای جلوگیری از اطالۀ کلام و عدم خروج از مسیر اصلی بحث، از آن صرف‌نظر می‌شود و فقط این نکته را یادآوری می‌کنم که حاصل ازدواج‌های مختلف حضرت آیت‌الله در زمان سکونت‌های ایشان در شهرهای نجف، شبستر و تبریز، چهار فرزند پسر و پنج دختر بود که در زمان نوشتن این مطالب دو نفر از دختران و یک پسر به رحمت خدا رفته‌اند؛ و چهار فرزند پسر به ترتیب سن عبارت‌اند از: جناب آقای دکتر محمد مجتهد شبستری، حضرت آیت‌الله محسن مجتهد شبستری (که اخیراً به رحمت الهی رفتند)، جناب آقای حسین مجتهد شبستری (برادر تنی آقای علی اشرف و مقیم آلمان) و خود جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری؛ که هر یک در موقعیت و روش و رفتار خود جزو افتخارات کشور و شناخته شده در سطح بین‌المللی‌اند.

با توجه به اینکه نه نفر فرزندان حضرت آیت‌الله حاج میرزا کاظم‌آقا (خواهران و برادران آقای دکتر علی‌اشرف شبستری) و چهار برادر خود آن مرحوم (عموها) اکثراً کثیرالاولاد هستند، مجموعاً خانواده‌پرجمعیتی را تشکیل می‌دهند که اینجانب و همسر مکرمه‌ام نیز از همین مجموعه هستیم.<sup>۱</sup>

مادر مرحومه و مکرمه‌ی آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، خانم فخرالسادات معراجی سعید (علویه‌خانم) هم از خانواده‌ای متدین و باایمان و شناخته شده تهریز بودند که بعد از عزیمت حضرت آیت‌الله مجتهد شبستری به تهریز به عقد و ازدواج ایشان درآمده بودند و حاصل این وصلت میمون دو فرزند پسر، آقایان: حسین و علی‌اشرف هستند که پیش‌تر ذکر شد. با توجه به اینکه پدر خانواده (حضرت آیت‌الله) در سال ۱۳۲۶ شمسی در سن ۶۱ سالگی، تنها ۱۷ روز پس از به دنیا آمدن آقای علی‌اشرف فوت کردند و در آن زمان هیچ‌کدام از فرزندان دختر و پسر و اقوام دیگر، جز حسین که خود فرزند ۳ یا ۴ ساله بود و احتیاج شدید به مراقبت داشت، در کنار این مادر نبودند، این بانوی محترمه باکمال و باوقار با نهایت قناعت و مناعت طبع و با حمایت برادرش (دایی فرزندان) علاوه بر وظیفه مادری، جای خالی پدر را نیز به خوبی پر کرده و تا آخر عمر از هیچ کوششی برای تربیت فرزندان خود کوتاهی نکرد و همیشه به آن‌ها یادآوری می‌کرده که مواظب رفتار خود در جامعه باشید زیرا برای حفظ حرمت و شأن و منزلت خانواده و نام نیک پدرتان وظیفه سنگینی به عهده شماست. این بانوی مکرمه در چهاردهم خرداد ماه سال ۱۳۸۲ در تهران دار فانی را وداع گفته، به دیار باقی رهسپار گردید و در بهشت زهراى تهران به خاک سپرده شد. روحش شاد.

با توجه به خویشاوندی نزدیک، اینجانب شاهد مدیریت خوب و بادرایت آن بانوی مکرمه بودم. انصافاً فرزندان آن مرحومه مغفوره نیز، چه در حال حیات و چه بعد از وفات، در ادای دین و انجام وظیفه فرزندی هیچ‌گونه کوتاهی نکرده‌اند.

---

۱. نام آقای دکتر شبستری (علی‌اشرف) برگرفته از نام پدر بزرگ ایشان است. در ضمن ایشان پسرعموی بنده و دایی همسر هستند. نام خانوادگی ما برگرفته از نام پدر بزرگ «اشرفی‌زاده» و یکی از عموها «اشرفی» است، اما مرحوم عموی بزرگوار (پدر آقای دکتر شبستری) خودشان نام خانوادگی «مجتهد» را انتخاب فرمودند و به دلیل شبستری بودن به «مجتهد شبستری» معروف شدند؛ و در خانواده ایشان ادامه دارد.



## تحصیلات ابتدایی و متوسطه

از آن جا که اینجانب و آقای علی اشرف مجتهد شبستری دوران خردسالی دور از هم و تا حدودی بی اطلاع از وضعیت زندگی یکدیگر بودیم، لذا در مورد ایام کودکی و تحصیلات مقدماتی ایشان اطلاعات عینی زیادی ندارم و مطالب مربوط به آن سال‌ها را با استناد به آنچه در فرصت‌های مختلف از زبان خود ایشان شنیده‌ام بازگو می‌کنم.

آقای علی اشرف مجتهد شبستری تحصیلات دوران ابتدایی و سیکل اول متوسطه را در دبستان و دبیرستان انوری در بازارچه شتربان تبریز گذراند. مدیر دلسوز آن مدرسه مرحوم جواد اقتصادخواه بود (غریق رحمت خداوند باد). آن مرحوم در کلاس ششم دبستان، هفته‌ای سه روز، صبح‌ها، یک ساعت و نیم زودتر از شروع کلاس‌ها، دانش‌آموزان را به مدرسه می‌آورد تا قرآن و کلیله و دمنه تعلیم بدهد.

دبیرستان انوری در آن زمان مشابه دبیرستان علوی تهران بود که بعدها تأسیس شد. وی در تمام سال‌های تحصیل در آن دبیرستان شاگرد اول بود. مدیر نسبت به ابوی مرحوم ایشان خیلی ارادت داشت و با توجه به شاگرد ممتاز بودن مشارالیه و آشنایی مدیر دبیرستان با وضع نه چندان مساعد مالی خانواده، علی اشرف را از پرداخت شهریه معاف کرده بود؛ و وقتی علی اشرف در پایان کلاس ششم ابتدایی خواست به دبیرستان دیگری برود، مدیر ممانعت کرد و گفت در این مدرسه تا سوم متوسطه کلاس داریم و من اجازه نمی‌دهم پسر آیت‌الله مجتهد شبستری مدرسه ما را ترک کند.

پس از اتمام سیکل اول، به بهترین دبیرستان آن زمان تبریز، به نام فردوسی، رفت و سیکل دوم را در رشته ریاضی در خرداد ۱۳۴۴ به اتمام رساند. گفتنی است که دبیرستان فردوسی در سال ۱۲۹۵ شمسی با نام محمدیه تأسیس شده، در هزاره فردوسی نام آن به فردوسی تغییر یافته بود. ساختمان دبیرستان منحصربه‌فرد بود و مدیران و دبیران سرشناسی در آن دبیرستان فعالیت داشتند؛ از جمله آن‌ها میرزا باقر طلیعه (معمّم، مجتهد و روزنامه‌نگار)، از بنیانگذاران شعر نو در ایران و ناشر مجله ادبی تجدد؛ میرزاتقی رفعت، از شخصیت‌های تراز اول انقلاب مشروطیت و از ادبا و مورخان ایران معاصر؛ محمد علی خان تربیت و اسماعیل امیرخیزی، از پیشروان انقلاب مشروطیت و از نزدیکان ستارخان و مدیر دارالفنون تهران در دهه ۱۳۱۰ شمسی.

سالی که آقای علی اشرف مجتهد شبستری مدرک دیپلم گرفت، با وجود قبولی در

دانشگاه، به سبب نداشتن بضاعت مالی نتوانست ادامه تحصیل بدهد و باتوجه به کمبود کار در تبریز، برای اشتغال و امرار معاش به تهران آمد و در بازار بین‌الحرمین، نزد مرحوم مقرضیان (از مریدان مرحوم ابوی‌اش) به شاگردی مشغول شد. علاقه به تحصیل سبب شد که به‌رغم وعده‌های آقای مقرضیان در مورد پیشرفت در کار بازار، پس از دو سال کار، به خدمت سربازی برود. با توجه به قانون نظام‌وظیفه آن زمان، در صورتی که بین دیپلم و دانشگاه فاصله می‌افتاد، فرد برای ادامه تحصیل می‌بایست به خدمت سربازی می‌رفت؛ به همین علت ایشان هم چنین کرد.

### اشتغال و تحصیلات تکمیلی

ایشان پس از پایان خدمت سربازی در بانک ملی استخدام و در شعبه سعدی مشغول به کار شد.

در دهه ۱۳۴۰ هر دانشگاهی کنکور خاص خود را برگزار می‌کرد. در همان سالی که ایشان در بانک مشغول شد، با وجود گذشت چهار سال از اخذ دیپلم، در سه دانشگاه کنکور داد و در دانشکده‌های مدیریت بازرگانی و شرکت نفت جزو نفرات اول و در مؤسسه علوم بانکی نفر اول شد. در ابتدا سعی کرد دو دانشگاه (شرکت نفت و مدیریت بازرگانی) را هم‌زمان ادامه دهد ولی باتوجه به فاصله محل دو دانشگاه، از ترم دوم نتوانست به این کار ادامه دهد و به همان دانشکده شرکت نفت اکتفا کرد و تا مقطع فوق‌لیسانس در آن دانشکده ادامه تحصیل داد.

کار در بانک وی را راضی نمی‌کرد، لذا در امتحان سراسری استخدام شرکت کرد و قبول شد.<sup>۱</sup> مدتی بعد یکی از دوستانش به وی خبر داد که وزارت امور خارجه کارمند استخدام می‌کند. وی با خنده و شوخی با این موضوع برخورد کرد و همراه همان دوستش برای این منظور ثبت‌نام کرد.

بیش از یک سال از موضوع ثبت‌نام برای استخدام در وزارت خارجه گذشته و تقریباً موضوع را فراموش کرده بود تا اینکه روزی نامه‌ای دریافت می‌کند که از وی برای امتحان کتبی دعوت شده بود. با شرکت در آزمون کتبی و قبول در آن و پس از گذشت چندین

---

۱. در آن‌زمان هم برای استخدام‌های دولتی یک امتحان سراسر (کشوری) برگزار می‌شد و ادارات مختلف از بین این قبولی‌ها نیازهای خود را انتخاب و افراد را استخدام می‌کردند.

ماه، برای مصاحبه فراخوانده شد. با قبولی در آن مصاحبه و در سال ۱۳۵۱ وارد وزارت خارجه شد و از بانک ملی استعفا داد.

### ازدواج و فرزندان

آقای دکتر شبستری در سال ۱۳۵۳ با دختر خاله خود، سرکار خانم سیمین بابایی، ازدواج کرد که همواره همراه و همسفر با همسر خود بوده و علاوه بر اداره منزل و تربیت فرزندان در ایجاد آرامش برای خانواده و پیشرفت آن‌ها همه‌گونه همکاری لازم را با همسر خود کرده است. حاصل این ازدواج سه فرزند دختر و یک پسر به نام‌های عارفه، علیرضا، عادل و محیاست.

### مأموریت به سازمان ملل و ادامه تحصیل

فکر درس و گرفتن مدارک بالاتر تحصیلی آقای علی اشرف مجتهد را رها نمی‌کرد و از این‌رو وقتی در اسفند ۱۳۵۶ پیشنهاد مأموریت نیویورک به وی داده می‌شود، به امید آن‌که در امریکا دکترا بخواند و پس از بازگشت از وزارت خارجه استعفا بدهد و در دانشگاه به تدریس بپردازد، آن را می‌پذیرد و به نیویورک می‌رود؛ اما سیر تحولات به گونه دیگر رقم خورد و چند ماه پس از ورود به محل مأموریت جدید، انقلاب اسلامی در ایران رخ داد و با طرز فکری که وی قبل از انقلاب داشت، تمام توان خود را برای پیشبرد اهداف انقلاب و کار در نمایندگی گذاشت؛ به طوری که وقتی دور اول مأموریتش تمام شد و به ایران برگشت، بعد از یک هفته وزیر خارجه وقت اطلاع داد که باید به محل مأموریت قبلی، یعنی سازمان ملل در امریکا، برگردد و وقتی علت را می‌پرسد پاسخ می‌شود که سفیر ایران در سازمان ملل (مرحوم دکتر رجایی خراسانی) نوشته است: «با شبستری را مجدداً بفرستید و یا چهار نفر به جای او اعزام کنید.» وقتی آقای شبستری عدم تمایل خود به بازگشت را اعلام می‌کند، وزیر می‌گوید اصلاً مصلحت نیست در این موقعیت به چهار نفر حقوق بدهیم تا به جای تو یک نفر کار کنند؛ بنابراین بهتر است برگردی به نیویورک.

روال بر این بود که بین دو مأموریت، کارمند باید دو سال، و در موارد استثنایی حداقل یک سال، در مرکز کار کند تا دوباره به مأموریت برود. برای حل این مشکل

قانونی، دو مأموریت شش‌ماهه موقت برای ایشان صادر کردند و بعد از آن دو دوره، زمان مأموریت ثابت شروع شد و بدین ترتیب ایشان شاید تنها کارمندی باشد که به مدت نه سال در یک مأموریت حضور داشته است. در ایام مأموریت، شب‌ها از ساعت هشت به بعد به ادامه تحصیل در رشته اقتصاد بین‌الملل می‌پرداخت.

فشار کار، مخصوصاً در روزهای گروگان‌گیری کادر سفارت امریکا در تهران و جنگ تحمیلی عراق، آن قدر سنگین بود که حتی روزهای تعطیل آخر هفته و تعطیلات رسمی را نیز در نمایندگی ایران در سازمان ملل نیویورک مشغول کار بود؛ تا جایی که در پایان کار معلوم شد هشت ماه از مرخصی‌هایش استفاده نشده و روی هم جمع شده است! بعد از بازگشت از نیویورک در «دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی» مشغول شده، «گروه مطالعات سازمان‌های بین‌الملل» را به‌راه می‌اندازد و ضمناً سردبیری مجله سیاست خارجی را نیز به عهده می‌گیرد.

### سفارت در تاجیکستان و مسئولیت‌های پس از آن

آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری در دی ماه ۱۳۷۰ به‌عنوان اولین سفیر ایران به کشور تازه استقلال یافته تاجیکستان اعزام شد.

مدتی از سفارت وی نگذشته بود که جنگ داخلی تاجیکستان آغاز می‌شود. داستان جنگ داخلی آن کشور و نقش جمهوری اسلامی ایران و شخص سفیر در آشتی‌دادن طرفین و موفقیت مذاکرات صلح، مفصلاً در مقالات مختلف ایرانی و تاجیکستانی توضیح داده شده است.

ایشان پس از اتمام مأموریت در تاجیکستان (بعد از پنج سال)، در اواخر سال ۱۳۷۵ به تهران برگشت و مسئولیت «دپارتمان توسعه پایدار و محیط‌زیست در معاونت حقوقی و بین‌المللی» را به‌عهده گرفت.

سه سال بعد و در سال ۱۳۷۹ به‌عنوان «سفیر در نمایندگی جمهوری اسلامی ایران نزد دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو» اعزام گردید و بعد از چهار سال به ایران برگشت و چند ماه بعد، با ۳۷ سال سابقه اداری (و با احتساب سوابق بانکی ملی و سربازی) به افتخار بازنشستگی نایل آمد.

اما دریغ بود که جامعه ایران و جهان از تجربیات و دانش چنین فردی بهره‌مند نباشد، از این‌رو، و به فاصله یک روز، ریاست «دفتر سازمان ملل برای هماهنگی امور انسان‌دوستانه در تهران» به‌عهده ایشان گذاشته شد و مدت هفت سال در این سمت خدمت کرد و سپس با تغییر دولت و به درخواست و اصرار خانم دکتر ابتکار، به‌عنوان «مشاور بین‌المللی رئیس سازمان محیط‌زیست» مشغول به کار شد و سه سال بعد و به اتفاق چند نفر از استادان دیگر، «صندوق ملی محیط‌زیست» را بنیانگذاری می‌کنند. با اتمام کار خانم دکتر ابتکار در محیط‌زیست، ایشان هم از آن سازمان و صندوق کنار رفته، به مدت شش ماه در «پژوهشکده سوانح طبیعی» مسئولیت «کمیتة تهیه و تدوین دستورالعمل جذب و توزیع کمک‌های خارجی به‌هنگام وقوع بلایای طبیعی» را عهده‌دار می‌شود.

آقای دکتر شبستری در دو سال اخیر مجدداً به‌عنوان «رئیس دفتر ملل متحد برای هماهنگی امور بشر دوستانه» (ocha) مشغول به کار است.

لازم به یادآوری است که از سال ۱۳۸۴ که ایشان از وزارت امور خارجه بازنشسته شد، با همراهی و مساعدت تعدادی از فرهیختگان و علاقه‌مندان، «انجمن دوستی ایران و تاجیکستان» را پایه‌گذاری کرد<sup>۱</sup> و در ضمن «نیابت رئیس مرکز صلح و محیط‌زیست» را به‌عهده داشت و مدت هفت سال نیز «عضو شورای علمی مرکز پژوهش ادیان جهان» بود.

جادار از عضویت ایشان در «شورای علمی برون‌مرزی فرهنگستان زبان و ادب فارسی» یاد کرد که از جمله خدمات ایشان به عرصه فرهنگ و زبان فارسی است.

### در محفل یاران باصفا و محافل خانوادگی

آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری مرد خودساخته‌ای است که از دوران کودکی روی پای خود ایستاده و با استفاده از هوش سرشار و استعداد ذاتی، تربیت صحیح خانوادگی

۱. اینجانب در یکی از جلسات انجمن دوستی ایران و تاجیکستان به‌عنوان میهمان مدعو حضور داشتم. سفیر تاجیکستان در ایران نیز که در جلسه حضور داشت از آقای دکتر شبستری ذکر خیر زیاد کرد و گفت: «آقای دکتر شبستری به‌قدری در تاجیکستان محبوبیت و مقبولیت دارد که مردم نام فرزندان خود را «شبستری» می‌گذارند و اگر آقای دکتر شبستری در تاجیکستان کاندیدای ریاست جمهوری شود رأی می‌آورد.»

و سعی و کوشش فراوان، مسیر درست زندگی را با تحمل تمام ناملایمات و فراز و نشیب‌های آن پیموده و به موفقیت‌های بزرگی نائل آمده و به کشور و هم‌نوعان خود خدمات زیادی کرده است.

ایشان با داشتن مدارک تحصیلی و مدارج اداری بالا، فوق‌العاده متواضع، مؤدب، با معلومات، تلاشگر و سخت‌کوش است و می‌تواند الگوی ارزشمندی برای جوانان و دیگران باشد و آن‌ها ببینند و بدانند که می‌توان با سعی و کوشش و تکیه بر خرد و توکل به خدای متعال به آرزوها و پیشرفت‌های بزرگ نائل آمد.

در سال‌های اخیر و بعد از برگشت آقای دکتر شبستری از مسافرت‌های چندین ساله در کشورهای مختلف، این توفیق را داشتیم که در جلسات خانوادگی و دوستانه بیشتر دور هم باشیم و از تجربیات ارزشمند ایشان استفاده کنیم.

یکی از جلسات دوستانه دوره‌می مشترکمان با عنوان «پاران باصفا» است که سابقهٔ چهار ساله دارد و ماهی یک‌بار به‌صورت دوره‌ای در منازل اعضا تشکیل می‌شود.<sup>۱</sup> با توجه به اینکه تمام اعضای این دوره‌می از استادان مبرز دانشگاه در رشته‌های مختلف و دبیران پیشکسوت (اکثر رشتهٔ فیزیک) هستند، جلسه بدون دستور قبلی و فقط به قصد دیدار تشکیل می‌شود ولی فوق‌العاده پر محتوا و دلچسب است و در آن مسائل مختلف علمی، ادبی، اجتماعی و سیاسی مطرح می‌شود و اکثر مسائل سیاسی و بین‌المللی با توضیح و تشریح آقای دکتر شبستری به نتیجه می‌رسد.

با توجه به اینکه قرار شده است شرح کامل این دوره‌می را یکی دیگر از دوستان، که خود عضو اصلی و قدیمی این دوره‌می است، بنویسد و در این ارجنامه بیاید، لذا از توضیح بیشتر این قسمت خودداری می‌کنم و فقط به پیوست یک یا دو عکس از آن اکتفا می‌کنم.

در مراسم و دوره‌می‌های خانوادگی نیز آقای دکتر شبستری معمولاً حضور فعال و مفید دارند، به طوری که اکثر اعضای خانواده، به‌خصوص جوانان، مشکلات خود را با ایشان در میان گذاشته، راهنمایی می‌گیرند و ایشان با نهایت محبت، علاقه و درایت این کار را انجام می‌دهند.

۱. محفل فوق‌قبل از محدودیت‌های وضعیت شیوع کرونا، مرتب تشکیل می‌شد. ان‌شاءالله با از بین رفتن محدودیت‌ها، دوباره جلسات برگزار خواهد شد.

## چکیده و تکمله

آقای دکتر علی اشرف مجتهد (مجتهد شبستری) که در سال ۱۳۲۶ در تبریز پا به عرصه وجود گذاشت، بعد از دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و دبیرستان که در تبریز گذراند، بخش عمده زندگی هفتاد و سه ساله خود را (زمان تحریر این مقاله - پاییز ۱۴۰۰) در تهران و نیز برای مأموریت‌های بلندمدت در کشورهای امریکا، سوئیس و تاجیکستان طی کرده است و همچنین برای مأموریت‌های کوتاه‌مدت و شرکت در کنفرانس‌ها به بیش از پنجاه کشور جهان سفر کرده است.

سایت سازمان ملل متحد آقای اشرف مجتهد شبستری را چنین معرفی کرده است: «دکتر علی اشرف مجتهد شبستری دیپلمات کاریر<sup>۱</sup> است و بیش از چهار دهه سابقه در دیپلماسی، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل دارد. او علاوه بر خدمت در نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک، سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، سفیر در سازمان ملل ژنو و رئیس گروه مطالعات سازمان‌های بین‌المللی بوده است و از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱ به‌عنوان رئیس نمایندگی "اوجا" در تهران، سپس مشاور ارشد معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان محیط‌زیست و عضو هیئت مدیره صندوق ملی محیط‌زیست انجام وظیفه نموده است و با برنامه صندوق جمعیت و دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم ملل متحد نیز همکاری کوتاه مدت داشته است. آقای دکتر شبستری در رشته اقتصاد بین‌الملل تحصیل کرده و آشنایی عمیقی با سیستم سازمان ملل متحد و تبحر در مذاکرات و میانجیگری دارد. به خاطر نقش کلیدی‌ای که در مذاکرات صلح بین تاجیکان داشت، از سوی دولت تاجیکستان "نشان صلح و دوستی" به وی اعطا گردید و رسماً مورد تقدیر کمیته صلیب سرخ بین‌الملل قرار گرفت.

او درعین حال تجربه وسیعی با مؤسسات تحقیقاتی و سازمان‌های مردم‌نهاد (N.G.O) دارد و همچنین تدریس در دانشکده روابط بین‌الملل و سردبیری مجله سیاست خارجی را در سوابق خود دارد.»

---

۱. کاربرد: حرفه‌ای. کسی که از پایین‌ترین درجه کارشناسی شروع و با طی مراحل به تدریج به درجات بالا و در نهایت به سفیری می‌رسد؛ برخلاف بعضی دیپلمات‌ها که گاهی به مصلحت از ارگان دیگری به وزارت خارجه آمده، سمتی در داخل یا خارج به عهده می‌گیرند.



جلسه یاران باصفا روز جمعه ۲۲ آذر ۱۳۹۸ با میزبانی جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

نفرات نشستہ در ردیف جلو (از راست به چپ) آقایان: سعید متقی، دکتر محمدحسین ساکت، دکتر اکبر ایرانی، زکریا طرزی و محمدحسین باتمان‌غلیچ  
نفرات نشستہ در ردیف دوم (از راست به چپ) جنابان آقایان: دکتر علی رواقی، حجت‌الاسلام دکتر سیدطاها مرقاتی، دکتر علی اشرف صادقی، دکتر محمدعلی موحد و دکتر ایرج افشار سیستانی  
نفرات ایستاده (از راست به چپ) جنابان آقایان: احمد اشرفی‌زاده، دکتر جلال بدخشانی، اسفندیار معتمدی، بنیاد حسین‌آف (سفیر جمهوری آذربایجان)، دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، دکتر نظام‌الدین زاهدی (سفیر تاجیکستان)، مهندس حمید باستانی پاریزی، باقر اسدی، دکتر حسن امین‌لو، دکتر امیر اکباتانی، احمد کریم‌الدینی و هادی سودبخش





تصویری از مراسم افطار خانوادگی که سال‌ها در دهه سوم ماه مبارک رمضان با میزبانی اینجانب برگزار می‌شد و همه اقوام خیلی نزدیک در آن حضور داشتند (که متأسفانه دو سال است در اثر کرونا تعطیل شده)

اسامی حاضران در عکس (از راست به چپ، روبه‌رو):

آقایان دکتر محمد مجتهد شبستری، دکتر کاظم مجتهد شبستری، دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، آیت‌الله محسن مجتهد شبستری، احمد اشرفی‌زاده و...

## منابع

برای تدوین این مقاله از منابع زیر استفاده شد:

مشاهدات عینی، خاطرات شخصی خودم و اظهارات آقای دکتر شبستری در فرصت‌های مختلف.

کتاب مختصری از تاریخ شبستر (مه‌د فرهنگ) و ابرار آن. تألیف جواد فرقانی.

یادداشت منتشر شده در خبرگزاری فارس (بعد از رحلت حضرت آیت‌الله محسن مجتهد شبستری).

يادها و خاطرات



نشان دوستی اعطاشده از سوی رئیس جمهور تاجیکستان به نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران به پاس تلاش‌های سفیر در به ثمر رسیدن مذاکرات صلح بین دولت و اپوزیسیون تاجیک، ژوئن ۲۰۰۷

## مبلغ دوستی ایران و تاجیکستان

نظام‌الدین زاهدی\*

در دی ماه ۱۴۰۰ / ژانویه ۲۰۲۲ از استقرار روابط دیپلماتی میان جمهوری تاجیکستان و جمهوری اسلامی ایران، ۳۰ سال سپری می‌شود. در طول این سال‌ها در سفارت جمهوری اسلامی ایران در جمهوری تاجیکستان، سفیران و دیپلمات‌های زیادی فعالیت داشته‌اند. با ارج‌گذاری به خدمت‌های هر یک از آن‌ها در تحکیم روابط دو جانبه میان دو کشور برادر هم‌زبان و هم‌فرهنگ، سهم جناب آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری را در این راستا باید به‌طور ویژه تأکید کرد.

جمهوری اسلامی ایران از نخستین کشورهایی بود، که استقلال تاجیکستان را به رسمیت شناخته، سفارت خود را در شهر دوشنبه افتتاح و سفیر خود را تعیین نموده بود. نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران جناب آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری بودند که استوارنامه خود را به رهبر جمهوری تازه‌استقلال تاجیکستان، در تاریخ ۱۹ دی ماه ۱۳۷۰ / ۹ ژانویه ۱۹۹۲ اعطا و تا سال ۱۳۷۵ / ۱۹۹۷ در این مقام ایفای وظیفه نمودند.

سال‌های سفیری دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری با دوران دشوار شکل‌گیری دولت‌داری ملی در تاجیکستان توأم بود. آتش جنگ تحمیلی شهروندی، که هنوز در آغاز استقلال کشور در نتیجه فتنه و دسیسه نیروهای بدخواه داخلی و خارجی برافروخته شده بود، خطر نیست‌شدن دولت جوان تاجیکان از نقشه سیاسی و پراکنده‌گردیدن ملت

---

\* سفیر جمهوری تاجیکستان در جمهوری اسلامی ایران

تاجیک را به واقعیت روز تبدیل کرده بود. با درک این خطر فرزندان با شرف و ناموس ملت با رهبری سرور جوان و فداکار دولت تاجیکستان، جناب آقای امامعلی رحمان، راه قطع جنگ و خونریزی و استقرار صلح در کشور را با پایمردی تمام پیش گرفته بودند. سفیر نخستین ایران در تاجیکستان در دوره مأموریت خود شاهد آن بودند که خلق تاجیک از امتحان بسیار سخت و سنگین تاریخی گذشته، به شرافت خرد ازلی خویش به صلح و آشتی و وحدت و یگانگی رسید. آقای شبستری در چارچوب نقشی که جمهوری اسلامی ایران در برابر روسیه و کشورهای دیگر منطقه در برگزاری مذاکرات صلح تاجیکان بازی می‌کرد، در این روند سهیم بودند. رهبر قدرشناس تاجیکستان، بنیانگذار صلح و وحدت ملی، پیشوای ملت، عالیجناب امامعلی رحمان به مناسبت دهمین سالگرد امضای سازش‌نامه عمومی استقرار صلح و رضایت ملی، این سهم جناب آقای شبستری را با «نشان دوستی جمهوری تاجیکستان» تقدیر کردند.

آشنایی و ارتباط جناب آقای شبستری با تاجیکستان بعد انجام مأموریت ایشان در سمت سفیر نیز ادامه پیدا کرد. ایشان در سال ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷ انجمن دوستی ایران و تاجیکستان را تأسیس نمودند و تا کنون ریاست این انجمن را بر عهده داشته‌اند. در طول ۱۴ سال، که انجمن مذکور فعالیت دارد، آن به مبلغ واقعی دوستی ایران و تاجیکستان تبدیل یافته است. در طول این سال‌ها، با ابتکار جناب آقای شبستری، این انجمن برنامه‌های فرهنگی زیادی را برگزار نموده است که هدف آن‌ها معرفی بهتر تاجیکستان، زبان، ادب و فرهنگ آن در دوران استقلال، رونمایی از دستاوردهای بزرگان علم، ادب و فرهنگ تاجیک در ایران است.

از کارهای شایان تقدیر در حوزه معرفی و ترغیب دوستی ایران و تاجیکستان که در کارنامه انجمن و رهبر آن جناب آقای شبستری در سال‌های آخر ثبت شدند، باید از شرکت فعال در برگزاری گرامی داشت بزرگان علم و ادب تاجیک، مثل بنیانگذار ادبیات معاصر تاجیکستان استاد صدرالدین عینی، شاعر شهیر مشرق زمین و قهرمان تاجیکستان میرزا تورسون‌زاده، دولتمرد و دانشمند معروف تاجیک و قهرمان تاجیکستان باباجان غفوراف، عالم شهیر تاجیک و عضو پیوسته آکادمی علوم تاجیکستان و فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران محمدجان شکوری، شاعر مردمی تاجیکستان استاد مؤمن قناعت، و دیگران یادآور شد، که در همه این همایش‌ها جناب آقای دکتر شبستری سخنرانی کرده، مقام و

منزلت این بزرگان را در تاریخ و فرهنگ خلق تاجیک و اهمیت آثار ماندگار آن‌ها را برای عالم فارسی‌زبان، از جمله برای ایران با محبت تأکید کرده‌اند.

در کنار این، دکتر شبستری و اعضای انجمن دوستی سعی و تلاش زیادی در برگزاری همایش‌ها و برنامه‌های فرهنگی مربوط به شاعران و متفکران بزرگ گذشته، مثل شیخ کمال خجندی، مولانا عبدالرحمان جامی، میرسیدعلی همدانی و دیگران، که شخصیت و آثارشان حلقه وصل مردمان تاجیک و ایرانی محسوب می‌شوند، به خرج داده و بدین وسیله عمومیت و مشترکات تاریخی، زبانی و فرهنگی دو ملت را به عنوان زمینه‌های همکاری‌های تاجیکستان و ایران همواره تشویق و ترغیب کرده‌اند. در این راستا، از تلاش‌های دکتر شبستری در گرامی‌داشت نام و شخصیت غزل‌سرای بزرگ، شیخ کمال خجندی، که در تبریز دلاویز مدفون است و این شهر محل تولد خود دکتر شبستری نیز هست، باید با سپاس و ستایش یاد کرد، زیرا ایشان، با استقبال از بزرگداشت ۶۷۵ و ۷۰۰ سالگی کمال خجندی در تاجیکستان، برای برگزاری همایش‌های علمی و محفل‌های ادبی در زمینه روزگار و آثار کمال خجندی در تبریز و تهران، استقبال هیئت‌های گوناگون از تاجیکستان و تنظیم سفر آن‌ها به تبریز و غیره، مساعدت‌های بی‌دریغ انجام داده‌اند. در تأیید این مطلب می‌توان به سخنرانی دکتر شبستری در همایش بین‌المللی «بازشناخت میراث اندیشه و دانش کمال خجندی» (۷ دی‌ماه ۱۳۹۹ / ۲۷ دسامبر ۲۰۲۰؛ برگزار شده در فضای مجازی) اشاره کرد، که در آن ایشان فهرستی از کارهای انجمن و رئیس آن را در ارتباط با گرامی‌داشت کمال خجندی یادآور شدند.

رشته دیگری از کارهای دکتر شبستری و اعضای انجمن، که در معرفی علم و ادب تاجیک و تحکیم همکاری‌های فرهنگی میان تاجیکستان و ایران نقش مؤثر داشته است، دائر نمودن سلسله نشست و همایش‌ها به منظور رونمایی از کتاب‌های مؤلفان تاجیک و کتاب‌های مؤلفان ایرانی درباره تاجیکستان است. در طول چند سال اخیر [آخر] با ابتکار دکتر شبستری محفل‌های رونمایی از کتاب‌های صدای آسیای استاد میرزا تورسون‌زاده، گنجینه جاویدان تاجیکان همراه‌خان ظریفی، تاجیکان در مسیر تاریخ میرزا شکورزاده، مجموعه مقاله‌های تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران، مجموعه مقاله‌های اختصاص یافته به روزگار و آثار ابوعبدالله رودکی یک بیت پرنیان، «سفرنامه تاجیکستان» محقق و شاعره

ایرانی نادره بدیعی و غیره برگزار گردیده‌اند، که هر یک از این محفل‌ها به نحوی بازخوانی صفحه‌ای از صفحات کتاب دوستی مردمان دو کشور بوده‌اند.

از کارهای ممتازی، که در این زمینه صورت گرفته و بازتاب گسترده‌ای در کانون‌های علمی و فرهنگی دو کشور پیدا نمود، بدون تردید مراسم باشکوه رونمایی از کتاب پیشوای ملت، پرزیدنت جمهوری تاجیکستان، عالیجناب امامعلی رحمان، زبان ملت، هستی ملت، بود. این مراسم با همکاری سفارت تاجیکستان در ایران و انجمن دوستی ایران و تاجیکستان در تاریخ ۴ دسامبر سال ۲۰۱۹ (۱۳ آذر ۱۳۹۸) با حضور وزیران نیروی جمهوری اسلامی ایران و انرژی و ذخایر آبی جمهوری تاجیکستان، معاونت وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، دانشمندان معروف ایرانی، سفرای کشورهای دوست و تعداد زیادی از علاقه‌مندان زبان و ادب مشترک در تالار بنیاد موقوفات افشار برگزار گردیده، به محفل گرمی داشت پیوندهای دیرین معنوی و فرهنگی میان تاجیکستان و ایران، محفل هم‌صدایی با دعوت‌های مؤلف محترم کتاب در مورد شناخت قدر و منزلت زبان مادری، پاسداری و حمایت این میراث ارزشمند نیاکان تبدیل یافت. در سخنرانی مفصل و مدلل خود در این محفل دکتر شبستری به تلاش‌های مؤلف محترم کتاب زبان ملت، هستی ملت در تحقیق تاریخ زبان مشترک نیاکانمان با دیده احترام و ارج‌گذاری نگریسته، پیام اصلی این پژوهش ارزشمند را پیام پاسداری پیوندهای معنوی و فرهنگی مردمان فارسی‌زبان جهان امروز دانستند.

جناب آقای دکتر شبستری دارای مطالعات عمیق و صاحب‌نظر در تاریخ، ادب و فرهنگ معاصر تاجیکستان هستند و در این زمینه تألیفات متعددی انجام داده‌اند. در تأیید این مطلب کافی است که مقالات ارزشمند «صدرالدین عینی و هویت ملی تاجیکان» (۲۰۱۶/۱۳۹۵)، «محمدجان شکوری؛ تاریخ ناطق ملت تاجیک» (۱۳۹۳/۲۰۱۴)، «دیار رودکی از نو جوان شد» (۱۳۷۱/۱۹۹۲) و ده‌ها نوشته دیگر ایشان رجوع کرد، که هر یک آن‌ها آشنایی عمیق و ارتباط صمیمی مؤلف را با تاجیکستان به نحوی احسن بازتابی می‌کند.

یکی از مقاله‌های مفصل اخیر، که دکتر شبستری در این حوزه تألیف و نشر کرده‌اند، «ابوالقاسم لاهوتی؛ شاعر اندیشه و مبارزه» (۱۳۹۷/۲۰۱۸) است. در این مقاله مروری بر کارنامه لاهوتی در ایران، هجرت او به اتحاد شوروی و اقامت او در

تاجیکستان صورت گرفته، دوستی و همکاری لاهوتی با استاد صدرالدین عینی در حوزه‌های ادب و فرهنگ، تلاش‌های لاهوتی در حمایت استاد عینی از تهدیدات زمان، نقش لاهوتی در تحولات ادبی و آغاز شعر سیاسی و اجتماعی در نظم تاجیکی، زندگی و فعالیت‌های لاهوتی در مسکو در ده سال آخر عمرش، عشق و علاقه لاهوتی به وطنش ایران و مسائل دیگر روزگار و آثار این شاعر مبارز، مورد تحقیق و ارزیابی واقع‌بینانه و با نظر داشت شرایط زمانی و مکانی قرار گرفته است. ارزش این مقاله قبل از همه در آن است که آن به رفع ابهامات در مورد لاهوتی و بازگشت نام و آثار او به دنیای ادبی و فرهنگی وطن اصلی‌اش می‌تواند مساعدت کند. از جانب دیگر، مقاله مذکور با نظر داشت ارتباط لاهوتی با ایران و تاجیکستان، در تحکیم روابط فرهنگی این دو کشور نیز می‌تواند مؤثر واقع شود.

از مطالب فوق که شمه‌ای از فعالیت‌های دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری به‌عنوان رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان است، عیان می‌شود که ایشان مبلغ و مشوق تقویت همکاری‌ها میان مردمان دو کشور هم‌زبان و هم‌فرهنگ هستند و این رسالت نیکو را به نفع کشورهای ایران و تاجیکستان صادقانه و مخلصانه ادامه می‌دهند. برای ایشان عمر طولانی همراه با سلامتی، سعادت و توفیق آرزو داریم.



## اولین خیرمقدم‌گو

ارکین رحمت‌الله زاده\*

دوستان گرامی

از محبت و مودت‌های شما متشکرم

جناب آقای دکتر شبستری لایق از این زیادت‌ار جنامه‌ها هستند و بنده فکر می‌کنم [می‌کردم] که دوستان و عزیزان‌شان چنین کار خیر را انجام خواهند داد. با کمال تأسف و شرمندگی بنده حقیر به علت کسالت پیری و جراحی‌های پی‌درپی نتوانستم سهم مطلوبی در این امر خیر بگیرم؛ چنانچه هنگام وارد شدن نامه اول [از شما] دوستان، خانم بنده جراحی پیچیده‌ای را پس‌سر گذاشته بود و لحظه رسیدن نامه دوم، خود بنده بعد از جراحی دوم درست در بیمارستان قرار داشتم؛ هرچند در شصت و پنج اول عمر پایم آستانه بیمارستان را ندیده بود.

حقیر اولین نفری بود که آقای شبستری را به تاجیکستان خیرمقدم گفته بود و من بعد نیز به حیث قائم‌مقام وزارت خارجه سال‌های متمادی همکاری بهترینی با صاحب این ارجمه داشت و البته آرزوی در این جاده قلم‌فروشدن را دارد. باشد که پروردگار مددکار باشد. با تجدید سپاس.

بنده از خدمات بی‌دریغ دوستان قدردانی می‌کنم و برای دکتر شبستری عزیز طول عمر و تن‌صحتی آرزو مندم.

ارادتمند.

---

\* قائم‌مقام پیشین وزیر خارجه تاجیکستان، سفیر تاجیکستان در بروکسل

## عارف خورشیدمقام

فرزانه خجندی\*

انسان‌های بزرگ آینهٔ وطن مایند. بسی شده که به شرف و شرافت کسی یک محل را دوست می‌داری، یک شهر را، یک کشور را، تمام جهان را که هنوز چنین انسان نجیب دارد، هنوز زادبوم نیکویی و زیبایی و محبت‌هاست. استاد علی‌اشرف مجتهد شبستری نیز در شمار شخصیت‌های تابنده‌اند که با هستی محبت‌القایشان پندار و اندیشه و نگاه‌های ما را نورانی می‌کنند. آفتابی که شعاع سعادت بخشش زندگی بشر را به سمت نور، به رفعت‌گاه کمال، به کارگاه و انوارگاه خودشناسی و خودآفرینی می‌برد.

در نخستین سال‌های استقلال، مهرماه سال ۱۹۹۶ بعدِ تجلیل جشن ۶۷۵ سالگی شیخ کمال‌خجندی، استاد شبستری با هیئت همراهان ارجمندشان برای ملاقات و دیدار به خجند آمده بودند و چند روز ما را با حضور فروزانفرشان باسعادت کردند. یاد دارم که من نیز دکتر شبستری را در این سفر همراهی نمودم.

قافلهٔ ما اول به شهرستان مسچاه و بعداً به شهر استروشن راهسپار شد. استاد شبستری در صحبت با مردم، با ساختمانچیان و کشاورزان و باغ‌داران و طباخان و دانشجویان، با همه، بسیار با لطف و ارادت بودند، ره‌بره به مردم کتاب‌ها اهدا می‌نمودند و آن‌چنان اظهار مهر و خلوص می‌کردند که آن حروف نورانی با عبور ۲۵ سال هم در خاطره‌ها مهر جاویدان دارند.

بعد بازگشت به خجند، استاد شبستری یک‌قدم به منزل ما هم تشریف آوردند و با

مادرم شناس شدند. از بس که مادر تا ۹ سالگی بیشتر در مسکو و بعداً در یتیم‌خانه‌های اکراین کمال یافته‌اند، زبان ادبی تاجیکی را چندان نمی‌دانستند و در جواب سؤال‌های استاد شبستری با تبسم «رحمت» می‌گفتند و دگر هیچ! اما همین پرس و پاسخ کوتاه هم در ذهن استاد شبستری به حدی تأثیر و تأثر گذاشت که از آن بعد همیشه مکرر می‌کردند: «این مادر در شمار نجیب‌ترین انسان‌هایند که من دیده‌ام.»

بعد ۱۹ سال آن تشریف مبارک، استاد بار دیگر به منزل ما برای دیدار مادر آمدند. فرشته حیات ما، در رخت بیماری بی‌حرکت خوابیده بودند و با دشواری سخن می‌گفتند. استاد شبستری دست مادر را بوسیدند و اشک ریختند و دعای سلامت کردند و گفتند: «من در طول حیاتم با شما شاید یک دو جمله ردّ و بدل کرده باشم اما این سیمای عزیز در دل من همیشه انگیزگر خوبی و روشنای و شرافت می‌ماند.»

مأموریت و مسئولیت سفیری استاد شبستری ظاهراً کی‌ها خاتمه یافته‌است اما ضیائیان تاجیک این دانشور فرهیخته را برای همیشه نخست سفیر وصل و آشنایی پذیرفته‌اند. برحق دوام تعهد استاد نیز این چنین صورت گرفت. سالیان مدید استاد راهبر سازمان فرهنگی دوستی ایران و تاجیکستان‌اند.

با هماهنگی استاد شبستری سال ۲۰۱۴ ما چندتن خجندیان به تبریز سفر کردیم و یک کف خاک تربت شیخ کمال را به خجند آوردیم که حالا زیارتکده اهل جهان است. استاد با ارادت و بزرگواری خاص بدون همه حائل و فاصله‌ها، همیشه در روزگار نشاط و غم، همبر و هماهنگ مایند. نامه‌های تبریک و تسکین‌شان پیوسته به‌عنوان اهل علم و ادب می‌آید، زنگ‌ها و پیامک‌های شادی‌آورشان در اندیشه‌های ما روزه‌ای برای نور باز می‌کنند. این همه سالیان استاد شبستری با لطف و مرحمت به من و آذرخش در سندهای فرخ‌رقم نامه‌های شادباد می‌فرستند، که مدیون جاویدان مهر و الطافشان مانده‌ایم.

کمترند تعداد انسان‌هایی که به وقت حکومت دارند، نه وقت به ایشان. استاد شبستری با تازه‌پسندی و نوگرایی و مبادرت و خوش‌حوصله‌گی و محبت‌آفرینی خود همیشه در عهد شباب‌اند زیرا می‌خواهند آینده‌ها را افروزگاری کنند، اندیشه‌ها را پالایش دهند، ظلمت‌ها را برانندازند، دانش و عرفان را قطب‌نمای روندگان نوین

سازند، عشق را به نجات بشر دعوت کنند. چنین انسان، جاویدان در مرحله جوانی و کمال می ماند.

من به استاد خورشیدمقام دکتر علی اشرف مجتهد شبستری از خزانه سرشار پروردگار طلب صحت و سعادت و نصرت مستدام می کنم و می گویم:

چو آفریده نیکوترین آفاقی  
همیشه مایه شادی خاص و عام تویی  
سفیر وصل و دبیر سعادت مایی  
امیدهای نمیرنده را دوام تویی

ارج‌گذاری آقای باباجان محمدآف،  
وزیر فرهنگ و اطلاعات تاجیکستان

به حضرت والا مقام سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

جناب آقای علی اشرف مجتهد شبستری

محترم سفیر کبیر

امروز خلق تاجیک با کمال و احترامات بزرگ نام مبارکتان را به نیکی و خوشحالی یاد می‌کند. خدمت شما طی پنج سال مأموریت دیپلماسی در امر گسترش روابط طرفین جمهوری تاجیکستان و جمهوری اسلامی ایران بی‌نهایت کبیر است، به خصوص فعالیت‌های شما در رونق طرفین بخش‌های عمده علم و فرهنگ و معارف نظرس و شایسته تحسین است.

محض توسط ابتکار شخصی و تلاش‌های دلسوزانه شما خلق‌های جمهوری‌های هر دو کشور هم‌قرین هم‌زبان به هم نزدیک و برادر شدند. و هرچند مأموریت دیپلماسی شما در جمهوری تاجیکستان به پایان رسیده باشد هم، کار شما و مهر سرشار از محبت شما همیشه در دل و دیده‌های ما باقی خواهد ماند.

صحت مند و سربلند و پیروز باشید.

با احترام

باباخان محمدآف

وزیر فرهنگ و اطلاعات

به حضرت والامقام

سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

جناب آقای علی اشرف مجتهد شبستری

محترم سفیر کبیر

امروز خلق تاجیک با کمال و احترامات بزرگ نام مبارکتان را به نیکی و خوشحالی یاد می کند . خدمت شامی پنج سال ماموریت دیپلوماسی در امر گسترش روابط طرفین جمهوری تاجیکستان و جمهوری اسلامی ایران بی نهایت کبیر است . به خصوص فعالیت های شما در رونق طرفین بخش های عمده علم و فرهنگ و معارف نظرس و شایسته تحسین است .

محض توسط استکار شخصی و تلاش های دلسوزانه شما خلق های جمهوری های هر دو کشور هم قرین هم زبان به هم نزدیک و برادر شدند . و هر چند ماموریت دیپلوماسی شما در جمهوری تاجیکستان به پایان رسیده باشد هم ، کار شما مهربانان را از محبت شما همیشه در دل دیده های ما باقی خواهد ماند .  
محت مند و سربلند و پیروز باشید .

با احترام

باباخان محمد اف - وزیر فرهنگ و اطلاعات

## سپاس نامه بنیاد فرهنگ تاجیکستان

سپاس نامه

جناب آقای شبستری

بنیاد فرهنگ تاجیکستان از آشنایی و دوستی با جناب عالی افتخار داشته، از همکاری‌های بی‌شائبه شما در امر تطبیق برنامه‌های فرهنگی بنیاد فرهنگ تاجیکستان اظهار سپاس می‌کند.

از اولین روزهای فعالیت در تاجیکستان شما روابط تنگاتنگ را با فرهنگیان تاجیکستان بر همه چیز ترجیح دادید.

شما چون یک شخصیت فرهنگی توانسته‌اید ایران را به اقشار وسیع جامعه تاجیکستان بیشتر معرفی سازید.

فرهنگیان تاجیکستان شما را چون سفیر فرهنگی دوست داشته‌اند و برای همیشه مهر شما در اعماق قلب روشن ضمیران جایگزین شد. بدون تردید هیچ‌کدام سفیری تا امروز در این سرزمین نتوانسته است به این اندازه کسب شهرت کرده باشد که شما کرده‌اید.

رسالت تاریخی که شما در این مدت به دوش داشتید پیروزمندانه در عمل تطبیق نموده، زنجیر گسسته روابط میان ایران و تاجیکستان وصل گردید.

از ایزد متعال به شما صحت‌مندی، کامکاری و موفقیت‌های بیشتری در امر تحقق آرمان‌های والايتان تمنا داریم.

حمزه کمال

رئیس بنیاد فرهنگ تاجیکستان

## СИПОСНОМА

### Чаноби оқои ШАБИСТАРӢ

Бунёди фарҳанги Тоҷикистон аз ошноӣ ва дӯстӣ бо чаноби олі ифтихор дошта, аз ҳамкориҳои бешоибан Шумо дар амри татбиқи барномаҳои фарҳангии Бунёди фарҳанги Тоҷикистон изҳори сипос мекунад.

Аз аввалин рӯзҳои фаъолият дар Тоҷикистон Шумо равобети таъғотиҳои бо фарҳангии Тоҷикистон бар ҳамма чиз тарҷеҳ додед.

Шумо чун як шахсияти фарҳангӣ тавонистаед Эронро ба ақшори васеи ҷомеаи Тоҷикистон бештар муаррифӣ созед.

Фарҳангии Тоҷикистон Шуморо чун сафири фарҳангӣ дӯст доштаанд ва барои ҳамеш мехри Шумо дар амвоқи қалби рӯшанзамирон ҷойгузини шуд. Бидуни тардид ҳеҷ кадом сафире то имрӯз дар ин сарзамин натавонистааст ба ин андоза касби шӯҳрат карда бошад, ки Шумо кардаед.

Рисолати таърихӣ, ки Шумо дар ин муддат ба дӯш доштед, пирӯзмандона дар амал татбиқ намуда, занҷири гусастаи равобитро миёни Эрону Тоҷикистон васл кардаед.

Аз эзиди мутаол ба Шумо сӯҳбатмандӣ, комгорӣ ва муваффақиятҳои бештаре дар амри таҳқиқу қормонҳои волеятон таманно дорем.

Раиси Бунёди фарҳанги Тоҷикистон.

ҲАМЗА КАМОЛ



# قدردانی بانوان سرشناس تاجیکستان از نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران

جناب عالی سفیر جمهوری اسلامی ایران  
آقایان علی انصاری، محمدرضا شمس‌الدین

ما سروران سازمان بانوان جمهوری تاجیکستان بنیادین از تمام بانوان تاجیکستان با اطمینان و افتخار ابراز می‌داریم که شما در طول فعالیت خویشی به حیث سفیر جمهوری اسلامی ایران برای رشد و افکندن و تکمیل صلح و صلح در تاجیکستان و گسترش روابط دوستانه بین جمهوری اسلامی ایران و تاجیکستان خدمت‌های ارزنده‌ای انجام داده‌اید. جای تأیید است که شما جنابعالی در بهای اوقات تاریخی و فراموشناشدنی خویش برای سازمان بانوان جمهوری تاجیکستان نیز صفت کمک و همکاری‌های مادی و معنوی را درخشاخیز کرده‌اید. ما این خدمت و کمک‌های شیرخوارانه شما را هرگز فراموش نخواهیم کرد.

قابل ذکر است که شما با فعالیت و خردمندی، سیاست‌مداری و فرهنگ‌دوستی، بنظر مبرهنه خود در قلب مردم تاجیکستان گره زده‌اید. سرافراز احترام و محبت گردیده‌اید. مردم تاجیکستان در سبب شما برین شخص فاضل و خردمند ایران بزرگوار باز هم بهتر و خوبتر شناختند.

ممنون جناب عالی! ایست که شما با تاجیکستان عزیز پیوند می‌گوشید ما برای شما صحت و سلامتی و رشادت، عرض می‌کنیم آرزو نموده. در فعالیت من بعد از اتمام موفقیت و کامیابی‌های تازه تازه تمنا داریم و می‌گوشیم که:

بار آید ز رفتن خویش دور نیست  
گر زنگ‌گلیت دیده بدیدار میرسد.  
با عرض سپاس و

خبرنامه بین‌المللی «دیار»  
گلیت، کارخانجات و ممالک زود حکومت تاجیکستان  
هیئت دولتی با ممالک خارجی  
سازمان «سپا»  
بنیاد بین‌المللی «فرمان بارگوش»  
سازمان زنان معمرات عالی‌دار  
سازمان عالی‌های تاجیکستان  
سازمان زنان ایثارکار تاجیکستان  
کمیته «سپا» آستانه و فرزند تاجیکستان  
1992 / 11 / 11

18037

شماره 1  
شماره 2  
شماره 3  
شماره 4  
شماره 5  
شماره 6  
شماره 7  
شماره 8  
شماره 9  
شماره 10  
شماره 11  
شماره 12  
شماره 13  
شماره 14  
شماره 15  
شماره 16  
شماره 17  
شماره 18  
شماره 19  
شماره 20  
شماره 21  
شماره 22  
شماره 23  
شماره 24  
شماره 25  
شماره 26  
شماره 27  
شماره 28  
شماره 29  
شماره 30  
شماره 31  
شماره 32  
شماره 33  
شماره 34  
شماره 35  
شماره 36  
شماره 37  
شماره 38  
شماره 39  
شماره 40  
شماره 41  
شماره 42  
شماره 43  
شماره 44  
شماره 45  
شماره 46  
شماره 47  
شماره 48  
شماره 49  
شماره 50  
شماره 51  
شماره 52  
شماره 53  
شماره 54  
شماره 55  
شماره 56  
شماره 57  
شماره 58  
شماره 59  
شماره 60  
شماره 61  
شماره 62  
شماره 63  
شماره 64  
شماره 65  
شماره 66  
شماره 67  
شماره 68  
شماره 69  
شماره 70  
شماره 71  
شماره 72  
شماره 73  
شماره 74  
شماره 75  
شماره 76  
شماره 77  
شماره 78  
شماره 79  
شماره 80  
شماره 81  
شماره 82  
شماره 83  
شماره 84  
شماره 85  
شماره 86  
شماره 87  
شماره 88  
شماره 89  
شماره 90  
شماره 91  
شماره 92  
شماره 93  
شماره 94  
شماره 95  
شماره 96  
شماره 97  
شماره 98  
شماره 99  
شماره 100

## جناب عالی، سفیر جمهوری اسلامی ایران

آقای علی اشرف مجتهد شبستری

ما سروران سازمان‌های بانوان جمهوری تاجیکستان به نمایندگی از تمام بانوان تاجیکستان با اطمینان و افتخار ابراز می‌داریم که شما در طول فعالیت خویش به حیث سفیر جمهوری اسلامی ایران برای رشد و انکشاف و تحکیم صلح و صلاح در تاجیکستان و گسترش روابط همه‌جانبه بین جمهوری اسلامی ایران و تاجیکستان خدمت‌های ارزنده و شایسته انجام داده‌اید.

جای تأکید است که شما جناب عالی در پهلوی اقدامات تاریخی و فراموش‌ناشدنی خویش برای سازمان‌های بانوان جمهوری تاجیکستان نیز همیشه کمک و همکاری‌های مادی و معنوی را دریغ نداشتید که ما این خدمت و کمک‌های خیرخواهانه شما را هرگز فراموش نخواهیم کرد.

قابل تذکر است که شما با فضیلت و خردمندی، سیاستمداری و فرهنگ‌دوستی بی‌نظیر و عبرت‌بخش خود در قلب مردم تاجیک مسکن گرفته، سزاوار احترام و محبوبیت گردیدید.

مردم تاجیک در سیمای شما برین شخص فاضل و خردمند ایران بزرگ را باز هم بهتر و خوب‌تر شناخت.

محترم جناب عالی، اینک که شما با تاجیکستان عزیز پدرود می‌گویید، ما برای شما صحت و سلامتی رُستمانه و عمر سعدیانه آرزو نموده؛ در فعالیت من بعداً تان موفقیت و کامیابی‌های تازه‌به‌تازه تمنا داریم و می‌گوییم که:

باز آمدن ز رفتن خورشید دور نیست      گر زندگی ست، دیده به دیدار می‌رسد

با عرض سپاس و کمال احترام

اشمان اوا (خزینة بین‌المللی مادر)، نصرالدین اوا (کمیته کار با زنان و عایله نزد حکومت تاجیکستان)، کلان اوا (جمعیت دوستی با ممالک خارجی)، شهاب اوا (سازمان سیما)، مهر النساء (بنیاد بین‌المللی «خوبان پارسی‌گو»)، بابا صادق اوا (سازمان زنان معلومات عالی دار)، یعقوب اوا (سازمان عالمة‌های تاجیکستان)، زلفیه عطایی (سازمان زنان ایجاد کار تاجیکستان)، لیلی صمدی (کمیته هم‌دلی آسیا و آفریقا در تاجیکستان)

## تقدیر ایرانیان مقیم تاجیکستان از سفیر ایران

بسم تعالی

سینه خرم محراب احباب محمد مستری!

برادر بزرگوار! شما سرپرست محراب سنیان نورسند ما غربت زنگان  
بودید، در خرداری و بام، در جشن دهم در شما سرور ما بودید!  
تا جلکان هم شما را پدر شما مند، ز بی سز زینی که چنین فرزندی را  
بجا مده خرد بخشید، است ما وجود شما انعام سنگین و ما در چهره  
محبوبه والای شما برادر بزرگ، پدر سوز خود را مسکنید بدیم  
شما سرپرست گرامی! فرستگت جمهوری تاجیکستان را در دعوات  
بالا رسانید، شما بنزار ما بیخود و ما فراد ما را از ترک نجات داد  
شما آبرو و حیثیت ایران را بهم بالا بردید.

ماش پر سیاست در بلانده و ما دلانده دارش دارش در بین امواج صلح  
سیاسی بودیم، شما ایرانی را سر بلند کردید.

برادر گرامی، پدر بزرگوار! اکنون که ما بریت دیگری عازم هستیم  
رز میم قلب مرفقت آید، شما را از دسترسیم، شما کام و پسر زباید  
فدا مند بزرگ گمهار شما باشد.

۱۸۲۳  
ایرانیان مقیم جمهوری تاجیکستان

علا محمد کاظم زادن

احمد کاظم زاده

عنه تا

### باسمه تعالی

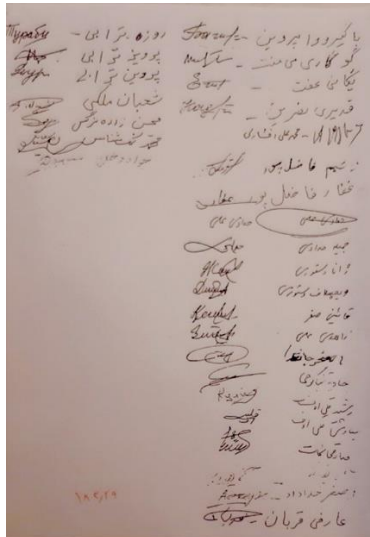
سفیر محترم و محبوب ما، جناب آقای مجتهد شبستری  
برادر بزرگوار

شما هم وطن محبوب پشتیبان نیرومند ما غربت زدگان بودید، در عزاداری و ماتم،  
در جشن و سرور، شما همراه ما بودید. تاجیکان هم شما را پدر می نامند. زهی سرزمینی  
که چنین فرزندی را به جامعه خود بخشیده است. ما به وجود شما افتخار می کنیم و ما  
در چهره محبوب و والای شما برادر بزرگوار، پدر دلسوز خود را منعکس می دیدیم.  
شما هم وطن گرامی فرهنگ جمهوری تاجیکستان را به درجات بالا رساندید؛ شما  
هزارها بینوا و خانواده ها را از مرگ نجات دادید؛ شما آبرو و حیثیت ایرانی را بالا بردید.  
ما شاهد سیاست مدبرانه و عادلانه و ایرانی وار شما در بین امواج متلاطم سیاسی  
بودیم. شما ایرانی را سربلند کردید.

برادر گرامی، پدر بزرگوار، اکنون که به مأموریت دیگری عازم هستید از صمیم قلب  
موفقیت آینده شما را آرزو مندیم.

شادکام و پیروز باشید. خداوند بزرگ نگهدار شما باشد.

ایرانیان مقیم جمهوری تاجیکستان



## نامه نماینده ویژه دبیرکل برای تاجیکستان

### در پایان مأموریت دکتر شبستری

نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران

گرد مرم

جناب سفیر

به نظر می‌رسد تاریخ رفتن شما از تاجیکستان قطعی شده است. اجازه می‌خواهم از این فرصت استفاده کرده، ضمن ابراز تأسف از رفتن شما، مراتب سپاس خود را از راهنمایی‌های دایمانه‌تان در مذاکرات پیچیده بین تاجیکان بیان کنم. من به این امید هستم که شما خیلی دور نخواهید رفت و در منطقه خواهید بود.

به پیوست هدیه کوچکی برایتان می‌فرستم و امیدوارم برای شما و پسران (که او را قبلاً ملاقات کرده‌ام) جالب باشد.

برایتان سفر سلامت، توفیقات افزون‌تر در کار و تجدید دیدار توأم با خوشحالی با خانواده آرزو مندم.

با تجدید ارادت

گرد مرم

نماینده ویژه دبیرکل ملل متحد برای تاجیکستان

۱۸ نوامبر ۱۹۹۶، دوشنبه

UNITED  NATIONS

UNITED NATIONS MISSION OF OBSERVERS TO TAJIKISTAN  
(U N M O T)

18 November 1996, Dushanbe

Dear Ambassador,

It appears that the date of your departure from Tajikistan is now irreversible set. Please allow me to avail myself of this opportunity to express my regret at your departure, as well as my appreciation for your insightful guidance in the intricacies of inter-Tajik negotiations. However, I take comfort in the fact that you will not be too far away and will remain in the region.

Enclosed, please find herewith, a small departing gift, which I trust would appeal to you and to your son, whom I had the pleasure of meeting earlier. I reflects my growing interest in the subject matter.

Wishing you a safe journey home, further success in your work and joyful reunion with your family, I remain

Sincerely yours,



Gerd Merrem  
Special Representative of the  
Secretary-General for Tajikistan

H.E. Mr. Ashraf Shabistari  
Ambassador  
Embassy of the Islamic Republic of Iran  
Dushanbe

## قدردانی از دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

کوفی عنان\*

مرحوم کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد در سفری که بعد از برگزاری «کنفرانس بین‌المللی تجدید ساختار سازمان ملل متحد» در جولای ۲۰۰۵ در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، به تهران داشت، به هنگام استقبال تیم کشوری سازمان ملل از وی در فرودگاه، از دکتر شبستری برای برگزاری موفق کنفرانس مذکور اظهار سپاسگزاری نمود.

(در آن زمان دکتر شبستری، ریاست دفتر ملل متحد برای هماهنگی امور انسان‌دوستانه در ایران را به عهده داشت)

برخی افراد حاضر در تصویر صفحهٔ روبه‌رو: آقای سونیل نارولا مدیر مرکز اطلاعات سازمان ملل (سمت راست دکتر شبستری)، آقای سید عباس عراقچی معاون وقت بین‌الملل و حقوقی وزارت امور خارجه (پشت سر دبیرکل)، آقای کنوت اوستبی نماینده برنامهٔ عمران ملل متحد و هماهنگ کنندهٔ مقیم ملل متحد، سه تن دیگر از رؤسای نمایندگی‌های سازمان ملل متحد در تهران (سمت چپ دکتر شبستری) توضیحات بیشتر در خصوص کنفرانس مذکور در مقالهٔ جناب آقای زهرانی درج است.

---

\* دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد





## مواجهه با سفیری بی‌همتا در اعماق پامیر

نیکولاس بورسینگر\*

نماینده اسبق کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در تاجیکستان

مانند اغلب رخدادهای زندگی، من و علی مجتهد شبستری بدون وجود مجموعه‌ای از احساسات درونی غیرقابل توضیح در خود و دیگران، و نیز تلاقی عجیب وقایع، نمی‌توانستیم در پاییز سال ۱۹۹۴ سر راه همدیگر قرار بگیریم تا یکی از جالب‌ترین اتفاقات زندگی‌ام رقم بخورد.

اگر رئیس هیئت نمایندگی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در شهر دوشنبه به سبب مسائل خانوادگی مجبور به برگشت اضطراری به سوئیس نمی‌شد، و اگر مدیرکل صلیب سرخ در امور اروپای شرقی و آسیای مرکزی به این نتیجه نمی‌رسید که این اوضاع به‌ظاهر آرام‌چنان متزلزل است که معاونش بتواند برای مدتی جای او را پرکند، من موقتاً برای تصدی این مسئولیت انتخاب نمی‌شدم.

صبح روزی که همکارم قصد ترک دوشنبه را داشت، در راه فرودگاه اظهار کرد: «با توجه به تمایل تو به کارهای عملیاتی، امیدوارم اینجا حوصله‌ات سر نرود.» در پاسخ به او گفتم که جای نگرانی نیست؛ از آنجایی که از مسئولیت‌هایم در امور قفقاز در مقر سازمان به اندازه کافی خسته و فرسوده شده‌ام، از هر گونه فرصت استراحتی استقبال می‌کنم، البته اگر به‌واقع این‌گونه باشد. در ادامه کاز سخن همکارم به سرعت جنبه تاریخی-فکاهی به خود گرفت.

---

\* مدیر عامل بنیاد قربانیان فراموش شده، رئیس سابق کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در تاجیکستان

وی احتمالاً در راه فرودگاه بود. هنوز نیم‌ساعت هم نگذشته بود که یکی از دستیاران به من اطلاع داد که نماینده شخصی دبیرکل سازمان ملل در امور تاجیکستان پشت خط است و می‌خواهد فوراً با رئیس هیئت صحبت کند. پشت تلفن از یک اتفاق بزرگ از نتیجه «مذاکرات بین تاجیکان» در اسلام‌آباد مطلع شدم؛ یعنی آزادی همزمان زندانیان گرفتار در دست حکومت و اسرای جنگی در بند مخالفان؛ که باید تحت نظارت صلیب سرخ انجام شود. این خبر مرا کاملاً غافلگیر کرد. با توجه به اینکه صلیب سرخ این مذاکرات و بالاخص مسائل انسان‌دوستانه در دستور کار آن را به دقت گزارش می‌کرد، طبق اخبار رسیده به دست من، گفت‌وگوها شکست خورده و نمایندگان هر دو طرف مذاکرات را بدون هیچ‌گونه توافقی ترک کرده بودند. البته بعداً فهمیدم که گفت‌وگوها به شکست انجامیده بود و طرفین محل گفت‌وگو را به قصد فرودگاه ترک کرده، ولی هنوز از زمین بلند نشده بودند. هیچ‌کس نمی‌دانست سفیری به نام علی مجتهد شبستری تا سالن خروج فرودگاه آن‌ها را دنبال کرده و به نحوی متقاعد ساخته است که باز گردند و گفت‌وگوها را دوباره از سر گیرند. سرانجام توافقی حاصل شده بود که آزادی همزمان زندانیان مذکور در آن نقشی اساسی ایفا می‌کرد.

این امر نخستین صفت ممیزه علی مجتهد شبستری را برایم آشکار می‌ساخت: زمانی که دیگران همه چیز را از دست رفته می‌بینند، برای او هنوز چیزی از دست نرفته است؛ جایی که حتی ورزیده‌ترین کاردانان دست از تلاش می‌کشند، او تمایل به ادامه تلاش و کوشش دارد. همچنان‌که پیشتر اشاره شد، در آن برهه، بنده از نقش و حتی وجود او اطلاعی نداشتیم، اما آینده‌ای نه‌چندان دور، به سرعت اثبات کرد که ما در "نادیده‌انگاری شکست" اشتراک نظر داریم؛ اشتراک و پیوندی بس ذی‌قیمت.

پس از نخستین ملاقاتم با نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل (که بعداً چندین بار تکرار شد) بی‌معطلی دست به کار سازماندهی عملیات همزمان در دوشنبه شدم. فهرستی از اسامی زندانیان و بازداشت‌شدگان مربوط را تهیه کرده، تمایل آن‌ها را به قرارگیری در فهرست اسامی بررسی کردم و اقدامات پشتیبانی لازم را هماهنگ ساختم. متأسفانه به‌خاطر گم کردن یادداشت‌های آن دوره خود، الآن نمی‌توانم به یاد بیاورم که آیا این فرآیند دو روز طول کشید یا بیشتر، اما مثل همیشه، به سبب بیم از بسته شدن ناگهانی پنجره فرصت در چنین مواقعی، در تنگنای زمانی شدیدی قرار داشتیم.

مطابق توافق حاصله میان طرفین، قرار بود آزادی همزمان زندانیان در خاروق، پایتخت اداری ولایت خودمختار بدخشان کوهستانی، انجام گیرد. اتفاقاً من به سبب انجام مأموریت‌های قبلی در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ در آنجا، آن منطقه را به خوبی می‌شناختم.

تمامی امور سازمانی سروسامان یافت؛ من نیز در حال ترک دفتر صلیب سرخ بودم تا با زندانیانی که قرار بود مبادله شوند به خاروق پرواز کنیم که نماینده دبیرکل سازمان ملل با من تماس گرفت. وی فوراً از من درخواست کرد که اجازه دهم سفیر ایران در دوشنبه شاهد جریان عملیات تبادل باشد. به گفته او، سفیر مزبور نقش عمده‌ای (ولی نگفت دقیقاً چه نقشی) در مراحل ابتدایی مذاکرات ایفا کرده بود و موافقت با حضور او در خاروق نشانه مؤثر و مهمی خواهد بود؛ و این نخستین باری بود که نام علی مجتهد شبستری به گوشم می‌خورد.

تقریباً دومین وظیفه ذاتی یک نماینده صلیب سرخ این است که در چنین شرایطی از خود پرسد: «چه کسی ممکن است از چنین حضوری خشمگین شود؟ کدام یک از طرفین توافق ممکن است اعتراض کند که اگر شخص "الف" حق حضور دارد، چرا شخص "ب" حق حضور ندارد؟ چه مشکلات بالقوه‌ای از حضور شخص "الف" یا "ب" ممکن است به وجود بیاید؟» در مورد عاقلانه بودن حضور نماینده یک دولت مستقل در عملیاتی که بسیاری از مسایل آن هنوز حل نشده باقیمانده بود تردید داشتم؛ به ویژه حضور شخصی که نماینده بازیگر مهمی همچون ایران در تاجیکستان بود.

من فقط چند ثانیه برای تصمیم‌گیری فرصت داشتم. بالاخره به شرطی که او با پروازی جداگانه خود را به خاروق برساند موافقتم را با حضور وی اعلام کردم؛ تصمیمی که در نهایت برای همه مناسب بود.

به زودی معلوم شد که آن تصمیم یکی از الهام‌آمیزترین تصمیمات من بوده است: با حضور او، این عملیات نه تنها جهات حل نشده نداشت، بلکه به زودی عیان گشت که "اصلاً گرهی ندارد!"

چند ساعت پس از فرود در خاروق مشخص شد که خلاف توافق صورت گرفته، هیچ‌یک از زندانیان اسیر در دست مخالفان، نه در آن سوی خاروق که حتی در فاصله متعارفی از ساحل صدها کیلومتری رودخانه پنج در مرز تاجیکستان و افغانستان دیده

نمی‌شوند. من شخصاً وضعیت را تشخیص دادم، چون تجربه عبور از رود پنج و ورود به خاک افغانستان را داشتم. در اینجا به شرح جزئیات آن، که موی بر تن آدم سیخ می‌کند، نمی‌پردازم چون خارج از حوصله مقاله است، ولی شاید بیان این مطلب کافی و وافی باشد که داخل تیوب چرخ یک کامیون شناور بر آب نشستیم و به تاجیکستان برگشتیم!

وضعیت نمی‌توانست تیره‌تر از این باشد، زیرا بازیگران اصلی در خاروق قطعاً اجازه بازگشت زندانیان حکومتی را (که پس از ورود به فرودگاه در اختیار آن‌ها قرار گرفته بودند) به دوشنبه نمی‌دادند؛ درحالی‌که مخالفان نیز به تعهدات خود هنوز عمل نکرده بودند. خلاصه، از دست دادن کنترل اوضاع نمی‌توانست بدتر از این باشد. خرید زمان، حتی برای چند ساعت، تنها راه ممکن در آن موقعیت نو می‌دکننده بود. درحالی‌که به ابتکارهای بالقوه خرید زمان بیشتر می‌اندیشیدم می‌کوشیدم بینم کدام پدرآمرزیده‌ای می‌تواند از این ابتکارها حمایت کند. تقریباً تمامی مسیرها فقط به یک گزینه (به شدت فرضی) ختم می‌شد: سفیری به نام علی مجتهد شبستری.

زمانی او را ملاقات کردم که کاملاً هوا تاریک شده بود. طولی نکشید تا در پشت آن رفتار آرام او، متوجه خونگرمی، تیزهوشی عالی، قدرت درک، تعهد به موفقیت این عملیات، و نیز تمایلش به تفکری سازنده و خلاقانه شدم.

اگر تمام دست‌نوشته‌های مربوط را از دست نداده بودم (قطعاً با از دست دادن آن‌ها به مجموعه اسناد بایگانی زندگی کاری من خسارتی وارد آمده است و از این بابت بس متأسفم) حالا می‌توانستم جزئیات تمام روزهایی را که بعد از آن با یکدیگر بودیم گزارش کنم؛ روزهایی را که در بهترین حالت فقط دو یا سه ساعت، در ۲۴ ساعت شبانه‌روز در جیب شاسی‌بلند که صلیب سرخ در اختیارم گذاشته بود، می‌خوابیدیم. از این رو، قادر نیستم به تفصیل بازگو کنم که چرا علی مجتهد شبستری شگفت‌انگیزترین سفیری است که من تاکنون دیده‌ام. البته به اقتضای شغلم با ده‌ها سفیر سروکار داشته‌ام و چند سفیری را نیز در جمع خانواده و خویشان خود دارم که از آنان تقدیر و همه‌شان را تکریم می‌کنم و امیدوارم از سخن من رنج‌دیده‌خاطر نشوند. تجارب من ایجاب می‌کند که چنین اظهار نظری کنم.

به‌واقع هر دقیقه آن روزها چنان پرغلغله و هیاهو بود که اکنون قادر نیستم بگویم که

در ۵ یا ۷ روز و یا بیشتر، عملیات را به نتیجه مثبت نهایی‌اش رساندیم. تصویرهای آنی زیادی در ذهن من روی هم می‌افتند که توالی آن‌ها را برایم دشوار می‌سازد. آیا گزینشی بی‌نظام از میان انبوهی از این تصاویر بهترین شیوه برای تکریم راهنمای ما در آن موقعیت نیست؟ یعنی بداهه‌پردازی بی‌وقفه! از جمله آن تصاویر گوناگون:

- حس پیروزی ما پس از دریافت چراغ‌سبز برای ورود به افغانستان از طریق پل سازمان ملل در ایشکاشم که فقط یک روز در ماه برای عبور کامیون‌های برنامه جهانی غذا باز بود؛

- ناراحتی ما پس از تأیید رهبران جوامع محلی آن سوی مرز (افغانستان) که هیچ‌کس کوچک‌ترین اطلاعاتی درباره این عملیات برنامه‌ریزی شده ندارد؛

- صحنه‌های سوار کردن و پیاده کردن تلفن ماهواره‌ای من که در آن روزها یک چمدان بزرگ ۲۰ کیلویی یا سنگین‌تر بود و هر روز در مسیر رشته کوه‌های پامیر چندین بار این عمل تکرار می‌شد؛

- مطالبه‌های دائمی جناب سفیر به‌هنگام غرولندهای آزردهنده من برای پیدا کردن نزدیک‌ترین ماهواره (که آن زمان این کار دستی انجام می‌شد و مانند پیدا کردن زاویه ستاره در افق با قطب‌نما بود)؛

- همفکری و مشارکت ما در تهیه گزارش‌های توجیهی با زبانی مناسب برای آگاه‌سازی همه طرف‌های ذی‌ربط، از دوشنبه تا نیویورک، که باید مسیر تهران و ژنو و مسکو و غیره را طی کند تا همه بتوانند با توجه به ظرفیت تأثیرگذار خود، از راه دور، از عملیات پشتیبانی کنند؛

- هم‌نظری ما در ارسال منحصراً گزارش پیشرفت که برخی از آن‌ها در لحظات و مقاطع مشخصی بسیار غیرقابل باور می‌نمود، ولی نهایتاً به پیشگویی‌هایی تحقق‌یافته تبدیل شدند؛

- کرکر و هرهرهای ما که قادرمان می‌ساخت تا به کوشش‌هایمان ادامه دهیم، به‌خصوص زمانی که به‌ندرت چیزی برای خندیدن داشتیم؛

- لحظه‌های فراتر از واقعیت (سوررئال) گفت‌وگوی من با رئیس هیئت نمایندگان صلیب سرخ در نیویورک از فراز نقطه‌ای بلند و غیرقابل دسترس و درعین حال باشکوه در بدخشان افغانستان، درحالی‌که او در تالار مجاور سالن شورای امنیت سازمان

محل ایستاده بود و دقایقی دیگر باید به شورا می‌رفت تا دربارهٔ این عملیات گزارش دهد؛

- و درنهایت، ورود ما به طالقان که با برگ‌های زرد پاییزی درختان سپیدار و وزش باد شمالی می‌درخشیدند و جلوه‌گری می‌کردند؛
- ترک جلسهٔ سرنوشت‌سازی که بهتر بود یک غربی خود را از آن کنار بکشد تا اجازه دهد خشم و فریاد فرماندهان مخالفان تحت مدیریت آرام و محترمانه و درعین حال مقتدرانهٔ علی مجتهد امکان بروز یابد؛
- و بازگشت به خاروق با هدایت کاروانی از کامیون‌های حامل سربازان آزاد شده که همگی بسیار جوان بودند و سلامت بیشتر آنان آشکارا در خطر بود؛
- و بسیاری از تصویرهای دیگر و بیشتر.

در ذهن عموم جایگاه یک سفیر با میزان بالایی از امکانات رفاهی همراه است. جا دارد یادآوری شود که سفیر علی مجتهد شبستری از همان لحظهٔ اول زندگی گروهی تصادفی ما، از ناچیزترین آن امکانات دست کشید؛ و شایان ذکرتر از آن بزرگواری او بود که به راحتی خود را با آن وضعیت تطبیق داد.

بنا به قولی مشهور «شکست یتیم است و پیروزی و فتح را پدر و مادر بسیار.» این کاملاً روشن است که موفقیت این عملیات بدون مشارکت تمام و کمال علی مجتهد ممکن نبود؛ اما علاوه بر نقش خطیر او در عملیات، ویژگی ذاتی شخصیتی‌اش برجستگی بیشتری دارد: او دانسته و آگاهانه این خطر را پذیرفت تا در طرف شکست قرار گیرد، که در آن زمان محتمل‌ترین نتیجه به نظر می‌رسید؛ می‌توانست شکستی کامل با ابعادی تقریباً مضحک باشد. کدام دیپلمات، چه رسد به یک سفیر، از همان شب اول ملاقاتمان، حاضر می‌شد شهرت و اعتبار و احتمالاً آیندهٔ شغلی خود را در یک چنین وضعیتی چنان نومیدآور و اسف‌آوری با مداخلهٔ شخصی و بس عمیق به خطر بیندازد؟

دست بر قضا، مراسم تحلیف رئیس جمهور منتخب جمهوری تاجیکستان، چند روز پس از بازگشت ما به شهر دوشنبه، بعد از مأموریت موفقیت‌آمیزمان، در پارلمان برگزار شد. من همراه با دیگر رؤسای هیئت‌های اعزامی در ایوان مشرف بر تالار نشسته بودم. سخنران اصلی این مراسم که به نمایندگی از جامعهٔ جهانی صحبت می‌کرد، کسی

نبود جز سفیر علی مجتهد شبستری. در حالی که به او نگاه می‌کردم در این فکر بودم که به همان اندازه خوب و بی‌نقص در ایراد سخنرانی مراسم تحلیف یک رئیس دولت ظاهر می‌شود که در هنگام برخورد با شورشیان؛ به همان اندازه در کمال آرامش در ناهموارترین جاده‌های پامیر بود که امروز بر روی فرش قرمز میز خطابه پارلمان. واقعاً چه آدم استثنایی‌ای!

دیدار با علی مجتهد شبستری و نیز حفظ ارتباط با او تا به اکنون، سعادت و موهبت عظیمی برای من بوده و هست.<sup>۱</sup>

\*\*\*

## ENCOUNTER WITH A UNIQUE AMBASSADOR IN THE DEPTHS OF THE PAMIR

Nicolas Borsinger

As so often in life, without a series of mysterious intuitions by others as well as myself, and without just as mysterious confluence of events, my path would never have crossed that of Ambassador Ali Mojtabeh Shabistari in the autumn of 1994, and thus one of the most amazing encounters of my life would be cruelly missing.

Had the ICRC Head of Delegation in Dushanbe not had a family emergency requiring him to return to Switzerland, and had the ICRC Delegate General for eastern Europe and Central Asia not decided that circumstances were, though uneventful on the surface, too uncertain for his Deputy to stand in for a while, I would not have been sent to hold the position ad interim.

In the aftermath, my colleague's departing remarks as he headed for the Airport that morning: « Considering your operational inclination, I hope you will not get too bored » rapidly acquired a sort of historical/comical dimension. I told him indeed not to worry: being sufficiently exhausted by my Headquarters' responsibilities for the Caucasus I would welcome a quiet break if indeed that was to be.

He was probably reaching the airport (not even 30 minutes had gone by) when an assistant informed me that the UN Secretary General's personal Representative for Tajikistan was on the phone, urgently needing to speak to the head of delegation. I took the line and was informed of a major Development in the wake of the «Inter Tadjik Talks» in Islamabad: a simultaneous liberation of prisoners

۱. تصویر تقدیرنامه رسمی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در تجلیل از خدمات جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری و ترجمه فارسی آن در ضمیمه مقاله «نقش ایران در مذاکرات صلح...»، به نقل از کتاب صد سفیر، در کتاب حاضر درج شده است. و

detained by the Government on the one hand and the opposition on the other was to take place under the aegis of the ICRC. The news took me by complete surprise since the information I had at that stage was that these talks (of which the ICRC was closely informed given some humanitarian topics on its agenda) had collapsed and that delegations had departed without any agreement. I would learn only later that indeed the talks had collapsed and indeed the delegations had left the talks' premises for the airport. The delegations had thus indeed «departed» but they hadn't quite «taken off»: unknown to all, a certain Ambassador Ali Mojtahed Shabistari had «chased them down» right into the airport Departure hall and somehow convinced them, their flight boarding passes already in hand, to take a step back and resume talks. An agreement was finally reached in which the mentioned simultaneous liberation of prisoners played a crucial role.

Which leads to a first characteristic of Ali Mojtahed Shabistari: when all is lost in the eyes of all, to him nothing is lost yet. Where others have given up, even the most seasoned practitioners, his inclination is to keep on trying. As already mentioned, I had no knowledge of his role or even existence at that moment in time, but the near future would soon prove a sort of common «blindness to failure» we seem to share, a bond which would prove invaluable.

Following my initial (first of several) meeting with the UNSG Special Representative, I dived into the business of organizing the Dushanbe side of the simultaneous operation. Setting up lists of concerned prisoners and detainees, verifying their willingness to be included, coordinating the logistics etc. Having unfortunately lost my notes of this period, did this phase take 2 days or more, I cannot remember but as always in such circumstances we were under intense time pressure for fear of the «window of opportunity» abruptly closing down.

As per agreement between both Parties the simultaneous liberation was to take place in Khorog, administrative capital of the Gorno — Badakhshan Autonomous Region, which I happened to know well due to previous missions there in 1992 and 1993.

All organizational matters settled, I was about to leave the ICRC delegation for the airport to fly with the concerned prisoners to Khorog when the UNSG Special Representative called me with a pressing request: to authorize the Iranian Ambassador in Dushanbe to witness the operation. According to him, the said ambassador had indeed played a major (which he did not specify) role upstream and greenlighting his presence in Khorog would be an important signal.

That is when the name Ali Mojtahed Shabistari reached me for the very first time.

It is an ICRC Delegate's almost second nature to ask himself in such circumstances «who might be aggravated by such a presence, which party to the agreement might complain that if x is authorized why is not y and what potential problems might the presence of x or y raise». I only had a few seconds to decide. Despite my doubts as to the wisdom of having any sovereign state representative (less even one representing such a significant actor as Iran in Tajikistan) involved in an operation with so many remaining loose ends, I agreed under the condition that he made his way to Khorog on a separate flight, which ultimately suited everyone.

It was soon to prove being one of my most inspired decisions ever: rather than an operation with «loose ends» it would quickly prove being one with «no knots at all». A few hours after having landed in Khorog, it became evident that the



prisoners in the hand of the opposition were nowhere to be seen opposite Khorog as planned, or even within a reasonable distance on the Afghan bank of the Piandj river which separates Tajikistan from Afghanistan for several hundred kilometers.

I ascertained this personally, after crossing the Piandj to Afghanistan in hair raising circumstances not detailed here since they are beyond the purpose of this tribute. May it suffice to say that I returned to Tajikistan floating in a lorry wheel's inner tube. The picture could therefore not be grimmer: prominent actors in Khorog would never allow governmental prisoners to return to Dushanbe, whilst the opposition was so far not living up to its commitment. In short, loss of control of the situation could not be more total. Winning time, be it only a few hours at a time, was the only avenue in such hopeless circumstances. Whilst conceiving potential «time winning initiatives», I tried for each to consider who in heaven could possibly provide support. Pretty much all paths lead me to only one (highly hypothetical!) option: a certain ambassador, a certain Ali Mojtaba Shabistari. Night was well settled when I managed to meet him in person and it did not take me long to discover the warmth behind his quiet demeanor, his outstandingly sharp mind, his listening capacity, his commitment to the success of this operation as well as his inclination for constructive and lateral thinking.

Had I not lost all my corresponding hand-written notes (definitely the archive loss of my professional life which I most regret) I could now continue with detailed accounts of all those days we thereafter shared together, literally 24 hours a day with 2-3 hours sleep at the very best, and more than once in my ICRC pick-up truck. I am thus unable to detail why Ali Mojtaba is by far the most incredible ambassador I have ever come across. But having professionally crossed the path of dozens, and having several in my own family, whom I all appreciate and respect (may they not take offence of this statement...) I have some qualifications to make such an assertion.

So dense were these days, or rather each 15 minute slot of all of them, that I am unable to say whether it took us 5, 7 or more to bring the operation to its final positive conclusion. Too many snap shots collide with each other in my memory and are thus difficult to sequence. Amongst so many flashes, may not a disorderly selection be the best tribute to our one and only guiderail at the time, i.e. constant improvisation?

Thus, and miscellaneously:

our sense of triumph after obtaining the greenlight to enter Afghanistan via the (strictly closed to any traffic of any sort bar one day a month for WFP trucks) «UN bridge» in Iskashim; our dismay after confirmation by the community leaders across the border that no one had the slightest clue of the «planned» operation; scenes of assembling and disassembling my satellite telephone (in those days a large 20 kilos suitcase if not more) several times a day along tracks across the Pamir range; Ali's constant amusement at my irritated grumblings when having to identify the closest satellite, then a manual operation similar to finding a star's angle to the horizon with a compass; our complicity whilst preparing briefings to keep all concerned (from Dushanbe to New York passing through Teheran, Geneva, Moscow etc.) posted of developments in appropriate terms for all to provide distant support according each one's specific influencing capacity; our singlemindedness to report progress only, some of which was pretty far-fetched at any given moment but ultimately proved to be self-fulfilling prophesies. Our giggles which kept us going when there was so very little to laugh about; the surrealistic moment (for those days) of speaking to the ICRC Head of Delegation

in New York from some totally out of reach but majestic high altitude site in Afghan Badakhshan as he was standing in the hall adjacent to the UN Security Council chamber, minutes before briefing the latter on the operation; our at long last arrival in a Taloqan glittering with autumn-yellow poplar leaves shining in the breeze; my stepping out of a crucial meeting from which a «Westerner» better abstain, in order to allow expressions of frustration and rage by opposition commanders under Ali Mojtahed quiet and respectful, but no less authoritative, guidance; the endless return trip to Khorog leading the convoy of trucks with freed prisoners, all so young and many in so evidently critical health;

and so much more.

An ambassador's position is (rightly) associated with a high degree of material comfort. The degree to which Ambassador Ali Mojtahed — Shabistari renounced from the very first moment of our accidental «communal life», and for many days, the remotest form of material comfort also deserves mention. But even more so does the grace with which he seemed to effortlessly adapt.

According to the saying, failure is orphan but success has many parents. That this operation could never have succeeded without Ali Mojtahed's total involvement is crystal clear. But beyond his crucial role, a «genetic» streak of his personality is even more striking: he knowingly and consciously took the risk of being associated with failure, then the overwhelming likely outcome; total and utter failure of almost ridiculous proportions. On that night of our first encounter, would any other diplomat in his right mind, less even an ambassador, decide to expose his reputation (and probably career) by getting so deeply and personally involved in such a hopeless situation?

Coincidentally, the ceremony inaugurating the mandate of the recently elected President of the Republic of Tajikistan took place in Parliament a few days after our return («Mission finally accomplished») to Dushanbe. Together with all the other heads of mission I sat on the gallery overlooking the chamber. The event's main speaker, and he who was speaking on behalf of the international community, was none other than Ambassador Ali Mojtahed- Shabistari. Observing him I thought to myself: «as perfectly at home delivering the main speech at a Head of State's inauguration as dealing with insurgents, at total ease as much on the roughest tracks of the Pamirs as on a parliament's red carpeted podium, what an exceptional person!»

And what an exceptional privilege and pleasure encountering Ali Mojtahed Shabistari has been, as well as keeping in touch with him ever since.

## آمیژه تجربه و فروتنی

اوگوچی فلورانس دانیلز\*

برای اولین بار همکار و دوست عزیزم، خانم نگار گرامی، نماینده برنامه جهانی غذا در ایران بود که نام دکتر علی شبستری را برای من بیان کرد. من در سال اول مأموریت دو ساله خود به عنوان هماهنگ کننده مقیم سازمان ملل در جمهوری اسلامی ایران بودم. در این مسئولیت، من با دفتر ملل متحد برای هماهنگی امور بشردوستانه (اوچا) همکاری بسیار نزدیک داشتم، زیرا یک تیم کمک های بشردوستانه در ایران مستقر بود. کارکرد اوچا برای عملکرد مؤثر من به عنوان هماهنگ کننده مقیم بسیار مهم بود و بنابراین من به شدت علاقه مند بودم یک همکار ایرانی با سابقه و باصلاحیت و کارکشته برای ریاست اوچا داشته باشم. خانم گرامی به من اطمینان داد که ناامید نخواهم شد. با این اطمینان خاطر، من با دکتر شبستری تماس گرفتم و او با کمال لطف این کار را پذیرفت. وقتی سرانجام با دکتر شبستری آشنا شدم، از عمق تجربه او همراه با فروتنی اش تحت تأثیر قرار گرفتم. در طول مدتی که با هم کار کردیم، اهمیت چنین فروتنی بسیار آشکار شد، زیرا در هر برخوردی که با مقامات دولتی داشتم، همه آن ها احترام زیادی به دکتر شبستری نشان می دادند.

دکتر شبستری، رئیس قبلی دفتر ملل متحد برای هماهنگی امور بشردوستانه (اوچا) بود و از همین رو تجربه زیادی در زمینه مسائل بشردوستانه داشت و همه کنشگران و مقامات

---

\* معاون عملیاتی مدیرکل سازمان جهانی مهاجرت؛ هماهنگ کننده مقیم سابق سازمان ملل متحد در جمهوری اسلامی ایران. (نکته: عنوان یادداشت از مترجم فارسی است)

(گذشته و فعلی) را که در امور بشردوستانه فعالیت داشتند می‌شناخت. او می‌توانست نه تنها در مورد محتوای فنی به من توصیه کند بلکه حتی مهمتر از آن، می‌توانست در مورد وزارتخانه‌های دولتی که برای تماس مناسب هستند مشاوره بدهد. در سال ۲۰۱۹ پس از سیلی که از مارس تا مه رخ داد و ۸۰ درصد از ایران را تحت تأثیر قرار داد، نیاز بود یکی از درس‌های اصلی آموخته شده را با تأکید مجدد فوراً اجرا کنیم و آن مدیریت ریسک برای کاهش تأثیر بلایا بود. این امر منجر به تصویب قانون جدید مدیریت بحران شد و تیم مدیریت بلایای سازمان ملل متحد در ایران حمایت از اجرای قانون جدید را در اولویت قرار داد. کاهش خطر بلایا به رویکردی چند بعدی نیاز داشت و بنابراین مدیریت ریسک سوانح باید شامل طیف کاملی از وزارتخانه‌های دولتی می‌شد. دکتر شبستری با درک کامل پیچیدگی، به من در مورد چگونگی حمایت از وزارت امور خارجه و سازمان مدیریت بحران برای تشکیل جلسه با کلیه وزارتخانه‌ها و ارگان‌هایی که باید «دور میز» باشند مشاوره داد. جدا از توصیه‌ها، من برای جلسه‌ای که بسیار موفقیت‌آمیز بود و مورد استقبال همه شرکت‌کنندگان قرار گرفت، به شبکه ارتباطی گسترده وی و احترام‌والایی که دکتر شبستری در نظر مقامات دولتی دارد اعتماد زیادی کردم. تا به امروز، همکاری سازمان ملل با سازمان مدیریت بحران براساس نتایج این نشست استوار است.

علاوه بر اینکه دکتر شبستری همکار و متخصص فنی و دیپلمات مشهور است، اگر من برجسته نکتم که او دوستی صمیمی و مشاوره‌ی مورد اعتماد بوده و هست حق مطلب را ادا نکرده‌ام. به‌عنوان اولین هماهنگ‌کننده مقیم، در زمان اصلاحات سازمان ملل، کلمات برای درک چگونگی بهره‌مندی من از توصیه‌ها و مشاوره‌های حکیمانه دکتر شبستری در جهت‌یابی به بسیاری از مسائل مربوط به راهبری، مذاکره و مدیریت اختلاف‌ها، کافی و رسا نیستند. هیچ توصیه‌ای به من نکرد که از عمل کردن به آن پشیمان شوم. به‌علاوه، به سبب لطفی که به من داشت، به همکاری‌هایی که به او ارجاع داده‌ام نیز کمک فراوانی کرده است. من می‌دانم که در هر زمان به نظر حکیمانه و سخنان خردمندانه او احتیاج داشته باشم، او بدون قید و شرط می‌پذیرد.

کلمات برای ابراز سپاس، قدردانی و بالاترین احترام من برای دکتر شبستری کافی نیستند. مایه کمال خرسندی است که من برای ارجنامه مربوط به شناخت دیپلمات باتجربه و همکار بسیار محترم خود، دکتر علی شبستری، مطلب کوتاهی ارائه می‌کنم. این برای من امتیاز و افتخار است.

\*\*\*

Ugochi Daniels  
Deputy for Operation, International Organization for Migration  
(Former United Nations Resident Coordinator. I.R. Iran)

\*\*\*

It was a very dear colleague and friend, Ms. Negar Gerami, Country Director, World Food Programme, who mentioned the name Dr. Ali Shabestari to me for the first time. I was one year into my two year assignment as the United Nations Resident Coordinator in the Islamic Republic of Iran. In this role, I coordinated very closely with the Office for the Coordination of Humanitarian Affairs (OCHA) because there was a Humanitarian Assistance Team (HAT) based in Iran. This function was critical to my effective functioning as a Resident Coordinator and therefore I was very keen to have a seasoned and competent national colleague to head the HAT. Ms. Gerami assured me that I would not be disappointed. With that reassurance, I contacted Dr. Shabestari and he graciously accepted the assignment. When I eventually met Dr. Shabestari, I was struck by the depth of his experience combined with such humility. During the time we worked together, the significance of such humility became very apparent because in every encounter I had with government officials, they all demonstrated great deference and respect to Dr. Shabestari .

Dr. Shabestari, had been a previous head of the OCHA HAT and therefore had extensive experience on humanitarian issues and knew all the actors (past and current) involved in humanitarian affairs. He could very ably advise me not only on the technical content but even more importantly could advise on the appropriate government ministries to engage with. In 2019, after the floods which happened from March to May, and covered 80% of Iran, a key lesson learned was the need for renewed emphasis on disaster risk management to mitigate the impact of disasters. This resulted in the passage of the Disaster Management Law and the United Nations Disaster Management Team in Iran prioritized support for implementation of the law. Disaster risk reduction requires a multi-dimensional approach and therefore management of disaster risk must involve a full range of government ministries. Fully recognizing the complexity, Dr. Shabestari advised me on how to support Ministry of Foreign Affairs and the National Disaster Management Office (NDMO) to convene all the ministries that needed to «be at the table». Apart from the advice, I relied heavily on his extensive network and the high esteem with which Dr. Shabestari is regarded by government officials, for the meeting which was very successful and highly appreciated by all the participants. Till date, the UN's collaboration with NDMO, builds on the outcomes of this meeting .

Apart from being a colleague and a renowned technical and diplomatic expert, it would be remiss of me, if I did not highlight that Dr. Shabestari was and is, a close friend, advisor and confidante. As a first time Resident Coordinator, at a time of UN reform, words are not adequate to capture how I benefitted from the wise advice and counsel of Dr. Shabestari in navigating many issues of leadership, negotiation and conflict management. There is not one piece of advice he gave me which I regretted acting upon. Further, he has made himself available to colleagues I have referred to him, as a favor to me. I know that at any time I need his sage opinion and words of wisdom, he will share unreservedly. Words are not adequate to express my sincere gratitude, appreciation and highest esteem for Dr. Shabestari. It is with great pleasure that I make a contribution in the publication to recognize the seasoned diplomat and my highly respected colleague, Dr. Ali Shabestari. It is a privilege and an honor.

## چند خط کوتاه برای قدردانی از استاد نازنینم

### آقای دکتر شبستری

نگار گرامی \*

دکتر علی مجتهد شبستری دیپلماتی کارآزموده و ماهر با تلفیقی از سنت و مدرنیته، و با انسانیت مثال‌زدنی است.

من افتخار آشنایی و کار با ایشان را قریب به دو دهه داشته‌ام و باید به یقین بگویم نمونه‌ای از انسان‌های برجسته است.

توانایی سیاسی و هنر و مهارت ایشان برای ایجاد ارتباط با دیگران، او را یکی از دیپلمات‌های شاخص ساخته و مایه خوشوقتی من است که با ایشان آشنا شده و فراوان آموخته‌ام.

\*\*\*

Negar Gerami

Resident Coordinator and Designated Official for Security ad interim  
Representative and Country Director World Food Programme  
Tehran

Dr Shabestari is a seasoned diplomat, an old school gentleman and an incredible human being.

I have had the honour and pleasure to know and work with him for close to 2 decades and I can truly say he is a living legend.

His political acumen, tact and ability to relate to others make him one of the most exceptional diplomats I have personally had the good luck to work with and learn from.

## سازمان ملل از درایت و تجربهٔ ایشان بهره‌های زیادی برده است

کریستین حجدو\*

من افتخار داشتم که همکار دکتر شبستری در سازمان ملل باشم. سازمان ملل از درایت و تجربه ایشان بهره‌های زیادی برده است. دکتر شبستری نه تنها هدایت مشورت‌ها و حمایت از کارهای بشردوستانه ملل متحد در ایران را به عهده داشته، بسیاری از همکاران در دیگر بخش‌های ملل متحد نیز برای مشورت و راهنمایی به ایشان مراجعه می‌کنند. نامبرده همواره تمرکز بر مردمی دارد که ما به آن‌ها خدمت می‌کنیم، افرادی که بیشترین نیاز را دارند، و این امر الهام‌بخش همهٔ آن‌هایی است که با دکتر شبستری کار می‌کنند.

\*\*\*

The UN has benefitted greatly from his wisdom and experience

Christina Hajdu  
Head of Resident Coordinator's Office

"I have had the honour of working with Dr. Shabestari in the UN system in Iran. The UN has benefitted greatly from his wisdom and experience. Not only has Dr Shabestari been a leader in the United Nations in providing advice and support on humanitarian matters, many colleagues across all parts of the UN and its many agencies come to him for advice and guidance. He always places a focus on the people we serve, the people most in need, and this has been an inspiration for all who work with him".

---

\* رئیس دفتر هماهنگ‌کنندهٔ مقیم سازمان ملل متحد در ایران



## دیدار با سفیر ایران

پیتر شول لاتور\*

### اشاره

پیتر شول لاتور، استاد دانشگاه، ناشر، خبرنگار، نویسنده و اسلام‌شناس مشهور آلمانی، سال‌ها از مناطق بحرانی جهان، از جمله، ویتنام، ایران، افغانستان و عراق، گزارش تهیه می‌کرد. این خبرنگار در زمان انقلاب اسلامی ایران به همراه امام خمینی و با هواپیمایی که ایشان را به ایران می‌آورد همراه شد و سپس با کمک صادق طباطبایی، بارهبر انقلاب مصاحبه کرد.

پیتر شول لاتور علاوه بر تهیه فیلم و گزارش‌های متعدد از چهارگوشه جهان، بیش از سی کتاب نوشته است. رزمگاه آینده، بین قفقاز و پامیر یکی از آثار اوست که در سال ۱۹۹۶ در آلمان منتشر شده است. وی در این کتاب گزارشی از دیدار و مصاحبه خود با سفیر وقت ایران، دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، ارائه کرده است. برش‌هایی از این گزارش را به نقل از صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۴ کتاب یادشده در اینجا می‌آوریم.

\*\*\*

[...] سفر من به افغانستان فقط برای اوایل تابستان آینده برنامه‌ریزی شده است، اما تاجیکستان در حال حاضر یک نقطه مشاهده عالی برای ثبت و ارزیابی رویدادها در

---

\* استاد دانشگاه، ناشر، خبرنگار، نویسنده و اسلام‌شناس مشهور آلمانی؛ درگذشته به تاریخ ۱۶ اوت ۲۰۱۴ در سن ۹۰ سالگی.

کشور همسایه جنوبی است. به دلایل واضح نمی‌توانم اطلاعات خود را کلمه‌به‌کلمه ذکر کنم. آن‌ها از سه جهت کاملاً متفاوت و شاید حتی متضاد سرچشمه می‌گیرند.

نخست با معاون وزیر امور خارجه جمهوری تاجیکستان، تاج‌الدین مردان‌اف و سپس با سفیر جمهوری اسلامی ایران، مجتهد شبستری، ملاقات می‌کنم. سرانجام ژنرال اردنی عظمت، سرپرست یگان کوچک سازمان ملل در دوشنبه، بخشی از دانسته‌های خود را به من می‌گوید. مطمئناً در برخی موارد این اطلاعات با یکدیگر تناقض دارند، اما در اصل این تفاسیر با یکدیگر همسو هستند.

[...] سفیر ایران برخلاف مردان‌اف تاجیک، که صورتش کاملاً تراشیده شده، ریش دارد؛ همان‌طور که شایسته نماینده جمهوری اسلامی است. این مدل مو به خوبی به او می‌آید و به هیچ وجه از فاصله ظاهری اشرافی او کم نمی‌کند. پیراهن بدون کراوات به زیبایی دوخته شده است. پس از بررسی سریع «مدرکم»، چای و شیرینی را با کمال ادب سرو می‌کند و نگهبانان اخم کرده را به بیرون از سالن می‌فرستد؛ سالنی که بسیار اروپایی و با مبلمان دوره‌می است. البته سه‌گانه اجتناب‌ناپذیر بر دیوار آویزان است: [تصویر امام] خمینی در وسط، آیت‌الله خامنه‌ای و رئیس جمهور رفسنجانی در دو طرف او.

شاید، همان‌طور که آمریکایی‌ها مدعی هستند، سفارت ایران و خدمات آن نفوذ قابل توجهی در دوشنبه داشته باشد. در هر صورت، شبستری رسماً تلاشی برای خودنمایی نمی‌کند. ترویج فرهنگ مشترک ایرانی را بر تبلیغ دینی ترجیح می‌دهد. از شبستری می‌پرسم که آیا این قدر احترام به فردوسی [در تاجیکان]، او را ناراحت نمی‌کند؟ به ایشان یادآوری می‌کنم که امام خمینی نسبت به این منادی افسانه‌ها و داستان‌های قهرمانی «جاهلیت» رفتار خوبی نداشت، و در سال‌های آغازین انقلاب شیعی، تاریخ ایران با ابلاغ پیام اسلام آغاز شد و هرچیز دیگری را به‌عنوان جاهلیت و جهل مشرکانه نادیده گرفتند.

به نظر می‌رسد مجتهد شبستری از روی آوردن به «کتاب شاهان» و پهلوان رستم، اصلاً آزرده‌خاطر نیست. من هنوز نمی‌دانم در زمان گفت‌وگوی ما، آیا تهران در این مورد چرخشی آشکاری داشته است که فردوسی بار دیگر در آنجا مورد توجه قرار گرفته است؟ و همین‌طور شاه عباس، قدرتمندترین و درعین حال حاکم هنردوست سلسله صفوی که [امام] روح‌الله خمینی او را نیز نادیده می‌گرفت.

سفر من به ایران هنوز در راه است. [...]



In keiner Weltgegend liegen die Ursprünge großer Hochkulturen so dicht beieinander. Nirgendwo sonst mischen sich so viele Völker und Glaubensrichtungen und ringen im rivalisierenden Kampf um Entfaltung und Vorherrschaft. Uralte Traditionen widerstehen in zäher Selbstbehauptung den Anbränden der Moderne, während alte und neue, aufstrebende Weltmächte mit ihren eigenen Macht- und Profitinteressen das »Große Spiel« um Einflusssphären und Erdöl neu entfachen.

Tschetschenien, das Peter Scholl-Latour noch im Sommer 1996, mitten im Bürgerkrieg, das letzte Mal besuchte, steht nur für eines von vielen Beben, die diese immense Landmasse zwischen Kaukasus und Pamir erschüttern. Ihre Stoßwellen sind schon heute weit darüber hinaus zu spüren, in Rußland, in der Türkei, sogar tief im Innern Chinas. Schlachtfeld der Zukunft? Die Zukunft hat längst begonnen!

ISBN 3-88680-602-2



تصاویری از رو و پشت کتاب پیتیر شول لاتور



دیدار و مصاحبه پیتیر شول لاتور با امام خمینی (ره)

## یادی از کی نوش، همکار دکتر شبستری

زهرا اردوش

(همسر زنده یاد حسن کی نوش\*)

### اشاره

هنگامی که هم‌زمان با ارسال فراخوان ارجنامه حاضر به دوستان و همکاران جناب آقای مجتهد شبستری پیامی هم به حضور جناب آقای کی نوش ارسال کردیم، ایشان چنین پاسخ فرمودند: «... تجلیل از خادمین، به‌ویژه در زمان ایستایی آنان، کاری ارزنده است. جناب شبستری با سوابق درخشانش استحقاق تکریم و تجلیل شایسته دارد. بنده از ابتکار به‌عمل آمده در مورد ارجنامه استقبال می‌کنم؛ ولی چون تدبیر جدیدی است فکر می‌کنم باید طرحی در این مورد تدوین گردد: برگزارکنندگان، زمان برگزاری، محل برگزاری، سخنرانان، بافت مدعوین، تأمین هدیه‌ای مناسب، معین کردن یادبودی که به مخاطبین ارائه می‌شود و... از همه مهم‌تر تعیین مناسبتی برای این امر و در صورت وجود مستندات اشاره به آثار قلمی ایشان از ضروریات است. در این صورت این فکر می‌تواند پایدار بوده، در حافظه دوستان ماندگار گردد. البته انجام آن هزینه‌بر و نیروبر است.

ارادتمند.»

در پی پیام ایشان و در تماس تلفنی متعاقب آن مفتخر به گفت‌وگو و ارائه توضیحاتی به ایشان شدیم و نهایتاً نگرانی‌های ایشان تقلیل یافت و فرمودند که در صورت مساعد بودن حالشان یادداشتی به این ارجنامه تقدیم خواهند کرد.

شوربخانه چندی بعد خیردار شدیم که ایشان رحل اقامت به دیار باقی افکنده‌اند و داغ فراق ایشان بر دل خانواده و دوستان و همکارانشان به‌جا مانده است و به قول حافظ:

شربت‌ی از لب لعلش نچشیدیم و برفت  
 بار بربست و به گردش نرسیدیم و برفت

در آخرین روزهایی که ارجنامه برای صفحه‌آرایی آماده می‌شد از همسر گران‌قدر ایشان خواستیم تا با یادداشتی ضمن یادکرد آن عزیز رحیل، در خصوص مناسبات و همکاری‌های ایشان و جناب دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری سطوری به نگارش درآورند.

یادداشت ایشان را که از سر لطف به رشته تحریر درآمده در اینجا نقل می‌کنیم.

### گردآوردگان



از من خواسته شد چند سطری از خصوصیات زنده‌یاد مرحوم همسر من حسن کی‌نوش و مناسبات ایشان با آقای دکتر شبستری بنویسم؛ اطاعت امر کردم. ایشان در خانواده‌ای بزرگ شده بود که تقریباً همه دیپلمات‌زاده بودند و از این رو راهکارهای اداری و دیپلماتیک را بسیار آموخته و فردی بسیار محافظه‌کار و متواضع بود. عشق به وطن در خونش جریان داشت و با وجود اینکه در زمان انقلاب اسلامی در مأموریت خارج کشور بود و زندگی مرفهی را می‌توانست در خارج از کشور، برای خود و حتی برای خانواده، داشته باشد و برای ایشان در همان محل مأموریتشان امتیازهای خوبی — از جمله گرفتن پاسپورت اروپایی — ممکن بود، ولی قبول نکردند و برای خدمت به کشورشان به وطن برگشت و بارها و بارها پروندهٔ ایشان را، به قول معروف، زیور و کردند ولی متوجه شدند ایشان فقط برای سربلندی کشورشان تلاش کرده و فردی وطن‌پرست و دیپلماتی برجسته و باتجربه است.

از تجربیات ایشان تا زمانی که در وزارت امور خارجه بود و یا در مأموریت، به هر نحوی از وجودشان و طرز فکرشان و ایران‌دوستی‌شان به وطن تقدیر کردند و به قول همکارانشان از ایشان بسیار آموختند و همه به نیکی از ایشان یاد می‌کنند. ایشان در آخرین مأموریتشان افتخار همکاری با جناب دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، سفیری باتدبیر و با ارادهٔ قوی، را داشت و ایشان هم بسیار خرسند بودند که با کی‌نوش کار می‌کردند.

خاطرهٔ قشنگی که جناب دکتر شبستری از همسرم برایم تعریف کردند برایتان بازگو می‌کنم:

«در دیدار مقام‌های عالی‌رتبه، آقای کی‌نوش گوش می‌کردند و بعد مطالب را جمع‌بندی می‌کردند و من با خیال راحت و بدون اینکه مرور کنم به ایران ارسال می‌کردم. بعد از مأموریت آقای کی‌نوش سه نفر کارمند برای من از تهران فرستادند که این سه نفر کار زنده‌یاد کی‌نوش را نمی‌توانستند به راحتی انجام دهند.»

یک ماه مانده به فوت ایشان، یاران وزارت خارجه می‌خواستند برنامه‌ای تدارک ببینند که از ایشان تجلیل شود، ولی ایشان زیر بار نرفت.

چنان‌که بیان شد، یکی از افتخارات کی‌نوش همکار بودن با جناب دکتر شبستری بود، به‌خصوص در مأموریت تاجیکستان، از روزی که سفارت ایران در دوشنبه گشایش یافت.

در آنجا خیلی سختی کشید، به خصوص در دوران جنگ‌های داخلی روزهای بدی را دور از خانه و کاشانه خود گذراند، ولی خم به ابرو نیاورد به خصوص در کنار سفیری باتدبیر و باراده قوی که با متانت خاص خودشان همه را به آرامش دعوت می‌کردند. به یادم هست اولین پروازم به تاجیکستان، که برایم هم جالب بود و هم سخت: با هواپیمای باری ارتش به دیدار همسرم رفتم. زمانی که همسرم را در فرودگاه دیدم احساس کردم که چقدر افسرده و پیر شده است. دوری از خانواده در کشوری که دچار جنگ داخلی است و به قول خودش با سیب‌زمینی پخته شکم خود را سیر می‌کرد و در مسیر محل اقامت تا سفارت از کنار اجسادى که روی زمین افتاده بودند می‌گذشت و... کار آسانی نبود.

می‌خواستم به دیدار جناب شبستری بروم و از ایشان تقاضا کنم که سلامتی همسرم برای من و فرزندانم بسیار مهم است و اگر امکانش هست بدون ایشان از دوشنبه برنگردم. (شاید ایشان یادشان باشد.) به دیدارشان رفتم و حرف‌های من را با متانت خاص خودشان و با حوصله شنیدند و سپس به من فرمودند: «اگر کی نوش را بخواهید ببرید من چه کنم؟» و احساس کردم در این وضعیت سخت ایشان علاقه‌مند هستند کی نوش در کنارشان باشد. تحت تأثیر شخصیت والای ایشان قرار گرفتم؛ چرا که از خانواده‌ای بودند که از نظر من قابل احترام بودند و هنوز هم برایشان احترام زیادی قائل هستم و نام جناب شبستری و حتی خانواده محترم‌شان همیشه در خاطر من باقی خواهند ماند. با آرزوی سلامتی ایشان برایشان طول عمر باعزت از ایزد یکتا خواهانم و آرزو مندم همیشه سبز و برقرار باشند. با احترام.

## استاد دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

### دیپلمات نام‌آور معاصر ایران

ایرج افشار (سیستانی)\*

درود بر روان پاک درگذشتگان و تلاشگران پهنه‌های علمی، فرهنگی و نخبگان ایران که در راه بزرگداشت و پاسداری فرهنگ، تمدن و پیشینه سرزمین مقدس و اهورایی‌مان، ایران بزرگ، کوشش کرده‌اند.

درود بر دست‌اندرکاران گران‌مایه تهیه «ارجنامه» استاد مجتهد شبستری. مردان بزرگ و برجسته روزگار، به کشور و منطقه زادگاه خود، آوازه و شهرتی ویژه می‌بخشند که سازه جاودانگی آن سرزمین‌ها، در یادهاست. پهنه دانش، ادب و فرهنگ ایران سرشار از این بزرگان، از جمله استاد فرهیخته جناب دکتر علی اشرف مجتهد شبستری است.

یکی از ارزشمندترین سازه‌هایی که در پیمایش تاریخ، عزت و ماندگاری به ملت‌های دارنده فرهنگ، تمدن و آیین‌های شناخته شده جهان بخشیده، وجود چهره‌های درخشان و ماندگاری است که در زمان زنده‌بودن و پس از آن، تأثیر و نیستی‌ناپذیر در جامعه خود گذارده‌اند.

ملت رشید، نجیب و آزاده سرزمین اهورایی ایران، از جمله مردم دلیر و ایران‌دوست آذربایجان شرقی، به‌ویژه ناحیه شبستر و پیرامون، در پیمایش پیشینه دیرپای خویش،

---

\* ایران‌شناس، پژوهشگر و نویسنده آثاری با موضوع اقوام ایران و خلیج‌فارس‌شناسی، مؤسس کتابخانه‌های تخصصی ایران‌شناسی «موقفه دکتر ایرج افشار سیستانی» در شهرهای زاهدان و زابل.



بسیاری از این چهره‌ها و انسان‌های سخت‌کوش را در میان خود دیده‌اند که آوازه نقش و نام‌داری بسیاری از آنان جهانگیر شده است.

مردم ایران که همواره در این اندیشه‌اند تا هستی و فرهنگ خود را از گزند دست‌اندازی در امان نگه‌دارند، می‌کوشند تا بر چهره‌های توانای ملی و فراملی و اسلامی، سیاستمداران، دانشمندان و فرهنگ‌آفرینان توانمند سرزمین خویش تکیه کنند و نام، یاد و آثارشان را گرامی بدارند.

«جشن‌نامه نکوداشت» این چهره‌ها، بزرگداشت تاریخ یک ملت است.

بنابراین باید گفت که تاریخ ایران بزرگ گواه تلاش‌های انسان‌های ارزشمند، دین‌مدار، سخت‌کوش و توانایی چون «استاد دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری» است که برای جاودانگی ایران و پایدگی آیین‌های ملی، دینی فرهنگ و تمدن شکوهمند آن کوشیده‌اند و به سرفرازی جاوید رسیده‌اند.

دانشمند گرامی استاد دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری پژوهشگر و نویسنده برجسته معاصر، در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در خاندان دین‌مدار، پاک‌تبار، خوش‌تبار، خوش‌نام، سرشناس و خدمتگزار کشور، جامعه و مردم ایران، به‌ویژه آذربایجان شرقی، در شهر بین‌المللی تبریز چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارشان از بزرگان ایران و مورد احترام کشور، به‌ویژه آذربایجان می‌باشند.

دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری از بزرگان دانش، ادب، اندیشه، سیاست و از مفاخر ملی و چهره ماندگار ایران است. وی یکی از نامورترین اندیشمندان، نویسندگان و از دفاع‌کنندگان در سازمان‌های بین‌المللی بوده و هست که در زمینه موضوع‌های دیپلماسی، رایزنی، فرهنگ و تمدن، کمال استادی را دارد و پس از بازنشستگی نیز برای خدمت به دانش و امور فرهنگی کشور کوشش می‌کند و میراث‌بان فرهنگ ایران‌زمین است و نه تنها یکی از فرهنگ‌مداران ایران به‌شمار می‌رود، بلکه آشنایی داشتن با دانش ایرانی و غیر ایرانی، هر دو را در خود گردآورده است و در ضمن پرداختن به گذشته، از زمان حال خود ناآگاه نمی‌باشند و نیز یکی از کسانی است که به دنبال به‌دست آوردن نام از راه ابزارهای آسان و ارزان نمی‌رود.

این دانشمند با ویژگی‌های آرام، بردبار و پرکار خود، اهل شعار و تبلیغ نیست و

همواره در کارهای علمی و فرهنگی خویش، خودباور، تحول‌گرا، نوآور و آرمان‌خواه بوده است.

آرزومندم فرایند اندیشه‌سازنده، کوشش و پایگاه علمی و اجتماعی استاد دکتر مجتهد شبستری الهام‌بخش همه پژوهندگان، فرهنگ‌مداران، به‌ویژه جوانان و دانشجویان عزیز و آینده‌سازان کشورمان شود.

فرهیخته گرامی دکتر مجتهد شبستری انسانی افتاده، پاک‌اندیش، سخت‌کوش، آزادمش و میهن‌دوست است. به زندگی عشق می‌ورزد و آن را زیبا می‌بیند و به خاندان و خانواده خود علاقه دارد. فروتنی و پاکی او تنها در گفتار نیک و کردار و اندیشه و نوشته‌هایش نیز، همان سادگی و یک‌رنگی را دارد و از هوش سرشار، تیز و خدادادی برخوردار است و از همه آنها در راه فراهم آوردن دانش بهره می‌جوید.

دانسته‌های خود را با بزرگواری در دسترس دیگران قرار می‌دهد و یاری خویش را در کارهای اجتماعی و پویایی، شکوفایی و برتری فرهنگ ایران زمین به‌ویژه خاستگاه خود آذربایجان، از هیچ‌کسی دریغ نمی‌ورزد و چشم‌داشت مادی هم ندارد.

افزون بر آن، این دیپلمات و استاد فرهیخته در کارهای اجرایی در وزارت امور خارجه، به‌ویژه در دوره‌های سفارت، با اراده و انرژی بی‌پایان خود و آموخته‌های بسیار مدیریتی و نوآوری ساختن، وارد این پهنه شده بود، گام‌های ارزشمندی در این زمینه برداشته است.

استاد دکتر شبستری ویژگی‌های گوناگونی دارد که در اینجا زمان پرداختن به آن نیست؛ آنچه در یک سخن می‌توان گفت، فرزانه‌ای است که مورد پذیرش و احترام دانشوران ایرانی و هم‌فرهیختگان دیگر کشورها، به‌ویژه آسیای مرکزی است.

در روزگار ما که بعضی پژوهشگران از مفاهیم اخلاقی و انسانی، به‌ویژه امانتداری و گسترش نگاه و راست‌گرایی دور هستند، ارزش استاد فرهیخته مجتهد شبستری، دانشمند وارسته روزگار ما به‌خوبی آشکار می‌گردد. حق‌شناسی و امانتداری از ویژگی‌های برجسته ایشان است که در آثار و کارهای فرهنگی او به‌خوبی نمایان می‌باشد و هر جا جستاری از کتاب یا کسی نقل کرده، مأخذ و منبع آن را نیز نوشته است.

راز ستاره از من شب زنده‌دار پرس کز گردش سپهر نیاسوده‌ام دمی



همایش ملی بزرگداشت دکتر ایرج افشار سیستانی، بنیاد نخبگان، بازدید همایش از سیستان، دانشکده کشاورزی (آذر ۱۳۹۶)



بازدید مهمانان همایش ملی بزرگداشت دکتر ایرج افشار سیستانی، بنیاد نخبگان، بازدید از سیستان، موزه شهر سوخته (آذر ۱۳۹۶)

## سخنی چند دربارهٔ دکتر مجتهد شبستری

بهرام امیراحمدیان\*

آشنایی حضوری من با دکتر مجتهد شبستری سابقهٔ زیادی ندارد، شاید هفت هشت سالی بیش نباشد. من او را از تاجیکستان شناختم. حتی عکسی هم از او ندیده بودم. در سال ۲۰۰۱ از سوی وزارت خارجه مأموریت یافتم که به دوشنبه بروم و در تأسیس مرکز مطالعات سیاسی وزارت خارجهٔ تاجیکستان با آن‌ها همکاری کنم. در این زمینه قبلاً با سفیر ما در دوشنبه، آقای سید رسول موسوی، هماهنگی‌های لازم صورت گرفته بود. در زمان ریاست ایشان در مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه من هم از زمان تأسیس این مرکز در اوایل سال‌های دهه ۱۳۷۰ با ایشان همکاری داشتم و در این زمینه گفت‌وگو کرده بودیم؛ بنابراین فرصت خوبی بود برای آشنایی با جامعه تاجیکستان و همکاری با مراکز اداری و علمی و شناخت جامعه.

در هنگام دیدار و گپ‌وگفت با مسئولان و کارمندان دولتی یا شخصیت‌های علمی و آکادمیک در دوشنبه و نقاط دیگر، هنگامی که خودم را به‌عنوان یک ایرانی معرفی می‌کردم، اغلب آن‌ها در یاد کردن از ایران و نقش آن در ایجاد ثبات و آرامش در تاجیکستان از نخستین سفیر، یعنی دکتر مجتهد شبستری، سخن می‌گفتند. برایم جالب بود که چرا از سفیر نخستین سخن می‌رفت؟ همه از سجایای اخلاقی او و از مردم‌داری

---

\* عضو هیئت علمی وابستهٔ مؤسسه آموزش عالی بیمه اکو - دانشگاه علامه طباطبایی؛ استاد مدعو در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران (رشتهٔ مطالعات روسیه)؛ تحلیلگر مسائل اوراسیا

و چهره‌گشاده او سخن می‌گفتند، از اینکه یک مقام دیپلماتیک این مقدار توانسته باشد در ذهن مردم نقشی مانا و ارزشمند به یادگار بگذارد شگفت‌زده می‌شدم.

در سال ۲۰۱۲ نیز در مأموریتی دیگر برای ساماندهی تدوین چارچوب همکاری‌های استراتژیک بین ایران و تاجیکستان در دوره سفارت دکتر علی‌اصغر شعر دوست و با تشبث ایشان از وزارت خارجه مأموریت داشتم، هنوز هم از سفیر نخستین سخن می‌رفت. با اینکه چند سفیر جابه‌جا شده بود، این چه رمزی بود که مجتهد شبستری را از زبان‌ها و ذهن‌ها بیرون نکرده بود؟ این چیزی نیست که بشود درباره آن زیاد قلم‌فرسایی کرد. خیلی ساده این است که اگر کسی اندیشه انسانی داشته باشد و برای برپایی دوستی و فرهنگ کوشیده باشد یقیناً محبوب القلوب خواهد شد. به گمان من دکتر مجتهد شبستری به این مرحله رسیده بود که هنوز هم در بین روشنفکران و دولتمردان و فرهنگیان و استادان و حتی مردم عادی مطرح است. ما نیک می‌دانیم که در آن روزها ایران در وضعیتی نبود که بتواند در سطحی گسترده و با امکانات بیشتری نسبت به شناساندن فرهنگ ایرانی در آسیای مرکزی با دست باز عمل کند. در همین حوزه کوچک در کشوری درگیر بحران هویت و دودستگی و جنگ داخلی بین گروه‌های رقیب، باید مردی به میدان می‌آمد و نام ایران را پر آوازه می‌کرد. این نقش را دکتر مجتهد شبستری عهده‌دار شده بود.

از خاطراتی که آقای مجتهد شبستری از دوره آغازین مأموریت خود در تاجیکستان نقل می‌کند و مخاطراتی که وی در اثنای حضور خود به‌عنوان سفیر در دوره جنگ داخلی تاجیکستان با آن‌ها روبه‌رو بوده است، می‌توان دریافت که کاری بس سترگ انجام داده‌است.

مهم‌تر اینکه نقش میانجیگری در بین نیروهای اسلامگرا و طرفداران نظم کهن و کمونیست‌های کهنه‌کار، که هیچ منطقی جز از لوله تفنگ را نمی‌پذیرفتند، کاری دشوار بود. هر جریانی که می‌توانست جلو خونریزی بیشتر را بگیرد ارزشی والا داشته است. بر این باور هستم که دکتر مجتهد شبستری نقشی ارزنده در نجات جان تعداد زیادی از مردم بی‌گناه از یک‌سو و بلندآوازه‌کردن نام ایران و فرهنگ ایرانی از سوی دیگر داشته است.

در چندین اجلاس با دکتر مجتهد شبستری بیشتر آشنا شدم و گپ‌وگفتی که با ایشان داشتم؛ دریافتم که تعریفی که تاجیکان از حسن سلوک و معرفت و فرهنگ ایرانی ایشان

ارائه می‌دهند، بی‌دلیل نبوده است. در مراسم شب تاجیکستان که بخشی هم به معرفی کتاب تألیفی من با عنوان تاجیکستان پاره تن ایران در تهران برگزار شد، با ایشان درباره روابط دو کشور گفت‌وگو داشتیم. چندبار هم به ایشان علاقه‌مندی خودم را به عضویت در انجمن دوستی ایران و تاجیکستان ابراز داشتم که به فراموشی سپرده شد. کتاب تاجیکستان پاره تن ایران را من در دوره تیرگی روابط ایران و تاجیکستان منتشر کردم که نشان دهم ما همچنان تاجیکستان را بخشی از ایران فرهنگی می‌دانیم.

با وجود مساعدت‌ها و محاهدت‌های دیپلمات‌های ایرانی در ارائه نقشی میانجی‌گرانه در جنگ داخلی تاجیکستان، دیپلماسی ایرانی در آسیای مرکزی ناکارآمد بوده است. اگر چه آشتی ملی سبب صلح و آرامش و مشارکت دادن گروه‌های اسلامی در حکومت تاجیکستان شد، ولی درنهایت با حذف تدریجی نیروهای اپوزیسیون از گردونه قدرت، امام‌علی رحمان حکومت را به‌طور کامل در دست گرفت و درنهایت نیروهای اسلامگرا را از گردونه قدرت بیرون راند و آنان را در فهرست جریان‌های تروریستی قرار داد ...

نکته اساسی در روابط ما با تاجیکستان این بود که به سبب سیستم بسته شوروی امکان آشنایی ما با تاجیکستان در سطحی پایین و آن‌هم از طریق انتشارات شوروی بود. دیگر اینکه خط تاجیکی که با الفبای سیریلیک بود مانع از آشنایی طبقه تحصیل کرده و روشنفکر، فرهنگیان و دانشگاهیان دو طرف از آثار مکتوب بود و تنها به رسانه‌های شنیداری و دیداری محدود می‌شد. ما در دوره شوروی در سینماهای تهران شاهد نمایش فیلم «رستم و سهراب» از «تاجیک فیلم» بودیم. در بخش فرهنگی سفارت شوروی در تهران گاهی ماهنامه ادبی و وزین تاجیکی به نام صدای شرق (با الفبای سیریلیک به زبان تاجیکی) و برخی نشریات و کتاب‌ها (که من نمونه‌هایی از آن‌ها را داشتم) توزیع می‌شد، ولی دایره آگاهی جامعه ایرانی درباره تاجیکستان و تاجیکستان با ایران اندک بود. سفرها هم پیش از اعزام به محل مأموریت، حداقل در دوره آغازین، بدون آشنایی و آگاهی اساسی از تاجیکستان به منطقه اعزام می‌شدند و همین‌که نخستین سفیر توانسته بود با مردم تاجیک ارتباطی فرهنگی و معنوی مناسبی برقرار کند یقیناً به توانایی شخصی ایشان و نه چارچوب اداری مربوط می‌شود.

در زمان حضور من در تاجیکستان در سال ۲۰۰۱ می‌دیدم که تعدادی از رهبران نیروهای اپوزیسیون اسلامی در برخی سازمان‌ها در پست‌های کلیدی و قابل قبولی به‌کار گرفته شده‌اند؛ ولی این نمایش قدرت دیری نپایید که بعد از گذشت ده سال همه آن‌ها از قدرت کنار گذاشته شدند و در دهه سوم استقلال نه تنها در قدرت سهمی نداشتند بلکه در پی اتهام‌زنی‌ها و به سبب بگیر و ببندهایی بی‌اساس، ناگزیر کشور را ترک کردند و نمایندگان آن‌ها از پارلمان حذف و رهبران‌شان به تبعید ناخواسته رفتند و تشکیلات آن‌ها تروریستی نامیده و منحل شد و اعضای آن‌ها تحت تعقیب قرار گرفتند. در این وضعیت می‌توان نتیجه گرفت که در ساختار موافقتنامه صلح تضمینی برای آینده نیروهای اسلامگرا ترتیب داده نشده بود.

در سال‌های بعد که به تاجیکستان سفر کردم باز هم می‌شنیدم که آوازه‌نحستین سفیر و خاطره آن پابرجاست؛ هرچند سفرای بعدی، جناب سید رسول موسوی و علی اصغر شعر دوست، هم نفس ویژه‌ای داشتند و مورد احترام بودند ولی همچنان از مجتهد شبستری ذکر خیر می‌شد. در سال ۲۰۱۲ با دعوت جناب دکتر شعر دوست برای انجام مأموریتی نزدیک دو ماه با سفارت همکاری داشتیم؛ ولی تاجیکان، به ویژه مقامات سیاسی و اداری و فرهنگی، توجه ویژه‌ای به ایران نداشتند. در بین مردم هم دست‌آوردان فرهنگ ایرانی اگر چه زیاد بود ولی موسیقی ایرانی در بین مردم اغلب محصولات لس‌آنجلسی بود. تغییر نام کتابخانه ملی و انتقال آن به کتابخانه عظیم و باقی‌ماندن کتابخانه قدیمی با همان نام فردوسی و نه ملی، نشان از نارضایتی بود؛ به ویژه تجدید ساختمان آرامگاه رودکی ساخت ایران با ساختمان جدید ساخت تاجیکان به نوعی نشان از زاویه گرفتن با ایران از سوی دولت تاجیکستان بود.

به‌راستی ما نتوانستیم آن‌گونه که بایسته و شایسته بود خود را به ملت تاجیکستان معرفی کنیم و نتیجه آن سوءتفاهم‌ها و سردی روابط دو کشور در سال‌های پیش بود که خوشبختانه با درایت طرفین این برهه هم پشت سر گذاشته شد.

نکته خیلی کلیدی درباره روابط ایران و تاجیکستان کم‌توجهی به اقدامات ارزشمند ایران در تاجیکستان است که «نقب (تونل) استقلال» و «نیروگاه سنگ توده - ۲» نمونه آن است. کارهای ارزشمندی که ما روی آن زیاد مانور ندادیم و در نقب استقلال به سبب مدیریت ناکارآمد در مرحله بهره‌برداری، که زودتر از برنامه آغاز کردند، موجب

برخی نارسایی‌ها در کارکرد تونل شد. این مورد بهانه‌ای داد به دست دولت تاجیکستان تا از ایران انتقاد و درخواست اعتبار برای تکمیل داشته باشد. در حالی که نیروگاه سنگ توده - ۲ بر روی رود و خش یک تأسیسات ارزشمند و موجب افتخار ایران و ایرانی است و ابتکار ایران در به‌کارگیری نیروهای مهندسی جوان تاجیک در اداره نیروگاه و توانبخشی نیروهای محلی در اداره تأسیسات، همه از سوی دولت تاجیکستان نادیده گرفته شده است.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که رایزنی فرهنگی سفارت ایران در معرفی توانایی‌های علمی، فنی، فرهنگی و صنعتی ایران به جامعه تاجیکستان موفق عمل نکرده و بیشتر کوشش‌های خود را در معرفی فرهنگ تاجیکستان به ایرانیان معطوف داشته است و با چاپ و انتشار آثار تاجیکان و طبقه رایزنی فرهنگی تاجیکستان در ایران را بازی کرده است. پیشرفت‌های ایران در زمینه استفاده صلح‌آمیز از تکنولوژی هسته‌ای، نانو تکنولوژی، صنایع هوا - فضا، پزشکی، سلول‌های بنیادی، پیوند اعضا و بیوتکنولوژی، کشاورزی و دیگر رشته‌های علوم، که در تعدادی از آن‌ها ایران در منطقه خود سرآمد است، مواردی بوده که رایزنی فرهنگی سفارت در زمینه معرفی آن‌ها اقدامی صورت نداده و ایران از نگاه تاجیکان همان کشور شعر و ادب است که با شاهنامه و حضرت سعدی و حافظ می‌شناسند.



## نگاهی به ارتباط و همبستگی فرهنگی ایران و تاجیکستان و نقش آقای دکتر شبستری در ارتقای آن

دکتر حسن امین‌لو\*

دوستاناران جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری قدم خیری برداشتند و محبت کرده، مرا نیز در این کار خیرشان سهیم نموده، فرصتی آفریدند تا اینجانب نیز بتوانم در مورد این انسان فرهیخته و محبوب القلوب که به دوستی اش مفتخرم، مطلبی بنویسم. در این اندیشه بودم چه عنوانی را انتخاب کنم که مورد علاقه ایشان باشد و مضافاً با قلم قاصر خودم بتوانم از عهده برآیم. عناوین مختلفی به ذهنم متبادر شد، بالاخره به دو دلیل که در مقدمه این نوشتار آورده‌ام عنوان «ارتباط و همبستگی فرهنگی ایران و تاجیکستان و نقش آقای دکتر شبستری در ارتقای آن» را پسندیدم.

اما دلیل اول: سال‌ها است که عضو جلسه‌ای باعنوان «یاران باصفا» هستم که با کمال تأسف مدتی است به علت شیوع کرونا در محاق تعطیلی است. در این جلسه فرهیختگانی حضور داشتند که هر جلسه اش برای اینجانب به‌عنوان یک کلاس درس بود. یکی از اعضای این جلسه فردی فرهیخته و سیاستمدار جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری‌اند که هر وقت لب به سخن می‌گشودند از مطالبشان بسیار بهره می‌بردیم. ایشان در اوایل استقلال کشور تاجیکستان، اولین سفیر کشور عزیزمان ایران

---

\* نماینده دوره سوم و چهارم مجلس شورای اسلامی از شهرستان شبستر، مدیر کل اسبق دفتر بهداشت و درمان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، معاون اسبق امور مجلس و دبیر پیشین هیئت‌های امنای دانشگاه‌های علوم پزشکی کشور در وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، رئیس هیئت مدیره مجمع خیرین سلامت کشور، نویسنده.

در آن کشور فارسی‌زبان بودند و در دورهٔ مأموریتشان در آن کشور، عاشقانه خدمت کردند و با محبوبیتی که با درایت و حسن عملکردشان در آن کشور کسب کردند، ارتباط دو کشور را مخصوصاً در زمینهٔ فرهنگی به عالی‌ترین سطح رسانده بودند. یکی از موضوعاتی که ایشان در جلسات یاران با صفا به مناسبت‌هایی افاضه می‌فرمودند در مورد تاجیکستان بود. سخن ایشان در این خصوص مملو از عشق بود. تجلی این عشق از دو جنبه بود؛ اول از بابت زمینه‌ها و ظرفیت‌هایی که برای حسن همکاری و ارتباط بین ایران و این کشور وجود دارد و بخش دیگر مربوط به کارهای مثبتی که با تلاش و تدبیر ایشان انجام شده بود؛ که گاهی از سر دلسوزی گله‌هایی از کندی روابط نیز چاشنی سخنانشان می‌شد.

در مورد عشق آقای دکتر شبستری به تاجیکستان، فرازی از سخنان ایشان در پاسخ یک خبرنگار را عیناً نقل می‌کنم.

«من تاکنون در هشتاد کشور مأموریت داشته‌ام، اما علی‌رغم اینکه من پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و در زمان جنگ و آشوب تاجیکستان سفیر ایران در این کشور بودم، باز هم اگر حق انتخاب داشته باشم تاجیکستان را انتخاب می‌کنم زیرا اگر بحث زیبایی دل و همانندی فرهنگی مطرح باشد، هیچ کشوری مثل تاجیکستان با ایران خویشاوندی و قرابت ندارد.» خبرنگار در ادامه می‌نویسد: «وی ابراز امیدواری کرد که با برگزاری هرچه بیشتر نشست‌های دوستانهٔ سفیران فرهنگی دو کشور، مناسبات فرهنگی - تاریخی عمیق ایران و تاجیکستان گسترش یابد.»

**و اما دلیل دوم:** روز چهارشنبه، سیزدهم آذرماه ۱۳۹۸ مطابق ۴ دسامبر ۲۰۱۹، مراسم رونمایی از کتاب زبان ملت، هستی ملت، تألیف جناب آقای امامعلی رحمان، رئیس جمهوری تاجیکستان که با ابتکار سفارت آن کشور در ایران و همکاری بنیاد سعدی جمهوری اسلامی ایران به خط فارسی برگردان شده بود؛ در بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار (کانون زبان پارسی) برگزار شد. اینجانب هم با دعوت و هماهنگی جناب آقای دکتر مجتهد شبستری توفیق شرکت یافتم.

در این مراسم جناب آقای عثمانعلی عثمان‌زاده وزیر انرژی و ذخایر آب تاجیکستان به نمایندگی از طرف جناب آقای امامعلی رحمان، مؤلف کتاب شرکت کرده بود. همچنین تعداد کثیری از استادان دانشگاه‌ها و مسئولان کشوری از جمله آقای رضا

اردکانیان وزیر نیروی جمهوری اسلامی ایران، آقای سیدعباس موسوی معاون وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، آقای حداد عادل رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، آقای محقق داماد، رئیس بنیاد علمی و تحقیقاتی موقوفات افشار، و آقای علی اشرف مجتهد شبستری رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و سفیر پیشین ایران در این کشور، شرکت داشتند. در این مراسم باشکوه چند نفر از مسئولان و استادان محترم، هرکدام از زاویه‌ای در رابطه با ارتباط ایران و تاجیکستان به‌ویژه نقش زبان و ادبیات فارسی با اشاره به پیوندها، وجوه مشترک و تطور آن در ازمنه مختلف، مطالب بسیار عالی و مفیدی بیان داشتند. به نظر من یکی از مبسوط‌ترین و مستندترین سخنرانی‌ها، مقاله آقای دکتر مجتهد شبستری بود، که پس از ذکر فرازهای کوتاهی از بعضی سخنرانان دیگر، به موضوع سخنرانی ایشان خواهم پرداخت.

### فرازهای کلیدی از سخنرانان در مراسم رونمایی

۱. برای من خیلی جالب بود که برای شخص اول کشوری، یک عنوان فرهنگی به این اندازه اولویت داشته باشد که با همه مشغله‌هایش، کتابی با محتوای عالی و آکادمیک بنویسد. بنابراین لازم دیدم عبارتی از مقدمه‌ای که ایشان برای کتابشان نوشته‌اند، بیاورم. «زبان ما با استقلال وطن ما پیوند ناگسستنی دارد؛ یعنی وقتی که ما آزاد و مستقل بوده‌ایم، زبان ما هم شکوفه‌ها و استقلال داشته است و برعکس. گذشته از این، از همان ابتدای پیدایش، زبان یکی از عوامل و انگیزه‌های اساسی جنبش‌های استقلال‌خواهی و وطن‌پرستی بود. برای نیاکان ما مفهوم وطن و زبان همیشه هم‌معنا بوده است.» (صفحه ۱۹ کتاب مزبور)

۲. آقای محقق داماد، رئیس بنیاد علمی و تحقیقاتی موقوفات افشار، در بخشی از سخنانشان فرمودند: «امیدوارم این جلسه هم، آغازی برای فعالیت‌های مشترک درباره زبان فارسی باشد، که زبان مشترک بین دو ملت است. آنچه ما را اینجا گرد هم آورد، همان زبان، ادب و فرهنگ مشترک بین ما است؛ پس پاینده ایران، پاینده تاجیکستان و پاینده زبان فارسی.»

۳. آقای حداد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در بخشی از سخنان خود اظهار کردند: «بعد از ظهور اسلام، در جهان اسلام دو بال تمدنی و فرهنگی شرقی

و غربی اساسی به وجود آمد که مرکز بال غربی بغداد و مناطق نفوذ آن دمشق و قاهره تا شمال آفریقا بود. بال شرقی هم که مکمل بال غربی بود، در سرزمینی گسترده شد که در جغرافیای قدیم به آن خراسان بزرگ می‌گفتند و شهرهای بزرگی مانند سمرقند، بخارا، مرو، بلخ، توس، نیشابور، خجند و این قبیل شهرها را شامل می‌شد. به همان نسبت که در بال غربی زبان عربی محور بود، در بال شرقی، زبان فارسی حامل و محمل فرهنگ بود. تاجیکستان امروز هم بخش مهمی از قلمرو شرقی اسلام و تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایران و خراسان بزرگ بود.»

۴. عثمان علی عثمان‌زاده، وزیر آب و انرژی تاجیکستان، در مقدمه سخنرانش گفت: «تألیف کتاب زبان ملت، هستی ملت محصول سیاست فرهنگی رئیس‌جمهور کشور ما در زمان استقلال است؛ که بر محور آن ارج‌گزاری به ارزش‌های ملی، احترام به زبان ادب و فرهنگ ملت، تلاش در راه گسترش خودشناسی ملی و خودآگاهی تاریخی مردم تاجیکستان قرار دارد.» و در بخش دیگر از سخنانش «برگزاری جشن‌هایی نظیر جشن هزاره شاهنامه فردوسی، ۱۱۰۰ سالگی دولت سامانیان و بزرگداشت چهره‌های برجسته ادب و فرهنگ مثل عبدالرحمان جامی، کمال خجندی، مولانا، رودکی و...» را از اقدامات فرهنگی دولت تاجیکستان بعد از استقلال خواند.

۵. رضا اردکانیان، وزیر نیروی جمهوری اسلامی ایران در پایان سخنانش گفت: «امیدواری ما این است که در شرایط حاضر که تحریم‌های اقتصادی همه‌جانبه، فشار علی‌حده‌ای بر مردم ما وارد می‌کند، این حسن استفاده از شرایط را داشته باشیم که با سرمایه‌گذاری و توجه بیشتر و با توسعه روابط در سطح منطقه‌ای با همسایگان و کشورهای منطقه، استفاده بیشتری کنیم.»

۶. بقیه سخنرانان، آقایان عباس موسوی سخنگوی وزارت امور خارجه ایران، حسن قریبی مدیر پژوهشگاه فرهنگ فارسی - تاجیکی، اصغر دادبه استاد دانشگاه و پژوهشگر برجسته ادبیات فارسی و نظام‌الدین زاهدی سفیر تاجیکستان در ایران، نیز در رابطه با پیوندهای دوکشور که مبتنی بر زبان و فرهنگ مشترک است؛ هر کدام با رویکردی، مطالبی بیان داشتند.

۷. سخنرانی آقای علی اشرف مجتهد شبستری رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان

و اولین سفیر ایران در این کشور، در بردارنده دو عنوان بود که در زیر به اجمال هردو مورد آورده شد:

### الف: ادبیات فارسی، تنها پشتوانه فارسی‌زبانان در جهان

آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، سخنان خود را با قرائت شعری از مؤمن قناعت، شاعر شهیر تاجیک، شروع کرد و ضمن اشاره به کتاب زبان ملت، هستی ملت، نوشته رئیس جمهور تاجیکستان، به مشترکات موجود در این کتاب با ایران اشاره کرد و گفت: «امامعلی رحمان، که در اغلب ملاقات‌ها و سخنرانی‌های خود، در باب رشد و توسعه زبان دولتی و تقویت آداب و رسوم ارزشمند نیاکانمان تأکید می‌کند، ضمن اشاره به این نکته که مردم تاجیکی با امتیاز و امکانات خود، امروز هم توانایی آن را دارند که بسیاری از مفهوم‌های نو سیاسی و اجتماعی را به زبان فارسی بیان کنند، به چالش‌های موجود هم می‌پردازد.»

ایشان ضمن قرائت نظر امامعلی رحمان درباره ریشه زبان تاجیکی و فارسی گفت: «زبان تاجیکی، فارسی و دری، ادامه بی‌واسطه زبان‌های باستان و میانه به‌شمار می‌روند. زبان‌هایی مثل زبان انگلیسی که از نظر اقتصادی قوی و در دنیا شناخته شده‌اند، اما ما این پشتوانه اقتصادی را نداریم. تنها پشتوانه فارسی‌زبانان در جهان، فرهنگ جهانگیر ادبیات گسترده فارسی است که برای گسترش زبان فارسی می‌توان از آن بهره جست. بنابراین اگر پشتیبانان زبان فارسی بخواهند آن را تقویت کرده و قلمرو آن را گسترش دهند، راهی جز زنده‌کردن و شناساندن فرهنگ و ادبیات فارسی به جهانیان ندارند. این فرهنگ باید تماماً به فارسی‌زبانان امروز رسانده شود.»

ب: پیامی برای رئیس جمهور ایران و تاجیکستان: مردم از کندی روابط ناراحت‌اند.

آقای مجتهد شبستری در پایان صحبت‌های خود ضمن قرائت بیانیه‌ای گفت: «نه به‌عنوان سفیر، بلکه به‌عنوان کسی که با مردم دو کشور آشنایی و ارتباط دارم، برای رئیس جمهور ایران و تاجیکستان پیامی دارم؛ آن هم اینکه مردم هر دو کشور از کندی روابط ناراحت هستند. بنابراین اجازه می‌خواهم نگرانی فرهیختگان، استادان، هنرمندان، بازرگانان مردمان دو کشور و تمام هم‌فرهنگ‌ها و هم‌زبان‌ها و آن‌هایی را که متوجه تلخی و خسارت‌های سال‌های دوری هستند، از روند کند روابط فی‌مابین و

شیطنت‌های دشمنان و بدخواهان روابط دوستی و نزدیکی فارسی‌زبانان را، که در طول قرن‌ها ادامه داشته و امروز به شیوه‌ها و عوامل جدید مشغول فتنه و نفاق‌انگیزی هستند، یادآور شده و به استحضار برسانم که مردمان دو کشور دوست و برادر، انتظار دارند با استفاده از فرصت پیش آمده، با برقراری گفت‌وگوی مستقیم بین دو کشور، سوءتفاهم‌های پیش آمده را رفع و در موقعیت بسیار حساس کنونی، که خطر افراط‌گرایی و گروه‌های تکفیری منطقه را تهدید می‌کند، طرفین بدون تعصب و پیش‌داوری، با روحیهٔ برادری، روابط ۲۷ سال گذشته را بررسی و آسیب‌شناسی کرده و در جهت روابط و همکاری‌ها طرحی نو دراندازند.»

### خاتمه سخن

برای حسن ختام سخنم از دو شاعر متقدم یعنی رودکی پدر شعر فارسی و کمال خجندی عارف و شاعر غزلسرا، مدفون در تبریز<sup>۱</sup> و هم‌چنین دو شاعر متأخر، یعنی مؤمن قناعت و کریم رحیمی که هر چهار شاعر زادگاهشان تاجیکستان است اما سروده‌هایشان مربوط به کل قلمرو زبان و ادبیات فارسی است، نام‌برده و چند بیت از هرکدام به‌عنوان شاهد می‌آورم و درنهایت نوشتارم را با چند بیت از حکیم فردوسی، زنده‌کنندهٔ زبان فارسی، خاتمه می‌دهم.

۱. مقبرهٔ واقعی دو کمال (کمال‌الدین مسعود خجندی، شاعر نامدار قرن هشتم و نهم هجری؛ و کمال‌الدین بهزاد، نقاش و نگارگر قرن دهم هجری) در شهر تبریز ایران واقع است. در پاییز سال ۱۳۹۳ با هماهنگی و حضور آقای دکتر علی‌اشرف مجتهدشستری هیتی از مقامات و فرهنگیان سغدی در جریان سفری به ایران پاره‌ای از تربت (خاک آرامگاه) کمال خجندی را از شهر تبریز به خجند، زادگاه این شاعر غزل‌سرای قرن ۱۳ میلادی، انتقال دادند و مقبرهٔ نمادین او در خجند ساخته شد. در پشت خانهٔ کمال چارباغی از درختان زردآلو، بادام، انار و انگور با یک طاق و چاه آبی که به رسم کهن از آن با رسن آب می‌کشند، بنیاد شده است. در بیرون خانه حوزی است و در پیرامون آن درختان بید سر کشیده‌اند. این دژ کهن خجند در سمت چپ رودخانهٔ سیحون یا سپردریا، از اماکن عمدهٔ گردشگری در این شهر محسوب می‌شود. مقامات محلی در استان سغد تاجیکستان دروازه باغ، آرامگاه، پیکره و منزل کمال خجندی را در نوروز ۱۳۹۴ افتتاح کردند. خانهٔ کمال به سبک خانه‌های قدیمی رایج در شمال تاجیکستان ساخته شده و در داخل یکی از اتاق‌های آن دستگاه اطلس بافی نیز وجود دارد که دختران خجندی شیوهٔ بافت این نوع پارچه را در آن جا یاد می‌گیرند. هم‌چنین در نزدیکی مقبره آبشار و ایوان‌هایی چوبی به سبک سنتی از سوی معماران محلی ساخته شده است که زیبایی‌های این مکان دیدنی و توریستی را چندین برابر کرده است.

### شعر رودکی

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی  
ریگ آموی و دُرُستی‌های او      زیر پایم پرنیان آید همی  
آب جیحون از نشاط روی دوست      خنگ ما را تا میان آید همی

### شعر کمال خجندی

تبریز مرا راحت جان خواهد بود      پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود  
تا در نکشم آب چرنداب و گنجیل      سرخاب ز دیده‌ام روان خواهد بود

### شعر مؤمن قناعت

قند جویی، پند جویی، ای جناب، هر چه می‌جویی بجوی  
بی‌کران بحری‌ست، گوهر بی‌حساب، هر چه می‌جویی بجوی  
فارسی‌گویی، دری‌گویی ورا، هر چه می‌گویی بگویی  
بهر من تنها زبان مادری، همچو شیر مادر است

### شعر کریم رحیمی

این زبان بلعمی و رودکی      مهر تو پرورده‌ام از کودکی  
شاهنامه با تو آب و رنگ یافت      در جهان، خَلقم ز تو فرهنگ یافت  
با همین املا، نظامی زاده بود      بر توای لفظ دری، دل‌داده بود  
کلک پرشور کمال اندر خجند      با تو انشا کرد اشعار بلند

شعر فردوسی در مورد رودکی که به دستور نصر سامانی و حمایت ابوالفضل بلعمی  
کلیله‌ودمنه را از عربی به صورت شعر فارسی در آورد:

کلیله به تازی شد از پهلوی      برین‌سان که اکنون همی‌بشنوی  
گزارنده را پیش بنشانند      همه نامه بر رودکی خواندند  
پیوست گویا پراکنده را      بسُفت اینچنین دُرّ آکنده را

## ادای احترام به دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

حمزه ایلخانی زاده\*

دکتر علی اشرف مجتهد شبستری از نوادر روزگار ما است. کار اصلی و رسمی ایشان، سیاست و دیپلماسی است اما گذشته ایشان در عرصه فرهنگ از او شخصیتی فرهنگی به جامعه شناسانده است. اشتغال به دیپلماسی نه تنها مانعی برای خدمات فرهنگی ایشان نشده بلکه فرصت و بهانه‌ای بوده تا بتواند به هدف‌های والای فرهنگی بپردازد و دست بیابد. کم نبوده و نیستند فرهیختگانی که پیشه رسمی و اداری آن‌ها چیزی غیر از امور فرهنگی بوده اما مهم‌ترین و مؤثرترین فعالیت‌های ایشان در زمینه فرهنگ ایران زمین رقم خورده است؛ دکتر علی اشرف مجتهد شبستری هم در زمره این فرهیختگان ارجمند است.

دکتر شبستری از خانواده‌ای اصیل و اهل علم برخاسته است؛ اما به نظر اینجانب، اعتبار ایشان به موجب دانش و فرهنگ دوستی تمام عیار و شخصیت ممتاز خود اوست. اینجانب چند سال پیش و در رابطه با گسترش بازی چوگان در حوزه فرهنگی ایران زمین با دکتر شبستری آشنا شدم. همراه ایشان به تاجیکستان سفر کردیم تا زمینه گسترش بازی چوگان در تاجیکستان را فراهم نماییم. دکتر شبستری سابقه درخشانی در تحکیم روابط فرهنگی ایران و تاجیکستان دارد و در آنجا شاهد احترام مقامات رسمی و

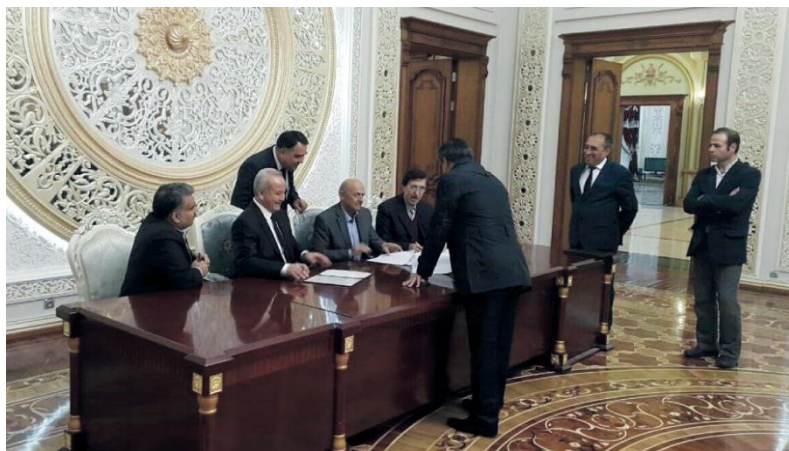
---

\* رئیس پیشین فدراسیون چوگان ایران و رئیس شرکت ورزش ایران



چهره‌های فرهنگی تاجیکستان به ایشان بادم. ایشان نخستین سفیر کشورمان در تاجیکستان بود. بی‌تردید احترام دکتر شبستری توسط اهالی فرهنگ در تاجیکستان به پاس اقدامات فرهنگی ایشان و تأثیرش بر گسترش روابط ایران و کشورهای دارای فرهنگ مشترک است.

کارهای نیک دکتر شبستری در عرصه فرهنگ و ادب ایران زمین پرشمار است؛ مثلاً اخیراً ایشان با همکاری اهل فرهنگ در تاجیکستان به معرفی کمال خجندی مشغول است؛ اما سبب همکاری اینجانب با ایشان، پاسداری و معرفی بازی و فرهنگ چوگان است. آرزومندم با همکاری ایشان در «انجمن چوگان» کشور بتوانیم چوگان را به‌عنوان عنصر کم‌نظیر و زیبای فرهنگ ایرانی به جهان معرفی کنیم.



تصاویری از جلسه انعقاد تفاهم‌نامه همکاری‌های ایران و تاجیکستان در احیای و گسترش ورزش چوگان در تاجیکستان (۱۳۹۴، خجند) با حضور رئیس ولایت سغد، دکتر علی اشرف مجتهد شبستری (رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان)، مهندس حمزه ایلخانی‌زاده (رئیس فدراسیون چوگان ایران)، دکتر فتح‌الله حداد (رئیس کمیته فرهنگی فدراسیون چوگان)

## راه، نماد، نشانه

### حجت‌الله ایوبی\*

سال ۱۳۸۹ مسئولیت مؤسسه فرهنگی اکو را عهده‌دار شده بودم. از نخستین روزهای ورودم به جهان فارسی‌زبانان، آوازهٔ مردی از تبار فرهنگ و دانایی را بارها می‌شنیدم؛ مردی که نامی نیک از او در سرزمین گرم و با صفای تاجیکستان برجای مانده است. در هر دیداری با اهالی فرهنگ و هنر و مدیران ارشد تاجیکستان، از او می‌شنیدم. از اینکه در روزگاری سخت که صدای نفرت‌انگیز گلوله و انفجارهای مهیب جای شب‌های شعر و موسیقی را گرفته بود؛ روزگاری که از ترنم دل‌انگیز نغمه‌ها و آواهای شیرین تاجیکی خبری نبود؛ آنگاه که هیولای کینه و نفرت تپانچه و تفنگ را جای عود و چنگ نشانده بود؛ بی‌رنگی اسیر رنگ شده بود و فرزندان رودکی را به جان هم انداخته بود؛ بردارکشی کام ملتی نورسیده را که طعم زیبای استقلال را مزه می‌کرد، به شدت تلخ کرده بود؛ در چنین فضایی مردی پر از عشق و امید، سفیر دانا و توانای برخاسته از تختگاه نوروز، پنجره‌ای از نور و روشنایی را به سوی مردمان تاجیک گشود؛ با زبان دل با مردم سخن گفت؛ سخنانش که از دل برآمده بود بر دل‌ها نشست؛ بین دوشنبه و تهران آن‌قدر آمد و رفت تا سرانجام راهی باز کند به سوی برادری و صلح. مردی که در نشانندن درخت دوستی در سرزمین شعر و ادب تلاش جاودانه کرد.

---

\* رئیس کمیسیون ملی یونسکو در ایران، معاون پیشین سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

همه جا سخن از او بود.

برای دیدارش بی‌تاب بودم. او سال‌ها بود که با راه‌اندازی انجمن دوستی ایران و تاجیکستان پلی زده بود از جنس دوستی بین دو ملتی که از بن‌جان با هم یگانه‌اند. به یاد دارم نخستین دیدارمان را در مؤسسه فرهنگی اکو. قدی بلند، صورتی کشیده، آرام، پر از ایده‌های ناب. علی‌اشرف مجتهد شهبستری سخنانش دلنشین بود و اندیشه‌هایش پر طراوت و سبزی بهاری. دانستم که تاجیکان را از ته دل دوست دارد. با همکار تاجیکی‌ام به گویش تاجیکی روان و زیبا سخن می‌گفت. لهجه شیرین تاجیکی کاملاً در وجودش نشسته بود. مردی آرام و دل‌نشین و دوست داشتی. او اندوخته‌های علمی ارزشمند و یک عمر تجربه موفق جهانی را در خدمت مردمان سرزمین خورشید قرار داده است. به‌خوبی دریافته است که رابطه ایران و تاجیکستان فراتر از روابط سیاسی بین دو کشور است. تاجیکان قدر و منزلت او را به‌خوبی دریافته‌اند. می‌دانند که این مرد نازنین بدون هیچ چشم‌داشتی در تلاش روزگاری بهتر برای مردمان سرزمین خورشید است.

سفیر کبیر ایران در تاجیکستان نمونه تمام‌عیار دیپلمات عالی‌رتبه‌ای است که با دانش و هوشمندی‌اش دریافت که فرهنگ و هنر و زبان و ادبیات بهترین راه برای ایجاد روابط پایدار بین ملت‌هایی است که مزیت اصلی آن‌ها فرهنگ است؛ و این است تفاوت سفیری که فرهنگ را می‌فهمد و به قدرت بی‌مانند هنر و ادبیات باور دارد. سفیری که نیک می‌داند روابط پایدار نخست باید در روح و جان و باور ملت‌ها پدید آید. چنین روابطی چون کوه استوار است و هرگز با فراز و فرودهای سیاست و اقتصاد از بین نمی‌رود. چنین روابطی دستوری و فرمایشی نیست. با آمدن این و آن از بین نخواهد رفت. روس‌های بسیار کوشیدند مردمان تاجیک را از رودکی و فردوسی و مولانا جدا کنند، اما آن‌ها با چنگ و دندان و خون دل این روابط را نگه داشتند. به سرلیک نوشتند ولی شعر و ادب چون آب روان در زندگی آن‌ها جاری بود. سفیر کبیر ایران که از خاندان فرهیخته و دانش‌پژوه است می‌دانست که با تاجیکان باید با زبان دل سخن گفت. اینک که بسیاری سخن از دیپلماسی عمومی می‌گویند، شایسته است راه روش و منش دکتر

شبستری را با دقتی بیشتر مورد کنکاش قرار دهند. بکوشند تا دریابند چرا پس از گذشت چند دهه از مأموریتش او همچنان برای مردمان این سرزمین سفیرکبیر ایران در تاجیکستان است؟ چرا او هرگز از یاد نمی‌رود؟ و چرا همچنان کلامش گیراست و سخنش نافذ؟

آری بر این باورم که علی‌اشرف مجتهد شبستری یک راه، یک نماد و یک نشانه است. باید راهش را و زندگی‌اش را و تلاشش برای دوستی بین ملت‌ها را بارها و بارها مرور کرد.

برای این مرد نازنین بهترین‌ها را آرزو می‌کنم؛ و سپاسگزارم از همه کسانی که چنین فرصتی را فراهم کرده‌اند.

## گوهر تابنده

محمدحسین باتمان غلیچ\*

### اشاره

به نام نخستین آموزش‌دهنده با قلم  
اینکه یاران فرهیخته برای ارج نهادن به چندین دهه تلاش و خدمات ارزشمند و پر بار  
علمی، فکری، دیپلماتیک، ملی و بین‌المللی یکی از فرزندان برومند این آب و خاک  
دستی برآرند و دست‌درست هم، ارجنامه‌ای فراهم آرند، کاری است بسیار ارجمند و  
شایسته تقدیر فراوان.

همه می‌دانیم خاک پاک میهن ما از پروردن فرزندان برومند که در پهنه دانش و  
فرهنگ و اندیشه گیتی بدرخشند، هرگز سترون نبوده و همچون درختی کهن‌ریشه، از  
دیرباز تا کنون بار و بر مبارک خود را سخاوتمندانه به جهان بشریت ارزانی داشته است.  
امروز تلاش برای بازتاباندن منش و دانش و شخصیت و خدمات این فرزندان  
شایسته میهن، با هدف آشنایی بیشتر لایه‌های مختلف جامعه، گذشته از اینکه گام  
فرهنگی ارزنده‌ای است، مایه الگوگیری جوانانی است که جنم و شور و توان لازم برای  
رشد و پیشرفت دارند، و در واقع راهی برای انگیزه‌بخشی به نسل‌های جوان‌تر به‌شمار  
می‌آید.

از بنده نیز برای هم‌قلمی دعوت شده است. به‌دور از تعارف، با نگاهی به اندک

---

\* دانش‌آموخته حقوق اسلامی، کارمند وزارت امور خارجه و رئیس پیشین اداره ترجمه وزارت امور  
خارجه، مترجم رسمی قوه قضائیه، مترجم و نویسنده

دانش و بضاعت خود و ظرفیت بالای دیگر بزرگواران هم‌قلم، خود را در حدّ این مشارکت نیافتم. ناخودآگاه این مصراع خواجه در حافظه‌ام می‌چرخید که «با سلیمان چون برانم من؟ که مورم مرکب است!»؛ اما از عزم و انگیزه آن پیرزالی مدد و جرئت گرفتم که تنها با یک کلاف ریسمان به میدان خریداران یوسف آمده بود؛ که البته حسّ حق‌شناسی و حق‌گزاری در برابر شخصیت فرهیخته‌ای چون جناب دکتر مجتهد شبستری نیز انگیزه من در این جرأت‌ورزی شد.

واقع این است که جز یکی دو وجه مشترک میان بنده و جناب دکتر مجتهد شبستری بهانه دیگری در دست ندارم.

یکی اینکه بنده و ایشان هردو در یک سال (۱۳۵۱) وارد خدمت وزارت امور خارجه شده‌ایم. (آغاز خدمت من آذر ۵۱ بود). از این‌روی، گرچه به علت جدا بودن حوزه کاری، توفیق همکاری مستقیم با ایشان را نیافته‌ام، اما آوازه نیک ایشان را طی دوران خدمت در محیط کاری وزارت متبوع شنیده‌ام و نادیده، ارادت دورادور داشته‌ام. به قول شاعر عرب: «قد تعشق الأذن قبل العین أحياناً» (گاهی گوش زودتر از چشم عاشق می‌شود)

دو دیگر اینکه طی سال‌های پس از بازنشستگی، از حسن بخت، به جرگه‌های صمیمانه و پر بار زمره‌ای ناب از ارباب دانش و فرهنگ و اندیشه راهی پیدا کردم. در خلال این نشست‌ها بود که به درک محضر ایشان از نزدیک نایل شدم و افزون بر آنچه از تراوش اندیشه و دانش و تجربه ایشان بهره بردم، بسی فزون‌تر، شیفته منش والا و فروتنی و مهربانی و آزاداندیشی ایشان شدم؛ و بحمدالله و المنة این ارادت همچنان باقی است.

سرآغاز حضورم در نشست‌های یادشده به برکت وجود دوستان بزرگواری همچون جناب استاد اسفندیار معتمدی بود، که موجب شد افتخار درک محضر استادان جلیل‌القدری همچون روان‌شاد استاد دکتر باستانی پاریزی، روان‌شاد استاد سلیم نیساری و بسیاری دیگر از چهره‌های علمی و فرهنگی معاصر را بیایم. معمولاً در این دیدارها برخی سروده‌هایم را عرضه می‌کردم و از نوازش و تشویق آن بزرگان برخوردار می‌شدم.

بی‌مناسبت ندیدم دو نمونه از آن سروده‌ها را — که اتفاقاً مورد پسند ذوق روان‌شاد

دکتر باستانی پاریزی افتاد و علاقه‌مند به دریافت نسخه‌ای از آن شدند. برای مشارکت در این مجموعه تقدیم دارم؛ و البته پوزش خواه باید باشم که چیزی بیش از اینم نیست. با آرزوی دوام تندرستی و مزید عزت و توفیق جناب دکتر مجتهد شبستری و با سپاس از همت یارانی که کمر به انجام این کار ارجمند بستند.

\*\*\*

### سکوت سقراط

سقراط را به محکمه بردند.

یک لحظه گونه‌های خرد سرخ و زرد شد.

شاید برای ثانیه‌ای چند، نیز،

منطق به خویش شک کرد.

آخر میان «داد» و «خرد» هیچگاه

حرفی، تعارضی، جدلی، چالشی، نبود.

تندیس ترشروی عدالت

— پرطمطراق و رسمی —

با لحن خشک و جدی و قاطع، سکوت خواست:

— ساکت!

سقراط! اگر دفاعی داری

اینک بیار، محکمه گوش است ...

سقراط ایستاد.

لختی درنگ کرد.

آن چشم‌های تیز حقیقت‌جو

آن دیده‌های روشن و روشن‌بین،

از زیر سقف جمجمه‌ای زان‌سان،

کاوید گوشه‌گوشه مجلس را ...



(رگبار شرم و حیرت  
اکنون فضای محکمه را خیس کرده بود)

دیری، سکوت محکمه و سقراط  
بر دوش عقل و منطق و وجدان  
— و فطرت الهی انسان —  
ثقلی گران نهاد

حضار

— همراه سقف و بام و درو دیوار —  
یکدست، گوش بودند:  
در انتظار آن که «خرد» اینک،  
در پیشگاه «داد» چه می گوید؟

سقراط، همچنان  
— اندیشمند و خاموش —  
از دوردستِ اوج تفکر  
بر این شگفت صحنه نظر می کرد...  
و آنگاه همچنان  
خاموش و باوقار  
بر جای خود نشست  
بی یک کلام حرف ....

در صحن دادگاه بسی قیل و قال رفت  
— گاهی به نام عدل  
گاهی به نام عقل —  
آنجا چه ها گذشت؟ مهم نیست

اما ...

وقتی که کار محکمه پایان یافت  
بیرون دادگاه زمزمه‌ای بود  
و نکته‌ای دهان به دهان می‌گشت:

«انسان از آن زمان که خرد را شناخته است،  
خوبیِ خوب و زشتیِ بد را شناخته است،  
در بین عقل و عدل جدالی ندیده است.  
پس عقل را — به نام عدالت —  
اکنون چگونه محکمه محکوم می‌کند؟

یا عقل، عقل نیست  
یا ... عدل، عدل نیست!»

(اسفند ۱۳۷۸؛ ریاض)

### گوهر تابنده

شاه در این ملک چو آید بر ما بنده شود  
طاعی تاتار درین خاک «خدابنده» شود  
بخرد و عالی گهرم، دانشی و پرهنرم  
خاک سیه در کف من گوهر تابنده شود  
خصم گرم زار کُشد، ور زبَر دار کُشد  
دار فرازد سر من، خصم سرافکنده شود  
ور بزند تیشه مرا، بر کند از ریشه مرا  
ریشه برکنده ز نو، جوشد و بالنده شود  
خنده تسخر زندم اول و، در آخر سر  
خنده او گریه شود، گریه من خنده شود  
از دل خاکستر من شعله کُشد آذر من  
شعله من ماند و او دود پراکنده شود  
آن‌که چو ما داشت به بر، جامه جاوید هنر  
گو چه غمش گاه اگر، پیرهنی ژنده شود؟  
(دی‌ماه ۱۳۸۵؛ تهران)

## یاران باصفا و ادای احترامی به جناب آقای دکتر مجتهد شبستری

حمید باستانی پاریزی\*

یکی از آداب زندگی اجتماعی در سال‌های قبل که تا حدی باقی مانده است، مهمانی‌های ماهانه‌ای بود که گروهی از دوستان، همفکران، همکاران یا بستگان را گرد هم می‌آورد. هدف این محفل‌ها، به‌جز احوالپرسی و رفع تنهایی، به اشتراک‌گذاران دانسته‌ها و دیدگاه‌های اشخاص و به‌نوعی تقویت نقاط مشترک فکری و اجتماعی آن‌ها بود.

یکی از این محافل، با حضور عده‌ای از معلمان فیزیک در حدود پنجاه و اندی سال پیش با نام «دوره معلمان فیزیک» شکل گرفته و خوشبختانه تا به امروز نیز پا برجاست؛ اگرچه کرونا فیض دیدار حضوری را سلب کرد. در این دوره که نام دیگر آن «یاران باصفا» است، به‌جز معلمان فیزیک، عده‌ای از معلمان تاریخ و ادبیات و علوم انسانی نیز شرکت می‌کردند. حضور این ادبا تا حدی از خشکی و سختی مباحث فیزیکی و ریاضی که مطرح می‌شد کم می‌کرد و نقل حوادث تاریخی یا خواندن شعر و متون ادبی به گرمی مجلس می‌افزود. طی دست‌کم سی و پنج سال اخیر مرحومان دکتر حسین بحرالعلومی و سلیم نیساری از استادان ادبیات دانشگاه تهران و شادروان پدرم عموماً در این دوره شرکت می‌کردند.

پس از درگذشت پدر، اعضای این دوره، که از اتفاقاً برخی از آنان معلم من در دوره دبیرستان و دانشگاه بودند، لطف کرده و دستور دادند که من هیچ‌ندان که همه علمم

---

\* مهندس معمار، فعال فرهنگی اجتماعی

همان «علم بنای آخور» است در این دوره‌ها شرکت کنم. من نیز از خدا خواسته، به جهت زیارت این بزرگواران و کسب فیض از حضورشان در جمع حضور پیدا کردم. یکی از اعضای این دوره جناب آقای علی‌اشرف مجتهد شبستری هستند؛ شخصیتی فرهیخته، تحلیل‌گر، متواضع و از همه مهم‌تر روادار و متساهل، به معنی مثبت آن؛ خصیصه‌ای که اجازه می‌دهد فرد بدون حبّ و بغض شنوای نظرات دیگران باشد و گوینده کلماتی که بر تقویت نقاط مشترک گروه بیفزاید و جنگ و جدال را کمتر کند.

زمانی که متولیان تهیه این مجموعه از من خواستند مطلبی درباره ایشان بنویسم، دیدم نگارش مطلبی ارزشمند که گویای خصائل متفاوت ایشان باشد از توان من خارج است و نهایتاً ممکن است حاوی تعارفاتی باشد که نه درخور شخصیت ایشان است و نه هم‌ارز دیگر مقالات این مجموعه؛ لذا با مشورت دیگر دوستان به‌نظرم رسید مقاله‌ای که پدر در دهه هشتاد در مورد شیخ محمود شبستری نوشته بودند تقدیم این مجموعه کنم که تجدید چاپ آن، تجدید خاطره‌ای باشد برای «پاران باصفا» و ادای احترامی به جناب آقای دکتر مجتهد شبستری.

با آرزوی تندرستی و توفیق بیشتر ایشان

## اندیشه تابناک، سخنان نغز، راه سپید

ناصر تکمیل همایون\*

در پی پیروزی انقلاب و انتخاب شخصیت‌های گوناگون (انقلابی) چگونگی کارکردهای آنان مورد توجه جامعه قرار گرفت که چشم به راه سازندگی و تکاپوی سازندگان کشور بودند و بیش از همیشه در انتظار شکوفایی میهن و استقلال و آزادی و طن دل خوش کرده بودند؛ که البته داوری درباره آن، موضوع این مقاله نیست.

کارکردهای «برون‌جامعه‌ای» هم در پهنه جهانی و دیپلماسی، و هم در حوزه‌های هم‌جوار ایران (کشورهای وارث تمدن ایرانی) و شخصیت‌های منتخب و اقدامات آنان، انتظارات زیادی در همگان پدید آورده بود که در تناسب با حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در جهان، تفاوت‌های زیادی داشتند؛ بدین معنا آنچه افریقاییان از انقلاب ایران خواستار بودند با آنچه اروپاییان و غربیان توقع داشتند همسان نبود. کشورهای اسلامی خواسته‌های جدیدی را طلب می‌کردند، کشورهای نوساخته ماوراءالنهر دل به گذشته‌های درخشان خود خوش می‌کردند و مشتاقانه گویی بار دیگر خود را مخمور و مدهوش «بوی جوی مولیان» می‌یافتند.

آنان که در آن روزهای وصال به آن دیار می‌رفتند و سمرقند و بخارا، مرو و خوارزم، ترمذ و بدخشان، خجند و دوشنبه آزاد شده از چنگال سلطهٔ لنین‌گرا و استالین‌گرا (لنین‌آباد و استالین‌آباد) را زیارت می‌کردند، همگان شهادت می‌دهند که چه استقبال

---

\* جامعه‌شناس و تاریخ‌نگار، استاد پژوهشکدهٔ تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، نویسنده

پرشور و چه انبساط شورانگیزی در زنان و مردان آن خطه‌های طلایی ایران زمین فرهنگی و تاریخی دیده می‌شد. چه پایکوبی‌ها و دست‌افشانی‌ها، چه سرودها و نغمه‌های دل‌انگیز در هر محل، با گویش و لهجه‌ای خاص، احساس یگانگی و وحدت فرهنگی (گوهر حیات منسجم تاریخی) را به نمایش درمی‌آورد، که حکایت کامل همگرایی مدنی و انسانی مردمانی را داشت که نه تشیع و تسنن آنان را از حریم وحدت مقدس اسلامی دور می‌کرد و نه اجحاف‌های سیاسی و ایدئولوژیک تزاریسم و کمونیسم، با همه سلطه‌های نظامی و اقتصادی و تفرقه‌اندازی‌های فرهنگی و تبر تقسیم، جویبارهای ماوراءالنهر را خشک کرده بود و «باد خنک» را از جانب «خوارزم» همچنان «وزان» می‌دیدند.

در آن روزگار که هنوز هم انقلاب تاریخی ایران انسجام لازم را پیدا نکرده بود و هرکس را در هر موقعیتی به هر کاری می‌گماشتند، در موقعیتی ویژه که گاه از استثناءهای تاریخی است، شخصی بی آن‌که تلاشی نشان دهد یا به صاحب‌قدرتی متکی باشد و از مقامی متمای خاصی داشته باشد، به کاری گماشته می‌شود که در آن برهه زمانی از اتفاق در آن کار خبرگی و آشنایی و عشق و علاقه از او ظهور و بروز می‌کند که گویی در مدرسه‌ای آموزش‌های لازم را دیده و شیوه‌های بسیار عاقلانه و رموز انجام وظایف مناسب را آموخته است و به باورهای نیاکان همه آن دل‌انگیزی‌ها که «فَضْلُ اللَّهِ يُوْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» است و از فیض «روح القدس» بهره دارد، به قول خواجه شیراز: اگر مدد فرماید «دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد.»

دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری را از آغاز انقلاب می‌شناختم و به نیات و رفتارهای اخلاقی وی دل بسته بودم. وی نخستین سفیر ایران در تاجیکستان بود و یکی از «نادره‌کاران» انتخابی و مناسب به‌شمار می‌رفت و به معنای واقعی به کاری گماشته شد که شایسته او بود. نگارنده در این نوشتار که به احترام ایشان نوشته شده فقط به این جنبه از کوشش‌ها و ارزندگی‌های ایشان اشاره می‌کنم و از آن سخن می‌گویم. بحث از جهات دیگر اخلاقی و شایستگی‌ها به زمان دیگری نیاز دارد و در این مقام قصه کوتاه می‌کنم و به قول مولانا «این زمان بگذارد تا وقت دگر.»

ایشان با سابقه مشاغل و کارهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی در سازمان‌های ملی و جهانی و شرکت در مجامع علمی و سمینارهای داخلی و خارجی کشور، تدریس در

دانشگاه وزارت امور خارجه، قبول مأموریت‌های فرهنگی در کشورهای مختلف جهان و کسب تجربیات لازم و آموخته‌های سیاسی و دیپلماسی، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از دی ماه ۱۳۷۰ و به سمت سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان انتخاب شد و تا آذرماه ۱۳۷۵ در آن کشور که نظارت بر ازبکستان و ترکمنستان و قرقیزستان و قزاقستان را به‌ویژه به لحاظ ایران‌شناسی و همکاری‌های علمی عهده‌دار بود، با شایستگی تمام انجام وظیفه کرد و با حفظ و حراست مصالح سیاسی ایران، کوشش‌هایش را به‌گونه‌ای سازمان داد که گویی نماینده به‌تمام‌معنا فرهنگی ایران به‌شمار می‌رفت و برای تاجیکان به‌گونه‌ای امید و پناهگاه فرهنگی و نماد یگانگی آنان تجلی یافته بود.

نگارنده یک‌بار پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به همراه کاروان بین‌المللی پژوهشگران جاده ابریشم از تاجیکستان دیدن کردم و دوبار هم پس از آزادی و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی از آن دیار (دیار یاران) بازدید به‌عمل آوردم.

شهادت می‌دهم وقتی استادان دانشگاه‌های تاجیکستان و دانشوران و شاعران تاجیکی از خدمات دکتر مجتهد شبستری سخن می‌گفتند و یا مردم عادی که در اعیاد ملی و مذهبی با او گفت‌وگو داشته‌اند، آنچنان از او یاد می‌کردند و تمجید می‌کردند که هر دل‌آشنایی را افتخار حاصل می‌شد و به‌راستی لذت می‌بردیم از اینکه یک فردی از ایران، از «شبستر»، از برخورداران «گلشن محمود شبستری» در این گوشه جهان خدمت می‌کند، که فی‌الواقع گویی خدای تعالی او را برای این کار آفریده است.

آفرین جان آفرین پاک را آن که جان بخشید و ایمان خاک را

(نقل این بیت از عطار نیشابوری است که در صفحه یادبود به‌ناگاه نقش پذیرفت.)

مجتهد شبستری بی‌تردید با برخورداری از خانواده‌فصیلت‌مند و محترم، نه در فکر درآمد و مداخل «دلاری» بود که بسیاری را فریب می‌دهد و نه در مجامع و انجمن‌ها ریا و خودنمایی از وی دیده می‌شد. آنچه برای آن یار شریف مدّ نظر بود، ایران و مصالح فرهنگی آن بود و خدمت به جذب جوامع پراکنده ماوراءالنهر (ورارود - فرارود) تاریخی به پایداری یگانه‌سازی آن و فرهنگ نیاکان و ایجاد پیشرفت‌های علمی و فنی جدید در منطقه، برپایی صلح و دوستی میان همه قومیت‌های دینی و زبانی، پدیداری ستون همیشه پایدار وحدت ملی و فرهنگی و احیای گذشته‌های تمدنی و برقراری رابطه‌های

انسانی و جهانی؛ که زنده‌کننده رفاه و پیشرفت ملی و دموکراتیک آسیای کهن بوده است.

دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری پنج سال در تاجیکستان اقامت کرد و محبوبیتی را فراهم ساخت که گویی هم‌اکنون نیز در آن دیار است. فعالیت‌های مفید در انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و سازمان‌های وابسته به یونسکو و سازمان ملل متحد و سفرهای مشورتی به تاجیکستان و گفت‌وگوهای سازنده با رهبران تاجیک و دانشمندان تاجیکستان و سمرقند و بخارا و کوشش‌های فرهنگی در کانون‌های فارسی‌زبانان، هنوز هم مجتهد شبستری را با تاجیکستان در پیوند قرار داده است و گویی او در ایران یک تاجیک و در تاجیکستان یک ایرانی و به همان‌سان در تاریخ و فرهنگ تاجیک، ایران یعنی تاجیک و تاجیک یعنی ایرانی:

سه نگردد بریشم ار او را      پرنیان خوانی و حریر و پرند  
استقامت و پایداری حضرت مجتهد شبستری را در خدمت به فرهنگ و استقلال و  
آزادی ایران از آفریدگار پاک خواهانم.  
غمت مباد و گزندت مباد و درد مباد



## شیخ السفرا

هژیر تهرانی\*

هفتاد سال ما را از هم جدا نمودند

یاران آشنا را ناآشنا نمودند

سید علی مأمور (شاعر معاصر تاجیک)

شرح فراق ملتی دو پاره شده، پشت دیوار آهین قرار گرفته و بی خبر از هم در این مقال ننگجد. این فراق به راستی قصه‌ای بوده پر آب چشم. جدایی‌ای اجباری، تحمیلی، ظالمانه و یک طرفه از سوی قدرتی بیگانه که از هزاران ورست<sup>۱</sup> آن سوتر آمده و چنین ستمی بر مردمان هم‌تبار و هم‌زبان وارد آورده است. چه شعرها و نوشته‌ها در این فراق هفتاد ساله سروده و نگاشته نشد؛ چه ماتم‌ها که بر مردمان دو سوی سیم‌خار تحمیل نگشت و چه آرزوهای دیدار و وصال که برآورده نشد.

تا اینکه یکی از دو ابرقدرت به ظاهر شکست‌ناپذیر و پولادین قرن بیستم به بن‌بست رسید و از درون فروپاشید. پرده آهین آن برفتاد و مردمان ایرانی تبار دو سوی این پرده پس از سال‌ها با اشک شوق یکدیگر را در آغوش کشیده و با دلی سیر سرشک از دیده‌ها ریختند.

---

\* عضو هیئت مدیره انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، ایران‌شناس و تاریخ‌نگار، پژوهشگر، مترجم،

نویسنده

۱. مقیاس طول در روسیه و کشورهای اتحاد جماهیر شوروی بود.

زمستان سرد سال ۱۳۷۰ بود که تاجیکانِ باشنده در بام جهان در میان برف و بوران، با شوقی بی‌نظیر به انتظار مردی ایستادند که قرار شد به‌عنوان نخستین سفیر «ایران» همیشه آشنا، ایران شاهنامه، معبود تاجیکان و ایران ریشه و اصل — به قول لایق شیرعلی، ملک‌الشعرای تاجیک — به دیار آنان بیاید و روابط دو جانبه را بیاغازد. ایرانی که با شوق و شادی نخستین کشوری شد که استقلال مبارک تاجیکستان از شوروی را به رسمیت شناخت.

پرواز سفیر کبیر با تأخیر بسیار همراه شد، اما این تأخیر مانع از آن نشد که خرد و کلان از ایستادن و انتظار با پرچم هم‌رنگ دو کشور در دستانشان در دو سوی خیابان رودکی شهر دوشنبه خسته شده و به خانه‌هایشان برگردند. اجباری هم در کار نبود، فقط عشق بود و علاقه تا به دنیا بفهماند که:

تپد با هم

تند با هم

دل تاجیک و ایرانی!

(لایق شیرعلی)

سفیر کبیر به‌زودی لقب شیخ‌السفرا دریافت کرد. او خود را «تاجیک» نامید. این کار شاید به مذاق نمایندگان دیپلوماتیک دیگر قدرت‌ها چندان خوش نیامد، اما چون از لون دل و روح تاجیکان بود سخت بر دلشان نشست و او را محبوب‌تر از پیش ساخت. تاجیک و ایرانی فرقی با هم ندارند. تاجیک را به ایرانیان باشنده در فرارود می‌گفتند اما برخی معارضین نمی‌خواهند این را بفهمند. تاجیک و ایرانی راز یگانگی خود را خوب فهمیده و از پیوستگی خود به یکدیگر با تعبیر «گوشت و ناخن» یاد می‌کنند.

همین چندسال پیش دکتر عبدالخالق لعلزاد، دانشمند تاجیک اهل بدخشان افغانستان، در لندن کتابی از دکتر ریچارد فولتز شرق‌شناس انگلیسی را با عنوان تاجیکان، ایرانیان شرقی ترجمه و رونمایی کرد که بسیار فارسی‌زبانان را فارید (خوش آمد). برخی از تاجیکستانیان به شوخی گفتند که می‌شد لعلزاد از عنوان «ایرانیان،

تاجیکان غربی» هم یاد کند! آری، آن هم می‌شود. برای من که سال‌هاست با تاجیکان نشست و برخاست داشته و سروده‌ام «ایرانی‌ام و تاجیک، تاجیکم و ایرانی»، یگان فرقی ندارد.

مدتی گذشت. طوفان برادرکشی در فرارود درگرفت. برادر برادر را کشت. لایق شیرعلی در دیوان و دردنامه خویش به نام «فریاد بی‌فریادرس» ناله و فغان «وطنم آ وطنم» سر داد. سفیر از پی سفیر تاجیکستان را ترک کردند — حتی سفیر روس که سال‌ها کشورش را مالک بی‌رقیب آن دیار می‌دانست. اما شبستری ماند و چراغ محفل دوستی را روشن نگاه داشت. دوستان تاجیک به وی گفتند: «شما چرا سفارت را نمی‌بندید؟» شیخ السفرا پاسخی به آنان داد که در لوح و ضمیر آنان تا ابد حک شد؛ وی پاسخ داد: «برادر هنگام بروز مشکل است که باید برادری خود را ثابت کند، وگرنه همه در دوره خوشی و آسایشگی برادری کردن را بلدند!». آری او ماند و تلاش کرد. سختی‌ها را به جان خرید، در بین باران گلوله و خمپاره به اردوگاه طرفین درگیر در جنگ شهروندی رفت، جان خود را به خطر انداخت و برای تبادل اسیران به خاک افغانستان رفت. آمد و رفت، رفت و آمد. برادری و صلح را به گوش طرفین خشم‌آلوده خواند و از هر ابزاری برای برقراری تنجی و صلح کمک گرفت تا اینکه دم مسیحایی او بر جان نشست و طرفین را پشت میز مذاکره نشانید.

طرفین درگیر کم‌کم با هم آشتی کردند. تفنگ‌ها بر زمین نهاده و لبخند بر لب‌ها نشست. شیخ السفرا مأموریت وجدانی و عاشقانه خود را انجام داد و نام خود و ایران را بر قلب تاجیکان به نیکی حک کرد.

دریافت آردن (نشان) درجه یک صلح و دوستی از سوی امام علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان به او شاید کمترین پاداش درخور سفیر بود، اما نمادی بود از پیوستگی تاجیکان با هم‌تباران خود در این سوی، یعنی ایران.

سال‌ها از آن دوران گذشته اما نگارنده این سطور هرگاه که به تاجیکستان رفته یا با تاجیکان در فضای مجازی گپ و گفت می‌کنیم، جز عشق و نیکی درباره شیخ السفرا از هیچ یک از آنان نشنیده و نخوانده است. این نام نیک در سال‌های طولانی پساسفارت او نیز گره‌گشای بسیاری از مشکلات و گشاینده بسیاری از درهای بسته بوده است. کاری بی‌مزد و منت و برخاسته از ژرفنای دل و عمق صداقت، نجابت و پاک‌ی. نام او از

دولتمردان تاجیک گرفته تا قشلاق نشینان یغنا ب و بدخشان و باشندگان ختلان و خجند بر زبان هاست و همچون آرش کمانگیر:

«می دهد امید،

می نماید راه.»

در پایان به ذکر خاطره‌ای شخصی پردازم:

در همایش بین‌المللی شاعران و پژوهشگران کشورهای حوزه نوز در بهار ۱۳۹۵ در تاجیکستان به‌عنوان نماینده ایران شرکت داشتم. وزیر خارجه جدید تاجیکستان پس از ختم ضیافت نهار برای خیر و خوش با مهمانان به پای پلکان آمده بود. زمانی که با وی دست دادم و خود را دوست و همکار شیخ السفرا در انجمن دوستی ایران و تاجیکستان معرفی کردم، لبانش به لبخندی بس دوستانه مزین گشت و گفت: «آه بلی! آقای شبستری! بهترین دوست خلق تاجیک!»

طول عمر همراه با عزت و شادکامی را برای این بهترین دوست خلق تاجیک از درگاه خداوند متان خواستارم.

## روایت دوران خدمت سربازی

(بهمن ۱۳۴۶ تا مرداد ۱۳۴۸)

احمد جوهری\*

سال ۱۳۴۶ مدتی بعد از اینکه دیپلم گرفتم، نامه‌ای از کلانتری محل به در منزلمان تحویل دادند مبنی بر اینکه خودم را به اداره نظام وظیفه معرفی کنم؛ و متعاقب آن در بهمن ۱۳۴۶ جهت اعزام به خدمت سربازی در سالن کشتی محمدرضا شاه (سابق) جنب پارک شهر، حضور یافتم. در سالن بالغ بر ۵۰۰۰ نفر دیپلمه بودند و طبق روال سال‌های گذشته مقرر بود آن‌ها را به‌عنوان گروهان در رشته‌های زمینی، و یا سپاهی (دانش، بهداشت، ترویج) تقسیم‌بندی و اعزام نمایند.

در ساعت ۱۴ وقتی یک نسخه از روزنامه کیهان به داخل درز کرد، دیدیم تیر زده که همه ۵۰۰۰ نفر دیپلمه سرباز صفر محسوب می‌شوند! از این بابت بود که در سالن بین افراد ولوله برپا شد و نگرانی موج می‌زد.

کار اعزام تا ساعت ۲۳ به طول انجامید و طبق قرعه‌کشی اینجانب به اتفاق گروهی، از جمله دوست عزیزم علی اشرف، به باغشاه (پادگان) اعزام شدیم. هوا فوق‌العاده سرد بود و حدود ۳۰۰ سانتیمتر برف روی زمین نشسته بود. وقتی به باغشاه رسیدیم حدود ۵۰ نفر را در یک آسایشگاه، که گفته می‌شد در گذشته اصطبل بوده، جا دادند. آسایشگاه سالنی بود بدون هرگونه وسایل (از جمله بخاری) و همان شب به هر نفر دو تخته پتو دادند که روی زمین سرد و یخ‌زده بخوابیم. صبح روز بعد در مراسم صبحگاهی فرمانده پادگان

---

\* مدیرکل اسبق راه‌آهن جمهوری اسلامی ایران

۴۰۰۰ نفری، به نام سرکار سرهنگ کمند، در جایگاه اعلام کرد که از انبار لباس فرم تحویل داده می‌شود. بعد از آن به مدت ۴۸ ساعت مرخصی دادند تا عصر جمعه به پادگان برگردیم. من و دیگران لباس‌ها را که سایز بزرگ بود به خیاطی دادیم که اندازه کنند. فرمانده پادگان در سلام صبحگاهی شنبه گفت از طرف ارتش تخت و پتو و ملافه می‌دهیم ولی تهیهٔ سرویس غذاخوری و نیز تزئین آسایشگاه و سایر موارد به‌عهده خود شماست؛ و در انتها گفت تلاش خواهیم کرد از طریق مجلس شورای ملی وضعیت خدمتی شما را از سرباز صغری به گروهبانی تغییر دهیم و این کار را پیگیری خواهیم کرد. از این بابت بود که شادی سراسر پادگان را فراگرفت و پس از دو ماه آموزش مقدماتی و پاس کردن امتحانات رشتهٔ تخصصی، تعدادی از ۵۰ نفر مقیم آسایشگاه برای توپخانه تعیین گردیدند و من و علی‌اشرف خان در رسته آتشبار ۱۰۳ میلیمتری افتادیم. به مدت دو ماه آموزش تخصصی توپخانه را به‌طور شبانه‌روزی در پادگان حشمتیه، جنب پادگان قصر، گذراندیم.

پرسنل کادر رسمی ارتش در زمان خدمت ما از ۵ صبح تا ۱۵ عصر در محل کار حاضر می‌شدند و ما هم همین‌طور؛ و لذا پس از آن ساعت با سرویس به منزل می‌رفتیم و صبح‌ها نیز با سرویس برمی‌گشتیم. لازم به یادآوری است که حقوق گروهبانان وظیفه برای گروهبان یکم ۴۰۰۵ ریال، گروهبان دوم ۳۳۰۷ ریال، و گروهبان سوم ۲۷۰۱ ریال تعیین شده بود و پرداخت می‌گردید.

### چند خاطره

۱. علی‌آقا در بین ۳۷ نفر گروه بلند قامت‌ترین بودند، لذا به هنگام رژه صبحگاهی به‌عنوان سرگروه و سردسته همگی از او پیروی می‌کردند و اگر کوچک‌ترین اشتباهی در فاصله قدم‌های او رخ می‌داد همهٔ اعضای گروهبان تنبیه می‌شدند.

۲. هرچند وقت یک‌بار جهت مانور و تیراندازی به اردوگاه علی‌آباد قم (۹۰ کیلومتری تهران) به مدت ۱۵ تا ۲۰ روز به‌طور شبانه‌روزی می‌رفتیم و هر دو نفر در یک چادر سر بازی به‌سر می‌بردند. برای تیراندازی توپ به کنار دریاچهٔ نمک قم، که در نزدیکی اردوگاه بود، می‌رفتیم و من به‌عنوان دیده‌بان جلوتر از همه زاویهٔ پرتاب را به

تیراندازها می‌دادم و بقیه به تناسب سِمَتی که داشتند همکاری می‌کردند و در نهایت منجر به شلیک می‌شد.

درجه حرارت اردوگاه در تابستان بالا و در حد ۵۰ درجه سانتیگراد بود، به طوری که وقتی یخ به محل می‌آوردند در کسری از ساعت در اثر حرارت زیاد ذوب می‌شد و بچه‌ها به ناچار از آب گرم تانکر ذخیره آب برای مصارف شخصی استفاده می‌کردند. در محل تیراندازی دریاچه نمک بچه‌ها هندوانه را زیر خاک، که کمی سرد بود، برای مدتی دفن می‌کردند و سپس تناول می‌کردند.

لازم به یادآوری است که شب‌های کویر در اردوگاه فوق‌العاده زیبا و دیدنی بود. در اردوگاه تنها غذای لذیذ همان آش سربازی پرمات (گوشت فراوان) بود و خیلی می‌چسبید و تا آن وقت چنین آشی نخورده بودیم.

۳. یکی از دوستان ما به نام مصطفی تربت‌نژاد الحق استثنا بود! نامبرده برای رفتن به اردو از محل حرکت (پادگان حشمیه) تا علی‌آباد قم، با تمام تجهیزات نظامی (شامل کلاه کاسکت، تفنگ، کوله‌پشتی و ...) و سوار بر کامیون ارتشی که حین حرکت سروصدا و تکان شدید دارد، به خواب خوش فرورفته، در اردوگاه به زور از خواب بیدار می‌شد. ایشان بعداً به آلمان رفت و در رشته پزشکی تحصیل کرد.

۴. یکی دیگر از دوستان به نام تیمور سلیمی که بعدها به‌عنوان مدیر شعبه غرب یکی از بانک‌های معروف تهران مشغول شد، حکایتی بس شنیدنی دارد. نامبرده برای اینکه از اردوگاه مجوز خروج بگیرد خودش را به بیماری زد و من او را تا درمانگاه همراهی کردم. دکتر درمانگاه پس از معاینه دو عدد آمپول مسکن قوی دارد تا تیمور آرامش بگیرد. دروغا که ناله‌های جانسوز او بیشتر شد و لذا برگه اعزام وی به تهران صادر شد و من با آمبولانس تیمور را تا بیمارستان ۵۰۴ ارتش همراهی نمودم. پس از طی پنج کیلومتر که از اردوگاه خارج شدیم، مریض شروع به خندیدن کرد و گفت که من مریض نیستم! وقتی به بیمارستان رسیدیم تیمور به دکتر گفت که من حالم خوب شده، ولی دکتر گفت باید حداقل دو روز بستری و چکاپ کامل شوی! لذا در آنجا بستری شد و من دو روز در مرخصی به‌سر بردم!

۵. اواخر سال ۱۳۴۷ عراق قرارداد مربوط به خط مرزی شط‌العرب بین ایران و عراق، را یک‌طرفه لغو کرد و ارتش دلیر ایران برای جلوگیری از حمله احتمالی عراق به

حالت آماده‌باش کامل در آمد، گروهان آتشبار توپخانه (توپ ۱۰۳) به‌عنوان پشتیبان شهر تهران به‌صورت شبانه‌روزی بالغ بر یک هفته با تجهیزات نظامی در آماده‌باش به‌سر بردیم. در کمتر از یک هفته با پرواز هواپیماهای جنگی ایران بر فراز شهر بغداد و شکستن دیوار صوتی، دولت عراق عقب‌نشینی کرد و اوضاع به حالت عادی برگشت؛ ولی همچنان آتش زیر خاکستر باقی ماند، به‌طوری که صدام حسین جسارت یافت و در اوایل انقلاب (در ۱۳۵۹) به فکر اشغال مجدد ایران افتاد و... دریغا که جنگی خانمانسوز برپا شد که علاوه بر خسارات مالی خیلی سنگین، بسیاری از جوانان برومند عزیزمان شهید و بسیاری از خانواده‌ها به‌علت ادامه جنگ آواره شدند و یا ترک وطن کردند و هنوز هم آتش زیر خاکستر وجود دارد.

در مرداد ماه ۱۳۴۸ خدمت ما تمام شد و هر کدام از دوستان به شغلی مشغول شد و یا به ادامه تحصیل پرداخت؛ ولی ادامه دوستی یاران و تماس‌ها با همت علی‌اشرف خان میسر گردید، به‌طوری که در اوایل با جمع شدن در شب‌های جمعه در پارک دانشجو و سپس به‌صورت پاتوق در کافه فیروزه (در زیرزمین ساختمان پلاسکو)؛ و از محسنات همین جمع دوستان تشکیل یک صندوق تعاون بود (که اگر کسی مشکل مالی داشت وامی می‌گرفت). ما دوستان در سال‌های بعد هر دو ماه یک بار به‌طوری گردشی در منزل یکی از اعضا به‌صرف عصرانه همدیگر را ملاقات می‌کردیم. به‌مرور زمان یاران سربازی متأهل شدند و عملاً دوره‌های خانگی نیز به‌طور طبیعی حذف شد؛ اما از اواخر دهه ۱۳۸۰ باز هم علی‌اشرف خان موجب اتحاد و همبستگی دوستان شدند و این بار همگی در منزل آقای دکتر عباس پرنیانی یکی دیگر از هم‌دوره‌های دوران سربازی جمع می‌شدیم. آخرین بار علی‌اشرف خان همگی را به منزل خودشان دعوت کردند که به‌دلایلی سعادت دیدار مجدد ممکن نگردید؛ و نهایتاً علی‌اشرف خان بهترین حالت ادامه دوستی را تشکیل گروه تلگرامی و واتسپی «حشمیه ۱۳۴۸» تشخیص دادند.

کلام آخر اینکه: علی‌اشرف خان نماد همبستگی و همیاری و همکاری بین یاران دوران سربازی برای بیش از نیم قرن می‌باشد.



## بوی سبزه، بوی خاک، بوی نان می دهی

فتح الله حداد\*

### اشاره

این یادداشت نیم‌نگاهی است به برخی سفرهای کاری و دیدارهایی از تاجیکستان که در آن‌ها با مردی از جنس بلور و به استقامت کوه به نام جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، استاد عزیز و سرور گرامی‌ام، آشنا و روبه‌رو شده‌ام. امیدوارم با بیان یادگاری‌هایی که از ایشان در خاطره‌های دوستان تاجیک ثبت شده است گامی در راه دوستی‌ها و پاسداشت آن‌ها بردارم.

بر این آشنایی و دوستی که نزدیک به سی سال تداوم داشته است می‌بالم. خدا خواهد این نوشتار پنجره‌ای باشد تا شکوه پیوندهای فرهنگی و هویت مشترک با ملت تاجیک را به نظاره بنشینیم.

\*\*\*

دوستان جان و یاران مهربان انجمن دوستی ایران و تاجیکستان امر کرده‌اند تا درباره فرهنگ‌سازی بزرگ‌مردی شریف و عاشق فرهنگ و تمدن ایران زمین خاطره‌گویی کنم و یادداشتی بنویسم. حال این قرعه فال چرا به نام زدند؟... باید از ایشان پرسید!  
اما پیش از اینکه درباره آن مرد بزرگ سخنی بیان کنم لازم می‌دانم به موضوعی که زمینه آشنایی خانواده ما با تاجیکستان را فراهم کرده اشاره کنم. شایان ذکر است که در

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، فعال فرهنگی هنری، پژوهشگر و مستندساز

این گفتار واژگانی از گویش فارسی رایج در تاجیکستان بهره جسته‌ام تا اندکی از حال و هوای آن دیار هم نمایان شود.

### تاجیکستان و خانواده من

خاطره خانوادگی من از تاجیکستان به اواسط دهه ۱۳۴۰ بازمی‌گردد. اینکه چرا تاجیکستان از آن دوران جزئی از حرف و حدیث‌های خانواده ما شد، در سطرهای بعدی روشن می‌شود.

زمان حکومت پهلوی هرکسی تمایلات حمایت از حقوق کارگران و جنبش کارگری و به نوعی سرِ ناسازگاری با آن رژیم را داشت به او چپی می‌گفتند و اغلب، به اصطلاح، چپی‌ها، خود را کمونیست می‌پنداشتند؛ بدون آن‌که از ویژگی‌ها و جزئیات آن اطلاع کاملی داشته باشند. آن‌ها غالباً اتحاد جماهیر شوروی (سابق) را به نوعی دیوانه‌وار دوست داشتند و آرزو می‌کردند به آن کشور بروند. گروهی هم با فرار و روش‌های غیرقانونی به آن سرزمین پناه می‌بردند. بدنیست بدانیم که بسیار داستان‌های تکانده، سرشار از رنج و مشقت و وقایعی باورنکردنی درباره این فرارها نقل شده و به رشته تحریر درآمده است. جالب آن‌که سرزمین پهناور روسیه در بین علاقه‌مندان و طرفداران کمونیست در ایران به «خانه دایی یوسف» معروف شده بود. به هرصورت، پیوسته گروهی به صورت غیرمجاز به روسیه پناهنده می‌شدند.

خواهری داشتم (جنت جایش باد) که همسرش راننده تاکسی بود و بر اثر تبلیغات چپی‌ها در ایران، فکر می‌کرد حقوق فردی و اجتماعی او ضایع شده و باید با کمترین کار بهترین زندگی را داشته باشد؛ و همین عقاید از او یک پیر و چشم‌وگوش‌بسته طرفداران حقوق کارگران تبدیل کرده بود؛ اما آن بنده خدا هیچ از دنیا و سیاست حاکم بر آن اطلاعی نداشت و دل به رویاهای تبلیغات پوچ کمونیست‌ها سپرده بود و سوای دیار دایی یوسف داشت تا به ظن خود از زندگی بی‌طبقه لذت ببرد.

در دهه چهل، حکومت وقت برای رهایی از مزاحمت‌های مخالفان و ناراضی‌ها و حتی طرفداران کمونیست‌ها، بر اساس برخی تصمیمات و توافقات، فرصتی فراهم و اعلام کرد که هرکسی ناراضی است می‌تواند مهاجرت کند.

در این موقعیت به وجود آمده، خواهر بزرگ من به همراه پنج فرزندش مجبور به

همراهی با همسر احساساتی خود می‌شود تا به اتحاد جماهیر شوروی مهاجرت کنند و در طی مهاجرت، پدر این خانواده (شوهر خواهرم) در ترکمنستان دچار مشکل می‌شود و خواهرم که بدون حامی با فرزندانش بی‌پناه شده، به فکر چاره می‌افتد. قضایای مختلفی روی می‌دهد و پس از چندسال سرگردانی در ترکمنستان، به دلیل تکلم به زبان فارسی و وضعیت ترکمنستان، به تاجیکستان می‌روند و در شهر دوشنبه مقیم می‌شوند.

از روزی که خواهرم به همراه فرزندانش به دوشنبه وارد می‌شوند، مرحوم پدرم از این جابه‌جایی مطلع می‌شود و تلاش می‌کند که فرزند و نوه‌هایش به وطن و زادگاه خود برگردند. همین موضوع باعث شد جایی به نام «تاجیکستان» و شهر «دوشنبه» در ذهن خانواده‌ما و من نقش ببندد. اما بازگشت آن‌ها دیگر ممکن نشد؛ و آرزوی دیدار خواهرم و فرزندانش موجب شد از تاجیکستان و شهر دوشنبه رؤیایی بسازم و به هر طریقی نکته‌ای از آن دیار بیابم و شناخت بیشتری از سرزمین تاجیکستان به دست آورم.

دوشنبه و تاجیکستان ورد زبانم شده بود. گاهی نامه‌ای رد و بدل می‌کردیم و گاهی هم که نشریه‌ای و مجله‌ای برای خواهرزاده‌هایم می‌فرستادم، خیلی زمان می‌برد تا به دست خواهرزاده‌هایم برسد.

عاقبت در سال ۱۳۷۰ حکومت کمونیست‌ها در اتحاد جماهیر شوروی فرو ریخت و اولین سفر من به تاجیکستان رخ داد.

### آشنایی با سفیر مهر

از سفرهایم در دوران پس از فروپاشی به تاجیکستان و دیدن برادرکشی‌ها که روی داد و به جنگ شهروندی مشهور شد، خاطرات فراوانی هست که باید جایی دیگر نقل کنم؛ اما در اولین سفرم با مردی آشنا شدم که پیام‌آور مهر و دوستی ملت ایران بود و سفیر ایران در تاجیکستان شده بود.

در نخستین سفرم وقتی به خانه خواهرم رفتم دریافتم او سختی‌های زیادی کشیده و پیر شده است. پس از مرور خاطره‌های ایران و شنیدن سرگذشت او و زندگی‌اش با خواهرزاده‌هایم، فرصتی دست داد تا خواهرم از سفیر ایران در تاجیکستان نکاتی گفت و دانستم این مرد چقدر شریف و مهربان است. خواهرم بیان کرد که این سفیر به گرمی مهاجران ایرانی را با جان و دل می‌پذیرد و به دور از قضاوت‌ها و تصورات رایج آن دوران

درباره کمونیست بودن مهاجران، به ایرانیان مقیم تاجیکستان احترام می‌گذارد<sup>۱</sup> و به همه ایرانیان مهاجر «هم‌وطن» می‌گوید و به تمام آنان مهر می‌ورزد. خواهرم از سفیر کشورمان با ادب و احترام یاد می‌کرد و با قداست خاصی او را چون برادری و پدری بزرگوار می‌دانست.

مدتی که برای نخستین بار در دوشنبه ماندم و به گشت و گذار در شهر مشغول شدم و هر بار نکته‌ای پیش می‌آمد، با نام و منش آقای سفیر (شبستری جان) روبه‌رو می‌شدم؛ نامی که ورد زبان هر پیر و جوان تاجیک بود. این زمزمه خوش‌آهنگ گوشم را نوازش می‌داد. تصمیم گرفتم به ملاقات «سفیر مهربانی»، این ایرانی اصیل، بروم و با او دیدار کنم. پُرسان شدم که سفیر ایران رادر کجا می‌توان زیارت کرد؟ چون هنوز سفارت ایران ساخته نشده بود، مرا به «هتل تاجیکستان» راهنمایی کردند. از خیابان رودکی پیاده سرازیر شدم و به سمت هتل راه افتادم. سراغ آقای شبستری را گرفتم. متأسفانه بخت یارم نشد زیرا جناب سفیر به دره الماسی، نزدیک دوشنبه، رفته بودند. چند روز دیگر باز به هتل رفتم. همکاران سفارت گفتند: «دیروز ایشان در همین‌جا بودند و مهمان هم داشتند ولی امروز برای احوال‌پرسی یکی از بزرگان تاجیک به منطقه "چهاریک‌کاران" رفته‌اند.»

چند روز گذشت و من وقتی با یکی از روشنفکران تاجیک، مرحوم آقای حمزه کمال، در «بنیاد فرهنگ تاجیک» از جناب سفیر گفتم، او گفت: «در تاجیکستان این مرد برای همه تاجیکان مانند برادر است. به بزرگان ما احترام می‌گذارد و خانه‌به‌خانه

---

۱. موضوع مهاجران ایرانی در تاجیکستان از مهم‌ترین بخش‌های خاطرات نگارنده در تاجیکستان است. مردمی که بر اثر تبلیغات از بد حادثه به شوروی کمونیستی پناه می‌برند و برخی از آنان به دلیل نداشتن رابطه حزبی به حبس ابد محکوم می‌شدند و... بازنمایی سرنوشت تأسف بار آنان می‌تواند پند و عبرتی تاریخی از نتایج غلتیدن به دامن بیگانه باشد. در این باره کتاب‌ها و مستندات زیادی وجود دارد. یکی از خاطرات عجیب و بسیار گرانشنگ زندگی و سرگذشت دکتر عطاالله صفوی است. وقتی با این مرد شریف روبه‌رو شدم و از عشق او به وطن مطلع شدم بر خود لرزیدم و باعث تأسفم شد! ... که سرزمین خود را دوست داشته باشی و به دلیل برداشت احساسی دوران جوانی نتوانی به کشور خویش برگردی. «در ماگادان کسی پیر نمی‌شود» واگویی‌های ایشان و گزارش گوشه‌ای از فجایع دوران استالینی است. اما به خاطر دارم در دوشنبه دکتر صفوی میان تاجیکان و ایرانیان مهاجر نیز مورد احترام بود. خواندن کتاب مذکور را به علاقه‌مندان تاریخ معاصر و برای آشنایی با کمونیست استالینی، ایرانیان مهاجر و آشنایی با تاجیکستان پیشنهاد می‌کنم.

وشهر به شهر و از این روستا به آن دیهه می‌روند.» خلاصه دریافتم «مردی برای تمام فصول» سفیر صلح و دوستی شده است.

فرصت من کم بود و هم سیروسیاحت می‌کردم و هم سرگرم دیدار و گفت‌وگو با ایرانیان مهاجر بودم؛ که هر کدام داستانی حیرت‌انگیز و عبرت‌آموز از گذشته خود و مهاجرتشان به اتحاد جماهیری شوروی داشتند؛ و لذا بعد از یک ماه عاقبت به ایران برگشتم و در بازگشت از تاجیکستان افسوس می‌خوردم که چرا بخت با من یار نبود تا با این مرد بزرگ دیدار کنم.

سالی از این ماجرای نخستین سفر گذشت و باز سال بعد به تاجیکستان سفر کردم و این بار برای جمع‌آوری موسیقی سنتی تاجیکی اقدام کردم؛ و باز جالب اینکه هرکجا پای می‌نهادم و با هر تاجیکی هم‌سخن می‌شدم، نام «شبستری» ورد زبان مردم، صاحب نظران، اهالی قلم شعر و سیاست بود. نوای خوشی از سر دلبر در حدیث دیگران می‌شنیدم.<sup>۱</sup>

در نشست‌های «اتفاق نویسندگان» همه اعضا از خوبی‌ها، لطف و صفای آقای دکتر شبستری می‌گفتند. وقتی با مرحوم استاد منیازاف روبه‌رو شدم، او با بزرگ‌منشی به من گفت: «شما از ایران جان هستید؛ از سرزمین دکتر شبستری.» از ایشان دربارهٔ خصلت‌های نیک و بزرگ‌منشی دکتر شبستری بسیار شنیدم.

آقای دکتر شبستری به دیدارها و دلجویی‌ها، همدلی‌ها و هم‌زبانی با تاجیکان مشغول بود. دریافتم که ایشان مرتب در تلاش برای جلب دوستی‌ها و ایجاد رابطه عمیق با فرهنگ‌شناسان و نخبگان تاجیکستان است و البته مردم عادی را فراموش نکرده است. او در مسیری برنامه‌ریزی شده با حداقل امکاناتی که در اختیار داشت کارهای مثبت و معقولی انجام می‌داد.

هم‌زمان با مأموریت ایشان در تاجیکستان، ده بار به آن دیار سفر داشتم و از زحمات و تلاش‌های دوران سفارت وی دریافتم که دکتر شبستری با جلب دوستی‌ها، مشغول کاری چندجانبه است. به‌عنوان نمونه: یکی از برنامه‌های ایشان اعزام تاجیکانی بود که به ایران نگاهی فرهنگی و تمدنی داشتند. به قول بزرگان تاجیک: «دکتر شبستری گروه‌گروه ضیائیان [روشنفکران] را برای دیدار از ایران دعوت می‌کردند.» بسیاری از علما، اهالی فرهنگ و هنر، صاحب‌نظران علوم اجتماعی، روزنامه‌نگاران، استادان

۱. خوش‌تر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران (مولوی)

دانشگاه‌ها و دست‌اندرکاران مراکز علمی و فرهنگی و... با تدبیر و برنامه‌ریزی آقای دکتر شبستری به مناسبت‌های مختلف به ایران دعوت می‌شدند - البته با صرفه‌جویی‌ای که ایشان داشتند - به‌عنوان نمونه: در جشن سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در ایام دههٔ فجر و یا در سالگرد ارتحال امام خمینی<sup>(ه)</sup>، جمع کثیری از مشتاقان فرهنگ ایرانی از اهالی تاجیکستان را فرامی‌خواندند تور ایران‌گردی راه می‌انداختند. ایشان به بهانه‌های مختلف مفاخر تاجیک را که جایگاه اجتماعی داشتند به ایران دعوت می‌کردند؛ از جمله استادان و اشخاص برجسته‌ای (که برخی از ایشان به رحمت الهی پیوسته‌اند) همچون ولی صمد، لایق شیرعلی، منیازف، محمدجان شکوری بخارایی، مؤمن قناعت، روشن رحمانی، گلرخسار؛ و ده‌ها نفر دیگر که هرکدام نقشی مؤثر و کلیدی در تقویت بنیان‌های دوستی و پیوند دیرینه فارسی‌زبانان ایفا کرده و می‌کنند. از باب مثال: آشنایی با استادان منیازف و محمدجان شکوری برای حضور و عضویت این بزرگان در فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران بی‌شک با تلاش و تدبیر و دقت این سفیر محترم و دانشمند پایه‌گذاری و ممکن شد.

### اولین دیدار با سفیر صلح

از دیگر نکاتی که دربارهٔ ایشان شنیدم، شهرت نامبرده به‌عنوان سفیر صلح و دوستی در تاجیکستان بود؛ کسی که تلاش‌های او موجب شد درگیری‌های خونین و خانمان‌برانداز و برادرکشی در تاجیکستان، به‌ویژه شهر دوشنبه، پایان یابد. او مرجعی شد برای صلح و اتمام برادرکشی و جنگ در میان تاجیکان. هنوز هم اهالی فرهنگ و صاحب‌نظران تاجیک او را ناجی و قهرمان واقعی صلح خود می‌دانند؛ هرچند این عنوان «سفیر صلح» برای گروهی از مغرضان و مخربان رابطهٔ دو ملت گران می‌نماید.<sup>۱</sup>

۱. در دورانی که در آکادمی علوم رودکی تاجیکستان مشغول تحصیلات تکمیلی بودم، اغلب با بزرگان تاجیک در این‌باره گفت‌وگو می‌کردم. به خاطر دارم دکتر شمال‌اف نقل می‌کرد که آن روزهایی که همهٔ صاحب‌منصبان به علت جنگ و برادرکشی و ترس از آسیب دیدن از دوشنبه و تاجیکستان فرار می‌کردند، تنها یک نفر از سفرای دیگر کشورها در تاجیکستان ماند که همین دکتر شبستری بود؛ و جالب این‌که او هیچ گماشته و مراقبی برای دفاع در برابر حمله و سوء‌قصد احتمالی نداشت. شمال‌اف نقل کرد بعدها خیلی از بزرگان اهل قلم، روزنامه‌نگاران و مسئولان دولتی در یادداشت‌های خود از او به‌عنوان برادر تاجیکان و غمخوار و محنت‌دار آنان یاد کرده‌اند.

از شرح ماجرای دیدار با سفیر خوبی‌ها دور نشوم.

عاقبت در دومین سفرم در اجتماع نوروزی در شهر دوشنبه جناب سفیر، آقای دکتر شبستری، را ملاقات کردم و توسط خواهرم به ایشان معرفی شدم ولی چون ایشان در آن مهمانی ساده اما صمیمی سرگرم استقبال از مهمانان بودند و با آن‌ها احوال‌پرسی می‌کردند، نخواستم بیشتر مزاحم شوم؛ اما دیدم پیرو جوان، زن و مرد با دیدن چهره سفیر ایران جذب دیدار و محو تماشای وی می‌شوند و چنان دور او حلقه می‌زنند که گویا با یکی از قدیسان گفت‌وگو می‌کنند؛ یکی با دعای خیر و برکت‌خواهی و دیگری با جمله‌ای زیبا و یا یک بیت شعر او را چون یار جان خود، خطاب می‌کند.

در این مهمانی نوروزی به علت ازدحام فرصت نشد تا دقایقی با این مرد بزرگ گفت‌وگو کنم. بعد از اتمام سفر به ایران آمدم.

سالی گذشت و مجدد به تاجیکستان رفتم و به قصد دیدار ایشان برنامه‌ریزی کردم ولی باز شنیدم برای رسیدگی به برخی از کارهای ساخت‌وساز مقبره میرسیدعلی همدانی با همراهی مهندس ملکی به کولاب سفر کرده‌اند. کولاب و میرسیدعلی همدانی را در ذهنم سپردم تا شاید فرصتی شود به کولاب بروم اما زمان چون باد می‌گذشت و فرصتم تمام می‌شد.

آن ایام مدیر رادیو پیام بودم و هرچه زودتر باید به ایران برمی‌گشتم. از قبل قصد کرده بودم مقداری از موسیقی‌های تازه تاجیکی را تهیه کنم و برای رادیو پیام بیاورم.

به محل اقامت و کار سفیر رفتم. این بار در هتل اکتبر اسکان داشتند و با راهنمایی مسئول دفتر سفیر ایران که در هتل اکتبر بود، به رادیو دوشنبه معرفی شدم و مجموعه‌ای از موسیقی سنتی و اصیل تاجیکی را درخواست کردم. دوستان رادیو دوشنبه فرصت خواستند تا ترانه‌هایی را که اشعار آن از سعدی و حافظ و دیگر شعرای ایران‌زمین بود و اجراهای خوبی هم داشت برابم گردآوری کنند.

چند روز بعد نوارها را گرفتم، دیدم روی جعبه، هم به خط سیرلیک و هم به خط فارسی، نوشته شده بود: «برادر ایرانی، استاد شبستری».

پس از آن و سال‌های بعد در سفر به تاجیکستان هر زمانی از دوشنبه تا خجند یا از خجند تا استروشن یا از بدخشان تا پنجکنت می‌رفتم، در هر شهر و روستایی که برای

مستندسازی و یا سیروسفر حضوری داشتم، پیوسته با افرادی روبه‌رو می‌شدم که از خاطرات خود با آقای شبستری نکاتی بیان می‌کردند؛ از سفر و دیدارشان از ایران زمین نکاتی بیان می‌کردند؛ تاجیکان با نقل خاطرات از سفرهای خود به‌عنوان زیارت ایران و شیراز یاد می‌کردند و با احترام برای دکتر شبستری که بانی آن سفرها شده بود طلب خیر داشتند؛ و همین نکته موجب می‌شد از نگارنده احوالات استاد شبستری را جو یا شوند. در شهر خنجد بانوی شاعر، فرزانه خجندی، شبستری را «برادر ما» خطاب می‌کرد و برایش صحت و تندرستی آرزو داشت و به ایشان به‌عنوان مرد فرهنگ و آغازگر دوستی‌های دو ملت نگاهی از سرِ صلح و دوستی داشت و اعتقاد داشت اگر دکتر شبستری فرصت بیشتری برای ماندن در تاجیکستان داشتند همه ریشه‌های فرهنگی، تمدنی و داوم دوستی‌های دو ملت ایران و تاجیک بهتر نمایان می‌شد.

### فرزند فردوسی

خوب به خاطر دارم در استروشن مهمان شرق‌شناسی بودم که به معلمی عشق می‌ورزید. او دکتر حسین‌زاده بود که استاد تاریخ دانشگاه هم بود. تجربه، توان علمی و دلبستگی فرهنگی او به ایران کهن و حوزه تمدنی ایران بزرگ از او ایران‌شناسی خبره ساخته بود. یکی از کارهایش ترویج نگارش به خط فارسی بود و با چنان شور و شعفی از زبان فارسی، ایران و شاهنامه و فردوسی و فرزندان فردوسی می‌گفت که شنونده را به شنیدن وامی‌داشت. وقتی فهمیدم فرزند فردوسی از نظر او کیست، تعجب نکردم؛ باز نام و یاد استاد دکتر مجتهد شبستری بود که در آن مهمانی تکرار شد. وی گفت: «ایران بزرگ باید که فرزندان با غیرت آریایی چون دکتر شبستری داشته باشد تا زبان فارسی و پرچم فردوسی را بر بام گیتی در فراز آورد.»

استاد حسین‌زاده گفت که تمام حروف فارسی را در لواحی زیبا طراحی کرده و با کمک سفیر ایران، جناب آقای دکتر شبستری، چاپ و تکثیر کرده است. شغل خانوادگی او و پدر بزرگش آهنگری بود. خود را از عاشقان حکیم فردوسی می‌دانست و تمام ابزارهای جنگی نام‌آمده در شاهنامه را بر اساس تخیل طراحی کرده و ساخته بود. جالب آن‌که استاد حسین‌زاده دارای خط بسیار خوشی بود و به خوشنویسی علاقه داشت و چندین نوشته «بسم الله الرحمن الرحیم» را با نسخ، نستعلیق و کوفی کتابت کرده بود.



او بیان کرد که با دعوت دکتر شبستری چند بار به ایران آمده است. حتی در مسابقه خوشنویسی‌ای در ایران جایزه هم گرفته است. او تعریف کرد فرزندانش شاهنامه‌خوان هستند و توسط دکتر شبستری در بزرگداشت فردوسی و شاهنامه‌خوانی به ایران اعزام شده‌اند و این حضور در ایران را بهترین هدیه و یادگاری ما می‌دانست.

### شریک غم و شادی

روزی در دوران تحصیلات تکمیلی خودم با استاد ولی صمد همراه بودم و به‌قولی دعوتش کردم به یک پیاله چای. در آن نشست دوستانه ولی صمد از جابه‌جایی مجسمه فردوسی از میدان فعلی سامانی در خیابان رودکی شروع کرد و به جنگ برادرکشی شهروندی رسید. او گفت: «در زمان جنگ و درگیری، همه آن‌هایی که بای بودند [پول‌دار و دارای امکانات] و همه کسانی که پای فرار داشتند دوشنبه را ترک کردند و گریختند؛ تنها سفیر ایران بود که ماند و در غم و شادی ما محنت‌داری کرد.»

بیان خاطرات تاجیکان از دکتر شبستری فراوان است و من در هر سفر خوشبختانه با افرادی روبه‌رو می‌شدم که شرحی از صلح، انسان‌دوستی، فرصت‌آفرینی و تقویت رابطه‌های فرهنگی از این مرد بزرگ را بیان می‌کردند.

در سفری دیگر برای ساختن مجموعه تلویزیونی «بوی جوی مولیان» عازم تاجیکستان شدم و باز هم در هر شهر و دیاری، با نشانی از سفیر اسبق ایران روبه‌رو می‌شدم. تا ذکری از نام دکتر شبستری می‌شد، خاطرات شیرین انسان‌دوستی او به میان می‌آمد. در آن سفر بود که به شهر کولاب رفتم و برسر مزار میرسیدعلی همدانی با مرحوم عصایف آشنا شدم. ایشان متولی مجموعه آرامگاه و موزه حضرت میرسیدعلی همدانی بود و از تلاش‌های استاد شبستری گفت. ایشان از بازسازی بنای آرامگاه میرسیدعلی همدانی توسط ایران و نقش ویژه آقای شبستری به‌صورت گسترده تعریف کرد و پیگیرهای ممتد و تأثیرگذار دکتر شبستری را که موجب بازسازی و زیباسازی مجموعه مزار میرسیدعلی همدانی شده است یاد می‌کرد. با مرور خاطرات مرحوم عصایف متوجه شدم اگر همت و عزم سفیر مهربانی‌ها نبود، آرامگاه میرسیدعلی به این زیبایی و شکوه ساخته نمی‌شد. عصایف می‌گفت: «بی‌جهت نیست که دلبستگی‌های مردم ایران و تاجیکستان در تاریخ تا ابد جاوید می‌ماند.» آقای عصایف چنان با سوز

دل و عشق و دلدادگی نام آقای شبستری را با ایران می‌آمیخت و بر زبان می‌آورد که گویا از یاورِ آسمانی تاجیکان حرف می‌زند. بیان عصایف نشان می‌داد که او حس عشق به ایران را در دیدارهای پیاپی و پیگیری‌های سفیر ایران برای بازسازی مزار میرسیدعلی همدانی یافته است.

این رابطه عاطفی همراه با ادب و احترام را چند جای دیگر دیدم و متوجه شدم کسانی که نسبت به آقای دکتر مجتهد شبستری ارادت دارند، همه این‌گونه هستند، حتی اگر او را ندیده باشند او را دوست دارند.

### سوگند به سپیدی آرد، نان و دوستی

همان سال در بازگشت از کولاب به جایی رسیدیم که به نام «قلعه هُلبوک» شهرت دارد. گروهی در این محل مشغول مرمت و بازسازی بنای قلعه بودند. هماهنگی کردیم تا از قلعه هُلبوک تصویربرداری کنیم. سرپرست و مدیر پروژه بازسازی هلبوک فرد تحصیل کرده‌ای بود. متوجه شدم ایشان استاد تاریخ دانشگاه است و از طرفی هم عاشق ایران و خط و زبان فارسی. خود را به‌عنوان مستندساز ایرانی معرفی کرد. وقتی با او حرف از ایران شد، اشک در چشمانش حلقه بست و به اصرار زیاد خواست پس از اتمام کار تصویربرداری مهمان او شویم. او با لطف و مهربانی ما را به خانه ساده خویس دعوت کرد تا به قول تاجیکان یک پیاله جای گیریم.

هنگام ورود به خانه استاد، دو نوجوان منتظر ما ایستاده بودند. در دست یکی تشتی کوچک و در دست دیگری کتری پر از آب بود. اشاره کردند که دستان خود را شستشو دهید. این رسم و سنت را می‌شناختم و قبلاً در جاهای دیگر تاجیکستان دیده بودم. دستان خود را شستیم و بلافاصله یکی از نوجوان حوله کوچکی که برای ما آماده کرده بود تعارف کرد که دستان خود را خشک کنیم. در خانه ساده و بی‌آلایش این استاد مهمان شدیم. دَسْت‌خوانی ساده [سفره] گسترده بود. چند پیش‌دستی با سمبوسه، بیسکویت و شکلات روی دسترخوان قرار داده بودند. یکی از همان نوجوانان با دو ظرف لبریز از مویز و چهارمغز [گردو] وارد شد و آن‌ها را روی دسترخوان قرارداد. استاد حدود ۵۰ ساله می‌نمود. او از دیار خویس گفت: «تاجیکستان پس از سال‌ها جنگ شهروندی، حالا به‌سوی آبادانی می‌رود و...» ناگهان زمزمه کرد: «خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش

/ خداوندا ننگه‌دار از زوالش» و بعد ادامه داد و گفت که به زیارت ایران آمده است و از کعبه معنوی فارسی‌زبانان دیدار کرده و به شیراز رفته است. او با حسرت و دلدادگی از ایران می‌گفت. گویا عاشقی از معشوق خود می‌گوید.

در این پذیرایی ساده اما صمیمی، او سر از پا نمی‌شناخت. اشعاری با ذوق و شوق می‌سرود و می‌خواند. به دسترخوان اشاره کرد و گفت: «گیرید!» [بفرمایید بردارید] چهارمغز از حولی [حیاط] خودمان است.» در پیاله‌ها چای سبز ریخت و گفت: «نوشید!» من و همراهم غرق رفتار و کردار و گفتار او بودیم که ناگهان همان نوجوان با سلامی مجدد و چند نانی در دست وارد شد و استاد گفت: «ها! حاضر، نان گرم، گیرید.» بوی نان گرم در اتاق ساده پیچید و من بی‌اختیار برشی از نان را بو کردم و بوسیدم و گفتم: «چه نان خوش‌بویی!» گفت: «زَنک‌ها حاضر پخته ایستاده‌اند.» [زن‌ها هم اکنون پخته‌اند.]

استاد نان را در دست گرفت و گفت: «مهمانان عزیز، روزگاری در همین شهر آرد برای تیارکردن نان نبود. برادرکشی بود. مردم کولاب در محاصره بودند. راه کولاب محکم [مسدود] بود. مردم کولاب شرایط سختی داشتند. من تازه توی [عروسی] کرده بودم و با پدر و مادر و سایر برادرها و خواهرها زندگی می‌کردیم. خیلی در عذاب بودیم. از بار محنت داشتم خفه می‌شدم [عذاب می‌کشیدم] یک‌روز رفتم شهر و نزد خانم رستم‌آوا. من طغای [دایی] او هستم. (آن زمان امام‌علی رحمان رئیس شهر کولاب و خانم رستم‌آوا معاون او بود.)

به بانو رستم‌آوا خیلی شکایت کردم که نان نیست، آرد نیست، همه بچه‌ها در خانه گرسنه‌اند و ... او لبخندی زد و گفت: «یک برادر ایرانی به نام شبستری برایم با سملوت [هوایما] روز گذشته از پگاه تا بی‌گاهی [از صبح تا غروب] چند نوبت آرد راهی کرده است و ما آن را به مردم می‌دهیم.»

حدود پانزده کیلو هم از آن آرد نصیب ما شد. وقتی آردها را به من می‌داد از خوبی و صفای این برادر ایرانی می‌گفت. چنان گفت که ندیده او را دوست‌دیده یافتم. آردها را خانه آوردم و به مادرم دادم. پرسید: «از کجا آرد یافتی؟» گفتم: «این یافتنی نیست؛ این حاصل درخت دوستی است. آرد آقای شبستری است.»

مادرم به من نگاه می‌کرد و می‌خندید. فکر می‌کرد من هذیان می‌گویم. او را فهماندم که آقای شبستری سفیر ایران‌جان است.

حال هر وقت نان و آرد سفید می بینم یاد دوستی ها با ایران جان در دیلم [: دل من] زینده می شود. هرگاه که نان داغ در دسترخوان می آید، ایران و شبستری و ... هم به یادم می آید. او را ندیده ام اما هنوز بعد از سالها نامش در دلم زینده است. او را چون دوست نادیده خوب می شناسم. مردی که جوانمرد چون پهلوان خوارزمی باید باشد. آن آردهای سفید بوی دوستی می داد، بوی پاک مهربانی و صفا داشت.»

او از من پرسید: «آقای شبستری را می شناسید؟ او را می بیند؟ از من او را پیام دهید.» گفتم: «بله، او را خوب می شناسم. از دوستان ما هم هستند. امیدوارم او را به زودی ببینم و حتماً برای ایشان از شما خواهم گفت.»

کمی گفت و گو کردیم. یک پیاله چای نوشیدیم و لقمه ای نان خوردیم و از او و خانواده اش خدا حافظی کردیم. آن ها هم برای ما دعا خواندند. چندین بار گفتند: «راه سفید، راه سفید» و این دعایی است که تاجیکان برای مسافر می کنند؛ هنوز در گوشم مانده است. به راه افتادیم و به دوشنبه بازگشتیم. چند روزی در شهرها و روستاهای دوشنبه گشت و گذاری کردیم و برای مستند «بوی جوی مولیان» هر روزی با افرادی که قرار بود گفت و گو کنیم، بدون استثنا، از استاد عزیز جناب آقای دکتر شبستری یادی و خاطره ای نقل می شد و از او به نیکی یاد می کردند و این موضوع موجب دلگرمی و افتخار گروه تصویربرداری شده بود.

### بر مزار میرسیدعلی همدانی

پس از مدتی به ایران بازگشتیم و دو سال بعد و پس از جمع آوری کتاب هایی توسط «انجمن دوستی ایران و تاجیکستان» قرار شد به اتفاق آقای دکتر شبستری مجموعه کتاب های اهدایی ایرانیان را به همراه برخی از اعضای انجمن به آن کشور ببریم. این اقدام فرهنگی انجمن داستان مفصلی دارد که فرصت دیگری می طلبد تا نقل شود. کتاب ها با مشتقاتی بسیار بار هواییما و به دوشنبه ارسال شد. به اتفاق خانواده برای جشن نوروز دعوت شده بودم. فرصت را غنیمت دانستم و از این همراهی بهره بردم. جشن نوروز در نوروزگاه دوشنبه با شکوه خاصی برگزار شد و پس از دیدن جشن به گشت و گذار و دیدار از خواهرم و فرزندانش رفتیم. جالب آن که خواهرم وقتی متوجه شد با آقای دکتر شبستری به تاجیکستان آمده ایم مشتاق دیدار ایشان شد.

سه روز بعد از جشن نوروزی، دریافت و ترخیص کتاب‌ها از گمرک فرودگاه دوشنبه انجام شد. کتاب‌ها طی مراسم خاصی تحویل کتابخانه ملی شهر دوشنبه شد. این کتابخانه به تازگی ساخته و مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود. نشست انجمن دوستی ایران و تاجیکستان در محل جدید کتابخانه با استقبال اهالی فرهنگ و هنر تاجیکی و دست‌اندرکاران فرهنگی و رسانه‌ای تاجیکستان روبه‌رو شد. فردای آن روز برای زیارت مزار میرسیدعلی همدانی به همراهی خانواده‌ام و در کنار جناب آقای دکتر شبستری عازم کولاب شدیم. پس از آن‌که به کولاب رسیدیم مزار میرسیدعلی همدانی یا به قول تاجیکان «حضرت امیرکبیر» نخستین جایی بود که باید می‌رفتیم. شهردار کولاب به همراهی گروهی از سرشناسان شهر به استقبال آمده بودند. مرحوم گل‌نظر کلدی، سراینده نخستین سرود ملی تاجیکستان، هم در میان جمع بود.<sup>۱</sup> در این گروه و دیدار دوستانه که ساعتی طول کشید، هریک از این عزیزان تاجیکی به زبانی شرح حال دوستی‌ها و خدمات دکتر شبستری را در تاجیکستان و کولاب می‌ستودند و از زحمات بی‌شمار وی برای نوسازی و زیباسازی مزار میرسیدعلی همدانی می‌گفتند؛ و در آن میان از تلاش‌های فرهنگی و اجتماعی این مرد بزرگ که صلح و دوستی را به ارمان آورده بود می‌گفتند و جایگاه یاری، یآوری و برادری او را ستایش می‌کردند.

در آن دیدار متأسفانه باخبر شدیم عصایف، متولی مجموعه فرهنگی مزار میرسیدعلی همدانی، بندگی کرده است [در گذشته]. فرزند عصایف حالا نام خانوادگی خود را به عصازاده تغییر داده و متولی این مجموعه شده بود. او هم این اقدام

۱. مرحوم گل‌نظر کلدی، شاعر مشهور تاجیکی، فیلم‌نامه‌نویس هم بود و با ایشان درباره ادبیات و فیلم‌نامه‌نویسی در تاجیکستان گفتگویی ویژه داشتم. او شاعر سرود ملی تاجیکستان بود. متأسفانه سال ۱۳۹۹ به علت ابتلا به ویروس کرونا جان به جان آفرین تسلیم کرد. به یاد دارم شعری از او را افضل شاه شادی به شکل ترانه‌ای خوانده بود که با این مطلع شروع می‌شد و آن را ثبت و ضبط کرده‌ام:

اگر یک لحظه خواری زبان بینم  
سخن‌های روان را ناروان بینم

در یکی از خلوت‌هایی که با این شاعر وطن‌دوست داشتم، نام لایق شیرعلی و مؤمن قناعت به‌عنوان عاشقان زبان فارسی و زبان مادری به میان آمد. در همان نشست، آن مرحوم از سفیر صلح و دوستی ایران خاطراتی نقل کرد و از دلسوزی‌ها و محنت‌داری‌های استاد شبستری گفت.

آنچه در آن مجال اندک و کنار مزار میرسیدعلی همدانی نقل می‌شد برایم غریبه نبود، چراکه قبل از آن خیلی بیشتر درباره جنگ شهروندی و ماندن شبستری در دوشنبه و یکه‌وت‌ها برای صلح قدم برداشتن سفیرمان ماجراهایی نقل می‌کردند؛ خاطراتی که تاریخ تاجیکستان باید از آن‌ها لبریز شود.

فرهنگی را ستود و اشاره کرد که مرحوم پدرش از سختی‌هایی که آقای دکتر شبستری برای آبادانی مزار میرسیدعلی کشیده ماجراهای بسیاری تعریف کرده است و دوستی چون استاد شبستری را نایاب می‌دانسته و پیوسته برای مهربانی‌ها و زحمات این سفیر صلح و دوستی ارزش و اعتباری خاص قائل بوده است. به همین مناسبت استاد حق‌نظر، از شاعران تاجیکستان، شعری در وصف دوستی خواند:

تا توانی دوستان را گم مکن	دوستان مهربان را گم مکن
درجهان بی‌دوست بودن مشکل است	مشکل آسان کن، کسان را گم مکن
دوست را از دوست جانا فرق کن	دوستی پیوند جان را گم مکن
چشمه‌الهام ما خلق است و بس	خلق مشهور جهان را گم مکن
زینت باغ از گل خندان بود	مثل گل خندان لبان را گم مکن
دوست آمد گرم در آغوش گیر	رسم خوبی تاجیکان را گم مکن
خلق عالم دوست با ما گشته است	وحدت خلق جهان را گم مکن

در هنگام شعرخوانی حق‌نظر همه با لبخند و نگاه ستایش‌آمیز به استاد مهربانی‌ها جناب آقای دکتر شبستری توجه داشتند. بعد شعرخوانی همه دوستان حاضر، استاد حق‌نظر را تشویق کردند و به او بسیار تشکر گفتند. این وصف حال از سوی شهردار کولاب نیز مورد توجه قرار گرفت و حضور دکتر شبستری را در مزار میرسیدعلی همدانی یادآور دوستی‌ها و تقویت فرهنگ دو ملت دانست. پس از آن شهردار کولاب از گروه و دکتر شبستری خداحافظی کرد.

بعد از رفتن شهردار، دوست دیگری به نام ظفر میرزائیان که بنیانگذاری و راه اندازی انجمن شاهنامه‌خوانان در تاجیکستان نتیجه تلاش اوست، درخواست و بیان کرد: «باید مردانی چون استاد شبستری بر کارها نظارت و در آن‌ها همکاری کنند. نگاه و اندیشه‌ای مانند ایشان می‌تواند در تقویت و بقای روابط بین دو کشور کارساز باشد. از اینکه زیرساخت‌های محکمی در سال‌های بعد از ایشان به وجود نیامد و متأسفانه دشمنان هر دو طرف از این فرصت سوء استفاده کردند و تبلیغات منفی‌ای که می‌کنند جای نگرانی دارد و ممکن است دشمنان نگذارند این دوستی و رفاقت‌ها ادامه پیدا کند و ...»

در پاسخ ایشان آقای دکتر شبستری گفتند: «هرچند که این رفتار از سوی دشمنان ما و شما و نقشه آنان از نخستین روزهای حضور سفیر ایران وجود داشته اما این مردم و

ملت‌ها هستند که بقای دوستی را پاس داشته‌اند و برای دوستی‌های ماندگار ارزش و احترام قائل‌اند؛ اما دشمن بی‌کار نمی‌نشیند. البته باید هوشیار بود و نگذاشت دوستی‌ها و محبت بین دو ملت ایران و تاجیکستان آسیب ببیند.»

پس از آن فرزند مرحوم عصایف، آقای عصازاده، درباره زحمات بنای موزه و جمع‌آوری کتب قدیمی و اسنادی درباره میرسیدعلی همدانی و نیز تلاش‌های دکتر شبستری مطالبی بیان کرد. آقای دکتر شبستری در پاسخ گفتند: «همه ما موظف هستیم در جهان تا زنده هستیم کاری کنیم و قدمی برداریم که پس از مرگمان آثار زیبایی را برای آیندگان به ارمغان بگذاریم.» ایشان به کاشی‌کاری اطراف ورودی مزار میرسیدعلی اشاره کردند و گفتند: «نام مقدس آستان قدس رضوی ماندنی‌تر از نام همه ما خواهد بود.»<sup>۱</sup>

### دیدار یار غائب دانی چه ذوق دارد؟

پس از گشت‌وگذار در باغ و مزار میرسیدعلی همدانی و دیداری از موزه، در مسیر بازگشت توسط دکتر ظفر میرزائیان برای اوقات خوری [: صرف غذا] به آشخانه‌ای [: غذاخوری‌ای] رفتیم و بعد از خوردن ناهار به راه خود به سوی دوشنبه ادامه دادیم. در مسیر بازگشت ناگهان خود را روبه‌روی قلعه هُلبوک دیدم. از راننده خواهش کردم کنار دروازه بنای یادبود هُلبوک دقیق‌ی نگه دارد. خودروی آقای دکتر شبستری هم رسید. از من پرسید: «چه شده؟ اتفاقی افتاده است؟» برای غافلگیرکردن ایشان تقاضا کردم از

---

۱. نگارنده به‌علت سفرهای فرهنگی و ثبت برنامه‌های علمی، ادبی و نشست با مفاخر تاجیکان از یک‌سو و اقامت فامیل خود در شهردوشنبه از سوی دیگر، پیوسته برخی از حوادث و دیدارها را یادداشت کرده‌ام و خدا را شاکر هستم که در آن دوران با جناب دکتر شبستری آشنا شدم و این دوستی تا به امروز ادامه داشته است. بی‌شک پیوند ما به‌دلیل تاجیکستان و وحدت فرهنگی بین دو ملت به‌وجود آمد. تاجیکستان مرا با مردی آشنا ساخت که در میان تاجیکان به‌عنوان منجی شناخته شده است و این موضوع دشمنان ایران را پیوسته آزار داده که چطور با آن‌همه هزینه‌های میلیاردی نتوانسته‌اند اندکی از جایگاه ایرانیان را نزد تاجیکان کم‌رنگ کنند. هنوز توطئه‌های دشمنان مشترک دو ملت ادامه دارد. شاید بازخوانی و مروری بر حضور و فعالیت‌های ایرانیان عاشق تاجیکستان موجب شود کشورهایی که با اندیشه‌های شوم نفاق‌افکن و افراطی‌گری مترصد جدایی دو ملت هستند، نقشه‌هایشان برملا گردد و دو ملت به حیات تاریخی و فرهنگی خویش در کنار هم، بیشتر و بهتر از گذشته ادامه دهند. چنین باد.

دیوار و داخل بنا دیدن کنند. در ورودی بنا بسته بود. تا استاد شبستری به خطوط آجری بنا و بازسازی‌ها خیره بودند، من هم به سرعت به آن سوی جاده رفتم و استادی که مرمت بنای هُلبوک را عهده‌دار بود فراخواندم. استاد از خانه بیرون آمد. مرا شناخت. از او خواهش کردم دقایقی در قلعه را بگشایند تا دوستانم صورت گیرند [: عکاسی کنند]. ایشان خوشحال که دوباره مرا می‌بیند، بسیار شاد شد و فوری دستیار جوانی را صدا کرد و به اتفاق هم به سوی دروازه قلعه هُلبوک آمدیم. همراهان هر یک در گوشه‌ای مشغول تماشای بیرون قلعه بودند و استاد دکتر شبستری روبه‌روی در اصلی قلعه ایستاده بودند و به بلندای دیوار بازسازی شده می‌نگریستند. وقتی به ایشان رسیدم خطاب به آن استاد تاجیک گفتم: «آقای دکتر شبستری ایشان هستند؛ همان سفیر ایران که از او برایم خاطره نقل کردید.» هر دو به من خیره شدند. رو به دکتر شبستری کردم و گفتم: «ایشان استاد دانشگاه و مدیر بازسازی و ناظر پروژه قلعه هُلبوک‌اند.» مرد هاج‌وواج به من و به استاد شبستری خیره شده بود. دستانش را دراز کرد و در حین احوال‌پرسی گفت: «آقای شبستری مهربان به وطن ما آمده، نور دیده، تاج سر، خوش آمدید.» او با لبانی خندان و سراسیمه، جوانک را صدا کرد و به او گفت از خانه خلعتی بیاور.

تا پسرک جوان برود و بیاید، استاد از خوشحالی سر از پا نمی‌شناخت و گاهی به من و گاهی به دکتر شبستری چشم می‌دوخت و می‌گفت: «باوری ندارم! ناجی ما، پیام‌آور صلح و دوستی تاجیکان، سروش مهربانی و دوستی را در دیار خودم یک‌باره تماشا ایستاده‌ام، باوری ندارم! شما آقای شبستری، یار مهربان تاجیکان را در این حال دیده ایستاده‌ام [: دارم می‌بینم].»

و در همان حال چند بیت شعر را مدام تکرار می‌کرد و می‌گفت: «چه خوش باشد که سعدی گفته است»؛ از جمله خواند:

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان بر تشنه‌ای بیارد  
با شعر و ترانه از دکتر شبستری استقبال و قدردانی می‌کرد و دکتر شبستری از ایشان تشکر زیاد کردند و از روند پیشرفت و تکمیل بنای هُلبوک پرسیدند.

استاد نیز به دقت از آثار و بقایای به‌جا مانده تا طراحی و بازسازی و تلاش چندین ساله‌اش توضیح کامل داد؛ به طوری که گویا مسئول پروژه، جناب دکتر شبستری است! عازم رفتن به سوی دوشنبه بودیم که پسرک جوان با پارچه سفید و بزرگی که حاشیه



آن خیلی زیبا گلدوزی شده بود، سراسیمه و دوان دوان بازگشت و استاد توضیح داد که تاجیکان به بزرگانی که کاری نیک انجام دهند، تحفه و هدایایی به رسم یادبود می دهند و سپس آن‌ها را کسبیل می کنند. او این خلعتی ساده و زیبا را به کمر استاد دکتر شبستری بست و برای تنجی مسافران و همراهان دکتر شبستری صحت و راه سفید آرزو کرد.

من به هر دو نگاه می کردم. چه لحظه زیبا و با شکوهی مقابل چشمانم نقش می بست. با خود می اندیشیدم: نعمت دوام دوستی از درایت یک سفیر چقدر می تواند اثرگذار باشد. افسوس که سال‌هاست ارزش خدمات یاران خویش و هزینه‌های انسانی و زمانی فراوانی که شده است را فراموش کرده‌ایم و هر چه ثبت شده است را خواسته یا ناخواسته به دور ریخته‌ایم؛ افسوس.

غروب از راه می رسید و خورشید در پس قلعه هلبوک رنگ می باخت. با استاد تاریخ و مسئول بازسازی قلعه هلبوک خداحافظی کردیم و به راه افتادیم. در راه اشعاری که حق نظر و استاد تاریخ خوانده بودند در گوشم طنین دلنشینی داشتند. رفته رفته با زمزمه اشعار آن روز و خستگی سفری یک روزه، خواب به مهمانی چشم‌هایم راه یافت.

### رساندن آرد مهربانی و نان نوع دوستی به کولاب

بعد از کشتارهای داخلی و جنگ شهروندی، دولت مصالحه ملی در تاجیکستان شکل گرفت. جوانان دوشنبه متشکل از گروه‌های دمکرات و اسلامی جمع شده بودند و ضد دولت نبی اف، به اصطلاح موضع انقلابی تندی گرفته بودند. راه کولاب را بسته بودند و چون مبارزان کولابی بیشتر کمونیست‌ها بودند، آن‌ها را در محاصره قرار داده بودند. رفت و آمد به کولاب غیر ممکن بود و کسی جرئت حتی سفر به آنجا را نداشت. وقتی خبر محاصره مردم کولاب به جناب دکتر شبستری می‌رسد، متوجه می‌شوند که مردم در فشار و محدودیت بسیاری قرار دارند. حتی آرد هم برای تهیه و پخت نان در اختیار ندارند. ایشان تصمیم می‌گیرند به هر طریقی شده به کولاب و مردم آن دیار آرد برسانند. هلال احمر جمهوری اسلامی ایران برای مردم تاجیک آرد فرستاده بود ولی کولابی‌ها به علت وضعیت محاصره در موقعیت نامناسبی به سر می‌بردند و از دسترسی به آرد محروم شده بودند. آقای دکتر شبستری وقتی می‌بیند اوضاع کولابی‌ها بد است و آردی

ندارند که نانی با آن تهیه کنند، به حسبِ وظیفهٔ انسانی و تکلیفی که بر دوش خود حس می‌کرد به فکر چاره افتاد. یک روز غروب تصمیم می‌گیرد با کمک برخی همکاران سفارت، کامیونی اجاره کنند و به انبار هلال احمر رفته، کیسه‌های آرد را سوار کامیون کنند. به‌علت سختی کار بارزدن، زمان می‌گذرد و در نهایت در محل ایست و بازرسی شبانه، جوانان انقلابی متوجه بار کامیون و مقصد آن شده، اجازهٔ عبور نمی‌دهند و همهٔ کیسه‌های آرد را تخلیه می‌کنند، زیرا عقیده داشتند مردم و مبارزان کولابی کمونیست هستند و نباید به آن‌ها کمکی بشود. انقلابیون از آقای شبستری عذرخواهی می‌کنند و از ایشان می‌خواهند که بازگردند.

اما در بازگشت، آقای شبستری به دوستان سفارت می‌گویند حال که از جاده نمی‌توان رفت، باید از طریق هواپیما و توسط سملوت دو موتور (هواپیماهای کوچکی که در تاجیکستان هنوز هم استفاده می‌شود و مناسب باربری هم است) برای کولاب آرد فرستاده شود. مجدداً کامیون را می‌آورند و کیسه‌های آرد را در کامیون می‌گذارند و به فرودگاه دوشنبه می‌روند و هواپیمایی را اجاره می‌کنند تا این آردها را به مردم کولاب برسانند؛ اما ترس از انقلابیون دوشنبه و کولاب، نخستین مانع است و نیمه‌شب که ممکن است به هواپیما آسیبی بزنند و... با گفت‌وگوها و برانگیختن حس نوع‌دوستی، عاقبت خلبان راضی به همکاری می‌شود. آردها از کامیون تخلیه و در هواپیما بارگیری می‌شود. همه از همراه شدن با خلبان وحشت دارند؛ اما جناب شبستری علی‌رغم آسیب‌دیدگی کمر و دردی که دارند، خود پیش‌قدم می‌شوند، اما یکی از همکاران سفارت، به‌نام آقای محمدی، داوطلب می‌شود که به‌جای سفیر این کار را انجام دهد. سفیر به ایشان سفارش می‌کند با خانم رستم‌آوا تماس بگیر، سلام مرا برسان و بگو از طرف شبستری برای مردم کولاب آرد فرستاده شده است، زیرا خانم رستم‌آوا که معاون وقت آقای رحمان رئیس کولاب است به ایران علاقه دارد و دوستی ما را درک می‌کند.

هواپیما به سوی کولاب پرواز می‌کند. همگی شب را به خانه می‌آیند و تا صبح منتظر می‌شوند که هواپیما از کولاب بازگردد ولی با گذشت ساعاتی دلهرهٔ همکاران سفارت بیشتر می‌شود؛ تا ساعت ۱۱:۳۰ دقیقه صبح هیچ خبری از مراجعت آقای محمدی و هواپیما نمی‌شود. همه به این باور رسیده‌اند که بدون شک جنگجویان و مخالفان کولابی آقای محمدی را دستگیر و زندانی کرده‌اند؛ اما دقیقاً بعد از ساعت

۱۱:۳۰ صدای گوش‌خراش هواپیمای دو موتوره از دور به گوش منتظران در فرودگاه دوشنبه می‌رسد. آقای محمدی که سالم و خندان بازگشته کمبود آرد را گزارش می‌کند. استقبال خانم رستم‌آوا و تشکر زیاد او از این اقدام انسان‌دوستانه با توجه به اوضاع نامناسب مردم کولاب، وظیفهٔ سفیر را بیشتر می‌کند. آقای شبستری این بار به هلال احمر مراجعه و تقاضای دو کامیون دیگر آرد می‌کند که از طریق راه هوایی و با سملوت به کولاب ارسال شود.

دو کامیون طی یک‌روز بارگیری شده و با هواپیما برای مردم کولاب ارسال می‌شود. این اقدام انسان‌دوستانه در وضعیتی انجام می‌شود که بهانه‌های زیادی بود که صورت نگیرد، اما با درایت و رفتار منطقی و شجاعت همکاران سفارت ایران، هرچند با نگرانی و دلشوره فراوان همراه بود، اما نتیجه‌ای اثرگذار داشت.

بدون استثنا همهٔ تاجیکان دیدند که دولت ایران به‌دور از جناح‌بندی‌های سیاسی در تاجیکستان آن‌روز، طرفدار مردم است و روش کمک به هم‌نوع را در پیش گرفته است. افراد موسوم به طرفدار کمونیست‌ها در کولاب به اندازهٔ سایر مردم حق حیات دارند. این منش به‌عنوان نقطهٔ عطفی در میان مردم و مسئولان تاجیک از سوی ایرانیان مطرح شده بود.

### شیراز، کعبهٔ دل تاجیکان

شیراز برای تاجیکان به‌عنوان کعبهٔ معنوی و زیارتگاه ادبی شناخته شده است. به خاطر دارم در یکی از سفرهایم وقتی به ایران باز می‌گشتم، یکی از تاجیکان که برای درمان به ایران اعزام شده بود می‌گفت: «خدا خواهد [ان‌شاءالله] بعد از شفا به شیراز می‌روم تا مزار حافظ و سعدی را زیارت کنم.»

خاطره‌ای هم از مرحوم لایق شیرعلی دارم که می‌گفت: «من برای رفتن به ایران حاجی شدم.» اشاره به محاسن خود نمود که یعنی ریش گذاشته‌ام تا سفر عشق میسر شود.

ایشان پس از شرکت در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی<sup>(ع)</sup> به متولی گروه مهمانان مراجعه می‌کند و می‌گوید: «کعبهٔ دل ما تاجیکان شیراز است و چاره‌اندیشی کنید تا این دیدار ممکن شود.» دوستان ایرانی که این موضوع را می‌دانستند قول دادند که فردای آن روز به شیراز خواهیم رفت. استاد شبستری هم در اغلب اعزام‌هایی که برای تاجیکان

صورت می دادند برنامه سفر به شیراز را هماهنگ می کرد و این یکی از بهترین خاطرات تاجیکان در سفر به ایران بوده و هست.

### پیر درد آشنای ما می گفت...

در جشن هفتصد سالگی میرسیدعلی همدانی، استاد ظفر میرزانیان از شاهنامه پژوهان همراه بود. ایشان گروه شاهنامه خوانان جوان را در کولاب راه اندازی کرده است. او گفت: «تجدید بنای میرسیدعلی همدانی عشق می خواست که در وجود سفیر ایران بود. یکی مثل استاد شبستری می شود فرزند فردوسی و از یادگاری او پیوند ما بیشتر می شود.» در آن سفر شعری برایم خواند و خیلی دلش می خواست روزی به استاد شبستری تقدیم کند. من آن شعر را یادداشت کردم و در اینجا آن را می آورم.

دوری از دوست را تو می دانی	شعله آتشی درون زاده است
پیر درد آشنای ما می گفت	داروی درد عاشقان باده است
ای که دنبال دوست می گردی	سعدی آن آشنای آزاده است
در گلستان شیخ تاکی هست	که در آن باده ای خدا داده است
آنچه گفتیم حرف رسمی بود	حرف اصلی حکایتی ساده است
ما ز یاران و دوستان دوریم	دل به صحرای غربت افتاده است

### شبستری ماند تا دشمنی ها برود

جنگ های داخلی از ۷ تیرماه ۱۳۷۱ آغاز شد و تا حدود پنج سال ادامه داشت (۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷). در آن ایام با شدت گرفتن جنگ و خونریزی، همه سفرای کشورهای خارجی فرار را برقرار ترجیح می داند و تنها سفیر ایران بود که در هتل اکتبر ماند. روایت تاجیکان از این جستن ها و گریختن ها خیلی جالب است. روایت مرحوم صلاح الدین اف که مدت زیادی مشاور رئیس جمهور و نماینده ایشان در انجمن فارسی زبانان جهان «پیوند» بود از جمله این خاطرات است. ایشان نقل می کرد: «همه گریزان و ترسان بودند. سفیر امریکا که خیلی قامت بلند بود و شبیه ورزشکاران، از ترس جان سوار در تانک شد و از محل اقامتی خویش با تانک به فرودگاه رفت. خدا می داند قلبش تهی شده بود یا نه؟»

یکی از همکاران آن وقت سفارت (که در هتل اکتبر بود) به من گفت: «حتی سفیر افغانستان را هم خودم دیدم با عجله، حیران و ترسناک، گریزان شد و من به دکتر شبستری گفتم "حاج آقا، افغانستان هم رفت!" هتل خالی شد. همه رفتند.»

تخلیه شدن هتل حس بدی به وجود آورده بود. حتی نگهبان هتل هم گریخت؛ ولی سفیر ایران، آقای دکتر شبستری، همراه تنی چند از اعضای سفارت، علی‌رغم خطراتی که در پیش روی داشتند، بدون هیچ مراقب و حراستی در هتل ماندند. این روش استقامت برای چه بود؟ حال که از آن اتفاق‌های وحشتناک فاصله گرفته‌ایم، نگارنده می‌اندیشد چه امیدی برای در امان ماندن جان سفیر و همراهانشان وجود داشت؟ به نظر می‌رسد پایداری جناب دکتر شبستری برای اثبات دوستی با تاجیکان بود. ایشان خطر را به جان خرید و علی‌رغم آزادبودن برای بازگشت به ایران و دورشدن از مهلکه، ترجیح داد که بماند و حق دوستی و هم‌زبانی و هم‌فرهنگی را به جای آورد. اتهامات و جوسازی‌هایی که دشمنان دو کشور علیه ایران با موضوع مداخله در جنگ شهروندی ساخته و پرداخته بودند نقش بر آب شد؛ زیرا مواضع آشتی طلبانه و اندرزه‌های دوستانه این مرد بزرگ موجب شد تا خیلی از بزرگان تاجیک اقرار کنند که «شبستری از ماست، او بیشتر از ما به ما دل‌رحمی می‌کند، رفیق گرمابه و گلستان ما شبستری است، اوست که در اندوه ما غمگین و در عزای ما صاحب‌عزاست و در خوشی و شادی ما صاحب مجلس است و مهمانداری می‌کند.»

در نشستی که زمانی بعد از اتمام مأموریت این سفیر دوستی با مرحوم منیازاف داشتیم، آن بزرگوار به من گفتند: «شبستری فقط سفیر ایران نبود، او برادر ما بود، یار و یاور ما و غمخوار ما بود. صلح و تنجی [آرامش] و امانی [امنیت] از ایران و به مدد شبستری در تاجیکستان ماندنی شد. او سبب شد جنگ برادرکش نباشد.»

حال که از دور به این ماندن استاد شبستری می‌اندیشم، دورنمایی برایم مجسم می‌شود. شبستری فرار نکرد. او در تاجیکستان ماند چون دوشنبه و مردمانش را دوست داشت. سفارت را ترک نکرد؛ هرچند همه سفرای کشورهای دیگر رفتند و نقشی در صلح تاجیکان نیافریدند. او ماند تا بفهماند دو ملت ریشه‌ای واحد دارند. ماند تا به گوش دو طرف درگیر از آسیب‌های مالی و جانی و ویرانی که موجب شادی دشمنان شدند بگوید: تنها سفیری که نه محافظ داشت و نه سلاحی برای دفاع شخصی، اما دلی

عاشق و زبانی لطیف و بیانی شیوا برای آرام کردن اوضاع داشت، شبستری بود. به قول خردمندان تاجیک «شعر وحدت را شبستری به ما آموخت. او همچون یکی از اهالی شهر دوشنبه در این دیاژ ساده بود و باش داشت [: زندگی می‌کرد] و برخی از ما قدر و منزلتش را خوب درک نکردیم. شاید هم دشمنان فهمیده باشند که نقش ایران در صلح تاجیکستان تا ابد به یادگار خواهد ماند.»

### اعزام کاروان‌های فرهنگی

به علت ارتباط نزدیکی که با تاجیکستان و سفارت پیدا کرده بودم چندین بار از برنامه‌ریزی دوستان سفارت برای اعزام هیئت‌های فرهنگی به ایران، مطلع شدم و از تلاش برای این سفرها گاهی تعجب می‌کردم؛ با حداقل امکانات سالی یکی دو کاروانی که صاحبان قلم، کارشناسان فرهنگ و سیاست، صاحب‌نظران مختلف و مردمی که مورد احترام جامعه ملی و مذهبی بودند، به ایران اعزام می‌شدند. مناسبت‌هایی مانند نوروز، جشن‌های دهه فجر، ایام سالگرد ارتحال امام خمینی<sup>(۲)</sup>، نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب تهران، جشنواره‌های موسیقی و فیلم و... در سراسر سال برنامه‌ریزی خاصی می‌شد. به خاطر دارم در یکی از این سفرها استاد شبستری هم خودشان همراه مهمانان تاجیکی شده بودند و شش اتوبوس حدود ۱۵۰ نفر مهمان را همراهی می‌کرد. با کم‌دردی که ایشان داشت، چندین هزار کیلومتر راه سفر را با اتوبوس طی کردند که خیلی سخت می‌نمود. علت این همه زحمت را می‌توان به روشنی دریافت: بودجه کمی برای دعوت گروهی اندک که امکان سفر با هواپیما داشتند مهیا بود ولی برای برآوردن انتظارات علاقه‌مندان بی‌شماری که برای زیارت ایران و شیراز لحظه‌شماری می‌کردند، بهترین راه این بود که گروه بیشتری اعزام شوند ولی با اتوبوس! جالب است که تاجیکان هم گلایه‌ای از سفر طولانی زمینی نداشتند و به قول دوست عزیز و مرحوم لایق شیرعلی که در یکی از این سفرها اعزام ایران شده بود؛ از سختی راه به من چنین گفت:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور

برای گروه اعزامی، از سختی و مسافت راه گفته می‌شده است ولی همه با جان و دل

می‌پذیرفته‌اند که گروه بیشتری برای سفر به ایران اعزام شوند، هرچند زمان و مسیر طولانی باشد.

این گروه از تاجیکستان به ازبکستان و از آنجا به عشق‌آباد در ترکمنستان رفته، سپس به ایران می‌آمدند. ناگفته روشن است که به‌غیر از مسافت طولانی، سفیر ایران برای پذیرایی و استراحت بین راه باید برنامه‌ریزی می‌کرد. البته کمک سفارتخانه ایران در ترکمنستان بود ولی قطعاً تدارکات لازم را برای گروهی حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر مهیا کردن در هر نوبت سفر، کار سختی بود که بدون برنامه‌ریزی و دقت مقدور نبود. تهیه ویزاها برای عبور از چند کشور و مسائل مرزی آن‌ها دل‌مشغولی‌های خاص خودش را داشت. باید خاطرنشان کنم که از همه اقشار فرهنگی و روشنفکران تاجیک در آن کاروان‌های دوستی وجود داشت و خود این موضوع اهمیتی فرهنگی پیدا می‌کرد و رسانه‌های این چند کشور به آن توجه داشتند و البته کمترین توجه از سوی رسانه‌های خودی بود. با توجه به سفرهای هفتگی هیئت‌های علمی، فرهنگی، سیاسی، ورزشی، اقتصادی و مسافرانی که برای درمان به ایران اعزام می‌شدند، می‌توان قریب به یقین حدس زد در دوران سفارت آقای دکتر شبستری حداقل نزدیک به پنج‌هزار نفر از مردم و نخبگان تاجیک به ایران جان (گفته آن‌ها درباره ایران که آن را مادر و وطن‌جان خویش خطاب می‌کردند) سفر داشته‌اند. بی‌سبب نبود که در هر گوشه‌ای از تاجیکستان نام شبستری به‌عنوان دوست و یاور تاجیکان برای من بازنمایی می‌شد و دوستاناران استادشبستری از سفر به ایران زمین خاطراتی شیرین بیان می‌کردند. این مرد بزرگ توانست با حداقل امکانات بهترین و بیشترین بهره‌برداری فرهنگی را بکند. باید گفت دیپلماسی عمومی در پشت درهای بسته اتفاق نمی‌افتد. متأسفانه این ظرفیت در محاق رفت و از آن برای استحکام و دوام رابطه‌های، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دو ملت بهره‌برداری نشد.

### سفارت بدون سفارتخانه!

اقامت سفیر در چند هتل صورت گرفته بود و هر بار به هتلی می‌رفتند زیرا هنوز سفارت ساخته نشده بود. نخست به‌عنوان مهمان در «بوستان‌سرا» که از زمان کمونیست‌ها محل جای‌گیری مهمانان خارجی بود چند هفته‌ای اقامت می‌کنند. ظاهراً مدتی هم در

«بنیاد فرهنگ» و سپس به «هتل تاجیکستان» می‌روند. هتل تاجیکستان را همان اوایل از نزدیک دیده‌ام و فقط سه روز در آنجا اقامت داشتیم؛ اسکلت محکمی داشت ولی به‌عنوان یک هتل خوب نبود؛ هرچند که در زمان شوروی استحکام این بنا مورد توجه قرار گرفته بود ولی بعد از فروپاشی اتحاد جماهیری شوروی، سیستم آب گرم مرکزی شهر از کار افتاد و همه با کمبود آب گرم روبه‌رو شدند، به‌خصوص مهمانان خارجی که ساکنان هتل تاجیکستان بودند به‌سختی ایام را می‌گذراندند. بد نیست گفته شود که برای آب گرم باید فلزی [المنت] سر سیمی بسته می‌شد و در ظرفی پر آب قرار می‌گرفت تا مقداری آب گرم شود. این روش را نگارنده هم تجربه کرده است؛ ولی سفیر محترم ما جناب شبستری مدت‌ها با این کاستی دست‌وپنجه نرم کرده بودند.

بعد از هتل تاجیکستان، سفارت ایران در چند اتاق از «هتل اکتبر» تشکیل می‌شود؛ هتلی که بنای آن درگیری‌های شهر دوشنبه را به یادگار دارد. این هتل بعدها به نام «اوستا» تغییر یافت. بعد از هتل اکتبر یک‌بار هم سفیر را در خانه‌ی نه‌چندان مناسب سفارتخانه روبه‌روی همین هتل اکتبر ملاقات کردم.

در طول اقامت سفیر و هم‌زمان با جنگ داخلی، باید سفیر به فکر ساخت سفارتخانه هم می‌بود. از دیگر کارهای ایشان — با بودجه بسیار کمی که در اختیار داشت — خرید محلی برای سفارت ایران بود. زمانی که مکان برای سفارت دیده و پسندیده می‌شود، ایشان با بودجه اندک می‌تواند نیروی انسانی در اختیار بگیرد. یادم هست هنوز پول رایج در تاجیکستان «روبل» بود و با تبدیل ریال ایرانی به روبل، قدرت خرید تجهیزات و مصالح برای ساخت سفارت حتماً بهتر می‌شد. نکته‌ی جالب این است که کارکنان سفارت چون خودشان جای مناسبی برای اقامت آسوده در اختیار نداشتند، خانواده‌های خود را هم نمی‌توانستند در کنارشان داشته باشند؛ این هم یکی از کارهای شگفت‌ساز سفیر و اعضای سفارت بود. باید خاطر نشان کنم برای من خیلی عجیب بود که جناب سفیر چطور با این دوری از خانواده سخت تلاش می‌کند تا جریان آشتی و پایان‌گیری‌ها صورت گیرد. البته گاهی در تعطیلات نوروزی و یا تابستانی اعضای خانواده‌ی ایشان در تاجیکستان حضور می‌یافتند اما چون جای امنی برای ماندن خانواده‌ها نبود، خیلی زود به ایران مراجعت می‌کردند.



## بارگاه میرسیدعلی همدانی

کولاب و مزار میرسیدعلی همدانی برای همه ایرانیانی که با این سید بزرگوار آشنا هستند یادآور سابقه و پیشینه جالب آن است. نگارنده با این بزرگوار توسط کتاب آثار و احوال میرسیدعلی همدانی؛ با شش رساله از ایشان که به قلم دکتر محمد ریاض نوشته شده بود آشنا شدم. در سال ۱۳۷۰ این کتاب مفید و ارزنده درباره زندگی و شخصیت، دیدگاه‌ها و زحمات علمی و فرهنگی میرسیدعلی همدانی به‌عنوان یک ایرانی و از سلاله سادات به دستم رسید و قبل از سفر به تاجیکستان آن را خوانده بودم. برایم خیلی جالب بود. اما کولاب و حضور سفیر ایران در آن شهر و زیارت آرامگاه میرسیدعلی همدانی و... داستانی طولانی دارد که استاد شبستری عزیز در یکی از سفرهایی که همراه ایشان بودم برایم نقل کرده است. ایشان بیان می‌کرد که از نخستین سفرهایش در تاجیکستان، رفتن به کولاب بود. نگارنده به خاطر دارد جاده دوشنبه به کولاب خیلی ناهموار بود و دکتر شبستری در ماه اول حضور در تاجیکستان به دلیل جایگاه معنوی این سید جلیل‌القدر شایسته آن مقام روحانی می‌شود و به زیارت بارگاه وی می‌رود. وقتی به باغی که مزار در آن قرار داشته وارد می‌شود، از غربی مزار دلگیر شده و تصمیم می‌گیرد هرطور هست بارگاهی شایسته برای این منادی دوستی و ایمان بسازد. ایشان می‌گفت: «مزار غریب ایشان را دیدم و دلم شکست و تاریخ پرفراز و نشیب این مرد بزرگ و سفرهایش به کشورهای گوناگون و سرزمین‌های شمالی ایران و تبلیغات ایشان از مکه تا ختلان [نام قدیمی کولاب] و تا کشمیر و... را مرور می‌کردم. با خود گفتم این جایگاه شاه همدان، امیرکبیر مصلح آن دوران، باید شایسته زیارت مریدان شود. برای همین منظور با مرحوم عصائیف، که سال‌ها بدون چشم‌داشتی خادمی آن حرم را برعهده داشت، فکر و عقیده خود را گفتم تا خدا خواهد [ان‌شاءالله] برای بازسازی مزار میرسیدعلی همدانی کاری شایسته باید انجام دهیم. اما افسوس، جنگ داخلی تاجیکستان موجب شد این اندیشه چندسالی به تعویق بیفتد، ولی برنامه‌ریزی آن را انجام دادم؛ مکاتباتی با وزارت خارجه کردم و در نهایت سال ۱۳۷۴ با کمترین هزینه و به بهترین صورت ممکن بازسازی صورت گرفت. مهندسی که با دستیارش برای ساخت و تجهیز بنا مرا یاری کرد آقای ملکی بود (که خدا پشت و پناهاش باشد) عاشقانه و بدون ادعایی زحمات بسیاری کشید. خرید و تهیه کاشی از آستان‌قدس رضوی هم زمان و

انرژی برد تا عاقبت با پولی که وزارت خارجه پرداخت کرد کاشی‌ها به تاجیکستان آورده شد. بنای مزار و ساختمان‌های کتابخانه بارگاه میرسیدعلی همدانی با دقت و حساسیت بازسازی و زیباسازی شد و در گوشه‌ای از کاشی‌کاری به‌عنوان یادبود نوشتیم که با همکاری آستان‌قدس‌رضوی این بنا به یادگار گذاشته شده است.»

خاطرنشان می‌شوم اگر دل‌مشغولی و دغدغه این سفیر دوستی‌ها نبود، با آن حداقل‌ها، نوسازی، تجدید بنا، بازسازی ساختمان‌ها و گسترش محوطه امکان نداشت. به خاطر دارم به مناسبت بزرگداشت جشن ۲۷۰۰ سالگی شهر کولاب، شهریور سال ۱۳۸۵، مهمان دوستانی در کولاب بودم. مراسم باشکوهی به مناسبت قدمت تمدن کولاب برگزار شده بود. وقتی از مزار میرسیدعلی دیدار می‌کردیم، برخی از بزرگان از زحمات و تلاش ایران برای ساخت مزار شاه همدان می‌گفتند و یکی از میان‌گفت: «چه خوب آبروداری شد و در این جشن مزار میرسیدعلی شکوه خاصه دارد و مانند سال‌های دور حکومت کمونیست‌ها نیست. حاضر [؛ اکنون] مهمانان با بنایی نو شده روبه‌رو می‌شوند و این یادگاری یک برادر ایرانی است.» (نزدیک به مضمون بیان کردم) جشن هفتصد سالگی بزرگداشت میرسیدعلی همدانی را که هم در همدان ایران و هم در کولاب تاجیکستان، با همت گروهی از فرهنگ‌دوستان، برگزار شد خوب به یاد دارم. در این مراسم از نقش و خاطره دکتر شبستری بین مهمانان نکاتی رد و بدل می‌شد. غرض اینکه این اقدام مؤثر به‌عنوان میراثی ماندگار از بانی و دست‌اندرکاران این بنا جاودانه خواهد ماند.

### بزرگداشت کمال خجندی

به علت دورافتادگی بیش از هفتاد سال دو ملت فارسی‌زبان ایران و تاجیکستان که روزگاری یک‌فرهنگ بودند و زبان فارسی خاستگاه مشترک آنان بود، شناخت و ایجاد فرصت تقویت رابطه‌های فرهنگی در اولویت کاری سفیر وقت قرار داشت. سال ۱۳۷۵ و مراسم بزرگداشت کمال خجندی را به خاطر دارم که ۱۸۰ نفر از بزرگان علمی وادبی تاجیکستان با درایت دکتر شبستری به تبریز آمدند؛ و اثرات آن را بعداً دیدیم؛ در زمانی که برخی از دشمنان ایران‌زمین به تاجیکان تلقین می‌کردند و فشار می‌آوردند که ایران در تاجیکستان دخالت نظامی دارد موجب شد تا روشنفکران بفهمند وقتی مرز

مشترک جغرافیایی بین ایران و تاجیکستان وجود ندارد چگونه ممکن است از سوی ایران برای تندروهای درگیر در جنگ داخلی اسلحه تأمین شود؟ البته باید به شایعه پراکنی و نقش سوء کشورهای چون امریکا، عربستان و... که تحت تأثیر و حمایت رژیم اشغالگر قدس هم بودند اشاره کرد. بی سبب نبود که دشمنان هر دو ملت از سفر روشنفکران تاجیک به ایران، عصبی و ناراحت می شدند و تبلیغات منفی به عمل می آوردند. در یکی از سفرهای هیئت های تاجیکی به ایران، مرحوم استاد افصح زاد، جامی شناس بزرگ تاجیک، شرکت داشتند. ایشان که به عنوان یکی از روشنفکران خاص تاجیکستان مورد احترام همه بزرگان اهل علم و ادب بودند، پس از بازگشت، خاطراتشان از سفر به ایران را در مقاله ای با عنوان «ایران بوی مادر می دهد» منعکس می کنند. وقتی این مقاله در نشریات تاجیکستان چاپ می شود و در میان مردم دست به دست می شود، موقعیت بدگویی ها علیه ایران می شکنند.

با همین شواهد است که مشخص می گردد سفیر ایران برای اعزام این افراد به بهانه های مختلف، برنامه ای منظم داشته تا با حداقل امکانات آن روزگار، که رسانه ها هم محدود بودند، پاسخ هایی به یاوه گویی های دشمنان دو ملت بدهد. این سفرهای جو غالب بر محکومیت ایران را شکست؛ زیرا به غیر از وضعیت جنگی حاکم بر تاجیکستان، آمدوشدها موجب می شد سوء تفاهم ها و تبلیغات منفی بر طرف شود و نقش بی بدیل ایران در ایجاد صلح روشن تر شود و از طرف دیگر جایگاه ایران به عنوان دوستدار ریشه های مشترک، فرهنگ واحد، هم زبانی و همدلی برای تاجیکان شناخته شود. جالب آن که تاجیکان در ایران نیز با خوش رویی و مهمان نوازی مردم روبه رو می شدند و در بازگشت از این سفرها، چه در گفت و گوهای شفاهی برای دوستان و نزدیکان و چه با ثبت و انتشار مقالات و یادداشت هایی، تبلیغات ضد ایرانی را باطل می کردند.

در پایان آرزو می کنم پاکدستان در حوزه فرهنگ ایرانی پیوسته برای عظمت این سرزمین اهورایی در صدر باشند و به نیکی کارهای ماندگاری برای ایران انجام دهند تا به نیک فرجامی دست یابیم.

## دکتر علی اشرف مجتهد شبستری به عنوان مدیری کارآمد از منظر روان‌شناسی (روابط میان فردی)

ماهرخ حسن‌زادگان رودسری\*

آنچه را در هنگام ملاقات دو نفر و در شروع برخوردهای اجتماعی روی می‌دهد، می‌توان از دیدگاه‌های مختلفی توضیح داد. یک راه آن است که ماجرا را بر اساس اعمال ماهرانه دو طرف برای رسیدن به اهدافشان شرح دهیم؛ مثلاً مددکار اجتماعی یا پرستاری را در نظر بگیرید که می‌خواهد به بیماری پیر و لجوج دارو بدهد. ممکن است از طریق تهدید کردن بیمار، او را وادار به خوردن دارو کند؛ اگرچه تهدیدهای او ممکن است جدی تلقی شود اما این نوع کنترل برای پرستار ماهرانه محسوب نمی‌شود، زیرا رفتار ماهرانه باید با وضعیت موجود هماهنگی و مناسبت داشته باشد.

محتوای تعامل تحت تأثیر عوامل پیچیده ادراکی، شناختی، عاطفی و عملکردی قرار می‌گیرد. نیروی محرکه و جهت تعامل را تمایل افراد برای دستیابی به اهدافشان تعیین می‌کند و این اهداف از طریق بازبینی مداوم شرایط محیطی و شخصی تحقق می‌یابد.

ارتباط میان فردی فرایندی است که طی آن اطلاعات، معانی و احساسات را از طریق پیام‌های کلامی و غیر کلامی با دیگران در میان می‌گذاریم.

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و عضو پیشین هیئت مدیره، عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، مدیر مؤسسه روان‌شناسی باران مهربانی (تهران)، پژوهشگر و نویسنده

## دکتر علی اشرف مجتهد شبستری از منظر روابط میان فردی

در این مجال و با بیان مقدمه فوق، مایلم استاد دکتر علی اشرف مجتهد شبستری را از منظر روابط میان فردی به عنوان مدیری کارآمد مورد ارزیابی قرار دهم.

دکتر شبستری به عنوان دیپلمات و مدیری حاذق و هوشمند، از نگاه رابطه میان فردی، یعنی ارتباط با دیگری، همواره برای من قابل تأمل بوده‌اند و هستند، چراکه معنای ارتباط، علی‌رغم برخی از برداشت‌های محدود، معنایی به وسعت یک دریا را دارد؛ به گونه‌ای که دارا شدن این ویژگی‌ها نیازمند کوشش و تلاش و کسب تجربه‌های فراوان است، که به‌زعم بنده در روزگار فعلی، معدودی از مدیران و مسئولان از آن‌ها برخوردارند.

در ادامه گفتار، ده ویژگی برجسته ایشان را از منظر روابط میان فردی مورد ارزیابی قرار می‌دهم.

### ۱. ارتباط فرآیند است

برای برقراری ارتباط باید حداقل دو نفر در سلسله رویدادهایی مستمر و پویا درگیر شوند که طی آن هریک از آن‌ها تحت لوای نظام تعیین‌کنندگی متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. من باب مثال: پیامی که دونفر بین یکدیگر رد و بدل می‌کنیم، معمولاً از افکار، ایده‌ها یا پاسخ‌های ما به موقعیت‌های درونی خویش که قصد ابرازشان داریم منشأ می‌گیرد.

پیامی دکتر شبستری منتقل می‌کند، وقتی که مورد پرسش قرار می‌گیرند یا قرار است در باب موضوعی یا کسی صحبت کنند، معمولاً نشأت گرفته از حس درونیشان است و با کلمات بازی نمی‌کنند و به نظر می‌رسد دانسته باب سخن می‌گشایند و نادانسته چیزی را به زبان نمی‌آورند.

### ۲. فیدبک

همواره با ارتباط چشمی و تبسمی مطمئن، با طرف مقابل سخن می‌گویند و با بازبینی واکنش‌های طرف مقابل، ارتباطات بعدی خود را بهبود می‌بخشند. گفتنی است که این ویژگی کمک زیادی به دستیابی ما به نتایج روابط اجتماعی می‌کند.

### ۳. ارتباط تبادل است

معمولاً تأثیر و تأثر ارتباط برقرارکنندگان بر یکدیگر در سیستمی دوسویه تعریف و تأکید می‌شود. وقتی دکتر شبستری وارد رابطه میان فردی می‌شوند، کلمات نافذ ایشان همواره مخاطب را همراهی می‌کند و مخاطب مایل است این روند ارتباط تداوم داشته باشد یا اینکه مجدداً این نوع گفتمان تکرار گردد.

### ۴. ارتباط هدفمند است

طرفین ارتباط هدف‌هایی دارند. آن‌ها می‌خواهند از ارتباط خود نتیجه‌ای مطلوب بگیرند و جالب است که هدف دکتر شبستری همواره دستیابی به بعدی معنوی است. احساسی که بعد از اتمام رابطه در نگاه ایشان دیده می‌شود حسی فراتر از حسی دنیایی و مادی است و مخاطب سراسر با حس لذت و شغف رابطه را دنبال می‌کند و ایشان همواره ارتباط را به گونه‌ای به اتمام می‌رسانند که مخاطب نیز خشنود می‌گردد.

### ۵. ارتباط چند بعدی است

چون ارتباط به ندرت به صورت جداگانه و مجزا مبادله می‌شود معمولاً چند سطح را در بر می‌گیرد. سطح اول مربوط به محتوای اصلی مرتبط است. سطح دیگر، تعریف ارتباط از سوی تعامل‌کنندگان، به خصوص انتخاب کلمات، لهجه، نحوه ابراز، سرعت گفتار و ... است.

دکتر شبستری با تأثیری صحیح و مطلوب در اذهان، چند فایده مهم برای مخاطب بجا می‌گذارد؛ از جمله اینکه علاوه بر پاداش‌های مادی، منافع اجتماعی، همچون تأیید و دوستی و اقتدار، را هم در پی دارد. در واقع با چیدمان کلمات در کنار هم، سعی در کشف خودارزشمندی طرف مقابل را به وجود می‌آورد.

### ۶. ارتباط برگشت‌ناپذیر است

وقتی چیزی را گفتیم دیگر نمی‌توانیم آن را پس بگیریم. گاهی با فاش کردن یک راز، اعتماد دیگران را از خودمان سلب می‌کنیم؛ اما... دیگر کار از کار گذشته است و گفته ما برگشت‌ناپذیر است!

دکتر شبستری رازدار بی‌نظیری هستند و همواره فردی قابل اعتماد برای دوستان و همکارانشان‌اند و لذا دوستان و نزدیکان مایل‌اند راز خود را با ایشان در میان بگذارند.

یکی از ویژگی‌های خوب ایشان مهارت خوب گوش کردن است و این‌گونه است که افراد مایل اند رازهای خود را با ایشان در میان بگذارند.

#### ۷. ویژگی‌های شخصی

دانش و آگاهی ما درباره‌ی دنیای اجتماعی و نحوه‌ی به‌کار بستن آن و مردم و موقعیت اطراف و رمزهای مشترک ارتباطی، همگی نقش مهم و ماهرانه در انجام فعالیت‌های میان‌فردی ایفا می‌کنند.

ما چاره‌ای جز مقوله‌بندی دیگران و دنیای اجتماعی اطرافمان نداریم، اما گاهی مقوله‌بندی افراد، به تصور قالبی تبدیل می‌شود؛ یعنی خصوصیات فردی را نادیده می‌گیریم و تمام افراد یک گروه را دارای چند ویژگی کلی و مشترک می‌دانیم.

دکتر شبستری این ویژگی افراد را خوب شناسایی می‌کند هم از نگاه جنسیتی و هم نگاه شخصیتی، رفتارشان با زنان بسیار احترام‌آمیز است و زنان در کنارشان احساس امنیت می‌کنند؛ و با کودکان مانند یک کودک می‌شوند و با جوانان بسیار با هیجان و منعطف رفتار می‌کنند.

#### ۸. انگیزه‌ها

یکی از ویژگی‌های مهم رفتارهای هدفدار، اصرار بر پیشرفت است؛ و همین تأثیر انگیزشی آن مورد توجه پژوهشگران واقع شده است. ما به‌محض تصمیم‌گیری در مورد اهداف مطلوب، شروع به طرح‌ریزی اعمالی می‌کنیم تا بدان مقاصد و اهداف دست یابیم.

به نظر می‌رسد رفتار و گفتار دکتر شبستری انگیزه‌ای به نام خوب‌زیستن و چگونه‌زیستن را همواره به ما گوشزد می‌نماید؛ آنجایی که در کلامشان از صلح و صفا صحبت می‌کنند یا آنجایی که نابرابری‌ها را ناشی از کم‌اندیشی یا کم‌کاری مدیران تلقی می‌نمایند، موجی از تحول و تغییر و رشد را می‌نمایانند.

#### ۹. نگرش

مؤلفه‌ی عاطفی نگرش، درواقع همان احساسات ما درباره‌ی هدف‌هاست و عنصر رفتاری نگرش به‌گرایش ما به رفتارهایی خاص در قبال هدف گفته می‌شود؛ اما گاهی میان نگرش و نیاز واقعی فرد رابطه‌ی مستقیمی وجود ندارد، یعنی فرد دچار ناهماهنگی شناختی است.

در گفتار و عملکرد دکتر شبستری دقیقاً چیزی را می‌بینیم که به آن ایمان و باور دارند. گویی بارها و بارها آن را مزه کرده‌اند و با عزت نفس و اعتماد به نفس آن را بازگو می‌کنند.

#### ۱۰. شخصیت

شخصیت عبارت است از مجموعه‌ای از صفات فرد که تعامل وی با محیط و توانایی ارتباط او با خودش و با دیگران را اداره و کنترل می‌کند و ویژگی‌های آن برون‌گرایی و درون‌گرایی است. این جنبه یکی از عوامل مؤثر در ارتباطات است. انسان پخته در هر موقعیتی که در گذشته به‌عنوان فردی برون‌گرا یا درون‌گرا بوده است، بعد از کسب دانش و تجربه کاری در زندگی به فردی متعادل تبدیل می‌شود.

دکتر شبستری خوب می‌داند کجا سکوت کند، چه زمانی نگاه خیره‌کننده و تأثیرگذار داشته باشد و چه مواقعی فاصله میان فردی خود را حفظ کند و کجا با ویژگی برون‌گرایی شروع به رمزگشایی نماید و فاصله‌های میان فردی را کاهش دهد.



من به‌عنوان شاگرد، همواره از ایشان آموخته‌ام و می‌آموزم و همواره خدمت کردن در رکاب استاد شبستری برایم افتخاری است که در زندگی‌ام با جان و دل حفظ می‌کنم؛ و آرزویم این است که ایشان در کنار همسر گرامی و فرزندان برومندشان زندگی آرام و بی‌دغدغه‌ای داشته باشند و در پناه پروردگار بزرگ با سلامتی و تندرستی زندگی کنند.





حضور دانای روزگار، دکتر علی اشرف مجتهد شبستری در مرکز کلینیک باران مهربانی تهران و بازگویی تجربه‌های کودکی خود در زمان فقدان پدر و نقش خستگی‌ناپذیر مادر در تربیت دوران کودکی

اشخاص حاضر در تصویر به ترتیب از سمت راست: دکتر جعفر ثمری صفا (روان‌شناس کلینیک باران مهربانی تهران)؛ دکتر ماهرخ حسن زادگان رودسری (مدیر کلینیک)؛ دکتر رضازاده (از همکاران)؛ مهندس فیروزبخت (از همکاران)؛ مهندس کیمیایی (از همکاران)؛ سرکارخانم سیمین بابایی (همسر دکتر شبستری)؛ دکتر علی اشرف مجتهد شبستری؛ دکتر نوید سعیدی رضوانی (مدیر عامل)؛ پارسا سعیدی رضوانی (مدیر مالی)

## یادی از دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

عبدالرحمان حسنی\*

دوستی بنده با جناب آقای دکتر شبستری در سال ۱۳۹۳ روی داد. آن روزهایی که در خیابان پروین اعتصامی گرد هم می‌آمدیم و از سخنانش بهره می‌گرفتیم و آرام آرام که سازمان مردم‌نهاد «انجمن دوستی ایران و تاجیکستان» ادامه می‌یافت دوستی با ایشان نیز ژرف بیشتری پیدا می‌کرد. اگر کسی از ایشان بپرسد که مرا از کی می‌شناسند تاریخ دوستی را همان که یاد شد خواهند گفت؛ لیکن شیفتگی بنده به شخصیت ایشان به سال‌های پیش‌تر برمی‌گردد، به سال‌هایی که به تاجیکستان آمده بودم. در اولین سفرم به تاجیکستان با واسطه دوستی، با چندتن از فرهیختگان آنجا آشنا شدم که آنان دکتر را خوب می‌شناختند و از گفته‌های آنان درباره فعالیت‌های فرهنگی ایشان در تاجیکستان دریافتم که انتخاب اولین سفیر ایران در آن کشور تازه ز بند روس‌ها رسته، از سر هوشمندی صورت گرفته بود و نه از یک سفیرگزینی ساده؛ و آن شد که درادور بدون آن‌که ایشان را دیده باشم مرا شیفته شخصیت خود کرد، تا اینکه در انجمن دوستی ایران و تاجیکستان نخست سلام و علیکی و ادامه... دوستی ما با ایشان صورت واقعیت به خود گرفت. و گهگاه که فرصتی پیش می‌آمد خاطره‌ای و برخوردی که گویای صلابت شخصیت ایشان بود برایمان بازگو می‌کردند. یکی از بازگوها (یا به گفته تاجیکان نقل) ایشان آن بود که تعریف می‌کردند: «در یکی از روزهای آغازین حضور در سفارت

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و دبیر و عضو پیشین هیئت مدیره، پژوهشگر تاریخ، علوم سیاسی و زبان و ادبیات فارسی، نویسنده

ایران، سفیر روسیه با من تماس گرفت و درخواست دیداری با من کرد که پذیرفتم. چون روز دیدار در سفارت فرارسید در لحظه ورود به دفتر من بی درنگ مرا گفت: آقای سفیر، من می دانم که برای چه سراسیمه بدین جا آمده اید لیکن بدانید که ما ۷۰ سال است در اینجا نشسته ایم. بعد سلام و تعارف و پذیرایی با چای و شیرینی و از هر دری سخنی، تا هنگام رسیدن واژه «تادیدار». تا آستانه در سفارت گسیلش کردم و پای که بیرون نهاد دوباره وی را خواندم و گفتمش جناب سفیر، در راه که می روید از نخستین موسپیدی که دیدید پرسید «ایران چند سال است که اینجاست؟» به شما خواهد گفت ۴۰۰۰ سال». این بازگفت مرا را از درون سبزند. همیشه آرزو می کردم که کاش بخش بزرگ تری از داشته های مادی و معنوی ما به دست ایشان سپرده می شد تا دست کم دل آسوده می بودیم که به بهای هیچ از دست نخواهد شد.

دوستان چه فکر خوبی کردند که تصمیم به گرفتن بزرگداشت برای چنین پُربهایانی گرفته اند، زیرا که داشتن انسان های بزرگ برای یک ملت نیمی از ثروت معنوی آنان است و بی گمان نیم دیگرش توان شناسایی آن بزرگان توسط ملت، در میان کرورکرور جماعت کوی و برزن خواهد بود. بنده نیز به سهم خود از اینکه بتوانم کمکی (هرچند کوچک) برای همکاری با دوستان در چنین کار بزرگی باشم، بسی خرسند خواهم بود.

## دوست یگانه جناب آقای علی اشرف مجتهد

عبدالحسین (ایرج) رحیمی\*

[...] آشنایی من با ایشان باز می‌گردد به سال‌های بسیار دور (۱۳۵۲) که در وزارت امور خارجه افتخار آشنایی با ایشان فراهم شد. خیلی زود این آشنایی و همکاری به دوستی بی‌بدیل انجامید که تاکنون نیز ادامه دارد که این تداوم تنها به همت والای ایشان میسر گردیده است.

به باور من خصلت‌های انسانی، تواضع، ازخودگذشتگی، پایداری و همراهی در لحظات سخت، همدلی و کمک به یاران که در ایشان سراغ دارم به ندرت در کسانی دیگر یافته‌ام.

در زمانه‌ای به سر می‌بریم که چنین کسان به این سادگی یافت نمی‌شوند. در طول این سال‌های دراز که از آشنایی ما می‌گذرد هر زمان که نیازی بود، از هیچ‌گونه کمک و همراهی به من و دیگر دوستان کوتاهی نکرده‌اند؛ که نه تنها با من و آشنایان، بل با هرکسی که نیازمند کمک و همراهی بوده نیز چنین بوده... که این تنها از بزرگان برآید.

بی‌پرده بگویم یکی از رؤیاهایم قبل از پایان، دیدار مجدد ایشان و دیگر یاران است. شیخ اجل سعدی می‌فرماید:

گر دگری را شکیب هست ز دیدار دوست      من نتوانم گرفت بر سر آتش قرار  
با دل‌تنگی تمام

---

\* دانش‌آموخته زبان و ادبیات انگلیسی، عضو سابق وزارت امور خارجه

## تپش قلبت برای وطن مستدام

علی محمد رمضان زاده\*

همراه هیئتی از وزارت جهاد در مأموریتی در زمستان سال ۱۳۷۳ عازم تاجیکستان شدم. هیئت پس از هفته‌ای به تهران بازگشت و بنابر خواست آقای مجتهد شبستری قرار شد بیشتر در سفارت بمانم. برای تازه‌کاری مانند من تمام مدتی که ایشان را در ملاقات‌ها و جلسات همراهی می‌کردم دوره و کلاس آموزشی محسوب می‌شد.

ایشان علاوه بر اعتبار و نفوذ فوق‌العاده در میان اپوزیسیون و هم‌زمان دولتیان تاجیکستان، از اعتباری بس ارزنده و خاص نزد مردم آن دیار، خصوصاً در میان اهالی فرهنگ و هنر برخوردار بودند.

اولین اجرای آزمایشی ارکستر سمفونیک دوشنبه که با حمایت ایشان بعد از جنگ داخلی سروسامانی گرفته بود، به پاس خدمات و حمایت ایشان از هنرمندان در حضور وی اجرا شد.

زمانی که در جلسات نهادها و سازمان‌های بین‌المللی — که آن روزها به سبب بحرانی بودن اوضاع تاجیکستان در دوشنبه فعال بودند — حاضر می‌شد، تمام شرکت‌کنندگان را تحت تأثیر حضور خود قرار می‌داد؛ جلسات به‌خوبی اداره و در جهت منافع کشورمان قرار می‌گرفت.

در جلسات با تاجیکان به فارسی تاجیکی، با ترک زبان‌ها به ترکی، با غربی‌های فرانسه‌زبان به فرانسوی و با انگلیسی‌زبانان حاضر به انگلیسی گفت‌وگو می‌کرد.

---

\* دیپلمات حوزه بین‌المللی وزارت امور خارجه

معمولاً نمایندگان طرف‌هایی که به‌نوعی رقیب آن روزهای ما در تحولات تاجیکستان محسوب می‌شدند تا حدّ زیادی به‌علت مدیریت و تسلط ایشان کمتر دیده می‌شدند.

چند سال پیش برحسب اتفاق با ایشان در قطار مترو نیم‌ساعتی هم‌صحبت شدم. همچنان دغدغهٔ سیاست خارجی داشتند و نسبت به برخی سیاست‌های در حال اجرا در تاجیکستان نگران بودند.

جناب آقای مجتهد شبستری، تپش قلبت برای وطن مستدام!

## درس‌های دیپلماسی

مصطفی زهرانی\*

درس‌های دیپلماسی این است: می‌باید محتاطانه قضاوت کنیم، آمادگی مماشات داشته باشیم، و نسبت به علل و زمینه‌های جانبدارانه، که اکثر ادعاهای جهان‌شمول دربارهٔ انسان‌ها مبتنی بر آن‌هاست، هشیار باشیم.<sup>1</sup>

(پال شارپ)

بعجاست صحبت در مورد آقای شبستری به‌عنوان یک دیپلمات را، با عبارتی از شارپ، نظریه‌پرداز بنام دیپلماسی، شروع کنیم.

آقای شبستری را باید از موفق‌ترین دیپلمات‌های جمهوری اسلامی ایران به حساب آورد؛ به طوری که بیگانگان هم بدان اذعان می‌کنند. از جمله موارد، تجربهٔ بسیار موفق ایشان در متوقف کردن جنگ داخلی و برقراری صلح بین دولت تاجیکستان و مخالفینش است. این تجربه توانست به‌جز حلّ مشکلات داخلی آن کشور بر دیگر موضوعات با اولویت منطقه از جمله افغانستان هم اثرگذار باشد.

به‌جز این لازم است به تجربه‌ای که با آقای شبستری داشتم بپردازم. این تجربهٔ فشرده ولی بسیار اثربخش زمانی بود که بنده در دورهٔ وزارت آقای دکتر خرازی مدیریت دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی را بر عهده داشتم. آن زمان به‌دلیل پایان یافتن جنگ سرد

---

\* مدیرکل اسبق دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

1. the lessons of diplomacy are that we should be reluctant to judge, ready to appease, and alert to the partial grounds on which most universal claims about human beings are made.

و ورود به قرن جدید، بحث‌های زیادی در زمینه ساختار قدرت در سطح نظام بین‌الملل مطرح بود؛ از جمله مباحث موضوع تغییر در ساختار سازمان ملل بود. دفتر مطالعات نیز خود را موظف می‌دید تا در سطح نظر و عمل در این زمینه ایفای نقش کند. به همین دلیل، در یک تصمیم‌گیری نسبتاً سریع و انقلابی، با آقای شبستری به این نتیجه رسیدیم که کنفرانسی بین‌المللی در همین خصوص با محوریت دفتر مطالعات برپا شود. این کنفرانس می‌توانست بر وجهه جمهوری اسلامی ایران در سطح جهان بیفزاید. نکته مهم عملیاتی کردن این ایده بود که ایشان بسیار بزرگوارانه مسئولیت این کار را پذیرفت. اما مسئله بسیار مهم این بود که زمان بسیار کمی در اختیار داشتیم؛ چون باید نشان داده می‌شد که کشورمان در این زمینه پیشرو است. همین امر نیز اتفاق افتاد. علاوه بر نبود زمان کافی، امکانات، به خصوص نیروی انسانی مورد نیاز و ابزارهای فنی و ارتباطی، هم کم بود. بر همین اساس، آقای شبستری می‌بایستی یک‌تنه همه کمبودها را جبران و به‌صورت شبانه‌روزی امور را مدیریت کند. برنامه‌ریزی برای چنین کنفرانسی ساده نبود؛ با این حال، کارها با بهترین کیفیت و بدون کوچک‌ترین مشکل و مسئله‌ای جلو بردند. در فرصتی کم بایستی چهره‌های مهم دنیا در این حوزه شناسایی و دعوت می‌شدند؛ و مهم‌تر از آن اینکه آن افراد باید برای شرکت در این کنفرانس متقاعد می‌شدند.

از سوی دیگر، چون موضوع کنفرانس تغییر ساختار سازمان ملل بود، این کنفرانس وقتی معنا پیدا می‌کرد که به‌نحوی سازمان ملل در آن دخیل شود و حاصل کار را نیز تأیید کند. هنر بزرگ آقای شبستری این بود که توانست پیام آقای کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، را به همراه نماینده وی به این کنفرانس بکشاند و در نتیجه مصوبات این کنفرانس به‌عنوان سند سازمان ملل به ثبت رسید.

نکته بسیار مهم و قابل توجه در این مسیر، محتوای پیام دبیرکل بود. این پیام آن‌چنان محتوایی ارزشمندی داشت که در هنگام قرائت توسط نماینده وی، مستمعین ایرانی را به وجد می‌آورد. شایسته یادآوری است که اولاً این اولین بار در تاریخ سازمان ملل بود که دبیرکل آن، مؤسسه‌ای، چنان دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، را مخاطب خود قرار می‌داد و از آن تمجید می‌کرد؛ ثانیاً در زمانی که امریکا به دنبال امنیتی کردن چهره جمهوری اسلامی ایران بود، دبیرکل سازمان ملل از نقش بسیار ارزنده ایران در هنجارسازی مثبت این کشور در سطح جهان تمجید



می‌کرد؛ ثالثاً این پیام نکات دیگری هم در بر داشت؛ چنان‌که کوفی عنان در پیام خود تصریح کرد که در سال ۱۳۵۹ عراق تحت حکومت صدام به ایران تجاوز کرد. او همچنین تصریح کرد که شورای امنیت سازمان ملل در آن زمان به وظیفه خود، یعنی محکوم کردن متجاوز، عمل نکرد. از این حیث این پیام سند مظلومیت، حقانیت و افتخار جمهوری اسلامی ایران نیز به‌شمار می‌آید.

و این همه به همت و درایت جناب آقای علی‌اشرف مجتهد شبستری صورت گرفت.

\*\*\*

پیام کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد به کنفرانس بین‌المللی اصلاحات سازمان ملل که توسط ادوارد مورتیمر، مدیر ارتباطات دفتر دبیرکل، در تهران، ۱۷ تا ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۵ ارائه شد

من به همه کسانی که در این کنفرانس بسیار به موقع شرکت می‌کنند درود می‌فرستم و از مؤسسه مطالعات سیاسی و بین‌المللی برای میزبانی آن تشکر ویژه می‌کنم. شما در برهه مهمی برای سازمان ملل متحد و در واقع برای جامعه جهانی مان در این کنفرانس گرد هم آمده‌اید. همین ماه گذشته، شصت‌مین سالگرد امضای منشور ملل متحد را جشن گرفتیم؛ اما توجه ما به آینده است نه گذشته. ما عمیقاً در مورد چگونگی تطبیق پاسخ‌های جمعی و نهادهای مشترک خود با نیازهای دنیایی که به سرعت در حال تغییر است، مشغول بحث و گفت‌وگو هستیم.

من دقایقی دیگر به آن مسائل حیاتی خواهیم پرداخت؛ اما ابتدا اجازه دهید تأکید کنم که هیچ پیشنهاد اصلاحی، هرچند مهم، نباید ما را از برخی وظایف فوری، به‌ویژه نیاز به حل و فصل درگیری‌های طولانی مدت، و اطمینان از اینکه کشورهایی که با دشواری‌های دوران گذار مواجه هستند حمایت مورد نیاز را دریافت می‌کنند، منحرف کند. به‌همین علت است که سازمان ملل به‌کار خود برای صلح و ثبات مبتنی بر حکمرانی دموکراتیک در افغانستان و عراق و همچنین بسیاری از کشورهای دیگر و برای صلح عادلانه و پایدار بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها ادامه خواهد داد. ایران سهم مهمی در حل بسیاری از این مشکلات و همچنین پاسخ جمعی بین‌المللی ما به چالش‌های

جهانی دارد. من مشتاقانه منتظر ادامه همکاری با مقامات جمهوری اسلامی در دوره ریاست جمهوری منتخب جناب آقای محمود احمدی‌نژاد هستم، همان‌طور که با دولت قبلی انجام داده‌ام و امیدوارم که از دیدار با ایشان در نشست سران در نیویورک در ماه سپتامبر ۲۰۰۵ خوشحال خواهم شد.

ما اکنون در بجهوحه تلاش گسترده‌ای برای اصلاح مفاهیم، ساختارها و فرآیندهایی هستیم که از طریق آن‌ها به‌عنوان مجمعی بین‌المللی کار می‌کنیم تا بهتر بتوانیم پاسخ‌های جمعی مؤثری به نیازهای دولت‌ها و مردم در سراسر جهان ارائه دهیم. اجلاس سران فرصتی منحصربه‌فرد برای انجام این کار خواهد بود. به‌همین علت است که در ۲۱ مارس، روز آغاز سال نو ایرانیان، مجموعه‌ای جامع از پیشنهادها را برای تجدید ساختار در گزارش خود باعنوان «در آزادی بزرگ‌تر: به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه» ارائه کردم.

ماه گذشته رئیس مجمع عمومی پیش‌نویس‌سندی را ارائه کرد که نتایج سیاسی‌ای را مشخص می‌کند که به اعتقاد او سران کشورها و دولت‌ها باید بتوانند در اجلاس سران درباره آن به توافق برسند. این سند به تمام مسائل اصلی می‌پردازد و نکاتی را که توسط کشورهای عضو طی چندین ماه بحث و گفت‌وگو مطرح شده است، منعکس می‌کند. رایزنی‌های بیشتری بر اساس این پیش‌نویس در حال انجام است و من معتقدم نسخه جدید باید اواخر این هفته در دسترس باشد.

دستور کار اصلاحات برای ایران و سایر کشورهای این منطقه بسیار حائز اهمیت است و من معتقدم که شما سهم بزرگی در این زمینه دارید.

به‌عنوان نقطه شروع، اجازه دهید اهمیت فرهنگ صلح و نیاز به ایجاد و تقویت آن را در سطح ملی و بین‌المللی یادآوری کنم. ما باید خود و جوامع خود را آموزش دهیم که فراتر از کلیشه‌های یکدیگر برویم و از دسته‌بندی‌های ساده‌انگارانه که سوء تفاهم‌ها را تشدید و از حل مشکلات واقعی جلوگیری می‌کند اجتناب کنیم. به‌همین علت است که از زمانی که ایران برای اولین بار در سال ۱۹۹۸ آن را پیشنهاد کرد، من قویاً از تلاش‌ها برای ترویج گفت‌وگو میان تمدن‌ها از طریق سازمان ملل حمایت کرده‌ام و این کار را ادامه می‌دهم.

هرگونه فرهنگ صلح با توسل به تروریسم، که ایران — مانند بسیاری از کشورهای

دیگر — در رتبه اول تجربه کرده است، تهدید می‌شود. تروریسم از هیچ مذهب یا ایدئولوژی خاصی نشأت نمی‌گیرد و تنها متوجه کشورها یا افراد خاصی نمی‌شود. همه اهداف بالقوه آن هستیم و باید به‌عنوان جامعه‌ای بین‌المللی به‌طور واقعی با این پدیده مقابله کنیم. برای انجام این کار باید به توافق برسیم که چگونه آن را تعریف کنیم، و یک کنوانسیون جامع تصویب کنیم که آن را در همه اشکال غیرقانونی کند. درحالی‌که من از حساسیت‌ها و نگرانی‌هایی که در این زمینه وجود دارد کاملاً آگاهم، معتقدم باید بتوانیم توافق کنیم که حق مشروع مردم برای مقاومت در برابر اشغال خارجی شامل حق کشتن عمدی یا معلول کردن غیرنظامیان و غیرجنگجویان نمی‌شود و نباید بشود.

ما همچنین باید فرهنگ احترام کامل به حقوق بشر را ایجاد کنیم. اگر بخواهیم حقوق بشر را به جایگاهی که منشور سازمان ملل برای آن‌ها در نظر گرفته است بازگردانیم، به شروعی تازه نیاز داریم. ایجاد شورای حقوق بشر که حمایت گسترده‌ای را از سراسر جهان به‌دست می‌آورد، می‌تواند اعتبار دستگاه بین‌المللی حقوق بشر را بازگرداند.

به نظر من فرهنگ احترام به حقوق بشر باید شامل اعتراف به مسئولیت حفاظت از مردم غیرنظامی در برابر نسل‌کشی، پاکسازی قومی و سایر جنایات شنیع باشد. این مسئولیت، قبل از هر چیز، بر عهده هر کشور مستقل است. درصورت لزوم، جامعه بین‌الملل باید از طریق دیپلماتیک، بشردوستانه و سایر ابزارهای مسالمت‌آمیز، کشورها را تشویق و به انجام این مسئولیت کمک کند. اگر، و تنها در صورتی که چنین ابزاری شکست بخورد، و به‌نظر برسد که یک کشور کاملاً قادر نیست یا نمی‌خواهد مسئولیت‌های خود را بر عهده بگیرد، جامعه بین‌الملل باید به‌عنوان آخرین چاره، بپذیرد که مسئولیت مشترکی برای انجام اقدامات جمعی از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد دارد. من معتقدم اجلاس جهانی سران فرصتی است برای پذیرش این مفهوم از مسئولیت حفاظت و رویکرد متوالی آن. این امر با شفاف‌سازی اصولی که جامعه بین‌المللی قصد دارد براساس آن‌ها عمل کند به نفع همه کشورها خواهد بود. همچنین بهانه‌های مداخله بشردوستانه یک‌جانبه توسط هر دولت یا گروهی از دولت‌ها را از بین می‌برد، و در نتیجه چشم‌انداز آن را کاهش می‌دهد.

یک حوزه مرتبط که در آن نیاز به وضوح بیشتر وجود دارد، قوانین حاکم بر استفاده

از زور توسط دولت‌هاست. اجازه دهید تأکید کنم که هیچ‌کس پیشنهادی برای تغییر ماده ۵۱ منشور ندارد؛ ماده‌ای که از حق ذاتی دفاع شخصی و دسته‌جمعی در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یکی از اعضای سازمان ملل، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را انجام ندهد، محافظت می‌کند. من می‌دانم که این یک نکته حساس برای ایرانیان است، زیرا شورای امنیت در هنگام حمله به ایران در سال ۱۹۸۰ نتوانست چنین اقداماتی را انجام دهد و ایران مجبور شد به تنهایی از حق دفاع مشروع خود استفاده کند.

اما زمانی که پیشنهاد می‌شود از زور استفاده شود، نه برای دفاع از خود در برابر یک حمله واقعی یا قریب‌الوقوع، بلکه برای مقابله با یک تهدید نهفته یا غیرقریب‌الوقوع، به عقیده من، تصمیم باید نه توسط دولت‌ها، بلکه به‌طور جمعی توسط دولت‌ها و از طریق شورای امنیت اتخاذ شود. یکی از اهداف سازمان ملل متحد همین است که در ماده ۱ منشور تعیین شده است، یعنی «اقدامات جمعی مؤثر برای پیشگیری و رفع تهدیدات علیه صلح». من پیشنهاد کرده‌ام که شورای امنیت باید تصویب قطعنامه‌ای را بررسی کند که اصولی را که براساس آن‌ها در اتخاذ چنین تصمیم‌هایی هدایت می‌شود، تعیین کند. اما بحث در مورد این موضوع ممکن است قبل از اینکه توسط شورا مورد بررسی قرار گیرد، نیاز به گفت‌وگو در مجامع دیگر داشته باشد.

با این حال، شکست اخیر کشورهای عضو معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای برای دستیابی به توافق در کنفرانس بازنگری ۲۰۰۵، دلیل آشکاری برای نگرانی است. با وجود این، تعهدات و حقوق اصلی اعطاشده توسط معاهده همچنان از حمایت کامل برخوردار است. این معاهده سنگ بنای رژیم کنترل تسلیحات و خلع سلاح جهانی است و پیامدهای مهمی نیز برای توسعه دارد. من معتقدم اجلاس جهانی فرصتی حیاتی برای تأیید مجدد این اصول و تجدید تعهد همه کشورها به خلع سلاح و عدم اشاعه به ما ارائه می‌دهد. باید روی مسئله درازمدت خلع سلاح تمرکز کنیم؛ به‌ویژه که شصتمین سالگرد استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در هیروشیما و ناکازاکی را جشن می‌گیریم. این اجلاس همچنین فرصتی را برای دستیابی به اجماع گسترده در مورد موضوعات مهم دیگر، مانند دسترسی به چرخه سوخت هسته‌ای مطابق با حقوق و تعهدات کشورهای عضو براساس معاهده و تصویب پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به‌عنوان

استاندارد جهانی جدید برای راستی‌آزمایی، فراهم می‌کند. من می‌دانم که این مسائل و مسائل دیگر برای ایران نگران‌کننده است. در این زمان به‌ویژه همه کشورهای عضو باید در اعمال حقوق خود براساس معاهده خویشتن‌داری زیادی به‌کار گیرند. به‌نظر من، تأکید باید بر حفظ گفت‌وگوی سازنده به‌عنوان مطمئن‌ترین مسیر برای توافق باشد.

این پیشنهادها و سایر پیشنهادها درمورد امنیت و حقوق بشر باید در زمینه اصلاحات گسترده‌تر دیده شوند؛ زمینه‌ای که توسعه در آن جای افتخار دارد. اخیراً توسط اتحادیه اروپا و گروه هشت گام‌های مهمی در جهت توسعه اعلام شده است. همه کشورهای اعم از توسعه‌یافته و درحال توسعه، باید سهم خود را انجام دهند تا اطمینان حاصل کنند که ازهم‌اکنون تا سال ۲۰۱۵ مبارزه با فقر و بیماری به سطح جدیدی کشیده شده است. ما به تلاشی جهانی و همه‌جانبه برای دستیابی به اهداف توسعه هزاره در دهه آینده نیاز داریم و مطمئن باشیم که مزایای جهانی شدن به‌طور مساوی تقسیم می‌شود.

دوستان من! ما یک پروژه بلندپروازانه اصلاح و نوسازی را آغاز کرده‌ایم. چالش و خطر بزرگی در پیش است. تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم به چشم‌انداز بیانیۀ هزاره بازمی‌گردد که امیدهای بشر را برای جهانی امن‌تر، عادلانه‌تر و مرفه‌تر متوجه کرد. همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، جامعه بین‌المللی در این راه به انشعاب رسیده است: یک مسیر به دنیایی پرهرج‌ومرج‌تر، پر از درگیری و فقر ریشه‌دار منتهی می‌شود؛ و راه دیگر به افزایش همکاری و همبستگی جهانی. من از همه شرکت‌کنندگان در این کنفرانس می‌خواهم که نهایت تلاش خود را انجام دهند تا مطمئن شوند که از اجلاس جهانی سپتامبر برای متعهد شدن قاطعانه برای مسیر دوم استفاده می‌کنیم.

\*\*\*

SG/SM/10006

<https://www.un.org/press/en/2005/sgsm10006.doc.htm>

18 JULY 2005

- SECRETARY-GENERAL
- STATEMENTS AND MESSAGES

AT 2005 SUMMIT, WORLD MUST COMMIT DECISIVELY TO PATH OF COOPERATION, SOLIDARITY, SAYS SECRETARY-GENERAL, IN MESSAGE TO TEHRAN CONFERENCE

Following is UN Secretary-General Kofi Annan's message to the International

Conference on United Nations Reform, delivered by Edward Mortimer, Director of Communications in the Office of the Secretary-General, in Tehran, 17-18 July:

I send my greetings to all those attending this very timely conference, and my particular thanks to the Institute for Political and International Studies for hosting it. You meet at an important moment for the United Nations, and indeed for our global community. Just last month, we celebrated the sixtieth anniversary of the signing of the United Nations Charter. But our minds are on the future, not on the past. We are deep in debate and discussion about how to adapt our collective responses and our shared institutions to the needs of a rapidly changing world.

I will come to those vital issues in a moment -- but first, let me stress that no reform proposals, however important, should distract us from certain urgent tasks, particularly the need to resolve protracted conflicts and ensure that countries in difficult transitions receive the support they need. That is why the United Nations will continue to work for peace and stability based on democratic self-government in Afghanistan and Iraq, as well as many other countries, and for a just and lasting peace between Palestinians and Israelis. Iran has an important contribution to make to the solution of many of these problems, as well as to our collective global response to global challenges. I look forward to continuing to work with the authorities of the Islamic Republic under its newly elected President, His Excellency Mr. Mahmoud Ahmadinejad, as I have done with the outgoing government, and I hope to have the pleasure of meeting him at the 2005 World Summit in New York in September.

We are now in the midst of a far-reaching attempt to reform the concepts, structures and processes through which we work as an international community, so that we are better able to mount effective collective responses to the needs of States and individuals around the world. The Summit will be a unique opportunity to do just that. That is why -- on 21 March, the Iranian New Year's Day -- I put forward a comprehensive set of proposals for renewal in my report entitled «In larger freedom: towards development, security and human rights for all».

Last month the President of the General Assembly put forward a draft document setting out the political outcome on which he believes heads of State and government should be able to agree at the Summit. That document addresses all the major issues, and reflects points raised by Member States during several months of deliberations. Further consultations are now being carried out on the basis of the draft, and I believe a new version should be available later this week.

The reform agenda is of vital interest to Iran, as to other countries in this region, and I believe you have a major contribution to make.

As a starting point, let me recall the importance of a culture of peace, and the need to build and strengthen it at both the national and the international levels. We must educate ourselves and our societies to go beyond stereotypes of each other, and to avoid simplistic categorizations that exacerbate misunderstandings and prevent real problems being tackled. That is why, since Iran first suggested it in 1998, I have strongly supported efforts to promote a dialogue among civilizations, through the United Nations, and I continue to do so.

Any culture of peace is threatened by resort to terrorism, which Iran -- like too many other countries -- has experienced at first hand. Terrorism does not emanate from any particular religion or ideology, nor is it directed only at certain countries or certain people. We are all potential targets, and we must truly confront this phenomenon as an international community. To do so, we must agree how to define it, and adopt a comprehensive convention outlawing it in all its forms. While I am fully aware of the sensitivities and concerns that exist on this issue, I believe

we must be able to agree that the legitimate right of a people to resist foreign occupation does not and cannot include the right to deliberately kill or maim civilians and non-combatants.

We must also build a culture of full respect for human rights. If we are to restore human rights to the place intended for them by the United Nations Charter, we need a fresh start. The establishment of a Human Rights Council, which is gathering broad support from around the world, would go a long way to restore the credibility of the international human rights machinery.

A culture of respect for human rights must, in my view, include an acknowledgement of the responsibility to protect civilian populations from genocide, ethnic cleansing and other such heinous crimes. That responsibility rests, first and foremost, with each sovereign State. As necessary, the international community should, through diplomatic, humanitarian and other peaceful means, encourage and help States to exercise this responsibility. If, and only if, such means fail, and a State appears wholly unable or unwilling to assume its responsibilities, the international community should, as a last resort, accept that it has a shared responsibility to take collective action, through the United Nations Security Council. I believe the World Summit is an occasion to embrace this concept of the responsibility to protect, and the sequential approach that it entails. This would benefit all States by making clear the principles on which the international community intends to act. It would also remove the pretext for, and thereby reduce the prospect of, unilateral humanitarian intervention by any individual State or group of States.

A related area where there is need for greater clarity is the rules governing the use of force by States. Let me stress that no one is proposing to alter Article 51 of the Charter, which safeguards the inherent right of individual and collective self-defence if an armed attack occurs against a Member of the United Nations, until the Security Council has taken measures necessary to maintain international peace and security. I know that this is a point of great sensitivity for Iranians, since the Security Council failed to take such measures when Iran was attacked in 1980, and Iran was left to exercise its right of self-defence on its own.

But when it is proposed to use force, not in self-defence against an actual or imminent attack, but to deal with a latent or non-imminent threat, then, I believe, the decision must be made not by individual States but collectively by the Security Council, fulfilling one of the Purposes of the United Nations as set out in Article 1 of the Charter, namely «to take effective collective measures for the prevention and removal of threats to the peace». I have suggested that the Security Council should consider adopting a resolution setting out the principles by which it would be guided in making such decisions. But discussion of this may need to continue in other fora, before it gets considered by the Council.

Meanwhile, the recent failure of States Parties to the Nuclear Non-Proliferation Treaty to reach agreement at the 2005 Review Conference is an obvious cause for concern. Nevertheless, the central obligations and rights conferred by the Treaty continue to enjoy full support. The Treaty remains the cornerstone of the global arms control and disarmament regime, with important implications for development, as well. I believe the World Summit offers us a vital opportunity to reaffirm these principles, and to renew the commitment of all States to disarmament and non-proliferation. We must focus on the long-term question of disarmament -- especially as we mark the sixtieth anniversary of the use of nuclear weapons at Hiroshima and Nagasaki. The Summit also offers an opportunity to seek broad consensus on other important issues such as access to the nuclear fuel cycle in conformity with the rights and obligations of States Parties under the

Treaty, and adoption of the IAEA Additional Protocol as the new global standard for verification. I know that these and other issues are of pressing concern to Iran. At this time especially all States Parties need to use great restraint in exercising their rights under the Treaty. The emphasis must, in my view, be on maintaining constructive dialogue as the surest route to agreement.

These and other proposals on security and human rights must be seen in the broader reform context -- a context in which development has pride of place. Important steps have recently been announced on the development front by the European Union and the Group of Eight. All countries, both developed and developing, must do their part to ensure that, between now and the year 2015, the fight against poverty and disease is taken to a new level. We need an all-out global effort to meet the Millennium Development Goals in the next decade, and to ensure that the benefits of globalization are more equally shared.

My friends, we have embarked on an ambitious project of reform and renewal. A great deal is at stake. All that we are doing harks back to the vision of the Millennium Declaration, which captured the hopes of humankind for a safer, more just and more prosperous world. As I have said before, the international community has reached a fork in the road. One path leads to a more anarchic, conflict-ridden world of entrenched poverty; the other to increased global cooperation and solidarity. I urge all participants in this conference to do their utmost to make sure that we use September's World Summit to commit ourselves decisively to the latter path.

بیانیه نهایی این کنفرانس که به عنوان سند مجمع عمومی سال ۲۰۰۵ در شش صفحه منتشر گردید.  
(متن کامل در سایت سازمان ملل قابل دسترسی است)

United Nations

A/60/394



General Assembly

Distr.: General  
29 September 2005

Original: English

**Sixtieth session**  
Agenda items 46 and 120

**Integrated and coordinated implementation of and follow-up  
to the outcomes of the major United Nations conferences and  
summits in the economic, social and related fields**

**Follow-up to the outcome of the Millennium Summit**

**Letter dated 26 September 2005 from the Permanent  
Representative of the Islamic Republic of Iran to the United  
Nations addressed to the Secretary-General**

I have the honour to transmit the Tehran communiqué, adopted by the International Conference on United Nations Reform, held in Tehran on 17 and 18 July 2005 (see annex).

I should be grateful if you would have the present letter and its annex circulated as a document of the General Assembly, under agenda items 46 and 120.

(Signed) Javad Zarif



---

A/60/394

---

**Annex to the letter dated 26 September 2005 from the Permanent Representative of the Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General**

**Tehran communiqué**

**International Conference on United Nations Reform  
Tehran, 17-18 July 2005**

The International Conference on United Nations Reform, organized by the Institute for Political and International Studies, with the cooperation of the United Nations information centre (Tehran), was held in Tehran on 17 and 18 July 2005. The Conference opened with the address by Kamal Kharrazi, Minister for Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran, followed by a message from Kofi Annan, Secretary-General of the United Nations, delivered by Edward Mortimer. The plenary session was succeeded by eight panels during which prominent academics — international and Iranian — and high-level representatives of a number of States, as well as members of the diplomatic community, deliberated on various aspects of the reform process at the United Nations. The Conference met under the chairmanship of Ali A. Mojtahed Shabestari.

Participants highly appreciated the contributions of the High-level Panel on Threats, Challenges and Change and the report of the Secretary-General "In larger freedom", which were reckoned to be valuable efforts to respond to the growing concern regarding the effectiveness of the United Nations in meeting the needs of humanity in the twenty-first century. It was also reckoned that these reports reflected diverse perspectives about the state of the world and of the world Organization. The major themes and key points indicated below were highlighted by the participants. The participants resolved that the present communiqué be formally submitted by the Government of the Islamic Republic of Iran to the Secretary-General of the United Nations as a message to the millennium review Summit, to be held in New York in September 2005.

**Indispensability of the United Nations**

---

## رایزنی حقوقی و بایستگی به کارگیری آن در سفارتخانه‌ها

محمدحسین ساکت\*

دیرین‌ترین نهاد شناخته شده در پیوندهای بین‌المللی در تاریخ جهان، فرستادن فرستادگان ویژه به سرزمین‌های همسایه یا دوردست بوده است. در این راستا، آیین و آداب ویژه‌ای نیز از دیرباز نهاده شده است.

در فرهنگ سیاست‌مداری (diplomacy) برای فرستاده سیاسی واژه سفیر (Ambassador) به کار می‌رفته است که در ایتالیای باستان از ریشه ambaiassa به معنای کار خطیر و مأموریت گرفته شده است. در اسلام از دو واژه سفیر و رسول (و گاهی رسیل) برای فرستاده سیاسی یا مذاکره‌کننده با یک مقام دیگر در درون یا بیرون سرزمین بهره می‌گرفتند. با نگاه به دامنه تنگ کارهای سیاسی و نقش محدود سفیران در گذشته دور و دراز تا نزدیک به یک سده پیش، شهروندان در کشورهای بیگانه کمتر با بغرنج حقوقی و قضایی دست به گریبان می‌شدند. گسترش پیوندهای جهانی از یک سو، دگرگونی‌های شتابنده فراوان اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، رسانه‌ای و فرهنگی از دیگر سوء زمینه را برای بازنگری در دامنه‌های کارایی سفارتخانه‌ها فراهم آورده است. بر پایه این دگرگونی‌های پیش آمده و رخدادهای آینده و با تکیه بر دانش آینده‌پژوهی و آینده‌نگری، که از شاخه‌های نو رسته در دانش و معرفیت امروز بشری است، بر پیشنهاد پایه‌گذاری و کاربست رایزنی حقوقی و گماردن رایزن حقوقی در نمایندگی‌های سیاسی تأکید می‌ورزیم.

---

\* قاضی پیشین دیوان عالی کشور، وکیل دادگستری، مدرّس دانشگاه، پژوهشگر علوم قضایی، مترجم، نویسنده.

رایزنی حقوقی (Legal Counsellorship) نهادی است که می‌تواند در کنار سفیر و برای راهنمایی‌ها و کارگشایی‌های حقوقی و قضایی سفارتخانه و همچنین یاری‌رسانی به شهروندان ایرانی بیرون از مرزها کارهای بزرگ و چشمگیری انجام دهد. این رایزنی حقوقی یا رایزنی قضایی (Judicial Counsellorship) با جاگرفتن در سفارتخانه‌ها از یک سو هم نمایندگان سیاسی و رایزنان اقتصادی را در چگونگی بستن درست و قانونی قراردادهای بازرگانی و اقتصادی یاری و رایزنی می‌دهد و هم شهروندان ایرانی مقیم در خارج و بازرگانان را در بهره‌وری بهینه از قانون و مقررات از دشواری‌ها و ناکامی‌های برخاسته از نادیده گرفتن مقررات می‌رهاند.

برای برپایی این نهاد مهم و سرنوشت‌ساز، همدلی و همکاری دو دستگاه سیاست‌مداری (دیپلماسی) کشور و قوه قضائیه بایسته و گزیرناپذیر است. نخست باید ضرورت گسیل داشتن رایزن حقوقی و پایه‌گذاری رایزنی قضایی یا حقوقی در اندیشه مسئولان دستگاه سیاست خارجی ما شکوفه زند و دست‌آمدهای فرخنده و خجسته و کارساز آن به چهره یک باور سیاسی / فکری / میهنی / و منافع ملی درآید. دوم، آموزش کارشناسان رایزنان حقوقی برابر شالوده‌های علمی / تجربی / حقوقی / و مهارتی در دستور کار جدی و پیگیرانه قرار گیرد. بی‌گمان، روش‌گزیدن رایزنان حقوقی یا قضایی برای دستیابی به هدف‌های والای رایزنی حقوقی بسیار شایسته درنگ و درایت است. نگاه به نمودهای ظاهری و فریبنده یا جناحی و حزبی نه‌تنها در این راستا سودمند و کارساز نخواهد بود، بلکه ویرانگر و بربادده از آب درخواهد آمد.

آماده‌سازی رایزنان حقوقی برای آموزش زبان حقوقی از بایسته‌های نخستین و مهم پیش راه است. نگارنده در گفتاری با نام «روش‌شناسی زبان تخصصی حقوق» به روش‌های آموزش زبان تخصصی حقوقی / قضایی پرداخته است.<sup>۱</sup>

گفتنی است که در دهه هشتاد، آیه‌الله شاهرودی، رئیس قوه قضائیه آن روز جمهوری اسلامی ایران، پیشنهاد رایزن حقوقی را مطرح ساخت. سوکمندانه، هیچ‌کار شایسته و

۱. محمدحسین ساکت، دادکاوی، روزنه‌ای به اندیشه‌نگاری حقوقی (تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول ۱۳۸۵)، صص ۴۵-۶۶: «فراگیری و آموزش زبان حقوقی نوین نازی در ایران»، پارسی شده متن سخنرانی عربی نگارنده در «نخستین همایش جهانی آموزش زبان تازی و چالش‌های سده بیست و یکم»، برگزار شده در دانشگاه یرموک ارید (اردن، ۱۵-۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۷ ش / ۸-۱۰ محرم الحرام ۱۴۱۹ هـ / ۵-۶ آوریل ۱۹۹۸).

بایسته‌ای در این زمینه انجام نگرفت. چنین پیداست که بایستگی این کار سترگ و یاریگر، در ذهن و زبان هیچ‌کدام از مسئولان، به‌ویژه در دستگاه دیپلماسی کشور، جوانه نزد و تنها به چهره‌ی یک پیشنهاد خشکید.

اکنون، با نگاه به دگرگونی‌های شگرف و شتابان رخ داده‌های سیاسی و قضایی و حقوقی از یک‌سو، خواسته‌ها و آرمان‌های حقوق بشر که پیوندهای میان کشورها با جامعه بین‌المللی تأثیر بسزایی نهاده است از دیگرسو، بایستگی برپایی و پایه‌گذاری رایزنی حقوقی و گماردن و گسیل داشتن رایزنان حقوقی را به کشورهای بیگانه در کنار و همراه نمایندگان سیاسی دوچندان ساخته است. پیداست که بهره‌گیری از تجربه‌ها، آگاهی‌ها، نوآوری‌ها و راه‌گشایی‌های کسانی که در زمینه مسائل قضایی و حقوقی و روابط بین‌الملل دود چراغ خورده‌اند و برای پاسداری از ارج و بهای شهروندان ایرانی مقیم خارج که با دشواری‌های قضایی و حقوقی دست به‌گریبان‌اند، دل‌می‌سوزانند یک ضرورت است.

امید می‌رود به‌زودی کارگروهی در وزارت امور خارجه و دستگاه قضایی به سرکردگی سرآمدان کاردان و نیک‌اندیش و آینده‌نگر سرپا گردد و بسترهای لازم برای پیاده‌شدن این اندیشه و طرح فراهم آید.

بباید نگذاریم بیش از این با نادیده گرفتن بایستگی‌ها، فرصت‌های فرخنده از دست

برود.

تهران، ۲۸ دی‌ماه ۱۴۰۰

## امتزاز تئوری و عمل

فیروز سالاریان\*

از من خواسته بودید در مورد آقا علی اشرف مجتهد شبستری و دربارهٔ پیشینهٔ وی چند جمله‌ای قلمی کنم.

قبل از هر چیز باید او را کارشناس طراز اول در امور سازمان ملل دانست. من به سهم خودم فراوان از او آموختم. در طول ۸ سال مأموریت در نیویورک هم آموخت و هم تجربه کرد؛ تئوری هم آموخت تا امتزاجی از تئوری و عمل به علاقه‌مندان عرضه دارد. برخورد متین و حُسن خلق و سعهٔ صدر از ویژگی‌های او محسوب می‌گردد.

سمت مخبری<sup>۱</sup> و معاونت کمیتهٔ پنجم مجمع عمومی سازمان ملل متحد از افتخارات او بوده و به یقین مایهٔ مباهات است. کمیتهٔ پنجم گرچه کمیتهٔ مالی - اداری است ولی سیاست کلی و برنامه‌های پیشنهادی سازمان ملل در این کمیته مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ لذا در میان کمیته‌های اصلی مجمع عمومی سازمان ملل از اهمیت ویژه‌ای خوردار است.

وی به‌عنوان سفیر جمهوری اسلامی در تاجیکستان منصوب شد و از طریق اتخاذ اشتراکات فرهنگی توانست روابط حسنه‌ای با تاجیکستان برقرار نماید، اما با جانبداری

---

\* کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل، بازنشستهٔ سازمان ملل متحد، مترجم.

جناحی دیگر از حکومت ایران از رهبران مذهبی آن کشور، رویکرد موفق فرهنگی در گسترش مناسبات بین دو کشور لطمه خورد.

منصب دیگر وی که به حق شایسته‌اش بود، سفیر در نمایندگی ایران نزد سازمان ملل متحد در ژنو است. در این مقام به مدت چهار سال مصدر خدمات مؤثری بود، چراکه از تجربه و دانش لازم بهره داشت. اکنون نیز از ارائه مشورت‌های مؤثر دریغ ندارد.

## تسخیر قلوب

سید محمد کاظم سجاد پور\*

... هنوز من ژنو نرفته بودم ... توفیق داشتم که وقتی آقای دکتر علی اشرف شبستری از ژنو آمدند آمدم به میزگردی که دفتر مطالعات گذاشته بود. از ایشان دعوت کردیم در میزگرد ایران و تاجیکستان که مرحوم بورقانی هم بود — خدا رحمتش کند — و خیلی میزگرد جالبی هم بود، شرکت کنند و ایشان هم آمدند.

... واقعاً یادم نمی‌رود که وقتی به آکادمی علوم تاجیکستان رفتیم، هیئت ما را به خاطر آقای دکتر شبستری تحویل می‌گرفتند و ... در مهمان‌سرای دولتی هم بودیم.

جمله‌ای که در آکادمی علوم آنجا گفتند هیچ‌وقت یادم نمی‌رود؛ یکی از مقامات یا همان آکادمیسین‌های آنجا گفت: «لشگرکشی دو نوع است؛ لشکرکشی نظامی و لشکرکشی فرهنگی و تسخیر قلوب؛ و آقای دکتر شبستری اینجا تسخیر قلوب کرده‌اند»؛ و این جمله از آن خاطره یادم است.

---

\* معاون سابق وزیر امور خارجه، رئیس پیشین مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، عضو هیئت علمی دانشکده روابط بین‌الملل، مترجم.

## فرستاده باید که دانا بود

قهرمان سلیمانی\*

فرستاده باید که دانا بود  
به گفتن دلیر و توانا بود  
(فردوسی)

هزارسال پیش حکیم طوس سه ویژگی برجسته برای «فرستادگان» برشمرده است: «دانایی» و «دلیری» و «توانایی»؛ فرستادگانی که امروز به نام «دیپلمات» شناخته می‌شوند.

سی سال پیش در سال‌های پرشور جوانی نسل ما، در حوزه آسیای مرکزی دگرگونی‌ای رخ داد که برای علاقه‌مندان به فرهنگ ایران زمین به مثابه رستاخیزی بود که در قلمرو فرهنگ و سیاست ایران شگفت‌انگیز بود. این اتفاق شگفت را ما به روایت تاریخ نمی‌دیدیم، بلکه خود شاهد این شگفتی بودیم و اینک پس از گذشت سه دهه، نقش شاهدان راوی را عهده‌دار شده‌ایم.

دیوارهای آهنین فروریخته بود و از پس قرن‌ها از تکه‌تکه شدن قلمرو تاریخی فرهنگ ایران زمین و زبان فارسی، اینک ققنوسی از خاکستر حوادث ایام سربرآورده بود که مردمانش هم‌زبان با ما سرود می‌خواندند و رنج‌های مشتاقی و مهجوری ایام را در قالبی بیان می‌کردند که ما در آن زبان نیاکان پارسی‌زبانمان و سوزوگداز و گرمی پیشینیانمان را احساس می‌کردیم.

---

\* معاون سابق سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، رایزن فرهنگی پیشین در دوشنبه (تاجیکستان) و مسکو (روسیه)



این بار رودکی از سخن می‌گفت، میر سیدعلی همدانی پیام دوستی می‌آورد، خواجه یعقوب چرخ‌چی از پس قرن‌ها غربت، دوباره با ما سخن می‌گفت و کمال خجندی با حافظ هم سخن شده بود.

برای اهالی فرهنگ و دوستداران ایران حقیقتاً یک رستاخیز بود که در پیش چشمشان داشت پوستهٔ زمان را می‌شکافت و تاریخی تازه در این قلمرو کهن دوباره آغاز می‌شد. کشتیمان را سیاستی نو آمده بود و دستگاه سیاست خارجی ایران می‌بایست بتواند کسی را برگزیند که بتواند پیام‌گزاری شایسته و فرستاده‌ای بایسته باشد؛ اما در این هنگامهٔ پراشوب و روزگار بی‌ثبات در آسیای مرکزی، پیدا کردن چنین کسی آسان نبود. او می‌بایست بتواند در اوج هیجان‌ها و بحران‌ها، ناخدای شایسته‌ای برای کشتی متلاطم دیپلماسی ایران در این منطقه باشد.

علی‌اشرف مجتهد شبستری ناخدای باخدای این کشتی بود که چند سال به شایستگی توانست سفیری شایستهٔ نام بلند ایران، در تاجیکستان باشد. آنچه در سی سال گذشته بر این منطقه گذشته، نشان‌دهندهٔ سیال بودن و بی‌ثبات بودن است و لزوم تلاش برای تحکیم استقرار حکومت در این حوزه؛ اما سال‌های آغازین شکل‌گیری کشورهای این حوزه، سال‌های تراکم بحران‌ها بود که یکی از پی‌دیگری و گاه در شکلی موحش چهره نشان می‌دادند.

برای آشنایان این حوزه برخی از این بحران‌ها هنوز زنده‌اند و هر از چندی به شکلی چهره نشان می‌دهند، اما در سال‌های نخست وضعیت دیگر بود. امواج سرکش این تلاطم‌ها و توفان‌ها کسی را طلب می‌کرد که بتواند با دوراندیشی و تأمل به عمق مسائل بیندیشد، با قواعد دیپلماسی در سطح جهانی آشنا باشد و با حوزهٔ فرهنگ و ادب و هنر دمخور باشد.

در مجلسی شعر و ادب فارسی بود که گره‌گشای مشکل بود و دری از آشنایی را می‌گشود و در مجلسی دیگر تجربهٔ دیپلماتیک و در حوزه‌ای دیگر همدلی و همراهی با مردمی که روزهای دشواری را می‌گذراندند.

برای درک آن روزهای دشوار باید با جامعهٔ نخبگی تاجیکستان و اصحاب فرهنگ و هنر این سرزمین نشسته باشی و دل به سخنانشان سپرده باشی تا بدانی این همدلی و همراهی تا چه اندازه در نتیجهٔ دیپلماسی ایران مؤثر بود. مردمی که به قوت لایموت

نیازمند بودند و سفیر ایران در این روزهای سخت با همه درد و رنج ناشی از این رستاخیز ملی، با تاجیکان همراه بود. همراه با آنان از گردنه‌های خوف و خطر عبور کرد، با آنان گرسنگی و رنج کشید و در شادی‌های آنان با تمام جان شادی کرد.

یقین دارم تصمیم به اعزام این مرد شایسته به‌عنوان سفیر ایران در تاجیکستان در زمره تصمیمات بسیار درست سیاست خارجی ایران در سه دهه گذشته بوده است.

به‌عنوان کسی که در این سه دهه هیچگاه از سرنوشت تاجیکستان و تاجیکان فارغ نبوده‌ام، شهادت می‌دهم جناب شبستری را در زمره کسانی دیده‌ام که دغدغه سرزمین تاجیکان، هیچگاه او را رها نکرده است. همین عشق صادقانه — که بیرون از حوزه وظایف دیپلماتیک تعریف می‌شود — موجب شده تاجیکان نیز او را در زمره دوستان همیشگی خود محسوب کنند. هر کجا نام ایران عزیز بر زبان فرد تاجیکی جاری می‌شود، نام این فرستاده شایسته ایران نیز هست.

او زاده جان ایران — آذربایجان — است. او را می‌توان نماد پیوستگی روحی فرهنگی دانست که بین ایران و تاجیکستان است. گویی کمال خجندی است که در گذار تاریخ از تبریز به خجند دل‌انگیز رسیده و بر کرانه سیحون در خجند باستانی نشسته است و غزل دوستی می‌سراید.

عمرش دراز و زندگی اش آکنده از کامیابی و سلامت و سعادت.

## افزون بر شصت سال آشنایی

رضا شمشیری\*

سروران گرامی، جنابان آقایان رسولی و اسدی ضمن سپاسگزاری از دریافت پیغام دعوتتان برای ایفای نقش در تنظیم ارجنامه بزرگداشت سرور بزرگوار دانشمندمان جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، به استحضار عالی می‌رسانم که متأسفانه در حال حاضر به علت انجام عمل جراحی و سپری کردن دوران نقاهت، امکان تشریک مساعی در این امر را ندارم. البته بایستی به استحضار برسانم که بنده سعادت آشنایی افزون بر شصت سال با جناب دکتر دارم که متأسفانه پس از پایان دوره دبیرستان و روانه شدن به شهری دیگر برای ادامه تحصیل، ارتباطم با ایشان تا پس از بازگشت ایشان از مأموریت سفارت در تاجیکستان عملاً قطع بوده است. از آن تاریخ به بعد، مجدداً ارتباط تلفنی با ایشان برقرار شد و ایشان هرازچندگاهی و از سر محبت جوایای احوالم بوده‌اند. از حدود پنج سال پیش و با همت ایشان امکان دیدار حضوری با ایشان و برخی از دوستان هم‌کلاسی دبیرستان فراهم آمد که پس از فراگیری ویروس کرونا، این دیدارها به فضای مجازی منتقل شده است. ماحصل اینکه، با مرور خاطرات و شناخت دور و نزدیکی که از این «بزرگ‌مرد» دارم، به این باور رسیده‌ام که ای کاش عمری دوباره نصیبم می‌شد تا فرصت همنشینی و مصاحبت و تلمذ از استاد دکتر علی اشرف مجتهد شبستری را مغتنم می‌دانم. با تشکر و آرزوی توفیق

---

\* هم‌کلاسی و دوست دیرین آقای دکتر علی اشرف مجتهد

## خاطراتی از یار دبستانی‌ام آقای علی‌اشرف مجتهد شبستری

زکریا طرزی\*

نقل این خاطرات به سائقهٔ دوستی هفتادساله‌ام با جناب علی‌اشرف مجتهد شبستری است، که از کلاس اول ابتدایی دبیرستان انوری در تبریز شروع می‌شود. در آن زمان هر دو از بازارچهٔ مشهور «شتربان» عبور می‌کردیم و قدم به مدرسه‌ای می‌نهادیم که از نظر سبک آموزش، ترکیبی از سنت و تجدد بود. این دوستی با انتقال خانوادهٔ من به تهران در سال تحصیلی ۱۳۳۳-۱۳۳۴ قطع شد، ولی علاقهٔ عاطفی و مریدگونهٔ پدرم به مرحوم حاج میرزا کاظم مجتهد شبستری، ابوی ایشان که قبلاً به رحمت خدا رفته بود، قطع نشده بود؛ چرا که پیوسته از تأثیر مواعظ او به مخاطباننش در مسجد راسته کوچهٔ تبریز در اواخر دههٔ ۱۳۱۰ خورشیدی حکایت‌ها نقل می‌کرد.<sup>۱</sup> تا بالاخره این دوستی در سال ۱۳۷۰ در جریان همکاری در وزارت امور خارجه و در مأموریت افتتاح سفارت ایران در شهر دوشنبه (بهمن ماه ۱۳۷۰) دوباره تجدید شد. از خداوند متعال برای دستیابی به این نعمت پر ارزش سپاسگزارم.

---

\* دانش‌آموختهٔ زبان و ادبیات فارسی، قائم مقام ستاد جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای میانه و قفقاز در وزارت امور خارجه و رابزین پیشین فرهنگی ایران در ترکیه.

۱. مرحوم پدرم معتقد بود اشخاصی که تحت تأثیر مواعظ ایشان قرار گرفته بودند، چه از اصناف بازار و چه کارمندان ادارات، زندگی خود را با حسن شهرت و پاک‌دامنی ادامه دادند.

## مقدمه

متولّدین دهه بیست قرن اخیر را باید نسل ویژه‌ای در تاریخ معاصر ایران دانست، زیرا که اینان نه تنها شاهد تحولات اجتماعی مهم چند دهه اخیر در کشور بوده‌اند، بلکه خاطراتی نیز از بازگویی‌های پدران و پدربزرگان خود از حوادث دوران مشروطیت شنیده‌اند که می‌توان با نقل آن‌ها تاریخ شفاهی معاصر ایران را تکمیل کرد.

شهر تبریز به لحاظ موقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاصی که در دو قرن اخیر در میان شهرهای بزرگ ایران داشته و بسان پلی بین ایران و روسیه تزاری، عثمانی و اروپا ایفای نقش می‌کرده، دارای ویژگی‌هایی است که اغلب شهرهای ایران فاقد آن بوده‌اند. به جرأت می‌توان گفت وجود بزرگ‌ترین بازار سرپوشیده خاورمیانه در این شهر و ظهور شخصیت‌های مهم تأثیرگذار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از این محیط فعال در چند دهه اخیر بی‌دلیل نبوده است.

وقتی به پشت سرمان نگاه می‌کنیم و آن روزگاران و تنگناهایشان را با زمان امروز می‌سنجیم، می‌بینیم: اگرچه امروز با توسعه علم و صنایع محیرالعقول خیلی چیزها به دست آورده‌ایم، اما خیلی چیزهای باارزش را هم از دست داده‌ایم که در رأس همه آن‌ها شادمانگی طبیعی و خرسندی خاطر برخاسته از فضیلت قناعت و دمسازی تنگاتنگمان با طبیعت بود، که آن روز داشتیم و امروز نداریم.

دبیرستان ملی انوری در بازارچه شتریان تبریز<sup>۱</sup>

تا آنجا که به یاد دارم، صبح یک روز دل‌انگیز پاییزی، که به احتمال قوی اول مهرماه

---

۱. دبیرستان انوری که فقط تا کلاس نهم در آن تدریس می‌شد، از مدارس قدیمی تبریز بود، مدیریت آن را مرحوم حاج میرزا جواد اقتصادخواه به‌عهده داشت. علامه محمد تقی جعفری نیز در خاطرات خود می‌نویسد: «من دوره دبستان را در تبریز در مدرسه اعتماد که بعدها به دبیرستانی به نام انوری تبدیل شد گذراندم. معلم‌ها به من خیلی محبت داشتند چون نمراتم بالا بود، به‌ویژه در درس ریاضیات. از کلاس اول یکبار به کلاس چهارم رفتم و در این کلاس شاگرد دوم شدم و کلاس پنجم شاگرد اول. مدیر مدرسه‌مان یعنی آقای جواد اقتصادخواه شخص فاضل و متدین و دلسوزی بود.» (مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری)

۱۳۳۱ بود، مرحوم پدرم دست مرا گرفت و در بازارچه شتربان تبریز به دبیرستان انوری برد و آن را در دست ناظم مدرسه نهاد. او نیز شاگردان کلاس ابتدایی را که هنوز با آداب صف بستن و سایر مقررات آشنا نبودند به صورت مجزاً در کنار حیاط مدرسه به صف کرد و بعد از توضیحات لازم به معلم کلاس اول، آقای مطلب‌زاده، سپرد. ایشان مردی میان سال با قدی کوتاه و موهای سفید بود. دوست عزیزم آقای علی اشرف شبستری هم یکی از دانش‌آموزان همان کلاس بود.

دبیرستان انوری جزء مدارس ملی تبریز به‌شمار می‌رفت. در این نوع مدارس که به‌نوعی با مدارس جامعه اسلامی تهران قابل مقایسه است، به‌جای درس موسیقی در دوره ابتدایی درس قرآن و شرعیات یاد می‌دادند. آموزش قرآن با «عمّ جزء»<sup>۱</sup> یا به اصطلاح تبریزی‌ها با جزوه چَرکَه<sup>۲</sup> آغاز می‌شد.

مدرسه در دو ساختمان قدیمی به‌هم‌چسبیده مستقر بود که دیوار میان آن دو را برداشته بودند تا دانش‌آموزان از محوطه وسیع حیاط در اوقات تنفس بهره‌مند شوند. کلاس ورزش نیز با تور نصب شده در آن حیاط، با بازی والیبال برگزار می‌شد. آب خوردن دانش‌آموزان از آب‌انبار زیرزمین یکی از آن ساختمان‌ها تأمین می‌شد، که معمولاً به‌دلیل ذخیره طولانی آب در آن، که از فئات شهری تأمین می‌شد، اغلب پر از کرم‌های ریز قرمزرنگ بود؛ که من شخصاً بارها از آن آب، نوش جان کرده بودم!

کلاس‌ها در اتاق‌های نامتجانسی برگزار می‌شد که برای زندگی خانواده‌های آن دوره ساخته شده بود. تا جایی که به یاد دارم کلاس چهارم ابتدایی در اتاق نسبتاً بزرگی، که در تبریز به آن تنبی<sup>۳</sup> گفته می‌شود، برگزار می‌شد. تنبی معمولاً به اتاق پذیرایی مهمان

۱. عم جزء [عَمَمَ جُزْءَ] (بخ). جزء سی ام، یعنی قسمتی از قرآن کریم از سوره عم یسائیلون (سوره ۷۸) تا پایان آن (سوره ۱۱۴). این جزء معمولاً برای آموزش اطفال نوشته یا خوانده می‌شد. (لغتنامه دهخدا)

۲. çereke : به معنی یک‌چهارم یا یک‌چهارم قرآن که حزب نامیده می‌شود.

۳. تنبی یا طنبی از کلمات باقی مانده از زبان قدیمی آذربایجان و به معنی تالار بزرگ مهمانی است. ابن یمن گوید: «لا تفرح فردوس اگر طلبی / بیا و نزهت فردوس بین در این طنبی» (واژگان آذری و فارسی در زبان مردم تبریز، تألیف یحیی ذکاء، ص ۱۲۵)

گفته می‌شود که در وسط ساختمان و بالای طاقِ زیرزمین حیاط قرار دارد و از طریق دو پلکان از کف حیاط و دو دهلیز که به صورت قرینه ساخته می‌شود، وارد آن می‌شوند. دو اتاق نیز در طرفین دهلیزها قرار دارد که آن‌ها را گلّه‌ای می‌نامند. پشت اتاق‌های کله‌ای چایخانه یا صندوق‌خانه قرار دارد.

پنجره‌های تنبی در بعضی ساختمان‌های قدیمی به صورت کشویی و رو به بالا باز می‌شد و به «اوروسی»<sup>۱</sup> شهرت داشت.

در این سال‌ها بود که با همّت مرحوم علی دهقان<sup>۲</sup>، مدیرکل وقت اداره فرهنگ آذربایجان، تصمیم گرفته شد قبرستان‌های متروکه شهر که وضع چندان مناسبی نداشت و اغلب به صورت مزبّله درآمده بود، به مراکز آموزشی تبدیل شود. به همین سبب، مؤسسات فرهنگی جدیدی با معماری مناسب در همان مکان‌ها تأسیس شد. گویا این اقدام با مخالفت بعضی از علمای شهر مواجه گردید که این کار را با تیت بانیان قبرستان‌ها مغایر می‌دیدند؛ و از این رو بود که بعضی از افراد متدین ترجیح می‌دادند فرزندان‌شان به جای تحصیل در مدارس جدید در همان مدرسه‌های ملی به تحصیل ادامه دهند.

۱. (urusi) اوروسی که در فارسی اُرسی (orsı) تلفظ می‌شود همان کلمه «روسی» است که در زبان ترکی آذری بنا به قاعده‌ای کلماتی را که با حرف «راء» شروع شود، به اول آن حرف «الف» اضافه می‌کنند. گرچه در شهرهای بزرگ این قاعده رعایت نمی‌شود، اما در روستاها که لهجه صحیح‌تری دارند مراعات می‌شود. به همین علت رضا «ارضا» (iriza) و رحیم «ارحیم» (irehim) تلفظ می‌شود.

۲. آقای علی دهقان در مصاحبه با فصلنامه تاریخ معاصر ایران، در این باره می‌گوید: «در مدت ۹ سال و یک ماه اشتغال در آذربایجان و تبریز، ۷۸ باب مؤسسه فرهنگی شامل بنای عظیم کتابخانه ملی، موزه آذربایجان، اداره فرهنگ، باشگاه معلمان، تکمیل بناهای هنرستان صنعتی، هنرستان دختران، دانشسرای دختران، دانشسرای کشاورزی، پنج باب مدرسه حرفه‌ای، دو باب دبیرستان کشاورزی و بازرگانی، هشت باب دبیرستان شش کلاسه، ۴۳ باب دبستان شش کلاسه، ۱۱ باب کودکستان و مدارس دیگری در سایر شهرهای استان آذربایجان شرقی ساخته شد.»

### موقعیت جغرافیایی بازارچه شتریان یا دَوَچِی قاپوسی (دروازه شتریان) در شهر تبریز<sup>۱</sup>

محلّه شتریان و بازارچه آن مشرف به دروازه شمال غربی قرار دارد.<sup>۲</sup> مسیر این دروازه از پل تلخه رود یا «آجی کورپوسی»<sup>۳</sup> شروع می‌شود، بعد از عبور از «یکه توکانلار»<sup>۴</sup> و محلّه امیرخیز یا «امره قیز»<sup>۵</sup> وارد میدان کاه‌فروشان می‌شود. عقبه این دروازه را چندین محال بزرگ از جمله رودقات، دیزمار (یا قره‌داغ غربی، به مرکزیت شهرهای ورزقان و مرند) و اروتق و انزاب (یا گوئی، به مرکزیت شهرهای شبستر و خامنه) تشکیل می‌دهند. این موقعیت از نظر تجاری اهمیت ویژه‌ای به این بخش از شهر می‌داد که توضیحات بعدی آن را روشن خواهد ساخت.

### میدان کاه‌فروشان (سامان میدانی)

به احتمال زیاد نام این میدان، سامان میدانی<sup>۶</sup>، به دلیل وجود دکان‌های علوفه‌فروشی در آن بوده است. استفاده از کاه غیر از خوراک دواب عمدتاً برای تهیه کاه‌گل برای پشت‌بام

۱. دَوَچِی (شُتریان) یکی از کوی‌های تاریخی و بزرگ شهر تبریز است. این کوی از سوی شمال به کوه سرخاب، از سوی جنوب به رودخانه مهران‌رود، از سوی خاور به کوی سرخاب و از سوی باختر به کوی امیرخیز می‌رسد. مسجد عرب‌لر مهم‌ترین مسجد در میان مساجد سی‌گانه کوی شتریان است. امامزاده سید ابراهیم، دره گرو و میدان صاحب‌الامر نیز در این کوی هستند. سنگ‌نوشته «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» اثر میرزای سنگلاخ پیش‌تر در امامزاده سید ابراهیم نگهداری می‌شد که بعدها به موزه آذربایجان منتقل شد.

۲. تبریز در قدیم دارای نه دروازه بوده که با پسوند «قاپو» به معنی «در» نامیده می‌شد و عبارت بودند از: ده‌وچِی قاپوسی - سرخاب قاپوسی - نوبار قاپوسی - باغمیشه قاپوسی - خیابان قاپوسی - گجیل قاپوسی - استانبول قاپوسی - باغمیشه قاپوسی. اکنون از دروازه‌های نه‌گانه تبریز به جز «درب خیابان» و یک لنگه از «درب باغمیشه»، اثر دیگری باقی نمانده است.

### 3. acı körpüsi

۴. yeke tukanlar این محل در خروجی محله امیرخیز به سمت پل «آجی چای» قرار داشت. محل فعلی به بلوار ستارخان تبدیل شده است. در محل باغ معروف به «امیر باغی» هم که بین یکه توکانلار و پل آجی قرار داشت گویا قرار است پارک ملی تبریز ایجاد شود.

۵. تصور شخصی من این است که احتمالاً نام امره قیز باید ریشه ترکی داشته باشد. تا جایی که اطلاع دارم وجه تسمیه خاصی به امیرخیز ارائه نشده است، ولی امره در زبان ترکی به معنی عاشق، شیفته و واله است. امره نام متداولی در زبان ترکی است از جمله یونس امره از شعرای نامی آناتولی که هم عصر مولانا بوده.

۶. سامان میدانی (saman meydanı)



منازل فروخته می‌شد. عمده کسبه در این میدان تأمین‌کننده نیاز خدماتی کاروان‌هایی بودند که از روستاها به شهر تبریز وارد می‌شدند. گرچه امروز کاربرد قبلی آن به کلی تغییر پیدا کرده است، ولی تا اوایل دهه پنجاه مشاغل عمده در آن عبارت بودند از:

**ذغال‌فروشی و علافی:** ذغال در قدیم یکی از مواد اساسی سوختی بود که معمولاً از درختان جنگل‌های «منشه پارا» از منطقه قره‌داغ تهیه می‌گردید. در آن دوران ذغال در اواسط فصل پاییز به شهر حمل می‌شد و توسط ذغال‌فروش‌های عمده در میدان کاه‌فروشان به خریداران عرضه می‌شد. ذغال علاوه بر استفاده در کرسی و پخت‌وپز در آشپزخانه در سماور نیز به کار می‌رفت. ذغال را بعد از خرید در منازل می‌شستند و آن را الک نموده و دانه‌بندی می‌کردند. هرکدام از اندازه‌ها مصرف جداگانه‌ای داشت.<sup>۱</sup> توزین این اقلام با وسیله‌ای بنام قپان<sup>۲</sup> صورت می‌گرفت.

**توضیحی در مورد نحوه استفاده از ذغال در منازل:** تا اوایل دهه سی شمسی وسایل گرمایش منازل عمدتاً کرسی و بخاری هیزمی بود. در آشپزخانه‌ها نیز اجاق‌هایی با اندازه‌های مختلف برای پختن غذا، که سوخت آن هیزم بود، ساخته می‌شد. دود حاصل از سوختن هیزم با دودکش پهنی که به آن «تالوار»<sup>۳</sup> گفته می‌شد به پشت بام منتقل می‌شد. در کنار اجاق‌ها و در گوشه آشپزخانه حوضچه یا «حوضک»<sup>۴</sup>، که داخل آن پر از خاکستر بود، قرار داشت. در حوضک پخت‌وپزهای کم‌حجم از قبیل آبگوشت و یا شوربا، با استفاده از ذغال، انجام می‌گرفت. ظرف آبگوشت که معمولاً از سفال بود و «گودوش»<sup>۵</sup> (گاودوش) نامیده می‌شد، روی سه‌پایه‌هایی از آهن، که حلقه دایره‌مانندی روی آن بود، قرار می‌گرفت. «تولاما»<sup>۶</sup> یا آتش‌گردان هم روی دیوار بالای سماور آویزان

۱. الف) پودر ذغال را به صورت گلوله یا «یوموری» (yumuri) درمی‌آوردند که عمدتاً در کرسی مصرف می‌شد. ب) دانه‌های ریزتر را که خاکه یا «خَکَه» (xeke) نامیده می‌شود به خاطر تولید نسبتاً کم CO<sub>2</sub> بیشتر در کرسی و سماور مصرف می‌کردند. ج) دانه‌های درشت‌تر که «ذغالاچا» (zoğalaça) یا «ذغالچه» نامیده می‌شود بیشتر در اجاق آشپزخانه استفاده می‌شد.

۲. قپان به ترازویی است که یک پله دارد و به جای پله دیگر سنگ از شاهین آن می‌آویزند. طبق لغت‌نامه دهخدا قپان یک لغت ترکی است.

3. talvar

4. hövzek

5. gövdüş

6. tovlama

بود. در گوشهٔ دیگر حوضک ظرف کوچکی حاوی گلوله‌های نفت آلود پارچه‌ای، که به آن «پولوک»<sup>۱</sup> گفته می‌شد، قرار داشت. از اواسط دههٔ سی با افزایش تولید نفت سفید اجاق‌های نفتی جای بخاری‌های هیزمی را گرفت. در دههٔ چهل محصولات کارخانه‌های بخاری‌سازی «روشنفکر» و «سرخابی»، که با مهارت خاصی به دست صنعتگران هنرمند تبریزی طراحی شده بود و دود کمتری تولید می‌کرد، وارد منازل شد. **کاروانسراداری:** از کاروانسراهای معروف در سامان میدانی، می‌توان به کاروانسرای «مشهدی هاشم» در ورودی کوچهٔ توت‌زار «توتلوق کوچه»، کاروانسرای «قریشی» مقابل مسجد «دباغ‌لار» و همچنین کاروانسرای «همت علی» در اول بازارچهٔ شتربان اشاره کرد. در آن زمان به دلیل نبود راه‌های ماشین‌رو به دهات، روستاییان محصولات خود را توسط چهارپایان به شهر حمل می‌کردند و معمولاً در همین کاروانسراها نیز بیتوته می‌کردند. در کاروانسرا علاوه بر طویله‌های متعدد برای احشام، اتاق‌هایی هم برای اقامت مسافران در طبقهٔ بالای آن قرار داشت.

**نعلبندی:** این شغل به سبب آمدوشد دائمی روستاییان به میدان کاه‌فروشان و نیاز آنان به تعویض یا ترمیم نعل اسب و قاطر و الاغ، از مشاغل پُرونق محسوب می‌شد. هنگام عبور از مقابل یکی از این مغازه‌ها باید مواظب اسبی می‌بودی که نعلبند مشغول تعویض نعل یا تراشیدن سم آن بود.

**آهنگری:** تعداد مغازه‌های آهنگری در این میدان کم نبود. این آهنگران ابتدا قطعات آهن را در کوره می‌گداختند و سپس روی سندان‌های بزرگ با پتک‌های سنگین می‌کوبیدند تا به شکل دلخواه درآید. کسی را که اجاق را با دستگاه مخصوصی به نام «کوروک»<sup>۲</sup> باد می‌کرد «کوروک باسان»<sup>۳</sup> می‌نامند. کوروک باسان معمولاً جوان کم‌سن‌وسالی بود که بعداً به شاگردی می‌رسید. تماشای این منظره برای ما شاگردمدرسه‌ای‌ها جالب بود و هنگام عبور از مقابل مغازهٔ آهنگری دقایقی به تماشا می‌ایستادیم.

**قهوه‌خانه‌داری:** در این میدان چند باب قهوه‌خانهٔ بزرگ و معروف بود که اغلب در

1. pülük

2. körük

3. körükbasan

فصل زمستان، تا پاسی از شب مملو از روستاییان، کارگران و یا علاقه‌مندان به ساز و آواز عاشق‌های آذربایجان بودند. روستاییان ضمن نوشیدن چای در این قهوه‌خانه‌ها به اجرای نغمه‌های عاشق‌های معروف آن روز، که توأم با نقل داستان‌های حماسی منطقه آذربایجان بود، گوش فرامی‌دادند. می‌توان گفت اجرای این داستان‌ها در آن مکان‌ها به مانند تماشای سریال‌های تلویزیونی امروز بود. نقالان داستان‌های: کور اوغلو، حسین کرد شبستری، امیر ارسلان نامدار، مختارنامه، اصلی و کرم، قاچاق‌چی<sup>۱</sup> را با بیانی حماسی برای حاضران نقل می‌کردند. ما کودکان نیز گاهی در حین بازگشت از مدرسه، و البته دور از چشم والدین، مقابل این قهوه‌خانه‌ها مکث کوتاهی می‌کردیم و کنجکاوانه به بخشی از این داستان‌ها گوش فرامی‌دادیم.

**جغوربغور (جئزبئز) فروشی:** به جغوربغور در زبان ترکی «جئزبئز»<sup>۲</sup> گفته می‌شود. جئزبئز یکی از غذاهای مورد علاقه روستاییان بود. بعید بود کسی به‌ویژه در موقع ظهر از مقابل یکی از این مغازه‌ها عبور کند و از بوی جئزبئز، که در آن حوالی پخته می‌شد، هوس خوردن آن را نکند. این غذا از تاب‌دادن روده ریزشده گوسفند با پیاز در داخل سینی بزرگ با آتش هیزم تهیه می‌شد. قیمت یک پرس آن با کمی نان در آن زمان یک ریال بود. نوع ویژه آن که تکه‌های بریان شده دل و جگر گاو به آن اضافه می‌شد و در بشقاب‌های کوچک مسی عرضه می‌شد کمی گران‌تر حساب می‌شد.

### خوردنی‌های مورد علاقه کودکان

در آن دوره، به سبب ضعف اقتصادی در کشور، صنایع غذایی مانند امروز توسعه نیافته بود. خوردنی‌ها و به‌خصوص تنقلات از مواد طبیعی و اکثراً از میوه‌های خشک‌شده تهیه

۱. به نوشته مرحوم حاج اسماعیل امیرخیزی در کتاب قیام آذربایجان و ستارخان بعد از شکست شیخ شامل در مبارزه علیه تزار روس در قفقاز شمالی به سال ۱۲۷۶ ه.ق و در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه، گروه‌هایی به‌منظور تداوم مبارزه در همان منطقه تشکیل شدند. این گروه‌ها به سرکردگی افرادی چون کرم و نبی و فرهاد، پس از ضربه زدن به قوای روسیه به خاک ایران فرار می‌کردند و در آنجا پناه می‌گرفتند، که یکی از پناه‌دهندگان آنها اسماعیل، برادر بزرگ ستارخان، بوده است. (همان کتاب ص ۸) احتمالاً منشأ داستان اصلی و کرم و قاچاق‌چی همین ماجراها بوده است.

می‌شد. خوردنی‌های مورد علاقهٔ کودکان عبارت بودند از: ۱. «زیرک قووت»<sup>۱</sup>، ۲. «بَرَه موم»<sup>۲</sup> که به‌جای خمیر اسباب‌بازی به‌کار گرفته می‌شد. ۳. «یالاما»<sup>۳</sup> تکه‌های بلورمانند سنگ نمک که در اواخر فصل بهار برای خوردن گوجه سبز ترش از آن استفاده می‌شد. ۴. شیرۀ انگور غلیظ که در رنگ‌های مختلف و در سینی‌های مخصوص عرضه می‌کردند. نحوهٔ استفاده از آن به مهارت خریدار بستگی داشت.

### بازارچهٔ شتریان

بازار سرپوشیدهٔ تبریز به لحاظ وسعت بزرگ‌ترین بازار خاورمیانه نامیده می‌شود. این بازار به سبب عبور مهران‌رود (میدان چایی) از وسط شهر به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده است که بازار مسگران و بازارچهٔ شتریان در قسمت شمالی رودخانه قرار گرفته، و بقیه، که بخش اعظم آن را تشکیل می‌دهد، در قسمت جنوبی رودخانه قرار دارد.

تا قبل از حادثهٔ سیل معروف تبریز سال ۱۳۱۳ و احداث سد اطراف آن در سال ۱۳۱۴، این دو بخش از طریق دو بازارچهٔ «احتشام» و بازارچهٔ «حاج محمد حسین» از روی دو دستگاه پل با گنبد و دکان‌های همگون، به ترتیب به بازار «صادقیه» و بازار «یمنی دوزان» متصل می‌شد و به این ترتیب یکپارچگی بازار حفظ می‌شد. بعد از تعریض رودخانه و ساخته شدن سد، پل‌های مذکور نیز تخریب، و فاصلهٔ نسبتاً زیادی بین این دو بخش بازار ایجاد شد.

می‌توان گفت بازارچهٔ شتریان که در شمالی‌ترین منطقهٔ بازار قرار دارد از نظر

۱. zeyrek govut. همان دانه‌های بزرگ سیاه است که آن را آسیاب می‌کنند و به شکل قاووت در می‌آورند و نوع زردرنگ آن به نام «قیزیل زیریک» است که روغن آن را در نقاشی ساختمان استفاده می‌کنند. همین تخم را پس از کوبیدن با شیر مخلوط می‌کنند و به‌عنوان ضماد روی دمل می‌گذارند (واژگان آذری و فارسی در زبان مردم تبریز)

۲. beremum مومی است که ملکهٔ زنبور کندو قبل از تولید عسل مرده باشد. این موم را برای مصارف مختلف طبی استفاده می‌کنند. همچنین کودکان در دورهٔ کمبود اسباب‌بازی به‌جای خمیر بازی امروزی از این موم، که رنگ زیتونی متمایل به زرد دارد، استفاده می‌کردند. برای بزرگسالان نیز برای رفع مشکل ضعف عضلانی دست‌کاربرد داشت.

۳. yalama تکه‌های بلور مستطیل شکل نمک در جیب بچه‌ها کاربرد غذایی داشت. با آن برای نمک‌سود کردن خیار و گوجه سبز ترش استفاده می‌شد؛ که شاید برای بچه‌های امروزی قابل درک نباشد!

موقعیت اجتماعی دارای هویت مستقلی است و به سه بخش مجزا قابل تقسیم است: بخش نخست از سمت غرب میدان «صاحب الامر»<sup>۱</sup> شروع و تا اول کوچه کدخداباشی ادامه پیدا می‌کند. بخش دوم از کوچه کدخداباشی تا مسجد «آقا سیدعلی آقا» و اول بازارچه مشیر را در بر می‌گیرد، و قسمت پایانی از بازارچه مشیر<sup>۲</sup> تا ورودی به میدان کاه‌فروشان را شامل می‌شود.

از کسبه و اصناف معروف قسمت نخست که موازی بازار پالان‌دوزان نیز هست، می‌توان به مغازه عمده‌فروشی رضی‌زاده<sup>۳</sup>، حلواپزی حاج اسد دوشابچی<sup>۴</sup>، قهوه‌خانه... و چند مغازه عطاری در آن بخش اشاره کرد. در این بخش مغازه دیزی‌پزی<sup>۵</sup> فرزانه و چند مغازه میوه‌فروشی نیز فعال بودند. در اواسط این قسمت از بازار راهی به بازار پالان‌دوزان

۱. میدان صاحب‌آباد یا میدان حسن‌پادشاه که در ابتدای خیابان دارایی میانی قرار دارد، امروزه به نام مجموعه صاحب‌الامر معروف است. این میدان از مجموعه‌های تاریخی و ارزشمند تبریز است که طبق بررسی‌های انجام شده مدت چهار قرن مرکز حکومت ایران و مقر فرماندهی پادشاهانی چون جهان‌شاه از پادشاهان قرا قویونلو، اوزون حسن از پادشاهان آق قویونلو، و شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی بوده‌است. متأسفانه جنگ‌های متعدد و بلایای طبیعی در قرون گذشته موجب نابودی این میدان زیبا شده‌است. میدان صاحب‌الامر در دوره قاجار و پهلوی اول مرکز اصلی فروش میوه تبریز بود. در اوایل دوره پهلوی اول غیر از مغازه‌های اطراف، یک سری مغازه در وسط میدان بنا کردند و آن را از حالت قبلی درآوردند و به دو بخش شمالی یا «کهنه میدان» و جنوبی یا «تازا میدان» تقسیم کردند. فروش میوه به‌صورت عمده در قسمت شمالی، که مشرف به مسجد حسن‌پادشاه است، انجام می‌گرفت. خرده‌فروشی میوه نیز در قسمت جنوبی صورت می‌گرفت. از اواخر سال‌های دهه پنجاه و با توسعه شهر، مرکز عمده‌فروشی تره‌بار به قسمت جنوب غرب تبریز، بعد از ایستگاه راه‌آهن، منتقل شد.

۲. نام کامل این بازار و کاروانسرای موجود در جنب آن مشیرالتجار بود. وجه تسمیه مدارس تبریز، تألیف رضا امین سبحانی.

۳. مرحوم دکتر رشید عیوضی، مصحح معروف حافظ، داماد این خانواده بود.

۴. دوشاب همان شیوه انگور است که در آذربایجان دوشاب گفته می‌شود. در قدیم علاوه بر پختن حلوا در منازل به جای شکر که ماده‌ای کمیاب و گرانبه بود، برای پختن غذاهای شیرین استفاده می‌شد. امروزه این مغازه توسط اولاد آن مرحوم با نام «حلوا کرامتی» اداره می‌شود.

۵. دیزی‌پز را در زبان ترکی «پیتی‌پز» می‌گویند. پیتی: (piti) ظرف سفالین کمر باریک دسته‌دار است. (واژگان آذری و فارسی در زبان مردم تبریز، ص ۹۸). پیتی‌پزی فرزانه یکی از آن دو مغازه بود که همیشه پر از مشتری بود. دیزی‌پزها غیر از آبگوشت، کباب کوبیده نیز می‌فروختند. این نکته را هم باید اضافه کرد که معروف‌ترین دیزی‌پزهای تبریز دو مغازه دیزی‌پزی واقع در نبش خیابان فردوسی و تربیت، جنب حمام میرزا حسن قره، پیتی‌پزی شیخ و مشهدی عباس بود که امروزه گویا به مرکز ماهی‌فروشی در آن محل تبدیل شده‌است.

وجود داشت که از آن طریق امکان رفتن به سمت چای کنار و سپس از طریق پل «میرزا احمدخان حکیم» به محله راسته‌کوچه وجود داشت. در نبش این ورودی مغازه عطاری و قندفروشی آقای معراجی قرار داشت که من با فرزند ایشان، آقای میرکریم معراجی، در دوره تحصیل در دبیرستان انوری هم کلاس بودم. او جوانی بسیار مودب، مرتب و نجیب بود. آقای معراجی دایی دکتر علی اشرف مجتهد شبستری هستند.

در قسمت میانی بازارچه، که دبیرستان انوری هم در همین قسمت قرار داشت، اصناف معتبری فعال بودند که چشم‌گیرتر از همه باید از دو مغازه کتابفروشی «صوفیانی» و «شهریار» و مغازه قنادی «نو» نام برد. صاحب مغازه قنادی نو دو برادر، حاج میر صادق و آقامیر یوسف بودند که بعدها برادر بزرگ‌تر، قنادی «رکس» را در خیابان پهلوی (امام خمینی فعلی) مقابل ارک تبریز تأسیس کرد، که از معتبرترین شیرینی فروش‌های تبریز به حساب می‌آید.

قسمت سوم بازارچه از مسجد آقا سیدعلی آقا شروع و در نهایت به میدان کاه‌فروشان منتهی می‌شود. در ابتدای این قسمت قصابی حاج قلی و مغازه تخم‌مرغ فروشی حاج عباس یومورتاچی قرار داشت. در آن دوره مرغ به صورت صنعتی تولید نمی‌شد؛ بخشی از درآمد روستاییان از طریق فروش تخم‌مرغ تأمین می‌شد. این تخم‌مرغ‌ها توسط فروشندگان دوره‌گرد، که به آن‌ها چرچی گفته می‌شد، به صورت پایاپای در مقابل ارائه اجناس مورد نیاز آن‌ها، از قبیل چای، ظروف و غیره جمع‌آوری و در داخل سبدهای چوبی و لای به لای کاه به مغازه‌های بقالی شهر آورده می‌شد. حاج عباس یومورتاچی یکی از فروشندگان عمده تخم‌مرغ در این قسمت از بازار بود. قیمت یک عدد تخم‌مرغ بسته به اندازه آن بین ده شاهی تا پانزده شاهی بود. گاهی پدرم چانه می‌زد و دو عدد تخم‌مرغ را به سه عباسی<sup>۱</sup> می‌خرید.

---

۱. در دهه ۱۳۳۰ سکه‌های رایج بین مردم عبارت بودند از: سکه‌های ۵۰ دیناری یا ده شاهی. سکه صد دیناری معادل یک ریال یا یک قران و سکه دو ریالی و پنج ریالی. مردم تبریز غیر از این اسامی از ترکیب مبالغ آن‌ها از اصطلاح‌هایی که عمدتاً در مناطق قفقاز معمول بوده استفاده می‌کردند که امروزه کاملاً منسوخ شده است؛ از جمله آنها اصطلاح «عباسی» بود که معادل چهار شاهی است، به یک ریال و ده شاهی «بیر پنابات» یا «اوتوز شاهی» گفته می‌شد. پنابات منسوب به شهری است به نام پناه‌آباد در منطقه قره‌باغ جمهوری آذربایجان. همچنین به سه ریال و ده شاهی «بیر مانات» گفته می‌شد. به سکه‌های کمتر از پنج ریال اصطلاح «قره پول» به کار می‌رفت که همان پول خرد است.

اما داستان قلی قصاب مطلب جداگانه‌ای است. شرح آن از نظر تاریخی یادآور تحولات دهه بیست و حوادث بعد از حکومت پیشه‌وری در آذربایجان است که به لحاظ اهمیت جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

اکثر کسبه بازارچه مشیرالتجار سازندگان و فروشندگان بخاری هیزمی، بخاری خاک‌آزه‌ای، لوله بخاری، آب‌پاش و از این نوع لوازم مورد استفاده در منازل بودند. ادامه بازارچه به سمت چپ با یک پیچ به میدان کاه‌فروشان منتهی می‌شود. در انتهای همین راسته کاروانسرای معروف همت‌علی قرار دارد که از وضع فعلی آن چندان اطلاعی ندارم. در فاصله کاروانسرای همت‌علی و انتهای بازار، حمام شتربان (دوچه‌چی حمامی) قرار دارد که اکثراً روستاییانی که هرازگاهی به شهر می‌آمدند در آن استحمام می‌کردند. روبه‌روی خروجی بازار در میدان کاه‌فروشان یک مغازه سنگ‌پزی و در کنار آن مغازه نفت‌فروشی معتبری بود که بخش مهمی از نیاز نفت اهالی محله شتربان را در فصل زمستان تأمین می‌کرد.

### مدارس جدید در جوار بازارچه شتربان

غیر از دبیرستان انوری در بازارچه شتربان چندین مدرسه دولتی و ملی نیز در مناطق اطراف آن فعال بودند که نیازهای آموزشی خانواده‌های ساکن محلات شتربان، امیرخیز، سرخاب و راسته‌کوچه<sup>۱</sup> را تأمین می‌کردند. این مدارس عبارت بودند از: مدرسه محمدیه در کوچه کدخدا باشی، مدرسه مولوی در کوچه یخچال، دبیرستان رازی و دبستان صبا در محل قدیمی قبرستان شتربان. مدارس دانش، نظامی، سردار ملی پسرانه، دبستان باغبان و دبیرستان دکتر صدیق اعلم دخترانه در خیابان شمس تبریزی واقع در ایستگاه بالاحمام. اکثر این مدارس جزء مدارس جدیدالتأسیس بودند که در محل قبرستان‌های قدیمی محله شتربان و در دوره ریاست علی دهقان بر اداره کل فرهنگ آذربایجان ساخته شده بودند.

۱. راسته‌کوچه یکی از محلات معروف و اعیان‌نشین تبریز بود که با احداث خیابان شریعتی شمالی تقریباً از بین رفت.

### برگزاری مراسم چهارشنبه‌سوری در بازارچه شتربان

غیر از خصوصیتی که برای بازارچه شتربان شمردم، ویژگی دیگر این بازارچه به لحاظ موقعیت آن بین محلات تبریز، برگزاری مراسم خرید شب چهارشنبه‌سوری بود که «آخر چَرشَنبه گونی» نامیده می‌شد. به همین مناسبت از چند روز قبل سقف بازار و سردر مغازه‌ها با پارچه‌های رنگین پوشیده می‌شد. در مغازه‌های میوه‌فروشی، به‌ویژه خشکبار، آجیل چهارشنبه‌سوری را در طبق‌های مخصوص به‌صورت مُطَبَّق (طبقه‌دار) می‌چیدند. در جلو بعضی از مغازه‌ها اشیای مورد علاقه کودکان را عرضه می‌کردند؛ که عبارت بودند از:

۱. ترقه‌های گلی به نام «پنبه‌چوب» یا به لهجه آن روز «پنبه‌چوف»<sup>۱</sup> که توسط تپانچه‌های مخصوص شلیک می‌شد.
۲. «جیرجیرا»<sup>۲</sup>، «فیرفیرا»<sup>۳</sup>، «ویغ‌ویغا»<sup>۴</sup>
۳. «طبل کوچک چرخان»
۴. جعبه‌های کوچک شیشه‌ای که (شیشه‌فروش‌ها) از دورریز کنار شیشه‌ها می‌ساختند.
۵. خرید «گودوش» (گاودوش) سفالی، اسپند، ماست و نمک در روز چهارشنبه‌سوری، از رسومات آن روز بود.

### «پالان دوزلار» یا بازار پالان‌دوزان

بازار پالان‌دوزان در امتداد بازار مسگران و موازی بازارچه شتربان از ورودی سمت میدان صاحب‌الامر قرار داشت.

قبل از معرفی این بازار لازم است نقش پالان و اهمیت آن در حمل بار و مایحتاج عمومی از دهات به شهر و بالعکس را، که توسط چهارپایان صورت می‌گرفت، برای خوانندگان عزیز توضیح دهم.

۱. به لهجه تبریزی پنبه‌چوف penbe çuf تلفظ می‌شود.

۲. circira جیرجیرا نوعی اسباب‌بازی از چوب بود که با چرخاندن آن صدای پَرّه چوبی به‌علت عبور از روی یک چرخ‌دنده صدای جیرجیر می‌داد.

۳. firfira همان فریره هست.



قبل از توسعه راه‌های شوسه و راه‌آهن در کشور، که با اصلاحات رضاشاه آغاز شد، اغلب راه‌های ارتباطی بین شهرها و روستاها، راه‌های مال‌رو بود. اسب و الاغ و قاطر تنها وسیله ممکن برای حمل بار از این مناطق به شهر بود. به‌همین لحاظ پالان‌دوزی و نعلبندی در شهرها، و حتی شهرستان‌ها و قصبات، از مشاغل رایج به‌شمار می‌رفت. بازار پالان‌دوزان در تبریز هم یکی از مراکز تولید و فروش پالان شمرده می‌شد. در بازار پالان‌دوزان حدود بیست مغازه به این شغل مشغول بودند. پالان در اندازه‌های مختلف برای اسب، الاغ و قاطر دوخته می‌شد. نوعی پالان سبک نیز، شبیه زین اسب به نام «سواری»<sup>۱</sup> برای کسانی که با الاغ برای رفت‌وآمد استفاده می‌کردند تهیه می‌شد. غیر از کسبه پالان‌دوز در این بازار تعدادی نعلبند و یونجه‌فروش هم قرار داشت. در راسته پالان‌دوزان دو فقره کاروانسرای نسبتاً کوچک نیز قرار داشت. در این کاروانسراها علاوه بر نگهداری ستوران تعدادی انبار برای ذخیره پالان‌های دوخته شده وجود داشت. در عین حال در دو طرف این بازار دو باب مسافرخانه برای اقامت روستاییان پیش‌بینی شده بود.

### بازار مسگرها یا «مسگره‌بازار»

در قدیم تقریباً اغلب ظروف مورد مصرف در منازل از جنس مس بود. این ظروف عبارت بودند از: دیگ، قابلمه، طشت، لگن، آفتابه، مشربه<sup>۲</sup>، گویوم<sup>۳</sup>، کاسه، بشقاب، قاشق، خُم روغن و قورمه و همچنین پاتیل‌های مخصوص شیرپزی برای بقالی‌ها و رنگرزی و غیره. از این‌رو صنعت مسگری، و در کنار آن رویگری، از مشاغل پررونق در آن ایام بود. همچنین وسایل یاد شده جزء لاینفک جهیزیه عروس نیز محسوب می‌شد و خرید آن با تشریفات خاصی در بازار مسگرها صورت می‌گرفت. به‌همین سبب مغازه‌های بزرگ

۱. سوواری (suvari) روی الاغ‌های نسبتاً سرحال و قوی گذاشته می‌شد و مانند زین اسب رکاب داشت. روی سوواری نمد و یا فرش کشیده می‌شد تا سوار هنگام حرکت حیوان اذیت نشود. بعضی از تجار مسن و روحانیون مشهور از الاغ مجهز به سوواری برای رفت‌وآمد به محل کار یا مسجد استفاده می‌کردند. صنف دیگری که از مرکب الاغ با سوواری استفاده می‌کرد روضه‌خوان‌ها بودند که در ماه محرم، به‌خصوص دهه اول ماه، به منازل متعدد دعوت می‌شدند.

۲. آنچه بدان آب نوشند، آبخوری.

۳. güyüm کلمه یونانی است به معنی پارچ بزرگ دسته‌دار است. (لغتنامه ترکی به ترکی ارک)

مس فروشی با صاحبان نسبتاً معتبر در این بازار وجود داشت. حاج علی اکبر مسگر، حاج حسن مسگر و حاج جلیل قالایچی<sup>۱</sup> از افراد سرشناس این بازار بودند.

این بازار نیز در بخش شمالی رودخانه و در سمت جنوبی میدان صاحب الامر قرار داشت. ورودی شرقی آن از محاذات مناره جنوبی مسجد شروع و تا اول بازار پالاندوزان ادامه می‌یابد. قسمت شرقی به بازار چاقوسازان یا «پیچاقچی بازار»<sup>۲</sup> شهرت دارد، زیرا در این قسمت تعدادی دکان چاقوسازی وجود داشت. دسته این چاقوها از شاخ قوچ ساخته می‌شد. روزانه تعدادی شاخ قوچ از سلاخ‌خانه تحویل این مغازه‌ها داده می‌شد. شاخ‌ها را ابتدا در کوره آهنگری نرم می‌کردند تا انحنای آن‌ها گرفته شده و صاف شود. این کار موجب تولید دود با بوی غیر قابل تحمل در این بازار می‌شد.

بخشی از مسگرها فروشنده و بخشی سازنده ظروف مسی بودند که کارگاهشان هم در همان مغازه قرار داشت. یکی از صحنه‌های دیدنی در این بازار چکش کاری پاتیل‌های بزرگ بود که گاهی سه نفر هم‌زمان با یک ریتم منظم بدنه دیگ یا پاتیل مسی را چکش کاری می‌کردند که صدای آن در محیط سربسته بازار می‌پیچید.

داستان درگیری قلی قصاب در بازارچه شتربان با نابات اوغلی حسین یکی از حوادثی است که از دوره جوانی در یاد من مانده است. این نوشته را با نقل توضیحات آقای دکتر مرتضی مجدفر، فرزند مرحوم حاج قلی مجدفر، تکمیل می‌کنم تا شاید علاقه‌مندان به مسائل تاریخی دهه ۳۰ تبریز از واقعیت آن حادثه اطلاع حاصل کنند.

### قلی قصاب و ماجرای قتل نابات اوغلی حسین

یکی از آثار حکومت‌های فاسد در جوامع، ظهور طبقه‌ای به نام اوباش یا باج‌گیران محلی است و تبریز هم از آن مستثنی نبوده است. گرچه تحولات ناشی از اصلاحات رضاشاه نوعی امنیت ایجاد کرد، اما به علت تمرکز قدرت در شخص شاه، بعد از اشغال کشور و تبعید وی به خارج، مجدداً ناامنی به وجود آمد و اوباش در نقاط مختلف کشور سر برآوردند. اما در دوره حکومت مستعجل پیشه‌وری در آذربایجان که با حمایت روس‌ها برقرار شد، با وجود اینکه تعدادی از مزاحمان و یاغیان در تبریز دستگیر و بعضاً

۱. galayçı (رویگر)

۲. piçaqçı bazar

اعدام شدند، اما بلافاصله بعد از سقوط تشکیلات فرقهٔ دموکرات و فرار پیشه‌وری و کابینه‌اش به شوروی سابق، تعدادی از اجامر و اوباش به بهانهٔ طرفداری از شاه به آزار و اذیت افرادی پرداختند که در دورهٔ حکومت فرقه به نحوی با آن همکاری یا همدلی کرده بودند. حتی صبح روز ۲۲ آذر سال ۱۳۲۵ بعد از فرار پیشه‌وری به شوروی بعضی از مهاجرین و فدائیان فرقه، که امکان فرار پیدا نکرده بودند، توسط همان اشخاص ترور و تا منزل یا محل کارشان غارت شد و یا مجبور شدند از تبریز جلائی وطن کنند.<sup>۱</sup> این ناامنی و تجاوز حتی با حمایت بعضی عوامل دولتی صورت می‌گرفت و تا ماه‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد ادامه داشت.<sup>۲</sup> یکی از این افراد شخصی بود به نام حسین فرزند نبات که در بین مردم به «حسین نبات اوغلو» معروف بود. بنا به روایت مشهور، حسین بعد از کودتای ۲۸ مرداد به بهانهٔ شاه‌دوستی و مخالفت با فرقه‌چی‌ها<sup>۳</sup> هر روز زنبیلی به مغازهٔ قلی قصاب می‌آورد و انتظار داشت تا مصرف گوشت روزانهٔ خود را به‌عنوان دارانا<sup>۴</sup> (باج سبیل) از او بگیرد. علت این کار هم این بوده که قلی طبع شعر داشته و اشعار خود را در انجمن شاعران وابسته به فرقهٔ دموکرات که آن زمان به «شاعرلر مجلسی» (انجمن شاعران) مشهور بوده می‌خوانده است.

قلی که جوانی بلند قد و خوش اندام بود، چنین خفتی را تحمل نمی‌کند و تصمیم می‌گیرد که از دادن گوشت مجانی به حسین خودداری کند. این اقدام با یکی از روزهای ماه رمضان مصادف بوده. شب آن روز از طریق نگهبان بازار که در تبریز به او «گذرچی» می‌گویند، خبر می‌رسد که مغازهٔ قلی آتش گرفته است. معمول بود که در شب‌های ماه رمضان، به‌خصوص در فصل زمستان که شب‌ها بلند است، بعد از افطار بعضی از جوان‌ها در قهوه‌خانه‌ها جمع می‌شدند و تا نزدیکی‌های سحر با صحبت و یا بعضی

۱. از جملهٔ این افراد مرحوم محمد محزون شاعر، پدر آهنگساز نامی معاصر آقای فرهاد فخرالدینی، مرحوم گنجعلی صباحی و رحیم جاد نیکو بودند.

۲. مرحوم یحیی شیدا شاعر و روزنامه‌نگار معروف تبریزی که خود نیز در این مجلس حضور می‌یافت در خاطرات خود از حضور قلی قصاب در مجلس شاعران یاد می‌کند که در چندین شمارهٔ روزنامهٔ مهد آزادی سال ۱۳۸۰ چاپ شده است.

۳. این اصطلاح به حامیان حکومت پیشه‌وری اطلاق می‌شود.

۴. این کلمه احتمالاً از ریشهٔ تاراماق ترکی است که به معنی صاف کردن؛ و دارانته یا تارانته هم به معنی اشیای زائد است که از تمیز کردن اشیای حاصل می‌شود. باج سبیل هم وجهی غیر موظف حساب می‌شود که زائد بر بدهی معمول است.

بازی‌های آن دوره خود را مشغول می‌کردند.<sup>۱</sup> شب بعد در جریان مشاجره‌ای که بین حسین و قلی قصاب در قهوه‌خانه مشهدی خلیل در میدان کاه‌فروشان صورت می‌گیرد، نابات اوغلی حسین، با کیفیتی که خیلی روشن نیست، توسط قلی کشته می‌شود.<sup>۲</sup> قلی بلافاصله از صحنه دور می‌شود و بعد از دو سه ماه اختفاء در تبریز، با گذرنامه جعلی به کویت فرار می‌کند و به مدت هشت سال در آن کشور با کارهای فنی و تحصیل مشغول می‌شود. قلی در سال ۱۳۳۸ به ایران مراجعت می‌کند، اما با شکایت فرزندان حسین محاکمه و به پنج سال زندان محکوم می‌شود. قلی به سائقه همان طبع لطیف که داشت، در زندان به کمک سایر زندانیان می‌شتافت و حتی کلاس سوادآموزی برای افراد بی‌سواد زندانی ترتیب می‌داد. در نتیجه این رفتار در شب عید نوروز ۱۳۴۰ مشمول عفو قرار گرفته، از زندان آزاد می‌شود و به شغل قبلی خود در همان مغازه باز می‌گردد. در همین سال‌ها که من نوجوانی ۱۵ ساله بودم هنگام عبور از مغاره مرحوم قلی قصاب، که معمولاً در اوقات فراغت به مطالعه روزنامه مشغول می‌شد، نوعی احترام با ترس به من دست می‌داد؛ ترس از حادثه قتل و احترام به خاطر جوانمردی و مقاومت در مقابل زورگویی. این حس تا سال‌های هفتاد در خاطر من حضور داشت؛ تا اینکه در پاییز سال ۱۳۷۰ اقدام به انتشار مجله یول به زبان ترکی آذری در روزنامه کیهان کردم. روزی در دفتر مجله با شخص محترمی دیدار کردم که قطعاتی از اشعار خود را برای چاپ در مجله، همراه خود آورده بود. بعد از معرفی خود متوجه شدم که او همان حاج قلی قصاب شتربانی است که بعداً نام فامیلی خود را به مجدرف تعییر داده و همچنان با همان ذوق شعری به سرودن اشعار طنز مشغول است. تعدادی از شعرهای او را با نام خودش در همان مجله چاپ کردیم.

\*\*\*

در مقدمه این یادداشت خاطرنشان ساختم که مرحله دوستی من با جناب مجتهد شبستری از سال ۱۳۷۰ به بعد صورت دیگری پیدا کرد و به همکاری در زمینه تقویت مسائل فرهنگی بین ایران و کشورهای آسیای مرکزی، بویژه تاجیکستان، انجامید

۱. در بعضی از قهوه‌خانه‌ها تیرنا ووردی (tırna vurdi) یا «گل‌یاپوچ» بازی می‌کردند.

۲. به نظر افراد وارد در امور سیاسی و امنیتی، دولت نیز از این حادثه چندان آشفته خاطر نشد، زیرا این‌گونه طرفداری از شاه مایه ننگ برای حکومت به‌شمار می‌رفت.

که خود داستان جداگانه‌ای دارد. اما لازم می‌دانم یادآوری کنم که پیوند دوستی بین ما و خاندان مجتهد شبستری غیر از ارادت پدرم به سلوک اخلاقی و معنوی عالم ربانی حاج میرزا کاظم شبستری، بزرگ این خاندان که قبلاً بدان اشاره شد، بعد دیگری نیز دارد و آن اینکه: حقیر در دوران تحصیل در کشور انگلستان عضو اتحادیه انجمن‌های اسلامی اروپا و امریکا بودم. در آن سال‌ها (۱۳۵۳-۱۳۵۷) اکثر سمینارهای سالانه اتحادیه در کشور آلمان برگزار می‌شد و در آن تاریخ استاد محمد مجتهد شبستری علاوه بر اینکه مسئولیت اداره مسجد و مرکز فرهنگی هامبورگ را عهده‌دار بودند، سخنرانی‌های ارزشمندی را نیز در این سمینارها ارائه می‌دادند که موجب رشد فکری و تعمیق دیدگاه‌های اعتقادی و سیاسی دانشجویان می‌شد. تحلیل‌های فلسفی، تاریخی و تفسیری ایشان چراغ منبری بود که بر آینده فکری شرکت‌کنندگان در سمینارها تابانده می‌شد. روشنگری و دقت نظر ایشان در مورد ارزش‌های اخلاقی و دینی و بیان صریح آن‌ها همچنان راهنمای دانشجویان حقیقت‌جو می‌شد که بعد از انقلاب در مراکز علمی و مصادر اجرایی کشور مشغول کار شدند؛ و همچنان حافظ ارزش‌های والای روزهای اول انقلاب در کشور می‌باشند.

آرزوی سلامتی و توفیق روزافزون هر دو شخصیت بزرگوار علمی و اخلاقی کشور را دارم.



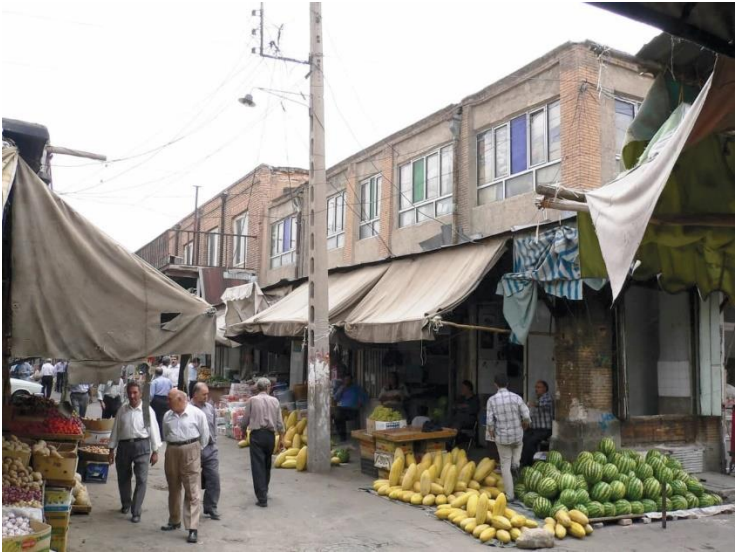
یک عکس تیبیک از دهه ۱۳۳۰ در مزارع محله حکم آباد تبریز. نویسنده کودک ایستاده در وسط عکس



نایب اوغلی حمید که به دست قلی قصاب به قتل رسید



کتابفروشی شهریار



بخشی از میدان تره بار صاحب الامر



بخشی از بازارچه شتریان

## به شرافت آقای شبستری

چند خاطره از آقای علی اشرف مجتهد شبستری

علی عرب زاده طوسی\*

### مجتهد شبستری، مرد اخلاق عملی

سال‌های اول ورودم به وزارت خارجه (سال ۱۳۷۵) در اداره فرهنگی کشورهای اسلامی مشغول به کار شدم و امور فرهنگی مربوط به پاکستان را پیگیری می‌کردم. در آن سال‌ها اداره فرهنگی در انتهای طبقه اول در ساختمان شماره یک مستقر بود. در گردش کار اداری، موضوعی پیش آمد که سرپرست وقت اداره (جناب آقای عنایتی، مدیرکل محترم فعلی خلیج فارس) گفتند که این موضوع را به آقای مجتهد شبستری (علی اشرف) منتقل کنم. اگر اشتباه نکنم آن موقع آقای شبستری رئیس یکی از ادارات حوزه بین‌الملل بود. تماس گرفتم و گفتم با آقای شبستری کار داشتم. گفتند که الان نیستند.

یک‌دو روز بعد مجدداً تماس گرفتم و همان جواب را شنیدم. به بزرگواری که تلفنی با ایشان صحبت می‌کردم عرض کردم به آقای شبستری سلام برسانید و بفرمایید که بنده دوبار تماس گرفتم و نشد که با خودشان صحبت کنم. لطفاً پیام مرا در مورد فلان موضوع به ایشان منتقل کنید (موضوع یادم نیست چی بود). شماره تماس خودم را در اختیار آن بزرگوار قرار دادم تا چنانچه نیاز بود با من تماس بگیرند.

شاید دو روزی از تماس آخری من نگذشته بود که در بعدازظهری در محل کارم

---

\* دانش‌آموخته روابط بین‌الملل، کارشناس ارشد وزارت امور خارجه، رایزن اقتصادی سفارت جمهوری اسلامی ایران در لوبلیانا



بودم که آقای خیلی مؤدب و موقر وارد اتاق شد و گفت با آقای طوسی کار دارم. من هم به احترام از روی صندلی بلند شدم. بعد باگشاده رویی گفت: «بنده شبستری هستم. چند روز پیش تماس گرفتم من نبودم. آمدم اینجا تا از شما برای تماس تلفنی و هم پیگیری فلان موضوع تشکر کنم. ببخشید که نتوانستم به تماس تلفنی شما پاسخ بدهم».

من تا آن زمان آقای شبستری را از نزدیک ندیده بودم. ایشان می‌توانست با این موضوع، اداری برخورد کند و از طریق منشی و مسئول دفتر خود اطلاع بدهد که پیام من دریافت شده است.

حقیقتش با مشاهده بزرگواری و فروتنی ایشان، سخت تحت تأثیر مرام و منش اخلاقی و انسانی او قرار گرفتم. از حس احترام و تکریم به هم منع خود، از درون احساس خوشحالی و بزرگی نمودم.

### به شرافت شبستری

با اعلام استقلال تاجیکستان، ایران اولین کشوری بود که سفارت خود را در دی ماه ۱۳۷۰ در دوشنبه افتتاح نمود و آقای علی‌اشرف مجتهد شبستری به‌عنوان اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان منصوب شد.

با توجه به شناختی که از وزارت خارجه دارم و نزدیک به ۱۵ سال کار کارشناسی در حوزه آسیای مرکزی و دو دوره مأموریت سیاسی در این حوزه، به‌ضرس قاطع می‌توانم بگویم انتخاب آقای مجتهد شبستری به‌عنوان سفیر در تاجیکستان در آن شرایط خاص پس از استقلال و شروع جنگ خانمانسوز داخلی در این کشور کوچک آسیای مرکزی، اگر نگویم بهترین بلکه یکی از عقلایی‌ترین و مناسب‌ترین گزینه‌ها و تصمیمات وزارت خارجه کشورمان بوده است.

در سال‌های اول استقلال تاجیکستان، یک‌نوع حرص و ولع برای شناخت بین مردم، فرهیختگان، دانشگاهیان و دیگر افراد اهل فرهنگ دو کشور وجود داشت و نوعی شیفتگی و دلدادگی در بین مردم و چهره‌های فرهنگی و دانشگاهی تاجیکستان نسبت به ایران و ایرانی مشاهده می‌شد؛ لذا سفیری باید به تاجیکستان فرستاده می‌شد که وسیع‌نظر، گشاده‌رو، گشاده‌دست، منبع‌طبع، اهل سعه‌صدر و مدارا، متواضع و فروتن

(به قول تاجیک‌ها خاکسار) و... در عین حال آشنا با رمز و رازها و ظرافت کار دیپلماسی باشد تا بتواند با همه احزاب، اقلشار، گروه‌ها، سلائیق و علائق و نیز دولت درگیر در جنگ داخلی، تعاملی سازنده، مثبت و مؤثر برقرار نماید.

صرف نظر از ارتباط و تعامل رسمی و مثبت آقای شبستری با دولت تاجیکستان، توابع، فروتنی و ارتباط صمیمی و عاطفی ایشان با قاطبه مردم تاجیکستان با علائق و سلائق مختلف، زبازد خاص و عام بود به طوری که برخی از تاجیک‌ها، نام فرزندشان را مجتهد شبستری انتخاب کرده بودند.

در شهریور ماه ۱۳۸۰ به اتفاق یکی از همکاران تصمیم گرفتیم با وسیله شخصی به ایران سفر کنیم و در برگشت که خانواده‌ها نیز ما را همراهی می‌کنند، از اماکن تاریخی و دیدنی عشق‌آباد، مرو و چارجو (ترکمنستان) و بخارا (ازبکستان) نیز بازدید کنیم.

در برگشت از ایران، پس از بازدید از اماکن تاریخی و دیدنی و خرید از بازار سنتی بخارا، به طرف مرز ازبکستان حرکت کردیم. فکر می‌کنم نیمی از شب گذشته بود که به مرز خروجی ازبکستان با تاجیکستان رسیدیم.

با ورود به محوطه گمرک مرزی، مأموران ازبک پس از سلام و علیک، شروع کردند به سؤال و جواب از ما که «از کجا آمدید؟ کجا می‌روید و...» و گفتند اگر چه الآن دیر وقت است اما چون دیپلمات هستید و گذرنامه سیاسی دارید، ما اجازه خروج از مرز می‌دهیم ولی ممکن است مأموران تاجیک اجازه ورود به شما ندهند و مرز را باز نکنند.

روادید ما برای ازبکستان، دوبار ورود بود که یکی در مسیر رفت به ایران و دیگری در مسیر برگشت از ایران استفاده شده بود و چنانچه تاجیک‌ها اجازه ورود نمی‌دادند، هیچ راهی برای بازگشت ما به ازبکستان وجود نداشت و مجبور بودیم بین دو مرز و در داخل خوردوی شخصی تا صبح منتظر بمانیم.

با همکاری مشورت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که با توجه به مسافت طولانی تا اولین شهر (قارشی) ازبکستان و سه چهار ساعت مانده به صبح، بازگشت از مرز منطقی نیست و عملاً فرصتی برای استراحت نیست؛ لذا دل به دریا زدیم و به مأمور گذرنامه ازبک گفتیم کارهای گذرنامه را انجام بدهد و ما وارد مرز تاجیکستان می‌شویم.

پس از انجام امور گذرنامه در مرز ازبکستان، حدود ساعت دو باامداد بود که وارد

میرزا تورسون‌زاده (ریگر) در تاجیکستان شدیم. پس از ورود به محوطه گمرک، مأمور گذرنامه تاجیک که مشخص بود به تازگی از خواب بیدارش کرده‌اند، چراغ اتاق کنترل گذرنامه را روشن کرد. بعد از سلام و علیک و احوالپرسی، با مهربانی و گشاده‌رویی پرسید: «در سفارت ایران کار می‌کنید؟» سپس با لهجه شیرین تاجیکی گفت: «اکه جان [اکه یا اکا به تاجیکی یعنی برادر بزرگ که معمولاً برای احترام به بزرگ‌ترها گفته می‌شود] گذرنامه‌ها را بدهید.»

چند دقیقه‌ای طول نکشید که گذرنامه‌ها را مهرزده تحویل ما داد.

من هم برای قدردانی از زحمات مأموران مرزی تاجیک، دوسه بسته (پسته و گز) به ایشان هدیه کردم. تشکر کرد و گفت: «به شرافت آقای شبستری [به احترام آقای شبستری] کارها را تزیین کردم [کارهای شما را زود انجام دادم] تا یگان تشویش نکشید [تا اصلاً نگران و مضطرب نشوید].» بعد خودش ادامه داد که چند سال پیش در دوران جنگ داخلی، یک‌بار آقای شبستری از این اینجا به ایران می‌رفت و تحفه‌های زیادی به ما داد و موقع رفتن گفت: «هیچ ایرانی را اینجا [در مرز] معطل نکنید و کارشان را زود انجام بدهید.» در ادامه گفت: «آقای شبستری مرد بزرگی بود و طبع بلندی داشت؛ ما هم به احترام سفیر کبیر ایران (آقای شبستری)، در اینجا کار ایرانی‌ها را بی‌هیچ توقع و چشمداشتی زود انجام می‌دهیم.»

نقل خاطره زیبا از زبان مأمور مرزی تاجیک و وصف تحسین‌برانگیز صفات نیک سفیر کشورم، یک شعف درونی در من ایجاد کرد؛ به قول تاجیک‌ها سرمان به آسمان رسید و به داشتن چنین سفیر فرهیخته‌ای، به خود و کشورم بالیدم. حقیقتاً پس از شنیدن این خاطره، خستگی سفر از جسم و روحم بیرون رفت و سرحال شده بودم. این خاطره را قبلاً یکی از همکاران برایم تعریف کرده بود ولی شنیدن آن از زبان مأمور مرزی تاجیک برایم بسیار مسرت‌بخش بود.

به قول شاعر بزرگ فردوسی طوسی:

فرستاده باید که دانا بود  
به گفتن توانا و بینا بود

## به یاد ستارخان افتادم

شهاب‌الدین فرخ‌یار\*

وقتی ما رسیدیم هنوز هیچ‌کس نیامده بود. هیئت ایرانی تنها هجده روز پس از اعلام رسمی فروپاشی شوروی رسید. فرش قرمزی در کار نبود. سهل است حسابی دلخور و ناراحت بودند. نمی‌دانستیم از آمدن زود هنگام ماست یا فروپاشی شوروی که تأثیر این دومی بیشتر بود. شوروی را بیشتر از ما می‌خواستند. یک ماهی در بوستان‌سرا بودیم. روزهای نخست برایشان هر که عضو هیئت بود از یک مجموعه حساب می‌شد. کار عشق و عاشقی روزهای اول که به پایان رسید همه رفتیم به هتل اکتبر. هتل ویژه حزب که در تمام جمهوری‌های شوروی یک همنام داشت؛ مخصوص مهمان‌های حزب و دولت شوروی. مثلاً بهترین هتل شهر بود با همان خشکی و بی‌روحی محافل و مکان‌های حزبی و دولتی. رفت‌وآمد به آن سخت بود. هرکسی اجازه نداشت که بیاید و خیلی‌ها حتی جرئت. ذهن مردم هنوز درگیر شوروی بود. همه دنیا غافلگیر شده بودند و خود مردم شوروی غافلگیرتر. اعضای سفارت تصمیم گرفتند بساطشان را جمع کنند و به هتل تاجیکستان بروند. سفیر و معاون ماندند. من هم مدتی بعد رفتم. کار رفت‌وآمد و ارتباط با مردم در هتل تاجیکستان بهتر بود. فضای زنده‌تر و شادتر و پُرفر و آمدتری داشت. اصلاً هر شب بساط عروسی در یکی از سالن‌هایش بر پا بود. سفارت ایران تمام اتاق‌های انتهایی یکی از طبقات را به‌عنوان سفارت موقت اجاره کرد. اندکی بعد من کاملاً هتل را ترک کردم و خانه‌ای در شهر گرفتم اما پاتوق اصلی و محل

---

\* روزنامه‌نگار، فعال فرهنگی، نویسنده

شام و نهار همان هتل بود. دلیل خاصی برای اینکه هر شب در هتل شام بخورم نبود جز شخص سفیر ایران، مجتهد شبستری. از همان تهران و هنگام حرکت خیلی زود با هم رفیق شدیم. اصولاً روابط عمومی گرم و خوب و سنجیده‌ای داشت. نامزد قبلی این مقام که ناگهان بیمار شد جز همه خصوصیات استاندارد حاکمیتی، نامش هم الف و لام داشت. مجتهد اما از دیپلمات‌های قبل از انقلاب بود. او هم قرار بود مثل من به لندن برود اما حالا موقتاً جایگزین آن دیگری شده بود و به دوشنبه آمده بود. من اما جایگزین کسی نشده بودم و به تصمیم خود لقای لندن را بخشیده بودم.

میز دراز و بلندی صبح و شام در یکی از رستوران‌های هتل محل استقرار اعضای سفارت بود؛ اعضایی که همه باصطلاح موقت بودند و برای تأسیس آمده بودند. همان روزهای اول ساختمانی را مقصود اکرام‌اف، شهردار وقت دوشنبه، درست در خیابان کناری پارلمان و در جوار وزارت خارجه، به سفارت ایران اختصاص داد. نام آن خیابان را هم تهران گذاشت اما چون نیمه‌مخروبه بود تا سر پا کردنش حالاً‌ها کار داشت. رفت‌وآمد من هم به هتل تاجیکستان معمولاً به همین میز ختم می‌شد و این از سبب شخص مجتهد بود که با رفتار دوستانه‌اش مرا در معذور می‌گذاشت؛ گرچه برای من که اصولاً گوشت نمی‌خوردم از نظر غذا فرق چندانی نمی‌کرد که بر سر کدام میز در کدام هتل باشم. همه هتل‌ها دوسه جور غذا بیشتر نداشتند. نوعی پوره سیب‌زمینی بی‌مزه با کتلت، نوعی مرغ سرخ کرده پهن‌شده به نام تَبَک، و نوعی از غلات معروف به برنج روسی به نام گریچکه با گوشت؛ و خوراک اول هم یا بورش بود و شوربای گاوی؛ و باز شوربای گاوی و بورش و سالاد هم یا خود گوجه‌فرنگی و خیار را راست می‌آوردند سر میز یا برش‌های نازک می‌زدند و با هم مخلوط می‌کردند با پیاز و کمی شوید و گیشنیز خُردشده که می‌گفتند شکرآب، که استعاره‌ای از دَرَهَم و بَرَهَم شدن بود و وجه‌شبهی در مورد شیرینی در کار نبود. حتی ماست هم نداشتند، چه از همین انواع معمول یا از نوع کیسه‌ای یا چکیده که در بازارها پیدا می‌شد؛ اما اینجا خبری نبود. برای اولین بار چیزی در اینجا کشف کردیم به نام کفیر که نوعی ماست لُزج بی‌مزه بود و از اختراعات من هم یکی این بود که آن را با نمک و آب گازدار معدنی، موسوم به شاه‌عنبری، مخلوط می‌کردم که هر دو قابل خوردن شود؛ و نوشابه با عنوان مرسوم آن اصولاً وجود نداشت و به همین آب گازدار شاه‌عنبری منحصر بود و نه حتی آب بدون

گاز معمولی. آب زیپویی به اسم کمپوت هم بود که انگار چند دانه گیلاس یا سیب را در ده لیتر آب جوشانده باشند. ماه‌های بعد با تلاش و پیگیری بی‌وقفه مجتهد سرانجام سروکلهٔ یک آشپز هم پیدا شد که در احوالات من خیلی تأثیر نداشت، جز آن‌که ممکن بود برنجی هم به سبک پخت ایرانی بر سر میز پیدا شود، اما نه از نوع ایرانی‌اش و یا حتی شبیه به آن. خورش یا خوراک ایرانی هم به‌ندرت یافت می‌شد یا موادش را در بازار پیدا نمی‌کردند یا طعمش را، و به‌ناچار باز عنصر اصلی غذاها گوشت بود با طعمی که قرار بود ایرانی باشد، اما همان گوشت خورها هم می‌گفتند نیست.

هنوز به ماه دوم نرسیده بودیم که سروکلهٔ دیگران هم پیدا شد، یعنی همهٔ کشورهای می‌خواستند سفارت در تاجیکستان تأسیس کنند؛ البته همه‌ای در کار نبود. در واقع همهٔ مدعیان بازی در این لیگ دائمی و بی‌وقفه و نفس‌گیر یک‌به‌یک از راه رسیدند. اول ترک‌ها، سپس چینی‌ها و خیلی زود آمریکایی‌ها پیدایشان شد و درکمال تعجب روس‌ها هم صاحب یک میز شدند. به‌هرحال حالا دیگر آن‌ها هم مهمان به حساب می‌آمدند؛ گرچه مهمانی متفاوت که مانند بقیه درصد تأسیس سفارتخانه بودند. آخر از همه پاکستانی‌ها و هندی‌ها رسیدند. شب‌ها به‌ویژه قرارگرفتن میز این نمایندگان در صحن آن رستوران در هتل تاجیکستان دیدنی بود. هر هیئت میزی جداگانه داشت و اعضای هریک از هیئت‌ها هنگام غذاخوردن زیرچشمی همدیگر را می‌پاییدند. در مسیر رفت‌وآمد گهگاه سر جنبان‌دهی‌هایی هم بین هم شکل می‌گرفت و یا اگر روابط دو کشور به‌ظاهر خوب بود سلام‌وعلیکی و چند کلامی در نوبت انتظار آسانسور که «امروز هوا چقدر سرد بود» یا «بهار دارد می‌رسد» و... طبیعی بود که هیئت ایرانی جایگاه ویژه‌ای داشت یا قرار بود داشته باشد؛ دست‌کم در میان مردم و در آن روزهای نخست که چنین بود، دو کشور هم‌زبان و هم‌فرهنگ و الی‌آخر...، اما خیلی هم هم‌چین الی‌آخر الی‌آخر نبود، برای وجب‌به‌وجب و نقطه‌به‌نقطه‌اش باید می‌جنگیدید. اولین نبرد میان ایران و ترکیه در گرفت و طبیعی هم بود. عثمانی‌ها با توپ پُر عثمانی‌گریشان آمده بودند. کشور لائیک آتاتورکی یکی به مذهب می‌زد یکی به تحریف تاریخ و یکی به سرزمین ساختگی توران شاهنامهٔ ایرانی و باز یکی به مذهب. اوایل وقتی دانسته بودند مجتهد از آذربایجان است می‌آمدند و از ترکی هم مایه می‌گذاشتند، اما خیلی زود می‌خوردند به دیوار شاه اسماعیل صفوی؛ و شبستری دقیقاً وقتی پای ایران در میان می‌آمد یک پان‌ایرانیست

به تمام معنا می‌شد که شمشیر را برمی‌داشت و می‌رفت وسط میدان چالدران، و عثمانی‌هایی که خودشان غالباً بی‌زانشی و ارمنی و گرجی و کرد ترک‌شده بودند، بیشتر لجشان درمی‌آمد که پرچم ملی ایران در دست یک آذربایجانی است.

مرحوم حسن کی‌نوش هم، که رایزن و نفر دوم سفارت بود، از قضا از دیپلمات‌های زمان شاه بود و از آن خبره‌های کار که همه‌چیز را مَرِّ قانون پیش می‌برد و به دم‌ودستگاه تازه‌شکل‌گرفته وزارت خارجه تاجیکستان هر روز درس تازه‌ای می‌داد. تکان می‌خوردند کاغذ و قلم به‌دست به مجتهد می‌گفت «چه دستور می‌فرمایید؟» و سپس یادداشتی را می‌نوشت و می‌فرستاد برای تایپ و با مهر و امضا روانه وزارت خارجه تاجیکستان می‌کرد.

بلوای اول بر سر شماره ماشین‌های دیپلماتیک برخاست. ترک‌ها از جایی راه باز کرده بودند به درون وزارت خارجه و داشتند شماره «دو صفر یک / ۰۰۱» را می‌گرفتند که شبستری مثل شیر شمشیر به‌دست پرچم ایران دوران صفوی چنان به تک‌وتارشان زد و با کی‌نوش چنان هجومی بردند که برایشان درسی شد که اینجا کجاست. چیزی نمانده بود کار به مطبوعات بکشد و این هم برای آن‌ها و هم وزارت خارجه تاجیکستان گران تمام می‌شد. ایران اولین کشوری بود که دولت تاجیکستان را به رسمیت شناخته بود و اولین کشوری هم بود که هیئت تأسیس سفارت فرستاده بود، اما ترک‌ها می‌خواستند در تاجیکستان، که پایگاه طبیعی ایران برای جدال‌های بزرگ‌تر بعدی محسوب می‌شد، ضربه‌ای کاری وارد کنند و از نظر روانی هیمنه ایران را بشکنند که با ایستادگی مجتهد شبستری شکست خوردند و عقب نشستند و شماره «دو صفر یک» دیپلماتیک به ایران داده شد. خیلی زود معلوم شد که روس‌ها نیز در این بازی مدعی بوده‌اند. آن‌ها وقتی شماره «یک» را از دست‌رفته دیدند، به کمتر از «دو» رضایت ندادند. روس‌ها هنوز آن‌قدر از دوران صاحب‌خانگی‌شان مانده بود که ترک‌های عثمانی را تا جایگاه سوم عقب برانند. جایگاه ایران در آن روزهای خوش ماه‌عسل چنان مستحکم می‌نمود که گرفتن شماره پلاک «دو صفر یک» برای ماشین‌های سفارت کمترین چیزی بود که می‌شد انتظار داشت.

اما این ماجرا نشان داد که هیچ‌چیز تضمین شده‌ای وجود ندارد، حتی اگر به‌ظاهر لشکری از روشنفکران و فرهنگیان و ادیبان شما را در حلقه خود گرفته باشند و کتاب‌های

تاریخ بر آن گواهی بدهند. خیلی زودتر از آن که فکر می‌کردیم ابرهای تیره سر رسیدند و در آستانهٔ نوروز سوز سرد سیاست وزیدن گرفت. درست در روز اول فروردین اعتراضات و گردهمایی‌ها آغاز شد و کشور تاجیکستان وارد بحرانی عمیق و خطرناک شد. حالا دیگر بازی مثل روزهای نخست ساده نبود. گروه‌های مختلف سیاسی به جان هم افتاده بودند و هر کس انتظار داشت که کشور هم‌زبان و هم‌فرهنگ به تأیید آن‌ها سری بجنباند و یا از آن دیگری روی بگرداند. شبستری اما ماهرانه چون ماهی درشتی در میان صخره‌های رود خروشان سیاست در این پاره از ایران بزرگ می‌لغزید و می‌سُرید تا به دست هیچ‌کس نیفتد. مشکل تنها گروه‌های ملی، اسلامی و یا دولت به‌جا مانده از دوران شوروی نبود. گروه‌ها و چهره‌های مختلف ایرانی هم بودند، از چپ‌ها و توده‌های سابقِ توده‌شده در تاجیکستان تا یک‌به‌یک افراد مختلفی که از اروپا و امریکا سر می‌رسیدند.

از همه بدتر اینکه ماجرا به تهران هم رسید و حالا تهران دیگر خودش یک طرف ماجرا بود. شبستری باید هم‌زمان هم سیاست‌های کشور را با همان آیین‌نامه‌ها و پروتکل‌های خاص خودش پیش می‌برد، هم از تیره‌شدن روابط با دولت کنونی پیش‌گیری می‌کرد، هم هیچ‌یک از طرف‌های سیاسی را نمی‌رنجاند و هم اینکه مقبول عموم مردم تاجیکستان و ایرانی‌های خارج از ایران واقع می‌شد. استراتژی شبستری بر دو محور ایران و مردم‌داری حرکت می‌کرد. سیاست جذب تا بدان‌جا بود که تقریباً هرکس که در کشور تاجیکستان صبح از خانه‌اش خارج می‌شد و نیت می‌کرد که تا شب با شبستری دیدار کند این اتفاق برایش رقم می‌خورد. تأکید شبستری بر به‌کارگیری واژگان بومی و فروشدن در گویش فارسی مردم، زبان عجیب و غریب و درعین حال مؤثری برای ارتباط ایجاد می‌کرد. حتی ازبک‌ها هم می‌دانستند که اگر به ازبکی با او سخن بگویند او با آن‌ها به ترکی آذربایجانی‌اش، آمیخته به فارسی تاجیکی، ارتباط برقرار می‌کند. سر میز هم بدش نمی‌آمد با پیشخدمت‌های عمدتاً روس‌زبان تمرین زبان روسی کند و آن‌ها را از هول و وحشت فروپاشی شوروی دریاورد. همهٔ این جاذبه حول محور فرهنگ ایران و زبان فارسی چرخ می‌خورد و کار تا بدان‌جا بالا گرفت که کسی از روزنامه‌نگاران ایرانی مقیم آلمان، که به دوشنبه آمده بود و اتفاقاً ساعتی چند با من نیز گفت‌وگو کرد، رفت و مقاله‌ای نوشت با این مضمون که «ایرانی‌ها در



تاجیکستان ریش پرفسوری دارند و زیر بغلشان به همراه قرآن دیوان حافظ گذاشته‌اند.» تا رسیدن به دوشنبه، در بخارا اولین پیام شبستری به مناسبت ۲۲ بهمن، سالگرد انقلاب، را از تلویزیون تاجیکستان دیده بود و به من می‌گفت «وقتی شبستری به این جمله رسید که ایران بزرگ هیچگاه ایران کوچک را فراموش نکرده است، من گمان کردم حتماً اتفاقی در ایران افتاده است.» به او پاسخی ندادم اما خود من نیز وقتی این را در آن سخنرانی گنجاندم باور نمی‌کردم مجتهد بپذیرد. اما مجتهد چند جمله‌ای هم خود به آن افزود.

ترجمه آن مقاله در تهران و خبرهایی چند از رویه مرسوم شبستری، برخی از تندروان را در تهران به مقابله برانگیخت. آن‌ها به صراحت می‌گفتند سفارت‌خانه ایران در دوشنبه برخی از استانداردهای جمهوری اسلامی را رعایت نمی‌کند. شاید آن روزنامه‌نگار و دستگاه‌های نظارتی حکومت هر دو حق داشتند، چون آنچه که در دوشنبه می‌گذشت در هیچ نمایندگی دیگر جمهوری اسلامی مشابهی نداشت؛ اما حقیقت این بود که تاجیکستان موردی خاص بود که نمی‌توانست شبیه هیچ کشور دیگری باشد. حقیقت دیگر آن بود که مجتهد احتمالاً هر جای دیگر هم که می‌رفت همین رویه را در پیش می‌گرفت، اما طبیعتاً به چشم نمی‌آمد؛ چون تاجیکستان برای ایران و متقابلاً ایران برای تاجیکستان جای خاصی بود. آنچه موجب حیرت آن‌ها شده بود این بود که شبستری ریش نمی‌گذاشت، تسبیح نمی‌گرداند و به جای نام مقدسین بیشتر نام شعرا و نویسندگان در دهانش چرخ می‌خورد و از حضرت گفتن تاجیک‌ها به حافظ و سعدی و فردوسی کیف می‌کرد و خودش هم از تکرار آن لذت می‌برد و برخلاف تمام سفارت‌خانه‌ها در آن زمان مانع درآمدن زن‌های بی‌حجاب نمی‌شد، گرچه هنوز سفارتی به آن معنی وجود نداشت (و موقتاً در هتل مستقر بودند)؛ و یا خارج از پروتکل‌های دیپلماتیک، هر مراجعه‌کننده‌ای را تا دم در بدرقه می‌کرد یا برای حل مشکلات شخصی‌شان ساعت‌ها وقت می‌گذاشت، پیش دیگران نمایش نمازخوانی نمی‌داد، در احوالات شخصی کارمندان سفارت دخالت نمی‌کرد و تا آنجا که می‌توانست مدافع حریم شخصی ایشان بود. همه این‌ها درست وسط یک بحران عمیق سیاسی، که قدم‌به‌قدم وارد جنگ خانمان‌سوز داخلی می‌شد، اتفاق می‌افتاد؛ و حفظ تعادل و نافتادن از روی طنابی که هر روز باریک‌تر از روز قبل می‌شد تقریباً غیرممکن

می‌نمود. حتی تهران هم پس از فشارهایی که وارد کرد و آدم‌های آن‌چنانی که فرستاد در نهایت نتوانست جاننشینی برای او در آن شرایط سخت پیدا کند و ... سخت‌ترین شرایط در روز ۲۴ اکتبر سال ۱۹۹۲ از راه رسید. «فرونت<sup>۱</sup> خلقی» در سحرگاهان به شهر حمله کرد و نیروهایش ساختمان‌های مهم دولتی، از جمله رادیو و تلویزیون، را گرفتند. توضیح وقایع آن روز و شرح حال هریک از بازیگرانش فرصت و مجال دیگری می‌خواهد. آن‌ها گرچه در آن روز و ویژه به هیچ‌یک از نمایندگی‌های سیاسی موقت حمله نکردند، اما اگر مسیر حوادث به سمت دیگری می‌رفت و یا با آن‌ها مقابله نمی‌شد، کسی قادر به تضمین هیچ چیز در آن ۴۸ ساعت بحرانی و توفانی، که شمار زیادی کشته شدند، نبود. من در خانه‌ام در شهر که در جوار پارلمان بود گرفتار شده بودم و شبستری و حسن کی‌نوش در هتل اکتبر مانند بقیه سفیران کشورهای دیگر. نیمه‌های روز از خانه خارج شدم و ساعتی بعد دوباره بازگشتم (این ماجرای دراز دیگری است) تا شب بعد نتوانستم با مجتهد تماس بگیرم.

آمریکایی‌ها خیلی زود دست به کار شدند و هواپیمایی زیر حمایت جنگنده‌های روسیه به دوشنبه اعزام کردند تا دیپلمات‌هایشان را از شهر خارج کنند. پیش از آن گروهی از نیروهای تیپ ۲۰۱ روسیه، مستقر در دوشنبه، هتل اکتبر را در حمایت خود گرفتند و دیپلمات‌های آمریکایی را با زره‌پوش به فرودگاه بردند. آن‌ها به دیپلمات‌های کشورهای دیگر نیز پیشنهاد داده بودند حاضرند در ازای دریافت ۲۵۰۰۰ دلار آن‌ها را هم با خود ببرند. سفیران پاکستان و ترکیه راضی شده بودند. سفیر پاکستان به سراغ مجتهد رفته بود و پیشنهاد آمریکایی‌ها را مطرح کرده بود و مجتهد مؤدبانه گفته بود «ما برای رفتن نیامده‌ایم». شب‌هنگام آن‌ها هم مانند من در خانه گرسنه مانده بودند. صبح فردا امکان تماس پیدا شد. آن‌ها هنوز در وضعیت ناامن هتل قرار داشتند. شبستری گفت که «همه اینجا را ترک کرده‌اند و جز من و آقای کی‌نوش کس دیگری اینجا نیست». از حالی سفیر چین پرسیدم، گفت: «من او را ندیده‌ام» و بعد ادامه داد: «اما سفیر روسیه پیش از رفتن و سوار شدن به زره‌پوش لحظه‌ای پیش ما که در سرسرای هتل نشسته بودیم آمد و با حالتی فاتحانه گفت "آقای شبستری، فراموش نکنید که ما ۷۰

---

۱. فرونت (front): جبهه

سال است که این جاییم“ و من بدون درنگ پاسخ دادم ”اگر شما ۷۰ سال است این جایید، ما دو هزار و پانصد سال است که این جاییم.“  
وقتی مجتهد از آن سوی خط این ماجرا را برایم تعریف می‌کرد ناخودآگاه به یاد ستارخان و پیغام‌هایی که در ماجرای مشروطه میان او و کنسول روس‌ها در تبریز رفته بود افتادم؛ ماجرای که تا تبریزی‌هایی چون مجتهد شبستری هستند من چندان نگران آن نمی‌شوم.

## نگاهی به برخی از خدمات فرهنگی

### دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

بنیان‌گذاری پژوهشگاه فرهنگ فارسی - تاجیکی، تأسیس چاپخانه پیوند،  
تشکیل کتابخانه رودکی

مسعود قاسمی\*

خاطراتم از سفر به تاجیکستان و اقامت طولانی در آنجا و شرح خدمات فرهنگی و عشق و علاقه مردم شریف تاجیکستان به جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، نخستین سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان، به قدری زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد. به طور بسیار خلاصه یادآور می‌شوم که در سال ۱۳۷۲ به پیشنهاد و صلاح‌دید دکتر مجتهد شبستری و سفارش و معرفی یکی از استادان دانشگاه تهران برای تدریس در دانشگاه دولتی تاجیکستان عازم شهر دوشنبه شدم و مطابق طرح دکتر شبستری و هماهنگی ایشان با مسئولان دانشگاه و به دست آوردن موافقت آن‌ها، مدتی در آنجا بعضی از متن‌های کهن منظوم و منثور فارسی را تدریس می‌کردم و در آن سال‌های پرتنش و آشوب تاجیکستان همواره از حمایت‌ها و تشویق‌های معنوی و مادی دکتر شبستری بهره‌مند و دلگرم بودم. در آن دوره‌های بحرانی تاجیکستان، دکتر شبستری با مشورت و استقبال استادان و فرهنگیان تاجیکستان تصمیم گرفت تا برای ارتباط و آشنایی بیشتر تاجیکان و ایرانیان از

---

\* پژوهشگر گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ مسئول پیشین پژوهشگاه فرهنگ فارسی تاجیکی (دوشنبه، تاجیکستان)

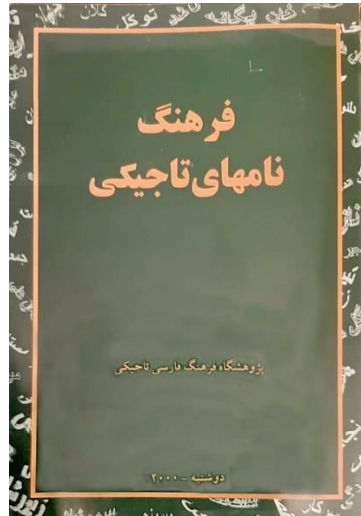
دستاوردهای معنوی یکدیگر و ایجاد یک پل فکری و فرهنگی مابین دو کشور مرکزی صرفاً فرهنگی و مستقل تحت نام «پژوهشگاه فرهنگ فارسی - تاجیکی» تأسیس کند. این مرکز فرهنگی پژوهشی در جلسه‌ای با مدیریت خود دکتر شبستری و جمعی از استادان و دانشمندان و محققان تاجیکستان مانند محمدجان شکوری، رجب امان‌آف، عبدالقادر منیازآف، ولی صمد و دیگران تشکیل و پایه‌گذاری شد و اساسنامه‌ای نیز برای آن تهیه و نوشته شد و این جانب نیز به‌عنوان مسئول این پژوهشگاه تعیین‌شدم و فعالیت‌های پژوهشی را با استادان دانشگاه از جمله عزیز میربابایف، مزاری مَحَدآف، سیف‌الدین میرزازاده، غفار جوهره‌آف، منصور محمودآف و برخی دیگر از استادان و محققان تاجیک و با هزینه‌ای که دکتر شبستری برای آن در نظر گرفته بود، شروع کردیم. اولین کتابی که از طرف این پژوهشگاه به کوشش سیف‌الدین میرزازاده و بنده تألیف شد و در چاپخانه «پیوند»، که باهمت و تلاش مستمر دکتر شبستری در شهر دوشنبه ایجاد شد، در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسید و منتشر شد فرهنگ و زبان یغناپی و سپس فرهنگ مصادر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی تاجیکستان (در دو جلد) بود. هر دو این فرهنگ‌ها در تاجیکستان به‌عنوان کتاب‌های برگزیده سال سزاوار دریافت جایزه‌ای به نام «جایزه مولوی» شدند. همچنین با پیشنهاد و حمایت دکتر شبستری دربارهٔ نشریات و مزارات متبرکهٔ مشهور تاجیکستان دو کتاب فرهنگ مجلات و روزنامه‌های تاجیکستان و چهارده مزار نیز به همت دو تن از محققان تاجیکستان و زیر نظر پژوهشگاه تهیه و منتشر شد.

پژوهشگاهی را که دکتر شبستری بنیاد نهاد، چه در دوران ایشان و چه پس از دوران سفارت ایشان، آثار و کتاب‌های بسیاری را از محققان تاجیک، و همچنین ایرانی، منتشر کرد و در میان اهل قلم، فرهنگیان و دانشگاهیان، هنرمندان و حتی برخی از صاحب‌منصبان تاجیکستان، اعتبار، اهمیت و محبوبیت زیادی پیدا کرد و مرکزی شده بود برای جمع‌آمدن آن‌ها و بحث‌های ادبی و زبان‌شناختی و روابط بسیار دوستانهٔ فرهنگی. یکی دیگر از اقدامات فرهنگی و مؤثر دکتر شبستری در آن سال‌های متشج تاجیکستان، تهیه و تشکیل کتابخانه‌ای بزرگ و بی‌نظیر در شهر دوشنبه بود. ایشان دوازده هزار جلد از بهترین کتاب‌های فارسی را در زمینه‌های ادبی، تاریخی، جغرافیای و هنری و غیره، با مشکلات و سختی‌های موجود، با همکاری دو تن از استادان برجسته،

در تهران انتخاب، تهیه و خریداری و به تاجیکستان آوردند و به کتابخانه فردوسی در شهر دوشنبه اهدا کردند. مسئولان کتابخانه فردوسی زیر نظر و با مشورت دکتر شبستری، تالار بزرگی را به این دوازده هزار جلد کتاب اختصاص داده، نام آن را «تالار رودکی» گذاشتند. این کتابخانه که منبع خوبی از متون منظوم و منثور کهن و معاصر و دوره‌های کامل مجلات مختلف ادبی و تاریخی بود، پس از مدتی کوتاه به مرکز مهم فرهنگی ای برای محققان و دانشجویان تاجیکستان بدل شد که همواره به آنجا مراجعه می‌کردند و منابع مورد نیاز خود را امانت می‌گرفتند و مطالعه و تحقیق می‌کردند.

خدمات فرهنگی و اجتماعی دکتر مجتهد شبستری در تاجیکستان بیش از آن است که در این مختصر ادا شود. ایشان در سال‌های ناامن و پردهشت تاجیکستان آنجا را ترک نکرد و در کنار مردم تاجیک ماند و مأموریت سفارت خود را با موفقیت و تا پایان ادامه داد. دکتر شبستری هیچگاه پیوند دیرینه و محکم خود را با فرهیختگان و فرهنگیان و مردم تاجیکستان قطع نکرد. او در دوره سفارت خود بدون تشریفات و فروتنانه در مجالس و مراسم سور و عزای تاجیکستان شرکت می‌کرد و اگر کمکی از دستش برمی‌آمد مضایقه‌ای نداشت، همچنان که تاکنون نیز نشان داده است. عشق و علاقه مردم تاجیکستان به علی‌اشرف مجتهد شبستری تا حدّ و اندازه‌ای بود که جاها و مکان‌هایی را که رفته بود «قدمگاه شبستری» می‌گفتند و اسم کوچک فرزندان خود را «شبستری» می‌گذاشتند؛ تا آنجا که نام «شبستری» به‌عنوان نام کوچک تاجیکان در کتاب فرهنگ نام‌های تاجیکی که در سال ۱۳۷۸ در چاپخانه پیوند در تاجیکستان چاپ و منتشر شد، ثبت شده است.

تا جایی که آگاهم و شاهد بوده‌ام، دکتر شبستری در بُعد فرهنگی در تاجیکستان عملکرد مثبت و مؤثری از خود به‌جا گذاشت و در ایجاد و اعتلای روابط فرهنگی ایران و تاجیکستان نقش و سهم والا و انکارناپذیری دارد.



ШАКЛИ ГУФТОРИ	ШАКЛИ НАВИНТОРИ	شکلی نوشتاری	شکلی مغتاری
Шонк	Шоҳак	شاهک	شاهیک
Шонм	Шоҳин	شاهین	شاهینم
Шанн			شانی
Шабон	Шабзон	شعبان	شعبان
Шибит			شیت
Шабдол	Шаҳабол	شهابال	شهبان
Шабистарӣ			شبهستری
Шабилӣ			شایی
Шучоъ			شجاع
Шучоат			شجاعت
Шучоатбек			شجاعت بيگ
Шучоатхон			شجاعت خان
Шадлод			شاداد
Шандоғ			شانت
Шароб			شراب
Шароф			شريف
Шарофиддин			شرف الدين
Шарофӣ			شريف
Шараф			شرف
Шарафиддин			شرف الدين
Шарафбой			شرف باي
Шарафӣ			شريف خان

نامگذاری کودکان تاجیکی به نام «شبهستری» به استناد کتاب فرهنگ نامهای تاجیکی

## از چشم برادر

حسین مجتهد\*

زمانی که من کودک سه ساله و برادر عزیزم علی اشرف نوزاد ۱۷ روزه بود، متأسفانه پدر بزرگوارمان دار فانی را وداع گفت و من و برادرم زیر سایه و همچنین دست‌های توانای مادر گران قدرمان تربیت شدیم و از آب و گل درآمدیم.

اینجا وظیفه اخلاقی و وجدانی خود می‌دانم که به حمایت‌های مادی و معنوی تنها دایی بزرگوارمان، مرحوم مغفور آقای معراجی سعید، اشاره مؤکد نموده، سپاس بیکران خود را به زبان بیاورم که مانند کوه استوار و با تمام وجودش در پشت این خواهر جوانش ایستاده بود و قوت قلب و روح این بانوی جوان در آن موقعیت بسیار اندوهگین بود؛ روانش شاد و یادش گرامی باد.

مادر فرشته‌گونه‌مان، ما را به عرصه رساند و در طریق تربیت و پرورش صحیح ما دو فرزندان صغیرش، زحماتی را متحمل شد که پروردگار عالم آگاه است.

مادر ما بانویی عقیفه، قناعت‌پیشه و وارسته بود و اتکا و اعتقاد عمیق به خداوند قادر و توانا داشت.

این بانوی مکرمه، همین خدامحوری را همواره به دو فرزندش نیز انتقال می‌داد. طبیعی است که فقدان پدر، هر خانواده‌ای را با مشکلات فراوانی مواجه می‌کند و ما هم از این امر ناگوار مستثنا نبودیم، ولی وجود یک برادر بزرگ‌تر مهربان و دلسوزی مانند یک پدر، برای ایشان، یعنی مادر جوانمان، استقامت و پایداری بیشتری را فراهم آورده بود و این مادر عزیز، با اتکا به خداوند مهربان و چتر حمایت‌های برادرش، با

---

\* برادر آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، رئیس پیشین بانک ملی ایران در فرانکفورت



استقامت کامل توانست دو تا کودک را چنان تربیت کند که هرگز حسرت مال و مکتب دیگران را نداشته، برای نداشته‌هایشان احساس حقارت هم نداشته باشند.

من هرچه در رابطه با مناعت و غنای طبع و دیگر خصوصیات و اخلاق حمیده مادر معززمان بخواهم به روی کاغذ بیاورم بازهم ادای وظیفه را نمی‌توانم به‌جا بیاورم.

گرچه پدر بزرگوار در حال حیات نبود ولی سایه او به زندگی ما مستدام بود و به توصیه مادر دور اندیشمان همیشه شئونات پدر مرحوم و خانواده را رعایت می‌کردیم.

به‌رغم ضیق مالی به‌جهت فقدان یکی از ستون‌های اصلی خانواده (والد) این مادر دلسوز و مهربان در تشویق تحصیلات دو فرزندش بسیار دقیق و حساس بود. روی این

اصل، امروز من و برادر عزیزم هرچه داریم مدیون و مرهون تربیت و تلاش و دعای خیر آن بانوی والامقام و محترم هستیم.

من و برادرم در دبیرستان انوری، که در نزدیکی منزل مسکونی‌مان قرار داشت، تا ششم ابتدایی مشغول تحصیل شدیم.

برادرم همواره شاگرد ممتاز کلاس بود و مدیر و معلمین همیشه از درس و اخلاق و رفتار ایشان رضایت کامل داشتند.

به‌طوری‌که قبلاً نیز در سطوح قبل به آن اشاره گردید، فقدان پدر و نبود درآمد کافی ما دو برادر را بر آن داشت که برای بهبود معیشت و تعدیل آن، بعد از پایان ساعات درس، در

بیرون کار کنیم و این خود موجبات به‌دست آوردن اعتمادبه‌نفس و خودسازی را برای ما به ارمغان آورد؛ و درواقع این سخت‌کوشی و تلاش، پایه‌ریزی آینده ما را رقم زد.

من پس از اخذ دیپلم با فاصله یک‌سال به خدمت سربازی رفتم که در آن زمان، یعنی سال ۱۳۴۳، دیپلمه‌ها به‌عنوان سپاهیان دانش و بهداشت و بعدها نیز در سپاه ترویج و آبادانی

در روستاها خدمت نظام‌وظیفه در مدت زمان ۱۸ ماهه به پایان می‌رساندند.

برادر عزیزم، که سه سال از من کوچک‌تر است، در سال ۱۳۴۴ از بهترین دبیرستان تبریز (فردوسی) دیپلم گرفت و در کنکور سراسری همان سال قبول شد، ولی به‌جهت

نداشتن پشتوانه کافی مالی موفق به ادامه تحصیل نشد و چون در آن زمان رونق اقتصادی و شغل و حرفه در شهرستان‌ها نبود؛ یعنی قیمت نفت هنوز افزایش نیافته بود تا با جاری

شدن پول نفت اوضاع اقتصادی و اجتماعی در شهرستان‌ها به‌صورت مساوی و موازی برقرار گردد، روی این اصل ایشان عازم تهران شد و در بازار تهران مشغول به‌کار گردید.

در دهه‌های چهل و پنجاه، جوانی که به اخذ مدرک دیپلم نائل می‌گردید، در صورتی که موفق به ورود به دانشگاه نمی‌شد، می‌بایستی به خدمت نظام وظیفه رفته، بعد از اتمام دوره سربازی به تحصیلات عالی‌ه ادامه می‌داد.

علاقه شدید ایشان به تحصیل سبب شد پس از دو سال کار در بازار تهران، در بهمن ۱۳۴۶ خدمت سربازی را با درجه گروه‌بان یکمی در پادگان حشم‌تیه آغاز و در سال ۱۳۴۸ به پایان برساند و چون آنجا هم از نمرات خوبی برخوردار بود به شهرستان‌ها اعزام نشد و در مرکز به خدمت نظام وظیفه ادامه داد.

با توجه به اینکه ایشان پس از اشتغال در بازار مادرمان را نیز همراه خودش به تهران آورده بود، من هم پس از اتمام ۱۸ ماهه دوره سپاه دانش، به ایشان در تهران ملحق شدم و در بانک آغاز به کار کردم.

برادرم نیز پس از پایان خدمت سربازی در مردادماه ۱۳۴۸ در بانک ملی ایران استخدام شد و شروع به کار کرد و ضمن ادامه کار در کنکور سال بعد شرکت کرد و خوشبختانه در سه دانشگاه قبول شد؛ (یعنی شاگرد اول مؤسسه علوم بانکی و نفر ۲۸ دانشکده علوم مالی شرکت نفت و رتبه ۵۲ دانشکده مدیریت بازرگانی دانشگاه تهران). از فرط علاقه به درس، ضمن ادامه کار ابتدا در دو دانشکده نفت و بازرگانی ثبت نام کرد ولی پس از یک ترم به جهت مصادف بودن ساعات درسی هر دو دانشکده، به دانشکده نفت اکتفا کرد و تا فوق لیسانس در آنجا ادامه تحصیل داد.

با وجود اینکه برادرم در بانک ملی خوش درخشیده بود، ولی پس از دو سال کار کردن در بانک، می‌گفت که این کار مرا راضی نمی‌کند؛ از این رو در امتحان سراسری استخدامی سال ۱۳۵۰ شرکت کرد و جزو رتبه‌های اول شد و در انتظار اعلام نیاز از سوی وزارتخانه‌های مختلف بود، که به‌طور اتفاقی از طریق یکی از دوستان دوره سربازی‌اش اطلاع پیدا کرد که وزارت امور خارجه نیز ۲۰ نفر استخدام خواهد کرد.

بیش از سه هزار نفر در امتحان کتبی شرکت کردند که او جزو قبولی‌ها بود، اما تا یک سال متأسفانه خبری از وزارتخانه‌ها نشد؛ تا اینکه قبول شدگان در امتحان کتبی سال ۱۳۵۱ برای مصاحبه دعوت شدند و پس از گذراندن مصاحبه بین آن‌ها ۲۰ نفر به استخدام وزارت خارجه درآمدند.

دغدغه تحصیل سبب شد که مأموریت نیویورک را در اواخر سال ۱۳۵۶ بپذیرد.

او قصد داشت پس از اخذ دکترا از کار دولتی کناره‌گیری کند و به تدریس در دانشگاه بپردازد، اما وقوع انقلاب در بهمن ماه ۱۳۵۷ مسیر وی را تغییر داد و با توجه به نیاز نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در نیویورک و تقاضای سفیر، دو دوره چهار ساله در آنجا خدمت کرد.

او با همه سنگینی کار نمایندگی، شب‌ها از ساعت ۸ به بعد به تحصیل ادامه می‌داد. علی‌رغم اینکه دوستان معزز ایشان از سجایای اخلاقی و حسنات ایشان در مرقومه‌های خودشان درج فرموده‌اند، من هم مایلم، ولو به طور مجمل، جمله‌ای به آن مندرجات اضافه کنم و آن این است که برادرم علی اشرف نیز مانند مادر جلیل‌القدرمان خیلی صبور و سخت‌کوش و مستظهر به الطاف و مراحم خداوندی است و از کارهای سخت هراسی ندارد و استقبال می‌کند.

نسبت به همه (چه دوستان و چه همکاران و چه فامیل) با نهایت احترام رفتار می‌کند و همواره اظهار می‌دارد که اگر از افراد به اندازه فهم و درکشان توقع داشته باشیم از آن‌ها رنجیده‌خاطر نمی‌شویم.

## نماد مهر، صبر و تلاش

سیمین مجتهد (بابایی)\*

زندگی انسان سیر و سفر دائمی است، از تولد تا مرگ، و اینکه این مسیر را چگونه بپیماید بسیار مهم است. آدم‌های مهربان از سر احتیاج مهربان نیستند، آن‌ها انتخاب کرده‌اند که مهربان باشند. مهربانی جلوه‌ ذات خداوند در کالبد بشریت است.

همسر من از دوران کودکی تا به امروز همیشه شخصی فعال و هدفداری بوده و در طول مسیر زندگی خود برای ایجاد رفاه خانواده کوشیده است. همیشه خیرخواه دیگران بوده و از یاری به افراد کوتاهی نکرده، با بزرگ و کوچک خوش‌رفتار و خنده‌رو و راهنمای خوبی برای خانواده و دوستان بوده است.

در اوایل ازدواج، همسر من هم‌زمان با کار در وزارت امور خارجه به تحصیل نیز مشغول بود و توانست فوق‌لیسانس خود را بگیرد. در اواخر سال ۱۳۵۶ در حالی که از تولد اولین دختر من چند ماه بیشتر نگذشته بود، همسر من به نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد اعزام گردید.

دلیل اصلی قبول مأموریت نیویورک توسط همسر من ادامه تحصیل بود. در آن ایام، او قصد داشت پس از اخذ دکترا و بازگشت به ایران از کار دولتی کناره گرفته و به کار تدریس بپردازد، اما پس از وقوع انقلاب اسلامی بسیاری از نقشه‌ها عوض شد. تعداد افراد نمایندگی تقلیل یافت و در ایامی که مرحوم دکتر رجایی خراسانی مسئولیت نمایندگی را به عهده گرفت، فقط ۵ نفر کارمند اعزامی از مرکز و چند کارمند محلی در

---

\* همسر آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری

نماینده‌گی مشغول به کار بودند. با توجه به نیاز شدید نمایندگی، همسرم به تنهایی چهار مسئولیت مختلف در نمایندگی را بر عهده داشت. همین امر سبب شد وقتی مأموریت همسرم به پایان رسید و ما به تهران برگشتیم، مرحوم دکتر رجایی به وزیر خارجه وقت تلگراف زد که شستری را مجدداً بفرستید یا ۴ نفر به جای وی اعزام کنید. آقای دکتر ولایتی نیز از همسرم درخواست کرد که مجدداً به نیویورک برگردد. جهت رعایت مقررات (لزوم توقف در مرکز در فاصله دو مأموریت ثابت) دو حکم مأموریت موقت ۶ ماهه صادر کردند و پس از یک سال مأموریت دوم شروع شد.

همسرم در طول مأموریت هر روز تا ساعت ۸ شب و همچنین روزهای تعطیل و آخر هفته‌ها را در نمایندگی کار می‌کرد. او معتقد بود در مقابل فداکاری جوانان در جبهه‌ها ما هم در نمایندگی و سفارتخانه‌ها مسئول هستیم، آنچه در توان داریم برای رساندن صدای مظلومیت ایران کوشش کنیم. تقریباً تمام مرخصی‌های سالانه همسرم جمع شده بود، چون موقعیت استثنایی آن سال‌ها اجازه نمی‌داد همسرم به فکر مرخصی باشد. با همه سنگینی کار، از ادامه تحصیل نیز غافل نبود و چند شب در هفته به دانشگاه می‌رفت.

روزهای گروه‌انگیزی برای اعضای نمایندگی و خانواده‌های آن‌ها روزهای بسیار تلخ و سنگینی بود. امریکایی‌ها خشمگین بودند و رفتار توهین‌آمیزی با دیپلمات‌ها و خانواده‌های آن‌ها داشتند. همسرم می‌گفت هر روز از ساعت ۶ بعدازظهر وقتی کانال‌های مختلف تلویزیون اخبار مربوط به گروهان‌ها را پخش می‌کرد، تلفن‌های تحقیر و تهدید به نمایندگی شروع می‌شد؛ بعلاوه، با توجه به اینکه پوشش همسران و دختران کارمندان نمایندگی مشخص می‌کرد که ایرانی هستند، در فروشگاه‌ها و اماکن عمومی با نگاه و رفتار توهین‌آمیز برخی از امریکایی‌ها روبه‌رو می‌شدند.

از دلخوشی‌های خانواده‌ها در آن ایام این بود که در روزهای شنبه در مدرسه‌ای، که برای آموزش زبان فارسی به فرزندان انتخاب شده بود، جمع شوند و متعاقباً در مراسم هفتگی که در مسجد کویینز برگزار می‌شد، شرکت کنند. برنامه دیگر رفت‌وآمد بین خانواده‌های همکاران بود تا درد غربت و دوری از وطن تا حدودی کاسته شود. همسرم در این کار همیشه پیش‌قدم بود. او همچنین از هیچ‌گونه مساعدت به همکاران جدیدالورود و مأمورین موقت دریغ نمی‌کرد.

با همهٔ سختی‌ها و چالش‌هایی که همسرم در کار روزانه با آن‌ها مواجه بود، ولی وقتی به خانه می‌رسید از توجه به فرزندان و بازی با آن‌ها غافل نبود و با دلسوزی تمام برای آن‌ها وقت می‌گذاشت.

در پایان مأموریت نیویورک (که مصادف با ایام جنگ بود)، گرچه همسرم می‌توانست در سازمان ملل استخدام شود و برخی از دوستانش او را به این کار تشویق می‌کردند، ولی او معتقد بود که باید به وطن برگردد و خدمت کند و در ضمن فرزندان‌ش از نزدیک ببیند و لمس کنند که چه فداکاری‌هایی برای حفظ این آب‌و‌خاک صورت می‌گیرد. او حتی حاضر نشد وسایل منزل خود در نیویورک را به ایران بیاورد و می‌گفت خجالت می‌کشم درحالی‌که رزمندگان جان خود را برای ایران و اسلام فدا می‌کنند من به فکر بردن وسایل خانه از اینجا باشم، هرچه لازم بود در تهران در حدّ مقدورات تهیه می‌کنیم.

پس از بازگشت از مأموریت مشغول رفع و رجوع مشکلات اولیهٔ استقرار (ثبت نام فرزندان و گرفتن دفترچهٔ کالاهای اساسی و...) بودیم که مویشک باران تهران شروع شد. روزهای سختی را همهٔ مردم ایران، از جمله ما، گذراندیم و بحمدالله جنگ تمام شد. همسرم پس از چند سال کار در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در دی ماه ۱۳۷۰ به عنوان سفیر به تاجیکستان اعزام گردید. قرار بود در تابستان و پس از پایان سال تحصیلی من و فرزندانمان به وی ملحق شویم که متأسفانه وقوع جنگ داخلی در آن کشور سبب گردید خانوادهٔ کارمندان نتوانند به محل مأموریت بروند و تنها در تعطیلات نوروز و یا هنگامی که هواپیماهای هلال احمر کمک بشردوستانه به دوشنبه می‌بردند ما هم می‌توانستیم برای مدت کوتاه به آنجا سفری داشته باشیم.

ایام جنگ داخلی تاجیکستان نگرانی خانواده‌ها از سلامت اعضای نمایندگی و دوری فرزندان از پدرشان خیلی طاقت‌فرسا بود، ولی اجباراً با آن موقعیت سخت می‌ساختیم.

همسرم برای خاتمهٔ جنگ داخلی و برقراری صلح و امنیت در تاجیکستان حتی جان خود را به خطر انداخت (که تفصیل آن در مقالات متعدد به چاپ رسیده است). مردم شریف تاجیکستان قدردان زحمات و تلاش‌های همسرم بودند و کتابی نیز تحت عنوان سفیر کبیر به پاس خدمات وی در دوشنبه به چاپ رساندند.

از زمانی که من با همسرم ازدواج کرده‌ام، او را فردی پرتلاش یافتم. از کارهای سخت و پرچالش گریزان نیست. در مواردی که افراد دیگر فکر می‌کنند به بن‌بست رسیده‌اند او ناامید نمی‌شود و با ایمان راسخ به خداوند و با تلاش بیشتر راهی پیدا می‌کند. او هیچگاه در زندگی مشترک از محبت و تلاش کوتاهی نکرده است. رمز پیشرفت همسرم را در صداقت و پشتکار می‌بینم و صبوری‌اش در قبال مشکلات را تحسین می‌کنم و به خاطر لحظات زیبایی که بی‌منت به من و فرزندان بخشیده سپاسگزارم. دل ما همیشه جای محبت‌هایی است که وجود مهربان او، آن‌ها را رقم زده است.

## ادای احترام به پدر

عارفه مجتهد\*

پدرم کمتر در مورد دوران کودکی اش صحبت می‌کند؛ مطمئن نیستم که آیا فکر می‌کند عده کمی علاقه‌مند به شنیدن آن هستند یا برخی خاطرات را دردناک می‌بیند؛ اما داستان او برای من چیزی غیرعادی است. این همانند بسیاری از داستان‌های ناگفته دیگر از افرادی است که پایه و اساس و سنگ بستر کشور ما هستند. وقتی به آن فکر می‌کنم، درک برخی از دردها و مشکلاتی که در دوران کودکی برای او وجود داشت، برایم سخت است. در عجبم که اگر من جای او بودم آیا در آن موقعیت می‌توانستم زنده بمانم؟ چه رسد به اینکه مثل او رشد کنم.

وقتی فقط هفده‌روزه بود، پدرش را از دست داد. در آن زمان در دهه ۱۹۴۰ (سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۰ خورشیدی) هیچ شبکه ایمنی مالی برای خانواده‌ها وجود نداشت. از پدر بزرگم جز یک خانه و تعداد زیادی کتاب چیز دیگری به ارث نرسیده بود. مادر بزرگ من برای تأمین مخارج خانواده با مشکلات زیادی مواجه بود. در کودکی پدر و عمویم (که سه سال از پدرم بزرگ‌تر بود) مجبور بودند بعد از ساعات مدرسه یا در تعطیلات کار کنند تا به تأمین مخارج خانواده کمک کنند. باین حال، پدرم هرگز مدرسه را رها نکرد و همیشه در تمام سال‌های تحصیلش دانش‌آموز برتر کلاس بود. پدرم به من می‌گفت که علم و دانش میراثی است که وقتی آن را داشته باشی هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از تو بگیرد. با وجود اینکه قبل از شروع تحصیلات دانشگاهی،

---

\* فرزند دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، کارشناس ارشد Gavi Alliance



او با فرازونشیب در زندگی مواجه بود، اما همچنان در دانشگاه هم به رتبه‌های برتر رسید و تحصیلات خود را هم‌زمان با کار در بانک ملی و وزارت خارجه ادامه داد. او برای فرزندانش موقعیتی فراهم کرد که همه ما بخت تحصیل در رشته‌های مختلف دانشگاهی را داشته باشیم. هنوز هم مثل همیشه ما را تشویق می‌کند که کنجکاو و تشنه دانش بمانیم و هر روز یاد بگیریم.

ما به‌عنوان یک خانواده دیپلمات به خارج از کشور سفرهای زیادی داشتیم؛ کشورها، فرهنگ‌ها و امتیازات مختلفی را تجربه کرده‌ایم. ما فرزندان دیپلمات‌ها، وقتی در دنیایی سردرگم رشد می‌کنیم، اغلب برایمان مشکل است که با پدرانمان ارتباط برقرار کنیم. ما در دوران نوجوانی فکر می‌کردیم که او و اطرافیانش اشتباه می‌کنند و نمی‌توانند به ما در مشکلات «بزرگ» مان کمک کنند. من فکر می‌کردم پدرم، ما جوانان، گفتارهایمان، نیازها و خواسته‌هایمان را درک نمی‌کند. با این حال گاهی اوقات ما بودیم که قادر به تشخیص این نبودیم که پدرمان واقعاً چه «کمکی» است! پدرم حتی بعد از یک روز پرمشغله همیشه وقت می‌گذاشت تا در یادگیری درس‌ها به ما کمک کند، با ما صحبت کند و خواسته‌های ما را درک کند. در زمان خشم، سردرگمی یا ناامیدی‌مان، پدرم همواره جنبه مثبت برای یک موقعیت یا چالش را با ایمان تزلزل‌ناپذیر به خدا پیدا می‌کند. بدیهی است که زندگی همیشه آرام و نرم نبوده است، اما او همواره می‌گوید که «نگران نباشید، خداوند در هر موقعیتی همه‌چیز را تحت کنترل دارد و پشتیبان است».

پدر من آدم کم‌حرفی است و اهل بیان احساسات نیست. او احساس خود را از طریق بسیاری از کارهایی که روزانه انجام می‌دهد و فداکاری‌های کوچک و بزرگی که برای ما انجام داده است، نشان می‌دهد. او مرد عمل است و اعمالش گویای افکار اوست. براساس رفتار پدرم با نزدیکانم حس عمیق وفاداری به خانواده و دوستانم را آموختم. من اهمیت سخت‌کوشی و انجام تعهدات در قبال دیگران را درک کردم و متوجه شدم که کارهایی را برای دیگران انجام می‌دهم که هدفم جلب توجه آن‌ها یا کسب امتیاز از آن‌ها نیست، بلکه به این علت انجام می‌دهم که کار درستی است.

در تمام عمرم فقط یک بار گریه پدرم را دیدم؛ زمانی بود که مادر بزرگم فوت کرد. من جوان بودم و دیدن این نوع احساسات از پدرم سخت بود. چالش برانگیز بود، زیرا بعد متوجه شدم که در زیر آن چهره آرام، پدرم مانند بقیه ما درد واقعی را احساس می‌کرد.

پدرم بدون چون و چرا با همه با مهربانی، احترام و صداقت رفتار می‌کند. او همیشه راهی دارد که به همه احساس «خاص بودن» بدهد. مهم نیست که کی هستید، چه کار می‌کنید یا از کجا آمده‌اید یا چقدر درآمد دارید. شما اینجا هستید، شما انسان هستید و این بدان معناست که قرار است با شما به «سبک خاص» پدرم رفتار شود. یادم می‌آید چند ماه پیش در یکی از مأموریت‌های پدرم با رانندهٔ دو دهه پیش ایشان برخورد کردم. دقایقی با هم صحبت کردیم و او گفت در تمام مدت کارش در سفارت هیچ‌وقت با شخص دیگری که به اندازهٔ پدرم قابل توجه و استثنایی باشد کار نکرده است و با وجود گذشت بیست سال هنوز صحبت‌ها و حمایت‌های پدرم را به یاد دارد.

پدرم همیشه می‌گوید اطرافیان و دوستان را عاقلانه انتخاب کن؛ دوستانی پیدا کن که به زندگی بیفزایند و نه اینکه از آن کم کنند. این حرف پدر در انتخاب دوستان به من کمک کرده است و دوستانم همیشه برای من مانند خانواده بوده‌اند. او می‌گوید اگر دوستانتان به شما انگیزه و الهام ندهند، شما آن‌ها را اشتباه انتخاب کرده‌اید. من هنوز تحت تأثیر تعداد دوستان صمیمی، وفادار و قابل اعتمادی هستم که پدرم پس از گذشت بیش از شصت سال هنوز با آن‌ها دوستی دارد.

بسیار مفتخرم که بگویم: «پدر، دنیا واقعاً جای عالی برای بودن است، زیرا تو اینجا بودی. تعداد زندگی‌هایی که به‌طور مثبت بر آن‌ها تأثیر گذاشته‌ای و آثار عمیق کارهایت را حتی نمی‌توان شروع به توصیف کرد. من مطمئن هستم که می‌توانم از طرف همهٔ کسانی که شما را می‌شناسند صحبت کنم که همهٔ ما عمیقاً از داشتن شما در زندگی خود سپاسگزاریم. ما شما رو دوست داریم.»

## خاطره از تاجیکستان

علیرضا مجتهد\*

زندگی پر از اتفاقات کوچک و بزرگ است و این لحظه‌ها هست که خاطره‌های زندگی ما را می‌سازد. از نظر من خاطره‌ها لازم نیست آن قدر هیجان‌انگیز باشند که شور و شوق بی‌نهایت را در دل‌مان زنده کنند و یا آن قدر بد که اشک را از چشمانمان جاری سازند. شاید بشود گفت که تمامی لحظه‌های زندگی ما همانند خاطره هستند، مخصوصاً خاطره‌ها و درس‌هایی را که از نزدیک‌ترین افراد زندگی‌مان، که همیشه همراه‌مان هستند می‌گیریم، و از یاد نمی‌روند.

زمانی که ۱۴ سال داشتم پدرم در کشور تاجیکستان به‌عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران فعالیت می‌کرد. از آنجایی که کشورهای اتحاد جماهیر شوروی تازه به استقلال رسیده بودند، وضعیت زندگی در آنجا به‌علت هرج و مرج داخلی مناسب نبود و ما مجبور بودیم که دور از ایشان در ایران زندگی کنیم.

وقتی وضعیت کشور تاجیکستان کمی بهتر شد، به‌دلیل دوری از پدر و وابستگی من به‌عنوان تنها پسر خانواده، تصمیم گرفتم تا به تاجیکستان سفر کنم و در کنار او باشم. ۱۷ ساله بودم و در آن زمان تصمیم گرفتم سال سوم دبیرستان را در تاجیکستان به‌طور متفرقه درس بخوانم. این را در ذهن داشتم که به‌عنوان پسر سفیر همه مرا به دید دیگری نگاه می‌کنند و ممکن است به سبب دیدگاه اشتباه از رفتارهای دیگران، برداشت‌های متفاوتی داشته باشند.

---

\* فرزند دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، کارشناس منابع انسانی

معروف است که آدم‌ها از بزرگ‌ترهای خودشان الگوبرداری می‌کنند و شاید بتوانم به جرئت بگویم که پدرم الگویی بود در زندگی ما و من، و درس‌های زیادی را از او آموختم. یکی از آن درس‌ها این بود که اگر در بالاترین مقام هم باشیم باز هم همه ما انسان هستیم و باید همیشه در رفتارمان تواضع و فروتنی داشته باشیم. من هم همیشه می‌کوشیدم در برخورد با دیگران همین‌طور باشم، به طوری که با کارمندان محلی تاجیک و رانندگان سفارت، بسیار خودمانی و با مهربانی برخورد می‌کردم. متأسفانه عده‌ای از افراد ایرانی که در تاجیکستان مشغول به کار بودند وقتی این رفتار مرا می‌دیدند تعجب می‌کردند که پسر سفیر چگونه آنقدر رفتار — به قول خودمان — خاکی با کارمندان محلی تاجیک دارد؛ و حتی این قضیه را به پدر من هم مطرح می‌کردند. پدرم در پاسخ به آن‌ها می‌گفت: «حفظ تواضع در همه حالات‌ها بر انسان لازم است، به‌ویژه وقتی در سمت و یا جایگاه خاصی باشد، و این شعر را برای آن‌ها می‌خواند:

خواهی بلندمرتبه گردی میان خلق      می‌کن به هر مقام که هستی فروتنی

(جمشیدی)

رفتارهای پدرم با خانواده و دیگران و سبک زندگی‌ای که در محل تولدم — کشور امریکا؛ به هنگام مأموریت پدرم در نمایندگی ایران در نیویورک — داشتم، همه و همه باعث شده تا من چیزهای زیادی را یاد بگیرم و در هر جایگاهی هم که در زندگی‌ام هستم خود را بزرگ‌تر و برتر از دیگران نبینم.

خداوند را شاکرم که نعمت داشتن چنین پدری را به من ارزانی کرده است.

## احترام به انسانیت

عادلہ مجتہد\*

«این پدر من بود که به من یاد داد که برای خودم ارزش قائل شوم، او به من گفت که به طرز عجیبی زیبا و با ارزش ترین چیز در زندگی او هستم.»  
(داون فرنچ)

من هرگز کسی را مثل پدرم ندیدم؛ بسیار سخت کوش ولی آرام؛ عالم و توانا اما متواضع؛ از سؤالات ریاضی دوران مدرسه گرفته تا بحث های علمی دوران بزرگسالی، موضوعی نبود که پدر من برای آن جواب نداشته باشد.

اطرافیان می گفتند که پدر من بر هرکسی در هر حرفه و سنی که باشد، حرفی برای گفتن دارد. معمولاً خارج از حلقه دستان و همکارانش با جوانان بیشتر وقت می گذاشت و همیشه همه را به مطالعه و سفر تشویق می کرد.  
برای پدرم تنها رشد تحصیلی فرزندان مهم نبود، بلکه رشد فکری، اجتماعی و دیدگاهی هم بسیار مهم بود.

\*\*\*

دوران کودکی من هم زمان بود با مأموریت پدرم به عنوان سفیر در تاجیکستان. از این دوران خاطرات شیرین و گاهی کم شیرین زیاد دارم: دوری از پدرم، سفرهای طولانی من و مادرم

---

\* فرزند دکتر علی اشرف مجتهد شستری، مدیر استراتژی دیجیتال آژانس تخصصی سازمان ملل متحد برای اطلاعات و تکنولوژی ارتباطات (ITU)

به همراه خواهر و برادرم که باید از تهران به مشهد پرواز می‌کردیم و از آنجا با هواپیماهای حامل کمک‌های بشردوستانه به دوشنبه می‌رفتیم. به مادرم افتخار می‌کردم که ما را در این راه نسبتاً طولانی و سخت و در محیطی کاملاً مردانه مدیریت می‌کرد. بعد از آن، مردم خون‌گرم و با رشادت و مهمان‌نواز تاجیکستان، سفره‌های رنگین و بوی نان محلی، بازارهای بزرگ، ماشین شماره ۰۰۱ سفارت و... — متأسفانه — انفجارها در گوشه و کنار ذهنم نقش بسته است. عصرها بعد از تعطیلی سفارت، وقت سرک‌کشیدن من به اتاق تایپ بود؛ آن‌قدر با ماشین تایپ بازی می‌کردم تا بالاخره پدرم، که معمولاً تا دیروقت پشت میز کارش بود، از کار دست بکشد و به خانه برگردیم.

\*\*\*

در تهران به مدرسه رفتم؛ مدرسه‌ای که خیلی اسلامی بود؛ ولی برخلاف مدرسه، در خانه دینداری اجباری نبود. پدر و مادرم بسیار با ایمان هستند؛ و پیش می‌آمد که ساعت‌ها با پدرم و بقیه اهالی خانواده در مورد دین و خداشناسی صحبت کنم و اندک چیزی که از آخرین کتابی یاد گرفته بودم را به رخ بکشم.

\*\*\*

سن خیلی کمی داشتیم که اولین بار با پدر و مادرم به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رفتیم. فرهنگنامه‌های چند جلدی کودکان و نوجوانان برایم جذابیت خاصی داشت. اولین بار خانم نوش‌آفرین انصاری را، که خودشان و همسرشان از دوستان خانوادگی من هستند، آنجا ملاقات کردم و به اصرار خودم به جای حرف الف، اولین فرهنگنامه را با حرف میم خریدیم — چون مثل نام خانوادگی ام بود!

\*\*\*

من خوش‌اقبال بودم که در خانه‌ای بزرگ شدم که محل اجتماع اهل فضل بود. همواره به این موضوع افتخار می‌کنم و از این بابت خوشحال هستم؛ چرا که دیدار و نشستن به پای صحبت چنین کسانی بسیار در طرز فکر من و شکل‌گیری نگاه من به زندگی تأثیر داشت.

به خاطر خصلت ریش سفیدی که پدرم برای فامیل داشت، اقوام و آشنایان زیاد به خانه ما می آمدند. از طرفی هم به واسطه شغل پدرم، از هر قوم و ملیتی مهمان داشتیم. با ذهن کودکی ام همه چیز را نمی فهمیدم ولی همیشه گوش می کردم و نگاه می کردم. متوجه تفاوتها بودم و رفتارها و منش افراد در ذهنم حک می شد. شاید با همین نظاره کردنها و گوش کردنها بود که هر بار از پدرم بیشتر یاد می گرفتم و در بزرگسالی بود که تأثیر آن را می دیدم و به خودم می بالیدم که چنین پدری دارم.

از او یاد گرفتم که همیشه به ایرانی بودنم افتخار کنم، خدا را محور زندگی ام قرار بدهم، برای خواسته هایم تلاش کنم، انسان باشم و به انسانیت احترام بگذارم، کمک کردن را فراموش نکنم و همیشه شکرگزار باشم.

## وصف پدر با زبان قاصر

محیا مجتهد\*

پدرم را نمی‌توانم با کلمات توصیف کنم، زیرا زبان از وصف مقام پدر ناتوان و قاصر است. او نماد و ترکیب زیبایی از عشق و مهر و عطوفت با صبر و تلاش و قدرت است؛ کسی که در لحظات دشوار زندگی همچون کوه کنار فرزندانش ایستاده و برای موفق شدن آن‌ها از هیچ‌گونه کوششی فروگذار نکرده است. پدرم تنها رفیقی است که می‌توانم بدون شک به حرف‌هایش اعتماد کنم و به او پشت‌گرم باشم.

دنیای کودکانه ما تنها یک قهرمان داشت؛ قهرمانی که در نگاه ما از همه آدم‌های دیگر قوی‌تر بود، هر ناممکنی را ممکن می‌کرد و هیچ کاری برایش سخت نبود. سال‌ها بعد وقتی به بزرگسالی رسیدیم، دیگر فهمیده بودیم که پدر از همه آدم‌های دنیا قوی‌تر نبود، اما تنها قهرمان دنیا بود که همه توان و انرژی خود را برای حال خوب و خوشبختی خانواده و فرزندان‌ش به کار گرفته است. فهمیدیم که پدرمان چه سختی‌هایی را به آسانی و چه ناممکنی‌هایی را به ممکن تبدیل کرد تا ما قد بکشیم و به امروز برسیم. بالاخره فهمیدیم دنیای ما واقعاً یک قهرمان داشته و دارد و آن قهرمان کسی نیست جز پدر.

پدرها خصوصیات رفتاری مختلفی دارند، اما چیزی که جایگاه آن‌ها را در زندگی فرزندان‌شان متمایز می‌کند، محبت و حمایت پدرانه و داشتن قدرت و استراتژی است. پدر من در بدترین و سخت‌ترین موقعیت، بهترین و درست‌ترین تصمیم‌ها را می‌گیرد. او اراده و پشتکار فوق‌العاده دارد و همراه با کارکردن و مدیریت درست خانواده، به

---

\* فرزند دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، دانشجو



تحصیلات عالی خود نیز ادامه داده است و در این راه، مادر مهربانم همیشه پشتیبان و همراه پدرم بوده و هست.

پدر در عین تأکید به قناعت و صرفه‌جویی، هیچگاه نگذاشته حسرت چیزی در دل فرزندانم بماند. اوست که با صبوری چیزهای زیادی به من یاد داده، او بوده که با وجود خستگی‌های روزانه و مشغله زیاد همیشه برای من و خواهران و برادرم وقت داشته و به حرف‌هایمان با دل و جان گوش داده و در پیشرفت درس‌ها ما را یاری رسانده است. او بی‌منت و عاشقانه برای فرزندانم تلاش می‌کند و با مهربانی بیش از حد، در تمام مراحل زندگی فرزندان خود را حمایت می‌کند. او همواره به ما توصیه می‌کند که از فرصت‌ها بیشترین استفاده را بکنیم و به آموختن علم و هنر بپردازیم تا در آینده بتوانیم به جامعه خدمت کنیم.

پدرم به رعایت حقوق افراد تأکید دارد، و من ایستادگی در مقابل تبعیض و ظلم را نیز از پدرم آموخته‌ام. او همیشه این را به ما گوشزد کرده که هرگز حق کسی را ضایع نکنیم و هیچ‌وقت در مقابل ظلم، مظلوم واقع نشویم.

بهشت را در نگاه پدرم می‌توانم ببینم؛ همان نگاهی که از آن ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی می‌بارد، همچون ابر از وجودش می‌کاهد و همچون بارانی بر سرمان می‌بارد تا مثل بذری از دل خاک جوانه بزینیم و رشد کنیم؛ ولی همچنان مانند ابری بالای سرمان می‌ماند و از دور حواسش هر لحظه به ماست.

پدر ما به تو افتخار می‌کنیم و قدر زحماتت را می‌دانیم.

## حامی ایرانیان و محبوب تاجیکان

عبدالرضا محمدی\*

سال ۱۳۷۳ با دوست تاجیکی به نام رودکی صمداف (خدا رحمتش کند) در مشهد آشنا شدم. ایشان مترجم توریست‌های کشورهای تازه استقلال‌یافته شوروی سابق خصوصاً قزاق‌ها و ازبکستانی‌هایی بود که آن سال‌ها با اتوبوس به بازار ایران خصوصاً مشهد سرازیر شده بودند.

آقای رودکی اهل دوشنبه بود و خانمش هم پامیری و اسماعیلی مذهب. بعد از برقراری آشنایی و دوستی بین ما، قرار شد که برادر خانم ایشان — به نام منعم اولام‌اف — به مشهد بیاید و کار تجاری با تاجیکستان را شروع کنیم.

کار را با ارسال یک تریلی مبلمان شروع کردیم تا ارزیابی کنیم و ببینیم اگر خوب فروش رفت، برایش کالای بیشتری ارسال کنم.

در عرض کمتر از یک‌ماه همه را با دوبرابر قیمت فروخت و با در دست داشتن پول آن به مشهد آمد. این بار تصمیم گرفتم دو تریلی مبلمان و یک تریلی هم مواد غذایی ارسال کنم و خودم هم همراه منعم به تاجیکستان بروم.

آن زمان (سال ۱۹۹۴م) هنوز دفتر سفارت تاجیکستان در تهران باز نشده بود و من به اتفاق منعم بعد از ارسال بارها با تریلی به عشق‌آباد رفتم و در سفارت تاجیکستان در عشق‌آباد از آقای اکبرشاه اسکندر اف سفیر وقت تاجیکستان در عشق‌آباد (و ضمناً

---

\* مسئول دفتر نمایندگی سفارت تاجیکستان در مشهد و نائب رئیس اتاق بازرگانی ایران و تاجیکستان

دوست پدر منعمیم بود) ویزا گرفتم و فردایش با پرواز یک ۴۰ (هواپیمای ۲۰ نفره روسی) از عشق آباد به دوشنبه پرواز کردیم.

وقتی به دوشنبه رسیدیم بعد از چند روز تریلی‌ها رسیدند و کارهای تجاری ما با گرفتن انبار و مغازه آغاز شد. آن موقع محل فعلی بانک تجارت ایران در دوشنبه یک فروشگاه خالی بود که من به مدت سه سال از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ آن را اجاره کردم.

خاطره خوبی که از آن دوران دارم این است که وقتی جابه‌جا شدم و کارها روبه‌راه شد، قصد کردم به سفارت ایران در تاجیکستان بروم تا هم با سفیر آشنا شوم و هم از ایشان اطلاعات بگیرم و خود را به ایشان معرفی کنم.

به محل سابق سفارت در نزدیک میدان سامانی رفتم در زد. در که باز شد به نگهبان گفتم: «من محمدی هستم و می‌خواهم ببینم در این هفته چه زمانی می‌توانم جناب آقای دکتر مجتهد شبستری سفیر ایران را ملاقات کنم؟»

خیلی برایم جالب بود که دیدم نگهبان بعد از تماسی که با دفتر آقای سفیر گرفت بلافاصله گفت: «تشریف ببرید بالا. آقای سفیر منتظر شماست!»

با کمال تعجب به داخل سفارت رفتم و دکتر شبستری را دیدم که با روی باز از من استقبال کردند و از اوضاع کارم و اینکه از کجا هستم و از کی به دوشنبه آمده‌ام و... پرسیدند.

پس از اینکه من توضیحات مفصلی به ایشان دادم، حسابدار سفارت را (که مسئول خرید تجهیزات و ملزومات سفارت هم بود) صدا زدند و گفتند: «آقای محمدی از ایران آمده است. فروشگاه‌ها را در خیابان رودکی راه‌اندازی کرده. هر چیزی که لازم دارید از هر جا که قیمت آن را استعلام کردید از آقای محمدی هم استعلام کنید و اگر قیمتشان بهتر بود از ایشان خرید کنید. حتی بعضی از اقلام مورد نیاز را سفارش بدهید که بیاوندند.»

این برخورد سفیر آن‌هم در روز اول با یک جوان ۲۴ ساله که تازه به کشوری جدید آمده بود برای من عجیب و درعین حال دلگرم‌کننده بود. برای من سود حاصل از این توصیه و یا اینکه چه چیزی سفارش بدهند تا تهیه کنم و... اهمیت نداشت بلکه روحیه‌ای که از دکتر شبستری با این برخورد انسانی و خوب گرفتم ارزشمند بود.

ارتباط من با آقای سفیر ادامه داشت و دارد و هنوز هم از دیدار ایشان خشنود می‌شوم و به آن افتخار می‌کنم و چرا که هیچ وقت خاطرات و خوبی‌هایشان را فراموش نمی‌کنم. نکته جالبی که در رابطه با آقای دکتر شبستری بسیار زبانزد است احترامی است که مردم تاجیکستان به ایشان می‌گذارند، زیرا در زمان جنگ‌های داخلی، دکتر شبستری نقشی مؤثر در ایجاد آرامش و صلح در تاجیکستان داشتند و یکی از ارکان صلح تاجیکان و امضای قرارداد مصالحه جنگ برادرکشی بودند. نقش بی‌بدیل و خستگی‌ناپذیر دکتر شبستری در نزدیک کردن دیدگاه حکومت و مخالفان ارزشمند بسیار ارزشمند و اثرگذار و ماندگار بود.

نسل جدید مقامات دولتی شاید به اقتضای سَنّشان دکتر شبستری را به یاد نیاورند ولی اکثر کسانی که در سال‌های جنگ داخلی حضور داشتند دکتر شبستری را به‌عنوان شیخ‌السفرا می‌شناسند.

این افتخاری است برای ما ایرانیان که سفیری داشتیم که سجایای اخلاقی و رعایت اصول دیپلماتیک ایشان زبانزد خاص و عام بوده است.

من در خاتمه درود می‌فرستم به تمام کسانی که سهمی عظیم در ایجاد روابط خوب بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری تاجیکستان داشتند از جمله دکتر شبستری، آقای سرمدی پارسا، آقای فرقانی، آقای فغانی و آقای صابری — سفرای خوب ایران در تاجیکستان — و آقای رمضان میرزائیف و آقای دکتر زاهدی دو سفیر توانمند تاجیکستان در ایران.

دوشنبه، تاجیکستان

شامگاه ۳۰ خرداد ۱۴۰۰

## میهن دوستی، کلیدواژه مشترک سیاستمداران بزرگ

سید علی محمودی\*

دوست صمیم و قدیم جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری شما را از دیرباز، نمونه‌ای برجسته از تداوم نسل سیاست‌ورزان و دیپلمات‌های ایران می‌شناسم که دانش، آگاهی، اخلاق، شجاعت، تدبیر و توانایی را با هم و با درجاتی متفاوت دارا بوده‌اند؛ بزرگانی همچون محمد علی فروغی، محمد مصدق، احمد قوام، قاسم غنی و علی‌اکبر سیاسی که در این جایگاه از پیشقراولان و سرمشق‌های ایران معاصر در سیاست و دیپلماسی بوده و خواهند بود. همواره آرزومند تداوم نسل چنین شخصیت‌هایی در ایران امروز بوده و هستم.

شما از معدود چهره‌هایی هستید که چنین راه درخشانی را — آنچنان که رهروان رفتند — با مهر نسبت به مردم و مام میهن تداوم بخشیده‌اید. کلیدواژه مشترک این نسل از سیاست‌مداران و دیپلمات‌های بزرگ، «میهن دوستی» بوده است که همانند آسمان، تمام ایرانیان را از هر قوم، زبان، دین، مذهب و طرزفکر، زیر سقف آبی خود جای داده است و بدیلی برای آن نمی‌توان یافت.

همواره تندرست، سبز و پویا باشید، دوست گرانمایه و وارسته.

---

\* استاد دانشگاه روابط بین‌الملل. نویسنده و مترجم آثاری در حوزه نقد اندیشه سیاسی مدرن و اندیشه‌های کانت. ایران‌شناس و پژوهشگر متون پهلوی و عرصه‌های اخلاق، دین و سیاست.

## جهد جهادگونه مجتهد

گفتاری در منزلت استاد دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

محسن مدیرشانه‌چی\*

در تاریخ حدوداً دو صد ساله دیپلماسی نوین ایران از اوایل عصر قاجار خصوصاً از آنگاه که با تلاش اصلاح‌گرانی چون امیرکبیر و تأسیس مدارس همچون دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی، دیپلماسی در ایران شکلی جدی و علمی یافت، کم نبودند دیپلمات‌های شایسته‌ای که در تأمین منافع ملی کشور در اقصی نقاط جهان کوشیدند و اعتباری برای ایران و ایرانی آفریدند. با این حال در دهه‌های اخیر شمار دیپلمات‌های کاردان و متبحر چندان نبود و در این میان کسانی را که همچون برخی دیپلمات‌های قدیمی‌تر افزون بر شناخت سیاست و روابط بین‌الملل به زیور دانشی گسترده و مایه‌های فرهنگی و پژوهشی آراسته باشند، از نوادر تاریخ دیپلماسی این دهه‌ها باید شمرد.

شهر کوچک شبستر در آذربایجان بزرگ ایران، خاستگاه ادیبان و عارفانی چون شیخ محمود شبستری بوده که کتاب نامدارش — گلشن راز — رساله‌ای کوچک اما چکیده‌ای از معرفت و عرفان ایرانی است. شبستر در روزگار ما نیز اندیشمندانی چون استاد محمد مجتهد شبستری را در دامان معرفت خود پرورد. در دریای کم‌گوهر دیپلماسی دهه‌های اخیر ایران، از خاک عالم‌پرور شبستر بزرگ‌مردی دیگر برخاست که او را، هم از معدود چهره‌های پرافتخار و ماندگار دیپلماسی کشور باید خواند و هم از مفاخر عرصه فرهنگ و معرفت که قدردانی از جهد جهادگونه و تلاش‌های مثمرش در ساحات گوناگون،

---

\* دانش‌آموخته علوم سیاسی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد مشهد و کابل)، پژوهشگر، نویسنده، مترجم

پاسدداشت چندین دهه تلاش و تکاپو در راه سرافرازی ایران است. بر این اساس ذکر جمیل استاد دکتر علی اشرف مجتهد شبستری و تجلیل از ایشان کاری بایسته و شایسته سپاسگزاری از دست اندرکاران این اقدام پسندیده است.

نخستین آشنایی من با این دیپلمات دانشمند و برجسته در اواخر دهه شصت از طریق «فصلنامه سیاست خارجی» بود که سردبیری آن را به عهده داشتند. در اواخر دهه هفتاد در سفری پژوهشی به تاجیکستان و دیدار با مردم و نخبگان و فرهیختگان تاجیک، بارها از زبان آنان از نقش بی بدیل مجتهد شبستری در گسترش روابط سیاسی و فرهنگی دو ملت هم تبار و هم زبان و دوستی بی شائبه با تاجیکان می شنیدم. از خوش اقبالی های ایران و سیاست خارجی ما این بود که پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱ و پیدایش کشورهای مستقل آسیای مرکزی و قفقاز در حوزه تمدنی و فرهنگی ایران و قلمرو زبان فارسی، مجتهد شبستری نخستین سفیر ایران در تاجیکستان بود که شاید از جهات و جوانب گوناگون مهم ترین کشور برای ما در آن گستره جغرافیایی محسوب شود. در همان زمان و پیش و پس از آن کم و بیش در جریان جدوجهد مجتهد و تلاش های گاه شبانه روزی اش در راه ناهموار پایان بخشیدن به جنگ داخلی پنج ساله تاجیکستان و صلح و سازش در این سامان قرار گرفتم. بی تردید در این مهم، هم دانش و درایت وی در مقام دیپلماتی قابل و هم روابط دوستانه و صمیمانه اش با طرفین مخاصمه و حرمتی که برای او قائل بودند، کارساز بود.

دکتر مجتهد شبستری در مسئولیت های دیگری نیز که بر عهده گرفت، موفق و پرثمر بود. انتخاب وی را به ریاست «انجمن دوستی ایران و تاجیکستان» یکی از درست ترین و کارسازترین انتخاب ها باید دانست. بی گمان این مسئولیت و کوشش های مستمر ایشان در مسیر پرفراز و فرود دوستی و پیوند دو ملت ایران و تاجیکستان که به جای اشتراکات از یگانگی های آنان باید سخن گفت، با همه دشواری ها فرجامی خوش به بار خواهد آورد. تلاش علمی و عملی مجتهد شبستری همواره معطوف به عرصه هایی بوده که بیش از جنبه فردی، جوانب جمعی و ملی و فراملی در آن لحاظ شده است. دکتر مجتهد شبستری خود عالمی فرزانه و پژوهشگری ژرف اندیش است اما شاید شاخص ترین وجه شخصیت علمی و فرهنگی وی را همت والای او در نهادسازی و هدایت کارهای علمی و فرهنگی ارزشمندی بتوان دانست که در آن ها نقشی سازنده و

سازمان‌دهنده داشته است. از این‌رو نقش ماندگار دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری را نه تنها در آثار خود وی بلکه در آثاری که دیگران به تشویق و همت وی فراهم آورده‌اند می‌توان جست.

ضمن تقدیم مقاله «بیدل دهلوی و نقش بی‌بدیل او در همگرایی گسترهٔ زبان فارسی» به این ارجنامه، از خداوند توفیق‌بیش‌ازپیش دوست‌گرانمایه مجتهد شبستری را در تداوم خدمات ارزشمند ایشان در تعالی و توسعهٔ سیاسی و فرهنگی و مناسبات منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای کشور مسئلت دارم.



## نرمخویی و مردم‌داری

(از مکالمه‌ای در شبکه اجتماعی مجازی)

منوچهر مرادی\*

خداوند آقای شبستری را حفظ کند. ایشان از موفق‌ترین سفرای ما در حوزه اوراسیا بود که ضمن دارا بودن ویژگی‌های یک دیپلمات حرفه‌ای، با نرمخویی و مردم‌داری، در دل مردم تاجیکستان نفوذ کرده بودند. به واسطه ارتباط با جمهوری‌ها در دوره مأموریت در مسکو پس از فروپاشی، شاهد صحنه‌هایی از ارادت و دلبستگی مردم تاجیکستان به ایشان بودم. در روایت است که برخی در این کشور نام پسران خود را شبستری گذاشته بودند.

حسن کرابی\*\*

نماینده یک بنیاد اروپایی در دوشنبه، که از فعالان رسانه‌ای و سیاسی تاجیکستان است، می‌گفت دو پسر دارم، نام اولی را علی اکبر نهادم — به یاد مرحوم هاشمی رفسنجانی — و دومی را علی اشرف — به پاس خدماتی که آقای شبستری به کشور ما کرد. او صادقانه به مردم تاجیکستان کمک کرد و برای حل بحران داخلی میان اپوزسیون و دولت کوشید. هنوز هم با وجود گذشت قریب سه دهه، بسیاری از او به نیکی یاد می‌کنند.

---

\* سفیر جمهوری اسلامی ایران در اوکراین

\*\* کارشناس حوزه آسیای میانه

## دکتر مجتهد شبستری، ترویج همکاری و حمایت از امور انسان دوستانه

نسرین مصفا\*

زمانی که دعوت برای هم‌قلمی تقریر یادداشتی برای تقدیم به ارجنامه‌نامه نکوداشت دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری را دریافت کردم، به‌ناگاه نزدیک به چهاردهه خاطرات با ایشان به ذهنم متبادر شد و از فرصت به‌دست آمده برای انجام وظیفه قلبی و بهانه‌ای برای عرض ارادت، خوشحال و مفتخر شدم. حلاوت نیت خدمت به جامعه با همکاری و همراهی انسان‌های شریف و عالم و متخلق حاصل است و بنابراین به شکرانه این نعمت، باید در سپاس و قدردانی از آن کوشید. می‌توان گفت مهم‌ترین دست‌آورد فعالیت‌های اجتماعی و حرفه‌ای پس از گذر سال‌ها، حول آشنایی و همکاری با انسان‌های بافضلیت و تأثیرگذار در جامعه باید مورد توجه قرارگیرد. دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری نمونه بارزی از این انسان‌هاست.

در مرور خاطرات و سابقه آشنایی، به سال‌های دهه شصت و دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه برمی‌گردم. با تعطیلی مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران در آن ایام، حجم زیادی از اسناد و مدارک سازمان ملل متحد به آن دفتر منتقل و در استخر زیرزمین آن محل، باعجله و درهم‌ریخته، تلبارس شده بود. در آن زمان

---

\* عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، رئیس انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، کارشناس حقوق بشر و بشردوستانه، پژوهشگر، مترجم، نویسنده

به یمن وجود مدیرکل آگاه، دوران‌دیش و ارجمند دفتر، دکتر عباس ملکی، مقرر بود که آن اسناد بازمینی، تنظیم، مرتب و حفظ شوند. هرچند در آن زمان رابطه ایران با سازمان ملل متحد، به دلیل نگرش کلی و به ویژه موضع‌گیری‌های ناعادلانه این سازمان در ارتباط با جنگ عراق علیه ما خوب نبود، لیکن اراده برنگهداری این مجموعه به‌عنوان گنجینه‌ای تاریخی وجود داشت. کسانی که با انتشارات سازمان ملل متحد آشنایی دارند، به اهمیت این اسناد در کنار ویژگی‌هایی از جمله گستردگی، تنوع شکل، نشانه‌ها و چگونگی نظم‌بخشی واقف‌اند. در آن زمان هنوز ارتباطات دیجیتال به‌گونه حال نبود و راه اطلاع از فعالیت‌ها و تصمیمات و دیدگاه‌های کشورها در ارکان سازمان از طریق اسناد مکتوب ارسالی صورت می‌گرفت.

با تجربه اندوخته در بخش اسناد و مدارک سازمان ملل متحد، به‌عنوان کتابخانه واسپاری سازمان در مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، به درخواست دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مأموریت یافتم که هفته‌ای دو روز به آن اسناد نظم و ترتیب و سامانی ببخشم. این امر چند سال به طول انجامید. در همین دوران بود که با دکتر مجتهد شبستری آشنا شدم. مسئولیت این امر را در دوران خدمت من برای انجام این مأموریت، ایشان و آقای محمدرضا دبیری، از دیپلمات‌های ارشد وزارت امور خارجه، به‌عهده داشتند که ذکر خیر صفات و همکاری مثر ایشان هم به‌جای خود محفوظ است. در همان دوران با منش و شخصیت مدبر، متفاوت و صمیمی دکتر مجتهد آشنا شدم. درعین حال ایشان سردبیر فصلنامه سیاست خارجی، از آغاز فعالیت آن، بودند. من نیز در سال‌های بعد توفیق عضویت در هیئت تحریریه آن را پیدا کردم. سایه و آثار این همکاری‌های اولیه بعدها سرمایه‌ای برای آشنایی بیشتر و زمینه‌ساز همکاری و فعالیت‌های مشترک دیگر شد. ارتباط من با دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در ظرفیت‌های دیگری نیز ادامه یافت.

براساس رویه معمول وزارت امور خارجه، دکتر مجتهد شبستری در مقام دیپلمات به مأموریت‌ها می‌رفتند و شاید مدتی توفیق زیارت نبود و لیکن در زمان حضور در تهران، مشمول لطف و بزرگواری ایشان و مستفیض از محضرشان بودم. در تمام سال‌ها ارتباط از طریق همین دفتر ادامه داشت، اما در سال‌های بعد و با حضور ایشان در مقام رئیس دفتر هماهنگی امور انسان‌دوستانه ملل متحد (اوچا) در تهران، به گسترش

همکاری‌ها و شناخت بیشتر انجامید. در این کوتاه‌سخن به برخی از همکاری‌های فی‌مابین، به‌لحاظ اهمیت و تأثیرگذاری آن‌ها در جامعه، اشاره می‌کنم. ذکر این نمونه‌ها بیانگر توجه دکتر مجتهد شبستری به همکاری، به‌عنوان ارزشی مهم در تعالی کارها و عنایتشان به فعالیت‌های علمی و پژوهشی است.

در این مرقومه مکرر به سازمان ملل متحد، دفترسازمان ملل متحد برای هماهنگی امور انسان‌دوستانه و کمک‌های بشردوستانه اشاره شده است.<sup>۱</sup> به‌نظرم آمد از آنجایی که فعالیت این نهاد مورد عنایت دکتر مجتهد شبستری است، برای آشنایی بیشتر خوانندگان این مجموعه، کوتاه‌نوشته‌ای ترویجی هم برای شناخت این نهاد — به‌ویژه در این دوران سخت بشری که شاهد اهمیت امور انسان‌دوستانه، به‌دلیل موارد گسترده نقض حقوق انسانی و فراوانی افراد نیازمند در برخی از مناطق جهان برای دریافت کمک‌های انسان‌دوستانه هستیم — تقدیم نمایم.

### برگزاری همایش اصلاح ساختار سازمان ملل متحد؛ تیرماه ۱۳۸۴

بعد از حمله سال ۲۰۰۳ ایالات متحده آمریکا به عراق، که بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت، و اعتراضاتی را از طرف جامعه جهانی در سطح وسیع و حتی حقوقدانان بین‌المللی به دنبال داشت، کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد، از گروهی از نخبگان سیاسی و علمی کشورهای جهان دعوت کرد که برای بررسی چالش‌های درونی و بیرونی سازمان ملل متحد برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی گفت‌وگو کرده، پیشنهادهایی ارائه دهند. نتیجه آن گزارش «آینده امن، مسئولیت مشترک ما» در سال ۲۰۰۴ بود. پس از آن، دبیرکل گزارش دیگری را که بر مبنای متن یادشده، بر مبنای نظریات کشورها، نهادهای علمی و سازمان‌های غیردولتی تهیه شده بود، برای بررسی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵، شصت‌مین سال تأسیس سازمان، با عنوان «به‌طرف آزادی بیشتر، حقوق بشر و توسعه» منتشر کرد.

در تابستان ۱۳۸۴ و با عنایت به نظراتی که ایران درباره گزارش‌های فوق و به‌طورکلی

۱. برای واژه Humanitarian در این مرقومه، دو معادل «انسان‌دوستانه» و «بشردوستانه»، براساس کاربرد آن در زمان انجام فعالیت‌ها، استفاده شده است؛ به‌طورمثال «طرح پژوهشی کمک‌های بشردوستانه» با همین عنوان پیشنهاد و انجام شد.

لزوم اصلاحات در سازمان ملل متحد داشت، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، «همایش اصلاح ساختار سازمان ملل متحد» را برگزار کرد. دکتر مجتهد شبستری دبیر این همایش بود. در این همایش جمعی از استادان داخلی و بین‌المللی در زمینه مطالعات ملل متحد و همچنین کارشناسانی با تجربه فعالیت در سازمان شرکت کردند. دبیرکل سازمان ملل متحد پیام خود را توسط معاون ارتباطات سازمان، ادوارد مورتیمور، که برای شرکت در این گردهمایی به تهران آمد، ارسال کرد و توسط وی در جلسه همایش قرائت شد. اینجانب نیز به دعوت دکتر مجتهد شبستری، مقاله‌ای در ارتباط با تحلیل پیشنهاد جایگزینی شورای حقوق بشر با کمیسیون حقوق بشر، که در گزارش دوم آمده بود، ارائه کردم. این همایش از نظر سطح شرکت‌کنندگان و کیفیت کار، بنا به تجربه من، یکی از موفق‌ترین همایش‌های دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی بود.

دکتر شبستری خستگی ناپذیر و با روحیه علمی و منش مبتنی بر همکاری و نقطه اتصال میان استادان و کارشناسان داخلی و بین‌المللی، عامل مهم موفقیت این همایش بزرگ بود. بیانیه نهایی این همایش نیز برای سازمان ملل متحد ارسال شد.

### میزگرد نهادهای جدید سازمان ملل متحد

در اسفند سال ۱۳۸۴ انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، پس از تأسیس نهادهای جدیدی در سازمان ملل متحد، پیامد مجمع عمومی سال ۲۰۰۵، مانند کمیسیون تحکیم صلح، شورای حقوق بشر و همچنین صندوق کمک‌های اضطراری کمک‌های انسان‌دوستانه، با شرکت استادان برجسته مطالعات ملل متحد، در محل باشگاه دانشگاه تهران برگزار کرد. در این میزگرد سخنرانی وزین دکتر شبستری در زمینه چگونگی تشکیل، مختصات و چالش‌های پیش روی صندوق تازه تأسیس شده بود که با آگاهی بخشی ارزنده‌ای در زمینه آن همراه بود و مورد استقبال فراوان جمع قرار گرفت.

### طرح پژوهشی چالش‌های کمک‌های بشردوستانه در خاورمیانه

شمار زیاد جنگ‌ها و وقوع بلاای طبیعی در منطقه خاورمیانه و نیاز به ارائه کمک‌های بشردوستانه و چالش‌هایی که برنامه هماهنگی امور انسان‌دوستانه سازمان ملل متحد

در عمل در کشورهای درگیر داشت، یکی از دغدغه‌های این رکن بود. برای بهبود کیفیت، کار بررسی همه‌جانبه شناخت چالش‌ها و همچنین ارائه توصیه‌ها را در دستور کار داشت. با توجه به راه‌اندازی دفتر برنامه در تهران، انجام طرح پژوهشی توسط رابط ارجمند و صمیمی دفتر در تهران، آقای حمید نظری، به مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران — که سابقه انجام طرح‌های پژوهشی در سطح ملی و بین‌المللی را داشت — پیشنهاد و با مشارکت پژوهشگرانی برجسته از دانشگاه‌های مختلف ایران انجام شد.

حاصل کار، به همت دکتر مجتهد شبستری، که در آن زمان ریاست این دفتر را در تهران به‌عهده داشتند، به زیور طبع آراسته شد. این کتاب در زمان خود اولین متن جامع در مورد تعریف کمک‌های بشردوستانه بود. همچنین با عنایت به بررسی دقیق، پژوهشگران طرح ضمن تبیین چالش‌ها، که زمینه‌های حقوقی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی در بر دارد، مجموعه‌ای از توصیه‌های مناسب برای مواجهه با این چالش‌ها ارائه شد. این کتاب منبع معتبری برای موضوع کمک‌های انسان‌دوستانه و ادبیات آن در ایران است.

پژوهش یادشده مشتمل بر سه فصل کلی بود: فصل اول به شناخت مفهومی کمک‌های بشردوستانه، ارتباط با حقوق بشر، حق بر کمک‌های فوق و اشکال آن و سپس بیان سیمایی از وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خاورمیانه اختصاص دارد. در فصل دوم چالش‌های این کمک‌ها در محیط‌های آکنده از خشونت و درگیری‌های مسلحانه — از قبیل مدیریتی، نقش رسانه‌ها، موارد فرهنگی و اجتماعی و مذهبی — بررسی شده است. در فصل سوم چالش‌هایی که در زمان بلایای طبیعی پیش می‌آید و عواملی مانند سیاسی شدن کمک‌ها در کنار موضوعات دیگر بررسی و تشریح شده است. در نهایت با عنایت به ویژگی‌های خاص خاورمیانه و مردم آن و واقعیت ارائه این کمک‌ها پیشنهادهایی بیان شده است.

همکاری و مساعدت‌های دکتر مجتهد شبستری در طول مراحل پژوهش، تدوین و انتشار طرح همواره موجب پیشرفت بهتر کار بود.

### برگزاری روز کمک‌های بشردوستانه؛ دی‌ماه ۱۳۸۴

مناسبت‌ها معمولاً فرصت مغتنمی برای فعالیت‌های ترویجی هستند. با توجه به پایان

طرح پژوهشی چالش‌های کمک‌های بشردوستانه و لزوم ارائه نتایج آن در یک گردهمایی، مقرر شد که حاصل آن با شرکت پژوهشگران طرح در همایش «روز کمک‌های بشردوستانه» مطرح شود. همچنین موضوعات مهم و کاربردی دیگر در زمینه کمک‌های بشردوستانه توسط دست‌اندرکاران دولتی و غیردولتی تبیین گردد؛ از این رو همایشی در سالگرد زلزله بم، با مشارکت «اوجا» و «مرکز مطالعات عالی بین‌المللی»، باشکوه خاصی در این روز در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (سالن شیخ مرتضی انصاری) برگزار و این امر محقق شد. این مهم نیز حاصل همراهی و همکاری بزرگوارانه دکتر مجتهد شبستری بود که صمیمانه در به‌انجام رسیدن آن مساعدت کردند. این همایش در زمان خود سهم مهمی برای آگاه‌سازی کارشناسان و عموم مخاطبان از اهمیت کمک‌های بشردوستانه و بیان تجارب کارگزاران جامعه، با استناد به برخی از موارد، مانند زلزله بم، در برداشت.

### برگزاری دوره آموزشی چارچوب حقوقی کمک‌های بشردوستانه

به دنبال انجام طرح چالش‌های کمک‌های بشردوستانه در مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، فرصت همکاری دیگری با برنامه اوجا در تهران، به لطف دکتر مجتهد شبستری، فراهم آمد. با عنایت به اهمیت موضوع و سؤالاتی که در زمینه حقوقی این کمک‌ها در میان کشورها وجود داشت — و هنوز هم وجود دارد — مقرر شد که دوره‌ای در همین زمینه با مشارکت «سازمان همکاری اقتصادی» (اگو)، برای کارشناسان حقوقی کشورهای عضو برگزار شود. دوره آموزشی مورد نظر در آبان‌ماه ۱۳۸۶ در محل دانشکده حقوق و علوم سیاسی و حول چهار محور کلی تشکیل شد: مسئولیت دولت‌ها، اصول حاکم بر کمک‌های بشردوستانه، بازتوانی و بازسازی و همچنین آشنایی با سازوکارها و ترتیبات مدیریت بلایا.

در این دوره آموزشی کارشناسانی از کشورهای ازبکستان، افغانستان، آذربایجان، پاکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ترکیه، قزاقستان، قرقیزستان، گرجستان و ارمنستان مشارکت داشتند. هدایت جلسات برنامه‌ریزی این کارگاه که با شرکت استادان دوره در دفتر اوجا در تهران برگزار می‌شد با دکتر مجتهد شبستری بود. با علاقه‌مندی و پیگیری

ایشان شیوه‌ای مطلوبی از مدیریتِ منتج به نتیجه و تحقق همکاری با مراکز علمی و اجرایی و بین‌المللی نمایان گردید.

همه این همکاری‌ها در پرتو شخصیت موقر، محترم، بامتانت و آرام‌ناشی از صلح درونی دکتر مجتهد شبستری تحقق یافت. در تمام این سال‌ها ایشان از هیچ کوشش حکیمانه‌ای برای تحقق همکاری‌ها و انجام آن‌ها در چارچوب علمی و نگاه انسانی به موضوعات دریغ نکردند. اینجانب به نام این نهادهای علمی بار دیگر مراتب قدردانی را ابراز می‌دارم.

\*\*\*

زمینه‌های فعالیت سیاسی و بین‌المللی دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، به‌عنوان دیپلمات مبرز و دانشور وزارت امور خارجه، در زمینه حرفه‌ای چند بعدی است و حتماً دوستان و مریدان ایشان از وجوه کاری و تجارب گرانسنگ ایشان، مانند مقام سفارت در تاجیکستان، در این مجموعه سخن خواهند گفت.

دکتر مجتهد شبستری، علاوه بر دانش و تجربه عملی در زمینه دیپلماسی در عرصه دو جانبه و چند جانبه، شخصیتی فرهنگی با پشتوانه خانواده‌ی صاحب نام‌ونشان در جامعه ایران هستند. مراودات فراوان فرهنگی ایشان با نهادهای دولتی و غیردولتی فرهنگی در داخل و خارج کشور، تأثیر و نقش مهمی در توسعه روابط فرهنگی ایران در سطح جهانی داشته است.

از اینکه برای اینجانب فرصت مشارکت در این مجموعه فراهم شده است سپاسگزارم. سال‌ها همکاری ارزشمند در کنار ایشان، باب مراودات خانوادگی را هم برای من گشوده است. بار دیگر به این نکته پراهمیت اشاره می‌کنم که توفیق انسان‌های موفق، همراهی و همدلی همسرانی صبور و فهیم را طلب می‌کند؛ چنان‌که همسر معزز و دوست‌داشتنی دکتر مجتهد شبستری، بزرگوارانه همواره در کنار ایشان فرصت تعالی را برای دکتر مجتهد شبستری فراهم کرده و می‌کند. این مراوده به علاقه فی‌مابین با فرزندان عزیزشان هم انجام‌یافته و آن‌چنان است که چهارتن عزیز، فرزندان معنوی و مورد احترام من و خانواده‌ام هستند. آنان نمونه و نمادی از پرورش فرزند در دامان مادر و پدری متخلق و شریف‌اند.



واقعیت این است که برای دکتر مجتهد شبستری، که یکی از ویژگی‌های بارز انسانی ایشان، درک زحمات، ارزش‌گذاری، ارج نهادن و قدردانی صمیمانه از دیگران است، باید بضاعت بیشتر داشت، که حقیر را توشه‌ای اندک است. برای جبران آن به صائب تبریزی متوسل می‌شوم که فرمود: «آینه‌های روشن، گوش و زبان نخواهند.»

از زحمات آقایان مجید اسدی و جواد رسولی که به همت خود تدوین این مجموعه را میسر کردند، سپاسگزاری می‌کنم.

از خداوند متعال سلامتی و توفیق و عزت یکایک اعضای خانواده عزیز دکتر مجتهد شبستری را خواستارم.

«تا چه قبول افتد و چه در نظر آید»

## آن روزها در دبیرستان فردوسی تبریز

معروف معروفی\*

من و آقای مجتهد شبستری در دوره دوم دبیرستان با هم هم‌کلاس بودیم. دوره اول دبیرستان و دبستان در خدمت ایشان نبودم. دوره اول دبیرستان را در دبیرستان هدف تهران خواندم. البته اصالتاً مهاجری هستم.

وضعیت مدارس آن موقع و ظاهرشان و رفتار معلمان و مدیران آن‌ها برای امروزی‌ها جالب است؛ مثلاً معمولاً ساختمان‌ها استیجاری بودند ولی از نظر نظم و انضباط و دو شیفته بودن آن‌ها و برخوردها و وضعیت معلمان و مدیران قابل توجه بود؛ عموماً هم آدم‌های باسوادی بودند.

در آن وضعیت بود که دبیرستان فردوسی که استیجاری نبود، در تبریز آن روز قابل ملاحظه بود؛ ساختمانی دولتی و بسیار وسیع. دبیرستان فردوسی دو قسمت مجزا داشت؛ یک قسمت دبیرستان و یک قسمت هم ساختمان دبیران بود. محوطه بسیار وسیعی داشت. در زیرزمینش هم سالن ورزشی داشت. در حیاطش سالن بستکبال و والیبال و...؛ از این جهت است که می‌گویم دبیرستان مجهزی بود. آزمایشگاه‌های مرتب و منظمی داشت. هر استادی برای خودش کلاس داشت، آزمایشگاه داشت، ما همه درس‌هایمان را با آزمایش آن درس شروع می‌کردیم. کلاس‌ها بسیار بزرگ بودند. صندلی‌ها را جلو کلاس چیده بودند. کلاس تخته سیاه داشت. درس‌هایی که

---

\* سرتیپ بازنشسته، مدیرکل پیشین انتظامی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران. مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

می خواندیم آزمایش عملی اش را هم انجام می دادیم؛ آزمایشگاه شیمی مان هم به همین صورت. دو تا دبیر شیمی داشتیم که آزمایشگاههایشان جدا بود. همه آزمایش های شیمی را انجام می دادیم. همه وسایل و انواع مواد اولیه را داشتیم؛ نه اینکه فقط تئوری بخوانیم. معلم ادبیاتمان آقای طباطبایی بودند. معلم ورزشمان بعداً استاد دانشگاه تهران شدند. معلم ریاضی مان آقای حسینی بودند. معلم های خیلی مجربی داشتیم. استاد هایمان واقعاً استاد بودند؛ دغدغه شان فقط این بود که شاگردهایشان بهتر یاد بگیرند. همه سعی و کوششان همین بود؛ شغل دیگری نداشتند غیر از تدریس. مدرسه ما دوشیفته بود؛ ۴ ساعت صبح و ۲ ساعت بعد از ظهر. از ساعت ۸ تا ۱۲ ظهر و ۲ تا ۴ بعد از ظهر. محوطه وسیعی داشتیم و ورزشمان مرتب بود. استاد اخلاق هم داشتیم، آقای جدی. تمام کلاس ها بلندگوداشت و ایشان روزهای پنجشنبه درس اخلاق می دادند؛ به این ترتیب که همه دانش آموزان دبیرستان در کلاس خودشان به مدت ۱۰ دقیقه در زنگ اول به آموزش اخلاق و ادب که توسط ایشان از همان بلندگوها ارائه می شد گوش می کردند. رئیس دبیرستان ما جناب آقای شایا بودند؛ بسیار آدم مدیر و مدبری بودند. هرچه از این دبیرستان بگویم باز هم کم گفته ام. خوب ۵۰ سال از آن موقع گذشته و همه اش یاد نیست. من فکر می کنم حتی دبیرستان البرز تهران هم به پای آن نمی رسید، گرچه می گویند البرز تهران بهتر بود ولی چون خودم دو تا پسرعموهام در البرز تهران درس خواندند و آنچه آن ها تعریف می کردند و طوری که من دبیرستان فردوسی را دیده بودم، حتی البرز تهران هم به پای آن نمی رسید.

هر دانش آموز را آنجا نمی پذیرفتند. دانش آموزان با معدل بالا را می پذیرفتند. دانش آموزان نخبه را می پذیرفتند؛ از لحاظ انضباط و از نظر شرایط تحصیلی و... بررسی می کردند و مصاحبه هم می کردند.

اساساً ادب و نزاکت شخصی که ما در آن زمان از آقای جدی یاد گرفتیم در هیچ دورانی از تحصیلمان یاد نگرفتیم؛ نه در ابتدایی نه در دوره اول دبیرستان و نه اصلاً بعدها. من بعداً رفتم دانشگاه پلیس؛ حتی در دانشگاه پلیس هم آن انضباط و ادب و خصوصیات اخلاقی را که در آن دبیرستان یاد گرفتیم یاد نمی دادند. آن آموزش ها بسیار بسیار اثرگذار بود؛ در من اثرگذار بود، شاید برای بعضی اثرگذار یا مفید نبوده.

تعداد دانش آموزان هر کلاس معین بود؛ ۳۵ نفر بیشتر نبودند. معلم هایی که نیاز به

کلاس وسیع‌تر داشتند و یا نیاز به آزمایشگاه داشتند، در موارد خاصی ثابت بودند و دانش‌آموزان به کلاس آن‌ها می‌رفتند؛ مثلاً کلاس شیمی مربوط به آقای داوران جدا بود و کلاس شیمی مربوط معلم آقای دقیق هم جدا بود؛ کلاس فیزیکمان هم همین‌طور؛ ولی کلاس ادبیاتمان این‌جور نبود. کلاس ادبیاتمان را که آقای طباطبایی برعهده داشتند، مخصوص آقای طباطبایی نبود، چون ما هفته‌ای ۲ ساعت بیشتر ادبیات نداشتیم.

دانش‌آموزان دبیرستان فردوسی خوب تعلیم یافتند و افراد مؤثری برای جامعه و میهن عزیزمان شدند؛ تأثیرات مهم فرهنگی و اجتماعی در سطح شهر تبریز گذاشتند. تمام فارغ‌التحصیلان دبیرستان فردوسی در سطح کشور منشأ خدمات مؤثری شدند. دبیرستان فردوسی هر سه رشته ریاضی و طبیعی و ادبی را داشت. رشته من و جناب شبستری ریاضی بود.

از معلم‌های آن دبیرستان آقای محمود زرینی را به یاد دارم که بعدها هنرمند بنامی شد و در تبریز کارهای هنری زیادی انجام می‌داد؛ تاثر کار می‌کردند؛ آقای دکتر مؤتمنی بودند که الآن استاد دانشگاه و نقاش بسیار برجسته‌ای هستند؛ دکتر دهقان بودند که الآن در تبریز استاد هستند.

به جهت موقعیت ویژه دبیرستان فردوسی، تصوّر نمی‌کنم که اداره آموزش و پرورش شهرستان تبریز و نه حتی آموزش و پرورش استان اعمال نفوذ خاصی روی آن مدرسه داشت؛ چون همه چیز مرتب و بجا بود؛ مثلاً همیشه یک هفته قبل از شروع مهر برنامه‌های درسی ما آماده بود. برنامه را به ما می‌دادند و معلم‌ها سر ساعت در کلاس حاضر بودند و هیچ‌وقتی نبود که حتی یک جلسه را بدون معلم سپری کنیم. حتماً شیوه کار به‌حدّی مطلوب بوده که خود آموزش و پرورش هم، از آن الگو می‌گرفته، به‌جای اینکه به آن دستور بدهد.

درخصوص ورزش در آن دبیرستان هم بگویم که هم والیبال برقرار بود و هم بسکتبال. من خودم بسکتبال بازی می‌کردم. رینگ بوکس هم در زیر زمین دبیرستان داشتیم که آقای آنوش عباسی، آگه یادم باشه، هم کلاسی ما، قهرمان دوم کشور بود یا حتی مسابقات آسیایی هم رفته بود، در آن‌جا تمرین می‌کرد. آقای ارتور عزیزی هم کلاسی دیگرمان بود و ورزشکار بسیار خوبی بود، ایشان هم دو استقامت کار می‌کرد و هم در پرش طول ورزیده بود. به‌رحال ورزشکارهای خوبی داشتیم؛ ولی

بیشتر در والیبال و بسکتبال بودند؛ چون دبیرستان زمی‌نش را داشت. در رابطه با فوتبال نه البته؛ میزهای پینگ‌پنگ هم در زیرزمین داشتیم و مسابقات پینگ‌پنگ هم در سطح کلاس‌ها برگزار می‌شد؛ ولی در رابطه با کوهنوردی و شنا و این جور چیزها، چون امکاناتش در دبیرستان نبود من به یاد ندارم که برنامه‌ای اجرا شده باشد و یا حتی اردوهای کوهنوردی رفته باشیم.

من و آقای دکتر مجتهد شبستری همیشه ته کلاس می‌نشستیم؛ نه به سبب قامت افراخته‌مان؛ بلکه معمولاً سر به سر دبیرانمان می‌گذاشتیم! همیشه تقریباً با هم بودیم؛ یعنی سه نفر بودیم: من بودم و آقای مجتهد شبستری و آقای مجاهدی (خدا رحمتش کند). سه تایی اکثرأ با هم بودیم. البته آقای مجتهدی بعد از ساعت‌های درسی از ما جدا می‌شد. ولی من و آقای مجاهدی بعد از مدرسه هم با هم بودیم؛ ما سه نفر دوستیمان بعدها هم ادامه پیدا کرد. آقای مجتهدی خیلی خوش‌ذوق و خیلی خوش‌صحبت و خیلی آدم دقیق و منظمی بودند. در دوستی ثابت قدم بودند. بی‌مناسبت نیست در اینجا یادآور شوم که ایشان بعد از گذشت چندین دهه از دوران تحصیل، از ۵ سال پیش گروه تلگرامی و واتس‌پی راه انداخته‌اند و تاکنون ۲۲ نفر از هم‌کلاسی‌های آن دوران را دور هم جمع کرده‌اند.

دبیرستان فردوسی کتابخانه بزرگی هم داشت. تقریباً برای همه رشته‌های تحصیلی کتاب‌های متعددی داشت؛ ما از کتاب‌های همان کتابخانه استفاده می‌کردیم و نیازی نبود از کتابخانه‌های شهر استفاده کنیم. نیازهایمان را کتابخانه دبیرستان برطرف می‌کرد. فضای مطالعه و میز و صندلی داشت و ...

از محوطه وسیع دبیرستان معمولاً برای مسابقات ورزشی، مثلاً بسکتبال و والیبال، استفاده می‌شد و از دبیرستان‌های دیگر هم برای مسابقات می‌آمدند. من خودم بسکتبال بازی می‌کردم. یادم هست که در آن محوطه با دبیرستان‌های دیگر مسابقه می‌دادیم.

دبیرستان سالن اجتماعاتی هم داشت و نمایشنامه هم در آن‌جا اجرا می‌شد. قدمت دبیرستان بیش از ۱۰۰ سال است. دبیرستان فردوسی در خیابان امام<sup>(۵)</sup> تبریز (بلوار پهلوی سابق) و در ضلع جنوبی خیابان و در مسیر شرق به غرب حد فاصل میدان گلستان و چهارراه شهناز (سابق) است.

در اینجا مناسب است خلاصه مطلبی را که در فضای اینترنت درباره تاریخچه دبیرستان فردوسی و با عنوان «دبیرستان ماندگار فردوسی تبریز، دومین مدرسه قدیمی ایران» دیدم، برای خوانندگان گرامی نقل کنم:

دبیرستان فردوسی یا مدرسه محمدیه مدرسه‌ای تاریخی مربوط به اواخر دوره قاجار است و به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. این مدرسه پس از دبیرستان البرز تهران، به‌عنوان دومین مدرسه قدیمی ایران شناخته می‌شود.

مدرسه محمدیه متوسطه در ۲۶ آذر ماه ۱۲۹۵ خورشیدی بر اثر اقدامات دکتر عباس لقمان ادهم (اعلم‌الملک) اولین رئیس فرهنگ آذربایجان بعد از مشروطیت، تأسیس شد. دکتر اعلم‌الملک اولین بار در سال ۱۲۹۰ با سمت ریاست بهداری همراه محمودلی خان تنکابنی (سپهدار اعظم) والی آذربایجان، به تبریز آمد و برای کمک به امور فرهنگی، مدرسه فیوضات را دولتی کرد و ماهانه دو هزار ریال کمک‌خرجی به آن مدرسه اختصاص داد.

در این تاریخ ارتش روسیه تزاری به آذربایجان حمله کرد و پس از تصرف تبریز، عده زیادی از مشروطه‌خواهان را کشت و صمدخان شجاع‌الدوله با حمایت روس‌ها حکومت آذربایجان را به دست آورد. در این بین، دکتر اعلم‌الملک نیز به تهران برگشت؛ ولی دو سال بعد به همراهی محمدحسن میرزا ولیعهد احمد شاه قاجار به تبریز آمد و درصدد تأسیس یک مدرسه دولتی برآمد و برای کمک به مدارس ملی حکمت، رشديه، تمدن، نوبر، و با جلب نظر بازرگانان و اشخاص علاقه‌مند، عوارضی برای کالاهای تجارتي و امانات پستی و گذرنامه تعیین کرد و در سال ۱۲۹۵ مدرسه دولتی محمدیه (فردوسی بعدی) را به ریاست باقر طلحه و نظامت میرزا تقی خان رفعت افتتاح نمود.

ابوالقاسم فیوضات محصلین کلاس‌های متوسطه فیوضات را به مدرسه دولتی محمدیه انتقال داد و خود شخصاً تدریس درس ریاضیات این مدرسه را بر عهده گرفت. مدرسه محمدیه (فردوسی بعدی) در سال اول تأسیس با چهار کلاس در محله سرخاب در ساختمان میرزا موسی خان امین‌الملک دایر شد. سال بعد به خانه‌های فرمانفرما در محله ششگلان منتقل شد. مدرسه در سال دوم تأسیس خود، قریب به ۱۰۰ نفر محصل داشت. سپس به تشویق دکتر اعلم‌الملک، مدیران مدارس متوسطه، شاگردان خود را به

این مدرسه انتقال دادند و خود نیز در آنجا به تدریس پرداخت و سال به سال به تعداد کلاس‌ها افزوده شد؛ تا در سال ۱۲۹۸ شمسی یک مدرسه شش کلاسه کامل گردید. اولین دسته فارغ‌التحصیلان در خرداد ۱۲۹۹ هشت نفر بودند. در سال ۱۲۹۷ شمسی ریاست مدرسه با ابوالقاسم فیوضات و نظامت آن با عبدالله فریور بود. در سال ۱۲۹۹ شمسی فیوضات به ریاست معارف آذربایجان منصوب شد و اسماعیل امیرخیزی، معلم ادبیات، ریاست مدرسه را به عهده گرفت. در همین سال مدرسه مزبور به حیاط صندوق‌خانه از عمارت حرمخانه (فرمانداری امروزی) انتقال یافت و بعدها به نام «مدرسه متوسطه» نامیده شد.

سرانجام در سال ۱۳۱۳ شمسی و تحت حکومت رضاشاه پهلوی نام مدرسه متوسطه نیز مانند هزاران نام دیگر دچار تغییر شده و به نام دبیرستان فردوسی نام‌گذاری شد. اسماعیل امیرخیزی تا ۳۰ مرداد ۱۳۱۴ ریاست دبیرستان را به عهده داشت. در این مدت دبیرستان چه از لحاظ تعداد کلاس‌ها و چه از لحاظ تعداد محصل و نحوه تحصیل و تدریس، پیشرفت کرده بود و امیرخیزی در همان سال به ریاست دبیرستان دارالفنون تهران منصوب و عازم پایتخت شد.

کتابخانه دبیرستان در سال ۱۲۹۹ شمسی توسط اسماعیل امیرخیزی تأسیس شد که در آغاز بالغ بر ۱۷۰۰ جلد کتاب داشت و آزمایشگاه‌های دبیرستان از سال ۱۳۱۲ ابتدا با واگذاری آزمایشگاه دارالمعلمین تبریز به وجود آمد و سپس با خریداری آزمایشگاه مدرسه امریکایی‌ها در سال ۱۳۲۸ و دبیرستان شوروی‌ها در سال ۱۳۲۶، وضع آبرومندی پیدا کرد.

## تنها یک روز با سفیر شبستری

سیدعلی موجانی\*

داوری درباره شخصیت آموزگارم استاد علی اشرف مجتهد شبستری، به‌رغم قریب به سه دهه آشنایی با ایشان، سخت دشوار است. بخشی از مسئله ریشه در آن دارد که وی نیز به‌مانند بسیاری از مردمان نیک‌نهاد معاصر ما در فراز و فرور زندگی و کوشش همه‌جانبه خود با ادواری پُرفراز و نشیب روبه‌رو بوده است. «برآمدن‌ها» و «فروافتادن‌های» دولت‌هایی با سلايق و نگرش‌هایی که بیشتر بر مصلحت جمعی و هیئتی ارکان مجموعه خود تکیه داشتند و دل در انطباق همه امور با منافع ملی نداشتند، کمتر اجازه می‌دهد تا کارگزاری صادق و کوشا در خدمت مستقر ماند. این ناستواری دهر که ارکان سیاست آن را با خوی و خصلت خود پذیرفته‌اند، مجال از نخبگانی چون سفیر شبستری می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد آن درختانی که ریشه‌ای بلند و پراکنده در خاک ایران دارند بیش از آنچه حق و لایقش هستند سر برکشند و سایه بگسترانند. حتی در خوشبینانه‌ترین نگاه و مسامحه‌جویانه‌ترین بیان، حاصل این کژتابی‌ها اگر هیچ اثری در سرشت و سرنوشت کارگزاران دولتی نداشته باشد، مانع مهمی بر سر طی مسیر تعالی و خدمت‌رسانی آنان است.

با این اشاره و ورود، بی‌گفت‌و‌گوست که جناب شبستری هم از این اُفت‌وخیز ایام و ادوار آسیب‌ن دیده باشد و کارنامه کوشش و مساعی‌اش، خاصه در سرزمین تاجیکان

---

\* رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در آلمان، دیپلمات وزارت امور خارجه، کاردار اسبق در سفارت ح.ا. ایران در پاریس، نسخه‌پژوه، پژوهشگر تاریخ و علوم سیاسی، مترجم، نویسنده



فرارود، آن گونه که می‌توانست برای هم‌پیوندی در «جهان ایرانی» اثرگذاری درازدانی داشته باشد، به سعایت کژاندیشان و حاسدانی کم‌مایه بسته نشد. باین‌همه، سلوک و مسیری که ایشان در همان دوران کوتاه برگزیدند نشان داد راه گذر از «پرده آهنین» فرهنگی که هفتاد سال چشمان را فروبسته، گوش‌ها را گرفته، زبان‌ها را گردانده، دست‌ها را بریده و قدم‌ها را شکسته بود تا میان هم‌پیوندان هم‌زبان انقطاع ایجاد کند، همانا اسلوب و منش «شبستری» است.

بی‌شک برای نگارنده که در نخستین سال‌های پس از بازیابی استقلال مجدد مردم هم‌فرهنگ و هم‌نژاد تاجیک‌زبان گام در آن سرزمین گذاشتم تا برپایه یک مأموریت سازمانی اهتمام خویش را معطوف به شناسایی و معرفی میراث مشترک مردم فارسی‌زبان آن سامان نمایم، حضور جناب استاد علی‌اشرف مجتهد شبستری یک موهبت بود. سفیری آگاه بر حوزه مسئولیت خود که پیش و بیش از همه دریافته بود «ایرانیان» بایستی فارغ از گرایش‌های سیاسی، تمایزات محلی، باورهای دینی و سلاقی فردی و اجتماعی مردمان فرارود، در همبستگی و هم‌دلی با این مهم‌ترین عقبه استراتژیک خود در پهنه جغرافیای جهان و در عمق تاریخی بلند کوشا باشند. او با چنین شناختی در موقعیتی سخت و به هنگام دوره‌ای تلخ در تاریخ مردم «سرزمین سامانیان» تنها به سامان بخشیدن مناسبات اجتماعی و ارتباط نخبگان فرهنگی از دو ملتی توجه نشان می‌داد که دست تطاول ایام و حوادث روزگار آنان را به‌رغم یگانگی و یکتایی از هم جدا انداخته بود؛ لذا بدون هرگونه حاشیه و توصیه‌ای، عبارتی ساده را برای این کارشناس نوپا و کم‌دانش بازگفت: «نیاز به هیچ دستورالعملی نیست، از در این سفارت‌خانه که بیرون بروید، دانه‌دانه سنگریزه‌های زیرپای شما و واژه‌واژه کلام آدمیان راهنما و رهگشا خواهند بود، فقط شرط لازم قدم بیرون نهادن از این چهار دیوار و درآمیختن با عناصری است که بر بستر اقلیمی که پاره اصلی ایران فرهنگی است، سهم‌دار و مولد هستند».

توصیه به فروانداختن «حجاب دیپلماتیک» و اندرز به «واخوری»<sup>۱</sup> با مردمانی که از عمق جان بلند سخن می‌گفتند، رویه و رفتاری را سبب شد که برای بیش از دو دهه فعالیت در کارگزاری دستگاه سیاست خارجی مبنای عمل و صیت رفتاری

۱. گفت‌وگو و هم‌اندیشی.

گردید که اگر چه در سازمان «هنجارشکنا» تعریف می‌شد اما در سامان امروز سخت کارگر می‌افتاد.

صبح نخستین روز ورود به تاجیکستان و ساعتی پس از ترک فرودگاه که آن نجوا و دُرّ سفته سفیر ایران بر گوش نشست، هم‌زمان نهمی هم از دل برخاست که چه نشسته‌ای؟ این تطویل سخن بی‌جهت می‌دارد، امارت ساختن نشان در بیرون این عمارت دارد. پس کمتر از نیم‌ساعت پس از گفت‌وگو و تنها ۳ ساعت پس از ورود نخستین به فرودگاه شهر دوشنبه از «سفارت‌خانه ایران» برآمدم تا قدم در «جهان ایران» نهم. جهانی که اکنون قریب به سه دهه است به عنایت دکتر عباس ملکی و لطف و هدایت سفیر شبستری در آن سرگردان و گم‌گشته‌ام.

بنای کار در انستیتو دست‌خط‌های آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان تنها ربع ساعت پس از آغاز این راه‌پیمایی و در همراهی و همکاری با دوستان درگذشته‌ای چون امیرزاد علی‌مردان و جوهره‌بیگ نذری‌اف نهاده شد. بدون اغراق، وقتی کاشی ساختمان آن انستیتو را دیدم و مصمم شدم بخت خود را در ورود بدان بدون هرگونه هماهنگی و هم‌فکری قبلی بیازمایم، این پندار را در ذهن نداشتم که به دلیل ایرانی بودن با حسن استقبال هم‌پیوندان خود روبه‌رو خواهم شد.

«مجلس» آن روز برای ساعت‌ها دوام یافت و از نیمه گفت‌وگو کار شروع شد. نسخه‌هایی کهن که با همت شایان تقدیر نیکان ما تحریر و تصنیف شده بود و به همت مردم آن صفحات تجمیع و محافظت می‌گشت، یک‌به‌یک گشوده شد، کاربرگ‌های دوره‌کمونستی و روش تنظیم فهرست‌نویسی آن متون مورد مباحثه و مناقشه واقع گشت. این گفت‌وگو هرچند سخت بود، و گاه اوج می‌گرفت، لیکن بسیار آموزنده و اثرگذار گشت.

در آغاز عصر که صدای تیراندازی نشان داد که دیگر زمان کار رو به پایان است و سیاهی شب، تیرگی محنت‌افزایی را رقم خواهد زد، بدین‌جهت رشته کلام پاره شد. امیرزاد عزیز که دانسته بودند فقط چند ساعتی است بدان سامان آمده‌ام، شتابان مرا تا سفارت‌خانه ایران همراهی کرد و در گپ‌آخراش گفت: «اگر آفتاب عمر با آفتاب خدایی در پگاه برآمدند، بس مشتاق دیدارتان و همراهی‌تان بر سر تهیه فهرست دست‌خط‌های نیاکانمان خواهیم بود».

پس از سال‌های طولانی، یادآوری خاطره آن جدایی در غروب پاییزی برای این بنده خدا بسیار سخت‌تر از خبریافتن از درگذشت امریزدانی بود که تنها چند ساعت میزبانی ام کرد و در دل سیاهی شیبی پُرغوغا گم شد. اگرچه آن روز نخست زود به پایان رسید اما گویی شب بلند و تاریک و پُرهباهویش را فرجامی نبود. در سفارت‌خانه همکاران نگران، ناامید و سخت کم‌طاقت، یک‌به‌یک می‌آمدند و می‌رفتند و هر آن کس می‌رسید توصیه‌ای می‌کرد: «چراغی نیفروز، بانگی نزن، دری مگشا، صدایی برنکش تا سحر نوید پایان شب سیه‌روزی مردم تاجیک را بدهد؛ چه تاجیکستان در تنگنای تعصب و کوردلی گرفتار است و برادران تیغ‌آخته و بزدلانه بر سر آن دیگری می‌کشند». هر میزانی که غروب خورشید فروغ از سفارتخانه و جسم و جان می‌گرفت، تفکر در بحر این سرنوشت تلخ مردمانی که با شادی و دست‌افشانی سقوط کمونیسم و اعاده استقلال و تجدید هویت را جشن گرفته بودند، اما کوتاه‌زمانی بعد در دام جهل و تعصب گرفتار شده بودند، دغدغه ذهن می‌گشت.

در آن هم‌زمانی غوغای تیراندازان و جولان اندیشه، پس از ساعتی از شب درب بزرگ آهنی سفارت با صدای کشداری گشوده شد. توصیه بر دربستن و ناگشودن آن تا صبحگاه، برای این غریب، که نخستین شب زندگی‌اش را در دوشنبه می‌گذراند، اسباب تعجب و نگرانی گردید، لذا برجهیده و به «حولی<sup>۱</sup>» سفارت خانه فروآمدم. ماشینی بدون چراغ که تنها نشانی آن در دل سیاهی بیرقی کوچک نشانه در کناره‌اش بود، خبر از بازگشت سفیر می‌داد. ماشین در کناری جای گرفت. علی‌اشرف شبستری، سفیر بلندقامت و لاغراندام، درحالی که کیف‌دستی کوچکی به مانند پرتقوی<sup>۲</sup> وزیران عصر روزانه، از آنجایی که از زمان همکاری در دفتر مطالعات وزارت خارجه سابقه آشنایی میان ما بود، بی‌گفت‌وگو پرسید: «هان! در خانه ماندید یا به جهان پرتافتید؟»

شوق «دانستن» و شور «ساختن» آنچنان در نهاد جناب آقای سفیر عمق داشت که نه شکایتی از روزگار کرد و نه بیمی از حوادثی که می‌توانست دامنگیرش شود، نشان داد. این انگیزه ستودنی هر مخاطبی را به وجد می‌آورد، لذا بی‌مقدمه زبان گشودم و

---

۱. حیاط.

اجمال آنچه همان روز گذشته بود را برگفتم. در آن زمان و به‌رغم شدت و گسترش رگباری تیرانداختن‌های شبانه شاید تنها و تنها صدایی که ما می‌شنیدیم همانا سخن از متون و اسناد، خطوط و نشانه‌ها و ارزش گنجینه بی‌بدیل و ثمینی بود که در چندصد متری سفارتخانه ایران، در دل زیرزمین انستیتو دست‌خط‌های آکادمی علوم تاجیکستان، میراث ماندگار دانشی مردان و زنان از نیاکان ما بود.

پس از لختی گفت‌وگو، سخن چرخید، به‌هدایت محافظی نگران از بی‌توجهی ما به وضعیت «ایستادگی در حولی»<sup>۱</sup> در همراهی سفیر شبستری به داخل بنای خانه ایران شدیم. سخن سفیر آن بود که درصدد انتقال اقلام دارویی به منطقه تحت محاصره کولاب در قلب کوهستان تاجیکستان است. گزارش وی از شدت تخصصی بی‌حاصل و جدالی بی‌فرجام حکایت داشت و تحذیر و توجهش آن بود که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان عمق استراتژیک مردمان هم‌پیوند فارسی‌گوی، باید به مصداق بیت سعدی که «نه دوری دلیل صبوری بود / که بسیار دوری ضروری بود» عمل کند؛ لذا در دیپلماسی و یافتن راه‌حل برای صلح و آرامش «صبوری» پیشه نکند و از ضرورت «دوری» از دعوی درون این معرکه تردید به خود راه ندهد. به‌رغم این، او با دلی ریش نظاره‌گر دوسویه‌نگری و دوقطبی‌سازی مطبوعات و رسانه‌های ایران بود که با تحلیل نادرست از قضایا ساکنان این زورق ظریف را از دست ناخدا بُرایند و اندر این دریای مواج زورق‌نشینان را به مهلکه توفان اندازد.

این گفت‌وگو که در دل تاریکی شبی سرد و به دلیل قطع برق استمرار یافته بود، اندک‌اندک باز سوی فرهنگ و ادب را گرفت. در نگرش سفیر، هفتاد سال حاکمیت نظام‌مند کمونیست‌ها و قریب یک قرن و نیم تسلط و استیلای فرهنگ روس‌ها بر سرزمین‌های ماوراءالنهر، اسباب گسستی عمیق میان جوامع حاضر با هویت خود را در پی داشته است؛ پس اهتمام و رویکرد اساسی ایران باید آن باشد که در تماس و ارتباط نزدیک با نخبگان علمی - فرهنگی آن سرزمین‌ها و فارغ از نسبی‌گرایی دربارهٔ ادوار تاریخی گذشته و باورهای مردمان متنوع آن نواحی، همچنان‌که بر سر شناخت و فراگیری آنچه در تاریخ منطقه روی داده ثابت‌قدمی و خویش‌شناسی نشان داده، عزم بر سر آن نهاد که در هم‌فکری و همراهی با فرهیختگان و عالمان این نواحی، متون و ادبیاتی

مشترک را در دل تحقیقات تازه فراهم آورد و بدین وسیله شناسنامهٔ مشترکی را تحریر کند که زمینهٔ یگانگی و یکتایی را بیفزاید.

اکنون سال‌ها پس از آن شب بلند و به‌رغم همهٔ کوشش‌ها، هنوز ملاحظات نخستین سفیر ایران در جمهوری تاجیکستان که دردمندانه ابراز شد، برقرار است. کم‌تحرکی ساختاری و محدود ماندن دامنهٔ عمل به درون «خانهٔ ایران» و بی‌توجهی به «جهان ایرانی» که گرداگرد خانه را فراگرفته است، برقرار است. پژوهش‌های متعدد و اهتمام ادواری توسط بسیاری صورت پذیرفته است اما در عموم آن آثار که طی سه دههٔ اخیر رواج یافت نوعی «بیگانه‌نگری» نسبت به مردمانی «یگانه» مشاهده می‌گردد.

شب در نیمه مانده بود که پند آخر از آموزگار رسید: «گاه دیگری نمانده است؛ برخیزیم؛ چه هر دو را سحرگاهان کار است. مرا عزیمت به خدایی شدن<sup>۱</sup> یکی از شخصیت‌های فرهنگی به آن جهان و تو را به خوانش خدای‌نامه‌های باستان مانده از این جهان».

## گلگشتی در احوال یکی از برجسته‌ترین دیپلمات‌های معاصر،

### دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری

پروین ناهیدی\*

#### بخش اول

#### پیش‌گفتار

نویسنده و شاعر معروف آمریکایی «والث و تیمن» می‌گوید: «شهر بزرگ، شهری نیست که کارخانجات بزرگ داشته باشد، شهری نیست که خیابان‌های پهن و بزرگ داشته باشد، شهر بزرگ شهری است که زنان و مردان بزرگ داشته باشد.»

هر ایرانی باید افتخار کند که در کشوری بزرگ، با قدمتی به قامت تاریخ، با عظمت، با فرهنگ و تمدنی دیرینه و با انسان‌هایی بزرگ زاده شده است.

چه بسیارند زنان و مردانی که در جای‌جای میهن عزیزمان مصدر خدمات ارزنده شده‌اند و همواره در تاریخ و ادب و فرهنگ این مرزوبوم جزو نیک‌نامان و نام‌آوران از آنان یاد خواهد شد و به‌عنوان چهره‌های ماندگار و مردمی در قلوب مردم جایگاه والایی خواهند داشت و مایهٔ سربلندی و افتخار خواهند بود.

به هر شهر و دیاری از خاک کشور عزیزمان نظر می‌افکنیم و جست‌وجو و پژوهش می‌کنیم، چه در دوران گذشته و چه معاصر، با انسان‌های فرهیخته و پرتلاش و پرآوازه‌ای آشنا می‌شویم که همهٔ زندگیشان را وقف جامعه و فرهنگ‌سازی کرده‌اند.

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، مدرس دانشگاه، دبیر بازنشستهٔ آموزش و پرورش، پژوهشگر و نویسنده

می‌دانیم بقای هر ملتی منوط به داشتن پیشینه فرهنگی و قومیت و ملیت و تمدن آن کشور است که با تلاش‌ها و آثار به جامانده پیشینیان و بزرگان و حکیمان و سخنوران به نسل‌های بعدی رسیده است.

تعابیر مختلفی در باب «توسعه فرهنگی» وجود دارد اما می‌توان تعریف «ژرار آگوستین» را یکی از تعاریف قابل توجه این مفهوم برشمرد: «ایجاد شرایط و امکانات مادی و معنوی مناسب برای افراد جامعه به منظور شناخت جایگاه آنان، افزایش علم و دانش انسان‌ها، آمادگی برای تحول و پیشرفت، بهبود در روابط اجتماعی و انسانی، افزایش توانایی‌های علمی و اخلاقی و معنوی برای همه افراد جامعه»؛ لذا با این تعابیر، توسعه فرهنگی را می‌توان فرایند ارتقای شئون گوناگون فرهنگ جامعه در راستای اهداف مطلوب دانست که زمینه‌ساز رشد و تعالی انسان‌ها خواهد شد.

یکی از فرهنگ‌سازان جامعه معاصر کشورمان، انسان بزرگ و والایی از شهر بزرگی — به استناد تعریف والت ویتمن، با مردان و مشاهیر بزرگ و نه شهری چندان بزرگ با وسعت جغرافیایی — سرور گرانقدرِ مریدان و علاقه‌مندان، جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری است. زادگاه نیای این انسان بزرگ شهر «شبستر» است.

### شبستر، زادگاه پدری دکتر شبستری

شبستر، شهری است واقع در استان آذربایجان شرقی و یکی از شهرستان‌های واقع در جاده ترانزیت تبریز - ارومیه که در مسیر راه آهن ایران - ترکیه واقع شده است. شبستر زادگاه شخصیت‌ها و شاعران و عارفان بسیاری است که معروف‌ترین آن‌ها شیخ محمود شبستری، صاحب مثنوی سترگ گلشن راز و شیخ محمد خیابانی از فعالان سیاسی در دوره انقلاب مشروطه ایران و از شخصیت‌های برجسته تاریخ معاصر ایران زمین و نیز میرزا علی معجز شبستری، شاعر طنزپرداز، است. شبستر شهری با آثار و بناهای تاریخی است؛ نظیر آرامگاه شیخ محمود شبستری و مزار پیر رجب، مزار شیخ اسماعیل، از عرفای قرن ۷ و ۸ هـ. ق و تپه‌های خاکستری (کول تپه) و سنگ‌نوشته‌هایی در روستاهای شبستر و مساجدی تاریخی نظیر مسجد محمد حنفیه که در دوره صفویه مرمت شده است و بندر شرفخانه و دریاچه ارومیه که روایتگر سابقه تاریخی و تمدن جافتاده منطقه شبستر است.

## دورهٔ سفارت آقای دکتر شبستری در تاجیکستان و نظر تاجیکان دربارهٔ ایشان

آقای دکتر شبستری از سال ۱۳۷۰ لغایت ۱۳۷۵ اولین سفیر ایران در تاجیکستان، کشور دوست و قوم‌وخویش تاریخی ایران، بودند و من مدتی پس از خاتمهٔ سفارت ایشان برای تحصیلات تکمیلی به دوشنبه رفت‌وآمد داشتم. تاجیکان همواره به نیکی از آقای دکتر شبستری یاد می‌کردند و می‌گفتند ما هرگز خوبی‌ها و محبت‌های ایشان را فراموش نخواهیم کرد. ایشان همیشه صادقانه و با روی گشاده ما را به حضور خود می‌پذیرفتند، در رفع مشکلات ما احساس مسئولیت و کوشش می‌کردند.

بارها شنیدم که در غیاب ایشان دعای خیر می‌کردند. اگر می‌خواستند خاطره‌ای از سفرای ایران در تاجیکستان نقل کنند بیشتر این خاطرات به دورهٔ آقای دکتر شبستری مربوط می‌شد. محبوبیت عجیبی در بین مردم و دل‌های ایشان به وجود آورده بودند. من هرگز کلامی و خاطره‌ای منفی دربارهٔ ایشان از تاجیکان نشنیدم. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نقش ایشان در دورهٔ سفارت این است که ردّ پای محکم در تحکیم و برقراری اتحاد و صمیمیت بین دو کشور به‌جا گذاشتند تا جایی که یقیناً هرگز گسست اساسی به‌وجود نخواهد آمد. ایشان با حسن نیت خود در این راه بسیار تلاش کرده‌اند تا توانسته‌اند درخت دوستی را تناور کنند؛ درختی تنومند و قامت‌برافراشته که برای نسل‌های آینده به ثمر خواهد نشست. خوشا به حال انسان‌های بزرگی همچون آقای دکتر شبستری که بتوانند با اندیشهٔ والا و با رفتار بزرگ‌منشانه و اعمال نیک و گفتارهای نیک خود، بناهای با عظمت معنوی در دل‌های مردم جامعهٔ خود بسازند و به یادگار بگذارند.

ایشان اسطوره و نماد واقعی اندیشهٔ نیک، کردار نیک و گفتار نیک‌اند.

به مصداق سخن خواجه حافظ:

درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد      نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

و نیز سخن رودکی:

هیچ شادی نیست اندر این جهان      برتر از دیدار روی دوستان

## آشنایی و همکاری با دکتر شبستری در انجمن دوستی ایران و تاجیکستان

مطالعات اساسی و عمیق من دربارهٔ تاجیکستان و علاقهٔ قلبی به کشور و ملت



تاجیکستان موجب شد که کشور تاجیکستان را برای تحصیلات تکمیلی انتخاب کنم و بالاخره راهی کشور تاجیکستان و پایتخت زیبای آن، شهر دوشنبه، شدم و پس از انجام کارهای مقدماتی در دانشگاه ملی دولتی و پژوهشگاه (انستیتو) رودکی مشغول تحصیل شدم. در آن زمان فقط سه الی چهار سال از پایان جنگ‌های داخلی تاجیکستان سپری شده بود و آقای دکتر شبستری از سال ۱۳۷۰ الی ۱۳۷۵ به‌عنوان اولین سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان اقامت داشتند و من چند سال پس از خاتمه دوره مأموریت ایشان به آنجا رفتم و بعد هم دفعات زیادی رفت‌وآمد داشتم. من آقای دکتر شبستری را در تاجیکستان زیارت نکرده بودم اما از بدو ورودم به آنجا، محفل و مجلسی نبود که مدام ذکر خیر آقای دکتر شبستری در آن نباشد و چون من در آن سال‌ها جزو نادر کسانی از ایران بودم و ایرانیان معدودی بودند که از قبل در آنجا با خانواده‌هایشان اقامت داشتند و هر وقت به مناسبتی همه ایرانیان دور هم جمع می‌شدیم خیلی زیاد درباره آقای دکتر ذکر خیر می‌کردند و درباره سجایای اخلاقی ایشان، از فضل، شخصیت، فروتنی، مدیریت ایشان و...، تعریف می‌کردند؛ و من هم خیلی خوشحال می‌شدم و افتخار می‌کردم و مشتاق دیدار ایشان می‌شدم و در تخیلات خودم آقای دکتر را انسانی بسیار خاص، دارای کمالات و فضایل و با ظاهر بسیار متین و موجه به تصویر کشیده بودم ولی نمی‌دانستم وقتی که به ایران می‌آیم چگونه و کجا می‌توانم افتخار ملاقاتی با ایشان داشته باشم.

بالاخره بعد از مدت‌ها در شهر دوشنبه استاد بزرگوارم جناب آقای پروفسور میرزا ملا احمد، که بعد از درگذشت پروفسور منیازاف راهبر علمی (استاد راهنمای) من بودند، روزی در اتاق ایشان در آکادمی مشغول صحبت بودیم، گفتند: «در تهران و دوشنبه انجمن دوستی ایران و تاجیکستان تشکیل شده است و من شما را به آقای دکتر شبستری رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان معرفی می‌کنم تا با انجمن همکاری کنید و ایشان در ایران و من در تاجیکستان رئیس انجمن هستیم.»

بالاخره ارتباط و تماس و ملاقات مرا با آقای دکتر شبستری فراهم کردند و من اولین بار ایشان را در محل انجمن و با حضور شخص دوم انجمن به‌عنوان مسئول روابط عمومی انجمن آشنا شدم و یک جلسه سه نفره تشکیل دادیم و برای رونق و رواج انجمن و توسعه آن مشغول صحبت شدیم و گاهگاهی این جلسات با حضور دیگر دوستان و

اعضا تشکیل می‌شد و من به تدریج شناخت بیشتری از آقای دکتر شبستری پیدا کردم و پی بردم که خداوند متعال چه خصلت‌های قابل توجهی به ایشان ارزانی داشته‌است. می‌دانستم که انسانی بسیار فروتن، با شخصیت و پاک‌سرشت و خوش خلق هستند و راز و رمز محبوبیت ایشان بین مردم همین خصلت‌هاست.

موفقیت‌ها، محبوبیت و مقبولیت ایشان در سمت‌های متعدد دولتی در داخل و خارج از کشور همانند خورشید تابان و به قول معروف «أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ» است و نمونه بارز یک انسان موفق هستند و با مدیریت مدبرانه خود و بهره‌وری از تجارب، توانسته‌اند به پیروزی‌های چشمگیری دست یابند. با آرزوی توفیقات و پیشرفت‌های روز افزون و تندرستی ایشان.

## بخش دوم

### گزیده‌هایی از اندیشه و افکار آقای دکتر شبستری

به استناد گفت‌وگوهای فی‌مابین آقای دکتر شبستری و اعضای انجمن دوستی ایران و تاجیکستان در گروه اجتماعی فضای مجازی که مختص فعالیت‌ها و دیدگاه‌های دکتر شبستری و اعضای انجمن است، نگارنده برای تفحص در افکار و اندیشه آقای دکتر شبستری مدتی در این گروه سیر کردم تا به نتایجی از آرا و عقاید ایشان در موضوعات متنوع و متعدد پی ببرم. در این گروه با حضور فاخر علمی و با حضور خود ایشان به‌عنوان مرشد و سرور همه اعضای بسیار فرهیخته و دانشمند، در جهت ارتقای اهداف و گسترش فعالیت‌های انجمن دوستی ایران و تاجیکستان مطالب و اطلاعات ارزشمندی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و این بحث‌ها اغلب با ارائه مطالب و موضوعات مستند و جدید و تبادل نظر و نظریه‌پردازی‌های متقابل به نتایج پرباری ختم می‌شود و مایه دانش‌افزایی می‌گردد. آنچه که در این گروه بیش از سایرین در مورد آقای دکتر شبستری چشمگیر است، به‌جز محتوای مطالب، قاطعیت و عقاید و دیدگاه‌هاست که با بیانی بسیار روان و شیوا و رسا گفته می‌شود؛ لذا بر آن شدم که مستندات را از زبان خود ایشان در موضوعات مختلف تاریخی، سیاسی، علمی، ادبی، هنری و اجتماعی عیناً نقل کنم. گاهی در این بیانات به شرح مشاهدات و گاهی نقل خاطرات و گاهی

نظریه‌ها و تجارب شخصی پرداخته‌اند که در ادامه، گزیده‌هایی از مطالب ایشان را خدمتتان تقدیم می‌کنم.

### دربارهٔ دیپلماسی بین کشورهای منطقهٔ آسیای مرکزی

در خبرها آمده بود که جنگ مرزی بین تاجیکستان و قرقیزستان، یک کشته و ۱۸ زخمی داشته است. آقای دکتر شبستری در حاشیهٔ این خبر چنین فرمودند:

«خبر خوبی برای هر دو کشور نیست، به‌ویژه برای تاجیکستان. در دورهٔ جنگ‌های داخلی و در ایامی که مرزهای تاجیکستان بی‌صاحب بود، تجاوز نیروهای قرقیزستان به روستاهای هم‌مرز تاجیکی به‌کرات اتفاق افتاده است. من از چگونگی مناطق مرزی بین دو کشور دیدار داشتم. در برخی جاها، مرز به معنی کوه یا رودخانه وجود ندارد و یک خیابان حداثه دو کشور است. اگر درگیری‌ها وسعت پیدا کند، به مانند جنگ قره باغ، برندهٔ اصلی برادر بزرگ، روسیه، خواهد بود. امیدوارم عقل سلیم حاکم شود و دو همسایه، اختلافات را از طریق مذاکره و تفاهم پایان دهند.»

### شاعران و ادیبان:

«بازارصابر وقتی از زندان آزاد شد و به خانه برگشت، به فاصلهٔ چند ساعت بعد به دیدنش رفتم. با دیدن من حال دیگری پیدا کرد و هرچه گفت به شعر بود. حیف که در آن زمان موبایل‌های فعلی وجود نداشت تا گفته‌ها و اشعار او را ضبط کنم.»

### چگونگی شروع پروژهٔ ساخت تونل انزاب:

«آنچه بنده در مورد تونل انزاب شنیدم این بود که روس‌ها سال‌ها قبل از استقلال تاجیکستان به بررسی‌های لازم برای ساختن این تونل را انجام داده و هر بار به بهانه‌ای طفره رفته بودند. گرچه ساختن آن برای شرکت ایرانی بیش از مدت قرارداد طول کشید و به خاطر نیمه‌تمام ماندن اسباب رنجش بین دو دولت به‌وجود آمد و به احتمال زیاد ملاحظات سیاسی در عدم اجرای آن بی‌تأثیر نبوده است.»

### عدم موفقیت ساخت تونل انزاب از طرف ایران:

«در سال ۲۰۱۳ که جهت شرکت در کنفرانس جامی به دوشنبه رفته بودم برای ملاقات

با حاکم ولایت سُغد با اتومبیل عازم خجند شدم و تونل وحشت را با پوست و استخوان حس کردم. به قرار مسموع، شرکت مقاطعه‌کار جداً نقائص را رفع کرده و الآن در حد مقبول است.

البته چند کیلومتر آن طرف‌تر، تونلی کمی کوتاه‌تر را چینی‌ها ساخته‌اند و با آرامش و راحتی از آن رد می‌شوید و آن وقت خجالت‌مان بیشتر می‌شود.

به قول تاجیکان کمبودی‌ها از هر دو جانب بود. طرف تاجیکی هم در پرداخت‌ها تأخیر داشت؛ اما با توجه به اینکه در بین مردم پروژه به نام ایران جا افتاده بود، به‌حق انتظار داشتند برادران ایرانی این تونل را که در مسیر یکی از مهم‌ترین راه‌های مواصلاتی بین پایتخت و دومین شهر کشور (خجند) و دیگر شهرها، از جمله پنجه‌کنت و نیز مزار رودکی قرار دارد، دخالت دولت ایران و کمک مالی (حتی به‌صورت وام به شرکت سازنده) را می‌طلبید تا موضوع بدهی تاجیکستان برای ساخت این تونل، موجب تعویق اجرای پروژه نگردد.»

#### تأثیر تحریف مطالب کتاب‌های درسی:

«نگرانی این است که با این تحریف‌هایی که در کتاب‌ها رخ می‌دهد، در آینده، آنچنان مطالبی در ذهن بچه‌ها و نسل جوان بخوابد که جا انداختن حقایق به‌جای آن‌ها خیلی دشوار و غیر ممکن باشد.»

#### همبستگی و اتحاد بین ایران و تاجیکستان:

«اوایل ورودم به محل مأموریت در سال ۱۳۷۰ بسیاری از برادران تاجیکی در صحبت‌هایشان از جنگ بین ایران و عراق به تلخی یاد کرده، می‌گفتند که در آن روزها عده زیادی از تاجیکان آمده بودند که همراه رزمندگان ایرانی علیه عراق وارد جنگ شوند ولی متأسفانه در زمان شوروی چنین امکانی وجود نداشت. همه برادران و خواهران تاجیکی تنها با گوش کردن به رادیو ایران از اخبار آگاه می‌شدند. آن‌ها از روی عشق و علاقه به ایران تحولات را به‌دقت دنبال کرده، حتی جزئیات اختلافات بین بنی‌صدر و رجایی را به‌خوبی می‌دانستند. غرض از یادآوری این مطالب این است که احساس متقابل بین ما و تاجیکان وجود دارد و به قول تاجیکان «غم‌شریک و شادی‌شریک هم‌دیگریم». ایدون باد.»

در زمینه تشویق مردم به حمایت از کودکان کار: (همراه با ویدیو)

حمایت از هنرمندان، موسیقیدانان، آهنگسازان و خوشنویسان و تندیسگران و ورزشکاران، فیلمسازان، تصویرسازان و مورخان و اقشار مختلف مردم در جهت اهداف و اعتلای فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم ایران باستان تا ایران معاصر:

نمونه: آقای مصطفی بیدختی، هنرمند فیلمساز که به مناطق مختلف ایران سفر کرده و تصاویر زیبایی از اقوام ایرانی و فرهنگ‌ها و سنت‌ها و پوشش آن‌ها را ثبت کرده و با میکس آن‌ها قطعه «دیار عاشقی‌هایم» اثر همایون شجریان، از آن یک موزیک ویدیویی دیدنی و شنیدنی ساخته است، ایشان را مورد تقدیر و تشویق قرار داده و فرمودند: «همه این‌ها تاریخ زنده ایران هستند که البته متأسفانه در این چند سال اخیر بخش بزرگی از این تاریخ و فرهنگ از بین رفته است.»  
و در پایان کلیپ ویدیویی آن را به نمایش گذاشتند.

درباره اشتراکات ایران و افغانستان و تاجیکستان با قطعه شعری زیبا از نجیب بارور که با سرود زیبایی در فضای مجازی پخش شده بود، چنین بیان کرده‌اند:

«انتشار فیلم سرود شماری از دختران و پسران افغانستان در مراسم فارغ‌التحصیلی در شهر کابل که محتوای سراسر همدلی و دوستی بین ایران و افغانستان و تاجیکستان دارد، مورد توجه کاربران ایرانی و افغانی و تاجیکی در فضای مجازی قرار گرفته است. نجیب بارور شاعر جوان افغانستانی در شعری زیبا، اشتراکات ایران افغانستان و تاجیکستان را یادآوری کرده است؛ اشتراکاتی که همواره می‌تواند سرلوحه کار سیاستمداران دو کشور قرار گیرد. آن قطعه شعر به شرح زیر است:

ما سرود رودکی و شعر مولاناستیم	هم صدای شاملو هم سنگر نیماستیم
پافشاری بر جدایی، مرزبندی ابله‌ی ست	حافظیم و لایقیم و بوعلی سیناستیم
اصلمان شهنامه و هویتمان پارسی‌ست	رستم فرهنگ در کاخ بلندی‌هاستیم
هیچ درزی، هیچ مرزی نیست دیگر می‌رویم	تا رسیدن جاده‌ایم و منزلیم و پاستیم
موج این دریا پر از گوهر پر از فرزادگی‌ست	بیدل و اقبال و غالب، یکدل و یکجاستیم
بین ما از چه به نام تو و او خط می‌کشی	با وجود اینکه می‌دانی من و او ماستیم

### در جهت رشد و تعالی هنر آوازخوانی اصیل ایرانی

برای ارج نهادن به زادروز زنده یاد استاد غلامحسین بنان به معرفی چندین آلبوم از ایشان پرداختند؛ که هر یک از آن‌ها به نام شاخه گل است. مجموعه «شاخه گل» را ایران صدا منتشر کرده است. از شاخه گل شماره یک (الهه ناز، می‌ناب) تا شاخه گل شماره ۱۷ (مرغ شباهنگ) را ادامه داده، هر کدام را به‌طور کامل معرفی کردند؛ سپس به معرفی برنامه «گل‌های رنگارنگ» با هنرمندی استاد بنان و سلسله برنامه‌های «برگ سبز» پرداختند؛ و در پایان مجموعه آثار به‌جا مانده از این هنرمند را حدود ۳۵۰ اثر تخمین زدند که بسیاری از آن‌ها در دسترس عموم قرار ندارد.

در پایان، این توضیحات را با پخش یک کلیپ همراه با تصویری از استاد بنان و آهنگ معروف «بوی جوی مولیان» خاتمه دادند؛ و حقیقتاً بسیار ارزشمند است که این مجموعه نفیس هنری از موسیقی اصیل ایرانی را خود ایشان گزینش و فراهم نموده‌اند. در بخش دیگری، خبر درگذشت استاد پیشکسوت آواز، استاد عبدالوهاب شهیدی، را به نقل از خبرگزاری ایرنا اطلاع‌رسانی کردند که در ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰ در سن ۹۹ سالگی به دلیل عارضه قلبی درگذشت؛ و در بخش دیگر یک هنرمند را مورد تفقد و تحسین قرار دادند با این مضمون:

«مبارک و خجسته باد کامبیز درم‌بخش، هنرمند سرشناس و برجسته گرافیست و کاریکاتورپست»

### در تشویق و حمایت از جوانان متفکر و نابغه ایرانی در سطح جهان

«یک ایرانی، انیشتین بعدی جهان در امریکا است.»

دانشمند جوان ایرانی با تصدی بر کرسی استادی دانشگاه پرینستون، جایگاهی که پس از انیشتین در اختیار فرد دیگری قرار داده نشد، دنیا را با این سؤال مواجه کرده است که آیا انیشتین بعدی یک ایرانی خواهد بود؟

نیما ارکانی حامد در حال حاضر استاد دانشگاه هاروارد و دارای کرسی استادی در دانشگاه پرینستون است. این کرسی از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۵ در انحصار آلبرت انیشتین بوده است.

زنده باد ایران؛ ایرانی، همیشه سرفراز»

### در موضوع مهربانی و نقش آن در مسیر زندگی

«روزی باد به آفتاب گفت: من از تو قوی‌ترم. آفتاب گفت: چگونه؟ باد گفت: آن پیرمرد را می‌بینی که کتی بر تن دارد؟ شرط می‌بندم من زودتر از تو کتش را از تنش درمی‌آورم. آفتاب در پشت ابر پنهان شد و باد به‌صورت گردبادی هولناک شروع به وزیدن گرفت. هر چه باد شدیدتر می‌شد پیرمرد کت را محکم‌تر به خود می‌پیچید. سرانجام باد تسلیم شد.»

آفتاب از پشت ابر بیرون آمد و با ملایمت بر پیرمرد تبسم کرد و پیشنهادی‌اش را پاک کرد و کتش را از تن درآورد. در آن هنگام آفتاب به باد گفت:  
دوستی و محبت قوی‌تر از خشم و اجبار است. در مسیر زندگی گرمای مهربانی و تبسم از طوفان خشم و جنگ راه‌گشا تر است.»

### درباره مرزهای ایران و کشورهای شوروی سابق بعد از استقلال:

«یکی از زیباترین مرزها مرز ایران و ارمنستان است که بر روی پلی بر فراز رود خروشان ارس، که دو سویش سرسبز و پوشیده از درختچه‌هاست، قرار دارد.»  
در وصف مادر: قطعه شعری از یک شاعر افغانی به نام سید ابوطالب مظفری را نقل کردند که به چند بیت از آن اکتفا می‌کنیم:

مادر سلام! ما همگی ناخلف شدیم      در قحط‌سال عاطفه‌ها مان تلف شدیم  
مادر سلام! طفل تو دیگر بزرگ شد      اما دریغ کودک ناز تو گرگ شد  
مادر اسیر وحشت جادو شدیم ما      چشمی گزید و یکسره بدخو شدیم  
مادر! طلسم دفع شر از خوی ما ببند      تعویذ مهر بر سر بازوی ما ببند

### حمایت از عالمان و دانشمندان تاجیکستان و خدمات آن‌ها در جهت ایران دوستی:

«فکر می‌کنم قتل افرادی مثل عالم‌پور و عاصمی و دیگران به دلایلی تا سال‌های سال آشکار نمی‌شود و حتماً روزی همه چیز معلوم می‌شود. این قانون تاریخ است.  
این اشخاص به ایران دوستی شهره بودند. تلاش‌های عالم‌پور بود که تاجیکستان بخشی از بی.بی.سی فارسی شد و جداگانه به‌عنوان بی.بی.سی تاجیکی تأسیس نیافت.  
صرف‌نظر از سیاست‌های کلان بی.بی.سی، او بود که افراد ایران‌دوست را در دفتر

بی.بی.سی تاجیکستان جمع کرد و این رسانه در آوردن بسیاری از اصطلاحات رایج در ایران به رسانه‌های تاجیکستان، نقش مهمی ایفا کرد.

استاد عاصمی از مؤسسان و رئیس «انجمن پیوند» (انجمن تاجیکان و فارسی‌زبانان جهان)

امیدواریم روزی اسرار ترور عالم‌پور و استاد عاصمی و برخی دیگر از استادانی که اتفاقاً به ایران دوستی شهره بودند آشکار شود.»

در کنفرانس برخط (آنلاین) سازمان اکو؛

درباره آموزش زبان فارسی و جمهوری آذربایجان:

«بنده مجتهد شبستری از ایران، تبریزی مقیم تهران، در چند وینار قبلی مؤسسه اکو سخنرانی داشتم، ولی امروز به‌عنوان شنونده، سخنرانی استادان از قرقیزستان، پاکستان و شما را گوش دادم (خطاب به خانم دکتر عصمت محمدی از باکو). گزارش شما از وضعیت آموزش زبان فارسی در جمهوری آذربایجان و علاقه مردم به یادگیری زبان فارسی برایم جالب بود. البته من یکبار در سال ۱۹۹۲ از طریق باکو به دوشنبه و دو سال پیاپی ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ جهت شرکت در کنفرانس بین‌المللی «همایش بین‌المللی باکو» به باکو و گنجه سفر داشتم و خاطرات بسیار شیرین از این سفرها دارم.»

در مراسم بزرگداشت زنده یاد استاد لایق شیرعلی (که انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در فضای مجازی برگزار کرد - ۱۴۰۰/۳/۴)

«آشنایی من با استاد لایق به دی ماه سال ۱۳۷۰ و تأسیس سفارت ایران در دوشنبه برمی‌گردد. همان شب برنامه شب شعر با حضور شاعران تاجیکستان و شاعران ایرانی با مدیریت استاد لایق برگزار شد. بنده در این برنامه به دو ویژگی در شعر استاد لایق اشاره خواهم کرد.

در اشعار لایق، وطن جایگاه خاصی دارد و شعرهای میهنی استاد اشارتی آشکار است به هویت تاریخی و فرهنگی سرزمین ماوراءالنهر و نقشی که این سرزمین در طول تاریخ به دوش کشیده است. استاد لایق را می‌توان به‌عنوان یکی از وطن‌پرست‌ترین شاعران دانست و در شعر بلند و نام‌آور «آیا چه شد» سخت در پی هویت تاریخی و فرهنگی برمی‌آید و بسیار ناگفته‌ها را با زبان رسمی شعر می‌گوید. این شعر یکی از



نادرترین و اندیشمندانه‌ترین اشعار لایق است که به روشنی به بررسی موشکافی ریشه‌هایی از خود بیگانگی و دردمندی و جداماندن از نیستان فرهنگ و تاریخ خویش پرداخته و چاره‌درد را که بازگشت به خویش و خودآگاهی ملی - تاریخی است، با زبانی نرم اما بسیار دردمندانه بیان داشته:

جان به قربان تو ای میهن خونین کفتم بودی بیت‌الشرم، گشته‌ای بیت‌الحنم  
از ویژگی‌های دیگر شعر لایق، پاسداری و نگهداشت زبان است؛ چراکه زبان خود  
بارزترین عامل حفظ هویت و اصالت‌های تاریخی و فرهنگی است. زبان فارسی  
همیشه عامل وحدت ما در آسیای میانه بوده است.

در اینجا بی‌مناسبت نمی‌بینم به چند نکته از کتاب «زبان ملت» رئیس جمهور  
محترم تاجیکستان، که در تهران طی مراسم باشکوهی که به همت انجمن دوستی ایران  
و تاجیکستان و سفارت تاجیکستان برگزار گردیده بود، رونمایی شد، اشاره کنم. ایشان  
می‌نویسد: «گذشت زمان نشان داد که هیچ امیر و حاکم در هیچ دوره و زمان نتوانست  
روح استقلال‌طلبی و عشق و محبت تاجیکان را نسبت به زبان مادریشان خلیل‌دار کند.  
زبان یکی از عوامل استقلال‌طلبی است. زبان فارسی زبان قومی خاص در ایران نیست  
بلکه از آن به‌عنوان یک وسیله ارتباطی و یک درخشش ملی استفاده می‌شده و تداوم پیدا  
کرده است. زبان فارسی ما را حداقل به ۱۵۰۰ سال پیش ارتباط می‌دهد. تنها پشوانه  
فارسی‌زبانان در جهان ناآرام کنونی، فرهنگ جهانگیر ادبیات گسترده پارسی است که  
برای گسترش زبان فارسی می‌توان بهره جست.»

در پایان سخن باید بگویم که امروز جای لایق در میان مردم خالی است. او بود که  
باشهامت گفت: اگر می‌دانستیم که خاک اجداد ما، یعنی فرارودیان و ایرانیان امروز، از  
یک سلسله است، حرف آن‌ها که تاجیکستان و افغانستان و ایران را ممالک همجوار  
می‌گویند باور نمی‌کردیم.

یادش گرامی، روانش شاد.»

### عرفان و تصوف:

«در عرفان و تصوف همواره به مقام زن ارجح نهاده شده و در سیر و سلوک عرفانی تفاوتی  
بین زن و مرد قائل نشده‌اند. چنانکه نقل است که حسن بصری گفت: شبانه‌روزی پیش

رابعه بودم و سخن طریقت و حقیقت می‌گفتم، چنان که نه بر خاطر من گذشت که مردم و نه به خاطر او گذشت که زن است. آخرالامر چو برخاستم خود را مفلسی دیدم و او را مخلصی».

### قامت شمع

قامت شمعی و از سوختنت باک نداری  
مشعل افروز یقینی، دل شکاک نداری  
خویش دانی که چنین سوختنی عین حیاتست  
پس، چو ققنوس بسوزی، سر امساک نداری  
از فروغ سحر آکنده دیدار تو خورشید  
می‌گدازد، که چرا میل به افلاک نداری  
جان‌پناهی تو و آتشکده نور امیدی  
شعله می‌پروری و باک ز کولاک نداری  
در تپشگاه طنین‌پرور هر سینه نستوه  
نغمه‌پردازی و جز فطرت پژواک نداری  
آسمانی‌ست پر از چلچله‌ها، حلقه ذکر  
فجر نوری و غم از پرده شب‌ناک نداری  
ریشه نخله اندیشه‌ای و بار تو دانش  
چشم داد و دهش از توده خاشاک نداری  
پرده جهل شب‌آلود زمان را بشکافی  
چون سری جز به سرا پرده ادراک نداری  
در رکاب قلمت، توسن اندیشه برانی  
کاوه‌ای، واهمه از سطوت ضحاک نداری  
بوستانت نپذیرد زخزان، رنگ تباهی  
روح آلاله‌ای و جز دل صد چاک نداری  
ای که سرمست ز ایثاری و از جاذبه سرشار  
رتبه‌ای برتر از این منزلت پاک نداری  
من ز پندار تو «آگاهم» و در پیش تو چون گاه  
کوه تمکینی و از صرصر دی، باک نداری  
بختیار بختیاری (آگاه)



مراسم سالگرد جشن استقلال تاجیکستان، هتل اسپیناس



جلسه انتخابات هیئت مدیره انجمن دوستی ایران و تاجیکستان

## بیش از نیم قرن دوستی

محمد همایی نژاد\*

در آغاز اجازه می‌خواهم نوشتار خود را با سخنی از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که می‌فرماید: «ای ابوذر، هم‌نشین و دوست صالح بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم‌نشین بد» آغاز کنم.

واقعیت اینکه اینجانب از ابتدای ورود به اجتماع با توجه به آموزه‌های اخلاقی و تربیتی که تأکید بر اینکه هم‌زیستی و ارتباط با همه انسان‌ها مفید است، لکن در مورد معاشرت و انتخاب دوست و هم‌نشینی و دوستی و رفاقت و به‌خصوص دوستی خانوادگی باید ملاحظات زیادی را در نظر گرفت و با اعتقاد شخصی خود مبنی بر اینکه دوستی به‌خصوص دوستی خانوادگی رابطه‌ای فراتر و کامل‌تر از همکاری و معاشرت و هم‌زیستی متداول و معمول است، همواره عقیده داشته‌ و دارم که یک انسان طبیعی است که در محیط زندگی یا محل کار و تحصیل و دانشگاه با افراد مختلف برخورد و معاشرت داشته باشد، که در مواردی هم این معاشرت‌ها توأم با نوعی نزدیکی و همراهی قرین می‌شود، لکن رابطه دوستی و صمیمیت و همدلی و به‌ویژه دوستی خانوادگی و دیعه گرانهای الهی است که انسان‌ها را از عمق دل و جان به هم پیوند می‌دهد، به‌طوری که طرفین بتوانند و قادر باشند با از خود گذاشتگی و دلسوزی، همدم و همراه بوده، در غم و شادی شریک و دمساز یکدیگر باشند که خود مقوله دیگری است؛ لذا براین اساس و بر پایه چنین آموزه اخلاقی و تربیتی و اعتقادات شخصی، اینجانب دوستی و برادری و

---

\* عضو سابق وزارت خارجه

یگانگی خود با جناب دکتر علی اشرف مجتهد شبستری بنا کردم و طی سال‌های دور و نزدیک و تا به امروز الحمدلله تداوم داشته و دارد. بله اینجانب از دیر باز جناب آقای دکتر مجتهد شبستری را می‌شناسم و آشنایی و دوستی من با ایشان ریشه در همدلی‌ها و هم‌زبانی‌ها و هم‌صدایی‌ها دارد؛ و به‌طور خلاصه اینکه ما را الفتی دیرینه با اوست. سخن درباره آشنایی و همکاری و دوستی با جناب دکتر شبستری که به حدود بیش از ۵۱ سال برمی‌گردد، از زمان همکاری در وزارت امور خارجه شروع و طی این سال‌ها، دور و نزدیک، به یک دوستی و برادری عمیق خانوادگی تبدیل شد، که به لطف و محبت یزدان پاک تا به امروز ادامه داشته و دارد؛ لذا در این رابطه خاطراتی از دوران همکاری — دوران مأموریت‌ها مشترک — دوستی و زندگی مشترک خانوادگی بسیار زیاد است، لکن به جهت محدودیت‌هایی که برای ارائه نوشتارهای دوستان برای بزرگداشت ایشان مقرر و تأکید شده است، سعی بر آن دارم که با اشاره به شخصیت ویژه ایشان به اشاره کوتاهی به خاطرات کار و زندگی با ایشان بسنده کنم.

ایشان از ابتدای جوانی و کار، شخصیتی خودساخته، سخت‌کوش و تلاشگر و خستگی‌ناپذیر داشته و همواره مرد میدان در همه عرصه‌های علمی، کاری، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بوده و هست. در اوایل سال‌های همکاری در وزارت امور خارجه به خوبی به یاد دارم که ایشان هم‌زمان با کار ثابت در وزارت امور خارجه، در ساعات غیر اداری شغل دوم مالی و اداری دیگری برای گذران زندگی خود و خانواده داشت و هم‌زمان سعی در ارتقای علمی خود و ادامه تحصیل در دانشگاه را داشت.

از همان ابتدای همکاری و آشنایی با ایشان، چه در محیط کاری و چه در خارج از کار، ایشان را فردی معتقد و مؤمن و متعهد یافتم که همواره گفتار و عمل ایشان بر همکاری و نیکوکاری و خیر و صلاح دوستان و اطرافین بود و به همین دلیل با توجه به حسن رفتار و عمل ایشان در محیط کار، که همواره با صداقت و با حسن نیت بود، همه همکاران نسبت به او احساس قدرشناسی می‌کردند.

در روابط دوستی خانوادگی رفتار توأم با لحنی آرام و دل‌نشین و کلام آمیخته با لبخند ایشان را نسبت به دوستان و خانواده به خوبی به یاد دارم و در همین رابطه از همان ابتدای آشنایی شاهد بودم که توجه به خانه و خانواده از ابتدای جوانی، به‌ویژه نسبت به بزرگان

خانواده و به گواه شخص اینجانب نسبت به مرحوم والده و نسبت به همسر و فرزندان گرامی شان، از جمله ویژگی او در زندگی شخصی است.

از خاطرات همکاری و دوستی خانوادگی مشترک با ایشان در مأموریت نیویورک تشویق و ترغیب مکرر ایشان به اینجانب به تشکیل خانواده و متعاقباً روابط خانوادگی توأم با خیرخواهی، محبت و یگانگی و صداقت کامل مشترک، که الحمدلله تا به امروز ادامه داشته و دارد، است.

از جمله خاطرات، خاطره دیگری است که از دوران همکاری در نیویورک با ایشان دارم؛ به خوبی به یاد دارم که ایشان همیشه و همه وقت برای استقرار و سروسامان دادن به همکاران تازه وارد به محل مأموریت، نیویورک، بدون هیچ گونه چشم‌داشتی و به طور داوطلبانه و با صرف وقت و هزینه شخصی خود و همچون برادری مهربان عمل می‌کرد. حقیقت اینکه خاطرات و سخن در این خصوص بسیار است ولی به قول نظامی:

سخن بسیار داری اندکی کن یکی را صدمکن، صد را یکی کن

لذا اگر بخواهیم صد را یکی کنیم، ایشان به نظرم مصداق راستین انسان متعهد، فرهیخته، با علم و با اخلاق است که در حقیقت این دو — علم و اخلاق — را، که خمیرمایه انسانیت و سرافرازی و سربلندی است و هر انسانی که این دو را دارد به حقیقت همه چیز را دارد، برادر و دوست گرامی ام جناب آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری داراست.

تندرستی و توفیق روز افزون ایشان را از خداوند منان خواهانیم.

## مدار سیاسی و مدارای فرهنگی

محمدجعفر یاحقی\*

سیاست هم می‌تواند برای خودش مداری داشته باشد و اگر نیک بنگریم قراری. اگر سیاست بخواهد قراری داشته باشد یا در جایی قرار بگیرد باید بر مدار درست خود بچرخد وگرنه خشت از خرنده درمی‌رود و می‌شود هر آنچه نباید بشود. بی‌جهت نیست که گفته‌اند «سیاستمدار» و مثلاً نگفته‌اند سیاستمند یا سیاست‌کار. آن‌ها که اولین بار این ترکیب را وضع کرده یا به‌کار برده‌اند گویی به این نکته ظریف توجه داشته‌اند وگرنه چطور می‌شود با این همه پسوند شغل‌ساز که در فارسی هست آگاهانه به این جزء پسین توجه کرده باشند.

سیاست‌مدار باید سیاست‌شناس هم باشد و سیاست‌شناس اول مردم‌شناس می‌شود و بعد هم مردم‌شناسی سر از تاریخ درمی‌آورد و نتیجه آن می‌شود که هر مردم‌شناسی تاریخ‌نگر و دیرینه‌دان هم باشد. می‌گویم «تاریخ‌نگر» و نه تاریخ‌نگار که هر تاریخ‌نگاری تاریخ‌نگر نمی‌شود. تاریخ‌نگار نظر‌دان است و تاریخ‌نگر نظر‌باز. نظر‌باز از آن نوع که حافظ می‌بود و می‌گفت:

عاشق و رند و نظر‌بازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام  
هنر نظر‌بازی به این معنی از دیگر آگاهی و خودباوری حکایت می‌کند؛ چیزی که

---

\* عضو پیوسته شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی، مدیر قطب علمی فردوسی‌شناسی و ادبیات خراسان و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی (مشهد)، رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل مؤسسه خردسرای فردوسی، رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل پیشین مرکز خراسان‌شناسی، مدیر مسئول مجله پاژ، پژوهشگر و نویسنده.

برای سیاست‌مدار از همه چیز لازم‌تر است. سیاست‌مدار اهل مدارا هم باید باشد و اصلاً این «مدار» و «مدارا» به‌رغم دوری زبانی، گویی با هم خویشاوند هم هستند. مدارا لازمه سیاست‌مداری است اگر نه خود آن؛ البته سیاست به معنای هنری و حافظانه آن. اهل مدارا به جهان می‌اندیشد، برای او آدمیان مطرح‌اند فارغ از هرگونه هویت و انتساب و برجستگی؛ او سرنوشت انسان تعاملی را در چشم‌انداز کاری خود می‌بیند و برای ورود به دایره بزرگ انسانی می‌کوشد.

منفعت‌نگری و گروه‌گرایی و دایره‌اندیشی آفت بزرگ جامعه‌نگری است. با این مشخصه‌ها نمی‌شود در اجتماع بزرگ انسانی زیست، گشاده‌دلی و فرانگری لازمه کار سیاست است. اگر همه این ویژگی‌ها در وجود کسی گردآید، می‌شود سیاست‌مدار.

شهریور ۱۳۷۳ که برای اولین بار به تاجیکستان رفتم با هیأتی علمی برای شرکت در «سمپوزیوم بین‌المللی هزاره شاهنامه»، در همان فرودگاه مردی به پیشواز گروه آمده بود، کشیده‌قامت، خوش‌سخن، نیک‌رفتار و مردم‌دار که همه‌جا حاضر بود و هیچ دقیقه‌ای از دقایق خوش‌منشی از چشمش نمی‌افتاد. علی‌اشرف مجتهد شبستری سفیر جمهوری اسلامی ایران بود در دوشنبه. آن سال دوشنبه تازه از جنگ شهروندی قرار یافته بود اما اضطراب ناشی از سه‌سال جنگ خانگی و آثار دل‌شکستگی و ورشکستگی ناشی از آن هنوز از در و دیوار شهر هویدا بود. چندروزی که در آن سفر دوشنبه بودم در برنامه‌های سمپوزیوم و گشت‌وگذارها و دید و بازدیدها و ضیافت‌های رسمی، سفیر را سیاستمداری کارکشته و دل‌آگاه و متناسب با شأن و شوکت یک کشور باستانی و میاندار یک تمدن بزرگ یافتیم.

در آن برنامه‌ها سفرای کشورهای دیگر هم بودند، از روسیه و چین و پاکستان گرفته تا آلمان و هند و فرانسه؛ اما از نظر دولت تاجیکستان سفیر ایران مقدم‌السفرا بود و این تقدّم، چنان‌که من دیدم، بیشتر به جنم خود سفیر مربوط می‌شد و لختی هم به هیمنه و شکوه نام ایران که آن‌روز در چشم تاجیکان نماینده و میاندار تمدن بزرگ آریایی به‌شمار می‌آمد.

تنها در چشم رئیس‌جمهور و مقامات سیاسی نبود که سفیر ایران بالانشینی می‌کرد؛ هم در آن سفر و هم در سفر بعدی دیدم که مردم معمولی کوچه و بازار هم او را نه به حیث عالی‌جناب سفیر که به حیث یک چهره مردم‌دار و یک دوست تمام‌عیار



می‌شناسند و وقتی او را می‌بینند مثل یک رفیق سال و ماه او را بغل می‌کنند و حرمت دوستی‌اش را پاس می‌دارند. در آن سفر و سفر بعدی که من و چندتن از دوستان و مهمانان سفارت با اتومبیل سفیر جایی می‌رفتیم، روستاییانی که از دور این اتومبیل را می‌دیدند به گمان اینکه سفیر است دست از کار می‌کشیدند و می‌ریختند دور ماشین تا در باران مهربانی و مردم‌داری او تن بشویند و جانی تازه‌کنند.

تنها در عرصه سیاست نبود که سفیر با کاردانی و ادب‌شناسی دیپلماتیک و جهة مطلوب و آشکاری پیدا کرده بود بلکه در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی هم او شاه‌راهی به نام ایران باز کرده بود که از در و دیوار آن رونق و پیوستگی و پیوند و همدلی می‌بارید و چشم‌انداز روشنی در افق همکاری‌های منطقه‌ای پدیدار گشته بود، که اگر ندانم کاری و بی‌تدبیری و تنگ‌چشمی و کج‌اندیشی‌های بعدی نبود امروز ما در قلمرو وسیعی از حوزه تمدن آریایی سیادت و بالانشینی نظری داشتیم.

به اقتصاد کاری ندارم که سرچشمه مفاسد خاصی است؛ در قلمرو فرهنگ به یکی دو چشمه اشاره کنم و بگذرم که، «به فرهنگ باشد روان تندرست»: می‌دانستم که در تاجیکستان زبان تاجیکی یا همان فارسی با گویش تاجیکی رایج است که از شنیدن آن لذت می‌بردم اما دریغ که این زبان آشنا با خط ناآشنای کریل بر در و دیوار خودنمایی و با من غریبگی و فاصله مرا با مردمی، که دوستشان می‌دارم، زیاد می‌کرد. کاری که در دوران سفارت این سفیر شد این بود که جامعه و دولت را در عمل متقاعد کرد که به خط نیاکان بازگردند و دشواری یادگیری این الفبای دوست داشتنی اما غریبه و ناآشنا را بر خود هموارکنند. کار به جایی رسید که به‌طور نمادین یک‌روز سفارت توانست تمام تابلوهای مغازه‌ها و فروشگاه‌های اصلی‌ترین خیابان شهر را با خط خوش نستعلیق بنویسند و به شهر رنگ‌وروی یک شهر آریایی بدهد. یا در یک حرکت نمادین دیگر با تأسیس «چاپخانه پیوند» به‌صورت ضربتی تمام کتاب‌های پایه‌های اول و دوم مدارس تاجیکستان را به خط نیاکان چاپ کند و بدهد دست نوآموزان فارسی‌گوی روسی‌اندیش تا در آینده آن‌ها را به سیل خروشان فارسی‌زبان و پاسداران فرهنگ ایرانی متصل کند. حالا در این حیص و بیص چقدر کتاب‌فروشی و کتابخانه فارسی در این شهر و شهرهای دیگر به همت سفارت راه‌اندازی و چقدر دیوان حافظ و شاهنامه به مردم معمولی و سیاستمداران تحفه شد، این بماند. آخر تاجیکان دیوان حافظ را با حرمتی هرچه تمام‌تر

در جهیزیه دختران خود روانه خانه بخت می کردند و این نوشته های فارسی را مانند قرآن حرمت می نهادند و اگر بر تکه کاغذی روی زمین می دیدند برمی داشتند و می بوسیدند و با حرمت تمام در گوشه ای می نهادند تا بدان بی حرمتی نشود.

سفیر آن روز ما تاریخ و زادورود این سرزمین را می شناخت و بدان حرمت می نهاد، با مردم به گویش تاجیکی خودشان خوش و بش می کرد، به مقدّسات فرهنگی آن ها — که مقدّسات دیرین خودمان هم بود — سخت حرمت می نهاد و در این مسیر از هر کوشش و کوششی کوتاهی نمی کرد؛ این بود که آن ها وی را نه سفیر ایران در تاجیکستان که سفیر تاجیکستان در ایران و مبلّغ فرهنگ و باورهای خودشان می دیدند.

با همین گونه کارها بود که فرهنگی بالابلند به نام ایران گرایی و ایران کیشی در تاجیکستان داشت می بالید و ایران شده بود کعبه آرمانی تاجیکان و چه همه ای بود از رفت و آمد و جابه جایی آدم و کالا و ترانزیت ارزش های فرهنگی و احیای روزافزون مدنیّت و سنّت های دیرینه سال مشترک؛ میراثی که آن ها بخشی از آن را در مسیر تندباد بلشویسم از دست داده بودند و ما در مسیر افتادن در آغوش سرمایه داری آفت مند غربی. وقتی به هم رسیدیم هردو داشتیم جدّاً به خود باز می گشتیم که ساطور تفرقه و جزم اندیشی و ناآگاهی این رشته موّدت را چنان از هم گسیخت که دیگر هیچ امیدی به پیوند دوباره آن باقی نماند و شد اینچه شد.

شبستری رد پای خوبی از خود در آسیای میانه بر جای گذاشت و نشان داد که چگونه می توان یک ملّت بزرگ و سرفراز را نمایندگی کرد. دریغا و بسیار بار دریغا که این هنر را کسی از وی نیاموخت و دستگاه سیاسی ما از آوردن چنوبی به کلی عقیم ماند!



مقاله‌ای از دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب آقای حسن بنی اف

رئیس جمهور جمهوری تاجیکستان

نظر به دعوتی که برادر دو باطن حسنه و کلیمه مناسبت و ستازی ملت مسلمان ایران و ملت تاجیکستان موجود است  
جناب آقای محی شریف محمد شمس‌الدینی که از ماوران شایسته و مورد احترامی باشد به سمت سفیر فوق العاده ما را اقتضای  
جمهوری اسلامی ایران در آن کشور تعیین میگردد.

امید داریم با توجه خاص جنابعالی همکاری میسر باشد برای تسهیل انجام امور محول به وی معمول گردد و مبادات دینی و فرهنگی  
خوبست و نهایت دولت جمهوری اسلامی ایران تسلی کند.

با احترام و آرزوی کامیاب برای شخص جنابعالی تمیتم نمودت و ملت ایران شما را تسلیت نماید و صلوات علیکم اجمعین.

تاریخ: تهران، چهارم شهریور ماه ۱۳۵۷ هجری قمری

اکسپدیت سفیر تاجیکستان  
رئیس جمهوری اسلامی ایران

امیر محمد

دکتر علی کریمی  
وزیر امور خارجه

تصویر استوارنامه نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در جمهوری تاجیکستان

## نقش جمهوری اسلامی ایران و نخستین سفیر در برقراری صلح در تاجیکستان

علی اشرف مجتهد شبستری

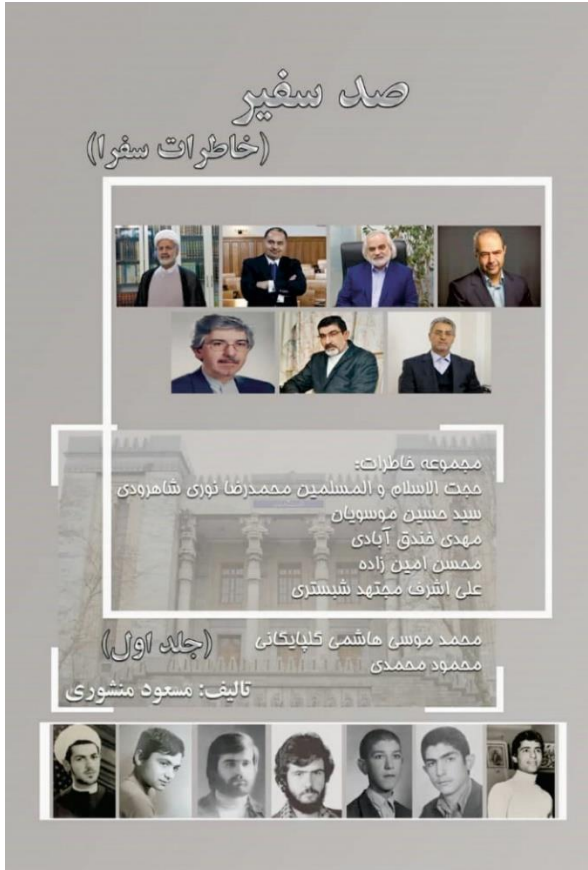
### اشاره

گروه تاریخ شفاهی نوید صبح جلد اول از مجموعه چند جلدی «خاطرات سفرا و دیپلمات‌های ارشد جمهوری اسلامی ایران» را با نام صد سفیر [خاطرات] در سال ۱۴۰۰ منتشر کرد.

نام سفرا و معاونین وزرای امور خارجه که خاطرات ایشان در این جلد درج شده عبارت است از: محمدرضا نوری شاهرودی، سید حسین موسویان، مهدی خندق آبادی، محسن امین‌زاده، علی‌اشرف مجتهد شبستری، محمد موسی هاشمی گلپایگانی، محمود محمدی.

فصل پنجم این کتاب به نقل خاطرات دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری (سفیر سابق ایران در تاجیکستان و دفتر ملل متحد - ژنو) اختصاص دارد.

ضمن قدردانی از اقدام مؤسسه یادشده و آقای مسعود منشوری، مؤلف این اثر، به‌جا دیدیم که این فصل کتاب صد سفیر را، با اندکی ویرایش، در ارجمانه حاضر منتشر کنیم.



\*\*\*

این مقاله بخشی از خاطرات نگارنده از مأموریت در تاجیکستان است که به درخواست مکرر برخی از دوستان ایرانی و تاجیکی درباره روابط دو کشور، جنگ داخلی و مذاکرات صلح تاجیکستان و نقش جمهوری اسلامی ایران و نخستین سفیر در تحقق صلح در آن کشور به رشته تحریر درآمده است.

در این مقاله هرگز قصد تعریف از خود در بین نیست و با توجه به اینکه دوران بازنشستگی را سپری می‌کنم هیچ‌گونه انتظار پاداش و مقام از کسی ندارم؛ اما از آنجایی

که مسئولیت انجمن دوستی ایران و تاجیکستان (سازمان مردم‌نهاد / غیردولتی) بر عهده نگارنده است به این مهم می‌پردازم، زیرا بر این باورم که بازگویی این خاطرات می‌تواند درجه نزدیکی دو ملت (و بهتر بگوییم یک ملت دو پاره شده) را نشان دهد. امیدوارم در این روزها که تاجیکان برای برگزاری جشن سی‌امین سالگرد استقلال آماده می‌شوند و نیز در موقعیت بسیار حساس منطقه و جهان، لزوم تقویت و گسترش روابط فی‌مابین موردعنایت مقامات محترم دو دولت قرار گیرد.

## ایران اولین کشوری بود که پس از استقلال تاجیکستان،

### سفارتخانه‌اش را افتتاح کرد

برای بنده به‌عنوان کسی که در دوران سفارتش در دوشنبه برای حفظ و تقویت روابط فی‌مابین و استقرار صلح و امنیت در تاجیکستان جان و اعتبار سیاسی خود را به مخاطره انداخته و همه‌گونه اتهامات را از دشمنان بهبود روابط دو کشور تحمل کرده، رنج‌آور است که امروز شاهد عدم تحرک مثبت در روابط فی‌مابین دو کشور باشم. قرن‌ها بود که به بهانه‌های مختلف بین ما دو ملت فاصله انداختند و در هفتادسال شوروی دیوار آهنین بین ما کشیدند اما فرهنگ مشترک غنی ما و تاجیکان مانع از گسستن رابطه‌ها شد و متعاقب استقلال تاجیکستان، ایران اولین کشوری بود که با استقبال بی‌نظیر تاجیکان سفارت خود را در دی ماه ۱۳۷۰ در دوشنبه افتتاح کرد. از آن تاریخ تاکنون، حتی در ایام جنگ داخلی، مبادله هیئت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بین دو کشور صورت گرفته و تعاملات بین دو کشور روزبه‌روز گسترش یافته و همکاری‌های بزرگ اقتصادی و تجاری انجام گرفته، تبادل نظر و هم‌آهنگی‌های ارزشمندی در مجامع بین‌المللی برقرار بوده و هرکدام از سفرای دو کشور در انکشاف روابط به سهم خود تلاش کرده‌اند؛ اما باید اذعان کرد سطح روابط دو ملتی که مقام معظم رهبری در ملاقات با رئیس‌جمهور محترم تاجیکستان رابطه آن دو را «خویشاوندی» نامیدند<sup>۱</sup> به دلایل

---

۱. مرحوم جمال‌زاده نیز در مورد تاجیکان تعبیر مشابهی دارد: «مردمی که از جهاتی چند با ما خیلی نزدیک و حتی خویشاوندی دارند و خیرخواه ما و کشور ما و سرنوشت ما هستند؛ همچنان‌که ما نیز خیرخواه صمیمی آن‌ها هستیم.» (جمال‌زاده، محمدعلی، «ادبیات فارسی در تاجیکستان»، مجلهٔ یغما، شماره ۲۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۵ صفحه ۹۵ تا ۹۶).



مختلف و سوء تفاهم‌ها و کمبودها، از سوی هر دو طرف، هنوز به درجه‌ای که شایسته این دو کشور باشد، نرسیده است.

### خطر افراط‌گرایی و گروه‌های تکفیری منطقه آسیای میانه را تهدید می‌کند

اجازه می‌خواهم نگرانی فرهیختگان، استادان و هنرمندان و بازرگانان و مردمان دو کشور و تمام هم‌فرهنگان و هم‌زبانان و آن‌هایی را که متوجه تلخی و خسارت‌های سال‌های دوری هستند، از روند کند فعلی روابط فی‌مابین و شیطنت‌های دشمنان و بدخواهان دوستی و نزدیکی فارسی‌زبانان (که در طول قرن‌ها ادامه داشته، در ایام جنگ داخلی به‌وضوح نمایان شده و امروز به شیوه‌ها و با عوامل جدید مشغول فتنه و نفاق‌انگیزی هستند) یادآور شده، به استحضار برسانم که مردمان دو کشور دوست و برادر انتظار دارند با استفاده از فرصت پیش‌آمده، تبادل هیئت‌های عالی‌رتبه دو دولت در دستور کار قرار گرفته، با برقراری دیالوگ مستقیم بین مقامات دو کشور، سوء تفاهم‌های به‌وجود آمده رفع و در موقعیت بسیار حساس کنونی که خطر افراط‌گرایی و گروه‌های تکفیری منطقه آسیای میانه و خاورمیانه را تهدید می‌کند، طرفین بدون تعصب و پیش‌داوری و با روحیه برادرانه روابط سی‌سال گذشته را بررسی و آسیب‌شناسی کرده و در جهت توسعه روابط و همکاری‌ها طرح نو بیندازند و با سعی و تلاش صادقانه دو طرف، همکاری‌های همه‌جانبه ایران و تاجیکستان به سطوح جدیدی ارتقا یافته، در جهت منافع هر دو ملت تحکیم گردد. ان‌شاءالله.

### پیشینه فرهنگی و اعتقادی تاجیکان و وحدت ملی

در تاریخ ملت‌های جهان رویدادهای مهمی به ثبت رسیده که اهمیت و منزلت آن‌ها باگذشت سال‌ها، همچون ثروت ملی، بیشتر می‌شود و در تاجیکستان روز وحدت ملی، که جمهوری اسلامی ایران در تحقق آن نقش مهمی داشته است، از رویدادهای بارز و ماندگار به‌شمار می‌رود.

امام‌علی رحمان رئیس‌جمهور تاجیکستان در پیام تلویزیونی خود (۲۶ ژوئن ۲۰۱۶) به مناسبت سالگرد امضای تفاهم‌نامه صلح گفت: «روز وحدت ملی برای ملت

صلح پرور ما پدیده نادر و پرارزش تاریخ دوران صاحب‌استقلال‌ی کشور و ثمره جهاد و تلاش‌های سازنده فرزندان بانگ‌وناموس تاجیک بوده، هر سال در فضای آرام و آسوده، اتحاد و همدیگرفهمی و وسعت بی‌سابقه اقدام و عمل‌های سازنده تجلیل می‌گردد. باید گفت که استقلالیت و وحدت در تاریخ نوین خلقمان همچون عامل‌های سازنده در سمت بنیاد دولت دموکراتی و حقوق بنیاد و دنیوی، تشکّل جامعه شهروندی و چون جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ تحمل‌گرایی برای پیشرفت ساحه‌های مختلف حیات دولتمان زمینه‌آسای گذاشتند.»

### «صلح‌نامه» افتخار تاجیکان

در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ (۷ تیرماه ۱۳۷۶) متعاقب مذاکراتی بسیار طولانی و با ابتکار و میانجیگری چند کشور، از جمله ایران، گروه‌های متخاصم در تاجیکستان بعد از پنج‌سال جنگ و خونریزی، به استقرار رضایت و صلح ملی در کشورشان راضی شدند و توافقنامه صلح را به امضا رساندند. این سند مهم در تاریخ نوین تاجیکستان مهم‌ترین سند سرنوشت‌ساز به‌شمار می‌رود. به گفته امام‌علی رحمان، رئیس‌جمهوری تاجیکستان، این سازش‌نامه عمومی استقرار صلح، به جنگ شهروندی خاتمه داد و اکنون صلح و آرامش در تاجیکستان حاکم است و این «صلح‌نامه» افتخار تاجیکان در جهان است.

به گفته وی امروز این تجربه صلح تاجیکان در جامعه جهانی به الگویی تبدیل شده و به‌عنوان یک پدیده نادر فرهنگ صلح‌آفرینی پذیرفته شده است. وی می‌گوید: «به‌دست آوردن رضایت ملی، قطع جنگ و خونریزی و رسیدن به زندگی آرام در تاجیکستان کار سهل و آسان نبود، اما با میانجیگری خیرخواهانه سازمان ملل و کشورهایی مثل ایران این موضوع مهم و سرنوشت‌ساز محقق شد. در ابتدای سال‌های ۹۰ یعنی آن ایام فاجعه‌باری که در نتیجه فتنه و دسیسه نیروهای بدخواه خارجی، مملکت تاجیکستان روزبه‌روز ناآرام‌تر می‌شد، با ابتکار ایران و روسیه، گروه‌های متخاصم تاجیک، نشست بر سر میز مذاکره را یگانه راه نجات کشور تازه‌به‌استقلال رسیده‌شان از نابودی دانستند و به مذاکره رضایت دادند و سند صلح و ثبات در کشورشان را به امضا رساندند.» رئیس‌جمهوری تاجیکستان می‌گوید: «ماهیت و

جوهره اساسی این سند تاریخی، ترجیح دادن اراده ملی و آرمان مردم صلح‌خواه تاجیکستان بر منافع گروهی و قومی بود.<sup>۱</sup>

### فاجعه برادر کشی در تاجیکستان ریشه خارجی داشت

بر اثر جنگ‌های داخلی تاجیکستان طی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ بیش از یک میلیون شهروند تاجیک آواره شدند؛ ۱۵۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند و ۵۰ هزار کودک بی سرپرست و ده‌ها هزار خانه تخریب شد. در مجموع تاجیکستان از این جنگ افزون بر ۱۰ میلیارد دلار خسارت دید و این کشور در بحران شدید قرار گرفت.

جنگ و درگیری و برادرکشی در تاجیکستان نمی‌توانست از دل فرهنگ والای تاجیکان سر برآورده باشد و بدون تردید باید جای پای بدخواهان و دشمنان مردم شریف آن کشور را جست‌وجو کرد. رئیس‌جمهور تاجیکستان در مناسبت‌های مختلف به این نکته اشاره داشته، از جمله در پیام به مجلس عالی در ۲۲ دسامبر ۲۰۱۶ (۲ دی‌ماه ۱۳۹۵) گفت: «ابتدای سال نودم عصر گذشته، تاجیکستان بر اثر مداخله بعضی کشورهای خارجی که زیر شعار دمکراتیک‌کنانی جامعه صورت گرفت، به گرداب مخالفت‌های شدید داخلی گرفتار شده، این روند به جنگ تحمیلی و فاجعه برادرکشی آورده رسانید.»

### شوروی تاجیکان را از فرهنگ نیاکانشان دور نگاه داشت

تاجیکان تاریخی پرفراز و نشیب و دردناک و پرحادثه‌ای داشته‌اند. سرگذشت فرهنگ و زبان مردم تاجیکستان همچون سرگذشت سیاسی و اجتماعی‌شان بسیار پرحاشیه و دردناک بوده است. همواره در معرض توفان‌های صعب و یورش‌های بی‌منطق فرهنگ‌های ضعیف‌تر و خشن‌تری بوده که نمی‌توانستند بدویت خود را در رقابت با این زبان و فرهنگ کهن سال و غنی پنهان سازند و برتری را با شمشیر و شکنجه و عداوت جست‌وجو می‌کردند.<sup>۲</sup> این قطعه از سرزمین شعر و ادب آریایی، در قرن شانزدهم

۱. ایرنا، ۶ تیر ۱۳۷۱

۲. میراحمدی، مریم، «قوم تاجیک و فرهنگ تاجیکی در آسیای مرکزی»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، بهار ۱۳۷۲، شماره ۳۴، ص ۷۷.

میلادی به سبب تعصبات قومی، منطقه‌ای، مذهبی و ضعف در اندیشه و تدبیر امرا و سلاطین وقت، از پیکر واحد ایران زمین جدا شد. در این قرن قبایل ترک و ازبک، آسیای مرکزی را تصرف کردند و رابطه‌های سیاسی و فرهنگی آسیای مرکزی و ایران به‌طور عملی قطع شد.

متعاقباً در دوران شوروی تلاش‌های فراوانی برای دورنگاه‌داشتن تاجیکان از فرهنگ نیاکانشان صورت گرفت. زمانی هم که تاجیکان خواستند دولت خودمختار یا جمهوری داشته باشند، آن‌ها را از مرکزهای سیاسی و فرهنگی — مانند سمرقند، بخارا، فرغانه و... که گهواره تمدن تاجیکان بود — جدا کردند و در روستایی نه‌چندان معروف، مرکز علمی و فرهنگی و پایتخت برایشان درست کردند. مردم از دین و مذهب محروم شده، مساجد و مدرسه‌ها ویران گردیده، کتاب‌ها سوزانده شده؛ و اهل علم و هنر به قتل رسیدند.<sup>۱</sup> از سال ۱۹۲۷ تغییر تدریجی خط فارسی به الفبای لاتینی آغاز گردید تا اینکه در ۱۹۲۹ خط لاتین رسمیت یافت و در ۱۹۴۰ الفبای سریلیک جایگزین خط لاتین شد. بسیاری از فرهیختگان تاجیک معتقدند که به علت تغییر خط، تاجیکان عملاً دو بار «بی‌سواد» شدند و رژیم کمونیستی برای دور کردن آن‌ها از فرهنگ و آیین و دین نیاکان — که جزو معدود اقوام دارای فرهنگ کهن در آسیای مرکزی بودند — خط فارسی را عوض کرد. جنگ داخلی در تاجیکستان نیز در ادامه همان سیاست دورکردن هم‌زبانان و هم‌فرهنگان از همدیگر بود، اما خوشبختانه فتنه‌انگیزان موفق نشدند و دولت و اپوزیسیون تاجیک با سبق گرفتن [در آموختن] از فرهنگ غنی خود و به کمک ایران و روسیه به این جنگ برادرکش خاتمه دادند.

### اسلام ریشه در فرهنگ تاجیکان دارد

در اینجا باید خاطر نشان کرد که به‌رغم تلاش بی‌وقفه و اعمال خشونت شوروی برای از بین بردن دین و زبان و فرهنگ تاجیکان، این مردمان پاک‌سرشت با چنگ و دندان از فرهنگ و زبان و آیین نیاکان خود محافظت کردند. در ایام مأموریتم در تاجیکستان خاطرات زیادی از فرهیختگان سالخورده تاجیک دربارهٔ مشق‌اتی که در دوران تسلط

۱. گلمرادزاده، پیوند، محقق و استاد روزنامه‌نگاری دانشگاه ملی تاجیکستان، «زبان فارسی، قالب‌های شوروی و تفکر قالبی»، خواهان، خرداد ۱۳۹۵.

شوروی برای حفظ زبان و فرهنگ و دینشان متحمل شده بودند شنیدم و خواندم که همگی نشان از عمق ایمان و اعتقاد مستحکم آن‌ها به اسلام و فرهنگ نیاکان دارد. در همان روزهای اول مأموریتم متوجه شدم ذهنیتی که از «کمونیست» در ذهن بعضی از ایرانیان بوده (فردی بی‌دین)، در تاجیکستان مصداق ندارد، زیرا حتی آن‌هایی که عضویت حزب کمونیست را داشتند و بدان می‌بالیدند، می‌گفتند «الحمد لله مسلمانیم!» پیرمردی که سال‌ها عضو حزب کمونیست بود تعریف می‌کرد که به‌هنگام فوت مادرش در زمان استالین، از ترس رؤسای کمونیستش که از مسکو آمده بودند، نتوانسته بود مادرش را با رعایت مراسم اسلامی دفن کند؛ نیمه‌شب به‌اتفاق چند تن از محارم نیش قبر کرده و مادرش را غسل و کفن و دفن می‌کنند.

برای بنده خیلی جالب بود که در سال ۱۹۹۲ به‌هنگام برگزاری مراسم یادبود رسول جباراف، رئیس‌جمهور اسبق تاجیکستان در زمان شوروی، بانوی سالخورده‌ای در پایان سخنرانی‌اش گفت: «چهل سال است کمونیست هستم، کمونیست می‌مانم، رسول جباراف جایش جنت باشد!» یکی دیگر از سران حزب کمونیست تاجیکستان در پایان همین مراسم به‌دوستانش گفت: «برویم خانه جباراف یک‌فاتحه بدهیم!»

داستان‌های زیادی از این‌دست وجود دارد که همگی حاکی از ایمان قلبی تاجیکان به اسلام بوده و نشان می‌دهد هرچند رعایت برخی از شعائر اجباراً کنار گذاشته شده بود ولی ریشه اسلام در بین تاجیکان قوی‌تر از آن بوده که تزییقات و ممنوعیت‌های زمان کمونیستی هم بتواند آن را از بین ببرد. به قول یکی از استادان برجسته تاجیکی: «در زمان شوروی اندرونی ما تاجیک مانده ولی بیرونی ما شیبه روس‌ها شده بود.»<sup>۱</sup> شکل‌گیری حرکت‌های مسالمت‌آمیز اسلامی مخفی بین تاجیکان در سال‌های آخر حکومت شوروی نیز دلیلی بر همین اعتقادات مذهبی قوی آنان بود.

۱. این واقعت را به‌وضوح به‌هنگام مهمان‌شدن در خانه تاجیکان مشاهده می‌کردم که مرد و زن با همان لباس‌های سنتی بسیار زیبای خودشان حاضر می‌شوند؛ آن‌ها هیچ وعده غذایی را بدون دعا آغاز نمی‌کنند و جمع کردن سفره نیز همراه با دعاست. احترام به والدین بسیار رعایت شده و برخی‌ها وقتی می‌خواهند بگویند «پدرم این حرف را زد» می‌گویند: «قبله‌گاهی گفتند.» دعاگرفتن از بزرگ‌ترها و اشخاص متدین خوش‌نام رسم معمول است و این امر مخصوص طبقه خاصی در جامعه نیست و اکثریت قریب به‌اتفاق تاجیکان به‌هنگام خداحافظی تقاضای دعا از این افراد می‌کنند.

## چاپ و توزیع کتاب آموزش خط نیاکان

در سال ۱۳۷۱ زمانی که کتاب آموزش خط نیاکان به کمک استادان تاجیکی و وزارت آموزش و پرورش و با همت دکتر حداد عادل در شمارگان دویست هزار نسخه چاپ و توسط سفارت توزیع گردید و تعدادی از آن‌ها به سمرقند و بخارا نیز رسید، چند ماه بعد اطلاع یافتیم که چون در صفحات آخر آن کتاب آیاتی از قرآن نیز چاپ شده، به خاطر قداست آن‌ها جزو جهیزیه عروس‌ها گذاشته می‌شود.<sup>۱</sup> لازم به ذکر است که در آن ایام قرآن در دسترس مسلمانان آسیای میانه نبود و همان طوری که پیش‌تر اشاره شد، از دلایل عمده تغییر خط، دور کردن مردم مسلمان آسیای میانه و قفقاز از تعالیم قرآن و فرهنگ نیاکانشان بود.

برای خواننده ایرانی جالب است بدانند که احترام به اهل بیت در تاجیکستان بسیار بالا است؛ اگر کسی صاحب فرزند دوقلو دختر باشد حتماً اسامی آن‌ها «فاطمه و زهرا» گذاشته می‌شود و اگر پسر باشند «حسن و حسین» نام‌گذاری می‌شوند. «کربلایی خوانی» از مراسمی است که هنوز در برخی از نقاط تاجیکستان در ایام محرم برگزار می‌گردد.

## تاجیکان و احیای آیین و فرهنگ و دین

تاجیکان در سمرقند و بخارا از صدر اسلام همواره در بسط و نشر علم و حکمت و آموزه‌های دینی پیشرو و مدارس دینی بخارا در گذشته شهره آفاق بوده و اولین تفاسیر قرآن در بخارا نوشته شده است. همین پیشینه درخشان و فرهنگ غنی بود که تاجیکان را در طول اعصار و در مقابل حمله اقوام مختلف محافظت کرده است. تاجیکان در آستانه فروپاشی شوروی (که اندکی فضای سیاسی باز شده بود) و پس از استقلال،

---

۱. معمولاً عروس و دامادها در روز ازدواج در شهرهای مختلف به مکان‌های مقدس می‌روند. در دوشنبه به مقبره مولانا چرخ‌چی یا اطراف مجسمه پدر شعر فارسی ابو عبدالله رودکی، در کولاب به مقبره میرسیدعلی همدانی، در خجند به باغ کمال خجندی (که امروزه مقبره نمادین شیخ کمال به طرز باشکوهی ساخته شده و با انتقال اندکی خاک از مقبره کمال واقع در تبریز در آبان ماه ۱۳۹۳ توسط حاکم خجند و هیئت همراه که با کمک انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و استانداری آذربایجان شرقی و شهرداری تبریز صورت گرفت، متبرک گردیده است) و در بدخشان و دیگر مناطق هم اولین لحظات زندگی مشترک را در مکان‌های مقدس آغاز می‌کنند.

به سرعت به احیای آیین و فرهنگ و دین خود پرداختند و زبان و فرهنگ نیاکان را محور هویت ملی و تحکیم روابط با کشورهای هم‌فرهنگ و هم‌زبان را در زمره اولویت‌های سیاست خارجی این کشور قرار دادند.

### استقرار صلح در تاجیکستان مدیون میانجیگری ایران است

تحقق صلح در تاجیکستان حکایت از عنایت خداوند بزرگ به این دیار باستانی، سبق‌گرفتن از فرهنگ غنی و آیین نیاکان و مهم‌تر از همه واقع‌نگری سیاسی و دوراندیشی شخصیت‌هایی مثل امام‌علی رحمان، مرحوم سیدعبدالله نوری و رهبران حزب‌ها، گروه‌ها و طایفه‌های مختلف تاجیکستان در قبال این فاجعه ملی و تلاش و میانجیگری ایران و روسیه بود. یکی از مهم‌ترین فرازهای روابط ایران و تاجیکستان، نقش ایران در پیشبرد مذاکرات صلح تاجیکستان است که بدون تردید و به گفته صاحب‌نظران سیاسی بدون میانجیگری جمهوری اسلامی ایران استقرار صلح در تاجیکستان محقق نمی‌شد. پیش از پرداختن به نقش ایران در صلح‌سازی در تاجیکستان، مختصراً به روابط دیپلماتیک بین دو کشور می‌پردازیم.

### پیشینه روابط دیپلماتیک ایران و تاجیکستان

حوالی ساعت ۴ بعدازظهر روز ۱۸ دی‌ماه ۱۳۷۰ هیئتی متشکل از مقامات سیاسی و فرهنگی به سرپرستی عباس ملکی معاون وقت آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه با یک هواپیما وارد فرودگاه پایتخت تاجیکستان گردید. به‌رغم برودت هوا و برفی که روی زمین نشسته بود، عده زیادی از مردم — که به‌علت تأخیر پرواز، ساعت‌ها در سرما ایستاده بودند — هیئت را با در دست داشتن شاخه‌های گل، از فرودگاه تا محل استقرار، به گرمی استقبال کردند. چند ساعت پس از ورود هیئت ایرانی به محل استقرار، شب شعری فراموش‌نشده‌ای با حضور ادبا و شعرای ایرانی حاضر در هیئت (به سرپرستی دکتر حدادعادل) و شعرای تاجیک (به سرپرستی مرحوم لایق شیرعلی) آراسته شد. فردای آن‌روز ملاقات با رئیس‌جمهور وقت (مرحوم رحمان‌نبی‌اف) و دیگر مقامات سیاسی انجام و مذاکرات مربوط به تأسیس و نیز چگونگی توسعه روابط انجام گرفت و نگارنده به‌عنوان اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان معرفی و شروع به کار کردم.

بدین ترتیب جمهوری اسلامی ایران نخستین کشوری بود که در پی کسب استقلال تاجیکستان، در شهر دوشنبه سفارت خود را باز و اراده خود را برای برقراری و توسعه همکاری دوستانه با این کشور هم‌زبان و هم‌ریشه اعلام کرد.

تاجیکستان نیز علاقه‌مندی زیادی به برقراری و گسترش روابط با جمهوری اسلامی ایران داشت و به همین دلیل بود که به محض اعلام استقلال، دولت این کشور همکاری با ایران را به‌عنوان کشور هم‌زبان یکی از اولویت‌های مهم سیاست خارجی خود تعیین کرد. به‌علت توجه بالای تاجیک‌ها به جمهوری اسلامی ایران بود که رحمان نبی‌اف، نخستین رئیس جمهوری مستقل تاجیکستان، در ماه جون سال ۱۹۹۲ (تیرماه ۱۳۷۰) اولین سفر خارجی خود را به تهران انجام داد.

رابطه ایران با تاجیکستان به‌غیراز ملاحظات سیاسی و اقتصادی، از ویژگی خاص دیگری برخوردار بود و آن قرابت فرهنگی و تمدنی ایران و تاجیکستان است که باعث گردید روابط دو کشور فراتر از ملاحظات سیاسی و اقتصادی قرار گیرد و روابط مردمی نیز گسترش یابد.

به‌رغم تبلیغات منفی برخی از کشورهای منطقه و نیروهای سیاسی مخالف گسترش روابط ایران و تاجیکستان، هدف اصلی جمهوری اسلامی ایران از ابتدای تأسیس سفارت، توسعه روابط رسمی همه‌جانبه با دولت تاجیکستان بوده است.

### ایران برای حضور در آسیای مرکزی نگاهی عمل‌گرایانه داشت

جمهوری اسلامی ایران برای حضور خود در آسیای مرکزی نگاهی عمل‌گرایانه داشت. فروپاشی شوروی وضعیت توازن قوا در مرزهای شمالی را به سود ایران تغییر داده و فضای فعالیت جدیدی را در مقابل دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی ایران گشوده بود و تحکیم استقلال کشورهای بازمانده از شوروی و برقراری صلح و ثبات این کشورها که باعث گسترش روابط اقتصادی با آن‌ها می‌شد، فرصت استراتژیک مهمی برای جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌گردید؛ لذا دستگاه دیپلماسی فرصت پیش‌آمده را مغتنم شمرد و با طراحی سیاست عمل‌گرایانه، گسترش روابط با مجموعه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را به موازات گسترش رابطه با روسیه در دستور کار خود قرار داد.<sup>۱</sup>

۱. سیدرسول موسوی، «نقش ایران در پیشبرد مذاکرات صلح تاجیکستان»، مجله مطالعات آسیای



## روسیه تمایلی به گسترش روابط ایران و تاجیکستان نداشت

ذکر این نکته بی‌مناسبت نیست که به‌فاصله یک ماه پس از تأسیس سفارت جمهوری اسلامی ایران در پایتخت تاجیکستان، جیمز بیکر وزیر خارجه وقت امریکا در سفر یک‌روزه به دوشنبه به‌طور تلویحی اعلام کرد که چون ایران سفارت خود را در تاجیکستان افتتاح کرده، امریکا نیز اقدام به تأسیس سفارت خواهد کرد؛ و در مدت کوتاهی سفیر امریکا به دوشنبه اعزام گردید.

موضع روسیه — که در آن ایام از برقراری روابط ایران با تاجیکستان چندان دل‌خوشی نداشت — پس از شروع تظاهرات و درگیری‌های داخلی در دوشنبه و روی‌کارآمدن دولت مصالحه‌ملی در بهار ۱۳۷۱، جلوگیری از گسترش روابط ایران با تاجیکستان بود؛ زیرا از نظر روس‌ها حکومت مصالحه‌ملی طرفدار ایران تلقی می‌شد و این حکومت از دیدگاه روسیه و ازبکستان تهدیدی برای آسیای مرکزی به‌حساب می‌آمد. امریکا نیز با این استدلال که این حکومت مصالحه‌ملی عامل تقویت بنیادگرایی در آسیای مرکزی می‌گردد با آن مخالفت می‌کرد. کوزیرآف وزیر خارجه وقت روسیه در شهریور ۱۳۷۲ در ملاقات با محمود واعظی معاون وقت وزیر خارجه به‌صراحت اعلام کرد که تاجیکستان منطقه امنیتی و حوزه منافع ملی روس‌هاست و روسیه نسبت به اوضاع تاجیکستان نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و به‌هر قیمتی که شده در تاجیکستان باقی خواهد ماند. در پاسخ واعظی به نقش میانجی‌گرانه ایران تأکید کرده و خواستار مساعدت روس‌ها برای حل سیاسی درگیری‌های بین تاجیکان شد. سینکویچ، نخستین سفیر روسیه در تاجیکستان نیز برای انتقال این مطلب آن‌قدر عجله داشت که در آغاز اولین دیدار تشریفاتی<sup>۱</sup> خود با نگارنده (به‌عنوان مقدم‌السفرا) قبل از هرگونه سخنی به‌صراحت گفت که ما ۷۰ سال است که در این کشور حضور داریم و خواهیم بود! بنده هم ضمن تأیید حرف سفیر به وی گفتم: «تردیدی نیست که شما در هفت‌دهه گذشته روابط سیاسی اقتصادی و فرهنگی گسترده‌ای با تاجیکستان داشته‌اید و ادامه خواهید داد ولی اگر شما از مردم

---

مرکزی و قفقاز، پاییز ۱۳۸۱، شماره ۳۹. [دکتر سیدرسول موسوی دومین سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان بود.]

عادی این کشور هم سؤال کنید خواهند گفت حضور و روابط ما سابقه چندین هزارساله دارد! چون ما از یک نژاد و یک تاریخ و یک فرهنگ‌ایم. ایران به دنبال برقراری صلح و آرامش در تاجیکستان هست.»

در ماه‌های اول فروپاشی شوروی که دوران ماه‌عسل روابط روسیه و آمریکا بود، سفرای این دو کشور از گستردگی فعالیت‌های سفیر ایران در تاجیکستان و حضور وی در محافل و مراسم مختلف ناخرسند بوده و طبق شنیده‌ها از منابع موثق، به مشوّش کردن ذهن مقامات تاجیکی پرداخته و خواهان تقلیل سطح روابط دو کشور بودند. متأسفانه سفرای مذکور توجه نداشتند که اگر سفیر ایران در همه‌جا حضور دارد و مورد استقبال قرار می‌گیرد به سبب یکی بودن نژاد و تاریخ و فرهنگ وی با تاجیکان است و بین او و مردم تاجیک فاصله‌ای نیست. به نوشته یکی از فرهیختگان تاجیک: «... شبستری نماینده راستین ایران در تاجیکستان بود و پرچم میهنش بالای سرش در اهتزاز بود و او در همه‌جا به‌عنوان منادی جان‌برکف سیاست خارجی کشورش عرض هستی می‌کرد؛ اما در صدها محفل مختلف خُرد و بزرگ - از جشن‌های عروسی تا مراسم ملی و مذهبی - او به‌مانند پاره‌ای از جگر ملت تاجیک به چشم می‌رسید. از تمدن پر بار و گران‌سنگ ایران زمین سخن می‌پراست.»<sup>۱</sup>

### نمونه موفق سیاست خارجی ایران در تاجیکستان

گرچه روسیه در ابتدا ایران را رقیب خود در تاجیکستان تلقی می‌کرد ولی به تدریج دریافت که بدون همکاری متقابل با ایران، استقرار صلح در تاجیکستان و خاتمه‌دادن به درگیری‌ها در مرزهای این کشور با افغانستان امکان‌پذیر نیست. به یقین می‌توان گفت که بدون تبادل نظرها و همکاری‌های ایران و روسیه، برقراری صلح در تاجیکستان میسر نمی‌شد و رئیس‌جمهور و دیگر مقامات و فرهیختگان و مردم تاجیکستان نیز در فرصت‌ها و مناسبت‌های متعدد به این امر اشاره و از تلاش‌های هر دو کشور قدردانی کرده‌اند. همکاری‌های ایران و روسیه با گفت‌وگوهای صلح تاجیکستان آغاز و روزه‌روز توسعه یافت و امروز شاهد گستردگی روابط دو کشور در همه زمینه‌ها هستیم. سیاست خارجی ایران در تاجیکستان یکی از نمونه‌های موفق بعد از انقلاب بود.

۱. عثمان‌اف، ابراهیم، «شادی شریک و غم شریک ما»، روزنامه اطلاعات، ۲۲ آبان ۱۳۷۸.

به‌طورکلی باید گفت جمهوری اسلامی ایران از هر فرصتی که به‌دست آورده در جهت استقرار صلح و امنیت در کشورهای منطقه استفاده کرده است. علی‌رغم ادامه تبلیغات و شایعات منفی علیه جمهوری اسلامی ایران و سفیر، عملکرد صادقانه و سازنده جمهوری اسلامی ایران در فیصله‌دادن به جنگ برادرکش چنان بود که سفیر ایران مورد وثوق هر دو طرف مذاکره‌کننده شد و نقش مهمی در نزدیکی نظرات طرفین ایفا کرد. «... به‌رغم بعضاً تیره‌شدن روابط دو کشور، او [شبه‌ستری] با هشیاری و درایت، توطئه‌های دشمنان را خنثی کرد و باب درخشان در اول کتاب دوستی و برادری ایرانیان و تاجیکان بازکرد. معرفت والا و فضیلت بلند انسانی سفیر امکان داد که جمهوری اسلامی ایران در برقراری آشتی ملی تاجیکان نقش بارزی داشته باشد.»<sup>۱</sup>

### میانجیگری ایران برای برقراری صلح و آشتی ملی

میانجیگری ایران در منازعه تاجیکان به همان روزهای اول ناآرامی‌ها برمی‌گردد. در پی اولین گزارش‌های سفارت ایران در مورد ناآرامی‌های شهر دوشنبه، رئیس‌جمهور وقت، آقای هاشمی‌رفسنجانی، در اردیبهشت ۱۳۷۱ (می ۱۹۹۲) طی تماس تلفنی با رئیس‌جمهور وقت تاجیکستان (رحمان نبی‌اف) آمادگی ایران را برای هرگونه کمک در جهت استقرار صلح و آرامش به طرف تاجیکی اعلام کرد. سفیر ایران در دوشنبه نیز در راستای سیاست کشور خود، در ملاقات‌ها و مصاحبه‌هایش به‌عنوان یک برادر، طرفین را به خویشتن‌داری دعوت می‌کرد. سیاست ایران جانب‌داری از هیچ‌گروه و حزبی نبود و تمام تلاش خود را در جهت آرامش و امنیت تاجیکستان متمرکز کرده بود. در اوایل پاییز ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) که به سبب شدت درگیری‌ها تمام دیپلمات‌ها و عده‌ای از اهالی شهر دوشنبه را ترک کرده بودند، به‌رغم وضعیت جنگی خطرناک، سفیر ایران شهر را ترک نکرد. این امر سبب شد که تبلیغات منفی فتنه‌گران و دشمنان دوستی دو ملت تا حدود زیادی خنثی شود و تاجیکان کاملاً احساس کنند که ایران تنها کشوری است که آن‌ها را در سختی و غم تنها نمی‌گذارد.

قابل ذکر است در همان روزهایی که سفیر امریکا با محافظ مسلح رفت و آمد می کرد و به هنگام ترک دوشنبه مسیر هتل تا فرودگاه را با خودروهای زرهی طی کرد، سفیر ایران هرگز همراه خود محافظ نداشت و همانند مردم عادی در خیابان ها رفت و آمد کرده، در مراسم عزا و شادی مردم و با مراسم دیگر شرکت می کرد.

### کارکنان سفارت شبانه آردها را داخل کامیون گذاشتند

آغاز جنگ داخلی و بسته شدن راه ها، وضعیت معیشتی سختی در تاجیکستان، به ویژه دوشنبه و کولاب، به وجود آورده بود. در آن وضعیت جمهوری اسلامی ایران اولین کشوری بود که کمک های بشردوستانه خود را از طریق هلال احمر و با هواپیما به دوشنبه منتقل کرد و در اختیار نیازمندان و گریزه ها [آواره شدگان] قرار می داد.

باتوجه به اینکه راه های منتهی به کولاب — که مخالفین حکومت وقت بعد از درگیری های دوشنبه عمدتاً در آنجا مستقر بودند — محاصره شده بود و اخبار واصله از آن منطقه حکایت از کمبود مواد غذایی داشت، سفیر ایران تلاش می کرد تا امکان ارسال مقداری آرد به آنجا را نیز فراهم کند. در این راستا در ۲۲ آبان ۱۳۷۱ (۱۲ نوامبر ۱۹۹۲) توانست از دفتر آقای اصل الدین صاحب نظر، معاون نخست وزیر دولت مصالحه ملی با آقای امام علی رحمان — که در آن زمان رئیس کمیته اجرایی کولاب بود — تلفنی صحبت کند. صحبت نسبتاً طولانی بود و آقای رحمان گله گذاری می کرد. سفیر کوشش کرد که موضع بی طرفانه کشورش و نیز تبلیغات منفی دشمنان دوستی دو ملت را یادآوری کند و اجازه بخواهد که به عنوان کمک مقداری آرد ارسال کند. گرچه آقای رحمان چندان تمایلی به دریافت این کمک نشان نداد ولی روز بعد سه هواپیمای کوچک محموله آرد به کولاب منتقل گردید. نکته قابل توجه در مورد حمل آرد به کولاب این بود که به سبب جو موجود بین جوانان دوشنبه علیه کولاب، کسی حاضر به بارگیری آردها نشد و کارکنان سفارت ایران خودشان شبانه آن ها را داخل کامیون گذاشتند و صبح زود به فرودگاه انتقال دادند.<sup>۱</sup>

۱. یکی از همکاران سفارت که در ابتدا با کمی نگرانی از مبهم بودن چگونگی برخورد مسئولان در کولاب با اولین هواپیمای حامل آرد به کولاب رفته بود، آن قدر تحت تأثیر استقبال گرم معاون

لازم می‌دانم در همین جا این نکته را یادآور شوم که پس از روی کار آمدن دولت جدید، وقتی آقای رحمان به‌عنوان رئیس پارلمان و شخص اول کشور در اجلاسیه خجند انتخاب شد و متعاقباً در دوشنبه مستقر گردید، در آستانه روز ملی جمهوری اسلامی ایران، در مقابل اعضای کابینه خود در بوستانسرای دولتی، ضمن اشاره به دوستی دو کشور، با شهامت و صراحت تمام با اشاره به سفیر ج.ا.ایران گفت: «من از این کس [شخص] عذر پرسیدنی هستم [عذرخواهی می‌کنم] چون در تماس تلفنی در کولاب با او سخت گپ زده بودم [به تندی صحبت کرده بودم].»

### تبلیغات منفی برخی از رسانه‌های خارجی علیه ایران

با برگزاری اجلاس خجند و انتخاب امام‌علی رحمان به‌عنوان رئیس پارلمان و شخص اول کشور در ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲، دولت جدید روی کار آمد. پس از ورود دولت جدید به دوشنبه در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۲ (۲۰ آذر ۱۳۷۱) و درگیری‌های شدید چندروزه، جنگ داخلی تاجیکستان وارد مرحله تازه‌ای شد و عده‌ای از مخالفین دولت جدید — که اعضا یا حامیان دولت مصالحه ملی بودند — به افغانستان و برخی از رهبران سیاسی به ایران پناهنده شدند.

متأسفانه در ایام جنگ داخلی تبلیغات مستمر منفی برخی از رسانه‌های کشورها و گروه‌های منطقه علیه ایران — که نفاق‌افکنی و فتنه‌انگیزی آن‌ها بین پارسی‌زبانان‌ها سابقه طولانی داشته و در نوشته‌های استاد صدرالدین عینی و استاد محمدجان شکوری و اشعار لایق شیرعلی و دیگر بزرگان تاجیک منعکس هست — در اجلاسیه نوامبر ۱۹۹۲ خجند در صحبت‌های یکی از سخنرانان متجلی گردید و جملات ناشایستی درباره ایران به زبان آورده شد. این امر سبب نگرانی بسیاری از فرهیختگان تاجیک و علاقه‌مندان به تحکیم روابط ایران و تاجیکستان گردید تا جایی که فردای آن روز استاد محمد عاصمی و استاد مؤمن قناعت که از اجلاسیه خجند برگشته بودند سراسیمه نزد سفیر ایران آمدند و از چگونگی انعکاس آن حرف‌ها در ایران جويا شدند. به ایشان گفتم: «از آن شخص انتظار بیشتری نداشتم چون او هم تحت تأثیر تبلیغات منفی و جو

---

رئیس کمیته اجرایی، خانم رستم‌اوا، و مردم کولاب قرار گرفته بود که دو پرواز دیگر را هم خودش همراهی کرد.

سیاسی موجود قرار گرفته و آن سخن‌ها را به زبان آورده است و اطمینان دارم برادری و صداقت ما نسبت به تاجیکان به او هم ثابت خواهد شد. ضمناً با توجه به اینکه جناب آقای رحمان به‌عنوان شخص اول حکومت در سخنرانی خود یکی از پایه‌های سیاست خارجی تاجیکستان را تقویت روابط با کشورهای فارسی‌زبان نام بردند، من در گزارش خود به وزارت متبوعه‌ام، سخنان آقای رحمان را پررنگ کرده و حرف‌های فرد دیگر را بی‌اهمیت جلوه دادم تا در شرایط حساس کنونی عکس‌العمل شتابزده نداشته باشیم.»

### آقای هاشمی رفسنجانی تحولات تاجیکستان را با دقت دنبال می‌کرد

باید اذعان کرد که دوران جنگ داخلی و حضور رهبران اپوزیسیون در ایران، یکی از مشکل‌ترین موقعیت‌ها را برای روابط دو کشور به وجود آورد؛ از یک طرف ایران به‌شدت علاقه‌مند بود که رابطه خود با تنها دولت فارسی‌زبان در آسیای میانه را تقویت بخشد و لازمه این کار اعتمادسازی با حکومت جدید آقای رحمان بود؛ از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران می‌بایست در جهت استقرار صلح و آرامش در تاجیکستان، رهبران اپوزیسیون در ایران و افغانستان را راضی کند تا با دولت جدید مذاکره نمایند.<sup>۱</sup> مزید بر این‌ها، شیظنت‌های کشورهای روسیه، ازبکستان و امریکا را — که در آن روزها در پی خدشه‌دارکردن و قطع روابط ما و تاجیکستان بودند — خنثی کند.

گفتنی است در آن ایام علاوه بر دستگاه دیپلماسی کشور، شخص جناب آقای هاشمی رفسنجانی و جناب آقای روحانی — که ریاست شورای عالی امنیت ملی را به‌عهده داشتند — تحولات تاجیکستان را مرتباً با دقت و حساسیت دنبال می‌کردند.

### اگر میانجیگری ایران نبود...

بدیهی است در چنین موقعیتی که دولت تاجیکستان انتظار حمایت ایران را داشت و در مقابل اپوزیسیون خواهان قطع روابط ایران با دولت بود، اتخاذ سیاست جانب‌دارانه از یکی از طرفین درگیری و یا پیروی از سیاست بی‌طرفانه برای ایران آسان‌تر بود، ولی با عنایت به تمام جوانب امر و دستور صریح قرآن به کوشش برای برقراری صلح و آشتی

۱. سید رسول موسوی، همان.

بین برادران دینی<sup>۱</sup> و با توجه به اهمیت حیاتی امنیت تاجیکستان برای ایران و اینکه سرنوشت مردمان دو کشور با هم عجین شده، ایران نمی‌توانست بی‌تفاوت بماند و با علم به مشکلات و گرفتاری‌ها، سیاست میانجیگری را اتخاذ کرد و در این راستا ضمن حفظ و تقویت روابط با دولت جدید در جهت اعتمادسازی، با رهبران اپوزیسیون نیز تماس‌های مداوم، جهت ترغیب آن‌ها به مذاکره با دولت، صورت می‌گرفت و درعین حال مذاکرات مقدماتی با روسیه و سازمان ملل در جهت استقرار آتش‌بس و پیداکردن راه‌حل سیاسی آغاز شد.

بی‌مناسبت نیست در همین جا یادآور شوم که یکی از مشکلات سفیر ج.ا.ایران در موقعیتی که رهبران اپوزیسیون در تهران اقامت داشتند این بود که مسئولان آن کشور را توجیه کند که بدانند اولاً افراد مخالف دولت به دعوت ما به ایران نیامده‌اند و ثانیاً چنانچه آن‌ها در هر کشور دیگری پناهنده می‌شدند، کشور پذیرنده از آن‌ها در جهت اهداف خود سوءاستفاده می‌کرد؛ درحالی‌که دولت ایران هیچ هدفی جز استقرار هرچه سریع‌تر آرامش در کشور دوست و برادر تاجیکستان ندارد و با تماس‌های مستمر با اپوزیسیون، آن‌ها را به مذاکره با دولت برای رسیدن به آتش‌بس و صلح ترغیب می‌کرد. به‌ضرس قاطع می‌توان گفت اگر نقش میانجیگرانه و سازنده ایران نبود، جنگ داخلی تاجیکستان به درازا کشیده و آن کشور به افغانستان دیگری تبدیل می‌شد.

لازم به ذکر است که همه نیروهای تشکیل‌دهنده اپوزیسیون متحد تاجیک، در مورد مذاکره با دولت و مصالحه، دیدگاه یکسانی نداشته و برخی از آن‌ها مواضع تندتری را دنبال می‌کردند.<sup>۲</sup> ج.ا.ایران سعی داشت از حاکم‌شدن دیدگاه‌های افراطی بر مذاکرات جلوگیری کرده، نیروهای میانه‌رو و معتدل به رهبری آقای نوری را تقویت کند و همین امر سبب پیشرفت و نتیجه‌بخش بودن مذاکرات گردید.

حضور رهبران اپوزیسیون در تهران و تماس‌های مستمر مسئولان ایران با آن‌ها، در روزهای اول از نگاه دولت تاجیکستان پشتیبانی ایران از اپوزیسیون تلقی می‌شد

۱. سوره حجرات، آیه ۹: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا.

۲. با توجه به آنچه که به هنگام ورود دولت جدید به دوشنبه و بعد از آن اتفاق افتاده بود، برخی از اعضای اپوزیسیون دولت جدید و رئیس حکومت را اعتراف نمی‌کردند و تقویت میانه‌روها از سوی ایران در مورد لزوم مذاکره با دولت جدید با چالش مواجه می‌شد.

ولی به تدریج مقامات دولت تاجیکستان متوجه شدند که ایران تنها به دنبال صلح و صلاح در آن کشور دوست و برادر است. معاون هیئت مذاکره‌کننده دولتی می‌نویسد: «... شاید این گفته برای درک نقش عمیق ایران در روند صلح ما کافی نباشد زیرا از بس که [به علت اینکه] عده‌ای از رهبران اتحادیه نیروهای اپوزیسیون تاجیکستان در این سرزمین پناهندگی سیاسی یافته بودند پس ایران از ابتدا هوسمند [خواهان] ساماندهی مذاکرات بود و در این راستا واقعاً تلاش‌های صادقانه کرد.»<sup>۱</sup>

قرار گرفتن سیدعبدالله نوری در نقش رهبری اتحادیه اپوزیسیون تاجیک یکی از مراحل حائز اهمیت در روند صلح‌سازی و مذاکرات صلح تاجیکستان محسوب می‌شود. آقای نوری علاوه بر اینکه شخصیت شناخته‌شده برای نیروهای اسلامی تاجیکستان بود، مواضع متعادل و مصالحه‌جویانه داشت و از کینه‌توزی در رفتار سیاسی پرهیز می‌کرد. به جرئت می‌توان گفت هیچ شخصیت سیاسی دیگر به‌جز آقای نوری نمی‌توانست مسئولیت خطیر و حساس هماهنگی سیاسی و نظامی را به‌عهده بگیرد و او این توانایی را از خود نشان داد که مذاکرات صلح را بدون دخالت فرماندهان و نیروهای نظامی اپوزیسیون مدیریت کند و اجازه ندهد تاجیکستان سرنوشتی مشابه افغانستان داشته باشد.<sup>۲</sup> تفصیل کارها و اقدامات فوق و چگونگی راضی کردن طرفین توسط ایران و روسیه برای نشستن دور میز مذاکره را به فرصت دیگری موکول می‌کنم و در ادامه مختصراً به دورهای مذاکرات صلح و نقش ایران اشاره می‌شود.

### رویکرد نظامی روسیه

روسیه در ابتدا به راه‌حل نظامی معتقد بود و در جهت حمایت کامل از حکومت جدید تاجیکستان ضمن عقد پیمان دوستی و همکاری با دولت و افزایش تعداد نیروهایش در تاجیکستان، متعهد گردید که در مقابل تهاجم خارجی، از این کشور حمایت کند.

متعاقب تشکیل اتحادیه مخالفین تاجیک - که پس از گذشت مدتی پناهنده‌شدن آن‌ها به کشورهای مختلف صورت گرفت - حمله نیروهای نظامی اپوزیسیون از داخل افغانستان به مرز تاجیکستان و کشته شدن تعدادی از مرزبانان روسی، سبب تغییر

۱. عثمان‌اف، ابراهیم، همان.

۲. سید رسول موسوی، همان.



جهت سیاست روسیه در تاجیکستان گردید و آن کشور به درخواست میانجیگرانه سازمان ملل و تلاش‌های ایران روی خوش نشان داد و در این راستا سفر نماینده‌های سازمان ملل به تاجیکستان<sup>۱</sup> و نیز ملاقات‌های ایران و روسیه در سطح وزرای خارجه و معاونین آن‌ها ادامه یافت تا اینکه در اسفند ۱۳۷۲ (مارس ۱۹۹۴) معاون وزیر خارجه روسیه در سفر به تهران از جمهوری اسلامی ایران برای شروع مذاکرات صلح بین طرفین از طریق سازمان ملل، رسماً تقاضای مساعدت کرد و بدین ترتیب اولین دور مذاکرات در آوریل ۱۹۹۴ در مسکو آغاز گردید.

به دنبال دور اول مذاکرات در مسکو، که طرفین بیشتر به چگونگی پیشبرد مذاکرات پرداخته و وارد اصل مذاکرات نشده بودند، دور دوم در تیرماه ۱۳۷۳ (ژوئن ۱۹۹۴) در تهران برگزار شد.

### «موافقت‌نامه تهران» بنیانی مهم برای پیشبرد مذاکرات

در مذاکرات دور دوم در تهران پیشرفت‌های خوبی در شناخت دیدگاه‌های طرفین به دست آمد و چارچوبی برای آتش‌بس گذاشته شد، اما تاریخ آن معین نگردید. پس از بازگشت به دوشنبه، من به تلاش‌های خود ادامه دادم تا دولت تاجیکستان آماده شد هیئت مذاکره‌کننده به رهبری عبدالمجید داستی‌اف — بالاترین مقام پس از رئیس حکومت در تاجیکستان — را برای دور مشورتی در ۲۲ شهریور ۱۳۷۳ به تهران اعزام کند. بنده هیئت را همراهی کردم. چرنیشف معاون وزیر خارجه روسیه نیز به تهران آمد. با توجه به اختلاف‌نظر و سرسختی طرفین تاجیک در مواضع خود — که در دور دوم در تهران در مورد تاریخ آتش‌بس نشان داده بودند — به دنبال راه برون‌رفت و پیدا کردن راه‌حل، به فکر افتادم که قبل از جلسه رسمی — که روز بعد ساعت ۱۱ تشکیل می‌شد — ملاقات خصوصی بین آقای داستی‌اف و آقای نوری رئیس اتحادیه معارضین تاجیک — که در آن تاریخ در تهران به سر می‌برد — ترتیب دهم. گرچه خیلی امیدوار نبودم ولی دوستی و صمیمیتی که بین من و آن دو وجود داشت، به من جرئت داد که شب‌هنگام، چند ساعت پس از ورود هیئت دولتی به تهران، موضوع را با هر دو نفر که در محل‌های

۱. سوابق طولانی سفیر ایران در تاجیکستان در سازمان ملل متحد سبب شده بود که نمایندگان اعزامی از طرف دبیرکل و به‌طور کلی مقامات سازمان‌های بین‌المللی با سفیر ایران ملاقات‌ها و مشورت‌های مستمر داشته باشند.

جداگانه اقامت داشتند در میان بگذارم. خوشبختانه با جواب مثبت هر دو مواجه شدم و فردا صبح زود این ملاقات اتفاق افتاد.

پس از چند دقیقه صحبت مقدماتی و خوش آمد به آقای نوری و آقای داستی اف، به هنگام ترک اتاق تصور می کردم ملاقات بیش از چند دقیقه طول نکشد اما این دو نفر بیش از سه ساعت باهم گفت و گو کردند. دقایق سختی در پشت در بر من گذشت چون نمی دانستم چه جوی بر مذاکرات حاکم است. بعد از اتمام جلسه، از صحبت هایی که با طرفین داشتم استنباط کردم این ملاقات نقطه عطفی در روند گفت وگوهای صلح بوده و هرچند اختلاف نظرهایی بین طرفین وجود دارد اما هر دو قویاً خواستار توقف جنگ و جلوگیری از تلفات انسانی و مادی در تاجیکستان هستند و هر دو غم ملت و وطن دارند.

در نتیجه تأثیر مثبت این ملاقات، خوشبختانه مذاکرات رسمی هیئت اپوزیسیون - به ریاست آقای توره جان زاده - و هیئت دولت - به ریاست آقای داستی اف - در تهران به نتیجه رسید و در پایان مذاکرات مشورتی «موافقت نامه آتش بس موقت» در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۴ به امضای طرفین رسید. معاون هیئت دولتی مذاکره کننده معتقد است: «باید بگویم که محض با ابتکار شبستری بود که دور دوم بدون نتیجه مطلوب به انجام نرسید؛ یعنی ما تصمیم گرفتیم که سند نهایی تهیه شده ولی به امضا نرسیده سازش نامه درباره آتش بس موقتی و قطع دیگر عملیات دشمنان در سرحد تاجیکستان و افغانستان و در داخل کشور نه در دور سوم اسلام آباد بلکه در یک ملاقات مشورتی که در ایران دایر شد، به امضا برسانیم.»<sup>۱</sup> «موافقت نامه تهران» بنیان مهمی برای پیشبرد مذاکرات شد و تا به نتیجه رسیدن نهایی، همواره به آن استناد و معیاری برای ارزیابی وفاداری طرفین متخاصم برای حل و فصل سیاسی تلقی می شد.

شورای امنیت طی بیانیه ای در ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۴ (۳۱ شهریور ۱۳۷۳) از موافقت نامه تهران استقبال کرد: «شورای امنیت موافقت نامه آتش بس موقت را که نمایندگان حکومت تاجیکستان و مخالفین تاجیک در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۴ در تهران با مساعی جمیله فرستاده و یژه دبیر کل و با مساعدت نمایندگان ج.ا.ایران و فدراسیون

۱. عثمان اف، ابراهیم، همان.

روسیه و دیگر کشورها که در مذاکرات بین تاجیکان به‌عنوان ناظر شرکت کردند، مورد استقبال قرار می‌دهد.»<sup>۱</sup>

### آزادسازی سربازان اسیر

در دور سوم مذاکرات که از ۲۰ اکتبر تا اول نوامبر ۱۹۹۴ در اسلام‌آباد پاکستان برگزار شد، جهت ایجاد اعتماد بین طرفین، طیّ ضمیمه‌ای به بیانیهٔ مشترک نتایج دور سوم، فهرست اسامی ۲۷ نفر زندانیان مخالفان — در مقابل آزادی ۲۷ نفر از سربازان دولتی اسیر در دست ایشان — که تا ساعت ۲۴ روز ۵ نوامبر باید آزاد می‌شدند، اعلام گردیده بود.

طبق موافقت به‌عمل‌آمده بین دولت و اپوزیسیون، صبح روز ۵ نوامبر ۱۹۹۴ دولت تاجیکستان ۲۷ نفر از زندانیان را در اختیار نمایندهٔ صلیب‌سرخ بین‌المللی قرارداد تا جهت مبادله با اسرای جنگی به شهر مرزی خاروق — در ولایت بدخشان — انتقال داده شوند. در زمانی که زندانیان در مسیر فرودگاه بودند، آقای بوتّا، نمایندهٔ ناظر سازمان ملل در دوشنبه، به محل اقامت سفیر ایران در هتل مراجعه کرد<sup>۲</sup> و با اشاره به پیگیری‌های مکرر سفیر در مورد تبادل، گفت در صورت تمایل می‌توانم همراه او و نمایندهٔ صلیب‌سرخ به خاروق بروم. با استقبال از پیشنهاد وی، بدون آن‌که از دولت متبوعه مجوزی داشته باشم<sup>۳</sup>، در فرودگاه به نمایندگان صلیب‌سرخ و سازمان ملل ملحق شدم.

۱. سید رسول موسوی، همان.

۲. در اینجا بی‌مناسبت نیست که به «علت» مراجعه شخصی آقای بوتّا به اتاق اقامت بنده در هتل اشاره کنم. وضعیت آب و آب گرم در دوشنبه در آن دوران اسفناک بود. آب آشامیدنی داخل لوله‌ها (مورد استفادهٔ عموم) به سبب ازکارافتادگی تصفیه‌خانهٔ دوشنبه، همواره گل‌آلود بود و آب گرم هم که در دوران شوروی به‌صورت مرکزی و مجانی برای تمام شهر (برای استحمام و گرمایش خانه‌ها، ادارات، هتل‌ها و بیمارستان‌ها) تأمین می‌گردید به‌طورکلی ازکارافتاده و هنوز آبگرم‌کن‌های جداگانه در منازل مرسوم نشده بود؛ لذا برای استحمام اجباراً آب در داخل ظرفی با المنت برقی گرم و استفاده می‌شد. البته سیستم برق و سیم‌کشی‌ها نیز پاسخگوی استفاده از بخاری‌های برقی (که در آن روزها کمیاب بود) نبود و سیم‌کشی منازل اغلب با مشکل روبه‌رو می‌گردید.

در زمانی که آقای بوتّا چندبار زنگ‌زده و موفق به صحبت نشده بود، بنده (سفیر جمهوری اسلامی ایران) در داخل حمام سرد با آب گرم شده توسط المنت برقی در داخل کتری، مشغول استحمام بودم!  
۳. در اوایل استقلال و در دوران جنگ داخلی تاجیکستان، ارتباط تلفنی با خارج از کشور بسیار مشکل

## بن بست در مبادله زندانیان و موضوع علی بوکسور

پس از پیاده شدن از هلیکوپتر در فرودگاه خاروق متوجه شدیم که هنوز از انتقال سربازان اسیر که پس از دستگیری توسط نیروهای اپوزیسیون در بهارک افغانستان نگاهداری می شدند خبری نیست. درعین تعجب منتظر بودیم که ظرف یکی دو ساعت برسند تا تبادل صورت گیرد. متعاقباً از اطلاعات تکمیلی مشخص شد که رضوان صدیراف، فرمانده نظامی اپوزیسیون در بهارک، قصد تحویل ۲۷ سرباز دولتی را ندارد. دقایقی بعد این خبر به دوشنبه رسید و دولت تاجیکستان درخواست کرد که نمایندگان صلیب سرخ و سازمان ملل ضمن اعلام نقض عهد از سوی اپوزیسیون، زندانیان را به دوشنبه بازگردانند. درخواست دولت کاملاً درست بود و موضوع نقض عهد از سوی اپوزیسیون رسانه ای شد. لازم به ذکر است اپوزیسیون و دولت در طول مذاکرات بارها همدیگر را به نقض عهد متهم کرده بودند و در مواردی ادامه مذاکرات با مشکلاتی روبه رو شده بود.

بدون تردید عدم انجام تبادل — که قدمی در جهت اعتمادسازی بین طرفین بود — سبب تشدید جنگ و زیاده تر شدن کشته و مجروح از دو طرف می گردید. ضمن مشورت با آقای بوتا، پیشنهاد کردم تا وی به دوشنبه بازگردد و من و نماینده صلیب سرخ کمی بیشتر در خاروق درنگ کنیم تا شاید امکان تبادل پیش بیاید. اخباری که از افراد مختلف می رسید همگی حاکی از این بود که فرمانده نظامی اپوزیسیون حاضر نشده سربازان اسیر را تحویل دهد.

در صحبت هایی که با مجاهدین مستقر در خاروق به عمل آمد معلوم گردید که آن ها هر روز دو بار — ساعت ۸ صبح و ۸ شب — با بی سیم با رضوان تماس می گیرند. ساعت ۸ شب بیش از یک ساعت با او صحبت کردم. نامبرده به هیچ وجه حاضر نبود آنچه را که رهبران سیاسی اپوزیسیون توافق کرده اند اجرا کند و به رهبران اپوزیسیون و دولت

---

و از طریق مسکو انجام می شد. برای این کار لازم بود از ساعت ها قبل نوبت برقراری تماس رزرو شود. سیستم تلفن های موبایل هم در آن روزها در تاجیکستان دایر نشده بود. بدیهی است در موقعیت جنگی که هر لحظه اتفاق جدید رخ می داد برای سفیر این امکان وجود نداشت که نظر وزارت متبوعه را بلافاصله استمراج کند و بنابراین در چهارچوب سیاست های کلی نظام عمل می کرد. البته بعدها به کمک کره جنوبی وضعیت مخابرات در تاجیکستان بهبود پیدا کرد و تماس های خارجی به راحتی امکان پذیر گردید.

دشنام می‌داد. در پایان صحبت‌ها گفت: «آقای شبستری، من به شما احترام زیادی قائل هستم ولی این افرادی که دولت از زندان آزاد کرده به چه درد من می‌خورند؟! اگر علی‌بوکسور را آزاد کنند من تیارم [حاضر] سربازان را آزاد کنم.»

داستان شرارت‌های علی‌بوکسور و زندانی شدن وی هیچ‌گونه ربطی به زندانیان آزاد شده نداشت و اصلاً در فهرست اسامی مورد توافق طرفین در اسلام‌آباد هم گنجانیده نشده بود و به‌طور قطع و یقین، دولت هم چنین فرد شروری را نباید آزاد می‌کرد.

چون احتمال می‌دادم آقای بورسینگر، نماینده صلیب سرخ، با شنیدن جواب منفی و قطعی رضوان تصمیم به بازگشت به دوشنبه بگیرد، آنچه از او شنیده بودم را به‌طور کامل به نماینده صلیب سرخ انتقال نادم و به‌طور اجمالی به وی گفتم که فرمانده نظامی اپوزیسیون هنوز راضی به تحویل نشده است و باید بیشتر با وی مذاکره کنم.

در سرمای بدخشان، آن شب را تا نیمه در اتومبیل صلیب سرخ سر کردم و چون سرما تا استخوان نفوذ می‌کرد و روشن گذاشتن اتومبیل با وجود کمبود بنزین کار درستی نبود، اجباراً نیم دیگر شب را در خانه بلخیار ضمیراف، حاکم بدخشان، گذراندم. واقعیت این بود که کار مبادله به بن‌بست خورده و لازم بود که فردا زندانیان آزاد شده به دوشنبه بازگردانده شوند. در چنین موقعیتی تنها امید و استغاثه من این بود که روز بعد هوای خاروق ابری بشود تا امکان پرواز وجود نداشته باشد<sup>۱</sup> و دولت برای بازگرداندن زندانیان فشار نیاورد. در ساعات طولانی بیداری شب، گزینه‌های مختلف را در ذهن خود مرور می‌کردم؛ از جمله آن‌ها و به‌عنوان آخرین راه‌حل رفتن به محل استقرار فرمانده نظامی اپوزیسیون در شهر بهارک افغانستان بود؛ اما با توجه به اینکه خودم با لباس رسمی صرفاً برای سفر چهارپنج‌ساعته به خاروق آمده بودم و گذرنامه همراه نداشتم و با عنایت به اینکه نماینده صلیب سرخ فقط مأموریت تبادل داشت و نه آزادکردن اسرای جنگی، انجام آن را خیلی محتمل نمی‌دانستم.

۱. منطقه بدخشان بر فراز کوهستان‌های بلند و صعب‌العبور قرار گرفته و در زمستان به‌علت برف و سرما رفت‌وآمد از طریق جاده امکان‌پذیر نیست و با توجه به این‌که فرودگاه خاروق در فاصله کمی از کوه‌های مرتفع اطراف قرار گرفته، باند چندان طولانی ندارد و فقط هواپیماهای کوچک ۳۲ نفره و یا هلی‌کوپترها می‌توانند در آنجا فرود آیند. در مواقع ابری تردد هوایی نیز امکان‌پذیر نیست.

## اعتبار کشورم در گرو موفقیت بود

به لطف خداوند صبح روز دوم (۶ نوامبر ۱۹۹۴) هوا ابری شد. ساعت ۸ بار دیگر بارضوان صحبت کردم؛ جواب شب قبل را تکرار کرد. در وضعیت فکری و روحی عجیبی قرار گرفته بودم: از طرفی مأموریتی از دولت خود برای سفر به خاروق و همراهی صلیب سرخ نداشتم — و اگر موفق نمی شدم به اعتبار خود و کشورم لطمه می خورد و به احتمال زیاد از سوی وزیر خارجه ج.ا.ا. مورد مؤاخذه قرار می گرفتم — و از سوی دیگر نماینده صلیب سرخ فقط مسئول مبادله اسرا و زندانیان بود و وقتی این کار میسر نگردید می بایست زندانیان به دوشنبه برگردانده می شدند. در این وضعیت نگرانی شدید زندانیان انتقال داده شده به خاروق از احتمال عدم انجام تبادل، بار مسئولیت انسانی مرا بیشتر می کرد.

حوالی ظهر دل به دریا زدم و ایده ای را که به هنگام بیتوته در اتومبیل صلیب سرخ در شب قبل به ذهنم آمده بود با شک و تردید با آقای بورسینگر مطرح کردم. در پاسخ گفت: «با توجه به اینکه افغانستان ناامن و گروه های متخاصم در حال جنگ هستند و احتمال گروگان گرفته شدن سفیر جمهوری اسلامی ایران زیاد است، در صورتی که خود شما صلاح بدانید و همراه باشید، من هم اجازه مسئولان مربوط در صلیب سرخ را اخذ خواهم کرد.»

به پیشنهاد من به ایشکاشم، شهر مرزی، رفته و با فرمانده روسی در مرز صحبت کردیم. به فرمانده گفتم که من گذرنامه همراه ندارم؛ آیا اجازه خروج از مرز را خواهد داد؟ وی با اشاره به اخباری که از طریق رادیو شنیده بود گفت از حضور سفیر ایران در خاروق اطلاع دارد و خروج من از مرز بدون گذرنامه اشکالی ندارد و البته هرگونه مسئولیتی متوجه خود من خواهد بود. ضمناً اضافه کرد که رفتن تا بهارک اقلای یک روز وقت لازم دارد و بهتر است از وقت باقیمانده عصر آن روز استفاده کرده، در آن طرف [ایشکاشم افغانستان] با قوماندان [: فرمانده / افسر] مرزی هماهنگ کنید.

بلافاصله راه افتادیم و پس از پیمودن مسافت کوتاه ولی سنگلاخ با قوماندان ملاذاکر ملاقات کردیم و قرار شد صبح زود راه بیفتیم. قوماندان پیشنهاد کرد برای اینکه جاده را — که هیچ گونه علامتی ندارد — گم نکنیم، شخصی را — که در بهارک به شغل معلمی مشغول است و چندروزی است منتظر عبور ماشینی به سمت آن شهر هست — به عنوان راهنما با خود همراه کنیم.

با عنایت به اینکه یقین داشتم در ملاقات با رضوان او حرف‌های تندی علیه صلیب‌سرخ هم به زبان می‌آورد و مترجم صلیب‌سرخ — خانمی ازبکی و مسلط به زبان‌های روسی، انگلیسی، فرانسه و فارسی تاجیکی — نیز عیناً ترجمه می‌کند و مذاکرات با بن‌بست مواجه می‌شود، با بهانه‌کردن ناامنی افغانستان برای مترجم، به آقای بورسینگر پیشنهاد کردم که مشارالیها در ایشکاشم تاجیکستان باقی بماند و من خودم کار ترجمه در افغانستان را به‌عهده می‌گیرم.

### ملاقات رودر رو با رضوان

روز ۷ نوامبر پس از ۱۲ ساعت رانندگی کوه و دشت و جاده‌های خطرناک پر از دست‌انداز — که به‌علت درد ستون فقرات امکان نشستن بر روی صندلی برایم وجود نداشت و سعی داشتم در طول مسیر نیمه‌نشسته و نیمه‌ایستاده باشم — شامگاه به بهارک رسیدیم<sup>۱</sup> و ما را به خانهٔ حاکم شهر هدایت کردند. در مسیر حرکت پیادهٔ دو نفر که روز قبل به سفارش آقای سیدعبدالله نوری برای راضی‌کردن رضوان از تهران به بهارک آمده بودند خود را به من رساندند و گفتند: «با این درد کمر این همه راه را بی‌خود آمده‌اید؛ ما هرچه تلاش کردیم رضوان حاضر نشد اسرا را آزاد کند.» پاسخ دادم فردا من هم سعی خود را می‌کنم تا ببینیم چه پیش می‌آید!

ملاقات اوایل صبح روز ۸ نوامبر شروع شد. رضوان در ابتدا جاروجنجال راه انداخت که «چرا به بهارک آمده‌اید؟! من که گفتم سربازان را تحویل نخواهم داد، مگر آن‌که علی بوکسور آزاد شود!» سپس هرچه می‌توانست به رهبران سیاسی اپوزیسیون و دولت و نمایندهٔ صلیب‌سرخ — و گاهی وقت‌ها به‌طور غیرمستقیم به خود من! — دشنام

۱. متأسفانه بهارک نیز به مانند بقیهٔ نقاط افغانستان در آن روزها امکانات شهری نداشت. در تاریکی اوایل شب که به شهر نزدیک می‌شدیم تعداد محدودی چراغ کم‌نور به چشم می‌خورد. بعد از ورود به شهر متوجه شدیم که چند ژنراتور کوچک در شهر وجود دارد که مجموعاً کمتر از صد لامپ (در حد چراغ‌خواب) از آن برق می‌گرفتند و در خانهٔ حاکم هم فقط سه اتاق لامپ داشت و بقیهٔ خانه تاریک بود. عدم وجود توالت‌های محصور (حتی در منزل حاکم) از مشکلات آن روز افغانستان برای غیر محلی‌های ناآشنا به این وضع بود. از دیگر نکات جالب در سفر افغانستان این بود که در طول سه روز حتی یک زن در بهارک و یا روستاهای واقع در مسیر دیده نشد!

نثار کرد — که البته آنچه را مربوط به صلیب سرخ بود ترجمه نمی‌کردم! — می‌گفت فهرست زندانیان آزادشده بدون مشورت با وی تهیه شده است! شکایت داشت که رهبران بودجه کافی در اختیارش نمی‌گذارند. از صحبت‌هایش کاملاً معلوم بود که نسبت به رهبران سیاسی ترمّد کرده و حرف‌شنوی از آن‌ها ندارد و خود را ملزم به اجرای توافق آن‌ها با دولت نمی‌داند.<sup>۱</sup> به‌هیچ‌وجه آماده ورود به بحث آزادی سربازان اسیر نبود. اصرار من با انکار او روبه‌رو می‌شد و پس از پنج ساعت محاجّه، گفتم از همان راهی که آمده‌اید برگردید!

به‌رغم برخورد بسیار بی‌ادبانه و غیرمسئولانه او، سه ساعت دیگر به صحبت کردن و ملایم کردن مواضع او ادامه دادم تا حاضر شد که فقط ۱۷ نفر آزاد کند! کوتاه‌سخن اینکه پس از بحث‌های فراوان بالاخره نزدیک‌های غروب، صبر و بردباری و استفاده از فنون مختلف مذاکره — و اعتقاد به این امر که حتی با سرسخت‌ترین افراد باید دیالوگ برقرار کرد — نتیجه داد و موفق شدم که قول آزادی ۲۷ نفر را — که دو نفر از آن‌ها به مالاریا مبتلا شده بودند و وضع بسیار اسفباری داشتند — بگیرم و قرار شد فردا صبح به سمت مرز حرکت کنند تا شامگاه به خاروق برسند. با نظر داشت اینکه در بهارک تعداد اتومبیل‌ها انگشت‌شمار بود و کامیون و اتوبوس وجود نداشت، تهیهٔ وسیلهٔ نقلیه برای انتقال سربازان خود معضل دیگری بود.

### عدم صدور مجوز ورود به خاک تاجیکستان

شامگاه از طریق حاکم بهارک، یک کامیون ریو — مدل چهاردهه قبل! — تهیه شد و با توجه به اینکه فرسوده و سرعت آن بسیار کم بود قرار گذاشتیم که سربازان ساعت ۷

---

۱. متعاقباً رضوان صدیراف فرمانده کل نیروهای نظامی اپوزیسیون در افغانستان، به جهت ارتکاب اعمال خلاف متعدد، از جمله کشتن اسیران و قاچاق مواد مخدر، از جانب آقای نوری سبک‌دوش [برکنار] گردید. رضوان دار و دسته‌اش مدتی به نیروهای دولتی پیوستند ولی چندی نگذشت که جنایات دیگری از جمله کشتن عضو کمیسیون نظارت بر آتش‌بس، به گروگان گرفتن امدادگران سازمان ملل و به گروگان گرفتن ظهوراف وزیر امنیت تاجیکستان که برای مذاکره دربارهٔ آزادی آن‌ها نزد رضوان رفته بود، به‌عنوان گروه تروریستی از طرف دولت و اپوزیسیون اعلام گردید و بعد از چندی رضوان در درگیری‌ها کشته شد.



صبح با همان ریو و من و آقای بورسینگر ساعت ۹ با اتومبیل جیب صلیب سرخ راه بیفتیم. تقریباً نیم ساعت بعد از حرکت از شهر متوجه شدیم که به سبب اشکال فنی در موتور، کامیون ریو در وسط جاده متوقف شده است. چون امکان تعمیر و یا جایگزینی در بهارک وجود نداشت، اجباراً فردی را به ایشکاشم تاجیکستان اعزام کردیم تا کامیونی از آنجا تهیه کند. خلاصه آن که نزدیک‌های اذان صبح روز بعد سربازان به ایشکاشم افغانستان رسیدند و در مسجدی بیتوته کردند. روز ۱۰ نوامبر و پس از گذشت ۵ روز از موعد مقرر، وقتی سربازان به پشت مرز تاجیکستان رسیدند، اطلاع یافتیم که دولت تاجیکستان اجازه ورود به آن‌ها نمی‌دهد! — گفتنی است که با توجه به اینکه ۵ روز از موعد توافق شده تأخیر شده بود، دولت تاجیکستان حق داشت که به دلیل نقض عهد از سوی اپوزیسیون، سربازان را نپذیرد. — با تنها وسیله ارتباطی نماینده صلیب سرخ — تلفن ماهواره‌ای حدوداً ۲۰ کیلویی که آخرین مدل روز بود! — با مشکلات فراوان با نماینده ویژه دبیرکل در نیویورک — پرز بالون — و با وزیر خارجه کشورمان و نیز با معاون وزیر خارجه روسیه تماس گرفتم و ضمن شرح ماوقع، از آن‌ها درخواست کردم به طریق مقتضی پرزیدنت رحمان را راضی کنند تا اجازه ورود به سربازان و تبادل آن‌ها با زندانیان را صادر کند.

دلهره‌های ۵ روز گذشته جای خود داشت؛ ولی دلهره چهار پنج ساعته‌ای که پشت مرز منتظر مجوز ورود به داخل تاجیکستان بودیم، قابل توصیف نیست. در صورت عدم قبول، تمام زحمات برای مبادله به هدر رفته، درگیری‌ها شدت یافته، تلفات زیادتر می‌شد. خوشبختانه پرزیدنت رحمان به خاطر صلح و صلاح کشور موافقت کرد و تبادل سربازان و زندانیان در خاروق انجام شد<sup>۱</sup> و به همراه سربازان آزاد شده به دوشنبه برگشتیم.

۱. لازم می‌دانم در اینجا از انسانیت والا و نوع دوستی آقای نیکلاس بورسینگر نماینده صلیب سرخ بادی بکنم. همان طوری که گفته شد دو تن از سربازان اسیر که برای تبادل به خاروق انتقال پیدا کردند به مالاریا مبتلا گردیده و مداوا و معالجه‌ای هم نشده بودند. سختی و مشکلات راه آن‌ها را ناتوان تر کرد و حتی قدرت پیاده شدن از کامیون را نداشتند. هم قطاران آن‌ها در خاروق (برای احتراز از احتمال ابتلا به بیماری مالاریا) هیچ گونه کمکی به آن‌ها نکردند. نماینده صلیب سرخ (که سوئیس و مسیحی بود) آن‌ها را به مانند فرزندان خود در آغوش گرفت و از کامیون پایین آورد و به تغذیه و مداوا ایشان پرداخت.

### به نماینده صلیب سرخ گفتیم: من هم یک تاجیکم

در مسیر بازگشت، نماینده صلیب سرخ گفت: «جناب سفیر! حال که تبادل انجام شده می‌خواهم سؤالی که در این چندروز ذهن مرا مشغول کرده مطرح کنم.» آنگاه ادامه داد: «شما سفیر هستید و کار شما ملاقات و مذاکره و امثال این‌ها در پایتخت کشور متوقف‌فیه است و با توجه به اینکه مسئولیتی برای مبادله اسرا و زندانیان نداشتید چرا این‌همه مخاطره ورنج و زحمت و حتی گرسنگی<sup>۱</sup> را تحمل کردید؟»

به وی گفتیم: «درست است که من سفیر ایران هستم ولی درعین حال من هم یک تاجیکم و نمی‌توانم ببینم که به سبب عدم انجام تبادل، مذاکرات صلح شکست خورده و جنگ داخلی شدت بگیرد و برادران و خواهران تاجیک من — فرقی نمی‌کند در طرف دولت و یا اپوزیسیون باشند — کشته و مجروح شوند. من جان و اعتبار سیاسی خود را به مخاطره انداختم تا جان عده‌ای بی‌گناه به خطر نیفتد.»

### تقدیر صلیب سرخ از اقدام انسان‌دوستانه نماینده ایران

چند روزی از مبادله نگذشته بود که نامه‌ای از مقر صلیب سرخ در ژنو دریافت کردم که در آن آمده بود:

---

۱. در دوران شوروی، جمهوری تاجیکستان ضعیف‌ترین و وابسته‌ترین اقتصاد را داشت. در اثر فروپاشی وضعیت اقتصادی بدتر شد و متأسفانه جنگ داخلی هم سبب گردید مردم با فقر مالی و کمبود مواد غذایی نیز مواجه شوند. مغازه‌ها خالی از مواد خوراکی بود و مردم برای خرید نان ساعت‌ها صف می‌ایستادند تا قطعه نان خلیب [؛ نان روسی] برای خانواده خود ببرند. من به چشم خود دیدم که برخی از استادان و فرهیختگان برای تأمین نیازهای روزانه خود، کتاب‌هایشان را در کنار پیاده‌رو گذاشته و به ثمن بخش می‌فروختند. (البته سفیر ایران حتی المقدور سعی می‌کرد که در آن روزهای سخت، برای حفظ شأن و احترام این بزرگواران، به‌طور غیر مستقیم به آن‌ها یاری رساند.)

در خاروق هم وضع مواد غذایی بهتر از دوشنبه نبود. وقتی ایشکاشم تاجیکستان را ترک می‌کردیم آذوقه‌ای همراه نداشتیم، به این امید که در افغانستان بتوانیم چیزی بخریم؛ اما در طول مسیر نیز، پس از طی شش ساعت راه، تنها محلی که دیدیم دکانی دخمه مانند بود که موجودی آن چند نان گرد سیاه‌رنگ بود که برای هرکدام دو دلار مطالبه می‌کرد! گرچه ما به امید رفع گرسنگی تعدادی از آن‌ها را خریدیم ولی از بس خشک و سفت بودند نتوانستیم بخوریم! نماینده صلیب سرخ می‌گفت اگر پیش‌بینی می‌کرد که چنین سفری در پیش خواهد بود، مواد غذایی لازم را از انبار خودشان در دوشنبه همراه می‌آورد.

«جناب سفیر

وقایعی که شما اخیراً برای اجرای موافقت‌نامه بین دولت و اپوزیسیون تاجیک درباره تبادل زندانیان پشت سر گذاشتید، خارق‌العاده بود. این حرکت نشانگر تمایل شدید داوطلبانه از سوی شما، درجه بالایی از التزام شخصی و شهامت دیپلماتیک و نیز آمادگی برای مواجهه با مخاطرات همراه این‌گونه عملیات است.

پشتیبانی شما نقش کلیدی در موفقیت این عملیات داشت و ما از حمایت‌های شما از نماینده‌مان آقای نیکلاس بورسینگر صمیمانه سپاسگزاریم. در زمانی که این نامه به رشته تحریر می‌آید، شادمانیم که در نتیجه فعالیت انسان‌دوستانه مشترک کنشگران که شما از جمله برجستگان آن‌ها هستید، بیش از ۵۰ نفر آزاد شده‌اند. ما همچنین امیدواریم که تا آزادی تمام بازداشت‌شدگان امکان بازدیدهای مرتب از آن‌ها را داشته باشیم.»

متعاقب مبادله اسرا و زندانیان در خاروق، به ترتیب دور مشورتی در مسکو، ملاقات سران - پرزیدنت رحمان و آقای نوری - در کابل، دور چهارم مذاکرات در آلماتی، ملاقات سران در تهران، ملاقات غیرحضور سران در دوشنبه و کابل، مذاکرات دور پنجم در عشق‌آباد در سه مرحله، ملاقات فرماندهان نظامی در غرم تاجیکستان، ملاقات سران - مرحله مقدماتی معاونین هیئت‌های مذاکره‌کننده - در تهران، مرحله دوم آمادگی در شمال افغانستان با حضور سران، مرحله سوم در مسکو، دور ششم مذاکرات در تهران، ملاقات سران در مشهد، دور هفتم در مسکو و ملاقات سران در بیشکک انجام گرفت که در همه این موارد ج.ا.ایران و بنده - به‌عنوان سفیر - به نقش سازنده و میانجیگری دلسوزانه خود ادامه دادند.

### اعلام ارتداد آقای نوری از سوی افراط‌گرایان!

پس از دیدار تعیین‌کننده آقای نوری و پرزیدنت رحمان در بهمن ۱۳۷۶ (فوریه ۱۹۹۷) در مشهد، که در موقعیتی صورت گرفت که طالبان در افغانستان به شمال پیشروی کرده و نیروهای وابسته به ربانی را شکست داده بودند، نیروهای افراطی روند مذاکرات صلح

را مغایر تعالیم اسلام اعلام کردند و آن را سازش با کفار (!) دانستند تا جایی که آقای نوری را مرتد دانستند! اما در چنین وضعیتی نیز آقای نوری به روش اعتدال و حفظ منافع ملی تاجیکستان پای‌بند ماند تا مذاکرات به نتیجه رسید.<sup>۱</sup>

در مذاکرات دور هشتم تهران علاوه بر امضا سند ضمانت اجرای موافقت‌نامه‌های صلح، اعلامیه‌ای تحت عنوان اعلامیه تهران نیز به امضای طلبک نظراف، وزیر خارجه و رئیس هیئت مذاکره‌کننده دولت، اکبر توره‌جان‌زاده، معاون اتحادیه اپوزیسیون تاجیک، و گرد مرم، نماینده دبیر کل سازمان ملل، رسید که در آن نقش ویژه ج.ا.ایران را در روند مذاکرات صلح مورد تمجید و تکریم قرار دادند. در این اعلامیه با ذکر اهمیت ملاقات آقای رحمان، رئیس‌جمهور، و آقای نوری، رهبر اتحادیه مخالفین تاجیک، که به ابتکار رئیس‌جمهور وقت ایران، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در ماه‌های ژوئیه ۱۹۹۵ در تهران و فوریه ۱۹۹۷ صورت گرفت، به‌عنوان ملاقات‌های تعیین‌کننده در روند صلح نام برده شده، در ادامه از موافقت‌نامه ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۹۴ درباره آتش‌بس در منازعه تاجیکان و موافقت ۱۳ ژانویه ۱۹۹۷ درباره مهاجران جنگی را که در تهران به امضا رسید و موافقت‌نامه معروف به سند ضمانت‌صلح را از جمله مراحل حساس روند صلح دانستند.

امضای سند ضمانت‌صلح در تهران آخرین مرحله از روند مذاکرات صلح محسوب می‌گردد اما به‌جهت رسمیت بخشیدن به اجرای موافقت‌نامه صلح، شورای امنیت سازمان ملل مقرر داشت که طرفین منازعه طی مراسمی در مسکو سند جامعی را که در آن تمام موافقت‌نامه حاصله در روند مذاکرات صلح آورده شده است امضا نمایند.

قرارداد عمومی درباره صلح و رضایت عمومی در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ (۷ تیر ۱۳۷۶) طی مراسمی در مسکو به امضای امام‌علی رحمان رئیس‌جمهور و سیدعبدالله نوری رهبر اتحادیه مخالفین تاجیکستان رسید. در این مراسم بوریس یلتسین رئیس‌جمهور، علی‌اکبر ولایتی وزیر خارجه ج.ا.ایران، پریماکف وزیر خارجه روسیه، عزالدین

۱. سید رسول موسوی، همان.

عراقی دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی و مقامات بلندپایه دیگر کشورهای ناظر صلح تاجیکستان شرکت داشتند.

با امضا موافقت‌نامه عمومی صلح، به‌طور رسمی خاتمه دوران مذاکرات صلح اعلام شد و دوران مربوط به اجرای موافقت‌نامه‌های صلح آغاز گردید. اجرای موافقت‌نامه‌های صلح با تشکیل اولین جلسه کمیسیون آشتی ملی بر اساس نظامنامه آن‌که در ملاقات مشهد تدوین شده بود، به ریاست آقای نوری در مسکو تشکیل شد و سند مربوط به قانون عفو شرکت‌کنندگان در جنگ داخلی را به تصویب رساند و مقرر گردید جلسه بعدی کمیسیون در شهر دوشنبه تشکیل گردد.<sup>۱</sup>

در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۷۶ (۱۶ ژوئیه ۱۹۹۷) اولین جلسه گروه تماس با شرکت سفرای مقیم کشورهای ضامن صلح در شهر دوشنبه تشکیل شد<sup>۲</sup> و بدین طریق دوره جدیدی در روند صلح‌سازی در تاجیکستان آغاز گردید.

یادآور می‌شوم که چگونگی اجرای سازش‌نامه صلح از سوی طرفین متعاهدین و اختلاف‌نظرهای به‌وجود آمده در مقاله دیگری مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### ده سال پس از امضای سازش‌نامه صلح

در دهمین سالگرد مراسم امضا سازش‌نامه صلح (ژوئن ۲۰۰۷)، رئیس‌جمهور تاجیکستان از چند نفر که در موفقیت مذاکرات سهیم بودند سپاسگزاری و به آن‌ها «نشان دوستی» اعطا کرد که دکتر ولایتی وزیر خارجه وقت و نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران جزو آن‌ها بودند.<sup>۳</sup>

نویسه‌گردانی متن نشان به خط فارسی چنین است:

۱. همان.

۲. در اولین جلسه گروه تماس، نماینده ازبکستان حضور نداشت و این کشور موافقت‌نامه عمومی صلح تاجیکستان را در ۲۶ اوت ۱۹۹۷ در نیویورک امضا کرد.

۳. باتوجه به این‌که به هنگام اهدای نشان دوستی در ژوئن ۲۰۰۷، دکتر ولایتی و بنده امکان حضور در دوشنبه را نداشتیم، نشان‌های ماطی مراسمی در سفارت تاجیکستان در تهران توسط میرزایف سفیر وقت آن کشور اهدا گردید.

### فرمان پرزیدنت جمهوری تاجیکستان

دربارهٔ سرفرازگردانی با مکافات [؛ جایزه] دولتی جمهوری تاجیکستان برای سهم ارزنده در روند به‌دست‌آوردن صلح و وحدت ملی و به مناسبت دهمین سالگرد به امضا رسانیدن سازش‌نامهٔ عمومی استقرار صلح و رضایت ملی، مطابق ماده ۶۹ کانستیتوتسیه [؛ سرقانون / قانون اساسی] جمهوری تاجیکستان، فرمان می‌دهم: شخصان زیرین با مکافات‌های دولتی جمهوری تاجیکستان سرفراز گردانیده شوند:

آردن [؛ نشان] دوستی ۲۰۰۷

علی‌اشرف مجتهد شبستری

سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در جمهوری تاجیکستان

امضا: پرزیدنت جمهوری تاجیکستان

امام‌علی رحمان‌اف

شهر دوشنبه

۲۲ یون (ژوئن) سال ۲۰۰۷

شماره ۲۶۹

### نظر مذاکره‌کنندگان دربارهٔ نقش جمهوری اسلامی ایران و سفیر

بی‌مناسبت نیست که در اینجا به دیدگاه‌های هیئت‌های مذاکره‌کنندهٔ دولتی و اپوزیسیون تاجیک دربارهٔ نقش جمهوری اسلامی ایران و سفیر نیز اشاره کنیم:

دکتر ابراهیم عثمان‌اف، استاد دانشگاه و رئیس کمیته فرهنگ و روابط بین‌الملل سابق مجلس عالی که معاونت هیئت دولتی مذاکرات صلح بین تاجیکان را به‌عهده داشت در مقاله‌ای تحت عنوان «شادی شریک و غم شریک ما» که به سرلیک در تاجیکستان در کتاب سفیر کبیر<sup>۱</sup> چاپ و نویسه‌گردانی شده آن در روزنامهٔ اطلاعات منتشر شده، می‌نویسد:

۱. در دوران مأموریتم در سازمان ملل در ژنو سال ۱۳۸۱ کتابی تحت عنوان سفیر کبیر (چاپ دوشنبه) به دستم رسید که مقالات بیش از ۵۰ تن از فرهیختگان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان و مقامات تاجیکستان در ارتباط با خدمات و تلاش‌های نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در آن درج شده است.

...پانزده‌روزی که در ایران گفت‌وشنید داشتیم از راستی باید اقرار کنم که کار چندان پیش نمی‌رفت زیرا هنوز ناعتمادی در نهاد طرف‌ها سخت احساس می‌شد. شبستری چون مرغ‌پاسوخته‌ای به‌نظر می‌رسید که گاهی نزد ما می‌آمد و گاهی نزد نمایندگان اپوزیسیون می‌رفت و کوشا بود تا اقلماً ذره‌ای دیدگاه‌ها را به‌هم نزدیک سازد و قلب‌ها را حرارت بخشد؛ مصلحت می‌داد، در مشکلات به یاری می‌شتافت و تلاش می‌کرد کمبودی نداشته باشیم، خود را در ایران غریب و بیگانه نیابیم. معتقدم که دل‌وی بیش از حاضران به ما می‌سوخت و کمتر از ما از آینده‌آشتی ملی تاجیکان نگران نبود؛ زیرا در تاجیکستان زیسته، تاجیک شده بود. گویا در سیاست بی‌طرفی ظاهر می‌کرد اما در اصل از تاجیکستان حمایت می‌کرد.

... تلاش‌ها و دلگرمی‌های سفیر ارجمند را من بارها در عشق‌آباد، آلماتی، مسکو و دوشنبه دیده‌ام و پی‌برده‌ام که در موفقیت مثل ما شادی می‌کند و در شکست مذاکرات همچو ما غم می‌خورد. مشاهده کرده‌ام که بسا با حساسیت مبادرت می‌ورزد تا تارهای نازک مناسبت بین طرف‌های مذاکره‌کننده گسسته نشود. کمترین کاهش فرهنگ احترام از سوی طرف‌ها او را به تک‌ودو [تکاپو] می‌انداخت و بهانه‌ای برای صحبت‌های غیررسمی پیدا می‌کرد. بارها احساس کردم که در تنگ‌ترین و سخت‌ترین لحظه‌ها با سران دولت تاجیکستان و نمایندگان سازمان ملل با اصرار ملاقات می‌کند و ایشان را برای واکردن گره کار متقاعد می‌سازد. او در گفت‌وشنودها موقع و نفوذی بیشتر از نماینده کشور ناظر داشت؛ موقع و نفوذ غمخوارانه، برادرانه و دوستانه.

... سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۶) ما در ایران چهار ملاقات گوناگون سطح هیئت‌های مذاکرات داشتیم. دشوارترین این مذاکرات دوری بود که در ماه آوریل برگزار شد؛ کاژ هیچ پیش نمی‌رفت؛ حتی پشت میز گفت‌وشنید هم کم می‌نشستیم. در این ایام استاد شبستری پس از پایان مأموریت دیپلماتیک در تاجیکستان به وطن بازگشته و مسئولیت دیگر داشت ولی همه‌روز همراه ما بود و مانند ما از ناکارآمدی [عدم پیشرفت] کار رنج می‌برد.

... بار دیگر مذاکرات با بن‌بست روبه‌رو شده بود. به‌مانند دوره‌های قبلی، استاد شبستری بازهم ابتکار عمل به خرج داد و به بهانه صرف شام، رؤسای هیئت‌های مذاکره‌کننده و نماینده دبیر کل را در خانه شخصی خود در محیط دوستانه، دور هم

جمع کرد که این جمع آمد و صحبت‌ها و درد دل‌های غیر رسمی طرفین سبب تلطیف جو حکم بر مذاکرات و شکست بن بست گردید.<sup>۱</sup>

... ماه می ۱۹۹۷ ما در تهران پروتکل حمایت‌دهندگان صلح تاجیکستان را امضا کردیم. در این نشست استاد شبستری نیز حضور داشت. من در چشمان او درخش اشک شادی را احساس کردم زیرا از این پروتکل هویدا بود که جمهوری اسلامی ایران در دستیابی به صلح تاجیکستان چه نقش براننده و سازنده دارد. این پروتکل نتیجه دیدار رئیس‌جمهور تاجیکستان با سران دولت ایران و نتیجه استقبال گرم و مهمان‌نوازی عالی کشور هم‌زبان و هم‌فرهنگ از اشتراک‌داران مذاکره صلح و دلیل تلاش‌های پیگیرانه استاد شبستری جهت تحکیم و تقویت پیوند برادران تاجیکش بود. نام استاد شبستری با تاریخ تاجیکستان عجین شده و مردم کشور ما خدمات صادقانه و فداکاری استاد را هرگز فراموش نخواهند کرد. توفیق همیشه یارش باد.»<sup>۲</sup>

رئیس هیئت مذاکره‌کننده از طرف مخالفین نیز درباره نقش جمهوری اسلامی ایران نظر مشابهی دارد:

«رهبر هیأت مذاکره‌کننده مخالفان سابق تاجیک، نقش جمهوری اسلامی ایران را در کسب صلح تاجیکستان که به ۵ سال جنگ داخلی این کشور خاتمه داد، اساسی و سازنده دانست.

به گزارش رادیو تاجیکی، حاج اکبر توره‌جان‌زاده که به مناسبت پانزدهمین سالگرد امضای سازش‌نامه صلح میان دولت و مخالفان سابق تاجیک صحبت می‌کرد افزود: اگر از روی درصد به نقش کشورهای دیگر در سازش بها دهیم، سهم جمهوری اسلامی ایران ۸۰ درصد است.

این سیاستمدار برجسته تاجیک که در زمان شوروی قاضی مسلمانان تاجیکستان بود و پس از امضای سازش‌نامه صلح عهده‌دار سمت معاون اول نخست‌وزیر و

---

۱. در ادامه مقاله چند عکس از آن مجلس پیوست است. در عکسی طلبک نظراف وزیر خارجه اسبق و رئیس هیئت مذاکره‌کننده دولتی، ولادیمیر گاریاروف دستیار نماینده ویژه دبیرکل و شکورجان ظهوراف وزیر محنت (کار) اسبق و رئیس فعلی پارلمان تاجیکستان و در عکس دیگر، گرد مرم نماینده ویژه دبیرکل، شبستری و ولادیمیر گاریاروف دیده می‌شوند. اعضای هیئت اپوزیسیون در طرف مقابل میز نشسته‌اند.

۲. عثمان‌اف، ابراهیم، همان.



عضو مجلس ملی تاجیکستان بود، در روند مذاکرات صلح رهبر هیئت مذاکره مخالفان بود.

حاج اکبر توره‌جان‌زاده تصریح کرد: مقامات عالی جمهوری اسلامی ایران، از شخص مقام معظم رهبری تا دیگر مسئولان ایرانی، از جمله علی‌اشرف مجتهد شبستری — نخستین سفیر ایران در دوشنبه — تلاش‌های سازنده‌ای برای تحقق صلح تاجیکستان داشتند که حتی روسیه به‌عنوان یکی از میانجیان صلح تاجیکستان به حدّ ایران تلاش نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

آقای توره‌جان‌زاده — که رهبری هیئت اپوزیسیون در مذاکرات را با درایت و کیاست به‌عهده داشت — در مصاحبه دیگری تصریح کرد که شبستری برای به‌نتیجه رسیدن مذاکرات صلح تاجیکان، اعتبار سیاسی خود را به مخاطره انداخته بود.

مردم و ضیانیان [: روشنفکران] تاجیکستان نیز جملگی معتقدند که بدون نقش سازنده ایران، تحقق صلح در تاجیکستان میسر نمی‌شد. بای‌مراد شریف‌اف رئیس دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه تربیت معلم تاجیکستان با اشاره به نقش ایران در استقرار صلح و ثبات در تاجیکستان گفت: اگر نقش کلیدی و مهم این کشور دوست و شریک استراتژیک نبود، تاجیکستان امروز وضعیتی به‌مراتب بدتر از افغانستان داشت. وی افزود: در کنار ایران، روسیه نیز نقش مهمی برای استقلال تاجیکستان ایفا کرد و در مجموع این دو کشور باعث کنار هم آمدن گروه‌های متخاصم، پذیرش صلح و در نتیجه وحدت ملی تاجیکستان در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ شدند.

وی با یادآوری خاطرات جنگ‌های داخلی تاجیکستان در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ گفت: این دو کشور از سال ۱۹۹۳ برای استقرار صلح در تاجیکستان زمینه‌برگزاری مذاکرات گروه‌های متخاصم تاجیک را در تهران و مسکو فراهم کردند. این استاد دانشگاه ملی تاجیکستان گفت: امضای این سند، به اتحاد مناطق مختلف تاجیکستان منجر و یک دولت واحد در منطقه آسیای میانه پایه‌گذاری شد و در سال‌های پس از استقلال، کشور به موقعیت تثبیت‌شده‌ای رسید و کارهایی که در این مدت برای توسعه و پایداری کشور انجام شد، در دوران سلطه ۷۴ ساله نظام کمونیستی در کشور انجام نشده بود.<sup>۲</sup>

1. Iran Tajik Radio, IRIB World Service, 27 June 2012.

## تلاش بدخواهان برای ایجاد تفرقه بین ایران و تاجیکستان

در چنددهه گذشته تحولات بزرگی در صحنه داخلی تاجیکستان اتفاق افتاده که با روابط دو کشور ارتباط تنگاتنگی داشته است. دوران سفارت نگارنده — به جز چند ماه اول/ دی ماه ۱۳۷۰ تا اردیبهشت ۱۳۷۱ — متأسفانه مصادف با روزهای جنگ داخلی بود که خسارت جانی و مالی بسیاری به بار آورد که هنوز این کشور به عواقب آن مبتلاست.

ناظران و تحلیلگران آگاه معتقدند حتی جنگ برادرکش اوایل استقلال تاجیکستان نیز نتیجه توطئه‌های خائنه دشمنان و اغواگران بود و همان طوری که ذکر شد رئیس جمهور تاجیکستان در مناسبت‌های مختلف به این نکته اشاره داشته است.

علل بروز جنگ برادرکش در تاجیکستان شرح مفصلی می‌خواهد که امیدوارم در فرصت دیگری به آن پردازم.

بنده که در آن روزهای جنگ به‌عنوان برادر و شریک درد و رنج تاجیکان به‌خوبی شاهد بودم که علاوه بر نیروها و اقوام منطقه‌ای که در زمان صدرالدین عینی هم توطئه می‌کردند، دشمنان مردم فارس و تاجیک — که از هزاران کیلومتر دورتر آمده بودند — چگونه برای جدایی‌افکندن بین ایران و تاجیکستان توطئه می‌کردند. دسیسه‌ها و اغواگری‌ها تا جایی پیش رفته بود که به ایران اتهام آوردن اسلحه به تاجیکستان را می‌زدند و این در حالی است که مرز مشترکی بین دو کشور نیست و در آن روزگار تمام مرزهای زمینی و هوایی توسط ارتش روسیه محافظت می‌شد!

## خطر آسیای میانه را تهدید می‌کند

شوربختانه بازهم در سال‌های اخیر نیز اغواگران و دشمنان نزدیکی دو ملت به طرق مختلفی توطئه می‌کنند. از جمله، در این اواخر بحث شیعه و سنی مطرح می‌شود. جالب این است که عمال و مباشران مطرح‌کنندگان این مسائل با صرف هزینه‌های

---

۱. مجتهد شبستری، علی‌اشرف، «صدرالدین عینی و هویت ملی تاجیکان»، زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد صدرالدین عینی، بنیان‌گذار ادبیات نوین فارسی تاجیکی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، شماره ۱۵۹، دی‌ماه ۱۳۹۵.

هنگفت به دنبال تبلیغ وهابی‌گری و سلفی‌گری و جذب نیرو برای نیروهای افراطی اسلامی از بین جوانان آسیای میانه و ایران هستند.

در سال ۲۰۰۹ در سفری که به تاجیکستان داشتم در هواپیما جوانی تاجیک پیش من آمده و اظهار داشت چند سال پیش در یکی از مدارس مذهبی اهل سنت ایران درس خوانده و در مراجعت به دیپه [: روستای] خودش متوجه شده که برخی از مردم او را کافر (!) می‌دانند. با پرس‌وجو از خانواده و دوستانش معلوم گردیده که چندماه جلوتر از او جوان دیگری با دیدگاه‌های تند اسلامی که در یکی از مدارس دینی پاکستان — که توسط یک کشور عربی تأمین مالی می‌شود — درس خوانده، مراجعت کرده و شایع کرده آن‌هایی که در ایران درس دینی می‌خوانند کافر هستند (!) این جوان می‌گفت از ترس جان خود نه در آن روستا و نه در جای دیگر به تبلیغ دینی نپرداخته و برای امرار معاش به کار خرید و فروش مواد غذایی مشغول شده است.

در ۱۴ آذر ۱۳۹۲ (که هنوز سخنی از داعش در میان نبود) در مصاحبه‌ای با روزنامه تاجیکستان گفتم: «...خطر آسیای میانه را تهدید می‌کند. این منطقه در وضعیتی قرار دارد که می‌تواند آن را عاقبت‌های ناگوار انتظار باشد. نیروهای تندروی هستند که در این منطقه بعضی جای‌ها را هدف قرار داده‌اند و کشورهای خارجی به آن‌ها کمک می‌رسانند. البته این هدف‌ها را توسط جوانان عملی می‌سازند زیرا جوانان قابل تحریک هستند و محض آن‌ها را می‌خواهند تحریک کنند.»

### تروریست‌ها طعمه‌های خود را خواهند یافت

در بخش دیگری از مصاحبه مذکور بیان کردم: «شما با افغانستان همسایه هستید. متأسفانه گروه‌هایی خودسر که از دولت کرزی جدا هستند می‌توانند کارهایی انجام دهند با تأثیر زیاد منفی به کشورهای آسیای میانه [...] گروه‌های تندروی هستند، برایشان پول از کشورهای دیگری می‌رسد و آن‌ها چنین افرادی را تربیت می‌کنند که عملشان خلاف دین اسلام است. این‌گونه اشخاص از راه قاچاق می‌روند و دوباره به تاجیکستان برمی‌گردند [...] اگر ما خودمان پاسخ به نیازها و دغدغه‌های جوانانمان را پیدا نکنیم دیگران می‌آیند و فکر آن‌ها را می‌دزدند، عاقبت آن‌ها را به تروریسم می‌برند و امکانیت‌هایی در اختیارشان می‌گذارند که باعث

ناآرام‌گشتن منطقه می‌شود [...] راه مبارزه با این تندروی‌ها زدن و به حبس گرفتن و کشتن نیست — هرچند که هر کس باید موافق عمل صادر کرده‌اش جزا گیرد — اما راه اساسی مبارزه فرهنگی و جلوگیری از ایزوله‌شدن جوان‌ها و افتادن آن‌ها در مسیرهای انحرافی است؛ و گزینه تروریست‌ها طعمه‌های خود را خواهند یافت و ایدئولوژی‌های افراطی به حیات خود ادامه خواهند داد. امریکا در اندیشه بود که اگر به عراق و افغانستان حمله کند مسئله حل خواهد شد اما حالا چه شد؟ قبل از حمله امریکا شاید یک کشور مکان اکستریمیس [تندروی] بود اما حالا افراط‌گرایی تمام دنیا را فراگرفته و هیچ‌کس امنیت ندارد. ما باید بدانیم که راه مبارزه با اکستریمیس از بین بردن جهالت است نه فقط از بین بردن خود تروریست. تروریست‌ها که کشته شوند باز تروریست‌های دیگر جانشین می‌شوند. باید جلو راه جهالت را بگیریم. جوانان ما باید با عقلانیت و اعتدال حاکم بر جامعه امکان‌یابند تا بدانند که دینشان، مملکتشان و فرهنگ ملی‌شان چیست تا تحت تأثیر فریب بیگانگان و بدخواهان قرار نگیرند.»<sup>۱</sup>

### عربستان به دنبال ترویج سلفی‌گری و وهابی‌گری در آسیای میانه است

بعدها که دولت به اصطلاح اسلامی داعش در عراق اعلام موجودیت کرد، عده زیادی از جوانان آسیای میانه و دیگر کشورها به آن پیوستند. فراموش نمی‌کنم در اکتبر ۲۰۱۴ وقتی در بزرگداشت جامی در دوشنبه شرکت داشتم، رئیس‌جمهور تاجیکستان سخنرانی افتتاحیه بسیار مهم خود درباره جامی را در میانه قطع کرد و بانگرانی گفت که متأسفانه خبر رسیده که بیش از دویست جوان تاجیک در صف نیروهای داعش هستند. بعدها این تعداد افزایش یافت؛ البته دولت تاجیکستان اقدامات زیادی برای مبارزه با گروه‌های تندرو و همچنین آگاه‌کردن جوانان تاجیک از خطر این گروه‌ها به عمل می‌آورد و توفیقاتی هم به دست آورده است.

در آن روزها از یکی از سفرای غربی شنیدم که می‌گفت: «سفر یک کشور عربی آشکارا و گستاخانه با صرف میلیون‌ها دلار به دنبال ترویج سلفی‌گری و وهابی‌گری در آسیای میانه است.» همان کشوری که شهروندانش در حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک دست

۱. روزنامه تاجیکستان، مورخ ۵ دسامبر ۱۹۹۳. (در ادامه مقاله تصویر آن را مشاهده می‌فرمایید)

داشتند، سردمدار ترویج افراط‌گرایی در بریتانیا است. به گزارش بی‌بی‌سی، مؤسسه هنری جکسون می‌گوید: «تحقیقات آن از ارتباط آشکار و مستقیم میان اعطاکندگانی که کمک‌های مالی خارجی به سازمان‌های اسلامی، سخنرانی‌های نفرت‌پراکن و گروه‌های جهادی مروج خشونت خبر می‌دهد. این مؤسسه برخی از شهروندان و بنیادهای خیریه در کشور عربستان سعودی را متهم کرده است که «نوعی وهابیت غیر لیبرال، تبعیض‌آمیز» را به خارج صادر می‌کند. اندیشکده فعال در تحقیقات پیرامون روابط خارجی بریتانیا از دولت این کشور خواسته‌اند تحقیق و تفحصی علنی از نقش عربستان سعودی و دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس در حمایت از عقاید دینی افراطی انجام دهد. بنیادهای خیریه مذکور زیر نظر دولت عربستان فعالیت می‌کنند.»<sup>۱</sup>

### لزم خشکاندن ریشه‌ها و سرچشمه‌های اندیشه داعش

امروز هیچ نقطه‌ای در جهان از خطر حملات تروریستی در امان نیست. تروریسم کوری که ناشی از نفرت تروریست‌ها از پیروان دیگر ادیان و مذاهب بوده و عملیات فاجعه‌بار آن‌ها با پشتیبانی آشکار و نهان برخی از حکومت‌ها صورت می‌گیرد، متأسفانه در ایران نیز قربانی گرفته است. با توجه به اینکه ادامه موجودیت گروه‌هایی مانند داعش برای صلح تمام جهان خطرناک است، قطعاً باید جریان‌های حیات این‌گونه گروه‌ها قطع شود. در این راه عزم بین‌المللی الزامی است و این مهم از سوی آقای امام‌علی رحمان‌پرزیدنت تاجیکستان و دکتر روحانی رئیس‌جمهوری اسلامی ایران در فرصت‌های مختلف مورد تأکید قرار گرفته است.

پرزیدنت رحمان می‌گوید: «ما همه شاهد آن هستیم که سال‌های آخر در یک قطار منطقه و کشورهای عالم با سبب مناقشه‌های داخلی و دخالت دایره‌های منفعت‌دار آلمان به مشکلات سنگین و اختلاف‌های مذهبی و مفکوروی [ایدئولوژیکی] گرفتار شده، این روند هلاکت‌بار باعث فوت صدها هزار نفر اهالی آسیای شرقی است. اهالی که در صلح و آسایش زندگی می‌کردند، ترک وطن کردن میلیون‌ها نفر، از رشد و انکشاف بازماندن دولت‌ها و حتی از بین رفتن ارکان دولت‌داری گردیده است.»

مفکوروی یعنی او در پیام تسلیت خود به پرزیدنت روحانی ضمن تسلیت و محکوم

۱. بی‌بی‌سی، ۱۴ تیر ۱۳۹۶.

کردن اعمال تروریستی، ضرورت تأخیرناپذیر تقویت مبارزه بی‌امان و دسته‌جمعی را با همه‌گونه ظهورات تروریسم و افراط‌گرایی مجدداً تأکید کرد.

دکتر روحانی نیز که از اولین روزهای ریاست جمهوری‌اش موضوع «جهان‌عاری از خشونت و افراط‌گرایی» را مطرح کرده، در پیام خود در پی اقدامات تروریستی ۱۷ خرداد سال ۱۳۹۶ در تهران، گفت:

«...بی‌تردید حوادث تروریستی امروز تهران، اراده ایران اسلامی در مبارزه با تروریسم منطقه‌ای، افراط و خشونت را بیش‌ازپیش تقویت خواهد کرد. پیام ایران، مثل همیشه این است که تروریسم یک مشکل همگانی است و اتحاد برای مبارزه با افراط، خشونت و تروریسم با همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، مهم‌ترین نیاز جامعه امروز جهانی است.»

با نظرداشت شکست‌های گروه‌های افراطی وهابی و سلفی در سوریه و عراق و بازگشت مخفی تروریست‌ها به کشورهای خود و خطر تشدید حملات انتحاری، بی‌تردید یکی از زمینه‌های همکاری دو کشور ایران و تاجیکستان تبادل اطلاعات و تجربیات دربارهٔ مقابلهٔ همه‌جانبه با این گروه‌ها و افراد تکفیری تروریستی است.

البته نباید غافل باشیم که بدون مبارزه با فرهنگ داعش‌پرور، در این راه توفیق کامل حاصل نخواهد شد. داعش ادعا می‌کند که آنچه انجام می‌دهد مطابق شریعت اسلامی است. آنچه ما تروریسم و توحش می‌خوانیم نزد داعشیان «جهاد مقدس» است. «انتحار» تعبیر ما است؛ آن‌ها خود می‌گویند «استشهاد». ما از ارزشمندی جان و مال انسان‌ها می‌گوییم، آنان از توهمات بی‌مرزشان دم می‌زنند و جان انسان‌ها را به هیچ می‌گیرند. داعش، ارتش کلاسیک نیست که به پیروزی آبرومند بیندیشد؛ داعش در پی انتقام از جهانی است که به گمان او در زیر سلطهٔ شیطان است.<sup>۱</sup>

باید توجه داشت که مشکل افراطی‌گری با خشکاندن ریشه‌ها و سرچشمه‌های آن امکان‌پذیر است و تنها از راه برخورد نظامی قابل حل نیست. در این مقطع تاریخی حساس که افراطی‌گری‌ها اسلامیزه می‌شوند<sup>۲</sup> و حق موجودیت اسلام و حیات

---

۱. رضا بابایی، «فرهنگ داعش‌پرور»، اطلاعات، ۲۵ خرداد ۱۳۹۶.

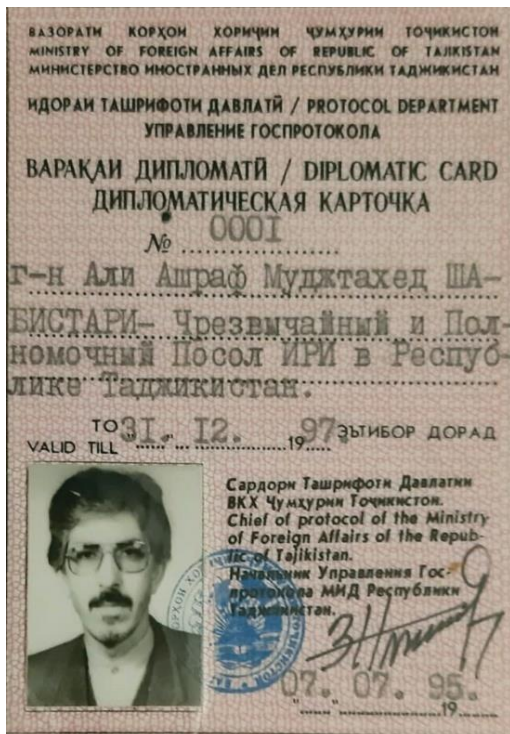
مسلمانان زیر سؤال رفته، ضرورت غیرقابل اجتناب است که رهبران جهان اسلام، تنها به محکوم کردن جنایت گروه‌های افراطی مانند داعش اکتفا نکنند بلکه بیش از پیش، فهم باطل و خطرناک از اسلام و قرآن را به بحث و نقد بگذارند.

\*\*\*

مقاله را با بخشی از پیام ژوئن ۲۰۱۷ پرزیدنت جمهوری تاجیکستان به مناسبت روز وحدت ملی به پایان می‌برم:

«...اندیشه‌های متحدساز افراد ملت با تشکل معنویت جامعه، پایداری امنیت جامعه و دولت و حفظ ارزش‌های فرهنگی رابطه مستقیم دارد. در شرایط جهانی شوی به حیات جامعه وارد شدنِ عنصرهای فرهنگ بیگانه و وسعت گرفتن فعالیت هرگونه حرکت و سازمان‌های تندرو و ارتجاعی ما را وادار می‌سازد که به خاطر حفظ و گسترش ارزش‌های نیک ملی چاره‌های مؤثر اندیشیم. در چنین وضعیت ما را ضرور است که برای تربیه نسل‌های آگاه و بیدار تلاش نماییم. آن‌ها را در روحیه حفظ استقلالیت و آزادی به وایه رسانیم [بزرگ کنیم و به کمال رسانیم] تا فرزندان ما در آینده برای حمایه منافع‌های ملت و دولت صاحب‌اختیارمان آماده باشند. وحدت در صورتی بی‌گزند و ابدی می‌ماند که هر یک شهروند کشور منفعت ملی و دولتی را از همه منافع‌های دیگر بالا گذارد، برای اتحاد و یگانگی جامعه تلاش کند، به قدر سرزمین اجدادی خویش برسد و آن را چون مادر خود عزیز و مقدس شمرد.»

### تصاویر



کارت دیپلماتیک که شماره ۰۰۰۱ بر روی آن درج شده و حاکی است «علی اشرف مجتهد شبستری» اولین دیپلماتی است که بعد از استقلال قدم به خاک تاجیکستان گذاشته؛ و حتی اتومبیل رسمی سفیر هم با شماره ۰۰۱ شماره گذاری شده بود.





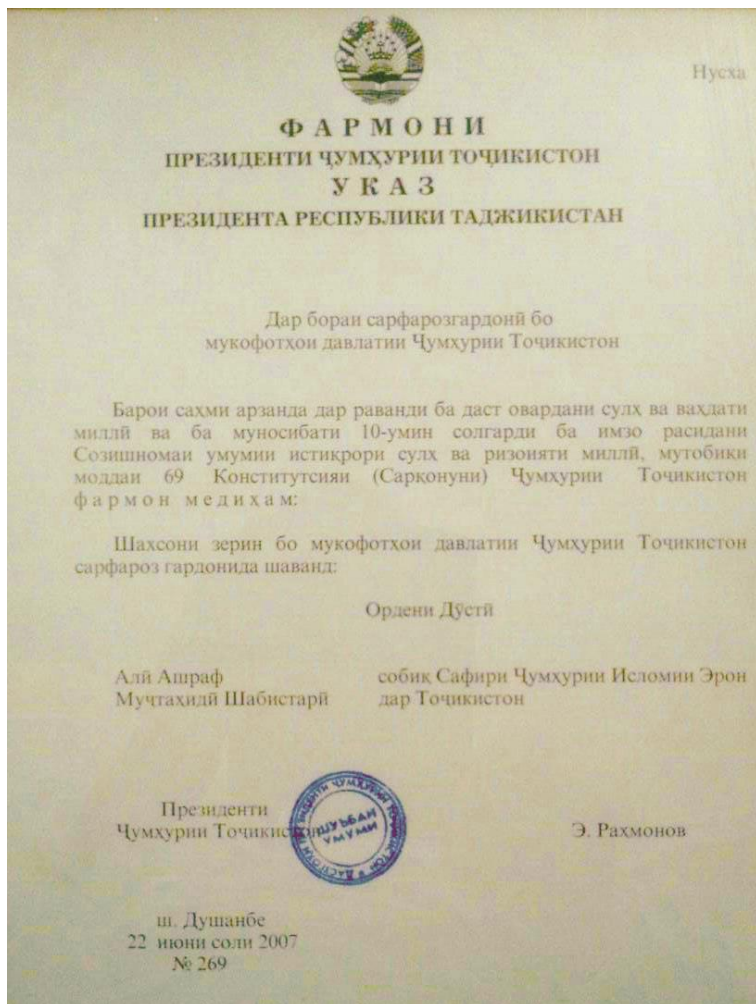
تصویر مرحله‌ای از مذاکرات که پرزیدنت رحمان هم برای دیدار آقای هاشمی رفسنجانی به ایران آمده بود؛ و ملاقات بین ایشان و استاد عبدالله نوری تنظیم شد و یکی از موافقت‌نامه‌های پایه‌ای در مورد مذاکرات در تهران در این زمان امضا شد



تصویر ملاقات پرزیدنت رحمان رئیس‌جمهور تاجیکستان با استاد سید عبدالله نوری رئیس حزب نهضت اسلامی و اتحاد اپوزیسیون تاجیک در تهران



تصویر مصاحبه با سردبیر هفته نامه تاجیکستان به هنگام شرکت در کنفرانس باکو (پاییز ۲۰۱۳) با عنوان «خطر آسیای میانه را تهدید می کند».



تصویر حکم اعطای نشان دوستی از سوی رئیس جمهور تاجیکستان به نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران به پاس تلاش‌های سفیر در به ثمر رسیدن مذاکرات صلح بین دولت و اپوزیسیون تاجیک، ژوئن ۲۰۰۷



اهدای نشان دوستی دولت تاجیکستان توسط جناب میرزایف سفیر آن کشور در تهران



از راست به چپ: جاوید حافظ سفیر پاکستان در دوشنبه، گرد مرم نماینده ویژه دبیرکل، اکبر توره جانزاده رئیس هیئت اپوزیسیون، تاشمت نظیراف سفیر تاجیکستان در ایران، علی اشرف مجتهد شبستری سفیر جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه



از چپ به راست: شکورجان ظهورآف وزیر کار و عضو هیئت مذاکره‌کننده دولت، ولادیمیر گاریاروف دستیار نماینده ویژه ویژه دبیرکل، طلبک نظراف وزیر خارجه و رئیس هیئت مذاکره‌کننده دولت، مجتهد شبستری نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه



از چپ به راست: «اکبر توره جان‌زاده» رئیس هیئت مذاکره‌کننده اپوزیسیون، گرد مرم نماینده ویژه دبیرکل، جاوید حافظ سفیر پاکستان در دوشنبه، باقری مقدم رئیس وقت اداره دوم مشترک المنافع، طلبک نظراف وزیر خارجه و رئیس هیئت مذاکره‌کننده دولت





از راست به چپ: گرد مرم نماینده ویژه دبیرکل، مجتهد شبستری، ولادیمیر گاریاروف دستیار نماینده ویژه دبیرکل



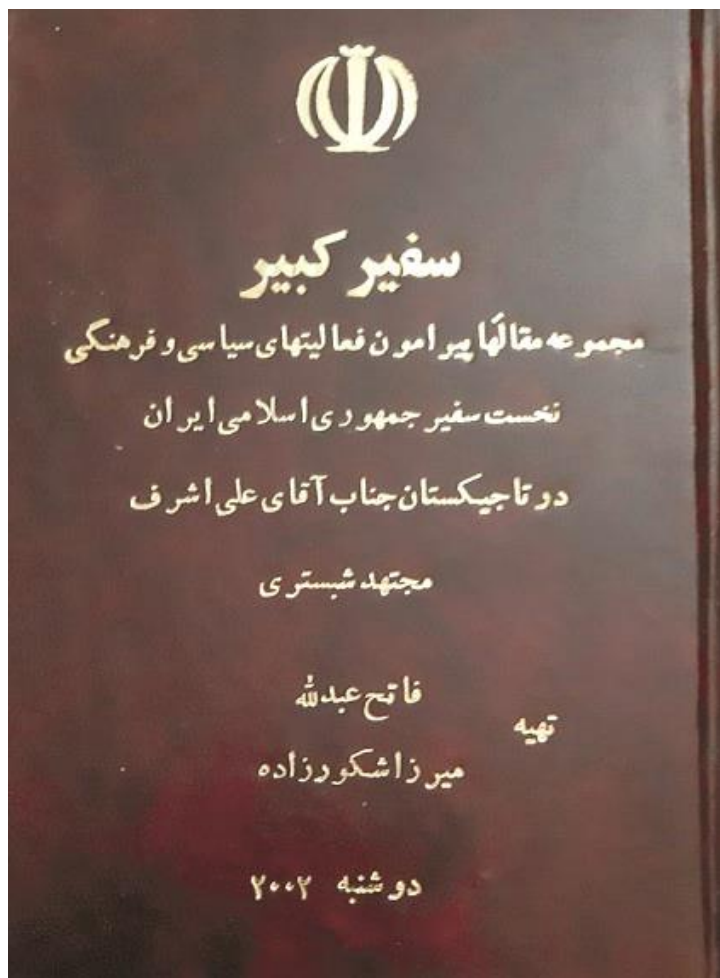
همراهی هیئت مذاکره‌کننده دولت در سفر به تهران



از چپ به راست: مرحوم محمد شریف همت‌زاده از رهبران حزب نهضت اسلامی، علی ماجدی مدیرکل کشورهای مشترک المنافع، علی اشرف مجتهد شبستری، شکورجان ظهورآف وزیر کار و عضو هیئت مذاکره‌کننده از طرف دولت، مرحوم استاد سید عبدالله نوری رئیس حزب نهضت اسلامی و اتحاد اپوزیسیون تاجیکستان



از چپ به راست: طلبک نظرآف وزیر امور خارجه و رئیس هیئت مذاکره‌کننده از طرف دولت تاجیکستان، شکورجان ظهورآف وزیر کار و عضو هیئت مذاکره‌کننده دولتی، باقری مقدم رئیس اداره دوم مشترک المنافع



کتاب سفير کبير (مجموعه مقالات و اشعار در قدردانی از فعاليت‌های سياسي فرهنگی نخستين سفير جمهوری اسلامی ایران در تاجيکستان) که به خط سريلیک در سال ۲۰۰۲ در دوشنبه به چاپ رسیده و در متن مقاله از آن سخن رفت



CC : ARCHIVES

JMB  
MHA  
DFP  
OP/MO  
OP/DIR  
OP/DIRAD  
SACE/MEMO  
OP/DET  
ACR/EUR  
OP/MED  
DDM/JUR  
OP/TAFSCOU  
CICR MOSCOU  
CICR DUSHANBE  
COR/TJ.220  
TJ.113



COMITÉ INTERNATIONAL DE LA CROIX-ROUGE

219 (266)

225 (266)

(1117)

Genève, le 22 novembre 1994  
MHA/AFP - OP/EURAS 94/225

Monsieur l'Ambassadeur,

Les événements que vous venez de vivre, pour contribuer à la mise en oeuvre de l'accord du gouvernement et de l'opposition tadjiks sur un échange de prisonniers, sortaient de l'ordinaire. Ils ont impliqué de votre part une immense disponibilité, un très grand engagement personnel et le courage d'assumer, sur le plan diplomatique, les risques inhérents à toute opération de ce genre.

Votre soutien a joué un rôle clé dans le succès de cette opération et nous aimerions vous faire part de notre profonde gratitude pour l'appui que vous avez donné à notre représentant sur place, M. Nicolas Borsinger.

Son Excellence  
Monsieur Ali Ashraf Shabistary  
Ambassadeur extraordinaire et plénipotentiaire  
Ambassade d'Iran  
Dushanbe - Tadjikistan

A l'heure où nous écrivons ces lignes, nous nous réjouissons qu'une cinquantaine de personnes aient retrouvé la liberté grâce aux efforts conjugués de tous les acteurs de l'humanitaire, dont vous avez été l'un des plus éminents représentants. Nous espérons aussi qu'il nous sera possible d'effectuer des visites régulières à tous les détenus de ce conflit qui n'ont pas été libérés.

Nous vous prions d'agréer, Monsieur l'Ambassadeur, l'assurance de notre haute considération.

With my thankfulneiss and  
best wishes  
for  
Jean-Marc Bornet  
Délégué Général  
Europe de l'Est et Asie Centrale

### اصل نامه کمیته بین‌المللی صلیب سرخ برای قدردانی از سفیر ایران به سبب به مخاطره‌انداختن خود در سفر به داخل افغانستان و نقشی که در تبادل زندانیان سیاسی در دوشنبه و سرانجام اسیر در دست فرمانده نظامی اپوزیسیون در بهارک داشته است

سفر سردار غلام‌حسین به هند، مسافرت به پاکستان، مسافرت به افغانستان و سفر به ایران از آن‌ها که در وقتل و شکنجه و ممانعت از آزادی زندانیان سیاسی در داخل افغانستان، در دست گرفتن مسئولیت است. این سفرها را در حالی که در آن زمان در افغانستان هیچ‌کس نمی‌توانست به این سفرها برخیزد، سردار غلام‌حسین با جسارت و شجاعت انجام داد. سردار غلام‌حسین در این سفرها به دنبال آزادی زندانیان سیاسی و به دست گرفتن مسئولیت از آن‌ها بود. سردار غلام‌حسین در این سفرها به دنبال آزادی زندانیان سیاسی و به دست گرفتن مسئولیت از آن‌ها بود. سردار غلام‌حسین در این سفرها به دنبال آزادی زندانیان سیاسی و به دست گرفتن مسئولیت از آن‌ها بود.

### شادی شریک و غم شریک ما

در تاریخ ۱۳۸۵/۰۳/۰۳ در کابل، در جریان سفر به هند، سردار غلام‌حسین با یک گروه از زندانیان سیاسی در هند دیدار کرد. سردار غلام‌حسین در این دیدار با این زندانیان گفتگو کرد و از شرایط زندانیان در هند آگاه شد. سردار غلام‌حسین در این دیدار با این زندانیان گفتگو کرد و از شرایط زندانیان در هند آگاه شد.

در تاریخ ۱۳۸۵/۰۳/۰۳ در کابل، در جریان سفر به هند، سردار غلام‌حسین با یک گروه از زندانیان سیاسی در هند دیدار کرد. سردار غلام‌حسین در این دیدار با این زندانیان گفتگو کرد و از شرایط زندانیان در هند آگاه شد. سردار غلام‌حسین در این دیدار با این زندانیان گفتگو کرد و از شرایط زندانیان در هند آگاه شد.



در تاریخ ۱۳۸۵/۰۳/۰۳ در کابل، در جریان سفر به هند، سردار غلام‌حسین با یک گروه از زندانیان سیاسی در هند دیدار کرد. سردار غلام‌حسین در این دیدار با این زندانیان گفتگو کرد و از شرایط زندانیان در هند آگاه شد. سردار غلام‌حسین در این دیدار با این زندانیان گفتگو کرد و از شرایط زندانیان در هند آگاه شد.

### مقاله دکتر ابراهیم عثمان‌اف که در روزنامه/اطلاعات دربارهٔ نخستین سفیر ایران در تاجیکستان درج شده است



تصویری از پایان دوران سربازی علی اشرف مجتهد شبستری



تصویری از دوران نوجوانی آقای علی اشرف مجتهد شبستری

## مقالات



## دیدگاه مسعودی به ادیان دیگر

محمد کریم اشراق\*

### اشاره

نزدیک پنجاه سال است که نیکبختی دوستی با همکار پیشینم، جناب علی اشرف مجتهد شبستری نصیبم شده است. در طول این مدت از دور و نزدیک با شخصیت ایشان آشناتر شده و سهمشان را برای فرهنگ معاصرمان مغتنم یافته‌ام. این برگ سبز را به پاس سال‌ها دوستی و احترام فیما بین و قدردانی از کوشش‌های فرهنگی ایشان به حضورشان پیشکش می‌کنم.

گزینش مسعودی برای این مهم از سر آن است که ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (زاده حوالی بغداد ۲۸۰؛ درگذشته در مصر ۳۴۶/۳۴۵ هـ.ق) یکی از بزرگان تاریخ‌نویس جهان اسلام است که نزدیک به سی اثر گوناگون و گسترده در زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی و عقاید ملل دارد؛ و خوش‌بختانه چندین برگردان شیوا و دقیق از سه اثر مهم مسعودی و نیز چندین کتاب و مقاله درباره کارهای معروف او به فارسی درآمده است، اما پژوهش و نقد نوشته‌های او به فارسی هنوز راه درازی در پیش دارد.

تا جایی که آگاهی دارم، افزون بر کارهای استاد مهدوی دامغانی و استاد جعفریان و دیگر پژوهندگان معاصر، پیش‌تر از این، مقاله «جایگاه مسعودی در تاریخ عقاید و ادیان» از محمد تقی سبحانی در مجله آیین پژوهش (۱۳۷۵) چاپ شده است که توفیق دسترسی به آن نداشته‌ام. پیش‌تر از این نیز (سال ۱۳۶۳) هادی حسین حمود کتاب

---

\* کارشناس پیشین حقوق بین‌الملل و علوم سیاسی وزارت امور خارجه، پژوهشگر، نویسنده و مترجم.

مبسوطی زیر عنوان منهج المسعودی فی بحث العقائد و الفرق الدینیّه در بغداد و در ۳۱۲ صفحه به چاپ رسانیده بود.

و اینک، این ویراسته تازه‌ای است از مقاله «دیدگاه مسعودی به ادیان دیگر» که با حذف پانوشته‌ها و ارجاع‌های بسیار زیاد نویسنده، کوتاه و چکیده شده است. البته ترجمه کامل فارسی رساله مسعودی و زمانه‌اش، (تحقیق و تألیف دکتر شبول، لندن، ۱۹۷۹) که به انجام رسیده است، به زودی به صورت کامل و با توضیحات و یادداشت‌های مؤلف و مترجم به چاپ خواهد رسید.

لاسه، تیرماه ۱۴۰۰



از آثار مسعودی برمی‌آید که او توجه ویژه‌ای به مذاهب غیر مسلمان داشته است. این توجه عمیق، از شش کتابی که او درباره مطالعات مذهبی نوشته است آشکار است. عناوین این شش کتاب عبارت‌اند از: (۱) مروج الذهب و معادن الجواهر؛ (۲) التنبیه و الاشراف؛ (۳) کتاب المسائل؛ (۴) کتاب المقالات فی اصول الدیانات؛ (۵) سرّ الحیات؛ و (۶) خزائن الدین. البته بیشتر این آثار از بین رفته است و مروج الذهب و تنبیه الاشراف نیز، که در دسترس هستند، بخش ویژه‌ای به عنوان موضوع‌های مذهبی ندارند. در بادی امر، این مطلب با آگاهی‌های گسترده مسعودی نمی‌خواند، اما نکته جای دیگری است و آن این است که در هر دوی این آثار، مسعودی در چارچوب تاریخ مردمان و جوامع گوناگون، به بحث از معتقدات و آیین‌های مذهبی می‌پردازد. مسعودی نه تنها با دقت به آیین‌ها و رسوم مذهبی غیر مسلمان توجه دارد، بلکه جایگاه مهم مذهب در تمدن‌های پیشرفته را مورد تأکید قرار داده است. این نکته را می‌توان از گزارش‌های او درباره ایران ساسانی و امپراتوری بیزانس دریافت.

مسعودی با نقل از آثار حکیمانه سیاسی - مذهبی ایران باستان و با ارجاع به آرای شبه‌ارسطویی تصریح می‌کند که دین و دولت (ملک) تفکیک ناپذیرند. نظریه همزادی دین و دولت معمولاً به اردشیر اول نسبت داده شده است.<sup>۱</sup> نویسندگان مسلمان همزادی

۱. این نظریه را قدامه در کتاب الخراج نوشته و ابن قتیبه نیز به روایت رُزندال از این نظریه آگاه بوده است؛ سپس بیرونی در ماللهند از آن یاد و ابن خلدون نظریه را تکمیل می‌کند.

دین و دولت را به عنوان زمینه نظریه سیاسی می‌شناخته‌اند؛ و اما مسعودی آن را به عنوان واقعیتی تاریخی بررسی می‌کند؛ به همین علت او از جنبه‌های مشترک امور دنیایی و دینی (الامور یا الحوادث الدنیاییه و الملکیه) سخن می‌گوید.

گرچه مسعودی مطالعه تطبیقی منظمی از مذاهب انجام نداده است، با این همه، از آثارش برمی‌آید که او این‌گونه مطالعات را به خوبی می‌شناخته است. او پذیرفته است که معتقدات و نهادهای دینی از عوامل مهم زندگی اجتماعی است و این معتقدات و نهادها نیز از عوامل جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی اثر می‌پذیرند. او در برخورد با ادیان جوامع گوناگون، بین دو دسته از ادیان تفاوت می‌نهد:

دسته نخست در بردارنده ادیانی هستند سازمان یافته، دارای پیامبر و همراه با گونه‌ای مفاهیم کمابیش روشن ملکوتی، مُتون مقدس، سلسله مراتب روحانی و مکان‌هایی ثابت برای نیایش. در این دسته از ادیان، از دید مسعودی، افزون بر اسلام، یهودیگری، مسیحیت و زرتشتیگری، و در حد کمتری، صابئیان و مانویان جای دارند.

دسته دوم ادیانی را در بر می‌گیرد که اصول مذهبی روشن و سلسله مراتب و قوانین شرعی معینی ندارند و پیروی از آنها را مسعودی «جاهلیت» می‌شمارد. جاهلیتی که او از آن صحبت می‌کند فراگیرتر از اصطلاح معروف جاهلیت پیش از اسلام است. او این اصطلاح را برای توصیف ادیان بدوی به کار می‌گیرد و در آثار او به قبایل ترک، روس و قبایل صقالبه گفته شده است. در اینجاست که او از عرف و عادت این قبایل یاد و شباهت معتقدات و رسوم مذهبی اینان را با دیگران مقایسه می‌کند. برای نمونه، به سوزاندن مردگان در قبایل صقالبه و نزد هندوها اشاره می‌نماید و یا نحوه پرستش چینیان را با پرستش مردم قریش مثال می‌زند. به همین شیوه، باورهای عام مردم کلد و مصر و یونان و معتقدات صابئیان دوره خودش را می‌سنجد؛ و باز به همین روش، همسانی‌ها و همانندی‌های مانویان ایران را با برخی از فرقه‌های مسیحی و پیروان بربرگری مطالعه می‌کند. او در این بررسی‌ها و پژوهش‌ها، بین باورهای ایرانیان پیش از اسلام و تعالیم برخی از فرقه اسلامی پیوندهایی می‌یابد. بی‌آن‌که به درستی و یا نادرستی این نتیجه‌گیری‌ها پردازیم، آگاهی مسعودی را، از احتمال وجود وضعیت‌های موازی در زمانه‌ها و در جامعه‌های گوناگون بشری، درخور تأمل می‌دانیم.

مسعودی به مطالعه جوامع غیرمسلمان ساکن در سرزمین‌های اسلامی نیز



دل‌بستگی ویژه‌ای دارد. در این حوزه، او به پژوهش در آیین‌های دینی یهودیان، مسیحیان، صابیان، و زرتشتیان پرداخته است. در مسافرت‌هایش دلشوره دیدار با روحانیان این ادیان را داشته، به پرستشگاه‌های آنان سر زده، متون مقدس و نوشته‌های دینی آنان را جویا شده و با دانشمندان و با روحانیان آنان گفت‌وگو کرده است. این بخش از پژوهش‌های مسعودی شایسته بررسی‌های ژرف‌تر و گسترده‌تری است. او از نوشته‌های اسلافش در این زمینه آگاهی دارد. مسعودی با ظرافت خاطر نشان کرده است که بیشتر اسلاف او راه مجادله پیموده‌اند. ببینیم خود مسعودی چگونه در این وادی راه می‌سپرد؟ او البته در آثاری که در آن‌ها از ادیان بحث می‌کند، آرای مخالفان مسلمانان را رد می‌کند و به جرح و ایراد نظرانشان می‌پردازد، اما راه مجادله را نمی‌پیماید، و مطابق روش پژوهشی خود، به ثبت و ضبط و فهم وقایع و عقاید نظر دارد تا ورود به مناقشه با دیگران. خود او مروج الذهب و تنبیه الاشراف را «کتاب اخبار» می‌خواند و این‌گونه وصف می‌کند که «و لیس کتاب آراء و نحل».

## یهودیگری

علاقه مسعودی به مطالعه یهودیگری در مواضع گوناگون آثار او آشکار است. او با متون دینی یهودیان و دست‌کم با دو (و یا احتمالاً سه) متن تورات به زبان عربی آشنایی داشته است. از جمله (۱) متن توراتی که عرب یهودی متفکر، ادیب و مترجم نامی، سعید بن یوسف الفیومی (۸۸۲/۸۹۲-۹۴۲ م.) از عبری به عربی برگردانده است؛ (۲) ترجمه عربی تورات مشهور به بطلمیوسی که حنین بن اسحاق و چندتن دیگر به زبان عربی درآورده بودند. این تورات در زمان بطلمیوس مصری به دست هفتاد تن از دانشمندان از جامعه عبری به یونانی درآمده بوده است؛ و (۳) تورات سامریان، که به گمان زیاد، ظاهراً به دست یهودیان عربی که هم‌دوره با مسعودی بوده‌اند، از عبری به عربی برگردانده شده بوده است. متن عبری این تورات اخیراً دوباره چاپ شده است.

از آشنایی مسعودی با تورات عربی که بگذریم، رابطه او با شماری از دانشمندان و روحانیان یهودی شایان توجه است. مسعودی، با فیومی، که یادش گذشت، در شهر بغداد، و با ابوکیثیر یحیی ابن زکریای دبیر طبرانی و چند تن دیگر از دانشمندان یهودی در سوریه و مصر و بین‌النهرین دیدار کرد. وی از دو فرقه یا دو مکتب فکری یهودی آن

زمان آگاهی داشت: یکی گروه اکثریت که پیروان آن را «اشمعت» می خواندند و گروه دیگری «قرائیان» یا «عنانیان» (که ظاهراً همان «عناتیه» شهرستانی در ملل و نحل است). گذشته از این دو گروه، مسعودی یهودیانِ دیگری را به نام «سامریان» می شناخت، که به درستی آنان را با دیگر فرقی یهودی تفاوت نهاده است (تنبیه، ۱۰۵). برداشت مسعودی از یهودیان و تعالیم یهودی درست و منصفانه بود. تنها درباره پرسش تحریف است که او به نقد یهودیان دست می زند. البته دریافت مسعودی از تحریف این نبود که متون یهودی دستخوش تباهی و فساد است، بلکه او تباهی و فساد را در تفسیر نادرست متون می دید.

### زرتشتیگری

مسعودی از مزداییان ایرانی، پیامبرش حضرت زرتشت و کتاب آسمانی زرتشتیان اطلاعی کامل داشت. آگاهی های او از زرتشت و عصر زرتشت تلویحاً در ضمن تاریخ ایران بیان شده است. او هم چنین از زرتشتیان زمانه خویش آگاه بود. با تئ چند از موبدان و هیربدان زرتشتی دیدار و با آنان درباره دینشان پرس و جو کرده بود. مسعودی نسبت به زرتشتیان و باورهایشان برخوردی منصفانه داشت. او می گوید نویسندگان مسلمان که راجع به ادیان نوشته اند، بیشتر به مجادله پرداخته و عقایدی را به آنان بسته اند که زرتشتیان به آن ها باور ندارند. مسعودی آنگاه می افزاید که شاید گزارش های برخی از نویسندگان مسلمان، از زرتشتیان عوام سرچشمه گرفته باشد.

### صابیان حرّان

اصطلاح صابیان نزد مسعودی طیف وسیعی از مذاهب باستانی را تا عصر خود او در بر می گیرد و از چین تا مصر و سوریه را می پوشاند. جدای از معنای قرآنی این اصطلاح، مسعودی حتی این اصطلاح را برای رومیان، پیش از اینکه گنستتین به مسیحیت درآید، به کار می برد. او حتی از صابیان چینی یاد می کند. مصریان و کلدانیان را صابی وصف می نماید. کوتاه سخن اینکه او صابئه را بخشی از دین طبیعی و ستاره پرستی به شمار می آورد. البته تکیه او بر صابیان حرّان است. وی در سفری به حرّان با علمای طراز اول صابیان دیدار و در مراسم و مجامع آنان شرکت می کند و به توصیف معابد و مناسکشان

می‌پردازد. او در بررسی‌های خود در پی آن است که گزارش‌های مسیحیان و مسلمانان را دربارهٔ صابیان دوباره‌آزمایی کند؛ از جمله دربارهٔ کتاب ابوبکر محمد بن زکریای رازی، با دانشمندان صابئی بحث کرده، نتیجه گرفته است که: «بعضیشان قسمتی از آن را اعتراف کردند، و قسمت دیگر را که موضوع قربانی‌هاست انکار کردند.» (مروج الذهب، ج ۱/ ص ۶۰۱).

### مسیحیان

نظر مسعودی پیرامون مسیحیان، نسبت به برخورد دیگر نویسندگان مسلمان تفاوت محسوسی دارد. به دلایل تاریخی مسلم، این درست است که مسلمانان به آن درجهٔ افراطی مسیحیان در بیزانس و یا اروپای قرون وسطی با مسیحیان دشمنی نورزیده‌اند، اما علمای مسلمان هم علیه مسیحیان نوشته‌اند. سابقهٔ چنین نوشته‌هایی را می‌توان تا سدهٔ سوم هجری/ نهم میلادی به عقب برد. برای نمونه می‌توان از رسالهٔ الرّدّ علی النصارى اثر جاحظ یاد کرد.<sup>۱</sup> نقد مسیحیت محدود به مسائل الاهیاتی نبود، بلکه وضعیت جامعهٔ مسیحی ساکن دارالاسلام را نیز در بر می‌گرفت. مسعودی از آن دسته نویسندگان نادری است که نوشته‌های او دربارهٔ مسیحیت از مجادله و یا تحجر مذهبی تهی است. برخورد پُر معنای او با مسیحیت، برآمده از دیدگاه وسیع او از این کیش است. پژوهش گستردهٔ او از منابع مسیحی، دیدارهای او از کلیساها و روابط شخصی او با روحانیان و دانشمندان مسیحی، در دیدگاه واقع‌بینانه و سعهٔ صدر او بازتاب یافته است. مسیحیت در نوشته‌های مسعودی با سه عامل تاریخی توضیح داده می‌شود؛ نخست: پدیداری مسیحیت به‌عنوان یک واقعهٔ مهم تاریخی؛ دو دیگر: گره‌خوردن تاریخ مسیحیت با تاریخ امپراتوری بیزانس؛ و سوم اینکه: مسیحیت تنها مذهب بیزانس و مردمان دور دست اروپایی نبود، بلکه مذهب جوامع مسیحی ساکن در دارالاسلام هم بود. پاسخ هوشمندانهٔ مسعودی به این وضعیت اهمیت ویژه‌ای دارد. توجه او تنها به پیوند مسیحیت با بیزانس نیست. او توانسته به شخصیت مسیح<sup>(ع)</sup> و پیدایی و چیرگی این دین بپردازد و متون مقدس و کتاب‌های دینی مسیحی، حواریون، و منازعات و درگیری‌های الاهیاتی و فهرستی از اصطلاحات متکلمین مسیحی و عبادات آنان را نقل

۱. فینکل این رساله را در طبع ثلاث الرسائل (قاهره ۱۹۲۶) گنجانیده است.

کند. اهمیت کار در این است که این‌ها را مسعودی در اثر مؤخر و مؤجز خود تنبیه منعکس کرده است.

مسعودی دردها و رنج‌ها و مصیبت‌های دوران نخستین مسیحیت را که تا سده چهارم بر سر مسیحیان آمده بود، ثبت نموده، و شأن و مرتبه دوازده حواری حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> را یاد کرده و به مرتبه ویژه سنت پیتر یا پوترس (و یا شمعون) توجه داشته است. او به چهار راوی انجیل اشاره می‌کند: جان (یوحنا)، ماتیو (متی)، لاک (لوقا)، مارک (مرقس)؛ (تنبیه، ۱۴۵). مسعودی، هم‌چنین، به چهار اسقف‌نشین اصلی اشاره می‌کند که در چهار شهر رُم، اسکندریه، انطاکیه و قسطنطنیه قرار دارند. او از ملکانیان به‌عنوان «پایه‌های بنیادین مسیحیت» یاد می‌کند و می‌نویسد: «نسطوری‌ها، یعقوبی‌ها، و دیگران، شعبه‌های بعدی بدنه اصلی مسیحیت بودند.» او بین «مرقیون» و «باردیسانیه» [دیسانیه] از یک‌سوی، و مانی و ثنویگری ایرانی از سوی دیگر، زمینه‌های مشترکی درمی‌یابد. مسعودی متذکر می‌شود که مانی از لحاظ زمانی پس از آن دو دسته پدیدار شده است. آگاهی‌های او از الاهیات مسیحی گسترده است. حتی او به توافقی فرقه‌هایی مانند ملکانیان، نسطوریان، یعقوبیان و پیروان کلیسای مارونیت بر سر آقائیم سه‌گانه، اشاره می‌کند و می‌افزاید «با این وصف، مواضع این فرقه‌ها بر سر "سرشت مسیح" متفاوت است.» مسعودی از اصول عقاید مسیحیان، مانند تثلیث، روح‌القدس، سرشت مسیح<sup>(ع)</sup> و مانند این‌ها آگاه است. او تا حدی که لازم است وارد جزئیات می‌شود ولی نسبت به برخی از جزئیات بیان‌شده در انجیل‌ها تردید روا می‌دارد. داستان تولد حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> را موافق با اعتقاد مسیحیان گزارش می‌نماید و در بیان به صلیب‌کشیدن حضرت مسیح<sup>(ع)</sup>، روایت را برابر نظر مسیحیان «عند النصارى» نقل می‌کند. درباره آشنایی او با روحانیان مسیحی به چند مورد اشاره می‌شود: اسقف ملکانی اسکندریه به نام سعید بن بطریق (درگذشته ۳۲۸ هـ / ۹۴۰ م.)، عالم نسطوری یعقوب بن زکریا کسکری دبیر، یحیی بن عدی یعقوبی؛ عالم دیگر، ابو زکریا دنخای نصرانی است، که گویا او هم یعقوبی بود. مسعودی وی را مردی «فیلسوف‌منش و جدل‌پیشه و صاحب‌نظر» معرفی می‌کند (تنبیه، ۱۴۰). دلایلی از رابطه او با گروهی از مارونیت‌ها در تنبیه دیده می‌شود. او نام برخی از کلیساهایی را که در سوریه، عراق، مصر و بغداد بازدید کرده است یاد می‌کند. از خلال این پیوندها و بازدیدها بود که مسعودی توانست

شمار زیادی کتاب و نوشته‌های مسیحی و برخی از منابعی را که به سختی در دسترس بود، به دست آورد. کتاب‌های مسیحی که مسعودی توانسته بود در اختیار گیرد، به دو گروه اصلی تقسیم می‌شود: کتاب‌های مذهبی محض، مانند انجیل‌ها و کتاب‌های دینی و بعضی رسالات معتبر و یا ساختگی؛ و کتاب‌هایی که از نگاه مسیحیان جزء کتاب‌های تاریخ شمرده می‌شود. مسعودی آگاهی‌های خود دربارهٔ زندگانی حضرت مسیح (ع) و حواریونش را مدیون مطالعهٔ انجیل‌های چهارگانه و دیگر رسالات عهد جدید است. یکجا در تنبیه می‌نویسد: «چهارده رسالهٔ پولس که در اوقات مختلف به مردم روم و غیره نوشته و عنوان کتاب السلیخ یافته است، همه را در کتاب مروج الذهب آورده‌ایم» (تنبیه، ص ۱۴۵). مسعودی از آن کم‌شمار نویسندگان مسلمانان است که، به عنوان منبعی در مطالعات علمی، به نقل یا استفاده از عهد جدید دست زده است. البته یعقوبی و بیرونی نیز در این زمینه با او همانندند. پیش‌تر از مسعودی، همواره از عهد جدید برای مجادله با مسیحیان استفاده می‌شد. در این باره جاحظ و باقلانی نمونه‌های خوبی هستند؛ اما دیگرانی مانند صوفیان، برای تأیید تعالیم اخلاقی خود، آن‌هم تا جایی که با قرآن موافقت داشت، به عهد جدید استناد می‌کردند. از اینان می‌توان از محاسبی، سهروردی، ابن قیبه و غزالی نام برد.

یکی دیگر از منابع مسعودی دربارهٔ سلسله‌مراتب و تعالیم کلیسا، کتابی است منسوب به دیونوسیوس که نخستین اسقف آتن و از شاگردان سنت پل بوده است. از چهار رساله و یازده نامهٔ منسوب به او که ظاهراً در اواخر سدهٔ پنجم و یا اوایل سدهٔ ششم میلادی نوشته شده است، نمی‌توان گفت کدام‌یک در دست مسعودی بوده است. احتمال می‌رود او از یکی از این چهار رساله بهره گرفته باشد. مسعودی در توصیف منبع خود به کتابی اشاره می‌کند که در شعائر دینی است و بنابراین ممکن است این کتاب، رساله‌های سلسله مراتب آسمانی و یا سلسله مراتب کلیسایی باشد. لازم است بیفزاییم که برگردان عربی هر دو رسالهٔ یاد شده، در زمان مسعودی در دسترس بوده است.

اثر دیگری که مسعودی به آن ارجاع داده، به کلمنت رومی منسوب است که از شاگردان پیتر مقدس شمرده می‌شود. مسعودی تصریح می‌کند که از مسیحیان زیادی شنیده است که این اثری ساختگی است؛ اما دشواری تأیید یا نفی این سخن در این است که نمی‌دانیم مسعودی از کدامین اثر کلمنت نقل می‌کند. مسعودی از بین منابع

خود از این مأخذ برای یادکردنِ فعالیت‌هایِ حواریونِ حضرتِ مسیح (ع) و حوادثِ آغازینِ مسیحیت استفاده کرده است. در زمان او برگردانِ عربیِ دو کتاب از کلمنت شناخته شده بوده است؛ یکی با نام‌های گوناگونی مانند کتابِ کلمنت، مکاشفهٔ سنت پیتر، کتابِ طومار؛ و دیگری قوانینِ شرعی حواریون. تنها بخشی از آثار کلمنت به عربی بازمانده است و از این بخش نمی‌توان پیوندی بین نوشته‌هایِ مسعودی و آنچه بازمانده است پیدا کرد.

منبع دیگر مسعودی در بحث از مسیحیت، کتاب‌های تاریخِ عمومی جهان است. در تنبیه فهرستی از این‌گونه کتاب‌ها که مسیحیان نوشته‌اند آمده است. در این دسته از منابع، سه کتاب نوشتهٔ ملکانیان است و سه کتاب به ترتیب به نسطوریان و یعقوبیان و مارونیان تعلق دارد. مسعودی در گزارشِ تاریخِ بیزانس از این منابع یاد می‌کند.

آگاهی‌هایِ روشمندِ مسعودی از مسیحیت و ذهنیتی منصفانه، واقع‌بین و همراه با نزاکتِ او نسبت به پیروانِ مسیحیت، در آثارِ او آشکار است. برای نمونه، هنگامی که از ششمین شورای مسیحیت و اختلاف‌هایِ اصولی بین مسیحیان بحث می‌کند، او آرای همهٔ فرقهٔ مختلف مسیحی را به دقت می‌آورد. او در مباحث خود، عناوین و توصیف‌ها را مؤدبانه ادا می‌کند. مثلاً به جای استفاده از عنوانِ نسطوریان، اصطلاح‌های «المشارقه» و یا «العباد» به کار می‌برد.

# بررسی جغرافیای تاریخی راه ابریشم و نقش برجسته ایران در شکل‌گیری آن<sup>۱</sup>

ایرج افشار (سیستانی)

## چکیده

راه ابریشم گذرگاه صلح، بازرگانی بین‌المللی و کانال جابجایی ایده‌ها، اندیشه‌ها، آگاهی‌ها، باورها و یکی از بزرگ‌ترین راه‌های بازرگانی جهان، با گذشتن از چندین کشور بزرگ و گسترده، با ارزش‌ترین پل میان مردمان و سرزمین‌های آن روزگاران بوده است و حوزه‌های تمدن ایران، هندوستان، چین، و ارارودان (ماوراءالنهر) و میان‌رودان (بین‌النهرین) را به هم گره می‌زد و سده‌هایی چند، این بار سنگین را بر دوش داشته است. بزرگ‌راه تاریخی - فرهنگی ابریشم از «چانگ - آن» پایتخت باستانی چین، آغاز می‌شد و به سوی شمال‌باختری در درازای دیوار بزرگ چین ادامه می‌یافت، سپس دو شاخه می‌شد و از کناره بیابان تاکلامان می‌گذشت، آنگاه با گذشتن از چندین گردنه بلند، از ستیغ‌های رشته کوه پامیر (بام جهان) می‌گذشت. سپس مسافران از سرزمین‌های افغانستان و ایران می‌گذشتند و راه تا دریای مدیترانه ادامه می‌یافت. راه ابریشم بعضی از شهرهای بزرگ باستانی - مانند: نیشابور، ری، قزوین و

---

۱. سخنرانی‌ای را که در تاریخ ۳۱ ژانویه ۲۰۱۱ میلادی در موزه ملی کشور هند (دهلی نو) با عنوان و موضوع «بررسی جغرافیای تاریخی راه ابریشم و نقش برجسته ایران در شکل‌گیری آن» ارائه کرده‌ام پیشکش می‌کنم به ارجمند دوست دیرین و بسیار عزیزم اندیشه‌مند فرهیخته جناب استاد دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری.

تبریز - را در فلات ایران به هم پیوند می‌داد. برخی از پایتخت‌های بزرگ ایران، از جمله صد دروازه (دامغان)، اکباتان (همدان)، قزوین، ری و ... نیز از زمان امپراتوری‌های میانه در سده ۷ پ. م، در درازای این راه قرار گرفته بودند.

این راه استراتژیک در پیمایش تاریخ، راه ابریشم، شاهراه ابریشم، گذرگاه صلح، جاده طلایی سمرقند، راه خاوری - باختری ایرانی، شاهراه پیوند تمدن‌های جهان و ... نامیده شده است. راه ابریشم از طریق گذرگاه اصلی و ده‌ها شاخه فرعی، سرزمین‌های چندی را، با آیین‌ها و فرهنگ‌های بسیار به هم پیوند می‌داد. افزون بر نقش آن در داد و ستد کالاها و تولیدی مردمان گوناگون، در زمینه جابه‌جایی فرهنگ و هنر نیز، سهمی بزرگ داشت و نقش پیوندهای جهانی را بر عهده داشت.

از برجسته‌ترین ویژگی‌های راه ابریشم، نقشی است که این رشته پیوند جهانی در جابه‌جایی دست‌آفریده‌های کشورهای گوناگون داشته است. هنرمندان و صنعت‌گران هر سرزمین پس از آشنایی با دستاوردهای هنری دیگران، در راه شکوفایی و برتری هنر خویش می‌کوشیدند.

ایران با داشتن جایگاه ویژه جغرافیایی و استراتژیک، از روزگاران کهن تا امروز، توانایی‌های بسیاری در زمینه حمل و نقل کالا و مسافر داشته است؛ راه‌سازی در آن ارزشمند بوده و دولت‌ها برای اداره و نگهداری امپراتوری ایران راه‌های بسیاری ایجاد کرده‌اند. به همین رو، ایران در شکل‌گیری راه ابریشم نقش برجسته‌ای داشته و در بازرگانی جهان با فرهنگ آن روز، به میانجی‌گری خود ادامه می‌داد.

ایران از گذشته دور پل پیوندی میان خاور و باختر جهان بوده است و به انگیزه قرارگرفتن بر سر راه‌های جاده تاریخی ابریشم و امکان دسترسی کشورهای آسیای مرکزی به آب‌های گرم خلیج فارس از راه ایران، ایران را در جایگاه ویژه‌ای از دید راهبردی قرار داده است.

راه‌های آسیای مرکزی در پیوند با راه‌های درونی فلات ایران به‌طور طبیعی - انسانی از هزاران سال پیش پدید آمده و مورد بهره‌گیری مردمان منطقه بوده است، امروز نیز با وجود فناوری پیشرفته، در بسیاری از جاها در همان گذرگاه‌های گذشته حمل و نقل کالا و مسافر صورت می‌گیرد.

راه ابریشم و پیشینه تاریخی کشورهای قرار گرفته در این گذرگاه، انگیزه شده است



تا اثرگذاری فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ... این راه، بار دیگر مورد نگرش قرار گیرد. امروزه کشورهایی مانند چین و ژاپن، که هر کدام آغاز این راه را از کشور خود می‌دانند، در تلاش هستند تا با بهره‌گیری از چنین پیشینه تاریخی، بهره‌بایسته را از دیدگاه‌های گوناگون، از آن کشور خود کنند.

جایگاه ویژه ایران در راه ابریشم به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین گذرگاه‌های آمدو شد و بهره‌بردن از اثرهای آن، انگیزه شد تا در اوایل زمستان ۱۳۸۶ ش، «مرکز مطالعات راه ابریشم» در پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، راه اندازی شود.

**واژگان کلیدی:** راه ابریشم، ایران، چین، هندوستان، میان‌رودان، اوراسیا، خلیج فارس، دریای مدیترانه، آسیای مرکزی، فلات ایران، آسیای صغیر، ورارودان، افغانستان، آسیا، راه‌شاهی، راه ادویه.

#### مقدمه

راه ابریشم گذرگاه صلح، بازرگانی جهانی و کانال جابه‌جایی ایده‌ها، اندیشه‌ها، آگاهی‌ها، باورها و یکی از بزرگ‌ترین راه‌های بازرگانی جهان، با گذشتن از چندین کشور بزرگ و گسترده، با ارزش‌ترین پل میان مردمان و سرزمین‌های آن روزگاران بوده و حوزه‌های تمدن ایران، چین، هندوستان، میان‌رودان و ورارودان را به هم پیوند می‌داد و سده‌هایی چند، این بار سنگین تاریخی را بر دوش داشته است. (فرانک، ۱۳۷۶: ۱۳). امروزه گرچه کشورهای بزرگ باستان را مرزهای تحمیل شده، پاره‌پاره کرده است اما فرهنگ و آیین مردمان این سرزمین‌های نوین، از یک سرچشمه سیراب می‌شود. انگیزه این یگانگی را باید در پیوندهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این ملت‌ها جست‌وجو کرد.

در این جستار، از چین تا ایران و از ایران تا روم، داده‌ها و ستاده‌ها به چند کالای مادی بسنده نمی‌شده است بلکه آنچه اندیشه و دست مردمان فراهم می‌آورده، پراکنده می‌گردیده است؛ از فرآورده‌های طبیعی و صنعتی گرفته تا دست‌آفریده‌های بومی و آیین‌های ملی و آسمانی. این همه نشانگر ارزش بزرگراهی است که خاور را به باختر پیوند می‌داد (مروارید، ۱۳۷۶: ۸).

دو دیگر اینکه امروزه بیش از هر زمان دیگری در دوران معاصر، بایستگی‌های همگرایی میان کشورهای هر منطقه از جهان روی نموده است. این تلاش می‌تواند در راستای پیوندهای گوناگون، بار دیگر زمینه‌ساز گشایش بزرگراهی باشد که پیوند میان ملت‌ها را استوارتر سازد (افشار سیستانی، ۱۳۷۹: ۷۶).

اکنون که کشورهای خاور و مرکز آسیا در کنار جمهوری اسلامی ایران بر آن شده‌اند تا بار دیگر مرزهای زمینی خود را برای گذشتن کاروان‌های بزرگ امروزی بگشایند و ارزان‌ترین و درست‌ترین راه را برای داد و ستد با دیگر کشورهای جهان برگزینند، می‌توان این کوشش و همچنین «سمینارِ گران‌سنگ بین‌المللی راه ابریشم» را گامی به سوی زنده کردن راه باستانی ابریشم دانست که پیشینیان آن را بهترین گذرگاه خود می‌دیدند و ویژگی‌های آن، در این جستار روشن می‌شود.

### جاده شناختی

برای آشنایی با راه ابریشم، نخست باید راه‌های پیشین ایران را که زیربنای راه ابریشم است شناخت. راه‌های ایران پیشین و ایران امروز برابر الگوی طبیعت آب و خاک شکل گرفته‌اند و در تاریخ کشور جاده‌های پیوندی باارزشی چون راه‌های شاهی، مروارید، ابریشم، ادویه، چای و خراسان نقش پایه‌ای در اقتصاد ایران و کشورهای هم‌جوار داشته است (ماهنامه مناطق آزاد، ۱۳۸۱: ۴۶).

به نظر می‌رسد لشکرکشی‌ها و کشورگشایی‌های هخامنشیان، نخستین گام‌ها در گشوده شدن بخشی از راهی بازرگانی، زیارتی و جهانگردی بوده که امروز آن را «راه ابریشم» می‌نامند. داریوش هخامنشی (۵۲۱-۴۸۵ پ.م) در بند سه سنگ‌نوشته‌های خود در نقش رستم و شوش، افزون بر پارس، از کشورهایی که آن‌ها را گشوده و مردمانی که بر آن‌ها حکمرانی کرده است، نام می‌برد، بدین قرار: از پارس به سوی خاور: ماد، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم (سایت بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۸: ۳).

کهن‌ترین راه بزرگ ایران «راه شاهی» است، که در دوران هخامنشی ساخته شده بود و از پرسپولیس آغاز می‌شد و با گذشتن از رامهرمز، شوش، تنگنای زاگرس، همدان (اکباتانا) به کرمانشاه می‌رسید و از آن جا به اربیل، جزیره لیدی، سارد و افوس در کرانه

شمالی دریای مدیترانه می‌انجامید. این راه از روزگار باستان، اصلی‌ترین راه پیوند میان خاور و باختر بوده است. بدین ترتیب، راه ابریشم، راهی نوبنیان نیست بلکه همان گذرگاه پیشین است که در پیمایش زمان از آسیای مرکزی به چین پیوسته و سرازیر شدن کاروان‌های ابریشم بر شکوفایی آن افزوده است (رضا، ۱۳۶۳: ۵۹۵).

بزرگراه تاریخی - فرهنگی ابریشم از کشور چین آغاز می‌شد، از فلات ایران می‌گذشت و پس از گذشتن از میان‌رودان و شام (سوریه)، به انطاکیه در کنار دریای مدیترانه می‌پیوست. این راه به درازای یازده هزار کیلومتر، افغانستان، آسیای مرکزی، قفقاز و ایران را به هم پیوند می‌داد (بولنوا، ۱۳۸۳: ۶۷).

راه ابریشم از شهر «لویانگ»<sup>۱</sup> چین در جنوب رود هوانگ‌هو<sup>۲</sup> آغاز می‌شده است. کاروان‌ها پس از حرکت از این شهر، به شهر «چانگ - آن»<sup>۳</sup> (سی - آن امروز) که پایتخت کهن امپراتوری چین بود، می‌رسیدند و پس از گذر از «لانگ‌چئو»<sup>۴</sup> و «وووی»<sup>۵</sup> و چانگ‌یه که در ایالت کانسو قرار گرفته گذشته، به «دون‌هوانگ» می‌رسیدند (فرانک، ۱۳۷۶: ۱۸-۲۵).

بخش بعدی راه ابریشم از فلات تاریخیم در شمال باختری چین که یکی از سخت‌گذرترین جاهای جهان و بخشی از ایالت خود مختار «سین‌کیانگ اویغور» است، می‌گذشت. در میانه فلات تاریخیم بیابان «تاکلامان» است. هنگامی که راه ابریشم به بیابان تاکلامان می‌رسید دوشاخه می‌شد؛ یکی از شمال و دیگری از جنوب آن می‌گذشت (استراترن، ۱۳۷۶: ۱۲-۱۳). از راه جنوبی شاخه‌هایی جدا می‌شد، که با گذشتن از کوهستان قراقروروم به ختن و هند می‌رسید اما گذرگاه شمالی و اصلی به سوی تیان‌شان، تورفان و شهر «کاشغر» بود که در آنجا دوراه شمالی و جنوبی بار دیگر به هم می‌پیوستند (مظاهری، ۱۳۷۳: ۶۱۳-۶۱۴).

کاروان‌ها پس از گذشتن از فرغانه، سمرقند و بخارا به مرو می‌رسیدند، سپس وارد فلات ایران می‌شدند و پس از گذشتن از سرخس، رباط شرف، رباط ماهی، رباط

1. Loyang

2. Hwang-Ho

3. Chang- An

4. Lang - Chou

5. Wuwei

چاهک، توس، نوغان، طوق، شریف‌آباد و دیزباد به نیشابور می‌رسیدند (مروارید، ۱۳۷۶: ۲۳-۲۱). پس از گذر از نیشابور و شهرهای کاروانی ارزشمندی چون جوبین، شاهرود، صد دروازه (هکاتوم پیلوس: پایتخت اشکانیان، نزدیک دامغان امروزی)، خوار و آفریدن (آپرین امروزی)، به ری، قزوین، همدان (اکباتانا) و کرمانشاه می‌رسیده‌اند و پس از آن، از حوزه فلات ایران گذشته و از تیسفون به پالمیر و سرانجام به انطاکیه در کرانه دریای مدیترانه می‌رسیده است (دفتر اطلاعات و روابط عمومی وزارت راه، ۱۳۵۰: ۱۹).

در این میان، نقش راه‌های دریایی ابریشم، ادویه یا راه فلفل و زنجفیل یا راه هندوستان؛ و راه زمینی چای را نیز نباید ندیده گرفت زیرا این راه‌ها از روزگاران کهن برای داد و ستد کالا در میان گروه‌های انسانی، به‌ویژه در خاور نزدیک روان بوده و نقش ارزشمندی را نیز در پیوند میان خاور و باختر جهان باستان داشته‌اند.

راه چای میان پکن و مسکو در شمال راه ابریشم قرار گرفته بود (مظاهری، ۱۳۷۲: ۱۰). راه ادویه نامی است که بر شبکه‌ای از راه‌های دریایی که خاور را به باختر پیوند می‌دهد نهاده شده است. این راه‌ها از کرانه‌های باختری ژاپن و چین آغاز می‌گردیدند و پس از گذشتن از جزیره‌های اندونزی و دورزدن هندوستان تا سرزمین‌های خاور نزدیک ادامه می‌یافتند و از آنجا از مدیترانه به اروپا می‌پیوستند. درازای این راه حدود پانزده‌هزار کیلومتر بوده است (رید، ۱۳۷۶: ۱۰).

راه ابریشم بعضی از شهرهای بزرگ باستانی مانند: نیشابور، ری، قزوین و تبریز را در فلات ایران به هم پیوند می‌داد. برخی از پایتخت‌های بزرگ ایران نیز از زمان امپراتوری‌های میانه در سده ۷ پ. م، در درازای این جاده قرار گرفته بودند. از میان آن‌ها «صد دروازه» (دامغان)، «اکباتان» (همدان)، قزوین، ری و ... قابل یادآوری‌اند (خیرآبادی، ۱۳۷۶: ۶۱).

### نام راه

گفته‌اند که این شاهراه بزرگ تاریخی، فرهنگی و کهن را از آن رو «راه ابریشم» خوانده‌اند که ابریشم کشور چین، یعنی ارزشمندترین کالایی که در این گذرگاه برده می‌شد، از این رهگذر به باختر زمین رسیده است.

بعضی گفته‌اند واژه راه ابریشم برای نخستین بار توسط بازرگانی مقدونی به نام «ماییس تیتانوس»<sup>۱</sup> که در شام بازرگانی داشت، نهاده شده است (تقویضی، ۱۳۸۴: ۷۶)؛ برخی نیز آغاز نامگذاری آن را از روزگار مارکو پولو دانسته‌اند؛ بعضی نیز بر این باورند که «ریت هوفن» (۱۸۳۳-۱۹۰۵ م)، دانشمند آلمانی، نخستین کسی است که این راه را بدین نام خوانده؛ اما این راه از دوران باستان به همین نام خوانده می‌شده است. ابریشمی هم که در این راه در آمد و شد بود، برخلاف پندار برخی از پژوهشگران، تنها ویژه کشور چین نبوده است بلکه سرزمین‌های پیرامون چین و حتی ایران نیز ابریشم بسیاری فرامی‌آوردند و از این راه به کشورهای باختر زمین می‌فرستادند (مروارید، ۱۳۷۶: ۱۳). گاه این راه را «جاده طلایی سمرقند» می‌نامیدند (فرانک، ۱۳۷۶: ۴۶).

از آنجا که بخش بزرگ هر دو گذرگاه شمالی و جنوبی راه ابریشم از گسترده ایران بزرگ می‌گذشت و از توانش‌های گوناگون و پیشرفته حکومت‌های ایرانی، چه پیش از اسلام و چه پس از اسلام، از جمله امنیت کامل، راه‌های برخوردار از ستون‌های راهنما، کاروانسراها، رباط‌ها، تأسیسات راهداری، انبارهای علوفه و آب، اصطبل و پایگاه‌های نظامی در نواحی حساس نیز برخوردار بوده، درست این است که راه ابریشم<sup>۲</sup> «راه خاوری - باختری ایرانی» نامیده شود. ایران پیونددهنده واقعی اروپا و خاور دور از طریق جاده ابریشم بود.

به بیانی ساده‌تر، چون تا ۵۵۰ سال پیش، آسیای صغیر و تا حدود ۱۸۵ سال پیش، سرتاسر ماوراءالنهر (ورارودان) و قفقاز در مالکیت ایران و در قلمرو حکومت‌های آن بود، بیش از یک‌سوم درازای راه ابریشم از سرزمین ایران می‌گذشت و مسافران آن، در زیر سایه امنیت موجود، از خوان خدمات بی‌ریای ایرانیان بهره‌مند می‌شدند.

## تبادل فرهنگ

راه ابریشم گذرگاه سازش، انتقال ایده‌ها، اندیشه‌ها، فرهنگ‌ها و هنرها بود. این راه

### 1. Loyang

۲. ابریشم به خاطر نرم بودنش و به لحاظ آن که رشته‌ای صد در صد طبیعی است و تولید آن به‌طور مستقیم و بی‌واسطه، از توان انسان بیرون است و تنها به وسیله حشره‌ای صورت می‌گیرد، در تمام درازای تاریخ مادی، ارزشمند و حتی در نزد برخی قوم‌های باستانی «مقدس» به شمار می‌آمده و همیشه گران‌بها و عزیز بوده است.

استراتژیک، حوزه‌های تمدن ایران، هند، چین و میان‌رودان را به هم گره می‌زد و نقش پیوندهای جهانی را از سده دوم میلادی تا سال ۵۷۶ م، بر عهده داشت. زائران، جهانگردان، هنرمندان، صنعت‌گران، دانشمندان، رسانندگان مسیحی، نقاشان و معماران با بهره‌گیری از این راه به داد و ستاد اندیشه و آگاهی‌ها پرداختند (تقوی‌زنی، ۱۳۸۴؛ ۷۶).

راه ابریشم از طریق گذرگاه اصلی و ده‌ها شاخه فرعی، سرزمین‌های چندی را با آیین‌ها و فرهنگ‌های بسیار به هم پیوند می‌داد. افزون بر نقش آن در داد و ستد کالاهای تولیدی مردمان گوناگون، در زمینه جابه‌جایی فرهنگ و هنر نیز سهمی بزرگ داشت. برای انتقال فرهنگ و هنر به دیگران، راهبردهای گوناگونی وجود دارد، از جمله پیوند انسان‌ها با یکدیگر، بهره‌گیری از رسانه‌های نوشتاری، فرستادن فرآورده‌های فرهنگی ملی و دست‌آفریده‌های هنری و ... راه ابریشم، همه این ویژگی‌ها را در خود داشت و بدین‌سان، مسافران راه ابریشم با داد و ستد کالاهای تولیدی سرزمین‌های گوناگون، فرهنگ، هنر و آیین مردمان هر کشور را به دیگر سو می‌بردند، به‌همین رو، جاده ابریشم کهن‌ترین شاهراه پیوندی فرهنگ‌های جهان، سهمی ارزنده در داد و ستد فرهنگی و اجتماعی انسان داشته است. در این میان، فرهنگ و تمدن ایران از سرآغاز پیدایش راه ابریشم، دارای جایگاه ویژه و باارزشی بوده است (نجفی برزگر، ۱۳۸۸: ۲).

راه ابریشم برای ارتباط و جابه‌جایی فرهنگ‌ها و در خلال آن، انگیزه‌ای برای تولید سرمایه که خود رشد فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را در پی داشت بود. در این گذرگاه‌ها، بندرها و شهرهایی همانند حلقه‌های یک زنجیر پدید آمدند. در بازارهای این شهرها ملیت‌های گوناگون با یکدیگر دیدار می‌کردند. این فرهنگ‌ها شاید در طراحی، شکل، رنگ و یا نحوه زندگی آنان، پوشاکی که پوشیده بودند، خوراکی که می‌خوردند و آیینی که باور داشتند به خوبی تجسم یافته بود. این خود انگیزه انتقال دانش، پیشه، نحوه کار، هنر معماری و زندگی جامعه‌های گوناگون در راه‌های ابریشم و ادویه می‌شد. به بیان دیگر، فرهنگ‌ها و هنرهای اینان در پیمایش زمان درهم آمیخته و گسترش یافته است (رید، ۱۳۷۵: ۱۱). در همه دوره‌هایی که این چنبره پیوندی خاور و باختر شکوفا بود، همواره رسانندگان آیین‌های گوناگون می‌کوشیدند که با بهره‌گیری از این شبکه گسترده، آیین و دین خویش را در دورترین سرزمین‌ها بگسترانند.

از برجسته‌ترین ویژگی‌های راه ابریشم، نقشی است که این رشته پیوند جهانی در انتقال دست‌آفریده‌های کشورهای گوناگون داشته است. هنرمندان و صنعت‌گران هر سرزمین، پس از آشنایی با دستاوردهای هنری دیگران، در راه شکوفایی و برتری هنر خویش می‌کوشیدند. به‌همین رو، افزون بر کوششی که صاحبان هر فرهنگ در عرضه هنرهای سنتی خود می‌نمودند، بازرگانان راه ابریشم نیز تشویق شدند که دست‌آفرینه‌های مردم کشورهای مسیر کاروان خود را به جاهای دیگر برند (مروارید، ۱۳۷۶: ۴۱، ۴۹).

### نقش ایران در شکل‌گیری راه

ایران با داشتن جایگاه ویژه جغرافیایی و استراتژیک، از روزگاران کهن تا امروز، توانایی‌های بسیاری در زمینه حمل و نقل کالا و مسافر داشته است. راه‌سازی در آن ارزشمند بوده و دولت‌ها برای اداره و نگه‌داری امپراتوری ایران، راه‌های بسیاری ایجاد کرده‌اند (امام شوشتری، ۱۳۵۰: ۳۲۰).

راه ابریشم که از چین به ایران و از ایران تا شهر انطاکیه به کناره دریای مدیترانه می‌رفت، به واسطه بازرگانی ابریشم، افزون بر داد و ستاد فرهنگی، هنری و ... یکی از پرسودترین گذرگاه‌های بازرگانی آسیا بوده است (وایت هاوس، ۱۳۵۵: ۸).

در دوران اشکانی همانند دوران هخامنشی، گسترش راه‌ها و ایجاد ایستگاه‌های میان راه و پشتیبانی از کاروانیان ارزش بسیاری یافت و در گذرگاه بیشتر راه‌ها، به‌ویژه در گذرگاه راه ابریشم، ساختمان‌هایی مانند کاروانسراها ایجاد گردید (کلایس، ۱۳۷۳: ۲). در این دوران با شکل‌گرفتن حکومت‌های ایالتی و ولایتی در شهرها، توجه حکمرانان به کار بازرگانی و شکوفایی آن، ایجاد راه‌های کاروانی و دریایی را به دنبال داشت. کاروان‌های بازرگانی و رفت و آمد آنان در گذرگاه‌های درازی چون راه ابریشم، انگیزه ایجاد شهرهای تازه شد (کیانی، ۱۳۷۴؛ ۲۳۸).

در دوران ساسانی، بازرگانی کالاهای گوناگون، به‌ویژه ابریشم، در دست ایرانیان بوده و به همین رو، برای بهبود وضع راه‌ها، کوشش بسیار کردند و برای فراهم‌کردن هزینه نگه‌داری راه‌ها مالیات‌هایی از کالاهای بازرگانی می‌گرفتند، که از سرچشمه‌های با ارزش درآمد دولت بوده است. بدین‌گونه ایران در شکل‌گیری راه ابریشم نقش

برجسته‌ای داشته و در بازرگانی جهان با فرهنگ آن روز، به وظیفه میانجی‌گری خود، ادامه می‌داد (پیرنیا، ۱۳۵۰: ۸۱-۸۲).

ایران از دیرباز پل پیوندی میان خاور و باختر جهان بوده است و به انگیزه قرارگرفتن بر سر راه‌های جاده تاریخی و فرهنگی ابریشم و امکان دسترسی کشورهای آسیای مرکزی به آب‌های گرم خلیج فارس از راه ایران، کشورمان را در جایگاه ویژه‌ای از دید راهبردی قرار داده است.

قاره آسیا گاهواره امپراتوری‌های بزرگی چون ایران و چین بوده و دوران گذشته هنگامی که اروپاییان چشم به سوی آسیا داشتند، ایران چهارراه بزرگ شمال به جنوب و هم چنین خاور به باختر بوده و یکی از ارزشمندترین راه‌های پیوندی به‌شمار می‌آمده است (منظری، ۱۳۸۴: ۶۴).

بر پایه پژوهش‌های انجام شده، نقشه‌های پیشین موجود، ارزشمندترین ابزار مورد بهره‌گیری در پررنگ‌تر کردن نقش ایران بوده و با کنار نهادن بسیاری از نقشه‌ها، دیده شده که در بیشتر آن‌ها ایران نه تنها مرکز بوده بلکه به‌عنوان سرزمینی ویژه مورد نگرش بوده است.

نقشه‌های باستانی حاضر که بیشتر از سوی کارشناسان غیر ایرانی تهیه شده‌اند، نشان‌دهنده حقیقتی است که در راه ابریشم نیز مصداق می‌یابد. بر پایه مستندات تاریخی به دلیل قرارگرفتن دو دریا در شمال و جنوب فلات، ایران گذرگاهی اصلی در راه ابریشم به‌شمار می‌رفته و به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین سرگروه‌ها، کشورهای بسیاری را در آسیای مرکزی از دیدگاه فرهنگی زیر تأثیر خود قرار داده است.

افزون بر موردهای گفته شده، هدف‌های دیگری نیز در نظر گرفته شده‌اند که از آن جمله می‌توان به بررسی توانایی‌ها و جاذبه‌های فرهنگی، گردشگری و هنری در راه ابریشم، پژوهش شیوه‌های زیستی ساکنان آن در دوره‌های گوناگون تاریخی تا دوره حاضر، تعیین نقش راه در دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و نیز بالیدن هویت فرهنگی اشاره کرد.

نتیجه کاوش‌های باستان‌شناسی و بهره‌گیری از دستاوردهای پژوهش‌های منطقه‌ای تعریف شده در گذشته، تأثیر بسیاری در روند پژوهش‌ها داشته است. با چنین دست‌آوردهایی نسبت رفتارهای تاریخی راه ابریشم و مدیریت ایرانیان بر این راه و به‌طور کلی نقش شایسته ایران به اثبات خواهد رسید (فرهنگی، ۱۳۸۷: ۸).



ایران از دیدگاه ژئوپولیتیک، جایگاه بسیار خوبی دارد و توانایی پل پیوندی اروپا و کشورهای آسیای مرکزی و خاور آسیا را دارد (ماهانامه مناطق آزاد، ۱۳۸۱: ۱۷).  
به دنبال تغییرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سال‌های اخیر و با توجه به پهنه و جایگاه ویژه جغرافیایی، ایران به‌عنوان چهارراه اصلی و پل پیوندی در خاورمیانه نیز مطرح و مورد نگرش قرار گرفته است (تفویضی، ۱۳۸۴: ۶۴).

### نتیجه‌گیری

ایران، هندوستان، چین و ورارودان، که از نخستین خاستگاه‌های تمدن جهان و کانون شگفتی‌های اندیشه‌های انسانی می‌باشند، از روزگار باستان با مجموعه‌ای از راه‌هایی که توسط مردمان گوناگون برای برقراری پیوند با یکدیگر ساخته شده بود، آشنا هستند. دیرینگی این راه‌ها به دیرینگی تمدن‌های تاریخی این مناطق است. از آنجا که این سرزمین‌ها، به‌ویژه ایران در مرکز جغرافیایی تمدن‌ها و فرهنگ‌های کهن بوده، تمامی راه‌های پیوندی که تمدن‌های باستانی را در خاور و باختر جهان به هم می‌پیوست، از این مناطق گذشته و انگیزه می‌شد که این راه‌ها، به‌ویژه راه ابریشم، افزون بر ارزش منطقه‌ای و قومی، از دیدگاه جهانی نیز نقش بسیاری داشته باشد.

راه‌های پدید آمده در تاریخ این سرزمین‌ها، نشانگر پیوند نسبی همه کانون‌های تمدنی است. با اینکه دانش و صنعت جدید توان تغییر گذرگاه‌های گذشته را داشته است ولی جایگاه خاک و آب و هوای مناطق گوناگون، راه‌های جدید را بیشتر در همان گذرگاه‌های پیشین نگاه داشته است و برتری و نوآوری در آن، تنها در رفع پاره‌ای دشواری‌های گذشته و کوتاه‌کردن برخی پیچ‌ها و فنی‌تر کردن راه‌ها بوده و بر روی هم جهت آن‌ها با راه‌های باستانی هماهنگی دارد. وجود شهرهای تاریخی و تپه‌های باستانی در گذرگاه‌های جدید، بیانگر این است که این راه‌ها در همان گذرگاه‌های کهن ساخته شده‌اند.

راه‌های تاریخی چین، هندوستان، ایران و ورارودان از یک‌سو؛ و ایران، سوریه و آسیای صغیر از سوی دیگر؛ و نیز راه‌های «شاهی» که پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ هخامنشیان را به یکدیگر پیوند می‌داد، از دوران باستان شهرت جهانی داشته‌اند. هم‌چنین می‌توان به گذرگاه‌های بازرگانی ارزشمندی چون «راه ابریشم» و «راه‌ادویه»

نیز اشاره داشت که خاور و باختر را از طریق ایران، ماوراءالنهر و... به هم پیوند می‌ساخت. هردوت، گزنفون و استرابون در روزگار کهن و بسیاری از تاریخ‌نگاران، جغرافیادانان و جهانگردانی که در سده‌های بعد به بیان چگونگی اجتماعی و اقتصادی خاورزمین پرداخته‌اند، به این راه‌ها و ارزش و نقش پیوندی آن‌ها نگرش ویژه‌ای داشته‌اند.

گذرگاه راه‌های کهن در این سرزمین‌ها که در بسیاری از نوشته‌های جغرافیایی و منابع ایرانی و اسلامی و بررسی‌های خاورشناسان به آن‌ها اشاره شده با همه اختلاف دیدگاه‌ها، بیانگر این نکته است که راه‌های این منطقه یکی از سازه‌های اصلی شکل‌دهنده به جغرافیای انسانی تمدن آسیایی بوده است.

راه‌های آسیای مرکزی در پیوند با راه‌های درونی فلات ایران به‌طور طبیعی - انسانی از هزاران سال پیش پدید آمده و مورد بهره‌گیری مردمان منطقه بوده است؛ امروز نیز با وجود فناوری پیشرفته، در بسیاری از جاها در همان گذرگاه‌های گذشته حمل و نقل کالا و مسافر انجام می‌شود (موسوی، ۱۳۷۵: ۵-۶).

راه ابریشم و پیشینه تاریخی کشورهای قرار گرفته در این گذرگاه، انگیزه شده است تا اثرگذاری فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... این راه، بار دیگر مورد نگرش قرار گیرد. امروزه کشورهایی مانند چین و ژاپن، که هر کدام آغاز این راه را از کشور خود می‌دانند در تلاش هستند تا با بهره‌گیری از چنین پیشینه تاریخی، بهره‌ایسته را از دیدگاه‌های گوناگون، از آن کشورشان کنند.

تا پیش از سال ۲۰۰۸ م، چین و پنج کشور تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان و ترکمنستان از آسیای مرکزی تصور می‌کردند که بدون انبازی دیگر کشورهای حوزه راه ابریشم و ایران می‌توانند پرونده راه ابریشم را به ثبت برسانند؛ اما «سازمان ثبت جهانی آثار» با این موضوع موافقت نکرد زیرا بخش بزرگ این راه در ایران قرار دارد (خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۸: ۱).

جایگاه ویژه ایران در راه ابریشم به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین گذرگاه‌های آمد و شد و بهره‌بردن از اثرهای آن، انگیزه شد تا در اوایل زمستان ۱۳۸۶ ش، «مرکز مطالعات راه ابریشم» در پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری راه‌اندازی شود (فرهنگی، ۱۳۸۷: ۸).

با نگرش به دیرینگی تاریخی ترانزیت در ایران، که راه ابریشم یکی از نمودهای آشکار آن است، در سال‌های اخیر نسبت به ارزش بهره‌گیری از این امکان، بی‌توجهی صورت گرفته است (ماهنامه مناطق آزاد، ۱۳۸۱: ۱۷).

## منابع

- استراترن، پل (۱۳۷۶). راه‌های ابریشم و ادویه، اکتشاف از طریق زمین، ترجمه محمدجواد امیدوارنیا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی و یونسکو.
- افشار (سیستانی)، ایرج (۱۳۷۹). «چشم‌انداز مناسبات ایران و آسیای مرکزی»، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۶، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۷۹.
- امام‌شوشتری، محمدعلی (۱۳۵۰). تاریخ شهرسازی در شاهنشاهی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
- بولنوا، لوس (۱۳۸۳). راه ابریشم، ترجمه ملک‌ناصر نوبان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پیرنیا، محمدکریم و افسر، کرامت (۱۳۵۰)، راه و رباط، تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.
- تفویضی، جواد (۱۳۸۴). «مسیر صلح»، ماهنامه پیام دریا، سال ۱۳، شماره ۱۳۹، تیر ۱۳۸۴.
- خیرآبادی، مسعود (۱۳۷۶). شهرهای ایران، ترجمه عزت‌الله مافی، مشهد، نشر نیکا.
- دفتر اطلاعات و روابط عمومی وزارت راه (۱۳۵۰). راه و راه‌سازی از دوره هخامنشی تا عصر سلطنت پهلوی، تهران، وزارت راه.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۶۳)، دو جاده بزرگ جهانی در روزگار باستان، راه و بار، جلد اول، دفتر پنجم، تهران، شرکت تحقیق و انتشار مسایل حمل و نقل دریایی، دی ۱۳۶۳.
- رید، استرون (۱۳۷۶) راه‌های ابریشم و ادویه، اکتشاف از طریق دریا، ترجمه صادق ملک شه‌میرزادی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی و یونسکو.
- رید، استرون (۱۳۷۷). راه‌های ابریشم و ادویه، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، ترجمه عباس ملکی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی و یونسکو.
- رید، استرون (۱۳۷۶). راه‌های ابریشم و ادویه، ابداعات و بازرگانی، ترجمه سیامک کاظمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی و یونسکو.
- سایت بنیاد دایرةالمعارف اسلامی (۱۳۸۸). راه ابریشم، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

فرانک، آیرین و براونستون، دیوید (۱۳۷۶). جاده ابریشم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات سروش.

فرهنگی، عادل (۱۳۸۷). «راه ابریشم در انتظار ثبت جهانی»، پارسه، سال ۳، شماره ۱۵۱. کلاویس، ولفرام و کیانی، محمدیوسف (۱۳۷۳). کاروانسراهای ایران، تهران، سازمان میراث فرهنگی.

کیانی، محمدیوسف (۱۳۷۴). پایتخت‌های ایران، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور. ماهنامه مناطق آزاد (۱۳۸۱). «بررسی جایگاه و وضعیت ترانزیت ایران»، سال ۱۱، شماره ۱۳۱، خرداد ۱۳۸۱.

مروارید، محمدرضا (۱۳۷۶). راه ابریشم، مشهد، آستان قدس رضوی. مظاهری، علی (۱۳۷۲). جاده ابریشم، جلد اول، ترجمه ملک‌ناصر نوبان، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مظاهری، علی (۱۳۷۳). جاده ابریشم، جلد دوم، ترجمه ملک‌ناصر نوبان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منظری، علی‌رضا (۱۳۸۴). «ایران پل ارتباطی غرب و شرق»، تهران، ماهنامه پیام دریا، سال ۱۳، شماره ۱۳۹، تیر ۱۳۸۴.

موسوی، رسول (۱۳۷۵). «احیای راه ابریشم»، فصلنامه مطالعات آسیایی مرکزی و قفقاز، سال ۵، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۷۵.

نجفی برزگر، کریم (۱۳۸۸). فراخوان همایش جاده ابریشم، دهلی نو، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران.

وایت هاوس، دیوید و ویلیامسن، آندرو (۱۳۵۵). بازرگانی دریایی ساسانی، تهران، کشتی‌رانی ملی آریا.

## دیپلماسی فرهنگی میراث مکتوب

اکبر ایرانی\*

از گذشته‌های دور گستره روابط بین‌الملل تحت تأثیر مؤلفه‌های فرهنگی، تاریخی و میراث‌های مشترک بشری بوده است. این مؤلفه‌ها به‌طور غیرمستقیم و غیررسمی می‌تواند — و اگر درست مدیریت شود — موجب تقویت روابط سیاسی بین کشورها شود؛ چیزی که از آن به دیپلماسی فرهنگی یاد می‌شود.

دیپلماسی فرهنگی فرایند مؤثری است که در آن فرهنگ یک ملت به دیگر ملل و دولت‌ها عرضه می‌شود و خصوصیات منحصر به فرد فرهنگی ملت‌ها در سطوح دو جانبه و چند جانبه گسترش می‌یابد.

تأثیرگذاری زبان، ادبیات و فرهنگ در حوزه سیاست خارجی به‌حدی است که در عصر کنونی از فرهنگ به‌عنوان قدرت نرم استفاده می‌شود. دیپلماسی فرهنگی به معنای به‌کارگیری ابزارها و مکانیسم‌های فرهنگی برای معرفی و انتقال فرهنگ و تمدن یک سرزمین به سرزمین دیگر است. دستاورد این تعاملات ایجاد «بنیاد اعتماد متقابل، تفاهم و دوستی» با مردم دیگر کشورهاست.

سازمان علمی فرهنگی یونسکو که برای تعمیق صلح و دوستی و احترام متقابل ملل به یکدیگر تأسیس شده، از ظرفیت موجود کشورها که هر یک دارای میراث فرهنگی، هنری و تاریخی هستند، برای تحقق اهداف خود بهره‌گرفت و کشورها را تشویق به

---

\* مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، دانش‌آموخته معارف اسلامی و فلسفه، پژوهشگر، نسخه‌پژوه، مصحح، نویسنده.

معرفی آثار ماندگار فرهنگی خود کرد تا زمینه‌های تعامل و گفت‌وگو بین ملل بیشتر شود. در همین چارچوب، برنامه حافظه جهانی را در سال ۱۹۹۲ میلادی (۱۳۷۱ شمسی) با انگیزه «آگاهی نسبت به وضعیت حفاظت از میراث مستند و ایجاد شرایط مناسب برای دسترسی به آن» تأسیس کرد. نگرش برنامه حافظه جهانی آن است که میراث مستند جهان متعلق به همه است و باید برای همیشه و به‌صورت کامل حفاظت و نگهداری شود و در دسترس همگان باشد.

نفوذ و گستره آثار ادبی و تاریخی ایران فرهنگی به لحاظ پیشینه درخشانش بر کسی پوشیده نیست. زبان فارسی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی هویت ملی و فرهنگی، زبان رسمی و غیر رسمی و بعضاً دیوانی بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه تا آسیای صغیر و شبه قاره هند بوده است. از قرن پنجم شاهد حضور گسترده زبان فارسی در شبه قاره بوده‌ایم. در عصر گورکانیان — قرون دهم و یازدهم هجری — بیش از ۳۰۰۰ شاعر پارسی‌گوی در بین مردم و درباریان حضور داشتند و کتاب عرفات‌العاشقین (چاپ میراث مکتوب) نام و پاره‌ای از اشعار این شاعران را در خود دارد. کتاب شقایق نعمانیه در بیان شرح حال ۵۱۹ شخصیت از بزرگان دانشمندان پارسی‌گوی آناتولی است و با شرح حال خود نویسنده (طاشکپری‌زاده) در پایان کتاب، به ۵۲۰ تن می‌رسد و یگانه منبع علمی و دست‌اول برای گزارش رجال ادب فارسی و همچنین دانشمندان و فضیلاي ترک‌زبان مسلمانی است که در آن روزگار در آن سامان می‌زیسته‌اند.

زبان فارسی در دوره عثمانیان ترکیه زبان دیوانی و مکاتباتی آن‌ها با شاهان ایرانی بوده و کسانی چون ادریس بدلیسی تبریزی نویسنده هشت‌بهشت از منشیان دربار عثمانی بوده‌اند. در حوزه هنر نیز بدین منوال بوده است و علاوه بر زبان و فرهنگ، هنرهای موسیقی، خطاطی و نگارگری هم نقش برجسته‌ای در دیپلماسی بین کشورها برای تعمیق حسن همجواری ایفا کرده است. محمدزمان نقاش از دربار صفوی به ایتالیا می‌رود و سبک نگارگری ایرانی را در آنجا تدریس می‌کند و سبک نگارگری ایتالیایی را فرامی‌گیرد و به ایران منتقل می‌کند. این ارتباطات و تبادلات هنری بین نگارگران ایرانی و هندی در دربار همایون و اکبرشاه گورکانی هم وجود داشت. کتاب آرابی بیش از ۵۰ متن درجه‌اول مانند شاهنامه بایسنقری، جامع‌التواریخ، خمسة نظامی، بائرنامه ظهیرالدین بائر و کتاب‌های دیگر در کارگاه هنری اکبرشاه صورت گرفت.

کشورهای آسیای میانه در ماوراءالنهر، به خصوص تاجیکستان، مهم‌ترین میراث غنی مشترک با ایران را دارند. وجود نسخه‌های خطی از جمله کهن‌ترین کلیات سعدی و عبید زاکانی و ... و اسناد تاریخی و آثار هنری مکتب هرات در افغانستان و هند و تبریز و شیراز و پیوستگی و ارتباط این مکاتب با یکدیگر، شاهد صادقی است بر حضور فرهنگ ایرانی که اکنون به‌عنوان میراث مشترک بشری از آن یاد می‌شود.

مؤلفان و کاتبان و وِزاقان و نسخه‌نویسان ایرانی در کشورهای مختلف در واقع سفیران صلح و دوستی بین کشورها به حساب می‌آیند. آثاری که آن‌ها از خود برجای گذاشته‌اند، حلقه‌های اتصال و پیوند فرهنگی بین کشورها و جوامع فارسی‌زبان است. این آثار باعث شده، دانشمندان بسیاری به تحقیق و نشر آن‌ها، حتی در اروپا، آستین همت بالا زنند و فرهنگ ایرانی و موارث بشری را بهتر بشناسانند.

یکی از اقداماتی که مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب انجام داده و راه‌های تعامل و همکاری با محققان دیگر کشورها را هموار نموده، دعوت به همکاری و مشارکت پژوهشگران برخی کشورها در تحقیق و تصحیح متون کهن بوده است. شادروان افصح‌زاد از ادیبان برجسته دهه ۶۰ و ۷۰ تاجیکستان، دیوان و هفت اورنگ جامی را در سال ۱۳۷۴ خورشیدی تصحیح و برای چاپ در اختیار میراث مکتوب قرار داد. همین‌طور اصغر جانفدا با همکاری علی رفیعی علامرودشتی تذکره مطربی سمرقندی را تصحیح کرد. پروفیسور مادلونک کتاب کلامی المعتمد فی اصول‌الدین ملاحمی را، دکتر زابینه اشمیتکه شرح المقدمه فی الکلام را، یان تیله التفصیل لجمل التحصل را، ایمن شحاده نه‌ایة المرام امام فخررازی را، جمیل رجب در دانشگاه مک‌گیل التذکره فی علم الهیة و رساله المعینیه خواجه نصیر طوسی را، عارف نوشاهی از پاکستان ثواقب المناقب را، یوسف الهادی از عراق الجماهر فی الجواهر ابوریحان و طبایع الحیوان مروزی را و ... . همکاری با برخی مؤسسات تحقیقاتی مانند مؤسسه مطالعات اسماعیلیه در لندن، مرکز تحقیقات ملی فرانسه، انتشارات بریل در لیدن هلند و ... از جمله کوشش‌های مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب است که در چارچوب اهداف برون‌مرزی این مؤسسه در زمینه تعمیق و گسترش دیپلماسی فرهنگی گام برداشته است.

وجود نسخه‌های خطی فارسی ارزشمند در کتابخانه‌های مختلف دیگر کشورها،

وظیفه همگان را برای بررسی و تحقیق و ویرایش آن‌ها دوچندان می‌کند. خوشبختانه در سال‌های اخیر امکان دسترسی به اطلاعات نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی این نسخه‌ها بهتر و آسان‌تر شده و راه را برای تهیه و تحقیق آن‌ها تسهیل بخشیده و امکان توسعه ارتباطات با محققان برون‌مرزی را بیشتر کرده است.

انتشار فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه گنج‌بخش پاکستان، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه فردوسی کالج وادام آکسفورد و اخیراً انتشار فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه کنگره امریکا، گام مفید و مؤثر دیگری است که این مؤسسه در زمینه تحقق اهداف کشور برای دیپلماسی فرهنگی برداشته است. براساس این فهرست‌ها، می‌توان ایران را از کشورهای دانست که حجم وسیعی از نسخه‌های خطی فارسی را در کتابخانه‌های مختلف اروپایی، امریکایی و شبه قاره هند به خود اختصاص داده است. بسیاری از این نسخه‌ها به طرق مختلف از شرق به غرب منتقل شده و شرق‌شناسان و تاجران و موسیونرها و باستان‌شناسان مغرب‌زمین این کارها را اغلب برای شناخت ارزش‌های علمی این آثار انجام داده‌اند تا رمز توفیقات دانشمندان ایرانی و مسلمان دیگر کشورهای اسلامی در قرون سوم تا هفتم هجری را دریابند.

با این اوصاف، میراث مکتوب و نسخه‌های خطی را می‌توان یکی از الگوهای ارزشمند برای تعمیق روابط فرهنگی و بهبود و توسعه تعاملات بین کشورهای مختلف به‌شمار آورد. برگزاری همایش‌ها و کارگاه‌های فهرست‌نویسی و نسخه‌شناسی از جمله کارهای لازمی است که می‌تواند برای شناسایی و فهرست‌نویسی و دسترسی آسان تصاویر به نسخه‌ها یاری رسان باشد.

حضور شخصیت‌های فرهنگی در سفارتخانه‌ها و رایزنی‌های فرهنگی همواره در جهت تحقق این اهداف بسیار مؤثر بوده است. یکی از این شخصیت‌ها دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری است که در سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶ اولین سفیر ایران در تاجیکستان بودند و موفق شدند چهره محبوبی از ایران برای مردم همدل و هم‌زبان تاجیکستان ترسیم کنند. بنده در سال ۷۶ در سفری که به تاجیکستان داشتم، گرچه توفیق دیدار جناب ایشان را نداشتم و مأموریتشان پایان یافته بود، اما اشتیاق مردم و ارادت اهل فرهنگ را در جان و دل آنان نسبت به دکتر شبستری که نماینده ایران بود، احساس کردم؛ که البته بخش عمده آن مربوط به رفتارهای انسان‌دوستانه‌ای بود که ایشان در



سخت‌ترین شرایط جنگ‌های داخلی به‌عنوان نماینده سیاسی ایران در تاجیکستان از خود بروز داده بود و این نام نیک که متأسفانه کم‌کم رو به کاهش نهاده، در تاجیکستان همچنان وجود دارد.

اگر دیپلماسی سیاسی به دست مردان نیک‌نفس و خوش‌نام و فرهنگ‌دوستی چون دکتر شبستری سپرده شود، نتایج بسیار درخشانی در پی خواهد داشت. امیدواریم این گونه مردان در جامعه سیاسی و فرهنگی مجال خدمت بیابند و در جهت معرفی فرهنگ و تاریخ ایران گام بردارند.

## دستیار خواجگی

محمد ابراهیم باستانی پاریزی \*

هرچه - دامن تا گریبان - دستیار خواجگی است<sup>۱</sup>  
جمله را در آستین نه، آستین را برفشان  
(سنائی)

در کرمان مثلی است که می‌گوید: «دوستی به زور نمی‌شود و مهمونی به چوب و کتک». لابد دوستان حاضر در مجلس تعجب خواهند کرد که این باستانی پاریزی که علاوه بر «کلک‌المورخین» - لقبی که ایرج افشار بدو بخشیده، درعین حال «تنبیل‌المورخین» هم هست - آدمی که به زحمت از کرمان خود را به ماهان و مزار شاه نعمت‌الله می‌رساند، چه طور شده که یک مرتبه کفش و کلاه کرده و این راه دور را - از تهران تا تبریز و از تبریز تا صوفیان و از صوفیان تا شبستر را - به قدم ارادت پیموده، نطقش واشده در این محفل انس، ابتدا به ساکن، می‌خواهد بلبل زبانی کند!

برای اینکه کلامان برکت پیدا کند، شروع سخن را اول با این حمدله پارسی زیبا - که در حکم بسمله هم هست - شروع می‌کنم، سپس بر سر مقصود می‌روم:

«ای پیداتر از هر پیدایی، وی آشکارتر از هر هویدایی. پیدایی تو با پنهانی سازگار؛ و پنهانی تو چون پیدایی آشکار. نه پیدایی تو از پیدایی زمان و نه پنهانی تو از پیدایی کران. ای هستی که هیچ نیستی در هستی تو فرونیاید، و هیچ نیستی هستی تو را نشاید.

---

\* استاد فقید دانشگاه تهران، ادیب، تاریخ‌دان، نویسنده، پژوهشگر، شاعر.

۱. خواجه را بعضی به صورت خاجه و خاجگی نیز نوشته‌اند.

نسبت هستی تو با هستی ما: کل یوم هو فی شأن؛ و نسبت نیستی ما با هستی تو: کل من علیها فان. یگانگی تو در ازلی اندک و [تا ابد؟] بسیار.

آن کیست تو را داند تا بر تو ثنا خواند؟ هم سپاس توست که بر جناب تو بر کار است و هم ستایش توست که تو را سزاوار ...»<sup>۱</sup>

این عبارت، حسن مطلع رساله «حق الیقین فی معرفت رب العالمین»، از جمله تألیفات شیخ محمود شبستری است که برخلاف اسم رساله — که ترکیب عربی دارد — تنها دو سه کلمه عربی در آن توان یافت. بالاتر از آن، گویی این ترک پارسی گوی، اصرار داشته که این بسمله را به فارسی شیوا و بدون تعقید بنویسد. این مرد بیست سی سالی بعد از سعدی گلستان نویس درگذشته است.

شیخ محمود عمر طولانی نداشته، اگر او در ۷۱۸هـ/ ۱۳۱۸م به قول صاحب عرفات، و یا ۷۲۵هـ/ ۱۳۲۵م به روایت تذکره هفت اقلیم، و در سی و سه سالگی درگذشته باشد، تولد او در عسره ششصد و نود می شود که روزگار سعدی است. تنها یک مورد تاریخ مرگ او را ۷۴۰هـ/ ۱۳۳۹م دیده ام که به هر حال باز هم از حد جوانی نمی گذرد — و البته بسیار عجیب است مردی که تقریباً تمام عمر خود را در سیر و سفرها گذرانده و کتابی مثل گلشن راز را — یعنی کل فلسفه الهی را — در کمتر از هزار بیت شعر، آن نیز با آن همه لطافت و در عین حال پرمعنا و پس از مقولات فلسفی سروده باشد! و البته رسالات دیگر هم داشته باشد — با این سن کم، این خود نشان نبوغ است.<sup>۲</sup> خود او در مورد سفرهای پایه آسای خود در مقدمه سعادت نامه گفته است:

مدتی من ز عمر خویش مدید      صرف کردم به دانش و توحید  
در سفرها، چه مصر و شام و حجاز      کردم ای دوست! روز و شب  
سال و مه همچو دهر می گشتم      ده ده و شهر شهر می گشتم [...]

۱. مقدمه حق الیقین، نقل از مقاله مرحوم میرزا محمد علی خان تربیت، مجله ارمان. سال ۱۳۱۰ ش. / ۱۹۳۱ م. ص ۶۰۳.

۲. در لغت نامه دهخدا تعداد ادبیات گلشن راز، بیست هزار (؟) نوشته شده، (محرر این مدخل لغت نامه ظاهراً کلمه «یک» را در یک متن، بیست خوانده و رونویسی کرده) پدرم می گفت: گلشن راز ۹۹۹ بیت است. (از نوع ۹۹۹ کاروانسرای شاه عباس — سیاست و اقتصاد عصر صفوی، چاپ پنجم، ص ۱۸۸) و تسبیح هزار دانه که عملاً ۹۹۹ دانه است. نسخه ای که من دیدم ۹۹۳ بیت داشت.

علما و مشایخ این فن      بس که دیدم به هر نواحی من؛  
 جمع کردم بسی کلام غریب<sup>۱</sup>      کردم آن را مصنفات عجیب [...] .  
 گاهی از مه چراغ می‌کردم      گاه دود چراغ می‌خوردم

و من باید با کمال افتخار عرض کنم که یکی از این شهرهای عجیب گردشگاه او، شهر کرمان بوده است — و آن «ده به ده» نیز که نام می‌برد، یکی از دهات کرمان است؛ و به تدریج خواهم گفت کدام ده.

\*\*\*

این مجموعه ساختمانی بزرگ را آقای مهندس دادرس به وجود آورده و مرکز آموزش هنر و ادب و ذوق و کتابخانه و سفره‌خانه خواهد بود. و همین سالن — که مخلص پاریزی اینک در آن در سخن به تک‌وناز می‌پردازد<sup>۲</sup> و روی اصول مهندسی متناسب با اصل ساختمان مقبره به وجود آمده — در آینده نزدیک، در حکم یک خانقاه و هم یک مرکز توریستی خواهد بود.

مقبره قدیم را مرحوم حاج میرزا آقاسی، در زمان صدارت (۱۲۵۱ هـ / ۱۸۳۵ م تا ۱۲۶۴ هـ / ۱۸۴۸ م) تجدید عمارت کرده، و به قول مرحوم میرزا محمدعلی خان تربیت: بعد از او میرزا حسین خان سپهسالار در وقتی که پیشکار آذربایجان بوده، آن را تکمیل کرده است، (که حدود ۱۲۹۷ هـ / ۱۸۸۰ م؛ یک‌سالگی قبل از مرگ سپهسالار در مشهد) کار این مقبره به اتمام رسیده است.<sup>۳</sup> مرحوم تربیت می‌گوید: «در این اواخر میرزا حسن خان مقدم [لابد مراغه‌ای] نیز در آن تعمیرات و اصلاحاتی نموده است.»

وقتی آقای اشرفی‌زاده، دبیر قدیمی فیزیک دبیرستان‌های تهران، به من تلفن زد که «ما مراسمی در شبستر داریم (چون خودش شبستری است)، آیا میل داری با ما هم سفر باشی؟» بلافاصله گفتم: «البته، و به‌سر خواهم آمد.» — و این قبولی من دلیل آن

۱. در اصل: عجیب؛ اما قافیه اشکال پیدا می‌کند.

۲. این یادداشت‌ها متن مقاله‌ای است که در مجلس افتتاح این ساختمان‌ها در شبستر قرائت؛ و هفته بعد در روزنامه اطلاعات دوشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۷ ش / ۳۰ ژوئن ۲۰۰۸ م. به چاپ رسیده است.

۳. یادداشت مرحوم تربیت در مجله ارمنغان

ضرب المثل کرمانی است که در اول مقاله آوردم که: «دوستی با زور نمی‌شود و مهمانی با چوب و کتک».

همین روزها خانمی صاحب‌کمال – که انگلیسی است و از لندن آمده است – کتابی از یک محقق نامدار برای من هدیه آورده بود. آقای لئونارد لوپسن (Leonard Lewison) که محققى صاحب‌نظر است و یکی از بهترین کتاب‌ها را در مورد شیخ محمود شبستری نوشته، و اخیراً این کتاب توسط آقای دکتر مجدالدین کیوانی ترجمه و توسط نشر مرکز چاپ شده است (۱۳۷۹ ش / ۲۰۰۰ م.)؛ در فصل اول کتاب، احوال شخصی، می‌نویسد: «... در آثار مؤلف هیچ نشانه‌ای حاکی از دیدارهایی که ممکن است با افرادی بیرون از موطنش، آذربایجان، داشته (بوده باشد)، برجای نمانده است. با این همه، نزدیک پانصد سال بعد، سلسله‌ای از صوفیان در کرمان مدعی شدند که، هم بازمندگان روحانی، هم فرزندان نسبی شیخ محمودند. یکی از محققان براساس همین شجره غیر محتمل ادعائی، بر این عقیده پافشاری می‌کرد که شبستری در کرمان ازدواج کرده و چند پسر داشته است.»<sup>۲</sup>

قبل از بیان هر چیز، این نکته را هم عرض کنم که در کرمان، وقتی من رئیس دبیرستان دخترانه بهمنیار بودم (۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ ش / ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۸ م.) یکی از دانشجویان با استعداد و زیبای کرمانی من، فامیل شبستری داشت و وقتی دلیل آن را پرسیدم، گفت: «از همین طایفه باقیمانده و منتسب به شیخ محمود شبستری هستم.» پدرش از اعضای ارتش آن وقت بود.

بنابراین انتساب هم‌چنان در ولایت ما ادامه دارد. و در عرف عامه هست.

## درویشیزم

لویزن از مرحوم ژان اوین مطلبی تحت عنوان «درویشیزم» هم نقل می‌کند. چون من مرحوم ژان اوین را دیده بودم و یک سال در خدمت او در پاریس بودم و نامه‌هایی نیز از

۱. آقای کیوانی دو کتاب دیگر نیز از همین لئوناردو تحت عنوان «میراث تصوف» ترجمه کرده که در نوع خود کم‌نظیر است. این را هم عرض کنم که لئوناردو در فرنگی به معنی پلنگ و لوئی (= لیون) به معنی شیر است و سن به معنی پسر و زاده؛ و مفهوم اسم این استاد پلنگ شیرزاد است – ولی جدا از این‌ها، خود این آدم از آن‌هایی است که: متحد، چون جان مردان خداست.

۲. فراسوی ایمان و کفر؛ ص ۱۴

او دارم، اعتقادم این است که آن نقل قول، رسا و وافی به مقصود نیست. خصوصاً وقتی که خود شیخ محمود تصریح می‌کند:

سال‌ها، همچو دهر می‌گشتم  
ده ده و شهر شهر می‌گشتم

بنابراین، اظهار اینکه «هیچ نشانه‌ای حاکی از دیدارهای او با افرادی بی‌روی از موطنش نبوده باشد» در حکم اجتهاد در مقابل نص است.

جالب آن‌که لویزن، یک‌جای دیگر می‌نویسند: «تنها مدرک نه چندان معتبر (؟) دربارهٔ اعقاب شبستری، زندگینامهٔ مختصری به قلم امیرعلی شیر نوانی است، مربوط به یکی از نبیرگان شبستری، موسوم به شیخ عبدالله شبستری که ظاهراً در سمرقند زندگی می‌کرد و بعدها در اوائل سدهٔ دهم [۱۶ میلادی] در دربار عثمانی اقامت گزید. به‌غیر از این خویشاوند بسیار دور، هیچ نشان دیگری از زن و فرزندان یا نیاکان خاندان او وجود ندارد.»<sup>۱</sup>

آقای لویزن ادعا می‌کند: اینکه چنین سلسلهٔ روحانی از طریق خانوادهٔ شبستری هرگز به‌واقع وجود داشته، به دو دلیل غیر محتمل است: یک؛ طبق گفتهٔ حافظ حسین کربلایی تبریزی در «روضات الجنان» — یکی از نخستین منابعی که ذکری از شیخ محمود کرده — [از قول خود او] گفته است: «من نه فرزندان تنی، نه فرزندان روحانی، یعنی مریدانی از خود دارم.» دوم اینکه، در هیچ گزارش تاریخی موجود، چه مربوط به زمان شاعر و چه در سده‌های بعدی، اثری از اینکه شیخ — سلسله‌سازی (؟) سامان یافته‌ای از مریدان تأسیس کرده باشد — به چشم نمی‌خورد، لویزن به‌عنوان شاهد از شعر خود شبستری استفاده می‌کند — آنجا که گوید:

چو شهوت در میانه کارگر شد یکی مادر شد، آن دیگر پدر شد  
نمی‌گویم که مادر یا پدر کیست که با ایشان به‌حرمت بایست زیست  
نهادی ناقصی را نام خواهر حسودی را لقب کردی برادر  
عدوی خویش را فرزند خوانی ز خود بیگانه خویشاوند خوانی

۱. این محقق، طبق تصریح لئونارد لویزن، مرحوم محمدعلی تربیت است که مقاله‌ای مهم و اساسی دربارهٔ شیخ محمود در مجله ارمغان و سپس دانشمندان آذربایجان نوشته است. اتفاقاً، تصریح مرآت‌البلدان، و خود خواجگان کرمان، غیر از این و خلاف این اظهار نظر است.

مرا باری بگو تا خال و عم کیست؟ از ایشان حاصلی جز درد و غم چیست؟  
 به کوی جد اگر یک دم نشینی از ایشان من چه گویم تا چه بینی  
 همه افسانه و افسون و پند است به جان خواجه کین‌ها ریشخند است<sup>۱</sup>  
 اگر بنا را بر استنباط از این‌گونه شعرها بگذاریم، پنجاه‌سال دیگر محققانی که «مو از  
 ماست می‌کشند» خواهند گفت: دکتر حمیدی شیرازی هم بلاعقب بوده که می‌گفته:  
 بجوی از جهان زهر و همسر مجوی بخواه از خدا مرگ و فرزند نه

### ما با شما قوم و خویشیم

و حال آن‌که ما خوب می‌دانیم که همین دکتر حمیدی به خاطر فرزندش یا به تعبیر شیخ  
 محمود به خاطر بدترین دشمن و عدوی خودش، در زاویهٔ اوین ۶۸ روز بیتوته — و به  
 قول من اعتکاف کرده و آب خنک خورد — و این حد کمال مهر پدر فرزندی بود<sup>۲</sup>  
 من به این دلیل به اصرار به شبستر آمدم که به مردم نازنین شبستر بگویم که: ما با  
 شما نه تنها دوست هستیم، بلکه قوم و خویش هم هستیم!

اول این شرح را از مرآت‌البلدان بخوانید تا بعد به شرح مقصود پردازیم. مرحوم  
 اعتمادالسلطنه در ذیل کلمهٔ «شبستر» می‌نویسد: «شیخ محمود شبستری از اجلهٔ عرفا،  
 و برکمال فضل و عرفان او — رسایل نثر و منظومهٔ گلشن راز — برهانی باهر است. آن  
 جناب معاصر با الجایتو سلطان و سلطان ابوسعید بوده. گویند شیخ در اواسط عمر به  
 کرمان رفته، در آنجا عقیقه‌ای را به نکاح خود در آورده، دختری از او متولد شد که به  
 واسطهٔ آن دختر، هنوز اعقاب شیخ در کرمان باقی، و به «خواجگان» مشهور و ارباب  
 قلم و دانش‌اند. وفات شیخ در سال ۷۲۲هـ / ۱۳۲۲م در قریهٔ شبستر اتفاق افتاده  
 است.»<sup>۳</sup>

مرحوم مدرس تبریزی در ریحانة الادب وفات شیخ را در سال ۷۱۸هـ تا ۷۲۵هـ /  
 ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۵م در سی‌وسه سالگی در شبستر محتمل دانسته و از قبر او نیز یاد می‌کند.

۱. فراسوی ایمان و کفر، شیخ شبستری، ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی، ص ۱۳.

۲. شاهنامهٔ آخرش خوش است، چاپ ششم، ص ۶۱.

۳. مرآت‌البلدان، ص ۴۱۸.

صاحب ریحانه اضافه می‌کند که از ریاض السیاحه نقل است که: شیخ محمود را در کرمان نکاحی واقع شده، و احفاد او در آن شهر بسیار و به «خواجهگان» معروف هستند.<sup>۱</sup>

اتفاقاً یکی از مخالفان این خانواده، بزرگ‌ترین مورخ کرمان است که بعضی نسبت‌های عجیب و غریب هم به بعضی بستگان آن‌ها می‌دهد و حدس من آن است که علت آن، رقابت شغلی و بستگی با دستگاه دولتی باشد.

### سوختگان سوخته چال

مرحوم وزیری در مورد یک گروه کوچک از مردم یک قریه سوخته چال بردسیر، به صورت اغراق آمیز می‌نویسد: «سوخته چال، در کوهستان این بلوک است — متصل به دهات کوهستان بردسیر، هوایش در کمال برودت، و آبش از چشمه و رودخانه، و به عذوبت [مشهور]. اگرچه شرمه‌ای قلیل در اینجا توطن دارند — مذهب همه آن‌ها علی‌اللهی است — که خودشان اهل حق گویند. در بلوک بردسیر عرض شد که مذهب مردم کوهستان آن بلوک همین مذهب است؛ ولی از اعتقادات و اعمال آن‌ها چیزی نوشته نشد. اینجا مختصری — طمعاً لایجاز — عرض می‌شود: ابطال و مهمل‌ترین ملل مرده است، و به هیچ قانونی راست نباید. مخالفت با عقل و نقل دارد.»

وزیری ضمناً با تعصب مخالفت آمیز می‌نویسد: «یک نفر اهل اصطلاح هرگز در این زمره ضالّه نبوده، گویند "علی خداست" و صانع و خالق جز او نیست؛ اما نه علی بن ابی طالب — که داماد حضرت رسول (ص) بود؛

علی که پسر عمران بوده است. و پیر موسی و [پیر] داوودی و پیر زرین قلمی — که موضوعش جعل است — که بعضی اکراد و الوار از حلوان و لرستان و همدان او را پیشوای دین دانند؛ اینان نیز همان اعتقاد را دارند.»

### چراغ پف‌کن‌ها

وزیری — که لابد مسموعات خود را نوشته — اضافه می‌کند: «معاد را هم به طور تناسخ

۱. ریحانة الادب، جلد سوم، ص ۱۸۰.



قائلند — نه به قاعدهٔ رسوخ و مسخ و فسوخ و نسخ<sup>۱</sup> و دور و تسلسل — که هنوز و بعضی دیگر، علیهم‌اللعنه، معتقدند؛<sup>۲</sup> زیرا که این قدر هم در اصطلاح اطلاع ندارند. همین قدر می‌گویند که هرکس مُرد، بدین عالم خود مراجعت کند. فروع آن‌ها به هیچ عبادتی اتیان نمی‌نماید؛ سهل است که نماز و روزه را معصیت، بلکه کفر می‌دانند! هیچ چیز نجس نگویند، از استنجا و استبرا تبرا جویند. ظلم — که قبح عقلی دارد، نزد آن‌ها ممنوع نیست.»

وزیری اضافه می‌کند: «عبادت آن‌ها آن است که در بعضی از روزها یا شب‌ها، یک گوسفند یا بیشتر، آبگوشت پخته، مرد و زن در یک مجلس، بدون پرهیز، حاضر شده؛ رئیس، سه تازی یا ربابی بدصدا می‌زند و به لحن کردی و لری اشعاری بی‌معنی می‌خواند، و سایر وجد و حالی کرده، بعضی گریه و برخی رقص، و چند نفری را غش طاری می‌شود. اگر ذغال بیدی در مجلس حاضر باشد<sup>۳</sup> که آتش کرده باشند، رئیس برداشته به بدن خود مماس کند.<sup>۴</sup> بعد آبگوشت را به مجلس آورده، مرشد با دست خود به هر نفری قدری گوشت با یک قرص نان می‌دهد. گویند اگر هنگام خوردن غذا شب باشد، چراغ را منطفی سازند.»<sup>۵</sup> و همهٔ حرف‌ها و ایرادهای وزیری در حق همین «چراغ پُف‌کن‌ها» است.

حرف‌هایی که از قرن‌ها پیش در باب خرمدینان نیز می‌گفتند، بسا که اصلی هم نداشت.

### طایفهٔ منشی

وزیری جایی می‌نویسد: «طایفهٔ منشی، اصلاً مردم بلوک بردسیر می‌باشند. خودشان را از نتاج شیخ محمود شبستری می‌دانند. معارف قدیم آن‌ها در شهر ساکن بوده و بیشتر

- 
۱. در باب این اصطلاحات رجوع شود به جغرافیای وزیری، چاپ پنجم، ص ۲۶۴
  ۲. در باب رسوخ و ارتباط اعتقادات هندی در کرمان و آبادی‌های آن رجوع شود به مقالهٔ نگارنده در باب توقف بودا در کرمان. (بارگاه خانقاه)
  ۳. و ظاهراً بدین دلیل آن کوهستان را بیدخون گویند.
  ۴. در باب این اتهامات وزیری رجوع شود به نظر مرحوم مرشد گوران - یادداشت نگارنده (بازیگران کاخ سبز، ص ۱۹۲)
  ۵. جغرافیای وزیری، چاپ پنجم، ص ۱۵۵.

بر طریقه صوفیه نعمه‌اللهیه بوده‌اند. مرحوم حاجی زین‌العابدین ملقب به مستعلی شاه [که من این ترکیب را مُست‌علی شاه می‌دانم؛ با ضمّ میم] در ریاض‌السیاحه، توصیف این طایفه را کرده، گوید: «اسلاف آن‌ها مثل آقا علی اکبر و آقا محمد در دفتر کرمان — در قدیم صاحب عمل بودند. آقا مهدی ملقب به معطرعلی شاه از این قوم بوده — که اکنون آقا محمد رفیع پسر مرحوم آقا کاظم، معروف این سلسله است، جزئی املاکی در بردسیر دارد، و مستمری دیوانی در حق او برقرار است. با اینکه سنین عمرش از سبعین گذشته، گاهی خدماتی از قسم بازدید و برآورد دهات خالصه به او رجوع می‌شود. آقا نصرالله پسر مرحوم آقا علی اکبر منشی است.»<sup>۱</sup>

در باب معطرعلی شاه هم شیروانی نوشته: هنگامی که آقا محمدخان (پس از فتح کرمان)، مظفرعلی شاه را از کرمان به پایتخت احضار فرمود، به احضار آن بزرگوار نیز فرمان داد. و او مدتی در پایتخت و همدان سکونت گزید. به سعایت اهل فساد، به امر پادشاه زمان [مقصود فتحعلی شاه است]، آن جناب را چوب زدند و بعد از شش‌هفت روز وفات یافته، در امامزاده ناصرالدین مدفون گردید.»<sup>۲</sup>

مرحوم وزیری (که گفتم نظر خوبی به مردم آن ولایت ندارد) در باب وضع طبیعی بیدخون می‌گوید: بیدخون، در گودی، وسط کوهستان واقع است، چند مزرعه دارد. مثلی در کرمان مشهور است که: «اگر حرامزاده نباشد، راه بیدخون را کسی ندانند! غسل و گردوی آنجا ممتاز است.»<sup>۳</sup> (شاهد حرف وزیری در مورد سخت بودن راه قریه است و اینکه اگر حرامزاده نباشد، راه بیدخون را کسی نداند).

اما یک رساله بزرگ در کتابخانه بیوتات سابق بود که به نام مجموعه ناصری معروف است و گویا نویسنده آن، ابوالحسن منشی، از همین خانواده خواجگان باشد. او در باب همین قریه — بی‌طرفانه — می‌نویسد: «قریه بیدخان، دهنه‌ای است که میان دو کوه واقع است؛ سمت جنوب سُغُرک<sup>۴</sup> است و دو فرسخ فاصله دارد که همه این دو فرسخ دو طرف رودخانه، باغات و اشجار است، و دو سه دهنه و بُن در دارد. و بسیار سرد و پر

۱. جغرافیای وزیری، چاپ پنجم، ص ۱۵۵

۲. حدود ۱۲۱۷هـ/ ۱۸۰۲م.

۳. جغرافیای وزیری، تصحیح نگارنده، چاپ پنجم، ص ۲۳۷.

۴. با ضمّ غین و سکون راء.

برف است که در زمستان اهل آنجا از خانه به خانه دیگر به دشواری تردد می‌کنند.» و باری، مجموعه ناصری، در حق بیدخون ادامه می‌دهد: «زراعتش کم است و قلیلی هم که هست، کرو<sup>۱</sup> و جو است ولی مردمی دارد که به همان جو و کرو قناعت می‌کنند و به بیچارگی و استیصال می‌گذرانند.» مجموعه ناصری ادامه می‌دهد:

### هزار کندوی عسل

«... در قدیم اهل این قریه دو طبقه بوده‌اند؛ قومی اهل فضل و کمال و صاحب ذوق و وجد و حال بوده، از احفاد شیخ محمود شبستری می‌باشند؛ چون اهل هنر بوده‌اند، خدمت ملوک و سلاطین صفویه - انارالله برهانهم - الی حال، همگی به منصب جلیل وزارت و استیفا و انشاء نامزد بوده‌اند، و در بلوک بردسیر، املاک بسیار را صاحب و مالک. چون بیدخان بسیار خوش آب و هواست، گاهی هم در آنجا توقف داشته‌اند. و طبقه دیگر، که رعیت و ارباب و زارع بوده‌اند، صاحب اوضاع و اموال، و ارباب مکنت و معیشت بوده و فارغ می‌زیستند.

بیست سال قبل از این [؟]<sup>۲</sup> ایلات فارسی به این حدود آمدند، و اگرچه به همه بردسیر به واسطه آن‌ها، خرابی رسید ولی این قریه زیاده‌تر از همه‌جا خراب شد - که کل باغات و بیوت آن‌ها تلف شد، از آن جمله قرب هزار قنبدیل زنبور عسل آن‌ها ضایع و نابود گردید و سایر اموال و اسباب آن‌ها را بردند. از آن سال اهالی، همه‌ساله وجوهات دیوان را [به‌زحمت] از عهده بیرون می‌آیند؛ و باغات و محصولات آن‌ها را، اغلب وقت، سرما می‌زند و چیزی برخواست (برخواست) نمی‌کند. از این جهت مردمش بی‌سامان و پریشان حال‌اند.»<sup>۳</sup>

۱. کرو همان خَلَر است که دانه سخت و سیاه‌رنگ دارد و بیشتر به حیوانات می‌دهند. در قدیم به جای ساچمه سربی در تفنگ‌های سر پُر برای شکار پرندگان از آن استفاده می‌شد. یعنی اول یک پُرس باروط [باروت] می‌ریختند توی تنگ و بعد یک مشت کرو بدان اضافه می‌کردند. وقتی چکش با چاشنی اصابت می‌کرد و باروط آتش می‌گرفت، دانه‌های کرو مثل ساچمه سربی به بال و تن حیوان می‌خورد و او را می‌انداخت.

۲. رساله مجموعه ناصری در زمان حکومت طهماسب میرزا مؤیدالدوله نوشته شده و او در ۱۲۶۸ هـ /

۱۸۴۸ م در کرمان حاکم بوده است.

۳. ورق ۴۱۳ مجموعه ناصری، جلد هشتم.

حالا برویم به کنگره شیخ محمود در شبستر و اشاراتی به زندگی این شیخ داماد خواجهگان کرمانی.

نکته لازم به ذکر این است که خود مردم آذربایجان این نام را به صورت «شپُستر» به ضم «پ» تلفظ می‌کنند و من جای پای ایشتر (خدای آب و باران — خدای زایش گوسفندان — شپُ scheap و ایستر) را در این کلمه احساس می‌کنم. قدیمی‌ها آنجا را «چوپستر» تلفظ می‌کردند و برخی گفته‌اند که شاید با دریاچه چی چست (= ارومیه) از یک ریشه باشد (۴)

### چرا شیخ محمود شبستری به کرمان آمد؟

یک دلیل کلی دارم — که بعداً خواهم گفت؛ اما دلیل ابتدایی من این است که آن روزها که شیخ محمود به گشت و گذار دور دنیا پرداخته، در کرمان خانواده‌ای حکومت می‌کردند به اسم قراختائیان که هم ترک بودند و هم هم‌زبان شیخ محمود. علاوه بر آن یک مرکز فرهنگی بزرگ در شهر به وجود آورده بودند — در محله خواجه خضر — به رسم ترک‌آباد — که ترکان خاتون و دخترش پادشاه خاتون ایجاد کرده بودند، و نه تنها اهل فضل کرمان در آنجا به تحقیق و تدریس می‌پرداختند، بلکه از اکناف دنیا نیز بزرگانی چون سیف‌الدین باخرزی و برهان‌الشریعه بخاری و دیگران حضور داشتند و — ما اسامی آن‌ها را در «سمط‌العلی» و تاریخ شاهی قراختائیان که تاریخ اختصاصی این روزگار است، به کرات می‌بینیم.

ناصرالدین منشی یاد می‌کند از ده‌ها تن بزرگانی که از اکناف عالم، از جمله بخارا و سمرقند و غزنین و فارس و آذربایجان، در دستگاه ترکان قراختائی، پادشاه کرمان، گرد آمده بودند. او می‌نویسد: «... و خاتم الاولیاء، سرالله فی قباب الملکوت، و صفوته فی جناب الجبروت، شیخ صلاح‌الحق و الدین الحسن البلغاری — که صاحب برید ملک ولایت و والی بیضه جلالت بود — در عهد مبارک آن پادشاه، (ترکان خاتون)، کرمان را مناخ ركب سعادت و محط رحل کرامت ساخت، و امداد همم عالیه به روزگار کبار و صغار این دیار — عموماً، و به حال دولت و سلطنت ترکان نیکوکار و سلطان نامدار [قطب‌الدین] — خصوصاً، متواصل فرمود و آن پادشاهان دین‌پرور و کامکاران مبرت‌گستر، به میامن انفاس مغتم آن غره‌گزیدگان ازل، تبرک و تیمن نمودند — و مریدان

سجاده‌گاه کرامت‌پناه و معتکفان آستان سعادت‌آشیان مزاح‌العله مکفی‌المؤنه در سایه رعایت و کنف انعام و میرات ایشان، سال‌ها روزگار گذرانیدند...»<sup>۱</sup>

### پدر روحانی پادشاه بانو

در تاریخ شاهی قراختائیان، آمده که: «... و در این سال بود [ظاهراً ۶۷۲ هـ / ۱۲۷۲ م] که شیخ محقق و عارف صادق، مشکاة‌انوارالکشف و الالهام، مرآت مناظر الخواطر و الافهام، صلاح‌المله و الدین، حسن‌البلغاری نسبتاً - النخجوانی مولده، بدین دیار [کرمان] رسید، و این خطه را به نسیم انفاس خود معطر کرد، و به پرتو احوال خود منور. اکثر اهل این زمین در حق وی ارادت نمودند و مقدم او را عزیز و متبرک شناختند - به تخصیص، صاحب معظم، مجدالملک تاج‌المله‌والدین. و هر روز ذکر محامد و مناقب او، در پایه سریر اعلی مکرر و مجدد می‌کرد، تا خداوند ترکان نیز در باب و باره او ارادت صادق نمود و به روزگار او تبرک جست - و او را به پدری قبول کرد...»

### بیمه زنان بیوه

و سال بعد، یعنی در شهر رجب ۶۷۳ هـ / دسامبر ۱۲۷۴ م است که ترکان خاتون، لابد به توصیه همین مشاوران مذهبی خود - از جمله سیف‌الدین باخرزی «از جمله، دهی که آن را ترکان آباد می‌خوانند، معروف به اسم و مکان، مستغنی از زیادت و وصف، با تمامیت حقوق و مرافق و توابع و لواحق، هم در این تاریخ، بر شیخ محقق صلاح‌الدین حسن بلغاری ... وقف فرمود - وقفی مسجل محکوم - و تسلیم وی کرد و در وجه معیشت وی نهاد - مادام که او در حیات باشد...»<sup>۲</sup>

البته این موقوفات تنها به مشایخ و بزرگان اختصاص داده نمی‌شد، بلکه در همین سال‌ها، همان ترکان خاتون، چند ملک را وقف فرموده که به غلامان و کنیزان او بدهند. اسامی این غلامان و کنیزان در همان کتاب درج است، و موارد خرج آن - علاوه بر مخارج یومیه، و شمع، و مصارف مذهبی، و اطعام، یکی از آن‌ها، یک جمله طلائی است که عیناً نقل می‌کنم: «... دیگر از موقوفات او، آرامش و نهر سلیمانی و

۱. سمط العلی للحضرة العلیا، تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی، ص ۴۴ و ص ۵۸

۲. تاریخ شاهی قراختائیان، چاپ نگارنده، ص ۲۳۵

صغبوجه (؟) که از ده‌های رودبار جیرفت‌اند ... و شرط فرموده که هر روز، صد من نان به صد زن بیوه دهند. که ایشان را متعهدی و قیمی نباشد ...<sup>۱</sup> و تولیت این وقف، مفوض است به خداوند عالم صفوه‌الدینیا و الدین، پادشاه خاتون» - که دختر همان ترکان است.

### دوران مهلة النظر

در جزء شخصیت‌هایی که مورد احترام شبستری بوده‌اند، علاوه بر شیخ امین‌الدین تبریزی (به روایت لویزن)، یکی دیگر شیخ حسن بلغاری (۶۰۳-۶۹۳ هـ / ۱۲۰۷-۱۲۹۴ م) است که ابن کربلایی از مراسلات او با علماء‌الدوله سمنانی یاد کرده است. شیخ حسن بلغاری کسی است که هم‌ام تبریزی نیز مرید او بود. به گمان من، شیخ حسن بلغاری - که گویا در محله سرخاب، مقبرة‌الشعرای تبریز مدفون است و مراد شیخ محمود بود - احتمالاً همین مراد است که کرمان را محیط عرفانی و مرکز تحقیق آزاد آنجا را به شیخ محمود شناسانده و از او خواسته است که حتماً سری به آنجا بزند، و خصوصاً دهات آن را که بعضی مرکز مجوسیه (قناتگستان) و بعضی مرکز اهل حق (بیدخون) بوده‌اند، و به عقیده من بقایای اعتقادات هندویی تناسخ‌بودایی در آبادی‌های کویر به‌شمار می‌رفته‌اند ببیند.

اولاً از این مدرسه ترکان خاتون غافل نباشید. علاوه بر آن‌که مباحث مذهبی و تاریخی و طب و ادب و سایر فنون در آن تدریس می‌شده - در واقع یک «منطقه آزاد» نحله‌های فکری و فلسفی نیز بوده است و بسیاری از اهل فکر، دوران «مهلة النظر» خود را در آنجا گذرانده‌اند و به همین دلیل، من کرمان را پارکینگ نحله‌های فکری خوانده‌ام.<sup>۳</sup>

### ترک‌آباد هم شهری است

هم‌اکنون یک نسخه از کتاب دینی زرتشتیان «دینکرد» - کتاب پنجم آن - به ترجمه هم‌ولایتی شما، استاد فاضل دانشکده ادبیات و همکار خودمان، سرکار خانم ژاله

۱. تاریخ شاهی قراختائیان، چاپ دوم، ص ۴۲۲

۲. تاریخ شاهی قراختائیان، چاپ دوم، ص ۲۴۷

۳. بارگاه خانقاه، ص ۳۱۸

آموزگار که اهل شهرک همسایه شما دارالصفای خوی است — در پیش چشم من قرار دارد. این کتاب از روی یک نسخه قدیمی استنساخ و ترجمه شده، و مشخصات آن این است: «... کامل ترین نسخه، نسخه B یا نسخه بمبئی است. طبق تصریح پردومناش [که من پردومناش را در پاریس در خدمت مرحوم دکتر احمد تفضلی، همکار یک جهت و یک دل سرکار خانم آموزگار، در ۱۳۴۹ ش / ۱۹۷۰ م. دیده بودم.] این نسخه که اکنون در مؤسسه کاما، در بمبئی، نگاهداری می شود، به سال ۱۰۰۹ یزدگردی، برابر با ۱۶۹۵ میلادی (۱۱۰۷ هـ. زمان شاه سلطان حسین) به خط ونداد ترکابادی کتابت شده است. سلسله نسب این نسخه به نسخه ای می رسد که در سال ۳۶۹ یزدگردی برابر ۱۰۲۰ میلادی [۴۱۱ هـ. زمان فردوسی، و ده سال قبل از مرگ سلطان محمود غزنوی] در بغداد، به دست ماهونداد نرماهان کتابت شده بوده. این نسخه به صورت عکس منتشر شده است...»<sup>۱</sup>

این ترک آباد کجاست؟ نه شبستر است که امروز ما مهمان موسی پور — شهردار و امین لو — وکیل سابق آن — هستیم و اصلاً سفره خانه شیخ محمود هم نیست، نه خوی است؛ مولد همان خانم ژاله آموزگار که فردا نهار شمس تبریزی را به برکت شهردار خونگرم آن در آنجا خواهیم خورد، بلکه محله ای است در کرمان — که مدرسه ترکان خاتون قراختائی در آنجا قرار دارد.<sup>۲</sup> اسم پدر نویسنده آن دینکرد هم با ماهان، موطن شاه نعمت الله ولی ترکیب شده است.

محله ترک آباد و مدرسه ترکان خاتون نام قدیم همان محله ای است که از قدیم به خواجه خضر منتسب است و مرکز زرتشتیان و همه نحله های فکری مقیم کرمان بوده است.<sup>۳</sup>

### شیوه عارف

اولاً، این روایت هست که «... مفخرالسادات امیر سیدحسین حسینی هروی، هدفه

۱. مقدمه کتاب پنجم دینکرد، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، ص ۲۱

۲. نوع هزار طوفان، چاپ سوم، ص ۴۱۲ و سمط العلی، ص ۲۶

۳. البته در فرهنگ آبادی ها چهار ترک آباد دیگری هم هست. ولی کلمه ماهان ما را به کرمان نزدیک تر می کند.

سؤال — به قول جامی — از شیخ محمود کرده و گویا به شعر بوده، و شیخ محمود جواب آن سؤالات را — به شعر آورده، که همان گلشن راز باشد. قول خود شیخ این است:

گذشته هفت ده از هفتصد سال      ز هجرت ناگهان در ماه شوال  
رسولی با هزاران لطف و احسان      رسید از خدمت اهل خراسان  
بزرگی کاندر آنجا هست مشهور      به اقسام هنر چون چشمه نور

اما این امیر سید حسین این نامه را به کجا فرستاده؟ اول این روایت را بخوانید از قول سمرقندی: «حکایت کنند که شیخ عارف فخرالدین عراقی، و شیخ اوحدی، و سید حسین [هروی سبزواری] هر سه فاضل، مریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی بوده‌اند، و سالی چنین اتفاق افتاد که هرسه در کرمان از سفر عالم ملکوت سوغاتی به خدمت شیخ رسانیدند: شیخ عراقی لمعات، و شیخ اوحدی — ترجیع — که به غایت مشهور است، و سید حسین کتاب زاد‌المسافرین.»

بعد که شیخ [سهروردی] هرسه نسخه را مطالعه کرد، فرمود: «حق تعالی وجود شریف هرسه دژ دریای یقین را همواره از آفات محفوظ دارد — که عجب سه گوهر از کان حقایق بیرون آورده‌اند...!»<sup>۱</sup> این حرف را رضاقلی خان هدایت صاحب روضة‌الصفاء و مجمع‌الفصحاهم زده — که خودش نیز مدت‌ها معتکف کرمان بوده. سید حسینی، به قول لویزن، همان کسی است که پرسش‌هایش از شبستری، الهام‌بخش وی در تصنیف گلشن راز گردید.<sup>۲</sup>

ظاهراً بعضی اشکالات از جهت تاریخی، برای حضور این سه نفر در کرمان، در یک موقع معین، به نظر می‌آید؛ ولی باید گفت به‌هرحال هرسه معاصر بوده‌اند. حرفی که می‌خواهم بزنم، این است که چون این سید حسینی هروی، فضای عرفانی کرمان را استنشاق کرده بوده است، این سؤالات را احتمالاً برای شیخ شبستری، به همین کرمان

۱. تذکره‌الشعراى سمرقندی، چاپ مؤسسه خاور ص ۱۶۷، و روضة‌الصفاء، و حبيب‌السير، و نفحات الانس.

۲. فراسوی ایمان و کفر، ص ۱۵۶. اولاً ازین لویزن امریکایی فارسی‌گوی غافل نباشید. میزان تسلط او بر زبان فارسی و همچنین بر عرفان ایرانی، تا بدان جاست که در یک برنامه بی‌بی‌سی، دو سه تا محقق مارا، مفت و مسلم، ناک‌اوت، به قول قدیمی‌ها، با دُم به طویله کرد.



فرستاده باشد، و حتی نظرم این است که شیخ، بیشتر منظومه گلشن راز را، در کرمان سروده باشد - به دلیل اینکه در کرمان، سرش به بالش راحت رسیده و، زن کرمانی او وسایل آسایش او را فراهم ساخته بوده است.

## دارالامان

حال که آقای دکتر اعوانی سبزواری - استاد فلسفه دانشگاه‌های ایران - در این مجمع حضور دارند، استدعای من این است که ایشان اختصاصاً یک قسمتی از وقت خود را بگذارند به تحقیق در احوال این سید حسینی عالی‌نسب سبزواری - که به عقیده من، او در تحول احوال شیخ شبستری و عراقی و اوحدالدین کرمانی تأثیر تام مالاکلام داشته است - در حالی که میان عرفان و فلاسفه متأله ما تقریباً گمنام مانده است؛ خصوصاً که او گویا شهید راه فلسفه نیز هست و در ۷۳۷ هـ / ۱۳۲۶ م در هرات شهید شده است - به روایت احتمالی همان سمرقندی.<sup>۱</sup>

در محیط کرمان - که همیشه دارالامان بوده است - نه دارالایمان، زمینه برای گذراندن ایام «مهلة النظر» برای همه صاحبان نحله‌ها وجود داشته<sup>۲</sup> تا جایی که آدمی مثل شیخ محمود در گلشن راز، قادر بود بعضی نگفته‌ها را به زبان آورد:

اگر مشرک ز دین آگاه بودی	کجا در کار خود گمراه بودی؟
ندید او از بت، الا خلق ظاهر	بدین علت شد اندر شرع، کافر
توهم گر زو نبینی حق پنهان	به شرع اندر نخواندند مسلمان
مسلمان گر بدانستی که بت چیست	یقین کردی که دین در بت پرستی است!
اگر روی تو باشد در که و مه	بسات زنار و، ترسایی تو را به
تو را تا در نظر اغیار و غیر است	اگر در مسجدی، آن عین دیر است
نمی‌دانم به هر حالی که هستی	خلاف نفس ظاهر کن، که رستی

۱. همان محیطی که پانصد سال بعد، یک سبزواری دیگر، یعنی حاج ملاهادی را به تحیر انداخت.  
 ۲. جایی خواندم که هند را - به خاطر وجود نحله‌های گوناگون، و بعضی بنادر را به خاطر همزیستی طبقات مختلف سپید و سیاه و زرد خلق الله، دارالامان - در جزء القاب جغرافیایی - لقب داده‌اند.

به باطن نفس ما چون هست کافر      مشو راضی بدین اسلام ظاهر  
زنو هر لحظه ایمان تازه گردان      مسلمان شو، مسلمان شو، مسلمان

مگر می‌شود چنین شعرهایی گفت — جز در فضایی که خود بودای پیغمبر، سال‌ها در فضای همان شهر (یعنی کرمان) نفس نفس می‌زده است؟<sup>۱</sup> شیخ محمود در کرمان با همه طبقات نحله‌های گوناگون، بدون محدودیت، ارتباط یافته، و همان‌طور که خود گفته، ده به ده و شهر به شهر می‌گشته، و بسا در بافت و بردسیر و دیدار از بیدخون و سوخته‌چال و قلعه‌عسکر، توفیق یک ازدواج هم برایش حاصل شده است. بی خود نیست که فؤاد کرمانی که خودش یکی از همان اوتاد صاحب نفس بود، این فضای عرفان مآب کرمان را این‌طور وصف می‌کند — هر چند از آن، بوی بعضی حرف‌ها می‌آید که خیلی حرف دارد!

مردم، خدا شنیده، و لیکن ندیده‌اند      ما دیده‌ایم آنچه خلائق شنیده‌اند  
روی خدا، به چشم خدا بین — که عارفان      بی‌شک خدای را به همین چشم دیده‌اند  
قومی که گفته‌اند: حقیقت نه دیدنی است      در حیرتم که غیر حقیقت چه دیده‌اند؟  
شعر فؤاد، جمله بیان حقیقت است      کاین دجله را ز بحر حقیقت بریده‌اند

### اعتکاف در کرمان

من یک تز دارم و آن این است که بیشتر رجال فکر و صاحبان اندیشه، مدتی از عمر خود را به کارآموزی و اعتکاف در فضای بیکران فلسفی — ایدئولوژیکی کرمان سپری کرده‌اند؛ از سامری صاحب گوساله نماد بگیر، تا سلیمان فرمانفرمای باد — که مرغ‌ها برهواپیمایش — یعنی قالیچه‌اش — با بال، سایه می‌گسترند! از بودای چهار زانو نشین تا شازده ابراهیم ادهم که قدمگاهش در کوهپایه کرمان است در تیدران؛ از مزدک شیوعی نسائی — از نسای نرماشیر — تا میرزا آقاخان بردسیری، هم‌ولایتی مردم سوخته‌چال و بیدخون، و قوم و خویش شیخ محمود شبستری — و برادر بهادرالملک

۱. بارگاه خانقاه، ص ۵۹. روایت این‌که بودا سال‌ها در کرمان بوده، از مسعودی مورخ بزرگ نقل شده است.

ابدال، از حمیدالدین صاحب راحةالعقل — که آرزو دارم دکتر مهدی محقق یک روزی آن کتاب را با قلم شیوایش ترجمه کند — تا حسن صباح صاحب رسالهٔ «خرد بس یا نه بس»!

صحبت از سلیمان کردم و بیتوته کرمان و سایه مرغان، همین یک نکته را تذکر می‌دهم و می‌گذارم که «... سلیمان، رفتن با باد را در بامداد یک ماهه راه بودی، و به شبانگاه یک ماهه راه، و در یک روز، دو ماهه راه بریدی... روایت کرده‌اند که سلیمان، بامداد از زمین عراق می‌آمد، و قیلوله به مرو کرد، و نماز دیکر<sup>۱</sup> به بلخ کرد، باد او را و لشکرگاه او را برگرفت، و مرغان هوا سایه بر سر ایشان افکنده (به دلیل اینکه آن‌ها بر قالیچه نشسته بودند نه هواپیمای جت کولردار، و البته قالیچه سقف ندارد)، از بلخ به ترکستان آمد و از آنجا به چین رفت، آنگاه به ساحل دریا رفت... تا به زمین قندهار رسید و از آنجا به کرمان رفت، و از آنجا به زمین پارس آمد...»<sup>۲</sup> لابد بدین دلیل که قبر مادرش را — که آرامگاه کوروش هم آنجا هست — در فارس زیارت کند — و چند روز آنجا بود!

### لهراسب در کرمان ختنه می‌شود

وزیری می‌گوید: «... در بم‌نامه که تألیف سید طاهرالدین بن شمس‌الدین بمی در تاریخ (قرن نهم هجری / ۱۵م) نوشته چنین مزبور است که چاه قلعه بم به امر حضرت سلیمان بن داوود نبی حفر شده»<sup>۳</sup> و این چاه را گویا رستم حفر کرده است — که مدتی حاکم بم بوده.<sup>۴</sup> تنها خواستم بگویم که سفر هوایی سلیمانی نیز در کرمان بدون نتیجه نبود. از بودا و سلیمان و سایر اهل فکر و ذکر اساطیری می‌گذریم، و از انوشیروان، فیلسوف‌السلطین نیز — که مدتی در کرمان بوده و با قوم پاریز هم‌شاخ شده — حرفی

۱. دیکر به معنی دیروز عصر است:

دیکر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور گلبانگ زد که چشم بد از روی گل به‌دور (حافظ)

و کلمه دی به معنی روز در زبان‌های آریایی باقیماندهٔ همان کلمه است و امروز «تودی» و «دبلی‌نیوز» سخت معروف است، دی‌جور، ظاهراً مرکب از دی‌جور = ژور، به معنی روز است.

۲. خلاصه از تفسیر گازر، ج ۸، ص ۳۷

۳. جغرافیای کرمان، چاپ پنجم، ص ۱۸۴

۴. فرماندهان کرمان، چاپ پنجم ص ۲۵۰

نمی‌زنیم، اما بسا آن‌که نبونید هم که کوروش، پس از فتح بابل، به قول برس مورخ کلدانی، گویا او را به کرمان تبعید کرده است — باید چیزی از همین نوع مراحل و مراتب عرفانی را در کرمان طی کرده باشد. مثل لوارصاب گرجی<sup>۱</sup>، فرماندار گرج — که بعد از شکست — به کرمان تبعید شد، و در کرمان بود که تغییر احوال داد تا آنجا که خودش می‌گوید: «شبی حضرت امیر (صلوات‌الله علیه) را در خواب دیده، اسلام بر من عرضه کرده و مسلمان نمود، از خواب بیدار شدم. و اراده نمود که آداب اسلام و شرایط واجبات تعلیمش نمایند، و در همان اوان، حجاج فرستاده که ختنه‌اش نموده، شیخ جمال الدین عرب، شخصی را به جهت تعلیم شرایط دین و لوازم اسلام — تعیین<sup>۲</sup>، و حقیقت به عرض عاکفان جلال رسید»<sup>۳</sup> و این عاکفان جلال هم، همان شاه عباس کبیر است که خودش هم سری به کرمان زده و شبی در خانه شیخ حسین اشوئی بیتوته کرده و خروس پلوئی خورده است.

هرگز فکر می‌کردید که مرحوم ادوارد براون — مستشرق نامدار انگلیسی نیز — که اصلاً طبیب بود، دوران اعتکاف پر دود و دم خود را در کرمان گذرانده باشد؟ (چگونه در کرمان تریاکی شدم؟ روزنامه هفتواد، شماره اول تا سوم)

از خواجه نصیر صاحب «اخلاق محتشمی» هم نمی‌شود گذشت که خود مثل شیخ محمود شبستری داماد کرمانی‌ها بود، و نصیری‌های بم و نرماشیر از احفاد اویند — تا شیخ حسن بلغاری مراد و مرشد همین شیخ محمود شبستری، یا شیخ ابواسحاق کازرونی مرشد، تا حاج ملا هادی سبزواری — که لابد آقای دکتر اعوانی سبزواری حی حاضر در جلسه، بیش از من به احوال او واقفند. حاج ملاهادی دختر ملا محمد، خادم کرمانی مدرسه معصومیه را به زنی گرفت، و شیخ عماد از بطن همین زن بود. دیگر از شاه نعمت‌الله ولی صاحب نحله — که به گمان من به هوای دیدار خانواده همین شیخ

۱. می‌گویند - والعهدة علی الراوی - که لوارصاب صورت لهراسب خودمان است (؟)

۲. این شخص که در حکم راهنمای دینی «مؤرمن» و «مگرجا»ی طرف بود (به اصطلاح ارباب کلیسا) مأمور بود که در همه جا، حتی حمام و مستراح هم با حریف همراه باشد — حتی شب‌ها در رختخواب کنار او می‌خوابید. کاری که جدّ بزرگ مرحوم صوتی در مورد شیخ عبدالحسین حجّتی نومسلمان، پدر آقایان حجّتی‌ها، به عهده داشت؛ و آن را به تمام و کمال اجرا می‌کرد. می‌شود از آن به سوپروایزر تعبیر کرد.

۳. تذکره صفویه کرمان، چاپ نگارنده، ص ۵۴۲.

محمود شبستری به آذربایجان سفر کرده و مدت‌ها در خوی، چله‌نشین بوده است<sup>۱</sup> و هم از حاج محمد کریم خان پیشوای شیخیه که شاهزادگان قاجار را صاحب نحلّه کرده، دیگر حرفی نمی‌زنم.

همه می‌دانند که عبید زاکانی وقتی که او را از شیراز اخراج کردند، به کرمان پناه برد و سال‌ها در کرمان بود. و شاید در همان کرمان هم مرده باشد. چیزی که مسلم است، او داستان معروف کم نظیر موش و گربه را در همین کرمان سروده است.<sup>۲</sup> و بهترین قصیده او هم در وصف قلعه کرمان است. لزومی ندارد که از قبر بشر حافی (بشر پا برهنه) در انار — ۲۱ فرسنگی رفسنجان — صحبت کنم.

مقام ابراهیم ادهم، و لوط پیامبر — در کوهپایه و در ختنگان است و گویا تقی خان درانی، به قول وزیری زغال سوز کوهپایه‌ای — که زمان کریم خان زند در کرمان طغیان کرد و کرمان را گرفت و حاکم زند را بیرون کرد — آری، گویا او سنگی بر قبر هردو نهاده است. یک مزاربانی در آنجا بوده که وقتی کسی به آنجا می‌رفته، این مصراع را به عنوان کرامات پیشگویی از قول ابراهیم ادهم می‌خوانده: گهی بلخم، گهی بغداد، ولی قبرم به کوهپایه...<sup>۳</sup>

خانواده ادهمی در کرمان هم منسوب به او می‌شود. مقام لوط هم در کنار آبی است که از تیدر سرازیر می‌شود و به خبیص [شهاداد] می‌رسد، و صحرای لوط بین خبیص و نهبندان در همین محل قرار دارد.

### راه عبور از مسجد

همه این‌ها نتیجه آن سازواری است که کرمانی‌ها دارند و در کل تاریخ با همه نحلّه‌ها — از خوارج گرفته تا اسماعیلیه و حتی کلّ شیئی‌ها ساخته‌اند!

۱. روایت آیت‌الله سید ابراهیم علوی خویی مقبره (کلاه‌گوشه نوشین روان ص ۴۰۸)، شاه‌نعمت‌الله خود با یکی از احفاد دختری سید امیر حسینی هروی سبزواری گویا ازدواج کرده بوده است.  
 ۲. آفتابه زرین فرشتگان، چاپ سوم، ص ۱۱۰ و ۱۲۵، بقعه‌ای که در قزوین به نام عبید معروف است — معلوم نیست محل قبر او باشد، شاید مقام یا مقبره خانوادگی او بوده است.  
 ۳. و من ارتباطی میان بقعه ابراهیم ادهم در ختنگان و گنبد جبلیه و توقف بودا در کرمان استنشاق می‌کنم.

مسجد جامع کرمان از بناهای امیر محمد مظفر دو در دارد: یکی در خیابان باز می‌شود و یکی در بازار — و تقی خان درانی کوهپایه‌ای سردر بازار آن را تعمیر کرده است. معروف است که یک وقت یکی دو آدم ناباب، به آیت الله شیخ محمد رضا نوشتند که: «آقا، زرتشتی‌ها برای اینکه از خیابان به بازار بروند، راه را کوتاه می‌کنند و از وسط مسجد می‌گذرند، اکراه دارد. آن‌ها را منع کنید.»

آیت الله — که گویا خودش هم از طرف مادر نسب به زرتشتیان می‌رساند — می‌دانست که سد معبر خلق الله خودش یک گناه است، در جواب آن‌ها گفته بود: «بہتر است که بیایند و شکوه مسجد و صف نمازگزاران را ببینند. مطمئناً دیدن شکوه اسلام برای آن‌ها از منع عبور بہتر است.»

آیت‌الله، این تولرانس را، گاهی به کمک «چراغ نقل» — به تعبیر آیت الله جوادی آملی — و گاهی با «چراغ عقل»، توجیه و تسجیل می‌کرد؛ حتی آن قوم «چراغ پُف» را هم: زعقل بیهده‌پیمای خود مقید دینم کجاست جذبہ شوقی که وارہاند از اینم؟ نتیجہ آن‌کہ سازگاری میان زرتشتی‌ها و مسلمانان تا آن حد است کہ زرتشتی‌ها برای شاه نعمت الله و برای شیخ علی بابا و حتی قدمگاہ جلو ہمین مسجد گاهی شمع نذر می‌کنند؛ خصوصاً زن‌ها.

در کرمان، زرتشتی‌ها به شیخ علی بابا — شیخ علی گوری (= گبر) می‌گویند. خانہ امام جمعه صد سال پیش کرمان — آقا سید جواد — در محلہ زرتشتی‌ها (زریسف) قرار دارد.

آقاخان محلاتی پیشوای اسماعیلیہ ہم باغ جدش از همان قنات زریسف مشروب می‌شد و همه دکان‌هایی کہ در بازار کرمان از جدش باقیمانده بود، وقف کرد بر ادارہ فرهنگ کرمان، و من شاهد امضای او و نامہ مهر و لاک شدہ او بودم. آن روزها کہ در کرمان معلمی می‌کردم.

یک نامہ هست از خانم عزیزالدولہ — همسر عمید الدولہ حاکم دورہ قاجار کرمان، این شاہزادہ خانم کہ در کرمان با خانوادہ‌های عرفا و بزرگان کرمان آمد و رفت داشت، چنان تغییر روحیہ داد کہ پس از بازگشت بہ تہران، بہ کلی غرور شاہزادگی را فراموش کرد. او در مورد روزهای توقف خود در کرمان نامہ‌ای نوشتہ بہ حکیم باشی — کہ خود از ہمین خانوادہ خواجہ‌ها بودہ است. عزیزالدولہ همسر کیومرث میرزا عمید الدولہ

می نویسد: «... جناب حکیم باشی، از احوال ما جويا باشید — لك الحمد (تعبیر زنان شاهزاده خانم است، وگرنه می بایست بنویسد: له الحمد) ولی به هر حال صحیح و سالم هستم و خوشوقت... باری، الآن که از برکت نفس درویشان صحت دارم، بعضی از آشنایان تهران به من می گویند: «در کرمان به تو چه شده است؟ به کلی تغییر حالت داده ای؟ چه تور (چه طور) شده ای؟» هرچه می گویم من همان که بودم هستم، باور نمی کنند. خلاصه حالات من با اهل وطن درست نیامده است، فردا<sup>۱</sup> شده ام در شهر؛ نمی دانم چرا؟ خداوند این مرض را بیشتر کند! بهترین دردهاست... زیاده از حد مشتاقم! نواب اشرف والاعمیدالدوله دعا می رسانند...»<sup>۲</sup>

به نظر من این همان اثر نفوس مردم کرمان است که شاه شجاع مظفری، در نامه خود به برادرش از آن صحبت می کند. بسیاری از رجال جمهوری اسلامی امروزی و در رأس همه آنها آیت الله طالقانی، سال هایی از عمر خود را — هر چند به عنوان تبعید — در کرمان و شهرهای اطراف آن مثل بافت و رفسنجان و بم و کهنوج بیتوته و در واقع اعتکاف کرده اند.<sup>۳</sup>

حالا برویم برسر مقصود. سعدی فرماید:

اهل نظر، آن اند که چشمی به ارادت با روی تو دارند و به دگر بی نظرانند

### خواجه کاداماد کرمان

من این نکات را در بسیاری از کتابها، از جمله در حماسه کویر به تفصیل نوشته ام و اینک در شبستر مولد شیخ محمود هم عرض می کنم که این شیخ دوران بالندگی عمر کوتاه خود را حتماً در کرمان گذرانده — و دلیل آن خانواده بزرگ خواجهگان است که خود را منتسب به او می داند و در بخارا هم خاندانی هستند که نسبت خود را به

۱. شاید هم خرد شده ام؟

۲. متن این نامه در گذار زن از گذار تاریخ، چاپ دوم، ص ۳۸۷ چاپ شده است.

۳. یکی به طعنه گفت: آقامحمدخان هم چهار ماه را پشت دروازه های کرمان گذراند — و عاقبتش را دیدی؟ گفتم: اگر نمی گذراند آن وقت چه بود؟ از شوخی گذشته اعتکاف در کرمان وقتی نتیجه بخش بود که ارتباط خانوادگی باشد، زیرا این «نفوس» در نفس مهربان زنان کرمان نهفته است، و آقامحمدخان متأسفانه این توفیق را نداشت که با زنان مخالطه کند، اما برادرزادگانش — ابراهیم خان و فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه — از این توفیق سهم عمده یافته اند.

بهاء‌الدین نقشبند می‌رسانند، و در آنجا به خواجگان معروف‌اند؛ چه خواجه نقشبند فرزند پسری نداشته است.<sup>۱</sup> از طرف دیگر، خوجهکا (یعنی خواجه کوچک) فرزند خواجه عبدالله احرار نیز داماد کرمانیان بوده است. رشحات می‌نویسد:

«حضرت خواجه‌کا، داماد حضرت سیدتقی‌الدین محمد کرمانی بودند (که پسرش نیز خواهر خواجه‌کا را گرفته بود.) و ایشان را (یعنی خواجه‌کا را) از صبیبه حضرت سید، سه پسر و دو صبیبه بود (در اصل صلیبه؟!۲). پسران، خواجه نظام‌الدین عبدالهادی و خواجه خوند محمود و خواجه عبدالخالق...»<sup>۲</sup>

در باب خواجگان پاریز و بیدخون و بیدخواب و اوز لار، من یک بحث مفصل دارم که در کتاب سنگ هفت‌قلم به چاپ رسیده است، تنها اشاره کنم که این خواجگان از یک طرف خود را منسوب به شیخ محمود شبستری می‌دانند — به دلیل ازدواج او با دختر یکی از خواجگان کرمان — و از طرف دیگر خود را منسوب به خواجه عبداللّه احرار می‌دانند در سمرقند و بخارا — که گفتم، و به همین حساب، اجداد آن‌ها از آن ولایت به کرمان آمده‌اند. لابد تعجب خواهید کرد که یک تیره از خواجه‌کا نیز (خواجگان را در پاریز خواجه گویند) خود را منسوب به چنگیزخان می‌دانند! و ظاهراً بدان دلیل است که طغاجارنویان شاهزاده مغولی مدت‌ها در کرمان مقیم بوده<sup>۳</sup> و لابد با یکی از دختران خواجگان ازدواج کرده بوده است.

دلیل این‌گونه ازدواج‌ها هم روشن است. آن‌ها که به کرمان می‌آمدند، اگر زن داشتند، معمولاً زنشان به دلیل دوری راه و وضع ناشناخته کرمان، همراه شوهر نمی‌آمد. اما بعد از توقف در کرمان، هم وضع اجتماعی و زندگی ایجاب می‌کرد که آن‌ها یک زن در کرمان بگیرند. ملک دینار غز که خاتون خراسانی دختر مؤید نیشابور همراهش نیامد، در کرمان با خاتون کرمانی ازدواج کرد، و خواجه نصیر طوسی نیز چنین کرد و اولاد او در نرماشیر بم با نام خانوادگی نصیری و خواجه نصیری حضور دارند. بیگتاش خان افشار حاکم صفوی نیز با دختر خواجه عبدالقادر کرمانی ازدواج کرده بود<sup>۴</sup> و وقتی

۱. قدسیه، تصحیح احمد طاهری عراقی، ص ۴۵، نقل از طرائق الحقایق.

۲. رشحات عین‌الحیات، ص ۵۷۹

۳. سنگ هفت‌قلم، چاپ چهارم، فصل خواجگان

۴. گنجعلی خان، چاپ سوم، ص ۱۳



شاه عباس او را کشت، بسیاری از اموال خواجگان و دهات کرمان به دلیل همین ازدواج، مصادره و خالصه شد.

این را هم عرض کنم که تردید استاد لویزن در مورد انتساب خواجگان کرمان به شیخ محمود، لزوم مالایلم است؛ زیرا این انتساب هیچ سودی برای خواجگان ندارد، بلکه به قول صاحب تاریخ بیهقی: «مرا زیان دارد و تو را سود ندارد» خواهی که صاحب ۹۶ دانگ املاک پاریز و بردسیر و بافت است — چه احتیاج دارد که خود را به یک جوان شبستری یک لاقبای آواره که زیراندازش زمین است و رواندازش آسمان، با سریشم ببندد و بچسباند؟

### گرماز آفتاب لب بام

خواجگان کرمان با سید احمد صفوی — آخرین پادشاه صفوی — در کرمان نیز همراهی کردند و به همین دلیل بعداً مورد خشم نادرشاه افشار قرار گرفتند و خواجه محمد شفیع بردسیری محکوم به پرداخت پنج نادری پول (هرنادری پنج الف) شد و نزدیک بود دختران خود را به تاجر سمرقندی که در کرمان بود، بفروشد تا پول فراهم کند — که خبر قتل نادر را آوردند، و من داستان آن را به تفصیل در مقاله نادر دوران نوشته‌ام. مرحوم محمود جم — پسر خواجه صادق منشی — که خود از خواجگان قلعه عسکر بود، از احفاد همان خواجه محمد شفیع به‌شمار می‌آمد و می‌گفت که این جریمه را نادر برای خواجه محمد شفیع به این جهت تعیین کرده بود که از خواجه خروارها گاه برای اردوی خود خواسته بود و این مقدار گاه در انبارهای خواجه موجود نبود یا نخواست بدهد، و بعد کشف کردند. محمود جم مدیر الملک از اعضاء کابینه سید ضیاء و بعد به سال‌ها نخست وزیر و وزیر دربار رضا شاه بود، و آخرین کسی بود که همراه رضا شاه تا پلکان کشتی بندر رفت و او را به امان خدا سپرد که به جزیره موریس برود.

دوست همشهری با ذوق ما، نویسنده خوش قلم عبدالرشیدی که در این مجلس حضور دارد و به گمان من او نیز یکی از بازماندگان خواجه عبدالرشید کرمانی است، ضمن سخنانی، از اهمیت زنان در پیشرفت کار مردان صحبت کرد و خصوصاً از همسر آقای مهندس دادرس که در کار خیر همیشه یار شوهر خود بوده است، از جمله ساختمان همین مجموعه شیخ محمود که ما داریم در سالن با شکوه آن سخنرانی می‌کنیم، یاد کرد و ضمناً از سرکار خانم مورایا — همسر آقای چیتیک، استاد

دانشگاه‌های امریکا - که در مراحل عرفان، هردو صاحب نفس هستند و در مسالک آن صاحب قدم، و چیتیک مقالات شمس تبریزی را به انگلیسی ترجمه کرده است و این خانم ایران شناس چشم باریک ژاپنی، بهترین بار شوهر است و همفکر او. اما عبدالرشیدی یاد نکرد از آن دختر همشهری خودش که هفتصد سال پیش، به ازدواج شیخ محمود شبستری در کرمان در آمد و در همه مشکلات زندگی، از جمله غربت او و دپرسیون او و هوم سیک او، و لابد تنگدستی او، همراه و همراز بود و خاطرش را راحت گذاشت تا بتواند حتی در گلشن راز هرچه در دل دارد، در دم زن و فرزندان، بدگویی کند.

صحبت زنان و تأثیر آنان در مردان چیزی است که در این مختصر نمی‌گنجد. من از آن در «گذار زن از گذار تاریخ» و مثلاً تأثیر همسر فردوسی در شاعر به تفصیل در «شاهنامه آخرش خوش است» صحبت کرده‌ام، و تنها در اینجا اشاره کنم که به قول یک نویسنده اروپایی و شاید هم ناپلئون: «هر مرد بزرگ، یک زن بزرگ‌تر از خود دارد!» و دختر خواجه کرمانی همسر شیخ محمود شبستری هم از این جمله بوده که در این مقام از همه چیز چشم پوشیده و هم‌قول سنایی شده بود که فرماید:

هرچه دامن تا گریبان، دستیار خواجه‌گی است<sup>۱</sup> جمله را در آستین نه، آستین را بر فشان  
خواجهگان کرمان این ثروت را از کجا اندوخته بودند؟ از کیمیای کشاورزی؛ کاری که جد آن‌ها بدان توصیه کرده بود:

«خواجه عبیدالله احرار همیشه می‌فرمودند که یاران ما باید که یکی از دو امر اختیار کنند: یا آن‌که چیزی از وجه حلال قبول نمایند و یا به زراعت مشغول شوند و در مجموع، خود را نگاه دارند؛ چنانچه طریقه خانواده خواجهگان است - قدس الله تعالی ارواحهم. یا خود را در افکنند و از شدن و ناشدن اندیشه نکنند.»<sup>۲</sup>

دکترین خواجه احرار در رشحات عین‌الحیوة به تفصیل آمده است. شیخ محمود هم لابد خطاب به یکی از همان خواجهگان قوم و خویش زن خود فرموده است که:

کسی مرد تمام است از تمامی کند با خواجه‌گی کار غلامی

۱. ن. ل: هرچه باشد، هر چه داری، دستیار خواجه‌گی ...

۲. سنگ هفت قلم، چاپ چهارم، ص ۶۲۵

## دل به یار و دست به کار

و در باب شیخ عبیدالله احرار نوشته‌اند که «مال و منال و ضیاع و عقار و رمه و گله و مواشی و اسباب و املاک حضرت ایشان از حدّ و اندازه افزون بود... از بعضی سرکارداران ایشان می‌شنیدم که مزرعه‌های آن حضرت از هزار و سیصد در گذشته است... و مولانا جامی در کتاب یوسف و زلیخا به این معنی اشارت کرده:

هزارش مزرعه در زیر کشت است که زاد رفتن راه بهشت است

هر سال به جهت جوی پرداختن<sup>۱</sup>... سه هزار مرد جمع می‌شود. روزی حضرت ایشان به تقریبی فرمودند که من، هر سال از مزرعه‌های خاصه سمرقند - هشتاد هزار من غله، به سنگ سمرقند، عشر محصول خود<sup>۲</sup>، به دیوان احمد میرزا جواب می‌گویم.<sup>۳</sup>» شعار صوفیه احرار این بود: «دل به یار و دست به کار.» به این دلیل همیشه بیل بر شانه داشتند و نخود و کشمش و گندم دونگو (= نمک سود) در جیب.<sup>۴</sup>

## خواجگان کشک خور

خواجه عبدالله مروارید کرمانی وزیر سلطان حسین بای‌قرا از همین خانواده بود، و مدت‌ها متولی موقوفات مزار خواجه عبدالله انصاری در هرات هم بوده است. خواجه کریم الدین پاریزی و خواجه سعید پاریزی که موقوفات زیاد داشته‌اند. و خواجه کریم‌الدین با شاه عباس نیز ملاقاتی داشته است، از همین خانواده است.<sup>۵</sup>

خواجه حسین و فرزندش خواجه محمد زمان که به لطفعلی خان زند کمک کرده بودند، هزار تومان جریمه همین کمک را، به آقا محمدخان قاجار پرداخته‌اند. حاج عزیز که حمام قدیم پاریز از او بود و با سروهای هزار ساله در پاریز باقی است، از همین خانواده است. خواجه علی پسر خواجه حسیب که هنگام طغیان آفاخان محلاتی در کرمان، از بالای گلدسته‌های مسجد جامع، گلوله به سوی دولتی‌ها انداخته

۱. یعنی صاف کردن جواز علف هرز و لوش و گل و لای برای سرعت حرکت آب.

۲. معلوم شد که از درویش‌ها می‌شود مالیات عشریه گرفت.

۳. رشحات عین‌الحیات، تصحیح علی‌اصغر معینیان، ص ۴۰۵.

۴. سنگ هفت قلم، چاپ چهارم، ص ۴۱۹.

۵. حق الارتفاق موقوفات او حتی در بمبئی هم پرداخت می‌شده.

و فریاد زده بود: دور دور آقاخان، از همین طایفه است و آقاخان‌ها با خانواده او وصلت هم کرده بودند.<sup>۱</sup>

مَیْم خانۀ پاریز (مهمانخانه پاریز) مرکز پذیرایی یک شبه از تمام اهل هرکاروانی بود که از پاریز می‌گذشتند و یکی از شعرا که وقتی مهمان خواجه‌ها شده بود گفته بود — به طنز:

مهمان شدم به خواجه پاریز و، میزبان  
می‌بست بر شکمبه من هرچه داشت کشک  
بر کوچه اکابر کرمان چو بگذری  
شب کشک و، ظهر کشک و، سحر کشک و — چاشت کشک

### سفر در وطن

مبنای زندگی خواجهگان بر کشاورزی است که خود خواجه کریم‌الدین در ملاقات با شاه عباس، از آن به کیمیاگری تعبیر کرده است. دکترین خواجه احرار این بود: «داشت، نگاهداشت، خلوت در انجمن، سفر در وطن».

آن میرزا آقاخان بردسیری که به فرمان محمد علی میرزا ولیعهد در اوایل ۱۳۱۴ هـ/ ۱۸۹۶ م در همین تبریز در باغ شمال — زیر درخت نسترن، او را سر بریده‌اند و پوست سر او را پرکاه کرده به تهران فرستاده‌اند، از همین خانواده است.

جد او «میرزا کاظم، دختر خواجه امین منشی که از نجبا و مشاهیر و اعیان کرمان و قبیله‌ای بودند که مشهور به طایفه منشی‌ها و در طرائق الحقایق و بستان السیاحه در ضمن حالات مظفر علیشاه — جد طایفه منشی‌ها — مرقوم است، و نسب این طایفه به شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز منتهی می‌شود — و مذهب تمام این طبقات طریقه حقه نعمة‌اللهی بوده است».<sup>۲</sup>

بعد از آن‌که گلوله میرزا رضا در شاه عبدالعظیم صدا کرد و ناصرالدین شاه کشته شد، میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و خبیرالملک را که به جرمی دیگر در طرابوزان

۱. هزارستان، چاپ اول، ص ۲۸۳.

۲. حاشیه جغرافیای وزیری، چاپ پنجم، ص ۲۳ نقل از مقدمه هشت بهشت تألیف میرزا آقاخان بردسیری، و شیخ احمد روحی، چاپ مرحوم میرزا علی خان روحی.

محبوس بودند، به جرم تحریک در این واقعه به ایران فرستادند و در تبریز، هنگام عبور، محمدعلی میرزا — که ولیعهد بود. آن‌ها را نگاه داشت و کند و زنجیر کرد تا خبر از تهران برسد... حسینقلی خان، عموزاده امیر بهادر جنگ از تهران مأمور شد و با دستخط شاه به تبریز رفت که سر این سه نفر مشروطه طلب و آزادیخواه را بدهد ببرند و به تهران ببرد. بعد از ورود به تبریز، دو ساعت از شب گذشته، در باغ محمد علی میرزا، آن‌ها را یکی یکی آوردند و در زیر درخت نسترن، سر بریدند، و خود محمد علی شاه در بالا خانه نشسته تماشا می کرد...»<sup>۱</sup>

کسی که شاهد قتل بوده روایت می کرد: شب قبل از قتل، به دستور محمد علی میرزا، تنوری پر از آتش کردند و خرمنی خاکستر داغ تپل فراهم آمد. بعد، آن سه نفر را پیش آوردند؛ اول روحی را سر بریدند و جلاد در حضور آن دو نفر سر را با پنجه آهنی زیر خاکستر (داغ = تپل) تپاند و بعد، آن دو نفر را هم به همین صورت سر بریدند. محررها را زیر خاکستر داغ برای آن می تپاندند که گرم شوند و چربی آن‌ها آب شود و بتوانند آسانتر پوست آن را بکنند...!»<sup>۲</sup>

### برج شمس

گمان من است که آن سفر که شاه نعمت‌الله ولی به حدود آذربایجان کرده و مدت‌ها در خوی ساکن شده و آنجا چله خانه داشته، یک عامل آن هم، زیارت قبر شیخ محمود در شبستر بوده که به او علاقه تام داشته است.

باری، بعد از زیارت مقبره داماد خواجه‌های کرمان — بدین دلیل که خود مخلص نیز از طرف مادر از خانواده محمد شاه و علیشاه و از خانواده خواجه سعید پاریزی است، عازم خوی شدم و این زیارت تنها به دلیل ارادت به شمس نبود، بلکه برای این بود که اگر واقعاً قبر شمس در خوی باشد — آن‌طور که دوست بزرگوار ما دکتر محمدامین ریاحی ثابت کرده و دکتر محمدعلی موحد آن را به صورت سفارشی دو قبضه تسجیل نموده — آن وقت، زن‌های کرمانی هم از یک اتهام به ناحق خلاص می شوند. توضیح آن‌که: یک روایت ضعیف می گوید که شمس در قونیه به تیغ «اخی

۱. شاهنامه آخرش خوش است، ص ۳۹۹. نقل از مجله یادگار

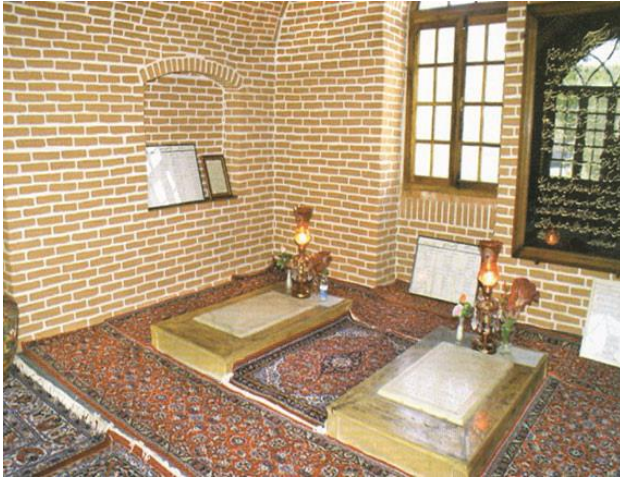
۲. تلاش آزادی، چاپ پنجم، ص ۴۱۲. نقل از یادداشت مرحوم شهشهبانی

اورن» به قتل رسیده و جسدش به چاه انداخته شده. این روایت به صورت حداقل پنج‌جاه در پنج‌جاه درمی‌آید. اگر شمس در آذربایجان درگذشته باشد، و آن وقت شاید آقای دکتر محمد تقی امامی خویی – استاد فاضل دانشگاه تهران که درس تاریخ عثمانی را می‌دهد – در نظریه خود یک درصدی تجدید نظر کند. خصوصاً که کنعان اورن همانم آن اخی اورن، همین روزها، رئیس جمهور ترکیه هم شده است. اگر این نظریه مورد اعتنا قرار گیرد. آن وقت وجدان مخلص نیز – که همیشه از زنان کرمانی و سازگاری آن‌ها دفاع کرده‌ام، اندکی آرامش می‌یابد. آخر، آن فاطمه باجی که در مورد حرکت شوهرش سکوت کرده بوده و گویا همسر همان اخی اورن کارد زن بوده است<sup>۱</sup> – در واقع دختر شیخ اوحدالدین کرمانی، عارف بوده است. گو اینکه:

یک شهر، همی فسون و رنگ آمیزند      تا برمن و بر تو رستخیز انگیزند  
با ما، به حدیث عشق، تا چه استیزند؟      هر مرغی را به پای خویش آویزند<sup>۲</sup>

من تنها به همین دلیل به زیارت شهر دکتر زریاب خویی و خانم ژاله آموزگار و مرحوم دکتر افجه‌ای رایزن فرهنگی ایران در فرانسه – آمده‌ام و بر قبر شمس تبریزی در برابر برج شمس، و شاخ‌های پوسیده کله‌های گوزن آن بوسه زده و فاتحه خواندم که باعث آرامش خاطر، و پایین رفتن فشار خون مخلص نیز می‌توانست بشود.

۱. باجی‌ها، ترجمه دکتر امامی خویی، ص ۱۸۰  
۲. شعر از بوطاهر چغانی است.



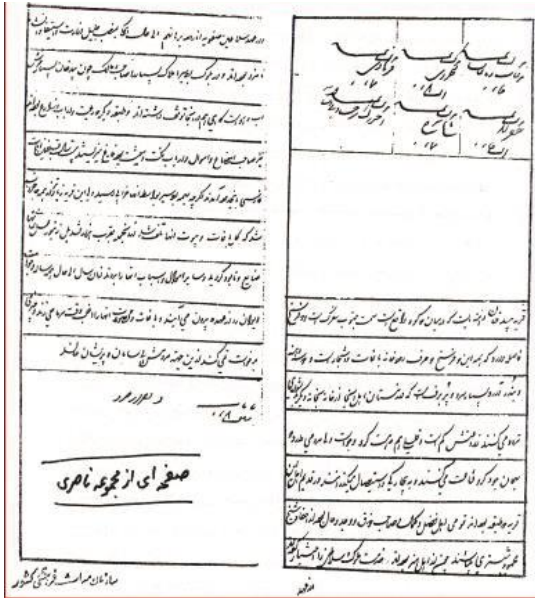
مقبره شیخ محمود شبستری در شبستر

شیخ محمود شبستری، سنبله‌ساز و زاینده‌ای بود که در شهر شبستر از استان آذربایجان غربی متولد شد. او در جوانی به شیراز مهاجرت کرد و در آنجا به تالیف و تدریس پرداخت. او از بزرگان و مشایخ شیعه و سنی بود و به دلیل علم و اخلاقش به «شیخ الاسلام» مشهور شد. او در شبستر درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد. امروزه مقبره او در شهر شبستر قرار دارد.

عاشق و محبت‌آمیز، زاهد و عابد، شیخ محمود شبستری، در راه حق و عدل، جان خود را فدا کرد. او به دلیل علم و اخلاقش، به «شیخ الاسلام» مشهور شد. او در شبستر درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد. امروزه مقبره او در شهر شبستر قرار دارد.


عاشق و محبت‌آمیز، زاهد و عابد، شیخ محمود شبستری، در راه حق و عدل، جان خود را فدا کرد. او به دلیل علم و اخلاقش، به «شیخ الاسلام» مشهور شد. او در شبستر درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد. امروزه مقبره او در شهر شبستر قرار دارد.

شبستری مددگوه آرزو منزه خلقی دگر آرد بی (میرزا) جراح.



مزار بشر حافی در ارار



صومره	بیشکالک افستل نیکو تر از جلیان	دگر که آتش بر دل از نیکو تر
اشکال		
سین		
۳	دل برده ناکره ار همه در کجا بال در ده دره دره	
فند	زین به طرک امان و نرس بازگردد در آن مستحق	
چشم	خارین بر و در ناز ناکره در وقت و بی آن	
۱۳۳	خداست و با نیکو ناکره در وقت و بی آن	
اسیر	ما هر وقت با نیکو ناکره در وقت و بی آن	
۱۳۴	ما هر وقت با نیکو ناکره در وقت و بی آن	
دیش	و هر وقت با نیکو ناکره در وقت و بی آن	
۱۳۵	و هر وقت با نیکو ناکره در وقت و بی آن	
سپهر	و هر وقت با نیکو ناکره در وقت و بی آن	
۱۳۶	و هر وقت با نیکو ناکره در وقت و بی آن	
اشکال		
۱۳۷	و هر وقت با نیکو ناکره در وقت و بی آن	

یکی از تذکرة های خواجہ علی  
خواجہ (؟) علی ولد خواجہ حسین - گمشده آغاخان - نوع با سه پورت ۱۰ سال پیش



کاغذ مهر مادر بزرگ و پدر بزرگ من: و هو پسندیده خصال زین العابدین ولد صدق مشهدی علیشاه به صدق

پانزده تومان

یک قرن تمام: سال اول قرن چهاردهم، و اینک سال اول قرن پانزدهم

## قلعه هلبوک، شهر خورشید

به پاس خدمات مجتهد شبستری

الیکا بقایی\*

از «نان سمرقندی» و «قیماق بخارایی» و «پلوی پنجکندی» که بگذریم، «مهمان‌نوازی دوشنبه‌گی» نمونه بی‌همتایی است که شاید بتوان آن را تنها در میان ایلات و عشایر ایران امروز دید و یا در رمان‌های تاریخی خواند. در کوچه پس‌کوچه‌های دوشنبه، که ترکیبی از دوران فرمانروایی کمونیست‌ها و دوران پیش از شهرنشینی است، تنها کافی است تا با یک تاجیک خوش‌گپ برخورد کنی تا چهره‌اش به لبخند گشاده شود و چشمانش به تحسین و زبانش به گفتار. اگر بر پرسش ایشان که «از ایرانی؟» پاسخ مثبت دهی، باران پرسش‌هایشان درباره ایران، مردمان، پوشش و طبیعت آن آغاز می‌شود و کم نیستند آن‌ها که دست‌کم یکی از خویشان یا خودشان یکبار به ایران رفته باشند و در وصف شکوه و عظمت راستین یا اغراق‌شده آن سخن‌ها گفته و دل آن‌ها که نرفته‌اند را سوزانده باشند. اما؛ گویا پیش‌تر اوضاع چنین نبود و بی‌خبری از این هم‌زبانان بدون مرز مشترک، ایشان را از خویش‌ن خویش نیز دور کرده بود. گویی نه آن‌که فرزندی از مادر خویش، که دو عضو یک بدن، از هم گسسته و دیگر بار به هم رسیده باشند. ایران به یکبار به شرافت استقلال تاجیکستان، با گشودن اولین سفارتخانه در دوشنبه فرصتی یافته بود تا فرزندان فردوسی و رودکی را دوباره گرد هم آورد و چنین شد که باید.

در دوشنبه که بودم گاه‌وبیگاه در وقت کار و درس اگر دمی برای هم‌نشینی و

---

\* دانش‌آموخته رشته‌های فرهنگ و زبان‌های باستانی و فلسفه فرهنگ (مردم‌شناسی)، استاد پیشین دانشگاه آموزگاری تاجیکستان، پژوهشگر.

هم صحبتی با دوستی و استادی پیش می‌آمد، بی‌شک صحبت از ایران بود و زبان و فرهنگ ایرانی و حتی سیاست و سیاسی مردمانش؛ و کم نبودند آنان که مجتهد شبستری، اولین سفیر ایران در تاجیکستان، رادیده یا برای کاری، دیداری و بزمی به سفارت ایران، که یک خانه قدیمی ولی در جایی بس دسترس بود، رفته باشند؛ و هم‌اینان بودند که گاه پیشانی ما را از تمجید و تحسین و آنچه گاه خود بدان باور نداشتیم، به آسمان هفتم می‌رساندند.

ختم پیش‌گفتار آن‌که، اگرچه هوای دوشنبه برای من چیز دیگری است، که چون بوی بخارا به رودکی، از فرسخ‌ها آن‌سوی‌تر، از شمیم واشنگتن و مجسمه آزادی هم استشمام می‌شود، لیک این یادداشت را در هوای دوشنبه، به فرض ادای دین و به پاس سپاسگزاری بر خدمات مجتهد شبستری نگاشتم و به چیزی نوگفته‌تر می‌پردازم که دیگران شاید نگفته و یا کمتر گفته باشند تا هم ارزش یک‌بار خواندن و شنیدن داشته باشد و هم چندخطی بر دانسته‌های ما از تاجیکستان، این سرزمین کوهستان‌خیز بی‌بدیل، بیفزاید.

آنچه در اینجا می‌نگارم شرح کوتاهی است بر سفر به قلعه هلبوک یا شهر خورشید در تاجیکستان.



به‌راستی شاید قلعه هلبوک، واقع در ناحیه واسع استان ختلان تاجیکستان، را بتوان یکی از زیباترین و باشکوه‌ترین بناهای تاریخی ایرانیان در دوران سامانیان نامید. در برخی منابع و به‌صورت مختصر گاه به معرفی این اثر پرداخته شده است ولی حقیقتاً کسی تا به حال به درستی شگفتی‌رازهای درون این محوطه را بازگو نکرده است. خوشبختانه ملاقات با یکی از حفاران این منطقه که ۲۵ سال از عمر خود را صرف حفاری و شناخت آن کرده و دست‌هایش با تک‌تک خشت‌های این بنا دوستی دیرینه دارد، به من کمک کرد تا کمی از رازهای درونی آن پرده بردارم. وی که تنها از روی عشق به هلبوک به آنجا می‌آید و اطلاعات جامعی درباره آن دارد، با ذوق بی‌پایانی ما را با این بنا دوست و آشنا گرداند و با خود به درون تاریخ برد. خودش می‌گفت هنوز پس از ۲۵ سال گاه صبح‌ها به عشق آمدن به آنجا صبحانه را نیز فراموش می‌کند. یعقوب‌اف، باستان‌شناس دلسوز

تاجیک، که تسلط کاملی هم بر زبان انگلیسی داشت و زیر نظر استادش بانو ارکین‌آی غلام‌اوا در آنجا حفاری‌ها انجام داده، توانسته بود ابزار و استخوان‌های زیادی، گاه مربوط به ۳۵۰۰ سال پیش، از آنجا بیرون بیاورد که تاریخ هلبوک را به دوران‌هایی بسیار کهن‌تر از آنچه گفته می‌شد می‌کشاند. برای من در همان ابتدای ورود به محوطه حسی شبیه به آتشکده آذرگشسب پدیدار گردید. گویا آنجا همانند این مکان تاریخی شاهد شادی و غم‌های مردمان زیادی از دوران مختلف تاریخ، و نه تنها یک دوره، بود که امروز تنها استخوان‌هایی از آن‌ها بر جای مانده است.

نام این قلعه در واقع از ترکیب دو کلمه «هل» که تغییر یافته «خور» است و «بوک» که همان «بیک» است آمده و در مجموع به معنای «شهر خورشید» است و به‌راستی لیاقت دریافت آن نام را دارد. دیوارهای دورتادور قلعه در قسمت پایین اغلب همان دیوار قدیمی قلعه بوده و در قسمت بالا تماماً بازسازی شده است؛ که رئیس‌جمهور تاجیکستان که خود از ولایت ختلان است در سال ۲۰۰۶ میلادی به منظور تجلیل از ۲۷۰۰ سالگی کولاب دستور آن را داد و قسمت‌های ویران شده این حصار بر اساس قسمت‌های باقی‌مانده و قسمت‌های فروریخته در اطراف قلعه، بازسازی گردید.

در دیوار بیرونی قلعه سیستمی شگفت‌آور و زیرکانه برای خروج زباله و برف طراحی شده بود بدین ترتیب که دریچه کوچکی در درون دیوار قرار داشت که با راهی باریک و عمودی به قسمت بالایی دیوار باز می‌شد و در بالا، روی آن بسته شده بود تا از ورود مهاجمان به قلعه از بیرون جلوگیری گردد. ساکنان قلعه زباله‌ها را به دم این دریچه می‌رساندند و از آن به بیرون پرتاب می‌کردند و در بیرون مسئولان تمیزکردن قلعه آن را از آنجا دور می‌کردند. گویا در افغانستان و سوریه همچنان از این سیستم برای دورانداختن زباله استفاده می‌شود و اینکه ذهن ایشان در آن زمان چنین سیستمی را طراحی کرده شگفتی بسیار دارد و جالب‌تر آن‌که علاوه بر این، سیستم فاضلاب و گرمایشی و آبرسانی و تصفیه آب هم وجود داشته است؛ به‌گونه‌ای که آب از یک لوله سفالی وارد می‌شد و در هنگام ورود به مسجد تصفیه می‌گردید و دوباره قسمت باقی‌مانده وارد چرخه آبرسانی می‌شد.

در هنگام ورود به قلعه، طرح و نقش‌های اطراف دروازه، که مانند تمام آثار آن دوران با طرح صلیب شکسته و نوشته‌های قرآنی (در اینجا آیت الکرسی) بود، شکوه فراوانی

داشت؛ اما تفاوتی که در این خط وجود داشت این بود که این نوشته‌ها، برخلاف جاهای دیگر، نه به خط ثلث بلکه به خط کوفی (منسوب به کوفه که فاقد نقطه و حرکت است) نوشته شده بود که در دوران نه‌چندان کوتاهی، خط رسمی این منطقه بوده و تا مدت‌ها همان‌طور باقی مانده بود. در بالای درها، چنانچه بعداً در موزه دیدیم، اسپندانی به شکل شیر وجود داشت که همیشه در آن اسپند دود می‌کردند تا از هرگونه آفت و بلا و مریضی از کسانی که به قلعه وارد می‌شوند، خود را در امان دارند. با گذر از دیوارهای بازسازی شده به درون قلعه، پوشش کهنه و کمتر دست‌خورده آن، حس ورود به دنیایی دیگر را می‌دهد؛ گویا ساکنانش زنده‌اند و تو به‌راستی مهمان آن‌ها هستی. در دو طرف دروازه پله‌های ورودی به بدنه داخلی حصار اطراف قلعه قرار داشت که مرکز دیده‌بانی از پنجره‌های طاق مانند آن بود و انبار اسلحه‌ها نیز در همان‌جا بود.

در روبه‌روی دروازه، محوطه‌ای پوشیده با سنگ‌فرش‌های قدیمی قرار دارد که بسیار زیبا و چشمگیر است و به محل بار عام شاهنشاهی می‌رسد. پیش از ورود به صحن اصلی و محل بار عام شاهنشاهی، پی دیوار اتاقکی در سمت چپ قرار دارد که بر اساس یافته‌های باستانشناسی در آن، که شامل خنجر و چاقوهای زیادی بوده، گویا محل نگهداری اسلحه مهمانان یا قسمت امنیتی کاخ بوده است. در پشت این قسمت، بار عام شاهنشاهی قرار داشته که امروز تنها دیواره‌هایی فروریخته است و پوشیده از درختان. از سمت چپ وارد اتاق تئاتر می‌شویم که با ترفند عجیبی ساخته شده بود.

وقتی وارد این محوطه شدیم آقای یعقوب‌اف از یکی از دخترکان زیباروی همراه ما خواستند تا از پله‌هایی که در انتهای سالن و در کنار صحن نمایشخانه و به سمت زیر زمین بود، پایین برویم. در نگاه اول این پله‌ها که به جایی نمی‌رسید صحنه یک آب‌انبار خشک را تداعی می‌نمود؛ ولی بعد، ایشان از دخترک خواستند تا از درون سوراخی که در انتهای پله‌ها بود به بیرون و به ما که روی صحن ایستاده بودیم نگاه کنند و ما با تعجب دیدیم که این سوراخ، جایی برای نمایش چهره زنان و رقاصه‌ها بوده که تنها روی خود را برای لحظه‌ای به نمایش گذارند و سپس از پله‌ها بالا آمده و در صورت انتخاب شدن توسط یک مهمان، همراه او، به‌عنوان ساقی، وارد اتاق کنار پله‌ها گردد. در آنجا از قسمت زیرین کرسی میان اتاق، شراب‌ها را که پیش‌تر در آن قرار داده شده بود درآورده تا میگزاری کنند. این دخترکان، از اتاق‌هایی که بین این اتاق‌ها و پله قرار

داشت وارد می‌شدند و پس از نمایش، یا وارد اتاق مهمان شده یا به اتاق‌های خود بازمی‌گشتند.

یکی از زیباترین قسمت‌های این سالن نمایش، سیستم نشستن بر روی جایگاه تماشاچیان بود. آن‌ها در دو اتاقچه در کنار هم می‌نشستند؛ یکی برای زنان در جلو و یکی برای مردان در عقب؛ که جهت نشستن آن‌ها ۹۰ درجه با هم اختلاف داشت. آن‌ها دورتادور یک کرسی دایره‌مانند که در وسط اتاق قرار داشت می‌نشستند و به این ترتیب مردان تنها می‌توانستند صحنه نمایش را مشاهده کنند و اگر به مدت طولانی به زنان تماشاکننده چشم می‌دوختند، گردن آن‌ها دردناک می‌شد و به‌ناچار باز روی خود را به روی صحن می‌گرداندند. یکی از قسمت‌های جالب هلبوک استخر پوشیده از آب چشمه‌ساران آن بود که گویا جزو معدود قسمت‌های روباز در آنجا بوده تا از گرمای خورشید برای گرم‌شدن استفاده کند و در یک شش‌ضلعی نامتوازن قرار داشت و امروز تنها گودالی پوشیده از درختچه‌ها جایش را گرفته است. در انتهای آن نیز، قسمت شاه‌نشین قرار داشت که در کنار مسجد جامع و سیستم تصفیه‌آب ساخته و گویا قسمت اصلی کاخ بود. در همین قسمت بود که اسکلت‌های کهن‌ساله‌ای یافت شده بود و ما در دیوارها شاهد بقایای استخوان‌انسان‌هایی بودیم که گویا از محافظان این قسمت بودند و در هنگام مرگ در کنار دیوار، استخوان‌هایشان بخشی از تاریخ نهفته در آن دیواره‌های خراب گشته بود. منظره چشمگیر این قسمت شاه‌نشین به سمت کوه نمکی بود که از زیبایی‌های آن منطقه است. گفته می‌شود که این کوه تا میلیون‌ها سال می‌تواند نمک مورد نیاز مردم جهان را نیز تأمین نماید.

یکی از آثار زیبای برج‌مانده از هلبوک در موزه، تندیس کوچکی از زنی باردار مربوط به ۳۵۰۰ ق.م بود که گویا نماد باروری است و برخلاف تندیس‌های دیگر از این دست که با سینه‌های درشت و برهنه نشان داده شده بودند، شکم برجسته‌ای داشت که در لباسش چین خورده و با دست‌های آن را نگاه داشته بود. به نظر می‌رسد که با توجه به این استخوان‌ها و این دریاچه و این ایزدبانوی باروری کهن‌ساله بتوان این قلعه را با جایی همچون آذرگشسب از لحاظ ارزش مکانی برای ساکنانش تصور نمود.

در تمام بنا تکه‌های سفالین زیادی برجای مانده بود تا آن را برای بازدیدکنندگان تبدیل به محیطی واقعی گردانند و جالب‌تر اینکه این سفال‌ها قابل دسترسی و مشاهده

نزدیک است و بدین ترتیب تو را به راستی با خود به دل تاریخ می‌برند. شاید اگر آب این دریاچه همچنان باقی مانده بود می‌شد درستی این ادعا را بیشتر سنجید ولی به هر حال این شیوه نگهداری و توجه و شیوه ارائه و معرفی، که واقعاً بی نظیر بود، هلبوک را به یکی از مراکز قابل توجه گردشگران تاجیکستان تبدیل نموده است.

راه‌های ورود به قلعه توسط مهاجمان از سه طرف بسیار دشوار بود و تنها یک راه برای ورود به آن از پشت قسمت شاه‌نشین وجود داشت که آخرین مهاجمانی که از آن وارد شده بودند، نیروهای کمونیست شوروی بودند.









## گنجشک‌های گرسنه

نگاهی به یکی از مجموعه‌داستان‌های کوتاه تاجیکی

فائزه جنیدی\*

مجموعه گنجشک‌های گرسنه شامل پانزده داستان است که به قلم نویسنده تاجیک، آقای یونس یوسفی، نوشته شده و آقای فرهاد ابراهیم‌پور به خط فارسی نویسه‌گردانی و انتشارات نوید شیراز در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسانده است.

یوسفی، سال‌ها مدیر بخش نثر مجله ادبی صدای شرق و معاون رئیس انجمن نویسندگان تاجیکستان بوده است. مجموعه داستان‌های دیگر او عبارت‌اند از: صداها خاموش نمی‌شوند، زن و عنکبوت، افسانه هفت دادران؛ و رمان‌هایش: ققنوس و کمینگاه. وی در سال ۲۰۱۲ میلادی به‌عنوان نویسنده سال تاجیکستان نامبردار شده است.

آیا مجموعه داستان گنجشک‌های گرسنه، داستان مردم تاجیکستان است؟ نه؛ داستان رنج بشر است. غم‌ها و حسرت‌های فروخورده، بی‌خبری‌ها، ناکامی‌ها و آرزوهای بر باد رفته آدمیان است. گاهی رؤیایی است که دل را به اشتیاق به آتش می‌کشاند و در غبار خیال پنهان می‌شود و گاهی زندگی مردمانی است که مصداقی در عالم واقع ندارند؛ اما نمادی از حقیقت آدمیانی‌اند که در هر جای کره خاکی یافت می‌شوند.

قدرت نویسنده در گزینش نمادها و توصیف انسان‌ها، مناظر و اشیا چنان است که گویی دست خواننده را می‌گیرد و او را به دنیای خیال خود می‌برد؛ و پس از هر داستان طعمی گس در دهان اندیشه او باقی می‌ماند و مبهوت در داستانی دیگر را می‌گشاید.

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، عضو هیئت علمی و رئیس اداره پژوهش دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی، پژوهشگر و نویسنده.

داستان‌های این مجموعه گویا همه مهره‌های یک گردن‌آویزند، هر یک به رنگی دگر. با خواندن داستان‌های این مجموعه می‌بینیم که ساختار داستان کوتاه در تاجیکستان برای کامل‌شدن هنوز راه درازی در پیش دارد، و مثلاً یکی از عناصر مهم داستانی که جایش در غالب داستان‌های تاجیکی خالی است، عنصر گفت‌وگو است، اما با همه این احوال امتیاز این مجموعه داستان آمیختگی داستان‌ها با افسانه‌هاست. با هم نگاهی به چند داستان این مجموعه می‌اندازیم.

### صعوه

این داستان افسانه‌ای در خود پنهان دارد، معبدی که با وجود الهه زرین و زیبایش قبله آمال همه بود هدف تاخت و تاز دشمنان قرار می‌گیرد و صنم زیبایش را به تاراج می‌برند، معبد را می‌سوزانند و ویران می‌کنند. مردم که یگانه الهه زرین خود را از دست می‌دهند، معبد ویران را به فراموشی می‌سپارند؛ اما نفرینی در ویرانه‌ها به جا می‌ماند. روح دشمنی که سه روز زیر ستون مرمر ماند تا جان کُند و هنوز آن جاست و درد می‌کشد و ناله‌هایی چون صدای درندگان و پرندگان برمی‌آورد، جان بی‌قراری می‌طلبد که دیوانه گردد تا او را بکشد و سوار بر جان او از این شکنجه سالیان رهایی یابد.

آیا معبد حکایت سرزمین مادری نیست که چونان الهه پربهایش را، که همان هویت و تاریخ گرانهایش باشد، به یغما برده‌اند؟ هویت و تاریخی که مردم کم‌کم آن را به فراموشی می‌سپارند و ...؛ حتی روح دردمند دشمنان نیز با شکاری تازه از عاشقان دیوانه‌سر و مشتاق آرام می‌گیرد و رهایی می‌یابد؟

آیا دختر صعوه‌فروش نماد دیگری از بغ‌بانویی، اینک بیچاره و تهی‌دست، نیست که جان تنها پسری که عاشقش اوست، طعمه روح خبیثان و امانده شده است؟ روح سرگردانی که جان پیر نمی‌خواهد، در جست‌وجوی جان جوانی عاشق است؛ جانی سبک که بتواند همه سالیان در بندمانده او را به آبی بسپرد و سوار بر این جان شیرین، جان به‌در برد.

«صعوه» نفرینی فروافتاده بر سرزمین‌هایی است که هنوز عاشقان خود را در پنجه دشمنانی می‌افکند؛ دشمنانی که به‌ظاهر حضور ندارند، اما روح مسمومشان بر جان سبکبال این آزادگان سیطره می‌افکند و سوار می‌شود.

## کج‌پشتان دامان هماوان و چشمه جوشان

این داستان افسانه‌گونه‌ای است از دیاری که همه کوژپشتند و جلوتر از نوک کفش خود را نمی‌بینند و یارای دیدار آفتاب و آسمان را ندارند. اگر کودکی راست‌قامت در آنجا متولد شود، در تنها چشمه آبدی خفه‌اش می‌کنند؛ اما در این ده کوژپستی است که به وراثت از اجداد، که کم‌کم چشمانشان به بالا حرکت کرده، صاحب چشمانی در بالای سر است و قادر به دیدار آسمان و طبیعت و هر آنچه که هست. او با دیدن صور فلکی و ترکیب آن‌ها در می‌یابد که خشم آسمان در راه است و چون رسولی منذر به میان کج‌پشتان رفته و می‌گوید: «چشمه را گل آلود نکنید! من دیدم که چشم آسمان با خشم به ما می‌نگرد.»

کج‌پشتان می‌فهمند که وی قادر به دیدار آسمان شده است. بی‌توجه به گفته‌های او دست‌وپایش را می‌بندند و او را به چشمه می‌افکنند؛ اما چشمه او را نمی‌کشد و بیرون می‌افکند. پس، از شدت خشم، آن‌قدر سنگ در چشم چشمه می‌ریزند تا خشک شود. با خشک شدن چشمه، زندگی در روستا می‌خشکد. گیاهان و جانوران می‌میرند و از آنجا جز تلی خاک باقی نمی‌ماند.

هیچ‌کس دیگر از سرنوشت کج‌پشتان آگاه نمی‌شود

آیا آنان همان ملت‌هایی نیستند که تعصب و جهالتشان سبب نابودی‌شان می‌شود؟ همان‌ها که هر بشارتی (کودکان راست‌قامت) را که نوید اتصال آن‌ها به روشنایی و نور باشد خفه می‌کنند؛ آن‌هم در تنها چشمه‌ای که روزی رسانشان است. آنان با بی‌خردی در طی سالیان دراز فقط کوژپشتان را نگه می‌دارند و همه راست‌قامتان را می‌کشند تا روزبه‌روز به زمین بدبختی نزدیک‌تر و از آسمان معرفت دورتر گردند و ...

چه حکایت‌آشنایی است سرگذشت ده هماوان برای ما بسیاری از شهروندان دیگر سرزمین‌ها.

## بچه شیطان

«بچه شیطان» زیباترین داستان این مجموعه است؛ تمثیلی از هزاران آرزوی بریاد رفته. داستان کشتی زندگی‌هایی است که در ابتدای راه به گل نشست ولی سال‌ها در آرزوی موجی ماند که هرگز به او نرسید.

عاصم<sup>۱</sup> کودکی ده ساله بود که نعیم صاحب او را به بهای کیسه‌ای آرد و یک بز پیر از مادرش خرید و به چوپانی گماشت. نعیم صاحب چهار زن دارد. آخرین آن‌ها صنم است. وقتی صنم با دامن گلدارش می‌خرامد، دل عاصم را که اکنون جوان است با خود می‌کشاند. او نیز در آرزوی دیدن مادر و برادرش است که فقر آنان را از هم جدا کرده. صنم نیز کودکی است که نعیم صاحب او را خریده. صاحب به عاصم گفته که هر جا شوروی دیدی بکش، او بچه شیطان است؛ اما سلیمان ساریان به او گفت که شوروی خوب است؛ او می‌آید تا گوسفندان و زنان نعیم صاحب را به تو بدهد. از آن روز عاصم در سر خیال‌ها می‌پزد: در خیال خود شرافتمندانه فقط صنم را به همسری برمی‌گزیند، او را به دیدار مادر و برادرش می‌برد، با گوسفندانی که اکنون مال خود اوست زندگی شیرینی دارد؛ و می‌خواهد از یاد ببرد که شوروی بچه شیطان است. تا زمانی که رفت و آمد شوروی بیشتر می‌شود. آن‌ها با ماشین‌هایشان به زمین‌های نعیم صاحب می‌آیند. عاصم هر بار منتظر تقسیم به‌زعم او عادلانه شوروی می‌ماند و به استقبالشان می‌رود. اما آن‌ها هر بار گوسفندانی از صاحب می‌گیرند و خوش‌وبشی می‌کنند و می‌روند؛ حتی نگاهی هم به عاصم نمی‌اندازند.

زمان می‌گذرد، گل‌های دامن صنم رنگ می‌بازند و عاصم اکنون پیرمردی است و می‌گوید آن‌ها هر دو، صاحب و شوروی، بچه شیطان بودند. تمثیلی درنهایت روشنی و وضوح.

---

۱. در داستان «آثم» نوشته شده است.

## چهارشنبه‌ای در «دوشنبه»<sup>۱</sup>

غلامعلی حدادعادل\*

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست  
نرگشش عربده‌جوی و لیش افسوس‌کنان نیمه‌شب دوش به بالین من آمد بنشست  
سر فراگوش من آورد به آواز حزین گفت کای عاشق دیرینه من خوابت هست؟

چهارشنبه بود که ما در «دوشنبه» بودیم و این مخصوصاً برای آن‌ها که معتقدند «عقربه زمان به عقب برنمی‌گردد» باید جالب توجه باشد. اگر هیچ‌گونه بازگشتی به گذشته ممکن نیست پس چگونه بعد از هفتاد سال سلطه مارکسیسم بر مسلمانان آسیای میانه، دیوار آهنینی که ما را از مردم تاجیکستان جدا کرده بود فروریخت و دوباره راه ایران و تاجیکستان باز شد و رشته اتصالی که هفتاد سال گسیخته بود دوباره برقرار گردید؟ ما توانستیم به گذشته برگردیم و یاران مهربان خویش را به یاد آوریم و عطر خوش بوی جوی مولیان را، که هزار سال است در مشام جان ما پیچیده، دوباره در کنار سرچشمه پاک و زلال همان جویبار استشمام کنیم.

---

\* رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، رئیس بنیاد سعدی، رئیس و نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای عالی انقلاب فرهنگی، رئیس اسبق سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، سیاستمدار و نویسنده.  
۱. این مطلب را آقای دکتر حداد عادل برای این ارجمانه و توسط آقای حسن قریبی ارسال کردند. این گزارش در همان تاریخ (۱۳۷۱) منتشر شده بود: کیهان فرهنگی، فروردین ۱۳۷۱، شماره ۸۲ (از صفحه ۲۲ تا ۲۵)



عصر چهارشنبه هجدهم دی ماه هفتاد از تهران با هواپیما به سوی دوشنبه پرواز کردیم. این اولین بار بود که ایرانیان برای سفر به «مسکو» نمی‌رفتند و هواپیمای ما اولین هواپیمایی بود که مستقیم وارد کشور مستقل جمهوری تاجیکستان می‌شد. در فرودگاه وزیر امور خارجه و جمعی از مقامات دولتی به استقبال آمده بودند. قرار بود ما روز سه‌شنبه وارد شویم، اما پرواز یک روز به تأخیر افتاد؛ گفتند دیروز جماعتی در حدود ششصد نفر از مردم دوشنبه به فرودگاه آمده بودند و ساعت‌ها زیر برف به انتظار ایستاده بودند تا از هیئت ایرانی استقبال کنند.

هوا سرد بود اما گرمی استقبال مجال به سرما نمی‌داد. سلام و احوالپرسی و خوش‌آمدگویی، آن‌هم به فارسی شیرینی با لهجه خراسانی، و تکرار چند اصطلاح «نوردیده» که به جای «چشم ما روشن» خودمان گفته می‌شد، مانع از آن بود که باور کنیم به یک کشور خارجی وارد شده‌ایم.

تشریفات گمرکی برای عده‌ای از اعضای هیئت قدری طول کشید، زیرا تاکنون این تشریفات تماماً در مسکو انجام می‌شد و فرودگاه دوشنبه هنوز استقلال کامل اداری و گمرکی را تجربه نکرده بود.

همراه با آقای رشیداف معاون وزیر آموزش و پرورش تاجیکستان و آقای نظراف معاون آکادمی علوم تاجیکستان از فرودگاه که متصل به شهر بود عازم مهمانسرای دولتی دوشنبه شدیم. مسیر ما از خیابان بزرگ و اصلی شهر می‌گذشت که چارباغی (بلوار) پهن و طولانی بود. آقای رشیداف توضیح داد که نام این خیابان تا همین اواخر خیابان «لنین» بوده که بعد از آزادی به خیابان «رودکی» تغییر یافته است. توضیحی ساده و کوتاه بود، اما یک دنیا معنی و مضمون را در خود جای داده بود و در یک کلام حاکی از آن بود که مردم تاجیکستان با کمونیسم و مارکسیسم وداع کرده و دوباره به فرهنگ ایرانی اصیل و دیرینه خویش روی آورده‌اند.

به مهمانسرا رسیدیم که در باغ حکومت بنا شده بود؛ باغی که درختانش زیر بار برف زمستانی در انتظار بهار روزشماری می‌کردند.

صبح، یا به قول میزبانان پگاه، به مرکز شهر رفتیم تا از ساختمانی که در شهر برای سفارت جمهوری اسلامی ایران انتخاب کرده‌اند بازدید کنیم. پس از بازدید از



ساختمان و محل آینده سفارت، قرار شد افتتاح سفارت به بعد از امضای موافقتنامه برقراری روابط سیاسی و بعد از ظهر همان روز موکول شود.

\*\*\*

بعد از این بازدید، قراری برای ملاقات با مسئولان وزارت آموزش و پرورش داشتیم. همان روز بحث انتخاب وزیران دولت تاجیکستان در دستور کار مجلس نمایندگان قرار داشت و وزیر آموزش و پرورش، یا به قول آن‌ها «معارف»، هنوز انتخاب نشده بود.

در جلسه‌ای مرکب از هشت نفر از تاجیکستان و چهار نفر از ایران، نزدیک به یک ساعت ونیم گفت‌وگو کردیم. مهم‌ترین مسئله‌ای که از نظر فرهنگی پیش روی دارند تبدیل خط سیریل [سیریلیک] به خط فارسی است. خودشان هم خوب می‌دانند که اگر به خط فارسی بازنگردند به استقلال فرهنگی نمی‌رسند. آن‌ها دو هزار سال و بلکه بیشتر با این خط و زبان، که خودشان آن را خط «نیاکان» می‌نامند، زندگی کرده‌اند، چطور می‌توانند به زبان فارسی برگردند اما به خط فارسی برنگردند؟ به نظر می‌رسد حافظ عشق و علاقه مردم تاجیکستان را به خط و زبان و ادبیات فارسی بهتر از هر کس دیگری بیان کرده است، آنجا که می‌گوید:

من جرعه‌نوش بزم تو بودم هزار سال  
کی ترک آب‌خورد کند طبع خوگرم  
ور باورت نمی‌کند از بنده این حدیث  
از گفته «کمال» دلیلی بی‌اورم  
«گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
آن مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا برم؟»

البته در این راه، هم با مشکلات سیاسی روبه‌رو هستند و هم با مشکلات اجرایی. در حال حاضر آموزش خط فارسی را به قول خودشان از «صنف» سوم ابتدایی شروع کرده‌اند، اما این کافی نیست، چون همین حالا نوباوگانشان در کلاس اول ابتدایی چشم خود را به دنیای علم و سواد با خط سیریل باز می‌کنند. در همه زمینه‌ها در آموزش و پرورش میدان برای همکاری و تبادل نظر باز است. در زمینه اصطلاحات علمی به زبان فارسی، کتاب‌های درسی، برنامه‌ها، چاپ کتب درسی، نظریه‌های تربیتی و مبنای و فلسفه تعلیم و تربیت و بسیاری چیزهای دیگر و کارهای دیگر؛ اما تنها ارتباط و تبادل نظر با وزارت آموزش و پرورش کافی نیست، ارتباط دانشگاهی

نیز بسیار لازم و مهم است. مایل اند به ایران دانشجو بفرستند تا پیوندهای فرهنگی استوارتر شود. می‌گفتند ترکیه هم‌اکنون یک هزار بورس تحصیلی در اختیار ازبکستان قرار داده، شما چه می‌کنید؟ به خوبی دریافته‌اند که ترکیه، همان‌طور که در جنگ اخیر امریکا پایگاه جنگی و نظامی امریکا بوده، در تعرض جدیدی که امریکا در جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی سابق آغاز کرده، پایگاه فرهنگی و اقتصادی امریکاست.

صحبت می‌کردند که ۳۱۱۲ مدرسه دارند با یک میلیون و سیصد و سی هزار دانش‌آموز و ۹۵۸ کودکستان با ۱۵۰۸۶۵ کودک و دوازده دانشگاه با یک‌صد هزار دانشجو. پس از آزادی و استقلال هزار کار ناکرده در پیش رو دارند و هزار گردنه را باید پشت سر بگذارند. سابقاً دانش‌آموزانشان مجبور بوده‌اند در هفته ده ساعت زبان و ادبیات روسی بخوانند؛ حالا این رقم قدری کمتر شده و امید دارند بتوانند جایی برای زبان‌های عربی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی و نیز ادبیات سایر ملل بازکنند. در حدود دو سال است که اجازه یافته‌اند در مجامع رسمی به زبان مادری خودشان، یعنی به فارسی، صحبت کنند. پیش از این تکلم به زبان فارسی جرم بوده و جریمه سنگین داشته است.

\*\*\*

بعد از این دیدار و گفت‌وگو فرصتی برای تماشای تردد در شهر به دست آمد. مثل همه کشورهای کمونیسم زده، شهر چهره‌ای خشک و عبوس و ملال‌آور داشت. ساختمان‌ها عموماً قدیمی و کهنه بود و آن‌ها هم که تازه‌ساز بود اغلب زیبا نبود. گهگاه به جماعتی برمی‌خوردیم که در مقابل یک کیوسک نان اجتماع کرده بودند و در انتظار رسیدن نان دولتی بودند.

به نزدیک دانشکده کشاورزی رسیدیم و پیاده شدیم تا در محوطه مقابل ساختمان اصلی آن قدمی بزنیم.

محسمه‌ای از رودکی در مدخل این محوطه قرار داشت؛ بلند و باشکوه، که هرچند در دوران حکومت کمونیست‌ها بر پا شده بود، بر سکوی آن علاوه بر خط روسی، نام رودکی و نیز شعری به زبان فارسی دیده می‌شد که:

هرکه نامخت از گذشت روزگار  
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

در دلم گذشت که لابد مارکسیست‌ها آن روز که به انتخاب این شعر رضایت دادند، فکر می‌کردند تنها مکتبی که می‌شود گذشت روزگار را در آن آموخت همان «ماتریالیسم تاریخی» آن‌هاست. باید امیدوار بود که این روزها آنچه را که باید از گذشتِ روزگار آموخت آموخته باشند.

دانشجویان ظاهراً زنگ تفریح را می‌گذراندند و کلاس نداشتند، چون صدای ترانه یک خواننده ایرانی قبل از انقلاب در فضا بلند بود. این‌طور پیداست که در تاجیکستان برای آن‌که جوانان خود را از شر ابتدال برنامه‌های موسیقی و هنری آمریکایی، که مرتباً از طریق ماهواره در سراسر شوروی سابق القا می‌شود، حفظ کنند، به آهنگ‌هایی از ایران پناه برده‌اند که ما امروز آن‌ها را در مقایسه با موسیقی بعد از انقلاب «مبتذل» می‌دانیم؛ و البته تا کسی آن موسیقی وحشی‌صفت و دیوانه‌وار آمریکایی را که غالباً از کانال تلویزیون مسکو در دوشنبه پخش می‌شود نبیند، نمی‌تواند درباره راه‌حلی که به آن اشاره شد، قضاوت کند و فراموش نکنیم که «حسناات‌الابرار، سیئات‌المقربین»، و فراموش نکنیم که این موسیقی اصیل ایرانی که در دوران بعد از انقلاب در ایران رواج و رونق یافته، هنوز در تاجیکستان چنان‌که باید شناخته نشده است. از دانشکده کشاورزی به باغ بزرگی رفتیم که در واقع پارک عمومی شهر بود و از زمستان با صلابتی که داشت معلوم می‌شد که بهار زیبایی دارد. مقبره صدرالدین عینی و بعضی دیگر از دانشمندان متخصص در تاریخ و فرهنگ تاجیکستان در این باغ قرار داشت. صدرالدین عینی از روشنفکران آغاز دوره تسلط کمونیست‌ها بر تاجیکستان است که چون اسلام را از زبان روحانیون درباری دستگاه امیر بخارا شنیده و در اعمال زورگویان و زرداران ماوراءالنهر دیده، مارکسیسم در نظر او مکتب آزادی و ترقی جلوه کرده است؛ ای کاش زنده می‌بود تا ببیند نه اسلام آن است که او دیده بوده نه مارکسیسم آن شد که او می‌پنداشت.

\*\*\*

به مهمانسرا بازگشتیم. وقت ناهار بود. قرار بود ساعت سه و نیم سفارت افتتاح شود و پیش از آن می‌بایست موافقتنامه برقراری روابط سیاسی میان دو کشور به امضا برسد. برادران ما که از وزارت امور خارجه آمده بودند متنی مورد قبول دو طرف را تهیه و آماده

کرده بودند. لازم بود این متن به دو خط فارسی و روسی [سیریلیک] تایپ شود تا امضا شود و مبادله گردد. به زحمت توانسته بودند یک دستگاه ماشین تحریر فارسی پیدا کنند که معلوم بود در اصل ماشین تحریر عربی بوده و بعضی از دگمه‌ها و حروف آن را تغییر داده و حروف پ، چ، ژ، گ را به آن افزوده‌اند. حال مسئله این بود که کسی باید پیدا می‌شد تا موافقتنامه را تایپ کند و البته کسی در دسترس نبود. فرصت چندانی باقی نمانده بود و مشکل همچنان باقی بود. وقتی دوستان وزارت خارجه<sup>۱</sup> را دیدم یادم آمد که سی و چهار سال پیش، وقتی در سال اول دبیرستان علوی درس می‌خواندم، به ما «ماشین نویسی» آموخته بودند. گفتم: «ماشین کجاست؟ بدهید من ماشین کنم.» همراهان قدری تعارف کردند اما چاره دیگری نبود. یکی از دوستان متن را دیکته کرد و من که سال‌ها بود تمرین نکرده بودم، ابتدا با احتیاط و سپس با اطمینان، موافقتنامه را تایپ کردم و خوشبختانه بی‌غلط از آب درآمد.

دوستان خوشحال شدند و عکسی به یادگار برداشتند تا سندی باشد در اثبات اینکه موافقتنامه برقراری روابط سیاسی جمهوری اسلامی ایران و تاجیکستان را چه کسی تایپ کرده است! و همان‌جا در دلم کسانی را که سال‌ها پیش در مدرسه به من ماشین‌نویسی آموخته بودند، دعا کردم و یاد حکایتی کوتاه افتادم که در همان دوران در کتاب فارسی پنجم ابتدایی آمده بود که: «آورده‌اند که گشتاسب از پایتخت خویش دور شد، به کشور روم رفت. در آنجا از مال دنیا چیزی همراه نداشت. ننگش آمد که حاجت خویش به مردم برسد؛ در این حال به خاطر آورد که وقتی در سرای پدر و آهنگران کار و تیغ و رکاب می‌ساختند و وی هر روز گرد ایشان می‌گشت و کارهای ایشان می‌دید و اکنون چیزی از آن صناعت را به خاطر دارد. به دکان آهنگری رفت و گفت: من این صناعت را می‌دانم. آهنگر او را به مزدوری گرفت. گشتاسب مدتی که آنجا بود از دسترنج خویش زیست کرد و دست نیاز نزد کسی نبرد. چون به وطن خویش بازگشت فرمود تا هر محتشمی به فرزند پیشه‌ای بیاموزد و آن را عیب نداند؛ چه بسیار اتفاق می‌افتد که بزرگی و شجاعت به‌کار نمی‌آید و صنعت سودمند می‌افتد. از آن تاریخ در کشور ایران مرسوم شد که بزرگان فرزندان خود را به آموختن پیشه و صنعتی وادارند و این شیوه نیکو چنان رواج یافت که هیچ بزرگ و بزرگ‌زاده‌ای نبود که صنعتی نداند.»

۱. آقایان عباس ملکی، علی‌اشرف مجتهدشبه‌ستری، حسن کینوش

بیاموز پیشه تو فرزند را به جان بازخر این نکوپند را  
 گزین کن یکی پیشه از پیشه‌ها دلت را بری کن ز اندیشه‌ها  
 چنین گفت دانای تازی منش که بدپیشه مردم بود بدکنش  
 پیش از حرکت به محل سفارت، تشریفات امضا و مبادله موافقتنامه برگزار شد؛  
 در یک طرف معاون وزارت امور خارجه و در طرف دیگر وزیر امور خارجه جمهوری  
 تاجیکستان؛ از تلویزیون و مطبوعات هم آمده بودند و عکس و خبر و مصاحبه تهیه  
 می‌کردند.

\*\*\*

در ساعت مقرر در مقابل محل سفارت حاضر شدیم. برف به آرامی می‌بارید اما  
 جماعتی از مردم دوشنبه، که گرمی و ضربان دل‌هاشان را در عشق به ایران می‌توانستیم  
 از صورتشان احساس کنیم، گرد آمده بودند تا شاهد مراسم رسمی افتتاح سفارت  
 باشند. وزیر امور خارجه تاجیکستان و معاونت وزارت خارجه ما، هر کدام سخنان  
 کوتاهی ایراد کردند و نوار سه رنگ پرچم ایران بریده شد و سفارت افتتاح گردید و  
 پرچم سبز و سرخ و سفیدی که مزین به الله اکبر و علامت جمهوری اسلامی ایران  
 بود، در میان شور و هلهله و اشک شوق حاضران برافراشته شد و پرده از لوحه‌ای  
 که بر آن عبارت «سفارت جمهوری اسلامی ایران - دوشنبه» فقط به خط فارسی حک  
 شده بود، کنار رفت و برقی در چشم‌ها و امیدی در دل‌ها درخشیدن گرفت.  
 پیش از آن در تمام شهر هفتصد هزار نفری دوشنبه، تنها یک تابلو به خط  
 فارسی دیده بودیم و آن تابلوی «بنیاد فرهنگ تاجیکستان» بود. هنوز هم همه‌جا خط  
 سیریل، حتی بر کلمات و عبارات فارسی، حکومت می‌کند. محل سفارت به  
 محل ادارات اصلی دولتی نزدیک بود؛ در خیابانی به نام «گورکی» که البته از فردای  
 افتتاح سفارت، نامش خیابان «تهران» شد.

\*\*\*

بعد از مراسم افتتاح سفارت، بازدید از «بنیاد فرهنگ تاجیکستان» در برنامه هیئت قرار  
 داشت. این بنیاد در آوریل ۱۹۷۸ تأسیس شده و می‌توان گفت بعد از پیدایش

آزادی‌های سیاسی در زمان گورباچف، کانونی برای فعالیت‌های فرهنگی و در جهت حفظ و احیای میراث فرهنگی مردم تاجیکستان بوده است. این بنیاد ساختمان یک چاپخانه را، که معماری سنتی زیبایی دارد و سقف و ستون‌های چوبی آن با نقش و نگار دلیذیری منقوش است، در اختیار گرفته است. خانم گلرخسار، که تاکنون چند بار به ایران سفر کرده و نامشان برای علاقه‌مندان با اخبار تاجیکستان نامی آشناست، ریاست بنیاد را بر عهده دارند و آقای محی‌الدین محموداف معاونت ایشان را. مدتی نشستیم و خانم گلرخسار درباره بنیاد و هدف‌ها و برنامه‌های آن و مسائل و مشکلاتی که دارند صحبت کردند. از کتابخانه کوچکی که با کتاب‌های فارسی دائر کرده‌اند نیز دیدن کردیم.

\*\*\*

طبق قرار قبلی عازم تالاری شدیم که بنا بود در آن شب شعری به مناسبت افتتاح سفارت ایران برگزار شود. پیش از آغاز برنامه، معلوم شد از سه کشور تاجیکستان و افغانستان و ایران، شاعرانی حضور دارند و شعر خواهند خواند. همچنین گروه‌هایی از هنرمندان تاجیکی، موسیقی اجرا خواهند کرد. قرار شد آقای لایق شیرعلی، شاعر معروف تاجیکی، شاعران خودشان و افغانستان را برای شعرخوانی دعوت و معرفی کنند و دعوت و معرفی شاعران ایرانی هم بر عهده من باشد.

برنامه با صحبت کوتاه آقای شیرعلی و من آغاز شد. از تاجیکستان لایق شیرعلی و خانم گلرخسار و عبید رجب و آقای قطبی و مؤمن قناعت شعر خواندند؛ از ایران هم خانم سپیده کاشانی، حمید سبزواری، مصطفی رحماندوست، اصغر فردی و خود من شعر خواندیم و دکتر علی رواقی، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، هم چند دقیقه‌ای در باب اهمیت تحقیقات مربوط به گونه تاجیکی زبان فارسی صحبت کرد. از افغانستان عاقل بیرنگ کوهدامنی و شاعر جوان عبدالاحمد هدی در شعرخوانی حضور داشتند. هر بار که شاعری معرفی و برای آمدن به روی صحنه و نشستن در مقابل جمعیت دعوت می‌شد، مردم بی‌وقفه کف می‌زدند تا او در جای خود مستقر شود. توصیف احساسات جمعیت کاری دشوار است. در آنجا می‌شد وسعت قلمرو فرهنگی زبان و ادب فارسی را احساس کرد و تا اندازه‌ای گذشته پرشکوه زبان فارسی و شعر و عرفان و فرهنگ ایرانی اسلامی را که روزگاری سرزمین‌های وسیعی را در

ماوراءالنهر تا قسمتی از چین در تسخیر و تصرف داشته، به خاطر آورد. بیرنگ  
کوهدامنی غزلی خواند با مطلع:

می ترسم از سیاهی شب، آفتاب کو      ظلمت و زد به کوچه من، ماهتاب کو  
پیش از این با این شاعر و شعر او از رهگذر کتاب نمونه‌هایی از شعر دری  
افغانستان (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۵۵) آشنا بودم و یادم هست غزلی  
از او را سخت مناسب حال و هوای روزها و هفته‌های پُر حادثه قبل از بیست و دوم بهمن  
پنج‌شنبه و هفت یافته بودم و گاهی آن را در سخنرانی‌های همان زمان در جمع دانشجویان  
می خواندم و آن غزل این بود

### پرواز یک عقاب

یاران، سپیده سرزده از دشت خاوران      چشم انتظار ما و شمایند دیگران  
خندیده آفتاب صفابخش بی‌زبان      بر باد باد هستی این دیرباوران  
بر جان ما چه رخنه و پیدا می‌کند      این تلخی و سیاهی و اندوه بیکران  
از بس که روزگار زمستان دراز شد      یخ بسته آسمان و فرومرده اختران  
خیزیم و تا به خانه خورشید ره بریم      همراه ما صداقت دست دلاوران  
این باغسار غمزده را گل‌نشان کنیم      بسیار شد وزیدن باد خزان بر آن  
ناید به سال‌ها و مخواهید این حدیث      پرواز یک عقاب ز خیل کبوتران  
حمید سبزواری چهارپاره‌ای خواند که به مناسبت همین سفر سروده بود و پایانی  
دلنشین و صمیمی داشت که می‌گفت:

ای ز شب رسته ملت تاجیک      این فروزنده صبحدم تیریک  
بشنو از من سلام ایران را      عصر آزادی از ستم تیریک

خانم سپیده کاشانی هم یک غزل خواند به نام «یک شاخه گل» و با مطلع:

شاخه‌ای گل ارمغان از صد چمن آورده‌ایم      از گلستان وطن، مشک ختن آورده‌ایم  
مصطفی رحماندوست هم گفت من شاعر بچه‌ها هستم و شما هم با شعرهای  
من در مجله «چشمه» که خودتان منتشر می‌کنید آشنا هستید؛ آن وقت یکی دو شعر  
هم خواند.

اصغر فردی هم آمد و با آن ته لهجه نمکین ترکی خودش، شعر خواند و مخصوصاً وقتی این بیت کمال خجندی، شاعر قرن هشتم تاجیکی را خواند که:  
 از بهشت خدای عزّ و جل  
 تا به تبریز نیم فرسنگ است  
 حضار را سخت تحت تأثیر قرار داد.

استاد هدی هم غزل‌های خوبی خواند و در پاسخ به احساسات پُرشور مردم، فی‌المجلس یک رباعی ساخت که:

این هلله و شور بماند یا رب  
 این جلوه و این نور بماند یا رب  
 چشمی که سرشک شادمانی ریزد  
 از گریه غم دور بماند یا رب  
 خود من غزلی داشتم به نام «گلایه» که مدت‌ها پیش گفته بودم و در جایی چاپ شده بود. می‌دانستم که مردم تاجیکستان چه اندازه از ما توقع دوستی و مهر و محبت دارند و شنیده بودم که از «ایران فراموشکار» که ما باشیم «گلایه» می‌کنند که چرا «ایران فراموش شده»، یعنی تاجیکستان، را از یاد برده است. با این مقدمات، آن غزل را از زبان مردم تاجیکستان خطاب به ایرانیان خواندم که:

### گلایه

تا من از چشم توای نامهربان افتاده‌ام  
 قطره اشکم که از چشم جهان افتاده‌ام  
 گوهری بودم به دست مردم چشمان تو  
 حالیا بر خاک راهت رایگان افتاده‌ام  
 آفتاب آسمان خاطرت بودم، دریغ  
 کز پس ابر فراموشی نهان افتاده‌ام  
 گرچه بر من سجده می‌بردند روزی مهر و ماه  
 در بن چاهی به راه کاروان افتاده‌ام  
 سایه پرورد تو بودم بی توای نخل بلند  
 در بیابان بلا بی سایبان افتاده‌ام  
 روزگاری با تو فیض هم‌زبانی داشتم  
 ای دریغا کاین چنین بی هم‌زبان افتاده‌ام  
 کیستم من؟ گردی از دامان یار افشاندن‌ای  
 مرغ بی‌بال و پری کز آشیان افتاده‌ام  
 سینه‌ام آکنده از عطر محبت‌های توست  
 گرچه دور از سایه آن بوستان افتاده‌ام  
 مویه مویبا صد زبان گویم غم هجران دوست  
 زانکه همچون شانه از آن گیسوان افتاده‌ام

در فواصل شعرخوانی شاعران، گروه‌های موسیقی تاجیکی می‌آمدند و برنامه‌های هنری اجرا می‌کردند. اعضای این گروه‌ها مرد بودند و مخصوصاً برای رعایت حدود



مورد نظر هیئت جمهوری اسلامی ایران، برنامه‌هایشان سنگین و متین بود. افراد همه گروه‌ها، لباس‌هایی بلند و یراق‌دوزی شده و سنتی به تن داشتند و بعضی خواننده‌ها، ایستاده و تار در دست هم می‌خواندند و هم می‌نواختند. غزل‌ها گاهی از حافظ بود که «اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را» و یا «سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی» و گاهی از مولوی و نیز از شاعران تاجیک و از جمله از «میرزا تورسان‌زاده». آهنگ‌ها گاهی ما را به یاد موسیقی آذربایجان و قفقاز می‌انداخت و گاهی افغانستان و هند و گاهی نیز چین.

اینجا این نکته گفتم است که امروز در ارتباط فرهنگی میان ایران و تاجیکستان، بهترین و هموارترین راه برای همدلی و هم‌زبانی، راه «هنر و ادبیات» است. البته ما با تاجیکستان در زمینه‌های تاریخ و تاریخ علوم و باستان‌شناسی و فلسفه و کلام و ریاضیات و علوم تجربی و مهندسی می‌توانیم و می‌باید همسخنی و همکاری داشته باشیم، اما نخستین حلقه پیوند، حلقه ادبیات و هنر است که دل‌ها را به هم وصل می‌کند و ملاط اتصال خشت‌های دیگر بنای روابط آینده دو کشور تواند بود. قرار نخستین وعده ملاقات باید در میدان وسیع و باصفای «ادبیات و هنر» گذاشته شود که البته به همه خیابان‌ها و میدان‌های دیگر راه دارد.

\*\*\*

صبح پنجشنبه همراه با آقایان دکتر رواقی و مهندس شکرچی‌زاده معاون دانشگاه تهران به دعوت آقای کمال عینی رئیس گنجینه نسخ خطی و فرزند خلف صدرالدین عینی، از شعبه نسخه‌های خطی انستیتوی خاورشناسی تاجیکستان دیدن کردیم. معلوم شد سعی کرده‌اند گنجینه عظیم دست‌نوشته‌های منطقه را در مرکز واحدی گردآوری و حفاظت کنند. گنجینه‌ای با بیست هزار عنوان نسخه خطی که غالباً به فارسی و عربی است، با کارگاه‌هایی برای ترمیم نسخه‌های خطی بر اساس روش‌های علمی. شش جلد از ده جلد فهرست نسخه‌های خطی فارسی را تاکنون منتشر کرده‌اند و بسیاری کتاب‌ها و نشریات دیگر را؛ و قاعدتاً بعد از اینکه از نظر اقتصادی دچار مشکلات شده‌اند برای ادامه این قبیل فعالیت‌ها به کمک احتیاج دارند. چندین نسخه خطی کهن آوردند و درباره هر کدام توضیح دادند. یک نسخه «کلیات سعدی» داشتند

که تاریخ کتابت آن بیست و دو سال قبل از وفات سعدی بود و البته مشکوک به نظر می‌رسید. یک نسخه هم «گلشن راز» شبستری داشتند که چندان قدیمی نبود اما به خط نستعلیق بسیار پخته و زیبایی تحریر شده بود که به همان صورت قابل عکسبرداری و چاپ بود.

در این دیدار آقایان مینیا زوف (محمد نیازاف)، جانفدا و دکتر علی‌اف متخصص تاریخ طب هم حضور داشتند. از شعبه دستخط‌های انستیتو خاورشناسی به دیدار رئیس آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان رفتیم. عده‌ای از مسئولان بخش‌های مختلف آکادمی علوم نیز حضور داشتند. رئیس آکادمی، پروفیسور ثابت نعمت‌الله‌اف مردی متین و موقر بود که رفتار و گفتارش حکایت از انضباط علمی وی می‌کرد. تأکید وی بر این بود که علاوه بر زبان و ادب فارسی و موضوعات فرهنگی، دانشمندان دو کشور می‌توانند در رشته‌های علوم تجربی و مهندسی نیز با یکدیگر همکاری داشته باشند و مخصوصاً از گستردگی حوزه تحقیقات زلزله‌شناسی که رشته خود وی بود نیز سخن به میان آمد و حاضران اشاره کردند که وی چند سال پیش وقوع یک زلزله را در تاجیکستان با موفقیت پیش‌بینی کرده بوده است.

\*\*\*

ظهر جمعه نزدیک بود و می‌بایست از آکادمی علوم به مسجد قاضیات می‌رفتیم که قرار بود نماز جمعه در آنجا برگزار شود. جمعیت زیادی برای نماز حاضر شده بودند (البته وقتی به مسجد رسیدیم دیدیم خبرنگاران و فیلمبرداران یکی از کانال‌های معروف تلویزیونی امریکا، سی‌بی‌اس یا سی‌ان‌ان هم آنجا حضور دارند.)

ابتدا قاری ایرانی دل‌ها را با صوت دلنشین قرآن خود به وجد آورد و آنگاه آقای هادی غفاری به‌عنوان سخنران قبل از خطبه‌ها به ایراد سخن پرداخت. من تصادفاً رو به جمعیت نشسته بودم و می‌توانستم تأثیر صبحت را در چهره شنوندگان مشاهده کنم. هر بار که نام مبارک رسول اکرم (ص) بر زبان سخنران جاری می‌شد یا اشاره‌ای به آن بزرگوار به میان می‌آمد، اشک از چشم بیشتر حاضران می‌جوشید و این نشانه عمق باور دینی و ایمان مذهبی مردمی بود که هفتاد سال بود کمونیسم آنان را به هیچ‌انگاشته بود. بعد از صحبت سخنران، آقای توره‌جان‌زاده، قاضی مسلمانان جمهوری

تاجیکستان، خطبه‌هایی کوتاه به عربی قرائت کرد و به نماز ایستاد و در پایان نماز خود از مردم دعوت کرد تا به سخنان رئیس مجلس تاجیکستان که خود را به مسجد رسانده بود گوش دهند. رئیس مجلس چند دقیقه‌ای صحبت کرد و بر علاقه پارلمان و دولت به اسلام و مسلمانی تأکید نمود و اعلام کرد که به تصویب پارلمان، عید فطر و قربان و نوروز تعطیل رسمی خواهد بود. به بعضی مشکلات سیاسی و اقتصادی نیز اشاره کرد. جمعیت مهمه می‌کردند و بعضی از مردم می‌خواستند سر بحث و مناظره را بازکنند که مفتی میکروفون را به آقای ملکی معاون وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران سپرد و رئیس پارلمان را نجات داد.

از شبستان به سالن دیگری برای ناهار رفتیم که در ضلع دیگر مسجد واقع شده بود. مدتی طول کشید تا خود رابه آن سالن برسیم زیرا مردم از شدت علاقه چنان به سوی اعضای هیئت ایرانی هجوم آورده بودند که راهی برای عبور باز نمی‌ماند، مخصوصاً جوان‌ها به حدی شور و شوق از خود نشان می‌دادند که به وصف در نمی‌آید. هر چه مسئولان مسجد فریاد می‌زدند: «راه دهید، راه دهید!» گوش کسی بدهکار نبود و من در آن هنگامه، یادگزیلی از مولانا در دیوان شمس افتاده بودم که:

آب زنید راه را، هین که نگار می‌رسد      مژده دهید باغ، را بوی بهار می‌رسد  
 «راه دهید» یار را، آن مه ده چهار را      کز رخ نوربخش او، نور نثار می‌رسد  
 و در این فکر بودم که «راه دهید» حتماً عبارتی بوده که به همین صورت درست و صحیح در زمان مولانا هم در کوچه و بازار بلخ و بخارا معمول بوده و هنوز هم بر زبان این مردم جاری است.

آقای توره‌جان‌زاده در پذیرایی از میهمانان بر وفق سنت‌های دلپذیر تاجیکی سنگ تمام گذاشته بود، مخصوصاً به یاد دارم که در مقابل هر یک از میهمانان در کنار نان و خورش و سایر مخلفات، یک عدد انار خوشرنگ یا قوت‌فام، که با سلیقه تمام مثل گل شکفته شده بود، قرار داده بودند.

اینجا خوب است از بعضی آداب و سنن تاجیکی هم یاد کنیم: در پذیرایی از میهمانان، حتی در دیدارهای رسمی شبیه آنچه با ما در وزارت معارف داشتند، روی میز، در چندین بشقاب، نان تازه گرد خوشبویی می‌آورند و در ابتدای پذیرایی رسمی دارند به نام «نان شکستن» یا «نان اشکستن» بدین صورت که میزبان آن نان درست

و سالم را به دست خود چند تکه می‌کند تا میهمان بداند که صاحب خانه دیگر نمی‌خواهد نان را دست نخورده حفظ کند و این کنایه‌ای است لطیف برای دعوت به خوردن آنچه هست و نشانه‌ای ظریف از راه و رسم مهمان‌نوازی تاجیکان. دیگر اینکه در همه میهمانی‌ها، چندین قوری کوچک و گلدار پر از چای می‌آوردند و جای‌به‌جای در مقابل میهمانان می‌گذارند با فنجان‌هایی از همان جنس و همان گل، اما بی‌دسته، شبیه یک کاسه کوچک، و از آن قوری‌ها در این فنجان‌ها چای تقدیم می‌کنند و البته در کنار میوه‌های تازه، بادام و کشمش و مویز را هم فراموش نمی‌کنند.

\*\*\*

چند نفری که قرار بود با رئیس دانشگاه آقای طاهرآف ملاقات کنیم، قدری زودتر حرکت کردیم و خود را به دانشگاه رساندیم. رئیس دانشگاه آقای طاهرآف یا طاهرزاده و معاونان ایشان محبت بسیار کردند. صحبت از همکاری با دانشگاه‌های ایران به میان آمد و به سفر یک‌ماه قبل آقای دکتر علی‌اشرف صادقی استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی اشاره شد. در میان دانشگاهیان تاجیکی که در جمع حضور داشتند، خانم فیروزه امان‌اوا هم حضور داشتند که در اردیبهشت سال هفتاد برای شرکت در سمینار «زبان فارسی، زبان علم» همراه با هیئتی به تهران آمده بودند و اینجانب را نیز در وزارت آموزش و پرورش ملاقات کرده بودند. رئیس دانشگاه تا بیرون ساختمان به بدرقه آمد، همان‌جا که هنوز مجسمه کوچکی از لنین برپا بود، هرچند می‌گفتند مجسمه اصلی که هفت تن وزن داشته در پی یک روز عملیات همراه با شور و غوغای مردم شهر سرنگون شده و لایق شیرعلی هم دوبیتی زیر را به همان مناسبت سروده که:

الا مردم سرافشانت مبارک      تلاطم جوشی جانت مبارک  
چراغ نور «ایلیچی» ادا شد      چراغ نور ایمانت مبارک

\*\*\*

به مهمانسرا بازگشتیم و در آنجا با عسکر علی‌رجب‌آف رئیس آکادمی موسیقی باربد ملاقات کردیم و دستگاه ماشین تحریری را که در سفر به ایران از استاد دکتر شهیدی خواسته بود، از جانب استاد به ایشان دادیم. آقای رجب‌آف نامه‌ای همراه آورده بود،

بر اینکه حداد عادل هم عضو هیئت رئیسه فخری (یعنی افتخاری) آکادمی باربد شده است و من هرچه توضیح دادم که در موسیقی حتی شنونده خوبی هم نیستم، پذیرفت. پاکتی هم داد تا در تهران به استاد شجریان برسانم. آقای عینی هم آمدند و مقداری کتاب آوردند و یک جامه قبا مانند بلند راه‌راه و رنگارنگ؛ که گفتند این شکل جامه یادگار نیاکان ماست که از دوره سامانیان بازمانده و ما آن را به تن میهمانانی که از خود بدانیمشان می‌پوشانیم.

شب‌هنگام نیز در میهمانی شام و قبل از عزیمت به فرودگاه، میزبانان نظیر همان جامه را بر تن معاون وزارت خارجه پوشاندند و اظهار لطف کردند.

\*\*\*

سرانجام، بعد از چهل و هشت ساعت، که ندانستیم چگونه گذشت، دوباره خود را در فرودگاه تاجیکستان یافتیم تا با همان هواپیما که آمده بودیم بازگردیم. میزبانان به بدرقه آمده بودند. سعی می‌کردم نام‌ها را به خاطر بسپارم، قیوم‌اف، رشیداف، نظراف، رجب‌اف،... با خود می‌گفتم کی می‌شود این «اف»ها دوباره از نو «زاده» بشوند، منتها این «از نوزاده شدن» یا این رنسانس، در اینجا و این بار برخلاف رنسانس معروف اروپا، که بازگشتی به فرهنگ دنیوی و نفسانی روم قدیم و اعراض از دیانت و معنویت بود، قاعدتاً باید بازگشت به فرهنگ الهی و عرفانی و اصیل و نجیبی باشد که این مردم قرن‌ها پیش داشته‌اند و هنوز شعله آن در دل‌هاشان می‌لرزد و می‌سوزد. هواپیما کم‌کم از تاجیکستان دور می‌شد و من در کشاکش اندیشه‌ها و احساساتی که از هر سو بر دل و جانم چنگ می‌زدند به یاد شعری افتادم که سال‌ها پیش از یک شاعر تاجیکی خوانده بودم:

دگر روی جدایی را نبینیم	بیا حافظ دمی با هم نشینیم
بیا از بوستانش گل بچینیم	دیار رودکی از نو جوان شد
در این کشور که بر تاجش نگینیم	غزلخوانی و خوشگویی پسند است
سعادتمند فرزند زمینیم <sup>۱</sup>	بیا با مه سخن گویم و زهره

۱. مشاعره، از انتشارات بنگاه نشریات پروگرس، مسکو، ۱۹۶۷، صفحه ۲۲۹ (شعر از میرسعید میرشکر).

## ایران تاریخی چیست و ایرانی کیست؟

عبدالرحمان حسنی

هر ملت برای آن‌که جایگاه خود را در میان ملت‌های گوناگون جهان امروز بیابد و بر پایه‌ی شناختی درست بهتر بتواند برنامه بلندمدت و راهبردی خود را ساخته و بر آن پایه حرکت کند لازم است نخست پیشینه‌ی تاریخی خویش را بشناسد؛ بداند چگونه به پیدایی رسیده و از آن تاریخ تاکنون از چه راه‌ها و کوره‌راه‌هایی گذشته تا بدین‌جا رسیده است. در جهان امروز ملتی که تاریخ خود را نشناسد مانند کسی است که چشم او را بسته، در میان یک تونل رها کرده‌اند. نه می‌داند پشت سرش چه هست و نه می‌داند که در پیش روی با چه روبرو خواهد شد و به کجا خواهد رسید و همواره در هر بحران ممکن است دچار ویرانی حاصل از بی‌هویتی شود. ما ملت ایران نیز از این دستور جدا نیستیم. ما نیز باید طی یک مطالعه‌ی تاریخی مدوّن بر آن شویم تا بدانیم ایران از کی و در کجا شکل گرفته است و برآندهای سازنده‌ی آن‌ها چه کسانی هستند. قابل‌گفتن است که هر ملت و نام آن در پیوند با یک منطقه و یا مکانی معین می‌تواند صورت واقعیت به خود بگیرد. ملت انگلیس بدون وابستگی به جزیره انگلیس معنایی ندارد، ملت چین بدون وابستگی به خاک کشور چین قابل‌درک نیست و ملت ایران هم بدون در نظر گرفتن محدوده‌ی جغرافیایی وابسته به آن قابل‌بررسی نیست.

بررسی‌های تاریخی که تاکنون درباره‌ی منطقه ایران صورت گرفته است به ما نشان می‌دهد که این منطقه پیش از ورود اقوام آریایی بدانجا، محل زندگی اقوام گوناگونی بوده که، با یکدیگر ارتباط‌های فرهنگی و اقتصادی و نیز کشاکشی‌هایی داشته‌اند. نام قزوین و کاشان و نیز دریاچه خزر (کاسپین) به لحاظ زبان‌شناختی دارای ریشه‌های

مشترک هستند. نام قزوین در واقع عربی شده نام کاسپین است و نام کاشان نیز (احتمالاً) حالت جمع «کاش» و یا وجه دیگر آن «کاس» است.

بنابر یافته‌های باستان‌شناسان اقوام شناخته‌شده دوران پیش از کوچ آریاییان در منطقه ایران ایلامی‌ها، کاسپی-کاشی‌ها، مانایی‌ها، لولوبیان، گوتی‌ها ماک‌ها، کادوسی‌ها و بومیان دیگری که از نام آن‌ها بی‌خبریم بوده‌اند<sup>۱</sup>. این اقوام نه سامی بوده‌اند و نه آریایی؛ اینان مردمان ایران جغرافیایی بوده و در سطوح مختلف فرهنگ و تمدن قرار داشته‌اند لیکن وجه عمده (و البته نه همه آنان) نجابت و آشتی‌جویی و همزیستی آرامشانه بوده است<sup>۲</sup> و به همین دلیل است که آنان توانستند حضور قوم کوچنده آریایی را در میان پشته ایران پذیرفته و با آنان درآمیزند. آثار یافته شده این قوم در جای جای خاک ایران جغرافیایی یافت شده است. شهر سوخته در نزدیکی زابل و تپه‌های سیلک در جنوب کاشان و کاوش‌های باستانی در منطقه لرستان گویای سطح بالای فرهنگ و تمدن نسبتاً پیشرفته این اقوام است. برای نمونه در شهر سوخته دو تاس نرد و مهر مدیریت (که در اختیار زنان بوده) و نیز آثاری که نشان‌دهنده انجام عمل جراحی موفق است، متعلق به حدود پنج هزار سال پیش، یافت شده است.

در شاهنامه فردوسی آمده است: تهمورس چون گردنکشی دیوان زیر فرمان خود را دید، آنان را در جنگی نه‌چندان بزرگ به بند کشید و دیوان برای رهایی از بند به وی گفتند اگر ما را رها کنی ما نیز هنری به شما نشان خواهیم داد که شما را به کار آید و آنان پس از رهایی، بنا به زبانی که نهاده بودند به پادشاه نوشتن آموختند.

کشیدندشان خسته و بسته زار	به جان خواستند آن زمان زینهار
که ما را مگش تا یکی نوهنر	بیمورنیمت که آید به بر
چو آزادشان شد سر از بند او	بجستند ناچار پیوند او
نبشتن به خُسرو بیاموختند	دلش را چو خورشید بفروختند

با توجه به قانونمندی‌های اسطوره‌شناسی و راز و رمزهای به‌نمود آوردن حقایق از

۱. ایران نامک، امان‌الله قُرشی، (۱۳۷۳)،، تهران، ص ۱۸۵.

۲. در قبرهایی که مربوط به آن دوران است اشیایی چون ابزارهای کار و دوخت و دوز و چراغ و دگمه یافت شده است و به‌ندرت در کنار مردگان سلاح دیده‌شده است که نشانه کم‌اهمیت بودن جنگجویی و مبارزه در میان آنان بوده است.

میان پیچ‌وتاب آن‌ها می‌توان احساس کرد جنگ میان تهمورس و دیوان، در واقع جنگ میان ایرانیان کوچنده و بومیان بوده است؛ بومیانی که خواندن و نوشتن می‌دانستند و کوچندگان که نمی‌دانستند.

### فرهنگ سیاسی منطقه پیش از آمدن آریاییان

در افکار رایج آنچه از سنگ‌نوشته‌ها و سنگ‌نگاره‌ها در مورد فرهنگ سیاسی ایران باستان برمی‌آید آن است که کتیبه‌ها و نشان‌های دوران هخامنشی همگی برخاسته از فرهنگ قوم آریایی است لیکن وقتی به درون کتیبه و مُهر بابل و آشور و لولوبیان و سایر اقوام ساکن منطقه ایران جغرافیایی پیش از آمدن اقوام آریایی می‌رویم، پس از مشاهده نه‌چندان ژرف متوجه می‌شویم که سنگ‌نگاره‌های دوران هخامنشی در واقع وجه تکامل‌یافته و انسانی‌تر سنگ‌نگاره‌های دوران پیش‌تر از خود است. برای نمونه تصویر شماره یک نقش برجسته انوبانی‌نی پادشاه لولوبیان، در حدود چهار هزار و پانصد سال پیش است<sup>۱</sup>

#### تصویر شماره یک



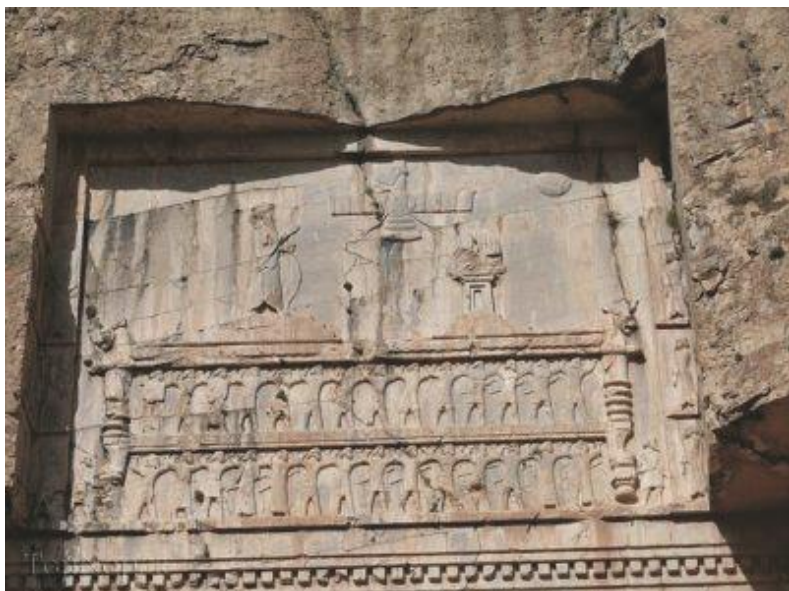
نقش برجسته انوبانی‌نی، پادشاه لولوبیان. نیمه دوم هزاره سوم ق. م.  
نقل از گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۳

۱. برداشت از کتاب جامعه بزرگ شرق، نوشته شاپور لواسانی، نشر شمع، (۱۳۷۰) ص ۱۴۱.



و در سنگ‌نگاره دیگری که از هخامنشیان در نقش رستم، در آرامگاه داریوش آمده است (تصویر شماره دو) به آسانی می‌توان دریافت چگونه اندیشه و هنر سیاسی لولوبیان به هخامنشیان رسیده و توسط آنان تکامل یافته است.

### تصویر شماره دو



و نیز سنگ‌نگاره دیگری در بخش بالایی رود دیاله که از ارتفاعات زاگرس در استان گیلان سرچشمه می‌گیرد و مربوط به حمله گوتیان به کشور زابان است. گوتیان یکی از اقوام ایرانی پیش از کوچ آریاییان است که در منطقه‌ای میان دریاچه ارومیه و دریاچه خزر زندگی می‌کرده‌اند و کشور زابان در منطقه رود زاب کوچک امروزی بوده که منطقه پیرانشهر را در برمی‌گیرد. در این سنگ‌نگاره که در صخره شیخ‌خان جای داشته و مربوط به پایان هزاره دوم قبل از میلاد است<sup>۱</sup> شخصی به نام «شیر پیرینی» دشمن خود را در

۱. جامعه بزرگ شرق، همان صفحه ۱۴۲.

زیر پا مغلوب کرده است (تصویر شماره سه)؛ و سنگ‌نگاره دیگری که تقریباً همین صحنه را — لیکن به لحاظ هنری و فرهنگی پیشرفته‌تر — به بیننده القامی کند، در بیستون هست که در آن داریوش کبیر با زیر پا نهادن دشمن، دست خود را به نشانه سپاس از اهورمزدا برای پاینده نگه داشتن شاهنشاهی اش بلند کرده است (تصویر شماره چهار).

تصویر شماره سه



سنگ‌نگاره صخره شیخ‌خان پایان هزاره دوم قبل از میلاد

## تصویر شماره چهار



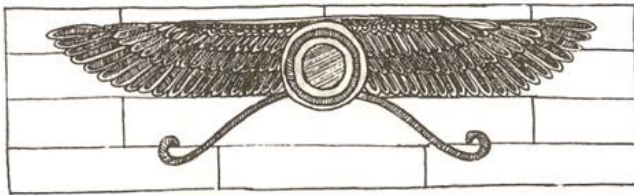
سنگ‌نگاره داریوش کبیر در بیستون

از این دو سنگ‌نگاره چنین برمی‌آید که فرهنگ و هنر دوران هخامنشی، نه به‌عنوان هنر قوم آریایی کوچنده، که در جایگاه ادامه‌دهندهٔ تکامل هنر و اندیشهٔ سیاسی ایران جغرافیایی به دست هخامنشیان بایستی ارزیابی و نگریسته شود.

از دیگر سنگ‌نگاره‌های معروف که در تخت جمشید و نقش رستم و دیگر جای‌ها دیده می‌شود نقش فرّوهر است. این نقش چنانچه در انگارهٔ مردم جای گرفته است، نقشی متعلق به هخامنشیان است که ریشه در دین زرتشت دارد لیکن با ریشه‌یابی و رجوع به مَهرها و سنگ‌نگاره‌های تمدن ایران جغرافیایی پیش از هخامنشیان به این نتیجه می‌رسیم که این نقش به‌صورتی ابتدایی‌تر در میان اقوام منطقهٔ ایران جغرافیایی حضور داشته و ریشهٔ آن در آیین مهرپرستی و یا نورستایی است. در آیین نورستایی هر عنصر نورزا که مترادف گرمی‌زا نیز بوده است به دیدهٔ ستودنی نگریسته می‌شده است و از آنجاکه همه‌چیزهای مقدس به‌نوعی پایی در آسمان می‌داشته‌اند لذا آن مردمان در رؤیا خود برای آن بالی قائل می‌شدند تا بتوانند پیوند آن را با آسمان برای خود بهتر

نهادینه کنند. بر این پایه با افزودن بال به خورشید (بزرگ‌ترین نماد نور و گرمی) نشانی ساختند تا به کمک آن بهتر بتوانند احساس فلسفی خود را به نمایش گذارند. تصاویر شماره پنج و شش مهر خورشید بال‌دار از منطقه باستانی میان شوش و میانرودان را مربوط به سه‌هزار سال پیش از میلاد نشان می‌دهد<sup>۱</sup>.

#### تصویر شماره پنج



مهر خورشید بال‌دار ناحیه شوش تا میانرودان

#### تصویر شماره شش



نقش کامل‌تر شده خورشید بال‌دار منطقه شوش تا میانرودان

همان‌گونه که مشاهده می‌شود این خورشید بال‌دار نگاره اولیه فرَوَهَر بوده که در دوره‌های بعد با افزوده شدن بخش‌های دیگر بدن پرنده — یعنی دُم و دو پا و سر — کامل و به شکل فرَوَهَر دوره هخامنشی نزدیک‌تر شده است.

۱. جامعه بزرگ شرق، همان صفحه ۱۳۷ برداشت‌شده از 90 page . unvala 1930.

از سوی دیگر در منطقه آشور در میان خورشید بالدار، نقش مردی با یک کمان آمده که خدای جنگ است (تصویر شماره هفت).

#### تصویر شماره هفت



مهر خدای آشور یا خدای جنگ منطقه شوش تا میانرودان

بدین ترتیب شاهنشاهی هخامنشی جان مایه این نگاره را برداشت کرده و با تغییراتی که نشان‌دهنده پختگی اندیشه و هنر و فناوری است آن را به صورت فَرَوَهَر تکامل بخشیده است. (تصویر شماره هشت)

#### تصویر شماره هشت



نقش فَرَوَهَر تکامل یافته در سنگ نگاره‌های هخامنشی

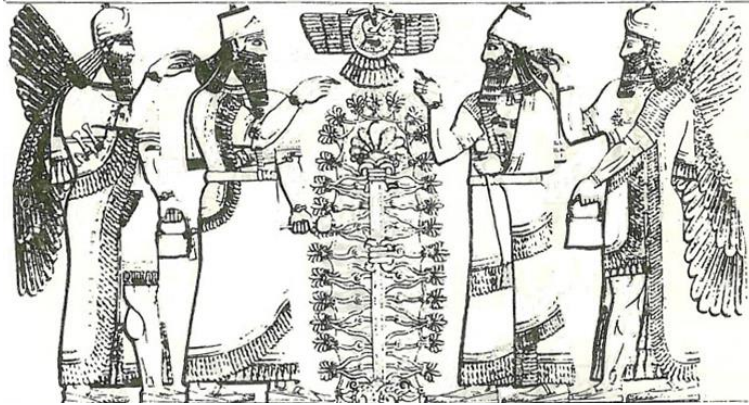
بر این پایه می‌توان گفت نقش فَرَوَهَر ریشه در خاک باستانی‌ترین فرهنگ ایران جغرافیایی داشته و در طول تاریخ سیاسی آن که آمیزه‌ای از دین و دولت بوده، آرام‌آرام تکامل یافته است.

### نتیجه‌گیری

با توجه به شواهد تاریخی به‌دست آمده و بازشکافی مجموعه آثار ایران باستان و توجه به ابعاد سیاسی دینی و زبانی و اسطوره‌ها، چنین برمی‌آید که تاریخ اقوام ایرانی نه به ورود آریاییان بلکه به سه یا چهار هزار سال پیش‌تر از آن برمی‌گردد. اقوام این منطقه نیز مانند اقوام آریایی در مقطعی از تاریخ از راه کوچ تدریجی ساکن این منطقه شده‌اند که چندوچون آن بر ما آشکار نیست. بررسی‌های تاریخی نشان از کوچ‌های بسیار باستانی‌تر از قاره آفریقا دارند، لیکن آنچه پدیده ایران تاریخی را در ذهن ما به‌عنوان یک پدیده جدا از هند و چین و آفریقا استقلال می‌بخشد وجه فرهنگی آن است؛ وجهی که در پیوستگی دین و زبان و اعتقادهای فلسفی، صورت واقع و حقیقی به خود می‌گیرد. این ابربوم (به معنای منطقه فرهنگی بزرگ) که اصلی‌ترین جایگاه آن از سوی غرب، غرب عراق امروزی، از شرق تا کناره‌های هندوستان و از شمال شرق به ایغور و ترکستان چین و دریاچه آرال و قزاقستان و از شمال غربی، به شمال باکو و گرجستان و ارمنستان و از جنوب به کرانه‌های خلیج فارس محدود می‌شود اصلی‌ترین جایگاه ایران جغرافیایی است که آثار فرهنگ و تمدن آن از تقریباً شش هزار سال تاکنون در دست است. اقوام آریایی نیز یکی از کوچندگان به این ابربوم بوده‌اند که مهر خود را بر آن زده‌اند. اقوام آریایی با کوچ خود به ایران جغرافیایی، فرهنگ آنان را پذیرفته و پس از هم‌رنگ شدن و آمیزش با آنان، فرهنگ پذیرفته شده آنان را به اوج رساندند. آنان از اقوام میزبان خط آموختند. خط میخی هخامنشیان به‌صورتی ابتدایی‌تر، از خط آرامی آن زمان گرفته شده و سپس تکمیل شد. شیوه آرایش ریش و مو را نیز آریاییان از مردمان میزبان برگرفتند. توجه به مهرهای به‌دست آمده از منطقه نیپور (واقع در جنوب بغداد) و سنگ‌نگاره خدای آشور این گزاره را به‌خوبی تأیید می‌کند (تصاویر هشت و نه).



تصویر شماره نه



سنگ نگاره خدای آشور

تصویر شماره ده



یک مهر آشوری

مهر آشوری

دین آریاییان قبل از آمیزش با اقوام میزبان در خاک ایران جغرافیایی، زرتشتی بوده است و چنانچه از شواهد برمی آید بایستی در شرق ایران به ظهور رسیده و سپس در غرب ایران با برخورد به اندیشه‌های دینی نورستایی یا مهرپرستی آن منطقه دگرگونی‌هایی چند به خود گرفته است. در واقع دین زرتشت نیاز فرهنگی قوم آریایی برای گذار از دوره شکارگری به دوره کشاورزی بوده است.<sup>۱</sup> زرتشت حدود هزار و اندی سال پیش از میلاد با درک درست از نیاز زمانه قوم آریا، دین خود را که بر محور آبادکردن جهان از راه کشاورزی و پاک نگه‌داشتن آب و خاک و دور کردن دروغ از اندیشه مردمان، بنا نهاد<sup>۲</sup>، لیکن این اندیشه در غرب ایران با دین مهرپرستی یا نورستایی آمیزش گرفته و نکوداشت نور و آتش را در کنار دیگر باورهای خود نشانده است؛ اما اقوام آریایی نیز بر اقوام باشنده میزبان، اثرهایی را گذارده است. یکی از اثرهایی که قوم آریایی تازه از راه رسیده بر باشندگان ایران جغرافیایی نهاد زبان بود، در زبان‌های ایرانی پس از کوچ اقوام آریایی، یعنی ایران تاریخی، وجوه مشترک زیادی میان واژه‌های کلیدی و پایه‌ای آن با زبان اقوام هند و اروپایی به چشم می‌خورد. واژه‌های مادر، پدر، برادر، جنگل، شبان، گاو، هست، نیست، من، تو، زن، درخت و چندصد واژه دیگر نشانه نوعی خویشاوندی میان زبان ایران تاریخی و زبان باشندگان اروپا، به‌ویژه بخش روسی آن است. از دیگر تأثیرهای تمدن آریایی بر اقوام میزبان یکی اسب و دیگر ارباب جنگی بوده است که از سوی آنان در تمدن ایران جغرافیایی جایگاه بیشتری یافت.

تمدن آریایی به‌تنهایی تمدن پیشرفته‌ای نبود و تمدن ایران جغرافیایی نیز به‌نوعی در ایستایی افتاده بود (دلیل این نتیجه‌گیری، سکون نسبی در آثار فرهنگی - سیاسی است که در آثار ایران جغرافیایی به چشم می‌خورد. سنگ‌نگاره‌ها و مهرها حدود دو هزار سال تقریباً تغییر چشم‌گیری نکرده بودند لیکن برخورد دو تمدن آریایی کوچنده و مردمان باشنده در ایران جغرافیایی و درهم‌آمیزی آن دو با یکدیگر، منجر به پیدایش تمدنی شکوفا و جهانی شد که به «ایران شاهنشاهی» آوازه یافت.

ملت ایران تاریخی (یعنی ملتی که دارای تاریخی مکتوب شده بود) نیز به لحاظ مشخصات ژنی و ظاهری، ادامه مشخصات نژادی قوم آریا نیست. چهره اقوام آریایی پیش

۱. مقدمه اوستا، جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، ج ۸، (۱۳۸۳)، ص سی و شش.

۲. گاتاها، اشعار زرتشت، دکتر حسین وحیدی، نشر فرزین چاپ سوم ۱۳۷۶



از کوچیدن به ایران بنا بر سرچشمه‌های چینی «مردمانی سرخ‌موی و سبزچشم» بوده‌اند<sup>۱</sup> لیکن چهره ایرانی امروز عمدتاً گندمگون و سیاه‌چشم است که در جنوب ایران پررنگ‌تر و در مرکز و شمال کم‌رنگ‌تر است. در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» از قول آمیانوس<sup>۲</sup> آمده است «ایرانیان قامتی رسا، چهره‌ای گندمگون و یا سبزه‌روشن و ابروانی به‌هم‌پیوسته دارند.»<sup>۳</sup> این نوشته در زمانی آمده که هنوز تازیان به ایران حمله نکرده و لذا نمی‌توان گفت چهره امروز ایرانیان متأثر از هجوم تازیان است و این بدان معناست که باوجود همه تاخت‌وتازها و کوچ‌هایی که در این بوم باستانی صورت گرفته چهره امروز ایرانیان هنوز نسبت به چهره مردمان بومی باستان تغییر درخور توجهی نداشته است.

با توجه به آنچه آمد می‌توان گفت قوم ایران تاریخی، قومی است که با آمیزش فرهنگی باشنندگان ایران جغرافیایی با قوم کوچنده آریا و پذیرش جنبه‌های مثبت و کارساز آن، در حدود سه هزار سال پیش شکل گرفته که پس از اتحاد سیاسی به یک شکوفایی جهانی دست‌یافت. تاریخ تولد ایران نه از فتح بابل آغاز می‌شود و نه از کوچ آریاییان. اگر ایران جغرافیایی باستان را خاستگاه اصلی ایرانیان، بدانیم با توجه به شواهد باستان‌شناسی تمدنی حدود شش هزار سال برای آن قابل‌تصور خواهد بود؛ تمدنی که قوم کوچنده آریایی را در سه هزار سال پیش در خود پذیرفت و بیش از آن که خود آریایی شود آریایی را مانند خود کرد. با توجه به همسانی‌های بزرگی که میان زبان اقوام ایرانی (پس از شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی) و زبان اقوام اروپایی وجود دارد می‌توان چنین نتیجه گرفت که آریایی‌های کوچنده به سرزمین ایران، تنها زبان خود را در منطقه جاری (و تحمیل) کردند. این فرض زیاد نمی‌تواند از واقعیت دور باشد زیرا در طول تاریخ زیاد اتفاق افتاده که اقوام مهاجر، زبان منطقه‌ای را که بدانجا کوچیده‌اند تغییر دادند؛ چنان‌که منطقه آسیای صغیر در گذشته (شاید ۷ قرن پیش) امپراتور روم شرقی بوده و زبان رایج آنان رومی بوده است لیکن اکنون به ترکی استانبولی سخن می‌گویند.

۱. ایران نامک، همان ص ۱۲۰.

۲. آمیانوس رومی (با اصل یونانی) یکی از سپاهیان رومی بوده که در جنگ‌های متعدد میان ایران و روم شرکت داشته است.

۳. ایران در زمان ساسانیان، نوشته پرفسور کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی، چاپ نهم، نشر آشنا، ص ۶۶۱.

## درآمدی بر شاه‌نامه‌پژوهی و فردوسی‌شناسی در اتحاد شوروی

بهمن حمیدی\*

### پیش‌درآمد: غرب

عنوان مقاله و تمرکز آن بر «شاه‌نامه‌پژوهی و فردوسی‌شناسی» و محدود و مکلف بودن آن بر جغرافیای فرهنگی «اتحاد شوروی» نباید این نوشتار را از ادای دینی — هرچند مجمل در این مقال — به خاورشناسان غیرروس، که نه تنها در شاه‌نامه‌پژوهی که در سپهر ادب فارسی نیز نقشی راه‌گشا و پراح داشته‌اند و دارند، غافل گذارد:

- نخستین کس از اروپاییان که با شاه‌نامه‌آشنایی و سپس الفت یافت، سر ویلیام جونس انگلیسی (۱۷۹۶-۱۷۴۷) بود که در مقام داور دادگاه عالی کلکته‌ی هند در ۱۷۷۱ با شاه‌نامه آشنا شد؛
- پس از جونس، جیمز آنکینسن (۱۸۵۲-۱۷۸۰) مبادرت به ترجمه‌ی شاه‌نامه به زبان انگلیسی کرد که کارش نیمه‌تمام ماند و پسرش سال‌ها بعد، در ۱۸۸۶، همان بخش از ترجمه‌ی پدر را به چاپ رساند؛
- یوزف فن هامر پورگشتال اتریشی گزارش «سام و زال و سیمرخ» را به آلمانی برگرداند؛
- مَتیو لَمْسَدِن انگلیسی، در ۱۸۱۱ در کلکته، مجلد نخست شاه‌نامه را با حروف سربی و خط نستعلیق به چاپ رساند؛
- در ادامه‌ی کار لمسدن، افسری انگلیسی به نام تُرنر ماکان (مَکَن = می‌کن) شاه‌نامه را، به سال ۱۸۲۹، در چهار مجلد در کلکته به چاپ رساند؛

---

\* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی، شاه‌نامه‌پژوه، نویسنده، ویراستار.

- تصحیح پسین شاهنامه به همت ژول مول فرانسوی همراه با ترجمه‌ی فرانسه‌ی آن از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ میلادی به مدت چهل سال در هفت مجلد به‌انجام رسید و در پاریس انتشار یافت؛
- پس از مول، دانشمند آلمانی، یوهان فولرلس (فولرس = فولرس)، بر اساس دو نسخه چاپ‌شده‌ی ماکان و مول، اقدام به تصحیح انتقادی شاهنامه کرد که کارش ناتمام ماند و شاگرد یا هم‌کارش ساموئل لندوئر کار او را پی‌گرفت، اما موفق به اتمام آن نشد و کار در «پادشاهی دارا» متوقف ماند. مجلد چهارم و پایانی این نسخه‌ی انتقادی را دانشمند زبان‌شناس آلمانی فریتس ولف به فرجام رساند که تاکنون منتشر نشده است. ولف بر اساس همین نسخه‌ها، همه‌ی واژگان شاهنامه — به‌جز حروف اضافه و عطف — را الفبایی و بسامدی، همراه با ترجمه‌ی آلمانی واژه‌ها در کتاب پُرارجی زیر نام فرهنگ شاهنامه‌فردوسی به جوامع فرهنگی آلمان و ایران و نیز فراتر از این دو مرز عرضه کرد که تلاشی ستودنی است. ولف در این فرهنگ نشانی تک‌تک واژه‌ها را در جای‌جای شاهنامه نمایاند و به کاربرد آن‌ها، در نسخه‌بدل‌هایی که در اختیار داشت، اشاره کرد.
- از شاهنامه‌پژوهان نام‌دار غرب که در ایران شناخته‌اند و آثارشان از مستندات شاهنامه‌پژوهی و فردوسی‌شناسی است، سوای همه‌ی شاهنامه‌پژوهانی که مول در دیباچه شاهنامه‌فردوسی خود به آنان و نتایج تلاش‌شان به تفصیل پرداخته است، می‌توان از تئودور نولدکه، خاورشناس آلمانی، با کتاب حماسه‌ملی ایران به ترجمه‌ی بزرگ علوی؛ کورت هاینریش هانزن با کتاب شاهنامه‌فردوسی (ساختار و قالب) به ترجمه‌ی کیکاووس جهان‌داری؛ هانری ماسه‌ی فرانسوی، مؤلف فردوسی و حماسه‌ملی به ترجمه‌ی دکتر مهدی روشن‌ضمیر، یاد کرد و در ادامه به مجلدات کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه‌ی ایرج افشار ارجاع داد که «ترجمه‌ها و منقولات» غربیان را در زبان‌های آلمانی، ارمنی، انگلیسی، ایتالیایی، دانمارکی، سوئدی، فرانسوی، لاتینی، لهستانی و مجاری به‌اختصار معرفی کرده‌اند. در دانشنامه‌ی ادب فارسی (ادب فارسی در آناتولی و بالکان)، ذیل حرف «ش» مقاله‌ی مفصلی به «شاهنامه در آناتولی و بالکان» اختصاص یافته است که پی‌گیری مندرجات آن می‌تواند سودمند باشد.
- در مهرماه سال ۱۳۱۳، به بهانه‌ی «هزاره‌فردوسی»، نخستین اجلاس کنگره‌ی فرامرزی فردوسی در تالار دبیرستان دارالفنون برگزار شد که از میان خاورشناسان و

شاهنامه‌پژوهان غرب: سباستیان بک از آلمان، آنتونینا پاگلیارو از ایتالیا، جان درینک وائر از انگلستان، رأس سر دنیسن از انگلستان، دکتر یان ریپکا از چکسلواکی (هرچند به اردوی شرق تعلق داشت)، دکتر فردریک زاره از آلمان، آرتور کریستن سن از دانمارک، دکتر ارنست کوهنل از آلمان، دکتر ژرژ کونیتنو از فرانسه، فرانکلین موت گتیر از امریکا، هانری ماسه از فرانسه، و ج. هاکن از فرانسه حضور داشتند و خطابه‌هایی ایراد کردند.

### اتحاد شوروی

- پیشینه‌ی فردوسی‌شناسی و شاهنامه‌پژوهی و اصولاً آشنایی با شاهنامه در روسیه به اوایل سده‌ی نوزده، به‌ویژه به ترجمه‌ی منتخباتی از شاهنامه به روسی در مجله‌ی وِرسْتینِک اِوْرُوپِی (*Verstnik Evropy*) در سال ۱۸۱۵، باز می‌گردد. همین نشریه در همین سال هجونا‌مۀ فردوسی و محمود را به روسی منتشر کرد و در سال ۱۸۱۸ نیز بریده‌ای از داستان بیژن و منیژه را در پترزبورگ انتشار داد؛
- ترجمه‌ی روسی هجونا‌مۀ محمود را آلکساندر بالدیرف یک بار در سال ۱۸۲۶ و بار دیگر در ۱۸۳۳ در مسکو، در *Parsidskaia Khristomatiia*، انتشار داد؛
- والتنین آلکسی‌ویچ ژوکوفسکی در ۱۸۴۹ ترجمه‌ی رستم و سهراب را در شعرهای تازه‌ی ژوکوفسکی (*Novye Stikotvoreniia Zhukoskogo*) در سن پترزبورگ چاپ کرد؛
- در سال ۱۸۹۶، آگافانگل کری‌مُسکی شاهنامه را از آغاز تا پادشاهی منوچهر به روسی برگرداند و منتشر کرد و بار دیگر همین ترجمه را در ۱۹۲۲ در کیف به چاپ رساند؛
- س. ای. ساکولف در ۱۹۰۵ شاهنامه را تا پایان پادشاهی فریدون ترجمه و در مسکو منتشر کرد. همو در ۱۹۱۵ برگردانده‌ی داستان رستم و سهراب کری‌مُسکی و ترجمه‌ی بخش نخست شاهنامه‌ی او را نیز در مسکو به چاپ و انتشار رساند؛
- در سال ۱۹۳۴، م. م. دیاکونف ترجمه‌ی داستان بیژن و منیژه را در *Bakinkii Rabochii* منتشر کرد و نیز در همان سال برگردانده‌ی نبرد گیو و پیران را در *Striom* و ترجمه‌ی منتخبی از داستان بیژن و منیژه را در *Vestnik Znamiia* به چاپ رساند؛
- «جنگ منوچهر برای استقلال ایران» مقاله‌ای است که ا. ای. گروزینسکی آن را به

سال ۱۹۳۴ در نشریه‌ی *Krasnoarmeets i Kransnoflotets* به چاپ رساند. همو

در همان سال متخعی از شاهنامه را در نشریه‌ی *Znamiia* (بیرق) منتشر کرد؛

• م. لوزینسکی در سال ۱۹۳۴ گزارش بهرام گور و آزاده را از شاهنامه به انضمام متن فارسی آن، پرداخت. ی. اربلی، که در آن زمان به سرپرستی موزه آرمیتاژ لنین گراد منصوب شده بود، کار لوزینسکی را تصحیح کرد و بر آن مقدمه‌ای نوشت. خود اربلی (یوسف آبگازویچ اربلی = ژوزف اربلی) شاهنامه فردوسی، و نیز بهرام گور را در ۱۹۳۴، فردوسی را در ۱۹۴۳ و شاهنامه فردوسی را مجدداً در ۱۹۴۴ منتشر کرد (معصومی: دانشنامه ادب فارسی)؛

• پ. ولگین هم‌راه با ب. و. لیگران (هم‌کار اربلی در موزه آرمیتاژ، میان سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷) در سال ۱۹۳۴ مجموعه‌ی مقالاتی را در آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی در لنین‌گراد زیر نام فردوسی ۱۹۳۴-۹۳۴ به چاپ رساندند؛

• س. بانو لاهوتی و ابوالقاسم لاهوتی و ا. ا. استاریکف (آلکسی آرکادیوویچ استاریکف) در مجلد اول کتاب مسکو ترجمه‌ای از شاهنامه را به اشتراک انتشار دادند.

ایرج افشار، در پی انتشار چاپ اول کتاب‌شناسی فردوسی در سال ۱۳۴۷، چاپ دوم کتاب را «حاوی و شامل کتب و مقالاتی که تا اواسط پاییز سال ۱۳۵۴ منتشر شده‌اند»، معرفی کرد؛ چنین است که گاه آثاری در بخش روسی این چاپ فهرست شده‌اند که مشمول تسلسل زمانی نمی‌توانند باشند.

اینک یافته‌های مندرج در کتاب‌شناسی (چاپ دوم) و به همان اختصار:

• در سال ۱۸۴۸، کاظم بگ، در مجله مطالب شمال، مقاله «اساطیر فارس‌ها بر طبق اثر فردوسی» را چاپ کرده است.

• س. نازاریانتس: ابوالقاسم فردوسی طوسی، [خالق] کتاب شاهان که تحت عنوان شاهنامه معروف است... کتاب اول، قازان، ۱۸۴۹.

• ای. زینویف: داستان‌های حماسی ایران... پترزبورگ، ۱۸۵۸.

• «مسلمان بودن رستم دستان»: مجله داستان‌های زنده، پترزبورگ، ۱۸۹۱.

• و. آ. ژوکوفسکی: تفسیر تمثیل در هجای فردوسی، ۱۸۹۱.

• همو: قبر فردوسی، مسافرت به خراسان در ۱۸۹۱، ۱۸۹۲.

- ساموئل. گلزادیان: رستم و سهراب، ۱۸۹۳.
  - آ. و. کریمسکی: «فردوسی»، دایرةالمعارف روس، مجلد ۳۶، پترزبورگ، ۱۹۰۲، ۱۹۰۵.
  - س. ای. ساکولف: منتخبی از شاهنامه، مسکو، ۱۹۱۵.
  - همو: رستم و سهراب، تاریخ پارس: آ. و. کریمسکی، مسکو، ۱۹۱۵.
  - همو: منتخبی از شاهنامه: تاریخ پارس: آ. و. کریمسکی، مسکو، ۱۹۱۵.
  - ف. آ. رزنبرگ: دربارهٔ باده و بزم در حماسهٔ ملی ایران، موزه‌ی سن پترزبورگ، ۱۹۱۷.
  - ف. ای. اشمیت (فئودور ایوانوویچ): چین - پارس - بیزانس، مجلهٔ خاور نوین، ۱۹۲۳.
  - د. ک. پتروف (دمیتری کنستانتینوویچ): شعر فراموش شده دربارهٔ فردوسی. *C.R.A.S*، ۱۹۲۴.
  - AD-Eli, Sh: مجلهٔ ادبی ماوراء قفقاز، ۱۹۳۴.
  - یوگنی ادواردوویچ برتلس: فردوسی، به مناسبت هزارهٔ تولد شاعر ایرانی، ابوالقاسم فردوسی، بولتن آکادمی علوم شوروی، ۱۹۳۴.
  - ی. ا. برتلس: فردوسی و تلاش هنری او، فردوسی ۱۹۳۴-۹۳۴.
  - م. م. دیاکونف: نبرد گودرز با پیران در کتاب می‌سازیم، ۱۹۳۴؛
- و ۱۵۲ کتاب و مقاله‌ی پژوهشی دیگر به انضمام عکس دو صفحه‌ی روسی از کتاب‌شناسی شوروی که انتقال همه‌ی آن‌ها در این‌جا جز ملال حاصلی نخواهد داشت. علاقه‌مندان می‌توانند به اصل مأخذ مراجعه کنند: (کتاب‌شناسی، چاپ دوم، ۱۳۵۵، صص ۱۸۴ تا ۱۹۵).
- در ۱۲ مهر ۱۳۱۳ خورشیدی، به مناسبت هزاره‌ی میلاد فردوسی «کنگرهٔ فردوسی» همراه با جشن تولد سخنور توس در تالار دبیرستان دارالفنون برگزار شد و پنج روز ادامه یافت. در این کنگره، در جمع دانشمندان و شاهنامه‌پژوهان ایران، هند، بریتانیا، آلمان، امریکا، ژاپن، چکسلواکی، عراق، ترکیه، دانمارک، فرانسه، افغانستان، فلسطین و لهستان، از خیل دانشمندان فردوسی‌شناس شوروی: اُربلی، برتلس، بولوتنیکیف، روماسکیویچ، فریمان، پروفیسور نیکولای مار، مینورسکی و نیز از چکسلواکی: دکتر یان ریپکا، بَدْرِیک هرزونی، و از لهستان: یارنوس کیویچ حضور داشتند و تنی چند از ایشان به فارسی یا به زبان مادری خطابه‌هایی ایراد کردند.

از شاهنامه‌پژوهان و فردوسی‌شناسان روس زبان، که آثاری از ایشان به زبان فارسی نیز برگردیده و در ایران منتشر شده است، می‌توان به یوگنی ادواردویچ برتلس: تاریخ ادبیات فارسی (از دوران فردوسی تا عهد سلجوقیان) و فردوسی و سروده‌هایش، هردو به ترجمه سیروس ایزدی و نیز از خاورشناس برجسته، واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد: تاریخ حماسه ملی ایران به ترجمه‌ی کیکاووس جهاننداری یاد کرد.

کارل گرمانوویچ زالمان (۱۹۱۶-۱۸۴۹) — خاورشناس روس و عضو برجسته‌ی فرهنگستان علوم سن‌پترزبورگ — مجموعه‌ای از لغات شاهنامه را که عبدالقادر بغدادی (۱۰۹۳-۱۰۳۰ ه. ق) گرد آورده بود، در کتابی که اینک لغت شاهنامه نام گرفته است، مرتب و تصحیح کرد. این کتاب در تهران از سوی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی با ترجمه و توضیح و تعلیق توفیق ه. سبحانی و علی رواقی به سال ۱۳۸۲ به چاپ رسید.

آ. آ. استاریکف (آلکسی آرکادیویچ) (۱۹۶۲-۱۸۹۲) در سال ۱۹۵۷ به پیوست مجلد یکم شاهنامه به زبان روسی، کتاب فردوسی و شاهنامه را منتشر کرد که بعدها به همت رضا آذرخشی به فارسی برگردانده و نخست در مجله‌ی پیام نوین — ویژه‌نامه‌ی انجمن فرهنگی ایران و شوروی — در چند شماره، میان سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ منتشر شد. این سلسله‌مقالات را سازمان کتاب‌های جیبی به سال ۱۳۴۶ در کتابی مستقل به چاپ رساند.

علی دهباشی در مجموعه‌ی سی‌وشش گفتار درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، دو مقاله از پروفیسور آندره یوگنی ویچ برتلس تحت عنوان تحقیق و تتبع راجع به تعیین حد معنی مجاز در شاهنامه و از پروفیسور محمد نوری عثمانوف با نام سخنی چند درباره‌ی به اصطلاح «داستان خاقان چین» در شاهنامه منتشر کرده است.

آکادمی علوم اتحاد شوروی در سلسله‌آثار ادبی ملل خاور، به همت انتشارات «دانش»، متن کامل و انتقادی شاهنامه را به کوشش و نظارت شاهنامه‌پژوهان و خاورشناسان روس و استثناء استاد عبدالحسین نوشین ایرانی و فارس‌زبان در یک دوره‌ی نه‌مجلدی از سال ۱۹۶۳ (مسکو) تا سال ۱۹۷۱ (مسکو)، به ترتیب زیر منتشر کرد:

- مجلد اول: تحت نظرِ ی. ا. برتلس، مسکو، ۱۹۶۳؛
- مجلد دوم: تصحیح متن: آ. برتلس، ل. گوزلیان، م. عثمانوف، او. اسمیرنوا، ع. طاهرجانوف، تحت نظرِ ی. ا. برتلس؛

- مجلد سوم: تصحیح متن: او. اسمیرنوا، تحت نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۵؛
  - مجلد چهارم: تصحیح متن: ر. علی یف، آ. برتلس، م. عثمانوف، تحت نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۵؛
  - مجلد پنجم: تصحیح متن: رستم علی یف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۷؛
  - مجلد ششم: تصحیح متن: م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۷؛
  - مجلد هفتم: تصحیح متن: م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۸؛
  - مجلد هشتم: تصحیح متن: رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، مسکو، ۱۹۷۰؛
  - مجلد نهم: تصحیح متن: آ. برتلس، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۷۱.
- از این متن در ایران افست‌هایی نیز در انتشارات گوتنبرگ چاپ و عرضه شده است. بر اساس همین نسخه که به «نسخه‌ی مسکو» نیز شهره است، شاه‌نامه‌های بزرگ و کوچک تک‌مجلدی و چندمجلدی رنگارنگی نیز نسخه‌برداری شده است که پاکیزه‌ترین و منطبق‌ترین آن‌ها، چاپ دکتر سعید حمیدیان است در چهار مجلد: (مجم. اول: از ۱ تا ۳؛ دوم: ۴ و ۵؛ سوم ۶ و ۷؛ چهارم: ۸ و ۹)، نشر قطره، ۱۳۷۳.
- در سال ۱۳۹۱، انتشارات سروش با هم‌کاری دانشگاه خاورشناسی مسکو ویراست دوم و سوم نسخه‌ی مسکو را زیر نظر زنده‌یاد استاد مهدی قریب و به تصحیح شاه‌نامه‌شناسان روس به ترتیب زیر منتشر کرد:
- مجلد نخست: تصحیح متن: محمد نوری عثمانوف، رستم موسی علی اف (ویرایش سوم)؛
  - مجلد دوم: تصحیح متن: محمد نوری عثمانوف، رستم موسی علی اف (ویرایش سوم)؛
  - مجلد سوم: تصحیح متن: عبدالحسین نوشین، آلگا اسمیرنوا، انصار افصح‌زاد (ویرایش دوم)؛
  - مجلد چهارم: تصحیح متن (به اختصار): نوشین، برتلس، عثمانوف، علی اف؛ افصح‌زاد (ویرایش دوم)؛
  - مجلد پنجم: تصحیح متن: نوشین، علی اف، محمدحسین بهروز، فتحی خُشکنایی (ویرایش دوم)؛
  - مجلد ششم: تصحیح متن: ا. پ. چلیشف، علی اف، میخائیل نیکالایی و یچ



بُگالیوبُف، الکساندر نیکالایی ویچ بولدیرف، گیورگی فیودُرویچ گیرس، عثمانوف، لنا براگینسکی، لیلی لاهوتی (ویرایش دوم)؛

- مجلد هفتم: تصحیح متن: نوشین، عثمانف، لاهوتی (ویرایش دوم)؛

- مجلد هشتم: تصحیح متن: عبدالعلی آذر، عثمانوف، علی اف (ویرایش دوم)؛

- مجلد نهم: تصحیح متن: نوشین، برتلس، رسول هادی زاده (ویرایش دوم).

در میان دانش‌آموختگان پناهیده به اتحاد جماهیر شوروی، تنی چند به شاهنامه‌شناسی گرویدند که دست‌کم یادکرد سه تن از آنان بایسته است:

**عبدالحسین نوشین:** به‌عنوان مصحح و سرپرست تصحیح انتقادی دوره‌ی کامل شاهنامه‌ی مسکو و مصحح مجلدات سوم و چهارم نسخه‌ی عثمانوف و دیگران؛ هم‌چنین مؤلف و مدوّن واژه‌نامه، شامل معانی واژه‌های شاهنامه و ذکر شواهدی از شاهنامه و دیگر متون شعر و نثر فارسی و در مواقع لزوم ریشه‌یابی اوستایی و پهلوی واژه‌ها. بر این فرهنگ نعمت ناظری به سال ۱۳۶۶ خورشیدی «افزونه‌یی» در ۳۰ صفحه، شامل واژه‌ها و معانی تازه، در مجله‌ی چپستا (شماره‌های ۵ و ۶) به چاپ رساند. نوشین هم‌چنین در جریان تصحیح متن انتقادی شاهنامه‌ی مسکو، پژوهش‌های خود را در کتابی با نام سخنی چند درباره‌ی شاهنامه «برای بررسی و نقد به پیشگاه اهل دانش» عرضه داشت که با ویرایش و زیرنویس‌هایی به کوشش م. گودرز در تهران منتشر شد. از این اثر نسخه‌ی کامل‌تر و پاکیزه‌تری نیز به همت انتشارات اساطیر در سال ۱۳۶۷ چاپ شد.

**فرج‌الله میزانی (ف. م. جوانشیر):** مؤلف کتاب حماسه‌ داد؛ و فضل‌الله رضا: با خلق آزمون زال در شاهنامه‌ فردوسی؛ پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (تفسیر و تحلیل شاهنامه)؛ برگزیده اشعار، مجلد نخست؛ پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (تفسیر و تحلیل شاهنامه)، مجلد مستقل دوم، از دیگران متمایزند.

سیر تحولات تاریخی از اواخر سده‌ی نوزده تا میانه‌ی سده‌ی بیست و برآمدهای توفانی آن در ۱۹۰۵، ۱۹۱۷، ۱۹۲۲ و ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵، به‌ویژه دو مقطع معین این سیر تاریخی، یعنی ۱۹۲۲ و ۱۹۴۵، جمهوری فدراتیو روسیه شوروی را به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فرارویاند. این همگنی سیاسی - اجتماعی بستر مناسبی فراهم آورد برای ائتلاف یا اتحاد فرهنگی و قومی در میان مردمانی با ذخایر فرهنگی و معنوی متفاوت و بعضاً غنی در ۱۹۲۲ و هم‌دلی و وحدت فرهنگی بسیارمتنوع اروپایی در

۱۹۴۵ به بعد. چنین است که پی‌گیری تلاش‌های فرهنگی «اتحاد شوروی» بدون پرداختن به سازوکار فرهنگی اقمار این اتحاد ابتر و پادروها می‌ماند. در عین حال، ظرفیت این گفتار مقید به گنجای محدود نشریه، جز به اشاراتی کمی و ذکر منابع، بازنمایی هرآنچه را که فعالیت فرهنگی نام‌گرفته است ناممکن می‌کند. چاره‌ای نیست جز اینکه با تورقی پرشتاب نگاهی داشته باشیم به مآخذی که دست‌کم بتوانند راغب علاقه‌مندان نوپای این‌گونه پژوهش‌ها باشند:

بخش یکم از کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه‌ی ایرج افشار به تحقیقات درباره فردوسی و شناخت شاهنامه اختصاص دارد. در این بخش، به‌جز ذکر نام و نشان منفرد شاه‌نامه‌پژوهان و فردوسی‌شناسان، به نشانی این تحقیقات در زبان‌های ارمنی (ص ۲۱۸)، ازبکی (۲۱۹)، اوکرایینی (۲۲۵)، پشتو (۲۲۷)، ترکی (۲۲۸)، چکی (۲۳۰)، روسی (از ۲۳۲)، سربیی (۲۴۰)، قزاقی (۲۴۵)، گرجی (۲۴۸)، لهستانی (۲۵۰) و مجاری (۲۵۱) به استقلال پرداخته شده است.

دانشنامه ادب فارسی، مجلد پنجم خود را به «ادب فارسی در قفقاز» (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و جمهوری خودمختار داغستان)، یعنی اقمار پیرامونی جمهوری روسیه‌ی شوروی، اختصاص داده است. در این دانشنامه، که در واقع تذکره‌ی سدها پژوهشگر، خاورشناس، باستان‌شناس، شاعر، نویسنده، نمایش‌نامه‌نویس و... است، به جز مقالات مستقل متعددی که به خاورشناسان و شاه‌نامه‌پژوهانی چون اُزبلی (یوسف آ. بگاروویچ)، گواخاریا (الکساندر)، گیوناشویلی (لودمیلا)، جمشید گیوناشویلی (همسر لودمیلا) و بسی پژوهشگران دیگر اختصاص داده شده است، بخش مستقلی نیز در ۱۵ صفحه‌ی رحلی دوستونه به قلم بهرام معصومی به شاهنامه در قفقاز تخصیص یافته که بسیار خواندنی است.

دکتر ولی صمد، فردوسی‌شناس تاجیک و عضو انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم رودکی تاجیکستان، در کتاب پژوهشی و مفصل خود: فردوسی و شاهنامه در قفقاز، آثار پژوهشی شاه‌نامه‌شناسان آذربایجان، گرجستان، ارمنستان و ترکمنستان را به پیوست چرنیشفسکی و فردوسی و در حاشیه یوسف و زلیخا معرفی و بررسی کرده است. کتاب را پروفیسور رحیم مسلمانیان قبادیانی، که خود دستی در شاه‌نامه‌پژوهی دارد، به فارسی برگردانده است.

آودیس شاهسورایان: شاهنامه و منابع ارمنی، با ترجمه‌ی اریک باغداساریان (ا. گرمینیک)، حاوی نام ده‌ها آکادمیسین قدیم و جدید ارمنی است که سال‌های چندی صرف پژوهش در موضوع شاهنامه و فردوسی و در پیوند با این موضوع صرف ایران‌شناسی کرده‌اند.

در سال ۱۳۶۹، آیین بزرگداشت آغاز دومین هزاره‌ی سرایش شاهنامه‌ی فردوسی در اصفهان برگزار شد. در این مراسم لئون میناسیان متن کامل سخن‌رانی خود را با نام فردوسی و شاهنامه در ادبیات ارمنی ایراد کرد. متن کامل سخن‌رانی در یادنامه‌ی این بزرگداشت عیناً چاپ شده است.

دکتر محمود امیدسالار در کتاب متون شرقی، شیوه‌های غربی خود، که به بهانه‌ی هزاره‌ی [ملی] شاهنامه با پیش‌گفتار ناصر ایرانی به چاپ رسانده است، از یک نویسنده مبارز آلبانیایی به نام شمس‌الدین سامی [۱۹۰۴-۱۸۵۰] یاد می‌کند که «نمایش‌نامه‌ای تحت عنوان کاوه در باب داستان قیام ایرانیان بر ضد ضحاک نوشت که در استانبول در سال ۱۲۹۳ [ه.ق.] چاپ شد و دستگاه حکومت سلطان عبدالحمید، از خوف قیام مردم، جلو اجرای آن را گرفت و سامی را تبعید کرد.»

فردوسی و شاهنامه‌ی درخشان او در میان تاجیکان مقیم هر دو کشور تاجیکستان و ازبکستان جایگاهی ویژه و نوعاً ملی‌گرایانه دارد: دانشگاه فردوسی، خیابان فردوسی، تندیس‌های فردوسی، «تخریب تندیس لنین و نصب مجسمه‌ی فردوسی به جای آن در غوغامداری پس از فروپاشی اردوگاه و مجدداً برکندن و حمل آن به خیابان فردوسی» در تاجیکستان نمونه‌هایی از این ملی‌گرایی بی‌تردید ناپایدار است. دکتر روشن رحمانف (رحمانی)، در تبعات شاهنامه‌پژوهی خود، مجموعه‌ای تذکره‌مانند دارد به آوانگاری لاتین، تحت عنوان شاهنامه در بیان تاجیکان، مشتمل بر: بخش ۱: پژوهش (شاهنامه در بیان تاجیکان)؛ بخش ۲: متن‌ها؛ از فیض‌الله‌ف ملاًشریف (۱۹۷۲-۱۸۸۲)، رحیم شریف‌ف (۱۹۲۵)، حامد شریف‌ف (۱۹۳۷)، واحد شریف‌ف (۱۹۴۱)، قهار رحمانف (۱۹۳۱-۲۰۰۵)، جوره کمال‌ف (۱۹۹۷-۱۹۲۱)، روشن کمال‌ف (ملاًروشن) (۱۹۵۵)، خلیل قاسم‌ف (۱۹۲۹)، عطا جبار‌ف (۲۰۱۳-۱۹۳۴)، عزیز رحیم‌ف (۲۰۰۷-۱۹۳۲)، ازبک خوجه‌خالف (۲۰۰۷-۱۹۳۵)، هم‌راه با شرح تفصیلی زندگی و کار این گویندگان و نویسندگان فرهنگ مردم در بیش از ۴۰۰ صفحه.

ابوالقاسم رادفر در مقاله‌ی پژوهش‌ها و ترجمه‌های مربوط به فردوسی در اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، بخش فشرده‌ای نیز به پژوهش‌های تاجیکی اختصاص داده و در آن به تنی چند از برجسته‌ترین ادیبان تاجیک و آثارشان درباره‌ی شاهنامه و فردوسی اشاره کرده است:

استاد صدرالدین عینی، بنیادگزار مکتب نوین ادب تاجیکی: درباره‌ی فردوسی و شاهنامه او، استالین‌آباد (از ۱۹۶۱: دوشنبه)، ۱۹۴۰.  
ابوالقاسم لاهوتی [کرمانشاهی، پناهیده و مقیم استالین‌آباد]، دو مقاله و یک منظومه:

۱. الماس‌های دل‌آوری یا قطعاتی از شاهنامه (گردآوری و مقدمه و حواشی)، ۱۹۴۳.
۲. منتخبات شاهنامه فردوسی، ۱۹۴۳؛ و منظومه کاوه آهنگر، ۱۹۴۸.

محمدنوری عثمانوف: مقام شاهنامه فردوسی در ادبیات تاجیکی قرون نهم و دهم میلادی، ۱۹۵۴.

مرکز انتشارات دولتی تاجیکستان در استالین‌آباد:

۱. داستان رستم و کاوس، فصلی از شاهنامه، ۱۹۵۴.
  ۲. منظومه‌هایی از شاهنامه (متن فارسی)، دو جلد، ۱۹۵۵ و ۱۹۶۰.
- استاد کمال‌الدین عینی: متن تاجیکی شاهنامه در نُه جلد (به نقل از شفا، ۱۳۴۸).  
هم‌چنین در کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه آمده است که استاد کمال‌الدین عینی در «کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی به مناسبت هزارمین سال تدوین شاهنامه در دی‌ماه ۱۳۶۹»، مقاله‌ای تحت عنوان «شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی در مدار مبارزات سیاسی» ایراد کردند و این مقاله در سال ۱۳۷۴ در مجموعه مقالات کنگره با نام «نمیرم ازین پس که من زنده‌ام»، به کوشش غلامرضا ستوده، به چاپ رسید.  
کمال‌الدین عینی: نگاهی به سرنوشت ادیبان گذشته و ارزش شاهنامه فردوسی، مجله رودکی، شماره ۷، تاجیکستان، تابستان ۱۳۸۴ خورشیدی.

مرکز خراسان‌شناسی آستان‌قدس‌رضوی در مجموعه‌ی مقاله‌ی ... ز دفتر نیشته‌گه باستان (درباره تناوردرخت دانای توس)، متن دو مقاله از ادیبان تاجیک را انتشار داده است: نخستین مقاله از رحیم مسلمانیان قبادیانی، با عنوان جایگاه حکیم فردوسی پیش

تاجیکان و دیگری از ولی صمد در موضوع فردوسی در پرونده‌ی جزای چرنیشوسکی. مقاله‌ی اخیر عمدتاً به انتشار نشریه‌ی ساوریمینیک (*Savriminik* = معاصر) به مثابه‌ی «یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای قرن ۱۹ در حیات اجتماعی روسیه» و گرفتاری‌های قضایی چرنیشفسکی در تهیه و توزیع این نشریه و پاره‌ای مقالات شاه‌نامه‌شناسی در دیگر نشریات روسی اختصاص دارد؛ اما در مقاله‌ی اول که پرداختن به ایدئولوژی متحجر و شوونیستی آن ظرفی دیگر می‌طلبد، گزارش روشنی نیز از راه‌اندازی «انجمن ادبی شاعران و نویسندگان تاجیک و برپایی نخستین کنگره‌ی دوروزه‌ی آن در سال ۱۳۱۳/۱۹۳۴» — مقارن با هزاره‌ی تولد فردوسی و جشنواره‌ها و کنگره‌های ویژه‌ی این هزاره در بعضی از کشورهای جهان — مندرج است که در ادامه می‌خوانیم: «... روز دوم را سراپا به حکیم فردوسی و شاهنامه بخشیدند. چند تن سخنرانی آتشین کردند، به‌ویژه گزارش‌های متین استاد صدرالدین عینی بخارایی، استاد ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی و پروفیسور عبدالرئوف فطرت بخارایی، شوقی برانگیختند و در یادها ماندند. در پایان آن روز استاد رحیم‌هاشم سمرقندی که آن روزگار جوانی دانشمند بودند، در هجو سلطان محمود را با توانایی ویژه‌ی خود پیشکش حاضران کردند. این گزارش‌ها و این خوانش به اندازه‌ای کارساز بود که روزگار معنوی بسیاری از اهل مجلس را دگرگون کرد... در همان سال (۱۳۱۳)، کتاب استاد صدرالدین عینی: فردوسی و شاهنامه‌ی او به زبان فارسی تاجیکی (در رسم الخط لاتینی تاجیکی) چاپ و دسترس خوانندگان و پژوهشگران شد. این کتاب نخستین کار جدی علمی و پربها درباره‌ی سراینده‌ی بزرگ و سروده‌ی جاودانه‌ی او به‌شمار می‌آمد. سال‌های بعد، حکیم فردوسی و شاهنامه‌ی او در تذکره و کتاب‌های دسته‌جمعی درس‌نامه‌های دبیرستانی (هر سه مقطع) و دانشگاهی جای سزاوار خود را پیدا کردند؛ داستان‌های جداگانه از شاهنامه بارها به چاپ رسیدند: متن کامل این شاه‌اثر که علمی و انتقادی نیز هست، در نُه مجلد، به خط سریلی تاجیکی، چاپ و نشر شد. کتاب جداگانه‌ی فرهنگ شاهنامه دسترس خوانندگان شد که خیلی ارزشمند است. پژوهشگران تاجیک به روزگار این سخن‌سرای بی‌مانند، و آفریده‌ی بی‌زوال او دلبستگی گرمی نشان داده‌اند که ده‌ها کتاب و صدها مقاله آنان گواه بر همین دلبستگی گرم و ویژه است؛ به‌خصوص در دانشگاه دولتی تاجیکستان، زیر سرپرستی زنده‌یاد پروفیسور شریف‌جان حسین‌زاده، صدها

پایان‌نامهٔ ارزشمند نوشته شده و اکنون در «گنجینهٔ جامی» (بخشی از کتابخانهٔ علمی دانشگاه) نگاهداری می‌شود که بسیاری از آن‌ها شایستگی چاپ و نشر را دارند. از شمار پژوهشگران، اشارهٔ همین یک مثال کافی است که دکتر ولی صمد ... اخیراً تحقیقاتی را (در ۴۰۹ صفحه) انجام داده‌اند که چرنیشفسکی و فردوسی عنوان دارد. با راهنمایی‌های دوران‌دیشانهٔ علامه‌باباجان غفوراف و استاد میرزا تورسون‌زاده، شاهنامه در روزگار معنوی تاجیکان جایگاهی بلند و استوار پیدا کرد. همین را گفتن کافی است که استودیو «تاجیک‌فیلم» ده فیلم سینمایی از روی داستان‌های شاهنامه به نوار برداشت که در بسیاری از کشورهای دنیا، هم‌چنان که در ایران، به‌نمایش رفت و موفقیت پیدا کرد... در نخستین کنگرهٔ انجمن ادیبان تاجیک، که ذکرش در بالا گذشت، نویسنده و منتقد جوان ... ساتم‌الغزاده نیز حضور داشت... که به [شاهنامهٔ فردوسی]، این شاهکار ادبیات فارسی و تاجیک، بلکه جهان، آن‌چنان دل‌بسته شد که تا پایان عمر خویش این بستگی را نگشود. الغزاده جز اینکه دربارهٔ فردوسی و نامهٔ جاودانهٔ وی پژوهش انجام داد و مقاله‌ها نوشت، شاهنامه را به نثر برگردان هم کرد و سرانجام داستان بلندی هم از روزگار حکیم به میدان آورد که آن برندهٔ جایزهٔ بین‌المللی شد. کار جدی و ارزشمند استاد الغزاده در زمینهٔ سرودهٔ حکیم فردوسی داستان‌ها از شاهنامه نام دارد و آن عبارت از دو کتاب است: کتاب نخست در سال ۱۳۵۵/۱۹۷۶ و کتاب دوم در سال بعد دسترس خوانندگان شد. این رقم نشاط‌انگیز خواهد بود که تعداد کتاب یکم پنجاه‌هزار [شماره] بود و کتاب دوم (که همراه با کتاب یکم چاپ شده بود)، ۴۵ هزار تیراژ داشت. و اما بزرگ‌ترین کار استاد ساتم‌الغزاده، ... در رابطه با حکیم فردوسی ... رمان فردوسی است. این رمان (۱۹۸۷-۱۹۸۴)، به رسم‌الخط سریلی تاجیکی، سال ۱۳۶۷/۱۹۸۸ به تعداد بیست‌هزار [شماره] چاپ و منتشر شد که آن کار انتشارات «ادیب» بود. دو سال بعد در ۱۳۶۹/۱۹۹۰، انتشارات دیگر تاجیکستان — «عرفان» — [کتاب را] به خط فارسی در چهارهزار نسخه به‌طبع رساند. این رمان برندهٔ جایزهٔ دولتی تاجیکستان به نام «رودکی» شد. داستان فردوسی الغزاده سال ۱۳۷۵ در نمایشگاه جهانی کتاب تهران برندهٔ جایزه شد و در فاصلهٔ دو سال سه‌بار به‌چاپ رسید: نخست، سال ۱۳۷۷ با قلم محمدرضا سرشاد (رهگذر) با نام شب گرفتن ماه، در شکل تلخیص، در رشتهٔ «مفاخر ایران» (دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

۳۰۰۰ شماره)؛ دوم، در همان سال ۱۳۷۷، توسط انتشارات «سروش» با توضیح بهمن حمیدی (در سه هزار نسخه). استاد ساتم خان اُغزاده در ۸۶ سالگی این جهان را بدرود گفتند.

رمان تاریخی فردوسی استاد ساتم اُغزاده آمیزه دل‌انگیزی است از قراین و شواهد تاریخی مندرج در متون معتبر تاریخی و تذکره‌هایی چند، همراه با بخش غالب افواهیاتِ سینه‌به‌سینه و دهان‌به‌دهان مطرود و غیرمستند، اما در قالب یک رمان که می‌تواند متخیل نیز باشد و شاید که حسن کار در همین آمیختگی جاذبی باشد که فردوسی و شاهنامه را از محدودهٔ فرهنگ روشنفکران و پژوهشگران به دامان پرمهر و نیازمند توده‌ها کشاند. استاد یاحقی در گزارش سفر خود به دوشنبه در سپتامبر ۱۳۸۶/۲۰۰۷ «برای شرکت در مراسم بزرگداشت روز رودکی» به خواست «دوستان تاجیک» مکلف می‌شوند که از استاد دکتر ریاحی خواهش کنند که مقدمه‌ای بر بازنوشتهٔ سرچشمه‌های فردوسی شناسی به خط سیریلیک بنویسند، اما متوجه می‌شوند که دکتر ریاحی بیمار و راهی بیمارستان‌اند؛ در نتیجه تکلیف نوشتن چنین مقدمه‌ای به میانجی تلفن از سوی استاد ریاحی به خود دکتر یاحقی محوّل می‌شود و ایشان در مقدمه‌ی خود، به تلویح و دوستانه، کتاب فردوسی استاد اُغزاده را، که «روایات نادرست را به‌عنوان حقایق تاریخی به کتاب‌ها و نوشته‌های مربوط به سرگذشت فردوسی» راه داده‌اند، به نقد می‌کشند، با اینکه عنایت دارند که «کتاب قبل از اینکه یک اثر تحقیقی و مستند باشد، یک رمان دلپذیر و خواندنی است».

در افغانستان، در آستانه‌ی تحولات دموکراتیک و در اوج تحولات، فردوسی و شاهنامه جان تازه‌ای یافتند: دکتر شاهد چوهدری در مقدمه‌ای که در مقام مترجم بر کتاب در شناخت فردوسی، اثر ارزنده‌ی پروفسور حافظ محمودخان شیرانی، نوشته‌اند، اشاره‌ای نیز به ترجمه‌ی کتاب چهارمقاله بر فردوسی و شاهنامه‌ی شیرانی به همت پروفسور دکتر عبدالحیّ حبیبی، استاد دانشگاه کابل، دارند که به سال ۱۳۵۵ خورشیدی چاپ و منتشر شده است.

پوهنځیار [استادیار] محمدیونس طغیان «به مناسبت هزارمین سال وفات ابوالقاسم فردوسی» مجموعه‌ای را در بررسی داستان‌ها، شخصیت‌ها و مضامینی از شاهنامه‌ی فردوسی، و نیز «صلح و آشتی» در گُشت‌اُشپ‌نامه‌ی دقیقی، گُرشاُشپ‌نامه‌ی اسدی و

شهریارنامه‌ی مختاری، زیر نام آشتی در شاهنامه‌ی فردوسی و برخی حماسه‌های دیگر چاپ و منتشر کرده است. بر این کتاب پوهاند دوکتور عبدالقیوم قویم، استاد زبان و ادبیات دانشگاه کابل و رییس کمیته‌ی علمی «کانون فرهنگی حکیم ناصرخسر و بلخی»، تقریظی نگاشته‌اند که در آن به برگزاری سمپوزیوم شاهنامه و فردوسی اشارتی رفته است.

هم‌چنین در کابل، به سال ۱۳۶۱ خورشیدی، «کمیته‌ی دولتی طبع و نشر»، شاهنامه‌ی فردوسی را به طریق افست منتشر کرده است.

سوی دانشمندان و خاورشناسان شاهنامه‌پژوهی که از گرجستان در دانشنامه‌ی ادب فارسی (مجلد پنجم) فهرست و تشریح شده‌اند، یک نمونه‌ی قزاق نیز در کتاب‌شناسی ایرج افشار ثبت افتاده است به نام تورمگنبت ایزلئوتو که شاهنامه را احتمالاً در سال ۲۰۰۵ در آلماتا، مرکز نشریات زئوسی [به زبان قزاقی]، برگردانده است. هم‌چنین در مقاله‌ی اینترنتی «وضعیت زبان فارسی در قزاقستان»، گزارش ترجمه‌ی داستان رستم و سهراب به زبان قزاقی آمده و در ادامه‌ی مقاله، سخن از تلاش عارض ملا، شدی جهنگیز، ترمن بت ایزتلاف برای ترجمه‌ی منظوم شاهنامه رفته است. «مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری خراسان» در مقاله‌ی «شاهنامه، مشهورترین اثر در میان اقوام ترکی زبان منطقه»، اشاره می‌کند که یک نسخه‌ی کم‌یاب شاهنامه در دست است که در قرن ۱۶ میلادی به همت مترجمی «سیدشریف» نام در مصر به زبان قبیچاقی ترجمه شده که هم‌اکنون در «انستیتو خاورشناسی و میراث خطی علوم جمهوری تاجیکستان» محفوظ است، اما کتاب در یک همایش فرهنگی در قزاقستان نمایش داده شد و دانشمندان قزاق تصمیم به نشر مجدد آن گرفتند. دکتر اتگین کمیسبایف، خاورشناس و شاهنامه‌پژوه قزاق، از ترجمه‌ی قبیچاقی این نسخه به مثابه‌ی اثری که اقوام قزاق و ازبک و ترکمن آسیای میانه از آن استفاده می‌کنند، یاد می‌کند.

### انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی

سقوط پهلوی اول و پیروزی انقلاب اکتبر در جمهوری فدراتیو روسیه‌ی شوروی و فرارویی آن به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در ۱۹۲۴، زمینه‌ساز تجدید حیات سیاسی و فرهنگی میان اتحاد جماهیر شوروی و ایران بود. اتحاد شوروی، پس از ۱۹۲۵، سازمانی با نام «روابط فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی با کشورهای خارجی»



پی ریخت که اختصاراً به وُکس (VOKS) شهرت یافت. وُکس شعبه‌ی خود را نیز در تهران و سپس به تدریج در بسیاری از شهرهای بزرگ و مراکز استان‌های ایران، و در شمارشان: مشهد، تبریز، بابل، رشت، بندرپهلوی (انزلی)، رضائیه، قزوین، اردبیل، مراغه، خوی، سمنان، ... زنجان، ... کرمانشاه، اراک، گرگان، اصفهان، کرج، ... نیشابور، ... شیراز و... راه‌اندازی کرد و در دو مقطع تاریخی (۱۳۲۳ و ۱۳۲۵) چند کمیسیون شامل: کمیسیون فنی، اقتصاد و کشاورزی، قضایی، انتشارات، شطرنج، زنان و آموزش و پرورش را تشکیل داد و توانست در طول دهه‌ی نخست حیات خود در زمینه‌های مختلفی — مانند برگزاری نشست‌های سخن‌رانی، پنخس فیلم، کلاس زبان روسی، مسابقات ورزشی و اعزام فرهیختگان ایرانی به شوروی — فعالانه اقدام کند.

یادآور شود که فرهنگستان ایران در نخستین گام برای تشکیل انجمنی فرهنگی، به پیش‌نهاد سعید نفیسی به دولت در سال ۱۳۲۱ و سپس به موجب مصوبه‌ی وزارت فرهنگ، تعدادی از اعضای خود را زیر نام «انجمن فرهنگی بین‌المللی» گرد هم آورد که از پسِ وظایف محول برنیامد. چندی بعد در سال ۱۳۲۲، گروهی از دولت‌مردان و ادبای وقت از جمله: علی سهیلی (نخست‌وزیر)، محمد ساعد (وزیر امور خارجه)، حمید سیاح (فرزند حاج سیاح و همسر دکتر فاطمه سیاح)، ناصر اعتمادی، سعید نفیسی و دیگرانی از ایران و ماکسیموف (کاردار سفارت شوروی)، دنیرف و کامیسارف (نمایندگان وُکس در ایران) در وزارت خارجه گرد هم آمدند و تصمیم به تهیه‌ی اساس‌نامه‌ی «انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی» گرفتند. اساس‌نامه‌ی این گروه، در دواجلاس رسمی و مهم بعدی، با تجدیدنظرهایی در نشست نهم اسفند ۱۳۲۲ نهایی شد و این انجمن آغاز به کار کرد.

انجمن در سال ۱۳۲۳ نیز در دفتر «ثبت شرکت‌ها و علائم تجارتي و اختراعات» به ثبت رسید. مجمل سخن اینکه، وظایف تهیه‌ی اساس‌نامه و پی‌گیری کار ثبت انجمن را علی سهیلی، میخائیلوف (سفیرکبیر شوروی)، محمد ساعد، حمید سیاح، سعید نفیسی، صادق وثیقی، دکتر فاطمه سیاح، سپهد مرتضی یزدان‌پناه، ابراهیم زند، ناصر اعتمادی، ملک الشعرا بهار، غلامرضا نورزاد، دکتر مرتضی یزدی، دکتر حمید آهی، مهندس غلامرضا فریور و مهندس اصغر پناهی به‌انجام رساندند.

ماده‌ی یکم اساس‌نامه بر اهداف اصلی انجمن، مشتمل بر کلیه‌ی شئون علمی و

فرهنگی و ادبی، توسعه‌ی روابط فرهنگی میان ایران و شوروی، تحکیم دوستی و مودت میان دو کشور و هدف‌هایی از این دست متمرکز بود و اجازته‌ی عدول از این مقاصد را، به هیچ عضو نمی‌داد. در عین حال، ماده‌ی هفتم اساس‌نامه محدودیتی برای شمار اعضا قایل نشده بود. چنین بود که شمار اعضای انجمن در اردیبهشت ۱۳۲۵ تا ۷۰۴ تن نیز گزارش شده است؛ شامل برجستگان دولتی، ادبی، علمی و سیاسی، نظیر: مصاحب‌ها (شمس‌الملوک، غلامحسین، محمود)، دکتر مهدی آذر، احمد بهمنش، دکتر سلام‌الله جاوید، دکتر محمدعلی حکمت، دکتر محمود نجم‌آبادی، احسان‌الله یارشاطر، حبیب یغمایی، سعید نفیسی، اختر کیانوری (همسر کامبخش)، دکتر تقی بهرامی، عباس شاهنده، دکتر حسن شهیدنورایی، رحیم نامور، مریم فیروز، رضا آذرخشی، جلال آل‌احمد، خلیل ملکی، فریدون ابراهیمی، محمدعلی افراشته، جهانگیر افکاری، نورالدین الموتی، محمد پروین گنابادی، جعفر پیشه‌وری، دکتر حسین جودت، محمدعلی خلعتبری، پرویز داریوش، رضا روستا، محمد زاوش، بزرگ علوی، دکتر غلامحسین فروتن، احمد قاسمی، دکتر عباس قریب، مهدی قریب، غلامحسین قریب [گرگانی]، کریم کشاورز، نورالدین کیانوری، دکتر مهدی ملک‌زاده (فرزند ملک‌المتکلمین)، حسین گل‌گلاب، عبدالحسین نوشین، صادق هدایت، احسان طبری و ده‌ها تن دیگر از خبرگان و فرهیختگان سیاست و ادب. پیداست جمعی چنین بزرگ منشأ چه خدمات سترگی بوده‌اند؛ از جمله آمده است که اهداف و فعالیت‌های انجمن در بیش از ۱۸ حوزه‌ی فرهنگی و علمی تعریف شده بود. از این اهداف، آنچه در خورد چنین مقالی است، به اجمال می‌آید:

- آشنایی ملل اتحاد جماهیر شوروی با فرهنگ ایران و آشنایی ملت ایران با فرهنگ ملل اتحاد شوروی؛
- ترجمه و انتشار آثار علمی و ادبی قدیم و جدید هر دو کشور به زبان فارسی و زبان‌های ملل شوروی؛
- طبع و نشر مجله‌ی انجمن؛
- تأسیس کتاب‌خانه و قرائت‌خانه در هر دو کشور؛
- تأسیس کلاس‌های مخصوص برای بسط و توسعه‌ی زبان‌های ملل اتحاد جماهیر شوروی در ایران و زبان فارسی در اتحاد شوروی و...

انجمن تا سال ۱۳۳۲ و پیش از کودتای انگلیسی - آمریکایی بر ضد حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق و تحکیم مجدد سلطنت محمدرضا پهلوی، هفت دوره مجله‌ی پیام نو را که ارگان رسمی انجمن بود، انتشار داده بود، اما این مجله، در سال ۳۲، پس از انتشار ششمین شماره در ماه اسفند از چاپ و انتشار بازماند و متوقف شد. خود انجمن نیز در مقاطعی، که به اختصار خواهد آمد، با رکود و فترت مواجه شد:

- تزلزل در مناسبات سیاسی ایران و شوروی در پی تحولات ۲۴ و ۲۵ در آذربایجان و کردستان و تأثیر آن بر موجودیت انجمن؛
- اخراج احمد قوام، نخست‌وزیر مستعفی، از ریاست افتخاری انجمن، وفق ماده‌ی چهار اساس‌نامه و نتیجه‌گیری هیأت‌مدیره‌ی انجمن مبنی بر رفتار مخالف با مقررات اساس‌نامه از سوی احمد قوام در بهمن ۱۳۲۶؛
- تشدید بحران در روابط ایران و شوروی در زمان نخست‌وزیری عبدالحسین هژیر و تعطیلی موقت انجمن روابط ایران و شوروی در تهران و مدرسه‌ی روس‌ها؛ پرونده‌سازی‌های محرمانه‌ی شهربانی وقت به دستاویز پاره‌ای سخن‌رانی‌های اعضای انجمن، مثلاً در موضوع «ماتریالیسم»، «زندگی دهقانی و اصول زراعت جدید» و...
- ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و پرونده‌سازی بر ضد رهبران حزب توده‌ی ایران، غیرقانونی‌شدن این حزب و دست‌گیری یا فرار تعدادی از اعضای توده‌ای و عضو برجسته‌ی انجمن؛
- کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب خشن و گسترده‌ی توده‌ای‌های فعال در انجمن؛ خطابه‌های تند نمایندگان حکومتی مجلس شورا، نظیر ابوالمکارم معتمد دماوندی در ششم تیر ۱۳۲۷، احمد دهقان در هشتم تیر همان سال، محمد عباسی در نطق پیش از دستور اول مهرماه ۳۳ و...

این نمایندگان، انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، تمامیت و کس، بیمارستان شوروی، خانه‌ی صلح، تألیفات و کتب و رسالات انجمن و کلیه‌ی فعالیت‌های انجمن را شوم و زهرآگین، و خود انجمن را پایگاه جاسوسی خواندند و تا توانستند بر ضد شوروی و کمونیسم داد سخن دادند. نوشته‌اند که مشکلات مالی انجمن نیز عامل مؤثر دیگری در افول فعالیت انجمن بود که با منابع مالی یادشده از سوی خود این گویندگان در تناقض است.

با تعدیل صوری و عمدتاً تجاری در تعاملات میان ایران و شوروی و احیای انجمن روابط فرهنگی، مجله‌ی پیام نو و این بار با نام پیام نوین از مهر ۱۳۳۷ چاپ و انتشار آن در تهران آغاز شد. صاحب‌امتیاز مجله‌ی پیام نو، در هفت دوره‌ی انتشار آن، سعید نفیسی بود، اما در پیام نوین نخست دکتر مهدی بیانی صاحب‌امتیاز بود که در پی درگذشت ایشان، در ۱۳۴۶، چندسالی روح‌الله خالقی آن را نمایندگی کرد. پیام نوین از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷، طی ۲۰ سال با وقفه‌هایی، یازده دوره منتشر شد و توانست نخبگان فرهنگی تازه‌ای از جمله محمود اعتمادزاده، رهی معیری، سیاوش کسرایی، فروغ فرخزاد، دکتر لطفعلی صورتگر، صادق سرمد و شاعران و نویسندگان دیگری را جذب انجمن کند. سرپرستی پیام نوین از دوره‌ی هشتم به عهده‌ی محمود اعتمادزاده (به‌آذین) بود و باز گروه دیگری از فرهیختگان ادب فارسی به هم‌کاری با مجله روی کردند. آنچه ضرورت پی‌گیری فعالیت ارگان ادبی انجمن را در این نوشته تسجیل می‌کند، رشته‌مقالات خاورشناس و فردوسی‌پژوه روس، آ. آ. استاریکف (آلکسی آرکاردیویچ)، تحت عنوان درباره‌ی زندگی و آثار فردوسی است که ترجمه‌ی فارسی آن در ۱۷ شماره - از سومین شماره‌ی ۱۳۳۷ تا اولین شماره‌ی سال ۱۳۴۰ - به همت رضا آذرخی‌چاپ و منتشر و سپس در کتابی مستقل چاپ شد. پیام نوین پس از نشر شماره‌ی چهارم در مرداد ۱۳۴۷، به مدت چهارسال و نیم به تعطیلی کشیده شد و مجدداً از اولین شماره‌ی دوره‌ی دهم در دی‌ماه ۱۳۵۱ تا پایان حیات خود در فروردین - اردیبهشت سال ۱۳۵۷ با مدیریت پروفیسور محسن هشترودی بی‌وقفه و ماهیانه چاپ و منتشر شد.

به گمان، تجدید پژوهش‌های علمی - انتقادی درباره‌ی شاه‌نامه و فردوسی در شوروی پیش و پس از جنگ جهان‌گیر دوم و بازتاب گوشه‌ای از آن‌ها در مجله‌ی پیام نوین، می‌تواند گرایش به این تحقیق را در ایران تشدید کرده باشد: تأسیس «بنیاد شاهنامه» در تهران به سرپرستی مجتبی مینوی با هدف اولیه‌ی تصحیح نسخه‌ی کامل انتقادی - علمی شاهنامه‌ی فردوسی و تربیت تنی چند جوان شاه‌نامه‌پژوه به قصد تداوم کار و در پی آن پی‌ریزی نهادها و نشست‌های شاه‌نامه‌پژوهی و فردوسی‌شناسی، از قبیل «جلسات سخنرانی و بحث درباره‌ی شاهنامه‌ی فردوسی توسط وزارت فرهنگ و هنر»، «برگزاری مراسم هزاره‌ی فردوسی توسط انجمن آثار ملی در تهران و توس»، «افتتاح آرامگاه

فردوسی» و نشر سدها کتاب و مقاله، تصحیح متن‌های انتقادی داستان رستم و سهراب، داستان فرود، داستان سیاوش، داستان بیژن و منیژه به همت استادان: مینوی، روشن، مختاری، قریب، مدائنی، بهبودی و دیگران در بنیاد شاهنامه و در پی آن تصحیح، چاپ و انتشار دوره‌ی کامل شاهنامهٔ فردوسی و یادداشت‌های شاهنامه به همت استاد جلال خالقی مطلق و نشر مکرر متن‌های برگزیده و کامل شاهنامه از سوی استادان: فروغی، دبیرسیاقی، قریب، روشن، جیحونی، اتابکی، رمضان، محمدجعفر محجوب و دیگران، هم‌چنین تجدیدچاپ شاهنامهٔ فردوسی (ویراست دوم و سوم)، مشهور به نسخه‌ی علی‌اف - عثمانوف و نیز شاهنامه‌های ملک‌الشعرا بهار و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و سدها مقالهٔ محققانهٔ دیگر از پژوهندگان ایرانی بی‌تأثیر از کار و آثار شاهنامه‌شناسان شوروی نیست.

ختم سخن اینکه، نوشته‌ای چنین شتاب‌زده و مقید به گنجای محدود، مطلقاً نمی‌تواند به تلاش شاهنامه‌شناسان و آثار ایشان و نیز به مقام بی‌بدیل فردوسی و خردنامه‌ی جهانی او ادای دین کرده باشد؛ به امید فرصتی دیگر و نوشتاری جامع!

### کتاب‌نامه‌ی پیش‌درآمد: غرب

مول، ژول (۱۳۴۵). شاهنامهٔ فردوسی (دبیاچه)، ترجمهٔ جهانگیر افکاری، سازمان کتاب‌های جیبی، از ص ۷۰.

فریتس وُلَف (۱۳۷۷). فرهنگ شاهنامهٔ فردوسی، انتشارات اساطیر.

جمعی از دانشمندان (۱۳۶۲). هزارهٔ فردوسی، دنیای کتاب.

افشار، ایرج (۱۳۴۷). کتاب‌شناسی فردوسی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

افشار، ایرج (۱۳۵۵/۲۵۳۵). کتاب‌شناسی فردوسی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

افشار، ایرج (۱۳۹۰). کتاب‌شناسی فردوسی، به کوشش احمدرضا رحیمی‌ریسه، میراث مکتوب.

نولدکه، تنودور (۱۳۶۹). حماسهٔ ملی ایران، ترجمهٔ بزرگ علوی، نشر سپهر و جامی، از ص ۱۶۵.

ماسه، هانری (۱۳۷۵). فردوسی و حماسهٔ ملی، ترجمهٔ دکتر مهدی روشن‌ضمیر، دانشگاه تبریز، از ص ۳۴.

ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، پژوهشگاه هانزن، کوژت هایئیریش (۱۳۷۴). شاهنامه فردوسی (ساختار و قالب)، ترجمه کیکاووس جهاننداری، نشر فرزانه.

دهباشی، علی (۱۳۷۰). فردوسی و شاهنامه (مجموعه سی‌وشش گفتار)، انتشارات مدبر.

سعادت، اسماعیل (۱۳۹۰). فردوسی و شاهنامه‌سرایی (گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۳). دایرةالمعارف فارسی (مجلد دوم: ش- ل)، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (وابسته به امیرکبیر).

انوشه، حسن (۱۳۸۳). دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در آناتولی و بالکان) (مجلد ششم)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۶۸). ابوالقاسم فردوسی: شاهنامه (دفتر یکم)، مقدمه: احسان یارشاطر، انتشارات روزبهان.

خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه (مجلد ۱۱)، بخش چهارم، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

رادفر، ابوالقاسم. «پژوهش‌ها و ترجمه‌های مربوط به فردوسی و شاهنامه در اتحاد جماهیر شوروی (سابق)»، اینترنت.

### کتاب‌نامه‌ی اتحاد شوروی

استاریکف، ا. ا. (۱۳۴۶). فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آذرخشی، سازمان کتاب‌های جیبی.

افشار، ایرج (۱۳۴۰). کتاب‌شناسی فردوسی، انجمن آثار ملی.

افشار، ایرج (۱۳۹۰). کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه، میراث مکتوب.

افشار، ایرج (۱۳۵۵). کتاب‌شناسی فردوسی، انجمن آثار ملی.

اُغزاده، ساتم (۱۳۷۸). فردوسی (رمان تاریخی)، ویرایش و واژه‌نامه: بهمن حمیدی، سروش.

امیدسالار، محمود (۱۳۸۹). متون شرقی، شیوه‌های غربی (شاهنامه و ابعاد ایدئولوژیک شاهنامه‌شناسی در مغرب‌زمین)، میراث مکتوب.

انوشه، حسن (۱۳۸۲). دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در قفقاز)، مجلد پنجم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- برتلس، یوگنی ادواردویچ (۱۳۶۹). فردوسی و سروده‌هایش، ترجمه سیروس ایزدی، هیرمند. برتلس، یوگنی ادواردویچ (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه سیروس ایزدی، هیرمند. پیام نوین (سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰).
- جمعی از دانشمندان (۱۳۶۲). هزاره فردوسی، دنیای کتاب.
- جوانشیر، ف. م. (۱۳۵۹). حماسه داد (مقدمه)، انتشارات حزب توده ایران.
- حمیدیان، سعید (۱۳۷۳). شاهنامه‌های مسکو، قطره.
- دهباشی، علی (۱۳۷۴). فردوسی و شاهنامه (مجموعه سی‌وشش گفتار)، انتشارات مدبر، صص ۸۱ تا ۸۹ و ۵۶۵ تا ۵۶۸.
- رادفر، ابوالقاسم (۱۳۷۴). «پژوهش‌ها و ترجمه‌های مربوط به فردوسی و شاهنامه در اتحاد جماهیر شوروی (سابق)»، اینترنت.
- رحمانف (رحمانی)، روشن (۲۰۱۶). شاهنامه در بیان تاجیکان تاجیکستان، دوشنبه: سینا.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۵۸). آزمون زال در شاهنامه فردوسی، لس‌آنجلس: کانون پژوهش و آموزش.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۶۹). پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (تفسیر و تحلیل شاهنامه)، مجلد دوم، انتشارات علمی و فرهنگی.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۷۱). پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (تفسیر و تحلیل شاهنامه)، مجلد اول، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، پژوهشگاه.
- زالمان، کازل. گ. (۱۳۸۲). لغت شاهنامه، ترجمه‌ی توفیق ه. سبحانی و علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شاهسواریان، آودیس (۱۳۹۳). شاهنامه و منابع ارمنی، ترجمه‌ی اریک باغداساریان (۱). گرماتیک، تورنتو.
- شیرانی، حافظ محمودخان (۱۳۶۹). در شناخت فردوسی، ترجمه‌ی شاهد چوهدری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). حماسه‌سرایی در ایران، امیرکبیر.
- صمد، ولی (۱۳۷۸). فردوسی و شاهنامه در قفقاز، ترجمه‌ی پروفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی، نشر کارنگ.
- مسلمانیان قبادیانی، رحیم (۱۳۷۹). ...ز دفتر نبشته گه باستان: جایگاه حکیم فردوسی پیش تاجیکان، به کوشش گروه رجال و مفاخر فرهنگی، مرکز خراسان‌شناسی.

مهدی بهشت، محسن. «استاریکف، آکسی آرکادیویچ»، سایت «همایش شاهنامه»، شرق‌شناسی.

ناظری، نعمت (۱۳۶۶). «افزونه‌ای بر واژه‌نامک...»، چیستا، ش ۵ و ۶.

نوشین، عبدالحسین. شاهنامه (دوره‌ی ۹ مجلدی)، آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی.

نوشین، عبدالحسین. شاهنامه (دوره‌ی ۹ مجلدی)، مجلدات سوم و چهارم، انتشارات سروش و دانشگاه خاورشناسی مسکو.

نوشین، عبدالحسین (۱۳۶۱). سخنی چند درباره‌ی شاهنامه، ویرایش و زیرنویس‌ها به کوشش م. گودرز، نشر پای‌ژ.

نوشین، عبدالحسین (۱۳۶۳). واژه‌نامک (درباره‌ی واژه‌های دشوار شاهنامه)، انتشارات دنیا.

نوشین، عبدالحسین (۱۳۶۷). سخنی چند درباره‌ی شاهنامه، انتشارات اساطیر.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۸). از پاژ تا دروازه‌ی رزان (جستارهایی در زندگی و اندیشه‌ی فردوسی)، از ص ۳۰۷، سخن.

یادنامه: آئین بزرگداشت آغاز دومین هزاره‌ی سرایش شاهنامه فردوسی (۱۳۷۰). اصفهان: فیروزنشر سپاهان و نشر زنده‌رود.

### کتاب‌نامه‌ی انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی

افشار، ایرج (۱۳۹۰). کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه، میراث مکتوب.

سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۸۵). فرهنگ آثار ایرانی - اسلامی، مجلد اول، سروش.

فصلنامه‌ی تاریخ روابط خارجی (۱۳۹۶). «نگاهی به انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی»، ش ۷۰.



## دیپلماسی ترجمه، پیشران قدرت نرم دولت-ملت‌ها در تأمین منافع ملی و تفاهم بین‌فرهنگی

امیرداود حیدرپور\*

وقوع تحول بنیادین در نظم سیاسی بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد و به تبع آن دگرذیسی ماهیت قدرت و کارکردهای آن در پیشبرد اهداف سیاسی، اقتصادی، نظامی و تقویت روزافزون نقش افکار عمومی در جهت‌دهی به کنش‌های سیاسی در عرصه داخلی و جهانی، کشورها را بیش از هر زمان دیگر به استمداد از «قدرت نرم» در تأمین اهداف ملی خود در عرصه‌های مختلف کنشگری در پهنه بین‌الملل سوق داده است. از سوی دیگر، با ورود جهان به «عصر ارتباطات»، که با توسعه چشمگیر ابزارهای نوین ارتباطات جمعی همراه بوده است، عملاً مفهوم مرزهای ملی در مفهوم سنتی آن از میان رفته و جای خود را به مرزهای گفتمانی و روایی داده است و حاکمیت مطلق حکومت‌ها و دولت‌ها بر جریان اطلاعات و مصرف آن توسط توده‌های مردم از بین رفته است و در عین حال بستر لازم برای اعمال سیاست‌ها، راهبردها و برنامه‌های مبتنی بر قدرت نرم را فراهم نموده است.

بر این اساس، به‌ویژه طی سه دهه اخیر، دستگاه دیپلماسی دولت‌های پیشرو و فعال در عرصه کنشگری بین‌الملل کوشیده است با طراحی هوشمند روایت‌ها و فراروایت‌های مورد نظر خود و توزیع هدفمند و فعالانه آن در میان ملت‌های مختلف،

---

\* دانش‌آموخته مطالعات ترجمه، عضو هیئت علمی دانشگاه خيام (مشهد)، مدیر مؤسسه فرهنگی ترجمه کاویان ایرانیان.

به مدیریت و مهندسی افکار عمومی مردمان سایر ملل و جهت‌دهی به ارزش‌های مطلوب و تغییر پارادایم فکری آن‌ها بپردازد و از این رهگذر زمینه را برای تأمین منافع ملی خویش، بدون توسل به قدرت سخت، فراهم نماید. بدین ترتیب، قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای با کنترل افکار عمومی کشورهای هدف، کنش‌ها و کردارهای مردمان آن‌ها را به گونه‌ای سازماندهی می‌کنند که به نفع اهداف و منافع کشور اعمال‌کننده قدرت نرم باشد.

بر اساس آنچه عنوان گردید، اگر نظر ژان بودریار، جامعه‌شناس برجسته پسااستخترای فرانسوی، مبنی بر حاکمیت «اَبَر - واقعیت» بر زیست اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مردمان جهان را مبنا قرار دهیم و بپذیریم امروزه بنیان کنش‌های عموم مردم در زمینه‌های مختلف بر تصاویر برساخته از واقعیت استوار است نه لزوماً خود واقعیت، می‌توان گفت تصویر ساخته شده از هویت ملی و فرهنگی یک کشور نزد مردمان سایر ملل و انگاره‌ها و کلیشه‌های شکل گرفته از آن در افکار عمومی ملت‌های جهان، نقشی سرنوشت‌ساز در پیدایش تهدیدات و فرصت‌های برای آن کشور و توفیق یا ناکامی سیاست خارجی دولت آن کشور ایفا می‌کند.

در این میان صورت‌های گوناگون ترجمه به‌مثابه یکی از ابزارهای فراگیر و برجسته در تولید، بازتولید، و توزیع روایت‌ها، اطلاعات، و کلیشه‌های اندیشگانی و فرهنگی، از مهم‌ترین، تأثیرگذارترین و نافذترین عوامل ساخت هویت و تصاویر ملی فرهنگ‌های مختلف در میان افکار عمومی جهانیان به‌شمار می‌رود و می‌تواند از طریق بازتولید روایت‌های مورد نظر کنشگران سیاسی، صدور و ترویج انگاره‌ها، ارزش‌ها، کلیشه‌ها، و آرای مطلوب کارگزاران و طراحان دیپلماسی عمومی کشور و جهت‌دهی به ماهیت فرهنگی متون در خلال فرایند ترجمه، در محیط فرهنگی و سیاسی جوامع هدف، فعالانه مداخله نماید، به تحکیم یا تضعیف پیوندهای سیاسی و فرهنگی میان ملت‌ها و دولت‌ها بپردازد و نقشی تعیین‌کننده در روابط ژئوپلتیک، ارتقای زمینه‌های فرهنگی دیپلماسی و تقویت عمق استراتژیک معنوی در سایر نقاط جهان ایفا کند.

این سازوکار که پیش‌تر آن را در مقاله‌ای جداگانه تحت عنوان «دیپلماسی ترجمه»<sup>۱</sup>

۱. ر.ک. به: «دیپلماسی ترجمه: انگاره‌های نوآورانه، چشم‌اندازی نوین»، مجله پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۸، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ص.ص ۲۲-۱.

تعریف کرده و به تفصیل ابعاد مختلف آن را تبیین نموده‌ام، می‌تواند به‌عنوان «مغز متفکر دیپلماسی عمومی» و بازوی توانمند قدرت نرم هر کشور، نقشی بی‌بدیل در فراهم آوردن زمینه گفت‌وگو، تفاهم و تعامل فرهنگ و تمدن‌ها و یا نزاع و برخوردها آن‌ها ایفا کند.

به سخن دیگر، در عصری که به اعتقاد آرمسترانگ (۲۰۰۹) «ادراکات بر گلوله‌ها پیروز می‌شوند» و پیروزی در جنگ روایت‌ها عاملی تعیین کننده در قوام و استیلای قدرت سیاسی قلمداد می‌شود، دیپلماسی ترجمه می‌تواند با نوع آثاری که متناسب با ذائقه فکری و فرهنگی مخاطبان برای توزیع در مناطق مختلف جهان برمی‌گزیند، هم زمینه‌ساز کاهش تنش‌های ایدئولوژیک و نزاع‌های قومی-مذهبی گردد و با برانگیختن احترام جامعه جهانی، به تقویت امنیت ملی کشورها کمک کند و آن‌ها را در پیشبرد اهداف دیپلماسی عمومی خود یاری رساند و هم با اتکا بر عقلانیت ابزاری و جایگزین کردن آن با عقلانیت هابرماسی، که بر مفاهمه و دیالکتیک مبتنی است، و در نتیجه توسل به تبلیغات یکسویه و ارائه تصویری ناقص از هویت فرهنگی یک کشور، کارکرد ترجمه را تا سطح پروپاگاندای عقیدتی و فرهنگی تنزل دهد و با دمیدن در آتش اختلافات و تنازعات ایدئولوژیک، موجب هدررفت سرمایه‌های فکری و فرهنگی آن کشور و تضعیف، مخدوش کردن یا گاه تخریب وجهه ملی آن نزد افکار عمومی منطقه‌ای و جهانی گردد؛ امری که در مواردی ممکن است سبب بروز تهدیدات امنیتی یا حتی نظامی برای آن کشور شود و سهم او را از کنشگری مؤثر و پویا در سپهر بین‌الملل به حداقل برساند.

مطابق آنچه عنوان گردید، چنانچه دیپلماسی ترجمه را «هنر شکل‌دهی و مدیریت افکار عمومی به‌واسطه انجام ترجمه در اشکال مختلف آن و توزیع مناسب و هوشمندانه آن در کشورهای هدف» قلمداد نماییم، طراحی و تدوین سیاست‌ها و راهبردهای مدون و کارشناسی برای ترجمه آثار به سایر زبان‌ها، مبتنی بر همه ابعاد و مؤلفه‌های سازنده هویت ملی و فرهنگی یک کشور، مخاطب‌شناسی دقیق و سنجیده و هماهنگی با سیاست‌ها و راهبردهای کلان دستگاه سیاست خارجه، می‌تواند در ارائه تصویری مثبت و سازنده از کشور مجری دیپلماسی ترجمه و جلب اذهان و قلوب مردم در فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف و در نتیجه فراهم نمودن زمینه مفاهمه و دیالوگ بین‌فرهنگی و به تبع

آن فراهم ساختن بستر لازم جهت تأمین اهداف دیپلماتیک آن کشور در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مؤثر واقع شود.

از آنجا که دیپلماسی ترجمه بخشی از دیپلماسی عمومی و فرهنگی یک کشور محسوب می‌شود، نهادها و دستگاه‌های متولی سیاست‌گذاری در زمینه روابط بین‌المللی فرهنگی سهم عمده‌ای در انتخاب نوع آثار برای ترجمه و تعریف کارکرد آن در جامعه هدف ایفا می‌کنند؛ کارگزارانی که انتظار می‌رود با آگاهی از ظرفیت‌های ترجمانی فرهنگ و ادبیات خود از یک سو و فضای فکری غالب در کشورهای هدف از سوی دیگر، راجع به آن کشور، هوشمندانه دست به انتخاب آثار بزنند و از هر گونه کوششی که احتمال دارد خدشه‌ای به تصویر برساخته ذهنی از کشور متبوع ایشان نزد مخاطبان وارد کند، احتراز نمایند: «پرهیز سیاست‌گذاران ترجمه از انتخاب آثاری که حتی تلقی تهدید، تحقیر، تکفیر، تحمیق، تضعیف یا توهین به ارزش‌ها و باورهای فرهنگی\_مذهبی و اندیشگانی دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌ها و یا تشدید تنازعات و تعارضات قومی\_عقیدتی را ایجاد می‌کند، نقش به‌سزایی در کمک به حسن تفاهم میان ملت‌ها و افزایش احتمال موفقیت دیپلماسی ترجمه خواهد داشت»<sup>۱</sup>.

این در حالی است که بررسی‌های دقیق و میدانی اینجانب از عملکرد مجموعه بازیگران و کنشگران دخیل در زمینه ترجمه آثار فارسی به سایر زبان‌ها در دولت‌های مختلف با گفتمان‌های سیاسی متمایز، نشان می‌دهد عملاً هیچ عقلانیت منسجم، هماهنگ و یکپارچه‌ای در این زمینه وجود نداشته و به‌رغم کنشگری نهادهای مختلف در این عرصه، هیچ برنامه و سیاست جامع، راهبردی، مدون و معینی وجود نداشته است و انتخاب آثار اساس، مبتنی بر انگاره «صدور انقلاب» و مبتنی بر رویکرد تبلیغی - ترویجی (نشر معارف اسلامی با محوریت عقاید شیعی) و سلیقه شخصی متولیان امر بوده است.

بر همین اساس عمدتاً آثار نویسندگانی برای ترجمه به سایر زبان‌ها برگزیده شده که با ایدئولوژی و مبانی انقلاب اسلامی همسو بوده‌اند و لذا توازن منطقی میان همه ابعاد هویتی ایرانیان در میان آثار ترجمه شده به چشم نمی‌خورد و این امر در کنار کیفیت ضعیف ترجمه و چاپ، توزیع ضعیف، عدم ورود به شبکه نشر بین‌المللی و

شبکه نشر کشورهای هدف، عدم جامعیت در تنوع موضوعی، و بعضاً عدم هماهنگی با سیاست‌های کلان دولت‌ها در زمینه روابط خارجی (به‌ویژه در دولت‌های هفتم و هشتم)، سبب عدم ارتباط مؤثر با عموم مخاطبان کشورهای دیگر شده و در مواردی حتی موجبات سوء تفاهم‌های فکری و عقیدتی و در نتیجه بروز تنش‌های ایدئولوژیک و کاهش عمق استراتژیک معنوی کشور را فراهم آورده و عملاً «تبلیغ» را به «ضدتبلیغ» بدل کرده است.<sup>۱</sup>

با توجه به آن‌که کردار فرهنگی یک کشور در زیست‌بوم بین‌الملل، که بخش مهمی از آن از مجرای ترجمه می‌گذرد، معرف شخصیت، وجهه و هویت فکری و فرهنگی یک کشور نزد جامعه بین‌الملل است و تأثیر قابل توجهی در نحوه برخورد آنان با او دارد، به نظر می‌رسد وقت آن رسیده است وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی به‌عنوان متولی دیپلماسی کشور در همه اشکال آن از جمله دیپلماسی عمومی و فرهنگی، به موضوع ترجمه آثار فارسی به سایر زبان‌ها وارد شود و با در اختیار گرفتن مسئولیت سیاست‌گذاری در عرصه دیپلماسی ترجمه کشور، ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های بالای این نوع دیپلماسی، در تأمین منافع ملی کشور و پیشبرد اهداف قدرت نرم جمهوری اسلامی، آشفتنگی لجام گسیخته موجود در این زمینه را سامان دهد.

---

۱. در زمینه مؤلفه‌های نظری دیپلماسی ترجمه، ساختار حاکم بر نظام ترجمه زین سوی جمهوری اسلامی (ترجمه آثار فارسی به سایر زبان‌ها) و بازیگران آن، اهداف پیدا و پنهان این نظام، چگونگی عملکرد آن طی دولت‌های مختلف و نیز آسیب‌شناسی آن به تفصیل در کتاب دیپلماسی ترجمه: از نظریه تا عمل بحث کرده‌ام که به‌زودی از سوی انتشارات وزارت خارجه منتشر خواهد شد.

## آب و آینه

(برگی از تاریخ شناسایی ایرانیان با شعر معاصر تاجیک)

ابراهیم خدایار\*

### چکیده

آسیای مرکزی از نظر جغرافیایی هرچند تا سدهٔ دهم هجری/ سیزدهم میلادی دارای یک سرنوشت سیاسی و فرهنگی مشترک با ایران بود، از این تاریخ به بعد با تشکیل سلسلهٔ صفویه در ایران و شییبانیان در بخارا از منظر مذهبی و سیاسی سرنوشت مستقلی یافت. در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم روسیه بخش بزرگی از این منطقه را به اشغال خود درآورد و ابتدا با از بین بردن خان‌نشین خوقند (۱۸۷۶م)، دو خان‌نشین خوارزم (۱۸۷۳م) و بخارا (۱۸۶۸م) را تحت قیمومیت خود درآورد. این وضعیت تا ۱۹۲۴ میلادی ادامه یافت تا اینکه با تقسیم‌بندی‌های نوین در منطقه، پنج جمهوری مستقل در آسیای مرکزی تأسیس شد. با تأسیس این جمهوری‌ها که با شکل‌گیری هویت‌های بومی و تغییر هویت فارسی به تاجیکی (تغییر نام فارسی به تاجیکی و تغییر خط فارسی به خط لاتین و بعدتر سیریلیک) همراه بود، روند دوری مردم فارسی‌زبان منطقه، به‌ویژه تاجیکان آریایی‌نژاد، از میراث خود بیشتر نمایان شد. مرگ استالین (۱۹۵۳م) و سپس کسب استقلال کامل جمهوری‌های آسیای مرکزی از اتحاد شوروی سابق (۱۹۹۱م) میل بازگشت به میراث نیاکان را در میان تاجیکان احیا کرد. این میل

---

\* عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس، رایزن فرهنگی پیشین ج.ا.ایران در ازبکستان و تاجیکستان، پژوهشگر و نویسنده در حوزهٔ زبان و ادب فارسی در کشورهای فارسی‌زبان.

در قالب شکل‌گیری ناسیونالیسم قومی در میان اقوام منطقه نمودار شد. رنگ‌وبوی ناسیونالیسم شکل‌گرفته در میان تاجیکان را می‌توان علاوه بر شباهت ظاهری آن با الگوهای کلی در منطقه، که بیشتر بر پایه قومی استوار بود، در فضای ملی و فرهنگی نیز تحلیل کرد؛ از همین روست که آن‌ها توانستند پس از کسب استقلال با رخنه در تاریخ مشترک و بازخوانی آن، با آریایی‌نژادان و فارسی‌زبانان ایران پیوندی وثیق برقرار کنند. آشنایی ایرانیان با شعر معاصر تاجیک برگی از دفتر شناسایی مجدد ایرانیان با شعر معاصر تاجیک در سده بیستم میلادی است.

واژه‌های کلیدی: ایران، تاجیکستان، شعر معاصر تاجیک

\*\*\*

ارزیابی شعر معاصر تاجیک در ایران از همان آغاز شناسایی ایرانیان با شعر معاصر تاجیک چند سالی پیش از فروپاشی شوروی و پس از آن در دوره استقلال دو راه نسبتاً متفاوت را پیموده است. گروهی که می‌توان آن‌ها را از بقیه‌السلف ادیبان بزرگ ایران در دوره معاصر به‌شمار آورد، از دهه نخست سده چهاردهم شمسی / دهه سی‌ام سده بیستم میلادی با محیط ادبی تاجیکستان به‌واسطه یا بی‌واسطه آشنا شده و همیشه به دیده احترام به آن سرزمین نگریسته‌اند. از این گروه می‌توان به نام‌هایی مانند سعید نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴ش/ ۱۸۹۵-۱۹۶۶م)، علی اصغر حکمت (۱۲۷۱-۱۳۵۹ش/ ۱۸۹۲-۱۹۸۰م)، پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۶۹ش/ ۱۹۱۳-۱۹۹۰م)، غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۳۶۹ش/ ۱۹۲۷-۱۹۹۰م)، سیمین بهبهانی (۱۳۰۶-۱۳۹۳ش/ ۲۰۱۴-۱۹۲۷م)، مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹ش/ ۱۹۲۸-۱۹۹۰م)، (محمدرضا شفیع کدکنی (متولد ۱۳۱۸ش/ ۱۹۳۹م) سیدعلی موسوی گرمارودی (تولد ۱۳۲۰ش/ ۱۹۴۱م)، محمدجعفر یاحقی (متولد ۱۳۲۶ش/ ۱۹۴۷م)، علی اصغر شعر دوست (تولد ۱۳۴۱ش/ ۱۹۶۲م) و علی‌رضا قزوه (تولد ۱۳۴۲ش/ ۱۹۶۴م) را نام برد. اینان با اطلاع از حوادث بسیار سهمگین رخ داده در آسیای مرکزی، نگاه واقع‌بینانه و در عین حال عاشقانه‌ای به گسترده شعر و ادب فارسی در خارج از جغرافیای ایران داشته و به هر مناسبتی کوشیده‌اند نگاه مخاطبان ایرانی را به فارسی‌زبانان جهان در این خطه از جهان ایرانی معطوف کنند.

سعید نفیسی در اسفند ۱۳۰۵ ش/ ۳ مارس ۱۹۲۷ م در شماره ۶۹۹ روزنامه شفق سرخ طی تقریظی ستایش‌گونه، توجه ایرانیان را به نمونه ادبیات تاجیک صدرالدین عینی که در سال ۱۹۲۶ م با پیشگفتار ابوالقاسم لاهوتی در مسکو به چاپ رسیده بود، معطوف کرد. وی در سال ۱۹۴۴ م/ ۱۳۲۳ ش برای شرکت در بیستمین سالگرد تأسیس جمهوری ازبکستان به این کشور سفر کرد و با عینی هم‌سخن شد: «در اولین روز اقامت من در تاشکند من با چهره‌ای که تمام این مدت در آرزوی دیدارش بودم برخورد کردم. این انسان با قد متوسط و سیمایی الهام‌بخش و چشمانی نورانی مرا مفتون خود نموده بود» (نفیسی، ۱۳۰۵، به نقل از عینی، ۱۹۷۸: ۱۱). وقتی خبر درگذشت عینی را شنید، به شدت متأثر شد و آرزو کرد روزی در مقابل آرامگاهش زانوی ادب بر زمین بزند: «در کنگره خاورشناسان در مسکو بود که خبر درگذشت این انسان بزرگ به گوشم رسید و هنگامی که به دعوت فرهنگستان علوم تاجیکستان به شهر دوشنبه وارد شدم، اولین آرزویم این بود که از مقبره استاد بازدید کنم و در مقابل آن زانو بزنم» (همان، ۱۲).

علی اصغر حکمت نیز که در سال ۱۹۴۸ م/ ۱۳۲۷ ش برای شرکت در جشن پانصدمین سالگرد امیر علی شیر نوایی (تولد ۱۲۴۴ ق/ ۱۴۴۱ م — فوت ۱۳۰۶ ق/ ۱۵۰۱ م) به ازبکستان سفر کرده بود، با عینی ملاقات و پس از بازگشت به تهران قطعه شعری به نام «رشته پیوند ملل» خطاب به «دوست دانشمند و شاعر شهیر تاجیک، صدرالدین عینی» سروده و در بیتی از وی با احترام فراوان یاد کرده بود:

صدر ادب و عین هنر، عینی دانا کش دهر نیارد که همانند بگیرد

(همان، ۱۴)

خانلری و صورتگر در سال ۱۳۴۶ ش/ ۱۹۶۸ م پس از سفر به تاجیکستان و شرکت در نخستین «سمپوزیوم شعر فارسی» با هدف «تبادل نظر درباره راه و روش شعر نو فارسی در ایران و این کشور» گزارشی به نام «بزم سخن در تاجیکستان» در نشریه سخن به چاپ رساند (به نقل از یوسفی، ۱۳۸۸: ۷۸۹). غلامحسین یوسفی درباره شعری که در خلال گزارش از عبید رجب (۱۹۳۲-۲۰۰۴ م) شاعر و بنیانگذار کانون کودکان تاجیکستان، با نام «تا هست عالمی، تا هست آدمی» چاپ شده بود، می‌نویسد: «در آن میان شعری آمده بود که مرا دگرگون کرد و لرزاند» (همان، ۷۹۰) و از قول خانلری



به نقل از همان گزارش نوشت: «من در فارسی شعری دیگر چنین پرشور در بیان علاقه به زبان فارسی (دری / تاجیکی) سراغ ندارم» (همان جا).

تا آنجا که می‌دانم از شاعران طراز اول ایران مهدی اخوان ثالث به این منطقه خالصانه عشق می‌ورزید. وی در مؤخره مجموعه شعر از این اوستا (۱۳۴۴ش) علاقه خود را به این منطقه نشان داد و به قول خودش چه آرزوهای کودکانه‌ای را که برای دیدار روبرو از این منطقه در سر نپخت:

«هی! هیهات! می‌شود آیاک این هوس و آرزوی کودکانه من برآید که همچنان که از ری به نیشابور می‌روم، بتوانم به ساحل پرحاصل جیحون بروم یا در نزدیکی‌های سمرقند، لب جوی آبی، زیر سایه چند درخت، دم قهوه‌خانه‌ای بنشینم و به فارسی سره یا دوسره بگویم: "آقا! یک قندپهلوی دبش پررنگ!" و طرف هاج و واج نگاه نکند و به مترجم روسی [...] حاجت نیفتد؟» (اخوان ثالث، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۷۶).

شفیعی کدکنی نیز در مجموعه شعر هزاره دوم آهوی کوهی (۱۳۷۶ش) درباره این منطقه شعرهای درخشانی سروده که قطعات «جاودان‌خرد» (صص ۱۳-۱۷)، «هزاره دوم آهوی کوهی» (صص ۱۸-۲۱)، «شهر من» (صص ۳۰-۳۲)، «بربط سغدی» (صص ۴۵-۴۶) «مویه زال» (صص ۷۸-۸۱) از جمله آن‌هاست. وی در این سروده‌ها «سیمرغ خیال خود را در بستری از حسرت و حیرت، و آرزو و یقین در جهان ایرانی به پرواز درآورده و به ترسیم جغرافیای درهم‌تنیده‌ای از شهرها، حوادث و شخصیت‌های مشترک آن در ماوراءالنهر، ایران، قفقاز، آذربایجان و افغانستان پرداخته است» (خدایار، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۵).

محمدجعفر یاحقی در کتاب جویبار لحظه‌ها: جریان‌های ادبی معاصر ایران (تهران، جامی: ۱۳۷۸ش) بخش جداگانه‌ای به شعر معاصر افغانستان و تاجیکستان اختصاص داده و آینده‌ای درخشان برای شعر هم‌زبانان در تاجیکستان پیش‌بینی کرده است: «بی‌تردید ادبیات تاجیک، در جامعه آزاد کنونی موفقانه راه کمال را خواهد پیمود» (همان، ۴۱۱).

سیدعلی موسوی گرمارودی، شاعر، پژوهشگر و رایزن پیشین فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان (۱۳۷۸-۱۳۸۲ش) در چند اثر خود تحلیل منصفانه و دقیقی از میراث شعر معاصر فارسی در تاجیکستان به دست داده است. وی در پیشگفتار کتاب از ساقه تا صدر پس از نقل قول دو تن از پژوهشگران شعر معاصر تاجیک،

محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی در کتاب از جیحون تا وختش: گزارش سفر به ماوراءالنهر (مشهد: مرکز خراسان‌شناسی، ۱۳۷۸: ۲۲۱) و علی‌رضا قزوه در خورشیدهای گمشده (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، دفتر فرهنگ و ادب تاجیک، ۱۳۷۶، ۲۸) در مورد کلیت شعر معاصر تاجیک و اینکه یکی شعر معاصر تاجیکان را ضعیف شمرده و نوشته «در محدوده‌ای کوچک خود را تکرار می‌کند» (یاحقی و سیدی، ۱۳۷۸: ۲۲۱)<sup>۱</sup> و دیگری اظهار نظر کرده: «در شعر تاجیک هنوز کسی ظهور نکرده است که از هفت‌خوان نقد روزگار به سلامت بگذرد، هنوز همان سیدا و شوکت بخارایی، رفیع‌ترین قله‌های ادبی تاجیکستان در چند قرن گذشته‌اند» (قزوه، ۱۳۷۶: ۲۸)، می‌نویسد: «اگرچه سخن از سر کمال دل‌سوزی است [...]؛ اما تکرار این نصیحت‌ها چه فایده‌؟» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۴: ۲۷) و در ادامه می‌نویسد:

«کار من در این کتاب دیدن زیبایی‌ها، جست‌وجو برای یافتن قریحه‌های بلند یا رگه‌های قریح بلند در شعر معاصر تاجیکستان است. انتظار هم نباید داشته باشیم که شاعران صدسال اخیر تاجیکستان، همه برجسته و دارای قریحه درخشان باشند؛ مگر در طول تاریخ ادبیات ما از همان آغاز تاکنون، همه برابر بوده‌اند؟» (همان، ۲۸).

باری، به باور من گسست سیاسی ماوراءالنهر از ایران در سده شانزدهم میلادی و سپس اشغال این منطقه از سوی امپراتوری تزار روسیه در اوایل نیمه دوم سده نوزدهم که در نهایت در سال ۱۹۲۴ م با تشکیل جمهوری‌های پنج‌گانه به گسست فرهنگی در دوره شوراهای منجر شد و به سرنوشت شومی انجامید، ضربات سهمگین و خردکننده‌ای بر روح و جان زبان و ادبیات فارسی و سخنگویان نجیبش وارد کرد. به قول مؤلف خورشیدهای گمشده: «اگر ایران و افغانستان نیز درگیر چنین بلای هفتاد ساله‌ای بودند،

۱. این عبارت را در کتاب از جیحون تا وختش ندیدم. نویسنده در صفحه ۲۲۱ کتاب درباره شعر نیمایی تاجیکستان نوشته است: «ضعف عمومی شعر نیمایی تاجیکستان البته چیزی نیست که بتوان نادیده گرفت، دست‌کم تا آن مقدار که ما آشناییم حکم همین است. بدایت، فقدان حس شعری ژرف، درشتی و ناهمواری زبان و بی‌انسجامی ویژگی‌های آشکار آن است، که امید می‌رود به مرور زمان از آن فاصله بگیرد». همان‌گونه که یادآور شدیم دکتر یاحقی در اثر دیگر خود، جو بیار لحظه‌ها، از چشم‌انداز دیگر به ادبیات معاصر تاجیکستان نگریده و همواره از هیچ کوششی در راه تقویت پیوند فارسی‌زبانان با یکدیگر فروگذار نکرده است.

شاید سرنوشت ادبی‌شان از سرنوشت ادبیات امروز تاجیک نیز دردناک‌تر بود» (قزوه، ۱۳۷۶: ۱۶). گل‌رخسار که به قول خودش دل‌خوشی از «نقد» ندارد و دستاورد آن را برای شعر «هیچ» شماریده است (گل‌رخسار، ۱۳۷۲: ۸)، در مصاحبه با کیهان فرهنگی با اذعان به دردهای ملت تاجیک در این دوران گفته است: «این فاجعه ما را چند شکسپیر دیگر باید در قالب تراژدی بیان کنند» (همان، ۷). وی در مصاحبه با محمدجواد آسمان (متولد ۱۳۶۱ش/ ۱۹۸۸م) در مورد تأثیر شعر روس بر شکوفایی شعر معاصر تاجیک می‌گوید: «شما نمی‌توانید انکار کنید که دستاوردهای شعر روس بر استقلال شعر تاجیک اثر گذاشت» (صفی‌اوا، ۱۳۹۳: ۷۸) و در ادامه در مورد دستاوردهای شعر معاصر تاجیک و مقایسه آن با همتایانش در ایران، منتقدان شعر معاصر تاجیک را در ایران به رعایت انصاف فرامی‌خواند و می‌افزاید: «به‌هرحال فرهنگ ما تاجیکستانی‌ها در حاشیه فرهنگ محوری روس قرار داشت [...] به باور من همین که ادبیات تاجیکستان در آن هفتاد سال توانست زبان خودش و ویژگی‌های اصلی و بومی خودش را حفظ کند، به‌خودی‌خود دستاورد بزرگی است. شما نباید بی‌انصاف باشید!» (همان‌جا).

به نظر من شعر معاصر تاجیک به‌رغم تمام کاستی‌های وزنی، قافیه‌ای، ساختاری، فقر عناصر تخیلی جاندار و نیرومند، دایره محدود موضوعات، ایدئولوژی‌زدگی و فرمایشی و تولیدی بودن در دوران شوراهای آینده‌ای بسیار درخشان در پیش دارد. این شعر باید در محیطی سالم و با معیارهای دقیق علمی نقد شود تا راه درست را به جوان‌ترها نشان دهد. مگر جز این است که در فضایی سالم و انتقادی اندیشه‌ها بال می‌گیرد و به سمت تعالی پرواز می‌کند؟ من فکر می‌کنم نسل اخیر و جوان تاجیک که در هوای استقلال نفس کشیده است و با همتایان خود در جهان فارسی‌زبان پیوند مناسبی برقرار کرده، سرشار از جوشش و کوشش و بنابراین طراوت و سرزندگی است؛ به همین دلیل به‌راحتی با محیط ادبی فارسی‌زبانان در تمام دنیا ارتباط برقرار می‌کند. کافی است به میراث ادبی شاعران جوان دهه اخیر رجوع کنیم: فردوس اعظم (تولد ۱۹۸۴م) و طالب لقمان (تولد ۱۹۹۱م) مشت‌های از خروار است. فردوس اعظم:

آینه‌هایِ خانه، تو را یاد می‌کنند  
دیوارها ببین که چه فریاد می‌کنند  
اینجا هوایِ شعر و غزل نامساعد است  
حرف و هجا بهانه می‌کنند

اینجا که چشم پنجره‌ها انتظار تو  
گردی ز خاک پای تو در چشم کوچه‌هاست  
شیرین من، نبودن چشمان ناز تو  
کی می‌رسی؟ ببین چه با باد می‌کنند!  
حالا که رفته‌ای، همه جا داد می‌کنند  
آیا شنیده‌ای چه به فرهاد می‌کنند؟

### طالب لقمان:

تو می‌آیی شب و از چشم تو مهتاب می‌ریزد  
ز چشمان شبِ تنهایی من خواب می‌ریزد  
چنان پاکیزه و شاداب و شفاف و مصفایی  
که جانان روبه‌رویت آبروی آب می‌ریزد  
ز لب‌های تر تو می‌تراود شمعِ زیبایی  
که پنداری گلاب از کاسه پر آب می‌ریزد  
قلم از دست بگذارم که روی دفترِ بازم  
ز چشم روشن تو شعرهای ناب می‌ریزد  
(وهاب، ۱۳۹۳: ۳۹۸)

### منابع

- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۴). از این اوستا. چ ۱۴. تهران: مروارید.  
خدایار، ابراهیم (۱۳۸۵). «جامی از جیحون: نقد و بررسی جهان ایرانی در شعر معاصر فارسی». مطالعات ملی. س ۷. ش ۳ (پیاپی ۲۷). صص ۲۵-۴۳.  
صفی [صفی‌اوا]، گل‌رخسار (۱۳۹۳). «مادر ملت تاجیک: گفت‌وگوی محمدجواد آسمان با گل‌رخسار صفی». شعر. ش ۷۲. صص ۵۴-۸۷.  
صفیه [صفی‌اوا]، گل‌رخسار (آبان ۱۳۷۲). «زبان فارسی؛ زبان شعر». کیهان فرهنگی. س ۱۰، ش ۸ (پیاپی ۱۰۳). صص ۶-۸.  
عینی، کمال (۱۹۷۸). کارنامه استاد صدرالدین عینی. دوشنبه: عرفان.  
قزوه، علی‌رضا (۱۳۷۶). خورشیدهای گمشده: گزیده شعر امروز تاجیک. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، دفتر فرهنگ و ادب تاجیک.

- موسوی گرمارودی، سیدعلی (۱۳۸۴). از ساقه تا صدر: شعر و زندگی شعرای تاجیکستان در قرن بیستم. تهران: قدیانی.
- وهاب، رستم [گردآورنده] (۱۳۹۳). بوی جوی مولیان، شعر معاصر تاجیک. تهران: انجمن شاعران ایران.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۳). جویبار لحظه‌ها: جریان‌های ادبی معاصر ایران. چ ۶. تهران: جامی.
- یاحقی، محمدجعفر و مهدی سیدی (۱۳۷۸). از جیحون تا وخن: گزارش سفر به ماوراءالنهر. مشهد: مرکز خراسان‌شناسی.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۸). چشمه روشن: دیداری با شاعران. چ ۱۲. تهران: علمی.

## مسئولیت حرفه‌ای و امر سیاسی

### فرهنگ رجایی\*

پرسش اصلی نوشتار این است: هر شهروندی، که به هر انگیزه، زندگی حرفه‌ای خود را مستقیماً به امرسیاسی مربوط می‌کند یا اصولاً به آن اختصاص می‌دهد، چه مسئولیتی دارد؟<sup>۱</sup> نقش‌هایی که شخص به دلیل این تصمیم ایفا می‌کند گوناگون است و به کارویژه‌های متفاوت مربوط می‌شود؛ گاه نقشِ دانشوری است، مانند استادان آموزشی و یا پژوهشی در حوزه‌هایی از امرسیاسی که تفکر و تعمق در حد، حدود، حجابِ ارزش‌های استعلابخشِ خیرِعام را همتِ فعالیتِ خود قرار می‌دهند؛ گاه نقشِ دولتمردی است که جرأت حضور در عرصهٔ عمومی و پرچمداری استعلا و تحققِ خیرِعام را وظیفهٔ خود قرار داده است؛ گاه دیوانسالاری است که (۱) نقشِ اساسی اما در پشت صحنهٔ عرصهٔ عمومی را به‌عهده گرفته، (۲) مقولات تدارکاتی و زحمت‌های ظریفِ تحققِ خیرِعام را به‌عهده می‌گیرد، و (۳) زندگی و مقولات روزمرهٔ امرسیاسی را تیمارداری و باغبانی می‌کند. هر سهٔ این نقش‌ها مهم‌اند و عدم پویایی در هر یک حیات و سازوکار امرسیاسی را مختل، دچار نقصان، و مشکل می‌کند، چون کارکرد متناسب و هم‌آهنگ آن‌ها باعث حیات، تداوم و اعتبار امرسیاسی و به‌تبع آن امنیت، آسایش و

---

\* دانش‌آموختهٔ نظریه‌های سیاسی و روابط بین‌الملل، مدرس دانشگاه و پژوهشگر نهادهای پژوهشی در ایران و در دیگر کشورها، مترجم، نویسنده.

۱. گفتار حاضر بازبینی و ویراست تازه‌شده از سخنرانی نگارنده در نشست سالانهٔ «انجمن علوم سیاسی ایران» ارائه شده در ۲۱ آذر ۱۳۹۸ است. عنوان سخنرانی «دانشوران امر سیاسی و عرصهٔ عمومی» بود.

شکوفایی زندگی دنیایی مردمانی است، که در قلمرو امرسیاسی نشأت گرفته از یک جهان‌بینی و فرهنگی خاص زیست می‌کنند. برای ارائه تصویرانگاره‌ای روشنی‌بخش از مسئولیت در چنین نقش‌ها در واحد انسانی، سه مقوله را مختصراً بسط می‌دهم:

۱. طرح و بحث از لایه‌های متفاوت و متمایزی که تقسیم کار در اجتماع درخصوص قبول انجام هر کاری ایجاب می‌کند؛

۲. بحث از امرسیاسی و بزرگ کردن این نکته است که چه مطلبی امرسیاسی را در مقایسه با دیگر کارهای اجتماعی متمایز می‌کند؛

۳. یادآوری این نکته که با توجه به موقعیت خاص امرسیاسی، نقش یا نقش‌هایی که مسئولان کارهای مربوط به امرسیاسی دارند، با چه مسئولیت خاصی مواجه است؟

به بیان دیگر، در بحث حاضر اولاً تقسیم کار اجتماعی را شالوده‌شکنی خواهم کرد؛ سپس مختصراً بحث می‌کنم که امرسیاسی چرا با دیگر کارهای اجتماعی متفاوت و متمایز است. بعد، از آنجاکه دغدغه اصلی امرسیاسی خیرعام است، تمام کسانی که به وجهی به امرسیاسی درگیرند، علاوه بر قانون مهم و همه‌جا حاضر کارآمدی و پاسخگویی، نقش خطیر و گاه خطرناک یادآوری پاسداری از خیرعام به خود و همکاران خود را به عهده دارند. از آنجا که امرسیاسی با مقوله آمریت سیاسی، و به تبع آن قدرت، رابطه‌ای مستقیم دارد و باز از آنجاکه قدرت به‌عنوان یک مقوله، به‌ویژه که با در اختیار داشتن امکانات مادی و فیزیکی تحمیل اراده همراه است، می‌تواند وسوسه‌برانگیز باشد، مسئولیت «یادآوری حقیقت و ارزش به قدرت» و دوری جستن از «خلط حقیقت و ارزش با قدرت» به‌عنوان ذکر و دعای همیشگی برای هرآن‌کس که با امرسیاسی سروکار دارد بسیار مهم و اساسی می‌شود. به بیان دیگر، متصدیان مستقیم و یا غیر مستقیم در امرسیاسی مجبور و موظف‌اند در کارشان فقط درگیر نشوند و چه بسا نقش مهم «بیشگری درگیر» را در مدنظر قرار داشته باشند؛ یعنی آن‌ها بیش از هر شغل و حرفه دیگر در سامان جمعی خاص، ضمن جزئی از بازیگران در تولید و توزیع قدرت بودن، شهروند مسئول و عضوی از عرصه عمومی هستند. درنهایت به‌عنوان نتیجه‌گیری از یک سو عبرت کلانی را که باید از بحث بگیریم ذکر کرده و تناسب آن را با مجموعه پاسداشت از دوست فرهیخته جناب علی اشرف مجتهد شبستری یادآور می‌شوم.

## ۱. لایه‌های کار در اجتماع

تعمداً من واژه «لایه» را استفاده می‌کنم تا به خطر شقه‌شقه کردن زندگی انسان هشدار دهم، اما واقفم که آنچه من لایه‌ها می‌گویم در ادبیات مختار «تقسیم کار» خوانده شده است. هرچه آن را بنامیم، نکته مهم این است که از مقولات بسیار مهم در زندگی جمعی انسانی در همه دوران‌هاست؛ مثلاً بسیاری برآنند که ساختار اجتماعی هند باستان یا «وارناس» — که به نادرست با واژه پرتغالی «کاست» القا می‌شود — همان تقسیم کار اجتماعی است. در حوزه تمدنی ایرانی، تقسیم کار اجتماعی به جمشید نسبت داده شده که هم حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۶ ه.ق)<sup>۱</sup> و هم ابن بلخی (و ۵۱۱ ه.ق) روایت جالبی از آن را ارائه می‌کنند. در دوران جدید، به علت شیوه تولید صنعتی، که جزوی اندیشی و تخصص جای بارزتری پیدا کرده است، تقسیم کار هم اساسی‌تر و هم پررنگ‌تر از گذشته شده است. بسیاری از اندیشه‌ورزان به آن توجه کرده‌اند اما قرعه معروفیت آن به نام فیلسوف فرانسوی امیل دورکهایم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) افتاده است که کتابی با عنوان تقسیم کار در اجتماع در سال ۱۸۹۳ نشر و نام خود را با این مقوله همراه کرده است. جالب توجه اینکه در گفتار مقدماتی از «همیشگی و همه‌شمولی این پدیده» بحث می‌کند. آن چه مهم است اینکه با پیچیده شدن «تقسیم کار» در اجتماع، به سادگی می‌توان در باره تکلیف فرد از سه لایه در هر حوزه کار بحث کرد و آن‌ها را با سه مفهوم شغل، حرفه، رسالت/ تکلیف معرفی کرد.

در پایین‌ترین سطح در هر حرفه و کاری، اشتغال است. انسان برای به انجام رساندن هدفی که آن شغل برای وی ایجاد شده است انجام آن را به‌عهده می‌گیرد و باید در انجام کار از خود «کارآمدی» نشان بدهد. در این سطح، شخص با برخورداری از درجه‌ای از فن‌آوری، آموزش شغلی و یا تجربه عملی، به انجام رساندن وظیفه خود می‌پردازد و در مقابل آن دستمزدی متناسب و در اکثر موارد به‌صورت توافقی دریافت می‌کند. «صاحب‌کار» انتظاراتی از شخص برای حسن انجام کار دارد و «شاغل» نیز انتظاراتی

۱. در اوستا به‌صراحت از تقسیم کار سخن رفته و عدم توجه به آن نوعی نفرین است. از زبان اهورامزدا نقل است که حضرت باری اگر بر کسی غضب کند در خانه‌اش «همه‌کاره‌گان زاده» خواهد شد. عین متن این است: «اندر خانه‌اش دین‌یار، رزم‌یار و برزیگر زاییده نشود، بلکه در خانه‌اش ویرانگران، نادانان و همه‌کارگان زاده شوند» (یسنا، ۱۱، پارۀ ۶، به نقل از مجتبیایی ۱۳۵۲: ۵۱).



برای دریافت دستمزد یا دیگر مزایا در مقابل انجام کار خود دارد که هر دو باید منصفانه برآورده شود. در این سطح، صحبت از شغلی است که شخص اختیار کرده و یا از بد حادثه انجام آن را به عهده گرفته است. در این موقعیت، شخص دغدغه انجام کاری خاص را به عهده دارد و از درآمد حاصله از آن گذران عمر می‌کند. حکایت واقعی زیر که دوست و کیلی روایت می‌کرد، منظور را به تصویر واضح‌تر می‌کشد؛ وی می‌گفت روزی در دادگاهی ناظر بر پرسش یک قاضی با یکی از طرفین دعوی بوده است که به بحث حاضر مستقیماً مربوط می‌شود. گویا قاضی از شخصی این سؤال را کرده بود: «شغل جناب عالی چیست؟» طرف پاسخ داده بود: «من یک روحانی هستم». قاضی از سر طنز و یا از روی شیطنت با لبخند می‌گوید: «آن را که از لباس شما می‌فهم، اما شغل شما چیست؟» به بیان دیگر، قاضی یا به علت وظیفه شغلی خود و یا برای مزاح، از فرد روحانی می‌خواهد که مشخص کند چه کارهایی در شغل خود انجام می‌دهد. وی به دنبال این بود که پرسد در میان هزاران عملی که برای گذران زندگی جامعه لازم است، شغلی که وی به انجام می‌رساند، کدام است؟

سنجه ارزیابی یک شغل، از یک سو وقت و انرژی مصرف شده، تولید ارزش کمی و کیفی برای سامان جمعی، و از سوی دیگر میزان دستمزد و درآمد است، که هر سه به کمک عقلانیت حسابگر ارزیابی می‌شوند. پس، پرسش برای طرفین این است: آیا صاحب کار از انجام کار راضی و خشنود است، آیا به کفایت انباشت ارزش شده است که شاغل مدعی پاداش باشد، و آیا شاغل در مقابل کارش به اندازه کافی دستمزد، حقوق و یا مزایا دریافت می‌کند یا خیر؟ پس متصدی یا کار مربوط با امرسیاسی در درجه اول با انجام شغلی مواجه است؛ باید تولید مادی چشم‌گیر و قابل اندازه‌گیری ارائه کند و انتظار پاداش و دستمزد در مقابل آن را دارد. در روند کار هم اخذ رتبه و درجه هم نشانه‌ها و سلسله‌مراتب و خاکریزهای آن معلوم است، سلسله‌مراتب شأن و مقام در هر یک از حوزه‌ها نماد بیرونی بروز آن است. به‌طور نمونه در جنبه آموزشی و پژوهشی، از استادیاری به دانشیاری و بعد به استادی با رتبه‌های متفاوت صحبت می‌شود.

در فطرت پدیده شغل این است که همیشه و همه‌جا با درجه بالایی از روزمرگی همراه باشد و به همین دلیل کارآفرینان و کارفرمایان موظف‌اند و به نفع خودشان است که در جهت معرفی مقولات خلاف آمد عادت تدابیری اندیشیده، اقداماتی بکنند؛

درغیراین صورت، عوامل منفی مانند دل مردگی، یا به بیان معلم و منتقد اجتماعی صمد بهرنگی (۱۳۱۸-۱۳۴۷) «چوخ بختیاری»، به بیان روان شناس اجتماعی اریک فروم (۱۹۰۵-۱۹۸۰) «تکساحتی»، به بیان نظریه پرداز امرسیاسی هانا آرنت (۱۹۰۵-۱۹۷۵) «مهرة» نظام شدن، و یا به بیان کلان و رایج تر «از خود بیگانگی» بر افراد و محیط کار حاکم می شود.<sup>۱</sup> و در نهایت، از دید بازرگانی و عملی، بازده کار پایین می آید. از این رو، کارفرمایان جهت بالا بردن کارآمدی و افزایش میزان تولید، با ایجاد و تشویق احساس تعلق و معناداری، محیط کار را رنگ و بوی پویایی و شادی می بخشند. به عنوان نمونه، در سطح جهانی و در کشورهای بازیگر، تحول و چرخش عظیم از اسوه تأکید بر «مدیریت علمی» و غالب شدن بازده کمی در کارخانه ها و یا محل های تولید و تمرکز بر «کارآمدی و بالاترین بازده کاری» (فردریک تیلور، ۱۸۵۶-۱۹۱۵)، حتی در دانشگاه ها، به سوی تأکید بر راهبرد «رفتارگرایانه» یا توجه به روابط انسانی و تمرکز بر «رفاه» (شامل آسایش مادی و روحی و روانی) در واکنش و برآمده از پدیده از خود بیگانگی بود. روان شناس آبراهام مزلو (۱۹۰۸-۱۹۷۰) این بحث را خوب باز کرد و مقوله معروف «نردبان نیازها» را به بشریت معرفی نمود (۱۹۴۳: ۳۷۰-۳۹۶).

البته اگر تقسیم کار فقط به بروز شغل های متعدد محدود می شد، فی الواقع جامعه ماندگار، قابل اعتماد و تداوم پذیر به سختی فرصت بروز پیدا می کرد. تقسیم کار باعث ایجاد لایه دوم و یا «حرفه» نیز بوده است که مراد از آن برخورداری از یک خود-تعریفی گروهی و کاری است و در پاسخ به این پرسش که شخص کدام نقش را به عنوان حرفه برای خود در جامعه قائل است، بروز کرده است. جامعه شناس آمریکایی، الیوت فرایدسون (۱۹۲۳-۲۰۰۵، جامعه شناس امریکایی) با تمرکز بر حرفه پزشکی به مطالعه آن ها پرداخته است که افراد هم حرفه به ایجاد جماعاتی با منافع مشترک و به تبع آن برخورداری از تعهدات و پاسخگویی مشترک دست زده و می زنند (۱۹۷۰). حوزه معروف به جامعه مدنی محل فعالیت و کارکرد چنین جماعاتی است؛ مثلاً وقتی از «جامعه

۱. تیزبین ترین نقد این پدیده را هنرپیشه و کارگردان طنزنویس معروف چارلی چاپلین (۱۸۸۹-۱۹۷۷) ارائه شده است. وی در فیلم «عصر جدید» (ساخت ۱۹۳۶) نشان می دهد که چگونه روش های برآمده از دانش «مدیریت صنعتی» به بیگانگی کارگران در خط تولید در کارخانه ها منجر خواهد شد.

معلمان»، «جامعه مهندسان»، «جامعه پزشکان»، «جامعه روحانیان» و حالا «جامعه علوم سیاسی دانان» صحبت می‌شود، حرفه‌ای شدن حوزه‌های کاری هر گروه متبادر به ذهن می‌گردد. سنجه ارزیابی آن‌ها، که با کمک عقلانیت موضوعی و کشف انجام می‌شود، این است که آیا شخص به چارچوب حرفه خاص خود (۱) احترام می‌گذارد و خود را (۲) افسر حوزه مورد توجه می‌داند یا خیر؟ آیا وظیفه پاسداری حدود و ثغور آن را به عهده می‌گیرد یا خیر؟<sup>۱</sup> حکایتی که در زمان کودکی نسل من در کتاب‌های درسی از رفتار یک «دزد حرفه‌ای» گزارش شده بود، گویا و روشن‌کننده است. حکایت به نقل از کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات اثر ادیب سده ششم هجری، نورالدین محمد عوفی بخاری، است:

آورده‌اند که خواجه‌ای صبح زود برخاست و عزم گرمابه کرد. دوستی را در راه دید. آن دوست را گفت: «به حمام آیی؟» گفت: «تا به در حمام تو را همراهی کنم». چون پاره‌ای راه برفتند آن دوست او راه بگردانید و به مصلحت خود برفت. دزدی زودتر آمده بود تا صیدی کند و جیبی بشکافد و کیسه‌ای بُرد. چون به در گرمابه رسید هوا هنوز تاریک بود. خواجه دزد را دیده، پنداشت که آن دوست است. کیسه‌ای که هزار دینار در آن بود به وی داد و گفت: «آن را به امانت نگاه دار تا برون آیم و به من باز ده». پس زر به دزد سپرد. چون از گرمابه برون آمد روز شده بود. خواست که برود. دزد گفت: «ای خواجه زر خود بستان». مرد نگاه کرد و کیسه زر خود را به دست ناشناس دید. گفت «تو کیستی؟» گفت: «من مردی طرّارم و کیسه‌بر». خواجه گفت: «من زر به تو دادم چرا نبردی؟» گفت: «اگر به طریق خود بودمی یک دَرَم به تو ندادمی، اما به امانت سپرده بودی و در امانت خیانت کردن روا نبود».

طرار ممکن است در حرفه خود به دزدی مال دیگری اقدام کند، اما خیانت در امانت در اخلاق حرفه‌ای وی جایی ندارد؛ او در واقع وظیفه پاسداری و افسری

۱. دو تن از فرزندان من تحصیلات تکمیلی خود را در دانشکده‌های حرفه‌ای به اتمام رسانده‌اند؛ یکی پزشکی و دیگری حقوق. هرگز فراموش نمی‌کنم که در مراسم فارغ‌التحصیلی هر یک، سخنران اصلی که معمولاً پیامی برای این حرفه‌مندان تازه داشتند، بر این عبارت تأکید می‌شد: به ترتیب در دانشکده حقوق و دانشکده پزشکی این چنین توصیه شد: فراموش نکنید که در درجه اول و بالاتر از همه «شما افسر قانون» یا شما «افسر بهداشت» هستید.

چارچوب حرفه‌ای خود را نیز به‌عهده دارد، حتی اگر با اخلاق کلان جامعه در تقابل و تضاد باشد. پس شخص در مقابل حرفه‌اش نه فقط موظف است درجه‌ای از کارآمدی به میدان بیاورد، بلکه باید درجه‌ای از «مقبولیت» یا تعهد حرفه‌ای نیز به نمایش بگذارد. او موظف است مصداق تناقض‌نمای پاسداری نظم موجود و پیشتازی تحول برای به‌روز نگهداشتن «قانون عقل حرفه‌ای» خود باشد. از طرفی، کل حرفه نیز باید درجه‌ای از «مقبولیت» و تعهد اجتماعی را نیز در مد نظر داشته باشد. هر حرفه خاص موظف است که دل‌نگران و ذهن‌مشغول حزم و دوراندیشی باشد تا از یک سو مصالح و خیرِ عام زمانِ معاصرش حفظ شود و از سوی دیگر برای نسل بعدی اسوه و الگوی رفتاری مناسب و کارساز به‌جا بگذارد؛ مثلاً مورد طراز ضمن اینکه درس جالبی آموزش می‌دهد اما خوشبختانه حرفه طراری از مقبولیت کلان اجتماعی برخوردار نیست و صرف‌نظر از درجه اخلاقی بودن فرد طرار، عمل این حرفه غیرقابل قبول و برخلاف قاعده بازی جامعه است.

پس در همه حرفه‌ها، دو جنبه کارآمدی و تخصصی و بعد مقبولیت یا تعهد و پاسخگویی در مورد موضوع حرفه و مسئولیت خود در مقابل اجتماع، همیشه حاضر و ناظر است. امرسیاسی نه فقط از این قاعده مستثنی نیست بلکه یک درجه بالاتر برخلاف مثلاً اقتصاد یا حتی بهداشت، که اولاً موضوع بحث آن‌ها نسبتاً انضمامی، روشن و تا حد زیادی تجربه‌پذیرند و در مورد ارتقای آن‌ها اختلاف نظر کمتر وجود دارد، ثانیاً پیامد عمل شخص تا حد زیادی به منفعت و مصلحت فردی یا گروهی و حرفه‌ای‌اش محدود می‌شود؛ اما موضوع امرسیاسی نه فقط این دو جنبه را در بردارد بلکه یک وجه دیگر نیز اضافه دارد و آن حضور مقوله‌ای غیرانضمامی و بالاتر از آن مناقشه و اختلاف‌برانگیز به نام «خیرِ عام» است. آن‌چه که آن را غیرانضمامی و مناقشه‌برانگیز می‌کند، اینکه موضوع آن مستقیماً به مصلحت عمومی، منافع کلان و در بیان مختار امروز «منافع، مصالح، و آبروی ملی» مربوط می‌شود.

می‌دانیم که رسیدن به یک توافق کلی در مورد خیرِ عام و مصلحت عمومی بسیار مشکل است و حتی اگر و وقتی در مورد آن توافقی به عمل آید، حد و حدود معین شده مرتباً تحت تأثیر حوادث مستحدثه زمانی و مکانی و گاه با تغییرات انتقال قدرت از گروهی به گروهی دیگر، احتمال نادیده گرفتن یا تغییر یا تعدیل آن وجود دارد. یا اصولاً

ممکن است اوضاع شدیداً تغییر کند و به بیان ابن خلدون «آفرینش تازه‌ای» بروز کند؛ مثلاً در حقوق بین‌الملل اجماع این است که یکی از جنبه‌های خیرِ عام «وفای به پیمان و میثاق» است، اما در همان حال این عبارتِ الحاقیه وجود دارد که وفای به پیمان تا زمانی که «اوضاع زمان انعقاد تداوم پیدا می‌کند» اعتبار دارد؛ اگر اوضاع شدیداً تغییر کند، احتمال عدم رعایت اصل یاد شده بالا می‌رود و عدم تحقق آن، عملی مشروع تلقی می‌شود؛ مثلاً بروز یک انقلاب و یا تحول ریشه‌ای در یک جامعه فرضی، امکان تغییر اساسی در «اوضاع زمان انعقاد» را فراهم می‌آورد و تعریف جامع جدیدی از «خودفهمی اجتماعی» را، به بیان چارلز تیلور (۱۳۹۹)، موجب شده و باعث بروز تعریف تازه‌ای از خیرِ عام یا مصلحت عموم فراهم می‌آید. به همین دلیل، در سپهر امرسیاسی، نقش دانشور از شخص شاغلی که فناوری و دانش موضوع را می‌داند و همچنین از حرفه‌مندی که متعهدانه در جهت فهم عمیق موضوع و با مهارت لازم در اجرای کارآمد آن اقدام می‌کند، بالاتر می‌برد. او مجبور است هنجاری بیندیشد، و همین هنجاری‌اندیشی موجب می‌شود که وی مسئولانه سخن بگوید و با حزم و دوراندیشی عمل کند. به بیان دیگر، نقش دانشور امرسیاسی از صاحب یک «شغل» و حتی یک «حرفه» حساس‌تر و گسترده‌تر و لایه‌ای هم از تکلیف رسالت بر آن افزوده می‌شود.

اگر به شکل دیگری بیان کنم، در حوزه شغل پرسش اصلی این است که «آیا قبول این شغل به نفع من هست یا خیر؟»؛ در حوزه حرفه پرسش اصلی این است که «آیا قبول مسئولیت این حرفه به نفع جمعی من هست؟» البته مشروط بر اینکه منفعت جمعی را مغایر با قاعده بازی کلان جامعه تعریف نکنم؛ درحالی‌که در حوزه امرسیاسی که به خیرِ عام و مصلحت عمومی تمرکز دارد پرسش سومی نیز علاوه بر دو پرسش یاد شده مطرح می‌گردد و آن اینکه «انجام شغل و تحقق حرفه تا کجا مصالح عام را تأمین می‌کند و یا احتمالاً به خطر می‌اندازد؟ آیا صلاح و مصلحت ایجاب می‌کند که من به اقدامی دست بزنم یا خیر؟» راستی چرا این پرسش مهم و اساسی است؟

اگر تقسیم کار اجتماع به شغل و حرفه محدود می‌شد، عرصه عمومی اولاً در سطح روزمرگی و آسایش باقی می‌ماند و ثانیاً به صحنه کشمکش منافع حرفه‌ای تبدیل می‌گردید؛ یعنی در زندگی بشری امکان مدنیت و تمدن‌سازی پیدا نمی‌شد. از این رو، خوشبختانه لایه سوم هم وجود دارد که همانا با مفهوم «رسالت» یا «تکلیف» بیان

می‌شود که مرکز توجه به خیر عام و مصالح کلان جامعه در آن نقشی پررنگ و اساسی دارد. نکته قابل توجه در جهان جدید این است که متفکران مصلحی مانند مارتین لوتر (۱۵۴۶-۱۴۸۳) دانشور علم کلام آلمانی، و ژان کالون (۱۵۰۹-۱۵۶۴) دانشور علم کلام فرانسوی، هر کار و عملی بر روی زمین را «یک رسالت و یک تکلیف مقدس» می‌دانند. ژان کالون در واقع آن را «لبیک الهی» می‌خواند. چه بسا دلیلش این بوده باشد که تمام حرفه‌ها از جهاتی با خیر عام سروکار دارند. اما حوزه امرسیاسی و رشته «قانون عقل جهانداری» که به طور مستقیم خیر عام و مصالح کلان را در مرکز توجه خود دارد، قطعاً در دسته «رسالت یا تکلیف» و به بیان کالون «لبیک الهی» قرار می‌گیرد. شاید یادآوری این نکته جالب باشد که این نکته در اولین دروس با معرفی ارسطو توسط روان‌شاد حمید عنایت (۱۳۱۱-۱۳۶۱) به دانشجوی رشته سیاسی تذکر داده می‌شد. تمام گروه‌ها و جوامع به دنبال خیر هستند و جامعه سیاسی که امرسیاسی را سامان می‌دهد به بالاترین خیر توجه دارد. به بیان خود ارسطو: «همه جوامع به شکلی از خیر نظر دارند. آن جامعه‌ای که بالاتر از همه و فراگیرنده همه جوامع دیگر است، خیر برین می‌جوید و این جامعه است که شهر یا اجتماع سیاسی نام دارد» (سیاست: ۱۲۵۲ الف، ترجمه عنایت: ۱). البته بالاترین خیر را هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی در این معنا باید فهمید که از نظر کمی خیر و سعادت کلیه افراد و با خیر همگانی مورد نظر است و از نظر کیفی فقط به جنبه منافع مادی توجه ندارد بلکه بر همه سپهرهای زندگی آدمی، از ولادت تا وفات، اشراف دارد. سپس وقتی برای فهم جنبه کارکردی امرسیاسی در دوره کارشناسی ارشد بر «مدیریت اداری یا دولتی» تمرکز کردم، باز این تمایز یادآور شد. استادان با نگرش تطبیقی با رشته «مدیریت بازرگانی» تأکید داشتند که تفاوت و تمایز اساسی در این است که ملاک و سنجه عمل آدمی همانا کارآمدی و در نهایت کسب بالاترین منافع مادی است، درحالی‌که در اولی ملاک و سنجه ارتقا خیر همگانی است و به همین علت در این راه گاه کارآمدی و منافع مادی فدا و مصرف می‌شود.

توجه کنید که در پهنه جغرافیایی کل جهان، احزابی که بیشتر به محافظه‌کاری معروف‌اند دغدغه خیر برین، مصالح همگانی و منافع عمومی را خیال‌اندیشی و آرمانگرایی می‌دانند و در مقابل احزاب معروف به آزادیخواه و طرفدار قشرهای آسیب‌پذیر، رقبای سیاسی خود را به تاریک‌اندیشی و جزمی‌اندیشی محکوم می‌کنند.

عملاً همه احزاب محافظه‌کار طرفدار تدابیر اقتصاد بازار و سرمایه، نبود نظارت و کنترل بر فعالیت‌های بهره‌بردارانه از نیروهای طبیعی یا انسانی و در خدمت نیروهای تولیدی و تشویق منافع بازرگانی هستند. آن‌ها جامعه خوب را کارآمد، همسان اندیش و موفق می‌دانند و معیارهای آن را تولید ناخالص ملی، تعصبات ملی، درآمد سرانه، میزان رشد اقتصادی و امثال آن می‌دانند. در مقابل احزاب آزادیخواه بر رفاه عمومی، آزادی‌های اقلیت‌ها، تشویق چندگانگی فرهنگی و تکثر فکری، حفظ محیط زیست و تکثر زیست‌محیطی تأکید می‌کنند و معیار آن‌ها این است که همگان چقدر احساس شادی و امید می‌کنند و از قشر آسیب‌پذیر حمایت می‌شود.

## ۲. امرسیاسی و خیرعام

اما چرا حرفه‌های مربوط با امرسیاسی، ضمن اینکه دو لایه اول را باید در مد نظر داشته باشند، نسبت به لایه سوم تکلیف و وظیفه دارند؟ اگر امرسیاسی را با دیگر امور - امر انسانی، امر اقتصادی، امر فرهنگی، امر جمعی، امر خانوادگی و غیره - مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که برعکس تمام این امور که معمولاً به یک جنبه تمرکز دارند، چند لایه‌ای است. حوزه مورد نظر امرسیاسی و برآمده از «وضع بشر» خود نشأت گرفته از حکمت و وجودی آدمی و حضور سه لایه «خانوداگی و خصوصی» به علت ضرورت‌های بقای جسمی و حیوانی و نسلی، از سوی دیگر به علت احساس تعلق، همبستگی و عصبیت برای تداوم بقا و حیات مادی «جمعی» است، و بالاخره لایه «همگانی» است به علت آرمان شکوفایی، معناداری و استعلا، که فقط در حضور دیگران امکان‌پذیر می‌شود (آرنت ۱۳۸۹). انعکاس مادی و تحقق جنبه اول با عقلانیت ابزاری با سنجه «سود و زیان»، جنبه دوم با عقلانیت تحصیلی یا اکتسابی با سنجه «درست و نادرست کارآمد»، و جنبه سوم با عقلانیت هنجاری با سنجه «حسن و قبح یا ارزش و ضد ارزش» و آن‌هم در ارکستری همساز و هماهنگ از هر سه امکان‌پذیر است. توجه شود که به سادگی این سه لایه با سه لایه کارهای مربوط با امرسیاسی همخوان است، یعنی «شغل، حرفه، رسالت». کارکرد مناسب این سه لایه هر سامان جمعی فرضی را از حیات صرف (ماندگانی) و آسایش (زندگانی) بالاتر برده و به یک زندگی همراه با عزت، حرمت، انسانیتی که همان «رسد آدمی به جایی که به‌جز خدا نبیند» باشد تبدیل می‌کند.

در کتاب اخیری که با عنوان اندیشه و اندیشه‌ورزی نشر شده است (رجایی ۱۳۹۸)، وضع موفق و برقراری ارکستر هماهنگ در امرسیاسی را با جهاننداری در معنایی که تنسر، ارسطو و ابن خلدون به کار می‌برند مترادف دانسته، آن را کیفیتی تعریف کرده‌ام که زیست - جهان انسانی را به وجهی سامان می‌دهد که اگر نمادین بیان شود به مفهوم چندین بار تکرار شده فردوسی: «به آبشخور آید همی گریگ و میش». این کیفیت به کمک رعایت «قانون عقل جهاننداری» و با استفاده از راهبرد و روش میان‌رشته‌ای و به خدمت گرفتن فن، علم و هنر حاصل می‌شود. در آن کتاب ادعا شده است که در مرکز جهاننداری خیر عام یا مصالح و منافع همه افراد حتی گروه‌ها حتی گروه‌های متضاد مانند گرگان و میشان قرار دارد. دقیقاً به علت همین دشمنی، رقابت و تجمع «خیرها» که هدف، راهبرد و روش و اسباب و ابزار «مصلحت اندیشانه» تعریف می‌شود. در آن کتاب بحث شده است که سه ستون «جهاننداری، شهروندی و نظام» در خدمت تحققِ مصلحت است؛<sup>۱</sup> که در عوض باعث «نظم، معیشت (آسایش) و استعلاء ارزش‌ها با سه سازوکار «قدرت، مدیریت و هنجارمندی» می‌شود.

هر آن‌کس که با امرسیاسی مستقیماً سروکار دارد نمی‌تواند و نباید از این مجموعه سه جنبه‌ای غافل باشد، که اگر شد، به بیان موبد هوشمند و دوراندیش عهد ساسان، تنسر، «بر تقریرِ گفتِ او درازتر از آن باشد که به روزگارِ او، و طول مدت ذکرِ باقی‌تر» (۱۳۵۴: ۵۲). بی‌توجهی به کارآمدی و تخصص در یک کار، شکی نیست که زیانبار است، اما لطمه فردی و محلی دارد. ناکارآمدی ممکن است برای مدتی مخفی بماند و وقتی هم کوتاهی هویدا شد، شخص ممکن است تنبیه بشود یا نشود؛ آنچه مهم است اینکه قابل جبران است. عدم رعایت تعهد و پاسخگویی حرفه‌ای، زیان گروهی و آن‌هم تا حدی محلی است. البته زیان آن فقط مادی و کمی نیست بلکه لطمه‌زننده بر چارچوب اخلاقی حرفه‌ای است. اینکه یک حرفه خاص از اعتبار و یا بدنامی برخوردار می‌شود رابطه مستقیم با میزان رعایت اخلاق حرفه‌ای دارد. مهم این است که سه مفهوم

۱. در اندیشه و اندیشه‌ورزی اعلام کرده‌ام، که این بصیرت را به وجه با بصیرتی، حافظ در یک بیت شعر ترسیم می‌کند:

رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه کار      کار ملک است این‌که تدبیر و تأمل بآیدش  
(غزل ۲۷۶: ۳).



«شغل، حرفه و رسالت» با هر دو جنبهٔ مصلحت و لایه‌های امرسیاسی رابطهٔ مستقیم دارد، پس باید رابطهٔ آن‌ها را تحلیل کرد.

### ۳. حرفه‌مندی و امرسیاسی

گفته شد که جنبهٔ خیرعام و مصلحت مقوله‌ای است که فرض عینی تمام کارهاست؛ از مهندسی که جاده و پل می‌سازد تا کسانی که مستقیم و غیرمستقیم به کارهای اشتغال دارند یا با کارهایی سروکار دارند که در چارچوب امرسیاسی است؛ مثلاً کسانی که در دورهٔ ریاست جمهوری دونالد ترامپ در امریکا در مورد رفتار خلاف «خیرعام و مصلحت عمومی» ریاست جمهور امریکا افشاگری کرده‌اند و در بیان رایج آن جامعه «زنگِ خطرزننده» خوانده می‌شوند، کارمندهای عالی‌رتبهٔ نهادهای رسمی و حتی اطلاعاتی و امنیتی بودند. چرا به چنین اقدامی مبادرت کردند که ظاهراً «خلاف‌آمد عادت» در عکس مسیر غالب و علیه حکومت وقت حرکت کردند؟ دقیقاً به علت اهمیت لایهٔ سوم یا مقولهٔ رسالت و تعهد.

در ادامه بهتر است پرسیم به‌راستی تکلیف چنین افرادی چیست؟ با پاسخی کلی آغاز می‌کنم.

هر فردی در یک زندگی جمعی می‌تواند معتکف دیرنشین، فعال کارآفرین، دانشور، از اربابان رسانه‌ای، دیوانسالار، مرد حزبی و امثال آن باشد و هر یک از این‌ها تأثیری خاص بر میزان درگیرشدنش با امرسیاسی دارد. اما یک تکلیف دیگر در جهان جدید \_که تا شکل‌گیری سامان سیاسی براساس نگرش تجدد در زمرهٔ فرض‌های کفایی بود اما حالا به فرض عینی تبدیل شده است\_ نقش شهروندی است. وظیفهٔ اصلی شهروند چیست؟ مگر نه این است که باید نسبت به امرسیاسی توجه نشان بدهد، هوشیار باشد و در موقع لزوم، خواه وظیفهٔ رسمی رأی‌دادن و یا تماس و ارسال نظرات به نماینده یا نمایندگان محل زندگی خود با امور عمومی درگیر شود؟ این نکته از زبان مرد سیاسی آتی، پریکلس، متناسب و روشن‌کننده بیان شده است:

در اینجا [دولت - شهر آتن] هر فرد نه فقط با امور شخصی خود توجه دارد بلکه امور واحد سیاسی نیز برای وی مهم است؛ حتی اشخاصی که به‌شدت به امور

کسب‌وکار خود مشغول‌اند، به‌خوبی از مقولات امرسیاسی آگاهی دارند؛ این ویژگی خاص مردم در دولت - شهر ماست. ما نمی‌گوییم فردی که به امرسیاسی توجهی ندارد، کسی است که بر کسب و کار خود متمرکز است، بلکه می‌پرسیم اصولاً چه کسب و کاری در آن دارد؟ (سخنرانی معروف در سالگشت شهدای جنگ پل‌پونزی، تأکید از نگارنده است).

اما آیا نقش شهروندی کسی که کارش مستقیم با امرسیاسی مربوط می‌شود با دیگر شهروندان یکی است؟ در اینجا است که این شغل و حرفه نقشی بالاتر و سنگین‌تر به‌عهده شخص تحمیل می‌کند. اصولاً شاغل و درگیر در حوزه امرسیاسی مانند دیگر حرفه‌ها، نسبت به هر سه لایه «شغل، حرفه و رسالت یا تکلیف» مسئولیت دارد؛ اما در حالی که در اکثر حوزه‌های زندگی جمعی، (رضایت، مدیریت، و پاسداری) محدود به منافع و دغدغه‌های فردی یا گروهی است، در حوزه امرسیاسی هر سه این کارویژه‌ها به همگان مربوط می‌شود. سنجه اصلی در مقولات امرسیاسی مصالح عمومی یا همگانی است، و همین مسئولیت این شاغلان را سنگین‌تر می‌کند.

در همه لایه‌ها، مقوله مصلحت عمومی باید مد نظر باشد. در اصطلاح شرعی صحبت از «بیت‌المال و حق‌الناس» است و در زبان امروز به دلیل اینکه «ملت» صاحب همه‌چیز است، از «مصلحت و منافع ملی، ارتش ملی، خزانه ملی، هواپیمایی ملی، تولید ناخالص ملی» و امثال آن یاد می‌گردد. لایه مهارت به هر دو جنبه نظری و عملی توجه خاص دارد؛ لایه حرفه، تعهد و پاسخگویی گروهی و سواس خاص می‌طلبد؛ و در لایه رسالت و تکلیف در واقع افسری قانون عقل جهانداری است

اما به‌راستی این نقش را چگونه بازی می‌کند؟ ابزار و لوازم امرسیاسی و اجرای قانون عقل جهانداری با تولید و توزیع قدرت همراه است. پس نقش دانشوران سیاست در عرصه عمومی ارتقای قدرت، انتقاد قدرت شاغل و درگیر در کارهای مربوط با امرسیاسی نقشی عمومی‌تر از شهروند عادی دارد که فقط در مواقع بحران یا در موقع رأی دادن پررنگ‌تر نیست؟ او نباید با روشن‌بینی و هوشیاری اقدام کند که درگیری وی در حرفه خود نمی‌تواند از بینش‌گری خالی باشد؛ برای چنین موقعیتی اصلاح (بینش‌گری درگیر) مناسب و معنادار است.

## شهروندی و واحد سیاسی

رسالت (تعهد ارزشی)	حرفه (تعهد حرفه‌ای)	شغل (کارآمدی)	لایه‌های کار	
جهان (وطن)	جهانداران (شهروندان)	جهانداری	مصلحت	امر سیاسی
ارزش	معیشت (آسایش)	نظم	اهداف	
هنجار/آرمان (پاسداری)	مدیریت (بینش)	قدرت (دانش)	ساز و کار	
پاسداری درست ارزش‌ها	بینش درست	دانش درست	کارویژه شخص	

چنین اشخاصی شهروندی خود را فقط به روزهای رأی‌گیری محدود نمی‌کنند. برای دیگر شهروندان نقش شهروندی مقوله‌ای، به بیان فقهی، «فرض کفایی» است، و چون دولت سامان دارد، آن‌ها می‌توانند انرژی خود را بیشتر متوجه شغل و حرفه خود کنند، درحالی‌که مسئولین و کارگزارانی که مستقیماً با امر سیاسی ربط دارد عملاً هوشیاری و متوجه‌بودن شهروندی را در خود به فرض عینی تبدیل کرده‌اند. آن‌ها هر روز با مقوله «خیرعام» درگیرند و از این‌رو هم درگیرند و هم باید نسبت با پاسداشت خیرعام بینش‌گری از خود نشان دهند.

به این ترتیب، به گمان من، کارویژه دائمی حرفه‌مند در حوزه‌های امر سیاسی یا مربوط به آن باید افسری و پاسداری از این حوزه زندگی جمعی باشد، خواه در ایران امروز یا در هر زمان دیگر و حتی در هر حوزه تمدنی دیگر. این مهم را در (۱) لایه شغلی با برخورداری از دانش درست؛ در (۲) لایه حرفه‌ای با داشتن بینش درست نسبت به قاعده بازی؛ و در (۳) لایه رسالت برانگیخته و هوشیار نسبت به خیرعام همراه با تشویق و یا تذکر. سقراط و زندگی‌اش در یونان باستان بهترین نمونه بود و از این‌رو مردمان در کل حوزه‌های تمدنی به وی به‌عنوان الگو می‌نگرند. سقراط اصراری ندارد که عین بینش‌گری وی همیشه اعمال شود، بلکه در روند انجام کار آن را به نمایش می‌گذارد. توجه بدهم که حضرت باری بالاترین رسالت حتی برای پیامبرانش را «مُبَشِّرین و

مُنذِرین» توصیف می‌کند (قرآن کریم، به‌طور نمونه سوره‌های «بقره ۲۱۳؛ نسا ۱۶۵؛ انعام ۴۸؛ و کهف ۵۶»). ماکس وبر در گفتار بسیار معروف و بسیار بحث شده‌اش با عنوان «امرسیاسی به مثابه یک حرفه» تمایزی عمده بین «اخلاق هدف‌نهایی» و «اخلاق مسئولیت» می‌گذارد و وظیفه دانشور امرسیاسی را پیروی از اخلاق مسئولیت در درازای انجام کار می‌داند (وبر ۱۹۵۸).

اما پرسش این است که چگونه شخص می‌تواند اخلاق مسئولیت را به اجرا بگذارد؟ مجدداً یادآور شوم که حرفه‌مند شاغل در کارهای مربوط با امرسیاسی به فطرت جایگاهش با مقولاتی سروکار دارد که بیشترین تأثیر را بر زندگی همگان می‌گذارد و مقولاتی مانند «حق‌الله»، «حق‌الناس»، «مصلحت عمومی»، «منافع ملی» بر منافع شخصی و گروهی می‌چربد. جایی است که به مقوله تضاد منافع باید بیش از همه حوزه‌ها و به مراتب بیشتر از بخش خصوصی و بخش گروهی متوجه بود. از طرفی در این حرفه حقیقتاً حرفه‌مند در خدمت کشور و دولت است اما در عمل تحت نظارت و مدیریت حکومت وقت است که در دوره زمامداری آن‌ها سلیقه و منافع شخصی و گروهی تأثیرگذارند. به حرفه‌مندان مربوط به امرسیاسی خدمتگذار هم می‌گویند اما مرزی که من بین کشور/دولت و حکومت یادآور شدم چنان ظریف و نازک است که گاه ممکن است دیده نشود. حکومت دغدغه کوتاه مدت دارد درحالی‌که دولت دغدغه سده‌ها و هزاره‌ها دارد. در تقسیم این دانشور بین «جهانگیری و جهاننداری»، حکومت‌ها دغدغه جهانگیری دارند و دولت/کشورها دغدغه جهاننداری و از این‌رو گاه هم خود حرفه‌مندان و هم اربابان قدرت روز ممکن است این مرز مهم اما تقریباً غیرقابل رویت را نادیده بگیرند. این همان مسئولیت خاص برای تمام حرفه‌مندان در کارها و مشاغل مربوط به امرسیاسی است. بیان دیگری بگویم: به علت حکمت وجودی فعالیت جهانگیری که بیشتر با «شغل و حرفه» تناسب دارد و از نوع زندگی در این دنیا است با جهاننداری که با «رسالت و تعهد به خیرعام» که تقریباً از این دنیا نیست رودررو و گاه متناقض می‌شوند. اما حرفه‌مند امرسیاسی هم مجبور است در «این دنیا» به انجام شغل و وفاداری حرفه‌ای پردازد و هم از خود و دنیا رها باشد. این وضعیت معمایی و متناقض‌نما تنش درونی دائمی ایجاد می‌کند، به بیان مایکل والزر «غامضه دست‌های آلوده» (۱۹۷۳) و یا به بیان ژان پل سارتر «حفظ نالودگی دست‌ها» که در نمایشنامه

معروفش دست‌های آلوده (۱۳۸۷) در وضعیت انتقام‌جویی شخصی، حفظ منافع حزبی و یا دغدغه پساداشت خیر‌عام در امر سیاسی برای افزودن شوکت وطن و زیست جهانش که او نه به تصادف در آنجا به دنیا آمده و به آن تعلق دارد. تمایز ماکس ویر بین «اخلاق مسئولیت» و «اخلاق غایت» در منبع یادشده مهم و راهگشاست. توصیه و بر البته «اخلاق مسئولیت» و همانا برخورداری از «بینش به‌شدت و بی‌وقفه تربیت‌شده دیدن واقعیت‌های زندگی و داشتن توان روبه‌رو شدن با چنان واقعیت‌ها با یک استواری درونی» است (۱۹۵۸: ۱۲۶) و من می‌افزایم به نمایش گذاشتن آن با تفکر، بیان و عمل خویش به‌عنوان یک شهروند. به گمان من، حضرت سعدی نحوهٔ چنین اقدامی را به درست خلاصه کرده است:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم      تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال  
در غیر این صورت شخص از شرط ادب خارج شده است و باز به بیان سعدی:  
برفت عمر و نرفتیم راه شرط ادب      به‌راستی که به بازی برفت چندین سال  
(قصیدهٔ ۳۶: ابیات ۲ و ۱۰).

\*\*\*

نکته آخر و بسیار مهم اینکه مفتخراً دلیل موافقت من با نشر مطلب حاضر برای بزرگداشت دوست، همکار، هم‌وطن و در رأس آن «انسان‌ورز» گرامی جناب علی‌اشرف مجتهد شبستری این بوده است که تا جایی که از وی شناخت دارم، او را منعکس‌کننده و تجسم‌بخش موفق‌ی از سه لایه «شغل، حرفه و تعهد» می‌دانم که جناب شبستری در زندگی حرفه‌ای‌اش و در نقش‌های متعددی که در نهادهای متفاوت در بخش خصوصی، کشوری و بین‌المللی به نمایش گذاشته است.

در اواخر تابستان ۱۳۶۳ (سپتامبر ۱۹۸۴) بود که با وی برای اولین بار آشنا شدم. هیچ نمی‌دانستم که این آشنایی که برایم یک «اقبال ناخواسته» و کاملاً تصادفی بود به رابطه‌ای عمرانه تبدیل خواهد شد. تازه دکترای اندیشهٔ سیاسی و روابط بین‌الملل گرفته و مایل بودم از کارکرد عملی سازمان ملل برای کاربست در تدریس آتی سر در بیاورم و دربارهٔ آن قدری پژوهش کنم. با معرفی‌نامه‌ای از دانشگاه در دست به دفتر «روابط عمومی سازمان ملل متحد» مراجعه کرده، درخواست خود را مطرح کردم. از بختیاری

من، مسئول دفتر روابط عمومی سازمان ملل متحد کارمند بین‌المللی سازمان و از اهالی مکزیک و مهم‌تر از آن‌ها مردی خوشخو و مهربان و کمک‌کننده بود. به من توصیه کرد که «اگر به وجهی با دفتر نمایندگی مملکت در ارتباط قرار بگیری و آن‌ها تو را به ما معرفی کنند، امکان دسترسی‌ات به اسناد، جلسات و مذاکرات در سازمان ملل نامحدود خواهد شد، درحالی‌که به‌عنوان یک دانشور با معرفی دانشگاه محدودیت‌هایی برای کارت وجود خواهد داشت»؛ و به من توصیه کرد با جناب شبستری، از اعضای نمایندگی ایران، صحبت کنم. به‌مجرد تماس با دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل و اتصال با ایشان، ملاقاتی صورت گرفت که دستاورد اصلی آن کشف یک هم‌دل و هم‌زبان - امیدوارم دوجانبه - بود؛ بقیه قضایا و آنچه عملاً گذشت صرفاً وقایع روزمره و تاریخ است و درگیر شدن با مقولات «هیچ بر هیچ» در دنیا، به بیان حضرت حافظ:

مقام امن و می‌بی‌غش و رفیق شفیق      گرت مدام میسر شود زهی توفیق  
جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است      هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق  
(غزل ۲۹۸: ۱-۲).

کارهای هیچ بر هیچ جهان در درازای چهار ماه نشست سی و نهم مجمع عمومی سازمان ملل متحد موجب شد که رفاقت امن و بی‌غشی را با جناب مجتهد آغاز و تجربه کنم که لحظه‌های ابدی به همراه داشت. بعداً، مجدداً هم در تهران که من برای تدریس یک دهه (۱۳۶۵-۱۳۷۵) ساکن بودم، کارهای هیچ بر هیچ جهان در «دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی» و سامان دادن به مجله‌های علمی در دفتر با همکاری وی، امکان فرصت‌های کیفی «رفاقت امن و بی‌غش» را بیشتر فراهم کرد؛ و به‌رغم اینکه همان کارهای دنیایی همراه با نصیب و قسمت، این دانشور را به غرب و جناب شبستری را به بخش شرقی وطن بزرگ ما ایران، یعنی تاجیکستان، فرستاد، رفاقت و همدلی ادامه یافت. خرسندم که این فرصت به من داده شده تا عرض کنم که چگونه دل‌سپردگی این مرد به عزت و کرامت مردم و وطنش و بالاتر از آن به عزت و کرامت انسان‌ها، صرف‌نظر از فرهنگ، نژاد، دین، سلیقه فکری و سلوک سیاسی، همیشه برای من چشمگیر و امیدوارم آموزنده بوده باشد. جناب مجتهد حرفه‌مندی «سازگار»، «همساز» و «هم‌نوا» بوده و هست؛ می‌خواهم بر مفهوم «همساز» تأکید کنم، زیرا می‌ترسم «سازگار» با

مفهوم «سازشکار» و «سازشکاری ایرانی» به وجهی که کلمه «سازش» در گفتمان امروز میان ایرانیان «ضد ارزش» تلقی می‌شود، خلط شود. «هم‌سازی» وقتی با مهارت و درایت انجام می‌شود، یعنی توانایی همراه شدن و توانمندسازی طرف دیگر مرآوده برای نواختن نوایی هماهنگ، که همیشه از مشخصات خوب صفت ایران و ایرانی بوده است. این همان مفهومی است که مهندس مهدی بازرگان در کتابش، سازگاری ایرانی (۱۳۴۶)، تا حد زیادی توضیح داده است؛ البته در زمانی که کلمه سازش معنای هم‌نوازی و هم‌سازی‌اش را به تصور تسلیم شدن نباخته بود. منظور من مفهومی است که نه فقط راز و بقای ماندگاری ایران و ایرانی در تقابل با تخریب‌های عظیم تاریخی‌اش بوده است بلکه موجب می‌شد تا سردار مغولی «اولجاتیو» (۱۲۸۰-۱۳۱۶ میلادی، هشتمین سلطان ایلخان) را به یک انسان فرهیخته و اهلی شده به نام «سلطان محمد خدابنده» تبدیل کند. من شخصاً شاهد بودم که جناب مجتهد چگونگی با برخی تحجراندیشان، بنیادگرایان و لجوجان «هم‌سازی» می‌کرد و این اشخاص را به چنان هم‌نوازی وامی‌داشت که به‌رغم «مخالف‌خوانی» و «مخالف‌نوازی» آن‌ها، نوای موسیقی ایرانی را قدری افزایش دهد و به اجاق تاریخی ایران قدری نور و روشنی بخشد. اجرش مأجور باد.

## منابع

- آرنت، هانا (۱۳۸۹). وضع بشر. ترجمه مسعود علیا. تهران: ققنوس.
- ارسطو (۱۳۸۶). سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- بازرگان، مهدی (۱۳۴۶). سازگاری ایرانی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- تسیر (۱۳۵۴). نامه تسیر. به تصحیح مجتبی مینوی، گردآورنده تعلیقات، مجتبی مینوی - محمد اسمعیل رضوانی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- تیلور، چارلز (۱۳۹۹) تصوره‌های اجتماعی جدید. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- رجایی، فرهنگ (۱۳۹۸)، اندیشه و اندیشه‌ورزی. تهران انتشارات فرهنگ جاوید.

سارتر، ژان پل (۱۳۸۷). دست‌های آلوده. ترجمه جلال آل احمد. تهران: انتشارات مجید.  
مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲). شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. تهران:  
انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.

### منابع (غیر فارسی)

- Freidson, Eliot (1970). *Profession of Medicine; A Study of the Sociology of Applied Knowledge*. Chicago: The University of Chicago Press, New edition.
- Maslow, H. Abraham. «A theory of Human Motivation,” *Psychological Review*. 50: 4 (1943), pp. 370- 396.
- Walzer, Michael (1973), «The Problem of Dirty Hands,” *Philosophy & Public Affairs*, 2: 2 (Winter), pp. 160-180.
- Weber, Max (1958), «Politics as a vocation,” in *From Max Weber; Essays in Sociology*. Edited by H. H. Gerth and C. Wright Mills. New York: Oxford University Press, pp. 77- 128.



## نگاهی به مفهوم واژه فرهنگ و توسعه فرهنگی

جواد رسولی

به فرهنگ باشد روان تندرست  
(حکیم فردوسی)

### سازمان ملل و توسعه فرهنگی

سازمان ملل، ۲۱ ماه مه [برابر با اول خرداد] را به نام روز جهانی تنوع فرهنگی (گفت‌وگو و توسعه) نامگذاری کرده است. عمده‌ترین هدف از این نامگذاری، توجه‌دادن به برنامه‌ریزان و مدیران کشورهای جهان است تا از سویی فرهنگ را در کلیه برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای کشورها بگنجانند (از جمله: موارد مربوط به آموزش، علوم، ارتباطات، بهداشت، محیط‌زیست و گردشگری فرهنگی) و از سوی دیگر از طریق خلاقیت از توسعه فرهنگی حمایت کنند.

از زاویه‌ای می‌توان به تعبیر «توسعه فرهنگی» نگریست و آن را «توسعه فرهنگ جامعه» معنی کرد. این‌گونه برداشت در دو شاخه کمی و کیفی قابل درک است. از بُعد کمی، به سهولت و یکسانی دستیابی و برابری امکانات فرهنگی بین افراد یک جامعه توجه می‌شود (مانند نسبت شمارگان روزنامه‌ها و کتاب‌ها و فیلم‌های سینمایی منتشره برای مردم یک کشور)؛ و از بُعد کیفی، به محتوای آن و به‌ویژه مشارکت افراد جامعه در تولید آن محتوا و عدم دخالت و حمایت دولت‌ها در تولید محتوای فرهنگی.

برخی نظریه‌پردازان از این نگرش، به‌عنوان توسعه در بُعد ایستایی تعبیر کرده‌اند. از زاویه‌ای دیگر می‌توان به تعبیر «توسعه فرهنگی» نگریست و آن را «فرهنگ به‌مثابه

ضرورت و زیربنای هرگونه توسعه» دانست. از این رو باید نگاه نظریه‌پردازان و عاملان دیگر جنبه‌های توسعه (از قبیل توسعه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی) را به این موضوع جلب کرد که بدون توجه به فرهنگ جامعه، ایده توسعه محکوم به فناست و برای پایداری و ماندگاری توسعه، بایسته است به فرهنگ هر جامعه نظر داشت. این نگاه همانی است که از سوی جامعه‌شناسان و فرهنگ‌مداران کشورها در نقد توسعه یکسویه و صرفاً اقتصادی دهه‌های پیشین کشورهای معروف به «توسعه‌یافته» بیان شده و می‌شود؛ توسعه‌ای که یا برخاسته از تمایلات بورژوازی بوده و یا از تمایلات سوسیالیستی. در این نگاه است که هماهنگی بین‌حوزه‌ای توسعه اهمیت بسیاری می‌یابد و از همین رو است که «یونسکو» - سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد - به صورت جدی تر وارد میدان شد و با حضور نمایندگان فرهنگی تمامی کشورهای عضو، به عنوان کارشناس فرهنگ‌های جهان، اقداماتی را آغاز کرد. در پی همین تلاش‌ها و کوشش‌ها و اقدامات یونسکو در دهه هفتاد قرن بیستم بود که مفهوم «توسعه فرهنگی» پدید آمد و از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد به صورت رسمی وارد ادبیات توسعه شد.

گاهی از این بُعد، به عنوان توسعه در بُعد پویایی تعبیر می‌شود.

### هم‌معنایی واژگان فرهنگ در زبان‌های مختلف

از زبان اوستایی که از عمده شاخه‌های زبان و خط ایرانیان در محدوده ۶ تا ۱۰ قرن پیش از میلاد مسیح بوده و کتاب اوستای زرتشت، به آن نوشته شده، واژه‌های بسیاری در فارسی امروز باقی مانده است. یکی از این واژگان «فرهنگ» است. اصل این واژه را از ترکیب «فر + هنگ» دانسته‌اند. لغت‌شناسان برای «فر» این معانی را قائل‌اند: فروغی ایزدی که بر دل هر کس بتابد او را بر دیگران برتری می‌دهد؛ شکوه، جلال، برکشیدن، بالا کشیدن، زیبایی و برازندگی. «هنگ» را هم که از ریشه «تنگ» اوستایی (که در معنی کشیدن و فرهختن است) به معانی سنگینی، تمکین و وقار دانسته‌اند و این هر دو مطابق است با واژگان «ادوکات» و «ادوره» در لاتینی (هم‌ریشه انگلیسی educate) که به معنی برکشیدن و نیز تعلیم و تربیت و علم و دانش و ادب و فرهختن است. همین لغت‌شناسان علاوه بر اینکه معنای کلمه «فرهنگ» را برکشیدن و نیز آداب،

تربیت و خرد گفته‌اند، به عمل خواباندن شاخه‌های تاک در زیر خاک برای ریشه کردن و تکثیر گیاه، «فرهنگ» گفته‌اند. علاوه بر این، نقل کرده‌اند که مردمان فارسی‌زبان به کشیدن آب‌های زیرزمینی به سطح زمین توسط کانال‌های خاصی (قنات/کاریز) «فرهنگ» گفته‌اند. برهان قاطع، از کتاب‌های معتبر و پر قدمت لغت، فرهنگ و فرهنگ را «بر وزن شطرنج» و به معنی «علم و فضل و دانش و عقل و ادب» و نیز «شاخ درختی» دانسته «که آن را بخوابانند و خاک بر بالای آن بریزند تا بیخ بگیرد و از آنجا برکنده، به جای دیگر نهال کنند» و افزوده: «فرهنگ، کاریز آب را نیز گفته‌اند، چه، ذهن فرهنگ جایی را گویند از کاریز که آب بر روی زمین آید» و این معادل است با تعبیر «ذهن فرنج/دهنه کاریز» که هنوز هم در برخ نقاط خراسان رایج است؛ همان جایی که آب قنات به سطح زمین می‌رسد و آن را «مظهر قنات» هم می‌گویند.

در ایران، به‌ویژه در مناطق نیمه‌خشک، «آب» همان «زندگی» است. مردمان هر جا توانسته‌اند آبی از زمین بیرون کنند پیرامون آن کشاورزی و دامداری کرده و زندگی را شکل داده‌اند؛ و زندگی و معیشت هم آداب و رسوم و ویژه خود و «فرهنگ» (فرهنگ مردم / فولکلور) را پدید آورده است.

به روایت تاریخ بیهقی، نیشابور حدود ده‌هزار قنات داشته است. مناطق دیگر ایران مانند یزد، کرمان، اصفهان و جنوب خراسان دارای قنات‌های بسیار و شبکه پیچیده‌ای از کانال‌های زیرزمینی بوده است که هنوز هم برخی از آن‌ها دایر است. عمر این قنات‌ها، به استناد مدارک باستان‌شناسی بعضاً به ۲۵۰۰ سال پیش‌ازین (قنات گناباد) و طول برخی از آن‌ها به ۱۲۰ کیلومتر می‌رسد (زارچ یزد)؛ که این خود نمودی از تمدن و «فرهنگ» نیاکان ماست.

گفتنی آن‌که واژه «قنات» در اصل عربی و نسبت به واژه «فرهنگ» در زبان ما، متأخر است.

در زبان‌هایی مانند انگلیسی و فرانسه نیز آنچه معادل کلمه فرهنگ قرار می‌گیرد باز هم مانند واژه فرهنگ در زبان فارسی دارای دو حوزه معنایی مرتبط با هم است؛ چنان‌که کالچر (Culture) هم به معنای آداب، رسوم، باورها، هنر، تعلیم و تربیت و ادبیات است و هم به معنای پرورش دادن گیاهان و حیوانات و کشت و زرع.

همین کلمه از لاتین به آلمانی راه‌یافته و به معنای نگهداری، پردازش و کاشت به‌کار

رفته است؛ و یا به عبارتی دیگر همان «کاشت، داشت و برداشت». این کلمه در قدیم برای هر آنچه آدمی به دست خود خلق می‌کرده استفاده می‌شده است؛ (در برابر هر آنچه در طبیعت خلق شده بود).

کلمه «ثقافة» در عربی هم به همین معانی است: کشت و برز، پرورش، فرهنگ، تمدن.

با شکل‌گیری علوم انسانی نوین، اندیشه‌مندان از این کلمه برای نامیدن «مجموعه‌ای از قواعد و ارزش‌ها و مراسم و ... که هویت‌بخش یک گروه یا اجتماع یا جامعه است و آدمیان آن‌ها را خلق کرده و یا پرداخته و از آن‌ها هویت گرفته‌اند» بهره بردند.

بنابر آنچه گفته شد، واژه «فرهنگ» دارای دو حوزه معنایی متفاوت اما مرتبط با هم بوده و هست؛ (۱) حوزه مادی / عینی: رشته‌مسیرهای زیرزمینی آب، مظهر قنات و محل بیرون تراویدن آب از آن؛ و نیز عمل کشت شاخه گیاه برای ریشه کردن و تولید نهال. (۲) حوزه معنوی / معرفتی: پرورش اخلاقی و تربیت انسان، آداب، مناسک، علم، هنر. و این دو حوزه در مجموع، زندگی اجتماعی و نوعی تمدن را پدید می‌آورده است. بنابر آنچه گذشت می‌توان گفت که فرهنگ عبارت است از پدید آمدن مهم‌ترین نیاز حیاتی انسان که زندگی در پیرامون آن شکل می‌گیرد و جامعه و تمدن به سبب آن سامان می‌یابد. در این روند است که آداب، باورها، اعتقادات دینی، هنر، تعلیم و تربیت، و دیگر اجزای آن نیز شکل متناسب خود را با ساختارهای جغرافیایی و بومی باز می‌یابند.

### نوشتن، والاترین رخداد فرهنگی

پی‌جویی ارتباط تنگاتنگ «ذهن و زبان» جهانی پرژرفا و رازناک و جذاب است. نگاه از این دریچه به معنای واژه «فرهنگ» در زبان‌های مختلف جهانی، پرسش‌های شیرین و تأمل‌برانگیزی را به ذهن متبادر می‌کند: چه شده که آدمیان تمدن‌های گونه‌گون و به‌ظاهر بیگانه، به یک مفهوم مشترک از «فرهنگ» رسیده‌اند؟ چگونه است که توجه به دو بُعد معنایی «فرهنگ» در ذهن اقوام مختلف، از جمله فارسی‌زبانان، موجب شده مفهومی عینی و درعین‌حال نمادین به آن ببخشد؟ چه پیش‌آمده که نه‌آگاهانه، آب جاری زیرزمین (قنات)، خواباندن شاخه گیاه در خاک به قصد باززایی، پرورش تاک و

انسان، آیین‌ها و باورها (فولکلور)، خردورزی و ادب‌مندی و ...، همگی «فرهنگ» نامیده شده است؟

به منظور یافتن سررشته پاسخیابی می‌توان از این منظر به «زبان و ذهن» نگریست: آدمی در رودخانهٔ زمان و زندگی اجتماعی، برای ارتباط با دیگران و انتقال مفاهیم ذهنی خود به ابزاری روی آورد که در مجموعهٔ «زبان» و به چهار شکل «حرکت، رنگ، حجم و صدا» متجلی شد؛ و بدین ترتیب «زبان» به‌عنوان مهم‌ترین و بالاترین و والاترین اتفاق فرهنگی و به‌مثابه رودخانه‌ای بزرگ در زندگی و زیست‌محیط هر جامعه و تمدن انسانی، جریانی زنده و سیال پیدا کرد. در همین مسیر، گونهٔ زبانی «صدا» با نمودهای قراردادی و تصویری (گرافیکی) خود و با نام نوشتن / کتابت، به برترین و فاخرترین فرهیخته‌ترین قالب زبانی برای انتقال مفاهیم ذهنی بشر و انتقال‌دهندهٔ بخش عمده‌ای از «فرهنگ» و «ذهنیات» افراد و جوامع درآمد.<sup>۱</sup>

## منابع

فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، محمد حسن دوست، ج ۳، ص ۲۰۳۱.

<https://www.un.org/en/events/culturaldiversityday/background.shtml>

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D9%88%D8%B3%D8%B9%D9%87\\_%D9%81%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF%DB%8C](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D9%88%D8%B3%D8%B9%D9%87_%D9%81%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF%DB%8C)

<http://www.ali-tahmasbi.com/index.php/2015-08-12-09-05-27/83-2015-08-14-15-46-54>

[http://qjssd.atu.ac.ir/article\\_1469\\_295b2670781fd8846faa072e8bb54185.pdf](http://qjssd.atu.ac.ir/article_1469_295b2670781fd8846faa072e8bb54185.pdf)

<http://www.ettelaat.com/etiran/?p=8130>

<http://refahj.uswr.ac.ir/article-1-306-fa.html>

<https://www.yjc.ir/fa/news/5518888>

۱. بجا و ضروری است که در همینجا به علاقه‌مندان و نظریه‌پردازان و مدیران و مجریان «توسعه» بیدارباش / تلنگری زد و یادآوری کرد که بایسته است برای توسعهٔ همه‌جانبه، ریشه‌دار و مانا و پایدار در هر جامعه، به هم‌خوانی و هم‌سویی آن با رودخانهٔ رنگین‌کمان فرهنگ مردم، به‌ویژه «ذهن و زبان» عاموی توجه کرده، آن را به‌مثابه پایه‌ای از بنای «توسعه» به شمار آرند.

## نگاهی به مجسمه‌های تاجیکستان

زهرا رسولی\*

گفتار پیش‌رو گزیده‌هایی از دو کنفرانسی است که در سال ۱۳۹۴ در محفل مجازی گروه تلگرامی انجمن دوستی ایران و تاجیکستان (تالار ایرتاج) ارائه گردید. نظر به انتشار مجموعه مقالات حاضر و از باب هم‌قلمی در ارجنامه دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، این نوشته تقدیم شد. روشن است که اگر مساعی جناب آقای مجتهد شبستری در جایگاه اولین سفیر ایران در کشور تاجیکستان و دیگر نقش‌آفرینان برقراری آشتی ملی در تاجیکستان نمی‌بود، بخش عمده‌ای از میراث و آثار فرهنگی تاجیکستان برجا نمی‌ماند و یا آفریده نمی‌شد.

امیدوارم در کتاب دردست تألیفی خود توفیق تفصیل مطالب این گفتار و معرفی مجسمه‌سازان تاجیکستان را بیابم و به‌نحو مطلوبی هنرهای تجسمی در کشور هم‌فرهنگ و هم‌زبانمان - تاجیکستان - را ثبت و معرفی نمایم.

\*\*\*

هم‌زبانان ما در کشور تاجیکستان به مجسمه، «هیكل» می‌گویند؛ واژه‌ای که در برخی کشورهای دیگر - از جمله ترکیه - کاربرد دارد و از این‌رو مجسمه‌ساز را هم هیكل تراش می‌نامند.

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، مجسمه‌ساز، پژوهشگر هنر، نویسنده.

از آنجا که غالب مجسمه‌سازان تاجیکستان تحصیل‌کردگان و یا دانش‌آموختگان روسیه بوده‌اند، طبیعی است که مجسمه‌هایشان تحت تأثیر سبک روسی قرار گرفته است. درخصوص ویژگی‌های سبک روسی در مجسمه‌سازی باید گفت که غیر از آثار رئالیستی، در انواع کارهای انتزاعی نیز نوع خلاصه‌سازی و اغراق در فرم‌ها با اینکه تلاش دارد از طبیعت دور شود، اما عصاره واقعیت را حفظ کرده، به‌شکلی ماهرانه و منحصر به فرد خصلت سبک روسی را می‌نمایاند؛ (گاهی مجسمه‌ساز باید با تسلط خوبی که به شیوه بازآفرینی احجام واقعی - رئالیسم - دارد و دانش و تبحری که از شیوه کلاسیک مجسمه‌سازی فراگرفته، به بازگویی جدیدی از فرم‌ها دست‌یابد و با اغراق‌هایی که می‌آفریند، تأثیر درستی از اثر و مفهوم آن در ذهن مخاطب ایجاد کند؛ بدون اینکه مخاطب، فرم‌های اصلی آن را گم کند و متوجه شود این مجسمه رئال نیست!)

در مجسمه‌سازی به سبک روسی، تک‌تک فرم‌ها، اشارات، شکست‌ها، نور و سایه‌ها حساب شده و دقیق‌اند و تمام عناصر و اجزای هیكل باوقار و در اوج قدرت به نمایش گذاشته می‌شود.

در این سبک هیكل تراش، همچنین باید تسط و توانایی بالایی در بزرگ‌نمایی مجسمه‌ها و اجرای هر یک از آثار با مواد/متریال‌های پایدار، اجرایی و حرفه‌ای - چون سنگ و برنز - داشته‌باشد؛ چرا که در شیوه مجسمه‌سازی روسی، اعتقاد بر این است که مجسمه هنرمندانه و حرفه‌ای ترجیحاً باید عظیم باشد و درعین حال ماندگار؛ به‌طوری‌که حتی پس از گذشت سال‌ها، جاویدان بماند و در برابر بلایای طبیعی مانند باد و باران و آتش هم مقاوم باشد.

### نگاهی به چند مجسمه

گنجایش اندک این گفتار رخصت معرفی تمامی مجسمه‌های تاجیکستان را نمی‌دهد و تنها به‌عنوان نمونه، به تعدادی از آن‌ها می‌پردازیم.

گفتنی است که در سال‌های گذشته و پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تا مدتی پس از استقلال کشور تاجیکستان، مجسمه‌های زیادی از شخصیت‌ها و قهرمانان سیاسی شوروی از جمله «لنین» در تاجیکستان نصب بوده که به‌مرور بسیاری از آن‌ها برچیده و به جای آن‌ها مجسمه‌هایی از مشاهیر فرهنگی و ادبی حوزه تمدن ایرانی (تاجیکی) ساخته و نصب شده است.

## هیکل سامانی





یکی از مشهورترین مجسمه‌هایی که در سال‌های اخیر و پس از استقلال این کشور ساخته و نصب شده است، مجسمه «امیر اسماعیل سامانی» است. «هیكل سامانی» که در پارک سامانی و در میدان اصلی شهر دوشنبه نصب شده، نماد هويت بخش و اصالت‌دهنده به شخصیت سیاسی و تمدنی کشور تاجیکستان قلمداد می‌گردد و تصویری مسبوق به تاریخ از این کشور ارائه می‌دهد. این مجسمه آن قدر با اهمیت است که بسیاری از مراسم رسمی و اجتماعات ملی را پای آن و در محوطه پیرامونی‌اش برگزار می‌کنند و گردشگری نیست که آن را نبیند و با آن عکسی به یادگار نگیرد.

### هیكل فردوسی





گرچه مطابق تصاویری که چشم ما ایرانیان به آن‌ها عادت کرده، فردوسی با شماییلی خاص در ذهن ما نشسته است اما نما و شماییلی متفاوت از سراینده شاهنامه را در تاجیکستان می‌بینیم.

هیکل فردوسی در تاجیکستان با قامتی کشیده و با شعله‌ای در دست مجسم شده است؛ شعله‌ای که آن را نمادی از «خرد» و فرزاندگی دانسته‌اند.

این مجسمه فردوسی از فرم‌های زیبایی برخوردار است و سازنده آن به ظرافت و با تبحری ارزنده اجزای اثر را خلاصه و انتزاعی کرده است.

هیکل فردوسی بلافاصله بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توسط مردم و با امکانات حمل و نقل محدود، از قسمت دیگر شهر به میدان سامانی آورده شد و بعد از اتمام جنگ شهروندی و ریاست جمهوری امام‌علی رحمان، سفارش داده شد تا هیکل سامانی ساخته و در محل کنونی نصب گردد و از این‌رو هیکل فردوسی به مکان دیگری منتقل گردیده است.

### هیکل کم‌بغلان





یکی دیگر از مجسمه‌های برجسته‌ای که در شهر دوشنبه، میدان صدف‌برگ (میدان عینی) نصب است، مجسمه‌ای است که به شکلی فوق‌العاده حرفه‌ای و زیبا و هنرمندانه و در چند پلان، تصاویری از داستان معروف نویسنده معاصر و اثرگذار تاجیکستان، استاد صدرالدین عینی، را به تجسم کشیده است. همان‌گونه که داستان عینی از قیام کم‌بغلان علیه اربابان ستمگر روایت می‌کند، این مجسمه هم در چند قاب، تصویری از آن قیام مجسم ساخته است.

«کم‌بغل» را شاید بهتر است با همان واژه «مستضعف» و کم‌بغلان را به مستضعفان معادل کرد تا مفهوم ظلم‌ستیزی آن بهتر بیان و روشن گردد. در کنار این مجموعه، هیکل (مجسمه)‌ای هم از صدرالدین عینی در همان نزدیکی نصب شده است که با بهره‌گیری از شیوه رئالی روسی، شخصیت وی را روایت می‌کند.



### هیکل چند نویسنده

از دیگر مجسمه‌های شهر دوشنبه، مجموعهٔ هیکل‌هایی است که بر بدنهٔ ساختمان «اتفاق نویسندگان» یا همان کانون نویسندگان این شهر نصب است. اسامی این شخصیت‌ها که از شاعران و نویسندگان صدهای پیشین ادبیات و زبان فارسی هستند، پایین هر مجسمه به خط سریلیک نوشته شده است. این اسامی، بر لوحه‌ها این‌گونه درج شده است: سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، صدرالدین عینی، ماکسیم گورکی، میرزا تورسون‌زاده، ابوالقاسم لاهوتی، عبدالرحمن جامی، عمر خیام، ابن سینا، ابو عبدالله رودکی و ...







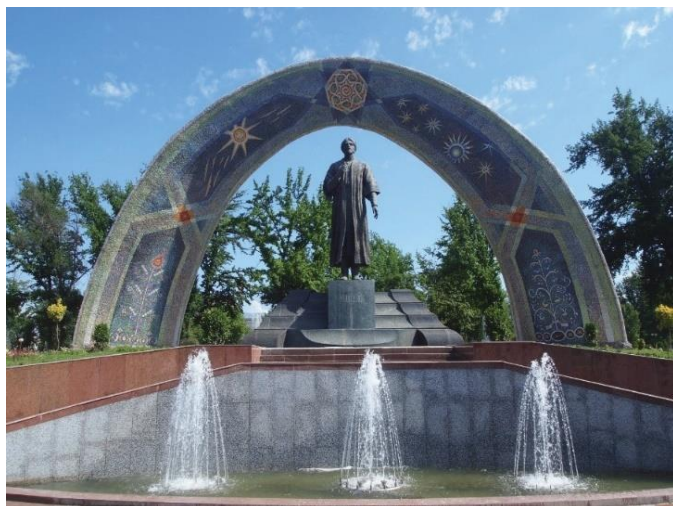
### چند هیکل دیگر

تنوع موضوعی و تکنیکی مجسمه‌های تاجیکستان را علاوه بر شهر دوشنبه در شهرهای دیگر هم می‌توان یافت؛ از جمله در شهر کولاب و خجند که به جهت قدمت فرهنگی و تمدنی، صاحب مشاهیری بوده و هستند. در ادامه، تصویر برخی دیگر از مجسمه‌های تاجیکستان را مشاهده می‌کنید.

### مجسمه رودکی



مجسمه‌ای دیگر از رودکی در ایام جوانی (پارک رودکی)





مجسمه ابوعلی سینا



سردیس زنده‌یاد تورشون‌زاده، بر سر مزارش در کولاب



مجسمه‌ای در دوشنبه



سرديس کمال خجندی در کتابخانه ملی تاجیکستان - خجند



نقش برجسته‌ای زیبا (آجری) بر دیوار ساختمان باربد خجند



## ثبت جهانی چوگان به نام ایران

مرتضی رضوانفر\*

### اشاره

در سال ۲۰۱۵م مسئولیت تهیه پرونده چوگان برای ثبت در فهرست جهانی یونسکو به اینجانب سپرده شد. به اتفاق استاد گرانقدر دکتر شبستری و چند تن از دوستان سفری پنج‌روزه به تاجیکستان داشتیم تا با مقامات و کارشناسان محلی در شهرهای کولاب، خجند و دوشنبه گفت‌وگو کنیم و زمینه‌های لازم برای تهیه پرونده ثبت جهانی چوگان را فراهم کنیم. با توجه به ارتباطات گسترده دکتر شبستری با فرهنگ و جامعه کشور تاجیکستان، همه کارها از پیش هماهنگ شده و در شهرهای مختلف مورد استقبال مدیران، کارشناسان و مردم فرهنگ‌دوست تاجیک قرار گرفتیم. با توجه به احترامی که جامعه تاجیکستان برای استاد قائل هستند طی این زمان کوتاه با مؤثرترین مسئولان و ارگان‌های مربوط جلسات متعددی برگزار کردیم و موفق شدیم از مراکز مختلف دیدار کنیم.

سپاس خدای را که با مساعدت استاد و دیگر عزیزان، پرونده کاملی تهیه و در دوازدهمین اجلاس کمیته بین‌الدولی یونسکو (۲۰۱۷م)، که در جزیره جیجو در کره جنوبی تشکیل شد، این پرونده به اتفاق آرا و بدون هیچ ایرادی ثبت جهانی شد و افتخاری دیگر به افتخارات کشور عزیزمان ایران اضافه گردید.

---

\* عضو هیئت علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی، پژوهشگر، نویسنده.

مطلب ذیل که چکیده‌ای از پرونده ثبت جهانی چوگان است به‌عنوان پاسداشت مساعدت‌ها و دغدغه‌های فرهنگی استاد شبستری تقدیم می‌شود. در این مطلب تلاش شده بیشتر به بازی چوگان در شکل سنتی آن و عناصری که به استناد سکه‌ها، سنگ‌نگاره‌ها و دیگر اسناد از چند هزار سال پیش تا کنون در برخی نقاط ایران زنده مانده است بپردازم.

\*\*\*

### بازی آیینی چوگان

«چوگان» یک بازی سنتی سوار بر اسب است که در شکل سنتی آن، همراه با موسیقی و روایتگری برگزار می‌شود. در بازی چوگان دو تیم سواره در مقابل یکدیگر قرار گرفته، هدف هرکدام وارد کردن توپ (گوی) توسط یک عصای چوبی (چوگان) به دروازه تیم مقابل است و در انتهای بازی، تعداد گل‌های زده نشان‌دهنده تیم پیروز است. این بازی در یک محوطه باز به نام «میدان» و در چند مرحله که هریک را «چوکه» می‌نامند انجام می‌شود. بازی از نظر اندازه میدان، تعداد چوکه و تعداد بازیکن، در مناطق مختلف کشور متفاوت است.

بازی چوگان در شکل سنتی خود دارای سه بخش اصلی است: (۱) چوگان بازی؛ (۲) اجرای موسیقی محلی؛ (۳) روایتگری

از آنجا که برای انجام این بازی نیاز به وجود زمین مسطح، چندین اسب مخصوص چوگان و همچنین حضور بازیکنان ماهر است، لذا همیشه قابل اجرا نیست و غالباً در ایام نوروز و جشن‌های ملی و محلی برگزار می‌شود. تماشایان بازی غالباً مردم محلی، خانواده چوگان‌بازان و هنرمندان و علاقه‌مندان این بازی مفرح‌اند.

چوگان در ایران تاریخی بالغ بر ۲۰۰۰ سال دارد و غالباً در دربار پادشاهان اجرا می‌شده، اما به مرور زمان به‌علت کارکردهای فرهنگی - اجتماعی نهفته در آن، عمومیت یافته است.

چوگان به سبب ارتباط با عناصری چون طبیعت، اسب، هنر و خانواده (بازیکنان و هنرمندان)، اهمیت فوق‌العاده‌ای در فرهنگ ایران دارد. امروزه نقش و فیگورهای بازی چوگان در موتیف‌های صنایع دستی، نقاشی سنتی مینیاتور، تزیینات معماری و

سنگ برجسته‌ها استفاده می‌شود، همچنین در ادبیات و زبان‌های ایرانی حضوری گسترده دارد.

### حاملان سنتی چوگان

حاملان این بازی شامل سه گروه اصلی به‌عنوان اجراکنندگان (چوگان‌بازان، نوازندگان و روایتگران) است:

**چوگان‌بازان**، افراد شرکت‌کننده در بازی‌اند که در دو تیم جای می‌گیرند. این افراد محدودیت سنی و یا جنسیتی ندارند و بنا به مهارت و توان بدنی، از نوجوان تا سالمند و زن یا مرد، در بازی شرکت می‌کنند. این افراد دارای مهارت بالایی در سوارکاری و بازی چوگان‌اند.

**روایتگران**، سخنورانی هستند که داستان‌ها و اشعار حماسی مرتبط با چوگان را غالباً همراه با موسیقی و حرکات نمایشی، پیش از آغاز بازی و یا میان چوکه‌ها اجرا می‌کنند. روایتگران می‌توانند هم مرد باشند و هم زن، گاهی روایتگر همراه با فرد کم‌سن‌تری که نقش شاگرد را بازی می‌کند داستان و نمایش را به‌صورت پرسش و پاسخ با یکدیگر اجرا می‌کنند. روایتگر و شاگرد غالباً والد و فرزندند. در برخی اوقات نمایش‌های مناسبی مانند رقص کار (در جشن‌های برداشت محصول)، نمایش پهلوانی و یا حاجی فیروز (پیام‌آور نوروز) نیز اجرا می‌شود که نوعی از روایتگری محسوب می‌گردد.

**نوازندگان**، در غالب اجراها شامل دو نفر مرد، که ساز کرنا و ساز دهل می‌نوازند، است. نوازندگان با نواختن ضرب‌بها‌نگ خاصی باعث تهییج اسب‌ها برای سرعت‌گرفتن و یا برعکس باعث ایجاد آرامش در آن‌ها می‌شوند و همچنین با همراهی نوای موسیقی، اتفاقات بازی را برای مردم گزارش می‌کنند. علاوه بر ساز کرنا و دهل که سازهای اصلی بازی است، از سازهای محلی دیگری نیز در بین چوکه‌ها استفاده می‌شود.

### ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی

چوگان عنصری فرهنگی، ورزشی و هنری است که قویاً با تاریخ و هویت اجراکنندگان آن مرتبط است. این عنصر به‌صورت گسترده‌ای در ادبیات، نقالی و شاهنامه‌خوانی،

قصه‌گویی، ضرب‌المثل‌ها، نقاشی مینیاتور، صنایع دستی و تزیینات معماری حضور دارد و جزء با ارزشی از جهان‌بینی و سمبلیسم ایران فرهنگی است.

چوگان به‌عنوان عنصری که سلامتی روح و جسم را به همراه دارد دارای ارزش‌های متنوعی است، از جمله (۱) هویت و شأن اجتماعی چوگان به‌عنوان یک بازی رویال (حاملان چوگان آن را «بازی شاهان و شاه بازی‌ها» می‌دانند)؛ (۲) ایجاد ارتباط میان طبیعت، انسان و اسب، خصوصاً در پاسخ به نیاز انسان شهرنشین؛ (۳) مفرح بودن و کارکردهای شادی‌آفرین بازی و هنرهای جنبی آن؛ (۴) ایجاد حس تعلق به یک جامعه و تاریخ؛ (۵) حضور زن و مرد و اعضای خانواده در رقابتی سالم.

غالباً هنرمندان به‌صورت داوطلبانه و بدون دستمزد در این مراسم شرکت می‌کنند. روایتگران ضمن استفاده از اشعار و داستان‌های میهنی، از قهرمانان و اساطیر محلی و قومی نیز یاد می‌کنند و نوازندگان نیز از موسیقی و نواهای محلی استفاده می‌کنند، لذا در مناطق مختلف، ادبیات و ریتم‌های موسیقایی محلی را ترویج داده، علاوه بر حس تعلق ملی، حس تعلق محلی و قومی را نیز تقویت می‌کنند.

انتقال و آموزش مهارت‌های مختلف چوگان مانند بازی، نوازندگی، روایتگری و ساخت ابزارآلات، غالباً در میدان و یا محیط خانه و کارگاه، به‌صورت سینه‌به‌سینه و از طریق والد\_فرزند یا استاد\_شاگرد صورت می‌پذیرد.

در آموزش موسیقی و روایتگری، هنرآموزان به بداهه‌نوازی و یا بداهه‌گویی تشویق می‌شوند تا قدرت خلاقیت خود را در ایجاد ارتباط میان مناسبت مراسم (مانند مراسم برداشت محصول) و عناصر تاریخی\_هویتی به نمایش بگذارند.

این بازی بنا به دلایلی که اشاره گردید، دارای جذابیت بسیاری برای یادگیری نسل جوان است و همین امر باعث گردیده پیشکسوتان و استادان (چوگان‌بازان و هنرمندان) مورد احترام و دارای شأن اجتماعی بالایی در میان مردم باشند.

این عنصر نمونه‌ای مناسب برای بیان حقوق متساوی میان زنان و مردان است و بخشی از نیاز جامعه مدرن برای تقابل با مضرات جهانی شدن در حوزه فرهنگ و همچنین حفاظت از تنوعات و خلاقیت‌های بشری را پاسخ می‌دهد.

چوگان، نمونه مناسبی برای حفاظت از خرده‌فرهنگ‌های محلی و از سویی دیگر



همراهی با فرهنگ ملی است، که در حرکت تاریخی خود با حفظ تنوعات فرهنگی توانسته است منجر به گفت‌وگوی میان جوامع و احترام به خرده‌فرهنگ‌های محلی گردد. یکی از اهداف برگزاری جشنواره‌ها و مسابقات ملی و منطقه‌ای چوگان، ایجاد گفت‌وگو میان اقوام داخل کشور و همچنین کشورهای همسایه است.

در ایران، شهرهایی که در چند قرن اخیر، خصوصاً از دوره حکومت پادشاهان صفوی، به‌عنوان پایتخت انتخاب شده‌اند، شکل شهری و درباری این بازی را در خود حفظ نموده، عناصر مادی، مانند زمین بازی به‌عنوان فضای فرهنگی، و اشیاء و همچنین مهارت‌های هنری و تکنیکی آن را همراه با تغییرات و بازتولید آن‌ها حفاظت کرده‌اند. شهرهای مزبور در منطقه مرکزی کشور قرار دارد و شامل شهرهای قزوین و اصفهان (پایتخت‌های حکومت صفویه)، شهرتهران (پایتخت حکومت‌های قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی) و شهر کرج (به‌عنوان نقطه مواصلاتی میان دو پایتخت قدیمی قزوین و تهران) است.

روش‌های سنتی چوگان در مناطق مورد نظر توسط خانواده‌ها و اجراکنندگان محلی به‌صورت خودجوش تاکنون حفظ شده است، تا آنجا که پیش از تصویب تخصیص بودجه دولتی برای حفاظت از چوگان، کلیه هزینه‌های این بازی پرهزینه به همت مردم و افراد علاقه‌مند تأمین می‌گردید و هم‌اکنون نیز سالانه بیش از هفتاد درصد هزینه‌ها توسط همین افراد و گروه‌ها تأمین می‌شود.

در خارج از مرزهای جمهوری اسلامی ایران، بازی چوگان با تفاوت‌ها و تنوعاتی در شیوه اجرا و کارکردها، در چندین کشور منطقه، از جمله پاکستان، هندوستان، آذربایجان و تاجیکستان، اجرا می‌شود و همچنین بخش ورزشی این بازی امروزه با‌عنوان پولو (POLO) در بیش از ۱۰۰ کشور جهان اجرا می‌گردد.

گسترش «بخش ورزشی» بازی چوگان در بیش از ۱۰۰ کشور جهان به شکل ورزش پولو، نشانه‌ای از جذابیت، اهمیت و توانایی‌های این بازی است که البته تنها بخش ورزشی آن جهانی شده است. ثبت بازی چوگان ایران در فهرست جهانی یونسکو با توجه به تنوعات فرهنگی موجود در آن و همچنین بروز خلاقیت‌های بومی در آن، می‌تواند توانایی عناصر میراث ناملموس را در ترکیب و تعامل عناصری همچون ادبیات،

موسیقی، طبیعت، انسان و حیوان به نمایش بگذارد و ایده‌های جدید و الگوی متفاوتی به کشورهای مزبور ارائه دهد.

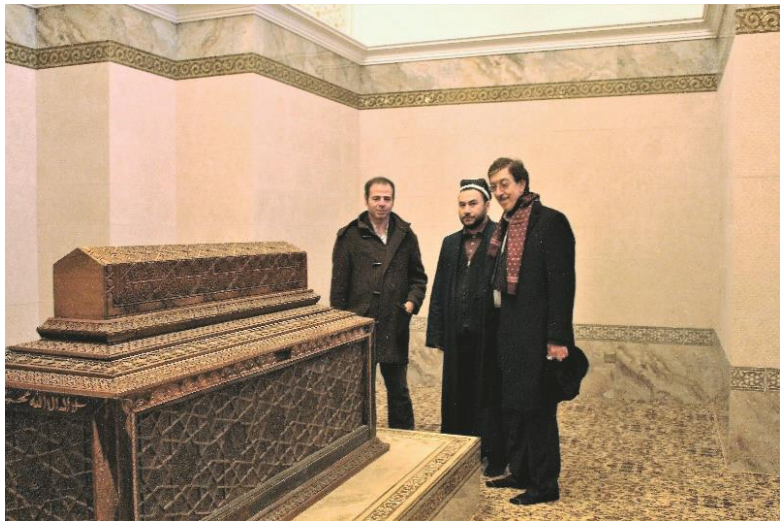
چوگان درعین حفظ شکل اصلی خود توانسته است در طول تاریخ بنابر نیازهای روز جوامع و همچنین نیازها و شرایط مناطق مختلف در ایران جلوه‌های مختلفی پیدا کند. در واقع چوگان نشان داده می‌تواند بنا به زمان و مکان و باورهای مختلف، تنوع‌پذیر بوده و هر قومی بنا به شرایط خود پذیرای آن باشد؛ چراکه اساس چوگان متکی بر نیازهای اساسی بشر، مانند نیاز به طبیعت و سلامت بدن، و عناصر زیباشناختی، همچون ادبیات و موسیقی، و نیز نقش‌آفرینی فرد در گروه و شادی است؛ و درعین حال بازتاب‌دهنده تفاوت‌ها و تنوعات و خلاقیت‌های بشری است.

با توجه به تأکید یونسکو در سه کنوانسیون حوزه فرهنگ مبنی بر ضرورت حفظ تنوعات فرهنگی، باید گفت همه بخش‌های چوگان، بیانگر وجود تنوعات فرهنگی و خلاقیت‌های بشری در این عنصرند. چوگان در تاریخ ۲۰۰۰ ساله خود به انبانی از تنوعات فرهنگی تبدیل شده است. دو عنصر ماندگاری در زمان و گسترش جغرافیایی در این بازی دلیلی بر وجود این تنوع و خلاقیت است، زیرا توانسته خود را با نیازهای جوامع و دوره‌های مختلف بشری متناسب نماید. ثبت بازی چوگان در فهرست جهانی یونسکو، می‌تواند الگوی مناسبی از وجود خلاقیت‌های بشری باشد و به ارتقای آگاهی جوامع و گروه‌ها از هم‌نشینی طیف وسیعی از این تنوعات که در پرونده ذکر شده منجر شود.

با توجه به خطرات فرهنگی جهانی شدن که در پیش نویس کنوانسیون حفاظت از میراث فرهنگی ناملموس نیز مورد تأکید قرار گرفته است، پرداختن به چوگان می‌تواند باعث توجه و آگاهی بیشتر جوامع شهرنشین به ارتباط میان انسان، هنر، طبیعت و حیوانات در جوامع بومی گردد و همین امر باعث گردیده این بازی را «شاه بازی‌ها» نام نهند.



همراه با تیم چوگان بانوان، شهر خجند تاجیکستان



همراه با استاد، آرامگاه شیخ مصلح‌الدین شهر خجند



مهمان شهردار شهر کولاب در جلسه‌ای برای کمک به ایجاد تیم جوانان کولاب



پاسداشت حضور دکتر شبستری توسط حاکم خجند





دکتر مجتهد شبستری در آرامگاه میرسید علی همدانی شهر کولاب تاجیکستان

## نیم‌نگاهی به‌گزینش و گمارش نماینده سیاسی در فرهنگ سیاست‌مداری اسلام

صلاح‌الدین منجد

پارسی‌کرده محمدحسین ساکت

### درآمد

از دیرباز فرستادن نماینده سیاسی از یک دولت یا دودمان به پایتخت دولت یا کشور دیگر، کاری شناخته‌شده و متداول بوده است. در میان یونانیان، ایرانیان و رومیان باستان، فرستاده نماینده سیاسی در قالب فرستاده یا مأمور (envoy) و نه نماینده و فرستاده دائمی یا سفیر، انجام می‌گرفت.

در فرهنگ سیاست‌مداری (diplomacy) اسلام، برای نماینده سیاسی به دو نام «رسول» و «سفیر» برمی‌خوریم. اینک، پارسی شده گزیده‌ای از کتاب النُّظْم الدِّبْلُومَاسِيَّة فِي الْاِسْلَام، نگارش دکتر صلاح‌الدین منجد، دانشمند فقید و سرشناس سوری، از دید خوانندگان می‌گذرد تا پیشکشی کوچک به‌شمار آید برای ارجنامه دوست ارجمند دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، به پاس خدمات شایسته و ماندگارش به‌هنگام سفیر بودن در تاجیکستان و دفتر سازمان ملل در ژنو.

### ریشه‌شناسی واژه‌های رسول و سفیر

با نگاه به واژه‌نامه‌هایی مانند قاموس، تاج العروس و لسان العرب، می‌بینیم واژه رسول از ارسال (فرستادن) گرفته شده است که به معنای چیرگی، روانه داشتن و فرستادن است.

به کسی که می‌فرستادند، رسول یا رسیل می‌گفتند. پس از چندی، این واژه در نزد مردم و برابر خواسته‌های آنان، معنی‌های اصطلاحی ویژه‌ای به خود گرفت. در دین، «رسول» یعنی پیامبر گزاره‌ها و دستورهای پروردگار خویش. از نگاه فقیهان و حقوق‌دانان، رسول (فرستاده) کسی است که فرستنده او را به بستن قرارداد یا کارهای دیگر — مانند سپردن و دادن کالا به خریدار و گرفتن بهای آن در خرید و فروش — به سوی دیگری گسیل می‌دارند. چنین کسی نه کاردان (وکیل) است و نه برای خودش کاری انجام می‌دهد، بلکه تنها «پیام‌رسان» است. رسول نزد پادشاهان، مردی بود که در کارهایی ویژه، مانند بستن قرارداد آشتی و سازش یا پیمان دوستی و گرفتن تاوان، روانه‌همتای او در سرزمینی دیگر می‌شد. این پیام‌آور نماینده‌ی شخص فرستنده و گویی خود او بود. از دریچه‌ی چشم دوستان و عاشقان، پیام‌برنده (رسول) کسی بود که نامه‌ها و نگاهشته‌های یاران و دوستان و دلدادگان را همراه با گزاره‌ها و پیام‌های آتشین و سرشار از دوستی و عشق و دلدادگی برای دوست و دلبر و معشوق می‌برد. در مفهوم سیاست‌مداری (دیپلماسی)، واژه‌ی تازی رسول نشانگر جایگاه و رده‌ی ویژه‌ی نبود و به معنای فرستاده یا مأمور (envoy) بود و برای انجام دادن و رساندن پیام به کار می‌رفت و به گونه و موضوع آن کاری نداشت.

واژه‌ی دیگری، که کاربرد بیش‌تری یافت، «سفیر» بود. واژه‌نامه‌نگاران تازی ریشه‌ی این واژه را «سَفَر» و «أَسْفَر» می‌دانند، یعنی صلح و آشتی و سازش افگندن. از اینجا پیداست که «سفارت» به معنای «رسالت» (پیام‌آوری) است، زیرا راهی و گسیل شدن از سوی یک تن یا گروه و مردم است به سوی دیگری. واژه‌ی سفیر به سخن ابوالعلاء معری، شاعر فیلسوف‌منش و نابینای شامی، «کسی است که برای آشتی و صلح میان مردم و گروه یا دو تن گام برمی‌دارد. از این روزن، ابن انباری معنای سفارت را صلح و آشتی دادن (اصلاح) و سفیر را آشتی‌دهنده (مُصلح) می‌داند. برخی از خواجکیه‌ی مملوکان مصر و شام به فرستادگان خود به میان پادشاهان «سفیری» می‌گفتند.<sup>۱</sup>

واژه‌ی سفیر معناهای دیگری گرفت و از مفهوم آشتی و سازش افگندن بیرون آمد. بدین‌سان، سفیر کسی بود که برای سوکواری و اندوه‌باش‌گویی، شادباش‌گویی، هشدار و بیم دادن، یا دادن پیشکش به دیگری فرستاده می‌شد. مقریزی در کتاب السلوک

۱. برای آگاهی از خواجکیه‌ی رک: محمدحسین ساکت (گزارش و پژوهش)، آموزشنامه، فرهنگ فرادهی و فراگیری در اسلام، تهران، نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۸، صص ۶۵-۶۷ - مترجم



لمعرفة دُول الملوك، سفیر را یک جا به معنای مداخله (intervention) و در جای دیگر به معنای گفت‌وگو و مذاکره (négociation) آورده است. این برداشت را کاتمر (Quatremère) از سلوک برگرفته است.

در کتاب *إنباء العُمَر بأبناء العُمَر عسقلانی می‌خوانیم: «مع حُسن سفارة بین الناس و بین السلطان»*، یعنی با وضع خوب خدمت میانجی میان مردم و سلطان (avec les bonnes dispositions de servir d'intermédiaire entre les sujets et le Sultan) سفیر در متن بالا به معنای میانجی و واسطه به کار رفته است.

در عبارتی دیگر می‌خوانیم: «کاتم السِّر سفیر بین السائل و المسئول» که کاتمر آن را «مُهدار واسطه و میانجی میان کسی که خواسته‌ای دارد و امیری که آن چیز از او خواسته‌اند» ترجمه کرده است.

واژه سفارت به معنای پیام یا کار مهم معنا شده است. ابن‌خلدون می‌گوید: «اختصَّ بالسِّفارة الی ملک المغرب»، یعنی او برای پیام پیش پادشاه مغرب برگزیده شد (بنگرید به: فرهنگ Lane و کتاب تاریخ سلاطین مملوک، راکاتمر).

به هر رو، واژه سفیر در چارچوب «رسول یا فرستاده‌ای که برای آشتی و سازش می‌رود» نماند، بلکه گاهی معنای دیگری پیدا کرد. برای نمونه، برای خواستگاری یا زناشویی از زبان حمید الطویل دربارهٔ خودش می‌شنویم که می‌گفت: «مردی از حسن بصری [دخترش را] خواستگاری کرد و من سفیر (میانجی) میان آن دو بودم.» (خطب رجلٌ الی حسن البصری و کنتُ انا السِّفیر بینهما).

اینک، این پرسش پیش می‌آید که آیا عرب‌ها میان رسول و سفیر جدایی می‌نهادند؟ آیا یکی را بر دیگری برتری می‌دادند و سفیر ویژگی‌هایی داشت که رسول نداشت؛ چنان‌که اکنون در غرب چنین است؟

پاسخ به این پرسش با دردسترس نبودن بسیاری از منابع کار سختی است. آنچه می‌توان گفت اینکه عرب‌ها میان این دو (رسول و سفیر) به آن معنا که یکی برتری‌هایی بر دیگری دارد، جدایی ننهاده‌اند. با این‌همه، این‌درک و برداشت رایج که سفیر از رسول در ردهٔ بالاتری بود چندان درست نیست. گمان می‌کنیم خاستگاه این برداشت را باید در مفهوم تازهٔ واژه سفیر در نزد غربی‌ها سراغ گرفت.

## گزینش سفیران

غربی‌ها در گزینش نمایندگان سیاسی دو روش به کار می‌بردند: یکی، گزیدن برجستگانی که در مسابقه‌های علمی اول می‌شده‌اند. اینان پس از چیش دقیق از میان نامزدان نمایندگی سیاسی و پرس‌وجو از وضع و صفات او، انتخاب می‌شوند. پس از آن‌که نامزد برگزیده به سلک دیپلوماسی درآمد، پیوسته به درجه‌های بالاتر راه می‌یابد تا آن‌که مستشار، سپس وزیر مختار و آنگاه سفیر می‌شود. همه این دیپلمات‌ها نمایندگان کشورهای خویش‌اند که به کشورهای دیگر گسیل شده‌اند، ولی به نام دولتی که آنان را فرستاده است سخن نمی‌گویند، مگر رئیس نمایندگی دیپلماسی یا کسی که به جای اوست.

روش دوم، تعیین کسی است که شایستگی و کارشناسی سیاسی و تاریخی دارد و به هوش و زیرکی شناخته شده‌است. چنین کسی بی‌آزمون یا بالا رفتن و رسیدن به منصب‌ها، مستقیم سفیر یا نماینده می‌شود.

در اسلام، برای گزیدن و گماردن سفیران و رسولان دو راه و روش وجود داشت: یکی، تعیین کارمندان دائمی که به سوی پادشاهان فرستاده می‌شدند و حقوق دریافت می‌داشتند که می‌توان آنان را رسولان دیپلمات بخوانیم. کارل بروکلمان بر آن است که اسلام و عرب دیپلمات حرفه‌ای نداشتند. در روزگار معتصم، خلیفه عباسی، متنی هست که سخن بروکلمان را می‌گسلد. میان سفیر معتصم و پادشاه روم گفت‌وگویی درگرفت. فرستاده معتصم گفت: «خلیفگان کارگزارانی (خادمانی) دارند که گونه‌گون خدمت را انجام می‌دهند ... برخی برای کشورگشایی‌اند ... پاره‌ای برای دادرسی ... و برخی شایستگی دارند که خلیفگان او را پیش پادشاهان بفرستند و پیام‌هاشان را به مانند تویی، که شکوه و ارج دارد، برساند. این سفیر گفته است که او و فرزندش هر ماه بیست هزار درهم حقوق هزینه می‌کرده‌است. پادشاه روم از هنگفتی این مبلغ شگفت‌زده شده بود (ابن الفراء، رُسل الملوک، قاهره ۱۹۴۷، صص ۳۲-۳۳).

از این گفت‌وشنود پیداست که پیام‌ها و نامه‌ها را کارمندانی ویژه در آغاز روزگار عباسی به این سو و آن سو می‌بردند.

دومین روش، گزیدن بود. خلیفه یا پادشاه یا سلطان سفیر خود را از میان مردان بزرگی، که ویژگی‌های لازم این کار را داشتند، برمی‌گزید. عبدالله بن خُدافه سهمی، از

که‌نه مسلمانان مهاجر از حبشه، پیام‌گزار پیامبر<sup>(ص)</sup> به خسرو پرویز بود. همین‌گونه، پیامبر<sup>(ص)</sup> دِحْیة بن خلیفه کلبی را به سوی هراکلیوس، امپراتور روم، روانه ساخت. وی از بزرگ‌صحابه بود که پس از شرکت در چند نبرد در اُحد به شهادت رسید.

از روزگار امویان تا روزگار مملوکان، می‌بینیم که رسولان و سفیران را از گروه‌های گوناگون بر می‌گزیدند: ۱. قضات؛ ۲. عالمان، فقیهان و صوفیان؛ ۳. سرشناسان و رئیسان؛ ۴. وزیران و فرماندهان؛ ۵. کارگزاران دولت، مانند رئیس دیوان [دبیرخانه] خلیفه، یا کارمندان دیوان انشا، یا استاداریه (سرپرست گرفتن اموال شاه)، یا خدمتگزاران ویژه خلیفه؛ ۶. گاهی از شاعران یا بازرگانان یا پزشکان.

در اینجا تنها به تنی چند از آنان اشاره می‌کنیم:

**از قضات:** عبدالملک مروان، خلیفه اموی، شعبی را، که در فهم و هوش و دانش برجسته بود، در جایگاه رسول خویش به دربار امپراتور روم فرستاد. پادشاه روم بر شعبی حسادت ورزید و سرانجام عبدالملک به کشتن خود فریفته شد.

یکی از تاریخ‌نگاران، به نام قاضی ابوعبدالله محمد بن سلامت قُضاعی، سفیر فاطمیان به دربار پادشاه روم شرقی (بیزانس) بود.

**از عالمان، فقیهان و صوفیان:** حسین بن علی لامسی حدیث‌دان، سفیر خاقان، پادشاه فرارود، به سوی خلیفه بغداد بود. الناصر لدین الله، خلیفه عباسی، در سال ۶۰۱ ق، یحیی بن ربیع، استاد نظامیه بغداد را به‌عنوان سفیر به دربار شهاب‌الدین غوری، فرمانروای غزنین، روانه کرد. دسته‌ای از فقیهان همراه این سفیر بودند.

شیخ طریقت سهرورد، شهاب‌الدین سهروردی، از سوی خلیفه الناصر لدین الله عباسی در سال ۶۰۴ ق راهی دربار الملک العادل ایوبی در دمشق شد.

**از برجستگان و رئیسان:** خلیفه الناصر لدین الله، فخرالدین را، که شریف و نقیب بود، برای پیام‌رسانی سوی صلاح‌الدین ایوبی فرستاد.

**از وزیران:** بارها ابن اصباغی، وزیر خوارزم‌شاه، به سمت سفیر به سوی خلیفه عباسی روانه شد.

**از کارگزاران دولت:** در سال ۵۶۶ ق عماد اصفهانی دبیر دبیرخانه نورالدین زنگی، از سوی آن پادشاه سفیر دربار مستنجد خلیفه عباسی شد.

**از شاعران:** پادشاه مغرب، مولی محمد بن عبدالله، احمد بن مهدی غزّال (ریسنده)

را به سفارت پادشاه اسپانیا فرستاد. احمد کتاب نتیجه الاجتهاد فی المهادنة و الجهاد (دست‌آمد کوشش در آشتی و پیکار) را نوشت.

از بازرگانان: خواجا سلامی بازرگان از سوی ناصر محمد بن قلاوون در صلح میان او و پادشاه ابوسعید مغولی سفیر و میانجی بود.

از پزشکان: نورالدین، مهذب علی بن عیسی نقاش را در سال ۵۶۹ ق در جایگاه سفیر خود به دربار خلیفه عباسی فرستاد. مهذب پزشک سرشناسی بود. عبید الله بن نصر بن مارستانیه، در سال ۵۹۹ ق سفیر خلیفه الناصر لدین الله عباسی بود در دربار فرمانروای تغلیس.

### ویژگی‌های سفیران

در اسلام گزینش سفیران برابر معیارهایی انجام می‌گرفت که شاید در کتاب‌های سیاست‌مداری غربیان امروز، بدان دور و درازی نتوان یافت. در این میان، زمامداران مسلمان و عرب از تجربه‌های ایرانیان و یونانیان در این باره بهره گرفتند و کتاب‌هایی را در این موضوع از نگاهشاه‌های آنان به تازی درآوردند.

مسلمانان و عرب‌ها در گزینش سفیر و فرستاده خویش به نژاد و تبار آنان تفاوت ویژه‌ای می‌ورزیدند و سفیر گرانمایه و ریشه‌دار و نژاده را بر هم‌تاهایشان برتری می‌دادند. ابن فراء می‌گوید: «باید از مردم شریف و خاندان‌ها باشد»، چرا که سفیر نژاده و نجیب نشانه‌هایی داراست که از او جز آنچه شایسته است، سر نمی‌زند. بر پایه قانون وراثت (atavisme)، شریف و نژاده از خانواده خویش، نژادگی، والایی و بزرگواری می‌گیرد و همین، کامیابی‌اش را بیمه می‌کند.

در این راستا، ویژگی‌های بدنی و منشی و رفتاری برای سفیران سفارش شده است. بر این نکته تأکید کرده‌اند که سفیران آئینه تمام‌نمای کشور، مردم و فرمانروای سرزمینی‌اند که آنان را به نمایندگی سیاسی فرستاده‌اند. بلخی در سده چهارم هجری، خوش بروویی، خوش‌اندامی، خوش‌بیانی و نیک‌گفتاری را از ویژگی‌های ظاهری سفیر برشمرده است. خوش‌پوشی و خوش‌برخوردی سفیر از سفارش‌های نخستین برای گزینش و گمارش اوست.

در کنار ویژگی‌های ظاهری و آراستگی و خوش‌اندامی، سفیر باید از ویژگی‌های

اخلاقی و منشی نیز برخوردار باشد. دوران‌دیشی، بیش، خردمندی، سنگینی و بردباری در شمار این ویژگی‌ها برای سفیر سفارش شده است. جرئت، راست‌گویی و به‌موقع تصمیم‌گیری در کارهای مهم و خطیر، ویژگی دیگر سفیر است. راست‌گویی در سفیر، اعتمادزایی را به دنبال می‌آورد. باید سفیر فردی متعادل باشد، نه دست‌ودلبازی و ریخت‌وپاش نشان دهد و نه گرفتگی. با شیرین‌ترین و نرم‌ترین سخنان و واژگان، استوارترین معانی را بیان دارد. زیرکی از بایستگی‌های سفیر است. پیام فرستنده را باید سفیر بی‌کم‌وکاست برساند. اصل مداخله نکردن در کارهای داخلی دولت از چیزهایی است که باید سفیر رعایت کند. آورده‌اند که چشمان پادشاهان به ظاهر فرستادگان دوخته می‌شود. [فردوسی گوید: فرستاد باید فرستاده‌ای / درون پُرمکر و برون ساده‌ای]

### پرهیز از عیب‌ها و کاستی‌ها

این وهب کاتب می‌گوید: فرستنده (مرسل) باید سفیران و فرستادگانی برگزیند که عیب‌های زیر را نداشته باشند:

۱. تندخویی؛ زیرا شخص تندخو چه‌بسا خردش را از دست بدهد. از دوران‌دیشی دور است که انسان جای کسی را بگیرد که بی‌خرد است.
۲. رشک و حسادت؛ کسی که حسد می‌ورزد، نه برای خویش و نه برای دیگران، دوست ندارد وضع راست و درستی ببیند.
۳. غفلت و سستی؛ کسی که سست و غافل است آنچه را که از تو بر اوست نگاه نمی‌دارد، آنچه را به سود توست و به او برمی‌گردد، پاس نمی‌نهد.
۴. شتاب؛ کسی که شتابان است چیزها را در جاهایی غیر آن‌ها قرار می‌دهد و فرصت‌ها را پشت‌سر می‌گذارد.
۵. سخن‌چینی؛ سخن‌چینی دوستی را تباه و یک‌دلی را غبارآگین می‌کند و هیچ کاری با آن پیش نمی‌رود.
۶. دروغ‌گویی؛ دروغ‌گو اندیشه و نظری ندارد. اگر کسی در کار خود به دروغ‌گو اعتماد کند، سرافکنندگی و سرزنش و سستی خواهد دید.
۷. افسردگی و دل‌تنگی؛ دل‌تنگ و افسرده، شکیبایی نگاه‌داری رازها در کار سفارت و به‌جا آوردن امانت ندارد.

۸. خودشیفتگی و غرور؛ چنین کسی چه بسا خودپسندی و غرورش او را به سوی آنچه به زیان تو و خود اوست بکشانند.

۹. پرگویی؛ کسی که زیاد سخن می‌گوید لغزش‌هایش زیاد می‌شود و کسی که بلغزد، راز دوستش را نگاه نمی‌دارد (البرهان فی وجوه البیان، صص ۱۷۵-۱۷۶).  
از سفیر می‌خواستند تا با فرهنگ همگانی و شناخته‌شده آن روزگار آشنا و به‌روز باشد. فرهنگ همگانی بایسته‌ها و آیین‌ها و احکام دینی تاریخ، دانش حقوقی و قانونی را که یک سفیر می‌بایست بداند، در بر می‌گرفت؛ برای همین بود که سفیران را از قضات برمی‌گزیدند.

دانستن زبان پادشاه یا فرمانروایی که سفیر به سوی او می‌رفت، برای سفیر شرط نبود، زیرا همراه وی مترجم می‌فرستادند. باین‌همه، پادشاهان مملوک کسی را به سفارت تاتار می‌فرستادند که زبان آنان را می‌دانست، زیرا کسانی بودند که با زبان مغولی آشنایی داشتند. در روزگار ممالیک، سفارت‌سیمای ویژه‌ای داشت و بیش از یک تن را به سفارت می‌فرستادند. گاهی سه سفیر با هم به یک‌جا گسیل می‌شدند: یکی فرمانده بود؛ دیگری اهل شریعت و قانون؛ و سومی دبیر.

### دین سفیر

همهٔ رسولان و سفیران شناخته شده در دولت‌های اسلامی مسلمان بوده‌اند، ولی متن‌هایی داریم که روایت فرستادن سفیر نامسلمان را به هنگام ضرورت و نیاز و در راستای منافع اسلام نشان می‌دهند.

در روزگار عباسیان، علی بن عیسی، وزیر عباسی، اسقف‌های انطاکیه (بطریق‌ها یا پاتریک‌ها) را به قدس و قسطنطنیه می‌فرستاد تا در برداشتن شکنجهٔ اسیران مسلمان، که در گیرودار پیکارهای روم با عرب‌های مسلمان گرفتار شده بودند، میانجی‌گری کنند (صابی، کتاب الوزراء، صص ۳۵۴-۳۵۵).

در روزگار فاطمیان، مستنصر بالله فاطمی، اسقف اسکندریه را به سوی پادشاه حبشه گسیل داشت تا در لای‌روبی و ساخت آب‌راه‌های رود نیل که جلورسیدن آب به مصر را گرفته بود، میانجی‌گری کند. الحاکم بامرالله فاطمی نیز اسقف مسیحی را در مأموریتی همانند به حبشه فرستاد.

در روزگار مملوکان، سلطان قلاوون ایناسیوس، اسقف اسکندریه را به سوی امپراتور بیزانس روانه کرد. امیر ناصرالدین جزری، اسقف یاد شده را همراهی می‌کرد (صبح الاعشی قلقشندی، ج ۱۴، ص ۱۶).

### جامه و پوشاک سفیران

به متنی که نشان دهد در آغاز اسلام و روزگار امویان رسولان و سفیران جامه ویژه‌ای می‌پوشیدند، دست نیافتیم. عباسیان رنگ سیاه را جامه رسمی قرار دادند. خلیفگان، وزیران، دولت‌مردان بزرگ و قضات، جامه سیاه به تن می‌کردند. شاعران هم ردهای سیاه می‌پوشیدند. همچنین هنگامی که مردم بر خلیفگان در روزهای جشن یا مراسم وارد می‌شدند، سیاه بر تن می‌کردند. بدین سان، سفیران به هنگام انجام وظیفه خود، سیاه می‌پوشیدند.

در دیگر دولت‌های اسلامی، سفیران جامه‌هایی می‌پوشیدند که نشان‌هایی بر آنها نصب بود. اگر سفیری جز آن می‌پوشید یا از عرف بیرون می‌رفت، مایه ریشخند و مسخرگی قرار می‌گرفت.

ابن واصل می‌گوید: قلیچ ارسلان پادشاه، فرمانروای سلجوقی روم، در سال ۵۸۴ ق وزیر خویش، اختیارالدین حسن بن غفراس را به سفارت نزد صلاح‌الدین ایوبی فرستاد. این سفیر با پوشاک دیبا و رنگارنگ و در دستش عودهایی نورافشان و انگشتری‌های آراسته به گوهرها و یاقوت‌های گرانبها همراه با چوبی زرین بود. همین‌که سلطان صلاح‌الدین سفیر را دید خندید و از کم‌خردی او به شگفت آمد و گفت: «به سفارت آمده تا مردم زر و گوهرهایش را ببینند!» (مفّرج الکروب ۲ / ۲۵۳) [امروز به لباس رسمی سفیر فراگ یا Smoking می‌گویند که به رنگ دودی و تیره است].

### خوش آمدگویی از سفیران و پایان سفارت آنان

خلیفگان، پادشاهان و سلاطین در اسلام از رسولان و سفیران با گرمی استقبال می‌کردند و به آنان خوش آمد می‌گفتند. استقبال از سفیران بستگی داشت به جایگاه و شأن سفیر یا فرستاده و رسول و کسی که آنان را می‌فرستاد. هنگامی که فرستاده امپراتور روم در سال ۳۰۵ ق / ۹۱۷ م نزد مقتدر عباسی آمد، خلیفه از تکریت کسی را به استقبال او فرستاد

(تاریخ بغداد، ۱/ ۱۰۱). الکامل ایوبی به سال ۶۲۴ ق و ۱۲۲۷ م کسی را از اسکندریه فرستاد تا به استقبال فرستاده پادشاه فرنگ (اروپا) که از راه دریا می‌آمد، برود (السلوک مقریزی، رویدادهای سال ۶۲۴ ق). ماوردی قاضی روانه دربار طغرل بیک شد. طغرل کسی را از چهارفرسنگی به استقبال قاضی ماوردی فرستاد (المنتظم ۸/ ۱۱۶).

کسانی که به استقبال سفیران می‌رفتند برای دولت‌ها و اشخاص، گوناگون بودند. گاهی استانداران، فقیهان و صوفیان می‌رفتند و گاهی، موکب دیوانی یا موکب خلیفه و پیشاپیش آن نقیب‌الاشرف به استقبال می‌رفت — چنان‌که در سال ۵۰۵ ق در استقبال از فرستاده ملک عادل در بغداد پیش آمد (ابن ساعی، الجامع المختصر، ۲۵۹). گاهی رئیس دربار (حاجب الحجاب) و گاهی فرماندهان و سپاهیان پیشاپیش موکب راه می‌افتادند، چنان‌که در استقبال از فرستادگان بیزانسی (روم شرقی) به دربار عبدالرحمان ناصر و استقبال فرستادگان خلیفه عباسی به سوی ملک عادل ایوبی در دمشق انجام گرفت و سپاه با او در غَسَّوَلَه (منزلی برای کاروان‌ها سر راه دمشق، میان حمص و قارا) دیدار کرد. گاهی کار فراتر از این بود؛ بازارهای شهر را می‌بستند و مردم برای دیدار سفیر بیرون می‌آمدند. در استقبال فرستاده خلیفه به ملک عادل، که از سوی خلیفه تشریف به همراه داشت، چنین چیزی روی داد (ابن واصل، مفرّج الکروب ۳/ ۱۸۱).

ایوبیان و مملوکان برای استقبال از سفیران، شخصیت‌های دیگری مانند مهمندار [مهماندار] را می‌فرستادند که مدیر تشریفات بود (لوی پرونسال، اسپانیای اسلامی در سده دهم، به فرانسه، ص ۱۱۲).

عبدالرحمان ناصر، ابن حسدای یهودی را برای دیدار با فرستادگان سیاسی آینده بیزانس و سرزمین آلمان، گسیل داشت. این سفیر عربی، عبری و لاتین می‌دانست (مفرّج الکروب ۲/ ۹۵).

گاهی برای دیدار با سفیران خلیفه، خود سلطان به استقبال می‌آمد. صلاح‌الدین به استقبال فرستادگانی آمد که ناصر لدین الله با فرمان‌گمارش و تشریف آنان را فرستاده بود. صلاح‌الدین از اسب به زیر آمد، زمین بوسید، سپس فرستادگان خلیفه سوار شدند و به شهر درآمدند.

گاهی آمدن سفیر را به آگاهی مردم نمی‌رساندند. نظام‌الملک در سیاست‌نامه می‌گوید: «هنگامی که سفیران از سرزمین‌های بیگانه می‌آیند، تا به دارالخلافه برسند،



نباید کسی از کار آنان سر در بیاورد و نباید کسی از توده مردم همراه آنان باشد یا گزاره‌ها را به آنان برساند» (سیاست‌نامه، ترجمه فرانسوی شفر، ص ۱۲۸). فاطمیان نیز چنین می‌کردند. دروازه‌بان شهر از سفیران استقبال می‌کرد و گرد آنان می‌چرخید. از گردآمدن مردم و سر درآوردن آنان از کار سفیران جلوگیری می‌شد. هنگامی که فرستادگان بیزانسی به قرطبه (کوردوبا) پا گذاشتند، آنان را از دیدار با ویژگان یا همگان و کلاً تماس با مردم بازداشتند (نفتح الطیب ۳ / ۱۷۸-۱۹۰).

سفیران در روزگار امویان در مهمانسرای در دمشق خانه می‌گزیدند. این مهمانسرا نخستین بار به دست ولید بن عبدالملک برای واردان بر او ساخته شد. در روزگار ائوبیان، سفیران را در دژ (قلعه)، که مرکز سلطان بود، یا در جاهایی که برایشان آماده کرده بودند، مانند سراهای پادشاهان یا در کاخ‌ها و بستان‌ها، یا رباط‌ها (خانقاه‌ها) ی صوفیان یا مدرسه‌ها جا می‌دادند.

گاهی سفیرانی که با هم می‌آمدند در یک‌جا خانه نمی‌گزیدند، بلکه در جاهای گوناگونی پخش می‌شدند.

### استوارنامه‌های سفیران

سفیران با خود استوارنامه‌هایی می‌بردند که هدف از مأموریت آنان در آن می‌آمد:

۱. پیام‌نامه: در این پیام‌نامه، موضوعی که سفیر یا پیام‌آور برای آن گسیل می‌شد، می‌آمد. برای نمونه، در نامه‌هایی که پیامبر گرامی اسلام (ص) برای پادشاهان می‌فرستاد، نام پیام‌رسان نوشته نمی‌شد و از کسی که به سویس می‌فرستاد می‌خواست تا به وی اعتماد کند. استوارنامه یا معرفتی‌نامه (Letter of Credence) یا ابلاغ یا انتصاب‌نامه را با هم داشتند. این نامه از سوی خلیفه یا سلطان یا امیر یا از سوی کسی که فرستاده را می‌شناخت، صادر می‌شد.

استوارنامه‌ها به زبان تازی بودند. در روزگار عباسیان، خوشنویسان بزرگ چه بسا ناگزیر به نوشتن آن‌ها می‌شدند. زیبایی نگارش و خوشنویسی، دل‌های امپراتوران روم را به سوی آن می‌کشاند. مأمون عباسی سفیری به دربار امپراتور آن روز روم فرستاد. احمد بن ابی خالد کاتب را، که از بزرگ‌خوشنویسان بود، مأمور نگارش استوارنامه سفیر کردند. آورده‌اند که امپراتور روم در روز جشن خود این خط را در شمار زیب و

زینت خویش بیرون می‌آورد و از بس زیبا بود آن را در برابر دیدگان می‌گذاشت (توحیدی، رساله فی علم الکتابه، ص ۳۶).

در آغاز، این استوارنامه‌های دیپلماسی را بر پوست‌های نازک و پوست‌های کلفت می‌نوشتند. در روزگار مملوکان، استوارنامه‌ها به زبان مغولی نوشته می‌شدند، زیرا در آن‌جا کسی نبود که زبان تازی بداند.

در روزگار عباسیان، استوارنامه‌ها را درون جعبه‌هایی از پوست می‌نهادند تا آسیب نبینند (صبح الاعشی ۲۹۴/۷).

دولت‌هایی مسیحی به زبان خویش نامه‌ای با ترجمه عربی آن همراه سفیر می‌کردند و یا مترجمی عربی می‌فرستادند تا هنگام دادن استوارنامه آن را ترجمه کند. پای نامه، مهر زرین دیده می‌شد.

مقریزی می‌نویسد که عماد اصفهانی، دبیر صلاح‌الدین، در گرفتن مهرهای زرینی که بر نامه‌های اروپا می‌آمد، بسیار دقیق بود (مقریزی، کتاب‌المقصدی، دست‌نگاشت لایدن، برگ ۹۹، ش ۱۳۶۶).

۲. برگه یادآوری (یادداشت): سلطان یا خلیفه یادداشتی می‌نوشت و همراه فرستاده یا سفیران می‌فرستاد. در این یادداشت کارهایی را که می‌بایست سفیر انجام دهد یا بگوید می‌آمد. سفیر برای آن‌که چیزی را فراموش نکند یا پشت گوش نیندازد به یادداشت نگاه می‌کرد.

قلقشندی نسخه‌ای از یادداشتی را آورده است که سلطان صلاح‌الدین یوسف بن ایوب به امیر شمس‌الدین خطیب، یکی از فرماندهان دولت صلاحیه (ایوبی) داده است. شمس‌الدین به سفارت نزد خلیفه عباسی ناصر لدین الله رفت و یادداشت یا برگه یادآوری صلاح‌الدین همراه او بود (صبح‌الاعشی ۱۳ / ۸۱-۹۰). در این برگه شرح درازدانی از اوضاع شهرهای صلاح‌الدین، اوضاع روم و اروپا، و سرزمین‌های قلمرو خویش آمده بود.

اگر سفیر چیزی فراتر از برگه می‌گفت، آشکارا می‌افزود که من این مطلب را از پیش خود می‌گویم و نه از نامه‌ها و پیام‌فرمانروایم.

۳. گواهی: در کنار استوارنامه یا پیام‌نامه و برگه یادآوری، به‌سفیر برگه گواهی می‌دادند که در روزگار ایوبیان و مملوکان این گواهی‌ها دیده می‌شوند که در آن‌ها نام

فرستاده، لقب، صفت و هدفی که برای آن گسیل شده است و اینکه قرار است بیاید و برگردد یا بیاید و برنگردد، نوشته می‌شد.

### امتیازهای سفیران

در جهان غرب، بیش‌ترین امتیازهایی که سفیران برخوردارند مصونیت سیاسی (diplomatic immunity) است. معافیت از مالیات‌ها و گمرک، آزادی پرستش، و در دادگاه‌های کشور محل مأموریت محاکمه نشدن است و اینکه سفارتخانه زمینی از سرزمین دولت فرستنده سفیر به‌شمار می‌آید.

اگر دو امتیاز اخیر را — محاکمه نشدن در دادگاه‌های کشور محل مأموریت و بودن سفارت به‌عنوان بخشی از سرزمین کشور سفیر — استثنا کنیم که پیامد سفارت دائمی است که غرب پس از فتح قسطنطنیه آن را شناخت، دیپلماسی اسلامی با همانند سه امتیاز نخستین آشنایی داشته است.

### ۱. ایمنی (امان) فرستادگان و سفیران:

واژه «امان» برابر است با واژه «مصونیت» (immunity) در دیپلماسی نوین غربی. مصونیت یعنی اینکه سفیر، همسر، فرزندان و دیپلمات‌های همراه و شهروند او از هرگونه آزار و زیان و آسیب ایمن‌اند.

واژه امان تمام این مفهوم را می‌رساند. به فرستاده‌ای و کسی که با او به سرزمین اسلام پا می‌نهد، و تا در آنجا می‌ماند و سالم و مطمئن به کشور و خانواده‌اش برمی‌گشت، امان (ایمنی) می‌دادند.

این مصونیت را در متون فقهی می‌بینیم که اجرا می‌شده است تا آنجا که به چهره عرف درآمده است. در کتاب الخراج ابویوسف می‌خوانیم: «استانداران اگر به فرستاده‌ای برخوردند، نام را می‌پرسند. اگر گفت من فرستاده پادشاهم به‌سوی پادشاه عرب و این هم نامه من است و این چهارپایان و کالا و برده هدیه پادشاه عرب است، او را راستگو بدانند و گزیری بر او نیست و کسی نباید متعرض او، کالا، جنگ‌افزار، برده و دارایی وی شود» (الخراج ۲۲۳).

دولت‌های مسلمان با همه گونه‌گونی‌شان، به این قاعده رفتار می‌کردند و همه فرستادگان را ایمنی و مصونیت می‌دادند، خواه مسلمان بودند یا مسیحی یا مغول. در راستایی این مصونیت اشخاصی (*ratione Personae*) شامل فرستاده، فرزندان و کسانی که پیرامون او بودند، اموال و چیزهایی که فرستاده با خود می‌آورد و به همراه داشت و زمان، یعنی تا سفارت بر پا بود و فرستاده با پایان یافتن مأموریتش برمی‌گشت، از مصونیت برخوردار بود. اندک استثناهایی از این قاعده در پاره‌ای از روزگاران و به‌ویژه از سوی فاطمیان و مملوکان دیده می‌شود، آن‌هم به سبب تیرگی پیوندهای میان دو دولت یا دو طرف بوده است.

مُسئَلَمَه کَذَّاب فرستادهٔ ابوبکر را، به نام حبيب بن عبدالله، کشت. مردم این کار او را زشت و ناپسند شمردند. یکی از شاعران به نام ابوالأسود هزّانی در نكوهش کار مُسئَلَمَه سرود: «إِنَّ قَتْلَ الرَّسُولِ مِنْ حَادِثِ الدَّهْرِ عَظِيمٌ فِي سَالِفِ الْإِيَّامِ» در سال ۶۶۰ ق فرستادهٔ ملک منصور، فرمانروای حماة، به همراه پیک‌های (قُصَّاد، جمع قاصد) مغول پیش ظاهر بپرس (پادشاه مملوک) آمد. ظاهر دستور داد پیک‌ها زندانی شوند (مفْرَج الكروب، دستنویس، رویدادهای سال ۶۶۰ ق) چون پیوندهای میان ظاهر و مغول دوستانه نبود.

در سال ۷۳۰ ق سلطان منصور قلاوون پادشاه مصر یکی از فرستادگان را، به نام امید محمد بن یوسف اربلی، که گردانندهٔ کشور ماردین و از سوی پادشاه سعید آرتیقی آمده بود، شش سال به زندان انداخت و سپس او را رها کرد و بس نیکو نواخت. (شذرات الذهب ۱۱/۶)

در سال ۷۳۰ ق فرستاده‌ای از سوی فرمانروای یمن با ارمغان‌ها و پیشکش‌ها، از آن میان دو پیل، به مصر رسید. فرستاده دستگیر و زندانی شد؛ زیرا پادشاه هند برای سلطان ملک ناصر، پادشاه مصر، هدیه‌هایی روانه ساخته بود و فرستاده‌اش از یمن می‌گذشت که فرمانروای یمن آن هدیه‌ها را گرفت و کسی را که آن ارمغان‌ها به همراهش بود کشت و برخی را هم زندانی کرد (النهج السدید، دست‌نویست پاریس، برگ ۲۱۵ آ). ناصر در انتقام‌گیری از آن رویداد، فرستادگان یمنی را به زندان افگند.

نپذیرفتن فرستادگان: دیپلماسی اسلامی با «نپذیرفتن فرستادگان» آشنایی داشت،

یا برای آن که میان فرستنده سفیر و کسی که برایش سفیر روانه می‌شد، تیرگی و دلسردی وجود داشت و یا ناخرسندی از خود فرستاده.

در سال ۵۵۴ ق در روزگار خلیفه المقتدر عباسی، فرستادگان از امیران پیرامون (دولت‌های کوچک) به پیام‌رسانی از سوی محمدشاه سلجوقی روانه بغداد شدند. همین‌که آنان به شهرابان رسیدند، خلیفه کسی را فرستاد تا جلو آمدن آنان را بگیرد. فرستادگان شانزده روز ماندند و سپس برگشتند و سفارتشان پذیرفته و شنیده نشد (المنتظم، رویداد سال ۵۵۴).

**احتیاط و بدرفتاری:** اگر فرستادگانی از سرزمین‌های دشمن می‌آمدند، برخی از دولت‌های اسلامی احتیاط می‌کردند. در سال ۶۸۱ ق فرستادگان احمد آقا سلطان پسر هلاگو، پادشاه مغولی، رسیدند. قطب‌الدین محمود شیرازی، قاضی سیواس، امیر بهاء‌الدین، اتابک سلطان مسعود سلجوقی فرمانروای روم، صاحب شمس‌الدین پسر صاحب فرستادگان پسر هلاگو بودند. همین‌که خبر رسیدن فرستادگان به بیره رسید، قلاوون دستور داد آنان را زیر نظر بگیرند، به‌گونه‌ای که کسی آنان را نبیند. آنان شبانه راه افتادند تا پیش قلاوون در در (قلعه) حاضر شدند ... پس از رساندن پیام و انجام دادن مأموریت، قلاوون آنان را با گرامی داشت، برگرداند. ابن فرات می‌گوید: آن فرستادگان پنهانی آمدند، نهانی با سلطان دیدار و گفت‌وگو داشتند، و پنهانی برگردانده شدند و جز تنها کسانی که برای به‌حضور بردنشان تعیین شده بودند، کسی آنان را ندید (تاریخ ابن فرات ۷/ ۲۴۸-۲۴۹).

## ۲. معافیت از مالیات

دومین امتیازی که فرستادگان در اسلام از آن برخوردار بودند، معافیت از پرداخت مالیات بود، خواه مسلمان یا اروپایی. فقیهان بر این معافیت آشکارا نظر داده‌اند. ابویوسف می‌گوید: «از فرستاده‌ای که پادشاه روم فرستاده و از کسی که به او امان داده شده است، یک‌دهم گرفته نمی‌شود.» (کتاب الخراج ۲۲۳-۲۲۵). استثنای این قاعده هنگامی بود که فرستاده به آهنگ سوداگری و بازرگانی کالاها و چیزهایی می‌داشت، ولی آنچه از کالای شخصی فرستاده بود، عُشر (یک‌دهم) نمی‌گرفتند.

در روزگار مملوکان مصر، معافیت از مالیات را برای فرستادگانی که به دارالاسلام

(کشور مسلمان) می‌آمدند، در یک نامه می‌بینیم. در نامه‌ای که ناصر محمد پسر قلاوون به سال ۷۲۹ ق به تمرْبُغا، فرستاده القان سعید مغولی، و همراهانش نوشت آمده است: «از هیچ کدام آنان در خرید و فروش و گرفتن و بخشش، چیزی از هزینه‌های دیوانی و حقوق همایونی گرفته نمی‌شود» (صبح الاعشی ۷ / ۲۳۱).

اگر فرستاده‌ای از بیگانگان سفر می‌کرد، از کالاهای او مالیات نمی‌گرفتند و کاری به او نداشتند؛ هر چه می‌خواست می‌توانست با خود ببرد جز سه چیز: جنگ‌افزار، اسب و برده‌ای که از دارالحرب یا اروپا اسیر گرفته بودند.

و اما فرستادگان مسلمان درون سرزمین‌های اسلامی از هرگونه پرداخت مالیات معاف بودند، مگر آن‌که پیشکش‌ها و ارمغان‌هایی با خود برای دولت دشمن اسلام می‌بردند. در سال ۶۶۴ ق فرستادگان پادشاه یمن به قاهره آمدند و هدیه‌هایی برای فرمانروای دژهای اسماعیلی همراه داشتند. چون حکومت مصر رفتارهای اسماعیلیان را دور از دین و کفر می‌انگاشتند «از آنان مالیات دیوانی از هدیه می‌گرفتند تا قوانین اسماعیلیه فروپاشد و آن هدیه به آنان نرسد و بدین‌گونه از سرشان جلوگیری شود» (السلوک ۱ / ۵۴۳).

### ۳. آزادی در پرستش و نیایش

فرستادگان سیاسی مسیحی در انجام دادن پرستش و نیایش دین خویش آزاد بودند و هیچگاه سفیر یا فرستاده را از آن باز نمی‌داشتند. آنان به زیارت پرستشگاه‌ها و آرامگاه‌های قدسیان خود می‌رفتند. (Canard, M, « Les Expéditions des Arabes (contre Constantinople», *Journal Asiatique*, 1926, P. 54

از آنجا که بیشتر مدت مأموریت فرستادگان محدود بود، نمی‌توانستند پرستشگاه‌هایی ویژه خود بسازند. فقیهان آشکارا گفته‌اند که «بر ذمی است به گونه‌ای کلی که اگر بخواهد برای خودش در خانه‌اش جایی برای نیایش بسازد، جلوگیری از این کار نشود» (سرخسی، شرح السیر الکبیر، چاپ هند ۳ / ۳۵۵؛ سامی، نصاب الاحتساب فی الفتاوی، ص ۶۷). بدین‌گونه، سفیری در شهری که جای مأموریت او بوده می‌توانست در خانه خویش پرستشگاه بسازد، ولی اگر به ساخت ساختمان بزرگی برای همه مسیحیان دست می‌زد، از کارش جلوگیری می‌کردند.

#### ۴. آزادی بازرگانی

گاهی سفارت‌ها به کار بازرگانی می‌پرداختند. مسلمانان به نمایندگان سیاسی اجازه این کار را می‌دادند. از سوی محمد بن طغج اخشید به فرستاده رومانس اول، امپراتور روم شرقی (بیزانس)، اجازه داده می‌شود تا در چیزهایی که ممنوع نیست و از نظر سیاسی زیان نمی‌رساند، به سوداگری و بازرگانی بپردازد. (رک: نامه اخشید به رومانس در صبح الاعشى ۷ / ۱۱-۱۸). بدین‌گونه، به فرستادگان سیاسی اجازه می‌دادند به‌جز در آنچه دین ممنوع کرده بود، مانند شراب یا گوشت خوک، به تجارت دست بزنند.

#### ۵. آزادی در پاره‌ای از کارهای همگانی

به سفیران مسلمان اجازه می‌دادند تا به کارهایی همگانی که به مردم مربوط بود، بپردازند، مانند (۱) اندرزگویی و حدیث‌گویی؛ (۲) مناظره‌های علمی. فرستاده طغتکین ایوبی، پادشاه یمن، به نام محمد بن محمد انباری به سال ۵۸۲ ق به بغداد آمد. او سیره ابن هشام و واژه‌نامه صحاح جوهری را در آنجا به تدریس نشست (دبیشی، ذیل تاریخ بغداد، دست‌نگاشت پاریس، برگ ۱۲۵ ب) ابوالفتح بن ابی‌نصر غزنوی، فرستاده غزنین، به سال ۶۰۰ ق به بغداد آمد. او اجازه یافت تا در دروازه بدر (در میدان کاخ خلیفه) به اندرزگویی بنشیند. به مردم فرمان دادند تا پای اندرز وی بنشینند. برجستگان از فقیهان و صوفیان حضور یافتند. او به اندرزگویی پرداخت و خلیفه را بسیار دعا گفت و از فرمان‌برداری شهاب‌الدین، پادشاه غزنین، از خلیفه یاد کرد و در میانه سخنانش گفت: «ای مردم بغداد! خوشا به حال شما که چیزی به شما ارزانی داشته است، چه نعمتی به شما داده است که نزدیک امیرالمؤمنین اید...» (ابن ساعی، الجامع المختصر ۱۲۰).

در سال ۶۰۲ ق نظام‌الدین محمد پسر عبدالکریم سمعانی، فرستاده علاء‌الدین محمد خوارزم‌شاه اجازه یافت تا در دروازه بدر به اندرزگویی بنشیند. کسانی فراوان پای اندرز او نشستند. او در ستایش خاندان عباسی، گزافه می‌کرد (همان، ص ۱۳۸). هنگامی که خلیفه بغداد به سال ۶۰۴ ق شیخ طریقت سهروردی را به سفارت ملک عادل ایوبی فرستاد، شیخ از شهر حلب گذر کرد و در آنجا به اندرز نشست. ظاهر، پادشاه حلب، در نشست اندرز سهروردی حضور یافت (مفرج الکروب ۲ / ۱۸۰).

## هدف‌های دیپلماسی اسلامی

زمینه‌های دیپلماسی اسلامی و هدف‌هایی که گرد آن می‌چرخد، خواه میان برخی از دولت‌های اسلامی با هم یا میان آن‌ها و دولت‌های اروپایی، عبارت بوده‌اند از:

۱. **فراخواندن به اسلام:** در نامه‌هایی که پیامبر اسلام (ص) به پادشاهان پیرامون شبه جزیره عربستان مانند نجاشی، مُقَوْقِس، هراکلیوس، خسرو پرویز و اسقف ابله فرستاد، دعوت به اسلام و یکتاپرستی و پذیرش پیامبری حضرت دیده می‌شود (رک: دکتر محمد حمیدالله، مجموعه الوثائق السیاسة للعهد النبوی و الخلافة الراشدة، چاپ سوم، بیروت ۱۹۶۹).

۲. **تبادل اسیران:** یکی از مهم‌ترین خواسته‌های دیپلماسی اسلامی در روزهای آغازین و به‌ویژه میان بغداد و روم، تبادل اسیران بود. پیداست که سرشت پیوندهای بیزانس و مسلمانان به چنین چیزی می‌انجامید. از آنجا که شمار اسیران مسلمان افزایش می‌یافت و بیم بدرفتاری رومیان با مسلمانان می‌رفت، گفت‌وگوهایی میان دو طرف انجام می‌گرفت تا تبادل سفیران چهره‌بندد. تبادل اسیران به دو شکل انجام می‌شد:

۱. آزادی اسیران در برابر پرداخت مال: هر اسیر مسلمان یا رومی با مبلغی پول یا مال آزاد می‌شد.
۲. تبادل اسیران. هر اسیر مسلمان با یک اسیر رومی یا بیشتر ۳. هرگاه شمار اسیران تبادل یافته طرف نخست نسبت به طرف دوم افزون می‌شد، اسیران افزونی با پرداخت مال آزاد می‌شدند و...؛ این‌گونه تکاپوی دیپلماسی اسلامی در چارچوب رفتار با بیزانسیان بود.

نخستین تبادل اسیران با پول و مال در روزگار عباسیان، و نه امویان، انجام گرفت. در کناره‌های شام، مصر، اسکندریه و سرزمین مالت و دیگر مرزها، نفر به نفر تا روزگار هارون الرشید رخ داد (حطط مقریزی ۱۹۲/۲۷).

در روزگار ایوبیان و مملوکان، آزادی بی‌قید و شرط اسیران برابر سازش‌نامه یا پیمان‌های بی‌اجرای مراسم بزرگ یا گفت‌وگوهایی پس از جنگ، انجام می‌گرفت. در سال ۷۷۴ ق/ ۱۱۷۸ م، صلاح‌الدین ایوبی اروپا را شکست داد و بسیاری از پادشاهان و فرمانده‌های نظامی آنان را اسیر گرفت. در میان آنان اود، فرماندهٔ راویه، فرماندهٔ اسپتاریه، فرماندار طبریّه، برادر فرمانروای جُبیل، پسر فرمانروای طرابلس به نام ابن قومصیّه و بالیان (Balian) پسر بارزان، فرمانروای رمله، بودند. پسر بارزان پس از یک



سال با پنج هزار و صد دینار و هزار اسیر از مسلمانان، آزاد شد. ابن قوصیّه با ۵۵ هزار دینار، که روی آن‌ها تصویرهای پادشاهان اروپا بود، تبادل شد. فرماندهٔ راویه، به نام اود، مُرد و جنازهٔ او با یک اسیر مسلمان که آزاد شد، مبادله گردید.

همین‌که صلاح‌الدین بیت‌المقدس را گشود، هر مرد اروپایی با ده دینار مصری، هر زن با پنج دینار و هر کودک پسر یا دختر با دو دینار مبادله شدند. مبلغی که به دست صلاح‌الدین رسید صد هزار دینار مصری بود (سلوک ۹۶/۱).

**۳. جاسوسی:** یکی از مهم‌ترین هدف‌های فرستاده و سفیر از دیرباز، جاسوسی بوده است. کسی که سفیر می‌فرستاد می‌خواست از تمام چیزهای فرستاده شده، خوبی و بدی و زشت و زیبای او، آگاهی یابد. فرستاده‌ای که به این کار مهم می‌پرداخت، چشم و گوش بود.

جاسوسی از عادت‌های دیرین در دیپلماسی ناپایدار اروپا و یکی از مهم‌ترین هدف‌های آن بود. مسلمانان نیز از هنگام کشورگشایی‌ها به گردآوری گزارش‌ها و جاسوسی از دشمن توجه داشتند. ابن اثیر می‌گوید: چون عمرو عاص از دولشکرکشی در فلسطین در پیروزی بر فرماندهٔ روم ناکام ماند، خود به چهرهٔ فرستاده سوی او رفت و آنچه را می‌خواست به او رساند و سخنش را شنید و در دژهایش درنگ کرد، تا آن‌که با هر چه می‌خواست آشنایی یافت (الکامل، ۳۴۷/۲، چاپ منیره).

در این باره مستند مهمی در دست داریم که نظام‌الملک وزیر سلجوقی در سیاست‌نامه در سدهٔ پنجم هجری نوشته است. او بیان می‌دارد که هدف پیام‌رسانی در حقیقت دادن نامه و پیام نیست، بلکه گردآوری دانستی‌ها و اطلاعات فراوانی است از اوضاع و احوال شهرهایی که فرستاده به آنجاها می‌رود. از متن این نگاشته درمی‌یابیم که هدف از جاسوسی «جنگ» است؛ آگاهی یافتن از سپاهیان و راه‌ها و دانستن چیزهایی که امیر و فرمانده (یا پادشاه یا خلیفه) باید بدانند تا بتوانند در برابر تاخت و تاز دشمن ایستادگی کنند.

وزیر فاطمیان، فلاّحی، جاسوسانی داشت که در قسطنطنیه گزارش‌ها را گرد می‌آوردند و برایش می‌فرستادند (اتعاظ الحنفاء ۲/۲۲۷).

دولت‌های اسلامی همیشه سفیران و فرستادگان دولت‌هایی را که از آن‌ها بیمناک بودند می‌پاییدند. تیمورلنگ پیش از جنگ شام، جاسوس‌های فراوانی در قالب

پیام‌رسان به آنجا فرستاد. یکی از آنان را دستگیر کردند. تیمورلنگ به ملک ظاهر برقوق نامه‌ای نوشت و پوزش خواست. ظاهر برقوق پاسخ داد که: «آگاهی یافتیم فرستاده‌ی یاد شده از منزل به منزل سرزمین ما نوشته است و گروهی از ما از کارش سر درآورده‌اند...» (صبح‌الاعشی ۳۱۶/۷).

۴. **بازرگانی:** اگر کسی پندارد که دیپلماسی اسلامی به کارهای بازرگانی اهمیت نمی‌داده است، اشتباه کرده است.

در نگاه مردم در آغاز اسلام، بازرگانی جایگاهی نداشت. امویان به بازرگان به دیده‌ی ارج نمی‌نگریستند. آدام متز (A. Mez) دلیل آن را چنین بیان می‌دارد که امویان دسته‌ای از جنگ‌جویان سوارکار و سران راهزن بودند و بازرگانی نزد آنان جایگاه و پایگاهی نداشت. دیپلماسی اسلامی که در سده‌های سوم و چهارم نیرو گرفت، جای خود را باز کرد. کم‌کم بازرگانی مسلمانان جای نخست در تجارت جهانی به دست آورد. اسکندریه و بغداد نرخ‌ها را برای جهان آن روز تعیین می‌کردند (متز، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع، ۲، ص ۳۱۱ و بعد).

هاید (Heyd) در کتاب تاریخ بازرگانی در خاورزمین می‌نویسد که شارلمان روزی با سفیر هارون الرشید سخن می‌گفت و ابراز تأسف می‌کرد که دریا او را از رشید جدا کرده است؛ چیزی که در این میان او را از بهره‌مندی از ثروت‌های خاورزمین محروم ساخته بود. (Heyd, *Histoire du Commerce du Levant*, vol.1, 425)

اگر این سخن هاید درست باشد، نشانگر آرزوی غریبان به داشتن پیوندهای بازرگانی با سرزمین‌های اسلامی از دیر باز بوده است.

در سال ۷۶۸ ق / ۱۳۶۷ م، فرستادگانی از سوی فرمانروای جنوا (Genoa)، یکی از شهرهای اروپا، به قاهره آمدند و درخواست کردند که بازرگانان نشان برابر عادت بتوانند به اسکندریه بیایند. این درخواست پذیرفته آمد (گاستون ویت، دادوستدها در مصر در کتاب فی مصر الاسلامیة، قاهره، ص ۳۸).

۵. **آگاهی دادن از پذیرش اسلام:** سفیران بسیاری به مصر می‌آمدند تا پادشاهان آنجا را از اسلام‌پذیری برخی از ملت‌های اسلام آگاه سازند. در سال ۶۸۱ ق / ۱۲۸۲ م، احمد آقاخان، پسر هلاکو پادشاه مغول، فرستادگانی به دربار ناصر قلاوون به مصر گسیل داشت تا او را بیاباگانند که پادشاه مغول مسلمان است و به ساخت

مسجدها و مدرسه‌ها و اوقاف فرمان داده است و زمینه حج‌گزاری را آماده کرده است. منصور اسلام‌پذیری او را شادباش گفت و به بستن قرارداد صلح پاسخ داد (ابن فرات ۲۴۹-۲۴۸).

هنگامی که مسجد مسلمانان در قسطنطنیه (استانبول) گشایش یافت، امپراتور روم در سال ۵۸۶ ق فرستاده‌ای به سوی صلاح‌الدین آیوبی گسیل داشت تا خبر رسیدن منبری را که فرستاده بود و همچنین خطیب، اذان‌گویان و قاریان را به او بدهد. خطبه در جامع قدیم قسطنطنیه برای خلیفه عباسی، الناصر لدین الله، خوانده شد (سلوک ۱۰۴/ و صلاح‌الدین با امپراتور روم پیمان دوستی بست).

۶. **پیمان‌های دوجانبه:** فرستادگان میان پاشاهان در رفت‌وآمد بودند تا با بستن پیمان‌هایی یکدیگر را به هم پیوند دهند. گاهی این پیمان‌ها پیوندهای سیاسی میان دولت‌ها را استوار می‌ساخت و گونه‌ای همکاری، دوستی و دفاع پیش می‌آورد. از برجسته‌ترین پیمان‌هایی که تاریخ دیپلماسی اسلامی با آن آشناست، پیمان دو جانبه هارون الرشید و شارلمان و عبدالرحمان با امپراتوران بیزانس (روم شرقی) است. به گفته هاید، از دستاوردهای پیمان‌های میان رشید و شارلمان و فرستادن سفیران به بغداد و دربار شارلمان، این بود که به برپایی پیوندهای سرشار از احترام و ارج‌گزاری میان دو دولت انجامید. همچنین، دستاورد دیگر این پیمان این بود که توانست پشتیبانی زیارت سرزمین‌های مقدس را به دست آورد. اسقف مسیحی به سال ۱۸۳ ق / ۷۷۹ م به شارلمان حق پشتیبانی از قدس و سرزمین‌های مقدس را اعلام داشت. این پیمان دوسویه میان شارلمان و هارون الرشید و میان عبدالرحمان (دولت اموی اندلس) و روم شرقی (بیزانس) به پدیداری گونه‌ای توازن و همسنگی جهان آن روز انجامید که جنگ‌ها و نبردهای فراوانی را برانگیخت.

در سال ۶۵۹ ق / ۱۲۶۱ م دو سفیر از سوی شاه برکه مغولی به نام‌های جلال‌الدین پسر قاضی دوقات و عزالدین ترکمانی به دریای اسکندریه رسیدند. آن دو متن نامه‌ای بدین مضمون همراه داشتند: «تو می‌دانی که من دوستدار این دینم و این دشمن، یعنی هلاؤون، کافر است و به کشتار مسلمانان دست می‌زند و بر سرزمین‌های آنان چیره می‌شود. من دیده‌ام که تو راه خودت را می‌روی و من راه خودم را؛ بیاییم دست به دست هم بدهیم و او را از این سرزمین بیرون رانیم. من آنچه را از شهرهای اسلام در دست

دارد به تو می‌دهم.» سلطان از او سپاس‌گزاری کرد و پیشکش‌های ارزنده و خوبی برایش فرستاد با فرستادگانی به نام‌های شریف عمادالدین عبدالرحیم عباس هاشمی و امیر فارس الدین آقوش مسعودی که پیام‌رسانان برکه را همراهی می‌کردند... (النهج السدید و الدر الفرید فیما بعد تاریخ ابن العمید از مفضل بن ابی الفضائل، دست‌نگاشت پاریس ۴۵۲۵، برگ ۱۴ آ).

**۷. یارگیری و درخواست کمک‌های نظامی:** به هنگام خطر و تهدید، برخی از دولت‌های اسلامی به یکدیگر پناه می‌بردند و برای پیکار و نبرد یاری نظامی می‌گرفتند. این کار به دو گونه بود: یا میان دولت‌های اسلامی بر ضد اروپا شکل می‌گرفت و یا روم شرقی، هند، مغولان به یاری دولت‌های اسلامی می‌آمدند.

عمادالدین زنگی، قاضی کمال‌الدین محمد بن قاسم شهرزوری را پیش سلطان مسعود پسر محمد بن ملشکاه سلجوقی فرستاد با فرمانی در بغداد با درخواست سپاه برای پاسخ به صلیبیان. نخست، سلطان مسعود از یاری دادن کوتاهی ورزید، ولی بعد پاسخ داد (مفرج الکروب ۱/۷۹).

گاهی مسلمانان بر ضد دیگر مسلمانان از هم یاری می‌گرفتند. عزالدین مسعود، پسر مودود، فرمانروای موصل، از شاه ارمنستان یاری خواست تا بر ضد صلاح‌الدین لشکرکشی کند (مفرج الکروب ۲/۱۳۲).

**۸. درخواست زناشویی:** یکی از هدف‌هایی که فرستادگان و نمایندگان سیاسی برای آن می‌کوشیدند «زناشویی» بود. آنان می‌آمدند تا دختری از دختران پادشاهان را برای فرستنده خود خواستگاری و عقد کنند. به نظر می‌رسد که این زناشویی زیر پوشش هدف سیاسی پنهان می‌ماند که یا برای نزدیک شدن به پادشاهی بود که دخترش را به زناشویی درمی‌آورد یا برای نیرومند شدن خود به وسیله او.

خمارویه، فرمانروای مصر، فرستاده‌ای نزد معتضد مکتفی خلیفه عباسی فرستاد و از او خواست تا دخترش قطرالتدی را به زناشویی پسر خلیفه درآورد، ولی معتضد او را برای خودش برگزید. در پی دشمنی سرسخت میان خمارویه و موفق، برادر خلیفه، هدف او از این کار استواری پایه‌های تخت و تاج خویش بود (البدایة ۱۱ / ۶۶ و ۷۰). در سال ۷۳۵ ق / ۱۱۴۰ م فرستاده پادشاه کرمان به بغداد رسید، به این قصد که از سلطان مسعود سلجوقی بخواهد تا خاتون، همسر خلیفه مستظهر، را به همسری او

درآورد (مستظهر در ۴۱۲ ق مرده بود). وزیر سلطان مسعود به سرای خاتون آمد و از وی اجازه گرفت و او هم اجازه داد. آنگاه، قضات به سرای سلطان حضور یافتند و به صد هزار دینار، خطبه عقد را خواندند. سیم و زرها پخش شد و خاتون روانه سرای سلطان گردید (المنتظم ۷۸/۱۰؛ تاریخ الخلفاء ۴۳۰).

در سال ۷۱۶ ق، ۱۳۱۶ م ملک ناصر محمد بن قلاوون، امیر ایدغدی را فرستاد تا از تاتار ازبک دختری از نوادگان چنگیزخان مغول را خواستگاری کند. ازبک فرماندهان مغول را، که هفتاد امیر بودند، گردآورد. فرستاده ناصر قلاوون با آنان در این باره گفت‌وگو کرد، ولی آنان از او خوششان نیامد. بار دیگر پس از رسیدن هدیه‌ها گرد آمدند و پاسخ دادند و گفتند که این کار پس از چهار سال انجام خواهد گرفت: یک سال درود گفتن، یک سال خطبه، یک سال هدیه دادن و یک سال زناشویی. آنان کابین (مهر) سنگینی خواستند. سلطان از خواستگاری چشم پوشید. سپس ناصر قلاوون سیف‌الدین طوخی را با هدیه و تشریف پیش ازبک فرستاد. ازبک به فرستاده گفت: برای برادرم ملک ناصر آنچه را خواسته بود آماده ساخته‌ام و دختری از خاندان چنگیزخان برگزیده‌ام. طوخی، فرستاده ناصر، گفت: سلطان مرا برای این کار نفرستاده است. ازبک گفت: من از سوی خودم آن دختر را برایش می‌فرستم. خاتون طلنبای را به سوی ناصر قلاوون فرستادند. او از سرزمین اشکری، پادشاه روم، گذر کرد و به سال ۷۲۰ ق / ۱۳۲۰ م به اسکندریه رسید و دم‌دستی به خرگاه زرین برده شد. ممالیک او را به سرای سلطنت در اسکندریه بردند و سپس به قاهره و دژ انتقال یافت. قاضی القضاة بدرالدین جماعه با کابین سی هزار و پیش پرداخت بیست هزار دینار خاتون را به زناشویی سلطان درآورد. خاتون تا روزمرگ به سال ۷۶۵ ق / ۱۳۶۴ همسر سلطان ماند (خطط مقریزی ۲/ ۶۶-۶۷).

۹. **بردن تشریف (خلعت) و پیشکش‌ها:** دو چیز با پاسخ دادن به پیام‌رسانی همراه بود: (۱) بخشیدن تشریف (جامه ویژه) به سفیران و (۲) دادن پیشکش‌ها و ارمغان‌ها به آنان تا آن‌ها را برای پادشاهانی ببرند که از سوی آنان آمده‌اند. چه بسا آن هدیه‌ها را با پذیرش سفارت یک فرستاده یا بیش از یک تن از سوی پادشاه می‌بردند و آن فرستادگان را همراهی می‌کردند. برای نمونه، شهاب‌الدین بشیر، فرستاده خلیفه، در پاسخ و پذیرش پیام خویش برگشت و با او قاضی ضیاء‌الدین شهرزوری از سوی صلاح‌الدین ایوبی همراه بود (مفرج الکروب ۹۵/۲).

و اما تشریف یا خلعت‌ها (Robe of honour) جامه‌هایی بودند که به فرستادگان می‌دادند. به هر پیام‌رسانی یک تشریف داده می‌شد. هدیه‌ها را از بهترین و گرانبهارترین چیزهایی که در کشور و بیشتر کمیاب بودند، برمی‌گزیدند. هدیه با پاسخ و پذیرش سفارت، کاری بنیادین بود؛ خواه سفارت میان دولت‌های اسلامی بود یا میان دولت‌های اسلامی و مسیحی. هدیه‌ها در نامه‌ای که همراه فرستاده بود ثبت می‌شد. در دیوان فاطمیان، ایوبیان و مملوکان در دفترهای ویژه‌ای هدیه‌هایی را که از سوی پادشاهان جهان می‌رسید، می‌نوشتند (خطط مقریزی ۱/ ۳۹۷) برخی از پادشاهان برای رسیدن به خواسته‌های خود از دیگر پادشاهان، از هدیه‌ها و پیشکش‌ها یاری می‌گرفتند. سلطان ملک ناصر محمد پسر قلاوون به این کار زبازد بود. او مال نامحدودی برای پادشاهان شرقی می‌فرستاد و با این دست‌و‌دلبازی به خواسته‌هایش در میان آنان می‌رسید.

پادشاهان نامسلمان، برای خلیفگان و پادشاهان هدیه‌هایی گرانبها می‌فرستادند. برخی از پادشاهان مسلمان برای نشان دادن شکوه اسلام، هدیه‌هایی افزون برای آنان می‌فرستادند. یکی از پادشاهان بیزانس، شاید تنوفیل، برای مأمون هدیه‌ای فرستاد. مأمون گفت: برای وی هدیه‌ای بفرستید صد برابر آن، تا به شکوه اسلام پی برد (الذخائر و التحف ۲۷-۲۸).

۱۰. آشتی‌دادن، میانجی‌گری، سازش و پادرمیانی: در دیپلماسی امروز، برابر این واژه‌ها (اصلاح، توسّط و توفیق = آشتی‌دادن، میانجی‌گری و سازش) به ترتیب Conciliation، mediation و Bons offices آورده‌اند.

دیپلماسی اسلامی در روزگار ایوبیان به داشتن این گونه‌ها برجستگی داشت. میان پادشاهان ایوبی بر سر تاج و تخت دشمنی و کشمکش برخاسته بود. از آنجا که خلیفه پیش از فروپاشی خلافت، بالاترین رئیس همگی دولت‌های اسلامی بود، سفیران خود را برای آشتی‌دادن، سازش و میانجی‌گری روانه می‌ساخت. یکی از این سفارت‌ها، سفارت خلیفه به سال ۵۷۹ ق / ۱۱۸۳ م بود برای آشتی‌دادن صلاح‌الدین ایوبی و عزالدین فرمانروای موصل (السلوک ۱/ ۸۵).

ایوبیان گاهی برای دولت‌های کوچک اسلامی چنین می‌کردند. صلاح‌الدین فرستاده خود قاضی شمس‌الدین محمد بن موسی نامور به ابن فرّاش را به سوی عزالدین

فرزند قلیچ ارسلان فرستاد تا میان آنان آشتی اندازد. او بیش از یک سال بارها میان آنان رفت و آمد کرد تا اینکه در سال ۵۵۸ ق در مالت جان سپرد (مفرج الکروب ۲ / ۴۱۱، رویداد سال ۵۸۸).

این سازش‌ها با شرط‌هایی همراه بود که در پی آن سوگند می‌خوردند. برای نمونه، میان ملک عزیز پسر صلاح‌الدین و برادرش ملک افضل کشمکش پیش آمد. ملک عادل، عموی آن دو، فخرالدین چهارکس استاڈار را، که از بزرگ فرماندهان صلاح‌الدین بود، به میانجی‌گری فرستاد [استاڈر یا استاڈار، واژه‌ای است پارسی و از دو بخش «استد» یا ستاندن و گرفتن و «دار» یعنی دارنده بافته شده است و به معنای سرپرست گرفتن اموال پادشاه یا امیر و هزینه کردن آن بوده است. صبح الاعشی ج ۵، ص ۴۵۷-مترجم] و به او دستور داد تا پیمان‌نامه و سوگند را اجرا کند که گردآمده‌ای بود از پیشنهادهاى همه پادشاهان. هر پادشاهی فرمانده‌ای از فرماندهان خود را برای حضور در پیمان فرستاده بود. آنان گردآمدند و برابر پیمان‌نامه پیمان بستند. این کار در سال ۵۹۰ ق روی داد (السلوک ۱ / ۱۱۷).

**۱۱. گماردن و واگذاری:** این‌گونه از فعالیت دیپلماسی پس از گسستن شماری از دولت‌های کوچک اسلامی از خلافت عباسی و به دست آمدن استقلال در کارهایشان پیدا شد که خلیفه رئیس معنوی آن‌ها بر جا ماند و روز جمعه خطبه به نام او می‌خواندند. این دولت‌های خرد که خلیفه را به رسمیت می‌شناختند، هرگاه امیر یا پادشاه تازه‌ای روی کار می‌آمد، از خلیفه فرستاده‌ای می‌خواست تا پادشاه جدید را به رسمیت بشناسد. خلیفه با فرستادن نامه‌ای، که در آن گماردن و واگذاری کارها به امیر یا شاه تازه آمده بود، پادشاه تازه را به‌دریست به رسمیت می‌شناخت. خلیفه همراه گمارش‌نامه یا نامه انتصاب، تشریف یا خلعت هم می‌فرستاد.

در سال ۵۷۰ ق / ۱۱۷۴ م صلاح‌الدین ایوبی گمارش‌نامه‌ای برای خود در مصر، یمن، مغرب و شام، که در قلمرو سلطنت او بودند و سراسر آنچه را با شمشیر خویش گشوده بود، درخواست کرد. سفیران خلیفه عباسی، المستضیی بالله تشریف، پرچم‌های سیاه (شعار دولت عباسی)، فرمان گماردن سلطنت شهرهایی که گشوده بود، مصر، شام و جز آن را برای صلاح‌الدین آوردند (سلوک ۱ / ۶۰؛ روضتین ۱ - ۲۴۱ / ۴۳) و سپس به نام خلیفه خطبه می‌خواندند.

در سال ۵۶۹ ق در یمن خطبه برای مستضیی عباسی خوانده شد. ملک عادل ایوبی، پیام‌رسانی به سوی خلیفه فرستاد تا آن را به وی خبر دهد (سلوک ۵۳/۱).

۱۲. آگاهانیدن از سرزمین‌گشایی: پادشاهان و سلطان‌ها در دولت‌های اسلامی، گزارش‌هایی از سرزمین‌گشایی‌های خویش را به خلیفه بغداد می‌نوشتند، زیرا آن شهرها و سرزمین‌های گشوده شده به شهرهایی می‌پیوستند که به نام خلیفه در آن‌ها خطبه می‌خواندند.

در سال ۴۱۴ ق / ۱۰۲۳ م محمود پسر سبکتکین غزنوی گزارشی از پایان‌گشودن شهرهای هند به دست خویش را به خلیفه القادر رسانید (منتظم ۲۹/۹).  
در ۴۷۹ ق / ۱۰۸۶ م، پادشاه سلجوقی بیکی به سوی خلیفه بغداد روانه ساخت تا گشودن حلب، انطاکیه، رها و دژ جعبر و بخشی از شهرهای روم را به آگاهی وی برساند (همان ۲۹/۹).

۱۳. نمایندگان فرهنگی: در شمار یکی از تکاپوهای دیپلماسی اسلامی، کارهای فرهنگی بود. این سفارت‌ها، ابزار انتقال فرهنگ اسلام به دولت‌های نامسلمان یا انتقال فرهنگ‌های بیگانه یونانی، هندی و چینی به دولت‌های اسلامی بودند.

می‌توان چهارگونه از نمایندگی‌های فرهنگی را مشخص کرد: نخست، نمایندگی‌هایی که مسلمانان به درخواست پادشاهان شهرهای نامسلمان به آنجا می‌فرستادند تا اسلام را توضیح دهند. منظور از اسلام تنها پرستش‌ها و عبادت‌ها نبود، بلکه فراهم‌آمده‌ای از معرفت‌های فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی بود. دوم، نمایندگی‌هایی که هدفش انتقال فرهنگ‌های بیگانه و روش‌ها و هنرهای آبادانی به مسلمانان بود. سوم، نمایندگی‌هایی که هدف آن‌ها درخواست از دانشمندان بود برای حضور در کشور اسلامی تا از دانشش آنان بهره‌گیرند، یا آسان‌گیری به دانشمندان مسلمان برای دست‌یازیدن به کشف‌های علمی در سرزمین‌های بیگانه. چهارم، نمایندگی‌هایی که خود شخص سفیر دانشمند بود و با پادشاهی که به سوی فرستاده می‌شد، گفت‌وگوهای علمی بر پا می‌ساخت.

با این نمایندگی‌ها، گسترش اسلام میان اسلاوها و بلغارها در سده چهارم هجری قمری / دهم میلادی یکی از هدف‌های برجسته به‌شمار می‌آید. (Barthold, *Histoire*)



هنگامی که مأمون با فرمانروای جزیره قبرس صلح کرد، فرستاده‌ای پیش او فرستاد و از وی خواست تا نگاهیته‌های یونان نزد خویش را برایش بفرستد. و او چنین کرد (سرح العیون، ص ۱۳۲).

امویان اندلس و امپراتوران بیزانس پیوندهای خوبی با هم داشتند، زیرا بیزانسیان و خلیفگان اموی اندلس (اسپانیای اسلامی) دشمنان خلافت عباسی بودند. میان قسطنطنیه و قرطبه (کوردوبا) نمایندگی‌ها رفت‌وآمد می‌کردند. ارمانوس اول، امپراتور بیزانس، نماینده‌ای پیش عبدالرحمان ناصر فرستاد. در میان هدیه‌هایی که به عبدالرحمان پیشکش داده بود، نسخه‌ای از کتاب دیسکوریدس به یونانی به چشم می‌خورد که تصویرهایی رومی داشت و نیز یک نسخه از کتاب هور و سیوس، تاریخ‌نگار نامبردار به زبان لاتینی.

درخور یادآوری است که خلیفه حکم دوم اموی فرستاده‌ای سوی امپراتور بیزانسی نیکفور فوقاس (Nikephoros Phokas) گسیل داشت و از او خواست تا صنعتگری ویژه ساخت کاشی برای آراستن مسجد قرطبه بفرستد. نیکفور به سال ۳۵۴ ق در بازگشت حکم، به همراهش سازنده و سیصد و بیست قنطار از نگیں‌ها روانه ساخت.

**۱۴. اعلام مرگ پادشاه و سرپرستی دیگری:** دولت‌های اسلامی عادت داشتند که پیام‌رسانی به سوی پادشاهان بفرستند تا آنان را از مرگ شاه و روی کارآمدن دیگری آگاه سازند. هنگامی که نورالدین مُرد، استناداران پیرامون مرگ او روی کارآمدن ملک صالح اسماعیل را به جای وی نوشتند (مفرّج الکرّوب ۲/۲).

افضل، پسر صلاح‌الدین ایوبی، مرگ پدر را در سال ۵۸۹ ق / ۱۱۹۳ م به خلیفه بغداد و پادشاهان دولت‌های کوچک با نامه خبر دادند. برخی از پادشاهان مسلمان فرستادگانی نزد شاهان مسیحی گسیل می‌داشتند تا سرپرستی و روی کارآمدن خود را به آگاهی آنان برسانند.

همین که سیف‌الدین قلاوون در سال ۶۸۰ ق / ۱۲۸۱ م بر تخت نشست، فرستادگانی پیش اشکری میخائیل هشتم، امپراتور روم، بیدو شاه مغول در سرزمین‌های شرقی، و منکو تیمور شاه مغول در سرزمین‌های شمالی فرستاد تا خبر بر تخت نشستن او را به آنان بدهند. امپراتور روم از قلاوون خواست تا رفت‌وآمد فرستادگانش را به سرزمین مغول آسان سازد (سلوک ۷۰۳/۱)

۱۵. شادباش و تسلیت: دیپلماسی اسلامی با فرستادن نمایندگان خود به آهنگِ شادباش و تسلیت‌گویی دست می‌یازید و آن را گونه‌ای دوستی می‌دانست. به هنگام در دست گرفتن فرمانروایی، از سوی خلیفه یا سلطان در پی کشور و شهرگشایی و پیروزی یا بهبود از بیماری و بازگشت تندرستی، شادباش یا فرخنده باد می‌گفتند. هنگامی که خلافت به مهدی عباسی واگذار شد، امپراتور روم فرستاده‌ای فرستاد تا خلافت او را شادباش بگوید (تاریخ بغداد ۱/۹۲).

چون ملک ظاهر پیرس سرزمین‌های اروپایی را در شام به سال ۶۶۶ ق / ۱۲۶۷ م فتح کرد، پادشاهان از سراسر کشورها آن را به وی شادباش گفتند (سلوک ۲/۳۲۰). پادشاهان بیزانس، عراق، خراسان و دیگر سرزمین‌ها، فتح بیت‌المقدس به دست صلاح‌الدین ایوبی را به او شادباش گفتند (سلوک ۱/۹۸). ابوسعید خدابنده، شاه مغول، در نامه‌ای به سلطان ناصر محمد پسر قلاوون، پس از بهبود از بیماری تندرستی‌اش را به وی شادباش گفت (سلوک ۲/۳۲۰).

۱۶. قرارداد صلح و پیمان‌نامه‌ها: پیوندهای دیپلماسی دشمنانه میان مسلمانان و بیزانسیان و سپس میان مسلمانان و اروپا، و حتا میان خود دولت‌های اسلامی، طبیعی می‌نمود. پیداست هرگاه کشت‌و‌کشتار میان آنان شدت می‌گرفت، پای آشتی و سازش به میان می‌آمد و کسی که ناتوان‌تر بود، خواستار صلح می‌شد. به دنبال آن، چه بسا پیمان صلح می‌بستند.

دیرین‌ترین پیمان‌های صلح آن‌هایی است که با فرماندهان مسلمان یا مردم سرزمین‌های گشوده‌شده در روزگار خلفای راشدین، سپس امویان، بسته شده است. این پیمان‌ها به دست فرستادگان و سفیران بسته نشد، بلکه فرماندهان نظامی و نمایندگان سرزمین‌های گشوده‌شده آن پیمان‌ها را بسته‌اند.

در سال ۵۸ ق، نمایندگان سیاسی کُستانتین چهارم بیزانسی برای بستن پیمان صلح با معاویه راهی دمشق شدند. سی سال این پیمان پایید. هر سال سه هزار قطعه زر، پنجاه برده و پنجاه اسب تازی به آنان پرداخت می‌شد (Theophanes, *Chronic*, 356). ملکه ایرن (Irene)، امپراتور بیزانسی، با رشید پیمان صلح بست. سپس، امپراتور مغفور آن را زیر پا نهاد و رشید با وی به نبرد برخاست. مغفور خواهان آتش‌بس شد و به پرداخت مالیات سالانه به رشید گردن نهاد (تاریخ الحلفاء ۲۸۸).

۱۷. **نوشیدن جام جوانمردی:** یگانه گونه تکاپوی دیپلماسی اسلامی «نوشیدن جام جوانمردی» بود. الناصرالدین الله، خلیفه عباسی، به جوانمردی اهمیت بسزایی می داد. منظور از جوانمردی «گرد آوردن اخلاق و منش های بزرگوارانه، دلاوری، و فداکاری» است؛ به تعبیر امروز، حزبی ساختند که کسانی را که به جوانمردی پیوند می یافتند در برمی گرفت. از نشانه های پیوند به این حزب و گروه شلواری بود که «شلوار جوانمردی» نام داشت. بسیاری از بغداد به جوانمردی پیوستند. ناصر خواست این «حزب» را در سرزمین های اسلامی فراگیر سازد. او در سال ۶۰۷ ق نمایندگان و فرستادگان خود را نزد شاهان پیرامون - یعنی پادشاهان دولت های کوچک - گسیل داشت و از آنان خواست تا برای ناصر «جام جوانمردی» بنوشند و شلووار جوانمردی بپوشند و او را پیشوای خویش بدانند و بدو نسبت دهند. همچنین، از آن پادشاهان خواست تا مردم خود را به جوانمردی فراخوانند تا جام جوانمردی را برای شاهان خویش بنوشند و شلووارهای جوانمردی را برای شان بپوشند. همه پادشاهان به درخواست ناصر پاسخ دادند و پذیرفتند (رک: الجامع المختصر، ص ۲۲۱، پانوشت م؛ مفرج الکروب ۲۰۶/۳). با از میان رفتن ناصر این فراخوان نیز از میان برخاست.

### تشریفات

در دیپلماسی اسلامی گردآیه و فراهم آمده ای از قواعد هست که امروز آن را تشریفات یا پروتوکول (Protocol) می خوانیم، یعنی رسم هایی که در رفتار با فرستادگان و نمایندگان سیاسی و سفیران، روش های نامه نگاری با پادشاهان و سلاطین مسلمان، امپراتوران روم و پادشاهان اروپا و مانند آن، پیروی و اجرا می شوند. این قاعده ها و مقررات برگرفته از سنت های به ارث نهاده یا آداب رفتاری برجای مانده ای است که برابر دولت ها پا گرفته اند.

این قاعده ها از هنگام پایه گذاری خاندان اموی در شیوه ای نوین و با رعایت شکوه کشور و بایستگی های آن و به پیروی از روش های بیزانسی در پاره ای از کارها پا گرفت و سپس در روزگار عباسیان و فاطمیان گسترش یافت و در روزگار ایوبیان و مملوکان به چکاد خود رسید.

بسیاری از آنچه در سرزمین های ایران و روم شرقی بود به درون این قاعده ها راه

یافت. شالوده این مقررات نزد همگی دولت‌های اسلامی یک‌سان می‌نماید، هرچند گاهی برابر دولت‌ها و در پاره‌ای از امور ویژه، گونه‌گون است.

پذیرش سفیران (Reception)، همراهان سفیر (Cortège ambassadorial) باریافتن برای تقدیم پیام و سفارت (Audience)، جامه رسمی (Habit de cérémonie)، استوارنامه (Lettre of Credence) و مدارکی که سفیر با خود همراه دارد، همچون گذرنامه (Passport) و مانند آن، و بر روی هم آنچه به مأموریت رسمی سفیر (official mission) وابسته است، زیر چتر تشریفات جا می‌گیرد.

**اداره تشریفات:** تنها از روزگار عباسیان است که دیپلماسی اسلامی با ویژگی دادن کارمندی خاص و همکارانش برای دیدار و پذیرش سفیران و واردشوندگان و راه‌اندازی کارهای مربوط به آن، آشنا می‌شود. امروز برابر دولت‌ها نام‌های گوناگونی به آن داده‌اند: رئیس تشریفات یا مدیر مراسم.

در روزگار عباسیان به رئیس تشریفات «وظائفی» می‌گفتند. به گفته دُبیشی تاریخ‌نگار، وظایفی کسی است که سرپرستی ماندن و اقامت فرستادگان و آنچه از دیوان ارجمند (یعنی دیوان خلیفه) برای آنان برده می‌شود را برعهده دارد (ذیل تاریخ بغداد، دست‌نگاشت پاریس ۵۹۲۱، برگ ۲۴ ب، در سخن از محمدبن محمد بن حسین پرده‌دار وظائفی)

ابن ساعی در زندگی‌نامه ابوالفوارس نصر بن ناصر مدائنی کاتب (م ۶۰۵ ق) می‌آورد که «او نخست در خدمت دیوان عزیر (دیوان خلیفه) بود و پیشرفت و جایگاه «ناظرِ سرای تشریفات رسمی (معموره) یافت.» (الجامع المختصر، المنذری ۱۵۸/۲ و پانوش ۴ آن).

در روزگار فاطمیان این کار را «جانشینِ سرای‌دار» (نائب صاحب الدار) انجام می‌داد. پایگاه سرای‌دار در نزد فاطمیان، پس از پایگاه وزارت بود و به آن وزارتِ کوچک می‌گفتند (صبح الاعشی ۴۷۹/۳). به گفته قلقشنودی، کارِ سرای‌دار (صاحب الدار) به نمایندگی، پذیرش فرستادگان وارد بر خلیفه بود. و آنان را در جایی که فراخورشان است، خانه می‌دهد و آنچه را نیاز دارند فراهم می‌آورد و نمی‌گذارد کسی با فرستادگان گرد آید. سرپرستی بازرسی آنان با اوست. صاحب الدار (یعنی وزیر کوچک) آنان را فرامی‌خواند و در انجام گرفتن کارشان می‌کوشد. اوست که فرستادگان

را پیش خلیفه یا وزیر می‌برد و معرفی می‌کند. فرستاده و سفیر در حالی وارد می‌شود که دست راستش را صاحب‌الدار گرفته و دست چپش را جانشین صاحب‌الدار (مدیر تشریفات). او هرچه را فرستاده می‌گوید به یاد می‌سپارد و چیزی به آنان نمی‌گوید و در جدانگاه‌داری فرستادگان به بهترین شکل می‌کوشد. یکی از شرط‌های آن این است که کسی از فرستادگان پیشکش و تحفه را در دستان خود نگیرد، مگر اجازه بدهند (صلح‌الاعشی ۳ / ۴۸۴).

در روزگار ایوبیان و مملوکان به رئیس تشریفات مهمندار (مهماندار) می‌گفتند که واژه‌ای پارسی است (مهمان + دار). مهماندار می‌بایست خردمند، آشنا و آگاه، باهوش، بیدار، زیرک، امین، چالاک و در دو زبان (تازی و ترکی) گویا و فصیح باشد.

**مترجمان:** همراه فرستادگان کسانی بودند که زبان آنان را می‌دانستند، خواه بی‌آنکه به فرستادگان بفهمانند، می‌دانستند چه می‌گویند و یا برای ترجمه سخنانشان. نام برخی از مترجمان روزگار عباسی مانند کلام مترجم آمده است.

در روزگار ایوبیان و مملوکان، مترجمان در بخش تشریفات دیوان سلطان کار می‌کردند و زبان‌های گوناگون می‌دانستند و سه تن بودند که سخنان فرنگیان را به تازی ترجمه می‌کردند. پیش‌از آن، دو مترجم بودند که یکی سخن فرستاده را هرچه می‌گفت ترجمه می‌کرد و دومی به هنگام تکرار آن، مانند امین در کنار او می‌ایستاد تا درستی ترجمه را تضمین کند. شرط بود دو مترجم مسلمان باشند.

اگر از سوی فرنگیان نامه‌ها و پیام‌هایی به دیوان سلطان می‌رسید، از مترجمان می‌خواستند آن‌ها را ترجمه کنند. آنگاه، آن را به یکی از دبیران دیوان می‌دادند تا بنویسد و به دبیر یا منشی ویژه می‌سپردند تا به پادشاه بدهد.

زبان‌هایی که در نامه‌نگاری با سفیران برای دولت‌های اسلامی به‌کار می‌رفت تازی بود یا زبان بیزانسی در روزگاران امویان، عباسیان و فاطمیان. در روزگار ایوبیان و مملوکان نامه‌نگاری‌ها به فارسی، ترکی و مغولی انجام می‌گرفت. از مترجمان آن دوران عماد اصفهانی، دبیر صلاح‌الدین، فارسی خوب می‌دانست (محمد بهجة الاثری، کاتب الدولتین عمادالدین اصفهانی ۱۵)، علاءالدین قونوی که نامه‌های رسیده به دیوان به زبان غیرعربی را ترجمه می‌کرد (الدرر الکامنة ۳ / ۲۰۰) و بُغا مغولی که به ترجمه نامه‌های مغولی می‌پرداخت و پاسخ می‌داد.

گاهی نامه‌هایی به دربار سلاطین ممالیک می‌رسید که زبان آن‌ها را نمی‌دانستند. در سال ۶۸۲ ق، برای نمونه، نامه‌هایی از هند رسید ولی کسی نیافتند تا از آن سر در بیاورد، از این رو از فرستادگان خواستند تا مضمون نامه‌ها را بگویند (تاریخ ابن فرات ۷/ ۲۶۱). این نامه بر برگ زرین نازک به پهنای سه انگشت و درازای نیم زراع یا در حدود آن و درونش چیزی مانند برگ سبز درخت خرما بود که بر آن مانند خط رومی [لاتینی] یا قبطی نوشته بودند.

**رده‌های سفیران در تقدّم و حقّ صدرات:** دیپلماسی امروز غربی، دیپلمات‌ها را از نظر رده‌ها و برتری برخی بر دیگران، به سه دسته رده‌بندی کرده است: (۱) سفیران (Ambassadors) و نمایندگان پاپ که درجه نمایندگی پاپ (Apostolic delegate) یا سفیر پاپ (Nonces) را دارند. (۲) فرستادگان یا نمایندگان فوق‌العاده (Extraordinary envoys) و فرستادگان پاپ از درجه نمایندۀ پیام‌رسان پاپ (Internonces) (۳) وزیران مقیم (وزیر مختار) (۴) کارداران (chargés d'affaires)

این رده‌بندی در کنگره ۱۸۱۵ وین و سپس کنگره اکس لاشاییل سال ۱۸۱۸ و آنگاه معاهده اکس لاشاییل ۱۹۶۱ به تصویب رسید. همه این چیزها از کارهای پدیدآمده از دیپلماسی تازه است که پس از گشوده شدن قسطنطنیه ایجاد شد. در دیپلماسی اسلامی این رده‌بندی رخ نداد. چند سفیر با هم از دولت‌های اسلامی گوناگون می‌آمدند و در تقدّم و معرفی آنان دو چیز رعایت می‌شد: یکم، شأن و مقام خلیفه یا سلطانی که آنان را می‌فرستاد؛ دوم، شأن خود سفیر و برخورداری‌اش از ویژگی‌ها در این راستا. قضات و عالمان از تقدّمی برخوردار بودند که دیگران نبودند.

**لقب‌ها:** لقب کسی که فرستاده یا نمایندۀ سیاسی نزد او گسیل می‌شد، لقب معروف یا لقب‌هایی بود که بدان مصطلح بود. در نامه‌های پیامبر (ص) هراکلیوس به «بزرگ روم»، خسرو پرویز «بزرگ ایران (فارس)»، مقوفس «دارندۀ مصر» و نجاشی «پادشاه حبشه» نامیده شده‌اند (حمیدالله، الوثائق السياسية).

در نامه‌های امویان به پادشاه بیزانس (بیزنطیه) «پادشاه روم» و اگر روابط تیره بود «گردنکش روم» (طاغیة الروم) لقب می‌دادند. در روزگار عباسی امپراتور روم را بزرگ روم یا پادشاه روم لقب می‌دادند و اگر روابط تیره و تار بود با لقب «سگ روم» او را خطاب می‌کردند (صحیح الاعشى ۴۵۷/۶). قلقتندی می‌گوید: این لقب دادن‌ها مرزی

نداشت، بلکه به کاربرد و گزینش دبیران بازمی‌گشت که چیزی می‌افزودند یا می‌کاستند. قلقشندی از ۳۵ لقبی که برای پادشاهان و فرماندهان و امیرانی که سلاطین مملوک با آنان نامه‌نگاری می‌کرد، یاد کرده است، مانند امیرمکه، امیرمدینه، صاحب افریقیّه پادشاه تونس، صاحب هرات، پاپ (بابا) برومیه، الدوق، صاحب بندقیّه (ونیز)، ملکه بابل و ...

صیغه کاربردی نامه‌ها به پادشاهان فرنگ در روزگار عباسیان، اخشیدیان، فاطمینان، پادشاهان اندلس و ممالیک و پادشاهان مسلمان، گاهی مفرد و گاهی، به‌ویژه در زمان ایوبیان و مملوکان و بیشتر در نامه‌نگاری‌های پادشاهان اندلس، به‌صورت جمع بود. **آغاز و انجام نامه:** نامه‌های دیپلماسی با شکل‌های گوناگونی آغاز می‌شد. در نامه پیامبر (ص) به هراکلیوس «اما بعد، من تو را می‌خوانم»، در نامه به خسرو پرویز و پادشاه عسائیان و مقوقس «سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند» نگاشته می‌آمد. پس از آن، سرآغاز نامه‌ها به همین گونه بودند؛ برخی با نام خدا و سپس سلام و پاره‌ای با «اما بعد» و برخی با حمد پس از بعد، و در روزگار ایوبیان با آیه قرآن یا دعا به خلیفه آغاز می‌شد، اگر برای او می‌نوشتند.

در پایان نامه یک عبارت می‌آمد که بیشتر این بود: «والسلام علی من اتبع الهدی». پس از روزگار پیامبر (ص) نامه‌هایی می‌بینیم که با «والسلام» یا با عبارت «والحمد لله رب العالمین» یا «ان شاء الله تعالی» یا «وصلی الله علی سید المرسلین محمد و آله» یا «صلواته علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلامه» یا «و حسبنا الله و نعم الوکیل» پایان می‌یافت.

**تاریخ و مهر:** تاریخ نوشته شده همان تاریخ هجری بود. در روزگار مملوکان نامه‌هایی که به پادشاهان فرنگ می‌نوشتند تاریخ‌های آنان افزوده می‌شد، چون تاریخ هجری را نمی‌شناختند.

مهر زدن پای نامه در میان عرب‌ها شناخته نبود، بلکه ایرانیان با آن آشنایی داشتند. در زمان پیامبر (ص) مهر به کار می‌رفت، زیرا به ایشان گفته بودند که نامه بی‌مهر را امپراتوران روم نمی‌خوانند. برای همین، مهری از نقره که بر آن «محمد رسول الله» در سه سطر نقش بسته بود و کلمه «الله» در سطر اول قرار داشت و زیر آن «رسول» و سپس «محمد» می‌آمد. این مهر تا وفات پیامبر دست ایشان بود. ابوبکر، عمر و عثمان، این

مهر را زیر نامه‌هایشان می‌زدند. روزی این مهر از دست عثمان به چاه اریس افتاد و پیدا نشد. از آن پس مهری همانند آن ساختند.

پس از عثمان هر کدام از خلیفگان مهری داشتند با نقش و نگاری ویژه. امویان و خلیفگان و پادشاهان پس از آنان در دولت‌های پیرو (تابع)، مهری داشتند که «دیوان خاتم» نام داشت و نامه‌های صادرشده را با آن مهر می‌کردند. قلقشندی از روش‌های به‌کارگیری در پایان نامه‌ها به مهر به درازا سخن گفته است که با گل سرخ یا موم چسبیده یا گیاه و مانند آن بود (صبح الاعشی ۶ / ۳۵۳-۳۵۸).

**روش معاهدات و پیمان‌ها:** پیمان‌ها و معاهداتی که میان پادشاهان اسلام با هم یا میان آنان و نامسلمانان بسته می‌شد، امان‌نامه، سازش‌نامه و یا آشتی‌نامه یا دادوستد بازرگانی بودند یا پیمان‌هایی که گاهی برپایی صلح و دادوستد بازرگانی در یک زمان با هم می‌آمدند. همه این‌ها پیمان‌های دوسویه و همیشگی بودند.

شیوه نگارش آن‌ها بیشتر با نثر معمولی، کوتاه و با شرح شرط‌های مورد توافق بود. در امان‌نامه یا پیمان ایمنی که بیشتر مسلمانان کشورگشا به مردم شهرهای گشوده شده می‌دادند، پس از نام خدا نام کسی که امان می‌داد و در پایان نامه، نام گواهان و تاریخ می‌آمد. گواهان همیشه از مسلمانان بودند.

صلح‌نامه‌ها پیچیدگی بیش‌تری داشتند و بیشتر میان مسلمانان و نامسلمانان بسته می‌شدند. دیرین‌ترین صلح‌نامه اسلامی همان است که پیامبر (ص) با قریش بست.

پس از آن، فقیهان برای صلح‌نامه‌ها شرط‌هایی دینی گذاردند. بستن این پیمان‌ها ویژه پیشوای بزرگ یا خلیفه یا سلطان یا و جانشینی بود که کارها را به او می‌سپردند. این هنگامی بود که طرف قرارداد سرزمین‌های پهناور مانند روم و هند بود. اگر طرف پیمان روستاها و شهرک‌های پیرامون بودند، بستن قراردادی با استناداران همسایه آن‌ها بود.

**شمار نسخه‌ها:** پیمان‌ها در دو نسخه به تازی و گاهی یک نسخه ترجمه آن به زبان طرف دوم، نوشته می‌شدند. هر دو نسخه رسمی بودند. نخستین را سلطان امضا می‌کرد و برای پادشاه فرنگ می‌فرستاد و دومی را پادشاه فرنگ امضا می‌کرد و سلطان آن را نگاه می‌داشت (صبح الاعشی ۷ / ۳۴۳).

در صلح‌نامه‌ای که میان صمصام‌الدوله پسر کالیجار پسر عضدالدوله بویه‌ای و دردمس سکلاروس روم بسته شد، در پایان آن آمده است که این نامه در سه نسخه همسان



است، دو نسخه آن در دیوان‌های مدنیة السلام (بغداد) و سومی به پسر امپراتور روم، دردمس، و برادر و پسران یاد شده بالا سپرده شده است (صبح‌الاعشی ۲۴/۱۴).

**آغاز و انجام پیمان‌نامه‌ها:** آغاز صلح‌نامه‌ها یا آتش‌بس‌ها و درخواست ترک مخاصمه به شکل‌های گوناگونی بود. اگر میان پادشاهان مسلمان انجام می‌گرفت چنین آغاز می‌شد: «این است قرارداد صلح» یا «این است نامه آتش‌بس یا ترک مخاصمه ...». اگر جایگاه دو طرف قرارداد همسنگ بود، می‌نوشتند: «این چیزی است که فلانی سلطان فلان .... بر آن صلح کرده است ...» یا «این چیزی است که بر آن فلان و فلان توافق و سازش کرده و پیمان بسته‌اند ....» (رک: «توافق شرف الدوله ابوالفوارس و صمصام‌الدوله ابوکالیجار» در صبح‌الاعشی ۱۴ / ۹۲).

اگر پیمان صلح یا آتش‌بس به هم می‌خورد، تاریخ و متن فسخ پیمان می‌آمد. فسخ از سوی یکی از دو سوی پیمان و مفاسخه به‌اراده دوسوی آن انجام می‌گرفت. گفتنی است که سوگندی که هر کدام از دو سوی قرارداد و پیمان صلح و سازش می‌خوردند دارای متن‌های ویژه‌ای بود و بستگی داشت به اینکه سوگندخورنده مسلمان بود یا مسیحی.

سوگند سلطان قلاوون بر تنفیذ پیمان‌ش با فرمانروایان فرنگی عکا و صیدا با سوگند به الله (شش بار والله، سه بار تالّه، یک بار والله العظیم) بود و سوگند فرمانروای عکا در تنفیذ همان پیمان چهار بار والله، سه بار بالّه و سه بار تالّه و سه بار حق مسیح، سه بار حق صلیب و حق اقایم سه‌گانه ... و حق لاهوت گرامی ... و حق انجیل گرامی و آنچه در آن است و حق انجیل‌های چهارگانه و حق دوازده شاگرد ... (تاریخ ابن فرات ۲۷۲/۷).

## درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

آشنایی با انجمن دوستی ایران و تاجیکستان

شیرین سیدی\*

سال ۱۳۹۳ که زمزمه راه‌اندازی دفتر «انجمن دوستی ایران و تاجیکستان» در مشهد و در خردسرای فردوسی به‌راه افتاد، من کارمند دفتر سفارت تاجیکستان در مشهد بودم. یک تماس و دعوت به همکاری از سوی دکتر شبستری کافی بود تا به جمع اعضای این انجمن درآیم و بشوم از زمره دوستان تاجیکستانی که هدفمند و همسو برای هرچه بیشتر شدن پیوند این دو ملت تلاش می‌کنند. از همان زمان پیوستن به انجمن پی‌گیر بودم تا درباره چگونگی شکل‌گیری این انجمن و قدم‌های اولیه آن بیشتر بدانم. این پی‌گیری و همراهی دکتر رسولی، نایب رئیس وقت انجمن، بالاخره نتیجه داد و در یکی از محافل مجازی انجمن در شبکه اجتماعی تلگرام، دکتر شبستری و دیگر اعضای هیئت مدیره خاطرات خود را از آغاز کار و نخستین روزهای فعالیت انجمن گفتند. در این نوشتار که به‌مناسبت ارج‌گذاری به اقدامات استاد علی‌اشرف مجتهد شبستری تدارک دیده شده، خلاصه‌ای از گفته‌های آن محفل تقدیم می‌شود.

\*\*\*

قانون تأسیس انجمن‌های مردم‌نهاد، به‌اختصار «سمن»‌ها، سال ۱۳۸۴ به تصویب هیئت دولت وقت رسید و دو سال بعد (شهریور ۱۳۸۶) انجمن دوستی ایران و

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، روزنامه‌نگار، نویسنده، فعال فرهنگی

تاجیکستان فعالیت خود را آغاز کرد و از آن زمان هیئت مدیره انجمن برای دوره‌های دو ساله و از طریق مجمع عمومی عادی با نظارت نمایندگان وزارت خارجه و وزارت کشور انتخاب می‌شوند.

انجمن دوستی ایران و تاجیکستان از چهره‌های برجسته فرهنگی و ادبی ایران، همچون استادان دکتر علی رواقی، دکتر مهدی محقق، دکتر اصغر دادبه و دکتر علی‌اشرف صادقی، در کسوت هیئت مؤسس برخوردار بوده است اما در کنار نام این بزرگان، چه در نگاه شهروندان ایرانی و چه تاجیکستانی، باید اقرار کرد که این انجمن اعتبار خود را از دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری گرفته است؛ کسی که اولین سفیر ایران در جمهوری تاجیکستان بود و هنوز در تاجیکستان وی را «سفیرکبیر» خطاب می‌کنند. اما چرا و چگونه این انجمن تشکیل شد؟

### ضرورت روابط فرادپلماتیک میان ایران و تاجیکستان

دکتر شبستری خود در این باره می‌گوید: «تجربه شخصی در سمت سفیر جمهوری اسلامی ایران در کشور تازه استقلال یافته تاجیکستان، که آن سال‌ها به سبب جنگ‌های داخلی دچار ناامنی و فقر هم شده بود، به خوبی نشان می‌داد که روابط ایران و تاجیکستان نمی‌تواند محدود به روابط رسمی بین دولت‌ها باشد. بنابراین از بدو ورود به محل مأموریت، علاوه بر روابط دیپلماتیک و تماس با نهادهای دولتی، با تمام گروه‌های مردمی ارتباط صمیمانه برقرار می‌کردم.»

گواه این مدعا خاطره نقل شده در کتاب از جیحون تا وخت<sup>۱</sup> است که نویسندگان در آن به محبوبیت آقای شبستری و خودروی پلاک ۱ سفارت ایران در تاجیکستان جنگ‌زده اشاره کرده‌اند و کودکان و حتی مردانی که به امید دریافت کمک، هر جا ماشین سفارت توقف می‌کرد به سمت آن می‌رفتند.

دکتر شبستری خود می‌گوید: «در برنامه دانشگاه‌ها، آکادمی علوم، اتحادیه نویسندگان و مناسبت‌های هنری و فرهنگی مختلف حضور داشتم؛ حتی در مراسم ختم استادان و هنرمندان شرکت می‌کردم به اقصی نقاط کشور متوقف فیه سفر کرده، با مردم

۱. از جیحون تا وخت، سفرنامه ماورالنهر به قلم محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی است که در سال ۱۳۷۸ منتشر شده است.

عادی مروده داشتیم. روزی نبود که چند تن از ضیائیان یا مردم عادی با سفیر ملاقات نداشته باشند.»

انگیزه ملاقات‌های غیررسمی با طبقات مختلف مردم، به‌ویژه در دورانی که جنگ داخلی در جریان بود و رسانه‌های برخی از کشورها مواضع خصمانه نسبت به ایران داشتند و اتهامات بی‌اساس وارد می‌کردند، در خنثی کردن تبلیغات ضد ایرانی بسیار مؤثر بود و چهره برادرانه ایران را بیشتر نمایان می‌کرد. هرکدام از افرادی که از شهرها و روستاهای دور و نزدیک با سفیر ملاقات می‌کردند، در بازگشت به موطن خود مبلغ ایران می‌شدند و دیگر دوستانشان را از حقایق با خبر می‌کردند.

### ایده اولیه

دکتر شبستری درخصوص ایده تشکیل انجمن می‌گوید: «ایده تشکیل هیئتی برای کمک به تقویت روابط دو کشور پس از پایان مأموریتم در تاجیکستان در سال ۱۳۷۶ شکل گرفت؛ البته در آن زمان قصد بر این بود که چهره‌های سیاسی در این هیئت باشند؛ کسانی چون مرحوم دکتر حسن حبیبی یا دکتر حداد عادل.»

او در علت تغییر نظر خود می‌گوید: «پس از مشورت با دوستان به این نتیجه رسیدم این مقامات وقت کافی برای کارهای انجمن نخواهند داشت و بهتر است افرادی در هیئت مدیره باشند که بتوانند فرصت لازم برای کارهای غیر دولتی داشته باشند.»

طرح اولیه شکل گرفته بود اما بدون شکل‌گیری انجمن و پیش از رسمیت آن، ارتباط با فرهیختگان تاجیکستانی ساکن ایران، مانند استادان مسلمانان قبادیانی، طاهر عبدالجبار و میرزا شکورزاده و یا اشخاصی که به ایران سفر کوتاه‌مدت داشتند، برقرار شده و مستمر بود.

با اعزام دکتر شبستری به ژنو، به‌عنوان سفیر و معاون نمایندگی دائم ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل متحد، فکر تشکیل انجمن چند سال معوق می‌ماند.

سال ۱۳۸۴ و در زمان حضور شبستری در ژنو، چند تن از علاقه‌مندان به تاجیکستان در استان‌های مازندران و گیلان، شامل آقایان ناصر عاشوری، بهمن محمدیاری، علی عسکری، کیانوش صادق دقیقی و غلام‌عباس سیاحی (که اکثراً نمایندگان وقت مجلس شورای اسلامی بودند) تقاضانامه تأسیس انجمن را تکمیل

کردند ولی مراحل ثبت در وزارت کشور طی نشد؛ تا اینکه پس از بازگشت دکتر شبستری از مأموریت خود در شهریور ۱۳۸۶ و به درخواست مؤسسين انجمن، او هم در اولین جلسه مجمع عمومی که در وزارت امور خارجه تشکیل شد شرکت می‌کند. پس از برگزاری انتخابات دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، مهندس حسن احمدپور، حاج ناصر عاشوری، دکتر محمدطاهر چاووش ثانی، مهندس هادی ادیب، حاج قاسم رضانیان و دکتر رحیم نعمت به‌عنوان اعضای اولین هیئت رئیسه انتخاب می‌شوند. همچنین دکتر میرهادی جزایری و مهندس مهربخش حسین‌زاده نیز اعضای علی‌البدل هیئت مدیره و مهندس سعید نجفی بازرس انجمن می‌شوند؛ و در اولین جلسه، دکتر شبستری از سوی اعضا به‌عنوان رئیس انجمن انتخاب می‌شوند.

### جیب‌های خالی انجمن با اعتبار و همت اعضا پر شده

انجمن از سال ۱۳۸۶ شکل رسمی پیدا می‌کند و فعالیت‌های جدی و البته کاملاً داوطلبانه آغاز می‌شود. شبستری درباره روزهای اول آغازبه‌کار انجمن می‌گوید: «در مورد انجمن خودمان باید بگویم سرمایه انجمن ما اعتماد اعضا و فکر و تلاش همکارانمان در هیئت مدیره است.

سازمان‌های غیر دولتی بودجه خاصی ندارند و انجمن ما نیز تنها درآمد اندکی از محل حق عضویت‌ها دارد که حتی هزینه‌های جاری را پوشش نمی‌دهد. در مواردی نیز اعضای هیئت مدیره یا برخی از اعضای انجمن در حدّ وسع خود کمک‌هایی داشته‌اند. در این بیش از یک دهه فعالیت، به‌رغم نداشتن بودجه، خوشبختانه اعتبار انجمن نزد نهادهای مختلف در تهران و شهرستان‌ها آن‌قدر بالا بوده که بیش از ۳۰۰ میلیون تومان بابت هیئت‌های فرهنگی متعدد که از تاجیکستان به ایران آمده بودند تأمین هزینه شده و هزینه‌های بلیت و اقامت و سفرهای داخلی بسیاری از هیئت‌ها را طرف‌های ایرانی تقبل کرده‌اند. (توضیح اینکه این هزینه‌ها مستقیماً توسط ارگان‌ها یا نهادهای ذی‌ربط پرداخت شده است.)»

### شعبات دوستی

چهره‌های برجسته علمی و ادبی ایران‌زمین با اینکه حتی فراتر از این حوزه متعلق به همه

مردم جهان هستند اما زادگاه و مدفنی دارند که می‌تواند عاملی برای پیوند بیشتر شهرهایی شود که حالا در کشورهای مختلف قرار گرفته‌اند، چهره‌هایی چون کمال خجندی که در تبریز مدفون است و یا میر سیدعلی همدانی که در کولاب تاجیکستان به خاک سپرده شده و یا بزرگانی چون فردوسی و حافظ و رودکی که همه فارسی‌زبانان به آن‌ها ارادت دارند خود سبب می‌شود شهرهایی که این بزرگان در آن‌ها مدفون‌اند برای مردمان این حوزه تمدنی جایگاهی خاص داشته باشند و خود پایگاهی برای دوستی بیشتر شوند.

بر همین اساس هم انجمن خیلی زود با مدد دیگر دوستداران تاجیکستان و فرهنگ مشترک در شهرهای دیگر صاحب دفتر و نماینده می‌شود. نمایندگان رسمی در شهرهای تبریز، مشهد، همدان، اصفهان و کرج معرفی می‌شوند و نشست‌های انجمن در شهرهای مختلف از جمله شیراز، مشهد و تبریز برگزار می‌شود.

دی ماه ۱۳۸۹ هفتمین مجمع بین‌المللی استادان زبان و ادبیات فارسی با حضور ۲۵۰ پژوهشگر و ادیب از ۵۰ کشور برگزار شد که با همراهی انجمن دوستی امکان حضور و میزبانی از ۵۰ چهره فرهنگی و ادبی تاجیکستان، از جمله «گلرخسار صافی اوا» شاعر بنام تاجیک، فراهم گردید.

اردیبهشت ۱۳۹۰ نیز با میدان‌داری انجمن، پارکی در روبه‌روی ساختمان شهرداری کرج و با حضور سفیر تاجیکستان به نام «بوستان تاجیکستان» نامگذاری شد و خرداد همان سال با همراهی انجمن دوستی ایران و تاجیکستان بزرگداشت فردوسی در کرج با حضور دولت علی حاتم‌اف سفیر وقت جمهوری تاجیکستان در تهران و پروفیسور خدایی شریف، فردوسی‌پژوه فقید تاجیک، در همین شهر برگزار شد.

کمی بعد دفتر انجمن در شهر تبریز هم‌زمان با حضور هیئت تاجیکی — شامل والی ولایت سغد تاجیکستان، فرزانه خجندی و همسرش آذررخش از شعرای به نام تاجیکستان و... — افتتاح می‌شود. سال‌های اول دهه ۱۳۹۰ خورشیدی سال‌های پذیرایی از تاجیکان برای آشنایی و ارتباط بیشتر با ایران بود؛ از چهره‌های سیاسی و ادبی تا جوانان دانشجو.

همان هیئت سیاسی و ادبی سفر کرده به تبریز در قالب برنامه «فرزانگان خجندی» به مشهد هم می‌آیند و مقدمات شکل‌گیری شعبه انجمن در مشهد هم فراهم می‌شود.

همچنین یک جمع ۱۰ نفره دانشجوی تاجیک به همدان می‌روند تا با زادگاه میرسیدعلی همدانی آشنا شوند.

### بردن خاک برای محکم کردن دوستی‌ها

این سفرها و مخصوصاً برنامه سفر فرزنانگان خجندی — که در آن مشتی خاک از مزار کمال در شهر تبریز به صورت نمادین و با حضور فرهیختگانی از دو کشور برداشته شد و به زادگاهش منتقل و در آنجا بنای یادبودی با مرکزیت ظرف حاوی خاک مدفن شاعر در تبریز ساخته شد — مورد توجه رسانه‌ها و اهالی ادب ایران و تاجیکستان قرار گرفت و از برنامه‌های موفق فرهنگی دو کشور با محوریت انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و البته شخص دکتر شبستری بود. در این برنامه میزبانی از والی خجند و خانم فرزانه خجندی شاعر پرآوازه تاجیک و هیئت همراه بر عهده انجمن بود. آن‌ها در مدت سه روز سفرشان از سه شهر بازدید کرده و شش ملاقات رسمی انجام دادند و یک همایش در تهران و یک شب شعر در تبریز و نشست دیگری در دانشگاه فردوسی (مشهد) به مناسبت حضور آن‌ها ترتیب داده شد.

### کتاب، حلقه وصل دو کشور با خط‌های متفاوت

تاجیکان که با سیطره حکومت کمونیستی شوروی به خط کرلیک روسی مبتلا شده بودند و از خط فارسی محروم، با روی کار آمدن جمهوری تاجیکستان به رفع تشنگی خود و برخورداری از خط نیاکان پرداختند؛ پس سرازیر کردن چشمه این آب حیات، یعنی کتاب به خط فارسی به تاجیکستان، از اولین و مهم‌ترین برنامه‌های انجمن بود و در همین راستا پویش اهدای کتاب شکل گرفت و با تلاش‌های انجمن، اهدای ۹۰۰۰ جلد کتاب به کتابخانه ملی تاجیکستان محقق شد. نگاهی به هزینه‌های همین اقدام که شامل پرداخت ۶۴ هزار دلار به علاوه ۱۴ میلیون تومان (در اولین سال‌های دهه ۱۳۹۰ خورشیدی) در دو نوبت به «تاجیک‌ایر» برای جابه‌جایی ۲ تن کتاب بود و با پیگیری انجمن و شخص دکتر شبستری به صورت رایگان انجام شد، خود حاکی از جایگاه انجمن در گسترش فعالیت‌های فرهنگی و علمی دو ملت دارد.

در همین حوزه کتاب از دیگر اقدامات انجمن هشت دوره حضور در نمایشگاه

کتاب تهران از سال ۱۳۸۷ بوده است که با برگزاری نشست‌های علمی و ادبی در معرفی مشترکات فرهنگی دو کشور همراه بوده است.

انجمن بارها میزبان فرهیختگانی چون دکتر میرزا ملااحمد، گلرخسار صفی‌آوا، فرزانه خجندی، دکتر نورعلی نورزاد، گل‌نظر کلدی (شاعر و سرایندهٔ سرود ملی جمهوری تاجیکستان)، پروفسور سبحان کاشانف (مشاور ارشد رئیس جمهور تاجیکستان و رئیس انجمن جهانی تاجیکان و فارسی‌زبانان جهان با نام «پیوند»)، پروفسور خدایی شریف، پروفسور روشن رحمانی، ناشران دولتی، شخصیت‌های علمی، مدیران ارگان‌های فرهنگی و آموزشی دولتی، دانشگاهی و انتشاراتی بوده است. همکاری با نشریهٔ زبان پارسی کشور تاجیکستان (که به دو خط سیریلیک و پارسی در شهر دوشنبه چاپ می‌شد) و ارتباط فرهنگی با برخی چهره‌های فرهنگی و ادبی کشور فارسی‌زبان افغانستان به‌عنوان پل ارتباطی ایران و تاجیکستان، مشارکت در انتشار کتاب منصور حلاج نوشتهٔ استاد مرحوم پروفسور رسول هادی‌زاده سمرقندی با همکاری انتشارات آهنگ قلم، رونمایی از کتاب گنجینهٔ جاویدان تاجیکان نوشتهٔ «همراه‌خان ظریفی»، وزیر خارجهٔ سابق تاجیکستان، و کتاب‌های بوی جوی مولیان و شکار لحظه‌ها از دیگر فعالیت‌ها در حوزهٔ این یار مهربان بوده است.

### گوی دوستی در میدان چوگان

زنده کردن ورزش باستانی چوگان در کشور تاجیکستان با فراهم کردن شرایط آموزش ۸ ورزشکار تاجیک در ایران از دیگر اقدامات شاخص انجمن بوده است. این اقدام که با همراهی رئیس وقت فدراسیون چوگان ایران، مهندس ایلخانی‌زاده و تقبل تمام هزینه‌ها از جانب ایشان انجام شد، همچون اقدامات دیگر انجمن، در تاجیکستان بازخورد خوبی داشت و حتی با تلاش مسئولان میراث فرهنگی ایران، پروندهٔ ثبت مشترک چوگان به نام ایران و تاجیکستان در یونسکو مطرح و مقدمات آن فراهم گردید.

### از شب شعر تا سفرهٔ افطار برای نزدیک کردن دل‌ها

تا سال ۱۳۹۰ انجمن دفتری ثابت در خیابان فاطمی داشت که به همت دکتر شبستری فراهم آمده بود و با این امکان جلسات ماهیانهٔ ادبی با حضور علاقه‌مندان برگزار می‌شد.



برگزاری غرفهٔ عرضهٔ محصولات فرهنگی تاجیکستان در برج میلاد در شب‌های ماه رمضان و ایام نوروز، و افطاری‌های مشترک، حضور فعال هرساله در نمایشگاه صنایع دستی تهران و نمایشگاه‌های فصلی، همکاری در اعزام گروه موسیقی آذری و شرکت در جشنوارهٔ شش مقام در تاجیکستان، برگزاری کارگاه آموزشی در مورد تاجیکستان در خیرگزاری ایرنا و غرس درخت دوستی در بوستان برج میلاد به همراه دیگر انجمن‌های دوستی و سفارت‌خانه‌های کشورهای مختلف، برگزاری تور تاجیکستان در نوروز ۱۳۹۱ و برگزاری کلاس آموزش خط سیریلیک برای ایرانی‌ها و رونمایی از آلبوم موسیقی دولتمند خالف، هنرمند برجستهٔ تاجیک، از فعالیت‌های اجتماعی و هنری انجمن در این سال‌ها بوده است.

### یاری گرفتن از دوستان دیگر

همچنین انجمن نشست‌ها و جلسات مشترکی با موسسات، انجمن‌ها و سمن‌های ادبی و هنری دیگر برگزار کرد؛ از جمله: مراسم ویژهٔ مؤسسهٔ اکو در سال ۱۳۹۳، همایش بین‌المللی جامی در تربت‌جام در مرداد ماه ۱۳۹۵، همایش هفصدمین سالگرد میرسیدعلی همدانی در همدان ۱۳۹۳ در سال، همایش دانشگاه بین‌المللی قزوین در سال ۱۳۹۵ (هم‌زمان با نمایشگاه جاده ابریشم در این شهر)، شب تاجیکستان در سیصد و بیست و چهارمین شب از سلسله شب‌های بخارا و «بزرگداشت باباجان غفوراف» در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و نخستین نشست تخصصی دربارهٔ وضعیت نشر ایران و تاجیکستان با همکاری معاونت فرهنگی شهرداری و سازمان میراث فرهنگی و اتحادیهٔ ناشران و کتاب‌فروشان.

### بستر مجازی برای گفتن از دوستی‌های راستین

از دیگر بسترهایی که انجمن دوستی ایران و تاجیکستان سعی کرده برای انجام رسالت خود استفاده کند، فضای مجازی بوده است. انجمن در کنار سایت خود صفحاتی در فیسبوک، اینستاگرام و تلگرام ایجاد کرده و ضمن دعوت از فرهیختگان ایرانی و تاجیکستانی، و البته افغانستانی، و برگزاری جلسات مجازی، مجالی برای گفتن و شنیدن از همدیگر ایجاد کرده است.



اخيراً (در سال ۱۳۹۸) مجمع عمومی انجمن برگزار شد و در این دوره نیز دکتر شبستری به ریاست انجمن برگزیده شدند تا همراه با دیگر اعضای هیئت مدیره و اعضای گرانقدر انجمن، برگ‌هایی دیگر بر کارنامه پُربار انجمن دوستی ایران و تاجیکستان بیفزایند.

به جاست با ذکر نام اعضای هیئت مدیره دوره کنونی و دوره‌های پیشین که در جایگاه نایب رئیس، دبیر، بازرس و خزانه‌دار و جز آن، به انسجام انجمن و تقویت دوستی دو ملت و کشور ایران و تاجیکستان یاری رسانده و می‌رسانند، از ایشان تجلیل و قدردانی کنیم و همچنین یاد نایب رئیس اسبق، مرحوم مرتضی ندایی را گرامی بداریم.<sup>۱</sup>

خانم‌ها و آقایان: حسن احمدپور، هادی ادیب، قاسم رضائیان، رحیم نعمت، میرهادی جزایری، مهربخش حسین‌زاده، سعید نجفی، امیر کاظمی، ناصر عاشوری، محمدطاهر چاووش ثانی، محمدهادی حیدرزاده، جواد درویشی، مرتضی ندایی، هادی رسولی، مهین‌السادات صمدی، آتوسا مؤمنی، علی رواقی، علی اصغر یوسف‌نژاد، عبدالرحمان حسنی، محمدعلی دلاور، ساسان قاسمی، پروین ناهیدی، سوگل تاجیک، رضوان علیجانی، کیانوش دقیقی، عبدالرضا بهادری فرد، مهناز مقدسی، حسن قریبی، مهرداد طوسی، هدیه شریفی، ماهرخ حسن‌زادگان، مجید اسدی، جواد رسولی، مژگان صیادی، هژیر تهرانی، محمدرضا میری، فتح‌الله حداد، مهرداد میر سنجری، علی دهباشی




---

۱. با سپاس از جناب آقای رضوان علیجانی و سرکار خانم مهناز مقدسی که در تکمیل و تنظیم مطالب این مقاله یاریگر شدند.



یکی از جلسات انجمن به منظور بزرگداشت استاد سمیعی با حضور پروفیسور میرزا ملا احمد در ساختمان خیابان فاطمی



برگزاری سومین دوره انتخابات هیئت مدیره انجمن در سال ۱۳۹۰



نمایشگاه کتاب سال ۱۳۹۴، غرفه انجمن  
(پروفسور اولریش مارزلف و استاد انوشه، خانم مهناز مقدسی، دبیر و عضو سابق هیئت مدیره انجمن، و آقایان هومن عباس پور و مهرداد طوسی، بازرس دوره اخیر، در عکس حضور دارند)



مراسم افطاری انجمن در تابستان سال ۱۳۹۰ با حضور خانم غفاری نواده دختری امیر عالم خان آخرین امیر امارت بخارا، آقای هاشمی از انجمن دوستی ایران و ژاپن، رستم عجمی شاعر جوان تاجیک، و دکتر هزیر تهرانی نایب رئیس دوره اخیر هیئت مدیره انجمن



حضور هیئت تاجیکی در نمایشگاه ۲۰۱۱ به میزبانی انجمن  
(پرفسور مارزلف و پرفسور روشن رحمانی و دکتر کاشانف، رئیس انجمن پیوند، همراه با دکتر مجتهد)



اولین همایش نشر ایران و تاجیکستان در سال ۱۳۹۳ با موضوع «چالش‌ها، امکانات، چشم‌انداز آینده»





غرفة انجمن دوستی در نمایشگاه کتاب



افتتاح دفتر تبریز انجمن دوستی ایران و تاجیکستان



حضور آقایان دکتر علی اشرف صادقی، دکتر علی اصغر شعر دوست، دکتر جواد رسولی، دکتر مهدی محقق، دکتر نوش آفرین انصاری و جناب آقای اشرفی زاده به همراه آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان در شهر تبریز به مناسبت حضور هیئت خجندی برای انتقال نمادین خاک مقبره کمال خجندی از تبریز به خجند



انتقال نمادین خاک مقبره کمال خجندی از تبریز به خجند با حضور هیئت بلندپایه خجندی



انتقال نمادین خاک مقبره کمال خجندی از تبریز به خجند با حضور  
استاد مهدی محقق و دکتر علی اشرف صادقی



حضور فرزانه خجندی در دانشگاه فردوسی مشهد و جلسه با استادان دانشکده ادبیات و شاعران خراسان  
(مهندس رجبعلی لباف و دکتر محمدجعفر یاحقی، بانو فرزانه خجندی و  
دکتر مجتهد شبستری در عکس حضور دارند)





با برنامه‌ریزی و مساعدت انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، والی سغد و استاندار وقت خراسان رضوی و هیئت همراه ملاقات کردند



یکی از جلسات انجمن که خارج از تهران و در شهر شیراز برگزار شد



آموزش چوگان به ورزشکاران تاجیک با هماهنگی انجمن و مساعدت صمیمانه آقای ایلخانی زاده



همایش دانشگاه بین المللی قزوین



حضور و سخنرانی رئیس انجمن در همایش میرسیدعلی همدانی در همدان



بخشی از کتاب‌های اهدایی جمع‌آوری شده برای انتقال به تاجیکستان



غرفه انجمن دوستی ایران و تاجیکستان در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران (با حضور دکتر مجتهد شبستری و همسر ایشان و جمعی از اعضای انجمن)

## لغت حلیمی

علی اشرف صادقی\*

لطف‌الله بن ابویوسف حلیمی از فرهنگ‌نویسان نیمه دوم قرن نهم و سه دهه اول قرن دهم است. وی معاصر سلطان محمد فاتح (۸۸۶-۸۵۵)، سلطان بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸) و سلطان سلیم یاوز (۹۲۶-۹۱۸) بوده است. حسن قراحصاری صاحب فرهنگ فارسی به ترکی شامل‌اللغه که معاصر حلیمی بوده او را قاضی سیواس نامیده است. حلیمی به دو زبان فارسی و عربی تسلط داشته و سه فرهنگ برای زبان فارسی تهیه کرده است. نخستین آن‌ها بحرالغرائب نام دارد که یک فرهنگ فارسی به ترکی است. این فرهنگ منظوم است و به سبک نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی تألیف شده است. وی معلم فارسی سلطان بایزید دوم بوده و این فرهنگ را برای وی نوشته و به وی اهدا کرده است. این فرهنگ در حدود دو هزار بیت دارد. یک نسخه از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

فرهنگ دیگر او نثارالملک نام دارد. این فرهنگ صورت منشور بحرالغرائب است که به دستور سلطان بایزید برای کسانی که نمی‌توانسته‌اند بحرالغرائب را حفظ کنند به نشر درآمده است. ترتیب لغات فارسی کتاب الفبایی است و شرح آن‌ها به فارسی به دنبال آن‌ها آمده است. از این کتاب تا کنون دو نسخه شناسایی شده که یکی از آن‌ها در مؤسسه لغت‌نامه دهخداست.

---

\* استاد بازنشسته دانشگاه تهران، مدیر گروه فرهنگ‌نویسی و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی است. پژوهشگر، نسخه‌پژوه، مصحح، نویسنده.

فرهنگ سوم حلیمی لغت حلیمی نام دارد. نام دیگر آن قائمه است که در برخی منابع به صورت قاسمیه آمده است. این کتاب ترجمه ترکی نثارالملک است. از این کتاب دو تحریر در دست است؛ یکی تحریر مختصر و دیگر تحریر مفصل که با توضیحات بیشتر و شواهد شعری همراه است.

این کتاب پس از سال ۸۷۲ که سال تألیف نثارالملک است نوشته شده است. از این کتاب تا کنون نزدیک به ۵۵ نسخه شناسایی شده است که یکی از آن‌ها در مؤسسه لغت‌نامه دهخدا محفوظ است. درباره حلیمی و فرهنگ‌های او و رابطه آن‌ها با همدیگر و نسخه‌های آن‌ها رجوع شود به محسن ذاکرالحسینی، حلیمی و فرهنگ‌هایش، ضمیمه شماره ۱۸ نامه فرهنگستان، از انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۳، ص ۳۰-۵.

ذاکرالحسینی در این رساله ده بیت از مقدمه بحرالغرائب و چهل بیت از جاهای دیگر این فرهنگ نقل کرده است. از مقدمه نثارالملک نیز بیش از یک صفحه نقل کرده است. دکتر محمد دبیرسیاقی نیز در فرهنگ‌های فارسی، انتشارات اسپرک، ۱۳۶۸، ص ۲۶۵-۲۶۷، سه صفحه از مقدمه و ابتدای نثارالملک را آورده است. بحرالغرائب و نثارالملک تا این زمان به چاپ نرسیده‌اند، اما لغت حلیمی برای نخستین بار در سال ۲۰۱۳ به کوشش دکتر آدم اوزون در ردیف انتشارات انجمن زبان ترکی (Türk Dil Kurumu) با کاغذ و صحافی و جلد بسیار خوب، همراه با عکس نسخه لاله‌لی در آنکارا به چاپ رسید. این کتاب که پایان‌نامه دکتری مصحح بوده بر اساس چهار نسخه زیر مقابله و تصحیح شده است:

۱. نسخه کتابخانه لاله‌لی به شماره ۳۶۰۴، مورخ ۹۲۲ هـ. این نسخه که در این چاپ نسخه اساس مصحح بوده با علامت L مشخص شده است.

۲. نسخه موزه توقیاطوسرای به شماره بغداد کوشکو ۳۸۱. این نسخه با نشانه B مشخص شده است.

۳. نسخه کتابخانه شهید علی پاشا به شمارل ۲۶۳۴ با تاریخ استنساخ ۹۳۸ هـ. علامت این نسخه § (=Sh) است.

۴. نسخه کتابخانه خصوصی دکتر محمد (مهمت) آتالای به خط مصطفی بن احمد چاووش اهل ارزروم.

مصحح در مقدمه کوتاه خود علاوه بر معرفی نسخه‌های مورد استفاده، به شیوه برگرداندن کلمات فارسی متن، که برای تلفظ آن‌ها از فرهنگ فارسی معین استفاده کرده، و کلمات ترکی کتاب، که مربوط به قرن نهم هجری است، توضیحاتی داده شده است. مصحح سال تألیف کتاب را ۸۸۲ و پادشاهی را که کتاب به او اهدا شده سلطان محمد دانسته است.

این کتاب از رهگذر شواهدی که برای لغات به دست داده برای زبان فارسی بسیار اهمیت دارد. اکثر این شواهد از شعرای دوره سامانی و غزنوی، مانند: رودکی، کسایی، دقیقی، مُنجیک، ابوشکور بلخی، لیبی، عماره مروزی که دیوان‌های آن‌ها مفقود است، و اسدی، فردوسی، سنایی، انوری، سعدی، حافظ و دیگران است. پرواضح است که مؤلف دیوان‌های شعرای دوره اول شعر فارسی را در دست نداشته و شواهد مورد نظر را از فرهنگ‌های فارسی، به‌ویژه لغت فرس اسدی انتخاب کرده است؛ اما ضبط‌های پاره‌ای از شواهد او با ضبط‌هایی که از این شواهد در لغت فرس اسدی آمده متفاوت است و در مواردی ضبط‌های حلیمی مرجح است. پیداست که او به نسخه‌هایی از لغت فرس دسترسی داشته که امروز از بین رفته است.

ما در زیر به چند نمونه از این تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم و بررسی کامل این تفاوت‌ها را برای مقاله‌ای تخصصی‌تر می‌گذاریم.

در لغت فرس، چاپ اقبال، ص ۱۸۲، ذیل مدخل «گربز» بیت زیر از رودکی آمده:  
 گربزان شهر با من تاختند      من بدانستم که تنبل ساختند

در حلیمی به جای «با من»، «بر من» آمده که درست‌تر است.  
 در لغت فرس، ص ۴۸۹، ذیل «کراسه» به معنی دفتر، به نقل از چاپ هرن، بیت زیر از طیان آمده است:

ای عن فلان قالَ چنان دان که پیش من      آرایش کراسه و تمثال دفتر است

در حلیمی بیت به کسایی نسبت داده شده و ضمناً ضبط مصراع اول چنین است: ای عن فلان و قال فلان دان که پیش من.

البته معلوم نیست ضبط حلیمی در این بیت بهتر از ضبط لغت فرس باشد. منظور نویسنده این سطور از نقل این بیت، اشاره به انتساب شعر در حلیمی به کسایی است.

در لغت فرس، ص ۲۹۵، به نقل از چاپ هرن، ذیل «چنگ و شنگ» برای شنگ به معنی درختی بی‌برگ که چوبی سخت دارد، بیت زیر از مُنجیک آمده است:  
ای تو چو شنگی که همچو شنگ کنی جنگ (؟)

وی تو چو مومی که همچو موم کنی سنگ

که معنی آن کاملاً نامفهوم است؛ این بیت در حلیمی به صورت زیر آمده است:  
ای تو شوخی که بشکنی سر سرچنگ وی تو چوبی که همچون موم کنی سنگ  
شاید به کمک این ضبط بتوان بیت را تصحیح کرد. «سرچنگ» احتمالاً مصحّف «سرجیک» به معنی سرهنگ است (رجوع شود به لغت فرس، ص ۲۸۷)، اما با ضبط «شوخ» بیت نمی‌تواند شاهد «شنگ» باشد. حال اگر به جای شوخ، شنگ را بگذاریم و «چو» را هم از ضبط لغت فرس به ضبط حلیمی اضافه کنیم، شکل مصراع چنین می‌شود: ای تو چو شنگی که بشکنی سر سرجیک. مصراع دوم را هم می‌توان با کمک از هر دو ضبط به صورت زیر تصحیح کرد: وی تو چو چوبی که همچو موم کنی سنگ.  
ادوارد زاخائو و هرمان اِته در کتاب زیر، ص ۹۹۸، سال درگذشت حلیمی را ۹۲۸ دانسته‌اند:

E.Sachau and H.Ethé, Catalogue Of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodiean Library, Oxford, Clarendon Press, 1889.

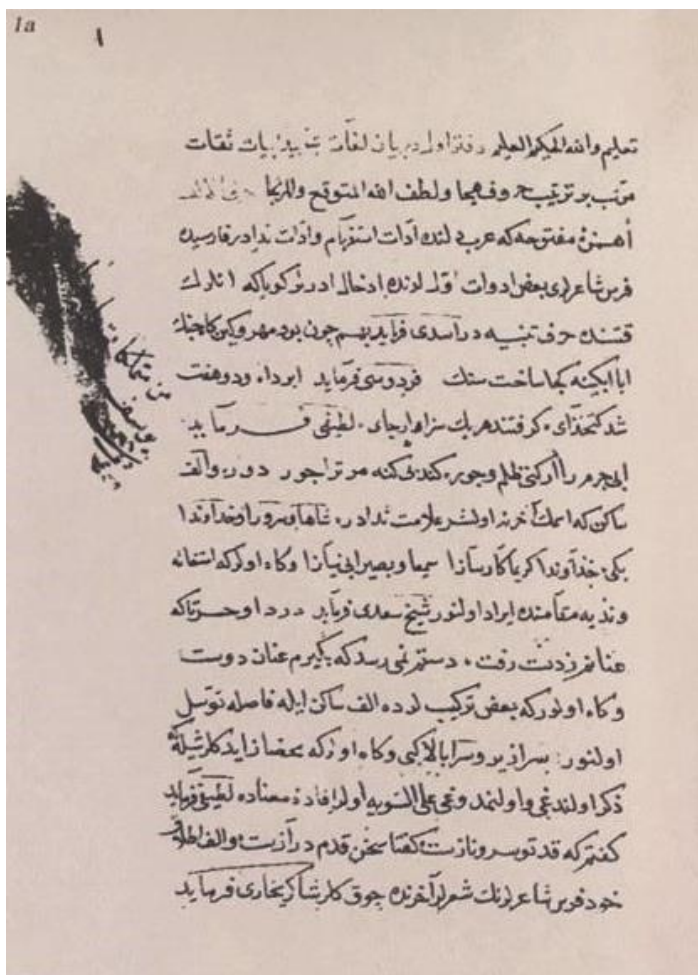


تصویر صفحه یک نسخه لاله‌لی

1b

# لغته خلیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ  
 حمد بالغ ۶ وثنای بی دریغ مرشد ابراهیم جل جلاله و عمر نواله  
 که شرح کنند صد و اردست از بهر اسلام و برکتش نورشور است  
 اندر دل نام و درود و سلام و غایبای نام بر روح پاک سیال است  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و برار و احصا او باد  
 ما اخلف الا لسن بین العباد و چنین میگوید ضعیف  
 شکست بال و نجف بر کشته حال المتوسل الی ماینا ل  
 ما للطفی لاهقی و العون العلیقی لطف الله بن ابی یوسف  
 الحلقی شکر الله مساعیه و جعل الی الخیر داعیه که چون بهر زبان  
 ملاحت کتاب جامع بر الطایف آریده و بنام بحر الغرایب  
 اشتهار داشته و کسی بروی دستش افزاشته در مشکلا  
 که مفرود کشتند بر سوی نقاره و حقیر مفرود کشتند پس  
 بر حرم و نیاز ایشان رفتی بردم و قصد توضیح این کتاب  
 کردم و شرح او را بردم و دفتر تقسیم کرده  
 و در هر دفتری صد هزاران فریاد تعلیم



## مناسبات و پیوندهای ادبی میان ایران و تاجیکستان

باقر صدری نیا\*

### اشاره

بیست و دو سال پیش در مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان که در شهر مشهد برگزار شده بود، پشت تریبون دربارهٔ رمز و راز شکوفایی دانش و اندیشه در عهد سامانی سخن می‌گفتم، لحظه‌ای نگاهم به میان جمع دوید و بر سیمای کسانی که در ردیف نخست نشسته بودند لغزید. دو چشم نافذی به من دوخته شده بود. این نگاه کاونده تا پایان سخن بارها نگاهم را ربود. در همان حال که به سخنانم ادامه می‌دادم، مراقب بودم که در برابر این نگاه نافذ و کاونده رشتهٔ کلام را گم نکنم. پس از پایان سخن به هنگام عبور از کنار ردیف اول، به استقبال آمد، صمیمانه اظهار لطف و محبت کرد، و اینکه از دیروز منتظر بود تا ببیند از تبریز چه کسی در مجمع سخن خواهد گفت و اینکه سخنانم چنین و چنان بود. از لطف بی‌شائبه و صمیمانه‌اش سپاسگزاری کردم و به سراغ دوست دانشورم قهرمان سلیمانی رفتم که در همان حوالی بود و از برگزارکنندگان آن مجمع علمی. نام و نشان این ناشناس همدل و ژرف‌نگر را پرسیدم و چنین بود که بیست و دو سال پیش در یکی از روزهای سال ۱۳۷۸ برای نخستین بار با استاد علی‌اشرف مجتهد شبستری آشنا شدم.

شب همان روز میهمان دانشگاه مشهد بودیم؛ در فضای باز، کنار استخر میزهای غذاخوری را چیده بودند با دوستم دکتر رحمان مشتاق مهر پشت میزی نشسته بودیم.

---

\* عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی، استاد دانشگاه تبریز، ادیب، نویسنده.

قسمت شمالی کنار استخر را به میهمانان اهل سیاست اختصاص داده بودند که معاون رئیس جمهور، وزیر فرهنگ و دیگرانی از تاجیکستان و صاحب‌منصبانی از ایران از آن جمله بودند. صدایی از بلندگو جناب مجتهد شبستری را به حضور در جمع اهل سیاست دعوت کرد. به هنگام عبور به قصد حضور در جمع اهالی سیاست، چشمش به ما افتاد و از ادامه مسیر صرف‌نظر کرد و بر سر میز ما نشست. این رفتار بزرگوارانه او در نظر من معنی‌دار بود و حکایت از ارج فرهنگ بر سیاست در نگاه او داشت. شب فرخنده‌ای بود و مجال مغتنمی برای آشنایی با مردی جهان‌دیده و ورزیده در حوزه سیاست و فرهنگ. از همه‌جا سخن گفتیم، از تبریز تا تاجیکستان. او از اقدامات و تجربه‌هایش در دوران جنگ‌های داخلی تاجیکستان برای ما گفت و از بسیاری چیزهای دیگر و دیگر هم. کلامش دل‌نشین بود و حکایت از دریافت ژرف از قدرت نفوذ و تأثیر فرهنگ و رموز و ظرایف سیاست داشت. پس از آن شب مبارک در حلقه ارادتمندان او درآمد. ارادت دیرینه‌ام به برادر بزرگوارشان حضرت استاد محمد مجتهد شبستری هم مقوم این ارادت و آشنایی شد. در چند سفری که بعد از آن دیدار به تاجیکستان داشتم تأثیر اقدامات این سفیر کبیر کشورمان را به‌عیان در آنجا دیدم و از اینکه چنین سفیر کاردانی در آن دیار داشتیم به خود بالیدم.

بی‌گمان امروز استاد علی‌اشرف مجتهد شبستری یکی از نمادهای دوستی میان ملت ایران و تاجیکستان است و نام گرامی او همواره تداعی‌گر نام تاجیکستان است. از این رو این یادداشت را که در مجال تنگ و با شتاب به نگارش درآمده است، گرچه درخور ارجنامه آن ارجمند نیست، با آرزوی سلامت و سرفرازی افزون‌تر تقدیم حضرتش می‌کنم.

\*\*\*

سرزمین‌های پهناوری که امروزه مرزهای سیاسی گوناگون آن‌ها را از هم جدا می‌کند در قرن‌های گذشته بیش‌وکم سرزمین واحدی تلقی می‌شدند و علی‌رغم حکمرانان متعددی که در این قلمرو پهناور فرمان می‌راندند، مشترکات گوناگون اعتقادی، فرهنگی و ادبی، مردم همه این سرزمین‌ها را به یکدیگر پیوند می‌داد. اکنون نیز علی‌رغم همه تحولاتی که در طول تاریخ رخ داده و علی‌رغم همه خط‌کشی‌های سیاسی، نژادی و

زبانی، همچنان این میراث مشترک زنده و پابرجاست و می‌تواند تعمیق یابد و به تفاهم‌ها یاری رساند.

ایران و تاجیکستان، تبریز و خجند، همه متعلق به حوزه فرهنگی واحدی هستند که در گذشته‌های دور ایران نامیده می‌شد. علقه‌ها و پیوندها میان این سرزمین‌ها و اقوام گوناگون آن‌ها در گذشته آن‌چنان استوار بود که اگر کسی از دوردست‌های خراسان و فرارودان به تبریز می‌آمد، خود را در این شهر هرگز چون بیگانه‌ای در سرزمین غریب نمی‌پنداشت. تاریخ گواه این واقعیت است؛ چنان‌که وقتی ناصرخسرو قبادیانی راه‌های طولانی را درمی‌نوردد و شهرها و روستاهای بسیاری را پشت سر می‌گذارد و از بلخ و قبادیان تا تبریز راه می‌پوید و چون در بیستم صفر ۴۳۸/ دهم شهریور ۴۲۵ شمسی به این شهر می‌رسد، هرگز خود را بیگانه‌ای در سرزمین غریب نمی‌یابد؛ با قطران تبریزی می‌نشیند و با هم دیوان منجیک ترمذی و دقیقی طوسی را می‌خوانند. اینکه در نیمه نخست قرن پنجم که هنوز از درگذشت دقیقی و منجیک زمان زیادی نگذشته بود، دیوان این دو شاعر خراسانی و فرارودانی در تبریز خوانده می‌شد، گواه وجود پیوندهای فرهنگی، ادبی و معنوی ژرف و دیرینه‌ای میان خراسان بزرگ و آذربایجان در آن روزگاران است. گزارشی که ناصرخسرو از دیدار خود با قطران تبریزی در سال ۴۳۸ ق به دست می‌دهد از جمله حاوی یکی از نمودهای دیرینه پیوند فرهنگی تبریز و فرارودان است.

«در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۹)

### کمال خجندی، نماد پیوند ادبی و فرهنگی ایران و تاجیکستان

در اینجا با صرف نظر از حضور بسیاری از اهل ادب و عرفان خراسانی در تبریز و آذربایجان، به مورد دیگری که موید وجود مناسبات فرهنگی کهن میان ایران و تاجیکستان است اشاره می‌کنم و آن حضور کمال خجندی، شاعر سرشناس قرن هشتم خجند، در تبریز است. وقتی کمال خجندی به هنگام بازگشت از سفر حج به تبریز رسید، چنان دلبسته این شهر شد که از ادامه سفر و بازگشت به خجند صرف نظر کرد و

به تعبیر دولتشاه سمرقندی در آن شهر جنت‌مثال متوطن شد. بعدها نیز که خان قبیچاق به تبریز یورش آورد و پس از تصرف شهر، کمال را به همراه گروهی از صنعتگران و صاحب‌نامان تبریز به دشت قبیچاق و شهر سرای انتقال داد. این شاعر و عارف خجندی پیوسته دل‌نگران یاران تبریزی خود بود و همواره چشم‌انتظار رسیدن نامه‌ای از دوستان تبریزی.

یک نامه رسیدی به تو از جانب تبریز      گر یاد تو بر خاطر احباب گذشتی  
(کمال خجندی، ۱۳۷۵: ۳۷۲)

در همان هنگام اقامت اجباری در شهر سرای بود که اشتیاق خود را به دیدار دوباره تبریز و محله‌های گجیل، چرنداب و سرخاب آن در ضمن شعری این‌گونه بیان کرده است:

تبریز مرا به جای جان خواهد بود      پیوسته بدو دل‌نگران خواهد بود  
تا درنگشم آب چرنداب و گجیل      سرخاب ز چشم من روان خواهد بود  
(حشری تبریزی، ۱۳۷۱: ۶۳)

دل‌بستگی کمال به تبریز یک‌سویه نبود؛ مردم تبریز نیز به او ارادت می‌ورزیدند. این سخن دولتشاه که می‌نویسد اندک‌زمانی پس از ورود شیخ خجند به تبریز «شیخ را جمعیت و شهرت عظیم دست داد و اکثر بزرگان آن شهر مرید شیخ شدند.» (دولتشاه سمرقندی، بی‌تا: ۳۶۴) مبالغه‌آمیز و گزافه‌آلود نیست و درست به دلیل همین علاقه و دل‌بستگی متقابل بود که کمال خجندی در اولین فرصت ممکن، با ورود سپاهیان امیر تیمور به سرای و برچیده شدن حکومت توقتمش‌خان، حاکم قبیچاق، آن شهر را ترک گفت و به جای عزیمت به خجند با شتاب راهی تبریز شد و تا پایان عمر در این شهر با حرمت و عزت بسیار زندگی کرد و در همان باغ و خانقاهی که ظاهراً سلطان حسین جلایر برای او تدارک دیده بود چشم از جهان فروبست و در همان‌جا به خاک سپرده شد (حافظ حسین کربلایی، ۱۳۴۴: ۱/ ۵۰۲). همچنان‌که کمال در زمان حیات و اقامت خود در تبریز مورد احترام مردم این شهر بود، امروز نیز پس از گذشت قرن‌ها نام او به حرمت برده می‌شود و باغ و آرامگاه او همچون مکان مقدسی گرامی داشته می‌شود. اگر در اشاره به کمال اندکی به تفصیل گرایم از آن‌رو بود تا بدین نکته تأکید بورزم که پیوند وثیق و دیرینه‌ای از دیرباز میان تبریز و خجند و ایران و تاجیکستان برقرار بوده

و امروز نیز، مانند آن روزهای دور، کمال خجندی نماد این پیوند کهن شمرده می‌شود. پیوندهای ادبی میان ایران و تاجیکستان از اواخر دوره حکومت صفویان به بعد به دلایل گوناگونی که اینجا مجال طرح و تبیین آن‌ها نیست، رو به سستی نهاد و این وضعیت در عصر سلطه طولانی مدت شوروی بر این سرزمین در مقاطعی تا سرحدّ انقطاع پیش رفت، با این حال هرگز نه تنها گسسته نشد، بلکه عواملی موجب بازآفرینی پیوندها و تقویت مناسبات ادبی از لونی دیگر شد.

### ابوالقاسم لاهوتی، پیشگام شعر معاصر تاجیک

بی‌گمان در بازآفرینی این پیوندها در سال‌هایی که تاجیکستان نیز در میانه دیوارهای آهنین کشیده شده بر گرداگرد اتحاد جماهیر شوروی محصور بود، ابوالقاسم لاهوتی (متوفای ۱۳۳۶ ش) سهم درخورِ اعتنایی داشت. لاهوتی را می‌توان شاعر ایرانی - تاجیک و پیشگام شعر معاصر تاجیکستان به‌شمار آورد. او که پس از شکست قیام بدفراجامش در بیستم بهمن ۱۳۰۰ شمسی به خاک شوروی پناهنده شده بود (بیات، ۱۳۹۳: ۳۳-۹۸) سال‌های طولانی در تاجیکستان زیست و به سبب توانایی‌های ادبی و ذوق و طبع تربیت‌یافته خود و هم با برخورداری از حمایت هیئت حاکمه وقت شوروی توانست تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر شعر و شاعران تاجیک بگذارد. او سراینده سرود ملی تاجیکستان در دوران اتحاد جماهیر شوروی بود و بسیاری از شاعران جوان تاجیک در سال‌های مقارن با جنگ جهانی دوم و پس از آن از وی تأثیر پذیرفته بودند که از آن جمله می‌توان به میرسعید میرشکر، میرزا تورسون‌زاده و دیگران اشاره کرد. تأثیر او بر شاعران نسل بعد تاجیکستان و کسانی مانند مؤمن قناعت، لایق شیرعلی، بازار صابر و دیگران نیز درخور مطالعه و بررسی است.

در یک ارزیابی واقع‌بینانه گریزی جز پذیرفتن این حقیقت نیست که لاهوتی تأثیر دوگانه‌ای بر شعر تاجیکستان نهاد. این تأثیر از جهتی سازنده و از جهت دیگر مخرب بود. شعر لاهوتی از حیث بهره‌مندی از زبان پیراسته و اسلوب شعر ایران در جایگاهی برتر از شعر شاعران آن روز تاجیکستان قرار داشت و از این حیث توانست سرمشق شاعران تاجیک قرار گیرد و شعر تاجیک را ارتقا دهد. این در حالی بود که بسیاری از سروده‌های او پس از پناهنده شدن به شوروی، از آن حس و حال و استحکام ساخت و

صورت پیش از این دوره بهره چندانی نداشت؛ به جز تعدادی از اشعارش که در جریان جنگ جهانی دوم سروده شده و ضمن آن‌ها مردم را علیه یورش سپاهیان آلمان به خاک شوروی و ایستادگی در برابر فاشیسم فراخوانده است و نیز برخی از غزل‌هایش، بسیاری از سروده‌های دیگر او، به خصوص آثاری که بر اساس اقتضای سیاست حاکم بر دوران استالین و مطابق تعالیم حزبی و موازین رئالیسم سوسیالیستی سروده شده بود، به تعبیر استاد محمدجان شکوری، محقق شناخته شده تاجیک، از حد شعرگردانی شعارها فراتر نمی‌رفت. داوری شادروان محمدجان شکوری درباره انحطاط شعر لاهوتی پس از استقرار در خاک شوروی، به‌ویژه در سال‌های اقامت در تاجیکستان، عالمانه و مبتنی بر تأمل دقیق است؛ او می‌نویسد: «ابوالقاسم لاهوتی آن‌گاه که از ایران به شوروی پناهنده شد (۱۹۲۲م) بنیان فلسفی شعرش قوی بود. در کشور شوروی هم شعرهایی از قبیل قصیده کرمل (۱۹۲۲م) یک سلسله رباعی و غزل‌ها سروده است که از بینش فلسفی او گواهی می‌دهد. اما بعدتر، خصوصاً در دهه سی قرن ما، شعر اجتماعی لاهوتی مضموناً از دستورهای دستگاه ایدئولوژیک روز پیروی کرده است و بس. در سال‌های جنگ ضد فاشیسم آلمان در شعر لاهوتی باز جمع‌بست‌های عمیق عموم‌سانی موقع بیشتر پیدا کرده است؛ چون خود مبارز بود، جنگ آزادی‌خواهی باز چشمه الهام ماهیات‌جویی او را بجوش آورد.» (شکوراف [شکوری]، ۱۳۷۴: ۹۷-۹۸؛ برای دیدن برخی از این سروده‌ها، نک: لاهوتی، ۱۳۵۸: ۸۲-۱۳۸، ۲۷۵-۲۸۰)

قطع نظر از سیر دگرگونی و فراز و فرود شعر لاهوتی (درباره شعر او از جمله، نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۹۹: ۴۱-۴۹، صدری‌نیا، ۱۳۷۵) در اینکه او بر شعر معاصر تاجیکستان تأثیر قابل ملاحظه‌ای نهاد و به‌نوعی توجه شاعران آن دیار را به شعر و ادب ایران معطوف کرده است، نمی‌توان تردید ورزید.

### بازسازی مناسبات ادبی و فرهنگی

علی‌رغم دیوارهای آهنینی که بر گرد شوروی آن روزگار کشیده شده بود، از حدود اواخر دهه شصت و هفتاد میلادی گهگاهی هنر و ادبیات ایران می‌توانست از این دیوارها عبور کند و به تاجیکستان برسد. سفرگروهی از اهل دانش و ادب ایران، مانند دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر لطفعلی صورنگر، نادر نادرپور و دیگران به تاجیکستان



در سال ۱۳۴۶ش و حضور آن‌ها در محافل علمی و دانشگاهی و گفت‌وگو با هنرمندان، شاعران و دانشوران آن سامان، در تقویت و تحکیم مناسبات ادبی و فرهنگی ایران و تاجیکستان سهم درخور توجهی داشت. از آن پس بود که آثار ادبی و تحقیقی مؤسسات علمی و فرهنگی ایران و آثار برخی از شاعران ایرانی به دست دانشوران و سخنوران تاجیک می‌رسید و در جهت‌دهی به تحقیقات و خلاقیت‌های آنان تأثیر می‌نهاد. درحقیقت می‌توان سفر هیئت هنرمندان و دانشوران ایرانی به تاجیکستان و تداوم روابط فرهنگی متعاقب آن را نقطه عطفی در مناسبات ادبی و فرهنگی ایران و تاجیکستان در دوران معاصر تلقی کرد. تأثیر این دیدار را از جمله می‌توان در تحوّل تدریجی شعر تاجیکستان و رویکرد برخی از شاعران آن سامان به سرودن دوبیتی‌های به‌هم پیوسته و شعر نو دید. درحقیقت پس از این رویداد فرهنگی بود که شاعران تاجیک با شعر نیما، نادرپور، فروغ، اخوان و دیگران آشنایی یافتند و تحت تأثیر آن‌ها به سرودن شعر نو روی آوردند؛ چنان‌که امروز تأثیر شعر نو ایران را در شعر شاعرانی نظیر لایق شیرعلی، بازار صابر، گلرخسار، عسکر حکیم و حتی در سروده‌های شاعر غزل‌پردازی مانند فرزانه خجندی می‌توان آشکارا دید. امروز بسیاری از شاعران معاصر ایران، از شهریار و نیما تا سپهری و دکتر شفیع کدکنی، در میان دانشوران و دانشجویان و اهل ادب تاجیکستان شناخته شده هستند و بی‌گمان این آشنایی در آینده عمق افزون‌تری خواهد یافت و شعر معاصر ایران تأثیر ژرف‌تری بر شعر شاعران جوان تاجیک خواهد گذاشت؛ چنان‌که هم‌اکنون نیز می‌توان این تأثیر را به‌روشنی دید. با این حال ارزیابی دقیق‌چندوچون این تأثیر و تأثر نیازمند پژوهش مستقلی است که این یادداشت مجال پرداختن به آن را ندارد.

این نکته را نیز باید بیفزایم که به نظر می‌رسد در سال‌های حاکمیت شوروی میان نویسندگان ایرانی و تاجیک حوزه ادبیات داستانی ارتباط و مراوده قابل ملاحظه‌ای وجود نداشت و احتمالاً آثار داستان‌نویسان ایرانی بنابر ملاحظات و محدودیت‌های سیاسی روزگار به آسانی در دسترس نویسندگان تاجیک قرار نمی‌گرفت، از این رو داستان‌نویسی در تاجیکستان همچنان تحت تأثیر اسلوب و چهارچوب‌های داستان‌نویسی مبتنی بر رئالیسم سوسیالیستی رایج در سال‌های پس از انقلاب اکتبر روسیه باقی ماند و برخلاف شعر از تحولات داستان‌نویسی ایران تأثیر نپذیرفت. با این حال امروزه برخی از

نویسندگان ایران در میان اهل ادب تاجیکستان شناخته شده هستند، اما این شناخت در آن حد نیست که به تأثیرگذاری و تأثیرپذیری چشمگیری بینجامد. علاوه بر این، نمی‌توان بر نیروی بی‌مثال شعر در عبور از موانع و مرزهای گوناگون و حتی دیوارهای آهنین چشم بست. این نیز عامل دیگری بود که موجب می‌شد تا شعر شاعران ایرانی به مراتب آسان‌تر از آثار داستانی در دسترس شاعران تاجیکستان قرارگیرد. بر این همه باید دل‌بستگی عمیق مردم تاجیکستان را به شعر افزود تا ابعاد توجه شاعران آن دیار به شعر شاعران ایران با وضوح بیشتری دیده شود. جایگاه شعر در میان مردم تاجیکستان به مراتب والاتر از انواع دیگر ادبی بوده است و این نیز عامل دیگری بود که اعتنا و توجه اهل ادب آن سرزمین به شعر سخنوران ایران بیش از انواع دیگر ادبی و از جمله ادبیات داستانی باشد.

امروزه در میان شاعران تاجیک هم کسانی را می‌توان یافت که به سرودن شعر کلاسیک و سنتی تمایل دارند و هم نوگرایان و نوسراییانی که در طرزها و قالب‌های نو طبع‌آزمایی می‌کنند و شعر آزاد و حتی سپید می‌سرایند و هم کسانی را که دستی در آن دستی در این دارند. باین حال تا آن‌جا که می‌دانم هنوز شاعران تاجیک در عرصه شعر نو نوسفرند و سروده‌های آنان در این شیوه به پختگی، انسجام و استحکام لازم نرسیده است. مطالعه محدود من مؤید آن است که شاعران تاجیک در قالب‌ها و طرزهای کهن مهارت و قابلیت افزون‌تری در قیاس با قالب‌ها آزاد و نو دارند. به‌عنوان مثال می‌توان از خانم فرزانه خجندی نام برد. او را به‌اعتباری می‌توان از نسل چهارم شاعران معاصر تاجیک به‌شمار آورد. فرزانه در سرودن غزل مهارت و چیره‌دستی ستایش‌برانگیزی دارد؛ بسیاری از غزل‌هایش هم از حیث ساخت و صورت و هم از جهت درونمایه و برخوردار از پشتوانه و غنای فرهنگی و فکری در شمار بهترین غزل‌های معاصر تاجیک قرار می‌گیرد و می‌توان با چشم‌پوشی از تمایزهای زبانی با آثار شاعران غزل‌سرای معاصر ایران قابل مقایسه دانست؛ اما سروده‌های نوگرایانه او با همه شور و عاطفه و دلپذیری که در آن‌ها هست (خجندی، ۱۳۸۵: صفحات مختلف) هنوز به آن پایه از انسجام و استحکام نرسیده است که بتوان آن‌ها را با آثار شاعران نوسرای ایرانی مقایسه کرد. این تفاوت و تمایز البته بسیار طبیعی است، زیرا که شعر تاجیک و به‌تبع آن شعر فرزانه خجندی هم به تازگی قدم در راه نوجویی گذاشته است، و باید مقداری

زمان بگذرد و تجربه‌های تازه اندوخته شود تا به آن درجه از پختگی و کمال دست یابد. به نظر می‌رسد که ذهن و زبان شاعر تاجیک هنوز با سنت شعری گذشته انس و الفتی به مراتب بیش از شعر نو دارد.

### در تکاپوی هویت و بازگشت به میراث مشترک

در بررسی شعر و ادب معاصر تاجیک نمی‌توان این واقعیت را از نظر دور داشت که از زمان رهای ادبیات و شعر تاجیک از قید و بند اصول رئالیسم سوسیالیستی سه دهه پیشتر نگذشته است. رئالیسم سوسیالیستی نه فقط ادبیات درخشان رئالیستی قرن نوزده و اوایل قرن بیستم روسیه را به سوی انحطاط هنری و شعارزدگی سوق داد، بلکه ادبیات ملت‌های دیگر تحت سلطه و از جمله تاجیک‌ها را هم که به تازگی و از اواخر قرن نوزدهم در راه نوجویی گام نهاده بودند، از پویایی بازداشت و به ورطه شعرگردانی شعارها و بیانیه‌ها و سخنرانی‌های حزبی کشاند. این ویژگی در شعر شاعران نسل دوم و کسانی مانند میرزا تورسون‌زاده و میرسعید میرشکر بارزتر به چشم می‌آید.

در شعر شاعران نسل بعد تاجیک، از دهه هفتاد میلادی قرن بیستم، به تدریج بارقه‌های اندیشه متفاوتی دیده می‌شود که می‌توان آن را با عنوان هویت‌جویی و بازگشت به خویش صورت‌بندی کرد. پرداختن به میراث معنوی نیاکان و توجه به شخصیت‌های تاریخی و اساطیری، از جمله ویژگی‌های شعر شاعران نسل سوم تاجیک است. از هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی در آستانه فروپاشی قرار گرفت این هویت‌جویی نوستالژیک بیش‌ازپیش در شعر تاجیک انعکاس یافت و با استقلال تاجیکستان اوج گرفت. این هویت‌جویی با آرزوی تجدید ادوار پیروزمند تاریخ، دوران یگانگی خراسان بزرگ همراه است. در این سروده‌هاست که می‌توان نوعی حسرت به گذشته‌های دور و تجدید عظمت‌های بربادرفته و یا مدفون شده در اعماق قرون را و آرزوی بازگشت دوباره به ریشه‌ها و اصالت‌ها و فرهنگ معنوی پیشینیان و پیوند دوباره با حقیقت وجودی خود را دید. به نظر می‌رسد این آرزو و حسرت در سروده‌های لایق شیرعلی بیش از شاعران دیگر تاجیک بازتاب یافته باشد. جای‌جای سروده‌های او حکایت این حسرت و ضرورت بازگشت به اصل است. این هویت‌جویی و بازگشت به اصالت‌ها را از جمله در شعر «ریشه من، اصل من» می‌بینیم:

اصل من، ایران من، بنیاد من  
باد بر کف شد هنرآباد من  
شادبختم که تویی ارشاد من  
آتش عشق نخست ایجاد من  
کوره من، کاوه حداد من  
توشه تاریخ را اولاد من  
خانه ایمان من، میعاد من

(لایق، ۱۳۷۹: ۷۲-۷۴)

لایق شیرعلی در سروده دیگری تاجیکان را به بازگشت به خویش فرامی خواند و خطاب به آنان می گوید:

تاجیکا، اصل خویش را دریاب  
بازیابی خویش اگر خواهی  
ورنه فردات بی نشان شدن است  
بازگشتت به اصل خویشتن است

(همان، ۳۶۷)

این اندیشه و آرزو یک بار دیگر در ساقی نامه او بازتاب صریحی یافته است. شاعر در خلال این شعر آرزو می کند اجزای ازهم گسسته خراسان بزرگ به یکدیگر پیوندند و یکبار دیگر دوران مجد و عظمت پیشین را تجدید کنند:

بده ساقی آن می که من ما شویم  
ز هر جا بیاییم و یکجا شویم  
همه در تکاپوی فردا شویم  
همه قطره هاییم و دریا شویم

(همان، ۳۳)

شاعر در بندهای دیگر این شعر با تعبیر گونه گون این اندیشه را بسط می دهد و در بند پایانی آرزو می کند:

یکی آید و گوید از جان ما  
به هم جوش خورای خراسان ما

(همان، ۳۹)

آرزوی بازگشت به اصالت ها و احیای فرهنگ معنوی نیاکان در شعر شاعران دیگر این نسل، از جمله بازار صابر، مومن قناعت، گل رخسار و دیگران، نیز انعکاس گسترده ای یافته و به نسل چهارم شاعران تاجیک رسیده است. فرزانه خجندی به عنوان یکی از شاعران این نسل ضمن ساقی نامه خود که به اقتضای «ساقی نامه امروز» لایق

شیرعلی سروده و تضمین مصراع‌ی از ساقی‌نامه لایق گواه تأثیرپذیری وی از شعر این شاعر پرآوازه تاجیک است، همان معانی و دعوت به بازگشت را از نو سر داده است:

بیا ساقی آب گوارا بریز      مریز آب، نور اهورا بریز  
چنین گفت آن نای نالان ما      «به هم جوش خورای خراسان ما»  
بیا روح سبز بهاران شویم      در این مرز ناشسته باران شویم  
بیا وصل گویم از چپ و راست      که بر قوم بشکسته آن مومیاست

(خجندی، بی تا: ۱۸۵-۱۸۶)

بدین ترتیب پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و گسستن زنجیر رئالیسم منحن و ضد هنری که به ناروا عنوان رئالیسم سوسیالیستی یافته بود، مجال نو برای ادبیات، شعر و هنر تاجیک فراهم آمد تا شاعران و هنرمندان تاجیک بتوانند با کشف میراث معنوی و فرهنگی مشترک و دیرپای خویش با شتاب افزون تری در مسیر تعالی و تکامل گام بردارند. بی‌گمان بهره‌گیری از تجربه‌ها و آموزه‌های ادبی و هنری شاعران ایران‌زمین، توشه راه ارزنده‌ای برای آنان در پیمودن راه آینده خواهد بود. اکنون طلیعه این حرکت تکاملی را در آثار شاعران و هنرمندان تاجیک به‌روشنی می‌توان دید.

## منابع

- بیات، کاوه (۱۳۹۳) کودتای لاهوتی، پردیس دانش. تهران.
- حافظ حسین کربلایی تبریزی (۱۳۴۴) روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح جعفر سلطان القرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- حشری تبریزی، ملامحمد امین (۱۳۷۱) روضه اطهار، تصحیح عزیز دولت آبادی، انتشارات ستوده، تبریز.
- خجندی، فرزانه (۱۳۸۵) مجموعه شعر سوز ناتمام، نشرسانش، تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰) «ساقی‌نامه»، مندرج در سفیر کبیر، ارجمانه علی‌اشرف مجتهد شبستری (ج ۱) به اهتمام فاتح عبدالله و میرزا شکورزاده، نویسه‌گردانی به فارسی: رضا نقدی، خردگان، تهران.
- دولت‌شاه سمرقندی (بی تا) تذکره الشعراء، تصحیح محمد عباسی، کتابفروشی بارانی، تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۹) «لاهوته کرمانشاهی»، بخارا، شماره ۱۳۶.

شکوراف [شکوری]، جان محمد (۱۳۷۴) «نگاهی به ادبیات تاجیکی سده بیست»، ایران شناخت، شماره اول.

شیرعلی، لایق (۱۳۷۹) روح رخس، گلچین اشعار استاد لایق شیرعلی، به کوشش میرزا شکورزاده، انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران.

صدری‌نیا، باقر (۱۳۷۵) «اندیشه ملیت در شعر ابوالقاسم لاهوتی»، ایران شناخت، سال ۲، شماره ۵.

فاتح، عبدالله؛ میرزا شکورزاده (۱۴۰۰) سفیر کبیر، برگردان رضا نقلی، به کوشش مجید اسدی و جواد رسولی، خردگان، تهران.

کمال خجندی (۱۳۷۵) دیوان کمال خجندی، تصحیح عزیز دولت آبادی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

لاهوئی، ابوالقاسم (۱۳۵۸) دیوان لاهوتی، به کوشش احمد بشیری، انتشارات امیرکبیر، تهران.

## چلبی تبریزی و نسخه‌های دستنویس دیوان او

(از فارسی‌گویان گمنام آذربایجان در سدهٔ دهم هجری)

محمد طاهری خسروشاهی\*

### تقدیمیه

گویا از همان نخستین ادوار تاریخ ایران پس از اسلام، مسئلهٔ سیاست، نظر بسیاری از رجال علمی، فرهنگی و چهره‌های ادبی را به خود معطوف ساخته و همین توجه به پیوند فرهنگ و سیاست، موجب پدیدآمدن آثاری با موضوع «سیاست‌نامه» و «نصیحت‌الملوک» شده است. از بررسی مستندات تاریخی و ادبی چنین برمی‌آید که هدف عمدهٔ بسیاری از رجال فرهنگی از ورود به حوزهٔ سیاست، ایجاد پیوندی متمایز با نهاد حاکمیت، با استفاده از شگردهای بلاغی بوده است. اگر از چهره‌های مدّاح و مداهنه‌گر در گسترهٔ ایران فرهنگی و به‌ویژه تاریخ شعر فارسی بگذریم، معدودی از رجال فرهنگی، با بهره‌مندی از مراتب ذوق ایرانی و استعداد شگفت‌انگیز ذاتی خویش، توانسته‌اند میان فرهنگ و سیاست پیوند بزنند و با استفاده از همان شگردهای بلاغی و ذاتی، به انتقاد از نهاد قدرت بپردازند و پاره‌ای از نارضایتی‌های عمومی از وضع موجود را به‌صراحت بیان کنند. هدف این رجال فرهنگی از تعامل با دستگاه سیاسی، در عین حفظ استقلال نسبی خود، توصیهٔ نهاد قدرت به برقراری عدالت و برانداختن ظلم و

---

\* عضو هیئت علمی و رئیس مرکز آموزش زبان فارسی به دانشجویان غیرایرانی دانشگاه تبریز، مدیر مسئول و سردبیر مجلهٔ سفینه تبریز، پژوهشگر و نویسنده در حوزهٔ زبان و ادبیات فارسی و تاریخ و ادبیات آذربایجان.

تشویق حاکمیت به پرهیز از خشونت و ریاکاری و رعایت رعیت و توجه به طبقه درویشان و نیازمندان بوده است.

استاد ارجمند، جناب دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، یکی از این چهره‌های نادر و از معدود رجال فرهنگی ایران معاصر است که توانسته نامی نیک و کارنامه‌ای پربرگ و بار در دو حوزه فرهنگ و سیاست از خود به یادگار نهد و در تعامل سیاست و فرهنگ، طرحی نو دراندازد. نگارنده با توجه به مراتب دوستی با استاد و به مناسبت تدوین و انتشار ارج‌نامه ایشان، وظیفه داشت که حقوق استادی محترم و ژرف‌اندیش چون او را با نوشتن مقاله‌ای درخور مقام بلند ایشان ادا کند، اما نظر به قلت بضاعت خود، این یادداشت اندک‌مایه را که متضمن معرفی یک شاعر جدید از آذربایجان به گستره تاریخ ادبیات ایران و شعر عصر صفوی است، تهیه کرد تا به‌مثابه تحفه‌ای ناچیز، تقدیم ایشان نماید.

\*\*\*

#### مقدمه

دوره صفویه با تمام فراز و فرودهای اجتماعی و سیاسی خود، دوره‌ای خاص در تاریخ شعر و ادب فارسی به حساب می‌آید. در برهه‌ای که به «سبک هندی» شهرت دارد، وجود تعداد کثیری از شاعران و رواج شعر و ادبیات در این دوره، شیوه متفاوتی را در تاریخ زبان و ادبیات فارسی رقم زده؛ همچنین گسترش زبان و ادبیات فارسی تا هندوستان، گویندگان بسیاری را به سرایش شعر ترغیب کرده است.

یکی از سخنوران گمنام عصر صفوی در جغرافیای شعری آذربایجان، میرزا محمدرضا چلبی تبریزی است. متأسفانه تاکنون درباره تبیین سوانح عمر و شرح حال و معرفی اشعار این سخنور مهم، که دیوان اشعار او در بسیاری موارد متضمن سروده‌های ناب و نمودار بارزی از ویژگی‌های زبانی و ادبی سبک هندی است، تحقیق جامعی صورت نگرفته است. بنابراین معرفی احوال و آثار او به‌ویژه اگر همراه با معرفی نسخه‌های دستنویس اشعار باقیمانده از او همراه باشد، در احیای میراث مکتوب یکی از فارسی‌گویان آذربایجان در سبک هندی و شعر عصر صفوی حائز اهمیت است.



## الف) اطلاعاتی از سوانح عمر و روزگار تاریخی و ادبی چلبی

## سایه‌روشنی از شرح حال شاعر

میرزا محمدرضا چلبی تبریزی، فرزند حاجی صالح، از فارسی‌گویان آذربایجان در عصر صفوی است. کتاب‌های تاریخ ادبیات، سال تولد او را ذکر نکرده‌اند، منتها چون فوت او در سال ۱۰۷۸ قمری رقم خورده (نک: دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ج ۲: ۵۶۷) و از سویی براساس نوشته ولی‌قلی شاملو در قصص الخاقانی، در سی سالگی درگذشته است؛ (شاملو، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۰۵) بنابراین می‌توان سال ۱۰۴۸ را سال تقریبی تولد او دانست. مؤلف قصص الخاقانی، محل تولد او را ولایت قسطنطنیه ذکر کرده (همان: ۱۰۶) و صاحب تذکره لطایف الخیال نیز او را بزرگ شده مشهد دانسته است. (عارف شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۶۰). چلبی تبریزی گویا در سنین نوجوانی، رحل اقامت در غربت هندوستان افکنده (نک: گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱: ۳۴۴) و در آن دیار «قرابتی با عالی‌جاه، ذوالفقارخان حاکم قندهار به هم رسانیده» است (شاملو، ج ۲: ۱۰۵).

در زمان حیات چلبی، حاکم دست‌نشانده گورکانیان هند در قندهار، ذوالفقارخان پسر اسدخان قره‌مانلو، دولت‌مند و سردار ایرانی تبار شبه‌قاره بود. کتاب‌های تاریخی، از ذوالفقارخان به‌عنوان «نیرومندترین و بلندپایه‌ترین امیر دربار گورکانی» نام برده‌اند. (برزگر کشتلی، ۱۳۸۰ ج چهارم: ۱۲۰۶؛ مدخل ذوالفقارخان).

چلبی تبریزی در سال‌های پایانی عمر به ایران بازگشته و رحل اقامت در مشهد افکنده و در این شهر با تنی چند از سخنوران ایران از جمله صائب تبریزی دیدار کرده است. (دراین‌باره نک: تربیت: ۱۳۹۱: ۱۰۷). مؤلف تذکره نصرآبادی فوت شاعر را در مشهد ثبت کرده (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۳۹۶)، ولی مؤلف قصص الخاقانی، معتقد به درگذشت چلبی در قندهار و بازگشت جنازه او به ایران است. (شاملو، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۰۵).

به نظر ما چون عارف شیرازی در تذکره لطایف الخیال که آن را به سال ۱۰۷۸ در هندوستان به پایان رسانیده، می‌نویسد که: «به صحبتش در مشهد رسیدم» و نصرآبادی که در ۱۰۸۳ به تألیف خود شروع کرده، می‌نویسد: «در قندهار فوت شد»؛ بنابراین معلوم می‌شود که وی بین سال‌های ۱۰۷۸ تا ۱۰۸۳ رُخ در نقاب خاک کشیده است.

ولی‌قلی شاملو در قصص الخاقانی می‌نویسد مزار شاعر را در دارالسعادة حرم امام رضا<sup>(ع)</sup> زیارت کرده است. (شاملو، همان، ۱۰۵).

### چلبی در تذکره‌های عهد صفوی

تذکره‌های عصر صفوی، عمدتاً اطلاعات یکسان، پراکنده، آشفته و غیر منسجمی درباره صاحب ترجمه به دست می‌دهند. مروری بر مطالب برخی از این تذکره‌ها می‌کنیم:

#### تذکره قصص الخاقانی

به نظر می‌رسد مآخذ اغلب تذکره‌های عصر صفوی درباره چلبی تبریزی، کتاب قصص الخاقانی است. ولی قلی بیگ شاملو که خود از شاعران و صوفی مسلکان این دوره است، در این کتاب که تاریخ مختصر عصر صفوی است، در تذکره «دویم» به شرح حال «میرزا محمدرضا مشهور به چلبی» پرداخته و آگاهی‌های اندکی از حیات این شاعر نازک‌اندیش دوره صفویه به دست داده است. (نک: شاملو، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۰۵). عین نوشته مؤلف قصص الخاقانی بدین شرح است:

«چلبی میرزا محمدرضا خلف حاجی صالح تبریزی؛ از جمله صاحب‌خیالان بلاد ایران مشهور به چلبی بوده و مولد آن برگزیده دیوان دانش، ولایت قسطنطنیه است. در فن شاعری زبردست است. دیوانش آنچه به نظر رسیده، از پنج هزار بیت متجاوز است. سن شریفش در عقد سی بود که در قندهار به جوار رحمت جناب قهار پیوسته، حسب‌الفرموده ذوالفقارخان، نعش او را به روضه مشهد مقدس نقل نمودند و مدفنش در قرب جوار امام معصوم در مقام مشهور به دارالسعاده واقع شده؛ از اشعار آبدار آن مستغرق بحار رحمت پروردگار این چند بیت است...». (همان).

#### تذکره نصرآبادی

میرزا محمداطاهر نصرآبادی پس از آن‌که از «مکنت سرشار» و «خست بسیار» پدر شاعر سخن به میان می‌آورد، می‌نویسد:

«اما چلبی مذکور، جوانی بود در کمال قبول ظاهر و باطن، وقتی که فقیر به مشهد مقدس بودم، به صحبت او رسیدم. گویا در اواخر، قرابتی به عالی‌جاه ذوالفقار خان حاکم قندهار به هم رسانید. در آنجا فوت شد و پدرش بعد از او، از سخت‌جانی‌ها در حیات بود. طبعش خالی از لطفی نبود. عنوان تخلص داشت.» (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۳۹۶).

چنان‌که مشاهده می‌شود نصرآبادی برخلاف مولّف قصص الخاقانی معتقد است که چلبی در اواخر عمر به مشهد رحل اقامت کشانده است.

### تذکره لطایف الخیال

محمّد بن محمد عارف شیرازی (دارابی اصطهباناتی)، مولّف تذکره لطائف الخیال، در ترجمه حال چلبی تبریزی می‌نویسد:

«چلبی پسر حاجی صالح تبریزی است؛ اما زاده و نشوونما یافته مشهد است. عنوان تخلّص می‌کند. بسیار نازک‌خیال است. به خدمتش در مشهد رسیدم. میرزا صائب می‌فرمودند که به جرم موزونیت، پدر چلبی خط بیزاری به چلبی داده. به همه حال این شعر که در شأن امام‌الجن والانس گفته، به خط خود به بنده نوشته داده‌اند...» (عارف شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۶۰).

### دیگر تذکرها

ترجمه احوال چلبی تبریزی در برخی دیگر از تذکرهاى مهم عصر صفوی و غیر آن همچون: تذکره حسینی (میرحسین دوست سنهلی، ۱۲۹۲ق: ۲۱۰)، شمع انجمن (نواب صدیق حسن‌خان، ۱۳۸۶: ۲۹۷) تذکره الشعرا (محمّد عبدالغنی فرخ‌آبادی، ۱۳۰۸: ۹۴) قاموس الاعلام (شمس‌الدین سامی فراشری، ۱۲۶۶، ج ۵: ۳۲۲۵)، ریحانة الادب (مدّرس خیابانی، ۱۳۲۶، ج ۳: ۱۳۹) آتشکده (لطفعلی بیگ آذر، ۱۳۳۶: ۳۲) و... ذکر شده، منها اطلاعاتی افزون بر آنچه از تذکرهاى پیشین نقل کردیم، ندارند.

### تذکرهاى معاصرین

محمّدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان، بر آگاهی‌های ما از چلبی تبریزی، تقریباً چیزی نیفزوده است. تنها نکته مهم تربیت، اشاره او به دیدار شاعر با «مولّف تذکره نصرآبادی» و «صائب تبریزی» در مشهد مقدس است:

«محمّدطاهر نصرآبادی و میرزا صائب تبریزی، در مشهد مقدس با عنوان چلبی ملاقات‌ها کرده و هر یک از او در تذکره و بیاض خود اشعاری نقل کرده‌اند. بیت ذیل از بیاض صائب است:

در این دریا کدامین گوهر یکتا وطن دارد که مانند صدف سر بر سر آوردند ساحل‌ها  
این بیت هم در لطایف الخیال نوشته شده است:  
سامانِ جلوه‌گاهِ دگر کن برای خویش کز پرتو تو، آینه را خانه پر شده‌ست»  
(تربیت: ۱۳۹۱: ۱۰۷)

مرحوم عزیز دولت‌آبادی نیز در سخنوران آذربایجان، با تدوین اقوال تذکره‌های  
عصر صفوی دربارهٔ چلبی تبریزی و ذکر چند غزل از او، به تعیین زمان فوت شاعر  
پرداخته است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ج ۲: ۵۶۷).

### ب) سبک شعر چلبی

شعر چلبی را با توجه به ویژگی‌های آن و با در نظر گرفتن زمانه شاعر، باید از چند جنبهٔ  
مختلف مورد بررسی قرار داد. چلبی تبریزی در عصری ظهور کرده که با وجود تکاپوی  
تحول‌خواهی، هنوز حاکمیت بزرگان ادب فارسی مانند مولوی، سعدی و حافظ بر شعر  
فارسی کاملاً مشهود است و شاعران هنوز قادر نیستند خود را از قید اندیشه‌ها و افکار و  
نحوه بیان گذشتگان رها کنند. استقبال از میراث ادبی سلف، تقریباً در اغلب سروده‌های  
چلبی دیده می‌شود و همین امر باعث ایجاد یک برزخ سبک‌شناختی در سبک شعری او  
گردیده است. چلبی از یک‌سو در جست‌وجوی طرز تازه‌ای است و راه‌های دستیابی به  
شیوهٔ جدید را تجربه می‌کند و از سویی دیگر به تأثیرپذیری از پیشینیان نظر دارد. او نیز  
همانند بسیاری از گویندگان معاصر خود، با توجه به شرایط زمانه از یک‌سو دل‌بسته  
سنت‌های شعر فارسی است و از سویی دیگر نمی‌تواند تحولات عصر خود را نادیده بگیرد  
و به آیندهٔ شعر فارسی بی‌توجه باشد؛ لذا برای شناخت شعر چلبی باید میزان تأثر شاعر از  
آثار پیشینیان بررسی شود و پیوند سخنش با آخرین تحول شعر فارسی در دورهٔ شاعر،  
یعنی مکتب وقوع، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. همچنین بایسته است جایگاه او در  
سبک جدید شعر فارسی، یعنی سبک هندی، مشخص شود. در این میان تبیین مختصات  
تشخص سبکی چلبی نیز امری ضروری است.

آنچه از بررسی ویژگی‌های سبک شعری چلبی به دست می‌آید این است که باید  
سخن او را متعلق به دوران کمال و پختگی شعر دورهٔ صفوی دانست. پیروی او از مکتب  
وقوع لحن کلام و زبان شعرش را به زبان عامیانه نزدیک کرده و مضامین سخنش را نیز

محسوس و مادی نموده است. چلبی تبریزی غزل را عرصهٔ بیان عواطف شخصی خود قرار داده که البته این ویژگی موجب شده که تشخص سبکی شاعر با برجستگی خاص در غزل آشکار شود و شعر او را از حالت عمومی دور گرداند و با اندیشه‌ها و مضامین شخصی انباشته کند.

با توجه به تقسیم‌بندی سبک‌های شعر فارسی، شعر عصر صفویه جزء سبک هندی است و به‌طور طبیعی چلبی را نیز باید از گویندگان این شیوه به‌شمار آورد. البته تأمل در ویژگی‌های سبکی شعر او نشان می‌دهد که اشعار چلبی تبریزی افزون بر انتساب به این شیوهٔ شاعری، ریشه در سبک‌های رایج قبل از صفویه نیز دارد. به نظر می‌رسد شعر چلبی و آثار برخی از شعرای اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم را باید آغاز پختگی و اوج‌گیری سبک هندی دانست. «هرچه از قرن یازدهم دور می‌شویم این مسئله با بسامد بیشتری در شعر سبک هندی ظاهر می‌شود و گاه با مبالغه‌های شاعرانه، شکل پیچیده‌تری به خود می‌گیرد تا جایی که افراط در همین مبالغه‌ها سرانجام این شیوه را در سراسیمی سقوط گرفتار می‌کند.» (کاردگر، ۱۳۸۲: مقدمه). اگر بخواهیم برای سبک هندی نقطهٔ آغازین و اوج و فرودی تعیین کنیم، بی‌تردید شعر چلبی در نقطه‌های اوج این شیوه قرار دارد.

### ج) لزوم تصحیح نسخه‌های خطی دیوان چلبی تبریزی

با همهٔ کوشش‌هایی که در سال‌های اخیر برای شناسایی ذخایر مکتوب فارسی و تحقیق و تتبع در آن‌ها انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ ارزشمند انتشار یافته، هنوز کار ناکرده در این حوزه بسیار است و هزاران کتاب و رسالهٔ خطی و نسخهٔ دستنویس موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور، شناسانده، تصحیح و منتشر نشده است. برخی از متون مهم نیز، اگر چه بارها به طبع رسیده‌اند اما، چون تصحیح و انتشار آن‌ها، منطبق بر روش‌های علمی نبوده است به تصحیح مجدد نیاز دارند.

در این میان، توجه به متون عهد صفوی از اهمیت فراوانی برخوردار است. دورهٔ صفویه با تمام فراز و فرودهای اجتماعی و سیاسی خود، دوره‌ای خاص در تاریخ شعر و ادب فارسی به حساب می‌آید. در برهه‌ای که به «سبک هندی» شهرت دارد، وجود تعداد کثیری از شاعران و رواج شعر و ادبیات در این دوره، شیوهٔ متفاوتی را در تاریخ

زبان و ادبیات فارسی رقم زده؛ همچنین گستره زبان و ادبیات فارسی تا هندوستان، گویندگان بسیاری را به سرایش شعر ترغیب کرده است. یکی از آثار نیازمند تصحیح در حوزه شعر فارسی در عهد صفوی، دیوان اشعار چلبی تبریزی است. متأسفانه تاکنون درباره شرح حال و اشعار این سخنور مهم، که آثار او در بسیاری موارد متضمن سروده‌های ناب و نمودار بارزی از ویژگی‌های هنری سبک هندی است، تحقیق جامعی صورت نگرفته است. بنابراین تصحیح انتقادی دیوان او در حوزه احیای میراث مکتوب فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی حائز اهمیت است. بر همین اساس در این بخش از نوشتار به معرفی نسخه‌های دستنویس دیوان چلبی می‌پردازیم. شایان ذکر است تصحیح دیوان این سخنور شعر فارسی، بر مبنای چهار نسخه خطی و مراجعه به برخی جنگ‌های ادبی و سفینه‌های شعری، به قلم نگارنده انجام شده و اینک در مرحله آماده‌سازی برای انتشار است.

### معرفی نسخه‌های خطی دیوان چلبی تبریزی

براساس یک قاعده کلی در تصحیح دواوین شعری و منظومه‌های خطی، هرچه از روزگار شاعر و نویسنده فزونی می‌رویم، تصرف کاتبان در آثار گویندگان بیشتر می‌شود. از این رو، تصحیح علمی و انتقادی متون ادبی، از جمله دیوان‌ها و منظومه‌ها، براساس نسخه‌هایی میسر است که نزدیک به عصر شاعر کتابت شده باشد. خوشبختانه نسخه‌های خطی موجود از دیوان چلبی تبریزی، در سال‌های نزدیک به زمان حیات او کتابت شده است.

### شناخت تاریخی نسخه‌ها

۱. نسخه کتابخانه ملی:

این نسخه به دلیل تقدم زمانی و اشتغال بر کلیات اشعار شاعر، مهم‌ترین نسخه دستنویس اشعار چلبی تبریزی و مورخ به سال ۱۰۷۸ قمری است.

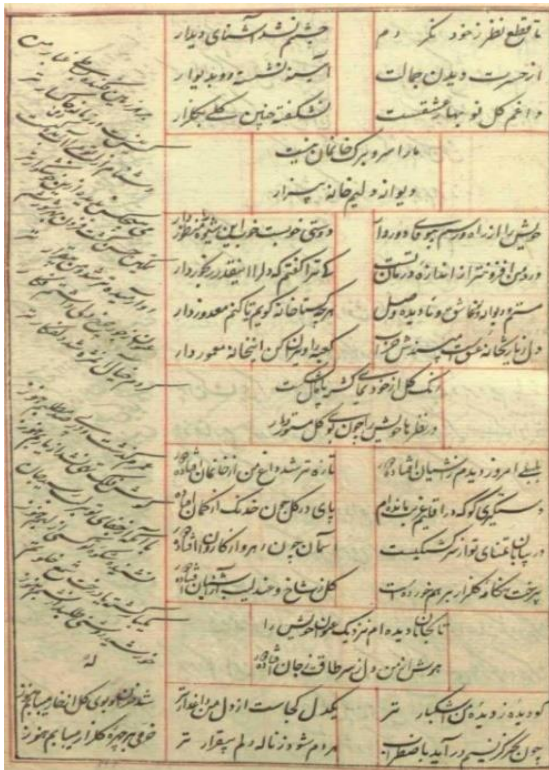
رقم کاتب در انجامه نسخه بدین شرح است:

«تمت الكتاب دیوان ملاً عنوان چلبی تبریزی به تاریخ شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۷۸ تحریر قلم شکسته رقم بنده حقیر کثیر التقصیر محمد رفیع ولد مرحوم مغفور

مبرور آقاسی بیگ انباردار سرکار آستانه مقدسه منوره معطره متبرکه صفیه صفویه حفت به انوار القدسیه گردید، بحق رب العباد».

اگر حدس زنده‌یاد عزیز دولت‌آبادی، پژوهشگر فقید تاریخ و ادبیات آذربایجان، درباره‌ی سال وفات چلبی تبریزی (۱۰۷۸ هجری) درست باشد (نک: دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ج ۲: ۵۶۷) تأمل در این ترقیمه و انجامه نسخه دستنویس دیوان نشان می‌دهد که نسخه کتابخانه ملی به احتمال زیاد در سال پایانی عمر شاعر کتابت شده است. والله اعلم بالصواب.

این نسخه تحت شماره ۱۰۷۹۴۵۲ در بخش مخازن نسخ خطی کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود.

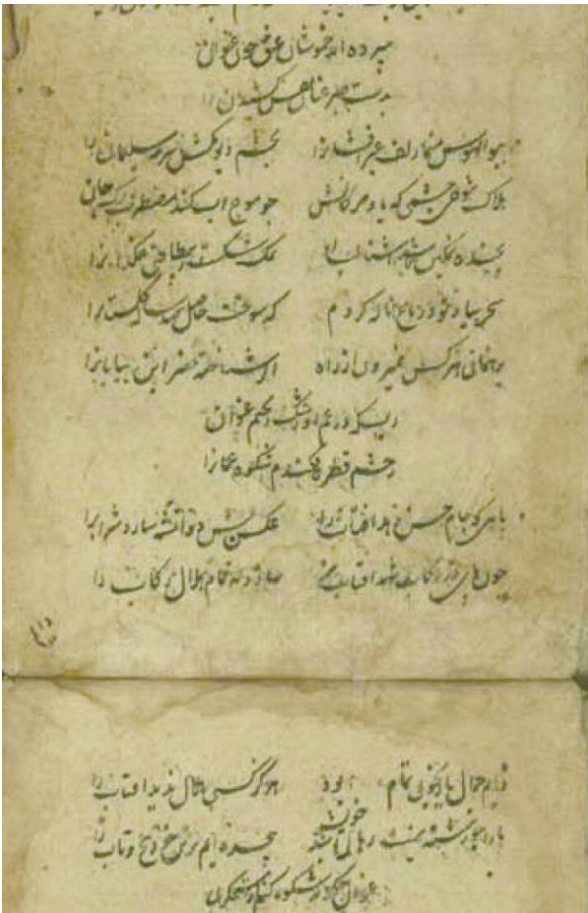


۲. نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی:

از دیوان چلبی تبریزی یک نسخه دستنویس در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است. رقم این نسخه چنین است:

«تم الكتاب بعون الملك الوهاب في يوم السبت اربع و عشرون من شهر جمادى الاولى سنة تسعة و ستين و مائتين بعد الالف من الهجرة النبوى (۱۲۶۹)».

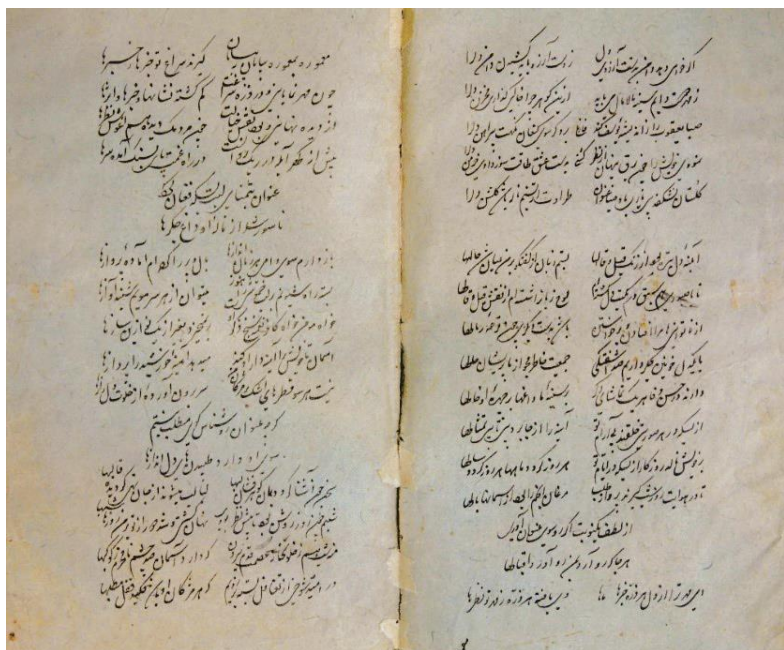
نسخه کتابخانه مجلس به شماره ۱۳۸۰۷ در بخش نسخه‌های خطی نادر نگهداری می‌شود.





۳. نسخه کتابخانه آیت‌الله العظمی گلپایگانی قم:

این نسخه، به شماره ۴۲۸/۳ در بخش نسخ خطی کتابخانه آیت‌الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (رحمة‌الله‌علیه) محفوظ است. در مجموعه فهرستواره نسخ خطی ایران (دنا) که به سعی مصطفی درایتی در مؤسسه فرهنگی پژوهشی الجواد مشهد تدوین شده، از این نسخه ذکری به میان آمده است. متأسفانه نسخه تاریخ کتابت ندارد.



۴. نسخه تاجیکستان:

این نسخه که متأسفانه تاریخ ندارد و در عین حال از نسخه‌های خوش‌خوان دیوان چلبی است، در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان محفوظ است. (نک: فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، موجانی، ج ۱: ۱۷۹). ویژگی بسیار مهم نسخه تاجیکستان، اشتغال آن بر رباعیات شاعر است. در بخش مفردات، نسخه تاجیکستان افتادگی دارد. در برگ اول نسخه بعد از صفحه جلد، نام سه نفر با عناوین

محمدفاضل بیگ اندیجانی، میرزا حسین استروشنی و سجع مهر سلطان بن محمود دیده می‌شود که گویا مشخصات مالکان نسخه است.

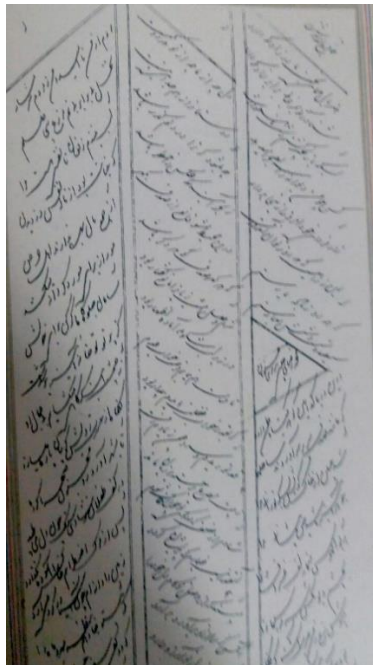


۵. سفینه صائب:

سفینه صائب دربرگیرندهٔ منتخبی از اشعار ۶۹۱ تن از شاعران ادوار مختلف شعر فارسی است که صائب تبریزی گردآورده است. آنچه دربارهٔ این نسخه مهم است این است که نباید آن را با جنگ خطی صائب که در کتابخانهٔ کاخ گلستان محفوظ و شامل برگزیده‌ای از شعر حدود هشتصد شاعر فارسی‌گوی است اشتباه گرفت. این نسخهٔ نفیس که در مجموعهٔ خطی دانشگاه اصفهان نگهداری می‌شود، به خط نستعلیق زیبا کتابت شده و به صورت فهرست الفبایی تنظیم گردیده است. نسخه دارای تذهیب و تزئین است. این مجموعه مهم، که به اغلب احتمال، صائب آن را با استفاده از نسخه‌های نفیس و معتبر کتابخانه‌های سلطنتی اصفهان، کابل و دکن تهیه کرده، تعداد ۳۲ بیت از غزلیات چلبی تبریزی را در بر دارد. شایان ذکر است هم‌زمان با نگارش این مقاله، محسن ذاکرالحسینی اقدام به انتشار چاپ عکسی این سفینه در فرهنگستان زبان

فارسی نمود. وی در این کتاب، پس از معرفی کوتاه صائب، بیاض یا سفینه او، دستنویس اصفهان، چاپ عکسی و ارزش‌های آن سفینه را به تفصیل شناسانیده، جامع سفینه و کاتب نسخه را با دلایل درون‌متنی و بیرون‌متنی تعیین کرده، یادکردها و نقل‌قول‌های تذکره‌ها و تحقیقات معاصران از سفینه صائب را نیز بررسی و به تطبیق و مقابله آن‌ها با چاپ عکسی نسخه اصفهان پرداخته است. همچنین در این کتاب متن مصحح دو دیباچه که در عصر تألیف بیاض صائب بر آن نوشته شده و سه فهرست کامل عناوین مندرجات و اسامی صاحبان آثار (با جست‌وجو در متن اشعار ذیل هر نام و گاه مراجعه به دواوین آنان) و اسامی کتاب‌های مذکور در نسخه با این پژوهش همراه و تصاویر مرتبط با مباحث این پژوهش بدان پیوست شده است. (برای تفصیل نک: ذاکرالحسینی، ۱۳۹۹: پیشگفتار).

سپاسگزاری از پژوهشگر محترم جناب رضا ختازها که نظر نگارنده را به سفینه صائب توجه داد، عین فرض است.



### شناخت توصیفی نسخه‌ها

یکی از مراحل مهم نسخه‌شناسی، تأمل و تماشا از منظر مظاهر نسخه‌شناسی و به اصطلاح «بررسی صور ظاهری نسخه» است. «در این بررسی، مصحح به اشارات موجود در ظاهر نسخه‌ها و عبارات ترقیمه نسخ، نوع خط، تعداد بیت‌ها و سطور اوراق، آرایش و تزئینات آن‌ها می‌پردازد و با دقت لازم، توصیف هر یک از آن‌ها را یادداشت می‌نماید.» (نک: مایل هروی، ۱۳۷۹: ۳۳۴).

اینک جهت استحضار خواننده ارجمند، نسخه‌های خطی دیوان چلبی را از حیث صورت ظاهری آن‌ها بررسی می‌کنیم:

### نسخه کتابخانه ملی

این نسخه ارزشمند در ۱۷۲ برگ و هر برگ در ۱۸ سطر کتابت شده است. اندازه سطور، ۲۰۰ × ۷۷ و قطع آن ۲۸۱ × ۱۹۶ تعیین گردیده است. نوع خط این نسخه، نستعلیق و کاغذ آن فرنگی شکری است. هم تزئینات متن و هم عناوین آن، شنگرف و متن نیز در داخل جدول شنگرف است. جلد نسخه، تیماج به رنگ قهوه‌ای تیره، مقوایی و آستر آن گالینگور و به صورت مُشَجَّر و به رنگ قهوه‌ای است. این نسخه شامل غزلیات «چلبی تبریزی» به ترتیب حروف آخر قوافی و نیز چند رباعی است. در بعضی صفحات، آثار لک و آبدیدگی دیده می‌شود.

### نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی

نسخه کتابخانه مجلس در ۲۲۷ برگ و هر برگ ۱۸ سطر کتابت شده است. نوع خط آن نستعلیق و کاغذ آن شکری و قطع آن ۲۳۹ × ۱۵۳ است. آثار آبدیدگی و افتادگی در آن زیاد است. صفحات نسخه بدون تزئینات و به صورت ساده و جلد آن چرم قهوه‌ای مایل به سیاه است.

با توجه به فرسودگی نسخه و علی‌رغم شروع آن از حرف الف، معلوم نیست از اول نسخه چند صفحه افتاده است؛ منتها به قاعده مألوف و شیوه مرسوم کتابت و نیز با توجه به شروع نسخه از حرف الف، نباید بیش از دو سه صفحه از ابتدای آن افتاده باشد. در

این نسخه حدود ۴ هزار و یکصد بیت کتابت شده است. در صفحه ۱۰۶ نسخه، سجع مُهر «علی طهماسب قلی» دیده می‌شود.

ترتیب کتابت غزلیات چلبی در نسخه مجلس، به شرح ذیل است:

- صفحه ۱ تا ۱۹۶ حرف الف تا ی
- صفحه ۱۹۷ تا ۲۱۳ رباعی
- صفحه ۲۱۴ تا ۲۲۷ مفردات

### نسخه تاجیکستان

خط نسخه تاجیکستان نستعلیق شکسته است. ابعاد اوراق این نسخه ۲۱×۵/۱۱ و مجدول به طلا و رگ آبی است. از ویژگی‌های بارز نسخه تاجیکستان وجود نقش‌هایی از طلا، لاجورد و شنگرف است.

### سفینه صائب

خط سفینه صائب نستعلیق شکسته است. معتبرترین نسخه سفینه صائب که به شماره ۱۰۷۷۵ در بخش نسخ خطی دانشگاه اصفهان نگهداری می‌شود، شامل ۲۵۳ برگ سه ستونی دارای حاشیه و تزئین است. شباهت خط این نسخه شکسته نستعلیق با دستخط‌های مطمئن و معتبر صائب تبریزی، بهترین دلیل بر اصالت آن است. چنان‌که بیان شد، سفینه صائب به خط نستعلیق زیبا کتابت شده و به صورت فهرست الفبایی تنظیم گردیده است.

### نتیجه‌گیری

چلبی تبریزی یکی از فارسی‌گویان آذربایجان در عهد صفوی و از مصاحبان و پیروان شیوه صائب تبریزی است. تذکره‌های عصر صفوی و منابع تاریخ ادبیات ایران، اطلاعات آشفته و غیرمنسجمی درباره او نوشته‌اند و علی‌رغم جایگاه شعری و قدرت ادبی اش، تاکنون تلاشی در راستای معرفی و بررسی آثار این سخنور سبک‌هندی به عمل نیامده است. تنها اثر باقیمانده از این شاعر دوره صفویه، دیوان اشعار اوست که متأسفانه تاکنون اقدامی برای تصحیح آن صورت نگرفته است. مطالعهٔ سروده‌های

چلبی در نسخ دستنویس دیوان او نشان می‌دهد که اشعار و سخنان چلبی در بسیاری موارد متضمن آثار ناب و نمودار بارزی از ویژگی‌های زبانی و ادبی سبک هندی و شایان تحقیق و توجه پژوهشگران است. آنچه از بررسی مضامین محوری دیوان او و مطالعه شواهدی از سروده‌هایش در حوزه مبانی جمال‌شناختی شعر سبک هندی به دست می‌آید این است که چلبی از یک سو دلبسته سنت‌های شعر فارسی است و از سوی دیگر نمی‌تواند تحولات ادبی عصر خود را نادیده بگیرد. در شعر او هم آثار توجه به سخن پیشینیان دیده می‌شود و هم نشانه‌های سبک هندی آشکار است. چلبی تبریزی در عصری ظهور کرده که با وجود تکاپوی تحوّل‌خواهی، هنوز حاکمیت بزرگان ادب فارسی مانند مولوی، سعدی و حافظ بر شعر فارسی کاملاً مشهود است و شاعران هنوز قادر نیستند خود را از قید اندیشه‌ها و افکار و نحوه بیان گذشتگان رها کنند. این استقبال از میراث ادبی سلف، تقریباً در اغلب سروده‌های چلبی دیده می‌شود و همین امر باعث ایجاد یک برزخ سبک‌شناختی در سبک شعری او گردیده است.

مطالعه سروده‌های چلبی نشان می‌دهد که شعر او را باید متعلق به دوران پختگی سبک هندی به‌شمار آورد. چلبی در پاره‌ای موارد، غزل را عرصه بیان عواطف شخصی خود قرار داده که البته این ویژگی موجب شده که تشخیص سبکی شاعر با برجستگی خاص در غزل آشکار شود و شعر او را از حالت عمومی دور گرداند و با اندیشه‌ها و مضامین شخصی انباشته کند.

از مجموعه اشعار چلبی، چهار نسخه خطی در کتابخانه ملی ایران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه آیت‌الله العظمی گلپایگانی قم و انستیتوی آثار خطی تاجیکستان موجود است و با توجه به اهمیت شعر چلبی باید گفت یکی از آثار نیازمند تصحیح در حوزه شعر فارسی در عهد صفوی، دیوان اشعار چلبی تبریزی است.

## منابع

آذربایگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۳۶) تذکره آتشکده، به کوشش حسن سادات نصری، تهران، امیرکبیر.

- برزگر کشتلی؛ حسین (۱۳۸۰) مدخل «ذوالفقارخان»، دانشنامه ادب فارسی، ج چهار، ادب فارسی در شبه قاره، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- تربیت؛ محمدعلی (۱۳۹۱) دانشمندان آذربایجان، تبریز، بنیاد کتابفروشی فردوسی.
- چلبی تبریزی (عنوان)؛ دیوان، نسخه کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی قم، نسخه شماره ۴۲۸/۳.
- چلبی تبریزی (عنوان)؛ دیوان، نسخه خطی کتابخانه مجلس، نسخه شماره ۱۳۸۰۷.
- چلبی تبریزی (عنوان)؛ دیوان، نسخه خطی کتابخانه ملی، نسخه شماره ۱۰۷۹۴۵۲.
- حسینی سنهلی، میرحسین دوست بن مولوی (۱۲۹۲ق) تذکره حسینی، مطبوعه منشی نولکشور لکهنو، چاپ سنگی کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۴۸۵۹-۱۱.
- حسینی اشکوری؛ سیدصادق (۱۳۸۸)، «سفینه صائب»، مجله پیام بهارستان، سال دوم، شماره پنجم.
- درایتی؛ مصطفی (۱۳۸۹) مجموعه فهرستواره نسخ خطی ایران (دنا)، انتشارات کتابخانه مجلس و مؤسسه فرهنگی پژوهشی الجواد.
- دولت آبادی، عزیز (۱۳۷۷) سخنوران آذربایجان، دوره دو جلدی، تبریز، انتشارات ستوده.
- ذاکرالحسینی، محسن (۱۳۹۹) دیباچه‌ای بر بیاض یا سفینه صائب، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رضوی؛ محمدصالح (بی تا) نسخه خطی جنگ لطایف الخیال، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۸۲۱۷ و ۴۳۲۵.
- شاملو؛ ولی قلی بیگ (۱۳۷۴) قصص الخاقانی، تصحیح سیدحسن سادات ناصری، ج دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عارف شیرازی؛ محمدمدین محمد (دارابی اصطهباناتی) (۱۳۹۲) تذکره لطایف الخیال، به کوشش حسینی اشکوری و بیگ باباپور، انتشارات مجمع ذخائر اسلامی.
- عبدالغنی خان فرخ آبادی، محمد (۱۳۰۸) تذکره الشعرا، به اهتمام محمد مقتدی خان شروانی، مطبوعه انسی تیوت گزت علیگره.
- قمی، قاضی احمد (۱۳۶۴) خلاصه التواریخ، احسان اشراقی، دانشگاه تهران.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۹) تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- مدرس تبریزی خیابانی؛ محمدعلی (۱۳۲۶) ریحانة الادب فی تراجم المَعروفین بِالکُتِبَةِ اَوْ اللُّقَب، تهران، کتابفروشی خیام.

کاردگر، یحیی (۱۳۸۲) تصحیح دیوان شاپور تهرانی، انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

نصرآبادی؛ میرزا محمدطاهر اصفهانی (۱۳۱۷) تذکرة نصرآبادی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، چاپخانه ارمغان و کتابفروشی فروغی.

نواب صدیق؛ حسن خان (۱۳۸۶) شمع انجمن، ویراستار: محمدکاظم کهدوی، ناشر دانشگاه یزد.

هدایت؛ رضا قلی خان (۱۳۸۰) روضة الصفای ناصری، ج ۱۲، به اهتمام جمشید کیانفر، انتشارات اساطیر.



## سندی از دست درازی به خاک میهن در دل هزار مسجد

رجبعلی لباف خانیکی\*

به پاس بزرگداشت فرهیخته گرانقدر جناب دکتر علی اشرف مجتهد شبستری که از سال‌ها پیش پرچم فرهنگ‌مداری و دانش و ادب و متانت عنصر ایرانی را در سرزمین‌های فرهنگ ایرانی، به خصوص تاجیکستان عزیز، برافراشته نگاه داشته‌اند.

\*\*\*

### چکیده

موقعیت جغرافیایی ایران به منزله پلی بین سه قاره و حضور اقوام وحشی و متجاوز شرق و غرب موجب شده است که این سرزمین از گذشته‌های دور به بهانه‌های گوناگون در معرض حمله و هجوم باشد. آن حملات از حدود یک هزار سال پیش با یورش اقوام غیر بومی به قلمرو خراسان بزرگ و محدوده امروزی آسیای میانه فزونی گرفته و در موارد زیادی موجب ویرانی و کشتار شده است. در آن گیرودار، خراسان که در خط مقدم قرار داشته بیش از دیگر ایالات آسیب دیده و دره‌ها و دشت‌هایی که بستر راه‌های ارتباطی بوده‌اند، عرصه تاخت‌وتاز مهاجمین قرار گرفته و ساکنان آن دره‌ها و دشت‌ها به خاک و خون کشیده شده و غارت شده‌اند.

رشته‌کوه اسطوره‌ای هزار مسجد و دره‌های پرنعمت آن که حدها فصل میان ایران و توران محسوب می‌شده، در این فرآیند بیش از دیگر نقاط شاهد حمله و هجوم دشمنان

---

\* دانش‌آموخته باستان‌شناسی، مدرس دانشگاه، معاون پژوهشی و مدیرکل پیشین میراث فرهنگی خراسان رضوی، مدیر مؤسسه فرهنگی پژوهشی کهن بوم خراسان، باستان‌پژوه، نویسنده.

تاریخی ایران مثل ماساژت‌ها، اسکیت‌ها، یونه‌چی‌ها، هون‌ها، کیداریان، هپتالی‌ها، کوشانی‌ها، ترکان، غزنویان، سلجوقیان، غزها، مغول‌ها، تیموریان و ازبک‌ها بوده است. در این مقاله با تأمل در «کتیبه خان‌تاشی» حضور خسارت‌بار ازبک‌ها در خراسان و رویداد جسارت‌آمیز اشغال خراسان را مرور خواهیم کرد.

\*\*\*

دشت طوس در میانه دو رشته‌کوه قرار گرفته و هویت و مدنیت و حیات اقتصادی خود را مرهون آن دو رشته‌کوه است، زیرا رشته‌کوه «هزار مسجد» که از شمال غرب به جنوب شرق کشیده شده، علاوه بر تأمین بخشی از آب کشف‌رود و دشت مشهد، به لحاظ جایگاه والای استراتژیکی، معنوی و اسطوره‌ای، موجب شکل‌گیری سازه‌ها و پدیده‌های دفاعی و مذهبی چون دژ کلات، قلعه فرود، قلعه عماد و صومعه‌های هزار مسجد گردیده و به طوس و خراسان هویت بخشیده است (سیدی ۱۳۷۳: ۹۳-۸۷؛ افشارآرا ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰؛ قدوسی ۱۳۳۹: ۴۱-۳۲؛ لباف خانیکی ۱۳۸۱: ۵-۳؛ حافظ ابرو ۱۳۷۰: ۵۹) رشته‌کوه «بینالود» هم که موازات هزارمسجد در سوی دیگر دشت طوس از شمال غرب به جنوب شرق ادامه یافته، علاوه بر تأمین بخشی دیگر از آب کشف‌رود و مراکز شهری و آبادی‌های حومه مشهد در دامنه بینالود، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری دشت‌های آبرفتی و حاصل‌خیز مشهد و نیشابور داشته و موجب شده است که دو شاهراه بزرگ از میانه آن دشت‌ها و به پشتوانه امکانات رفاهی آن‌ها از جنوب به شمال و شرق به غرب بگذرد (امام ۱۳۴۸: ۵۵-۳۸؛ حافظ ابرو ۱۳۷۰: ۶۰-۵۹، ۴۹-۴۸، ۳۶-۳۷)، شاهراه ارتباطی جنوب به شمال در میانه دشت مشهد و قوچان و بجنورد به جرجان و نسا می‌رسیده است (لباف خانیکی و دیگران ۱۳۹۳: ۲۳۹-۲۳۶) و شاهراه ارتباطی شرق به غرب یا «راه ابریشم»، که بعد از سنگ‌بست به موازات بینالود در دشت نیشابور، از نیشابور و سبزوار و ری گذشته و در نهایت چین را به بین‌النهرین در غرب و کناره‌های دریای مدیترانه در شمال غرب ارتباط می‌داده است (لباف خانیکی و دیگران ۱۳۹۳: ۶۷-۵۴) اما از مشهد راه دیگری هم در قدیم از میان دره‌ها، سلسله جبال هزار مسجد را قطع کرده و در امتداد شمال-شمال شرق به کلات و از آنجا به مرو و راه ابریشم منتهی می‌شده است. آن راه حماسه‌ها و حکایت‌هایی از گذشته‌های دور تا دوران معاصر به همراه داشته

است. (حافظ ابرو ۱۳۷۰: ۵۹، مک گرگر ۱۳۶۸: ۴۹/۲، بیت ۱۳۶۵: ۱۴۰، کرزن ۱۳۶۲: ۲۰/۱، ابراهیمی ۱۳۹۲: ۸۲، سیدی ۱۳۷۳: ۸۷).

شباهت‌های فرهنگی و هنری میان یافته‌های باستان‌شناسی جنوب ترکمنستان مانند نمازگاه تپه، جیتون، آلتین تپه، آنو، گئوکسیور، قره تپه و آق تپه با دشت مشهد و کناره‌های اترک و کشف‌رود در خراسان از دوارن نوسنگی تا عصر مفرغ میانی (اواسط هزاره سوم پیش از میلاد) و همچنین زیستگاه‌های کهن دیگری مثل تپه نادری در جنوب مشهد، تپه قادرآباد در شمال غرب مشهد، تپه قیاس‌آباد در رادکان و تپه توپ‌درخت در شمال دشت مشهد، یاریم‌تپه در دشت درگز، قوشه‌توت در صالح‌آباد تربت‌جام و زیستگاه‌های متعدد در دشت نیشابور، دلیل بر این است که از گذشته‌های بسیار دور بین دو سوی هزار مسجد ارتباط و مراودت فرهنگی تنگاتنگی بوده است. (لباف خانیکی ۱۳۷۲: ۱۷-۱۹؛ به نقل از مجیدزاده، لویی واندنبرگ، گیرشمن، فوهوشی) و راه ارتباطی میان طوس و تجن در ترکمنستان کنونی که از معبر کلات نادر کنونی عبور می‌کرده، مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین راه ارتباطی میان مراکز فرهنگی فوق‌الذکر و فلات مرکزی ایران بوده است.

از اوایل هزاره اول پیش از میلاد «سکاها»، یا به تعبیری «تورانیان» (بیات ۱۳۶۷: ۵۷) یکی از عوامل پیوند فرهنگی ایران و آسیای میانه بودند که با ایرانیان از یک تبار و از نسل «فریدون» بودند (فردوسی ۱/۱۳۶۳: ۷۰) اگرچه به گفته فردوسی: «سمنگان و توران و ایران یکی است» اما سرتاسر تاریخ حماسی ایران آکنده از جنگ‌های سپاهیان ایران و توران بوده است و دشت‌ها و گذرگاه‌های هزارمسجد هم عمدتاً صحنه‌های رویارویی ایرانیان و تورانیان بوده که یکی از غمبارترین حماسه‌ها لشکرکشی «توس بن نوذر» به کلات و درگیر شدن با «فرو» پسر سیاوش در دژ کلات رخ داده و علی‌رغم میل کیخسرو نزاعی سخت بین طوس و فرود درگرفته و پیامدهای ناگوار داشته است. (اسلامی ندوشن ۱۳۴۹: ۲۴۹-۲۲۹؛ سیدی ۱۳۷۳: ۸۹-۸۸) در حدود سال ۲۵۰ پیش از میلاد «ارشک» سرزمین پارت را متحد کرد و بر «آندرو گوری» نماینده نظامی سلوکیه در باختر چیره شد و با برادرش «تیرداد» دولت اشکانیان را در خراسان بنیان نهاد و آسیای میانه جزو قلمرو آنان شد. در آن دوران حدود شمال شرق ایران به کناره‌های جیحون می‌رسید و «نسا» پایتخت اشکانیان در آن سوی هزارمسجد و یکی از بزرگ‌ترین

مراکز فرهنگی و سیاسی اشکانیان بود. (بلنیتسکی ۱۳۶۴: ۲۱؛ گیرشمن ۱۳۶۴: ۲/ ۲۹-۳۰؛ لباف خانیکی ۱۳۹۱: ۷۸-۷۹).

تردید نیست که دره‌های هزارمسجد از جمله «دره کارده» جزو مسیرها و معبرهای معتبر قلمرو پارتیان و اشکانیان بوده است.

در اواخر نیمه اول قرن سوم میلادی «مرغیان» (واحه مرو) مطیع اردشیر بابکان شد و مرزهای ایران در شمال شرق تا حدود خوارزم بسط یافت و حاکمیت آن حدود به شاهزادگان ساسانی سپرده شد که لقب «کوشان شاه» را بر القاب خود افزودند (پیگولو سکایا و دیگران ۱۳۵۳: ۶۸) در دوره ساسانیان دست‌درازی هپتالیان و ترک‌ها به خراسان ایجاب می‌کرد که به کرات شیخون آن‌ها سرکوب شود (لوکونین ۱۳۷۲: ۲۰۵-۲۰۱؛ لباف خانیکی ۱۳۹۶: ۱۴۷-۱۴۴؛ رهبر ۱۳۷۸: ۲۸-۲۷؛ غبار ۱۳۶۶: ۵۴) و در این گیرودار نیز به احتمال قریب به یقین معابر هزارمسجد ایفاگر نقش بوده‌اند.

این کشاکش‌ها بعد از اسلام نیز ادامه یافت و از قرن چهارم ه.ق به بعد که اقوام و طوایف شرقی مثل «آغوزغوزها»، «مغول‌ها»، «تیموری‌ها» و «ازبک‌ها» از جیحون عبور می‌کردند، از طریق دره‌های هزارمسجد به ایران مرکزی می‌رسیدند و قبل از آن، خراسان را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند و ویرانی و کشتار به بار می‌آوردند. (ر.ک: رنه گروسه ۱۳۷۹: ۸۰۱-۷۸۴؛ ۷۶۸-۶۶۸، ۴۰۸-۳۰۹، ۲۷۹-۲۴۵) و گاه ابنیه و آثاری از خود در آن به یادگار گذاشتند؛ مانند بناهای دوران ایلخانی در کلات نادر (لباف خانیکی ۱۳۷۷: ۱۸۶-۱۶۸) «قلعه مات» یا عماد یا ماد در دره کارده، مربوط به دوره تیموری (ر.ک: سیدی ۱۳۷۸: ۱۴۰-۱۲۴) اما در دوره صفوی بیش از همه ازبک‌ها خراسان را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند و با اینکه دست به قتل و غارت می‌زدند (سیدی ۱۳۷۸: ۹۵؛ رنه گروسه ۱۳۷۹: ۷۹۷-۷۹۱؛ ابراهیمی ۱۳۹۲: ۸۸) برخی از آن‌ها داعیه عمران و آبادانی داشتند، مانند «محمدخان شیبانی» که روز هشتم صفر سال ۹۱۶ ه.ق عازم طوس شد و دستور احیای طوس با عنوان «یادگار خانی» را صادر کرد. (ر.ک: خنجی ۱۳۸۴: ۳۵۳-۳۴۸، ابراهیمی ۱۳۹۲: ۸۴-۸۳) اما با شنیدن خبر نزدیک شدن شاه اسماعیل صفوی به طوس، محمدخان شیبانی ناچار شد به مرو بگریزد و در آن شهر تحصن گزیند و پس از یک ماه محاصره مرو از سوی قزلباش‌های صفوی، در نهایت درضمن جنگی در محلی به نام «محمودی» واقع در

سه فرسنگی مرو در اول رمضان سال ۹۱۶ هـ.ق به قتل رسید. (حسینی القمی ۱۳۹۴: ۱۱۰-۱۱۴؛ ابراهیمی ۱۳۹۲: ۸۸ به نقل از خواندمیر) او که صاحب ترکستان غربی و ماوراءالنهر و فرغانه و خراسان شده بود و تحت قیادت او امپراطوری ازبک، مهم‌ترین دولت آسیای مرکزی محسوب می‌شد، ناگهان با قدرت نوظهور صفوی مواجه شد و در ابتدا صفویه را به حساب نمی‌آورد و یک کشکول درویشی برای شاه اسماعیل صفوی فرستاد و پیغام داد که: بهتر است همان پیشه و شغل آبا و اجداد خود را ادامه دهد و سلطنت را به نوهٔ چنگیزخان (محمدخان شیبانی) واگذارد. شاه اسماعیل به این پیام محمدخان که با جسارت و بی‌ادبی توأم بود، جواب داد که: «چون در حلقهٔ درویشانم، با لشکریان خودم به زیارت مرقد امام رضا به مشهد که در قلب خراسان واقع می‌باشد خواهم شتافت و هیچ دیوار و حصاری از پیشرفت من جلوگیری نخواهد کرد.» (رنه گروسه ۱۳۷۹: ۷۹۲) شاه اسماعیل با استفاده از فرصتی که در اثر درگیری محمدخان شیبانی با قرقیزها پیش آمده بود، خراسان را تسخیر کرد و همان‌گونه که وعده داده بود وارد مشهد شد و پس از آزادسازی شهر مشهد، در تعقیب محمدخان شیبانی، که به هرات گریخته و از هرات به مرو رفته بود، به مرو رفت و در نزدیکی آن شهر محمدخان شیبانی را از پای درآورد و دستور داد او را به وضع فجیعی کشتند و قزلباش‌ها گوشتش را خام‌خام خوردند و پوست سرش را پر کاه کردند و برای دشمن دیگر شاه اسماعیل «سلطان بایزید» عثمانی فرستادند و دستش را برای دشمن دیگرش «آقارستم روز افزون» حاکم مازندران فرستادند و کاسهٔ سرش را هم طلا گرفتند و برای شاه اسماعیل از آن جامی ساختند و چنین پنداشتند که سلسلهٔ شیبانی مضمحل و سلطنت ازبک منقرض شد؛ اما دیری نپایید که باز با شکست سردار ایرانی به نام «امیر نجم ثانی» در مقابل ازبکان در «گُجدوان»، واقع در شمال بخارا، ازبک‌ها نخست بر ماوراءالنهر مسلط شدند و خاندان شیبانی دوباره احیا شد و به رهبری عموی محمدخان شیبانی به نام «قشونچی» بار دیگر بر بخشی از خراسان، شامل مشهد و همچنین استرآباد، مسلط شدند و دوباره مجادلهٔ صفویه و ازبک‌ها بالا گرفت و کم‌کم ازبک‌ها در ایران پیشروی می‌کردند؛ تا اینکه در سال ۱۰۰۷ هـ.ق «عبدالؤمن خان» ازبک توسط مردم کشته شد و خاندان شیبانی منقرض گردید. (ر.ک: رنه گروسه ۱۳۷۹: ۷۹۶؛ ابراهیمی ۱۳۹۲: ۸۸، به نقل از خواندمیر)

ازبک‌ها که حدود یکصد سال به تناوب در خراسان حضور داشتند جز بدنامی و خاطرات شوم از خود به جای نگذاشتند.

تنها اثر جالب توجه و گویایی که از محمدخان شیبانی باقی مانده، کتیبه‌ای است معروف به «خان تاشی» در درهٔ پرخاطره و پرماجرایی «کارده» نزدیک «قلعهٔ ماد» و حدود یک کیلومتری غرب روستای «پن‌منه». این کتیبه که در ده سطر به خط ثلث بر بدنهٔ صاف سنگی خاکستری مایل به سیاه به صورت برجسته و به خطی نسبتاً خوش نگاشته شده، حدود یک متر پهنا و ۱/۵ متر ارتفاع دارد. گذر زمان و عدم مراقبت و فعالیت‌های راه‌سازی موجب شده، متأسفانه، این سند ارزشمند آسیب ببیند و برخی عبارات محو و ناخوانا شود.

این کتیبه که در آخرین روزهای زندگی پرماجرایی شیبک خان نوشته شده، شرح مختصری است از موفقیت‌ها و فتوحات او و اشاره‌ای به اقدامات عمرانی که شیبک خان در طوس انجام داده و نام آن شهر را به «یادگار خانی» تغییر داده است.

شرح مبسوط آن اقدامات را «فضل‌الله بن روزبهان خنجی» در مقاله‌ای به نثر و نظم در کتاب «مهمان‌نامهٔ بخارا» آورده است (روزبهان خنجی، همان: ۳۵۳-۳۵۲) موقعیت درهٔ کارده و ارزش و اهمیت کتیبهٔ خان تاشی در نظر مستشرقین غربی عصر قاجار به حدی بوده که «جرج. ن. کرزن» در سال ۱۳۱۰ هـ.ق و «کلنل بیت» در سال ۱۳۱۸ هـ.ق عرض هزارمسجد را از طریق درهٔ کارده طی کردند و کتیبهٔ خان تاشی را هم مورد بازدید قرار دادند. کلنل بیت، کتیبهٔ خان تاشی را این‌گونه معرفی کرده است: «روی یکی از صخره‌ها در این محل و در نزدیکی دهکده‌ای به نام پنج‌منه نوشته‌ای هست نیمی به عربی و نیمی به فارسی. من تا آن موقع از وجود آن اطلاعی نداشته و متوجه آن نشده بودم. بعدها آقای «نی الیاس» از وجود این نوشته مطلع شده و «میرزا عبدالله» را برای برداشتن رونویسی از آن مأمور نمود. بعدها ترجمهٔ این نوشته که به دست خان‌بهادر ملابخش انجام شده بود به همت آقای الیاس در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیایی چاپ گردید.» (بیت ۱۳۶۵: ۱۳۹) متنی که کلنل بیت در سفرنامهٔ خراسان و سیستان آورده در برگیرندهٔ مفهوم کلی کتیبه است؛ اما از آنجا که احتمالاً ترجمه‌ای است از متن انگلیسی، تفاوت‌هایی با متن اصلی دارد.

کتیبهٔ خان تاشی مشتمل بر ده سطر است که طول نه سطر اول یک متر و سطر دهم

- ۷۰ سانتیمتر است. ارتفاع کتیبه ۱۶۳ سانتیمتر، شیوه نگارش خط ثلث و محتوای متن آن با طرح فرضیاتی در رابطه با عبارات مخدوش یا محو یا ناخوانا به شرح زیر است:
- سطر ۱. [باحمد و سپاس] و توفیقات یزدانی و تأییدات سبحانی حضرت صاحبقران و خاقان کشورستان المنتصر
- سطر ۲. من النصر المنتصر ابو الفتح محمد الشیبانی خان امام الزمان و خلیفه الرحمن خلد ایام جلاله و اید
- سطر ۳. رایت [آماله] و مقتضی کریمه فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه در تاریخ دوم شوال
- سطر ۴. سنه خمس و عشیر و تسعمائه [میل حرکت سفر سیل] از مرو شاهجان به صوب دشت قیچاق معطوف گردانید و در منزل
- سطر ۵. کندلیک [الملحد] اولوغ تاغ و [...] اهل کفر و ضلالت و اعداء دین و ملت را شکست داده و جمعی کثیر را
- سطر ۶. از آن جماعت اسیر کرده به دارالاسلام کوچانیده [از] طریق دارالاسلام مشرف گردانید و در تاریخ بیست و دوم
- سطر ۷. شهر صفر سنه ست عشر و تسعمائه از نواحی شهر یادگار خانی که معمار همت همایونی تعمیر آن نموده نزول فرمود
- سطر ۸. و از بدایت ذهاب تا نهایت ایاب که مدت چهار ماه و بیست روز است آن مقدار منازل و مراحل طی فرمود که طایر عقل تیزرو
- سطر ۹. و توسن وهم [...] از تصور و اندیشه سیر آن عاجز و قاصر است. اللهم اید ظلال خلافته علی مفارق اهل الاسلام
- سطر ۱۰. و اید لواء نصرته بحق محمد علیه الصلوة و السلام (سیدی ۱۳۷۳: ۹۰)

کتیبه خان تاشی اگرچه یک سند اعلام وجود و تفاخرنامه‌ای از محمدخان شیبانی مغرور و جاه طلب و مزور است، اما گذشته از آن نشانه‌ای از حضور بیگانه‌ای جاه طلب و متجاوز به خاک پاک میهن محسوب می‌شود که مؤولان باید به حفاظت آن اهتمام ورزند.

## منابع

- ابراهیمی. حسین ۱۳۹۲، «کتیبه خان تاشی»، فصلنامه پاژ، شماره ۱۴-۱۳.
- امام. محمد کاظم ۱۳۴۸، مشهد طوس، کتابخانه ملک، تهران.
- اسلامی ندوشن. محمدعلی ۱۳۴۹، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ابن سینا، تهران.
- افشار آرا. محمدرضا ۱۳۸۰، خراسان و حکمرانان، انتشارات محقق، مشهد.
- بلنیتسکی. آ. ۱۳۶۴، خراسان و ماوراءالنهر، ترجمه پرویز ورجاوند، نشرگفتار، تهران.
- بیات. نادر ۱۳۶۷، تورانیان، نشر ایرانشهر، تهران.
- پیگولوسکایا. ن. و دیگران ۱۳۵۳، تاریخ ایران در دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران.
- حافظ آبرو. شهاب الدین عبدالله ۱۳۷۰، جغرافیای تاریخی خراسان، انتشارات اطلاعات، تهران.
- حسینی قمی. قاضی احمد بن شرف الدین الحسین ۱۳۹۴، خلاصه التواریخ، تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران.
- خنجی. فضل الله بن روزبهان ۱۳۸۴، مهمان نامه بخارا، به اهتمام منوچهر ستوده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- رنه گروسه ۱۳۷۹، امپراطوری صحرا نوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- رهبر. مهدی ۱۳۷۸، «کاوش های باستان شناسی در بندیان درگز»، سیمای فرهنگی خراسان، تدوین رجبعلی لباف خانیکی، پژوهشگاه، تهران.
- سیدی. مهدی ۱۳۷۸، تاریخ شهر مشهد، شهرداری مشهد، انتشارات جامی، تهران.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۳، «مکان های تاریخی-فرهنگی توس»، کتاب پاژ، شماره ۱۴-۱۳.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۸، «قله عماد»، خراسان پژوهی، س ۲ ش ۳، مرکز خراسان شناسی مشهد.
- فردوسی. ابوالقاسم ۱۳۶۳، شاهنامه، کتاب های جیبی، تهران.
- قدوسی. محمدحسین ۱۳۳۹، نادرنامه، انجمن آثار ملی، تهران.
- کرزن. جرج. ن ۱۳۶۲، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- گیرشمن. رومن ۱۳۶۴، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.



لباف خانیکی، رجبعلی ۱۳۷۸، سیمای فرهنگی خراسان، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.

\_\_\_\_\_ ۱۳۷۲، «پیوند مشترک فرهنگی ایران و آسیای میانه»، مجله میراث فرهنگی، شماره ۱۲-۱۰.

\_\_\_\_\_ ۱۳۸۱، «حدود و موقعیت تابران در توس»، مجله تابران، ش ۹.

\_\_\_\_\_ ۱۳۹۱، «مبادلات فرهنگی آنو و جوامع دیگر در دوران پیش از تاریخ»، فصلنامه پاژ، شماره ۱۱.

لباف خانیکی. میثم ۱۳۹۶، «تأملی بر تاریخ و آثار فرهنگی هپتالیان در ایران عصر ساسانی»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، س ۵۳ ش ۳۶، اصفهان.

لوکونین. ولادیمیر گریگوریویچ ۱۳۷۲، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

محمدبن منور ۱۳۷۱، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، بخش اول، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، تهران.

مک گرگر. کلنل سی. ام ۱۳۶۸، شرح سفری به ایالات خراسان و شمال غربی افغانستان، ج ۲، ترجمه اسدالله توکلی طبسی، آستان قدس رضوی، مشهد.

بیت. کلنل چارلز ادوارد ۱۳۶۵، سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه قدرت‌الله روشنی زعفرانلو؛ مهرداد رهبری، انتشارات ایزدان، تهران.

## قطره‌ای کز بهر وحدت شد سفیر

(به مناسبت امضای پیمان صلح در تاجیکستان)<sup>۱</sup>

محمد علی متقی\*

قطره‌ای کز بهر وحدت شد سفیر هفت بحر آن قطره را گردد اسیر

۱. در تاریخ ۱۳۷۶/۳/۱ مطلب بسیار جالبی تحت عنوان «یاد یار آشنا» به نقل از هفته‌نامه استقلال (چاپ دوشنبه) در روزنامه‌ی وزین اطلاعات به چاپ رسیده بود که در آن نویسنده ضمن تجلیل از آقای علی اشرف مجتهد شبستری – سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان – نامبرده را «دوست جانی تاجیکان» خوانده و شخصیتشان را مصداق شعر فوق‌الإشعار مولانا دانسته و از جمله نوشته بود: «... اقبال ملت ما بوده است که در یک دوره‌ی نهایت سنگین و تقدیرساز، مردی شریف چون استاد شبستری مثل چراغ در راه دوستی و انصاف و ایمان ایستادند.» حتی یک چراغ عمیق‌ترین ظلمت را از هم می‌پاشد.»

از این خاطر هرگاه یاد استاد شبستری می‌کنیم حال ما در برابر او به‌جز اخلاص و ارادتمندی مقرر است، بلکه عشق و عبادت است در پیشگاه انسانی شریف که آن عشق و آیات از مغز جان نشئت گرفته است... شخصیت استاد شبستری... نوشدارویی است بر جسم ضعیف‌گشته فرهنگ بومی تاجیکستان... جناب استاد شبستری همچون فرشته برای فرهنگیان و کل مردم تاجیکستان از آسمان رحمت نزول کرده‌اند... در لورآپه اهل علم و فرهنگ شاگردان و معلمان دبستان، استاد شبستری را از حلقه‌ی خود رها نمی‌کردند.

---

\* نویسنده و پژوهشگر تاریخ

۱. به نقل از روزنامه‌ی اطلاعات ۱۷ و ۱۸ تیرماه ۱۳۷۶

جناب استاد شبستری شاهنامه‌خوان‌های این شهر باستانی را، که کودکان ۱۵-۸ ساله بودند، فرزند خود خواندند. با هدایت و همراهی استاد شبستری آن‌ها در مراسم هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی<sup>(۵)</sup> اشتراک داشتند... احترام و ارادت همگانی بر ایشان نتیجه خیرخواهی و زحمت‌های بیشتر از چهار سال ایشان در خاک تاجیکستان بود... به هنگام خداحافظی در مشهد مقدس، احساس کسی را داشتم که به‌ناگاه در روز روشن خورشید را گم کرده باشد...»

۲. چند روز بعد به هنگام تشریف به زیارت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا<sup>(۶)</sup> در دهه اول خردادماه، از برنامه تاجیکی رادیو مشهد شنیدم که در آخرین اجلاس بین تاجیکان در تهران، طرفین ضمن تشکر از جمهوری اسلامی ایران، از زحمات و خدمات صادقانه آقای شبستری در پیشبرد مذاکرات و برقراری صلح و آشتی ملی در آن کشور قدردانی کرده‌اند. یکی از رهبران اپوزیسیون در مصاحبه‌اش گفته است که آقای شبستری بیشترین سهم را در ایجاد تفاهم بین طرفین داشته و در تمام دوره‌های مذاکرات، کوشش‌ها و ابتکار عمل‌های نامبرده، بن‌بست‌ها و معضلات پیش‌آمده را مرتفع می‌ساخت. نماینده دبیرکل نیز از «راهنمایی‌های توأم با بصیرت آقای شبستری در پیچیدگی‌های مذاکرات بین تاجیکان» سپاسگزاری کرده است.

۳. امسال در مراسم هشتمین سالگرد ارتحال حضرت امام<sup>(۷)</sup>، در صحن مرقد مطهر آن حضرت، با عده‌ای از مهمانان تاجیکی آشنا شدم. به خاطر هم‌زبانی با همدیگر اُنس و الفت پیدا کردیم و از هر دری سخن گفتیم. آن‌ها از نقش برجسته ایران در برقراری صلح و آشتی ملی در کشورشان و سفر پربرکت ریاست جمهوری ایران به تاجیکستان و همچنین مشکلات اقتصادی و امیدهایی که تاجیکستان به‌عنوان «ایران کوچک» از «ایران بزرگ» دارد، حرف‌های زیادی گفتند. نکته جالب توجه در سخنان آن‌ها - که از طبقات مختلف مردم تاجیکستان بودند - تعریف و تمجیدهای فراوانشان از سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه بود. اظهاراتشان حکایت از عشق و علاقه برادرانه و خالصانه نسبت به آقای شبستری داشت. آنان از نقش سفیر سابق ایران در شناساندن بهتر ایران بعد از انقلاب اسلامی، کمک‌ها و خدمات وی به احیای فرهنگ و زبان نیاکان، آوردن بیش از یک میلیون جلد کتاب‌های مختلف فارسی و تأسیس پژوهشکده فرهنگ فارسی - تاجیکی و چندین کتابخانه در شهرهای مختلف، مساعدت به تعمیر

مساجد و مزارهای عرفا و اهدای هزاران جلد قرآن و کتاب‌های دینی و ترغیب مردم مسلمان به کنار گذاشتن خرافات و تأکید مستمر به اینکه حفظ و احیای فرهنگ و ادب پارسی و دین اسلام سبب تحکیم استقلال تاجیکستان می‌باشد، معرفی شخصیت والای حضرت امام<sup>(ع)</sup>، عدم ترک شهر دوشنبه در شرایط جنگ داخلی و در زمانی که دیگر دیپلمات‌ها آنجا را ترک کرده بودند، حضور بدون تشریفاتش در بین مردم و کمک مستقیم به نیازمندان و آوارگان جنگ داخلی، کوشش‌های بی‌غرضانه‌اش در جهت برقراری آرامش و جلب اعتماد گروه‌های درگیر در جنگ‌های داخلی، قبول مخاطرات جانی به خاطر پیشرفت روند مذاکرات و استقرار صلح و آشتی ملی در تاجیکستان و ... به نیکی یاد کردند.

یکی از آن‌ها به نام مظهدالدین می‌گفت: «استاد شبستری ناکرار است! هیچ‌کس به اندازه او در تاجیکستان محبوبیت ندارد. عالم و عامی، خرد و کلان او را دوست می‌دارند و به او احترام می‌گذارند. او رمز (سمبل) عظوفت و رأفت بود. مردم ما استاد را به چشم یک برادر و یک پدر دلسوز می‌دیدند. او همیشه در غم و شادی ما شریک بود. هرچه زمان بیشتر بگذرد، اهمیت خدمات و کارهای استاد شبستری بیشتر معلوم می‌شود. نام استاد با تاریخ استقلال تاجیکستان عجین شده است. او شهروند افتخاری تاجیکستان است. مقالات و اشعار زیادی در قدردانی از استاد نوشته شده که به صورت یک مجموعه چاپ می‌شود؛ و پیشنهاد گردیده که به پاس خدمات استاد، یکی از خیابان‌های شهر دوشنبه به نام «شبستری» نامگذاری شود.»

۴. قبلاً نیز اظهارنظرهای مشابهی از سوی عده‌ای از مقامات، اندیشه‌مندان و نویسندگان تاجیک در تجلیل و تقدیر از آقای شبستری به عمل آمده بود که ذکر برخی از آن‌ها بی‌مناسبت نخواهد بود:

- آقای عسکر حکیم، شاعر و رئیس اتحادیه نویسندگان تاجیکستان: «تاریخ انسان‌های بزرگ را برای برآورده کردن نیازهای بزرگش می‌آفریند. نیاز بزرگ مردم تاجیک در سده بیست، رسیدن به مردمان هم‌دین و هم‌نژاد ایرانیان و افغانا[ستان]ها و دیگران بود، که واقع شد. در این زمان تاریخی برای مردم تاجیک، به مانند آقای شبستری، سفیر کبیر کشور ایران بزرگ، ضرور بود که برای برآوردن آرزوی چندین عصره‌اش جان فدا کند. حقاً که تمام مدت خدمت ایشان، جان‌فشانی برای هر دو

ملت شریف بود. نام تابناک این سیاستمدار بزرگ فرهنگی هوشمند، انسان صاحب‌دل، که خود را در دشوارترین سال‌ها بین این دو کشور پل ساخت، در تاریخ جاودانه ثبت خواهد شد.

بالد قلم آنجا که پیام تو نویسم / خورشید شود صفحه چون نام تو نویسم»

- کرامت‌الله میرزایف، نویسنده، رئیس انتشارات ادیب، دارنده جایزه ابوعبدالله رودکی: «آقای شبستری همچون سفیر به تاجیکستان آمد و آن ایام، اشخاص کمی او را می‌شناختند، اکنون به مثل برادر می‌رود و گویی تمام تاجیکستان تو را گسیل می‌کند...»

- آرون کوهزاد، نویسنده، سردبیر نشریه صدای شرق، دارنده جایزه عبدالله رودکی: «پیوند فرهنگی که عصرها گسسته بود، اول به خواست خدا بعد با تلاش و فعالیت آقای شبستری احیا شد...»

(نشریه چرخ گردون، چاپ دوشنبه؛ نوامبر ۱۹۹۶ / آبان‌ماه ۱۳۷۵)

۵. این جانب، هم به خاطر کار تحقیقی که انجام می‌دهم و هم به سبب علاقه وافر به زبان و ادب پارسی، از زمانی که کشور فارسی زبان دیگری به نام تاجیکستان به استقلال رسیده، تحولات آن کشور را از طریق رسانه‌های جمهوری اسلامی ایران و برخی از مطبوعات تاجیکستان - که با تأخیر زیاد به دستم می‌رسد - با دقت پیگیری نموده‌ام.

بنده نیز به مانند هر ایرانی، وقتی اظهارنظرهای تحسین‌آمیز مقامات و طبقات مختلف مردم تاجیکستان را در مورد سفیر و نماینده کشورم می‌شنوم یا می‌خوانم، بر خود می‌بالم و خداوند را سپاس می‌گویم که به لطفش جمهوری اسلامی چنین دیپلمات‌هایی دارد که حتی مدت‌ها پس از بازگشت از محل مأموریت، تا این اندازه مورد علاقه و احترام می‌باشند. به جرئت می‌توان گفت که در طول تاریخ دیپلماسی ایران، هیچ وزیرمختار یا سفیری نتوانسته در شرایط بسیار حساس و پرتلاطم سیاسی کشور محل مأموریت و به‌رغم تبلیغات معاندان، این چنین موفق عمل نماید و ضمن دفاع از منافع جمهوری اسلامی ایران، پایگاه و جایگاه و نفوذ کشورمان را در یک کشور دیگر تحکیم ببخشد و خودش نیز تا این حد محبوبیت داشته باشد.

۶. اهمیت موفقیت سیاست اصولی ایران در تاجیکستان و محبوبیت فوق‌العاده

آقای شبستری وقتی روشن‌تر خواهد شد که توجه داشته باشیم به هنگام درگیری‌های داخلی تاجیکستان، برخی از معاندان در داخل و خارج آن کشور، با انتشار مطالب مغرضانه، اختلافات داخلی آن کشور را به جمهوری اسلامی، تهران و شخص سفیر نسبت می‌دادند. روزنامه جمهوری اسلامی در اوایل سال ۱۳۷۵ در این باره نوشته بود: «... در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ روسیه و ازبکستان، جمهوری اسلامی ایران را متهم به همکاری با مخالفین کرده و مسبب خرابی‌ها می‌دانستند. یکی از هدف‌های اصلی جنگ داخلی این بود که ایران از تاجیکستان برود و سفارتش در دوشنبه بسته شود، ولی بحمدالله جمهوری اسلامی ایران حضور خود را در آن سرزمین حفظ کرد و با قدرت عمل نمود... محبوبیت ما در بین مردم و تحصیل‌کردگان تاجیک بالاست...»

برخی از روزنامه‌های تاجیکستان نیز در تأسی از تبلیغات معاندان، اتهامات بی‌اساسی وارد کردند که سفیر جمهوری اسلامی ایران اجباراً آن‌ها را تکذیب کرد. روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۱۳ نوشت: «سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان ادعای روزنامه‌های محلی این کشور را مبنی بر کمک مالی و تسلیحاتی ایران به مسلمانان و مخالفان دولت تاجیکستان در بهار گذشته، بی‌اساس و تحریک‌آمیز خواند.»

خبرگزاری «تاس» گزارش داد: «علی‌اشرف شبستری» سفیر ایران در تاجیکستان ضمن تأکید بر لزوم تقویت روابط بین ایران و تاجیکستان اظهار داشت: «کمک‌های جمهوری اسلامی تنها منحصر به ارسال مواد غذایی و دارویی به مناطق صدمه‌دیده این کشور بوده و جنبه بشردوستانه داشته است.»

وی خاطر نشان ساخت: «مردم دو کشور ایران و تاجیکستان دارای سابقه همکاری‌های فرهنگی و قومی زیادی هستند؛ اما در این میان عده‌ای با تبلیغات سوء و مغرضانه و با هدف مخدوش کردن سیمای جمهوری اسلامی درصدد هستند بین دو کشور اختلاف ایجاد کنند و مانع از توسعه روال دوجانبه شوند.»

۷. با نظر داشت آنچه در بند ۶ گفته شد و مقایسه آن با بندهای ماقبل، این سؤال پیش می‌آید که چه عواملی سبب موفقیت سیاست جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان گردیده است؟ در این مورد، روزنامه جمهوری اسلامی ایران در بخش نهم گزارش خبرنگار اعزامی‌اش به تاجیکستان در بهار ۱۳۷۵ چنین نوشته بود: «... دیگر اینکه مردم این کشور کاملاً درک کرده‌اند که دوستی و رابطه مردم ایران با آن‌ها با صداقت

و یکرنگی است. بارها و بارها این حرف از مقامات تاجیک و مردم تاجیکستان شنیده شده است که: "سفیر جمهور اسلامی ایران بیش از خود تاجیکان برای تاجیکستان دلسوزی می‌کند."»

برادران و خواهران ما در تاجیکستان کاملاً به این امر اعتقاد دارند که در جریان درگیری‌ها و اختلافات داخلی، جمهوری اسلامی ایران همواره منافع مردم این کشور و خواست آن‌ها را در نظر داشته و طرفین درگیر را به بالاتر دانستن مصالح مملکت و مردم از منفعت‌های شخصی و گروهی و مصالحه و تفاهم و آشتی ملی و کوشش در راه تحکیم وحدت و استقلال و یکپارچگی دعوت نموده و همه‌گونه تلاش در جهت رفع اختلافات و نزدیک‌تر کردن نظر طرفین و حل مسالمت‌آمیز معضلات تاجیکستان به‌عمل آورده است.

یکی از علل موفقیت دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان احترام به ارزش‌های موجود در این جامعه و کوشش برای درک بهتر آن‌ها و توجه به این واقعیت است که ریشه‌های ما و تاجیکان از هر لحاظ یکی است. حال اگر در مواردی از فروغ، تفاوت‌هایی جلوه می‌کند، نباید به آن‌ها تکیه کرد، بلکه باید در تقویت اشتراکات کوشید. دلیل دیگر امکان دادن به هر تاجیک جهت دیدار با سفیر جمهوری اسلامی ایران، خواه یک دهقان عادی باشد خواه برجسته‌ترین آکادمیسین. علاوه بر مراجعان زیاد در بخش فرهنگی سفارت روزانه به‌طور متوسط بیش از ۱۰ نفر از طبقات مختلف مردم با سفیر ملاقات کرده، از هر دری سخن می‌گویند و درددل می‌کنند. آن‌ها بدون تشریفات، بدون معطلی، به همان راحتی که به دیدار دوستانشان توفیق می‌یابند، با سفیر جمهوری اسلامی ایران نیز ملاقات می‌کنند. نکته دیگر شرکت سفیر و اعضای سفارت در مراسم مختلف مردمی، مانند مراسم ختم یا مهمانی‌های مردمی و همچنین رفت‌وآمد و نشست و برخاست بدون تشریفات با مردم می‌باشد. حضور سفیر جمهوری اسلامی ایران در دانشگاه‌ها، مدارس، پژوهشگاه‌ها و دیگر مکان‌های عام‌المنفعه و همچنین سفر به شهرها و دهات و آشنایی با مردم از نزدیک را نیز می‌توان از علل دیگر نام برد. البته کمک‌های برادرانه جمهوری اسلامی ایران در شرایط دشوار اقتصادی نیز عامل مؤثری بوده و دولت و مردم قدرشناس این دیار کهن در هر فرصتی از این مساعدت‌ها سپاسگزاری نموده‌اند.

سفارت جمهوری اسلامی ایران به رسالت سنگین و تاریخی خود وقوف کامل داشته و همواره کوشیده که به‌عنوان پل ارتباطی بین دولت، و یا به تعبیر دیگر: دو پارهٔ یک ملت، حلقه‌های گسسته را پیوند دهد و پایهٔ روابط مستحکم بین دو کشور را پایه‌گذاری کند و به یاری خداوند در این راستا موفق بوده و در فراز و نشیب‌های سیاسی سه چهار سال گذشته، روابط گسترده مردمی سبب حفظ و تقویت روابط بین دولت‌ها گردیده است و به‌رغم تبلیغات معاندان، سفارت جمهوری اسلامی ایران از اعتماد و حسن ظن تاجیکان نیک‌نهاد حساس و باریک‌بین و نکته‌سنج برخوردار می‌باشد و عشق و علاقهٔ مردم این دیار به ایران و ایرانی تا حدی است که نام حضرت امام خمینی (ره) یا شهید بهشتی و یا حتی نام سفیر جمهوری اسلامی را بر فرزندان‌شان گذاشته‌اند. مردم ما را از خود می‌دانند همان‌طوری که ما خود را از آن‌ها می‌دانیم و شاید در عرف دیپلماتیک در دنیا کم‌سابقه باشد که مردم کشور پذیرنده از نقاط دور و نزدیک، دهاتی و شهری، روی علاقه و محبت به مانند نزدیکان خود به هنگام رفتن به دیدار سفیر، چنندا میوه یا قرص نان به‌عنوان هدیه بیاورند یا آن‌که برای اندک غذایی که با مشکلات فراوان برای خود تهیه کرده‌اند، با یک دنیا صفا و صمیمیت سفیر را نیز مهمان کنند.

برادران و خواهران تاجیک ما به سبب ظلم معنوی ۷۰ ساله‌ای که بر آن‌ها روا داشته شده و بحران هویت ملی و خلأ معنوی که برایشان به‌وجود آمده، از جمهوری اسلامی ایران انتظار مساعدت دارند. با عنایت به اینکه تحکیم استقلال کشورهای منطقه از جمله تاجیکستان به نفع ماست و به استقرار صلح و ثبات در منطقه کمک می‌کند و لذا تحکیم استقلال در سایهٔ اقتصادی قوی و فرهنگ سنتی محکم حاصل می‌گردد؛ لذا جمهوری اسلامی ایران کوشش دارد علاوه بر همکاری‌های اقتصادی، همکاری‌های فرهنگی گسترده نیز داشت باشد و برادران و خواهران خود در تاجیکستان را در رفع بحران هویت خویش‌شناسی یاری رسانند. سفارت نیز در این راستا قدم برمی‌دارد و عملاً ثابت گردیده که هیچ فرقی بین افراد یا گروه‌های تاجیکی قائل نمی‌گردد. سفارت جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه به‌هیچ‌وجه تماس‌های خود را محدود به یک گروه خاص نکرده و ارباب رجوع سفارت از همهٔ طبقات مردم دانشگاهی گرفته تا علمای مساجد و از هنرپیشه تئاترهای اصیل یا خوانندهٔ موسیقیدان اصیل تا کارگر ساده می‌باشند. گویی آن‌ها سفارت را خانهٔ خود می‌دانند... دولت تاجیکستان و مردم تاجیک



از اینکه سفیر در غم و شادی آن‌ها شریک بود قدرشناسی می‌کنند. این محبت و علاقه برادران و خواهران باید ارج نهاده شود.

سیاری از مردم تاجیکستان معتقدند در صورتی که سفارت جمهوری اسلامی ایران در آبان ماه ۱۳۷۱ به مانند دیگر سفارتخانه‌ها عمل کرده و می‌رفت، مردم تاجیک احساس می‌کردند که به پایان موجودیت خود رسیده‌اند...»

۸. بدون شک سیاست اصولی و منطقی جمهوری اسلامی ایران در قبال تاجیکستان، یکی از برگ‌های زرین سیاست خارجی کشورمان در دوران وزارت آقای دکتر ولایتی بوده که علی‌رغم فراز و نشیب‌ها، بسیار حساب شده و دوراندیشانه اعمال گردیده است. عملکرد آقای شبستری به‌عنوان مجری این سیاست در صف مقدم و در زمانی که بخشی از مخالفان دولت تاجیکستان در ایران به سر می‌بردند، بیانگر این واقعیت است که نامبرده به هنر دیپلماسی، به‌ویژه دیپلماسی کشمکش‌ها (CONFLICT DIPLOMACY) تسلط داشته و با روش آگاهی و موقع‌شناسی و مهارت تمام توانسته است همگام با دیپلماسی بین دو دولت، جانب انصاف نسبت به اپوزیسیون را نیز رعایت کند و دیپلماسی مردمی را به نحو احسن پیش ببرد و به سبب موفقیت در انجام وظیفه در دشوارترین و حساس‌ترین شرایط تاجیکستان و نقش برجسته‌ای که در مذاکرات بین طرف‌های درگیر در تاجیکستان و تثبیت نقش محوری جمهوری اسلامی ایران در مذاکرات داشته، مدت مأموریت سه ساله ایشان تا پنج سال ادامه یافته است.» (اطلاعات ۱۳۷۵/۹/۱۱)

۹. مروری بر عملکرد سفارت و اظهارنظرهای تاجیکان مبنی بر این واقعیت است که فراتر از مهارت‌های دیپلماتیک، عامل اساسی دیگری در موفقیت آقای شبستری مؤثر بوده که نویسنده مقاله «یاد یار آشنا» با استفاده از شعر مولانا و یک ضرب‌المثل پر مضمون فارسی آن را به طرز زیبایی بیان داشته است.

علاوه بر معانی عرفانی وحدت و تطبیق شخصیت آقای شبستری بر شعر مولوی، به مفهوم دنیوی نیز، نامبرده برای وحدت کوشیده است. مضمون مصاحبه‌های متعدد مشارالیه با مطبوعات جمهوری اسلامی ایران (از جمله رسالت، اطلاعات، سلام، جمهوری اسلامی، ایران، ایران نیوز و کیهان عربی) و همچنین مطبوعات تاجیکستان، نشان می‌دهد که تلاش‌های وسیع و کمک‌های وی به تاجیکان در راه احیای فرهنگ و

آیین نیاکان و بازگشت به خویشتن، به سبب اعتقادش به یگانگی فرهنگی و دینی و زبانی ایرانیان و تاجیکان بوده و دلسوزی او به تاجیکستان (حتی بیش از خود تاجیکان) به دلیل ایمان او به لزوم وحدت و یکپارچگی تمام مردم مسلمان آن کشور و همچنین یکی دانستن ایرانیان و تاجیکان بوده است.

تلاش‌های مجدانه او در جهت تحقق وحدت و ویژگی‌های بارزی که در گفتار و کردار نامبرده مشهود بوده، عکس‌العمل قدرشناسانه تاجیکان و محبوبیت فوق‌العاده او را نیز در پی داشته است. شاید مناسب‌ترین تعبیر و تعریف این خصوصیات، که آن‌ها را فقط می‌توان در دیپلمات و نماینده نظام جمهوری اسلامی ایران سراغ گرفت، تخلق به اخلاق حمیده و جاذبه اسلامی به‌ویژه تواضع و برخورداری از روحیه ایثار و فداکاری (در حق تمام مردم مسلمان تاجیکستان) باشد.

۱۰. در این مورد علاوه بر آنچه که در بندهای قبلی گفته شد، مصاحبه آقای شبستری پس از درگیری‌ها و کشتار آبان ماه ۱۳۷۱ در دوشنبه (که سبب گردید تمام دیپلمات‌ها آن شهر را ترک کنند) و همچنین اظهارات نماینده کمیته بین‌المللی صلیب سرخ پس از انجام مبادله اسرا در خاروق در آبان ماه ۱۳۷۳، اعتقاد راسخ آقای شبستری به «وحدت» و درجه ایثار و از جان گذشتگی وی در حق مردم مسلمان تاجیکستان را به‌خوبی نشان می‌دهد. آقای شبستری در پاسخ به این پرسش که چرا برخلاف دیگر دیپلمات‌ها دوشنبه را ترک نکرد، گفته بود: «... مسلماً هیچ دیپلمات دیگری به اندازه من ایرانی با تاجیکان اشتراکات و یگانگی ندارد. اگر من هم دوشنبه را ترک می‌کردم، چه فرقی با دیگران داشتم و چگونه می‌توانستم ادعای برادری‌ام را با تاجیکان ثابت کنم؟ بعد از سال‌ها هجران، تاجیکان و ایرانیان به هم رسیده‌اند. با یاری خدا به‌هیچ‌وجه نباید اجازه بدهیم که بار دیگر این وصل به هجران تبدیل شود...»

نماینده کمیته بین‌المللی صلیب سرخ پس از بازگشت از خاروق درباره چگونگی انجام مبادله اظهار داشت: «... هر چند در تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۹۴ زندانیان از دوشنبه به خاروق انتقال داده شده بودند، اما با توجه به عدم انتقال سربازان اسیر از داخل خاک افغانستان به خاروق، کار مبادله امکان‌پذیر نگردیده و رئیس هیئت ناظران سازمان ملل به دوشنبه مراجعت نمود، ولی سفیر جمهوری اسلامی ایران که تنها برای نظارت بر مبادله (که حداکثر برای ۵ ساعت پیش‌بینی شده بود) به خاروق آمده بود، به دوشنبه

مراجعت نکرد و جهت رفع بن‌بست به وجود آمده، دست‌به‌کار شد و چون مذاکراتش با فرماندهٔ اپوزیسیون در بهار افغانستان توسط بی‌سیم (از پایگاه نظامی مخالفین در خاروق) نتیجه‌بخش نبود، پیشنهاد کرد که به داخل افغانستان عزیمت کنیم. هرچند مأموریت ما فقط انجام مبادله در خاروق بود و با توجه به جواب منفی فرماندهٔ مذکور، هیچ‌گونه تضمینی برای موفقیت وجود نداشت، ولی به اصرار آقای شبستری (علی‌رغم تذکر خطرهای موجود، از جمله احتمال گروگان گرفته شدن توسط یکی از گروه‌های درگیر افغانی، به وی) به طرف بهارک روانه شدیم. در ابتدا فرمانده یاد شده به هیچ‌وجه زیر بار نمی‌رفت، اما پس از مذاکرات طولانی که سفیر ایران با وی داشت، بالاخره پس از یک هفته موفق به آزاد کردن و انتقال سربازان به خاروق گردیدیم.

... پس از انجام مبادله، وقتی با تعجب از اینکه یک دیپلمات عالی‌رتبه روزهای متوالی بدون غذا و استراحت خود را به مخاطره انداخته، علت را از آقای شبستری جویا شدم، گفتم: دیپلمات جمهوری اسلامی ایران با دیگران فرق دارد و نمی‌تواند نسبت به سرنوشت برادرانش بی‌اعتنا و بی‌توجه باشد و افزود هدف او این بود که با آزادی ۵۴ نفر، مذاکرات بین تاجیکان متوقف نشود و استقرار صلح در تاجیکستان تسریع گردد... . مسلماً بدون حضور و تلاش آقای شبستری این مبادله صورت نمی‌گرفت و کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ از وی به‌طور رسمی قدردانی خواهد کرد... . در طول بیش از ۲۰ سال کارم در صلیب سرخ هرگز با چنین دیپلماتی مواجه نشده بودم و شاید هم هرگز مواجه نشوم...» (ترجمه از متن روسی)

معاون حزب نهضت اسلامی تاجیکستان در مصاحبه با تلویزیون جمهوری اسلامی ایران در ۱۷ آبان ۷۳ از تلاش‌های آقای شبستری برای تحقق انجام مبادله قدردانی کرد. در اولین جلسه دور بعدی مذاکرات در آلماتی نیز از مشارالیه تقدیر به عمل آمد. زهی آفرین به این سرزمین و نظام مقدس و خانواده‌ای که چنین افرادی را تربیت کرده‌اند.

بدیهی است اگر آقای شبستری نیز به مانند سفرای استعماری که از دیدگاه آن‌ها سیاست از اخلاق جداست، مستکبرانه عمل می‌کرد امروز مقامات و مردم تاجیکستان ذکر خیری از او نمی‌کردند.

۱۱. هرچند تحسین و تشویق درخور شأن از آقای شبستری توسط مقامات عالی‌رتبه نظام جمهوری اسلامی ایران به‌عمل آمده و خواهد آمد، غرض نگارنده از تحریر سطور

فوق و تکرار برخی مطالب این است که در روزهای امضای موافقت‌نامه نهایی صلح تاجیکان در مسکو و در شرایطی که جامعه بین‌الملل از نقش سازنده و مثبت و غیرقابل جایگزین جمهوری اسلامی در موفقیت مذاکرات و برقراری صلح و آشتی ملی در تاجیکستان سخن می‌گویند (از جمله اظهارات آقای پریماکف وزیر خارجه روسیه در حاشیه اجلاس سران ۸ کشور صنعتی در دنور امریکا)، از آقای علی‌اشرف مجتهد شبستری سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان که بنا به اظهار طرفین، بیشترین سهم را در پیشبرد روند مذاکرات داشته) در حد بضاعت خود ذکر خیری به عمل آورده و به‌عنوان یک ایرانی از مشارالیه به خاطر خدمات ارزنده‌اش در راه اعتلای نام میهن اسلامی و پایه‌گذاری صحیح و مستحکم روابط و مناسبات کشورمان با تاجیکستان تشکر و قدردانی کند و ضمناً این نکته را متذکر شود که تاجیکان، این ایرانیان اصیل، با قدرشناسی‌های خود از آقای شبستری نشان دادند که شایستگی و لیاقت این خدمات و فداکاری‌ها را دارند.

ضمن آرزوی برقراری هرچه سریع‌تر صلح و آرامش کامل در تاجیکستان و گسترش هرچه بیشتر روابط دو کشور برادر، حضور افرادی چون آقای شبستری در دستگاه دیپلماسی کشور را به رئیس‌جمهوری محترم و وزیر محترم امور خارجه تبریک عرض نموده، توفیق روز افزون و عزت همه آن‌هایی را که صادقانه به میهن اسلامی خدمت می‌کنند از خداوند متعال مسئلت می‌نماید. والله ولی التوفیق.

بعدالتحریر: یکی از مهمانان تاجیکی شرکت‌کننده در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام قطعه‌شعری درباره آقای شبستری در اختیار این‌جانب قرار داد که فتوکپی و برگردان آن به خط فارسی، به پیوست تقدیم می‌گردد.

### سلسله برادری

برای سفیر کبیر ایران آقای شبستری

سراج‌الدین عاصمی

(تاجیکستان، ولایت لنین‌آباد، شهرک غانچی، کوچه عبدالله باباجان)

این دل سرشکسته‌ام کرد ز نو دلاوری و در دم آستان تو کشته شدم به داوری  
دردهنم چو گفتم نیست گوش تو ناشنفته نیست پشت در تو بوده‌ام دعوی‌گری به باوری

پیشه تو سکندری، این [آیین] من قلندری  
 سلسله‌ای چنین کجا؟ سلسله برادری!  
 مثنوی را نوی، تویی شور و شرر بیافری  
 در محک تجارتم مس مرا چو زر خری  
 در خم موج بشکنی گر نکنم شناوری  
 سنگ من، آزرَم تویی، از دل من شرر بری  
 ساغر لبریز تویی، مشرب ما برابری  
 قم‌قم خویش سر کنم بام تو را کبوتری  
 کام تو ناکام منم، پی‌سپر سمندری  
 در مژه‌ام مل آورم، جرعه به جرعه تا خوری  
 حق تویی، حق دوست منم، از همه گنه بری  
 نوش تویی زهر منم، می‌نروم به ساغری  
 شیره منم، تیر منم، در تنه تناوری  
 چون در نیم‌راغ منم، یک دم‌کک چو بنگری  
 بی‌سر و بی‌پای منم، گشته مثل به سروری  
 بوی بهار می‌کند، بوی خوش سمبیری  
 لذت گفت‌وگوی تو، شربت آب احمدی  
 دیده انجمن منم، درد مرا دواگری  
 فرش مرا عرش ببین، دیده به چشم انوری  
 نامه موجود کجا؟ خامه چو تیغ حیدری  
 شعله‌وری همی‌کند بر سر ما «شبستری»

بس که ز خود گذشته‌ام عالمی در نوشته‌ام  
 سلسله‌ای به مشت توست یک طرفش به گردنم  
 چهره مولوی تویی، پشت به پشت قوی تویی  
 زرگر و گوهری تویی، لعل‌نمای سنگ من  
 تپله به بحر داده‌ایم، دست نداده‌ای ولی  
 سرد منم گرم تویی، سخت منم نرم تویی  
 کند منم، نیز تویی، رفته چو شبدیز تویی  
 ترش تو را عسل کنم، تلخ تو را شکر کنم  
 صبح تویی شام منم، نام تو گمنام منم  
 خار کجا؟ گل آورم، صعوه و بلبل آورم  
 در طلب دوست منم، مغز تویی پوست منم  
 دهر تویی شهر منم، بحر تویی نهر منم  
 شاخ تویی برگ منم، بار درخت بس فزون  
 باغ تویی داغ منم، کبک تویی زاغ منم  
 نای تویی وای منم، هوی تویی‌های منم  
 در کف من چو برگ سبز از چمنی نشانه‌ای است  
 چشم امید سوی تو، دست من و سبوی تو  
 کوه تویی و من منم، خارک در چمن منم  
 جرم مرا مبین مبین، بس که تویی معین مبین  
 دیر کجا؟ زود کجا؟ حضرت داوود کجا؟  
 مه بود و ستاره او، شمس بود سراج دین

## بیدل دهلوی و نقش بی بدیل او در همگرایی گستره زبان فارسی

محسن مدیرشانه‌چی

### چکیده

عبدالقادر بیدل دهلوی از شاعران نامدار زبان فارسی و از چهره‌های شاخص ادبیات منظوم است. وی پس از خاتم‌الشعرا نورالدین عبدالرحمن جامی که عرصه شعر و ادب از رونق و رواج پیشین افتاده بود، در احیا و پویایی نسبی شعر فارسی به شیوه‌ای دیگر که با پیدایش و گسترش سبک اصفهانی یا هندی تجلی یافت، نقشی بی بدیل به جای نهاد. با این حال شاید بیشترین و مؤثرترین نقش و نشان بیدل را در نفوذ و تأثیر ژرف و شگرف او در گستره زبان فارسی و قلمرو فرهنگ و تمدن ایرانی بتوان یافت؛ جایگاهی که بیدل در این گستره وسیع از شبه‌قاره هند تا افغانستان و از آسیای میانه تا ایران و دیگر سرزمین‌های فارسی‌زبان دیروز و امروز بدان دست یافت؛ او را به یکی از حلقه‌های وصل شاعران و سخنوران این قلمرو بدل کرده و از این منظر جایگاهی ممتاز در همگرایی فرهنگی مردمان خطه تمدن ایرانی برای او فراهم آورده است. در این مقاله این نقش و نشان با نگاهی توصیفی، تحلیلی و مقایسه‌ای بررسی می‌شود.

### مقدمه

میرزا عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی در سال ۱۰۵۴ هـ. ق در عظیم‌آباد پتنه در بیهار هند زاده شد و در سال ۱۱۳۳ در دهلی درگذشت و در همان شهر مدفون شد. سال وفات وی را ۱۱۳۰ و ۱۱۴۳ نیز گفته‌اند (مؤذنی، ۱۳۸۴: ۱۲۱؛ حسن‌زاده، ۱۳۷۹:

۱۲۰). بیدل اصلاً از ترکان جغتایی ارلاس بود (سبحانی، ۱۳۷۲: ۹۶؛ آهی، ۱۳۸۱: ۶). گرچه زادگاه و محل درگذشت وی روشن است، مدفن وی نامعلوم و داستان آن همچون شعر او پیچیده و اسرارآمیز است. برخی گفتند جنازه‌اش را بعدها به محله جغتایی‌های خواجه‌رواش در شمال کابل انتقال دادند و طبق بعضی اقوال بآنکه جنازه بیدل در خانه‌اش دفن شد، از آنجاکه آثاری از مقبره او باقی نماند، گمان برده شد که به محله مذکور در کابل انتقال یافته و بر این اعتقاد آرامگاهی در این مکان برایش ساختند (امیرخانی، ۱۳۸۹: ۸۴ و ۸۵). بیدل را بعضی بزرگ‌ترین شاعر سبک هندی و دیگران یکی از اعظم شعرای این سبک خوانده‌اند.

### جایگاه بیدل در ایران

ایران کنونی در مقام بخش مرکزی ایران بزرگ فرهنگی و قلمرو زبان و ادب فارسی، گرچه سرزمین‌های وسیعی از پیکره تاریخی خود را در هر چهارسو در گذر روزگار از دست داده، خاستگاه و زادگاه و نیز آرامگاه کثیری از شاعران و سخنوران فارسی و درواقع پیشینه آنان است. گرچه فراتر از مرزهای جغرافیایی کنونی، مفاخر شعر و ادب فارسی در گستره‌ای کلان، میراث مشترک بشری، و در عرصه‌ای مشخص و محدودتر، از آن همه فارسی‌زبانان و باشندگان حوزه تمدنی ایران‌اند، بیشترین آنان از جمله در سه سبک شاخص و کلاسیک خراسانی، عراقی و هندی صرفاً از منظر انتساب، به مرزوبوم کنونی ایران منتسب‌اند. در این میان گویندگان سبک خراسانی، چنان‌که از نام آن پیداست، پس از تجزیه ایران و تقسیم ایالت شرقی آن، خراسان، برخی به درون مرزهای کنونی و بعضی به سرزمین‌های امروزی افغانستان و ماوراءالنهر یا آسیای میانه انتساب یافتند. سخنوران شاخص سبک عراقی در این میان با توجه به خاستگاه اصلی این سبک، پارس و حوالی آن در مناطق جنوبی و مرکزی ایران، عمدتاً به درون بوم ایران کنونی محدود شدند. شاعران سبک هندی اما افزون بر زادگان و باشندگان در مرزهای کنونی ایران، کثیری به هند رفتند و در آن دیار توطن گزیدند و بسیاری نیز در آن سرزمین زاده شدند و زیستند و درگذشتند. بیدل دهلوی یکی از اینان بود.

سبک هندی یا اصفهانی، هم از آغاز تکوین آن و هم در این روزگار، در ایران گویندگان و مشتاقان بسیاری داشت. در این میان، چهره شاخص این طرز سخنوری،

صائب تبریزی اصفهانی است که نام او با این سبک درآمیخته و به نماد و نماینده این شیوه بدل شده است. بیشترین توجه به شاعران این سبک در ایران، هم از حیث پیروی و دنباله‌روی و هم از منظر پرداختن به زندگی و شعر و یادکرد در تذکرها و تاریخ ادبیات سده‌های اخیر و نیز در روزگار معاصر، معطوف به صائب بوده است. شاعران دیگری نیز در این سبک چه از ایرانیان و چه هندیان از هر دو منظر مذکور در ایران مورد توجه بوده‌اند. بیدل دهلوی در این میان، به‌رغم شهرت و اعتبار و استقبال از او در گستره‌ای وسیع از قلمرو زبان و ادب فارسی در خارج از ایران، در مقایسه با صائب و بسیاری دیگر از شاعران این سبک، جز تا سال‌های اخیر در ایران کمتر مورد عنایت و التفات واقع شد.

در تذکرة‌های فارسی که در آن‌ها از بسیاری شاعران و سخنوران گمنام و نامی یاد شده، غالباً یا نامی از بیدل نیست یا در آن‌ها به اشارتی مختصر به او بسنده شده است. در تذکره نصرآبادی با متنی متجاوز از هزار صفحه تنها در توصیف «فرقه سیم» از «صف چهارم» شاعران، در میان هفده‌تن از شعرای هندوستان، نام عبدالقادر بیدل همراه با دو بیت او و ذکر این جمله کوتاه و نادرست که از لاهور است، آمده است (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۶۹۶). در میان دیگر تذکرة‌های فارسی که مجموعه توصیفی جامعی از آن‌ها به همت استاد گلچین معانی گردآوری و تدوین شده است، تذکرة‌هایی که شرحی از بیدل در آن باشد، انگشت‌شمار است. ریاض العارفین رضاقلی‌خان هدایت یکی از آن‌هاست که در آن تاریخ وفات بیدل به‌جای ۱۰۳۳ به اشتباه ۱۳۰۳ ذکر شده است. سفینه بی‌خبر از میر عظیم‌الله بی‌خبر بلگرامی یکی دیگر از این معدود تذکرة‌هاست. سراج‌الدین علی‌خان آرزو نیز در مجمع النفائس یادی از بیدل کرده و بندر ابن داس متخلص به خوشگو صاحب سفینه خوشگو را از استفاده‌کنندگان از خدمت بزرگان فن مثل بیدل خوانده است. شفیق اورنگ‌آبادی در شام غریبان در ذکر نام ۴۸۰ شاعر فارسی که به هندوستان رفته‌اند، از بیدل یاد می‌کند. بنا به توضیح استاد گلچین معانی چهار نفر از این جمع از جمله سعدی و فردوسی هرگز به هندوستان نرفته و چهار نفر نیز به شمول بیدل، هندی بوده‌اند (گلچین معانی، ۱/ ۶۶۸، ۷۰۹، ۷۲۱ و ۸۴۳). چنان‌که ملاحظه می‌شود، همین معدود تذکرة‌ها نیز عمدتاً تذکرة‌های هندیان پارسی‌گو بوده است.



ادبای معاصر و پژوهشگران متأخر نیز در ایران تا این اواخر کمتر به بیدل عنایتی داشته‌اند. ملک الشعرا محمدتقی بهار که در سبک‌شناسی ضمن بررسی تاریخ تطور نثر فارسی به بسیاری از شاعران و شعر آنان نیز پرداخته است، در سه جلد کتاب خود تنها یک‌بار از بیدل یاد می‌کند و پس از نقد و نکوهش نثر هندی می‌نویسد: همین حالت را در شعر هندی می‌بینیم و به‌جز صائب که گاهی از واقعات سخن می‌گوید، باقی شعرا مخصوصاً متأخران از قبیل بیدل و غنی قصدشان آوردن عباراتی است که با صنعت و مضمون جور بیاید نه با مقصودی که دارند و غالباً مقصودی هم نداشته‌اند (بهار، ۱۳۶۹: ۱۳/۲۵۹).

دکتر ذبیح‌الله صفا پس از ذکر نام هشت تن از شاعران سبک هندی به شمول بیدل که از او با نام بیدل عظیم‌آبادی یاد می‌کند، می‌نویسد: «همین گروه از گویندگان که نزدیک به تمامشان از هند برخاستند، صاحبان واقعی سبک معروف به هندی هستند و درست است که همه این شاعران هندی بر نشانه‌های پای اسیر و صائب در لفظ و معنی قدم می‌نهادند ولی حقا که از آن دو در راه نکته‌یابی و اصرار در ایراد مضمون‌های باریک که لفظ گنجایی آن‌ها را ندارد، بسیار دورتر رفتند چندان که بعضی از بیت‌هایشان را به دشواری و با تأویل و توجیه باید دریافت و زیاده‌روی‌های این‌ها و همه کسانی که از آن‌ها پس در هند و ایران خواسته‌اند شیوه اسیر و صائب را دنبال کنند، باعث بدنام‌شدن و متروک‌ماندن آن طرز در سده سیزدهم و چهاردهم در ایران گردیده است؛ خاصه که زبان این دسته هندی‌گویان هم به علت قطع ارتباط تدریجی ایران و هند از زبان سالم فارسی دور شد و به‌صورت یک لهجه اختراعی فارسی درآمد که قاعدتاً باید آن را فارسی هندی نامید.» (صفا، ۱۳۶۶: ۵۳۴).

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب نیز در شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب در نقد شعر بیدل می‌نویسد: «بعضی شاعران در تلاش معنی تازه به افراط گراییده‌اند و همین نکته است که شعر بعضی شعرای هند مثل فیضی و غالب و مخصوصاً عبدالقادر بیدل را گاه زیاده دشوار کرده است.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۱۳۳).

دکتر سیروس شمیسا هم در توضیح سبک هندی و شاعران این سبک ضمن طبقه‌بندی دوگانه آنان بر این نظر است: «شاعران سبک هندی دو گونه‌اند؛ یکی امثال صائب و کلیم و حزین یعنی بزرگان سبک هندی که ابیات آنان قابل‌فهم است. دوم

شاعرانی که به آنان خیال‌بند و رهروان طرز خیال می‌گویند که معمولاً معروف نیستند و سبک هندی را به‌سوی افول بردند. میرزا جلال اسیر شهرستانی، قدسی، محمدقلی سلیم و بیدل دهلوی از این گروه‌اند. این گروه بیشتر در هند خواننده داشته و یا خود هندی بودند و هیچگاه مقبول طبع ایرانیان قرار نگرفتند.» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۹۲ و ۲۹۳).

چنان‌که در این نمونه‌ها ملاحظه می‌شود، در روزگار ما نیز ادیبان و منتقدان ادبی در بررسی سبک هندی غالباً جایگاه چندانی برای بیدل قائل نبوده و شعر او را فاقد مضمون و مقصود، واجد افراط و دشواری، موجب افول سبک هندی و وی را نامشهور و نامقبول طبع ایرانیان خوانده‌اند. در واقع تا سال‌های اخیر در ایران بیدل دهلوی نه در حد صائب تبریزی و نه حتی در حد کلیم و حزین و اسیر و برخی دیگر از شاعران سبک هندی، و هم‌پایه بعضی شاعران کمتر مطرح این سبک قرار می‌گرفت. تنها در همین سال‌هاست که در پژوهش‌های مربوط به سبک هندی و مجموعه‌های شعر سخنوران این سبک حتی آثاری که در آن‌ها از تعداد اندکی از این شاعران یاد شده، به بیدل نیز در کنار بزرگان این سبک پرداخته شده است.

در میان سرایندگان معاصر فارسی نیز آنان که اغلب به سبک هندی متمایل بوده‌اند، از استادان امیری فیروزکوهی، رهی معیری، گلچین معانی، غلامرضا قدسی، ذبیح‌الله صاحبکار و محمد قهرمان و دیگران، کمتر به راه بیدل رفته و بیشتر طریق دیگر بزرگان این سبک خصوصاً صائب را که از او با عناوینی چون کاروان سالار سبک هندی یاد شده، پیموده‌اند.

چنان‌که اشاره شد، عمدتاً در سال‌های اخیر بیدل مشمول عنایت برخی پژوهندگان ایرانی واقع شده و در باب او کتاب‌ها و مقالاتی نگاشته شده است. از چهره‌های شاخص در این خصوص به دکتر شفیعی کدکنی می‌توان اشاره کرد که خصوصاً با کتاب شاعر آینه‌ها به ترسیم تصویر تازه و متفاوتی از بیدل در ایران دست زد. سبک‌شناسی، نظر په‌ها، رویکردها و روش‌ها از دکتر محمود فتوحی؛ بیدل، سپهری و سبک هندی از حسن حسینی؛ اوج و انحطاط سبک هندی از دکتر محمدحسین خسروان؛ مکتب نازک‌خیالی و نقد بیدل از دکتر جواد مهربان و سبک هندی و شاعران برگزیده آن از محمدحسین حسن‌زاده در شمار این آثار است. همچنین ترجمه دکتر توفیق سبحانی از کتاب عبدالقادر بیدل اثر پروفیسور نبی هادی، انتشار کلیات بیدل به تصحیح اکبر بهداروند و

پرویز عباسی داکانی، انتشار مثنوی محیط اعظم بیدل به تصحیح یوسفعلی میرشکاک، اهتمام حسین آهی در انتشار دیوان بیدل دهلوی و گزیده غزلیات و تکبیت‌های بیدل از جلال محمدی، از دیگر کوشش‌های متأخر بیدل‌شناسی در ایران است.

### بیدل در قلمرو پیرامونی زبان فارسی

چنان‌که اشاره شد، بیدل دهلوی در حوزه فرهنگی و تمدنی ایران و خصوصاً در گستره پیرامونی قلمرو زبان فارسی سراینده‌ای شناخته‌شده و چهره شاخص سبک هندی است. در هند، زادگاه بیدل، وی نه تنها بزرگ‌ترین سراینده این سبک بلکه در کلیت عرصه شعر به نقلی به تلقی پارسی‌شناسان هند بزرگ‌ترین شاعر بعد از امیر خسرو و به تعبیری حتی بزرگ‌ترین گوینده سرزمین هند خوانده شده است (سبحانی، ۱۳۷۲: ۹۶؛ آهی، ۱۳۸۱: ۳). بیدل در پاکستان نیز پیروان و رهروان بسیاری دارد که در واقع به نامدارترین شاعر معاصر پارسی‌گوی شبه‌قاره و بنیان‌گذار فکری پاکستان، علامه محمد اقبال لاهوری اقتدا کردند. اقبال با آن‌که به ستایش و پیروی از برخی شاعران سبک هندی همچون عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و کلیم کاشانی و صائب تبریزی و غالب دهلوی پرداخته، بیدل را بر آنان ترجیح داده و بیش از همه به او تاسی جسته است (ساکت، ۱۳۸۴: ۲۳۴ تا ۲۳۷).

آوازه بیدل و منزلت وی در آسیای مرکزی خصوصاً تاجیکستان و ازبکستان کمتر از هند نیست. یان‌رپیکا که از دو عرصه ادبیات هند و ایران و ادبیات تاجیک یاد می‌کند، بیدل را به عرصه دوم متعلق می‌داند و او را شاعر تاجیک می‌خواند (هادی، ۱۳۷۶: ۱۲۵). به نوشته استاد شفیع کدکنی، بیدل در ماوراءالنهر در صدر همه شاعران درجه اول سبک هندی است (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۹۶).

افغانستان در میانه هند و آسیای مرکزی، شاید بیش از این هر دو سرزمین دیار بیدل‌دوستان و بیدل‌خوانان است. بیدل‌شناسی و تصحیح و طبع آثار بیدل نیز در افغانستان در شمار بیش‌ترین تحقیقات و تلاش‌های ادبی بوده است. در این میان استاد خلیل‌الله خلیلی پرآوازه‌ترین شاعر افغانستان را از تلاشگران شاخص این عرصه باید برشمرد. کلیات بیدل به کوشش خلیلی در سال ۱۳۴۴ در کابل انتشار یافت. این کتاب بارها تجدید چاپ شد و در تهران نیز منتشر شد. صلاح‌الدین سلجوقی نویسنده و

پژوهشگر صاحب نظر افغانستان نیز کتاب نقد بیدل را نوشت که در کابل به طبع رسید و با ویرایش محمد کاظم کاظمی در تهران نیز انتشار یافت. همچنین غلامحسین مجددی کتاب بیدل شناسی را نوشت که در سال ۱۳۵۰ در کابل چاپ شد و میر محمد آصف انصاری نیز احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی را ترجمه کرد که در سال ۱۳۵۱ در کابل به نشر رسید. از دیگر پژوهشگران افغان در عرصه بیدل پژوهی به عبدالغفار آرزو می توان اشاره کرد که دو کتاب خوشه‌هایی از جهان بینی بیدل و گزیده رباعیات بیدل دهلوی از او در مشهد منتشر شد.

بیدل را محبوب ترین شاعر فارسی زبان در بین مردم افغانستان خوانده‌اند. مردم کوچک و بازار سروده‌های وی را از حفظ دارند و خوانندگان با استفاده از اشعار او تصنیف می‌خوانند (امیرخانی، ۱۳۸۹: ۸۴).

شهرت و اعتبار بیدل دهلوی و توجه و اقبال به وی چه در میان شاعران و ادیبان و چه عامه مردم در عرصه‌ای فراتر و فراخ تر از سرزمین‌هایی که از آن یاد شد، منزلتی کم نظیر در قلمرو زبان فارسی به بیدل بخشیده و او را به یکی از چهره‌های شاخص و حلقه‌های وصل مردمان این قلمرو بدل ساخته است.

### نتیجه‌گیری

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، آفرینش گر چیره دست لفظ و معنی در گستره وسیع شعر و ادب فارسی از ایران تا قلمروهای پیرامونی این زبان در میان خاص و عام چنان جایگاه و منزلتی یافته که وی را در مقام یکی از چهره‌های شاخص این گستره و برخوردار از مقبولیتی عام و فراگیر نشانده است. گرچه بیدل تا این اواخر در ایران، چه در میان پژوهشگران ادبی و چه در میان شاعران و سخنوران، چندان مورد اعتنا و مقبول نبود و حتی سراینندگان ایرانی سبک هندی التفات و توجه چندانی به او نداشتند، در سال‌های اخیر اقبال گسترده‌ای به او صورت گرفته است. بیدل دهلوی را با مقبولیتی فراگیر در گستره وسیع زبان فارسی اینک یکی از حلقه‌های وصل ادیبان فارسی زبان و باشندگان حوزه فرهنگی و تمدنی ایران و از نمادهای همگرایی مردمان این قلمرو می‌توان خواند.

## منابع

- آرزو، عبدالغفار (۱۳۸۱) خوشه‌هایی از جهان‌بینی بیدل. مشهد: انتشارات ترانه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) گزیدهٔ رباعیات بیدل دهلوی. مشهد: انتشارات ترانه.
- امیرخوانی، غلامرضا (۱۳۸۹) افغانستان. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۴۴) کلیات بیدل. به کوشش خلیل‌الله خلیلی. کابل: وزارت تعلیم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶) کلیات بیدل. تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی. تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی بزرگ‌ترین گویندهٔ سرزمین هند. با تصحیح خال‌محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی. با اهتمام و مقدمهٔ حسین آهی. چ ۴. تهران: انتشارات فروغی.
- حسن‌زاده، محمدحسین (۱۳۷۹) سبک هندی و شاعران برگزیدهٔ آن. یزد: انتشارات پیام یزد.
- حسینی، حسن (۱۳۶۸) بیدل، سیپهری و سبک هندی. چ ۲. تهران: انتشارات سروش.
- خسروان، محمدحسین (۱۳۸۳) اوج و انحطاط سبک هندی. مشهد: انتشارات سخن‌گستر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب. تهران: انتشارات علمی.
- ساکت، محمدحسین (۱۳۸۴) «اقبال و سبک هندی» در پردگیان خیال: ارجنامهٔ محمد قهرمان. به درخواست و اشراف محمدرضا شفیعی کدکنی و محمدجعفر یاحقی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- سیحانی، توفیق (۱۳۷۲) تاریخ ادبیات. چ ۴. تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- سلجوقی، صلاح‌الدین (۱۳۸۰) نقد بیدل. ویراسته محمدکاظم کاظمی. چ ۲. تهران: شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶) شاعر آینده‌ها: بررسی سبک هندی و شعر بیدل. تهران: انتشارات آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۹) سبک‌شناسی شعر. چ ۶. تهران: انتشارات فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۶) تاریخ ادبیات در ایران از آغاز سدهٔ دهم تا میانه سدهٔ دوازدهم هجری. چ ۳. تهران: انتشارات فردوس.
- فتحی رودمعهجنی، محمود (۱۳۹۰) سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. تهران: انتشارات سخن.
- گلچین معانی، احمد (بی‌تا) تاریخ تذکره‌های فارسی. چ ۲. تهران، کتابخانه سنایی. چ ۱.

نصرآبادی، محمد طاهر (۱۳۷۸) تذکره نصرآبادی. به کوشش احمد مدقق یزدی. یزد: انتشارات دانشگاه یزد.

مجددی، غلامحسین (۱۳۵۰) بیدل‌شناسی. کابل: دانشگاه کابل.

محمدی، جلال (۱۳۷۸) گزیده غزلیات و تکبیت‌های بیدل. تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر.

ملک‌الشعرا بهار، محمدتقی (۱۳۶۹) سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی. چ ۵. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر. ج ۳.

مهریان، جواد (۱۳۹۰) مکتب نازک‌خیالی و نقد بیدل. مشهد: نشر تابران.

مؤذنی، علی محمد (۱۳۸۴) «خیال‌بندی بیدل در آینه‌ی حیرت» در پردگیان خیال: ارجنامه محمد قهرمان. به درخواست و اشراف محمدرضا شفیعی کدکنی و محمدجعفر یاحقی. مشهد: دانشگاه فردوسی.

هادی، نبی (۱۳۷۶) عبدالقادر بیدل. ترجمه توفیق سبحانی. تهران: نشر قطره.

## ناسیونالیسم و کین توزی در ایران عصر پهلوی

محمد رضا مرادی طادی\*

### مقدمه

حدّ فاصل سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۵۷ در فضای فکری اندیشی ایران، سه اَبَرگفتمان هژمونیک شکل گرفته است: ناسیونالیسم، چپ‌گرایی و اسلام‌گرایی. از این رو این جریان‌های فکری را اَبَرگفتمان نامیده‌ایم که هر یک مشتمل بر خرده‌گفتمان‌های چندی می‌باشد که زیرمجموعه آن اَبَرگفتمان‌ها را شکل می‌دهد؛ مثلاً ناسیونالیسم را می‌توان به دو گونه ناسیونالیسم سیاسی و ناسیونالیسم روشن‌فکرانه تقسیم‌بندی کرد. همچنین جریان چپ را می‌توان به چپ اسلامی و چپ مارکسیستی؛ و جریان اسلام‌گرایی را به اسلام‌گرایی لیبرالیستی و اسلام‌گرایی مکتبی تقسیم نمود. البته، همان‌گونه که می‌دانیم با غلبه تفکر اسلام‌گرایی بر یکی از دوران‌سازترین کنش‌های سیاسی قرن معاصر (انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷)، مابقی گفتمان‌های هژمونیک رقیب، دچار زوال شدند و به صورت کمون و زیرجلدی، «حیاتی نباتی» را در پیش گرفتند.

در این نوشتار به دنبال آن هستیم که شکل‌گیری و تکامل جریان ناسیونالیستی را در طی دهه‌های نخست این سده پیگیری کنیم. رویکرد ما به این پدیده از منظر جامعه‌شناسی معرفت است، یعنی آن‌که ما به دنبال علیت اجتماعی شکل‌گیری یک ایدئولوژی هستیم. بحث ما بر سر این است که جریان ناسیونالیسم نه یک جریان فکری دقیق و از سر تأمل و تفکر، بلکه از یک سو محصول شرایط اجتماعی و از سوی دیگر

---

\* دانش‌آموخته علوم سیاسی، پژوهشگر، نویسنده و مترجم.

رویکرد عاطفی - روانی روشنفکران این دوره به پرسش‌هایی فلسفی - تاریخی («چرا عقب‌افتاده‌ایم؟» و «چه باید کرد؟») بوده است؛ لذا پرسش اصلی این بوده که روشنفکران و اندیشمندان این دوره چه درکی از تقابل «سنت و تجدد» داشتند و برای پرسش بنیادین و دوران‌ساز «ما چگونه ما شدیم؟» چه پاسخی ارائه کرده‌اند.

تحلیل بر این بوده که سوای از علیت اجتماعی (در سطح کلان تحلیل) که باعث شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «ناسیونالیسم» در ایران شده است، بایستی به مؤلفه‌های روانی روشنفکران ایرانی (در سطح خرد تحلیل) نیز توجه کرد؛ بر این مبنا فرضیه مقاله این بوده است که نخبگان فکری این دوره ناتوان از مواجهه‌ای فلسفی با «پروبلماتیک» عصر بودند، فلذا تلاش کردند مسئله را، ناخودآگاه، به تعبیر فرویدی آن، با «افراکتی» (projection) حل و فصل کنند. از این وضعیت روانی که منتهی به شکل‌گیری نظام ارزشی دوگانه تحقیر و تکبر شده است، با وام‌گیری از نیچه، به کینه‌توزی (روسانتیمان) یاد شده است.

### جامعه‌شناسی معرفت

وقتی که می‌خواهیم یک ایدئولوژی یا یک جریان فکری را در بستر جامعه‌ای مورد بررسی قرار دهیم که «چرا هست؟»، «گروه‌های هواخواهان آن چه کسانی هستند؟»، «از طرف چه طبقات و اقشار اجتماعی‌ای حمایت می‌شود؟»، «چه بخش‌هایی از جامعه گروه‌های مخالف آن را شکل داده است؟»، «علل بقا یا زوال آن چه بوده است؟» و سؤالاتی مانند این‌ها، علی‌القاعده بایسته است به نسبت و تعامل جامعه و معرفت بیندیشیم. رویکرد جامعه‌شناسی معرفت بر محور این پرسشی اصلی شکل گرفته است که می‌خواهد «علیت اجتماعی معرفت و آگاهی» را جست‌وجو کند. در نسبت این دو (علیت اجتماعی و معرفت) سه رویکرد عمده وجود دارد:

۱. فلسفی: این رویکرد معتقد به استقلال معرفت از بستر اجتماعی آن است. در این رویکرد برای معرفت مبنای وجودشناختی قائل می‌شوند، یعنی آن که معرفت به صورت ناب وجود دارد و هیچ‌گونه ارتباطی بین علیت اجتماعی و معرفت‌ها وجود ندارد. به عبارت روشن‌تر در این رویکرد، مبنای اجتماعی معرفت سالبه به انتفای موضوع است. (بنگرید به: فصل بیست و سوم کتاب جامعه‌باز و دشمنان آن از پوپر)



۲. جامعه‌شناختی: اصولاً منظور از جامعه‌شناسی معرفت (بالمعنی الاخص) این رویکرد خاص است، یعنی آن‌که میان وضعیت اجتماعی و معرفت، رابطه مستقیم و معناداری وجود دارد که دلالت بر علیت دارد. بر مبنای این رویکرد، جامعه در حکم علیت اجتماعی برای معرفت‌ها عمل می‌کند. شرایط خاص اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و مانند این‌ها، علل اجتماعی شکل‌گیری معرفت‌ها هستند. مشهورترین نوع این‌گونه رویکردها، جریان مارکسیسم است. بر مبنای نگاه ساختاری مارکسیست‌ها، تمامی ایدئولوژی‌ها، جریان‌های فکری و کلیت حیات فکری یک دوران، معلول شرایط اجتماعی - اقتصادی خاص خود است. جمله مشهور پلخانف را، که می‌گوید: «در تحلیل یک اثر ادبی [یا هر محصول فکری دیگری] باید نخست آن پدیده را به زبان جامعه‌شناختی ترجمه کرد و آنگاه در باب آن به داوری پرداخت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱، ص ۳۴۵)، می‌توان عصاره فکری این رویکرد دانست.

۳. فلسفی - جامعه‌شناختی: این رویکرد متأثر از نظریه معرفت شلر (Scheler) است. شلر اگرچه به وجود و به غایت پرداخته، اساساً در خود معرفت باقی‌مانده و سعی کرده نظریه‌ای عینی در باب خود معرفت بدهد. به باور او، نه جامعه و نه معرفت، هیچ‌کدام، علت دیگری نیستند، بلکه معرفت به‌صورت ناب وجود دارد. وی معرفت را با عنوان محدوده «عواملی ایده‌ای» که بصیرت محض، اما فاقد قدرت و نیرو، هستند معرفی می‌کند و در مقابل آن، جامعه و موقعیت اجتماعی را محدوده «عوامل واقعی» می‌داند که نیروهای محض‌اند، بدون نور و بصیرت. هیچ‌یک از این دو حوزه به تنهایی نمی‌توانند تغییری در روند تاریخ به‌وجود آورند، بلکه از اتحاد این دو حوزه است که موتور تاریخ به حرکت درمی‌آید. هنگامی که عناصری از محدوده عواملی ایده‌ای با عناصر دیگری از محدوده عوامل واقعی، که با هم سنخیت و همخوانی دارند، در کنار یکدیگر قرار گیرند، شاهد پیدایی نوع جدیدی از نظم اجتماعی خواهیم بود؛ اما نکته مهم این است که مجموعه عوامل واقعی حیات، در رویارویی با محدوده عوامل ایده‌ای، از میان آن‌ها امکان تحقق یافتن و ازقوه‌به‌فعل درآمدن آن نوع از معرفت را که با خودش سازگار است می‌دهد. پس نه جامعه معرفت را می‌سازد و نه معرفت جامعه را، بلکه عوامل اجتماعی گوناگون برای تحقق اشکال مختلف معرفت ناب، ظروف مختلفی ایجاد می‌کنند. بنابر این، شلر جبر اجتماعی را فقط

در صورت معرفت قبول کرده و محتوای آن را خالی از هرگونه جبریت معرفی می‌کند. (راوودراد، ۱۳۹۰، ص.ص ۴-۷ و کنوبلاخ، ۱۳۹۰، ص.ص ۲۲-۲۹)

در اینجا، از میان سه رویکرد فوق‌الذکر، مورد دوم مدنظر است؛ لذا نشان داده خواهد شد که یک ویژگی روان‌شناختی جمعی، که در فضای اجتماعی عصر و وجه غالب یافته بود، توانسته است متغیری تأثیرگذار بر شکل‌گیری جریان فکری ناسیونالیسم در ایران آغاز عصر پهلوی بشود.

### ناسیونالیسم

ناسیونالیسم تلفظ فرانسوی واژه Nationalism است که از دو واژه Nation به معنای ملت و پسوند ism، که از آن معمولاً گرایش به امری یا چیزی افاده می‌شود، ترکیب شده است. این پسوند از پی نام‌ها یا صفات می‌آید و معنای رأی، عقیده، ایمان، مذهب، مکتب، روش، آیین و گرایش می‌دهد. (آشوری، ۱۳۸۹، ص ۵۳). معادل فارسی آن را «ملت‌باوری» پیشنهاد کرده‌اند (آشوری، ۱۳۸۴، ص ۲۶۶)؛ هرچند آوانگاری خود کلمه [ناسیونالیسم] بیشتر مصطلح است.

به‌طورکلی ناسیونالیسم عطف توجه به مفهوم ملت در اصول و قواعد است (Smith, 2001, p.9). تقریباً کافه علمای این مبحث اتفاق نظر دارند که ناسیونالیسم پدیده‌ای مدرن است (Smith, 2001, p5). ناسیونالیسم اعم از میهن‌پرستی (patriotism) است و ابعاد چندگانه و مختلفی را شامل می‌شود. اصولاً ناسیونالیسم یک رهیافت عام و جهان‌شمول نیست، چراکه هر گروه ناسیونالیستی رویکرد خاص خود به این موضوع را دنبال می‌کند؛ فلذا ناسیونالیسم را بسان ظرف ایدئولوژیک تهی و خالی‌ای وصف کرده‌اند که اگرچه شکل و ابعاد دارد اما الزاماً مشتمل بر محتوای خاصی نیست؛ ولی با این حال، تمامی اشکال ناسیونالیسم عموماً سه هدف مشخص را دنبال می‌کنند: استقلال ملی، وحدت ملی و هویت ملی (Smith, 2001, p.9).

بنابراین گاهی اوقات بیشتر «جامع» افراد است تا «مانع» اغیار. مثلاً ناسیونالیسم حزب‌کنگره‌هند، قبل از استقلال، جواهر لعل نهرو نوگرا و کریشنا منون مارکسیت و گاندی هندو را زیر یک چتر واحد جمع کرده بود. با این حال می‌توان گفت که «وجه جامع» تمامی اشکال ناسیونالیسم، قول به تقدم هویت ملی بر دیگر دعاوی رقیبی،

همچون طبقه و مذهب و حتی مفهوم عام انسانیت (Humanity)، است (Mclean, 1998, p 334).

شایان ذکر است، از آنجایی که در مرکز مفهومی واژه ناسیونالیسم گونه‌ای نفی و ضدیت با دیگری (other The) نهفته است (برای نمونه دوگانه «یونانی و بربر» در اندیشه یونان کلاسیک؛ مثلاً بنگرید به: رازی، ۱۳۸۲، ص ۸۷؛ ارسطو، ۱۳۹۰، ص ۳) معمولاً منتقدین نظر خوبی به آن ندارند؛ ولی برخی از متفکرین مابین «ناسیونالیسم مترقی» و انواع «ارتجاعی» آن تفاوت قائل شده‌اند و با پذیرش اولی، دومی را نفی کرده‌اند. (مصاحبه هابرماس Die Zeit با ۱۷ دسامبر ۱۹۹۳، به نقل از: مسکوب، ۱۳۹۱، ص ۹)

### ناسیونالیسم در ایران

اگر از مفهوم ناسیونالیسم گونه‌ای استشعار بر هویت ملی یا احساس وابستگی به یک ملت (Smith, 2001, p.5) را مد نظر داشته باشیم، باید بگوییم که این مفهوم برخلاف بسیاری از ایدئولوژی‌های وارداتی دیگر، هیچ تازگی نداشته، می‌توان رگ و ریشه‌های آن را در تاریخ ایران به راحتی یافت. از سپیده دم تاریخ این سرزمین که مابین دو مفهوم ایرانی و انیرانی خط فراقی کشیده شد تا جدال تمام‌عیار شعوبیه علیه عرب‌های مسلمان‌نمایی که فرمایش قرآنی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) را فراموش کرده بودند، این استشعار بر هویت ملی به نحوی درخشان و مثال‌زدنی در وجدان ایرانی حاضر بوده است. رستاخیز سیاسی ایرانیان در آغاز قرن سوم، با شکل‌گیری حکومت‌های طاهریان و سامانیان، و رستاخیز فرهنگی ایران که اوج و اعتلای آن را باید در شاهنامه فردوسی جست‌وجو کرد (Hodgson, 1974, pp.157-159؛ مسکوب، ۱۳۸۹) چیزی نبود جز بازیابی و بازکاوی همان هویت ملی که در خطر زوال و فروپاشی قرار گرفته بود.

اگر تقابل‌های تاریخی ایران را در یک جدول ترسیم کنیم، خواهیم دید که در مرکز تحول تمامی این تقابل‌ها گونه‌ای بازخوانی هویت ملی نقشی اساسی را بازی می‌کند. در پیش - تاریخ (proto-history) و ساحت اسطوره‌ایی ما، تقابل بنیادین ایران و توران قرار دارد (بارتولد، ۱۳۸۷، صص ۱۶۷-۱۶۸؛ کریستن سن، ۱۳۸۸، ص ۸۷) که از آن

مفاهیم ایرانی و ایرانی تولید و استخراج شده است. دومین تقابل اساسی تاریخ ما حمله اسکندر به ایران است (ایران و غرب) که از پی شکست ایران زمین مفهوم هویت ملی بر مبنای مذهب، بازخوانی می‌شود. سومین تقابل بنیادین، رویارویی ایران و اعراب است. در این حوزه نیز با تداوم سازه‌های الهیاتی - عرفانی، شاهد بازخوانی و بازتولید عناصر هویت ملی هستیم که منجر به تداوم ایران باطنی می‌شود. حمله ویرانگر مغول نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است و می‌توان حکومت غازان ایلخانی (۶۹۴-۷۰۳ ه.ق) را همگرایی هویت ایرانی با اتکا بر شمشیر مغولان دانست (اشپولر، ۱۳۹۲، ص ۳). در نهایت نیز شاهد تقابل معاصر تاریخ ایران هستیم که در طی آن بار دیگر ایران با غرب رویارو می‌شود که به شکل‌گیری دورانی جدید (Epoch) در تاریخ ما منتهی می‌گردد؛ و این بار نیز، بسان ادوار گذشته بحران‌های تاریخ ایران، نیازی اساسی به بازخوانی عناصر هویتی احساس می‌شود. به نظر می‌رسد که واکنش روشنفکران و نخبگان ایرانی به این تقابل تاریخی منجر به شکل‌گیری «جریان ناسیونالیسم» در میان برخی از آن‌ها شده باشد.

### چرا و چگونه؟

واکنش اندیشمندان و نخبگان ایرانی در برابر تقابل تاریخی ایران و غرب یا به عبارتی دیگر «واکنش وجدان‌نگون‌بخت ایرانی» در برابر «جدال قدیم و جدید» در سه جریان متمایز بروز کرد:

۱. هواخواهان وداع با سنت؛ که با نفی سنت تمام قد از تجدّد دفاع می‌کردند.
۲. نوستالوژی سنت؛ که با نفی تجدّد کماکان مرید و هواخواه سنت باقی ماندند.
۳. احیای سنت؛ که به دنبال ایجاد گونه‌ای هیئت تألیفی (Synthese) میان قدیم و جدید بودند.

از این سه جریان فوق‌الذکر، سه ابرگفتمان هژمونیک در ایران برآمد که هر یک تلاش می‌کرد از منظری خاص به پرسش‌های فلسفی - تاریخی‌ای همچون: «چرا عقب افتاده‌ایم؟» و «برای جبران این عقب‌افتادگی» («چه باید کرد؟») پاسخ بگویند. از میان این سه جریان، جریان ناسیونالیسم حائز اهمیت خاص است، چراکه به مدت تقریباً نیم‌قرن (۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ در قالب رژیم پهلوی) بر حیات سیاسی ایران حاکم بود و

تلاش کرد معضله یا دشواره، یا به تعبیر روشنفکران عرب الاشکالیه (نگاه کنید به: محمدعابدالجباری، 2004، problematic) تجدد را با ابزارهایی روانی - ایدئولوژیک حل و فصل کند.

برای شکل‌گیری جریان ناسیونالیسم در ایران علل عدیده‌ای برشمرده‌اند، از جمله: سابقه تاریخی باشکوه (احساس خودبزرگ‌بینی)، تحقیر صدساله در تماس با غرب (احساس خود کوچک‌بینی)، آگاهی سیاسی و اجتماعی که به انقلاب مشروطه انجامید، هرج و مرج و بی‌قانونی داخلی در دوره جنگ جهانی اول، تاخت و تاز ارتش‌های بیگانه در همان دوره در ایران، انقلاب اکتبر و بازگشت همسایه شمالی به درون مرزهای خود، عقب‌نشینی اجباری ارتش انگلیس از ایران (به سبب ملاحظات سیاسی داخلی انگلستان، کاستن از بودجه وزارت دفاع و غیره)، تمایل هر دو همسایه با نفوذ به وجود دولت مرکزی و مقتدر در ایران، فضا و گرایش سیاسی جهانی برای پیدایش رژیم‌های دیکتاتوری در اروپا و آسیا به اضافه شکست تجربه دموکراسی پس از انقلاب مشروطه، بی‌لیاقتی مدام و شکست‌های خارجی و داخلی پیاپی و به بن‌بست رسیدن حکومت قاجاریه، پراکندگی و چند دستگی مخالفان سیاسی سردار سپه، وجود شخص رضاخان با آن خصوصیات که هم برآیند و هم گره‌گشای این شرایط پیچیده بود (مسکوب، ۱۳۹۱، ص ۳۳)؛ اما سواى از این علل داخلی و خارجی که ناظر بر چرایی شکل‌گیری جریان ناسیونالیسم سیاسی در این سال‌هاست، می‌توان برای تحلیل چگونگی ظهور ناسیونالیسم به‌نحوی عام، به مؤلفه‌های روانی که در ناخودآگاه جمعی جامعه حاضر بود نیز مراجعه کرد.

ناسیونالیسم سیاسی را بهتر از هر جایی در «مرامنامه انجمن ایران جوان» که در فروردین ۱۳۰۰ منتشر شد می‌توان یافت. این انجمن را چند تن از جوانان میهن‌پرست و اروپادیده تشکیل داده بودند، از جمله علی‌اکبر سیاسی، علی‌قلی‌خان مهندس‌الدوله، حسن‌خان شقاقی، اسماعیل‌خان مرآت، جوادخان عامری، حسن‌خان مشرف‌نقیسی، محسن‌رئیس، حسن‌مقدم، مشفق‌کاظمی، علی‌سهیلی و عبدالحمین می‌کده؛ که همگی از کارگزاران بلندپایه دوران بیست‌ساله رضاشاهی شدند و مرامنامه آن‌ها عملاً به‌صورت برنامه دولت‌های آن عصر و مانیفست حکومت پهلوی درآمد. اصول مرامنامه به این شرح بود: الغای کاپیتولاسیون، احداث راه‌آهن، استقلال گمرکی ایران، فرستادن

دانشجوی دختر و پسر به اروپا، آزادی زنان، وضع قانون جزا، توجه به ترویج معارف و تعلیمات ابتدایی، تأسیس مدارس متوسطه و توجه به تحصیلات فنی و صنعتی، محروم کردن بی سوادان از حق رأی، تأسیس موزه‌ها و کتابخانه‌ها و تئاترها، اخذ و اقتباس قسمت خوب تمدن اروپا. جالب آنجاست که به روایت دکتر علی اکبر سیاسی، انجمن ایران جوان به دیدار رضاخان می‌رود و پس از گفت‌وگو دربارهٔ مرامنامهٔ ایران جوان رضاخان می‌گوید: «حرف از شما ولی عمل از من خواهد بود.» (مسکوب، ۱۳۹۱، صص ۲۹-۳۸)؛ یعنی آن‌که ناسیونالیسم سیاسی در حوزهٔ عمل و نظر محمل خود را پیدا کرده بود و می‌خواست با تغییراتی صوری و سطحی به پرسش‌هایی فلسفی و تاریخی پاسخ بگوید.

برای ناسیونالیسم ایرانی می‌توان قائل به دو وجه شد: سلبی و ایجابی. وجه ایجابی آن پذیرش خویشتن، تلاش برای خلق هویت و جست‌وجوی افتخار و شکوه و عظمت در گذشتهٔ تاریخ و زبان و فرهنگ است. وجه سلبی آن نفی دیگری و تحقیر اوست؛ «دیگری» کژ و کوژ و بد شکل بدذات و بی‌فرهنگ و مانند این‌ها که در مقابل «من» زیبای با فرهنگ شکوهمند قرار می‌گیرد. به این معنا نهضت ناسیونالیسم ایران وجه مثبت و ایجابی جنش را در خلق و تولید منی جست‌وجو می‌کرد که رگه‌های هویت خویش را از پی هزاره‌ای که در انحطاط سپری کرده است فراتر می‌برد و با رجعتی به ایران باستان — و به‌زعم عرب‌ستیزان تندرو، به پیش از فاجعهٔ قادسیه — تلاش می‌کرد مفهوم ایران را بر آن مبانی و بنیادها بازسازی کند. جست‌وجوی زبان و فرهنگ و تاریخی پرشکوه و افتخار، که برای وجدان زخم‌خوردهٔ ایرانی تحقیر شده از استبداد داخلی و هجوم خارجی، مرهمی باشد. نخبگان و روشنفکران ملی‌گرا که با غول استبداد داخلی درافتاده بودند و اسیر اژدهای هزارسِرِ رَجاله‌ها شده و از سرِ ناگزیری تن به دولت دیکتاتوری رضاخان سپرده بودند، و در هر دوی آن‌ها دست و نقش حمایت خارجی را مشاهده می‌کردند، در پی سودای استقلال ملی و محو دخالت خارجی بودند؛ فلذا هم‌زمان با کوشش عملی برای دستیابی به اهداف سیاسی، تلاش‌هایی نظری در پاسخ‌گویی به پرسش «چرا» نیز آغاز شد؛ «چرا ما در اینجای جهان ایستاده‌ایم؟» بنیادی‌ترین پرسشی بود که در ذهن روشنفکران این دوره خلیجان می‌کرد.

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، یکی از علل عمده شکل‌گیری جریان ناسیونالیسم در ایران، وضعیت روانی دوگانه بود؛ احساس خودبزرگ‌بینی به‌علت سابقه تاریخی باشکوه گذشته از یک سو، و از سوی دیگر احساس خودکمت‌تری و خودکم‌بینی به‌علت تحقیر صدساله در تماس با غرب. به نظر می‌رسد، احتمالاً، این ویژگی اصلی‌ترین علت شکل‌گیری ناسیونالیسم در ایران باشد. وضعیت دوگانه روانی، گونه‌ای «نگاه شکسته» و دوپارگی جان، که در سطح سیاسی بدل به ایدئولوژی می‌شود و در سطح فردی به‌صورت اسکیزوفرنی فرهنگی (شایگان، ۱۳۷۶، صص ۲۲۳-۲۳۹) بازتاب می‌یابد؛ احساس دوگانه‌ای از تحقیر و تکبر که در یکدیگر پیچیده‌اند و وضعیت روانی بغرنجی را شکل داده‌اند؛ احساس تکبر و خودبزرگ‌بینی نسبت به زیردستان (یا کسانی که می‌پنداریم زیردست ما هستند) و حسی از تحقیر و خودکم‌بینی نسبت به بالادستان (و یا کسانی که می‌پنداریم بالادست ما هستند). فلذا جریان ناسیونالیسم در ایران را باید بر مبنای مؤلفه‌های روانی توضیح داد. در فقدان درکی فلسفی از تحولات تاریخی، و شاید در امتناع آن، روشنفکران و اندیشمندان ایرانی تلاش کردند پرسش‌های دوران‌ساز «ما چگونه ما شدیم؟» و «چه باید کرد؟» را با فرافکنی‌هایی روانی پاسخ بدهند. در گریز از اندیشیدن و مسئولیت‌پذیری، روشنفکران ایرانی تلاش کرد علت عقب‌افتادگی را نه در درون خویشان بلکه در دیگری «بدریختِ بدشکل» جست‌وجو کند. (برای چنین تعریفی از هویت تمدنی، نگاه کنید به: سعید، شرق‌شناسی، به‌ویژه صفحات ۷۱-۸۳).

ناسیونالیست‌های ایرانی با عدم پذیرش مسئولیت خویشان، علت عقب‌افتادگی و «وضعیت موجود نامطلوب» را در بیرون «تاریخ ما» یافتند. این شهود روان‌پیشانه نیازمند بازخوانی تاریخ بود؛ به همین دلیل (موجه یا ناموجه) ناسیونالیسم ایرانی مانند تمامی جریان‌های ناسیونالیستی، مشتاق و نیازمند بازخوانی تاریخ شد؛ لذا به یکباره موجی از تاریخ‌نگاری به‌راه افتاد (کسروی، هدایت، پیرنیا، پورداوود و...) تا با بازخوانی تاریخ ایران بر مبنایی جدید، ایران پیش از اسلام را بسان تاریخی پرشکوه و سزاوار افتخار در مقابل ایران اسلامی (و به‌زعم آن‌ها عقب‌افتاده و سرشکسته) قرار دهد. (نگاه کنید به: تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی از محمد توکلی طرقي، ۱۳۸۲، به‌ویژه فصل اول: «بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ») و به این نتیجه‌گیری ایدئولوژیک برسد

که علت عقب‌افتادگی ایران چیزی جز «امپریالیسم عرب» نیست، و در ادامه، گاه با برابر گرفتن عرب و اسلام دست به نفی هر دو بزند.

به تبعِ نیچه در تبارشناسی اخلاق (و داریوش آشوری مترجم آن کتاب، که بعدها این واژه را بسانِ ترمیِ تئوریک برای تحلیل فضای روشنفکری ایرانی به استخدام گرفت) از این وضعیت روانی دوگانه و دوپارگی جان ایرانی، در این برههٔ تاریخی خاص معاصر، می‌توان به روسانتیمان (ressentiment) یا «کین‌توزی» یاد کرد.

### کین‌توزی

روسانتیمان، تحلیل روان‌شناختی واکنش روشنفکران ایرانی با دشوارة (problematic) تقابل سنت و تجدد است. روسانتیمان یا کینه‌توزی وضعیتی روانی است و علی‌القاعده رفتاری عاطفی - روانی را نیز به دنبال دارد. به تعبیر داریوش آشوری: «روسانتیمان احساس دشمنی است نسبت به آنچه که کسی به‌عنوان علتِ ناکامی خود می‌شناسد و به سرزنش آن می‌پردازد، احساس ضعف یا حقارت و چه بسا حسادت در برابر علتِ ناکامیِ خود، که یک نظام ارزش‌های طردکننده از سویی و پذیرنده از سویی دیگر می‌آفریند که به منشأ خیالی ناکامی خود حمله و یا آن را انکار می‌کند؛ کین‌توزی نسبت به دیگران به علت عقب‌ماندگی خویشان. کین‌توزی اصولاً عاملِ روان‌شناختیِ نپذیرفتن مسئولیت است.»

همان‌گونه که گفته شد، آشوری این مفهوم را از نیچه، از کتاب تبارشناسی اخلاق، وام گرفته است. نیچه می‌نویسد: «قیام بردگان آن‌گاه آغاز می‌شود که کین‌توزی خودآفریننده می‌شود و ارزش‌ها: کین‌توزی وجودهایی که امکان واکنش راستین، واکنش عملی، از ایشان دریغ شده است و تنها از راه یک انتقام خیالی، آسیبی را که خورده‌اند جبران توانند کرد. هر اخلاق والاتبارانه از دل آری‌گویی پیروزمندانه به خویش برمی‌روید؛ اما اخلاق بردگان نخست به آنچه بیرونی است، به آنچه «دیگر»، به آنچه «جز\_او»ست، نه می‌گوید؛ و این همانا کنش آفرینندگی اوست. این واگرداندن نگاه ارزش‌گزارانه، این نیاز به چشم‌دوختن به بیرون به جای گرداندن آن به خویش، زادهٔ همان کین‌توزی است. اخلاق بردگان برای رویش، همیشه، نخست نیاز به یک جهان بیرونی دشمنانه دارد. به زبان فیزیولوژیک، برای آن‌که کنشی داشته باشد، به یک انگیختار



بیرونی نیازمند است، زیرا کشش آن از بنیاد واکنش است.» (نیچه، ۱۳۹۰، ص ۴۳-۴۴؛

(Compare with: Gilles Deleuze, Nietzsche and philosophy, p108

روشنفکران این دوره تاریخی ایران، روسانتیمان یا کین تیزی را، در جهت فعال آن در حمله اعراب به ایران و به نحوی رادیکال در اسلام، و از جهت انفعالی آن در غرب و تمدن غربی جست و جو کردند. کین تیزی نسبت به عرب و اسلام و انفعال و تسلیم نسبت به غرب و تمدن فرنگی؛ یعنی شکل گیری یک نظام ارزش های طردکننده از سوئی و پذیرنده از سوئی دیگر.

روشنفکران، اندیشمندان و نخبگان سیاسی این دوره تلاش کردند پرسش های «چرا عقب افتادیم؟» و «چه باید کرد؟» را با ستیزش و عناد نسبت به عرب (که نزدیک ترین همسایه فرهنگی ماست) و اسلام پاسخ بگویند. از نظر آن ها علت عقب افتادگی تاریخی ما حمله اعراب به ایران بوده است. آن ها با تقسیم تاریخ ایران به دو دوره متمایز پیش و پس از اسلام، تاریخ پیش از اسلام ایران را محصول ذهن خلاق و توانمند روح ایرانی دانسته و تاریخ پس از اسلام ایران را سمبول تمامی کاستی ها و نواقص؛ که بدون شک محصول امپریالیسم عرب بوده است. آن ها بدون توجه به اینکه یکی از درخشان ترین ادوار تاریخی ایران زمین در طی همین تمدن اسلامی (قرون سوم تا ششم هجری) شکل گرفته است (آدام متز، ۱۳۷۸)، تمامیت این دوره تاریخی ایران اسلامی را نفی می کردند. برای آن ها ایران باستان نماد تمام خوبی ها بود و هجوم عرب، سمبل تمامی بدی ها (تقابل فریدون و ضحاک). هرچه خوبی، زیبایی، خلاقیت، دانش و قدرت بود متعلق به ایران باستان و هرچه زشتی و کژی و کوتاهی و نقص بود به پای ایران اسلامی نوشته می شد. برای آن ها دو سمبل قدرت وجود داشت و یک سمبل زشتی: ایران باستان و غرب امروز نماد زیبایی و خلاقیت بود و عرب و اسلام نماد زشتی. از نظر آن ها غرب امروز آینده ایران باستان بود؛ لذا در پس زمینه ذهنی شان، این تصور وجود داشت که ایران می توانست غرب امروز باشد، البته اگر، و تنها اگر، اعراب به ایران حمله نکرده بودند. تحلیل تقلیل گرایانه روشنفکران این دوره برای عقب افتادگی ایران و زوال یک تمدن، تنها یک علت می شناخت. آن ها رابطه ای مستقیم و معنادار میان دیانت و توسعه برقرار کرده بودند و در این تحلیل ناقص و یک سویه، که رگ و ریشه در اندیشه ماتریالیست های قرن نوزدهم و آرا و عقاید روشنفکران دین ستیز اروپایی

داشت، به یک قیاس عقیم دست یافته بودند: اگر ایران باستان صاحب قدرت و شوکت بوده و ایران امروز فاقد آن است، پس تنها به علت حضور گونه‌ای دیانت و فرهنگ بیگانه در یکی و فقدان آن در دیگر است. می‌توان بنا به رویکرد مورخان «مکتب روان‌شناسی تاریخی» این وضعیت روان‌شناختی را روحیات و ذهنیات (mentality) عصر دانست، یعنی «خصوصیاتی که بیشتر اندیشمندان این دوره [اگر نگوییم همه آن‌ها] در آن مشترک بودند.» (کرمر، ۱۳۷۵، ص ص ۵۴-۵۷).

البته واکنش روانی به پرسشی تاریخی-فلسفی تنها مختص به روشنفکران ناسیونالیست این دوره نیست، بلکه دیگر متفکران ابرگفتمان‌های رقیب نیز، کم‌وبیش، تحت تأثیر واکنش روانی نسبت به دیگری واقع شده‌اند. بر این مبنا می‌توان «واکنش روسانتیمانیستی» (یا کین‌توزانه نسبت به دیگری) را در ابرگفتمان‌های هژمونیک ایران معاصر به صورت زیر ترسیم کرد:

ابرگفتمان ناسیونالیسم: روسانتیمان عرب‌ستیزی و اسلام‌ستیزی (حمله اعراب به ایران علت ناکامی ما)

ابرگفتمان چپ: روسانتیمان امپریالیسم‌ستیزی (استعمار ضعیف به دست اقویا علت عقب‌افتادگی جامعه)

ابرگفتمان اسلام‌گرایی: روسانتیمان غرب‌ستیزی (غرب‌گرایی و دوری از اسلام راستین علت واپس ماندگی ما).

شایان ذکر است که مفهوم روسانتیمان در ساحت آگاهی اندیشه ایرانی باقی مانده و به ژرف‌ساخت گفتمانی «توهم توطئه» در ایران معاصر تبدیل شده است. بر مبنای این نگاه روان‌شناختی، تمامی بشریت دست‌به‌دست هم داده‌اند تا ایرانی باهوش و نخبه را به لطایف‌الحیلی سرکوب کنند و مانع پیشرفت او بشوند، لذا مسئولیت «عدم پیشرفت ما» در حال بر گردن «دیگری» است.

### ویژگی‌های ناسیونالیسم ایرانی

برای ناسیونالیسم ایرانی در این دوره می‌توان ویژگی‌هایی را بر شمرد؛ از جمله:  
۱. آرکانیسم (باستان‌گرایی): در حوزه سیاسی: کسب مشروعیت سیاسی از ایران باستان؛

- در حوزه ادبی: تأکید مفرط بر زبان فارسی سره؛ در حوزه ایدئولوژی: بازسازی هویت بر مبنای سمبل‌ها و نشانگان باستانی
۲. عرب‌ستیزی: بازتولید تقابل تاریخی عرب و عجم، گونه‌ای شعوبیت نوین، البته با زبانی مدرن و استفاده از مفاهیم فلسفه غربی
۳. بازتولید تقابل خیر و شر: هر آنچه در فرهنگ و تمدن ما خیر و نیکی است ایرانی و هر آنچه شر و بدی است غیر ایرانی و خارجی است (و غالباً متعلق به عرب و اسلام).  
گونه افراطی این نگاه را می‌توان در آثار کسانی چون علینقی منزوی پیدا کرد. بر مبنای تحلیل این دسته، حتی اگر در تمدن اسلامی اموری نیک و پسندیده یافت شود متعلق به تمدن ایرانی است که توسط متون دینی (در طی سده‌های سوم و چهارم هجری) اخذ و به نام اسلام مَهر شده است.
۴. اسلام‌ستیزی: سویه رادیکال عرب‌ستیزی است. اسلام‌ستیزان جناح بسیار رادیکال ناسیونالیسم ایرانی را تشکیل می‌دادند. از نظر آن‌ها اسلام عامل عقب‌افتادگی است و تنها راه حل توسعه در ایران، بازگشت به ایران پیش از اسلام و زرتشت‌گرایی است.
۵. تأکید افراطی بر پالایش زبان فارسی (نگاه کنید به مقدمه علامه دهخدا بر لغت‌نامه)
۶. هویت تهاجمی: بازسازی هویت بر مبنای نفی دیگری
۷. تقابل ملت و امت: تلاش برای ایجاد مرزبندی با امت اسلامی و تأکید بر ملیت ایرانی

### شخصیت‌های اصلی ناسیونالیسم ایرانی

۱. شخصیت‌های روشنفکری: سیدحسن تقی‌زاده، علی دشتی، علامه قزوینی، سیدمحمدعلی جمالزاده، احمد کسروی، علینقی منزوی، حسین کاظم‌زاده (ایران‌شهر)، محمود افشار، مشفق کاظمی (نویسنده کتاب تهران مخوف)
۲. شخصیت‌های ادبی: ملک‌الشعراى بهار، صادق هدایت، مهدی اخوان ثالث
۳. شخصیت‌های سیاسی: رضاشاه پهلوی، علی‌اکبر داور، تیمور تاش، فروغی، محمدرضا پهلوی.

شایان ذکر است که ادعا بر سر این نیست که تمامی شخصیت‌های ذکر شده، تمام ویژگی‌های ناسیونالیسم را دارا هستند، بلکه ناسیونالیسم بسان چتری است که تمامی این شخصیت‌ها را در زیر آن می‌توان جمع کرد؛ هرچند گرایش‌های ادبی، فلسفی، دینی

و سیاسی مختلفی را دارا باشند. اگرچه آن‌ها در جزئیات نگاه‌های متفاوتی را دنبال می‌کنند اما در کلیت قضیه می‌توان آن‌ها را تحت لوای وجه جامع ناسیونالیسم متعلق به یک جناح فکری دانست. در همین راستا، اگر تبلور سیاسی ناسیونالیسم را در حکومت پهلوی و تا حدودی در جبهه ملی جست‌وجو کنیم، بایسته است تریبون و محفل روشنفکران ناسیونالیست این دوره را در ارگان‌های فکری و نشریات ایشان پیگیری کرد.

### ارگان‌های فکری ناسیونالیسم

مشهورترین ارگان‌های فکری‌ای که در این دوره تاریخی تلاش می‌کردند ناسیونالیسم را، به آن معنایی که در اینجا تعریف شد، ارائه کنند، از این قرار است:

۱. کاوه: مجله‌ای که از ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ تا ۳۰ مارس ۱۹۲۲ به همت «هیئت میهن‌پرستان ایران در برلن» منتشر می‌شد (با رهبری سیدحسن تقی‌زاده).

۲. ایرانشهر: مجله‌ای که از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۰۶ در برلین منتشر می‌شد. تز بنیادین این نشریه این بود که امپریالیسم عرب عاملی از دست‌شدن قدرت خلافت ذهن آریایی است (آبراهامیان، ۱۳۷۹، ص ۱۱۲).

۳. فرنگستان: که از اردیبهشت ۱۳۰۳ جمعی از ایرانیان مقیم برلین آن را منتشر می‌کردند و تصویر برلین را (شاید به مثابه مدینه فاضله‌شان) به‌عنوان لوگوی خود برگزیده بودند.

۴. آینده: مجله‌ای که محمود افشار منتشر می‌کرد.

از آنجا که بیشتر شخصیت‌های روشنفکری این دوره در مجله کاوه فعال بودند و از سوی دیگر این مجله بدل به سمبل و نماد حرکت‌های روشنفکری این دوره شده است، ارائه گزارشی کوتاه از محتوای این مجله و خط‌مشی فکری آن بی‌وجه نیست.

### نشریه کاوه

مجله کاوه که طی شش سال (البته با وقفه‌ای در میان آن) در برلن منتشر می‌شد، به دو دوره جدید و قدیم تقسیم می‌شود. مدیرمسئول و سردبیر و تئوریسین فکری آن کسی نبود جز سیدحسن تقی‌زاده. مجله ارگان فکری روشنفکران عصر بود و متأثر از این دو مؤلفه: فضای حاکم بر نظام بین‌الملل (که درگیر جنگ اول جهانی بود)؛ و سیاست

خارجی رضا شاه. با مروری حتی سطحی، آشکارا رگه‌های حمایت از گونه‌ای ناسیونالیسم در لابه‌لای صفحات آن دیده می‌شود.

در ابتدا نگاهی دقیق به لوگوی مجله نکته جالبی را برای ما مکشوف می‌سازد: در پس‌زمینه لوگو، که نمایشگر حمل‌درفش کاویانی به دست کاوه است، خورشیدی در حال طلوع است. به نظر می‌رسد که خورشید از سمت چپ تصویر طلوع می‌کند که علی‌القاعده غرب جغرافیایی است. اگر این تحلیل از لوگوی مجله را کنار مانیفست تقی‌زاده بگذاریم که بر پذیرش منفعلانه تمدن غربی تأکید دارد (ص ۶۵۹ از بازچاپ تمامی شماره‌های نشریه کاوه که ایرج افشار منتشر کرده، تهران، ۱۳۸۴؛ تمام ارجاعات به این چاپ است) و آن جمله معروف این است: «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس» (ص ۲۸۰)، آنگاه در مورد تحلیل لوگوی مجله، شاید تفسیر پیش‌گفته درست باشد (این طلوع خورشید تمدن از غرب، سال‌ها بعد در کتاب آسیا در برابر غرب شایگان وارونه می‌شود، و این بار اگر راه نجاتی بود و نور رستگاری‌ای، همه از شرق و آسیا می‌آمد).

تقی‌زاده در همان مانیفست (البته آن نوشته را ما «مانیفست تقی‌زاده» نامیده‌ایم و گر نه او خود چنین ادعایی نکرده است)، می‌نویسد که برای پیشرفت و توسعه دوره بیشتر وجود ندارد: اختیاری و اجباری. راه اختیاری آن استخدام مستشاران فرنگی است و راه اجباری آن استعمار. در ادامه تقی‌زاده می‌نویسد که شقّ ثالثی وجود ندارد. این مطلب نه تنها ما را به یاد آرا و عقاید مارکس (رساله استعمار انگلیس در هندوستان) و بعضی از روشنفکران متکبر اروپایی قرن نوزدهم می‌اندازد (برای نمونه: جان استوارت میل در رساله درباره آزادی، ص ۴۵، ترجمه صناعتی، همین مطلب را عنوان می‌کند)، بلکه شاهدی است استوار و غیر قابل انکار از همان نظام ارزشی دوگانه روسانتیمانی پیش‌گفته. وقتی آدم استخوان‌داری مثل تقی‌زاده این‌گونه در مقابل تمدن غربی تسلیم می‌شود، می‌تواند نمونه‌ای باشد از جوّ فکری غالب بر جامعه و مثالی از ناخودآگاه جمعی اجتماع (البته هر چند در مقام تطهیر، تقی‌زاده بعدها مدعی شد که من گفته‌ام «فرنگی مآب و نه فرنگی»؛ که ظاهراً خواسته مابین صورت و ماده تمدن قائل به تفکیک شود).

بیشتر محتوای مجله را بحث درباره ماهیت تجدّد، زبان فارسی و تاریخ و اساطیر ایران، نقد تمدن ایرانی - اسلامی و اخبار روز تشکیل می‌دهد. درباره ماهیت تمدن (ص

۶۲۲) بحثی طرح شده است با موضوع هماهنگی روح اسلام و مدرنیته که تقلیل‌گرایانه است و بیشتر به آشوب فکری می‌انجامد. در صفحات ۶۲۱ تا ۶۲۵ هم مطالبی دارد دربارهٔ پروتستان‌تیسیم اسلامی که نویسنده به دنبال اصلاح مذهب برای دستیابی به تجدّد است. در یکی دیگر از شماره‌ها (ص ۶۱۷) شاهد مقایسه‌ای میان اندیشهٔ اشراقی هندی [ایرانی] با خرد یونانی هستیم که بحثی است مستعمل و دست‌فروشد دربارهٔ تفاوت ماهوی مفهوم عقل در شرق و غرب جغرافیایی.

در سلسله مقاله‌هایی تحت نام «شب و روز» که استعاره از شرق و غرب است، نویسنده، با لحنی مناظره‌گونه، که یادآور این ژانر خاص در تاریخ ادبیات فارسی است (نگاه کنید به: پورجوادی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳)، باورهای خرافی و غیر علمی را با علوم جدید غربی مقایسه می‌کند و به نتایج دلخواهی دست می‌یابد که علی‌الاصول بیشتر آن‌ها مصادره به مطلوب است. (نگاه کنید به شماره‌های ۴۱ و ۳۹ مجله)

در جایی دیگر شاهد نقد «روضة خوانی» و معایب آن هستیم (ص ۳۸۸). پرداختن به مقولهٔ زبان فارسی و شاهنامه هم یکی از پر بسامدترین موضوعات مجله است (مثلاً شماره‌های ۴۵، ۴۶، ۴۷ مجله از دورهٔ قدیم و شماره‌های ۱، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۲ از دورهٔ جدید)

کلاً با توجه به تعریفی که از ناسیونالیسم و کین‌توزی ارائه شد، می‌توان مجلهٔ کاوه را نماد تمام‌عیار این جریان و اصلی‌ترین ارگان فکری آن‌ها دانست. البته مجلهٔ کاوه زبانی پخته و فاخر و علمی داشت و الحق تلاش می‌کرد کارهای آکادمیک و آبرومندانه‌ای ارائه کند. اگر کاوه را، برای نمونه، با ایرانشهر مقایسه کنیم این تمایز آشکار و برجسته است. زبان و محتوای مجلهٔ ایرانشهر، با مدیرمسئولی حسین کاظم‌زاده، زبان و بیان تندوتیزی است که گاه شدت توهین و فحاشی‌هایش روح را می‌آزارد، چیزی که ابداً در مجلهٔ کاوه دیده نمی‌شود. در مجموع بایستی گفت که کاوه، به تعبیر ابوالفضل بیهقی، در میان نشریات دیگر از «لونی دیگر» بود.

### نتیجه‌گیری

جریان ناسیونالیسم ایرانی، از آن جایی که امری عارضی و محصول تحولات اجتماعی بود، نتوانست با تاریخ معاصر ایران پیوستگی عمیقی ایجاد کند، فلذا با اولین

مقاومت‌های جدی دچار شکاف شد و فضا را برای ظهور آبرگفتمان‌های رقیب خالی کرد. همان‌گونه که گزارش تاریخ به ما نشان می‌دهد ناسیونالیسم ایرانی و هواخواهان تندوتیزش نتوانستند در تحقق اهدافی که برای خود تعیین کرده بودند، موفق باشند. شاید بتوان اصلی‌ترین علت عدم توفیق این جریان را ابهام در بصیرت تنوریک و افراط در عمل دانست.

البته شایان ذکر است که باید نخبگان این دوره را در ظرف زمان و مکان و بستر تاریخی آن روزگار سنجید و از نقد غیرمنصفانه آن‌ها پرهیز کرد. واقعیت امر این است که سازه مفاهیم فکری - فلسفی عصر، امکاناتی بیش از این در اختیار روشنفکران این دوره قرار نمی‌داد و ما که، با فاصله‌ای زمانی، در حال قضاوت درباره آن‌ها هستیم باید با عطف توجه به مقدورات آن‌ها در باب تلاش‌های فکری‌شان داوری کنیم؛ اما به‌نظر می‌رسد که بزرگ‌ترین اشتباه آن‌ها تأکید بر دوگانه ایران - اسلام بوده است که با تأکید بر یکی الزاماً نفی دیگری را مدّ نظر داشته‌اند.

تفکیک دولایه فرهنگی - تمدنی «ایرانیت» و «اسلامیت» از سپیده‌دم تاریخی ایران اسلامی در سپهر فکری ما پیدا شد و در طی پانزده قرن گذشته، گهی این و گهی آن، تغلیظ شده است و رویاروی دیگری ایستاده. در دوره مورد بحث ما نیز، روشنفکران ایرانی با تغلیظ لایه ایرانیت تلاش کردند تا بعد اسلامیت تمدن‌مان را تضعیف کنند. این مسئله که بعدها در دوره پهلوی دوم بدل به سیاست رسمی رژیم سیاسی حاکم شد، به‌نحوی اجتناب‌ناپذیر «پادگفتمان» خویش (یعنی اسلام‌گرایی) را خلق و تقویت کرد که در ادامه به هژمونیک شدن آن یکی و زوال این یکی منتهی شد؛ لذا شاید بتوان ناسیونالیسم کین‌توزانه عصر پهلوی را یکی از علل بعیده تکوین و تکامل جریان اسلام‌گرایی و متعاقباً ظهور انقلاب اسلامی نیز دانست.

## منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۹)، بازاندیشی زبان فارسی، تهران، نشر مرکز.  
 \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، فرهنگ علوم انسانی، تهران، نشر مرکز.  
 آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل‌محمدی، تهران، نشر نی.

- ارسطو (۱۳۸۶)، سیاست، ترجمه عنایت، نشر علمی و فرهنگی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۹۳)، تاریخ مغول در ایران، ترجمه میرآفتاب، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- افشار، ایرج (۱۳۸۴)، کاوه، تهران، نشر اساطیر.
- بارتولد، و.و. (۱۳۸۷)، ترکستان نامه، ترجمه کشاورز، تهران، نشر آگاه.
- پوپر، کارل (۱۳۷۶)، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه فولادوند، تهران، نشر خوارزمی.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۳)، زبان حال، تهران، نشر هرمس.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲)، تجدد بومی و بازانديشی تاريخ، تهران، نشر باز.
- جابری، محمدعابد (۲۰۰۴)، نحن و التراث، بيروت، نشر دارالعلم.
- سعید، ادوارد (۱۳۹۰)، شرق شناسی، ترجمه خنجی، تهران، نشر امیرکبیر.
- شایگان، داریوش (۱۳۷۶)، زیر آسمان های جهان، ترجمه عظیم، نشر فرزانه روز.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، قلندریه در تاریخ، تهران، نشر سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران، نشر سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، با چراغ و آینه، تهران، نشر سخن.
- رازی، زکریا (۱۳۸۲)، الشکوک علی الجالینوس، تهران، انجمن حفظ آثار و مفاخر ملی.
- راوودراد، اعظم (۱۳۹۰)، جامعه شناسی هنر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کرمر، جونل (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه حنایی کاشانی، مرکز نشر دانشگاهی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۸)، مزدپرستی در ایران قدیم، ترجمه صفا، تهران، نشر ناهید.
- کنوبلاخ، هوبرت (۱۳۹۰)، جامعه شناسی معرفت، ترجمه راسخ، تهران، نشر نی.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۹)، تن پهلوان و روان خردمند، تهران، نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران، نشر فرزانه روز.
- متز، آدام (۱۳۷۸)، رنسانس اسلامی، ترجمه ذکاوتی، تهران، نشر امیرکبیر.
- نیچه، فردریش (۱۳۹۰)، تبارشناسی اخلاق، ترجمه آشوری، تهران، نشر آگاه.



## دفتر هماهنگی امور انسان دوستانه سازمان ملل متحد

نسرین مصفا

درحالی‌که نمونه‌های کمک به انسان‌های نیازمند در شرایط اضطراری در تاریخ وجود دارد، لیکن امروزه‌روز با افزایش درگیری‌ها، به‌ویژه منازعات قومی و اختلافات بر سر کسب قدرت سیاسی، تغییرات اقلیم و افزایش فشار بر محیط زیست، بیماری‌های همه‌گیر، بیش‌ازپیش شاهد بروز فجایع انسانی و طبیعی و آسیب‌دیدگان ناشی از آن‌ها و وضعیت زندگی آنان در وضعیت اضطرار هستیم؛ به‌طوری‌که بدون کمک‌های لازم، حیات این افراد به خطر می‌افتد.

نگاهی به نقشه‌ی حال حاضر جهان حاکی از وقوع مخاصماتی با تأثیرات انسانی در ابعاد وسیع در چندین منطقه است. در زمان تحریر این سطور، مردم غزه شاهد یکی از فجیع‌ترین کشتارها و صدمات انسانی در اثر حملات اسرائیل و نیازمند کمک‌های انسان‌دوستانه هستند. استمرار آنچه که سال‌هاست در سوریه، یمن و جوامع دیگر درگیر منازعات و در برخی از مناطق آسیب‌دیده از بلایای طبیعی — مانند نپال و هایتی — می‌گذرد، باعث به‌وجودآوردن کثیری از مردم نیازمند به امدادسانی شده است. مدیریت بحران ناشی از آن نیز یکی از چالش‌های مهم پیش روی جامعه بشری است. بی‌تردید نخستین مرحله امدادسانی به قربانیان فاجعه‌ای طبیعی و یا درگیری مسلحانه، اقدامات مسئولان محلی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. این گروه بومی امدادسانی طیف متنوعی از افراد و مشاغل را شامل می‌شود؛ دولت محلی، ارتش، سازمان مدیریت بحران، سازمان‌های امدادی غیردولتی — مانند صلیب‌سرخ یا هلال‌احمر و بخش خصوصی — و نیز رسانه‌ها از آن جمله‌اند. زمانی‌که مدیریت بحران

با وجود استفاده از امکانات داخلی با چالش روبه‌رو شود، امداد رسانی به آسیب‌دیدگان از ظرفیت‌های محلی فراتر رفته، نیاز به کمک‌های فراملی و بین‌المللی پیش می‌آید. امروزه سازمان‌های فعال در زمینه امور انسان‌دوستانه در راستای بهبود کیفیت و سرعت پاسخگویی در وضعیت اضطراری، وظیفه همکاری با دولت‌های مرکزی برای امداد رسانی به آسیب‌دیدگان را بر عهده دارند. این سازمان‌ها همچنین بر افزایش آماده‌سازی قبلی کشورها برای مقابله با بروز چنین بحران‌ها و نیز جبران خسارات ناشی از آن حوادث تلاش می‌کنند.

«دفتر سازمان ملل متحد برای هماهنگی در امور انسان‌دوستانه» (اوپا)<sup>۱</sup> تحت نظارت دبیرخانه سازمان ملل متحد، به امور انسان‌دوستانه و پاسخگویی به بحران‌های جهانی می‌پردازد. هدف غایی این نهاد، کاهش اثرات درگیری‌های مسلحانه و بلایای طبیعی و نیز نجات جان گروه بیشتری از افراد است. همچنین اوچا سعی دارد تا از طرق مختلف توجه جامعه جهانی را به امور انسان‌دوستانه جلب کند؛ خواه از طریق اختصاص کمک‌های مالی به بازماندگان یک زمین‌لرزه مهیب و یا افزایش آگاهی عمومی در مورد بحران‌های فراموش‌شده در جهان.

به‌طورکلی می‌توان اقدامات اوچا را در پنج دسته بررسی کرد: هماهنگی، حمایت از نیازمندان، مدیریت اطلاعات، تخصیص منابع مالی و سیاست‌گذاری. با توجه به اینکه اهداف و اقدامات اوچا غالباً با همکاری دیگر نهادها و فعالان محلی و دولت‌ها صورت می‌گیرد، دفتر هماهنگی امور انسان‌دوستانه، از طرق مختلفی برای برقراری ارتباط مؤثر با شرکا و نیز مردم بهره می‌گیرد. نشست‌های مطبوعاتی، انتشارات، مصاحبه‌های تلویزیونی، وبسایت‌های خبری و اجتماعی، محصولات چندرسانه‌ای، کمپین‌های اطلاع‌رسانی، عکس‌ها، فیلم‌ها، جداول و نقشه‌ها از جمله راهکارهای ارتباطی اوچا به‌شمار می‌روند.

## تاریخچه

تاریخچه تأسیس «دفتر ملل متحد برای هماهنگی در امور انسان‌دوستانه» به سال ۱۹۷۱ میلادی و تأسیس اداره هماهنگی امداد سوانح سازمان ملل متحد توسط قطعنامه

1. Office for the Coordination of Humanitarian Affairs (OCHA)

۲۸۱۶ مجمع عمومی بازمی‌گردد. پس از ناکامی جامعه جهانی در بروز واکنش مناسب به بحران کردهای عراق، در سال ۱۹۹۱ میلادی، سازمان ملل متحد با هدف بهبود کارایی جامعه بین‌المللی در پاسخگویی به بحران‌های ناشی از فجایع زیست‌محیطی و درگیری‌های مسلحانه، قطعنامه ۴۶/۱۸۲ را به تصویب مجمع عمومی رساند. این قطعنامه همچنین به منظور ارائه واکنش مناسب به موقعیت‌های اضطراری به تأسیس نهادی برای هماهنگی کمک‌های اضطراری<sup>۱</sup> دست زد که دبیر کل سازمان ملل آن را به‌عنوان معاونت دبیر کل در امور انسان‌دوستانه تعیین نمود. کمیته دائمی بین‌سازمانی<sup>۲</sup>، روند تجمیع درخواست‌های کمک<sup>۳</sup> و نیز سرمایه در گردش مرکزی برای امور اضطراری<sup>۴</sup> نظام‌های اصلی برای هماهنگی کمک‌های اضطراری انسان‌دوستانه را تشکیل می‌دهند. اندکی پس از تصویب این قطعنامه، دبیر کل سازمان ملل بخش امور انسان‌دوستانه<sup>۵</sup> را به‌منظور حمایت از معاون دبیر کل و اداره هماهنگی کمک‌های اضطراری به این مجموعه اضافه کرد.

سرانجام در سال ۱۹۹۸ دفتر سازمان ملل متحد در امور انسان‌دوستانه در چارچوب برنامه اصلاحات کوفی عنان، دبیرکل ملل متحد، تشکیل و جایگزین بخش امور انسان‌دوستانه شد. این اصلاح شکلی سبب گسترش حدود اختیارات این نهاد از صرف پاسخگویی و هماهنگی کمک‌های انسان‌دوستانه به توسعه خط‌مشی‌ها و نیز نمایندگی افراد نیازمند به کمک‌های انسان‌دوستانه گردیده است. همچنین در سال ۲۰۰۵، دبیر کل سازمان ملل اصلاحات انسان‌دوستانه‌ای را باهدف افزایش پیش‌بینی‌پذیری، مسئولیت‌پذیری و نیز مشارکت مؤثرتر در اقدامات انسان‌دوستانه جهانی به این نهاد ابلاغ نمود. به‌طورکلی مأموریت اصلی اوچا را می‌توان در چهار سرفصل ذیل خلاصه کرد:

۱. تجهیز، هماهنگی و قانونمندسازی اقدامات انسان‌دوستانه به‌منظور کاهش اثرات

مخرب بحران‌ها

۲. حمایت از حقوق افراد آسیب‌دیده

- 
1. Emergency Relief Coordinator (ERC)
  2. Inter-Agency Standing Committee (IASC)
  3. Consolidated Appeals Process (CAP)
  4. Central Emergency Revolving Fund (CERF)
  5. Department of Humanitarian Affairs (DHA)

۳. گسترش آمادگی قبلی و اقدامات پیشگیرانه

۴. تسهیل راهکارهای پایدار

این سازمان امروزه با کارمندان خود در ظرفیت‌های مختلف، در ده‌ها کشور جهان و در مقر اصلی و دفاتر منطقه‌ای، به هماهنگی امور انسان‌دوستانه می‌پردازد. کارمندان اوچا با ملیت‌ها، تجارب و تخصص‌های مختلف، یکی از علل انعطاف‌پذیری، آگاهی بومی و تعهد اقدامات اوچا هستند. اوچا از طریق همکاری نزدیک با دولت‌های محلی و نیز با اقدامات میدانی در تلاش است تا از همکاری مؤثر میان سازمان‌های مرتبط که سبب امدادسانی فوری و کارآمد به قربانان فجایع طبیعی و انسانی می‌شود، اطمینان حاصل کند. اعضای دفتر هماهنگی امور انسان‌دوستانه را شرکای اقدامات خود، از جمله اعضای سازمان ملل متحد، صندوق‌های مالی و برنامه‌های خاص تا هلال احمر و سایر سازمان‌های غیردولتی تشکیل می‌دهند.

### فعالیت‌ها

به‌طورکلی می‌توان گفت که زمینه‌های فعالیت اوچا بسیار متنوع است و اموری از قبیل آوارگی، آمادگی اضطراری، واکنش اضطراری، موقعیت‌های اضطراری زیست‌محیطی، بررسی واکنش‌های انسان‌دوستانه، منع استفاده از سلاح‌های کشتارجمعی در مناطق مسکونی، امنیت غذایی، دسترسی به حقوق بشردوستانه، همکاری بشردوستانه شهروندان و نظامیان، سلسله توسعه‌های بشردوستانه، مشارکت بشردوستانه، راهبری اقدامات بشردوستانه، حمایت‌های منطقی، بررسی نیازها، همکاری اوچا و دولت‌ها، محافظت، افزایش ظرفیت‌ها با گذر از کمک‌های بشردوستانه به مراحل توسعه را شامل می‌شود. از آنجایی که متأسفانه هرروزه به تعداد فجایع و بحران‌ها در نقاط مختلف جهان اضافه می‌شود، نیاز به منابع مالی و انسانی برای پاسخگویی به این نیازها نیز رو به گسترش است. اوچا به‌عنوان نهاد هماهنگ‌کننده وظیفه دارد تا اطمینان حاصل کند که با تأمین نیازهای تخصصی، فنی و مالی لازم، امدادسانی به‌صورت کارآمد و فوری صورت می‌پذیرد. هماهنگی اقدامات بشردوستانه، مدیریت صحیح اطلاعات و تخصیص منابع مالی، ضمانت اجرای پاسخگویی مناسب به بحران‌های متعدد در سطح جهان است. فعالیت‌های اصلی اوچا عبارت‌اند از:

## ۱. هماهنگی:

بی‌تردید مهم‌ترین وظیفهٔ اوچا گردآوری افراد و ابزارها و تخصص‌ها برای نجات انسان‌هایی است که در سراسر جهان در خطر بحران‌های مختلف قرار گرفته‌اند. سازمان‌دهی اقدامات انسان‌دوستانهٔ دولت‌ها، سازمان‌های دولتی و نیز سازمان‌های غیردولتی از طریق هماهنگی اقدامات مؤثر و اصولی، وظیفهٔ عمدهٔ این نهاد بین‌المللی است. وظیفهٔ هماهنگی در کمک‌های انسان‌دوستانه عمدتاً بر عهدهٔ کمیتهٔ دائمی بین‌سازمانی است که از طریق نهاد هماهنگ‌کنندهٔ کمک‌های اضطراری اعمال می‌شود. بدین منظور گروه‌هایی تحت عنوان واکنش سریع به خدمت گرفته می‌شوند تا اطمینان حاصل شود که ابزار و خدمات به بهترین شکل ممکن در اختیار قربانیان بلایای طبیعی و درگیری‌های مسلحانه قرار می‌گیرد. اوچا فهرستی از فعالان آمادهٔ امدادسانی در اختیار دارد که در مواقع لزوم می‌توانند به‌صورت چرخشی برای مدت ۶ ماه به مناطق موردنظر اعزام شوند. این ظرفیت انسانی با همکاری سایر نهادهای مرتبط، امکان افزایش در کوتاه‌ترین زمان ممکن را دارد.

همکاری با شرکای مختلف جهت بررسی نیازهای واقعی افراد، اقدامات مؤثر بر تغییر وضعیت آن‌ها، تأمین منابع مالی، تنظیم گزارش‌های منظم از عملکردهای مرتبط و نیز تسهیل همکاری با فعالیت‌های نظامی در مواقع مورد نیاز، در دستور کار دفتر امور انسان‌دوستانه قرار دارد. به‌طورکلی می‌توان اذعان کرد که اوچا به‌عنوان هماهنگ‌کنندهٔ اصلی فعالیت‌های انسان‌دوستانه در سراسر جهان، سعی دارد تا با طراحی یک نظام هدفمند برای سازمان‌دهی کمک‌های انسان‌دوستانه، بستری برای هماهنگی فعالان ملی این امور، نمایندگان گروه‌های امدادسان کمک‌کننده در کشورهای مختلف، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مرتبط و نیز سرمایه‌های مالی احتمالی فراهم نماید. همچنین اوچا تلاش دارد تا اموری را نیز که به‌صورت رسمی تحت حمایت سازمان‌های بین‌المللی نیستند، از جمله کمک و حمایت از آوارگان داخلی، به بهترین شکل مشمول کمک‌های بشردوستانه قرار دهد.

از سوی دیگر، اوچا نقش کلیدی در عملیات اجرایی در موقعیت‌های اضطراری بر عهده دارد. بررسی موقعیت بحرانی، اولویت‌بندی نیازها، تدوین سیاست‌های مشترک، انتقال منابع مالی و سایر منابع موردنیاز، شفاف‌سازی اطلاعات عمومی و نیز کنترل و

نظارت بر اقدامات امدادرسانی، از جمله وظایف مهم اوچا در بخش اجرایی به‌شمار می‌رود.

علاوه بر این، اوچا به‌مثابه دبیرخانه‌ای، وظیفه دارد که در بالاترین سطح به هماهنگی نظام‌های اصلی درون‌سازمانی سازمان ملل و مؤسسات وابسته با آن، آن‌هایی که به هماهنگی امور و پاسخگویی به بحران مشغول‌اند، بپردازد. از جمله این نظام‌ها می‌توان به کمیته دائمی درون‌سازمانی، تیم ارزیابی و هماهنگی فجایع سازمان ملل<sup>۱</sup> و گروه بین‌المللی مشورتی جست‌وجو و نجات<sup>۲</sup> اشاره کرد.

از دیگر اقدامات هماهنگ‌کننده اوچا، تلاش برای افزایش ارتباط متقابل میان شهروندان و عاملان نظامی است که در عملیات انسان‌دوستانه مشارکت دارند. پُرکردن خلأهای مدیریتی در موقعیت‌های اضطراری زیست‌محیطی و ارائه برنامه‌ای جامع برای حفظ ذخیره‌های بشری نیز از کارکردهای دیگر اوچا به‌شمار می‌روند.

اوچا به‌عنوان اصلی‌ترین نهاد امدادرسانی در بحران‌های جهانی، باور دارد که مهم‌ترین عامل واکنش مؤثر به این بحران‌ها، داشتن آمادگی قبلی است. به همین منظور و برای کاهش آثار مخرب فجایع طبیعی و انسانی، به‌ویژه در نقاط آسیب‌پذیر جهان، اوچا به همکاری با دولت‌ها، سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی و نیز سازمان‌های غیردولتی که به‌نحوی مسئول اقدامات پیشگیرانه و نیز اقدامات اجرایی مرتبط با فجایع‌اند، می‌پردازد. ابزارهایی در جهت هشدارهای زود هنگام، تهیه نقشه نقاط خطر و نیز برنامه‌ریزی برای وقایع احتمالی، از جمله خدمات اوچا برای پیشگیری و کاهش آثار مخرب سوانح است.

اقدامات هماهنگی اوچا به‌طور کلی برای اطمینان‌بخشی به مردم آسیب‌دیده به دریافت کمک‌ها و نقش رهبری و بسیج‌کننده منابع از طرف نظام ملل متحد است. اوچا سازمانی عملیاتی نیست؛ درحقیقت میانجی خوبی برای ارائه کمک‌هاست. در این هماهنگی، اوچا بر پایه هماهنگی بین تمامی بازیگران مطرح و ایجاد اعتماد متقابل بین همکاران عمل می‌کند.

این نکته مهم در تمام فعالیت‌های اوچا در نظر است که دولت‌ها مسئولیت اولیه

1. United Nations Disaster Assessment and Coordination system (UNDAC)

2. International Search and Rescue Advisory Group (INSARAG)

برای ارائه کمک‌های انسان‌دوستانه را به عهده دارند. همچنین، برابری فرصت‌ها بین زنان و مردان در برنامه‌های اوچا لحاظ شده است. اوچا به استفاده از ظرفیت‌های زنان و دختران در کنار مردان و پسران در گروه‌های مختلف اعتقاد دارد.

## ۲. حمایت از آسیب‌دیدگان:

در بسیاری از موارد اوچا به‌عنوان نماینده افراد نیازمند به کمک‌های انسان‌دوستانه به دفاع از حقوق آن‌ها می‌پردازد و در مواقع لزوم از طرف افراد این گروه سخن می‌گوید. برای اوچا این نمایندگی به معنای بیان حرف صحیح به مخاطبان اصلی است. این مخاطبان شامل فعالان امور انسان‌دوستانه، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های جامعه‌محور، دولت‌ها، رسانه‌های ملی و بین‌المللی، طرفین درگیری‌های مسلحانه، خیرین، نهادهای منطقه‌ای، جوامعی که مورد آسیب سوانح قرار گرفته‌اند و نیز عموم جامعه جهانی می‌شود. هدف اوچا از این نمایندگی، گسترش حمایت و کمک‌های مالی به افراد نیازمند، تغییر خط‌مشی‌ها و نیز محافظت از جوامع است.

درحقیقت مذاکرات درباره اصول بشردوستانه، حقوق و نیازهای افراد نیازمند به کمک‌های انسان‌دوستانه و نیز محافظت از شهروندان و امدادگران، بر عهده اوچا است. برای نمونه ازجمله این مذاکرات می‌توان به حمایت از حقوق نیازمندان به کمک‌های انسان‌دوستانه در مباحث جاری در شورای امنیت سازمان ملل و یا برقراری ارتباط متقابل میان طرفین متخاصم درگیری‌های مسلحانه اشاره کرد.

گذشته از تفاوت رویکردها، اوچا همواره تلاش دارد تا از طرق مختلف، قواعد انسان‌دوستی، بی‌طرفی، استقلال و احترام به قوانین بین‌المللی را باز نشر کند. از یک‌سو ارتباطات رسانه‌ای ازجمله مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، نشست‌های مطبوعاتی و درگاه‌های اینترنتی، قابل لمس‌ترین شیوه نمایندگی این دفتر از افراد نیازمند است؛ اما از دیگر سو مهم‌ترین بخش نمایندگی در امور انسان‌دوستانه از طریق دیپلماسی‌های پشت‌صحنه با دولت‌ها و سازمان‌ها صورت می‌گیرد.

همکاری با شرکای متعدد اوچا را وادار می‌کند تا به اولویت‌بندی مسائل بپردازد. بحران‌های تازه، از قبیل طوفان‌های مخرب تا موقعیت‌های بحرانی مزمین — مانند درگیری‌های حل‌ورفع نشده و نیز اثرات وقایعی چون تغییرات اقلیمی و عدم امنیت غذایی و بیماری‌های همه‌گیر — ازجمله این مسائل است. اوچا با تجزیه و تحلیل مسائل

متعدد سعی بر حل پیچیده‌ترین موقعیت‌ها دارد. تهیه گزارش‌های منظم از مسائل روز و نیز اقدامات صورت گرفته، به پیشبرد سریع و مؤثر کمک‌های بشردوستانه در جهان کمک می‌کند.

### ۳. مدیریت اطلاعات:

یکی از وظایف اوچا تحلیل و انتقال اطلاعات مهم در مورد موقعیت‌های نیازمند اقدامات انسان‌دوستانه است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت اوچا توسط نیروهای خود به جمع‌آوری و اشتراک‌گذاری اطلاعاتی، از قبیل مکان‌های وقوع بحران، نیازهای اساسی افراد آسیب‌دیده و تعیین گروه مناسب برای امدادرسانی سریع، می‌پردازد. این جمع‌آوری اطلاعات گامی مؤثر در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های جهت‌دار است. گذشته از جمع‌آوری اطلاعات، مدیریت اطلاعات گردآوری‌شده نیز نقش حیاتی در نجات جان انسان‌ها در شرایط بحرانی ایفا می‌کند. علاوه بر این، یک نظام مدیریتی صحیح اطلاعات، نه تنها شامل تمامی مراحل گردآوری، تحلیل و به اشتراک‌گذاری اطلاعات میان سازمان‌ها و دولت‌های مربوط می‌شود، بلکه باید با سازوکارهای مناسب اطمینان حاصل کند که هماهنگی میان نهادهای عملیاتی نیز کارآمد و بهینه است. بدین ترتیب، چنین نظام مدیریتی‌ای در موقعیت اضطرار باید بر سه‌گانه افراد نیازمند کمک، سازمان‌های امدادگر و نیز رسانه‌های جهانی نظارت داشته باشد. در زمان وقوع یک بحران، اوچا با همکاری شرکای مرتبط اقدام به تهیه مجموعه‌ای از اطلاعات سودمند می‌کند. پاسخ‌گویی به سه سؤال «چه کسی؟ چه کمکی؟ و کجا؟» اصلی‌ترین شیوه برای ارائه واکنش مناسب به شرایط بحرانی است. نکته شایان توجه این است که اطلاعات گردآوری شده باید برای همگان آسان و قابل فهم باشند؛ به‌همین منظور نقشه‌ها، جداول، گزارش‌ها، عکس‌ها و فیلم‌ها نقش کلیدی در انتقال اطلاعات حیاتی در تمامی سطوح بازی می‌کنند.

مدیریت اطلاعات مهم‌ترین وظیفه اوچا در زمینه همکاری مؤثر با سایر سازمان‌های مرتبط و دولت‌هاست. اوچا با ارائه اطلاعات استاندارد و نیز تحلیل‌های مشترک به تمامی ارگان‌های مربوط، از احتمال موازی کاری، اتلاف وقت و هدررفت سرمایه جلوگیری می‌کند. اگرچه بی‌تردید مدیریت صحیح اطلاعات نقش اساسی در واکنش فوری و متناسب به فجایع طبیعی و انسانی بازی می‌کند، از کارکرد مؤثر این



اطلاعات در آمادگی‌های پیش از فاجعه نیز نباید غافل ماند. اوچا با فراهم کردن ابزارها و خدمات بشردوستانه به دیگر شرکای خود نیز کمک می‌کند تا رویکرد پیشگیرانه‌ای را جهت آماده‌سازی قبلی، واکنش مناسب و تصمیمات صحیح اتخاذ کنند. یکی از این ابزارها تارنمای امداد<sup>۱</sup> است که به پوشش ۲۴ ساعته فجایع، مخاصمات و بحران‌ها پرداخته و امکان امدادرسانی بین‌المللی را تسهیل می‌کند.

#### ۴. امور مالی انسان‌دوستانه:

سازمان‌دهی و نظارت بر مسائل مالی مرتبط با امور انسان‌دوستانه نیز از جمله وظایف اوچا محسوب می‌شود. در شرایط بحرانی، فعالان امور انسان‌دوستانه برای نجات جان افراد در بلاهای طبیعی و درگیری‌های مسلحانه می‌توانند از پشتوانه مالی اوچا استفاده کنند. تنها ۵٪ از کل بودجه سالانه اوچا را سازمان ملل متحد تأمین می‌کند. سایر منابع مالی اوچا، همان‌گونه که به تفصیل بیان خواهد شد، از طریق بودجه‌های ادغامی و نیز کمک‌های داوطلبانه کشورهای عضو تأمین می‌شود. نقش اوچا تجمیع بازیگران انسان‌دوستانه برای اطمینان از ارائه پاسخ منسجم به موقعیت‌های اضطراری است. وظیفه اصلی اوچا، بسیج و هماهنگی مؤثر برای اقدام انسان‌دوستانه با همکاری منابع مالی اهداکنندگان است. بدون کمک آنان اوچا فعالیت خود را نمی‌تواند انجام دهد. اوچا به کمک‌های مستمر برای حمایت مناسب در زمان اضطرار نیازمند است.

به‌طورکلی اوچا از سه نوع بودجه ادغامی استفاده می‌کند: صندوق مرکزی واکنش اضطراری<sup>۲</sup>، صندوق مشترک حقوق بشردوستانه<sup>۳</sup> و صندوق واکنش اضطراری<sup>۴</sup>. صندوق مرکزی تأمین بودجه لازم برای واکنش فوری به بحران‌ها و شرایط اضطراری در سراسر جهان را بر عهده دارد. مهم‌ترین کارکرد صندوق مشترک حقوق انسان‌دوستانه فراهم‌سازی منابع مالی قابل پیش‌بینی برای کشورها در شرایط بحرانی شدید و بلندمدت است که رقم این کمک متغیر و کم‌وبیش حدود صد میلیون دلار است. در طرف مقابل،

- 
1. Relief Web
  2. Central Emergency Response Fund (CERF)
  3. Common humanitarian funds (CHF)
  4. Emergency response funds (ERFs)

صندوق واکنش اضطراری به تأمین بودجه فوری برای بحران‌های ناگهانی می‌پردازد؛ که برای هر بحران بودجه‌ای اختصاص می‌یابد.

کمک‌رسانی سریع به قربانیان بلاای طبیعی، دیپلماسی‌های پشت‌صحنه برای حل درگیری‌های مسلحانه پیشرفته و نیز تهیه اسباب ضروری زندگی برای افرادی که در نقاط فراموش‌شده دنیا دچار سوانح مختلف شده‌اند، همه از طریق پشتوانه مالی این صندوق‌های ذخیره ممکن می‌شود. از دیگر سو، برنامه واکنش بشردوستانه به‌عنوان یک ابزار مالی عامل ارتباطی میان شرکا و داوطلبان کمک‌های بشردوستانه نیز به‌شمار می‌رود. در کنار این سازوکارهای رسمی اقتصادی، کمک‌های مالی و خدماتی داوطلبانه در نزدیک به ۱۵۰ کشور دنیا به بهبود کارایی کمک‌رسانی به افراد نیازمند منجر می‌شود. کمک‌های مالی و غیرمالی داوطلبانه به اوچا این امکان را می‌دهد که به افراد آسیب‌دیده بیشتری کمک‌های بشردوستانه اعطا کند. گروه کمک‌های مالی اهدایی مجموعه‌ای از اهداکنندگان کمک‌های مالی به اوچاست که در کنار کمک‌رسانی، در مدیریت، سیاست‌گذاری و امور اقتصادی نیز ایفای نقش می‌کنند. حضور این افراد که عمدتاً از کشورهای قدرتمند دنیا هستند، به پیشبرد اهداف اوچا از حیث سیاسی، مالی و فنی نیز کمک می‌کند.

بخشی از بودجه اوچا را کشورهای اروپایی، کمیسیون اروپا و چند کشور دیگر تأمین می‌کنند.

کمک‌رسانی به افراد آسیب‌دیده در هر کشور تحت برنامه‌ای به‌عنوان چرخه برنامه‌های بشردوستانه صورت می‌گیرد که به هماهنگی اقدامات مقدماتی نهاد، مدیریت آن‌ها و واکنش نهایی می‌پردازد. این چرخه برنامه‌ها در هر کشور به همت فعالان محلی مقیم انجام می‌شود. این چرخه از پنج مرحله اصلی تشکیل می‌شود: تحلیل نیازها، برنامه‌ریزی صحیح، انتقال منابع، اقدام و نظارت، و درنهایت بررسی اقدامات صورت گرفته، انجام کامل و صحیح این چرخه ضمانت یک امدادرسانی مؤثر، کارآمد و قابل پیش‌بینی است. تمامی این نظام‌های مالی تحت نظارت پایگاه داده ردیابی مالی قرار دارند که اوچا آن را مدیریت می‌کند و اطلاعات آن برای عموم قابل دسترس است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت، درحالی‌که مدیریت ذخیره مالی توسط اوچا، امکان

واکنش سریع به نیازهای بشردوستانه را فراهم می‌کند، برنامه واکنش بشردوستانه همکاری اقدامات بشردوستانه را تضمین و سیستم ردیابی مالی به شفاف‌سازی روند تخصیص منابع مالی می‌پردازد. تمامی این مراحل با همکاری و ارتباط متقابل با کشورهای عضو و سازمان‌های مرتبط صورت می‌پذیرد.

## ۵. سیاست‌گذاری:

دیگر کارکرد اوچا تهیه اصول راهنما و سیاست‌های مرتبط با امور بشردوستانه است. سیاست‌های اوچا باهدف اصولی کردن اقدامات بشردوستانه، نجات جان افراد و نیز کاهش اثرات مخرب سوانح صورت می‌گیرد. اوچا با تعریف و بررسی روندهای رایج، گروه‌های بشردوستانه را در تهیه سیاست‌های هماهنگ، قوانین بین‌المللی و نیز اصول بشردوستانه یاری می‌رساند. این سیاست‌ها همچنین معاونت دبیر کل سازمان ملل در هماهنگی کمک‌های اضطراری را اصلی‌ترین مشاور دبیر کل در امور بشردوستانه قرار می‌دهد.

اوچا بر پایه قواعد بشردوستانه و حقوق بشر به تهیه دستورکار هماهنگ برای اقدام مناسب در مقابل سوانح قریب‌الوقوع پرداخته، سعی بر همسان‌سازی سیاست‌های کمک‌رسانی نهادهای امدادی دارد. هدف از این دستورالعمل‌ها، تنها هماهنگی تصمیم‌گیرندگان و فعالان امور بشردوستانه نیست، بلکه بیش از آن سعی بر افزایش کارایی و سرعت عمل امدادگران در مواقع اضطرار است. به همین منظور، در کنار ارائه راهکارهای مشترک، اوچا سعی دارد از طریق ارزیابی اقدامات پیشین و میزان موفقیت آن‌ها به اصلاح نظام‌های امدادی جدید بپردازد. بدین ترتیب گردآوری اطلاعات صحیح در هر مرحله از اقدامات امدادی بشردوستانه نقش بسزایی در تدوین و ترویج استانداردهای امدادی و استفاده بهینه از منابع بر عهده دارد؛ به‌ویژه در موقعیت پیچیده‌ای که نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد در کنار فعالان محلی به فعالیت‌های بشردوستانه می‌پردازند، سیاست‌ها روشن و صریح درباره حدود کمک‌های بشردوستانه نقش قابل‌توجهی در امنیت محیط و پیشبرد اهداف امدادی اوچا دارد.

سیاست‌گذاری‌های اوچا طیف گسترده‌ای از موضوعات، از پاسخگویی فوری به نیازهای افراد تارازینی برای حل بحران‌های بلندمدت را در بر می‌گیرد؛ برای نمونه: در سومالی، محافظت از شهروندان در مقابل آسیب‌های احتمالی در درگیری‌های

مسلحانه و حصول اطمینان از دسترسی آن‌ها به کمک‌های اولیه دغدغه فوری اوچا به‌شمار می‌آید؛ اما در مورد فجایع عظیمی که در طول زمان و به آهستگی شکل می‌گیرند، مانند خشک‌سالی و قحطی، افزایش همکاری بین دولت ملی و فعالان امور انسان‌دوستانه جهت کاهش آسیب‌پذیری افراد و تقویت توانایی‌های ملی، هدف اصلی اوچاست. سیاست‌گذاری‌ها همچنین باید به مرحله مهم انتقال از بحران به ثبات و صلح نیز توجه کافی مبذول کنند؛ مرحله‌ای که عموماً با فشارهای اجتماعی و اقتصادی شدید بر شهروندان صورت می‌پذیرد.

اگرچه در سیاست‌ها و خط‌مشی‌های امور بشردوستانه باید به اصل تساوی جنسیتی توجه کافی مبذول داشت، اما درعین‌حال توجه به نیازهای مختلف کودکان، زنان و مردان در شرایط بحرانی از عوامل مهم در اثربخشی اقدامات صورت گرفته است.

اوچا از طریق سیاست‌گذاری در امور بشردوستانه سعی دارد تا آگاهی عمومی کشورهای عضو را نیز درباره اصول بشردوستانه و حقوق بشر گسترش دهد. این سازمان با همکاری دیگر نهادهای اصلی سازمان ملل، از قبیل مجمع عمومی، شورای امنیت و نیز نشست سالانه بخش امور بشردوستانه شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، سعی بر توسعه معیارهای بشردوستانه در برنامه‌های ملی و بین‌المللی دارد.

اوچا مانند دیگر نهادهای سازمان ملل متحد در بستر کلی و فضای حاکم بر آن فعالیت می‌کند، کمک به انسان‌های نیازمند در وضعیت اضطرار باید بدون توجه به ریشه شرایط آن صورت گیرد، ولیکن درمورد بحران‌های انسانی ناشی از مخاصمات مسلحانه، منافع متعارض دولت‌های درگیر موجب سیاسی شدن آن‌ها می‌شود.

امروزه موضوع امور انسان‌دوستانه در سطح وسیعی از جامعه بین‌المللی، از طرف نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی دنبال می‌شود. یکی از مهمترین چالش‌های موجود در زمینه امور انسان‌دوستانه، همان‌طوری‌که ذکر آن رفت، شکاف میان نیازهای بشردوستانه و تأمین منابع است. برخی کوشش‌ها، مانند تشکیل پانل عالی‌رتبه از طرف دبیرکل ملل متحد است که گزارش آن در سال ۲۰۱۶ منتشر شد. در این گزارش علاوه بر موضوع تأمین مالی امور انسان‌دوستانه، به برابری هیئت سه‌محور توسعه، صلح و انسان‌دوستانه برای ارائه کمک‌ها توجه شد.

افزایش بحران‌های بین‌المللی، حتی آن‌هایی که خارج از منطقه تعارض به‌وجود

می‌آیند، مانند مسئله پناهندگی در اروپا، جنگ‌های طولانی در سوریه، یمن، اوضاع شکننده در جنوب سودان و ده‌ها نقطه دیگر و سیل پناهندگان روئینگیا و مهاجران ناشی از تغییرات اقلیم وجود مردم نیازمندی را به رخ می‌کشد که کمک به آنان موضوعی اخلاقی است.

امور انسان‌دوستانه در طول چهارسال ریاست جمهوری دونالد ترامپ آسیب دید؛ تنش بین دولت‌های قدرت‌مند، مشکلات دیپلماتیک و توجه فزاینده به رقابت و سیاسی‌شدن میان آن‌ها به بدتر شدن اوضاع کمک کرده است.

در حال حاضر هم همه‌گیری کوید ۱۹ و آثار همه‌جانبه آن بر اقتصاد و زندگی در کشورهای جهان، کم‌وبیش، بر همکاری بین‌المللی تأثیر گذاشته است.

امروزه روز، قدرت‌یافتن کشورهای جنوب در تولید ادبیات در زمینه کمک‌های انسان‌دوستانه و تجارب چگونگی دریافت آن‌ها، به طرح تحلیل‌های زیادی از ریشه‌های استعماری کمک‌های انسان‌دوستانه انجامیده است. تعهد به انسانیت و حمایت از انسان‌ها در چارچوب‌های صرف حقوقی و ساختارهای نابرابر، امکان‌پذیر نیست. تحقق امور انسان‌دوستانه در جهان نابرابر و توزیع ناعادلانه، با چالش‌های عمده روبه‌رو است. نقش نهادهایی مانند اوچا، در بستر کلی جهان حاضر ناشی از تضادهای موجود در قالب سیاست‌های کشورهای سلطه‌گر و جوامع سلطه‌پذیر باید تحلیل گردد؛ لیکن باید اذعان داشت که با همه چالش‌های پیش‌رو، مانند دیگر سازمان‌های بین‌المللی، عرصه‌ای برای انجام وظایف و ایفای نقش خود است.

## «دوشنبه» پایتخت گل

علی موسوی گرمارودی\*

تقدیم به دوست مکرم، استاد دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

پایتختِ گل و دل و سخن است	نه دوشنبه که ماه و سال من است
مرکز مهربانی دنیا است	پر درخت و گل و بهشت آساست
در و دیوار شهر جان دارد	خشت هر خانه‌ای زبان دارد
با گل و سبزه گر سخن گویی	پاسخت می‌دهد به خوشخویی
همه جا جلوه بهشت خداست	همه جانور و آب و رنگ و صداست
به خیابان رودکی بنگر	دارد از شاخه چتر سبز به سر
شهر مانده دو سوی آبِ روان	هر دو سو تازه‌روی، نغز و جوان
رود «وَرزاب» کز میان گذرد	عشق را تا به خانه‌ها ببرد
سبزه بتوانی از دکان چینی	رو به «بازار سبز» تا بینی
پشت هر سنگ یک پری پنهان	یا غزالی رمیده از بن آن
شهر از چشم مست لبریز است	آتش مهر گلرخان تیز است
ساغر چشم‌ها ز مستی پُر	صدف شهر ازین گهر پُر دُر
مردمی گرم و مهربان دارد	کم چنین مردمی جهان دارد

---

\* دانش‌آموخته علوم قضایی و زبان و ادبیات فارسی، مسئول ماهنامه ادبی گلچرخ، راین سابق فرهنگی ایران در تاجیکستان، شاعر، پژوهشگر، نویسنده.

بر لب مرد و زن گل لبخند  
مردمی سخت کوش و کم خواهند  
اهل فکرنند و اهل اندیشه  
مردمی نکته یاب و باریک اند  
ای دوشنبه چه گویمت چونی  
پایتخت گل و دل و سخنی

گرم جوش و به دوستی پابند  
مردمی نازنین و آگاه اند  
با نمک خوردگان و فاپیشه  
هم زبان من اند، تاجیک اند  
هرچه گویم تو باز افزونی  
نه دوشنبه که ماه و سال منی

## تاریخ و فرهنگ در برابر تمدن!

سخنی در تفکر تمدن‌ساز

سید کمال میرخلف\*

### اشاره

این نوشته را که نگاهی منتقدانه به گذشته‌گرایی و تاریخ‌باوری ما ایرانیان است به بهانهٔ ارجنامه‌ای که به مناسبت ارج‌نهادن به جایگاه و تلاش‌های ارزشمند دوست فرهیخته و دیپلمات توانا جناب علی اشرف مجتهد شبستری به کمک دوستان گرامی ایشان تدوین یافته است نوشته‌ام. ایشان با برخورداری از فضل علمی و سیرت اخلاقی و به پشتوانه سال‌ها تجربه‌اندوزی و خدمت فرهنگی و سیاسی در داخل و خارج کشور و با رویکردی آینده‌نگر و توسعه‌محور اهتمام قابل تقدیری به پاسداشت اندیشه، تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین و اشاعهٔ باورهای انسانی جهانی، همچون محیط‌زیست و صلح بین‌المللی داشته‌اند که شایسته است این‌گونه تلاش‌ها در جای خود ستوده شود.

عنوان این گفتار به‌نظر قدری غریب و گزنده می‌آید. تصور رویارویی تاریخ و فرهنگ با تمدن و توسعه بسیار دشوار است؛ اما در این مختصر که نگاهی گذرا و آسیب‌شناسانه به فرهنگ‌باوری و دید تاریخی ایرانیان است، کوشش خواهم کرد مقصود خود را در این باره در حد امکان بیان کنم تا شاید دیدگاه و نقد و نظر فرهیختگان و بزرگان این نوشته را می‌خوانند نیز در این زمینه برانگیزد.

---

\* کارشناس حقوق بین‌الملل، هنرمند، نویسنده



## تمدن و عناصر آن

تعریف واژه «تمدن (مدنیت)» از طریق ویژگی‌ها و عناصر مختلف آن شایسته‌تر به نظر می‌رسد. در تبیین این مفهوم، یکجانشینی، طبقه‌بندی اجتماعی، فناوری‌های پیشرفته، مدیریت سیاسی و نظم اجتماعی یکپارچه و بوروکراسی، تقسیم کار، وجود نمادها و علائم و سامانه‌های ارتباطی (مانند زبان، خط و اینترنت)، باورهای فکری و اعتقادی، تأسیس نهادها و مؤسسات و بسط علوم و هنرها را از ویژگی‌های آن شمرده‌اند. از مرگ یا افول تمدن‌ها و یا ظهور و برآمدن آن‌ها بسیار شنیده و یا خوانده‌ایم. وقتی به تمدن‌های کهن و مقایسه آن‌ها با یکدیگر می‌اندیشیم یکی از پرسش‌ها که به ذهن خطور می‌کند این است که چرا برخی با همه اقتدار و در اوج شکوه خود به تدریج زوال یافته و از بین رفته‌اند؟ و یا چرا برخی امپراتوری‌های بزرگ در نهایت اقتدار به سستی و ضعف گراییده و ضعیف شدند و یا نامی از آن‌ها باقی نیست و در مقابل، چگونه است که برخی تمدن‌ها در گذر تاریخ بارور شده و چیره شدند و یا چرا برخی پس از خاموشی دوباره برخاستند و پس از فراز و نشیب‌های فراوان دوباره در قامت، صورت و یا جغرافیایی دیگر قوام یافته و سر برکشیدند و تنومند شدند؟ تمدن‌ها و امپراتوری‌های روم و یونان باستان، ایران (کاسی، عیلام و ماد)، بین‌النهرین (سومر و بابل آشور و کلدانی)، هند و چین و مصر را به خاطر آورده و مقایسه کنید. برای نمونه از بین‌النهرین جز نامی باقی نمانده و از ایران پهناور و مصر قدرتمند و هند رنگارنگ چیز بیشتری جز شورهایی در حوزه جغرافیایی محدود موجود نیست. می‌توان گفت این تمدن‌ها هرچند نامی بزرگ و آثاری ماندگار و شکوهمند و درخشان از خود به جای گذاشته‌اند اما پاسخی برای نیازهای متنوع و متفاوت عصر جدید ندارند و از این جهت تمدن‌های ساکت و خاموش‌اند. تمدن غرب اما، که در یونان باستان فروخته بود، از دوران رنسانس دیگر بار بازسازی شد و تولیدات و محصولات جدیدی در حوزه فکر، دانش و فناوری به بشر عرضه کرد و تاکنون نیز در امتداد زمان قوام یافته است. تمدن امریکایی بر خرابه‌های تمدن‌های مایا، اینکا، تول‌تک و آزتک بنا شده است. همچنین چین، که از تمدن‌های کهن و فراگیر بود، در عصر کنونی دوباره سر برکشیده و در حال خودنمایی است و همچنان به پیش می‌تازد. به راستی راز این ظهورها و سقوطها، ضعف‌ها و جابجایی‌ها و دوباره برآمدن‌ها چیست؟

در این مقاله بنا دارم با نگاهی آسیب‌شناسانه به یکی از زمینه‌های فکری و جنبه‌ای از باوری قوی در ذهنیت نخبگان و مردمان عادی، به برخی حوزه‌های تمدنی بپردازم که به‌زعم نگارنده در ضعف و یا افول تمدن‌ها سهم به‌سزایی داشته است و به‌نظر می‌رسد در مورد تمدن ایرانی نیز نشانه‌های بارزی از آن قابل مشاهده بوده و هست.

به‌عنوان پیش‌نیاز این گفتار و پرهیز از درهم‌آمیختگی ذهنی، مایل‌م به چند نکته مهم و تفکیک چند واژه اشاره کنم که در پرداختن به این بحث کارآمد است و متأسفانه در آثار بسیاری از پژوهشگران حوزه تمدن و فرهنگ کمتر مورد توجه قرار گرفته است:

۱. دو واژه «فرهنگ» و «تمدن» در بسیاری از موارد در کنار هم و به یک معنا و مفهوم به‌کار رفته‌اند؛ اما این دو واژه با وجود هم‌نشینی و هم‌پوشانی‌های بسیاری که با هم دارند، در این مقام باید تفکیک شوند. به‌علت پیچیدگی و هم‌پوشانی مفهومی، نویسندگان و گویندگان بسیاری این مرزبندی را مراعات نکرده‌اند. به‌نظر نگارنده شایسته است فرهنگ (Culture) را مجموعه‌ای از جنبه‌های ایستای علم، فناوری، سیاست، دین، زبان، اقتصاد، مدیریت و حکمرانی و دانش و هنر و سنت‌ها و اسطوره‌ها در هر جامعه بنامیم که از گذشته‌های دور نسل به‌نسل انتقال یافته و برای جوامع به جای مانده است؛ اما برای ظهور یک تمدن قدرتمند (Civilization) علاوه بر مجموعه عناصر مذکور و جنبه‌های آن، باید ابعاد پویا و رو به آینده همین عناصر را نیز بیفزاییم؛ ابعادی که حیاتی زنده، فعال و رو به رشد دارند. به بیان دیگر، تمدن بیشتر بر بُعد خلاقانه، نوآورانه و پویای دانش و هنر و فناوری تأکید دارد که با ابتکار، خلاقیت انسانی، نگاه به آینده و رفع نیازهای آینده بشر مرتبط است.

۲. عبارت‌های ظهور و افول تمدن‌ها را باید از ظهور و افول دولت‌ها و امپراتوری‌ها نیز تفکیک کرد. پیدایش، تسلط و یا سقوط یک فرمانروا و حتی یک سلسله، لزوماً به معنی ظهور و یا سقوط یک تمدن نیست؛ هرچند این امر می‌تواند یکی از عوامل و یا زمینه‌ساز آن باشد. تمدن‌ها در بر دارنده مجموعه‌ای از عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در درازای تاریخ و پهنه‌ای جغرافیایی هستند که می‌توانند قبل و بعد از ظهور و یا سقوط دولت‌ها و سلسله‌ها امتداد داشته باشند. از سوی دیگر، تمدن‌ها به لحاظ زمان (تاریخ) و مکان (جغرافیا) فراگیرتر از حکومت‌ها و دولت‌ها بوده و وسعت یافته‌اند. برای نمونه تمدن بین‌النهرین (میان‌رودان) قبلاً در مناطقی که امروزه عراق، ترکیه، ایران، سوریه و کویت خوانده می‌شوند وسعت داشت و یا تمدن غرب

کشورهای شمال و جنوب اروپا را در بر می‌گیرد و یا تمدن ایرانی که بسیاری از کشورهای کنونی اطراف ایران را شامل بود.

۳. تاریخ را نیز با وجود هم‌نشینی، هم‌پوشانی و مشابهت‌های بسیار نباید با تمدن یکسان پنداشت. تاریخ بُعد طولی و میرای سرنوشتی است که بر جوامع، مردمان و سرزمین‌ها رفته و ثبت شده است، اما تمدن‌ها جنبه‌های پویا و ماندگار و چندوجهی جوامع هستند، که به صورت بالقوه و هرچند پنهان، حضور داشته و امکان ظهور و بروز در قلمرو قبلی و یا عصر و جغرافیای دیگری دارند.

۴. تمدن‌ها گاه در بستر باورهای اعتقادی و دینی ظهور یافته‌اند، مانند تمدن اسلامی، مسیحی و...؛ و گاه در بستر جغرافیا و یا میان قوم و نژادی خاص، مانند تمدن ایرانی، اسلاو، روم و یونان و...؛ و انواع تمدن‌ها گاه با یکدیگر هم‌پوشانی جزئی و یا کلی دارند، مانند تمدن اسلامی - ایرانی.

این تفکیک و توضیحات دو نتیجه مهم به دست می‌دهد: اول آن‌که آنچه دچار ضعف و افول می‌شود تمدن است و نه فرهنگ و تاریخ؛ به بیان دیگر، با وجود افول و سقوط تمدن‌ها، ذهنیت تاریخی و ابعاد مختلف فرهنگ، اعم از سنت‌ها و زبان و دین و ملیت و نژاد و آثار تاریخی و فرهنگی می‌مانند و همین میراث ماندگار گاه در ظهور و بروز دوباره تمدن‌ها از عوامل تأثیرگذار خواهند بود. نتیجه دیگر اینکه، آثار تمدن‌ها که در قالب آثار معماری، هنری، نگارشی و فکری در زمان خود پدید آمده‌اند در گذر تاریخ به صورتی ایستا و ذهنی به بخشی از فرهنگ و تاریخ تبدیل می‌شوند و به خودی خود جنبه‌های زنده، پویا و خلاقانه‌ای را که در زمانه پدید آمدن داشته‌اند از دست می‌دهند و حتی گاه دیگر آن ظرفیت، توان و کارآمدی زمان خود را ندارند؛ هرچند غیر مستقیم می‌توانند زمینه و بسترهای فکری و ذهنی را برای ساخت تمدن‌های آینده فراهم کنند.

این نکته‌ای بسیار مهم است که آثار تاریخی و تمدنی گذشته را نباید امروزه از عناصر امروزی تمدن به‌شمار آورد، بلکه اینان صرفاً آثاری از تمدن گذشته‌اند که روایتگر گویای جنبه‌های پویا و نوآورانه اندیشمندان و هنرمندان زمانه خود هستند. بنابراین، تمدن‌های معاصر و مدرن با آثار خاص خود، همچون اندیشه‌های فلسفی، تئوری‌های نوین، و دستاوردها و فناوری‌هایی نو، همچون ارتباطات مدرن، هوش مصنوعی، تسخیر فضا و مانند آن تفسیر و تبیین می‌شوند.

با این توضیح، دیوار چین، اهرام مصر، خطوط هیروگلیف و میخی، تخت جمشید و نقش رستم، کلوستوم و پانتئون، آکروپولیس و معابد پارتون و دلفی و نمایشنامه‌های باستانی را که روزگاری از آثار تمدن چین، مصر، ایران، روم و یونان باستان بودند، امروزه نمی‌توان نشانه‌ای از زندگی متمدنانه این جوامع دانست؛ هرچند این آثار اکنون از نشانه‌های درخشان و بارز تاریخ، فرهنگ، معماری و هنر این سرزمین‌ها به‌شمار می‌روند. متأسفانه این خطای مفهومی بزرگی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته و این موضوع را می‌توان در بحث دلایل سقوط و ظهور تمدن‌ها بیشتر مورد بررسی قرار داد.

### انحطاط و زوال تمدن‌ها

آنچنان‌که بیان شد، آثار درخشانی از اندیشه و فلسفه، معماری، شعر و نمایشنامه از تمدن‌های دیرین گذشته روایتگر شکوه بی‌مانند گذشته‌اند که اکنون در پای تمدن و قلمرو بی‌رمق و خاموش کنونی زادگاه‌های خود خفته‌اند و جز نقشی موزه‌ای و آموزشی و یا به‌عنوان نمادی تاریخی و روایتگرانه از تمدن زمان خود نقش عمده‌ای در تمدن امروزی بشر، دست‌کم در این مناطق، ایفا نمی‌کنند. ناگفته آشکار است که این جغرافیا و تاریخ و شرایط زمانه نیست که سازنده تمدن‌هاست بلکه این باور و اراده تمدن‌آفرینان، اندیشه‌اندیشمندان، خلاقیت هنرمندان و طراحان، دست‌ان معماران و تلاش علمی و تجربی دانشمندان است که در هر حوزه جغرافیایی زاینده راه و نگاه و آثاری نو و کارآمد بوده‌اند؛ اما پرسش اینجاست که چرا همین مردمانی که این نمادها و آثار غرورآفرین را ساختند و برافراختند، توان خود را به نسل‌های بعد منتقل نکردند یا اگر کردند چرا نسل‌های بعد آن را به‌خوبی دریافت نکردند یا پاس نداشتند یا بر شکوه آن نیفزودند تا باز در همین مناطق شاهد شکوه تمدن‌های مدرن باشیم؟ به بیان دیگر، چرا تمدن‌ها می‌میرند و یا کوچ می‌کنند و یا گاه به جغرافیایی دیگر می‌روند و چرا بعضی از آن‌ها در همان مناطقی که زاده شدند استمرار نیافته‌اند؟

مدت‌زمانی که در غرب به‌ویژه در ایتالیا به‌سر می‌بردم، همواره این پرسش به ذهنم هجوم می‌آورد که چرا این مجسمه‌سازان و طراحان شهری، معماران بزرگ و نقاشانی که شهرهای شگفت‌انگیزی چون فلورانس، رم، ونیز، ناپل، کازرتا و مانند آن و آثار هیجان‌انگیز آن را آفریده‌اند، هنر و ذوق خود را به نسل‌های بعد انتقال ندادند و چرا

تمدن‌های کنونی در همین مناطق ادامه نیافت؟ گاه از نخبگان این کشور می‌پرسیدم که میراث‌داران و شاگردان این هنرمندان و اثرآفرینان بی‌بدیل و پرتوان و شگفتی‌ساز کجا هستند که بار دیگر در عصر کنونی شگفتی‌آفرین شوند؟ از آن‌ها می‌پرسیدم چرا آن شور و هیجان به تدریج خاموش شده و یا به صورتی محدود در کارگاه‌های کوچک آموزشی به زیرزمین‌ها رفته‌اند؟! و در پاسخ می‌شنیدم که در پرتو اختراعات دنیای مدرن فرزندان و نسل‌های بعدی آن هنرآفرینان قدیم به هوای زندگی بهتر به شمال اروپا و یا آمریکا و دیگر کشورها مهاجرت کرده‌اند و یا با تحول فکری مخاطبان، خواست و مطلوب آنان نیز تغییر کرده و دیگر آن نیازها از اولویت‌های امروزه این دوران نیست. واقعیت آن است که این پرسش مهمی است که همواره محققان جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و دیرینه‌شناسی و دیگر حوزه‌های علوم انسانی را به خود مشغول کرده و به آن پاسخ‌های متنوعی داده‌اند.

پژوهشگران و صاحب‌نظران حوزه تمدن و فرهنگ در مورد افول تمدن‌ها و چرایی جابه‌جایی آن‌ها و یا کوچ تمدن‌آفرینان بسیار گفته و نوشته و دلائل بسیاری را شمرده‌اند؛ از جمله:

۱. جنگ‌ها و هجوم‌ها، که ملت و کشوری و در معنی وسیع‌تر، تمدنی را از بین برده و یا کوچ داده است.
۲. حکومت‌ها و حکمرانی‌های تازه که بر بنیان و بنیاد گذشته و آثار آن تاختند و ویران کردند.
۳. سیل، زلزله و عوامل اقلیمی که مردمانی را بی‌خانمان کرده و تمدنی را به زیر خاک برده است.
۴. قحطی‌ها و خشکسالی‌ها که قوم و یا قبیله‌ای را به مهاجرت و کوچ ناگزیر کرده است.
۵. مهاجرت‌ها و پناهندگی‌های ناشی از جذابیت‌های مالی و شغلی و معنوی در سرزمین‌های دیگر.

و از سوی دیگر، وجود سرزمین‌های بکر، غنی و حاصلخیز، جذابیت‌های مادی و معنوی سرزمین‌ها، حکمرانان و حاکمیت‌های توانا و مدیریت‌های دوراندیش و توانمند، تراکم دانش و فناوری و توسعه‌یافتگی، سرزمین‌های امن و آرام و پذیرای تنوع جمعیتی از زمینه‌های پیدایش و یا رشد تمدن تلقی شده است.

## علل و عوامل ذهنی و اعتقادی

از عوامل سقوط و افول تمدن‌ها، آنچه شمرده‌اند کم یا بیش در تمدن‌های محو یا جابه‌جا شده یافت می‌شود، اما گاه عواملی هستند که به آشکاری این عوامل نیستند و از این رو کمتر مورد توجه بوده‌اند. اکثریت عوامل مشهوری که گفته شد فرآیندهایی بیرونی و عارضی است که از بیرون بر تمدن‌ها اثرگذارند، حتی عامل دوم را نمی‌توان درون‌تمدنی و ذاتی آن شمرد، چراکه طغیان و شورش است که از متن آن تمدن ناشی نشده بلکه شورش علیه آن است. نگارنده در ادامه و پس از اشاره به نقش تمدن‌های گذشته در ساخت تمدن‌های آینده مایل است به عاملی مهم، خطر ساز و علتی تهدیدکننده که عنصری درون‌تمدنی و ذاتی است اشاره کند که علی‌رغم آن که کمتر دیده شده اما به صورت پنهان و خزنده آثاری به شدت تضعیف‌کننده و آسیب‌رسان بر تمدن‌ها داشته و دارد. این پدیده را به شرحی که خواهیم داد می‌توان «تمدن‌پرستی» یا «تخدیر تمدنی» و یا «گذشته‌گرایی» و «باستان‌گرایی» در اندیشه‌ها و روش‌ها و باورها نامید؛ که اگر خود یکی از عوامل سقوط تمدن‌ها نباشد، دست‌کم زمینه‌های اعتقادی و فکری آن را فراهم می‌کند.

## نقش تمدن‌های گذشته و آثار آن در تمدن‌آفرینی

بی‌شک تمدن‌های گذشته و آثار آن‌ها برای هر قوم و ملت غرورآفرین بوده و هستند. تمدن‌ها با ویژگی‌های خاص خود ذاتاً باشکوه و آثار محسوس و معنویشان بسیار جذاب‌اند. آن‌ها به اقتضای تاریخ درازی که بر آثارشان گذشته از روح و درونمایه‌ای نوستالژیک و در نتیجه فریبنده برخوردارند و شاید به علت آن که حاصل دانش و تلاش پدران دانشور و توانمند ما در دوران باستان‌اند موجب می‌شوند به آسانی و رضایت با آن‌ها پیوندی عاطفی و معنوی برقرار کنیم؛ اما به این گذشته شکوهمند می‌توان دو گونه نگاه کرد: نخست مانند در شکوه باستان، فخر فروشی به ملت‌های دیگر و دل‌مشغولی به گذشته و حداکثر استفاده‌ای ابزاری همچون برپا کردن موزه‌ها و توره‌های گردشگری و نام‌گذاری معابر و شهرها و مطالعه تاریخ گذشته و نیاکان و پرداختن به آموزش فرزندان نسل امروز و مانند آن؛ و دوم رویکردی آینده‌نگر، تمدن‌ساز و توسعه‌محور که لازمه آن مطالعات معطوف به آینده در مورد تمدن گذشته و جست‌وجوی نیازهای آینده در میان آثار آن است. در این رویکرد دستیابی به دانش‌ها و

فناوری‌های نو و ترک نگاه افراطی به سنت‌ها و گذشته و گذشتگان به هدف حرکت به سمت و سوی آینده مرکز توجه خواهد بود. نگاه نخست در جازدن و ماندن در وضعیت ایستا، جامد و بی‌رمق، اما نگاه دوم رویکردی پویا و خلاقانه و همراه با احساس کمبود و نیاز به پیشرفت است. تأکید افراطی بر نگاه نخست انسان عصر جدید را در تمدنی که زمانش به پایان رسیده ساکت و مبهوت می‌کند و راه را بر تفکر تمدن‌ساز و احساس نیاز به ساخت تمدنی جدید می‌بندد. دل‌بستگی عاشقانه و توجه غیر روشمند به گذشته باستانی و تمدن فروخته، انسان را از درک و کشف ظرفیت‌های بی‌پایان علمی و عملی تمدن‌آفرین و توسعه‌ساز آینده غافل می‌کند. از همه مهم‌تر آن‌که در رویکرد نخست، تمدن گذشته به آرامگاهی می‌ماند که با همه شکوه و زیبایی خود به تاریخ پیوسته و بخشی از فرهنگ شده و آثار آن به اجساد می‌مانند که سخنی جز آنچه در گذشته بر آنان رفته است برایمان ندارند. این پدیده‌ها در این رویکرد جز جایگاه تاریخی و مواد کارگاه‌های آموزشی و بسترهای گردشگری هیچ راهی به آینده نمی‌گشایند؛ اما در رویکرد دوم، تمدن گذشته سکوی پرش به افق‌های درخشان آینده و محور آینده‌سازی و تمدن‌آفرینی مجدد در آینده برای معاصران و آیندگان است. در این نگاه، اگرچه روش‌های علمی در اندیشه گذشتگان ارزش آموزشی و تاریخی خود را دارند اما قابل نقد و عبورند و می‌توانند چراغ راهی برای کشف مسیرهای وسیع‌تر و متنوع‌تری باشند. اگر نگاه به سمت و سوی آینده باشد در گذشته نمی‌مانیم و به آنچه بودیم مغرور و قانع نمی‌شویم. در این رویکرد موضوع و روش‌های تحقیق و ابزارهای آن نیز تغییر می‌کند. دیگر صرفاً نیش قبر گذشته هدف نیست؛ هدف جدید باورهای نو، تئوری‌های خلاقانه و نقدهای روشمند امروزمی‌طلبد. معشوق‌ها دگرگون می‌شوند. با این نگاه دل‌بستگی به آثار و آفریده‌های گذشتگان، به عشق و به برآوردن نیازهایی که هنوز پاسخ داده نشده‌اند تبدیل می‌شود و این امر اعتمادبه‌نفسی می‌طلبد که در نگاه نخست جایی ندارد. اعتماد و اطمینان به اینکه ما می‌توانیم و باید بیافرینیم. از این منظر اکتشاف‌ها هدفمندتر و اختراعات فراوان‌تر و کارآمدتر می‌شوند. در این نگاه حتی اگر برای رفع نیازها پیشینه‌ای علمی و یا تجربی در گذشته و گذشتگان مشاهده نشد، باید دست‌به‌کار شد و فرضیه جدید خلق کرد و به آزمون گذاشت و نتیجه گرفت. همچنین از منظر توسعه‌آفرینی تلاش‌های علمی و پژوهشی در نگاه نخست، تلاشی کمتی و درنهایت

فرهنگ‌ساز است و یا در اوج خود به کتاب قطور تاریخ و فرهنگ صفحات پرشماری می‌افزاید، اما همین تلاش‌ها در دیدگاه دوم ضمن آن‌که به حجم و عمق پژوهش‌ها می‌افزاید، تلاشی کیفی و تمدن‌آفرین و معطوف به آینده است و از این‌رو ما در عنوان این گفتار و ضمن آن ناگزیر بر آن شدیم تا از این منظر تاریخ، فرهنگ و سنت را در برابر تمدن بیابیم.

ویل دورانت درباره زوال تمدن‌ها سخن پرمایه‌ای دارد که واگویی و عصاره منظور ماست: «مرگ تمدن‌ها زمانی می‌رسد که بزرگان مردم به پرسش‌های جدید پاسخ‌های کهنه بدهند»؛ چراکه پاسخ‌های کهنه به پرسش‌ها نشانه‌ای آشکار از زیستن در گذشته و بی‌توجهی به پدیده‌ها و نیازهای جدید است.

### حال ما ایرانیان

ایرانیان اکنون میراث‌دار تمدنی کهن و بزرگ‌اند که در دوران‌های گذشته همچون هخامنشیان و ساسانیان در اوج اقتدار بوده است. از سوی دیگر با ورود اسلام به قلمرو ایران زمین پیوندی خجسته و جداناپذیر بین فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی برقرار شد که حاصل آن آثار درخشانی است که از هر دوسرچشمه جان گرفته و در دورترین نقاط گیتی درخشیده است؛ اما با تأسف باید گفت در دوران کنونی، هم تمدن اسلامی و هم تمدن ایرانی شکوه گذشته را به حریفان دیگری واگذار کرده‌اند و تنها با یاد کردن از تمدن گذشته خود به آن می‌بالند و در مقابل برای رفع نیازهای کنونی خود، محصولات تمدن‌های نوظهور دیگران را مصرف می‌کنند. این افول سال‌هاست ادامه یافته و پرتوی امید جدی در برآمدن دوباره این تمدن به ما نمی‌تابد و این یک واقعیت انکارناپذیر است. این ضعف و یا افول به هر علت که باشد باید آسیب‌شناسانه مورد نقد و بررسی قرار گیرد و در این بررسی می‌توان عوامل مختلفی را مورد توجه قرار داد. به نظر نگارنده، نقد تمدن ایرانی از منظر گذشته‌گرایی و عشق به داشته‌های پیشین می‌تواند برای جست‌وجو و کشف علل این ضعف و افول راهگشا باشد. به نظر می‌رسد ایرانیان در دوسویه‌ای که پیش‌تر آمد، متأسفانه، صدها سال است به سمت و سوی نگاه نخست نزدیک‌ترند؛ نگاهی که ستایشگر تمدن گذشته خود بوده، بی‌آنکه به تمدن‌سازی و نوآوری بیندیشد. بازسازی یک تمدن و یا درخشش شکوهمند آن بر قله تاریخ و



فرهنگ، برآیند فرآیندهای بسیار ذهنی، علمی، فناورانه، هنری، خلاقانه، خودباوری و آینده‌پژوهی و آینده‌نگری، به‌صورتی همسو در عرصه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، است که متأسفانه ما از آن بی‌بهره و یا کم بهره‌ایم و اگر تلاش‌هایی در این عرصه‌ها انجام می‌گیرد، تک‌چراغ‌هایی است که در فضای خاکستری و تردیدآمیز روشن شده و می‌شود و هنوز تا دسترسی به باور عمومی در عرصه نخبگان و مردمان عادی فاصله بسیار داریم. شاید به‌همین علت است که به‌نظر می‌رسد هنوز روزنه‌ای برای برآمدن و ظهور تمدنی دوباره در این قلمرو خاکی متصور نیست.

برای این ادعا دلایل متعددی می‌توان بیان کرد که در اینجا برخی را برمی‌شمارم:

- **زایش اندیشه و تولیدات فکری:** ایرانیان زمانی و زمان‌هایی در عرصه اندیشه‌های دوران خود مکتب‌ساز بوده‌اند و خورشیدهای فکری و فلسفی‌ای چون ابن سینا، بیرونی، فارابی، سهروردی و شیخ اشراق بر قله این سرزمین طلوع کرده‌اند که آثار عمیقشان هنوز شگفت‌آور و حسرت‌برانگیز است. دیر زمانی است نخبگان ما تنها از آبخور مکاتب دیگران می‌نوشتند و سخن جدیدی برای عرضه نداشته، یا کمتر دارند. تکرار سخن گذشتگان و نشخوار سخن دیگران و نبود طرحی فکری برای آینده اندیشه‌ورزی، شایسته تمدن‌سازی نیست. سازمان‌دهی یک تمدن از نظر کیفی به تنوع اندیشه‌ها و فرضیه‌های نو و فراگیر و از نظر کمی به فراوانی اینگونه اندیشه‌ها نیازمند است.

- **نقد و گفت‌وگو:** لازمه تفکر آینده‌نگر و متمدنانه، آموختن و آموزش دادن نحوه درست نقد گذشته و حال و برقراری گفت‌وگوهای روشمند بین نظریات و نحله‌های فکری مختلف است. ایرانیان در پرتو حماسه و شعر و غرق شدن در شکوه گذشتگان، بیش از اندازه اسیر احساس بوده و از غرور گذشته سرمست‌اند. این روحیه زبان گفت‌وگو را می‌بندد و فضای نقد روشمند را تیره می‌کند. ما بیش از سانسورهای بیرونی ناخواسته، محکوم به موانع ذهنی و سانسورهای تاریخی درونی هستیم. حتی نخبگان ما فقط به مصرف افکار و زایش‌های فکری خود در محدوده مرزها دل‌بسته‌اند و به‌ندرت آن را به دنیای فراتر از مرزها عرضه می‌کنند.

- **مسئله زبان:** اندیشه‌های نو زمانی می‌توانند زمینه‌ساز تمدنی توانا و گسترده به‌شمار آیند که از توان برقراری ارتباط با جهان‌های فکری و تمدن‌های دیگر و از زبان ارانه به جهانیان برخوردار باشند. تاریخ گواه آن است که این موضوع در دوران‌های

درخشان تاریخ ایران زمینه‌سازِ بارورشدنِ تمدنِ شکوهمند ایرانی - اسلامی بوده است؛ اما در ایران کنونی، دلبستگیِ افراطی به زبان فارسی موجب شده حتی نخبگانی که سخنانی نو و تمدن‌آفرین دارند، با زبان‌های رایج و علمی امروز جهان و ترکیب‌های ذهنی و ساختاری آن ناآشنا بمانند و در نتیجه اگر اندیشه‌ای خلاق هم داشته باشند، از عرضهٔ مستقیم آن در دانشکده‌ها و نمایشگاه‌های علمی جهان و گفت‌وگوی جدی با مکاتب فکری دیگر و پرورش فکر متمدنانه محروم شوند. موضوع دانش زبان تنها دانستن و آشنایی با زبان گفتاری نیست، بلکه فهم زبانِ ذهنی کهکشان‌های فکری دیگر و شناخت ماهیت و ساختار دیالوگ‌های علمی در جهان پیچیدهٔ کنونی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

- **دانش و فناوری:** هرچند کشش‌های علمی و فناورانه در پهنهٔ ایران زمین شتاب گرفته است، اما هنوز از مرحلهٔ تلاش‌های کمی به مرحلهٔ انقلاب علمی کیفی که لازمهٔ تمدن‌سازی است نرسیده است. تکرار راهی که دیگران رفته‌اند و توسلِ بیش از اندازه به مهندسی معکوس به صورت وسیع و رسیدن به جایگاهی که ده‌ها سال پیش دیگران رسیده‌اند، آن‌هم به صورت ناقص و گاه دزدانه؛ روشی انحرافی است که ممکن است ما را مدتی سرگرم و نیازهای فوری ما را مرتفع کند، اما خلاقانه و متمدنانه نیست. تقلید، مشابه‌سازی و مهندسی معکوس اگر به صورت افراطی و غیر روشمند دنبال شود، بلای جان ملت‌هاست و روح خلاقیت و اعتماد به نفس را از بین می‌برد. در مطالعه و درس‌آموزی از اختراعات و یافته‌های دیگران در علوم انسانی و تجربی و به‌کارگیری فنون مختلف و یا افزودن مدل و یا چیزی بر اختراع و یافته‌های دیگران سخنی نیست، که این لازمهٔ کشفیات علمی و بخشی از بایسته‌های علوم و فنون بوده و هست، اما تفکر بومی و آینده‌اندیش و خلاق، باارزش‌ترین ایده است که متأسفانه ما کمتر به دنبال آن بوده‌ایم و تا آن روز و جایگاه فاصله بسیار داریم؛ و به نظر می‌رسد تا روش‌های دانشگاهی و دانش‌آموزی ما اصلاح نشود، به آن قله نخواهیم رسید. همچنین گاه به این علت که بیش از اندازه در روش‌ها و کشفیات گذشتگان غرق شده‌ایم به آن قناعت کرده‌ایم و به اینکه ما هم می‌توانیم برای خواست‌ها و نیازهای جدید بشر پاسخی داشته باشیم باور نداریم و نیاز را، به جای پاسخ خودی و بومی، با پاسخ‌هایی که از تمدن‌های بیگانهٔ دیگر دریافت کرده‌ایم پر کرده‌ایم.

- نوآوری‌ها در هنر: با وجود آن‌که ایرانیان در دوره‌هایی در دنیای هنر مکتب‌ساز بوده‌اند اما متأسفانه علی‌رغم رشد کمی رشته‌های مختلف هنری، ما در این عرصه فقط سبک‌های گذشته خود و یا ایسم‌های کنونی هنری را تکرار کرده‌ایم. قصه پر غصه صنایع دستی ایرانی و نمونه نمادین آن فرش ایرانی است که دارد در درون خود و به دست خودمان می‌میرد. این فرآیند تأسف‌بار در هنر ایرانی حکایت از این دارد که برنامه‌ای آینده‌نگر برای یک دگرگونی فکری و تلاش جمعی در آفرینش زمینه‌های جدید برای معرفی و مصرف تولیدات هنری در جهان نداشته و نداریم. در معماری نیز به اندازه‌ای که به شکوه معماری گذشته غرور ورزیده و یا دلبسته معماری وارداتی بوده و هستیم به خلاقیت و نوآوری و پرهیز از تکرار و تکیه بر یافته‌ها و خلاقیت‌های بومی و خودی تن در نداده‌ایم. فضای حاکم بر معماری و هنر ما فضایی انفعالی یا اسیر در دست سنت نیاکان خود و یا محکوم به سیطره دیگرتمدن‌های بیگانه است.
- حماسه‌گرایی: حماسه‌گرای و اسطوره‌باوری و یادآوری آن در قالب شعر و نثر و گفتار، اعتماد و خودباوری و حمیت ملی می‌آورد، اما تکرار غیر روشمند و تأکید افراطی و به‌دور از نقد آن در قالب ملی‌گرایی نژادپرستانه و رؤیابافی و اسطوره‌سازی‌های تاریخی، غروری نابجا و غیر واقعی را به فرزندان ما تلقین می‌کند که دانش و هنر را فقط نزد خود بدانند و به آنچه داشته و دارند سرمست شوند و دل به آینده نبندند و در رفع نیازهای جدید نکوشند.
- قناعت: دل‌بستن بی‌اندازه به گذشته، آدمی را به آنچه که بود و هست و داشته و دارد قانع می‌کند تا به آنچه باید باشد نیندیشد. ما تا حدود زیادی به این گذشته تاریخی دل‌بسته‌ایم و اگر تلاشی و پژوهشی هم هست نهایتاً در راه کشف آن است که گذشتگان چه می‌اندیشیده و چگونه دوران را گذرانده‌اند؛ و این تلاش‌ها غالباً معطوف به آینده‌سازی نیست و با این هدف انجام نمی‌شود.
- مسئله شعر: بی‌تردید شعر حلقه وصل زبان و فرهنگ ایرانیان است و برترین آثار تمدنی ایران در قالب شعر عرضه شده است. شعر زاینده احساس و عشق است و زبانی متفاوت از زبان نقد و گفت‌وگو است. ایرانیان در همه اقسام زبان و بیانی شاعرانه دارند و کنش و پردازش افراطی و بی‌حد و مرز شاعرانه که از سرزمین عشق و حماسه و سنت ناشی می‌شود، به ما ایرانیان باوری شاعرانه بخشیده است. شاعران نیز در ایجاد روحیه عزلت‌نشینی و قناعت‌پیشگی و ایجاد باورهای حماسی و غرور

سهم به‌سزایی داشته‌اند. به زعم نگارنده به همان اندازه که زبان شاعرانه برای بیان عشق و احساس و آفرینش‌های هنری زیبا و گویاست اما باور شاعرانه در عرصه تفکر و خلاقیت در دنیای مدرن دست‌وپاگیر است و به‌نظر می‌رسد این روحیه افراطی ایرانیان باید با ورود نثرهای علمی و گفتارهای نقادانه تعدیل شود.

- مسئله زبان: امروزه برخی صاحب‌نظران توسعه بر نقش و اهمیت فراوان ساختارهای زبان در فرآیند توسعه تأکید می‌کنند و بر این باورند که زبان‌های عادلانه و فراگیر که واژه‌ها و ساختارها در آن سیاه و سفید و جنسیتی و نژادی و قاطع نیست، گفت‌وگو پذیرتر و در نتیجه در مسیر توسعه روان‌تر و پذیرفته شده‌ترند. برخی دیگر زبان فارسی را از این نظر قابل نقد و بازسازی می‌دانند و برای نمونه نداشتن و یا کم‌داشتن معادل‌های فلسفی و فکری را در این زبان، که لازمه عرضه اندیشه فیلسوفانه و برقراری گفت‌وگوی نقادانه است، از نقاط ضعف آن می‌شمارند. اگر این نظرات را بپذیریم این موضوع در بازسازی و آفرینش تمدنی نیز به‌همین دلایل نقش داشته، باید کاستی‌های آن مرتفع شود. همین‌جا لازم است یادآوری شود زبان فارسی با ساختاری که به ما رسیده اساساً زبانی فلسفی نبوده است و برترین متون فلسفی و فکری ایرانیان به زبان غیر فارسی (عربی) نوشته شده است.

- غرور و تفاخر: نادیده‌گرفتن نیازهای آتی و بسنده و تمام‌انگاشتن آنچه از فرهنگ و تاریخ کهن و آثار تمدن‌های گذشته به ما رسیده و در اختیار داریم، روحیه غرور و تفاخر را القا می‌کند و تا جایی پیش می‌رود که همه اندیشه و هنر را نزد خود بینیم و دیگران را به هیچ نگیریم. این بیماری و روحیه خاص ویژه کشورهای با تمدن‌های کهن است و سرزمین‌های تازه‌کشف‌شده با این پدیده مواجه نیستند. از این‌رو کهن بودن یک تمدن و یا تاریخ، به‌خودی‌خود با ارزش نیست. آنچه قدر و قیمت یک موجودیت ملی و سیاسی و مردم آن قلمرو را بالا می‌برد نگاه مدنی، آینده‌اندیش و تمدن‌ساز به دارایی‌های مادی و ذهنی است.

- تحول مفاهیم: آشکارا تحولات تمدنی و سقوط و برآمدن تمدن‌های جدید، مفاهیم و ادراکات گذشته را به چالش می‌کشاند. مفاهیمی چون ملیت، وطن‌دوستی، سنت، زبان و همه نشانه‌های فرهنگی دستخوش تحول و تغییر می‌شوند و در مواردی نقش و رتبه آن‌ها جابه‌جا می‌شوند. برای نمونه: برداشتی که ما از مسئله ملیت و لزوم پاسداشت سنت‌ها داریم با برداشت از آن مفاهیم در آمریکا و یا اروپا متفاوت است؛

برخی کشورهای اروپایی مسئله چندزبانی را به راحتی پذیرفته‌اند، تا جایی که برخی نخبگان سنتی از اینکه زبان اصلی‌شان در معرض نابودی است ابراز و احساس خطر کرده‌اند. همچنین در قلمروهای مهاجرپذیر موضوع نژاد و ملیت مفهومی متفاوت دارد و شاید این باورهای سنتی برای این حوزه‌ها مفاهیمی اعتباری‌اند. در مسیر تمدن‌آفرینی نباید از تغییرات جزئی که ناگزیر در عرصه مفاهیم پدید می‌آید نگران بود و به آن خرده گرفت. این یک واقعیت تاریخی است که در مورد آنچه امروزه به دست ما رسیده است نیز مصداق دارد. برای مثال: برداشت ما از بسیاری از مفاهیم با برداشتی که از همان مفاهیم در تمدن ایرانی در دوران‌های باستانی و یا گذشته ایرانی (مانند هخامنشی و یا دوران صفوی) انجام می‌گرفت تفاوت عمیقی دارد.

- **خلاقیت و نوآوری:** اندیشه آینده‌نگر نسبت به رفع نیازهای دور و نزدیک برنامه‌ریز و فعال است و به این تصور خام و موهوم که «همه چیز نزد ماست» و به آنچه دارد بسنده نمی‌کند. این رویکرد جهان و مجهولات آن را بسی وسیع‌تر از آن می‌بیند که منفعلانه به آنچه گذشته‌گان و امروزیان برایش به ارث گذاشته‌اند قانع شود، پس به دنبال خلاقیت و نوآوری می‌رود و گاه این هدف را با توسل به رقابت با یافته‌ها و دست‌آفرینه‌های گذشته‌گان پی می‌گیرد. رقابتی سالم و آموزنده و تقادانه.

در پایان جا دارد امیدوارانه به تمدن‌هایی اشاره کنیم که دوباره سربرکشیدند و در حال معرفی و سیطره خود بر جهان بوده و هستند. تمدن غرب که پس از دوران دراز قرون وسطی در رنسانس با نوزایی اندیشه و بازگشت به تمدن گذشته خود و با اندام و روحی جدید سر برکشید و به مدد تفکر و فناوری‌های جدید به صورتی شگفت‌انگیز گسترده شد و نیز تمدن چین که به سرعت در حال زایش و رویش و بازسازی گذشته پر افتخار خود است و دارد سلطه و سیطره خود را بر همه قلمروهای تمدنی تحمیل می‌کند. از این نمونه‌ها باید. این ظهور و بروز دوباره در جای خود قابل مطالعه و بررسی است. این نمونه‌ها امید به نوسازی و بازسازی و ظهور دوباره تمدن ایرانی را افزایش می‌دهند. باید این باور را با تغییر نگاه و رویکرد و اصلاح جریان اندیشه و عمل بارور کرد و با اعتماد به نفس به پیش برد.

به امید آن روز.

## تغییر و تحول در ساخت، اجرا و کارکردهای فرهنگی اجتماعی

### ساز کمانچه ایرانی<sup>۱</sup>

محمد رضا میری\*

#### کلیات<sup>۲</sup>

کمانچه یکی از مهم‌ترین سازهای موسیقی سنتی شهری و فولکلوری ایران است. این ساز زهی کمانی با دسته‌ای بلند و کاسه‌ای تقریباً گروی در اجرای بسیاری از نغمه‌های موسیقی سنتی شهری و فولکلوری ایران به صورت تکنوازی، و در دوره معاصر تکنوازی و گروه‌نوازی، مورد استفاده بوده است.

نام کمانچه به‌عنوان یکی از سازهای مهم زهی کمانی در کتاب‌ها و رساله‌های موسیقی قدیم ایران و اشعار شاعران بنام پارسی‌زبان آمده که خود نشانگر رواج گسترده و نیز اهمیت آن در موسیقی و فرهنگ مردم ایران است.

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و عضو پیشین هیئت مدیره، دانش‌آموخته باستان‌شناسی، مدیر عامل مؤسسه فرهنگی پژوهشی پیشین‌پژوه، باستان‌پژوه، نویسنده.

۱. این مطلب در واقع برای مجموعه‌ای که مرکز بین‌المللی اطلاعات و شبکه‌سازی برای میراث فرهنگی ناملموس در آسیا و اقیانوسیه تحت نظارت یونسکو در زمینه سازهای سنتی این دو منطقه در دست تهیه دارد آماده شده بود؛ ولی پس از آگاهی از تهیه ارجمانه برای جناب دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری ترجیحاً برای چاپ در این مجموعه ارائه گردید.

۲. در تنظیم این مقاله از راهنمایی‌ها و پیشنهادهای ارزشمند استاد بزرگوار و پژوهشگر پیشکسوت و ارجمند حوزه موسیقی جناب آقای بهروز وجدانی استفاده و بهره برده‌ام که سپاس فراوان و تشکر صمیمانه خود را تقدیم ایشان می‌کنم.

اسامی و زمان فعالیت شاخص‌ترین نوازندگان و سازندگان این ساز به‌طور مشروح در منابع موسیقی ایرانی از جمله سرگذشت موسیقی ایران روح‌الله خالقی (۱۲۸۵-۱۳۴۴)، تاریخ موسیقی ایران حسن مشحون (۱۳۵۹-۱۲۸۵)، و دایرة‌المعارف سازهای ایران محمدرضا درویشی آمده است. در اینجا صرفاً به این نکته مهم اشاره می‌شود که «به همت و تشویق استادان برجسته موسیقی سنتی ایران — بهاری (۱۳۷۴-۱۲۸۴) و نورعلی برومند (۱۳۵۵-۱۲۸۵) و داریوش صفوت (۱۳۰۷-۱۳۹۲) — از سال ۱۳۴۶ کمانچه آن‌گونه که هست به مردم شناسانده شد و از جایگاه ویولن به جای آن، در اجرای موسیقی سنتی، جلوگیری به‌عمل آمد.» (گنج‌های، ۱۳۶۸: ۳۶).

ساختن و نواختن کمانچه در چند دههٔ اخیر رواج گسترده‌ای پیدا کرده و علی‌رغم مشکلات بسیاری که در حوزهٔ اجرای موسیقی ایرانی دیده می‌شود، این ساز توانسته جایگاه خود را در گروه موسیقی شهری تثبیت کند.

البته بایستی اذعان کرد که در این مدت نوازنده و یا نوازندگان ماهر و چیره‌دستی که همانند گذشتگان باشند کمتر دیده شده است که با تکیه بر هنر و دانش سنتی موسیقی، نبوغ و ابتکارات منحصر به‌فرد خود را در قالب «بداهه‌نوازی» که از ویژگی‌های موسیقی سنتی ایران است نشان دهند.

امروزه تعداد افراد سازنده و نوازندهٔ کمانچه، به‌ویژه در مناطق شهری کوچک، در مقایسه با گذشته از رشد چشمگیری برخوردار است که همین امر را می‌توان از مهم‌ترین عوامل تغییر نگرش عموم مردم به موضوع ساز و نوازندگی و به‌طور کلی موسیقی سنتی ایران به‌حساب آورد. استقبال نوجوانان، جوانان و به‌ویژه بانوان شهری و تحصیل‌کردهٔ دانشگاهی که جزو طبقهٔ متوسط و مرفهٔ جامعه به‌حساب می‌آیند، از این ساز، بسیار زیاد بوده و قابل تحسین است. در گذشته ساختن و نواختن کمانچه ویژهٔ مردان بود و ایشان هم اکثراً جزو طبقهٔ پایین‌تر از متوسط و کم‌سواد بودند. در حال حاضر در برخی کارگاه‌های ساخت کمانچه و دیگر ابزارهای موسیقی سنتی تعدادی دختر تحصیل‌کرده را می‌توان مشغول به این کار مشاهده کرد که از احترام ویژه‌ای نیز بین مردم و خانواده‌یشان برخوردارند.

استفاده از تکنیک‌های غربی و غیرمتداول در موسیقی سنتی ایران نیز در نوازندگی

برخی از کمانچه‌نوازان کنونی ایرانی، به‌ویژه آن‌هایی که در گروه‌های موسیقی شهری فعالیت دارند، دیده می‌شود، که البته مورد توجه و علاقهٔ جوانان است.

### ویژگی‌های ظاهری و ساختاری

کمانچه‌هایی که استادان قدیمی می‌ساختند و در حال حاضر در موزه و یا در دست برخی از نوازندگان وجود دارد، با کمانچه‌های کنونی از لحاظ ویژگی‌های ظاهری و ساختاری تفاوتی ندارند. «این ساز علاوه بر کاسه، دسته و سر، در قسمت پایینی پایه‌ای فلزی دارد که روی زمین یا زانوی نوازنده قرار می‌گیرد. کاسهٔ ساز کروی و تو خالی است که مقطع نسبتاً کوچکی از آن در جلو دهانه‌ای دارد که روی آن پوست کشیده شده و بر روی پوست، زیر سیم‌ها، خرک گذاشته شده است. دسته کمانچه استوانه‌ای و توپُر و به شکل مخروط خراطی شده و در انتهای بالایی آن فضایی تو خالی و دارای شکاف است که نقش جعبهٔ گوشی‌ها را ایفا می‌کند.

دستهٔ ساز فاقد «دستان» یا «پرده» است. سر ساز متشکل است از جعبهٔ گوشی‌ها که در هر یک از دو طرف دو گوشی کار گذاشته شده و یک «قبه» یا «تاج» در بالای جعبه قرار گرفته است. طول ساز از پایین پایه تا سر قبه حدود هشتاد سانتی‌متر است. کمانچه‌های قدیم را معمولاً با صدف کاری و خاتم‌کاری تزیین می‌کردند. تا چندی پیش این ساز دارای تار ابریشمی بود ولی چون صدای آن بم بود و هنگام کوک پاره می‌شد به جای آن از سیم فولادی که دوام بیشتری داشت و در برابر رطوبت و عرق دست کمتر تغییر می‌کند استفاده کردند؛ ضمن اینکه با این کار به هارمونیک‌های اصوات تولید شده نیز افزوده شد.» (سریر، وجدانی، ۱۳۸۷: ۱۸)

کمانچه‌های کنونی که در نقاط مختلف ایران ساخته و نواخته می‌شوند از لحاظ شکل، اندازه و تزیینات با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت‌ها مکان رواج آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهند. «علت این همه تفاوت در ساخت کمانچه این است که چون معمولاً نوازندگان در شهرهای کوچک و روستاها، خود سازندهٔ ساز خویش هستند، لذا کمانچه را با توجه به شرایط محیط، آب و هوا، اوضاع اجتماعی منطقه خود و مواد اولیه مورد نیاز برای ساخت ساز و بسیاری موارد دیگر می‌سازند. مشکل بتوان چند کمانچه را که از نظر صدادهی و ابعاد و اندازه‌های ساخت مشابه یکدیگر و یا نزدیک به هم باشند



در نقاط مختلف کشور پیدا کرد. البته در شهرهای بزرگ، که سازندگان کمانچه به ساختن این ساز اشتغال دارند، این ساز از لحاظ ابعاد و اندازه‌ها و حتی جنس مواد شباهت بسیار دارند و تقریباً استاندارد شده است.» (روشن‌روان، ۱۳۶۸: ۲۷)

«کمانچه‌های متداول در نواحی مختلف ایران (موسیقی فولکلوری) مجموع ویژگی‌های ساختاری نسبتاً مشترکی دارند و تفاوت‌های آن‌ها، صرف‌نظر از اندازه یا جنس و مواد به‌کار رفته در ساختمان آن‌ها، بیشتر مربوط به شکل و ساختمان کاسه طنینی آن‌هاست که می‌توان آن‌ها را در دو ساختار کلی زیر تفکیک کرد:

#### الف: کاسه‌های پشت‌باز:

کمانچه‌های متداول در لرستان، کرمانشاهان، چهارمحال بختیاری، علی‌آباد کتول استان گلستان و دامغان دارای کاسه‌های طنینی پشت‌بازند و صدای آن‌ها نیز شفاف‌تر، شدیدتر و تا حدودی تندتر و تیزتر است.

#### ب: کاسه‌های پشت‌بسته:

کمانچه‌های متداول در شمال خراسان، منطقه ترکمن‌نشین استان گلستان، شرق مازندران، طالقان، گیلان، آذربایجان شرقی، غربی و فارس دارای کاسه طنینی پشت‌بسته و دارای صدایی گرفته‌تر، نرم‌تر و تودماغی است.

تمام کمانچه‌های متداول در نواحی ایران دارای ۳ وتر و ۳ گوشی هستند ولی در چند دهه گذشته برخی از نوازندگان کمانچه در برخی مناطق ایران با پیروی و تقلید از ساختار کمانچه فارسی (متداول در شهرها)، تعداد وترهای کمانچه‌های خود را به ۴ وتر افزایش داده‌اند. در منطقه دیلمان استان گیلان نیز چند کمانچه ۵ تا ۶ وتری مشاهده شده است» (درویشی، ۱۳۸۶: ۱۲۶ و ۱۲۷)

سازندگان کمانچه در اثر تجربه و دانش سنتی و موادی که در اختیارشان است از این چوب‌ها و مواد برای ساختن قسمت‌های مختلف کمانچه استفاده می‌کنند:

کاسه طنینی: چوب‌های توت، گردو، بید، زبان‌گنجشک، زرد آلو  
 دسته: چوب‌های زردآلو، گلابی، عناب، افرا، آبنوس، شمشاد، گردو  
 گوشی‌ها: چوب‌های گردو، زرد آلو، گلابی، افرا، عناب، آبنوس، کنار  
 خرک: انواع مختلف چوب

پوسته کاسه: پوست آهو، گوسفند، گاو (شکم)  
وترها: سیم فولادی سفید  
میله یا پایه ساز: مفتول فولادی  
چوب آرشه یا کمان: چوب انار، آلو، آلبالو، گردو، تیریزی  
موی آرشه: موی دُم اسب

«مضرب کمانچه را در گذشته به صورت کمان می ساختند و بر آن موی دُم اسب تعبیه می کردند و در نتیجه به آن "کمان" می گفتند. نوازندگان کنونی کمانچه بیشتر از ارشه و یولن استفاده می کنند. موی کمان مانند ارشه و یولن کشیده نیست و طولش کمتر از وتر کمان است، لذا نوازندگان هنگام نواختن با چهار انگشت دست و با اراده خود هر قدر بخواهند و لازم ببینند آن را کشیده نگاه می دارند.» (مشحون، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۳۷)

«وقتی یولن به ایران آمد، چون دارای چهار سیم بود، کمانچه کش ها هم یک سیم آخر را به تقلید از یولن و به آن اضافه کردند و چون در طرز نواختن خیلی شبیه یولن بود، کمان کش ها معلم یولن شدند. از آن جا که یولن سازی کوچک تر و از لحاظ حمل و نقل راحت تر و از جهت صورت ظاهر قشنگ تر بود، به تدریج جای کمانچه را در ایران گرفت» (خالقی، ۱۳۹۰: ۵۹)

«وسعت صدا در کمانچه نزدیک به سه اکتاو است و به علت وجود کوک های مختلف و عدم وجود دستان بندی (پرده بندی) تمام فواصل موسیقی ملی ایران (پرده، نیم پرده، و ربع پرده) در این ساز قابل اجراست.» (درویشی، ۱۳۸۶: ۴۹)

مسائل مربوط به امور اقتصادی و مالی را می توان از مهم ترین مشکلات و دغدغه های سازندگان کمانچه در ایران دانست. ساختن کمانچه نیاز به مکان مناسب، مواد اولیه مرغوب، دانش و تجربه فراوان دارد. از این رو سازندگان این ساز سنتی همیشه در پیدا کردن مواد اولیه مرغوب و تأمین مکان مناسب برای ایجاد کارگاه سازسازی و فروش ساز به مردم و فروشندگان ابزار موسیقی، دچار مشکل اند. البته سعی بر این است که یک کمانچه با قیمت مناسب و ارزان تهیه شود که امکان خریداری آن برای علاقه مندان این ساز فراهم باشد. اصولاً ساختن ابزار موسیقی مرغوب و خوش صدا نیاز به عوامل بسیاری دارد که دستیابی به آن برای تمام نوازندگان ساز امکان پذیر نیست. خوش صدایی و زیبایی و دوام ساز از مهم ترین فاکتورهای یک ساز، از جمله کمانچه، است.

خوشبختانه به سبب افزایش تعداد کارگاه‌های ساخت کمانچه و استادان ماهر و خوش سلیقه سازنده ابزار موسیقی می‌توان در بیشتر شهرهای ایران ساز مرغوب و خوش صدای کمانچه را خریداری کرد و در نتیجه نیازی به آمدن به پایتخت و یا شهرهای بزرگ وجود ندارد.

### تکنیک‌های اجرایی

تکنیک‌های نواختن کمانچه در طی چند سده گذشته در اثر تغییر ذوق و سلیقه شنوندگان و به‌ویژه جوانان و استفاده در گروه نوازندگان تفاوت پیدا کرده است. در گذشته برای نواختن این ساز به‌صورت چهار زانو یا دوزانو می‌نشستند و ساز در سمت چپ بدن قرار می‌گرفت. «عادت چهار زانو نشستن جزو حالات نشستن ایرانیان نیست. حداقل در میان شهرها دیگر رایج نیست؛ ولی دو زانو نشستن در میان نوازندگان کنونی کمانچه هنوز متداول است. هنگامی که نوازنده کمانچه روی صندلی می‌نشیند میله کمانچه را روی ران یا روی لبه صندلی قرار می‌دهد. البته طرز نشستن در شیوه نواختن کمانچه تأثیری ندارد.» (دورینگ، ۱۳۸۳: ۱۱۲)

«دره‌صورت، برای به صدا درآوردن ساز، کسی که نوازنده این ساز است به «کمانچه‌کش» معروف شده و برای نواختن ساز «کمانچه کشیدن» گفته‌اند نه «کمانچه زدن.»» (خالقی، ۱۳۹۰: ۵۹)

«نوازنده کمانچه در حالت نشسته پایه ساز را روی زمین یا روی زانو قرار می‌دهد. در هر دو حالت ساز در موقع اجرا کمی در حول محور خود می‌چرخد و همین عمل تماس آرشه را روی سیم‌ها آسان‌تر می‌سازد و نوازنده ساز را به‌طور قائم با دست چپ می‌گیرد و انگشتان همان دست را روی سیم‌ها در طول دسته می‌گذارد و آرشه را به دست راست گرفته، به سیم‌ها تماس می‌دهد. موهای آرشه کشیده و محکم نیست و نوازنده انگشتان دست راست خود را زیر موها انداخته، آن را می‌کشد تا عمل آرشه‌کشی ممکن شود. خرک کمانچه را عمود بر صفحه پوستی و به‌صورت کج می‌گذارند. خرک در حقیقت مرکز ساز و در جایی است که ارتعاشات حاصل از کشیدن کمان در آن متمرکز شده، سپس به تمام قسمت‌های ساز منتقل می‌شود. لبه بالایی خرک انحنای متناسبی دارد که معمولاً برای به‌دست آوردن صدای بم و تو دماغی آن را مناسب با وضع

کاسه قرار می‌دهند. جابه‌جایی خرک در کیفیت صدای ساز مؤثر است.» (سریر، وجدانی، ۱۳۸۷: ۲۰۹)

شیوه‌های اجرای کمانچه با تفاوت‌های جزئی، در بیشتر نواحی ایران مشابه است. در برخی مناطق، مثل آذربایجان شرقی و ترکمن صحرا، پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر است. «در مجموع، فارغ از تفاوت‌های جزئی، مهم‌ترین تکنیک‌های کمانچه در نواحی مختلف ایران (موسیقی فولکلوری) عبارت‌اند از:

الف: تکنیک‌های اجرایی دست راست: استاکاتو، لگاتو، آلیوتنا، آلتالونه، دتاشه، آلاکورد، سپاراتو، ترمولو.

بدیهی است چگونگی استفاده از این تکنیک‌ها به ساختمان و امکانات اجرایی ساز بستگی دارد.

ب: تکنیک‌های اجرایی دست چپ: انگشت‌گذاری روی هر ۳ یا ۴ وتر با تأکید بر استفاده بیشتر از وترهای اول و دوم، پیتزیکاتو، گلیساندو، تریل.» (درویشی، ۱۳۸۶: ۱۳۰ و ۱۳۱)

در بحث تکنیک‌های نوازندگی کمانچه اشاره به این نکته مهم ضروری است که یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های موسیقی سازی ایران بداهه‌نوازی است که در کمانچه‌نوازی چند دهه گذشته کمتر دیده می‌شود. از آنجا که هنر بداهه‌نوازی نیازمند آگاهی کامل از تمامی نغمه‌های موسیقی و ردیف دستگاهی ایران است — و دستیابی به آن نیز صرف وقت، هوش، دقت، پشتکار، استعداد و آموزش دراز مدت نزد استادان آگاه موسیقی سنتی را طلب می‌کند — از میان نوازندگان کسی به این مرحله و مرتبت والا می‌رسد که بتواند با توجه به موقعیت و مناسبت و در نظر داشتن شئونات مجلس و درک و فهم و جنس متفاوت نغمه‌های دلنشین و مورد پسند اهالی مجلس بداهه‌نوازی را اجرا کند؛ از این‌رو اکثر نوازندگان کنونی کمانچه بیشتر تمایل دارند در گروه نوازی‌هاو همراه با دیگر نوازندگان کمانچه‌نوازی شرکت کنند که کسی متوجه نقص و کمبود هنرشان نشود. در این صورت یادگیری چند نغمه کوچک که در اجرای یک قطعه موسیقی در گروه‌نوازی مورد درخواست و نیاز آهنگ‌ساز است برای آن‌ها کفایت می‌کند؛ و همین یکی از مهم‌ترین مشکلات و نقص در هنر و دانش سنتی نوازندگی کمانچه و بداهه‌نوازی در زمان ماست. تمایل بیش‌ازحد نوازندگان کنونی کمانچه بر استفاده از

تکنیک‌های غیر متداول در موسیقی سنتی ایران، به‌ویژه سرعت‌نوازی که معمولاً مورد توجه و درخواست شنوندگان جوان در مجالس و کنسرت‌های موسیقی است، یکی دیگر از ویژگی‌های کنونی نوازندگی تمامی ابزار موسیقی و از آن جمله کمانچه در زمان ماست. البته این شیوه با ماهیت آرامش‌دهنده موسیقی سنتی ایران و ساختار ابزار موسیقی، به‌ویژه کمانچه، تا حد زیادی مغایرت دارد.

توجه به این نکته مهم نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است که اصولاً در موسیقی سنتی ایران توجه به سبک و حالت نواختن ساز به مراتب مهم‌تر از خود آهنگ و بهره‌بردن از تکنیک‌های پیچیده و حتی پیشرفته موسیقی است.

البته نوازندگان کنونی در اثر درخواست آهنگ‌ساز و مصرف‌کنندگان جوان، با امکاناتی فضای مجازی و رسانه‌های جمعی کنونی، به انجام درخواست‌های خریداران بلیت‌های کنسرت تمایل دادند و مدافع اقدام غیرسنتی خود و درآمد بیش‌ترند. از این رو «اقتصاد موسیقی» یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده ساز و اجرای آن است و لذا رواج تکنیک‌های نوازندگی غیرسنتی را نیز باید در همین راستا ارزیابی کرد.

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کرد رابطه قوی، دیرینه و ناگسسته شعر و موسیقی در ایران است که به‌گونه‌ای تکنیک‌های اجرایی سازمان موسیقی سنتی را هم تحت تأثیر قرار داده است. این رابطه به قدری قوی است که برخی از موسیقی‌دانان ایرانی موسیقی سنتی ایران را صرفاً «آوازی» و فقط با شعر قابل بیان و تأثیر می‌دانند.

دانستن اشعار شاعران پارسی‌گو و پرورش حافظه از ویژگی‌های مثبت نوازنده بداهه‌پرداز است که متأسفانه در وضعیت اجتماعی و فرهنگی کنونی، به‌ویژه بی‌حوصلگی و تمایل به «ریتم» و تحرک بیشتر، بسیار کم‌رنگ شده است. این امر صدمات جبران‌ناپذیری به فرهنگ و ادب فارسی نیز — که قرن‌ها در کنار موسیقی دارای نقش و کارکرد بسیار مهم در زندگی مردم بوده — وارد کرده است؛ چراکه حفظ و اشاعه بسیاری از نغمه‌های دلنشین موسیقی سنتی و فولکلوریک ایران در گروی رونق و رواج ادبیات منظوم پارسی بوده است.

### کارکردهای فرهنگی اجتماعی کمانچه

«امروز صدای معصومانه و گیرای کمانچه یادآور اصیل‌ترین و سنتی‌ترین فرهنگ

موسیقی ایران است؛ صدایی که از میان قرون و اعصار گذشته و امروز با دلی پُردرد، زبان گویای تاریخ است.» (روشن‌روان، ۱۳۶۸: ۲۶)

«کمانچه سنتی پُرجوش و خروش‌تر و محزون‌تر از امروز بود. کمانچه کنونی مانند دیگر سازهای ایران (به جز ضرب) بسیاری از حدّت و شدّت خود را از دست داده است.» (دورینگ، ۱۳۸۳: ۱۱۳). کمانچه در اکثر مراسم و جشن‌های محلی که در روستاها برگزار می‌شود، همراه با دایره یا ساز کوبه‌ای دیگری مثل دهل، به منظور شادی‌آفرینی و رقص‌های یک یا چند نفره در فضاهای بسته مثل اتاق‌ها نواخته می‌شود. این ساز به سبب لحن خاصی که دارد همراه با آوازخوانی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اکثر مراسم عروسی که در روستاها و مناطق ایل‌نشین برگزار می‌شود از کمانچه به سبب توانایی‌هایی که در تولید نغمه‌های شاد و ریتمیک دارد، برای اجرای رقص‌های محلی استفاده می‌شود. اصولاً جشن‌های دسته‌جمعی، مثل عروسی، امری است که از نظر اجتماعی از دیرباز در جوامع انسانی شناخته می‌شود. شناخته شدن این رویداد و مراسم از آن جهت بااهمیت است که می‌تواند هویت‌ساز، جریان‌ساز و شادی‌آفرین باشد.

«کمانچه در شمال خراسان توسط نوازندگان محلی که «عاشق» نامیده می‌شوند در مراسم عروسی نواخته می‌شود. کمانچه سازی اندرونی است و معمولاً در فضای باز نواخته نمی‌شود. البته امروزه با گسترش امکانات الکترونی و ضرورت تقویت صدای ساز، در روستاهای منطقه نیز در مجالسی که در فضای باز با حضور جمعیت زیادی برگزار می‌شود این ساز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آنچه را که این نوازندگان با کمانچه در مجالس عروسی می‌نوازند در سه بخش زیر قابل تفکیک است:

۱. موسیقی و رقص
۲. ترانه‌ها و آواها
۳. موسیقی همراهی کننده نمایش توره<sup>۱</sup>

۱. توره (TOWRE) عبارت از نمایش طنزآمیز و انتقادی همراه با موسیقی کمانچه. در گذشته توره به دو شکل «توره نوروژی» و «توره عروسی» اجرا می‌شده است. توره‌های مهم و طولانی در عروسی‌های

در قدیم گاه در مراسم سوگواری نیز از کمانچه استفاده می‌شد. در این‌گونه مجالس کمانچه به همراهی آوازهای عزاداری می‌پرداخته است. البته در گذشته‌های دور "عاشق"‌ها برای شرکت در مجالس و محافل و شب‌نشینی خان‌ها و افرادی که به‌هرحال از نظر مادی توانمند بودند نیز دعوت می‌شدند و در فضاهای اندرونی به کمانچه‌نوازی می‌پرداختند.» (درویشی، ۱۳۸۳: ۳۹۰-۳۹۱)

«در تهران قدیم دسته‌هایی از مطرب‌های دوره‌گرد و عنتری‌ها بودند که با سازهای دنبک و کمانچه راه افتاده و مردم را سرگرم می‌کردند. در این دسته‌ها کمانچه‌کش به نواختن کمانچه می‌پرداخت و دنبک‌زن نیز شعرهایی طنز و لطیفه و تصنیف روز می‌خواند. تماشای لوطی عنتری از جمله سرگرمی‌های مردم تهران قدیم بود و این لوطی‌ها با یک کمانچه، عنتر یا میمون تربیت شده‌ای را در حضور مردم به رقص و عملیات شگفت‌انگیز وامی‌داشتند و گاهی هم به‌جای عنتر، خرس‌های کوچک دست‌آموزی را به نمایش می‌گذاشتند.» (نجمی، ۱۳۶۲: ۴۹۹)

«موسیقی خیمه‌شب‌بازی بخشی از موسیقی مطربی است. نوازندگان برای حفظ ریتم نمایش و یاری برای تعویض صحنه‌ها، همواره فضاهای خالی را پُر می‌کنند و به آن انرژي و شادابی ویژه می‌بخشند. اشعار موسیقی با رفتار و زبان عروسک‌ها تناسب دارد و گاهی واژگان موزون آن‌ها همراه با کمانچه و ضرب خوانده می‌شود.» (عظیم‌پور، ۱۳۸۹: ۲۵۰)

صدای محزون کمانچه یادآور اعتقادات، باورها، آیین‌ها و تجسم نمادها و اسطوره‌های ایران است. در بیشتر آیین‌ها و مراسم قدیمی و مهم ایران، از جمله یلدا، نواختن کمانچه و آوازخوانی امری عادی و رایج بوده است. کمانچه و دو تار مونس و همدم ترکمن‌های ایران در شب‌های طولانی زمستان بوده و هست: دور هم در آلاچیق جمع شده، با نوای موسیقی و قصه‌خوانی شب را سپری می‌کنند. ساز محبوب مردم لرستان و دیگر ایلات و عشایر ایران، از جمله قشقایی‌ها، نیز کمانچه است و در کمتر خانه‌ای است که کمانچه وجود نداشته باشد.

---

بزرگ اجرا می‌شد و زمان اجرای آن حدود نیمه‌شب (به‌عنوان تنفسی میان رقص‌ها) یا در ظهر روزی که عروس به خانه داماد برده می‌شد و قبل از صرف ناهار بوده است. اکنون توره‌های سرشناس شمال خراسان از دنیا رفته‌اند و با مرگ هنرمندان گمنام یک سنت و میراث فرهنگی قدیمی و منحصر به فرد نیز از بین رفته است. و به‌طور کلی در اجرای نمایش‌های توره کمانچه نقش عمده‌ای را به‌عهده داشته است.

این ساز خوش صدا در بیشتر صورت‌های ادبیات شفاهی ایران، از جمله ترانه‌های محلی و قومی، ضرب‌المثل‌ها، امثال و حکم و قصه‌ها نیز از جایگاه مهمی برخوردار است. البته در چند دههٔ اخیر نقش و کارکرد کمانچه در موسیقی مطربی و عامه‌پسند و هنرهای نمایشی، که با رقص توأم بود، به سبب عدم اجرای این‌گونه هنرها به‌طور کلی فراموش شده است و اندک مجریان باقی‌ماندهٔ آن نیز به‌اجبار به دیگر فعالیت‌ها مشغول شده‌اند.

در خاتمه یادآور می‌شود که «اجرایا ساخت ابزار موسیقی صرفاً یک امر فنی نیست، چراکه مجری آن انسان است. علاوه بر این مجری موسیقی به‌واسطهٔ حضور و ارج و درک مخاطب است که معنای اجتماعی و جمعی پیدا می‌کند و بنابراین بخشی از حواس و انگیزهٔ درونی مجری موسیقی، از رابطهٔ او با مخاطبانش است، ارج‌نهادن، حمایت و نکوداشت و تقدیر از افرادی که با تحمل مشقات فراوان و صرف‌نظر از دشواری‌های روزمرهٔ دوران، موسیقی را در دل خود زنده نگاه داشته‌اند علاوه بر بزرگداشت انسان و فرهنگ و هنر راهی است برای ایجاد انگیزه و نیرو در نسلی که می‌بایست میراث‌دار گذشته‌ای خرم و پُرسعادت باشد.» (قره‌سو، ۱۳۹۵: ۱۷)

نظر به اهمیت ساز کمانچهٔ ایرانی و جایگاه مهم و بارز آن در بیشتر شئون فرهنگی و اجتماعی کشورمان «هنر ساختن و نواختن کمانچه» به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین ابزار موسیقی سنتی و فولکلوری ایران، که در بیش‌تر شهرها و روستاها و ایلات و عشایر کشور رواج دارد، در سال ۲۰۱۷ با همکاری جمهوری آذربایجان در فهرست میراث فرهنگی ناملموس یونسکو به ثبت رسید.

## منابع

- خالقی، روح‌الله، ۱۳۹۰، سرگذشت موسیقی ایران، مؤسسهٔ فرهنگی هنری ماهور، تهران.  
 درویشی، محمدرضا، ۱۳۸۰، دایرة‌المعارف سازهای ایران، جلد اول، مؤسسهٔ فرهنگی هنری ماهور، تهران.  
 درویشی، محمد رضا، و ارفع اطرابی، ۱۳۸۶، سازشناسی ایرانی، مؤسسهٔ فرهنگی هنری ماهور، تهران.



- دورینگ، ژان، ۱۳۸۳، سنت و تحول در موسیقی ایرانی، توس، تهران.
- روشن‌روان، کامبیز، ۱۳۶۸، مقاله «سازشناسی موسیقی ایرانی»، فصلنامه موسیقی آهنگ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- سریر، محمد و بهروز وجدانی، ۱۳۸۷، سازشناسی موسیقی ایرانی، نشر دایره، تهران.
- عظیم‌پور، پوپک، ۱۳۸۹، فرهنگ عروسک‌ها و نمایش‌های عروسکی آیینی و سنتی ایران، نشر نمایش، تهران.
- قره‌سو، مریم، ۱۳۹۵، کتاب سال آینه‌دار، تهران.
- گنج‌های، داوود، ۱۳۶۸، مقاله «مقدمه‌ای بر شناخت کمانچه»، فصلنامه موسیقی آهنگ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- مشحون، حسن، ۱۳۸۳، تاریخ موسیقی ایران، جلد اول، نشر سیم‌رغ، تهران.
- نجمی، ناصر، ۱۳۶۲، ایران قدیم و تهران قدیم، نشر جانزاده، تهران.

## گزارشی از روابط مرکز خراسان‌شناسی با تاجیکستان

از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰

رضا نقدی\*

### مقدمه

ضرورت شناسایی و شناساندن سرزمین خراسان بزرگ که شامل کشورهای آسیای مرکزی و افغانستان می‌شود، برای نسل جوان امروز و آیندگان دغدغه عده‌ای فضلالی خراسان بود که در دهه اول ۷۰ مجله پاژ را در مشهد راه انداخته بودند و محفل‌های ادبی و علمی داشتند و بعضاً درباره شهرهای خراسان کتاب‌هایی نوشته بودند و در صدد ثبت ملی کردن شهر باستانی طوس، زادگاه و آرامگاه فردوسی، بودند. همین مسئله باعث شد در تیرماه ۱۳۷۵ که آیت‌الله خامنه‌ای از طوس بازدید نمود، از وی تقاضا نمایند که دستور تأسیس مرکزی را برای این مهم صادر نمایند و ایشان هم دستور دادند که آستان قدس رضوی که در کارهای دینی و فرهنگی همانند کارهای اقتصادی پرچمدار است به این مهم نیز پردازند و مرحوم آیت‌الله واعظ طبسی، تولید وقت آستان قدس رضوی، نیز استقبال نمود. هیئت مدیره مرکز خراسان‌شناسی که اعضای آن تنی چند از دانشمندان حوزه و دانشگاه بودند، استاد دکتر محمد جعفر یاحقی را به‌عنوان مدیر عامل و استاد دکتر محمدرضا راشد محصل را به‌عنوان معاون پژوهشی تعیین کردند، که اینان خود از جمله پیشنهاددهندگان و مؤسسان مرکز بودند.

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، دانش‌آموخته تاریخ، عضو هیئت علمی و پژوهشگر بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مترجم، مصحح و نویسنده.

مرکز خراسان‌شناسی متشکل از گروه‌های مختلف پژوهشی، کتابخانه و اطلاع‌رسانی، انتشارات و بخش‌های اداری لازم بود. گروه‌های پژوهشی آن عبارت بود از گروه امام‌رضا<sup>(ع)</sup>، رجال و مفاخر فرهنگی، مردم‌شناسی و فرهنگ‌عامه، باستان‌شناسی و تاریخ تمدن، پژوهش‌های اجتماعی، هنرهای سنتی، تاریخ و جغرافیای تاریخی، متون و ادبیات خراسان، جغرافیا و هسته‌های شهرشناسی، وقف و مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی.

این مرکز تا سال ۱۳۸۰ فعالیت داشت و کارهای بزرگی را به سرانجام رساند و در این سال منحول و فقط گروه امام‌رضا<sup>(ع)</sup> که پروژه دایرةالمعارف آستان قدس رضوی در آن در حال اجرا بود به بنیاد پژوهش‌های اسلامی منتقل و عده‌ای از کارشناسان پژوهشی مرکز - از جمله اینجانب - نیز در آنجا به ادامه دادن کار ملزم شدند.

### تشکیل گروه مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی و اهداف آن

هدف از این مقدمه، گزارشی مختصر از روابط مرکز خراسان‌شناسی با تاجیکستان در برهه فعالیت خود (از سال ۸۰-۱۳۷۶) است. مرکز خراسان‌شناسی برای ارتباط با کشورهای آسیای مرکزی و افغانستان گروهی به نام مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی را در سی و یکمین جلسه هیئت مدیره خود در مورخه ۷۶/۶/۱۷ به تصویب رساند. این گروه با دعوت از استادان صاحب‌نظر و متخصصان در امور جمهوری‌های تازه استقلال یافته و ملت‌های ایرانی تبار، اولین جلسه رسمی خود را در تاریخ ۷۶/۷/۵ جهت تنظیم آیین‌نامه و تهیه مقدمات کار برگزار کرد. در ابتدا سرپرست آن آقای سید مهدی سیدی تعیین گردید. وی که نیز در این زمان مطالعاتی در زمینه این جمهوری‌ها انجام داده بود و کتابی با نام *نیمی ز ترکستان نیمی ز فرغانه* (گامی در بازشناسی ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان) در سال ۱۳۷۱ در مشهد منتشر کرده بود. بنده (رضا نقدی) نیز به‌عنوان کارشناس گروه تعیین گردید.

اهداف و برنامه‌های این گروه در ابتدا شناسایی پژوهشگران و مراکز پژوهشی کشورهای آسیای مرکزی و برقراری ارتباط فرهنگی با آنان، از جمله به‌صورت دیدار و گفت‌وگو و مشارکت در همایش‌ها و سفرهای تحقیقاتی و حضور و همکاری در مراکز پژوهشی دو طرف و انجام پژوهش‌های مشترک و همچنین شناسایی و جمع‌آوری

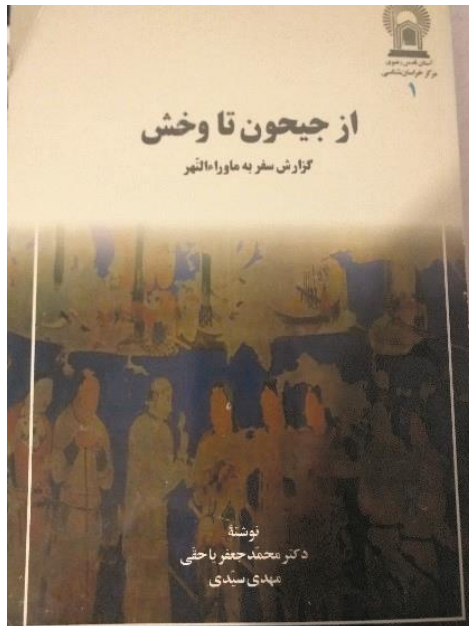
تحقیقات و منابع مرتبط با خراسان بزرگ در زمینه‌های مختلف، از جمله آثار موجود در آسیای مرکزی بود. گفتنی است که در این زمان اتحاد جماهیر شوروی بعد از هفتاد سال از هم پاشیده بود و جمهوری‌های تازه استقلال یافته نیز درگیر کشمکش‌های داخلی بودند. گروه مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی در مدت فعالیت خود توانست بیشتر با تاجیکستان ارتباط برقرار کند و علت آن به نظر می‌رسد بیشتر از آن جهت بود که زمینه این ارتباط به‌خصوص در زمینه فرهنگی توسط نخستین سفیر فهیم و کاردان و سخت‌کوش و دلباخته فرهنگ و تمدن ایرانی کشورمان، جناب آقای دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، آماده شده بود. وی در بحبوه کشمکش‌های داخلی تاجیکستان حضور داشت و نقش بسیار مهمی در حلّ و فصل آن بر عهده گرفت. همچنین به همت ایشان مراکز فرهنگی چون کتابخانه‌ها، کتابفروشی‌ها و مراکز پژوهشی و دانشگاهی در تاجیکستان ایجاد شد. با درایت وی به نیازمندان کمک شد و برخی آثار باستانی بازسازی گردید و سعی شد الفبای زبان فارسی جایگزین خط سیریلیک شود. به سعی ایشان همایش‌های مشترک فرهنگی برگزار گردید و اساساً در سفارت به روی عام و خاص باز بود و با همگی با روی باز و محبت برخورد می‌شد و بسیاری کارهای دیگر که گزارش آن در کتابی به نام سفیر کبیر<sup>۱</sup> آمده است صورت می‌گرفت؛ از این نظر بسیار طرف توجه مردم و دانشمندان و دولتمردان تاجیکستان بود و به او محبت می‌ورزیدند و مورد احترام همگی بود. در اواخر سفارت ایشان بود که مرکز خراسان‌شناسی بازگشایی گردید و بعد گروه مطالعات مشترک با کمک وزارت امور خارجه و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی که نمایندگی آن در مشهد بود توانست با مراکز علمی و پژوهشی و دانشمندان تاجیکستان ارتباط برقرار کند.

### مطالعات مشترک در سال ۱۳۷۶ شمسی

در همان سال ۷۶ طی روزهای ۴ تا ۷ آذرماه، مدیر عامل مرکز خراسان‌شناسی، دکتر

۱. این کتاب دربردارنده مقالاتی از دانشمندان تاجیک درخصوص فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی نخستین سفیر ایران در تاجیکستان، دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، است که توسط فاتح عبدالله و شکورزاده تهیه شده است و به پیشنهاد دکتر رسولی، نویسنده این سطور آن را از سیریلیک به خط فارسی برگرداندم. (خردگان، تهران، ۱۴۰۰)

یاحقی به همراه یک هیئت دانشگاهی از آکادمی علوم تاجیکستان دیدن کرد و با مقامات آنجا در مورد تأسیس مرکز خراسان‌شناسی در انستیتو خاورشناسی و میراث خطی تاجیکستان مذاکره و گفت‌وگو به عمل آورد. در این سفر با سفیر محترم شبستری در دوشنبه درباره تأسیس دفتر خراسان‌شناسی و امکان مبادله‌های علمی با دانشمندان تاجیک مذاکراتی انجام داد و موضوع تأسیس گروه مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی را به اطلاع رساند. حاصل این سفر سفرنامه‌ای به نام از جیحون تا وخش بود که با همکاری سید مهدی سیدی نوشته و در مرکز خراسان‌شناسی چاپ گردید. از رهاوردهای این سفر برای گروه مطالعات مشترک، کتاب خراسان است اینجا درخصوص معنویت، زبان و احیای ملی تاجیکستان، اثر آکادمیسین محمدجان شکوری بود که از خط سیریلیک به فارسی برگردانده شده و توسط دفتر نشر فرهنگ نیاکان در تاجیکستان در دو جلد منتشر شده بود. در پاییز همین سال بود که آقای پروفیسور نذیرجان تورسان‌زاد (یکی از دانشمندان تاجیک و مدیر موزه دولتی و مردمی خجند) به همراه همسرش، بشیره، از خراسان‌شناسی دیدار کرد.



در روز شنبه ۲۵ بهمن ماه همان سال، چند تن از دانشمندان و پژوهشگران تاجیکی که به مناسبت سالگرد انقلاب اسلامی به ایران آمده بودند در مرکز خراسان‌شناسی حضور پیدا کردند و از نزدیک با این مرکز و فعالیت‌های آن در گروه مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی آشنا شدند. در این دیدار دکتر دادخدا سیم‌الدین با ابراز خوشنودی از این دیار و گفت‌وگو به لزوم تماس مراکز پژوهشی ایران با پژوهشگاه‌های رسمی و دولتی تاجیکستان اشاره کرد و به معرفی پاره‌ای از پژوهش‌های خود در زمینه گویش و لغت‌شناسی پرداخت. دکتر فریدون هادی‌زاده نیز در گفتاری با اشاره به وجود پژوهشگران و صاحب‌نظران جوان در تاجیکستان، لزوم تماس پژوهشگاه‌های ایران با این افراد را گوشزد کرد. اعضای این هیئت عبارت بودند از دکتر دادخدا سیم‌الدین، معاون رئیس انستیتوی زبان و ادبیات روکی آکادمی علوم تاجیکستان، دکتر محموداف، رئیس دانشکده حقوق دانشگاه تاجیکستان، دکتر دلشاد انار قول‌اوا، عضو انستیتو تحقیقات استراتژیک تاجیکستان، دکتر فریدون هادی‌زاده، عضو انستیتو زبان و ادبیات رودکی آکادمی علوم تاجیکستان، دکتر لاله دادخدای‌اوا، عضو انستیتو تحقیقات تاریخ تاجیکستان، دکتر طلعت نگاری، سردبیر روزنامهٔ بچه‌ها و نوسان تاجیکستان.

### مطالعات مشترک در ۱۳۷۷ شمسی

در سال ۷۷ نخستین شماره فصلنامهٔ خراسان‌شناسی با عنوان خراسان‌پژوهی منتشر شد که در آن بخشی با نام یاد یار مهربان برای درج مقاله‌های دانشمندان آسیای مرکزی اختصاص پیدا کرد. همچنین خلاصه مقاله‌های علاوه بر انگلیسی نیز به خط روسی برای استفاده دانشمندان آن خطه ترجمه شده بود. در شماره اول مقاله «زبان فارسی و مقدسات اسلامی در عهد سامانی» از شمس‌الدین نورالدین و «رویاری دو فرهنگ در عهد مغول» از دکتر لقمان بایمانف منتشر گردید. در اولین شماره پروفیسور رسول هادی‌زاده از اعضای انستیتوی زبان و ادبیات رودکی آکادمی علوم تاجیکستان و بعد پروفیسور نذیرجان تورسان‌زاد به عضویت هیئت تحریریه این فصلنامه تعیین شدند و بعضی از مقالات آن برای ارزیابی به ایشان ارجاع داده می‌شد. ترجمهٔ چکیده مقالات این مجله به زبان روسی بر عهده ایشان گذاشته شد. علاوه بر این در شماره اول آن مقاله‌ای با عنوان «شهرهای ماوراءالنهر در دوران سامانیان» به چاپ رسید که برگردان آن را از سیریلیک به خط فارسی این جانب بر عهده داشتم.

در روزهای ۲۴ تا ۲۸ خرداد سال ۷۷ به ابتکار سازمان ملی یونسکو، کنگره بین‌المللی «سهم سامانیان در میراث فرهنگی آسیای مرکزی» در شهر دوشنبه برگزار شد. از مشهد مدیر گروه باستان‌شناسی و تاریخ تمدن مرکز خراسان‌شناسی، آقای رجبعلی لباف خانیکی، در این کنگره شرکت و مقاله‌ای با عنوان «نیشابور تجلیگاه فرهنگ و هنر سامانی» ارائه داد. آقای لباف توانست در فرصتی مناسب مرکز خراسان‌شناسی را معرفی و پیام مرکز را ارائه دهد؛ و در آخر پیام آورد که امیدوار است مرکز خراسان‌شناسی بتواند در برگزاری کنگره بزرگ سامانیان در ایران و مشهد سهمی داشته باشد.

دومین دیدار هیئت تاجیکی از مرکز خراسان‌شناسی در روز یکشنبه دهم خرداد ۷۷ بود که پروفسور میرزا ملاحمد، خانم دکتر عمرنسا و آقای دکتر نارمحمد سیدزاده در ضمن آن بر لزوم روابط مشترک و متقابل مرکز و مؤسسه آزاد ایران‌شناسی تاجیکستان تأکید کردند، که از جمله تهیه فهرست کتب خطی مثل تذکره ملیحای سمرقندی، کارهای عبدالغنی میرزایف و دیگر نسخه‌های کمیاب بود.

روز سه‌شنبه ۲۶ آبان ماه ۷۷ دومین همایش شهرشناسی مرکز خراسان‌شناسی برگزار شده و در این همایش پروفسور رسول هادی‌زاده رئیس انستیتو رودکی تاجیکستان مقاله‌ای با نام «آشنایی با سمرقند» و آقای پروفسور نذیرجان تورسان‌زاد مقاله «آشنایی با خجند» را ارائه دادند.



از چپ به راست: نذیرجان تورسان‌زاد، رسول هادی‌زاده، قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، ایرج افشار، منوچهر ستوده، ... (دومین همایش شهرشناسی مرکز خراسان‌شناسی، ۲۶ آبان ۷۷)

در همین ماه آبان به تورسان‌زاد مأمویت داده شد تا پیرامون شهر خجند و مطالعات خراسان‌شناسی به تاجیکستان و اوزبکستان سفر کند و او توانست مرکز را از سیمای تاجیکستان و اوزبکستان معرفی نماید و مصاحبه‌های گوناگونی پیرامون فعالیت‌های مرکز در رونامه‌های این دو جمهوری انجام دهد. وی همچنین در در کنگره بزرگداشت امام بخاری در سمرقند شرکت کرد و مقاله‌ای با عنوان «تلفیق و تطبیق جامع الصحيح امام بخاری در زمان شیبانی خان اوزبک قرن دهم» ارائه کرد.

در آبان ماه پروفیسور هادی‌زاده به پیشنهاد رایزنی فرهنگی ایران در دوشنبه به همراه همسرشان به مدت یک ماه مأموریت داشت به منظور برقراری همکاری‌های پژوهشگاه‌های علمی تاجیکستان از جمله انستیتو زبان و ادبیات رودکی با گروه‌های پژوهشی مرکز گفت‌وگو کند. وی در این مدت موفق شد قرارداد چاپی کتابی در مورد سمرقند را با مرکز به امضا برساند. از دیگر برنامه‌های وی سخنرانی در روز ۱۰ آبان در دانشکده ادبیات مشهد در خصوص «زبان و ادبیات فارسی از قرن ۱۶» به بعد در تاجیکستان بود. همچنین تورسان‌زاد روز ۲۰ مهر همین سال در همایش یادروز حافظ در شیراز شرکت کرد و به ایراد سخنرانی پیرامون «سنت محبت تاجیکان در شعر حافظ» پرداخت. در اواخر تابستان سال ۱۳۷۷ شمسی همایش توانمندی‌های توسعه در شهرستان اسفراین از استان خراسان برگزار شد که استاد تورسان‌زاد در آنجا به ایراد مقاله‌ای با عنوان «عینیت‌های واژه اسفراین در ماوراءالنهر» پرداختند.

از کارهای عملی که در این سال در مرکز خراسان‌شناسی انجام شده برای بهره‌مندی بیشتر از همکاری دانشمندان آسیای مرکزی طی قراردادی مقدر شد آقای پروفیسور نذیرجان تورسان‌زاد استاد دانشگاه دولتی خجند به پیشنهاد رایزنی ایران در تاشکند به مدت یک سال با مرکز خراسان‌شناس همکاری عملی داشته باشد. وی از مرداد ماه کار خود را در گروه مطالعات مشترک آغاز کرد.

### مطالعات مشترک در سال ۱۳۷۸

در سال ۷۸ مقدمات اولین سفر رسمی اعضای هیئت عملی مرکز خراسان‌شناسی به جمهوری‌های آسیای مرکزی آمده و قرار شد سفر از طریق زمین از عشق‌آباد و پس از آن شهرهای نسا، آتو، کاخکا (ایبورد)، میهنه، تجن، ماری و بایرامعلی (مرو قدیم) و

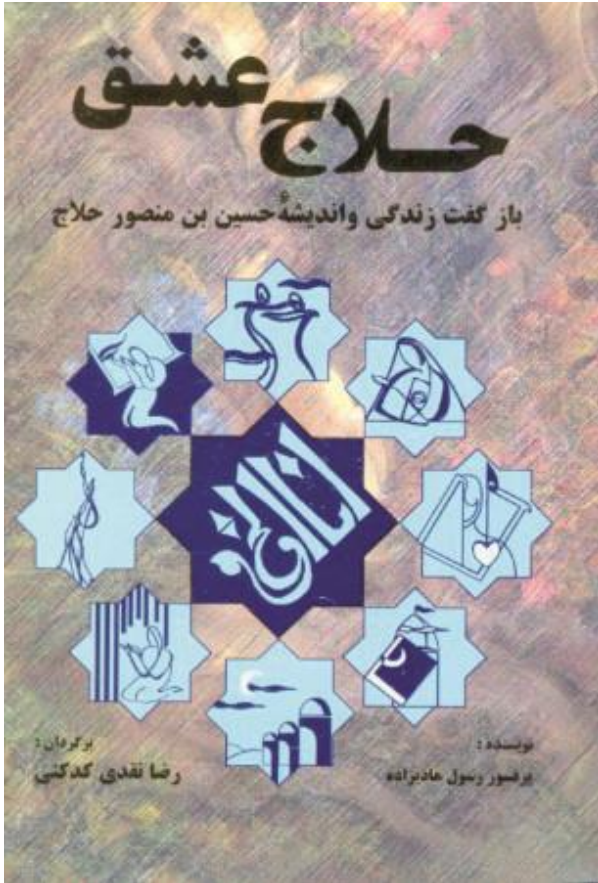


سپس از طریق چهارجو به بخارا و سمرقند در اوزبکستان و بعد به تاجیکستان و از شهرهای پنجکنت، آبادی پنجرود، و مدفن رودکی در ساحل زرافشان به دوشنبه و در بازگشت از مسیر قرشی (نسف یا نخشب قدیم) به بخارا و چهارجو و سپس سرخس ترکمنستان باشد؛ ولی این سفر به تعویق افتاد.

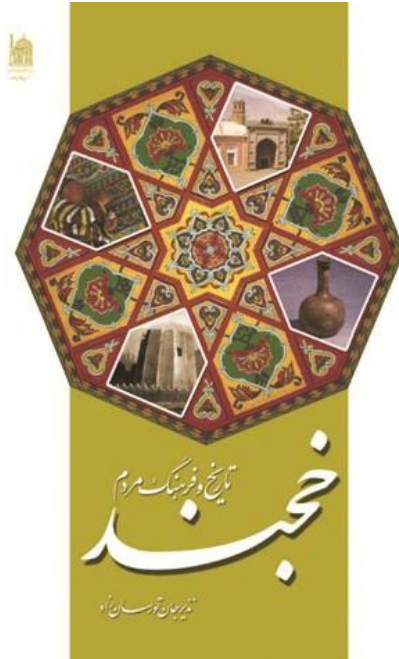
روز سه شنبه ۲۴ فرودین سال ۷۸ رئیس آکادمی علوم تاجیکستان آکادمیسین، میرسعیداف، در نشستی در مرکز حضور پیدا کرد و در خصوص همکاری‌های فرهنگی با تاجیکستان سخنرانی کرد. بعد از این اولین نشست علمی مرکز در سال ۷۸ در روز پنجم اردیبهشت با سخنرانی پروفسور احرار مختاراف دانشمند و محقق کتیبه‌شناس آکادمی علوم تاجیکستان باحضور قریب ۴۰ تن از دانشمندان خراسان برگزار شد و ایشان پیرامون کتیبه‌شناسی در جمهوری تاجیکستان سخنرانی کرد.



سخنرانی احرار مختاراف در مرکز خراسان‌شناسی



در نیمه خردادماه همین سال مدت اقامت اکادمیسین نذیرجان تورسانزاد در مرکز خراسان‌شناسی به پایان رسید و ایشان پس از تألیف یک کتاب با عنوان تاریخ و فرهنگ مردم خجند و همکاری‌های علمی گوناگون با مرکز خراسان‌شناسی از جمله ارزیابی چند کتاب، شناساندن تحقیقات مربوط به خراسان در شوروی از جمله آثار بارتولد، ترجمهٔ بروشور معرفی مرکز به زبان روسی، برگردان ۳۰ حدیث از کتاب قبسات اثر آقای حائری از بنیاد پژوهش‌های اسلامی به روسی و غیره، خراسان را به مقصد خجند ترک کرد.



لازم به ذکر است که این جانب توانست خط سیریلیک را از ایشان فرا بگیرد و بعضی از مقالات ایشان و دیگر تاجیکان را به خط فارسی برگرداند؛ از آن جمله کتاب تاریخ و فرهنگ خجند بود که بعداً توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی منتشر شد. دیگر داستان زندگی حلاج با عنوان حلاج عشق نوشته پروفیسور رسول هادی زاده بود که آن را آقای دکتر سید جواد رسولی، مدیر انتشارات آهنگ قلم، منتشر کرد و بر چاپ دوم آن استاد یاحقی منت نهاد و مقدمه‌ای نوشت. دیگر کتاب استروشن بود که در حین برگردان، یکی از دانشجویان تاجیکی به امانت گرفت و برنگرداند!

در این سال اولین کتاب منتشر شده توسط مرکز خراسان‌شناسی درخصوص آسیای مرکزی با عنوان از جیحون تا و خش بود. این کتاب توسط دکتر یاحقی و مهدی سیدی با قلمی استوار و ادبی منتشر گردید. در واقع این کتاب گزارشی تاریخی - فرهنگی است از شهرهای عمده ماوراءالنهر (تاشکند، بخارا، سمرقند، خجند، دوشنبه، حصار و کولاب).



از راست: مهدی سیدی، رسول هادی‌زاده، محمدجعفر یاحقی (تاجیکستان)

از ۲ تا ۲۲ مرداد ماه سال ۱۳۷۸ «مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان» در مشهد برگزار گردید که مرکز خراسان‌شناسی و گروه مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی نقش بارزی در این همایش داشت. همکاران علمی و مشاوران مرکز خراسان‌شناسی بعضی با شرکت در چند نشست علمی و با نوشتن مقالاتی جدید بر گوشه‌هایی از تمدن و فرهنگ و تاریخ سامانیان پرتوهای افکندند. از جمله خبرنامه شماره ۱۰ مرکز به این امر اختصاص پیدا کرد که در آن گزیده‌ای از مقالات و سخنرانی‌های محققان و دانشمندان خراسانی وابسته به مرکز خراسان‌شناسی منتشر گردید. نیز بعضی از اندیشمندان خراسان‌شناسی به ارائه مقاله در این مجمع پرداختند و بعضی از نشریات خراسان‌شناسی بین آن‌ها تقسیم گردید و در شناسایی اماکن تاریخی خراسان و حرم مطهر مرکز خراسان‌شناسی کمک و یاری‌های زیادی نمود. همچنین کتاب‌های تاریخ و تمدن و فرهنگ سامانیان نوشته محمدرضا ناجی و نامه‌آل سامان (مجموعه مقاله‌های این مجمع به کوشش علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی) و کتاب امیر اسماعیل سامانی از پروفسور سعدالله عبدالله یف که از انتشارات مجمع بود، توسط گروه مطالعات مشترک به مستحقان آن اهدا شد.

در مورخه ۷۸/۶/۱۲ مدیر گروه مطالعات مشترک، آقای سید مهدی سیدی، و مدیر عامل مرکز، آقای دکتر یاحقی، به اتفاق روان‌شاد دکتر علی محمد برادران رفیعی، معاون فرهنگی و امور بین‌الملل آستان قدس رضوی و نایب رئیس هیئت مدیره مرکز، و روان‌شاد ذبیح‌الله خلوصی‌راد، عضو هیئت مدیره و مدیر کل میراث فرهنگی خراسان، به منظور برقراری ارتباط بیشتر با مراکز تحقیقاتی و مذهبی و محققان کشورهای تاجیکستان و ازبکستان و نیز سفر به شهرهای تاریخی و مذهبی بخارا و سمرقند، سفر پانزده روزه‌ای را به این نواحی آغاز کردند. این سفر که با هماهنگی ستاد برگزاری جشن هزار و یکصدمین سال دولت‌داری سامانیان و سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان صورت گرفت، دستاوردهایی داشت که عبارت بودند از: شرکت در مراسم جشن ۱۱۰۰ سالگی سامانیان و سخنرانی آقای سیدی و مشارکت در بحث‌های علمی این بخش، از جمله ملاقات و مذاکره با رئیس آکادمی علوم تاجیکستان آکادمیسین‌المس میرسعیداف، مذاکره با بخش نسخ خطی انستیتو میراث خطی آکادمی علوم و بررسی چگونگی تهیه میکروفیلم از نسخ خطی آنجا، گفت‌وگو و مذاکره طی چند نشست با رئیس بخش فارسی - تاجیکی دانشگاه دولتی تاجیکستان، پروفسور خدایی‌شریف، و اخذ چند مقاله برای چاپ و عقد قرارداد برای تألیف یک کتاب، مذاکره با بخش باستان‌شناسی و سکه‌شناسی آکادمی علوم و مطالعه برای همکاری‌های مشترک و دعوت از محققان سکه‌شناس آکادمی علوم برای همکاری با موزه آستان قدس، مذاکره مفصل طی چندین جلسه با روان‌شاد پروفسور رسول هادی‌زاده، نماینده مرکز خراسان‌شناسی در آکادمی علوم تاجیکستان، و امضای تفاهم‌نامه‌ای با محفل رودکی آکادمی علوم که به ریاست ایشان از مدتی پیش در دوشنبه تشکیل شده بود، بازدید از کتابخانه ملی فردوسی و نمایشگاه نفایس و نسخه‌های خطی آن کتابخانه و بازدید از کتابخانه رودکی و اهدای چندین کتاب و مجله و نشریات مرکز به آنجا، بازدید از موزه ملی تاجیکستان و گفت‌وگو با مسئولان علمی این مجموعه بزرگ، بازدید از شهر تاریخی حصار و موزه مردم‌شناسی و مدرسه علوم دینی این شهر، بازدید از موزه ملی تاجیکستان، بازدید از دره ورزاب، دره یغناپ، وادی زرافشان و سغد، شهر توریسم‌زاد و پنجکنت و پنج‌رود و شرکت در مراسم افتتاح آرامگاه رودکی در پنج‌رود، چند جلسه مذاکره با سفیر جمهوری اسلامی و رایزن فرهنگی ایران در دوشنبه در مورد

امکان همکاری‌های علمی مشترک و تسهیلاتی که آنان می‌توانند در مسیر پژوهش‌های مشترک ما با تاجیکستان فراهم آوردند، بازدید از انستیتو زبان و ادبیات رودکی، آشنایی با اماکن مذهبی، ملاقات با وزیر اقتصاد و بین الملل تاجیکستان، سفر به اوزبکستان و بازدید از آثار تاریخ شهر سمرقند و موزه و زیچ الغیبیک، آرامگاه امام بخاری، مخدوم اعظم، خواجه حرارولی، مجموعه ریگستان، شاه‌زند و مسجد بی‌بی خانم و دیدار از منطقه قشقه‌دریا و شهر قرشی در مسیر سمرقند به ترمذ، و...

از اتفاقاتی که در این زمان در مرکز خراسان‌شناسی رخ داد، دور ماندن مدیر عامل آن آقای دکتر یاحقی بود که ضربه‌ای به خراسان‌شناسی وارد کرد. در این زمان به دنبال تقاضای دانشگاه لندن از وزارت فرهنگ و آموزش عالی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر معرفی استادی پرتوان در زبان و ادبیات فارسی، جناب دکتر یاحقی به‌عنوان استاد نمونه زبان و ادبیات فارسی به آن دانشگاه معرفی شد. بدین ترتیب مدیر عامل مرکز خراسان‌شناسی برای دست‌کم یک سال از مرکز دور بود. بنابر این در ۱۹ مهر ۱۳۷۸ در میان حزن و اندوه همکاران مراسم تودیع ایشان در کتابخانه مرکز انجام شد، زیرا وی از بنیان‌گذاران اصلی خراسان‌شناسی بود و مدیریت بر جامعه پژوهشگر خراسان‌شناسی از همو ساخته بود؛ او که از درجه بالای و وزن علمی و پژوهشی برخوردار بود. وی در طول سال‌ها برای نیازهای پژوهشی خراسان‌شناسی افراد را شناسایی و با آن‌ها دمخور بود و بنابر این همگی فضلا و علمای خراسان وی را می‌شناختند و به درخواست وی با خراسان‌شناسی همکاری صمیمانه‌ای داشتند و این از هر مدیری بر نمی‌آمد. با رفتن او به‌واقع ضربه مهلکی بر مرکز خراسان‌شناسی وارد آمد.

در نیمه آبان ماه سال مذکور روان‌شاد دکتر مهدی جلیلی مدیر عامل شد. وی اگرچه از فضایی خراسان و از استادان دانشکده الهیات و معارف دانشگاه فردوسی و نیز یکی از اعضای شورای علمی دایرةالمعارف آستان قدس رضوی در مرکز خراسان‌شناسی بود، ولی همانند استاد یاحقی نتوانست کشتی خراسان‌شناسی را به سر منزل مقصود برساند. در همین بحبویه بود که گروهی از نمایندگان و رایزنان فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در حوزه کشورهای آسیای مرکزی به اتفاق نماینده سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در مشهد، در بیستم آبان ماه در مرکز به تبادل نظر و ارائه راهکارهایی برای جلب همکاری میان یکدیگر و مرکز خراسان‌شناسی پرداختند و آقای دکتر حافظ‌نیا به

نماینده‌گی از طرف سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به تشریح حوزه فعالیت‌های منطقه‌ای پرداخت. در این زمان آقای دکتر محسن مدیرشانه‌چی (کارشناس ارشد گروه مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی) پیشنهادهایی برای روابط طرفین ارائه داد. روز ۱۶ بهمن سال ۷۸ ولی‌صمد (متوفای ۲ آبان ۱۳۸۹) عضو پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی تاجیکستان که به دعوت سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به ایران سفر کرده بود به مرکز آمده و آمادگی خود را برای اجرای طرح‌های تحقیقاتی اعلام کرد. در پایان به منظور خواهرخواندگی شهرهای خراسان و تاجیکستان پیشنهادهایی ارائه داد؛ از جمله خواهرخواندگی منطقهٔ توس با پنجکنت تاجیکستان به جهت سنخیت‌های آن دو منطقه را یادآور شد. ولی‌صمد بی‌تاب زیارت آرامگاه فردوسی بود و اینجانب وی را به آنجا برد. گریه و زاری وی در کنار مزار فردوسی حکایت از عشق دیوانه‌وار وی به احیاکنندهٔ زبان فارسی و هویت ایرانی، حکیم ابوالقاسم فردوسی، داشت.<sup>۱</sup> وی مقاله‌ای به نام فردوسی در جزای چرنیشوسکی برای برگردان به بنده داد، که برگردان کردم ولی چاپ نشد. بعداً کتابی از وی در همین موضوع با نام شاهنامه فردوسی و چرنیشفسکی مفتخر به دریافت کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شد. اخیراً کتابی از وی با نام جایگاه شاهنامه فردوسی در روحیهٔ ملی مردم قفقاز را بنده از این استاد بزرگ تاجیک به پیشنهاد استاد یاحقی به خط فارسی برگردان کردم که در شرف چاپ است.

۱. در کتاب سفیر کبیر مقاله‌ای از ولی‌صمد با نام «هم گوهری فردوسی، عاشق ایران زمین» چاپ شده، که در آنجا مطلبی درخصوص اشتیاق وی به زیارت آرامگاه فردوسی چنین آمده است: همراه سالاروند نزد سفیر [شبتیری] درآمدیم. چون پیشین صمیمانه استقبال کرد و گفت که نوامبر ۱۹۹۶ در تهران نخستین کنگره استادان زبان و ادب فارسی برگزار می‌گردد، باید در آن سخنرانی کنید. در جواب عرض نمودم که به ایران تنها به امید زیارت آرامگاه پاک فردوسی می‌روم و چهل و دو سال است که این امید مرا زنده می‌دارد. از ایران چیزی دیگر نمی‌خواهم. برای من و فرزندانم ایران عبارت از فردوسی است... من گفتم: «چشمان مرا از دوشنبه تا سر مزار فردوسی ببند و در سر آرامگاهش بکشاید، تا آن مکان مقدس را ببینم، با لبانم ببوسم و با دیدگان بسته به دوشنبه برگردانم. این زیارت برای من سعادت بزرگی خواهد بود و مثل این من سراسر ایران را زیارت کرده‌ام.»

سفیر از جا برخاسته، گامی به پیش گذاشته، مرا به آغوش گرفته و از چشمانم گریه‌آلود من بوسید و گفت: «چشمان تو را نیسته به طوس خواهیم برد، زیرا درخش چشمان تو پیوسته با دید صاف و سوزان جز عشق ایران چیز دیگر ندارد.» نهایت سفر ایران برای من میسر شد و این هم با یاری شبتیری و شرافت روح حضرت فردوسی به‌وقوع پیوست.



ولی صمد در آرامگاه فردوسی اشک می‌ریزد. (۱۹۹۶/۱/۴م)

حال که سخن به اینجا رسید باید یادى کنیم از دوست فرهیخته و مهربانم دکتر نارمحمد سیدزاده (کارشناس رادیو برون مرزی خراسان) و از اهالی تاجیکستان. توضیح اینکه از جمله کارهایی که مرکز خراسان‌شناسی انجام داد همکاری با رادیو برون مرزی خراسان بود که یکی از فعالان آن دکتر نارمحمد سیدزاده است که الحق در این سال‌ها نماینده تاجیکستان در خراسان بود. از جمله فعالیت‌های او برگردان چند کتاب از بنیاد پژوهش‌های اسلامی به خط سیریلیک است. به علاوه هر مشکلی که در خصوص برگردان کتاب‌های تاجیک داشتیم به ایشان رجوع می‌کردیم، از جمله کتاب شاهنامه فردوسی در روحیه مردم قفقاز از ولی صمد و نیز کتاب سفیر کبیر که مقاله‌های اندیشمندان تاجیکی درباره فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی استاد علی‌اشرف مجتهد شبستری است.





با دکتر نارمحمد سیدزاده در گروه دایرةالمعارف آستان قدس رضوی

از اقوام این شخص آقای میرزا شکورزاده نیز در برنامه‌های تاجیکی صدا و سیمای جمهوری اسلامی و در سمت ارزیاب ایفای وظیفه می‌نماید که از اندیشمندان تاجیک است و کتاب‌هایی از جمله تاجیکان در مسیر تاریخ و نوادر ضیائیه و تاجیک تاجدار تاجور و ... از وی منتشر شده است. میرزا شکورزاده روز دوشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۷۹ از مرکز خراسان‌شناسی بازدید کرد.

### آخرین مطالعات مشترک مرکز خراسان‌شناسی (سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۰ شمسی)

در ۳۱ اردیبهشت سال ۷۹ نیز سه نفر از استادان و محققان تاجیکستان به نام‌های کل‌جان بیک‌اف (کارمند ارشد علمی پژوهشگاه فلسفه)، میرزا ملااحمد (کارمند علمی و استاد دانشگاه)، فیض‌الله بابایف (کارمند علمی انستیتو خاورشناسی) که به منظور شرکت در کنگره خیام در نیشابور آمده بودند در مرکز خراسان‌شناسی حضور یافته و میرزا ملااحمد که تاکنون چند مقاله او در نشریه خراسان‌پژوهی منتشر شده بود کتابی باعنوان سفرنامه اسکندرکول را تصحیح و برای چاپ در اختیار گروه مطالعات قرار داد.

از رخدادهای این سال انتصاب آقای محسن مدیرشانه‌چی به سمت مدیر گروه

مطالعات مشترک بود. وی بلافاصله بعد از این و در پی دعوت مؤسسه‌ای فرهنگی و غیر دولتی در تاجیکستان به نام «صندوق ملی شاهراه ابریشم، شاهراه وحدت» از تاریخ ۳۱ خرداد تا ۱۰ تیر ۷۹ به کشور تاجیکستان سفر کرد و از شهر اسفره و نقاط اطراف آن چون چهار کوی، واروخ، مسجد حضرت شاه، مزار صدر شهید، خانه مدنیت و مسجد جامع اسفره و از کانی‌بادام و مدرسه آیم و دیگر شهرهای مسیر بازدید مثل باباجان غفوراف، خجند، اشروسنه (اوراتپه)، شهرستان فلغر (عینی) و حصار دیدن کرد و در شهر دوشنبه از مراکز علمی - پژوهشی نیز بازدید و با مسئولان آن گفت‌وگو کرد. در این سفر پروفیسور رسول هادی‌زاده عضو آکادمی ملی علوم تاجیکستان و نماینده فرهنگی مرکز خراسان‌شناسی نیز حضور داشت.



با پروفیسور رسول هادی‌زاده. اول بهمن ۸۸. مهمانسرای دانشگاه فردوسی مشهد

در ۲۶ آبان ۱۳۷۹ پروفیسور رسول هادی‌زاده (روانش شاد) عضو فرهنگی خراسان‌شناسی از تاجیکستان در مرکز خراسان‌شناسی حضور یافت و طی سخنرانی با عنوان «بازتاب محیط ادبی و احوال شعرای ایران در تذکره ملیحای سمرقندی» اشارتی به فضای ادبی و پیوندهای فرهنگی ریشه‌دار ایران و ماوراءالنهر در سده‌های اخیر داشت.

پروفسور هادی‌زاده که نماینده رسمی مرکز در تاجیکستان بود بنا به دعوت رسمی به منظور مشاورت با گروه مطالعات مشترک و نظارت بر آثار در دست انتشار خویش به مدت یک ماه مهمان مرکز خراسان‌شناسی بود. او طی اقامت یک ماهه خود در مشهد، ضمن ارائه دو سخنرانی عملی، یکی در مرکز خراسان‌شناسی و دیگر در اولین همایش تاریخ خراسان، به رایزنی و تبادل نظر پیرامون مسائل و مشکلات کار و تحقیق در ادبیات تاجیکی و مطالعات آسیای مرکزی با گروه مطالعات پرداخت.

از دیگر دستاوردهای سفر وی، شرکت در نشست‌های تصحیح و ویرایش دو اثر خویش بود. همچنین در نشست هیئت تحریریه نشریه خراسان پژوهشی شرکت کرد و راهکارهایی برای جذب مقاله‌های ویژه آسیای مرکزی ارائه داد و به بررسی مقاله‌های رسیده پرداخت و شمه‌ای از کار تصحیح و انتشار دیوان مُتَّقِحی از رودکی<sup>۱</sup> ارائه داد. وی سخنرانی‌ای در دانشگاه پیام‌نور و مصاحبه با رادیو تاجیکی مشهد و نشست‌هایی با مسئول نشریه زائر داشت.

سرانجام آخرین خبرنامه مرکز خراسان‌شناسی (شماره ۱۷) ویژه گروه مطالعات مشترک فرهنگی خراسان و آسیای مرکزی بود که در خردادماه ۱۳۸۰ منتشر شد و در آن دکتر مدیرشانه‌چی به تشریح برنامه‌های آتی گروه پرداخت؛ از آن جمله گزارش طرح کتاب‌شناسی آسیای مرکزی بود که در پیوند با اهداف تعیین شده گروه بود و بنده مجری آن بودم.

در روزهای ۲۵ و ۲۶ بهمن به همت مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه همایش بین‌المللی با عنوان «جهان ایرانی و توران» در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی برگزار شد که استادانی نیز از کشورهای آسیای مرکزی حضور یافتند. طبعاً مشترکات تاریخ و مسائل مشترک فرهنگی ایران و آسیای مرکزی از محورهای اصلی این سخنرانی‌ها بود، به‌ویژه نقش خراسان بزرگ؛ و از طرف خراسان‌شناسی مدیر گروه مطالعات در آن شرکت کرد. در حاشیه این همایش مذاکراتی با میهمانان صورت گرفت

۱. روان‌شاد پروفسور رسول هادی‌زاده را آخرین بار در یکم بهمن سال ۱۳۸۸ در مهمانسرای دانشگاه فردوسی به همراه دکتر سید جواد رسولی دیدار کردیم، که پیر و تکیده شده بود ساعتی با هم گفت‌وگو کردیم و گاهی با ما مزاح و شوخی کرد و بعد کتاب دیوان اشعار ابوعبدالله رودکی را که با همکاری علی محمدی خراسانی در سال ۲۰۰۸ در شهر دوشنبه به همت پژوهشگاه فرهنگ فارسی تاجیکی سفارت جمهوری اسلامی ایران به خط فارسی منتشر کرده بود، هدیه داد.

که از جمله استادان تاجیکی محمدجان شکوری، دادخدا سیم‌الدین، موسی دینار شاه‌اف، سعدالله رحیم‌اف، عبدالرحیم خالق‌اف، محمدعبدالغنی عظیم و شاعر شهیر تاجیک خانم گلرخسار صفی‌آوا حضور داشتند. این جانب موفق شدم گفت‌وگویی درخصوص زندگی و شعر گلرخسار انجام دهم که در مجله تابران منتشر گردید.<sup>۱</sup>

در ۱۸ بهمن سال ۷۹ دکتر روشن رحمانف استاد مردم‌شناسی دانشگاه دولتی تاجیکستان و مدیر مسئول مجله مردم‌گیاة ضمن بازدید از مرکز خراسان‌شناسی، با گروه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه آشنا شد و طی نشست‌های درخصوص مسائل مشترک گفت‌وگوهایی کرد. از این استاد تاجیک تاکنون کتاب‌ها و مقالات متعددی به فارسی چاپ شده، از جمله شوغات: افسانه‌های فارسی و مهارت یک افسانه‌پرداز ایرانی، افسانه و افسانه‌گویان مردم فارسی و... .

در همین زمان اولین پرواز بین مشهد و خجند به تاریخ ۱۵ بهمن ۷۹ دایر شد و جمعی از فرهیختگان تاجیکستان مهمان استانداری خراسان بودند، از این میان دکتر سلیم‌اوف ناصرجان معاون دانشگاه دولتی خجند از مرکز بازدید کرد و لزوم پیوند علمی بین این دانشگاه و مرکز را تأکید کرد.

از دیگر افرادی که در دی ماه به مرکز آمده قاسم‌شاه اسکندرراف کارمند ارشد پژوهشگاه شرق‌شناسی و میراث‌خطی فرهنگستان علوم تاجیکستان بود.

با انحلال مرکز خراسان‌شناسی، بنده به همراه بعضی از کارشناسان به بنیاد پژوهش‌های اسلامی منتقل شدیم و کارهای در شرف چاپ را ادامه دادیم و کارهای گروه مطالعات مشترک را بنده پیگیری کرد که از آن جمله کتاب تاریخ و فرهنگ مردم خجند تألیف نذیرجان تورسان‌زاد منتشر گردید. کتاب سمرقندیان چه می‌گویند که توسط رسول‌هادی‌زاده گردآوری شده بود به همت همکارم جناب آقای اصغر ارشاد سرابی بعد از ویرایش چاپ گردید. کتاب ادبیات فارسی تاجیک در ماوراءالنهر از قرن ۱۶ تا ۲۰ میلادی نوشته هادی‌زاده با ویراستاری علمی و ادبی آقای اصغر ارشاد سرابی تا مرحله چاپ رفت ولی هنوز در بنیاد پژوهش‌ها معطل نشر است.

۱. رک: «گفت‌وگو با گلرخسار صفی‌آوا شاعره ملی تاجیکستان»، مجله تابران، سال اول، شماره پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۸۰.



با پروفسور نذیرجان تورسان‌زاد. بنیاد پژوهش‌های اسلامی. اردیبهشت ۹۱

بعد از این استاد تورسان‌زاد در شهریور ۱۳۸۹ به همراه همسرشان بشیره خانم به مشهد تشریف آوردند و بنده و جناب آقای دکتر رسولی از ایشان استقبال و پذیرایی نموده و کتابشان که چاپ شده بود، ۲۰ جلد اهدا شد. لازم به ذکر است یکی از اهداف وی در ایران، زیارت دانشمندان و قبور بزرگان و جاذبه‌های ایران و نیز جمع‌آوری منابع تاریخی بود. وی همچنین در اردیبهشت سال ۱۳۹۱ با همسرش به مشهد آمد و شبی را مهمان بنده بودند و بعد از جمع‌آوری منابع و خرید داروهای سنتی، که همسرش متخصص آن بود، به خجند برگشتند. در همین زمان وی دعوت‌نامه‌هایی برای بعضی از بزرگان فرهنگی و سیاسی ایران برای جشن هفتادسالگی خود (۲۲ تا ۲۵ شهریور ۱۳۹۱) آورده بود که بنده بعضی از آن‌ها به صاحبانش رساندم.

در اینجا نیز باید از خجندی دیگر به نام دکتر لقمان بایماتف نام ببرم که در طول فعالیت مرکز خراسان‌شناسی با آن همکاری داشت و تعدادی از مقالات او در خراسان‌پژوهی منتشر شد؛ و نیز همسرش که با رادیو تاجیکی همکاری می‌کرد و در همایش‌های تاریخی خراسان شرکت می‌کردند.

بعد از انحلال خراسان‌شناسی، استاد یاحقی در دانشگاه فردوسی دفتر مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی را دایر نمود که از فعالیت‌های آن اینجانب اطلاعی ندارم.

لازم به ذکر است شوق دیدن شهرهای تاریخی آسیای مرکزی و افغانستان از جمله سرخس، میهنه، مرو، سمرقند، بخارا، خجند، استروشن و اورگنج و غیره در دل بنده بود و با وجود دعوت مکرر از جانب پروفیسور تورسان زاد و پروفیسور رسول‌های‌زاده ولی گویی تقدیر چنین بود که بنده از راه رسانه و کتاب‌ها این شهرها را ببینم و از نزدیک با بعضی از دانشمندان آنجا در ایران دم‌خور باشم. به امید روزی که این آرزو به حقیقت بپیوندد.

باسمه تعالی

سرور گرامی جناب آقای رضا نقدی

با سلام و احترام، به این وسیله از جناب عالی دعوت می‌شود تا در جشن و کنفرانس هفتاد سالگی دکتر علوم تاریخ، پروفیسور نذیرجان آچیلویج تورسونوف استاد دانشگاه دولتی حقوق، پیشه و سیاست تاجیکستان و سرخادم علمی مرکز سامان‌شناسی دانشگاه دولتی خجند (باباجان غفوراف) که از تاریخ ۱۲ تا ۱۵ سپتامبر (چهارشنبه ۲۲ تا ۲۵ شهریور ۱۳۹۱) در شهر خجند مرکز استان سغد برگزار می‌شود، شرکت فرمایید. بدیهی است هزینه پذیرایی و اسکان به‌عهده استاد تورسونوف می‌باشد.

آدرس: جمهوری تاجیکستان، شهر خجند، گذرمرحله پنج‌شنبه، کوچه استاخانوف، منزل شماره ۷۴-۷۲. با احترام رئیس آکادمی علوم، فرهنگ و هنر آسیای مرکزی - دژ قوسین نور خجند. ان. آ. تورسونوف



## نگاهی به زبان فارسی و نشان‌های دولتی تاجیکستان

رامین هادی‌زاده\*

اشاره

### آغاز خودآگاهی

نقش دکتر علی اشرف مجتهد شبستری نه تنها در پیاده‌سازی روابط دیپلماتی و تسهیل روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی میان ایران و تاجیکستان بزرگ است، بلکه سعی و کوشش‌های دکتر شبستری در به هم پیوستن مردمان دو کشور تاجیکستان و ایران در راستای راه‌اندازی و تحکیم روابط فرهنگی میان دو مردمان تاجیکستان و ایران بی‌نظیر است و تاجیکان همچنان از این برادر خود به نیکی یاد می‌کنند. علاقه فطری من به سرزمین و مردم ایران، که بی‌شک بخش جدایی‌ناپذیری از فرهنگ و تمدن و زبان و ... در کل، بخش جدایی‌ناپذیری از هویت و کیستی و چیستی تاجیکان است، در سن هشت سالگی بیدار شد.

به اتفاق پدرم به حضور سفیر محترم ایران در تاجیکستان، جناب آقای مجتهد شبستری مشرف گشتم. از لحظه ورود، ایشان ما را به گرمی پذیرفتند و مهربانی ایشان هنگام سلام و احوال‌پرسی با این کمینه خردسال مرا شگفت‌زده کرده بود. دیدار پدر و دکتر شبستری بیش از یک ساعت در دفتر ایشان ادامه داشت و من هم آرام در کنار آنان نشسته بودم. هنگام صحبت، چندبار از من سؤال‌هایی می‌پرسیدند که بنده نیز

---

\* کارشناس روابط بین‌الملل و علوم سیاسی، فعال فرهنگی، پژوهشگر.

کوتاه پاسخ می‌دادم. در انجام دیدار، با نهایت لطف و مرحمت برایم حدود ۵۰ عدد کتاب مختلف، در موضوعات بسیار گسترده برای کودکان، اهدا نمودند و من، که تازه به آموزش خط فارسی توسط پدر بزرگم آغاز کرده بودم، شادی و هیجانم کران نداشت. این دیدار پرسش‌های زیادی در ذهنم به میان آورد: «چرا ما و ایرانیان یک زبان داریم؟ چرا ما و ایرانیان هر دو نوروز داریم؟ چرا...؟»

پاسخ مادرم به این پرسش‌ها تا امروز در ذهن و تمام تار و پودم مستحکم است: «ما ایرانی نژاد هستیم.»

پس از این دیدار، پدر بزرگم بارها به ایران سفر کردند و کتاب‌هایی برای بنده می‌آوردند و من نیز همیشه می‌کوشیدم خط فارسی را به روانی خط سیریلیک (که به هر حال خط اول من بود) بخوانم و بنویسم و آن را خط اصلی خود بدانم. خلاصه کلام این است که این دیدار نه تنها باعث علاقه به مردمانی از کشور امروزی ایران شد، که گذشته از آن و مهم‌تر از آن، منجر به تشکل هویت و خودآگاهی کمینه شد.

این خاطره اینجانب تنها یک نمونه از تأثیر دکتر شبستری برای بازشناسی دو پاره‌ای از یک دریای پاک و خروشان است. اطمینان دارم که شخصیت بزرگوار دکتر شبستری دل خیلی از تاجیکان را به مردم ایران گرم و مهر خفته به این برادران دورافتاده و سرزمین خودی فراموش شده را در وجودشان بیدار کرد. ایشان در آن سال‌های بسیار دشوار تاجیکان و تاجیکستان، هم‌فریاد ما بودند و امروز نیز تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این شخصیت گرانمایه باعث افتخار و خشنودی است.

\*\*\*

طوری که می‌دانیم، تاجیکان و ایرانیان دو ملت هم‌فرهنگ و هم‌زبان و هم‌تاریخ و هم‌ریشه و... هستند. در واقع، این «هم»‌ها به حدی زیاد هستند، که باید «یکی» گفت؛ اما شاید واضح‌ترین این یگانگی «هم‌زبانی» ما باشد، که شوربختانه با تبدیل خط در تاجیکستان، شکافی در آن به وجود آمده است.

در ادامه به تاریخچه تغییر خط و نام زبان در تاجیکستان و همچنین یکی از نمادهای هویتی تاجیکان، یعنی نشان دولتی کشور، می‌پردازیم.



## نگاهی به تاریخچه خط و زبان

سرزمینی که امروز تاجیکستان است، تا سال ۱۹۲۰ میلادی، بخشی از امارت بخارا و یک امارت چندقومیتی بود که زبان کارگزاری و اداری آن فارسی بود. در نیمه دوم قرن ۱۹، امارت بخارا به تحت‌الحمایت امپراتوری روسیه تبدیل یافت. در سال ۱۹۲۴، با حمله ارتش سرخ و فروپاشی امارت بخارا و تقسیم‌بندی قومی آسیای میانه، جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان به وجود آمدند و همچنین جمهوری مختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان، در هیئت ازبکستان عرض هستی کرد. تا سال ۱۹۲۸، نام رایج برای زبان تاجیکان «فارسی» بود اما با توجه به سیاست‌های کمونیست‌ها، هر ملت باید دارای سرزمین، زبان و رسم و آیین مشترک و منحصر به فرد خود می‌بود؛ از این رو زبان ازبکان که تا آمدن بلشویکان به ترکی چغتایی معروف و نام رایج آن میان گویندگان این زبان «ترکی» بود، تبدیل به «ازبکی» شد. از آنجا که نفوذ پان‌ترکیست‌ها در دستگاه جدید دولتی زیاد بود، فرآیند ازبک‌نامیدن تاجیکان شهرنشین سمرقند و بخارا و تاشکند و غیره، که اکثراً دوزبانه بودند، به‌تندی پیش می‌رفت. روایت پان‌ترکیست‌ها چنین بود، که تاجیکان نیز در اصل ازبک‌نمی‌باشند که تحت تأثیر بیش‌از اندازه زبان فارسی، آهسته‌آهسته فارسی‌زبان یا دوزبانه شده‌اند. زبان فارسی نیز، به‌عنوان زبان دولت و دین، زبان فنودال‌ها و روحانیون و کارداران حکومت قبلی محسوب شده، بسیاری از عناصر فرهنگ تاجیکان نیز به‌عنوان فرهنگ دربار و طبقه حکمفرما مورد نکوهش قرار گرفت.

با توجه به وضعیت موجود و واقعیت‌های روزگار، از روی اجبار و ناچاری، نام این زبان را دیگر فارسی نمی‌نامیدند و ادبیات کلاسیکی آن را «ادبیات فارس و تاجیک» می‌گفتند. البته باید به یک نکته ظریف نیز توجه داشت که تا حدوداً سال‌های ۱۹۷۰، بیشتر کتاب‌ها نه از «زبان ادبی تاجیکی» بلکه از «زبان ادبی تاجیک» و از «زبان و ادبیات تاجیک» یاد می‌کردند؛ که اگر ژرف‌بنگریم تفاوت زیادی با اصلاح «زبان تاجیکی» دارد؛ «زبان تاجیک» یعنی «زبان مردم تاجیک» و لزوماً نامی از این زبان (فارسی یا تاجیکی)، نیامده است.

در سال ۱۹۲۹، پس از تلاش‌های جان‌نثارانه فرزندان ملت و دانشمندان حقیقت‌جو و دوست‌داران این فرهنگ و البته به دلایل مختلف سیاسی، جمهوری شوروی

سوسیالیستی تاجیکستان، در هیئت اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمد. در همین سال نیز، با یک دستور از مسکو، تمامی جمهوری‌هایی که اکثریت مسلمان داشتند و از خط فارسی/عربی استفاده می‌کردند، خط لاتینی را جاری نمودند؛ که دیر نپایید. در سال ۱۹۴۰، بر اساس دستوری جدید، همه جمهوری‌ها خط سیریلیک را برای املاي زبان‌های خود پذیرفتند.

به جز تغییر نام و خط زبان فارسی در تاجیکستان، انبوهی از واژگان روسی وارد زبان فارسی ورارود شد. این همه بخشی از سیاست تضعیف زبان‌های دیگر در قبال زبان روسی و تزریق واژگان روسی به عنوان «کلمه‌های بین‌الخلقلی» [بین‌المللی] بود. اصطلاحات فارسی آن دوره — که تقریباً همسان اصطلاحات فارسی آن دوره در ایران بودند — با اصطلاحات روسی به نام «بین‌الخلقلی» جایگزین می‌شدند: «رسپوبلیکه» به جای «جمهوریت» یا «جمهوری»؛ «پرتیه» به جای «فرقه»؛ «اونیورسیتت» به جای «دارالفنون»؛ «سوسیالیستی» و دیرتر «ساتسیلیستی» به جای «اجتماعی»؛ «سوتی» یا «ساوتی» به جای «شوروی» و غیره. چنین نمونه‌ها فراوان هستند ولی به این اکتفا می‌کنیم.

ضمناً باید اشاره نمود، که چنین وضعیت خاص زبان فارسی نبود و زبان‌های دیگر نیز در این موقعیت قرار داشتند.

با آغاز بازسازی گورباچف و آشکاربانی، جنبش پاک‌سازی زبان و رسمیت‌بخشیدن به زبان مردم تاجیک در داخل جمهوری شوروی تاجیکستان به وجود آمد. پس از سال‌ها، سخن از بازگشت به خط فارسی رفت و اینکه نام این زبان نیز چیزی جز «فارسی» نیست. بالاخره، در سال ۱۹۸۹ «قانون زبان رسپوبلیکه ساوتی ساتسیلیستی تاجیکستان» پذیرفته شد؛ که در ماده یک آن نوشته شده بود: «زبان دولتی رسپوبلیکه ساوتی ساتسیلیستی تاجیکستان، زبان تاجیکی (فارسی) است.» با کوشش و تلاش‌های زیادی، به چنین موافقه‌ای رسیدند که نام این زبان را «تاجیکی (فارسی)» بگویند. سخن از بازگشت تدریجی به خط فارسی می‌رفت و در مکاتب تاجیکستان آموزش خط فارسی، به عنوان «الفبای نیاگان» راه‌اندازی شد. در خیابان‌های دوشنبه، اکثر نوشته‌ها به خط سیریلیک و فارسی پدید آمدند. متأسفانه، پس از استقلال و با آغاز جنگ داخلی، این برنامه‌ها کنار گذاشته و خط فارسی از خیابان‌های دوشنبه برچیده

شد. همچنین، در قانون اساسی سال ۱۹۹۴ «زبان دولتی جمهوری تاجیکستان، زبان تاجیکی» اعلام شد و در قانون جدید زبان، که در سال ۲۰۰۹ تصویب شد، نام این زبان «تاجیکی» اعلام شد و اصطلاح «فارسی» برای آن به کار نرفت.

### نشان‌های دولتی

یکی از عنصرهای هویت، یا دست‌کم آنچه دولت به‌عنوان هویت معرفی و ترویج و تبلیغ می‌کند، نشان دولتی هر کشور است. در ادامه نشان‌های تاجیکستان را، که با موضوع مورد بررسی ما سخت گره خورده است، ارائه می‌نماییم.

#### تصویر ۱



تصویر ۱ نشانی از «جمهوریت اجتماعی شوروی مختار تاجیکستان» میان سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۹ است. طوری که مشاهده می‌کنید، به‌جای اصطلاح «سوسیالیستی»، «اجتماعی» گفته‌اند. بالای ستاره نیز «پراگمات‌های همه جهان یک‌شود» است. همچنین نام جمهوری و شعار اتحاد کارگران نیز به روسی نوشته شده است.

تصویر ۲



تصویر ۲ نشان جمهوری سوسیالیستی شوروی تاجیکستان در میان سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۲۹ است. در این دوره، تغییر خط از فارسی به لاتینی تصویب شده و به نحوی، دورهٔ دوخطی است و در این نشان نیز هم به فارسی و هم به لاتینی نوشته شده است و در کنار آن به روسی. جالب است که به خط فارسی «کارگران جهان متحد شوید» نوشته، ولی به خط لاتینی «پراتارهای همهٔ جهان یک شوید» است، که با سیاست‌های زبانی شوروی همخوانی دارد. از اصطلاح «بین‌الخطی» پراتار استفاده شده و زبان «ساده‌تر» و «مردمی‌تر» عبارت «یک شوید» را به جای «متحد شوید» به‌کار گرفته‌اند. سیاست «ساده‌سازی» و به «زبان خلق» نزدیک کردن زبان، در اصل زبان تاجیکان را تضعیف و دایرهٔ واژگان را محدود و از زبان کلاسیکی و زبان کارگزاری رایج در ایران و افغانستان دورتر نمود.

تصویر ۳



تصویر ۳ نشان جمهوری ساوتی ساتسیالیستی تاجیکستان میان سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۴۰ است. طوری که ملاحظه می‌کنید دیگر هیچ اثری از خط فارسی نمانده است. «S.S. TOÇIKISTON» مخفف «جمهوری سوتی سوسیالیستی تاجیکستان» است. توجه نمایید که اصطلاح بین‌الخطی «سوتی» جایگزین «شوروی» شد.

تصویر ۴



با تغییر دگرباره خط تاجیکان به سیریلیک، در سال ۱۹۴۰، نشان جدیدی برای تاجیکستان تصویب شد (تصویر ۴) که تا استقلال، یعنی سال ۱۹۹۱، پابرجا بود. در قسمت پایین این نشان، روی ربان سرخ، به خط فارسی سیریلیک «رِس س تاجیکستان» نوشته شده که مخفف «رِسپوبلیکه ساوتی ساتسینلیستی تاجیکستان» است و زیر آن همان را به روسی نوشته‌اند. روی دو ربان سمت چپ «پرالترهای همه مملکت‌ها یک شوید!» و در سمت راست، همین شعار به زبان روسی آمده است. این چهار نشان (تصاویر ۱ تا ۴) تغییر نه تنها خط، بلکه اصطلاحات زبان فارسی تاجیکستان را به‌وضوح نشان می‌دهند.

### تصویر ۵



و اما پس از اعلام استقلال تاجیکستان در تاریخ ۹ سپتامبر سال ۱۹۹۱، نشان جدید برای تاجیکستان مستقل پذیرفته شد و تا سال ۱۹۹۳ رسمیت داشت. این نشان، گرچه در یک دوره کوتاه پرتنش مورد استفاده قرار گرفت، حس ملی‌گرایی و روآودن ملت تاجیک به گذشته باستانی خود را به تصویر می‌کشد. در این نشان شیر بالدار روی کوه‌ها قرار گرفته و از پشت آن نور آفتاب پرتوافکن است. همچنین، تاج همچون نمادی از تاریخ درازمدت دولت‌داری تاجیکان و هفت پیکر قرار گرفته است. در تاریخ و فرهنگ و سنن مردم تاجیک، عدد هفت از جایگاه مقدسی برخوردار بوده است.



تصویر ۶



در نهایت، در ماه دسامبر سال ۱۹۹۲، در روزهای جنگ داخلی، نشان کشور بار دیگر عوض شد و از سال ۱۹۹۳ تا امروز تصویر شماره ۶ نشان جمهوری تاجیکستان است. روی این نشان، به مانند نخستین نشان پس از استقلال (تصویر ۵)، تاج و هفت پیکر جا گرفته‌اند و پشت کوه‌ها نه تنها نور خورشید، بلکه خود آفتاب نیز می‌درخشد. از سمت راست، خوشه‌های گندم و از سمت چپ غوزه‌های پنبه و زیر آن کتاب – نمادی از غنای ادبی و کتاب‌دوستی مردم تاجیک – قرار گرفته است.



## مروگی خوانی، میراث مرو در بخارا

فرنگیس هادی زاده\*

اشاره

### نماد همگرایی فرهنگی

همچون یک تاجیک از خانواده فرهنگی و نیز کارمند سابق پژوهشگاه تاریخ آکادمی علوم تاجیکستان، نام علی اشرف مجتهد شبستری برای من نمادی از همگرایی فرهنگی و همدلی و دوستی میان دو ملت به هم خویش و نزدیک ایران و تاجیکستان است. شخصاً چندبار فرصت و افتخار ملاقات‌های کوتاه و صحبت‌هایی را با آقای دکتر شبستری در تاجیکستان و هم در ایران داشته‌ام. یاری‌های بی دریغ ایشان همچون سفیر ایران در تاجیکستان برای محیط فرهنگی تاجیکستان و خانواده‌های فرهنگی تاجیک خیلی مؤثر و حیاتی بودند. این کمک‌ها به ارائه کتاب و چاپ و نشر و همچنین برگزاری همایش‌ها خلاصه نمی‌شد، بلکه کمک‌های بشردوستانه به خانواده‌های فرهنگی در اوج جنگ داخلی و دشواری‌های اقتصادی را نیز در بر می‌گرفت. مردم تاجیک از دوره سفارت آقای شبستری به نیکی یاد کرده و همیشه سپاسگزار ایشان هستند.

مطلبی که می‌خوانید مربوط به تاریخ هنر «مروگی خوانی» در فرارود است که بخشی از تاریخ و هنر مشترک ماست.

\*\*\*

---

\* دانش‌آموخته کنسرواتوار شهر تاشکند در رشته نظریه موسیقی شرق، کارمند سابق علمی بخش تاریخ هنر در پژوهشگاه تاریخ آکادمی علوم تاجیکستان، پژوهشگر و مدرس موسیقی.

«مَروگی خوان» واژه اشتبهاً تلفظ شده «مَروگی خوان» می‌باشد؛ یعنی اسلوب یا سبک خواندن مَروی. معلوم است که مَرو در دوره ساسانیان پایتخت خراسان باستانی بوده و در دوام قرن‌ها (تا زمان ضبط عرب؛ یعنی قرن‌های ۷ یا ۸ میلادی) یکی از مراکز علم و فرهنگ ماوراءالنهر یا فرارود بود. در همین شهر پرجوش از حوادث تاریخی و حیات علمی و فرهنگی و هنری، یکی از رامشگران برجسته‌ترین ایران بزرگ، بارید مَروزی به دنیا آمده است.

اهمیت بارید در هنر موسیقی پرارزش است. او همچون اساس‌گزار موسیقی ایرانی، مخصوصاً خراسانی شهرت دارد. نام او در شاهنامه جاودانه فردوسی بزرگ، در اشعار رنگارنگ و دلنشین منوچهری دامغانی، در داستان عشق والای خسرو و شیرین نظامی گنجوی، بارها ذکر شده است. این شاعران، بارید را چون رامشگر ماهر، نه تنها در پرده‌بندی و آهنگسازی، بلکه همچون دارنده آوای خوش و زیبا و بر بطن‌نواز با استعداد و هنرمند، مدح و ستایش می‌خوانند.

بدون شک و شبهه، آن عنعنه و سنت‌های موسیقی بارید از زمان او احتیاط‌کارانه از نسل به نسل می‌گذشتند و به همین طریق نگاه داشته شده‌اند. البته پرده‌بندی آهنگ و سرودها و نام‌های آن‌ها و سازهای موسیقی و سبک سرایندگی، در طول قرن‌ها تغییر یافتند، بعضی از آن‌ها از بین رفتند و به جای آن‌ها، سازها و پرده‌های نو به میان آمدند. آن پایه‌های عنعنه موسیقی، که بارید با تَشَبُّث و ایجادیات خود گذاشته بود، بی‌شبهه تا اندازه‌ای تا زمان ما رسیده‌اند.

با نظر داشت اینکه موسیقی آن زمان را در دسترس نداریم، ملاحظه رونق هنر موسیقی و تشخیص تغییرات در پرده‌ها و نواها، تقریباً امکان‌ناپذیر است؛ اما با باوری کامل می‌توان گفت که پاره‌های سرودهای زمان بارید، اساس‌های پرده‌بندی و اصول ضرب‌ها در موسیقی سنتی و مردمی زمان ما، صدا می‌دهد.

یکی از این نمونه‌های موسیقی سنتی خراسان یا به اصطلاح «مروی»، موسیقی مروگی خوانان بخارا است.

در بخارا در قطار هنرهای زردوزی (که زبردست‌ترین و مشهورترین در تمام منطقه بود)، قالی‌بافی، زرگری، چوب و گچ‌کاری، نقاشی، آهنگری، معماری و غیره، هنر موسیقی نیز با علم و قانون‌های دقیق صریح خود، جای ویژه و خاص داشت.

در فرهنگ موسیقی بخارا، در قرن‌های ۱۹-۲۰ اساساً سه نمود موسیقی سنتی حرفه‌ای وجود داشت: شش مقام (سازی و آوایی)، سازنده (آوایی رقصی زنانه) و مروگی (آوایی با آلت‌های ضربی).

در اواخر قرن پانزده و ابتدای قرن شانزده، ازبکان بادیه‌نشین به سرداری محمد شیبانی‌خان که اساس‌گزار سلاله شیبانیان بود، ماوراءالنهر مرکزی و بعداً تمام قسم باقیمانده دولت تیموریان را ضبط نمودند و بخارا را از سال ۱۵۶۰، پایتخت دولت شیبانیان اعلام کردند. اگرچه یورش‌ها به خراسان، مخصوصاً هرات، برای شکست دادن صفویه مهم بود، آن یورش‌ها اصلاً قصد غارت نداشتند و به‌طور کلی از نفاق و نزاع داخلی، باز می‌داشتند؛ اما در نیمه دوم قرن هژده، در دوره حکمرانی شاه‌مراد که از سلاله منغتیان بود، تحت شعار «جهاد مقدس بر ضد شیعیان» چندین مرتبه به خراسان لشکر کشیده، بسیار محل‌های آن، از جمله مرو و سمرقند رودخانه مرغاب را کلاً ویران و تاراج نمود و هریک نفری را که جسم توانا داشت و قادر به کار بود، به‌عنوان اسیر به سمرقند و بخارا کوچانید و در تعمیر خرابه‌هایی که عاقبت جنگ‌های سابق بودند، استفاده برد. بدین ترتیب، در نتیجه یورش‌های پی‌درپی ازبکان (شیبانیان، اشترخانیان، منغتیان) در دوام تقریباً دوصد سال، اهالی واحه مرو که بالاخره به خرابه‌زار تبدیل یافت، در ابتدا اجباراً و بعداً از روی ناچاری، به بخارا و سمرقند مهاجرت کردند.

مهاجران واحه مرو و دیگر شهرهای قسمت غربی خراسان، خود را ایرانی یا فارس، پارس و یا شیعه می‌نامیدند و مردم محلی هم این اصطلاحات را برای مشخص کردن هویتشان مورد استفاده قرار دادند. اشرافیت بخارا آن‌ها را «موری» یعنی «مروی» می‌نامیدند.

اکثر پارسیان در قسم غربی بخارا که همچون جَرِب «جَبْرِ» معروف بود، اقامت داشتند و بنابر آن‌که آن‌ها اهل تشیع بودند، در همان قِسم شهر نیز عبادتخانه‌های خود را که «حسینیه‌خانه» می‌گفتند، بنا کردند.

برابر نگاه‌داشتن عرف و عادت، فرهنگ و هنر خود، پارسیان نیز با مردم محلی روابط و مناسبت‌های دوستانه و نزدیک برقرار کردند و در مدت کوتاه با آن‌ها مشابه شدند. این مبادله فرهنگی و هنری، بی‌شبهه، یک بُرد بزرگ برای فرهنگ نه تنها بخارا و سمرقند، بلکه برای تمام خراسانیان بود. به‌تدریج با ورود این مردم از حاشیه شهر

به داخل، موسیقی آن‌ها موسوم به مروگی نیز در میان گروه‌های مختلف مردم بخارا نفوذ کرد.

دسته‌های مروگی خوانان عادتاً عبارت‌اند از سه تا پنج نفر و در آن آلات موسیقی دیگری به جز دایره و دف استفاده نمی‌شود. مروگی خود یک سلسله یا ردیف سرودهای گوناگون هم از لحاظ مضمون و احساس و هم از لحاظ سبک و اصول می‌باشد. سلسله‌های موسیقی مروگی شامل چهار بخش اساسی است: شهید، چهار ضرب، سرخانه، و میکلیک یا گریلی.

اساس قانون‌های موسیقی سنتی در هر یک سطح این سلسله، یعنی هم در سطح بخش بندی و هم در سطح پرده و ضرب‌سازی، ارزش بزرگی دارند. هر یک بخش سلسله به جز از آخرین، در داخل خود، بندهایی دارد که آن‌ها را «درآمد»، «گردان» و «فرآورد» می‌گویند. این اصطلاحات کلی را می‌توان در تقریباً همه انواع موسیقی سنتی ایران بزرگ ملاحظه کرد.

تدریجاً بلند و شدیدشدن سرعت از خصوصیت این ردیف موسیقی است و باعث جلب نمودن تماشاگر و شنونده و احساس و ادراک یگانگی و پیوستگی سلسله است. همچنین درآوردن سرودهای مشهور مردمی مثل مُرغک، بیایک، سِکِنک (آهستهک) و غیره نیز برای هنرمندان مروگی معمول بود.

موسیقی مروگی خوانان یکی از نمونه‌های درخشان و مؤثر به هم پیوستگی فرهنگ ایران بزرگ می‌باشد. اسلوب رنگارنگ و متناسب موسیقی خراسان در آهنگ‌های دلنشین آن‌ها انعکاس می‌یابند و بنابر این، هیچ جای تعجبی نیست که در بین تمام مردم، همه طبقه‌های جامعه، این موسیقی زودپهن شده و گسترش می‌یابد. متأسفانه تحقیقات و اطلاعات در موسیقی مروگی خیلی کم و پراکنده است. می‌توان گفت که راجع به این اسلوب موسیقی مردمی بخارا، تنها دو دانشمند که از تاجیکستان هستند پژوهش کرده‌اند: یکی دکتر نظام نورجان‌اف، تئاتر و نمایشنامه‌شناس و دیگری زویا تاجیک‌اوا، که هر دو زاده بخارا بودند. خدمت این دو عالم فداکار در نگهداری و احیای این گوهر هنر موسیقی، ارزشمند است.

## ای خوش آن روزی که آهنگ و سرودم داده‌اند...

سهیلا یوسفی\*

تقدیم به وجود صمیمی و مهربانِ دکتر شبستری که تاجیکستان و ما را باز پیوند داد

آشنایی نزدیک با تاجیکستان برای من به تیرماه سال ۸۸ برمی‌گردد. تابستانی که تنها دلخوشی من و شاید چند تن از دوستانم آمدن یک گروه فارسی‌آموز از چند کشور مختلف آسیای میانه به دانشگاه فردوسی بود. به لطف استادم، دکتر یاحقی، به‌عنوان نمایندهٔ دانشگاه در خوابگاه دختران و سرپرست بانوان گروه فارسی‌آموزی دانشگاه فردوسی انتخاب شدم. بیش از دو ماه ارتباط نزدیک با چندین علاقه‌مند فارسی‌آموز از کشورهای مختلفی چون تاجیکستان، افغانستان، قزاقستان، عراق، ترکیه، سوریه، و قرقیزستان فرصتی بس ارزشمند بود که بذر علقه‌ای را در دل من کاشت. اشتیاقی که تا سال‌های بعد و تا به امروز همواره همراه من است و روشن‌گر راه من شد.

در آن دوره و اوقات خوشی که سپری شد، شرکت‌کنندگان همهٔ کشورها بسیار صمیمی، مهربان و دوست‌داشتنی بودند، اصلاً گویا این خاصیت زبان فارسی است که هر که به آن مشتاق است روح و وجودی آمیخته با مهر دارد. با این حال آنچه بین من و دیگر ایرانیان گروه با تاجیکان وجود داشت، چیزی بیشتر و بزرگ‌تر از محبت و علاقهٔ عمومی بود؛ چیزی شبیه به پیوند و وابستگی یک خویش به خویش نزدیکش. شاید ریشه و تبار دور و دیرینهٔ مشترک بود که این احساس را باعث می‌شد.

---

\* عضو انجمن دوستی ایران و تاجیکستان، دانش‌آموختهٔ زبان و ادبیات فارسی، مدیر مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی خردگان، نویسنده.

نخستین بار آبان‌ماه سال ۹۳ بود که جهت ارائه مقاله‌ای در همایش بین‌المللی عبدالرحمان جامی که در شهر خجند برگزار می‌شد به تاجیکستان دعوت شدم و به خجند رفتم. این سفر فرصتی فراهم کرد تا هر آنچه به گوش شنیده و شیفته آن بودم به چشم بینم و به دل بنشیند. وقتی از نزدیک با مردمان تاجیکستان نشست و خاست کردم دانستم که چرا در بین همه آن فارسی‌آموزان شیرین و خوب، پیوند محکم‌تر بیش از همه با تاجیکستانی‌ها دوام یافت. آنجا بود که دانستم تاجیکستان کشور دیگری نیست و من به یک کشور دیگر نرفته بودم. تاجیکستان خود ایران است و من به شهر خود سفر کرده بودم، در خجند به خانه خویش رفتم، به دیدار خویشان نزدیکم. به این سخن همه دوستان تاجیکستان و ایران‌دوستان اقرار دارند که هر کس یک‌بار به این سرزمین مهرپرور سفر کند، قطعاً خواهش دوباره و چندباره دیدن و رفتن را در دل خود خواهد یافت.

سال ۹۶ بود که تصمیم به گرفتن مجوز نشر گرفتم. دوستان باتجربه و بلد این کار، هر چه سعی کردند مرا از ورود به این حیطة آسیب‌دیده فرهنگی و کم‌منفعت اقتصادی بازدارند، توفیقی نیافتند و عاقبت جوانی و جاهلی غالب آمد. در نهایت استاد بزرگوارم، دکتر یاحقی که همواره بر من حق استادی داشته‌اند، توصیه کردند: «حالا که بر تصمیم خود مصرّ هستی، در زمینه آسیای میانه کار کن که جای آن در انتشارات ایران خالی است و یک ناشر تخصصی این زمینه نداریم.» حرف استاد چون قانون روش و راه آینده کاری مرا مشخص کرد. هنگامی که به دنبال نام شایسته و نیز ایده مناسبی برای طراحی لوگوی نشر بودم، همراهی و مهربانی دوست عزیز جناب آقای دکتر رسولی به میان آمد و این شد که نام با راه موافق آمد: خردگان؛ نامی که روانی و صلابت زبان فارسی را با اندیشه بزرگ‌ترین سمبل فرهنگی و ایران‌دوستی خراسان بزرگ، یعنی فردوسی، ستاینده خرد، در هم آمیخته دارد. نیکوتر اینکه لوگوی خردگان هم از مشعل خرد در دستان مجسمه فردوسی در شهر دوشنبه الهام گرفته شد؛ و این‌گونه پیوند خردگان و تاجیکستان جدایی‌ناپذیر شد.

اکنون که تیرماه ۱۴۰۰ است و بیش از سه سال از شروع فعالیت انتشارات خردگان می‌گذرد، با وجود همه مهربانی‌هایی که دیدیم (همچون برگزاری جلسه معرفی خردگان و رونمایی آثارش در مؤسسه اکو) و نامهربانی‌ها که چشیدیم (مانند وعده‌های بسیاری که جامه عمل نپوشیدند) — سختی‌هایی که بر سر راه نشر کتاب در کشور ما

وجود دارد و اهل فن همه از آن آگاه هستند — و نیز دشواری‌های خاص این شاخه کمتر شناخته شده‌ای که هدف خردگانش کرده‌ایم، بسیار خوشحال و مفتخریم که خردگان در کارنامه خود بیش از چهل عنوان کتاب چاپ شده دارد که بیشترین تعداد آن هم مربوط به کشور تاجیکستان است. در این توفیق سهم پروفیسور صفر عبدالله، ادبیات‌شناس نامی تاجیک، چشم ناپوشیدنی است.

گرچه دشواری‌های شروع کار سبب می‌شوند که اشتیاق آدمی نسبت به راه و هدفش کاستی پذیرد، اما به راهی که انتخاب کردیم باور داریم و خوش‌بین و مطمئنیم که در آینده بسیار نزدیک، حوزه آسیای میانه جایگاه شایسته و حقیقی خودش را در میان مخاطبان کتاب‌دوست ایرانی پیدا می‌کند. برای برآوردن این خواسته و هدف، البته چشم‌انتظار و امیدوار به حمایت و همراهی سازمان‌ها و نهادهایی چون مؤسسه فرهنگی اکو، سفارتخانه‌ها و سایر مراکز مرتبط فرهنگی هستیم که حداقل با معرفی این کتاب‌ها در فضاهای مجازی‌شان، خرید تعدادی از شمارگان کتاب‌ها یا فراهم کردن موقعیتی برای فرستادن کتاب‌ها به کشور اصلی اثر چاپ‌شده، باعث دلگرمی باشند و سبب تقویت این پیوند از دو سو گردند؛ زیرا این اشتیاق و نیاز که در داخل کشور ما، ایران، وجود دارد، در خارج از مرزها و میان تمام فارسی‌زبانان نیز دیده می‌شود. بازخورد خوبی که از انتشار خبر چاپ کتاب‌ها در فضاهای مجازی نشر از مخاطبان غیرایرانی به دست آوردیم و توجه و شوقی که از کتاب‌خوانان سایر کشورها دیده‌ایم، مؤید این ادعاست.

در ادامه برای آشنایی با خردگان و ارائه کارنامه سه ساله‌اش معرفی مختصر تعدادی از کتاب‌ها می‌آید.

## زمین مادران

زمین مادران نخستین کتاب نشرشده خردگان است که به لطف دکتر یاحقی برای حُسن آغاز کار دسترس شد. نویسنده این کتاب بانو، شهزاده سمرقندی (نظراوا) زاده سمرقند در ازبکستان، نویسنده، شاعر و روزنامه‌نگار تاجیک مقیم هلند است. شهزاده سال ۲۰۱۶ جایزه قدردانی «بهترین نویسنده منطقه اوراسیا (Euroasian Book Festival) 2016 "Best Female Writer Award"») را به دست آورد، که هر ساله به‌عنوان

قدردانی برای کل فعالیت‌های ادبی، به یک نویسنده زن در این منطقه اعطا می‌شود. شهزاده سه دفتر شعر و سه رمان منتشر کرده است و آثار او به زبان‌های روسی، انگلیسی و هلندی ترجمه و چاپ شده‌اند. ترجمه روسی رمان‌های او را، یولتان صادق‌اوا، یکی از موفق‌ترین مترجمان اشعار فروغ فرخزاد و سهراب سپهری از فارسی به زبان روسی، انجام داده است. پیش از زمین مادران در ایران، رمان ریگستان در سال ۲۰۱۶ برای نخستین بار و در انتشارات معین منتشر شد. و این کتاب دومین اثر نویسنده و نخستین چاپ از کتاب زمین مادران در ایران است.

برخی منتقدان رمان زمین مادران (۲۰۱۰) را «یکی از بلندترین قله‌های نثر تاجیک» توصیف کرده‌اند. در مقدمه کتاب که به قلم دکتر یاحقی نوشته شده، آمده است:

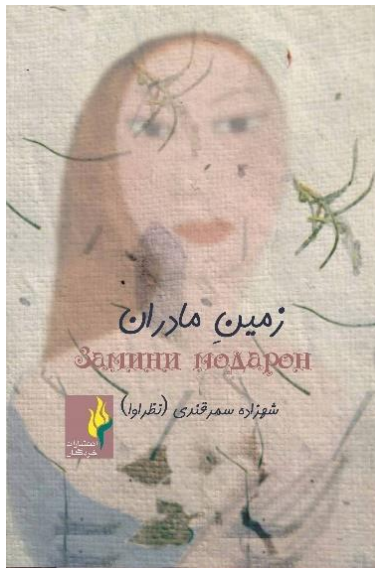
عنوان زمین مادران ما را به یاد اسطوره زمین - مادر می‌اندازد. از مادر به زمین و از مام تن به مام وطن منتقل می‌شویم. گویی نویسنده با این عنوان خواسته است بگوید: زمین خدا همان‌طور که مادر است در ازل با حس مادری پیوندی یافته و هرگز از او جدا نبوده و نشده است. پس زمین حتی این زمینی که روی آن کار می‌کنیم از آن مادران است. در دیار شهزاده یعنی سرزمین کار و کالخور، تا همین اواخر این مادران بودند که زمین را بارور می‌کردند و هنوز هم می‌کنند. زمین مردان زمینی عقیم و بی‌حاصل و سترون است، اگر مادرانی نباشند که آن را با وجود خود و با کار خود بارور کنند. همیشه این مردان بوده‌اند که با حق مالکیت خودانگیخته‌ای که برای خود تصور می‌کردند، زمین را به نام خود تثبیت کرده و خود را مالک آن جازده‌اند. آفتاب، قهرمان داستان، که خود بر روی زمین از مادر زاده شده است، تا چشم باز کرده خود را روی زمین دیده است، روزی هم که بزرگ شده خود او در کنار مادر کار کرده است، برای او همه هرچه بوده آغوش گرم زمین - مادر بوده است. بنابراین حق دارد که با زمین حس مادرانگی برقرار کند و زمین را نه از آن مادر که خود مادر بداند.

نویسنده کتاب گویی خود همه این مراحل را دیده و تجربه کرده است. مادر آفتاب مادر خود اوست و خود او هم گویی با آفتاب نوعی این‌همانی پیدا کرده و او را هم سرنوشت خود ترسیم کرده است. حس نوستالژیک و دریغ‌نااله‌ای که از واژه‌های این کتاب زبانه می‌کشد، روح انسان را با سرنوشت قهرمانان داستان پیوند می‌زند تا آن‌جا



که صحنه‌ها و حالات اشخاص داستان، که عموماً هم زن هستند، رنگین و کشنده و رازناک است با گونه‌ای تداوم و تداعی که با شیوه جریان سیال ذهن بیگانه نیست. این حس و طرز مشخص عاطفی به خوبی گرایش نویسنده را به نوعی زن‌گرایی هدفدار نشان می‌دهد، به خصوص که این نزدیکی، حس همگرایی خواننده را نسبت به نوع زن و ستم ناروایی که در طول تاریخ بر جنس او رفته، بیدار می‌کند.

رویدادهای این کتاب به سمرقند و حوالی آن مربوط می‌شود؛ دست‌کم آغاز آن باید در مزرعه‌ای نزدیک سمرقند بوده باشد، زادگاه و یادگاه نویسنده که از ذهن و زبان او جدا نمی‌شود، تا آن‌جا که با وجود داشتن نام خانوادگی رسمی (نظراوا) ترجیح می‌دهد در نسبت بدان خود را «سمرقندی» بنامد و بداند؛ و چه حسی برتر و چه نامی بهتر از این: «شهزاده سمرقندی»!



## گرگ خاکستری

گرگ خاکستری کتابی کوچک اما خواندنی از نویسنده مشهور قزاقستان، مختار عوض‌اف، یکی از چهره‌های ماندگار و از نویسندگان بزرگ قزاق، و از پایه‌گذاران نشر

جدید در این کشور است که به قلم استاد صفر عبدالله به فارسی ترجمه شده است. عوض‌اف در سال ۱۸۹۷، در دامنه کوه‌های چنگیز، در منطقه سیمپالتینسک (سیمبی)، دیده به جهان گشود. او در زمان خود و نیز تاکنون جزو بهترین نویسندگان قزاق به شمار می‌رود. آثار منتخب او در ۵۰ جلد به زبان قزاقی منتشر شده است.

عوض‌اف از شخصیت‌های بنام در سراسر اتحاد جماهیر شوروی و یکی از بزرگان ادبیات قرن بیستم است. او مؤلف ده‌ها قصه و داستان کوچک، و ده‌ها نمایشنامه بوده و رمان معروف او با نام آبابی در چهار جلد، به بسیاری از زبان‌های معروف جهان ترجمه و منتشر شده است.

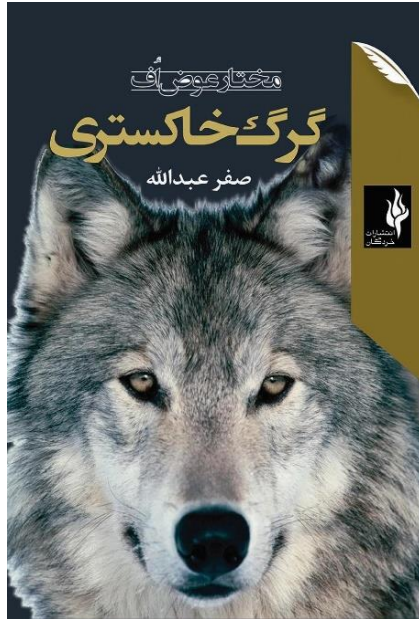
داستان گرگ خاکستری، یکی از داستان‌های بسیار مهم و خواندنی عوض‌اف است که در آن پیوند انسان و طبیعت به گونه‌ای شگفت‌انگیز تصویر شده است. بسیاری از محققان، این قصه را که به بیش از شصت زبان، ترجمه شده است، در ردیف شاهکارهای ادبی جهان به شمار آورده‌اند و در قطار داستان‌های جک لندن، آنتوان چخوف و چنگیز آیمتوف که در داستان‌هایشان گرگ را به تصویر کشیده‌اند، گنجانده‌اند. این نخستین چاپ از کتاب گرگ خاکستری در ایران است.

در این داستان سخن از گرگی در میان است که همراه مردم و در شرایط غیر معمولی بزرگ شده و بدبختی‌های زیادی را به سر مردم آورده است. این گرگ تربیت‌کننده و پرورش‌دهنده خود را که پسر بچه‌ای است، می‌درد. نام این پسر بچه «قُرمش» است که با تیغ دندان گرگ کُشته می‌شود.

محتوای اصلی این داستان فاجعه‌بار که با مرگ پسر بچه‌ای خردسال به پایان می‌رسد، جز صبغه روان‌شناسی‌اش، رویارویی انسان را با طبیعت وحشی به تصویر می‌کشد. کودک با دل پاک و به امید آن‌که می‌تواند «عالم و آدم» را دیگرگون کند، به تربیت گرگ سرگرم می‌شود. گرگ نیز، کودک را دوست دارد؛ با این حال، همان‌گونه که سعدی در گلستان به زیبایی تمام گفته است، محبت پاک و بی‌آلایش آدمی نمی‌تواند طبیعت گرگ را دیگر کند.

واقع‌گرایی نویسنده روشن است. نمی‌توان گرگ را برای گرگ بودنش سرزنش کرد. هر چه در وجود او هست از جمله خشونت بی‌ماندش، طبیعی است. با این همه در این رویارویی، انسان پیروز می‌شود. نویسنده باور دارد که گرگ تربیت‌ناپذیر است و به

همان نتیجه می‌رسد که در گفتار زبان‌زد پارسی‌زبانان آمده است: «عاقبت گرگ‌زاده  
گرگ شود»  
حوادث این داستان به دورانی بازمی‌گردد که قزاق‌ها در دشت‌های ناپیداکنار  
کوچ‌نشین بودند و در روستاهای خویش به سر می‌بردند.



### نصیحت‌نامه آبابی

ملت قزاق قرن‌ها دارای ادبیات شفاهی – فولکلوریک – بسیار غنی بود. ادبیات کتبی  
قزاق‌ها از دهه هفتم قرن نوزده میلادی شروع شد. در به وجود آمدن و گسترش آن گرچه  
سهم نویسندگانی چون ابراهیم اولتین سارین، چاکن ولی‌خان‌اف و دیگران زیاد است،  
اما رشد ادبیات کتبی قزاق را با نام پایه‌گذار آن آبابی قونابایف همراه می‌دانند. وی با  
نوشته‌های خود ادبیات کلاسیک قزاق را به پایه‌ای رساند که شهرت آن از مرزهای  
قزاقستان فراتر رفت و در ردیف ادبیات سایر کشورهای جهان جای گرفت. آبابی  
قونابایف شاعر و متفکر بزرگ قزاق در سال ۱۸۴۵ در دامنه کوه‌های «چنگیز» حومه

شهر «سیمی پلاتینسک» واقع در شمال شرق قزاقستان در خانواده‌ای ثروتمند دیده به جهان گشود و به مشاوری خردمند توده‌های مردم تبدیل شد. او مبارز آشتی‌ناپذیر ساختار حاکم بود و حاکمان فئودال وقت و محیط فاسد و خراب جامعه را به نقد می‌کشید. آبیای نظام موجود، که مردم را در جهل و تاریکی و فقر و بینوایی نگاه می‌داشت، آشکارا و با درد نقد می‌کرد و مردم را به بیداری و هشیاری دعوت می‌نمود. او تمام فعالیت شاعری و انسانی خویش را برای رهایی توده‌های مردم از ظلم و ستم حاکمان وقت، و دوری از جهل و بی‌سوادی به کار برده است. او دریافته بود که برای رسیدن به اهداف، قبل از همه مردم باید معرفت داشته و باسواد شوند.

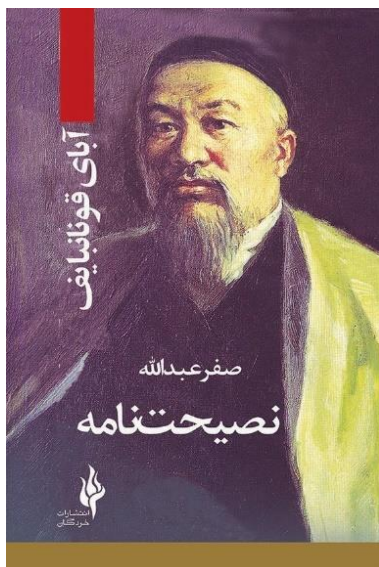
فعالیت آبیای و پیروان او علیه رژیم روسیه تزاری و فئودال‌های محلی که هیچگاه غم مردم را نمی‌خوردند، متمرکز شده بود.

آبیای علاوه بر آثار نویسندگان و دانشمندان روس به آثار گوته آلمانی، بایرون انگلیسی، آدام متسکیویچ لهستانی، اسپینوزا، داروین و ... از رهگذر ترجمه‌های روسی آشنایی پیدا کرد. این آشنایی شاعر در فعالیت ادبی او مؤثر بود و در جهان‌بینی او تأثیر عمیق گذاشت. او دریافته بود که شاعر و نویسنده برای قبیله و ایل آفرینندگی نمی‌کند؛ او باید روزگار قومش را در متن و بطن جامعه بشری ببیند و تلاش ورزد که آثار او برای کل جهان باشد.

نزد مردمان کوچ‌نشین قزاق که سواد خواندن و نوشتن نداشتند، آثار آبیای و نویسندگان دیگر به صورت شفاهی زبان‌به‌زبان نقل می‌شد و به صورت پند درمی‌آمد. بنا به شهادت خود آبیای و معاصرانش در دشت‌های قزاقستان در کنار ادبیات خاور همچون هزار و یکشب، طوطی‌نامه، شاهنامه، لیلی و مجنون، کوراوغلی و غیره، آثار نویسندگان روس و برخی رمان‌های اروپایی نیز در ترجمه آبیای گنجانده شده بود و نقالان این اثرها را نقل می‌کردند و انتشار می‌دادند.

کتاب قره‌سوز (سخن‌های سیاه) که ما آن را به‌عنوان کتاب نصیحت‌نامه ترجمه و منتشر کردیم، به باور پروفسور صفر عبدالله، مترجم کتاب، از بهترین نمونه‌های نثر شاعر و نویسنده است. از آبیای میراث فراوانی باقی مانده است که محققان آن را گردآوری نموده در دو جلد به طبع رسانده‌اند. محققان آثار آبیای برآن‌اند که شاعر در کار خویش از سه سرچشمه مهم بهره برده است: ادبیات شفاهی مردم قزاق، ادبیات غنی شرق، و ادبیات ایران، عرب، ترک، ادبیات روس و اروپا.

میراث آبی به زبان‌های مختلف ترجمه و نشر شده است. کتابی که توسط انتشارات خردگان به خوانندگان محترم فارسی زبان ارائه شده، کتاب اندیشه‌های شاعر است که اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی، مبارزاتی، اخلاقی و فلسفی شاعر را دربر می‌گیرد و گامی است در راه آشنا نمودن مردم ایران با آثار این شاعر بزرگ و سایر شاعران و نویسندگان قزاق.



## برنده

«نه "برنده" چیزی به جایی بوده‌ام و نه چیزی "برنده" شده‌ام... . بخشش، خطا شد! واقعاً برنده بوده‌ام... برنده یک دوره پنج‌ساله بودوباش و استقامت (زندگی) در تاجیکستان زیبا منظر.»

برنده کوتاه‌حکایت‌ها و گزارش‌هایی است از خاطرات یک دوره به یادماندنی و پرثمر از زندگی نویسنده کتاب، که به قول تاجیکستانی‌های باصفا، برنده و راوی آن برای خوانندگان است. در حکایات و گزارش‌های ذکرشده این مجموعه — که همگی بن‌مایه واقعی دارند — علاوه بر اشاره به بخشی از فولکلور تاجیکستان و ثبت آن، بیش از پانصد واژه و اصطلاح رایج در تاجیکستان نغز با جوهره‌ای از طنز شرح شده است. واژگانی

متعلق به خراسان بزرگ که روزگاری همه پارسی‌زبانان آن را می‌فهمیدند، اما در ایران کنونی کاربرد کمتری دارد و برای بسیاری ناآشنا به نظر می‌آید.

کتاب برنده حاصل سفر مجید اسدی، نویسنده آن، به تاجیکستان است و ضبط هر آنچه دیده و شنیده است. در این کتاب نویسنده به عنوان محقق، جهانگرد، روزنامه‌نگار، و مردم‌شناس ... ظهور می‌کند که به همه چیز کنجکاو است. او حرف‌های مخاطبانش را که گاه یک ادیب است، گاه راه‌گذر، گاهی راننده یا آشپز و یا قصاب، با دقت تمام گوش می‌کند، واژه‌ها و ترکیب‌ها را از سرکوچه و خیابان، رستوران، داخل تاکسی یا اتوبوس، مهمانی، فرودگاه، دانشگاه، آکادمی، بازار و ... شنیده و در مغزش تحلیل و تجزیه و آن را در حافظه‌اش ضبط می‌کند. اگر این‌طور نبود این کتاب خلق نمی‌شد. آنچه کتاب را ارزشمند می‌کند آن است که نویسنده به هیچ اتفاقی بی‌توجه نیست، تاجیکستان را دوست دارد، به مردمان آن احترام می‌گذارد و ...؛ که این امر از هر سطر گرم آن آشکار است.

خواندن این کتاب برای علاقه‌مندان به زبان فارسی اصیل و فرهنگ خراسان بزرگ بسیار لذت‌بخش است؛ همین‌طور برای پژوهشگران و علاقه‌مندانی که به مباحث زبان‌شناسی و واژه‌شناسی می‌پردازند.



## چشم جانم، چشم چشم...

چشم جانم، چشم چشم... عنوان گزیده اشعاری از شاعر نامدار و درام‌نویس تاجیک، طالب کریمی متخلص به آذرخش، است. او که در ۲۲ مرداد سال ۱۳۴۲ در روستای اورمیتن ناحیه عینی زاده شد، بعد از ختم دبستان در زادگاهش، در شعبه روزنامه‌نگاری دانشگاه دولتی تاجیکستان تحصیل علم کرد و چند سال در کمیته صدا و سیمای استان سغد و مؤسسه ایجادی «اتحادیه تناتری» فعالیت داشت.

از آذرخش تاکنون کتاب‌هایی زیادی از جمله شعر و نمایشنامه در تاجیکستان منتشر شده است. آینده‌ها، از چشمه‌سار آدم، نماز مسافر، چرخ‌بال آفتاب، جویبار سر خرمن از جمله اشعار منتشره اوست؛ و نیز مجموعه‌های سفیدار، روزنه امید، افسانه یا حقیقت، گل‌ها نمی‌میرند، هزارستان، و چشمه بر دوش نمایشنامه‌های او هستند که بسیار موردپسند تماشاگران تناتریهای تاجیکستان واقع شده است.

همچنین، طالب کریم آذرخش برنده جایزه‌های زیادی بوده است که «جایزه ادبی میرزا تورسون‌زاده» و «افتخارنامه نمایش بین‌المللی کتاب» در بلاروس، «کمال خجندی»، «بارگاه سخن»، و نیز جایزه بین‌المللی «امام خمینی» از جمله آن‌هاست. وی در سال ۲۰۱۹ به‌عنوان شاعر خلقی [ملی] تاجیکستان از سوی امام‌علی رحمان، رئیس جمهوری تاجیکستان، انتخاب شد و هم‌زمان مجموعه کامل اشعار او با عنوان دیوان عشق در شهر دوشنبه منتشر گردید.

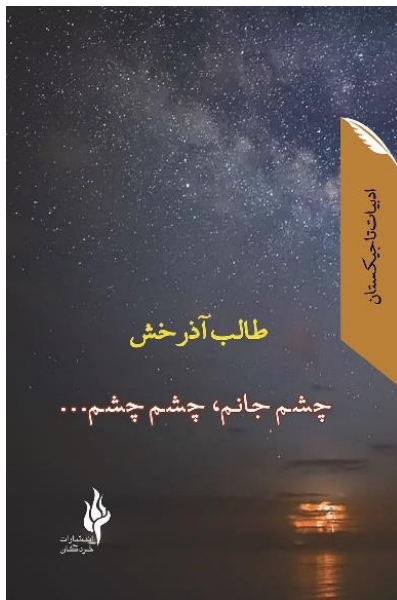
برخی از اشعار آذرخش به زبان‌های انگلیسی، روسی، آلمانی، عربی، و ازبکی ترجمه شده است. او هم‌اکنون خبرنگار روزنامه‌های کانون ادیبان تاجیکستان، ادبیات و صنعت، و سردبیر مجله پیام سغد است.

چشم جانم، چشم چشم... منتخب و گزیده‌ای از اشعار چاپ‌شده شاعر است که با عنوان دیوان عشق به‌تازگی در تاجیکستان و شهر دوشنبه منتشر شده است. انتشارات خردگان بسیار خرسند است که نخستین ناشر رسمی اشعار و دل‌سروده‌های این شاعر نغزگو و لطیف‌طبع است.

شعر زیر نمونه‌ای از غزل آذرخش برگرفته از کتاب چشم جانم، چشم چشم... است. در دلم بازارها، در دیده‌ام آزارها باز حرفی می‌زنم از دفتر گلزارها سنگِ سر را از گلستان بهشت آورده‌ام نیش بر خود می‌زنند آن خارها و مارها

تا به نام یار شیرین می‌کنم گفتارها  
گرم ناز نازنین چشمی ست این آثارها  
عکس او را دیده‌ام روی در و دیوارها  
هم‌چنان شیر و شکر در کاسه دیدارها  
رازها فاش‌اند در آینه پندارها

زندگی دست و زبان بی‌نیازم داده است  
مو قلم از سایه مؤگان جانان یافتم  
هر کجا دارم نظر، نور جمال دلبر است  
ای خوش آن روزی که آهنگ و سرودم داده‌اند  
آذرخش، آوازه عشقم خط مستور نیست



### صدایی از خلوت

قصه صدایی از خلوت سرگذشت انسان‌هایی است که در پهن‌دستی به نام جهان رونده‌اند. در این روندگی است که مظاهر تازه‌ای از جهانی دیگر، جهانی انسانی، پیش چشمشان باز می‌شود. پیمودن این پهن‌دشت دشوار است، ولی این شعله فروزان امید است که وادارشان می‌سازد تا رنج‌های سفر را نادیده بگیرند.

پروفسور عمر صفر که به‌عنوان محقق زبان و ادب تاجیک در حلقه‌های علمی فارسی‌زبانان از چندین سال پیش شهرت یافته است، در آفرینش آثار بدیعی نیز بسی



چیره‌دست است. زبان ناب و شاداب نثر او بسیار پرمایه و بی‌نمونه است و با اندیشه‌های حکیمانه به وحدتی ناب دست یافته است. صدایی از خلوت، داستانی خواندنی و معرف خوبی برای شناختن و شناساندن این نویسنده تاجیک برای خوانندگان فارسی زبان در ایران است.

صدایی از خلوت انسان را به دارالسلام دلش دعوت می‌کند، به خلوت‌سرای نامکشوفی که رازها و آوازها و اعجازها، در آن زندگانی جاویدان دارند. موضوع بینش ادیب روان‌شناس و جهان‌شناس، عمر صفر، همین نکته کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین است: جهان و انسان. در بخشی از پیشگفتار کتاب، به قلم بانو فرزانه خجندی، شاعر بلندآوازه فارسی‌زبان، آمده است: «عمر صفر، نویسنده نهان‌بین و ژرف‌پیمای کتاب، در ردیف توانا‌ترین ادیبان انسان‌گرا، زن را — فردی را که هنوز قسمتی از جامعه مردها نوع فرعی آدمی می‌حسابند — قهرمان خود پذیرفته است؛ و باز چگونه زنی را؟ چون در تلاطم‌گاه احساس و افکار ماهر و (نقش اول داستان) موج می‌زنیم می‌پنداریم که این بانوی معظم عالم فیلسوف است یا عارف، طریقت‌شناس سخنور تواناست یا مهندس و معمار وطن‌ساز و جهان‌آرا؛ یعنی نفری است که معرفت گسترده اندوخته و فروخته را در مدرسه‌های عالی حاصل کرده است؛ اما نه، مخاطب نویسنده ما یک روبنده عادی است که در حاشیه گیرودارهای اجتماع و در اندرون جوشش‌های باطنی خود حیات کم‌فروغی دارد اما با قدرت عظیم انسانی از ظلمتستان اندوه و آزار به سپیده‌دم سعادت نقب می‌زند.»

صدایی از خلوت داستان زندگی زنی است به نام ماهر، که زندگی‌اش را به کار آزادی و آزادگی و نظافت بخشیده است، اما اصل این تعهد رُوب و چین<sup>۱</sup> یک کارگاه نیست، رُوب و چین و پاک‌سازی یک جهان و انسان‌های اوست و کاوشگری سرشت خویش است که ماهر و را پیوسته مشغول می‌دارد.

نویسنده با محبت بسیار و با ارادت و پاسداری بی‌حد، با مهر و خلوص و شفقت بی‌منتها، قهرمانش را می‌ستاید؛ زیرا می‌داند که این بانوی ظاهراً محقق با فرهنگ و معرفت فطری، با روشنی پندار و اقتدار بزرگی روان و شهامت باطنی‌اش مظهر عظمت و کمال انسانی است. از این‌رو، این زن توانا با سرنوشت تیره خود مدارا نمی‌کند و با تلاش و پویایی به آینده مفرح ره می‌گشاید.

نویسنده راه رفتن به سمت سعادت را بسی صبورانه و با تدریج بازگو کرده است. ماهرو از آرامشگاه طفلی به عرصه طوفان جوش جوانی، از شکستی که شکستی شدیدتر از اسارت منحوس به آزادی بی نشاط و بعد خودگذازی و خودسازی‌های پیاپی به قلمرو خورشید بخت و نصرت می‌رسد. صدایی از خلوت صدایی از اعماق دل انسان تنهاست که با این همه ضربه‌های قضا افتاده نیست؛ زیرا پشتوانه یکتاترین و بالاترین را یافته است که با عنایت او را از ورطه شقاوت به فراز سلامت بیرون می‌کشد. این صدای بشارت‌بخش از دل او می‌آید از دل پرسکوت و پرنوای او، از دل آرام اما طوفان‌زای او که پرورشگاه زیباترین عشق و تمناهاست.

به قول بانو فرزانه: صدایی از خلوت فرهنگ‌نامه چندین مفاهیمی است که ما بدون درک نهان‌پیما به جوهرشان در نمی‌گشاییم. دروازه مهتاب، چراغ گهواره، لختک [عروسک]، برگ درخت، جاروب، مهربانی شب، برف، گردباد صدا و سکوت و غیره؛ حتی واژه‌های گوسفند و گوساله، گاو، و قصاب از ظرفیت لغوی خود خارج شده و رمزگشای نهان‌ترین اسرار هستی گردیده‌اند. اثر تجمع همین سنبل‌های زیبا است که طینت انسان را آیینه‌داری می‌کنند و هر لحظه چون آموزگاری پنهان، ما را دستور حیات و مژده نجات می‌بخشند.



## همرنگ خودت باش؛ رفتن رسیدن نیست

همرنگ خودت باش و رفتن رسیدن نیست عنوان دو کتاب از سروده‌های احمد ضیای رفعت، شاعر فارسی‌زبان و خوش‌قریحهٔ افغانستانی است که در سال ۱۳۴۵ در شهر هرات به دنیا آمده است. او که از پانزده سالگی شعر می‌سرود، بعد از اتمام تحصیل به ایران مهاجرت کرد، اما پس از دو سال بنا به دلایلی به کابل بازگشت. نخستین مجموعهٔ شعری ضیای رفعت در سال ۱۳۶۹ به همت «انجمن نویسندگان افغانستان» منتشر شد. از احمد ضیا، که در حال حاضر استاد دانشگاه کابل است، تا کنون هشت مجموعه‌شعر به چاپ رسیده است که مجموعه‌های هم‌رنگ خودت باش، و رفتن رسیدن نیست برای نخستین بار به کوشش انتشارات خردگان در ایران منتشر شده است. شعر زیر غزلی است از کتاب هم‌رنگ خودت باش، که نام کتاب از آن می‌آید.

گور پدر جامعه، دل‌تنگِ خودت باش	هم‌رنگ تو کس نیست، تو هم‌رنگ خودت باش
در مشتِ خدا جا نشوی مسئله‌ای نیست	با خویش کنار آمده، در چنگ خودت باش
گیتارتر از رشتهٔ مویت نشنیدم	ای نغمه‌ترین زمزمه، آهنگ خودت باش
تا چند کشی رنج ترازوی دکان‌ها	کالای خودت، وزن خودت، سنگ خودت باش
تا کی به صدای فلزی چشم گشایی	هم ساعت سرمیزی و هم زنگ خودت باش



### شیرین من شیرین

کتاب شیرین من شیرین گزیده‌ای از سروده‌های شاعر نامی و پرآوازه تاجیکستان است. عبدالجبار سروش شاعر نجیب تاجیکستانی، متولد سال ۱۳۴۶ در روستای اسکادر استان سغد است. در دانشگاه آموزگاری خجند در رشته زبان و ادبیات فارسی تحصیل کرده است و فرهنگ اشعار کمال خجندی و تصحیح دیوان کامل کمال خجندی از کارهای پژوهشی اوست. تاکنون ده مجموعه شعر از سروش در تاجیکستان به چاپ رسیده است که فریاد سلسله خاموشی، صلیب سفید، مهر مهر، و شب‌نم نفس از آن جمله است. کتاب شیرین من شیرین منتخبی از کتاب فریاد فرشته است که به گزینش حسن قریبی در انتشارات خردگان به چاپ رسیده است.

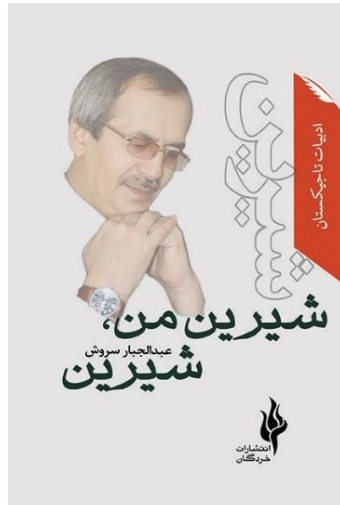
شعر زیر با عنوان «بهار گم شده» از این کتاب انتخاب شده است

غرور خنده گل بی خیر ز گریه ابر است  
ورای گریه نهان است بی‌نوایی یک عجز  
مرا به حال خود، ای دوست، رحم می‌آید  
مرا به خاک سپار!  
دگر چه حاجت صبر است؟

چه روزها بگذشتند  
چه روزهای عجیب!  
چه روزها که به سوی خزان نمی‌بردند  
بهار عاطفه را  
بهار سبز محبت را  
که من حُجیره کوچک‌ترین آن بودم  
و عشق با همه شهامت بی حد  
درون مشت دلم  
چو آفتاب در ایمان ذره می‌گنجید  
و آن بهار محبت ز دست رفت

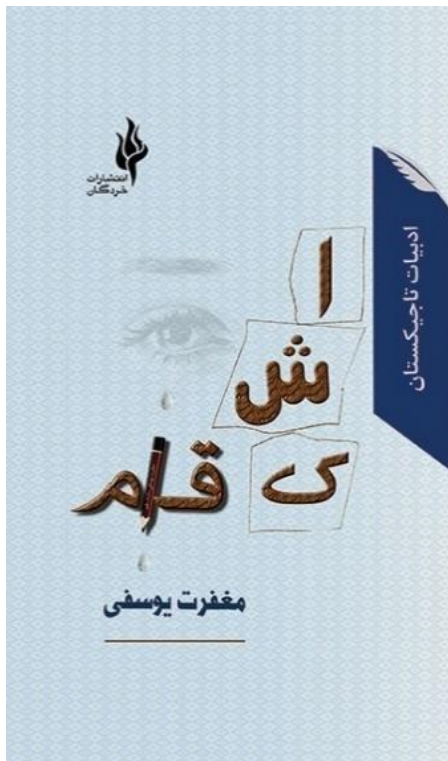
به جرم حیرت من از نزاکت طاووس  
و از خیانت ناگه خزیدن پاییز  
به ساقه گندم

چه شام‌ها برسیدند  
چه شام‌های سیاه!  
هنوز تا به ثوابم هزار فرسخ راه  
دریغ من که روانم به تیره‌راه گناه  
و راه می‌گذرد از محله شک  
سپس، ز کوچۀ کفر  
چه راه صعب!  
چه راه مخوف!  
مرا به حال خود، ای دوست، رحم می‌آید  
مرا به خاک سپار!  
دگر چه حاجت صبر است؟!  
دگر چه جای توقّف!؟



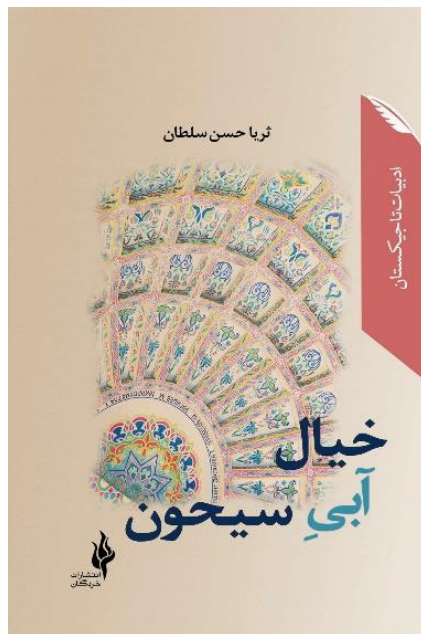
## اشک قلم

اشک قلم عنوان مجموعه‌ای از سروده‌های بانو مغفرت یوسفی، از شاعران معاصر تاجیکستان است که در انتشارات خردگان منتشر شده است. این مجموعه را که آقای مجید اسدی انتخاب و نویسه‌گردانی کرده‌اند، شامل قطعات و اشعاری است که مغفرت بانو به منظور طبع آزمایی و نشر گسترده، بلکه به مقتضای حال خودش سروده و در صفحه فیس بوکش در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ به دوستان خود پیشکش کرده است. کتاب علاوه بر اینکه بیانگر حالات روحی و ذوقی سراینده لطیف طبع آن است، می‌تواند نمونه خوبی از ادبیات زنانه در تاجیکستان باشد.



## خیال آبی سیحون

خیال آبی سیحون عنوان کتابی از مجموعه اشعار شاعر جوان و خوش ذوق تاجیکستان به نام ثریا حسن سلطان است. ثریا حکیم آوا حسن سلطان، ۸ می ۱۹۸۰ در روستای قره‌چی‌کوم شهر کانی‌بادام، در تاجیکستان متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان روستای زادگاهش گذراند و در سال ۱۹۹۷ به شعبه روزنامه‌نگاری دانشگاه خجند به نام آکادمیسین باباجان غفوراف وارد شد. پس از پایان دانشگاه در سال ۲۰۰۲ دوره کارشناسی ارشد را گذراند و بعد از آن تز دکتری خود را با موضوع «ویژگی‌های اجتماعی شعر معاصر تاجیک» به نگارش درآورد. او در حال حاضر استاد رشته روزنامه‌نگاری دانشگاه خجند است و با نشریه حقیقت سغد در شهر خجند نیز همکاری می‌کند.



بانو ثریا اشعار خویش را در قالب‌های سنتی غزل، رباعی، دوبیتی و نیز اشعار نیمایی می‌سراید و تلاش می‌کند با ابتکار و خلاقیت‌های تازه، خوانندگان شعر را مسرت بخشد. وی در موضوعات ادبی و فرهنگی مقالات و نقدهای بسیاری نوشته و از فعالان

عرضه شعر تاجیکستان به شمار می‌آید. اشعار چاپ شده ایشان در کتاب خیال آبی سیحون، نمونه بسیار خوبی از سروده‌های شاعر و نیز معرف شعر معاصر زنانه در تاجیکستان است.

### سرمده

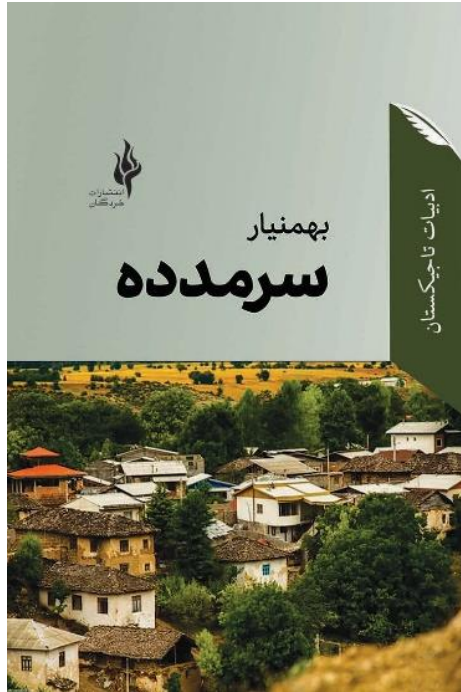
سرمده از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که خردگان افتخار انتشار آن را دارد. نویسنده کتاب، زنده‌یاد بهمنیار، که سال گذشته به دیدار حق شتافت، از جمله مهم‌ترین داستان کوتاه نویسان تاجیکستان و حتی جهان معاصر به‌شمار می‌رفت. در مقدمه نسبتاً مفصل این کتاب که به قلم استاد صفر عبدالله نوشته شده، آمده است:

«بهمنیار نویسنده‌ای کم‌نظیر در ادبیات تاجیکستان است که نظیرش در ادبیات ما نبوده و هنوز هم نیست. شاید با جرئت بتوان گفت که بهمنیار تنها نویسنده توانای تاجیک است که می‌توان داستان‌های کوچک او را با بهترین شاهکارهای ادبیات جهان در این نوع مقایسه کرد. او از زمره نوگراترین نویسندگان تاجیکستان است. بررسی داستان‌های کوچک بهمنیار به‌ویژه با توجه به مقطع زمانی که این داستان‌ها در آن نوشته شده‌اند، گواه آن است که نویسنده از تکنیک‌ها و شیوه‌هایی استفاده کرده که دست‌کم تا این زمان در ادبیات داستانی نوپای تاجیکستان سابقه ندارد.»

آثار او چه در سال‌های هشتادم قرن گذشته و چه در آغاز سده بیست و یکم در زمینه داستان کوتاه بی‌نظیر بوده، کمتر نویسنده دیگری از نظر هنری با او قابل قیاس است. نوشته‌های بهمنیار به‌ویژه، بخش «داستان‌های سرمده» مانند یک رشته کوه مستحکم و مشخص‌اند که مسائل مهم زندگی مردم محور اصلی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. اغلب نوشته‌های بهمنیار به دلیل زیر و بم مسائل روستایی و فرهنگ ملی تحسین‌برانگیز است و از بیشتر آثار او می‌توان به‌عنوان مرجع مهم مردم‌شناسی نیز استفاده کرد.

این کتاب همچنین گنجینه غنی از واژگان سره فارسی است که امروزه در ایران فراموش شده‌اند. بدین لحاظ منبع خوب و مهمی برای علاقه‌مندان به زبان فارسی و همه کسانی است که در زمینه واژگان فارسی تأمل دارند.





### شاهنشاه

شاهنشاه دومین کتابی است که از بهمنیار در انتشارات خردگان به چاپ رسیده است. هوش بسیار، شوخ طبعی ذاتی و قوه خیال بالای نویسنده که در نوشته‌های او انعکاس یافته، وی را برای رساندن به جایگاهی که اکنون دارد، کمک کرده است. رمان «شاهنشاه» دو خطّ روایت دارد. نویسنده در مصاحبه‌ای می‌گوید: «در آن صورت و در آن محتوا که من رمان «شاهنشاه» را نوشتم در ادبیات تاجیک قبلاً (چنین رمان) نبود. لیکن در ادبیات غرب به این مفهوم معروف و مشهور بود. اول در آمریکا چند تنی به این ژانر رو آوردند. اصلاً این یک ژانری است که همه عنصرها در آن آمیخته می‌گردند: هم اساطیر، هم افسانه و هم تاریخ و غیره و غیره‌ها به هم آمیزش یافته همدیگر را کامل می‌کنند.»

بهمنیار به درستی می‌گوید که شاهنشاه رمان در رمان است، یک رمان تاریخی و یک رمان معاصر، که هر دوی آن‌ها پی هم می‌آیند و یکدیگر را کامل می‌کنند. او در

پایان هر بخش جمله‌ها را چنان به آخر می‌رساند که سرآغاز و سرلوحهٔ پی‌آمد خود می‌گردد. در این داستان دو خط سوژه چنان پیش می‌روند که مکمل هم می‌شوند. و این یک عنصر و ویژگی قابل توجه در رمان شاهنشاه است.

ماجرا در شهر اتفاق می‌افتد. در دفتر کاری قهرمان که آن خود نویسنده است و مسافت رفت و آمد او تا خانه‌اش و رستوران نزدیک خانه، که راوی ما آن‌جا برای غذا خوردن می‌رود... این خط واقعی یا رئالیستی داستان است، ولی روایت و خط دیگری هم وجود دارد که نویسنده در آن با استفاده از تخیل فوق‌العادهٔ خویش ما را به جهان دیگری می‌کشد که پُر از رمز و راز تاریخی و اسطوره‌ای است.

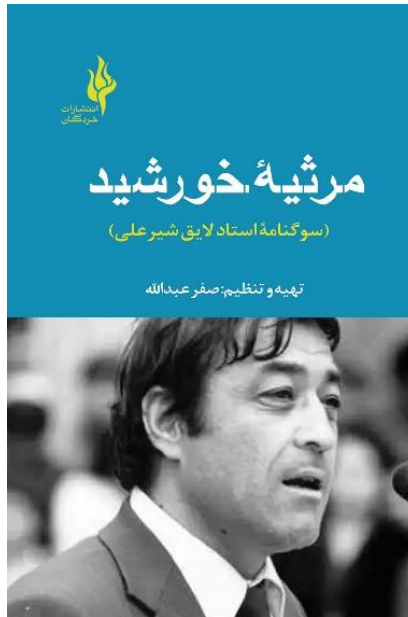


### مرثیهٔ خورشید

تازه‌ترین اثر انتشارات خردگان که خرداد ۱۴۰۰ منتشر شد، کتاب مرثیهٔ خورشید است. این کتاب سوکنامهٔ استاد لایق شیرعلی، نامدارترین شاعر معاصر تاجیکستان و از سرآمدان فرهنگی تأثیرگذار در سیاست و تاریخ تاجیکستان پس از استقلال و در دوران جنگ‌های داخلی این کشور است. کتاب به‌سعیِ پروفیسور صفر عبدالله جمع‌آوری

شده و حاوی پاره‌هایی از اشعار و افکار استاد لایق و عقاید هم‌زمانان اوست. گاه ستایش‌انگیز است، گاه قضاوتی است خصوصی؛ درواقع اندیشه‌هایی است از اطرافیان، دوستان و گاهی کسانی که فقط از راه شعرش او را شناخته‌اند.

مرثیه خورشید کتابی است که تا حدی زندگی استاد و شعرها و «پاره‌های دل شکسته» او را به ما می‌نمایاند یا لاف‌ل‌ذره‌ای از همه آن چیزهایی را که از زندگی او و شعرهای او می‌شناخته‌ایم و درک می‌کرده‌ایم، بازگو می‌کند. اهمیت این کتاب جدای از شخصیت مهمی که بدان تعلق دارد و در پاره‌ای از نوشته‌ها به برخی حقایق پیرامون نویسنده یا حوادث سیاسی حول او می‌پردازد، در تنوع نوشته‌هایی است که مربوط به فارسی‌زبانان و دوستداران زبان فارسی از اقصی نقاط جهان به دست آمده. تفاوت قلم و بیان نویسندگان، سبب شده است در کتاب با نثری رنگارنگ و شیرین مواجه باشیم که لذت خواندن کتاب را برای مخاطب افزوده است. سوگنامه استاد لایق، یادواره‌ای است از زمان ما برای آیندگان، برای آنانی که بعدها او را به قضاوت خواهند گرفت. باشد که این مجموعه، هدف خویش را به انجام رساند.



## نمایه اشخاص

ابوالعلاء معری ۵۲۳	ابتکار، معصومه ۲۴
ابوالفتوح بن ابی نصر غزنوی ۵۳۸	آبراهامیان (آبرامیان)، یرواند ۶۵۵، ۶۵۸
ابوالفضل بلعمی ۹۰	ابراهیم ادهم ۳۸۱، ۳۸۴
ابوالفضل بیهقی ۶۵۷	ابراهیم خان ۳۸۶
ابوالفوارس نصر بن ناصر مدائنی ۵۵۱	ابراهیم‌پور، فرهاد ۴۰۶
ابوبکر ۳۴۲، ۵۳۵، ۵۵۴	ابراهیمی، حسین ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۹
ابوریحان بیرونی ۳۳۸، ۳۶۲، ۶۸۴	ابراهیمی، فریدون ۴۵۳
ابوزکریا دنخای نصرانی ۳۴۳	ابن الفراء ۵۲۵
ابوسعید خدابنده ۵۴۹	ابن انباری ۵۲۳
ابوشکور بلخی ۵۷۸	ابن ساعی ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۵۱
ابوعبدالله رودکی ۳۳، ۲۸۹، ۶۲۴، ۷۱۸	ابن سینا ۵۰۵، ۶۸۴
ابوعبدالله محمد بن سلامت قُضاعی ۵۲۶	ابن فرات ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۵۳، ۵۵۶
ابوعلی سینا ← ابن سینا	ابن فرّاش ۵۴۵
ابوکتیر یحیی ابن زکریای دبیر طبرانی ۳۴۰	ابن قومصیّه ۵۳۹
ابونصر فراهی ۵۷۶	ابن خلدون ۳۳۸، ۵۲۴
اتابک سلطان مسعود سلجوقی ۵۳۶	ابن قُتیبه ۳۳۸
	ابوالأسود هَرّانی ۵۳۵
	ابوالحسن منشی ۳۷۳

آرنت، هانا ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۹۰	اتابکی ۴۵۶
اسپینوزا ۷۴۳	آنکینسن، جیمز ۴۳۷
استاد سمیعی ۵۶۶	اِته، هرمان ۵۷۹
استاد لایق ۲۶۷، ۵۹۳، ۷۵۷، ۷۵۸	احمد آقا سلطان (پسر هلاکو) ۵۳۶
استاریکف، ا.ا. ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۵، ۴۵۷	۵۴۱
استالین ۱۰۴، ۲۸۸، ۴۴۷، ۴۶۵، ۵۸۷	احمد بن ابی خالد (کاتب) ۵۳۲
استرابون ۳۵۷	احمد بن مهدی غَزَال ۵۲۶
استراترن، پل ۳۵۸، ۳۵۰	احمد میرزا ۳۹۰
اسدخان قره‌مانلو ۵۹۶	احمدپور، حسن ۵۶۵، ۵۶۰
اسدی طوسی ۴۵۰، ۵۷۸	اختیارالدین حسن بن غفراس ۵۳۰
اسدی، مجید ۱، ۵، ۱۳، ۱۷۴، ۲۴۴	اخوان ثالث، مهدی ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۱
۵۶۵، ۵۹۳، ۷۴۵، ۷۵۳	۶۵۴، ۵۸۸
اسکندر اف اکبرشاه ۲۲۹	اخى اورن ۳۹۳
اسکندر اف قاسمشاه ۷۱۹	آدام متر ۵۴۱، ۶۵۲
اسلامی ندوشن، محمدعلی ۶۱۴، ۶۱۹	ادهم، عباس لقمان ۲۴۹
اسماعیل (برادر ستارخان) ۱۸۲	ادیب، هادی ۵۶۰، ۵۶۵
آسمان، محمدجواد ۴۷۰، ۴۷۱	آذر، عبدالعلی ۴۴۳، ۴۴۴
اسمیرنوا، آلگا ۴۴۳	آذر، مهدی ۴۵۳
اسمیرنوا، او. ۴۴۲، ۴۴۳	آذربئیگدلی، لطفعلی بیگ ۶۰۹
اشپولر، برتولد ۶۴۷، ۶۵۹	آذرخش ۵۶۱، ۷۴۶
اشراق، محمد کریم ۳۳۷	آذرخشی، رضا ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۷
اشراقی، احسان ۶۱۰، ۶۱۹	أربلی، ی. ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۵
اشرفی زاده، احمد ۱۶، ۲۷، ۳۶۷، ۵۷۰	اردکانیان، رضا ۸۶، ۸۷
اشمان اُوا ۴۵	اردوش، زهرا ۶، ۷۱
اشمیت، ف.ای. ۴۴۱	آرزو، عبدالغفار ۶۴۰
اشمیتکه، زابینه ۳۶۲	ارسطو ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۹۰، ۶۴۶، ۶۵۹
آشور ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۶۷۶	ارشاد سراپی، اصغر ۷۱۹
آشوری، داریوش ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۵۸	ارکانی حامد، نیما ۲۶۵
۶۵۹	ارمانوس اول ۵۴۸
اطرای، ارفع ۶۹۹	آرمسترانگ ۴۶۲

- اعتصامی، پروین ۱۴۹  
 اعتمادالسلطنه ۳۷۰  
 اعتمادزاده، محمود ۴۵۵  
 اعتمادی، ناصر ۴۵۲  
 اعظم، فردوس ۴۷۰  
 اعلم‌الملک ← ادهم، عباس لقمان  
 اعوانی سبزواری ۳۸۳، ۳۸۰  
 افجه‌ای ۳۹۳  
 افرشته، محمدعلی ۴۵۳  
 آفریدن ۳۵۱  
 افسر، کرامت ۳۵۸  
 افشار (سیستانی)، ایرج ۶، ۷، ۲۷، ۷۵،  
 ۳۵۸، ۳۴۶، ۷۸  
 افشار (یزدی)، ایرج ۳۶۵، ۴۳۸، ۴۴۰،  
 ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۵۶،  
 ۶۵۹، ۷۰۶  
 افشار آرا، محمدرضا ۶۱۹  
 افشار، محمود ۸۵، ۶۵۴، ۶۵۵  
 افصح‌زاد، اعلاخان ۱۴۲، ۳۶۲، ۴۴۳  
 افصح‌زاد، انصار ۴۴۳  
 افکاری، جهانگیر ۴۵۳، ۴۵۶  
 آقارستم روز افزون ۶۱۶  
 آقا سید جواد (امام جمعه کرمان) ۳۸۵  
 آقا علی اکبر ۳۷۳  
 آقا کاظم ۳۷۳  
 آقا محمد ۳۷۳  
 آقا محمد رفیع ۳۷۳  
 آقا مهدی ۳۷۳  
 آقا نصرالله ۳۷۳
- آقاخان محلاتی (پیشوای اسماعیلیه)  
 ۳۸۵، ۳۹۰  
 آقامحمدخان ۳۷۳، ۳۸۶  
 آقامیر یوسف ۱۸۵  
 اقبال آشتیانی، عباس ۳۷۶  
 اقبال لاهوری، محمد (علامه) ۶۳۸  
 اقتصادخواه، جواد ۲۰، ۱۷۶  
 اکبرشاه گورکانی ۳۶۱  
 اکرام‌اف، مقصود ۲۰۰  
 آل‌احمد، جلال، ۴۵۳، ۴۹۱  
 الجایتو (سلطان) ۳۷۰  
 الطویل، حمید ۵۲۴  
 اُلغ‌زاده، ساتم، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۷  
 الکامل ایوبی، ۵۳۱  
 المستضیی بالله تشریف ۵۴۶  
 الملک العادل ایوبی ۵۲۶  
 الموتی، نورالدین ۴۵۳  
 الناصر لدین الله ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۲،  
 ۵۵۰  
 الهادی، یوسف ۳۶۲  
 الیاس ۶۱۷  
 امام فخررازی ۳۶۲  
 امام محمد کاظم ۶۱۹  
 امام شوشتری، محمدعلی ۳۵۸  
 امامی خویی، محمد تقی ۳۹۳  
 امان‌اف، رجب ۲۰۸  
 امان‌اوا، فیروزه ۴۲۳  
 آموزگار، ژاله ۳۷۸، ۳۹۳  
 آمیانوس ۴۳۶  
 امید محمد بن یوسف اربلی ۵۳۵

- امیدسالار، محمود ۴۴۶، ۴۵۷  
 امیر اسماعیل سامانی ۵۰۰، ۷۱۱  
 امیر ایدغدی ۵۴۴  
 امیر بهاءالدین ۵۳۶  
 امیر شمس‌الدین خطیب ۵۳۳  
 امیر عالم‌خان ۵۶۷  
 امیرعلی شیرنوازی ۳۶۹، ۴۶۷  
 امیر محمد مظفر، ۳۸۵  
 امیر ناصرالدین جزری ۵۳۰  
 امیر نجم ثانی ۶۱۶  
 امیراحمدیان، بهرام ۶، ۷۹  
 امیرخانی ۶۳۹  
 امیرخسرو دهلوی ۶۳۸  
 امیرخوانی، غلامرضا ۶۴۰  
 امیرخیزی، اسماعیل ۲۰، ۱۸۲، ۲۵۰  
 امیری فیروزکوهی ۶۳۷  
 امین‌زاده، محسن ۲۸۱  
 امین‌لو، حسن ۲۷، ۸۴، ۳۷۸  
 انارقول‌اوا، دلشاد ۷۰۵  
 آندروگوری ۶۱۴  
 انصاری، محمد آصف ۶۳۹  
 انصاری، نوش‌آفرین ۲۲۵، ۵۷۰  
 انوری ۵۷۸  
 انوشه، حسن ۴۵۷، ۵۶۷  
 انوشیروان ۳۸۲  
 انیشتین، آلبرت ۲۶۵  
 آهی، حسین ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۰  
 آهی، حمید ۴۵۲  
 اوبن، ژان ۳۶۸  
 اوحدالدین کرمانی ۳۸۰، ۳۹۳  
 اوزون حسن ۱۸۴  
 اوستی، کنوت ۵۰  
 اولتین سارین، ابراهیم ۷۴۲  
 اولجاتیو (الجاتیو) ۴۹۰  
 اوین، ژان ۳۶۸  
 ایرانی، اکبر ۸، ۱۴، ۲۷، ۳۶۰  
 ایرانی، ناصر ۴۴۶  
 ایزدی، سیروس ۴۴۲، ۴۵۸  
 ایزلتوتو، تورمگنبت ۴۵۱  
 ایلخانی‌زاده، حمزه ۹۱، ۹۳، ۵۶۳، ۵۷۳  
 آیتموف، چنگیز ۷۴۱  
 ایوبی، حجت‌الله ۹۴  
 بابا صادق اوا ۴۵  
 بابایف، فیض‌الله ۷۱۶  
 بابایی، سیمین ۲۲، ۱۴۸  
 بابل ۴۲۷، ۴۳۶، ۶۷۶  
 باتمان غلیچ، محمدحسین ۶، ۹۷  
 بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ ۴۴۲  
 ۶۴۶، ۶۵۹، ۷۰۹  
 بازرگان، مهدی ۴۹۰  
 باستانی پاریزی، حمید ۱۰۲  
 باستانی پاریزی، محمدابراهیم ۶، ۸، ۲۷  
 ۹۸، ۹۹، ۳۶۵  
 باغداساریان، اریک ۴۴۶، ۴۵۸  
 باقری مقدم، ۳۲۸، ۳۳۰  
 بالدفیرف، آکساندر ۴۳۹  
 بالون، پرز ۳۰۸  
 بایماتف، لقمان ۷۰۵، ۷۲۰  
 بحرالعلومی، حسین ۱۰۲

- بهبهانی، سیمین ۴۶۶  
 بهبودی ۴۵۶  
 بهداروند، اکبر ۶۳۷، ۶۴۰  
 بهرامی، تقی ۴۵۳  
 بهرنگی، صمد ۴۷۷  
 بهروز، محمدحسین ۴۴۳  
 بهشتی (شهید) ۶۲۷  
 بهمنش، احمد ۴۵۳  
 بهمنیار ۷۵۵، ۷۵۶  
 بورسینگر، نیکولاس ۵، ۵۲، ۳۰۴،  
 ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰  
 بوطاهر چغانی ۳۹۳  
 بولدیرف، الکساندر نیکالایی ویچ ۴۴۴  
 بولنوا، لوس ۳۵۸  
 بولوتنیکیف ۴۴۱  
 بیات، کاوه ۵۸۶، ۵۹۲  
 بیات، نادر ۶۱۹  
 بیانی، مهدی ۴۵۵  
 بیدختی، مصطفی ۲۶۴  
 بیدل عظیم آبادی ۶۳۶ ← عبدالقادر بیدل  
 دهلوی  
 بیرنگ کوهدامنی، عاقل ۴۱۷، ۴۱۸  
 بیگ‌اف، کل جان ۷۱۶  
 بیگر، جیمز ۲۹۲  
 بیگ‌باباپور ۶۱۰  
 بیگناش خان افشار ۳۸۷  
 پاکلیارو، آنتونینا ۴۳۹  
 پتروف، د. ک. ۴۴۱  
 پردومناش ۳۷۸  
 بختیاری، بختیار ۲۶۹  
 بدرالدین جماعه ۵۴۴  
 بدلیسی تبریزی، ادريس ۳۶۱  
 بدیعی، نادره ۳۴  
 برادران رفیعی، علی محمد ۷۱۲  
 براگینسکی، لنا ۴۴۴  
 براون، ادوارد ۳۸۳  
 براونستون، دیوید ۳۵۹  
 برتلس، یوگنی ادواردویچ ۴۴۱، ۴۴۲،  
 ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۸  
 برزگر کشتلی ۵۹۶، ۶۱۰  
 برس (مورخ) ۳۸۳  
 بروکلمان ۵۲۵  
 برومند، نورعلی ۶۹۰  
 برهان الشریعه بخاری ۳۷۵  
 بشر حافی ۳۸۴، ۳۹۵  
 بشیره خانم ۷۲۰  
 بشیری، احمد ۵۹۳  
 بصری، حسن ۲۶۸، ۵۲۴  
 بقایی، الیکا ۸، ۳۹۸  
 یک، سباستیان ۴۳۹  
 بگالیوبف، میخائیل نیکالایی ویچ ۴۴۴  
 بلغاری، صلاح‌الدین حسن ۳۷۶  
 بلنیتسکی ۶۱۵، ۶۱۹  
 بنان، غلامحسین ۲۶۵  
 بوت ۳۰۲، ۳۰۳  
 بهاء‌الدین نقشبند ۳۸۷  
 بهادرالملک ابدال ۳۸۲  
 بهادری فرد، عبدالرضا ۵۶۵  
 به‌آذین ← اعتمادزاده، محمود



- پرنیانی، عباس ۱۱۵  
 پرونسال، لوی ۵۳۱  
 پروین گنابادی، محمد ۴۵۳  
 پریماکف ۳۱۱، ۳۱۱  
 پناهی، اصغر ۴۵۲  
 پهلوی، محمدرضا ۴۵۴، ۶۵۴  
 پوپر، کارل ۶۴۳، ۶۵۹  
 پورجواد، نصرالله ۶۵۷، ۶۵۹  
 پورداوود ۶۵۰  
 پورگشتال، یوزف فن هامر ۴۳۷  
 پیامبر (ص) ۵۲۶، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵  
 پیرداودی ۳۷۱  
 پیرزرین قلم ۳۷۱  
 پیرموسی ۳۷۱  
 پیرنیا ۶۵۰  
 پیرنیا، محمدرکیم ۳۵۸  
 پیشه‌وری، جعفر ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۴۵۳  
 پیگولوسکایا، ن. ۶۱۵، ۶۱۹  
 تاجیک، سوگل ۵۶۵  
 تاجیک‌اوا، زویا ۷۳۵  
 تبریزی، حسین کربلایی ۵۹۲  
 ترامپ، دونالد ۴۸۴، ۶۷۲  
 تربت‌نژاد، مصطفی ۱۱۴  
 تربیت، محمد علی (خان) ۲۰، ۳۶۶  
 ۳۶۷، ۳۶۹، ۵۹۸، ۶۱۰  
 تربیت، میرزا محمدعلی ← تربیت، محمدعلی (خان)  
 ترکان خاتون ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸  
 تفضلی، احمد ۳۷۸  
 تفویضی، جواد ۳۵۸  
 تقی‌زاده، سیدحسین ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶  
 تکمیل همایون، ناصر ۶، ۱۰۴  
 تهرانی، هژیر ۶، ۱۰۸، ۵۶۵، ۵۶۷  
 تهمورس ۴۲۶  
 توحیدی ۵۳۳  
 تورسان‌زاد، نذیرجان ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶  
 ۷۰۷، ۷۱۹، ۷۲۰  
 تورسون‌زاده، میرزا ۳۲، ۳۳، ۱۹۸، ۴۴۹  
 ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۸۶، ۵۹۰  
 توره‌جان‌زاده، اکبر ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۵  
 ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۴۲۱، ۴۲۲  
 توقمش‌خان ۵۸۵  
 توکلی طیبسی، اسدالله ۶۲۰  
 توکلی طرقی، محمد ۶۵۰، ۶۵۹  
 تیرداد ۶۱۴  
 تیلور، چارلز ۴۸۰، ۴۹۰  
 تیلور، فردریک ۴۷۷  
 تیمورتاش ۶۵۴  
 تیمورلنگ ۵۴۰  
 توفیل ۵۴۵  
 ثریا ۷۵۴  
 ثلاثی، محسن ۳۵۹  
 ثمری صفا، جعفر ۱۴۸  
 جابری، محمدعابد ۶۵۹  
 جاحظ ۳۴۲، ۳۴۴  
 جاد نیکو، رحیم ۱۹۰

۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۹۹، ۵۹۸  
 ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۵  
 چلیشف، ا. پ. ۴۴۳  
 چنگیزخان ۳۸۷، ۵۴۴، ۶۱۶  
 چوهدری، شاهد ۴۵۰، ۴۵۸  
 چیتیک ۳۸۸  
 حائری ۷۰۹  
 حاتم‌اف، علی ۵۶۱  
 حاج ملاهادی سبزواری ۳۸۰  
 حاج میرصادق ۱۸۵  
 حاجی زین‌العابدین ۳۷۳  
 حافظ ۷۲، ۸۳، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۷۲، ۱۸۴،  
 ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۲۷،  
 ۳۸۲، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۸۳، ۴۸۹،  
 ۵۰۵، ۵۶۱، ۵۷۸، ۵۹۹، ۶۰۹، ۶۱۳،  
 ۷۰۷  
 حافظ ابرو ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۹  
 حافظ، جاوید ۳۲۸  
 حافظ‌نیا، ۷۱۳  
 حبیب‌بن عبدالله ۵۳۵  
 حبیبی، حسن ۵۵۹  
 حبیبی، عبدالحی ۴۵۰  
 حجدو، کریستین ۵، ۶۷  
 حداد، فتح‌الله ۹۳، ۱۱۶، ۵۶۵  
 حدادعادل، غلامعلی ۸، ۸۶، ۲۸۹،  
 ۲۹۰، ۴۱۰، ۴۲۴، ۵۵۹  
 حسن دوست، محمد ۴۹۶  
 حسن کسایی ۵۷۸  
 حسن‌زادگان، ماهرخ ۱۴۳، ۱۴۸، ۵۶۵

جانفدا، اصغر ۳۶۲، ۴۲۱  
 جاوید، سلام‌الله ۴۵۳  
 جبارأف، رسول ۲۸۸  
 جبارأف، عطا ۴۴۶  
 جدی (معلم اخلاق) ۲۴۶  
 جزایری، میرهادی ۵۶۰، ۵۶۵  
 جعفری، محمدتقی (علامه) ۱۷۶  
 جعفریان، رسول ۳۳۷  
 جک لندن ۷۴۱  
 جم، محمود ۳۸۸  
 جمال‌زاده، سیدمحمدعلی ۲۸۳، ۶۵۴  
 جمشیدی ۲۲۳  
 جنیدی، فائزه ۸، ۴۰۶  
 جهاننداری، کیکاووس ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۵۷  
 جهان‌شاه ۱۸۴  
 جوادی آملی ۳۸۵  
 جواهر لعل نهرو، ۶۴۵  
 جودت، حسین ۴۵۳  
 جوهره‌أف (جوهره‌یف)، غفار ۲۰۸  
 جونس، سرویلیام ۴۳۷  
 جوهری، احمد ۶، ۱۱۲  
 جیحونی ۴۵۶  
 چاپلین، چارلی ۴۷۷  
 چانگ-آن ۳۴۶، ۳۵۰  
 چاووش ثانی، محمدطاهر، ۵۶۰، ۵۶۵  
 چخوف، آنتوان ۷۴۱  
 چرنیشف ۳۰۰  
 چلبی تبریزی ۸، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷

- حسین‌زاده، محمدحسین ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۴۰  
 حسن‌سلطان، ثریا ۷۵۴  
 حسنی، عبدالرحمان ۶، ۸، ۱۴۹، ۴۲۵، ۵۶۵  
 حسین بن علی لامشی ۵۲۶  
 حسین نابات (نبات) اوغلو ۱۹۰  
 حسین‌زاده ۱۲۳  
 حسین‌زاده، شریف‌جان ۴۴۸  
 حسین‌زاده، مهربخش ۵۶۰، ۵۶۵  
 حسینقلی خان ۳۹۲  
 حسینی اشکوری، سیدصادق ۶۱۰  
 حسینی القمی، قاضی احمدبن شرف الدین الحسین ۶۱۶، ۶۱۹  
 حسینی سنهلی، میرحسین دوست بن مولوی ۶۱۰  
 حسینی هروی، امیر سیدحسین ۳۷۸، ۳۷۹  
 حسینی، حسن ۶۳۷، ۶۴۰  
 حسینی (معلم ریاضی) ۲۴۶  
 حشری تبریزی، ملامحمد امین ۵۸۵، ۵۹۲  
 حکمت، علی اصغر ۴۶۶، ۴۶۷  
 حکمت، محمدعلی ۴۵۳  
 حکیم طوس ← فردوسی  
 حکیم، عسکر ۵۸۸، ۶۲۳  
 حمود، هادی حسین ۳۳۷  
 حمیدالدین ۳۸۲  
 حمیدالله، محمد ۵۳۹  
 حمیدی ۳۷۰
- حمیدی، بهمن ۸، ۴۳۷، ۴۵۰، ۴۵۷  
 حمیدیان، سعید ۴۴۳، ۴۵۸  
 حنایی کاشانی، محمدسعید ۶۵۹  
 حیدرپور، امیرداود ۸، ۴۶۰  
 حیدرزاده، محمدهادی ۵۶۵
- خاروق ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۶۲۹  
 خالف، دولتمند ۵۶۴  
 خالقی، عبدالرحیم ۷۱۹  
 خالقی، روح‌الله ۴۵۵، ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۹  
 خالقی مطلق، جلال ۴۵۶، ۴۵۷  
 خامنه ۶۹، ۱۷۹  
 خامنه‌ای (آیت‌الله) ۶۹، ۲۸۳، ۳۱۶  
 خانم رستم‌آوا ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۹۶  
 خانم غفاری ۵۶۷  
 خبازها، رضا ۶۰۶  
 خبیرالملک ۳۹۱  
 خجندی، فرزانه ۵، ۳۷، ۱۲۳، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۷۴۸، ۵۹۲  
 خدایار، ابراهیم ۸، ۴۶۵، ۴۷۱  
 خدایی شریف ۵۶۱، ۵۶۳، ۷۱۲  
 خسته، خال محمد ۶۴۰  
 خسروان، محمدحسین ۶۳۷، ۶۴۰  
 خسروپرویز ۵۲۶، ۵۵۳  
 خلعتبری، محمدعلی ۴۵۳

- خلوصلی راد، ذبیح الله ۷۱۲  
 خلیلی، خلیل الله ۶۳۸، ۶۴۰  
 خُمارویه ۵۴۳  
 خمینی (امام) ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۲۱، ۱۳۴،  
 ۱۳۷، ۱۸۵، ۶۲۲، ۶۲۷  
 خنجی، فضل الله بن روزبهان ۶۱۵،  
 ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۵۹  
 خندق آبادی، مهدی ۲۸۱  
 خواجه احرار ولی ۷۱۳  
 خواجه امین منشی ۳۹۱  
 خواجه حسیب ۳۹۰  
 خواجه حسین ۳۹۰  
 خواجه خوند محمود ۳۸۷  
 خواجه سعید پاریزی ۳۹۰، ۳۹۲  
 خواجه صادق منشی ۳۸۸  
 خواجه عبدالخالق ۳۸۷  
 خواجه عبدالقادر کرمانی ۳۸۷  
 خواجه عبدالله احرار ۳۸۷  
 خواجه عبدالله انصاری ۳۹۰  
 خواجه عبدالله مروارید کرمانی ۳۹۰  
 خواجه عبیدالله احرار ۳۸۷، ۳۸۹  
 خواجه علی، پسر خواجه حسیب ۳۹۰  
 خواجه کریم الدین پاریزی ۳۹۰، ۳۹۱  
 خواجه محمد زمان ۳۹۰  
 خواجه محمد شفیع بردسیری ۳۸۸  
 خواجه نصیر طوسی ۳۶۲، ۳۸۳، ۳۸۷  
 خواجه نظام الدین عبدالهادی ۳۸۷  
 خواجه نظام الملک ۵۳۱، ۵۴۰  
 خواجه یعقوب چرخنی ۱۷۲  
 خواجه کا ← خواجه عبدالله احرار
- خواجه خضر ۳۷۸  
 خواندمیر ۶۱۶  
 خوجه خائف، اُزبیک ۴۴۶  
 خوبی کلکته چی، محمدباقر ۱۸  
 خیابانی، محمد ۲۵۸  
 خیرآبادی، مسعود ۳۵۸  
 دادبه، اصغر ۸۷، ۵۵۸  
 دادخدای اوا، لاله ۷۰۵  
 دادرس ۳۶۷، ۳۸۸  
 داروین ۷۴۳  
 داریوش هخامنشی ۳۴۹، ۴۲۸، ۴۲۹،  
 ۴۳۰  
 داریوش، پرویز ۴۵۳  
 داستی اف، عبدالمجید ۳۰۰، ۳۰۱  
 داور، علی اکبر ۶۵۴  
 داوران (معلم شیمی) ۲۴۷  
 داون فرنچ ۲۲۴  
 دبیرسیاقی، محمد ۴۵۶، ۵۷۷  
 دبیری، محمدرضا ۲۳۸  
 دبیشی ۵۳۸، ۵۵۱  
 دَحِیة بن خلیفه کلبی ۵۲۶  
 درانی، تقی خان ۳۸۴، ۳۸۵  
 درایتی، مصطفی ۶۱۰  
 درویشی، جواد ۵۶۵  
 درویشی، محمدرضا ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۵،  
 ۶۹۸، ۶۹۹  
 درینک واتر، جان ۴۳۹  
 دستگردی، وحید ۶۱۱  
 دشتی، علی ۶۵۴

- رجایی، فرهنگ ۸، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۹۰  
 رجب، جمیل ۳۶۲  
 رجب، عبید ۴۱۷، ۴۶۷  
 رحمان (رئیس ناحیه کولاب) ۱۳۳  
 ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۱ ← رحمان، امامعلی  
 رحمان، امامعلی ۳۲، ۳۴، ۸۱، ۸۵، ۸۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۰، ۵۰۲، ۷۴۶  
 رحماندوست، مصطفی ۴۱۷، ۴۱۸  
 رحمانف ۴۵۸  
 رحمانف، روشن ۴۴۶، ۷۱۹ ←  
 رحمانی، روشن  
 رحمانف، قهار ۴۴۶  
 رحمانی، روشن ۱۲۱، ۵۶۳، ۵۶۸  
 رحمت‌الله زاده، ارکین ۳۶  
 رحیم‌اف، سعدالله ۷۱۹  
 رحیم‌اف، عزیز ۴۴۶  
 رحیمی، عبدالحسین (ایرج) ۱۵۱  
 رحیمی، کریم ۸۹، ۹۰  
 رحیمی‌ریسه، احمدرضا ۴۵۶  
 رزنیگ، ف.آ. ۴۴۱  
 رُزندان ۳۳۸  
 رسولی، جواد ۱، ۵، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۷۴، ۲۴۴، ۴۹۲، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۹۳، ۷۱۰، ۷۲۰، ۷۱۸  
 رسولی، زهرا ۸، ۴۹۷  
 رسولی، هادی ۵۶۵  
 رشید پیمان ۵۴۹  
 رشیداف ۴۱۱، ۴۲۴  
 دقیقی طوسی ۴۵۰، ۵۷۸، ۵۸۴  
 دقیقی، کیانوش ۵۶۵  
 دلاور، محمدعلی ۵۶۵  
 دنییرف ۴۵۲  
 دهباشی، علی ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۵۶۵  
 دهخدا ۱۷۷، ۱۸۰، ۵۷۷، ۶۵۴  
 دهقان ۲۴۷  
 دهقان، علی ۱۷۸، ۱۸۶  
 دورکهایم، امیل ۴۷۵  
 دورینگ ۶۹۴، ۶۹۷  
 دوستخواه، جلیل ۴۳۵  
 دولت‌آبادی، عزیز ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۱۰  
 دولت‌شاه سمرقندی ۵۸۵، ۵۹۲  
 دیاکونف، م. م. ۴۳۹، ۴۴۱  
 دینار شاه‌اف، موسی ۷۱۹  
 دینار غز ۳۸۷  
 ذاکرالْحسینی، محسن ۵۷۷، ۶۰۵، ۶۱۰  
 ذکاء، یحیی ۱۷۷  
 ذکاتوی ۶۵۹  
 ذوالفقارخان ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۱۰  
 رادفر، ابوالقاسم ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۵۸  
 راسخ ۲۱۸، ۶۲۹، ۶۵۹  
 راشد محصل، محمدرضا ۷۰۱  
 راکاترمر ۵۲۴  
 راودراد اعظم ۶۴۵، ۶۵۹  
 رجایی خراسانی ۲۲، ۲۱۵

- روماسکیویچ ۴۴۱  
 رهبر. مهدی ۶۱۵، ۶۱۹  
 رهبری، مهرداد ۶۲۰  
 ریاحی، محمدامین ۳۹۲، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۵۸  
 ریپکا، یان ۴۳۹، ۴۴۱، ۶۳۸  
 رید، استرون ۳۵۸  
 رئیس، محسن ۶۴۸  
 زاهدی ۲۳۱  
 زابان ۴۲۸  
 زائخو، ادوارد ۵۷۹  
 زاره، فردریک ۴۳۹  
 زالمان، کارل گرمانوویچ ۴۴۲، ۴۵۸  
 زاهدی، نظام‌الدین ۲۷، ۳۱، ۸۷  
 زاوش، محمد ۴۵۳  
 زریاب خوبی ۳۹۳  
 زرین‌کوب، عبدالحسین ۶۳۶، ۶۴۰  
 زرینی، محمود (هنرمند) ۲۴۷  
 زند، ابراهیم ۴۵۲  
 زهرانی، مصطفی ۶، ۱۵۴  
 زینوویف، ای. ۴۴۰  
 ژرژ، کوتینو ۴۳۹  
 ژوکوفسکی، والتین آلکسی‌ویچ ۴۳۹، ۴۴۰  
 سارتر، ژان پل ۴۹۱
- رضا، عنایت‌الله ۳۵۸، ۶۲۰  
 رضا، فضل‌الله ۴۴۴، ۴۵۸  
 رضاخان ← رضاشاه  
 رضاشاه ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۵۰، ۳۸۸، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۴، ۶۵۶  
 رضازاده ۱۴۸  
 رضائیان، قاسم ۵۶۰، ۵۶۵  
 رضوانفر، مرتضی ۸، ۵۱۲  
 رضوانی، محمد اسمعیل ۴۹۰  
 رضوی، محمد صالح ۶۱۰  
 رفسنجانی، علی اکبر ۶۹، ۲۳۶، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۲۴  
 رفعت، میرزاتقی خان ۲۰، ۲۴۹  
 رفیعی علام‌رودشتی، علی ۳۶۲  
 رمضان‌زاده، علی محمد ۱۵۲  
 رمضان‌ی ۴۵۶  
 رواقی، علی ۲۷، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۴۲، ۴۵۸، ۵۵۸، ۵۶۵  
 روحانی، حسن ۲۹۷  
 رودکی ۳۴، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۶۱، ۵۷۸، ۶۲۴، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۸  
 روستا، رضا ۴۵۳  
 روشن، محمد ۴۵۶  
 روشن‌روان ۶۹۲، ۶۹۷  
 روشن‌ضمیر، مهدی ۴۳۸، ۴۵۶  
 روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله ۶۲۰

- ساعدا، محمد ۴۵۲  
 ساکت، محمدحسین ۶، ۸، ۲۷، ۱۶۵،  
 سعید آرتیقی ۵۳۵  
 سعید بن بطریق ۳۴۳  
 سعید بن یوسف الفیومی ۳۴۰  
 سعید، ادوارد ۶۵۰، ۶۵۹  
 سعیدی رضوانی، پارسا ۱۴۸  
 سعیدی رضوانی، نوید ۱۴۸  
 سفیر کبیر ۴۰، ۹۵، ۱۰۹، ۱۹۸، ۲۰۷،  
 ۲۱۷، ۵۸۳، ۶۲۳، ۶۳۱ ← مجتهد  
 شبستری، علی اشرف  
 سقراط ۹۹، ۱۰۰، ۴۸۶  
 سلجوقی، صلاح‌الدین ۶۳۸  
 سلطان ابوسعید ۳۷۰  
 سلطان القرائی، جعفر ۵۹۲  
 سلطان بایزید ۵۷۶، ۶۱۶  
 سلطان بایزید دوم ۵۷۶  
 سلطان بن محمود ۶۰۵  
 سلطان حسین بای‌قرا ۳۹۰  
 سلطان حسین جلایر ۵۸۵  
 سلطان سلیم یاوز ۵۷۶  
 سلطان محمد ۵۷۸  
 سلطان محمد خدابنده ۴۹۰  
 سلطان محمد فاتح ۵۷۶  
 سلطان محمود غزنوی ۳۷۸  
 سلطان مسعود ۵۳۶، ۵۴۳  
 سلطان ناصر محمد پسر قلاوون ۵۴۹  
 سلطان عبدالحمید ۴۴۶  
 سلیمان ۹۸، ۳۸۱، ۳۸۲  
 سلیمانی، قهرمان ۶، ۱۷۱، ۵۸۲، ۷۱۱
- ساکولف، س. ای. ۴۳۹، ۴۴۱  
 سالاریان، فیروز ۶، ۱۶۸  
 سامی، شمس‌الدین ۴۴۶، ۵۹۸  
 سبحانی، توفیق هـ ۴۴۲، ۴۵۸، ۶۳۴،  
 ۶۳۷، ۶۴۱  
 سبحانی، رضا امین ۱۸۴  
 سبحانی، محمد تقی ۳۳۷  
 سبزواری، حمید ۴۱۷، ۴۱۸  
 سبزواری، ملاهادی ۳۸۳  
 سپهری، سهراب ۵۸۸، ۷۳۹  
 سپهسالار، میرزا حسین‌خان ۳۶۷  
 ستارخان ۷، ۲۰، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۶  
 ستوده، غلامرضا ۴۴۷  
 ستوده، منوچهر ۶۱۹، ۷۰۶  
 سجادپور، سید محمدکاظم ۶، ۱۷۰  
 سر دنیسن، رأس ۴۳۹  
 سراج‌الدین علی‌خان آرزو ۶۳۵  
 سرشاد، محمدرضا ۴۴۹  
 سرمد، صادق ۴۵۵  
 سرمدی، پارسا ۲۳۱  
 سرهنگ کمند ۱۱۳  
 سروش، عبدالجبار ۷۵۱  
 سریر، محمد ۶۹۱، ۶۹۵، ۷۰۰  
 سعادت، اسماعیل ۴۵۷  
 سعدی ۲۱، ۸۳، ۸۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴،  
 ۱۳۵، ۱۵۱، ۲۰۴، ۲۵۵، ۳۶۲، ۳۶۶

- شارلمان ۵۴۱، ۵۴۲  
 شاملو، ولی قلی بیگ ۵۹۶، ۶۱۰  
 شاه اسماعیل ۱۸۴، ۲۰۱، ۶۱۵  
 شاه سلطان حسین ۳۷۸  
 شاه طهماسب ۱۸۴  
 شاه عباس ۶۹، ۳۶۶، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱  
 شاهرودی (آیت‌الله) ۱۶۶  
 شاهسواریان، آودیس ۴۴۶، ۴۵۸  
 شاهنده، عباس ۴۵۳  
 شاه‌نعمت‌الله ولی ۳۷۸  
 شایا (رئیس دیپرستان فردوسی) ۲۴۶  
 شایگان، داریوش ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۵۹  
 شبستری، میرزا محمد ۱۷  
 شبستری، شیخ محمود ۱۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۳۳، ۲۵۸، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴  
 شبستری، شیخ‌عبدالله ۳۶۹  
 شبول ۳۳۸  
 شجریان، محمدرضا ۴۲۴  
 شجریان، همایون ۲۶۴  
 شروانی، محمد مقتدی خان ۶۱۰  
 شریف عمادالدین عبدالرحیم عباس  
 هاشمی ۵۴۳  
 شریف‌آباد ۳۵۱  
 شریف‌اف، بای‌مراد ۳۱۶  
 شریف‌اف، حامد ۴۴۶
- سلیم‌اوف، ناصرجان ۷۱۹  
 سلیمی، تیمور ۱۱۴  
 سمرقندی، دولت‌شاه ۳۷۹  
 سمرقندی، رحیم‌هاشم ۴۴۸  
 سمرقندی، شهزاده ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰  
 سمیعی، احمد ۴۵۹  
 سنایی ۳۶۵، ۳۸۹، ۵۷۸  
 سهیلی، علی ۴۵۲، ۶۴۸  
 سیاح، حمید ۴۵۲  
 سیاح، فاطمه ۴۵۲  
 سیاحی، غلام‌عباس ۵۵۹  
 سیاسی، علی‌اکبر ۲۳۲، ۶۴۸، ۶۴۹  
 سیاوش ۶۱۴  
 سید احمد صفوی ۳۸۸  
 سید ضیاء ۳۸۸  
 سید طاهرالدین بن شمس‌الدین بمی ۳۸۲  
 سیدا ۴۶۹  
 سیدتقی‌الدین محمد کرمانی ۳۸۷  
 سیدزاده، نارمحمد ۷۰۶، ۷۱۵، ۷۱۶  
 سیدشریف ۴۵۱  
 سیدی، شیرین ۸، ۵۵۷  
 سیدی، مهدی ۴۶۹، ۴۷۲، ۵۵۸، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۱۹، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲  
 سیف‌الدین باخرزی ۳۷۵، ۳۷۶  
 سیف‌الدین طوخی ۵۴۴  
 سیف‌الدین قلاوون ۵۴۸  
 سیم‌الدین، دادخدا ۷۰۵، ۷۱۹  
 شارپ، پال ۱۵۴



- شریف‌اف، رحیم ۴۴۶  
 شریف‌اف، واحد ۴۴۶  
 شریفی، هدیه ۵۶۵  
 شعبی ۵۲۶  
 شعر دوست، علی اصغر ۸۰، ۸۲، ۴۶۶، ۵۷۰، ۷۱۱  
 شفیع کدکنی، محمدرضا ۴۶۶، ۴۶۸  
 ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۲، ۶۲۰، ۶۳۷  
 ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۵۹  
 شفیق اورنگ‌آبادی ۶۳۵  
 شقاقی، حسن خان ۶۴۸  
 شکرچی زاده ۴۲۰  
 شکوری بخارایی، محمدجان ۳۲، ۳۴، ۱۲۱، ۲۰۸، ۲۹۶، ۵۸۷، ۵۹۳، ۷۰۴  
 ۷۱۹  
 شلر ۶۴۴  
 شمال‌اف ۱۲۱  
 شمس تبریزی ۱۸۶، ۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۳  
 شمشیری، رضا ۶، ۱۷۴  
 شمیسا، سیروس ۶۳۶، ۶۴۰  
 شهاب‌اوا ۴۵  
 شهاب‌الدین (پادشاه غزنین) ۵۳۸  
 شهاب‌الدین بشیر ۵۴۴  
 شهاب‌الدین سهروردی ۳۷۹، ۵۲۶، ۶۸۴  
 شهاب‌الدین غوری ۵۲۶  
 شهشمانی ۳۹۲  
 شهیدنورایی، حسن ۴۵۳  
 شهیدی، عبدالوهاب ۲۶۵، ۴۲۳  
 شوش ۳۴۹، ۴۳۱، ۴۳۲  
 شوکت بخارایی ۴۶۹  
 شول‌لاتور، پیتر ۶، ۶۸، ۷۰  
 شیبانی‌خان، محمد ۷۳۴  
 شیخ ابواسحاق کازرونی مرشد ۳۸۳  
 شیخ احمد روحی ۳۹۱  
 شیخ اشراق ← سهروردی  
 شیخ امین‌الدین تبریزی ۳۷۷  
 شیخ اوحدی ۳۷۹  
 شیخ جمال‌الدین عرب ۳۸۳  
 شیخ حسن بلغاری ۳۷۷، ۳۸۳  
 شیخ حسین اشوئی ۳۸۳  
 شیخ عبدالحسین حجتی ۳۸۳  
 شیخ علی بابا ۳۸۵  
 شیخ عماد ۳۸۳  
 شیخ محمدرضا ۳۸۵  
 شیخ مصلح‌الدین ۵۱۸  
 شیدا، یحیی ۱۹۰  
 شیر پیرینی ۴۲۸  
 شیرانی، حافظ محمودخان ۴۵۰، ۴۵۸  
 صابر، بازار ۲۶۲، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۱  
 صابری (سفیر) ۲۳۱  
 صاحب شمس‌الدین ۵۳۶  
 صاحبکار، ذبیح‌الله ۶۳۷  
 صاحب‌نظر، اصل‌الدین ۲۹۵  
 صادق دقیمی، کیانوش ۵۵۹  
 صادق‌اوا، یولتان ۷۳۹  
 صادقی، علی‌اشرف ۲۷، ۴۲۳، ۵۵۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۶

- صالح آباد ۶۱۴  
صائب تبریزی ۲۴۴، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۵،  
۶۰۸، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸
- صباح، حسن ۳۸۲  
صباحی، گنجعلی ۱۹۰  
صدرروازه ۳۴۷، ۳۵۱  
صدام حسین ۱۱۵  
صدری‌نیا، باقر ۵۸۲، ۵۹۳  
صدیراف، رضوان ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،  
۳۰۶، ۳۰۷
- صفا، ذبیح‌الله ۴۵۸، ۶۳۶، ۶۴۰  
صفر، عمر ۷۴۷، ۷۴۸  
صفت، داریوش ۶۹۰  
صفوی، عطاالله ۱۱۹  
صفی‌اوا، گلرخسار ۱۲۱، ۴۱۷، ۴۷۰،  
۴۷۱، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۸۸، ۵۹۱، ۷۱۹  
صلاح‌الدین ایوبی ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۹،  
۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۹  
صلاح‌الدین یوسف بن ایوب ۵۳۳، ۵۴۸  
همچنین ← صلاح‌الدین ایوبی  
صلاح‌الدین‌اُف ۱۳۵  
صمد، ولی ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۰۸، ۴۴۵،  
۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۸، ۷۱۴، ۷۱۵
- صمداف، رودکی ۲۲۹  
صمدی، لیلی ۴۵  
صمدی، مهین‌السادات ۵۶۵  
صمصام‌الدوله ۵۵۵، ۵۵۶  
صورتگر، لطفعلی ۴۵۵، ۵۸۷  
صوفیان ۳۶۵  
صیادی، مژگان ۵۶۵
- ضمیراف، بلخیار ۳۰۴  
ضیای رفعت، احمد ۷۵۰
- طاشکپری‌زاده ۳۶۱  
طالقان ۵۷، ۶۹۲  
طالقانی (آیت‌الله) ۳۸۶  
طه‌راف ۴۲۳  
طاهرجانوف، ع. ۴۴۲  
طاهری خسروشاهی، محمد ۸، ۵۹۴  
طاهری عراقی، احمد ۳۸۷  
طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم ۱۷  
طباطبایی (معلم ادبیات) ۲۴۶، ۲۴۷  
طبری، احسان ۴۵۳  
طرزمی، زکریا ۶، ۲۷، ۱۷۵  
طغاجارنویان ۳۸۷  
طغرل بیک ۵۳۱  
طغیان، محمدیونس، ۴۵۰  
طلیعه، باقر ۲۴۹  
طهماسب‌میرزا مؤیدالدوله ۳۷۴  
طوسی، مهرداد ۵۶۵، ۵۶۷  
طوسی ۱۹۶
- ظریفی، همراه‌خان ۳۳، ۵۶۳  
ظهوراف، شکورجان ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۸،  
۳۳۰  
ظهیرالدین بائُر ۳۶۱
- عارف شیرازی، محمدبن محمد ۵۹۶،  
۵۹۸، ۶۱۰

- عاشوری، ناصر ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵  
عاصمی، سراج‌الدین ۶۳۱  
عاصمی، محمد ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۹۶  
عالم‌پور، محی‌الدین ۲۶۶، ۲۶۷  
عامری، جوادخان ۶۴۸  
عباس‌پور، هومن ۵۶۷  
عباسی داکانی، پرویز ۶۳۸، ۶۴۰  
عباسی، آئوش ۲۴۷  
عباسی، محمد ۴۵۴، ۵۹۲  
عبدالجبار، طاهر ۵۵۹  
عبدالرحمان جامی ۳۳، ۸۷، ۱۴۲،  
۲۶۲، ۳۱۹، ۳۶۲، ۳۷۹، ۳۹۰، ۴۴۹  
۵۰۵، ۵۶۴، ۶۳۳، ۷۳۷  
عبدالرحمان ناصر ۵۳۱، ۵۴۸  
عبدالرشیدی (نویسنده) ۳۸۸  
عبدالغنی خان قرخ‌آبادی، محمد ۶۱۰  
عبدالقادر بغدادی ۴۴۲  
عبدالقادر بیدل دهلوی ۸، ۲۳۵، ۶۳۳،  
۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰  
عبدالکریم سمعانی ۵۳۸  
عبدالله بن خُدافه سهمی ۵۲۵  
عبدالله رودکی ← رودکی  
عبدالله، صفر ۷۳۸، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۵۵،  
۷۵۷  
عبدالله یف، سعدالله ۷۱۱  
عبدالملک مروان ۵۲۶  
عبدالمؤمن خان ۶۱۶  
عبیدالله بن نصر بن مارستانیه ۵۲۷  
عبیدزاکانی ۳۶۲، ۳۸۴
- عثمان ۸۵، ۸۷، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۱،  
۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۳، ۵۵۴، ۵۵۵  
عثمان‌اف، ابراهیم ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۱،  
۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۳  
عثمان‌زاده، عثمان‌علی ۸۵، ۸۷  
عثمانوف، م.ن. ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۶  
عجمی، رستم ۵۶۷  
عراقچی، سیدعباس ۵۰  
عراقی، عزالدین ۳۱۲  
عراقی، فخرالدین ۳۸۰  
عرب‌زاده طوسی، علی ۱۹۵  
عرفی شیرازی ۶۳۸  
عزالدین ترکمانی ۵۴۲  
عزالدین مسعود ۵۴۳  
عزیزالدوله ۳۸۵  
عزیزی، ارتور ۲۴۷  
عسقلانی ۵۲۴  
عسکری، علی ۵۵۹  
عصازاده ۱۲۸، ۱۳۰  
عصایف ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۰  
عضدالدوله بویه‌ای ۵۵۵  
عطایی، زلفیه ۴۵  
عظمت، اردنی ۶۹  
عظیم، محمدعبدالغنی ۷۱۹  
عظیما ۶۵۹  
عظیم‌پور، پوپک ۶۹۸، ۷۰۰  
علاءالدوله سمنانی ۳۷۷  
علاءالدین قونوی ۵۵۲  
علاءالدین محمد خوارزم ۵۳۸

- غلامه قزوینی ۶۵۴  
 علوی خوبی، سید ابراهیم ۳۸۴  
 علوی، بزرگ ۴۳۸، ۴۵۳، ۴۵۶  
 علی بن عیسی ۵۲۹  
 علی بوکسور ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶  
 علی طهماسب قلی ۶۰۸  
 علی اف، رستم موسی ۴۲۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۶  
 علیجانی، رضوان ۵۶۵  
 علی رجباف، عسکر ۴۲۳  
 علیشاه ۳۷۳، ۳۹۲، ۳۹۷  
 علی قلی خان مهندس الدوله ۶۴۸  
 علی مردان، امریزدان ۲۵۳  
 علی یف، رستم ۴۴۳  
 عماد اصفهانی ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۵۲  
 عمادالدین زنگی ۵۴۳  
 عمارة مروزی ۵۷۸  
 عمرخیام ۵۰۵  
 عمرنسا ۷۰۶  
 عمید الدوله ۳۸۵  
 عنان، کوفی ۵، ۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۳۹، ۶۶۲  
 عنایت، حمید ۴۸۱، ۴۹۰، ۶۵۹  
 عنایتی ۱۹۵  
 عوضاف، مختار ۷۴۰  
 عینی، صدرالدین ۳۲، ۳۵، ۳۴، ۳۵، ۲۹۶، ۳۱۷، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۷، ۵۰۴، ۵۰۵  
 عینی، کمال الدین ۴۲۰، ۴۴۷، ۴۷۱  
 عیوضی، رشید ۱۸۴  
 غالب دهلوی ۶۳۸  
 غبار ۶۱۵  
 غروی اصفهانی، محمدحسین ۱۷  
 غفاری، هادی ۴۲۱  
 غفوراف، باباجان ۳۲، ۴۴۹، ۵۶۴، ۷۱۷، ۷۵۴  
 غلاماوا، ارکین آی ۴۰۰  
 غنی، قاسم ۲۳۲  
 فاتح عبدالله ۱۴، ۱۵، ۵۹۲، ۵۹۳، ۷۰۳  
 فارابی ۶۸۴  
 فارس الدین آقوش مسعودی ۵۴۳  
 فاطمه باجی ۳۹۳  
 فتحعلی شاه ۳۷۳، ۳۸۶  
 فتحی خُشکنابی ۴۴۳  
 فتوحی رودمعیجی، محمود ۶۳۷، ۶۴۰  
 فخرالدین عراقی ۳۷۹  
 فخرالدینی، فرهاد ۱۹۰  
 فخرالشیعہ ← مجتهد شبستری، میرزا کاظم آقا  
 فرانک، آیرین ۳۵۹  
 فرایدسون، الیوت ۴۷۷  
 فرخزاد، فروغ ۴۵۵، ۵۸۸، ۷۳۹  
 فرخیار، شهاب الدین ۱۹۹  
 فردوسی ۸، ۲۰، ۶۹، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۴، ۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷

- فیوضات، ابوالقاسم ۲۴۹، ۲۵۰، ۴۵۸، ۴۷۵، ۴۸۳، ۴۹۲، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۲۸، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۷۱، ۵۷۸، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۹، ۶۳۵، ۶۴۶، ۷۰۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۳۷
- فردی، اصغر ۴۱۷، ۴۱۹
- فرقانی ۲۳۱
- فرهاد ۱۸۲
- فرهنگی، عادل ۳۵۹
- فروهوشی ۶۱۴
- فروتن، غلامحسین ۴۵۳
- فروود ۶۱۴
- فروغی، محمدعلی ۲۳۲، ۴۵۶، ۶۵۴
- فروم، اریک ۴۷۷
- فربیس وُلف ۴۵۶
- فریمان ۴۴۱
- فریور، عبدالله ۲۵۰
- فریور، غلامرضا ۴۵۲
- فضل الله بن روزبهان خنجی ۶۱۷
- فطرت، عبدالرئوف ۴۴۸
- فغانی، حجت الله ۲۳۱
- فغفور ۵۴۹
- فلورانس دانیلز، اوگوچی ۵، ۶۲، ۶۷۹
- فولادوند ۶۵۹
- فولتز، ریچارد ۱۰۹
- فوللرس، یوهان ۴۳۸
- فیروز، مریم ۴۵۳
- فیروزآبادی، سید محمد ۱۷
- فیروزبخت ۱۴۸
- فیض الله اف، ملاشریف ۴۴۶
- قاسم اف، خلیل ۴۴۶
- قاسمی، احمد ۴۵۳
- قاسمی، ساسان ۵۶۵
- قاسمی، مسعود ۷، ۲۰۷
- قاضی سیواس ← لصف الله بن ابویوسف حلیمی
- قدسی، غلامرضا ۶۳۷
- قدوسی، محمدحسین ۶۱۹
- قراحصاری، حسن ۵۷۶
- قرشی ۷۰۸، ۷۱۳
- قُرشی، امان الله ۴۲۶
- قرهسو، مریم ۶۹۹، ۷۰۰
- قریب ۴۵۶
- قریب، عباس ۴۵۳
- قریب، غلامحسین ۴۵۳
- قریب، مهدی ۴۴۳، ۴۵۳
- قرببی، حسن ۸۷، ۴۱۰، ۵۶۵، ۷۵۱
- قزوه، علی رضا ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۱
- قشونچی ۶۱۶
- قطب الدین محمود شیرازی ۵۳۶
- قطبی ۴۱۷
- قطران تبریزی ۵۸۴
- قلقشندی ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۵۱، ۵۵۳-۵۵۵
- قلی قصاب شتربانی ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰
- ۱۹۱، ۱۹۳
- قلیچ ارسلان ۵۴۶

- قمی، قاضی احمد ۶۱۰  
 قناعت، مؤمن ۳۲، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۲۱،  
 ۵۹۱، ۵۸۶، ۴۱۷، ۲۹۶، ۱۲۸  
 قهرمان، محمد ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۱  
 قوام، احمد ۲۳۲، ۴۵۴  
 قونبایف، آبی ۷۴۲، ۷۴۴  
 قویم، عبدالقیوم ۴۵۱  
 قیوم‌اف ۲۲۴
- کاردگر، یحیی ۶۰۰، ۶۱۱  
 کاشانف، سیحان ۵۶۳، ۵۶۸  
 کاشانی، سپیده ۴۱۷، ۴۱۸  
 کاظم بگ ۴۴۰  
 کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین ۶۵۴، ۶۵۷  
 کاظمی، امیر ۵۶۵  
 کاظمی، سیامک ۳۵۸  
 کاظمی، محمدکاظم ۶۳۹، ۶۴۰  
 کاظمی، مشفق ۶۴۸، ۶۵۴  
 کالون، ژان ۴۸۱  
 کرابی، حسن ۷، ۲۳۶  
 کربلایی، حافظ حسین ۵۸۵، ۵۹۲  
 کرزن، جرج. ن ۶۱۴، ۶۱۹  
 کرم ۱۸۲  
 کرمانی، فؤاد ۳۸۱  
 کرمر، جونل ۶۵۳، ۶۵۹  
 کریستن‌سن، آرتور ۴۳۶، ۴۳۹، ۶۴۶،  
 ۶۵۹  
 کریشنا منون ۶۴۵  
 کریم‌خان زند ۳۸۴  
 کریمسکی، آ. و. ۴۳۹، ۴۴۱
- کریمی، طالب ۷۴۶ ← آذرخش  
 کسرای، سیاوش ۴۵۵  
 کسروی، احمد ۶۵۰، ۶۵۴  
 کشاورز، کریم ۴۵۳، ۶۱۹، ۶۵۹  
 کلان اوا ۴۵  
 کلاویس، ولفرام ۳۵۹  
 کلدی، گل‌نظر ۱۲۸، ۵۶۳  
 کلیم کاشانی ۶۳۸  
 کمال خجندی ۳۳، ۳۷، ۸۷، ۸۹، ۹۰،  
 ۹۲، ۱۴۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۸۹، ۴۱۹،  
 ۵۱۰، ۵۶۱، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۸۴، ۵۸۵،  
 ۵۹۳، ۵۸۶  
 کمال، حمزه ۵، ۴۲، ۱۱۹  
 کمال‌الدین محمد بن قاسم شهرزوری  
 ۵۴۳  
 کمال‌اف، جوهره ۴۴۶  
 کمال‌اف، روشن ۴۴۶  
 کمیسارف، ۴۵۲  
 کمیسبایف، اتگین ۴۵۱  
 کنعان اورن ۳۹۳  
 کنوبلاخ، هویرت ۶۴۵، ۶۵۹  
 کوروش ۳۸۲، ۳۸۳  
 کوزیراف ۲۹۲  
 کوه‌زاد، آرون ۶۲۴  
 کوهنل، ارنست ۴۳۹  
 کیانفر، جمشید ۶۱۱  
 کیانوری، اختر ۴۵۳  
 کیانوری، نورالدین ۴۵۳  
 کیانی، محمدیوسف ۳۵۹  
 کیخسرو ۶۱۴

- کیمیایی ۱۴۸  
کی نوش، حسن ۷۱، ۷۳، ۲۰۲، ۲۰۵، ۴۱۵
- کیوانی، مجدالدین ۳۶۸، ۳۷۰  
کیویج، یازنوس ۴۴۱
- گاریارف، ولادیمیر ۳۱۵، ۳۲۸، ۳۲۹  
گاندی ۶۴۵
- گرامی، نگار ۵، ۶۲، ۶۶  
گروزیئسکی، ا. ای. ۴۳۹  
گروسه، رنه ۶۱۶، ۶۱۹  
گزنفون ۳۵۷
- گلچین معانی، احمد ۵۹۶، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۴۰
- گلزادیان، ساموئل ۴۴۱  
گل گلاب، حسین ۴۵۳  
گل محمدی، احمد ۶۵۸  
گلمرادزاده، پیوند ۲۸۷  
گنجه‌ای، داوود ۶۹۰، ۷۰۰  
گُواخاریا ۴۴۵  
گوته ۷۴۳  
گوئیان ۴۲۸  
گودرز، م. ۴۴۴، ۴۵۹  
گورباچف ۴۱۷، ۷۲۵  
گورکی، ماکسیم ۵۰۵  
گوزلیان، ل. ۴۴۲
- گیرس، گیورگی فیودُرویچ ۴۴۴  
گیرشمن، رومن ۴۲۷، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۹  
گیوناشویلی، جمشید ۴۴۵
- لاهوئی، ابوالقاسم ۳۴، ۳۵، ۴۴۰، ۴۴۷  
۴۴۸، ۴۶۷، ۵۰۵، ۵۸۶، ۵۸۷  
۵۹۲، ۵۹۳  
لاهوئی، س. بانو ۴۴۰  
لاهوئی، لیلی ۴۴۴  
لایق شیرعلی ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۲۶۷، ۲۹۰، ۲۹۶، ۴۱۷، ۴۲۳، ۵۸۸، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲  
۵۹۳، ۷۵۷  
لباف خانیکی، رجبعلی ۸، ۵۷۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۲۰، ۷۰۶  
لباف خانیکی، میثم ۶۲۰  
لبیبی ۵۷۸  
لطف‌الله بن ابویوسف حلیمی ۵۷۶  
لطفعلی بیگ آذر ۵۹۸  
لطفعلی خان زند ۳۹۰  
لعزاد، عبدالخالق ۱۰۹  
لقمان، طالب ۴۷۰، ۴۷۱  
لیگران، ب. و. ۴۴۰  
لَمْسِدِن، مَتیو ۴۳۷  
لَندوئِر، ساموئل ۴۳۸  
لنین ۱۰۴، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۴۰، ۴۴۶  
۴۹۸، ۶۳۱  
لهراسب ۳۸۲، ۳۸۳  
لوارصاب گرجی ۳۸۳  
لواسانی، شاپور ۴۲۷  
لوتر، مارتین ۴۸۱  
لوزیئسکی، م. ۴۴۰  
لوط ۳۸۴

۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۲،  
 ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،  
 ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶،  
 ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۹۹،  
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱،  
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،  
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،  
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،  
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،  
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶،  
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵،  
 ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،  
 ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،  
 ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵،  
 ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱،  
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،  
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲،  
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱،  
 ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹،  
 ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵،  
 ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵،  
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۴،  
 ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۶۳، ۴۷۴، ۴۸۸،  
 ۴۸۹، ۴۹۷، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۱،  
 ۵۲۲، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰،  
 ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۵،  
 ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۵، ۶۱۲، ۶۲۱، ۶۲۲،  
 ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹،  
 ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۷۵، ۶۸۹، ۷۰۳، ۷۱۵،  
 ۶۳۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۳۲، ۷۳۶  
 مجتهد، علیرضا، ۷، ۲۲۲

لوکونین، ولادیمیر گریگورویچ (گریگوری  
 ویچ) ۶۱۵، ۶۲۰  
 لویزن ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۸  
 لویسن، لئونارد ۳۶۸  
 لویی واندنبرگ ۶۱۴  
 ماجدی، علی ۳۳۰  
 مادلونک ۳۶۲  
 مارژ، نیکولای ۴۴۱  
 مارزلف، اولریش ۵۶۸، ۵۶۷  
 مارکس ۶۵۶  
 مارکوپولو ۳۵۲  
 مازندرانی، وحید ۶۱۹  
 ماسه، هانری ۴۳۹، ۴۵۶  
 مافی، عزت‌الله ۳۵۸  
 ماکان، ژرنر ۴۳۷  
 ماکسیموف ۴۵۲  
 مأمور، سید علی ۱۰۸  
 مأمون عباسی ۵۳۲  
 مایل هروی، نجیب ۶۰۷، ۶۱۰  
 مایس تیتانوس ۳۵۲  
 متز، آدام ۶۵۹  
 متسکیویچ، آدام ۷۴۳  
 متقی، محمدعلی ۸، ۶۲۱  
 مجاهدی ۲۴۸  
 مجتبابی، فتح‌الله ۴۹۱، ۴۷۵  
 مجتهد شبستری، علی اشرف ۵، ۶، ۷،  
 ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲،  
 ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۳،  
 ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۸،



- محمد علی میرزا ۳۹۱، ۳۹۲  
 محمد کریم خان ۳۸۴  
 محمد نیازاف ← مینیا زوف  
 محمد آف، باباخان ۵، ۴۰  
 محمد بن محمد بن حسین پرده دار و ظانقی  
 ۵۵۱  
 محمد بن منور ۶۲۰  
 محمد حسن میرزا ۲۴۹  
 محمد خان شیبانی ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸  
 محمد رضا شاه ۱۱۲  
 محمد زمان نقاش ۳۶۱  
 محمد شاه سلجوقی ۵۳۶  
 محمد طاهر نصرآبادی ۵۹۸  
 محمد علی میرزا ۳۹۲  
 محمد فاضل بیک اندیجانلی ۶۰۵  
 محمد قلی سلیم ۶۳۷  
 محمدی خراسانی، علی ۷۱۸  
 محمدی، جلال ۶۳۸، ۶۴۱  
 محمدی، عبدالرضا ۷، ۲۲۹  
 محمدی، عصمت ۲۶۷  
 محمدی، محمود ۲۸۱  
 محمدی ۱۳۳، ۲۳۰  
 محمدیاری، بهمن ۵۵۹  
 محمود پسر سبکتکین غزنوی ۵۴۷  
 محموداف ۷۰۵  
 محموداف، محی الدین ۴۱۷  
 محمود آف، منصور ۲۰۸  
 محمودی، سید علی ۷، ۲۳۲  
 مختاراف، احرار ۷۰۸  
 مختاری ۴۵۱، ۴۵۶
- مجتهد شبستری (آیت الله) ← مجتهد  
 شبستری، میرزا کاظم آقا  
 مجتهد شبستری، حسین ۱۸  
 مجتهد شبستری، عادل ۷، ۲۲، ۲۲۴  
 مجتهد شبستری، عارفه ۷، ۲۲، ۲۱۹  
 مجتهد شبستری، علیرضا ۲۲  
 مجتهد شبستری، محسن ۱۸، ۲۸  
 مجتهد شبستری، محمد ۱۸، ۱۹۲، ۲۳۳،  
 ۵۸۳  
 مجتهد شبستری، محیا ۷، ۲۲، ۲۲۷  
 مجتهد شبستری، میرزا کاظم آقا ۱۶، ۱۷،  
 ۱۸، ۱۹، ۱۷۵  
 مجتهد، حسین ۷، ۱۸، ۲۱۱  
 مجتهد، سیمین ← سیمین بابایی  
 مجددی، غلامحسین ۶۳۹، ۶۴۱  
 مجدفر، حاج قلی ۱۸۹  
 مجدفر، مرتضی ۱۸۹  
 مجیدزاده ۶۱۴  
 محبوب، محمدجعفر ۴۵۶  
 مَحْدَأف، مَزاری ۲۰۸  
 محزون، محمد ۱۹۰  
 محقق داماد، سید مصطفی ۸۶  
 محقق، مهدی ۵، ۱۱، ۱۵، ۳۸۲، ۵۵۸،  
 ۵۷۰، ۵۷۱  
 محمد بن طغج اخشید ۵۳۸  
 محمد بن محمد انباری ۵۳۸  
 محمد بن ملشکاه سلجوقی ۵۴۳  
 محمد بهجة الاثری ۵۵۲  
 محمد شاه ۳۹۲  
 محمد عبدالغنی فرخ آبادی ۵۹۸

- مدائتی ۴۵۶، ۵۵۱  
 مدرس تبریزی خیابانی، محمدعلی ۳۷۰،  
 ۵۸۰، ۶۱۰  
 مدرّس خیابانی ← مدرس تبریزی خیابانی  
 مدقق یزدی، احمد ۶۴۱  
 مدیرشانه‌چی، محسن ۲۳۳، ۶۳۳، ۷۱۴،  
 ۷۱۶، ۷۱۸  
 مرآت، اسماعیل خان ۶۴۸  
 مرادی طادی، محمدرضا ۸، ۶۴۲  
 مرادی، منوچهر ۷، ۲۳۶  
 مردان اف ۶۹  
 مرشد گوران ۳۷۲  
 مرغیان ۶۱۵  
 مرم، گرد ۵، ۴۸، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۷،  
 ۳۲۸، ۳۲۹  
 مردنی تبریزی، شیخ زین‌العابدین ۱۷  
 مروارید، محمدرضا ۳۵۹  
 مزدک شیوعی نسائی ۳۸۱  
 مزلو، آبراهام ۴۷۷  
 مستظهر ۵۴۳  
 مستعلی شاه ← حاجی زین‌العابدین  
 مستنصر بالله فاطمی ۵۲۹  
 مسعودی، علی بن حسن ۷، ۳۳۷، ۳۳۸،  
 ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴،  
 ۳۴۵، ۳۸۱  
 مسکوب، شاهرخ ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹،  
 ۶۵۹  
 مسلمانیان قبادیانی، رحیم ۴۴۵، ۴۴۷،  
 ۴۵۸، ۵۵۹
- مُسیلمه کذاب ۵۳۵  
 مشتاق‌مهر، رحمان ۵۸۲  
 مشحون، حسن ۶۹۰، ۶۹۳، ۷۰۰  
 مشرف نفیسی، حسن خان ۶۴۸  
 مصاحب، شمس‌الملوک ۴۵۳  
 مصاحب، غلام‌حسین ۴۵۳، ۴۵۷  
 مصاحب، محمود ۴۵۳  
 مصدق، محمد ۲۳۲، ۴۵۴  
 مصطفی بن احمد چاووش ۵۷۷  
 مصفا، نسرین ۷، ۸، ۲۳۷، ۶۶۰  
 مطربی سمرقندی ۳۶۲  
 مظاهری، علی ۳۵۹  
 مظفرالدین شاه ۳۸۶  
 مظفرعلی شاه ۳۷۳، ۳۹۱  
 مظفری، سید ابوطالب ۲۶۶  
 مظهرالدین ۶۲۳  
 معتصم ۵۲۵  
 معتضد مکنتی ۵۴۳  
 معتمد دماوندی، ابوالمکارم ۴۵۴  
 معتمدی، اسفندیار ۲۷، ۹۸  
 معجز شبستری، میرزا علی ۲۵۸  
 معراجی، میرکریم ۱۸۵  
 معراجی سعید، فخرالسادات ۱۹  
 معراجی سعید (میر ابوالقاسم) ۲۱۱  
 معروفی، معروف ۷، ۲۴۵  
 معصومی، بهرام ۴۴۵  
 معطرعلی شاه ← آقا مهدی  
 معیری، رهی ۴۵۵، ۶۳۷  
 معین، محمد ۴۲۷، ۵۷۸، ۶۱۹  
 معینان، علی اصغر ۳۹۰

- مفصل بن ابی الفضائل ۵۴۳  
 مقام معظم رهبری ← خامنه‌ای  
 مقدسی، مهناز ۵۶۵، ۵۶۷  
 مقدم، حسن ۶۴۸  
 مقدم، میرزا حسن خان ۳۶۷  
 مقراضیان ۲۱  
 مقریزی ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۴۵  
 مقوفس ۵۵۳  
 مک گرگر. کنل سی. ام ۶۱۴، ۶۲۰  
 ملااحمد، میرزا ۲۶۰، ۵۶۳، ۵۶۶، ۷۰۶، ۷۱۶  
 ملافتح‌الله ۱۷  
 ملاحمی ۳۶۲  
 ملک شهمیرزادی، صادق ۳۵۸  
 ملک عادل ایوبی ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۴۷  
 ملک ناصر محمد بن قلاوون ۵۴۴  
 ملک الشعرا بهار، محمدتقی ۴۵۲، ۴۵۶، ۶۳۶، ۶۴۱، ۶۵۴  
 ملک‌زاده، مهدی ۴۵۳  
 ملک‌منصور (فرمانروای حماة) ۵۳۵  
 ملکه ایرن ۵۴۹  
 ملکوتی سراپی، میرزا مسلم ۱۷  
 ملکی ۱۲۲، ۱۴۰، ۴۲۲  
 ملکی، عباس ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۹۰، ۳۵۸  
 ملکی، خلیل ۴۵۳  
 ملیح‌ای سمرقندی ۷۱۷  
 منجد، صلاح‌الدین ۵۲۲  
 منجیک ترمذی ۵۷۸، ۵۸۴  
 منزوی، علینقی ۶۵۴
- منشوری، مسعود ۲۸۱  
 منشی، علی‌اکبر ۳۷۳  
 منظری، علی‌رضا ۳۵۹  
 منوچهری دامغانی ۷۳۳  
 منیازاف ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۲۰۸، ۲۶۰، ۴۲۱  
 مهدوی دامغانی، مهدی ۳۳۷  
 مهدی عباسی (خلیفه) ۵۴۹  
 مهدی‌بهشت، محسن ۴۵۹  
 مهدب علی بن عیسی نقاش ۵۲۷  
 مهرالنسا ۴۵  
 مهربان، جواد ۶۳۷، ۶۴۱  
 موت‌گنیز، فرانکلین ۴۳۹  
 موجانی، سیدعلی ۷، ۲۵۱، ۶۰۴  
 موحد، محمدعلی ۱۴، ۲۷، ۳۹۲  
 مؤذنی، علی محمد ۶۳۳، ۶۴۱  
 مورایا ۳۸۸  
 موسوی گرمارودی، سیدعلی ۸، ۴۶۶، ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۶۸  
 موسوی ملکی، سید جلیل ۱۷  
 موسوی، سید رسول ۷۹، ۸۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۵۹  
 موسوی، سید عباس ۸۶، ۸۷  
 موسویان، سید حسین ۲۸۱  
 موسوی‌پور ۳۷۸  
 مول، ژول ۴۳۸، ۴۵۶  
 مولانا ۳۳، ۸۷، ۹۵، ۱۰۵، ۱۷۹، ۲۸۹، ۴۲۲، ۵۹۹، ۶۰۹، ۶۲۱، ۶۲۸  
 مولوی ← مولانا  
 مولی محمد بن عبدالله ۵۲۶

- مؤتمنی (نقاش) ۲۴۷  
 مؤمنی، آتوسا ۵۶۵  
 میخانیلوف ۴۵۲  
 میرسنجری، مهرداد ۵۶۵  
 میراحمدی، مریم ۲۸۶  
 میرآفتاب ۶۵۹  
 میربابایف، عزیز ۲۰۸  
 میرحسین دوست سنهلی ۵۹۸  
 میرخلف، سید کمال ۶۷۵  
 میرسیدعلی همدانی ۳۳، ۱۲۲، ۱۲۴،  
 ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵،  
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۲، ۲۸۹، ۵۲۱، ۵۶۱،  
 ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۷۴  
 میرزا آقاخان بردسیری ۳۸۱، ۳۹۱  
 میرزا آقاسی ۳۶۷  
 میرزا حسین استروشنی (ایستروشنی)  
 ۶۰۵  
 میرزارضا ۳۹۱  
 میرزا شکورزاده ۱۴، ۳۳، ۵۵۹، ۵۹۲،  
 ۵۹۳، ۷۱۶  
 میرزا عبدالله ۶۱۷  
 میرزا علی خان روحی ۳۹۱  
 میرزا محمدرضا چلبی تبریزی ۵۹۵  
 میرزا محمّدطاهر نصرآبادی ۵۹۷  
 میرزا موسی خان امین‌الملک ۲۴۹  
 میرزاباقر، طلبعه ۲۰  
 میرزازاده، سیف‌الدین ۲۰۸  
 میرزایف ۳۱۲، ۳۲۷  
 میرزایف، رمضان ۲۳۱  
 میرزایف، عبدالغنی ۷۰۶  
 میرزایف، کرامت‌الله ۶۲۴  
 میرزانیان، ظفر ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵  
 میرسعیداف، المس ۷۰۸، ۷۱۲  
 میرشکاک، یوسفعلی ۶۳۸  
 میرشکر، میرسعید ۴۲۴، ۵۸۶، ۵۹۰  
 میری، محمدرضا ۹، ۵۶۵، ۶۸۹  
 میزانی، فرج‌الله ۴۴۴  
 میکده، عبدالحسین ۶۱۹، ۶۴۸  
 میل، جان استوارت ۶۵۶  
 میناسیان، لئون ۴۴۶  
 مینورسکی ۴۴۱  
 مینوی، مجتبی ۴۵۵، ۴۹۰  
 نبات (نبات) اوغلی حسین ۱۸۹، ۱۹۱  
 ناتل خانلری، پرویز ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۸۷  
 ناجی، محمدرضا ۷۱۱  
 نادرپور، نادر ۵۸۷، ۵۸۸  
 نادرشاه افشار ۳۸۸  
 نارولا، سونیل ۵۰  
 نازاریانتس، س. ۴۴۰  
 ناصر قلاوون ۵۴۱، ۵۴۴  
 ناصرالدین الله ۵۳۳، ۵۳۱  
 ناصرالدین شاه ۱۸۲، ۳۸۶، ۳۹۱  
 ناصرالدین منشی ۳۷۵  
 ناصر خسرو قبادیانی ۴۵۱، ۵۸۴  
 ناصری، سیدحسن سادات ۶۰۹، ۶۱۰  
 ناظری، نعمت ۴۴۴، ۴۵۹  
 نامور، رحیم ۴۵۳  
 ناهیدی، پروین ۷، ۲۵۷، ۵۶۵  
 نایب اوغلی حمید ۱۹۳

- نائینی، میرزا محمدحسین ۱۷  
 نبی‌اف، رحمان ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۹۰  
 نجاشی ۵۵۳، ۵۳۹  
 نجف ۱۷، ۱۸  
 نجفی بزرگر، کریم ۳۵۳، ۳۵۹  
 نجفی، سعید ۵۶۰، ۵۶۵  
 نجم‌آبادی، محمود ۴۵۳  
 نجمی، ناصر ۶۹۸، ۷۰۰  
 ندایی، مرتضی ۵۶۵  
 نذری‌اف، جوهریگ ۲۵۳  
 نصرآبادی، میرزا محمدطاهر اصفهانی  
 ۶۴۱، ۶۴۱  
 نصرالدین اوا ۴۵  
 نظامی گنجوی ۷۳۳ ← نظامی  
 نظراف ۴۱۱  
 نظراف، طلبک ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۸، ۳۳۰  
 نظری، حمید ۲۴۱  
 نظیراف، تاشمت ۳۲۷  
 نظیری نیشابوری ۶۳۸  
 نعمت، رحیم ۵۶۰، ۵۶۵  
 نعمت‌الله‌اف، ثابت ۴۲۱  
 نفیسی، سعید ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 نقدی، رضا ۹، ۱۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۷۰۱  
 ۷۰۲  
 نقش رستم ۳۴۹، ۴۲۸، ۴۳۰، ۶۷۹  
 نگاری، طلعت ۷۰۵  
 نواب صدیق، حسن خان ۵۹۸، ۶۱۱  
 نوبان، ملک‌ناصر ۳۵۸، ۳۵۹  
 نورالدین زنگی ۵۲۶
- نورالدین محمد عوفی بخاری ۴۷۸  
 نورالدین، شمس‌الدین ۷۰۵  
 نورجان‌اف، نظام ۷۳۵  
 نورزاد، غلامرضا ۴۵۲  
 نورزاد، نورعلی ۵۶۳  
 نوری شاهرودی، محمدرضا ۲۸۱  
 نوری عثمانوف، محمد ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۷  
 نوری، سیدعبدالله ۲۹۸، ۲۹۰، ۲۹۹  
 ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱  
 ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۳۰  
 نوشاهی، عارف ۳۶۲  
 نوشین، عبدالحسین ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴  
 ۴۵۳، ۴۵۹  
 نولدکه، تئودور ۴۳۸، ۴۵۶  
 نیچه، فردریش ۶۴۳، ۶۵۱، ۶۵۹  
 نیساری، سلیم ۹۸، ۱۰۲  
 نیقفور فوقاس ۵۴۸  
 نیمایوشیج ۵۸۸  
 واعظ طبسی ۷۰۱  
 واعظی، محمود ۲۹۲  
 وایت هاوس، دیوید ۳۵۹  
 وثیقی، صادق ۴۵۲  
 وجدانی، بهروز ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۵، ۷۰۰  
 وحیدی، حسین ۴۳۵  
 ورجاوند، پرویز ۶۱۹  
 وزیری ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۲، ۳۸۴  
 ۳۹۱  
 ولایتی، علی‌اکبر ۲۱۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۶۲۸

- ۴۳۸ وُلف، فریثس  
 ۴۴۰ ولگین، پ.  
 ولی خاناف، چاکن ۷۴۲  
 ولید بن عبدالملک ۵۳۲  
 وهاب، رستم ۴۷۲  
 ویت، گاستون ۵۴۱  
 ویلیامسن، آندرو ۳۵۹  
 هاشمی، فریدون ۷۰۵  
 هادی، نبی ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱  
 هادی‌زاده، رامین ۷۲۲  
 هادی‌زاده، رسول ۴۴۴، ۵۶۳، ۷۰۵  
 ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۷  
 ۷۱۸  
 هادی‌زاده، فرنگیس ۷۳۲  
 هادی‌زاده، فریدون ۷۰۵  
 هارون الرشید ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲  
 هاشمی گلپایگانی، محمد موسی ۲۸۱  
 هاشمی ۵۶۷  
 هاکن، ج. ۴۳۹  
 هانزی ماسه ۴۳۸  
 هانزن، کوزت هایتریش ۴۳۸، ۴۵۷  
 هاید ۵۴۱، ۵۴۲  
 هدایت، رضاقلی خان ۳۷۹، ۶۱۱، ۶۳۵  
 هدایت، صادق ۴۵۳، ۶۵۰، ۶۵۴  
 هدی، عبدالاحمد ۴۱۷، ۴۱۹  
 هراکلیوس ۵۲۶، ۵۳۹، ۵۵۳، ۵۵۴  
 هرودوت ۳۵۷  
 هرورنی، پدربیک ۴۴۱  
 هروری سبزواری، سید امیر حسینی ۳۸۴  
 ۴۵۵ هشترودی، محسن  
 ۳۷۷ همام تبریزی  
 ۲۷۱ همایی‌نژاد، محمد  
 ۳۳۰ همت‌زاده، محمد شریف  
 ۵۴۸ هور و سیوس  
 ۳۵۲ هوفن، ریت  
 ۴۵۰، ۲۷۴، ۷، محمدجعفر  
 ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۲  
 ۵۵۸، ۵۷۱، ۶۴۰، ۶۴۱، ۷۰۴، ۷۱۰  
 ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸  
 ۷۳۹  
 یارشاطر، احسان ۴۵۳، ۴۵۷  
 یاسمی، رشید ۴۳۶  
 یحیی بن ربیع ۵۲۶  
 یحیی بن عدی یعقوبی ۳۴۳  
 یزدان‌پناه، مرتضی ۴۵۲  
 یزدی، مرتضی ۴۵۲  
 یعقوب‌اوا ۴۵  
 یعقوب بن زکریا کسکری دبیر ۳۴۳  
 یعقوب‌آف (باستان‌شناس) ۳۹۹، ۴۰۱  
 یغمایی، حبیب ۴۵۳  
 یلتسین، بوریس ۳۱۱  
 یوسف‌نژاد، علی اصغر ۵۶۵  
 یوسفی، سهیلا ۷۳۶، ۹  
 یوسفی، غلامحسین ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۲  
 یوسفی، مغفرت ۷۵۳  
 یوسفی، یونس ۴۰۶  
 یومورتاچی، حاج عباس ۱۸۵  
 ۶۲۰، ۶۱۷، ۶۲۰، کئلل چارلز ادوارد



## مکان‌ها

ازبکستان ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۹۷، ۲۴۲، ۲۹۲،	ایبورد ← کاخکا
۲۹۷، ۳۱۲، ۳۵۷، ۴۱۳، ۴۴۶، ۴۶۵،	احتشام (بازارچه) ۱۸۳
۴۶۷، ۶۲۵، ۶۳۸، ۷۱۲، ۷۲۴، ۷۳۸،	آذربایجان (استان) ۱۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷،
استالین‌گراډ ۱۰۴	۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴،
استانبول ۱۷۹، ۴۴۶، ۵۴۲	۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۰،
استروشن ۳۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۱	۲۵۸، ۲۸۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹،
اسفره ۷۱۷	۳۷۵، ۳۸۴، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۵۴،
اسکندریه ۳۴۳، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱،	۵۸۴، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۹،
۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴	۶۰۲، ۶۰۸، ۶۹۲، ۶۹۵
اسلام‌آباد ۵۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴	آذربایجان (کشور) ۲۷، ۱۸۵، ۲۴۲،
اشروسنه (اوراتیپه) ۷۱۷	۲۶۷، ۴۲۰، ۴۴۵، ۴۶۸، ۵۱۶، ۶۹۹
اصفهان ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۹۴، ۵۱۶،	اراک ۴۵۲
۵۶۱، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۲۰	آرال (دریاچه) ۴۳۳
افریقیه ۵۵۴	اریل ۳۴۹
افغانستان ۵۴، ۵۶، ۶۸، ۱۰۹، ۱۱۰،	اردبیل ۴۵۲
۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۴۲، ۲۶۴، ۲۶۸،	ارزروم ۵۷۷
۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱،	ارمنستان ۲۴۲، ۲۶۶، ۴۳۳، ۴۴۵، ۵۴۳،
۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷،	آرمیناژ (موزه) ۴۴۰
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۳۳،	ارومیه ۲۵۸، ۳۷۵
۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۲، ۴۰۰، ۴۱۷،	ارومیه (دریاچه) ۲۵۸، ۴۲۸



انوری (دیبرستان) ۲۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،	۴۲۰، ۴۴۱، ۴۵۰، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۶۳،
۱۸۵، ۱۸۶	۶۲۹، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۳۹، ۷۰۱،
اوراسیا ۷۹، ۲۳۶، ۳۴۸، ۷۳۸	۷۰۲، ۷۲۱، ۷۲۷، ۷۳۶، ۷۵۰
اورگنج ۷۲۱	افوس ۳۴۹
اورمیتن ۷۴۶	آق تپه ۶۱۴
اوز لار ۳۸۷	آقا سید علی آقا (مسجد) ۱۸۴، ۱۸۵،
اوزبکستان ← ازبکستان	اکباتان ۳۴۷، ۳۵۱ ← همدان
ایشکاشم (اشکاشم) ۵۶، ۳۰۵، ۳۰۶،	اکراین ۳۸
۳۰۸، ۳۰۹	اکو ۱۴، ۷۹، ۹۴، ۹۵، ۲۴۲، ۲۶۷،
ایغور ۴۳۳	۵۶۴، ۷۳۷، ۷۳۸
آیم (مدرسه) ۷۱۷	البرز (دیبرستان) ۲۴۶، ۲۴۹
	آلماتی (آلماتا) ۳۱۰، ۳۱۴، ۶۳۰،
	آلمان ۱۸، ۶۸، ۱۱۴، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۵۱،
بابل ۳۸۳، ۴۵۲، ۵۵۴	۲۷۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۵۳۱، ۵۸۷
باغبان (دبستان) ۱۸۶	امام بخاری (آرامگاه) ۷۱۳
بافت ۳۸۶	امامزاده سید ابراهیم ۱۷۹
باکو ۲۶۷، ۳۲۵، ۴۳۳	امامزاده ناصرالدین ۳۷۳
بایرامعلی ۷۰۷ ← مرو	امریکا ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۵،
بجنورد ۶۱۳	۱۹۲، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۹۲، ۲۹۳،
بخارا ۹، ۸۷، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۹۷، ۲۰۴،	۲۹۵، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۸۹، ۴۱۳، ۴۲۱،
۲۸۷، ۲۸۹، ۳۵۰، ۳۷۵، ۳۸۶،	۴۳۹، ۴۴۱، ۴۸۴، ۶۳۱، ۶۸۰، ۶۸۷،
۳۸۷، ۳۹۹، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۶۵، ۵۶۴،	۷۵۶
۵۶۷، ۵۹۲، ۶۱۶، ۶۱۹، ۷۰۸، ۷۱۰،	امیرخیز (محلّه) ۱۷۹، ۱۸۶
۷۱۲، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴،	انار ۳۸۴، ۳۹۵
۷۳۵	اندونزی ۳۵۱
بدخشان ۵۴، ۵۶، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱،	انزاب (تونل) ۲۶۲
۱۲۲، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۰۴	انطاقیه ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۵۲۹،
بردسیر ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۸،	۵۴۷
بریتانیا ۳۲۰، ۴۴۱	آنو ۷۰۷
بغداد ۸۷، ۱۱۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰،	

۵۱۶، ۳۶۲، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۱۸، ۳۰۲  
۶۳۸

پالان‌دوزان (بازار) ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۴

پالمیر ۳۵۱

پنابات (پناه‌آباد) ۱۸۵

پنجکنت ۷۱۴، ۷۱۲، ۷۰۸، ۱۲۲

پنجرود (آبادی) ۷۰۸

پهلوی (بندر) ۴۵۲

پیچاقچی (بازار) ← بازار چاقوسازان

پیر رجب (مزار) ۲۵۸

پیرانشهر ۴۲۸

تاجیکستان مکرر

تاشکند ۷۳۲، ۷۲۴، ۷۱۰، ۷۰۷، ۴۶۷

تبریز ۲۶، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۷

۳۳، ۳۸، ۷۶، ۸۹، ۹۰، ۱۴۱، ۱۷۳

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸

۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۴۵

۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸

۲۸۹، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۷

۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۹، ۴۵۲، ۴۵۶، ۵۶۱

۵۶۲، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۸۲، ۵۸۳

۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۲، ۵۹۴، ۶۱۰

تجن ۶۱۴، ۷۰۷

تخت جمشید ۴۳۰، ۶۷۹

تربت جام ۵۶۴، ۶۱۴

ترک‌آباد ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸

ترکان‌آباد (ده) ۳۷۶

ترکستان ۳۸۲، ۴۳۳، ۶۱۶

۳۴۳، ۳۷۸، ۳۸۴، ۴۳۳، ۵۲۶، ۵۳۱

۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳

۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۷۷

بلخ ۸۷، ۳۴۹، ۳۸۲، ۴۲۲، ۵۸۴

بم ۲۴۲، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷

۶۹۱، ۷۵۵

بمبئی ۳۷۸، ۳۹۰

بنیاد سعدی ۴۱۰

بنیاد فرهنگ تاجیکستان ۴۲، ۴۱۶

بهارک ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷

۳۳۳، ۶۳۰

بهمنیار (دیبرستان دخترانه) ۳۶۸

بی‌بی خانم (مسجد)، ۷۱۳

بیدخان ۳۷۳، ۳۷۴

بیدخواب ۳۸۷

بیدخون ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۱

۳۸۷ ← بیدخان

بیزانس ← روم شرقی

بیشکک ۳۱۰

بین‌الحرمین (بازار) ۲۱

بین‌النهرین ۳۴۰، ۳۴۶، ۶۱۳، ۶۷۶

۶۷۷

بینالود (رشته‌کوه) ۶۱۳

بیهار هند ۶۳۳

پاریز ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱

پاریس ۲۵۱، ۳۶۸، ۳۷۸، ۴۳۸، ۵۳۵

۵۳۸، ۵۴۳

پاکستان ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۷۵

تویقاپوسرای (موزه) ۵۷۷	ترکمنستان ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۳۸، ۱۹۷، ۲۴۲، ۳۵۷، ۴۴۵، ۶۱۴، ۷۰۸، ۷۲۴
تورفان ۳۵۰	ترکیه ۱۷۵، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۴۲، ۲۵۸، ۳۶۱، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۴۱، ۴۹۷، ۶۷۷
توس، ۸۷، ۳۵۱، ۴۴۱، ۴۵۵، ۶۱۴، ۷۱۴، ۷۰۰، ۶۲۰	ترمز ۱۰۴، ۷۱۳
تونس ۵۵۴	تلخه رود ۱۷۹
تیدر ۳۸۴	توران ۲۰۱، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۴۶، ۷۱۸
تیدران ۳۸۱	تهران ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۳، ۵۰، ۵۶، ۶۹، ۷۳، ۷۹، ۸۱، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۵۸
تیسفون ۳۵۱	چاقوسازان (بازار) ۱۸۹
جرجان ۶۱۳	چالدران (میدان) ۲۰۲
جوین ۳۵۱	چرنداب (محلّه) ۹۰، ۵۸۵
جیجو (جزیره) ۵۱۲	چکسلواکی ۴۳۹، ۴۴۱
جیحون ۹۰، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۶۱۴، ۶۱۵	چهار کوی ۷۱۷
جیرفت، ۳۷۷	چهارجو ۷۰۸
	چین ۲۰۵، ۲۷۵، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۸۲، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۱۳، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۱
	حاج محمد حسین (بازارچه) ۱۸۳
	حسن پادشاه (میدان) ← میدان صاحب آباد ۷۱۴، ۷۰۰

دانش (مدرسه) ۱۸۶  
 دانمارک ۴۴۱، ۴۳۹  
 درگز ۶۱۴، ۶۱۹  
 دژکلات ۶۱۳، ۶۱۴

دمشق، ۸۷، ۵۲۶، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۹  
 دنور ۶۳۱

دهلی ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۳۳  
 دوشنبه ۳۱، ۵۲، ۵۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱،  
 ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۵، ۲۰۷،  
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۰، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۹۱،  
 ۲۹۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۵۰،  
 ۴۶۷، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۲،  
 ۵۶۳، ۶۲۳، ۷۰۶، ۷۱۰، ۷۱۷، ۷۱۸،  
 ۷۴۶، ۷۳۷

دوه‌چی ← شتریان  
 دیزباد ۳۵۱

رازی (دبیرستان) ۱۸۶  
 راسته‌کوچه (محلّه) ۱۸۵، ۱۸۶  
 رباط چاهک ۳۵۱  
 رباط شرف ۳۵۰  
 رباط ماهی ۳۵۰  
 رضائیه ۴۵۲  
 رفسنجان ۳۸۴، ۳۸۶  
 رُم ۳۴۳، ۶۷۹  
 رودبار ۳۷۷

روسیه ۳۲، ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۵۰، ۱۷۱،  
 ۱۸۲، ۲۰۵، ۲۶۲، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۷،  
 ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸،  
 ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۶

حشمیه (پادگان) ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۱۳  
 حصار ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۷  
 حضرت شاه (مسجد) ۷۱۷

خانه دایی یوسف ۱۱۷ ← شوروی  
 خانه مدنیّت ۷۱۷  
 خبیص (شهاداد) ۳۸۴  
 ختلان ۱۱۱، ۱۴۰، ۳۹۹، ۴۰۰  
 ختنگان ۳۸۴

خجند ۳۷، ۳۸، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۳،  
 ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۷۳، ۲۶۳، ۲۸۹،  
 ۲۹۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۰۶، ۵۱۰،  
 ۵۲۰، ۵۶۲، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۸۴، ۵۸۵،  
 ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۰،  
 ۷۲۱، ۷۳۷، ۷۵۱، ۷۵۴

خزر (دریاچه) ۴۲۵، ۴۲۸  
 خلیج فارس ۷۵، ۱۹۵، ۳۲۰، ۳۴۷،  
 ۳۴۸، ۳۵۵، ۴۳۳  
 خوار ۳۵۱  
 خوارزم ۱۰۴، ۳۴۹، ۴۶۵، ۵۲۶، ۵۳۸،  
 ۶۱۵  
 خوی ۲۵۱، ۲۶۶، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۹۲،  
 ۴۵۲

دارالامان ← هند  
 دارالفنون (دبیرستان) ۲۰، ۲۳۳، ۲۵۰،  
 ۴۳۸، ۴۴۱، ۷۲۵  
 داغستان ۴۴۵  
 دامغان ← صد دروازه

سمنگان ۶۱۴ ، ۴۹۸، ۴۶۹، ۴۶۵، ۴۴۸، ۴۳۹، ۳۱۷  
 سیمی پلاتینسک ۷۲۴، ۶۳۱، ۶۲۵، ۵۹۰، ۵۸۱  
 سوخته چال ۳۸۱، ۳۷۱ ، ۵۳۸، ۵۳۱، ۵۲۶، ۴۳۶  
 سوریه ۳۲۱، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۰ ، ۵۵۰، ۵۴۳، ۵۴۲  
 سومر ۶۷۶ ، ۷۱۳، ۳۴۶، ۴۶۸، ۶۱۳  
 ریگستان ۷۳۹

شام (سوریه) ۳۵۲، ۳۵۰ زابل ۷۵، ۴۲۶  
 شاهرود ۳۵۱ زرافشان ۷۱۲، ۷۰۸  
 شاهزند ۷۱۳ زنجان ۴۵۲  
 شبستر ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۷۵، ۸۴ زیج الغیبیک ۷۱۳

۱۰۶، ۱۷۹، ۲۳۳، ۲۵۸، ۳۶۵، ۳۶۷  
 ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۴  
 شتریان (بازار) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۴  
 شتریان تبریز (بازارچه) ۲۰، ۱۷۶، ۱۷۷  
 ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹

ششگلان (محلہ) ۲۴۹ ژاپن ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۷، ۴۴۱، ۵۶۷  
 شط العرب ۱۱۴ ژنو ۲۳، ۲۶، ۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۸۱  
 شهاد ← خبیص سرخاب (محلہ) ۱۸۶، ۵۸۵  
 شهناز (چهارراه) ۲۴۸ سرخس ۳۵۰، ۷۰۸، ۷۲۱

شهید علی پاشا (کتابخانه) ۵۷۷ سردار ملی (مدرسه) ۱۸۶  
 شوروی ۳۴، ۸۱، ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹ ، ۱۸۶، ۷۵۴، ۷۵۱  
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۹۰ ، ۱۸۶، ۷۵۴، ۷۵۱  
 ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۵۰ ، ۲۸۹، ۲۸۷، ۱۰۷، ۱۰۴، ۱۸۷، ۲۸۹

۲۶۳، ۲۶۶، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷ ، ۳۴۷، ۳۶۹، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۷  
 ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۹ ، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۶۸، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰  
 ۳۱۵، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۷ ، ۷۲۴، ۷۲۱، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۰  
 ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵

۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵  
 سمنان ۴۵۲

عظیم آباد پتته ۶۳۳ ، ۴۶۶ ، ۴۶۵ ، ۴۵۹ ، ۴۵۸ ، ۴۵۷  
 علوی (دبیرستان) ۲۰ ، ۴۱۵ ، ۵۸۷ ، ۵۸۶ ، ۵۶۲ ، ۵۰۲ ، ۴۹۸  
 علی آباد ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۶۹۲ ، ۷۰۹ ، ۷۰۳ ، ۵۹۲ ، ۵۹۰ ، ۵۸۸  
 عماد (قلعه) ۶۱۳ ، ۷۴۱ ، ۷۲۸ ، ۷۲۷ ، ۷۲۶ ، ۷۲۵ ، ۷۲۴

شیخ اسماعیل (مزار) ۲۵۸  
 شیراز ۱۰۵ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۳۴ ، ۱۳۷ ،  
 ۳۶۲ ، ۳۸۴ ، ۴۰۶ ، ۴۵۲ ، ۵۶۱ ، ۵۷۲ ،  
 ۷۰۷

فارس ۲۸ ، ۳۱۷ ، ۳۷۵ ، ۳۸۲ ، ۴۴۲ ،  
 ۵۵۳ ، ۶۹۲ ، ۷۲۴ ، ۷۳۴  
 فرانسه ۱۵۲ ، ۲۷۵ ، ۳۰۶ ، ۳۶۲ ، ۳۹۳ ،  
 ۴۱۳ ، ۴۳۹ ، ۴۴۱ ، ۵۳۱  
 فردوسی (دبیرستان) ۷ ، ۲۰ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷ ،  
 ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰  
 فرغانه ۲۸۷ ، ۳۵۰ ، ۶۱۶  
 فرود (قلعه) ۶۱۳  
 فلسطین ۴۴۱ ، ۵۴۰  
 فلغر (عینی) ۷۱۷

صاحب آباد (میدان) ۱۸۴  
 صاحب الامر (میدان) ۱۷۹ ، ۱۸۴ ، ۱۸۷ ،  
 ۱۸۹  
 صاحب الامر ← میدان صاحب آباد  
 صادقیه (بازار) ۱۸۳  
 صبا (دبستان) ۱۸۶  
 صدر شهید (مزار) ۷۱۷  
 صدیق اعلم (مدرسه) ۱۸۶

طرابلس ۵۳۹  
 طرق ۳۱۷ ، ۳۵۱ ، ۶۶۱  
 طوس ۶۱۳ ، ۶۱۴ ، ۶۱۵ ، ۶۱۷ ، ۶۱۹ ،  
 ۷۱۴ ، ۷۰۱

قبادیان ۵۸۴  
 قبیچاق ۵۸۵  
 قدس ۱۳۰ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۳۵۹ ، ۳۸۹ ،  
 ۴۴۷ ، ۵۲۹ ، ۵۴۲ ، ۶۲۰ ، ۷۰۱ ، ۷۰۲ ،  
 ۷۱۲ ، ۷۱۳ ، ۷۱۶  
 قرچیچکوم ۷۵۴  
 عراق ۲۳ ، ۶۸ ، ۱۱۴ ، ۱۵۶ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ،  
 ۲۶۳ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۴۳ ، ۳۶۲ ، ۳۸۲ ،  
 ۴۳۳ ، ۴۴۱ ، ۵۴۹ ، ۶۶۲ ، ۶۷۷ ، ۷۳۶  
 عربلر (مسجد) ۱۷۹  
 عشق آباد ۱۳۸ ، ۱۹۷ ، ۲۲۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۴ ،  
 ۷۰۷

کردستان ۴۵۴	قرقیزستان ۱۰۶، ۲۴۲، ۲۶۲، ۲۶۷
کرمان ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱	۳۵۷، ۷۲۴، ۷۳۶
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲	قریشی (کاروانسرا) ۱۸۱
۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷	قزاقستان ۱۰۶، ۲۴۲، ۳۵۷، ۴۳۳، ۴۵۱
۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۹۴	۷۲۴، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۴۲، ۷۴۳
۵۴۳	قزوین ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۸۴، ۴۲۵، ۴۵۲
کرمانشاه ۳۴۹، ۳۵۱، ۴۵۲	۵۱۶، ۵۶۴، ۵۷۳
کره جنوبی ۵۱۲	قسنطنیه ۳۴۳، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۴۰
کشف رود ۶۱۳، ۶۱۴	۵۴۲، ۵۹۶، ۵۹۷
کلات نادر ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵	قشقه دریا ۷۱۳
کلده ۳۳۹	قققاز ۵۲، ۶۸، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۳۴
کلکته ۱۸، ۴۳۷	۲۸۹، ۲۹۱، ۳۵۰، ۳۵۲، ۴۲۰، ۴۴۵
کهنوج ۳۸۶	۴۵۷، ۴۶۸
کولاب ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸	قلعه عسکر ۳۸۱
۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰	قندهار ۳۸۲، ۵۹۶، ۵۹۷
۱۴۱، ۲۵۵، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۴۰۰	قوچان ۶۱۳
۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۶۱	قوشه توت ۶۱۴
۷۱۰	
کوه‌های چنگیز ۷۴۱	کابل ۲۳۳، ۲۶۴، ۳۱۰، ۴۵۰، ۴۵۱
کوی امیرخیز ۱۷۹	۶۰۵، ۶۳۴، ۶۳۸، ۷۵۰
کوی سرخاب ۱۷۹	کاخکا ۷۰۷
	کازرتا ۶۷۹
گُجدوان ۶۱۶	کاسپین ← دریاچه خزر
گجیل (محلّه) ۹۰، ۱۷۹، ۵۸۵	کاشان ۴۲۵، ۴۲۶
گرجستان ۲۴۲، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۵۱	کاشغر ۳۵۰
گرگان ۴۵۲، ۴۸۳	کانی بادام ۷۱۷، ۷۵۴
گُرو (دره) ۱۷۹	کاه‌فروشان (میدان) ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
گلپایگانی قم (کتابخانه) ۶۰۴، ۶۰۹	۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۱
۶۱۰	کرج ۴۵۲، ۵۱۶، ۵۶۱

- گلستان (میدان) ۲۴۸  
 گناباد ۴۹۴  
 گنبد جبلیه ۳۸۴
- لنین‌گراډ ۱۰۴، ۴۴۰  
 لهستان ۴۴۱  
 لیدی (جزیره) ۳۴۹
- ماری ۷۰۷  
 ماوراءالنهر ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۵۵،  
 ۲۶۷، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۲، ۴۱۴،  
 ۴۱۸، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۲، ۶۱۶، ۶۳۴،  
 ۶۳۸، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۷، ۷۳۳،  
 ۷۳۴
- ماهان ۳۶۵، ۳۷۸  
 محمد حنفیه (مسجد) ۲۵۸  
 محمد (مهمیت) آتالای (کتابخانه) ۵۷۷  
 محمدیه (مدرسه) ۱۸۶، ۲۴۹ ←  
 دبیرستان فردوسی  
 مخدوم اعظم (مکان تاریخی) ۷۱۳  
 مدیترانه (دریا) ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱،  
 ۳۵۴، ۶۱۳  
 مراغه ۳۶۷، ۴۵۲  
 مرو ۹، ۱۷، ۱۰۴، ۱۹۷، ۳۵۰، ۳۸۲،  
 ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۸، ۷۰۷، ۷۲۱، ۷۳۲،  
 ۷۳۳، ۷۳۴  
 مسکو ۳۵، ۳۸، ۵۶، ۱۷۱، ۲۳۶، ۲۸۸،  
 ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴،  
 ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۵۱، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۳۹
- ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۹، ۴۶۷،  
 ۶۳۱، ۷۲۵  
 مسگران (بازار) ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸  
 مسگره‌بازار ← بازار مسگرها  
 مشهد ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۷۴، ۳۱۰،  
 ۳۱۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۷، ۴۵۲، ۴۶۰،  
 ۴۶۹، ۴۷۲، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۷۱،  
 ۵۸۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۴، ۶۱۳،  
 ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۳۹، ۶۴۰،  
 ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۴۱  
 ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰  
 مشهدی خلیل (قهوه‌خانه) ۱۹۱  
 مشهدی هاشم (کاروانسرا) ۱۸۱  
 مشیر (بازارچه) ۱۸۴  
 مشیرالتجار (بازار) ۱۸۴، ۱۸۶  
 مصر ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳،  
 ۳۶۶، ۴۵۱، ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۳۵، ۵۳۶،  
 ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۵۳،  
 ۶۷۶، ۶۷۹  
 مهران‌رود ۱۷۹، ۱۸۳  
 موریس (جزیره) ۳۸۸  
 موصل ۵۴۳، ۵۴۵  
 مولوی (مدرسه) ۱۸۶  
 میان‌رودان ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳،  
 ۴۳۱، ۴۳۲، ۶۷۷ ← بین‌النهرین  
 میرزا احمدخان حکیم (پل) ۱۸۵  
 میرزا حسن قره (حمام) ۱۸۴  
 میهنه ۷۰۷، ۷۲۱  
 ناپل ۶۷۹



هرات ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۸۰، ۳۹۰، ۵۵۴،  
 ۶۱۶، ۷۳۴، ۷۵۰  
 هزار مسجد (صومعه) ۶۱۳  
 هزار مسجد ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷  
 هُلبوک (قلعه) ۸، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،  
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳  
 هلند ۳۶۲، ۳۳۸  
 همت‌علی (کاروانسرا) ۱۸۶  
 همدان ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱،  
 ۳۷۱، ۳۷۳، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۷۴  
 هند ← هندوستان  
 هندوستان ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۶،  
 ۴۳۳، ۵۱۶، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۳۵

یاریم‌تپه ۶۱۴  
 یغتاب ۱۱۱، ۷۱۲  
 یمن ۲۳۸، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۶،  
 ۵۴۷، ۶۶۰، ۶۷۲  
 یمنی دوزان (بازار) ۱۸۳  
 یونان ۳۳۹، ۴۸۶، ۵۴۸، ۶۴۶، ۶۷۶،  
 ۶۷۸، ۶۷۹

نرماشیر ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۷  
 نسا ۶۱۳، ۶۱۴، ۷۰۷  
 نظامی (مدرسه) ۱۸۶  
 نوغان ۳۵۱  
 نهبندان ۳۸۴  
 نیپور ۴۳۳  
 نیشابور (نشابور) ۸۷، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۸۷،  
 ۴۵۲، ۴۶۸، ۴۹۴، ۶۱۳، ۶۱۴، ۷۰۶،  
 ۷۱۶  
 نیویورک ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸،  
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۷۳،  
 ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۹

ورارودان ← ماوراءالنهر  
 واروخ ۷۱۷  
 ورزاب ۶۷۳، ۷۱۲  
 وُکس ۴۵۲، ۴۵۴  
 ولایت سغد ۹۳، ۲۶۳، ۵۶۱  
 ونیز ۵۵۴، ۶۷۹  
 ویتنام ۶۸  
 هامبورگ ۱۹۲

## کتاب‌ها و نشریات

- آبای ۷۴۱  
آتشکده ۵۹۸  
اتّعاظ الحنفاء ۵۴۰  
احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی ۶۳۹  
احیای فرهنگی در عهد آل بویه ۶۵۹  
اخلاق محتشمی ۳۸۳  
ادبیات فارسی تاجیک در ماوراءالنهر از قرن ۱۶ تا ۲۰، ۷۱۹  
ارمغان ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹  
از این اوستا ۴۶۸، ۴۷۱  
از پاژ تا دروازه رزان (جستارهایی در زندگی و اندیشه فردوسی) ۴۵۹  
از جیحون تا وختش: گزارش سفر به ماوراءالنهر ۴۶۹، ۴۷۲، ۵۵۸، ۷۰۴، ۷۱۰  
از چشمه سار آمدم ۷۴۶  
از ساقه تا صدر: شعر و زندگی شعرای تاجیکستان در قرن بیستم ۴۶۸، ۴۷۲
- آزمون زال در شاهنامه فردوسی ۴۴۴  
۴۵۸  
اسپانیای اسلامی در سده دهم ۵۳۱  
استروشن (کتاب) ۷۱۰  
استعمار انگلیس در هندوستان ۶۵۶  
استقلال (هفته‌نامه) ۶۲۱  
اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ۶۲۰  
آسیا در برابر غرب ۶۵۶  
آشتی در شاهنامه‌ی فردوسی و برخی حماسه‌های دیگر ۴۵۱  
اشک قلم ۷۵۳  
اطلاعات ۵، ۲۰، ۴۰، ۵۰، ۶۹، ۱۴۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۶۱، ۲۹۳، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۶۷، ۳۹۹، ۶۲۱، ۶۲۵، ۷۳۵، ۶۲۸  
آفتابه زرین فرشتگان ۳۸۴  
افسانه و افسانه‌گویان مردم فارسی ۷۱۹  
افسانه یا حقیقت ۷۴۶

- افسانه هفت دادران ۴۰۶  
 افغانستان ۶۴۰  
 البداية ۵۴۳  
 البرهان فی وجوه البیان ۵۲۹  
 التذکره فی علم الهيئة ۳۶۲  
 التنبیه و الاشراف ۳۳۸  
 الجامع المختصر ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۵۰، ۵۵۱  
 الجماهر فی الجواهر ۳۶۲  
 الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع ۵۴۱  
 الخراج ۵۳۴، ۳۳۸  
 الدرر الكامنة ۵۵۲  
 الذخائر و التحف ۵۴۵  
 الردّ علی النصارى ۳۴۲  
 السلوک لمعرفة دُول الملوک ۵۲۴، ۵۳۱، ۵۴۵، ۵۴۶
- الشکوک علی الجالینوس ۶۵۹  
 الکامل ۵۴۰  
 المعتمد فی اصول الدین ۳۶۲  
 المنتظم ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۴۴  
 التَّظْمُ الدَّبْلُوماسِيَّةُ فی الاسلام ۵۲۲  
 النهج السدید و الدر الفرید فیما بعد تاریخ  
 ابن العمید ۵۳۵، ۵۴۳  
 امپراطوری صحرا نوردان ۶۱۹  
 آموزش خط نیاکان ۲۸۹  
 آموزشنامه، فرهنگ فرادهی و فراگیری در  
 اسلام ۵۲۳  
 إنباء العُمَرُ بآبناء العُمَر ۵۲۴  
 انجمن ۴۵۳  
 اندیشه و اندیشه‌ورزی ۴۸۳، ۴۹۰
- اوج و انحطاط سبک هندی ۶۳۷، ۶۴۰  
 اوستا ۱۳۹، ۴۳۵، ۴۷۵، ۴۹۳  
 ایران ۶۲۸  
 ایران از آغاز تا اسلام ۶۱۹  
 ایران بین دو انقلاب ۶۵۸  
 ایران در زمان ساسانیان ۴۳۶  
 ایران شناخت ۵۹۳  
 ایران قدیم و تهران قدیم ۷۰۰  
 ایران نامک ۴۲۶، ۴۳۶  
 ایران و قضیه ایران ۶۱۹  
 ایرانشهر ۶۵۵، ۶۵۷  
 ایمن شحاده نهایت المرام ۳۶۲  
 آینه ۶۵۵  
 آینه‌ها ۷۴۶  
 آیین پژوهش ۳۳۷
- با چراغ و آینه ۶۵۹  
 با برنامه ۳۶۱  
 باجی‌ها ۳۹۳  
 بارگاه خانقاه ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۱  
 بازانديشى زبان فارسى ۶۵۸  
 بازرگانی دریایی ساسانی ۳۵۹  
 بازیگران کاخ سبز ۳۷۲  
 بحرالغرائب ۵۷۶، ۵۷۷  
 برنده ۷۴۴  
 برهان قاطع ۴۹۴  
 بستان السیاحه ۳۹۱  
 بـمـنامـه ۳۸۲  
 بهرام گور و آزاده ۴۴۰  
 بولتن آکادمی علوم شوروی ۴۴۱

- تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران ۳۳  
 تاجیکان، ایرانیان شرقی ۱۰۹  
 تاجیکستان (روزنامه) ۳۱۹  
 تاجیکستان (هفته‌نامه) ۳۲۵  
 تاجیکستان پاره‌تن ایران ۸۱  
 تاریخ ابن فرات ۵۳۶، ۵۵۳  
 تاریخ ادبیات ایران ۴۵۸  
 تاریخ ادبیات در ایران از آغاز سده دهم تا  
 میانه سده دوازدهم هجری ۶۴۰  
 تاریخ ادبیات فارسی (از دوران فردوسی تا  
 عهد سلجوقیان) و فردوسی و  
 سروده‌هایش ۴۴۲  
 تاریخ الحلفاء ۵۴۹  
 تاریخ الخلفاء ۵۴۴  
 تاریخ ایران در دوران باستان تا پایان سده  
 هجدهم میلادی ۶۱۹  
 تاریخ بازرگانی در خاورزمین ۵۴۱  
 تاریخ بغداد ۵۴۹  
 تاریخ بیهقی ۴۹۴، ۳۸۸  
 تاریخ تذکره‌های فارسی ۶۴۰  
 تاریخ حماسه ملی ایران ۴۴۲  
 تاریخ روابط خارجی ۴۵۹  
 تاریخ سلاطین مملوک ۵۲۴  
 تاریخ شاهی قراختانیان ۳۷۵، ۳۷۶،  
 ۳۷۷  
 تاریخ شهر مشهد ۶۱۹  
 تاریخ شهریار در شاهنشاهی ایران ۳۵۸  
 تاریخ علما و شعرای گیلان ۱۸  
 تاریخ مغول در ایران ۶۵۹  
 تاریخ موسیقی ایران ۶۹۰، ۷۰۰  
 بوی جوی مولیان ۹۰، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۷،  
 ۲۶۵، ۴۱۰، ۴۷۲، ۵۶۳  
 بوی جوی مولیان، شعر معاصر تاجیک  
 ۴۷۲  
 بیدل، سپهری و سبک هندی ۶۳۷، ۶۴۰  
 بیدل‌شناسی ۶۳۸، ۶۴۱  
 بیژن و منیژه ۴۳۹  
 پاژ ۲۷۴، ۶۱۹، ۶۲۰، ۷۰۱  
 پایتخت‌های ایران ۳۵۹  
 پردگیان خیال: ارجنامه محمد قهرمان  
 ۶۴۰، ۶۴۱  
 پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل ۴۶۱  
 پژوهش‌های تاریخی ۶۲۰  
 پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (تفسیر و  
 تحلیل شاهنامه) ۴۴۴  
 پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (تفسیر و  
 تحلیل شاهنامه) ۴۴۴، ۴۵۸  
 پیام بهارستان ۶۱۰  
 پیام دریا ۳۵۸، ۳۵۹  
 پیام سغد ۷۴۶  
 پیام نو ۴۵۴، ۴۵۵  
 پیام نوین ۴۴۲، ۴۵۵، ۴۵۸  
 تاهست عالمی، تاهست آدمی ۴۶۷  
 تابران ۷۱۹  
 تاج العروس ۵۲۲  
 تاجیک تاجدار تاجور ۷۱۶  
 تاجیکان در مسیر تاریخ ۳۳، ۷۱۶

- تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی  
نسخه‌های خطی ۶۱۰  
تاریخ و تمدن و فرهنگ سامانیان ۷۱۱  
تاریخ و فرهنگ خجند ۷۱۰  
تاریخ و فرهنگ مردم خجند ۷۱۹، ۷۰۹  
تبارشناسی اخلاق ۶۵۱، ۶۵۹  
تجدد ۲۰  
تجدد بومی و بازانديشی تاریخ ۶۵۰،  
۶۵۹  
تحقیق و تتبع راجع به تعیین حد معنی مجاز  
در شاهنامه ۴۴۲  
تذکره الشعرا ۵۹۸، ۵۹۲، ۶۱۰  
تذکره صفویه کرمان ۳۸۳  
تذکره ملیحای سمرقندی ۷۰۶  
تذکره نصرآبادی ۵۹۸، ۶۳۵  
تذکره آتشکده ۶۰۹  
تذکره حسینی ۵۹۸، ۶۱۰  
تذکره لطایف الخیال ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۱۰  
تذکره مطربی سمرقندی ۳۶۲  
تذکره نصرآبادی ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۱۱،  
۶۴۱  
تذکره هفت اقلیم ۳۶۶  
ترجیع ۳۷۹  
ترکستان‌نامه ۶۵۹  
تصحیح دیوان شاپور تهرانی ۶۱۱  
تصورهای اجتماعی جدید ۴۹۰  
تفسیر گازر ۳۸۲  
تقسیم کار در اجتماع، ۴۷۵  
تلاش آزادی ۳۹۲  
تمدن ایران ساسانی ۶۲۰
- تن پهلوان و روان خردمند ۶۵۹  
تنبيه الاشراف ۱۱۳، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱،  
۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵  
تورانیان ۶۱۹  
ثلاث الرسائل ۳۴۲  
ثواقب المناقب ۳۶۲  
جاده ابریشم ۳۵۹  
جامع التواریخ ۳۶۱  
جامعه‌شناسی معرفت ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴،  
۶۵۹  
جامعه‌شناسی هنر ۶۵۹  
جامعه باز و دشمنان آن ۶۴۳، ۶۵۹  
جامعه بزرگ شرق ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱  
جایگاه شاهنامه فردوسی در روحیه ملی  
مردم قفقاز ۷۱۴  
جغرافیای تاریخی خراسان ۶۱۹  
جغرافیای کرمان ۳۸۲  
جغرافیای وزیرى ۳۷۲، ۳۷۳  
جمهوری اسلامی (روزنامه) ۶۲۵، ۶۲۸  
جوامع الحکایات و لوازم الروایات ۴۷۸  
جویبار سر خرمن ۷۴۶  
جویبار لحظه‌ها: جریان‌های ادبی معاصر  
ایران ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۲  
چرخ گردون ۶۲۴  
چرخ‌بال آفتاب ۷۴۶

- چرینشفسکی و فردوسی ۴۴۵، ۴۴۸،  
۴۴۹  
چشم جانم، چشم چشم...، ۷۴۶  
چشمه ۴۱۸  
چشمه بردوش ۷۴۶  
چشمه روشن: دیداری با شاعران ۴۷۲  
چهارده مزار ۲۰۸  
چهارمقاله بر فردوسی و شاهنامه ۴۵۰  
چیستا ۴۴۴، ۴۵۹  
حبیب‌السیر ۳۷۹  
حق‌الیقین ۳۶۶  
حلیمی و فرهنگ‌هایش ۵۷۷، ۵۷۸  
حماسه کویر ۳۸۶  
حماسه‌سرایی در ایران ۴۵۸  
حماسه‌داد ۴۴۴، ۴۵۸  
حماسه ملی ایران ۴۳۸، ۴۵۶  
خاور نوین ۴۴۱  
خراسان است اینجا ۷۰۴  
خراسان و ماوراءالنهر ۶۱۹  
خراسان‌پژوهی ۶۱۹، ۷۰۵  
خرد بس یا نه بس ۳۸۲  
خزائن‌الدین ۳۳۸  
خطوط ۵۴۴، ۵۴۵  
خلاصه‌التواریخ ۶۱۰، ۶۱۹  
خمسه نظامی ۳۶۱  
خواهان ۲۴۹، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۹،  
۵۴۹  
خورشیدهای گمشده: گزیده شعر امروز  
تاجیک ۴۶۹، ۴۷۱  
خوشه‌هایی از جهان‌بینی بیدل ۶۳۹، ۶۴۰  
خیال‌آبی سیحون ۷۵۴، ۷۵۵  
دادکاوی، روزنه‌ای به اندیشه‌نگاری حقوقی  
۱۶۶  
دادوستدها در مصر، ۵۴۱  
داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع ۶۵۹  
داستان بیژن و منیژه ۴۳۹، ۴۵۶  
داستان رستم و سهراب ۴۵۱، ۴۵۶  
داستان‌ها از شاهنامه ۴۴۹  
داستان‌های حماسی ایران ۴۴۰  
داستان‌های زنده ۴۴۰  
دانشمندان آذربایجان ۵۹۸، ۶۱۰  
دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در  
آناتولی و بالکان) ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۵،  
۴۵۱، ۴۵۷، ۶۱۰  
دایرةالمعارف روس ۴۴۱  
دایرةالمعارف سازهای ایران ۶۹۰، ۶۹۹  
دایرةالمعارف فارسی ۴۵۷  
در حاشیه یوسف و زلیخا ۴۴۵  
در شناخت فردوسی ۴۵۰  
در هجو سلطان محمود ۴۴۸  
در ماگادان کسی پیر نمی‌شود ۱۱۹  
در باره آزادی ۳۰۷، ۶۵۶  
در باره باده و بزم در حماسه ملی ایران ۴۴۱  
در باره زندگی و آثار فردوسی ۴۵۵  
در باره فردوسی و شاهنامه او ۴۴۷  
دست‌های آلوده ۴۹۱

- دو جاده بزرگ جهانی در روزگار باستان، راه  
 و بار ۳۵۸  
 دیپلماسی ترجمه: از نظریه تا عمل ۴۶۴  
 دیستوریس ۵۴۸  
 دینکرد ۳۷۷، ۳۷۸  
 دیوان اشعار ابو عبدالله رودکی ۷۱۸  
 دیوان بیدل دهلوی ۶۳۸  
 دیوان عشق ۷۴۶  
 دیوان کمال خجندی ۷۵۱، ۵۹۳  
 دیوان لاهوتی ۵۹۳  
 ذیل تاریخ بغداد ۵۳۸، ۵۵۱  
 راحة العقل ۳۸۲  
 راه ابریشم ۳۵۸، ۳۵۹  
 راه و راه سازی از دوره هخامنشی تا عصر  
 سلطنت پهلوی ۳۵۸  
 راه و رباط ۳۵۸  
 راه‌های ابریشم و ادویه، ابداعات و بازرگانی  
 ۳۵۸  
 راه‌های ابریشم و ادویه، اکتشاف از طریق  
 دریا ۳۵۸  
 راه‌های ابریشم و ادویه، اکتشاف از طریق  
 زمین ۳۵۸  
 راه‌های ابریشم و ادویه، فرهنگ‌ها و  
 تمدن‌ها ۳۵۸  
 رزمگاه آینده، بین قفقاز و پامیر ۶۸  
 رساله فی علم الكتابة ۵۳۳  
 رسالت ۶۲۸  
 رساله المعینیه ۳۶۲  
 رستم و سهراب ۸۱، ۴۳۹، ۴۴۱  
 رُسل الملوك ۵۲۵  
 رشحات عین الحیات ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰  
 رفتن رسیدن نیست ۷۵۰  
 رنسانس اسلامی ۶۵۹  
 رودکی (مجله) ۴۴۷  
 روزنه امید ۷۴۶  
 روضات الجنان و جنات الجنان ۳۶۹،  
 ۵۹۲  
 روضة اطهار ۵۹۲  
 روضة الصفای ناصری ۶۱۱  
 روضة الصفا ۳۷۹  
 روضتین ۵۴۶  
 ریاض السیاحه ۳۷۱، ۳۷۳  
 ریاض العارفين ۶۳۵  
 ریحانة الادب فی تراجم المَعروفین بِالکُنْیةِ  
 أَو اللِّقَب ۳۷۱، ۵۹۸، ۶۱۰  
 ریحانة الادب ۳۷۰  
 ز دفتر نبشته گه باستان (درباره تناوردخت  
 دانای توس) ۴۴۷  
 ز دفتر نبشته گه باستان: جایگاه حکیم  
 فردوسی پیش تاجیکان ۴۵۸  
 زادالمسافرین ۳۷۹  
 زائر ۷۱۸  
 زبان پارسی ۵۶۳  
 زبان حال ۶۵۹  
 زبان شعر در نثر صوفیه ۶۵۹  
 زبان ملت، هستی ملت ۳۴، ۸۵، ۸۷،  
 ۲۶۸، ۸۸

- سرمده ۷۵۵  
 سفرنامه اسکندرکول ۷۱۶  
 سفرنامه خراسان و سیستان ۶۱۷، ۶۲۰  
 سفیدار ۷۴۶  
 سفیر کبیر ۱۳، ۱۴، ۳۱۳، ۳۳۱، ۵۹۲  
 سفینه بی‌خبر ۶۳۵  
 سفینه تبریز ۵۹۴  
 سفینه خوشگو ۶۳۵  
 سلام ۶۲۸  
 سلسله مراتب آسمانی ۳۴۴  
 سلسله مراتب کلیسایی ۳۴۴  
 سلسله آثار ادبی ملل خاور ۴۴۲  
 سلوک، ۵۴۸، ۵۴۹  
 سمرقندیان چه می‌گویند ۷۱۹  
 سمط العلی للحضرة العلیا ۳۷۵، ۳۷۶  
 ۳۷۸  
 سنت و تحول در موسیقی ایرانی ۷۰۰  
 سنگ هفت قلم ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰  
 سیاست ۴۹۰، ۶۵۹  
 سیاست‌نامه ۵۳۱، ۵۴۰  
 سیمای فرهنگی خراسان ۶۱۹، ۶۲۰  
 سی‌وشش گفتار درباره‌ی فردوسی و شاهنامه ۴۴۲  
 شاعر آینه‌ها ۶۳۷  
 شام غریبان ۶۳۵  
 شامل اللغه ۵۷۶  
 شاهنامه ۸، ۸۳، ۹۰، ۱۰۹، ۱۲۳، ۲۰۱، ۲۷۶، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۸۹، ۴۲۶، ۴۳۷
- زمین‌مادران ۷۳۸، ۷۳۹  
 زن و عنکبوت ۴۰۶  
 زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ۶۱۹  
 زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد صدرالدین عینی، بنیان‌گذار ادبیات نوین فارسی تاجیکی ۳۱۷  
 زیر آسمان‌های جهان ۶۵۹  
 سازشناسی ایرانی ۶۹۹  
 سازشناسی موسیقی ایرانی ۷۰۰  
 سازگاری ایرانی ۴۹۰  
 ساوریمینیک ۴۴۸  
 سبک هندی و شاعران برگزیده آن ۶۳۷، ۶۴۰  
 سبک‌شناسی شعر ۶۴۰  
 سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی ۶۳۶، ۶۴۱  
 سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها ۶۳۷، ۶۴۰  
 سخن ۴۶۷  
 سخنوران آذربایجان ۶۱۰  
 سخنی چند درباره‌ی به اصطلاح «داستان خاقان چین» در شاهنامه ۴۴۲  
 سخنی چند درباره‌ی شاهنامه ۴۴۴، ۴۵۹  
 سرّ الحیات ۳۳۸  
 سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۵۷  
 سرح العیون ۵۴۸  
 سرگذشت موسیقی ایران ۶۹۰، ۶۹۹



- شکار لحظه‌ها ۵۶۳  
 شمع انجمن ۵۹۸، ۶۱۱  
 شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در  
 ایران باستان ۴۹۱  
 شهرهای ایران ۳۵۸  
 شهریارنامه ۴۵۱  
 شیرین من شیرین ۷۵۱
- صبح الاعشی ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۳۸،  
 ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶
- صد سفیر (خاطرات) ۲۸۱، ۵۸  
 صداها خاموش نمی‌شوند ۴۰۶  
 صدای آسیای ۳۳  
 صدای شرق ۸۱، ۴۰۶، ۶۲۴  
 صدایی از خلوت ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹  
 صلح الاعشی ۵۵۲  
 صلیب سفید ۷۵۱
- طبایع الحيوان ۳۶۲  
 طرائق الحقایق ۳۸۷، ۳۹۱  
 طوطی‌نامه ۷۴۳
- عبدالقادر بیدل ۶۳۷، ۶۴۱  
 عثمانوف و دیگران ۴۴۴  
 عرفات العاشقین ۳۶۱
- فرا سوی ایمان و کفر ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۹  
 فردوسی (رمان) ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۵،  
 ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۷
- ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳،  
 ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸،  
 ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸،  
 ۴۵۹، ۵۰۲، ۵۱۴، ۶۱۹، ۶۴۶، ۶۵۷،  
 ۷۳۳، ۷۴۳
- شاهنامه آخرش خوش است ۳۹۲  
 شاهنامه در بیان تاجیکان ۴۴۶، ۴۵۸  
 شاهنامه در قفقاز ۴۴۵  
 شاهنامه فردوسی در روحیه مردم قفقاز  
 ۷۱۵
- شاهنامه فردوسی و چرنیشفسکی ۷۱۴  
 شاهنامه و منابع ارمنی ۴۴۶، ۴۵۸  
 شاهنامه‌های مسکو ۴۴۴، ۴۵۸  
 شاهنامه فردوسی ۴۵۶  
 شاهنامه فردوسی (ساختار و قالب) ۴۳۸،  
 ۴۵۷
- شاهنشاه ۷۵۶  
 شب گرفتن ماه ۴۴۹  
 شبنم نفس ۷۵۱  
 شذرات الذهب ۵۳۵  
 شرح السیر الکبیر ۵۳۷  
 شرح المقدمه فی الکلام ۳۶۲  
 شرح سفری به ایالات خراسان و شمال  
 غربی افغانستان ۶۲۰  
 شرق‌شناسی ۶۵۰، ۶۵۹  
 شعر ۴۷۱  
 شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب ۶۳۶، ۶۴۰  
 شعر فراموش شده درباره فردوسی ۴۴۱  
 شفق سرخ ۴۶۷  
 شقایق نعمانیه ۳۶۱

- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه  
گنج‌بخش پاکستان ۳۶۳
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه  
کنگره امریکا ۳۶۳
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه فردوسی  
کالج وادام آکسفورد ۳۶۳
- فی مصر الاسلامیه ۵۴۱
- قاسمیه ← لغت حلیمی  
قاموس ۵۲۲
- قاموس الاعلام ۵۹۸
- قائمه ← لغت حلیمی  
قیسات ۷۰۹
- قدسیه ۳۸۷
- قره‌سوز ۷۴۳
- قصص الخاقانی ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۱۰
- ققنوس ۴۰۶
- قلندریه در تاریخ ۶۵۹
- کاتب الدولتین عمادالدین اصفهانی ۵۵۲
- کارنامه استاد صدرالدین عینی ۴۷۱
- کاروان هند ۵۹۶
- کاروانسراهای ایران ۳۵۹
- کاوه ۶۵۵، ۶۵۷
- کتاب الخراج ۵۳۶
- کتاب المسائل ۳۳۸
- کتاب المقالات فی اصول الدیانات ۳۳۸
- کتاب الوزراء ۵۲۹
- کتاب سال آینه‌دار ۷۰۰
- فردوسی و حماسه ملی ۴۳۸، ۴۵۶
- فردوسی و سروده‌هایش ۴۵۸
- فردوسی و شاهنامه ۱۲۴، ۴۴۲
- فردوسی و شاهنامه (مجموعه سی‌وشش  
گفتار) ۴۵۷، ۴۵۸
- فردوسی و شاهنامه در قفقاز ۴۴۵، ۴۵۸
- فردوسی و شاهنامه‌سرایی ۴۵۷
- فردوسی و شاهنامه او ۴۴۸
- فرماندهان کرمان ۳۸۲
- فرنگستان ۶۵۵
- فرهنگ آثار ایرانی - اسلامی ۴۵۹
- فرهنگ اشعار کمال خجندی ۷۵۱
- فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی ۴۹۶
- فرهنگ شاهنامه ۴۴۸
- فرهنگ شاهنامه فردوسی ۴۳۸، ۴۵۶
- فرهنگ عروسک‌ها و نمایش‌های عروسکی  
آیینی و سنتی ایران ۷۰۰
- فرهنگ علوم انسانی ۶۵۸
- فرهنگ فارسی ۵۷۸
- فرهنگ مجلات و روزنامه‌های تاجیکستان  
۲۰۸
- فرهنگ مصادر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی  
تاجیکستان ۲۰۸
- فرهنگ نام‌های تاجیکی ۲۰۹
- فرهنگ و زبان یغناپی ۲۰۸
- فرهنگ‌های فارسی ۵۷۷
- فریاد سلسله خاموشی ۷۵۱
- فریاد فرشته ۷۵۱
- فصلنامه تاریخ معاصر ایران ۱۷۸
- فصلنامه موسیقی آهنگ ۷۰۰

- گنجشک‌های گرسنه ۸، ۴۰۶  
 گنجعلی خان ۳۸۷  
 گنجینه جاویدان تاجیکان ۳۳، ۵۶۳
- لسان العرب ۵۲۲  
 لطایف الخیال ۵۹۶، ۵۹۸، ۵۹۹  
 لغت حلیمی ۸، ۵۷۶، ۵۷۷  
 لغت شاهنامه ۴۴۲، ۴۵۸  
 لغت فرس ۵۷۸، ۵۷۹  
 لغت‌نامه دهخدا ۳۶۶، ۶۵۴  
 لغت‌نامه ترکی به ترکی ارک ۱۸۸  
 لمعات ۳۷۹  
 لیلی و مجنون ۷۴۳
- ماللهند ۳۳۸  
 ماوراء قفقاز ۴۴۱  
 متون شرقی، شیوه‌های غربی ۴۴۶  
 مثنوی محیط اعظم بیدل ۶۳۸  
 مجله میراث فرهنگی ۶۲۰  
 مجله انجمن سلطنتی آسیایی ۶۱۷  
 مجله تابران ۶۲۰  
 مجله سیاست خارجی ۲۳، ۲۶  
 مجمع النفانس ۶۳۵  
 مجمع الفصحا ۳۷۹  
 مجموعه الوثائق السياسة للعهد النبوی و  
 الخلافة الراشدة ۵۳۹  
 مجموعه ناصری ۳۷۳، ۳۷۴  
 مجموعه شعر سوز ناتمام ۵۹۲
- کتاب شاهان که تحت عنوان شاهنامه  
 معروف است ۴۴۰  
 کتاب‌المقصدی ۵۳۳  
 کتاب‌شناسی ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۱  
 کتاب‌شناسی فردوسی ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۵  
 ۴۴۷، ۴۵۶، ۴۵۷  
 کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه ۴۳۸  
 ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۵۹  
 کلیات بیدل ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۰  
 کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی بزرگ‌ترین  
 گوینده سرزمین هند ۶۴۰  
 کلیات سعدی ۴۲۰  
 کلیله و دمنه ۲۰، ۹۰  
 کمینگاه ۴۰۶  
 کودتای لاهوتی ۵۹۲  
 کوراوغلی ۷۴۳  
 کیهان ۱۱۲، ۱۹۱، ۴۱۰، ۴۷۰، ۴۷۱  
 کیهان عربی ۶۲۸
- گاتاها، اشعار زرتشت ۴۳۵  
 گذار زن از گذار تاریخ ۳۸۶، ۳۸۹  
 گرشاسپ‌نامه ۴۵۰  
 گرگ خاکستری ۷۴۰، ۷۴۱  
 گزیده رباعیات بیدل دهلوی ۶۳۹، ۶۴۰  
 گزیده غزلیات و تکبیت‌های بیدل ۶۳۸،  
 ۶۴۱  
 گشتاسپ‌نامه ۴۵۰  
 گلشن راز ۱۱، ۲۳۳، ۲۵۸، ۳۶۶، ۳۷۰،  
 ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۲۱  
 گل‌ها نمی‌میرند ۷۴۶

- مجموعه فهرستواره نسخ خطی ایران (دنا)  
 ۶۱۰، ۶۰۴  
 مرآت البلدان ۳۶۹، ۳۷۰  
 مرثیه خورشید ۷۵۷، ۷۵۸  
 مردم گیاه ۷۱۹  
 مروج الذهب و معادن الجواهر ۳۳۸،  
 ۳۴۰، ۳۴۴  
 مزدپرستی در ایران قدیم ۶۵۹  
 مسعودی و زمانه اش ۳۳۸  
 مشاعره ۴۲۴  
 مطالب شمال ۴۴۰  
 مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز ۷۹،  
 ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۵۹  
 مطالعات مشترک خراسان و آسیای مرکزی  
 ۷۰۲  
 مطالعات ملی ۴۷۱  
 مفرج الكرب ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۳۸،  
 ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۰  
 مقام شاهنامه فردوسی در ادبیات تاجیکی  
 قرون نهم و دهم میلادی ۴۴۷  
 مکتب نازک خیالی و نقد بیدل ۶۳۷، ۶۴۱  
 مناطق آزاد (ماهنامه) ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۸،  
 ۳۵۹  
 منتخبی از شاهنامه: تاریخ پارس منتخبی از  
 شاهنامه ۴۴۱  
 منصور حلاج (کتاب) ۵۶۳  
 منهج المسعودی فی بحث العقائد و الفرق  
 الدینیّه ۳۳۸  
 مهد آزادی (روزنامه) ۱۹۰  
 مهر مهر ۷۵۱
- مهمان نامه بخارا ۶۱۷  
 میراث تصوف ۳۶۸  
 نادرنامه ۶۱۹  
 نامه آل سامان ۷۱۱  
 نامه تنسر ۴۹۰  
 نبرد گودرز با پیران در کتاب می‌سازیم  
 ۴۴۱  
 نبرد گیو و پیران ۴۳۹  
 نتیجه الاجتهاد فی المهادنة و الجهاد ۵۲۷  
 نثارالملک ۵۷۶، ۵۷۷  
 نحن و التراث ۶۵۹  
 نسخه خطی جنگ لطایف الخیال ۶۱۰  
 نصاب الاحتساب فی الفتاوی ۵۳۷  
 نصاب الصبیان ۵۷۶  
 نصیحت نامه ۷۴۳  
 نفع الطیب ۵۳۲  
 نفحات الانس ۳۷۹  
 نقد بیدل ۶۳۹، ۶۴۰  
 نماز مسافر ۷۴۶  
 نمونه‌هایی از شعر دری افغانستان ۴۱۸  
 نمونه ادبیات تاجیک ۴۶۷  
 نوادر ضیائیه ۷۱۶  
 نوع هزار طوفان ۳۷۸  
 نیمه ز ترکستان نیمه ز فرغانه (گامی در  
 بازشناسی ترکمنستان، تاجیکستان،  
 ازبکستان) ۷۰۲  
 واژگان آذری و فارسی در زبان مردم تبریز  
 ۱۷۷

- ۳۸۳ هفتواد (روزنامه)  
همرنگ خودت باش ۷۵۰
- ۴۵۷، ۴۵۶ یادداشت‌های شاهنامه  
یادگار ۳۹۲  
یان تیله التفصیل لجمل التحصل ۳۶۲  
یغما ۲۸۳  
یک بیت پرنیان ۳۳  
یوسف وزلیخا ۳۹۰  
یول (مجله) ۱۹۱
- ۴۵۹، ۴۴۴ واژه‌نامک  
۴۳۹ وِزستینک اُروپی  
۴۹۰ وضع بشر
- ۴۳۹ هجونا مه فردوسی و محمود  
۴۳۹ هجونا مه محمود  
۷۴۳ هزار و یکشب  
۷۴۶، ۳۹۱ هزارستان  
۴۶۸ هزاره دوم آهوی کوهی  
۴۵۸، ۴۵۶ هزاره فردوسی  
۳۹۱ هشت بهشت

سوابق کاری و عملکرد شبستری گواه بر این است که وی جزو پدیده‌های نادر در تاریخ دیپلماسی ایران و شاید جهان است. شبستری آشنایی عمیقی با سیستم سازمان ملل متحد و تبحر در مذاکرات و میانجیگری دارد. به سبب نقش کلیدی، که در مذاکرات صلح بین تاجیکان داشت، از سوی دولت تاجیکستان «نشان صلح و دوستی» به وی اعطا گردید و رسماً مورد تقدیر کمیته صلیب سرخ بین‌الملل قرار گرفت. از جمله خدمات و مشاغل وی است؛ خدمت در نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک، سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، سفیر در سازمان ملل (ژنو)، ریاست گروه مطالعات سازمان‌های بین‌المللی، رئیس نمایندگی ملل متحد برای هماهنگی امور بشردوستانه (اوپا) در تهران، مشاور ارشد معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان محیط زیست، عضویت در هیأت مدیره صندوق ملی محیط زیست، بنیانگذاری و ریاست مؤسسات تحقیقاتی و سازمان‌های مردم‌نهاد، از جمله انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و مرکز صلح و محیط زیست، تدریس در دانشکده روابط بین‌الملل و سردبیری مجله سیاست خارجی.

سفیر فرهنگ و دوستی دومین دفتر از دو جلد «ارجمه‌علی اشرف مجتهد شبستری» و در بر دارنده مقاله‌ها و یادداشت‌هایی از استادان، همکاران و دوستداران وی است.

ISBN 978 622 98192 7 2



978622 9819272



انتشارات  
خردگان